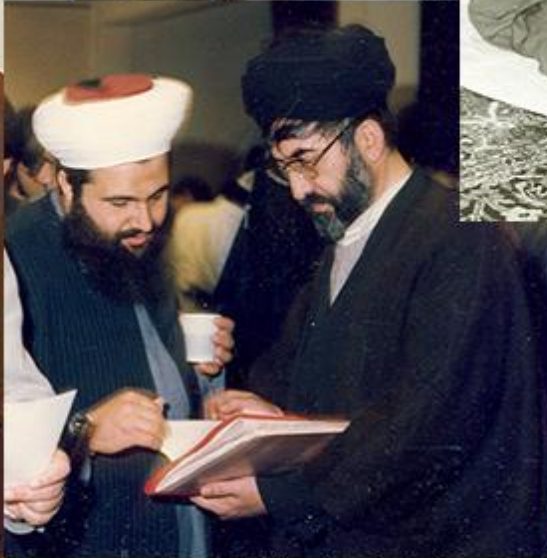


مجموعه مقالات تاریخی ، سیاسی و فرهنگی

بقلم : سید هادی خسرو شاہی

جمع آوری و تدوین : امیر قربانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نام کتاب : مجموعه مقالات تاریخی ، سیاسی و فرهنگی

نویسنده : سید هادی خسروشاهی

جمع آوری و تدوین : امیر قربانی

طراح جلد و صفحه آرا : امیر قربانی

ناشر الکترونیک : اسلام نوین (قرآن ستر سابق)

منبع : سایت شخصی استاد سید هادی خسروشاهی

تاریخ انتشار : ۱۳۹۴/۰۴/۲۳

کلیه ی حقوق مادی و معنوی این مقاله متعلق به اسلام نوین و سایت شخصی استاد سید هادی خسروشاهی است. تکثیر، انتشار و یا واگذاری آن به دیگران تنها با ذکر منبع مجاز است.

www.novin-islam.blogfa.com

www.khosroshahi.org

فهرست

۷	نگاهی به زندگی، فعالیت و آثار حجت الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی.....
۱۲	بررسی تاریخی یک روایت غیر مستند درباره سید جمال واعظ اصفهانی؛ اندر چگونگی نامسلمانی ها!!!.....
۲۱	نگاهی به زندگی و زمانه عالم مجاهد، آیت الله حاج میرزا حسن مجتهد تبریزی.....
۲۵	بنیان گذار حسینیه ارشاد کیست؟.....
۳۱	افسانه حمایت عبدالناصر از نهضت اسلامی!.....
۳۹	آیت الله طالقانی و بیداری اسلامی.....
۴۴	تأثیر سید جمال بر اندیشه عبده.....
۶۰	آیت الله کاشانی؛ پیام آور وحدت و بیداری (بخش اول).....
۶۹	آیت الله کاشانی؛ پیام آور وحدت و بیداری (بخش دوم و پایانی).....
۷۸	سیدجمال الدین حسینی اسدآبادی همیشه در مبارزه، همیشه در تبعید (بخش اول).....
۸۵	سیدجمال الدین حسینی اسدآبادی همیشه در مبارزه، همیشه در تبعید (بخش پایانی).....
۹۲	خاطراتی از سفر تاریخی نواب صفوی در مصر.....
۱۰۱	سید جمال الدین اسدآبادی در حوزه نجف اشرف.....
۱۱۷	استمرار مبارزه پس از تبعید سید جمال الدین از ایران.....
۱۳۲	نگاهی به اسناد سری انگلیس در مورد آیت الله کاشانی ، لبنان ، انقلاب فلسطین و اخوان المسلمین.....
۱۴۴	سندی منتشر نشده درباره: نقش آیت الله کاشانی در انقلاب عراق.....
۱۴۶	امام خمینی و آیت الله کاشانی.....
۱۵۲	آیت الله کاشانی در پیشگاه قضاوت تاریخ.....
۱۵۵	نگاهی به خاطرات و زندگی صبحی (قسمت اول).....
۱۶۹	نگاهی به خاطرات و زندگی صبحی (قسمت دوم).....
۱۸۰	نگاهی به خاطرات و زندگی صبحی (قسمت سوم).....
۱۸۸	روابط تاریخی - فرهنگی ایران و مصر.....
۲۰۵	سید جمال و حرکت‌های اسلامی معاصر.....
۲۱۹	دیدگاهها درباره امام موسی صدر.....
۲۲۷	امام موسی صدر؛ شخصیتی بزرگوار.....
۲۲۹	امام موسی صدر استمرار راه سید جمال الدین اسدآبادی.....

۲۳۷رمز و راز پایداری و استمرار حرکت اخوان المسلمین.
۲۴۶امام موسی صدر خورشیدی همچنان درخشان.
۲۶۵شیعه و سنی از دیدگاه نواب صفوی و رهبران اخوان.
۲۷۱ستاره داوود؛ افسانه دروغ صهیونیستی!
۲۷۴اسنادی درباره لبنان.
۲۸۲ایران و رژیم صهیونیستی در دوره پهلوی دوم (قسمت اول).
۲۹۱ایران و رژیم صهیونیستی در دوره پهلوی دوم (قسمت دوم).
۲۹۹ایران و رژیم صهیونیستی در دوره پهلوی دوم (قسمت سوم).
۳۰۸جنبش امل و امام موسی صدر (قسمت اول).
۳۲۱جنبش امل و امام موسی صدر (قسمت دوم).
۳۴۴جنبش امل و امام موسی صدر (قسمت سوم).
۳۵۸اخوان المسلمین و شیعه (بخش اول).
۳۶۹اخوان المسلمین و شیعه (بخش دوم).
۳۸۳اسرائیل از دیدگاه جلال.
۳۹۷نگاهی به میراث فکری - اجتماعی «شیخ حسن البنا» مؤسس و مرشد اخوان المسلمین (بخش اول).
۴۰۳نگاهی به میراث فکری - اجتماعی «شیخ حسن البنا» مؤسس و مرشد اخوان المسلمین (بخش دوم).
۴۱۰نگاهی به میراث فکری - اجتماعی «شیخ حسن البنا» مؤسس و مرشد اخوان المسلمین (بخش سوم).
۴۱۴نگاهی به میراث فکری - اجتماعی «شیخ حسن البنا» مؤسس و مرشد اخوان المسلمین (بخش پایانی).
۴۱۹استاد خسروشاهی: امام ترور ضد انقلابیون خارج را نهی کردند.
۴۴۷دعوی ما برای کیست؟
۴۵۰پیوند دموکراسی و حکومت اسلامی.
۴۵۸موضع گیری علمای جهان اسلام درباره تشیع.
۴۷۵فدائیان اسلام؛ پیشتازان نبرد مسلحانه.
۴۸۳بررسی نقش اخوان المسلمین در مصر.
۴۹۱طرح حکومت اسلامی در اندیشه امام خمینی و سید قطب - بخش نخست.
۵۰۰طرح حکومت اسلامی در اندیشه امام خمینی و سید قطب - بخش دوم.
۵۱۰طرح حکومت اسلامی در اندیشه امام خمینی و سید قطب - بخش پایانی.
۵۱۸سخنی با جناب اردوغان؛ اسلامیزم یا سکولاریزم؟

۵۲۶	تجلی مفاهیم منشور برادری.....
۵۳۳	اندیشه های علامه نورسی.....
۵۳۷	یادداشتی از استاد خسروشاهی درباره تحلیف رژیم کودتا در مصر.....
۵۴۱	مصر ژنرال و فاجعه غزه!.....
۵۴۶	مصر پس از تبرئه مبارک به کدام سو می رود؟.....
۵۴۹	سخنرانی استاد خسروشاهی در بزرگداشت حجت الاسلام والمسلمین منذر.....
۵۵۵	کتاب الامام علی (علیه السلام) و آیت الله بروجردی.....
۵۶۶	اخوان المسلمین و ایران در گذر تاریخ.....
۵۷۸	سیدجمال، پیشگام وحدت و تقریب (بخش نخست).....
۵۸۸	سیدجمال، پیشگام وحدت و تقریب (بخش پایانی).....
۶۰۲	بازنگاهی به مواجهه یک مرجع تقلید با پدیده ترویج نصرانیت.....
۶۰۸	ثقه الاسلام؛ شهید نامدار عاشورا.....
۶۱۲	آیت الله سید محمود طالقانی؛ تجسم عینی پرتوی از قرآن.....
۶۱۶	کتاب امام علی(ع)؛ صدای عدالت انسانی و آیت الله بروجردی به روایت استاد خسروشاهی.....
۶۲۵	ترجمه قرآن به زبانهای اروپایی.....
۶۳۷	امپریالیسم و «تبشیر» در خلیج فارس.....
۶۴۷	سخنرانی استاد خسروشاهی درباره علامه هبه‌الدین شهرستانی.....
۶۵۶	شرط اصلی تحول یک جامعه و عامل محرک تاریخ از دیدگاه سید جمال الدین حسینی.....
۶۶۶	حلقه های ارتباط ایرانیان و اعراب.....
۶۷۰	احیاگر جهانی یا مهدی منتظر(بخش اول).....
۶۷۷	احیاگر جهانی یا مهدی منتظر(بخش پایانی).....
۶۸۵	مشکاة المصابیح تقریرات درسی شیخ مرتضی انصاری.....
۶۹۲	سید جمال اسدآبادی و امام موسی صدر احیاگران اندیشه دینی.....
۷۰۱	راه رهایی مشرق زمین از دیدگاه سید جمال الدین.....
۷۱۳	نگاهی به مجموعه آثار علامه طباطبایی احیاگر نفوس.....
۷۲۳	اسلام ستیزی غرب : استشراق و مستشرقین.....
۷۳۰	سخن پایانی.....

نگاهی به زندگی، فعالیت و آثار حجت الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی

استاد سیدهادی خسروشاهی، در سال ۱۳۱۷ شمسی در تبریز، در خاندانی آراسته به دین و علم و فقاہت به دنیا آمد. سه قرن حیات و کوشش علمی و فقهی اجداد وی که جملگی از علمای بزرگ و فقهای نامدار ایران و عراق در دوران خود بوده اند، این حقیقت را به خوبی روشن می سازد.

پدر وی، آیت الله سیدمرتضی خسروشاهی - از اجلّه علما و فقها و مراجع صاحب رساله آذربایجان - تحصیل کرده نجف بود. از وی علاوه بر رساله عملیه، کتاب «نثرات الکواکب علی خیارات المکاسب» و کتاب «حدیث الغدیر» در نجف و تبریز و قم، چاپ شده است. ایشان تألیفات دیگری نیز در فقه و اصول و مواظظ در (۴ جلد) دارند که مخطوط و موجود است. علاوه بر استاد دو فرزند دیگر آیت الله سید مرتضی خسروشاهی، یعنی آیت الله سیدابو الفضل خسروشاهی و آیت الله سیداحمد خسروشاهی از معاریف علما و فقهای قم و تبریز بوده اند و در دو دهه اخیر به رحمت حق پیوسته اند.

پدر آیت الله سیدمرتضی، آیت الله سیداحمد خسروشاهی از علمای بزرگ عصر مشروطیت در آذربایجان بود، از ایشان آثاری در زمینه فقه و اصول به جای مانده که بعضی از آن ها در حواشی کتاب والدش (تقریرات بحث التعادل و التراجیح شیخ انصاری) در نجف به چاپ رسیده است. در جریانات نهضت مشروطه، وی هوادار «خط سوم» و در واقع بدون ورود علنی در میدان مبارزه سیاسی، خواستار «مشروطه مشروعه» بوده و به همین دلیل مدتی نیز به عنوان اعتراض به اوضاع جاری، به نجف اشرف هجرت کرد.

پدر آیت الله سیداحمد، آیت الله سیدمحمد خسروشاهی از شاگردان ممتاز و از تلامذه عالی مقدار محقق بزرگوار و یگانه دوران، شیخ مرتضی انصاری بود که تقریرات وی از بحث استادش در موضوع «تعادل و تراجیح» همراه «رساله باقریه» در فقه و رساله ای در «تقیه» و رساله دیگری در «حقیقت شرعیه»، جمعاً در ۴۰۰ صفحه در قطع رحلی و بزرگ در سال ۱۳۱۰ قمری در نجف اشرف به طبع رسیده است.

پدر آیت الله سیدمحمد، آیت الله سیدعلی خسروشاهی و پدر او آیت الله سیدابوالحسن خسروشاهی، به شهادت کتب تراجم و رجال، جملگی از علمای بزرگ و فقهای نامدار عصر خود بوده اند. (۱)

مرحوم شیخ محمد رازی صاحب کتاب «آثار الحجّه» در جلد دوم کتاب خود در مورد این بزرگواران می نویسد: «تمامی اسلاف این خاندان، به تقوی و علم و پرهیزکاری و طهارت و پاکی و ایثار و بذل در راه

دعوت به خدا و ارشاد مردم به تعالیم اسلامی معروفند و چرا چنین نباشد در حالی که آنان از خاندان اهل بیت هستند و نسب آنان به امام حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام می رسد ...» (۲)

استاد سیدهادی خسروشاهی در چنین خاندان اصیل و ریشه داری به دنیا آمد و در دامن پدر بزرگوارش پرورش یافت. تحصیلات مقدماتی را در تبریز به پایان رسانید و پس از رحلت والد محترم، در ۱۳۳۲ شمسی و در ۱۶ سالگی، عازم قم شد و در حوزه علمیه به تحصیل دروس سطح پرداخت و سپس در مراحل عالی دروس حوزوی (فلسفه، تفسیر، فقه و اصول)، در حضور اساتیدی چون: آیت الله بروجردی، امام خمینی، آیت الله شریعتمداری، آیت الله علامه طباطبائی و بزرگانی دیگر تلمذ نمود و به دریافت اجازاتی در امور حسیبه (منوط به اذن فقها) نائل آمد. در مراحل علمی بالاتر، ایشان درجه اجتهاد و اجازه نقل حدیث را از علماء و مراجع بزرگ نجف و قم و مشهد، از جمله امام خمینی و آیات عظام: سیدابوالقاسم خوئی، سید شهاب الدین نجفی مرعشی، سیدمحمدکاظم شریعتمداری، سیدمحمدهادی میلانی، سیدمحمدصادق روحانی و آیت الله شیخ آقا بزرگ تهرانی، آیت الله شیخ مرتضی حائری، آیت الله سیداحمد زنجانی، آیت الله میرزا عبدالجواد جبل عاملی، آیت الله میرزا ابوالفضل زاهدی قمی و دیگران، دریافت نمود.

استاد بیش از ۸۰ جلد کتاب به زبان فارسی و عربی (علاوه بر صدها مقاله در نشریات اسلامی ایران و جهان اسلام) تألیف کرده اند که بیش از ۴۰ جلد آن، تاکنون بارها در داخل و خارج منتشر شده و بعضی از آن ها بیش از ۳۰ بار تجدید چاپ شده اند. علاوه بر تألیفات و ترجمه ها، ۱۲۰ جلد کتاب دیگر نیز با تحقیق، توضیح و یا مقدمه و اشراف ایشان در ایران و ایتالیا و مصر و ... چاپ و منتشر شده است .

از جمله آثار استاد، ترجمه و تحقیق «امام علی صدای عدالت انسانی» استاد جرج جرداق در ۵ جلد و ۳۰۰۰ صفحه است که تاکنون ده ها بار و در ده ها هزار نسخه چاپ شده است. تدوین و تحقیق و نشر مجموعه آثار سیدجمال الدین حسینی (افغانی) در ۱۰ جلد، در بیش از ۳۰۰۰ صفحه در ایران و مصر، یکی از خدمات ارزنده دیگر استاد و در واقع، محصول نیم قرن تلاش و کوشش و تحقیق و بررسی در کشورهای اسلامی و عربی است. مجموعه «حرکت های اسلامی معاصر» در ۲۰ جلد (تاکنون ۱۰ جلد آن چاپ شده است)، «اسناد نهضت اسلامی ایران» در ۱۰ جلد (۶ جلد آن تاکنون انتشار یافته است) و «مجموعه آثار استاد علامه طباطبائی» در ۲۴ جلد از جمله آثاری است که استاد در تألیف، جمع آوری یا تحقیق و ویرایش آن ها زحمت و رنج فراوان را پذیرا شده است.

علاوه بر تألیفات و ترجمه های خود ایشان، استاد همواره در تدوین و تنقیح و نشر آثار اساتیدی چون: آیت الله کاشف الغطاء، علامه سیدمحمدحسین طباطبائی، حاج سراج انصاری، سیدمحمد محیط طباطبائی،

سیدغلامرضا سعیدی، محمد نخشب و... کوشا بوده و خدمات ارزنده ای را در حفظ فرهنگ اسلامی و نشر اندیشه اصیل اسلامی ارائه داده است. و به همین دلیل است که استاد محمدرضا حکیمی ایشان را «فرهنگیان کوشا» نامیده اند. (۳)

بیشتر کتاب ها و آثار خود استاد خسروشاهی در زمینه مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مورد نیاز جامعه اسلامی است. این آثار به تصدیق اهل خرد، در روشنگری نسل جوان معاصر، بی شک تأثیر بسزایی داشته است.

استاد از سال ۱۳۳۲ شمسی و تاکنون، با اغلب مطبوعات اسلامی از جمله: مکتب اسلام، مکتب تشیع، معارف جعفری، راه حق، ندای حق، وظیفه، مجموعه حکمت، نور دانش، آیین اسلام، مسلمین، آستان قدس، نسل نو، نسل جوان، استوار، پیکار اندیشه، مهد آزادی و ... همکاری داشته است که نتیجه این همکاری درج صدها مقاله در این مطبوعات می باشد. پس از پیروزی انقلاب، استاد بیشترین همکاری قلمی را با روزنامه «اطلاعات» دارد.

استاد خسروشاهی در سطح جهانی، با شرکت در کنفرانس ها و کنگره های اسلامی در کشورهای اروپایی و اسلامی، از جمله پاکستان، مصر، الجزایر، عربستان، سوریه، قطر، ترکیه، لبنان، ایتالیا، انگلیس، آلمان، سوئیس و ... به عنوان نماینده امام خمینی و یا نماینده حوزه علمیه قم فعال بوده است. (۴)

در مسئله تقریب بین مذاهب اسلامی، آیت الله خسروشاهی از نیم قرن پیش، از پیشگامان این حرکت اصلاحی به شمار می رود. مکاتبات ایشان با علامه شیخ محمدتقی قمی - مؤسس دارالتقریب قاهره - گواه این سابقه بلند است. در این راستا، استاد با اغلب حرکت های اسلامی معاصر و رهبران آن ها در سراسر جهان اسلام، ارتباط و پیوند نزدیکی داشته است. (۵)

استاد خسروشاهی در سال ۱۳۵۲ شمسی، «مرکز بررسی های اسلامی قم» را به عنوان مرکزی وابسته به حوزه علمیه قم، تأسیس و به ثبت رساند و سپس در سال ۱۳۶۱، «مرکز فرهنگی اسلامی اروپا» را در رم - ایتالیا - تأسیس نمود. هر کدام از این دو مؤسسه ده ها کتاب ارزشمند در زمینه های اسلامی، از جمله قرآن مجید و نهج البلاغه را به زبان های عربی، انگلیسی، ایتالیایی، آلمانی و ... ترجمه و منتشر کرده اند که این اقدام در نشر فرهنگ اسلامی در سطح دنیا، از ارزش بالایی برخوردار است.

فعالیت های سیاسی استاد از سال ۱۳۳۲ شمسی پس از آشنایی نزدیک با آیت الله کاشانی، آیت الله طالقانی و شهید نواب صفوی آغاز گردید. به همین دلیل، از همان دوران تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی، بارها در

قم، تهران و تبریز دستگیر، زندانی و یا تبعید شده که آخرین آن تبعید به «انارک» یزد به مدت سه سال بود که مرحوم آیت الله پسندیده و حضرت آیت الله ناصر مکارم شیرازی نیز در آنجا حضور داشتند و با آغاز انقلاب اسلامی همگی آزاد شدند.

استاد پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نخست به مدت ۲ سال، به عنوان نماینده امام خمینی (ره) در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فعال بود، (۶) و سپس به عنوان سفیر ایران در واتیکان انتخاب شده و به مدت ۵ سال، در این سمت به فعالیت پرداخت. تأسیس «مرکز فرهنگی اسلامی اروپا» در رم و تأسیس دو ماهنامه انگلیسی زبان اینکوایری (Inquiry) و افریکن ایونتس (African Events) و هفته نامه عربی «العالم» در لندن - با همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - از آثار این دوره است. در مدت حضور ایشان در ایتالیا، علاوه بر چاپ و نشر ترجمه قرآن مجید و نهج البلاغه به زبان ایتالیایی و نشر ماهنامه ای به نام «جهان نو» به ایتالیایی، طی مدت ۵ سال جمعاً ۱۶۲ کتاب و نشریه به زبان های فارسی، عربی، انگلیسی، ایتالیایی و فرانسوی منتشر و در سراسر جهان توزیع شد.

در دوره اقامت ۳ ساله در قاهره به عنوان رئیس نمایندگی جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر حضور در محافل علمی - سیاسی و سخنرانی و مصاحبه تلویزیونی و مطبوعاتی و ده ها نوبت ملاقات با شیخ الازهر و مقامات علمی - سیاسی مصر، بیش از ۵۰ جلد کتاب و نشریه درباره انقلاب اسلامی ایران، تشیع و اهل بیت (علیه السلام) تألیف و یا با همکاری و مساعدت ایشان در مصر منتشر گردید که این خود خدمت بزرگی در راستای وحدت و تقریب بین مذاهب اسلامی است.

مهمترین این آثار: «نهج البلاغه» با مقدمه استاد و شرح شیخ محمد عبده، «اهل البيت فی مصر»، «صحیفه سجادیه»، «حقیقه علاقه عبدالناصر بالثوره الاسلامیه فی ایران»، «عبدالله بن سبا بین الواقع والخیال»، «ادعیه اهل البيت»، «الامام علی بن ابیطالب»، «الامام الحسین»، «الامام جعفر الصادق»، «الطریق الی مذهب آل البيت» و «عقیدتنا» است.

استاد خسروشاهی علاوه بر زبان فارسی، عربی، ترکی آذری و ترکی استانبولی به زبان انگلیسی و ایتالیایی هم آشنایی دارد و پس از مراجعت از واتیکان، ضمن ادامه اشتغال در وزارت امور خارجه به عنوان مشاور وزیر، در دانشگاه های تهران، از جمله دانشکده حقوق و علوم سیاسی و دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه به تدریس پرداخت.

استاد به مدت ۶ سال، با انتشار فصلنامه پُراج «تاریخ و فرهنگ معاصر» به نشر حقایق و روشن ساختن زوایای تاریک تاریخ معاصر ایران و جهان اسلام در چندین هزار صفحه پرداخت که بی شک این فصلنامه فرهنگی تاریخی به مثابه یک منبع مستند، همواره مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

هم چنین، ویژه نامه هایی زیر نظر ایشان از سوی مرکز بررسی های اسلامی منتشر شد که قرار بود بالغ بر ۵۰ جلد گردد، ولی متأسفانه به علت مسافرت به خارج از کشور و اشتغالات دیگر، تاکنون فقط ۳ جلد از آن ها منتشر شده است. انتشار مرتب هفته نامه «بعثت» که هم اکنون وارد سی و پنجمین سال انتشار خود شده و تاکنون بیش از ۱۵۰۰ شماره از آن منتشر شده است - و همچنان انتشار آن ادامه دارد - از دیگر فعالیت های فرهنگی استاد است.

مرکز بررسی های اسلامی - قم

(گروه تاریخ - رجال معاصر)

-
- ۱- مراجعه شود به کتاب: مشکاه المصابیح فی التعادل و التراجیح، چاپ نجف، ۱۳۱۰ه.ق - ص ۳۶۱.
 - ۲- آثار الحجّه، تألیف: شیخ محمد رازی، چاپ قم، ۱۳۳۲ شمسی، ج ۲، ص ۲۳۳.
 - ۳- مقدمه مکتب تفکیک، چاپ اول - مرکز بررسی های اسلامی - قم
 - ۴- گنجینه دانشمندان، تألیف شیخ محمد رازی، چاپ تهران، ج ۲، ص ۳۵۷ و ج ۳، ص ۳۰۹.
 - ۵- به کتاب ایشان تحت عنوان «قصه التقریب»، چاپ مجمع جهانی تقریب، ۱۳۸۶، مراجعه شود.
 - ۶- ماهنامه وزین «صوت الامه» در همین دوران، به سردبیری ایشان و به مدت یک سال، منتشر گردید.

بررسی تاریخی یک روایت غیر مستند درباره سید جمال واعظ اصفهانی؛ اندر چگونگی نامسلمانی ها!!

۸ آذرماه ۱۳۹۳ در صفحه تاریخ روزنامه «جوان»، گفت و شنودی از حضرت آقای حاج شیخ هادی نجفی اصفهانی نشر یافت که طی آن، در باب زندگی و زمانه «سید جمال واعظ اصفهانی» نکات و داوری هایی ذکر شده بود. آنچه در پیش دارید نقدی است که توسط استاد ارجمند جناب استاد سید هادی خسروشاهی بر گفت و گوی مذکور نگاشته شده و اینک تقدیم خوانندگان ارجمند می شود. «جوان» با سپاس از استاد خسروشاهی، باب نقد و نظر در این باب را کماکان مفتوح نگه می دارد و از عموم پژوهندگان تاریخ برای ورود به این عرصه استقبال می کند. «جوان».

در جریده شریفه «جوان» منتشره در تاریخ ۸ آذر ماه ۹۳ به عنوان «واکوی پیشینه اعتقادی سید جمال واعظ اصفهانی» اتهاماتی به نقل از حضرت آقای حاج شیخ هادی نجفی اصفهانی روایت و بیان شده بود که با بسیاری از موازین منطبق و سازگار نبود! در این یادداشت، قبل از بررسی علمی و مستند اتهامات مطرح شده، بی مناسبت نیست اشاره شود که در طول تاریخ بشری، همواره پدیده «تهمت» و اتهام زنی به دیگران، به ویژه بزرگان، جریان داشته است و حتی انبیاء اولوالعزم (علیهم السلام) هم از این دایره مستثنی نشده و متهم به: دروغگویی، دیوانگی، جادوگری و غیره شده اند.

در تاریخ اسلام نیز علاوه بر شخص حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، رهبران و ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز از این آسیب ها در امان نمانده اند تا آنجا که وقتی حضرت علی (علیه السلام) در محراب عبادت و هنگام اقامه نماز به شهادت رسید، «مدعیان!» با تعجب پرسیدند: «مگر علی هم نماز می خواند؟» و این محصول تبلیغات کذب و اتهامات بی اساس معاویه و باند تبهکار وابسته به وی درباره آن حضرت بود.

... در دو قرن اخیر، اتهامات گوناگونی، بر ضد شخصیت های برجسته و تأثیرگذار جهان اسلام مطرح و شیوع یافته است که بررسی هر یک از آن ها نیازمند تألیف کتاب یا کتاب هایی است. در عصر ما نیز، به ویژه در ایران، سیدجمال الدین حسینی اسدآبادی (معروف به افغانی) - با القابی چون: بابی، ازلی، ملحد، غیر مسلمان، زندیق، وهابی، فراماسون، جاه طلب و سرانجام «جاسوس انگلیس» روبه رو شد.

استاد سیدمحمد طباطبایی علامه تاریخ، در مقاله ای می نویسد: «در دوره حیات سید، هر جا که تصور قبول و نفوذ کلمه ای برای او می رفت با اعزام جواسیس و اعمال دسایس، ذهن مردم را نسبت به او مشوب می ساختند. در عراق او را رند ساده پرست و باده نوش و پایکوب و دست افشان به مجتهدین شیعه معرفی می کردند و مرحوم میرزا حسن شیرازی را که با نخستین ارتباط قلمی و فکری با سید، حاضر شد فتوای حرمت

تباکو را بدهد، طوری از او بیمناک می ساختند که حاضر برای ملاقات با او بعداً نمی شد و در تهران شهرت دادند که بر اندام نهفته او، هنگام بیرون کشیدن از بقعه حضرت عبدالعظیم، نشانه مسلمانی نبود...» (۱)

علاوه بر سید جمال الدین، بعضی از شخصیت های برجسته معاصر با اتهامات مشابهی روبه رو شده اند که اغلب فرهیختگان از چگونگی آن آگاهی دارند و در همین راستا علما، فقها و بزرگان، «حقوق بگیران انگلیس» نام گرفتند تا آنجا که اسماعیل راین تاریخ نویس اجاره ای دوران پهلوی دوم، کتابی تحت همین عنوان و به دستور دربار در این زمینه منتشر ساخت که به طور رسمی و آشکار، توسط ساواک مرکز به همراه نامه ای به علمای بلاد و عناصر مبارز شهرها ارسال شد.

البته پیش از آن هم عناصر برجسته ای چون آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، نخست به اتهام «جاسوسی برای آلمان هیتلری!» دستگیر و زندانی شد و سپس در دوره ملی گراها که به کمک و یاری و فتواهای او بر سر کار آمده بودند، «جاسوس انگلیس» لقب گرفت و چیزی نگذشت که باز تاریخ نویسان «ملی گرا» او را «عامل امریکا» نام دادند که گویا برای شرکت در کودتای ۲۸ مرداد، «۱۰ هزار دلار» پول گرفته بوده است. (یعنی چیزی حدود چند ۱۰ هزار تومان)!

شهید بزرگوار، سید مجتبی نواب صفوی که به گفته آیت الله طالقانی «گامی دیگر برداشت و حکومت جبهه ملی به روی کار آمد» باز توسط همان ملی گراها! در روزنامه های جبهه ملی وابسته به دولت جناب دکتر مصدق «مزدور انگلیس» نامیده شد و گویا! پولی هم از شاه! گرفته بود که ژنرال رزم آرا را ترور کند!...

البته در اینجا هدف نقل اباطیل و اکاذیب دشمنان ملت مسلمان ایران درباره رجال و شخصیت های برجسته معاصر نیست، بلکه هدف اشاره به این نکته است که جعل خبر و نقل اتهامات و نشر اکاذیب بدون سند و مدرک و برای ترور شخصیتی افراد، همچنان رواج داشته است - و دارد - و در این باره حتی حضرت امام خمینی (قدس الله نفسه الزکیه) نخست از طرف شخص شاه - و سپس ایادی وابسته به او - متهم به دریافت کمک! از «عبدالناصر» و «سرهنگ قذافی» شد و در این راستا افسانه هایی هم بافتند و نشر دادند که باز همگی شاهد و ناظر چگونگی و کذب مطلق بودن آن بوده ایم و اینجانب اسناد کذب بودن این اتهامات را در «امام خمینی و عبدالناصر» چاپ قاهره و تهران به تفصیل آورده ام.

در غوغای نشر تاریخ و خاطرات و منقولات از این و آن، بی تردید انتظار از عناصر ضد انقلاب و چپ و راست وابسته و مقیم خارج آن نیست که عادلانه حقایق را بنویسند و منتشر سازند، ولی توقع از دوستان و همسنگران و مدافعان حق و عدل آن است که حتی از نقل روایت هایی که شنیده اند، بدون «تبیین» و «تحقیق» خودداری ورزند و به بازگویی و نشر مطالبی که از لحاظ تاریخی کذب آن روشن است، اقدام نکنند. البته

نقل روایت صحیح و کامل بسیار ارزشمند و تحسین برانگیز است و گوشه های تاریک تاریخ را روشن می سازد و به همین دلیل انتظار از یک نشریه ارزشی آن است که در نقل حوادث تاریخی، به ویژه اگر با حیثیت و آبروی کسی ارتباط داشته باشد، دقت بیشتری به عمل آورد و صرفاً به بهانه «واکاوی تاریخ!» به تکرار و نقل اتهاماتی در باره یک شخصیت معروف نپردازد.

مطالب گفتگوی منتشر شده در «صفحه تاریخ» شماره ۴۴۰۳ «جوان» مورخ ۸ آذر ۹۳، درباره «سید جمال الدین واعظ اصفهانی» که گویا او یک فرد «منحرف» و حتی «غیر مسلمان» بوده است، موجب تعجب و تأسف گردید. در این گفت و شنود «ناقل» محترم به رغم نظریه «راوی» محترم در مورد کتاب مجهول المؤلف (رؤیای صادقه)، به نحوی اصرار دارد این کتاب را به «سید جمال واعظ» منسوب کند تا برای اثبات «بی دینی» سید مدرکی وجود داشته باشد. البته راوی محترم، خود سید جمال واعظ را «جزء لاینفک مشروطه» و حتی «شهید مشروطه» می نامد و کتاب «رؤیای صادقه» را به نقل از فرزند ملک المتکلمین، آن هم نه به صورت قاطع، منسوب به او یا «شخص سومی» می داند، ولی با این حال سرانجام گویا «راوی و ناقل» به این نتیجه می رسند که «سید جمال اصفهانی» «بی دین» بوده است و او را مسلمان نمی دانند! در حالی که مقالات روزنامه «الجمال» که شامل سخنرانی ها و مطالب سید جمال واعظ در مساجد تهران، اصفهان و شیراز است، عکس این ادعاها را ثابت می کند. و البته می دانیم که سید جمال واعظ رسمی و «راتب» مسجد آیت الله سید محمد طباطبایی بود و همزمان یکی از ارکان اصلی «مجلس شورای ملیون» در دوران تحصن علما در حرم حضرت عبدالعظیم الحسنی (علیه السلام) بود و پس از پایان آن هم همچنان در کنار بزرگانی چون آیت الله بهبهانی، آیت الله طباطبایی و شهید شیخ فضل الله نوری قرار داشت و اگر فردی در آن زمان بایی یا ازلی بود، بی تردید نمی توانست این موقعیت و مقام را در محافل علما داشته باشد و در مساجد معروف بلاد «منبر» برود...

«راوی» محترم نقل می کند بزرگان مورخان ما، سید جمال واعظ را جزو «شهادا» نام نبرده اند، در حالی که اگر دقت لازم به عمل می آمد و سخن به طور «مستند» مطرح و نقل می شد، چنین ادعایی به میان نمی آمد. اگرچه مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب «نقباء البشر» ذکری از شهادت وی نمی کند، ولی در کتاب معروف «الذریعه» ج ۱۸ صفحه ۲۹۲ او را «مجاهد و شهید» می خواند و آیت الله سید حسن صدر در کتاب معروف «تکمله امل الامل» صفحه ۳۱۷ در ضمن شرح حال پدر وی (سید عیسی صدر) سید جمال را «شهید» می نامد.

در مورد اینکه آیت الله سید اسماعیل هنگام سفر سید جمال واعظ به نجف اشرف پس از آنکه در منزل وی چائی خورد، دستور داد استکانش را آب بکشند! باید گفت: اگر این فرد مستحق چنین تنبیهی بود، اصولاً چرا

او را به منزل خود راه داد؟ و چرا همان بزرگوار و در همان تاریخ برکتاب «لباس التقوی» او تقریظ نوشت؟ یا مرحوم محدث نوری در همان سال به او اجازه نقل حدیث می داد؟

مطلب دیگری که در پایان این «روایت» منقول است، راجع به فرزند سیدجمال واعظ است... راوی محترم به نقل ناقل محترم، می گوید: «اگر می خواهید سید جمال واعظ را بشناسید بنا به مصداق «الولد سرّ ابيه» از افکار و نوشته های سید محمدعلی جمال زاده بشناسید. جمال زاده پسر همان پدر است!» این نوع استدلال، ظاهراً نیازی به توضیح و پاسخ ندارد، باین همه فقط به این نکته اشاره می کنم:

اولاً: اگر قرار باشد گناه فرزند را از پدر بدانیم، در مورد فرزندان و خاندان انبیا، ائمه و بزرگان تاریخ اسلام چه می گوئیم که راه انحراف در پیش گرفتند؟ البته خداوند در قرآن مجید آنها را «عمل غیر صالح» نامیده و عملکرد و انحراف آنان محصول پدران آن ها ندانسته است. ثانیاً: خود جمال زاده نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، بازگشت خاصی به «خویشتن خویش» داشت و گرایش آشکار به مبانی اسلامی پیدا کرده بود که گوشه هایی از آن را که در نامه های نامبرده به اینجانب آمده است، در ضمن خاطرات «مستند» آورده ام.

و اصولاً بسیار عجیب است که متأسفانه بعضی از دوستان اصرار می کنند که افراد را نامسلمان، بی دین، غیر معتقد و منحرف بنامند و آنها را از جرگه اسلام و مسلمانی خارج نمایند! و بعد با مسرت نقل کنند که گویا فردی مثلاً در «بورکینافاسو» مسلمان شده است!.. اگر «ملاک حال فعلی افراد» نباشد، نمی توان بازگشت «احسان طبری»ها و «جلال آل احمد»ها و ده ها نفر مانند آنها را از مارکسیسم و بی دینی، به سوی اسلام پذیرفت. انتظار آن است که دوستان ما حکم کفر و دین صادر نکنند و خود قاضی محکمه نباشند، بلکه اجازه دهند که خداوند رحمان و رحیم خود در باره بندگان خود، اعم از صالح و ناصالح، مؤمن و غیر مؤمن و در محکمه عدل خود، داوری کند و قضاوت نماید...

... گفت وگویی کوتاهی نیز چندی پیش در این زمینه داشتم که به پیوست ارسال می دارم و به نظرم برای روشن تر شدن ماجرا، نشر آن بی فایده نباشد.

تهران: ۹۳/۹/۲۰

سید هادی خسروشاهی

ظل السلطان، عین الدوله، دربار محمدعلی شاه و برخی علمای سنتی، آقا سید جمال الدین را متهم کرده بودند که بابتی مسلک یا ازلی مسلک است. آیا این نوع اتهامات پشتوانه اعتقادی و نظری داشت و حقیقتاً آقا سید

جمال الدین را بابی و ازلی می دانستند؟ یا اینکه بنا بر عرف آن زمان بار سیاسی داشت و از جنس اتهامات مشابهی بود که به مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی یا مرحوم شیخ هادی نجم آبادی نیز وارد شد؟ اساساً چرا امثال آقا سید جمال الدین واعظ در آن زمان به بابی گری، ازلی گری و فساد عقیده متهم شدند؟

اتهاماتی که توسط افراد و عناصر وابسته به حاکمیت استبدادی سلطنتی مانند عین الدوله و ظل السلطان و دیگران به مرحوم سید جمال الدین واعظ اصفهانی نسبت داده می شد، بی تردید جنبه واقعی نداشت و با پشتوانه دینی و عقیدتی همراه نبود بلکه در آن دوران با توجه به ملکوک و منفور بودن فرقه «بابی گری» بین علما و عموم مردم مسلمان، سیاست پیشگان دستگاه استبدادی سلطنتی، شخصیت ها و عناصر مخالف خود را به صورت مستقیم یا توسط ایادی و مزدوران خود به «بابی گری»، «ازلی گری» و بعدها «بهایی گری» متهم می ساختند تا بتوانند از نفوذ معنوی سخنوری و تأثیر کلام آنان بکاهند یا زمینه را برای حذف فیزیکی شان آماده سازند. همان طور که اشاره کرده اید، تنها سید جمال واعظ در آن دوران با این اتهام روبه رو نبود، بلکه شخصیت های برجسته دیگری مانند سید جمال الدین حسینی اسدآبادی، آقا شیخ هادی نجم آبادی و شیخ رضا کرمانی و دیگران نیز متهم به «بابی گری» شدند تا صدای مخالفی از کسی شنیده نشود.

و البته در مقابل، دفاع عملی علمای بزرگ از این بزرگواران تأثیر این توطئه را خنثی می کرد. یعنی پشتیبانی معنوی آنان در خنثی سازی آثار منفی این نوع اتهامات نقش اساسی داشت و شرکت و حضور اینچنین افراد متهم در محافل علمایی و مذهبی و حتی سخنرانی بعضی از آنان در مجالس و مساجد بزرگان بلاد، به طور شفاف پاسخگوی اتهامات و اباطیل رژیم بود. حضور سید جمال در دستگاه آقا نجفی و سخنرانی وی در مسجد حاج آقا نورالله در اصفهان نمونه ای است از این روش.

برای اینکه از نوع اتهامات دشمنان بر ضد آزادیخواهان و رجال روحانی آگاه شویم، بی مناسبت نیست مطالب یک سند تاریخی از سید جمال الدین حسینی اسدآبادی را نقل کنیم تا به خوبی روشن شود این قبیل شخصیت ها با چه نوع سخنان و اتهامات آزار دهنده ای مواجه بوده اند. البته در «مجموعه نامه ها و اسناد سید جمال الدین حسینی» در ضمن بعضی از نامه ها خطاب به بزرگان علما و مراجع اشارت هایی هست، ولی آنچه را که سید خود در یک دستخط جمع بندی کرده، جالب و شامل انواع اتهامات است. سید می نویسد:

«هو العالم بالسرائر»

معلوم خُلان بهتر از جان بوده باشد که طائفه انگریزیه اروسم می خوانند و فرقه اسلامیه مجوسم می دانند، سنی، رافضی و شیعه، ناصبی، بعضی از اخیار چهار یاریه، وهابیم گمان کرده اند و برخی از ابرار امامیه، بابیم پنداشته اند. الهیان، دهری و متقیان، فاسق از تقوی بری، عالمان، جاهل نادان و مؤمنان، فاجر بی ایمان انگاشته

اند. نه کافر به خود می خواند و نه مسلم از خود می داند. از مسجد مطرود و از دیر مردود. حیران شده ام که به کدام در آویزم و با کدام به مجادله برخیزم؟...

الغریب فی البلدان و الطرید عن الاوطان جمال الدین الحسینی.»

سید پس از این شرح مظلومانه از اتهاماتی که هر کسی طبق دیدگاه خود سید را با آنها متهم و متصف کرده است در پایان دستخط خود این شعر را نقل می کند:

«زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست هر چه گوید در حق ما، جای هیچ اکراه نیست»

نکته جالبی که در این دستخط دلالت ویژه ای دارد، کلمه «أروس» است که نشان می دهد سید جمال الدین از ترکان همدانی است. چون ترک ها کلمه «روس» را با اضافه کردن «الف» به اول آن، «اروس» تلفظ می کنند... به هر حال، این نوع اتهامات در آن زمان شایع بوده و در مراحل پایین تر، علما و افراد تأثیرگذار را با حربه های دیگری مانند «اخباری گری» و «شیخی گری» و «صوفیگری» می راندند. البته بحث، تحلیل و آسیب شناسی جدی در مسائل مربوط به محافل مذهبی یا نظام های استبدادی به فرصت خاصی نیاز دارد.

صرف نظر از اتهام بابی گری و ازلی گری که برخی مخالفان آقا سید جمال الدین واعظ به نامبرده نسبت دادند، حضرت عالی خودتان چه دیدگاهی در مورد وی دارید؟ آیا به جهت اعتقادی و معرفتی وی را بابی، ازلی یا دارای فساد عقیده می دانید و این اتهامات را امضا می فرمایید؟

با توجه به مقالات و آثار مکتوب و متن سخنرانی های به جا مانده از سید جمال الدین واعظ که در مجموعه «الجمال» - به تعداد ۳۶ شماره - نقل شده یا کتاب معروف وی به نام «لباس التقوی» که در شیراز آن را تألیف کرده و با خط نستعلیق و چاپ سنگی منتشر شده است، باید پذیرفت سید جمال الدین واعظ یکی از فرهیختگان آگاهی بود که با استناد به آیات و روایات به بیدارسازی توده های مردم در مساجد، محافل مذهبی و حسینیه ها می پرداخت و همین امر موجب خشم مستبدانی چون عین الدوله می شد و به همین دلیل دستور داده بودند که سید در ایام محرم به «قم» یا «مشهد» تبعید شود تا در ایام عزاداری نتواند در مجالس عمومی به وظیفه شرعی خود در بیدارگری مردم بپردازد.

حضرت عالی به طور خلاصه نقش مرحوم آقا سید جمال الدین اصفهانی را در نهضت مشروطیت و به صحنه کشاندن مردم چگونه ارزیابی می کنید؟

نقش و تأثیر سید جمال الدین واعظ در نهضت مشروطیت را می توان از واکنش رژیم استبداد و مزدوران آن به وضوح دریافت. اگر سید نقش سازنده ای نداشت، همیشه در حال تبعید، زندانی و آوارگی نبود و می

توانست در گوشه ای و مسجدی به مسئله گویی بپردازد و زندگی به ظاهر آرامی داشته باشد. نه آنکه سرانجام پس از فرار از زندان و آوارگی، در همدان دستگیر و به دستور امیر افخم و توسط یکی از نوکران او در ۴۷ سالگی با عمامه خود، مانند شهید سید حسن مدرس «خفه» شود و به شهادت برسد.

چرا برخی علمای طرفدار مشروطه مشروعه، بعضی مخالفان خود مثل آقا سید جمال الدین واعظ را «زندیق» و «جهنمی» خواندند؟ آیا نمی شد اختلافات سیاسی و فکری را با حسن ظن و گفت و گو حل کرد؟ مگر تمام مدت زمان اختلاف میان مشروطه خواهان و طرفداران مشروطه مشروعه، از ابتدای سال ۱۳۲۵ق. تا کودتای محمد علی شاه علیه مجلس اول در جمادی الاول سال ۱۳۲۶ق. بیش از یک سال و نیم طول کشید؟! آیا این مدت زمان انصافاً بیش از حد کوتاه نبود برای اینکه کار علما به چنین نزاع و بازار داغ تکفیر کشیده شود؟

با توجه به حوادث عصر ما و بعضی از اقداماتی که علیه بعضی از بزرگان علم و دین به عمل آمد، می توان دریافت که چرا در آن دوران بعضی از مشروطه خواهان مشروعه ای، با سید جمال الدین واعظ به عنوان یک «زندیق» و «منحرف»(!) برخورد کردند. در منطق این قبیل عناصر و فرصت طلبان، هر کسی که مانند آنان «فکر» نکند، بالاخره یا زندیق است و ملحد، یا بابی و بی دین، ولی در واقع در این قبیل نزاع ها، مسئله «دین و شرع» مطرح نیست، بلکه تضاد منافع است که در زمان ما هم به طور وضوح، گسترده و غیر قابل قبولی مطرح شد و همه مدعیان(!) به عنوان مدافع «اسلام» مخالفان خود را طرد و سرکوب کردند تا آنجا که امام خمینی مجبور شد در یک سخنرانی به طرز کاملاً شفاف و روشن این جریان را افشا کند و به وضوح در این باره بگوید: «دعواهای ما دعوایی نیست که برای خدا باشد... همه از گوشمان بیرون کنیم که دعوی ما برای خداست و ما برای مصالح اسلامی دعوا می کنیم... دعوی من و شما و همه کسانی که دعوا می کنند، همه برای خودشان است.» (۲) وقتی دعوا برای خدا و مصالح اسلام نباشد و فقط منافع شخصی مطرح شود، نزاع از مرحله تفسیق و تکفیر عبور می کند و به قتل و حذف فیزیکی هم می رسد که در این مرحله باید از «شرّ نفس اماره» به خداوند پناه برد!

چرا در زمان حاضر برخی تاریخ نگاران، قصه بابی بودن یا ازلی بودن آقا سید جمال الدین واعظ را مجدداً در بوق و کرنا می کنند و بر آن اصرار می ورزند؟

برخی از مدعیان تاریخ نگاری وقتی تاریخ معاصر ما را تحریف می کنند و در حالی که افراد هنوز زنده اند از قول آنان اکاذیبی را به عنوان «حقایق» نقل و منتشر می سازند و هرگز حاضر هم نیستند به یک تحقیق علمی در زمینه های مختلف مسائل تاریخی دست بزنند، نتیجه همان خواهد بود که شما اشاره کرده اید. رویه

«جعل تاریخ» در هر عصری و به قلم هر کسی که باشد، خلاف و محکوم است و با روشن شدن حقایق و نشر اسناد کذب تاریخ نویسان دروغین برملا می شود، گرچه ممکن است این امر به سال ها زمان نیاز داشته باشد.

برخی نویسندگان حتی مرحوم سید محمدعلی جمال زاده را نیز بابی یا ازلی یا دارای فساد عقیده معرفی کرده اند. حضرتعالی که از نزدیک با نامبرده نشست و برخاست داشته اید، آیا این مطلب را امضا می فرمایید؟

مرحوم سید محمدعلی جمال زاده، فرزند سیدجمال الدین واعظ، نه بابی بود و نه ازلی، نه کافر بود و نه ملحد. بلکه یک مسلمان معمولی در عقاید مذهبی و مخالف جدی با خرافات منسوب به «دین» بود. بخشی از خاطرات و مذاکرات خود را درباره او نوشته ام که اخیراً چاپ شده است. نمونه نامه هایی که از میان ده ها نامه وی به اینجانب انتخاب و در آن رساله نقل کرده ام، عقاید مذهبی و باورهای دینی او را کاملاً روشن می کند. اصولاً ایشان در اواخر عمر گرایش مذهبی خاصی پیدا کرده بود. البته مرحوم جمال زاده می گفت به علت مطالعه پاره ای از کتاب های مشتمل بر اوهام و خرافات، مقالات و مطالبی نوشته که منشأ آن ها همان خزعبلاتی است که به عنوان دین در اختیار عموم قرار گرفته است و جوانان را به طور کلی از دین دور می سازد. جمال زاده، حتی در نامه های اخیر خود اصرار داشت که کلمه «سید» ذکر شود و به «سید» بودن خود افتخار می کرد و سادات جبل عاملی از جمله خاندان صدر را «پسر عمو»ی خود می نامید.

در یک نگاه کلی، آیا می توان بین افکار جریان اصلاحگرا در زمان حاضر و افکار امثال آقا سید جمال الدین واعظ در زمان مشروطیت قرابتی مشاهده کرد؟

نیازها و شرایط زمان و مکان بی تردید همواره در حال تغییر و تکامل است و نمی توان به طور قاطع بین اندیشه های سید جمال و جریان اصلاح طلبی، تجددخواهی و احیاگری دینی، قرابت نزدیکی از لحاظ شکل و محتوا تصور کرد. البته می توان گفت در کلیات و اهداف، تقارنی بین احیاگران و تجددگرایان آن زمان و این زمان وجود دارد، ولی با توجه به مرور یک قرن از نهضت مشروطیت و تغییر شرایط، نیازها و خواست ها، اندیشه های اصلاح طلبانه و احیاگرانه عصر ما کامل تر و پرمحتواتر از آن چیزهایی است که در آن دوران مطرح بوده است.

اگر خاطره ای درباره آقا سید جمال الدین واعظ یا نقطه نظر دیگر بزرگان راجع به ایشان دارید، ممنون می شوم بیان بفرمایید.

بنده خاطره خاصی در این زمینه ندارم، ولی بخشی از حقایق را در باره سید جمال الدین واعظ و فرزندش سید محمدعلی جمال زاده که چندین بار او را در ژنو ملاقات کردم و ده ها نامه بر من نوشت، در رساله پانزدهم از مجموعه «خاطرات مستند» خود نقل کرده ام اخیراً که منتشر شده است و امیدوارم بقیه نامه ها و اسناد جمال زاده را در کتاب دیگری بیاورم و در اختیار عموم قرار دهم، ان شاءالله. بمنّه و توفیقه.

پی نوشت ها:

(۱) مراجعه شود به کتاب: نقش سیدجمال الدین حسینی در بیداری مشرق زمین - (مجموعه مقالات استاد محیط طباطبائی درباره سید، چاپ شروق، قم).

(۲) متن کامل این بیانات، در جلد ۱۴ از مجموعه «صحیفه امام» در صفحه ۴۷۹ به بعد چاپ شده است. علاقه مندان می توانند به آن مراجعه کنند.

نگاهی به زندگی و زمانه عالم مجاهد، آیت الله حاج میرزا حسن مجتهد تبریزی

مرحوم آیت الله حاج میرزا حسن مجتهد تبریزی، فرزند حاج میرزا محمدباقر مجتهد، فرزند حاج میرزا احمد، فرزند لطفعلی خان، فرزند محمدصادق مغانی قراچه داغی تبریزی، از اجله علمای تبریز، در خاندان علم و فقاہت به دنیا آمد.

پس از اتمام مقدمات علوم دینی و سطوح متوسط و عالی، رهسپار نجف اشرف گشت و در مباحث مرحوم شیخ مرتضی انصاری حاضر و پس از وفات استادش، در درس مرحوم آیت الله سید حسین ترک کوه کمبری حضور یافت و سال های متمادی از محفل علمی او استفاده کرد و به دریافت اجازه اجتهاد نائل آمد و پس از آن، مہیای حرکت به سوی تبریز شد. مہدی مجتهدی درباره موقعیت و عظمت علمی، اجتماعی، سیاسی و نهایتاً مرجعیت دینی ایشان می نویسد: «حاج میرزا حسن آقا مجتهد، چون خود را اعلم می دانست، برخلاف سایر علما، مرافعه و اینگونه امور را برای خود واجب فرض می کرد. با اینکه ۳۰ سال تمام مرافعه کرد و در ۲۰ سال اول با مأموران دولت و در ده سال دیگر با مخالفین خود در کشمکش بود، توانست وجهه خود را محفوظ بدارد. کسی از مخالف و موافق تا حال در این قسمت، به وی نسبت اشتباه، سوء نیت و جهل نداده است! در عدلیه آذربایجان اسناد ممهور به مهر او، تقریباً اعتبار سند رسمی داشته اند. حتی وقتی از طرف انجمن ایالتی تبعید شده بود و در کندرود - دو فرسخی تبریز - به سر می برد، سران انجمن در مسائل شرعی، نظر او را می خواستند و دعاوی مهم را به محضر او حواله می کردند. آنجا وی پس از انجام وظیفه می گفت: مجتهد خود را بیرون می کنند، اما در تبعیدگاه هم دست از او بر نمی دارند!». در هر حال او اول مجتهد آذربایجان و رئیس حقیقی آن سامان بود. از تلگراف هایی که در ایام مشروطیت، از علمای نجف و تهران، درباره او شده است و از تأثیری که کناره گیری وی بر انجمن ایالتی در جریان مشروطیت گذاشت، اهمیت مقام و تأثیر او معلوم می شود.

تاریخ زندگی او پس از مشروطیت، همانا تاریخ کشمکش بین مخالفین و موافقین مشروطیت است. وی در بدو امر مانند سایر علما با مشروطیت همراه بود. او حتی در آن دوران سعی می کرد رضایت انجمن ایالتی را نیز جلب کند، تا جایی که در ۴ ذیقعده ۱۳۲۴ قمری، دارایی خود را در اختیار انجمن ایالتی گذاشت! درباره این مسئله در مجلس مذاکره شد و عده ای می گفتند: مجتهد با کراحت به این عمل وادار شده است! حتی سیدین (آیات طباطبایی و بهبهانی) به رویه انجمن ایالتی اعتراض کردند، اما مجتهد تلگرافی به تهران مخابره کرد و صریحاً اطلاع داد: از روی میل و رضا به این امر اقدام کرده است. کسروی عمل او را از روی ترس

دانسته و در حسن نیت مجتهد شک کرده است، ولی دلیلی نداریم تا این عمل را حمل بر ترس کنیم. این وضعیت استمرار داشت تا انجمن ایالتی حاج میرزا عبدالکریم آقا امام جمعه، برادرزاده وی را بدون علت تبعید کرد! مجتهد عکس العمل نشان نداد تا اینکه میان مستأجر قراچمن از قراء اطراف تبریز، با رعایا اختلافاتی پیدا شد. اختلاف به محضر مجتهد کشید. مجتهد پس از رسیدگی به نظام الملک والی آذربایجان دستور داد به نفع مستأجر اقدام کند.

مشروطه چی های افراطی از موقعیت استفاده کردند و تبعید مجتهد را خواستار شدند. آنان بالاخره انجمن را مرعوب و مجتهد را از شهر بیرون کردند! حتی او را از رفتن به بالای منبر منع و خبر آن را با آب و تاب فراوان، به تهران و مجلس مخابره کردند. سیدین از جسارتی که به ساحت این عالم جلیل شده بود، انتقاد کردند و مراجعت او را از انجمن مشروطه خواهان خواستار شدند، اما انجمن، نه تنها عملاً کاری نکرد، بلکه عده ای از اعضای خود را نیز بیرون کرد! بر اثر توهینی که به روحانیت وارد آمده بود، علمای شهر از قبیل حاج میرزا محسن آقابتبریزی، میرزا صادق آقابتبریزی، حاج سید احمد آقا خسروشاهی، حتی شهید ثقه الاسلام تبریزی و اعضای معتدل انجمن از قبیل حاج نظام الدوله، بصیرالسلطنه و ملک التجار به عنوان اعتراض از شهر بیرون رفتند و تبریز کلاً به دست افراطیون افتاد. تبعید مجتهد از تبریز (که کانون مشروطیت نام یافته بود) آثاری را به همراه داشت که نتیجه سوء آن بعدها مشخص شد. در پی این رویداد، روحانیون خود را از مشروطیت کنار کشیدند و بعداً برخی از آنان به مخالفت با آن برخاستند. مشروطیت از روحانیت جدا شد و راه خود را جداگانه طی کرد. مشروطه طلبان دیگر نیازی ندیدند تا به مرام و کردار خود رنگ مذهبی دهند و کردار خود را با قیود مذهب، منطبق سازند. در یک کلمه میان مشروطیت و مذهب و روحانیون فاصله ای ژرف افتاد. از این جدایی و انقطاع کامل، نتایجی پدید آمد که هنوز هم جامعه ایرانی با آن دست به گریبان است.

پس از تبعید مجتهد، افراط انجمن در تعدی به حقوق افراد و حتی برخی مشروطه طلبان به جایی رسید که نمایندگان آذربایجان که انقلابی ترین وکلای مجلس بودند به تبریز تلگراف کردند: «هرج و مرج و اغتشاش در تبریز در این روزها به حدی متواتر و شایع شده و در افواه افتاده و به دریچه ای کشیده که ما را شب و روز ناراحت، نگران و پریشان خاطر ساخته است». انعکاس این افراط ها و طرز رفتار مشروطه خواهان با علما و روحانیون، در نجف که از محیط پرآشوب تبریز و تهران دور بود، به گونه ای مؤثر واقع شد که برخی مأمومین مرحوم آخوند ملامحمدکاظم خراسانی از دور او پراکنده شدند و دسته دسته به آیت الله آقا سید محمدکاظم آقا یزدی - که به نفع مشروطیت فتوا نداده بود - پیوستند. بالاخره مجتهد خود را به تهران رسانید و مظلومیت خود را به نمایندگان گزارش داد و در مجلس مورد تجلیل و تکریم قرار گرفت. حاجی میرزا

حسن در اثر فشار دولت و حاجی مخبرالسلطنه والی که به استناد قانون اساسی از مراجعت او پشتیبانی می کرد، به تبریز مراجعت نمود. نمایندگان تندرو مجلس از قبیل تقی زاده و میرزا ابراهیم آقا نیز با این امر مخالفت نکردند. مردم تبریز از او استقبالی بی نظیر به عمل آوردند. عده ای از مریدان تخت روان او را به دوش گرفتند و وارد شهر کردند.

این امر نشان می داد از محبوبیت مجتهد بر اثر جریانات دو ساله چیزی کاسته نشده بود. هنگامی که کار بین محمد علی شاه و انجمن ایالتی آذربایجان به مجادله کشید، مجتهد و سایر علما به طرفداری از سلطنت و سنن قدیم برخاستند و «مجمع اسلامی» را تشکیل دادند. اسلامیة جمعی از علما بود که در مقابل انجمن تشکیل یافته بود و خود را مخالف بدعت های ناشی از انقلاب و حامی و حافظ اصول شرع معرفی می کرد. در آن دوران مجتهد هنوز به خاطر داشت که برادرزاده اش بدون هیچگونه گناهی و صرفاً به دلیل قرابت با او، توسط همین مشروطه طلبان کشته شده است، خودش را به جرم اینکه به نفع مستأجر قراچمن حکم داده است، از شهر بیرون رانده و از آزادی اقامت در موطن خود محروم ساخته اند. در نظر او اینها معنای مشروطه بود. اما مشروطیت به حدی قدرت یافته بود که با قشون کشی های محمدعلی شاه و مساعی علمای اسلامی از بین نرفت. مجتهد که به قول دست چپی های دیروز، برخلاف «جبر تاریخ» حرکت کرده بود جریمه تصمیمات و اقدامات خود را پرداخت. خانه خود و بستگانش غارت شد و ضررهای بی شمار مادی و معنوی دید. وی که یک عمر به پاکدامنی مرافعه کرده و در عدالت ضرب المثل بود، طرفدار ظلم، جور و حق کشی معرفی! و حتی فضائل و معلومات او انکار شد.

پس از آن که حزب دموکرات در دوران مجاهدات مرحوم شیخ محمد خیابانی شکل گرفت، مجتهد بیان نامه ای به روزنامه تجدد - ارگان حزب دموکرات - فرستاد که در آن مردم آذربایجان را به برادری، همکاری، حفظ اسلامیت و بالاخره مشروطیت دعوت می کرد. روزنامه مزبور پیام فوق را با احترام و تجلیل فوق العاده انتشار داد. با این اقدام مجتهد ما در آخر عمر، با مشروطیت آشتی کرد. آن بزرگوار در سال ۱۳۳۷هـ ق/ ۱۲۹۷هـ ش وفات کرد و تشییع بزرگ و مجللی از جنازه وی به عمل آمد. مجالس ختم متعددی از طرف تجار، اصناف و متدینین (حتی مشروطه خواهان) برای او تشکیل شد. ماده فوت او «یا مغفور» است.

از آثار او می توان به:

۱. تشریح الاصول

۲. کتاب الطهاره

اشاره کرد. حاج میرزا حسن آقا را در عهد خود به طور مطلق مجتهد می گفتند. (۱)

(۱) - کتاب علمای اهر و ارسباران، ج ۳، صص ۲۵۶-۲۶۱. درباره مجتهد مراجعه شود به کتاب های اعیان الشیعه، ج ۵؛ نقباء البشر، ج ۱؛ ریحانه الادب، ج ۵؛ مفاخر آذربایجان، ج ۱ و رجال آذربایجان در عصر مشروطیت و

من با مرحوم ناصر میناچی مقدم از آغاز فعالیت «حسینیه ارشاد» در چادری در جاده شمیران، آشنا شدم، بانی آشنایی من با ایشان شهید آیت الله مرتضی مطهری بود که روزی در دیداری، از تأسیس یک مؤسسه دینی جدید، آن هم - موقتا و فعلا! - در زیر چادر یا خیمه ای بزرگ در «چالهرز» خبر داد و دعوت کرد که شب به آنجا بروم و در جلسه شرکت داشته باشم؛ آن شب به «چالهرز» رفتم؛ سخنران جلسه خود شهید مطهری بود و پیشنهاد هم مرحوم حجت الاسلام سید علی شاهچراغی؛ بعد از پایان جلسه که دیروقت بود، آقای ناصر میناچی پرسید شب کجا می روید؟ گویی احساس کرد من جایی ندارم که در آن وقت شب، به آنجا بروم! دعوت کرد که به خانه او بروم که رفتم و شب میهمان او بودم که در آن زمان و یا برای من، ویلای جالبی بود... حرکت ادامه یافت و بعدها من در جلسات حسینیه ارشاد، چه در دوران شکوفایی سخنرانی های جذاب خطیب نامی، مرحوم فخرالدین حجازی و چه در دوران خطبه های علمی و متین شهید مطهری و چه در زمان سخنان انقلابی رفیق شفیق، دکتر علی شریعتی، شرکت داشتم و در واقع، پس از «مسجد هدایت» آیت الله طالقانی در خیابان اسلامبول، پاتوق دوم ما، حسینیه ارشاد شد...

با پیشرفت امور، آیت الله مطهری بنده را برای «همکاری علمی» در موسسه دعوت نمود که به علت اقامت در قم و عدم امکان حضور مستمر در جلسات هیأت علمی، آن را نپذیرفتم، اما پیشنهاد ایشان را در مورد نوشتن مقاله ای تحقیقی درباره «مسلمین جهان» پذیرفتم که در کتاب «محمد خاتم پیامبران» - در کنار مقالات اساتید بزرگوار و با اشراف شهید مطهری - به چاپ رسید... در سفرهای «کاروان حج حسینیه ارشاد» باز به دعوت شهید مطهری به عنوان «عضو هیأت علمی کاروان»، در سه سفر شرکت نمودم که هم سفرهایمان شخصیت هایی چون مرتضی مطهری، صدر بلاغی، محمدتقی شریعتی، سید غلامرضا سعیدی، شیخ عبدالله نورانی، مهندس حسینی، مهندس معین فر، دکتر علی شریعتی، احمد آرام، دکتر نکوفر، سید علی شاهچراغی، فخرالدین حجازی و افراد دیگری از این نوع بودند و آقای میناچی «مدیر کاروان» بود.

این سفرها علاوه بر مسائل عبادی و معنوی، از لحاظ ارتباطات با شخصیت های مختلف جهان اسلام و حضور در جلسات «رابطه العالم الاسلامی» و بازدید از «دانشگاه اسلامی مدینه منوره» و غیره، بسیار مهم و پربار بود و بخش عمده این فعالیت ها ناشی از آشنایی پیشین من با رهبران حرکت های اسلامی دنیای اسلام و علمای اهل تسنن در بلاد مختلف بود که بعضی از آنها، به دعوت ما، در جلسات «حسینیه ارشاد» حضور می یافتند و بعضی از آنها سخنرانی هم می کردند که برخی از آنان «سیدی عباسی» رهبر بعدی «جبهه نجات

اسلامی الجزایر»، «ابراهیم» شخصیت برجسته سنگال، «عبدالله الخنیزی»، مولف کتاب «ابوطالب مومن قریش»، سید جواد فضل الله (برادر آیت الله سید محمد حسین فضل الله) و خلیل حامدی معاون «جماعت اسلامی پاکستان» و بعضی از رهبران اخوان المسلمین سوریه، عراق و مصر و اردن و سودان، در آن زمان بودند... شهید مطهری از این دیدارها بسیار مشعوف می شد و مرا تشویق می کرد که به این ارتباطات بیشتر ادامه بدهم و در همین راستا من با مراجعه به دفتر شیخ صالح القزاق، مدیر «رابطه العالم الاسلامی» - با معرفی شیخ خلیل حامدی، مسئول بخش عربی جماعت اسلامی پاکستان - توانستم فهرست کامل تمامی آدرس های مراکز اسلامی جهان را بگیرم که نسخه ای از آن را در اختیار مدیریت حسینییه ارشاد قرار دادم تا بعدها بتوانند از آن استفاده کنند...

... در آن زمان، در واقع روابط ما با کل حسینییه ارشاد حسنه بود تا اینکه اختلافی بین شهید مطهری و برادرمان دکتر علی شریعتی توسط عناصر فرصت طلب، ایجاد شد و سرانجام منجر به «کناره گیری اجباری» شهید مطهری گردید که سرآغاز سقوط معنوی - علمی حسینییه ارشاد بود و متأسفانه طبق اسناد موجود و نامه های شهید مطهری که بنده بعضی از آنها را سال ها پیش منتشر کرده ام، این امر توسط مدیریت حسینییه، برنامه ریزی و اجرا شد و به یقین دکتر علی شریعتی که خود به من گفت، نه تنها نقشی در آن نداشت بلکه قلباً از این امر ناراضی بود... این بود که به تدریج، و با کنار رفتن علما و روحانیون و محدود شدن دکتر شریعتی، از حسینییه ارشاد که تبدیل به یک جریان سازنده شده بود، فقط ساختمانی به جای ماند که با همت آقای ناصر میناچی، این ساختمان، اداره می شد... و کتابخانه آن هم به زودی در کنار آن ساخته می شد که نامبرده خیلی به تکمیل و اتمام آن اهتمام داشت و اگر هم تکمیل و افتتاح گردد، یکی از کتابخانه های معتبر تهران خواهد بود...

من در این یادداشت، قصد بسط علل و عوامل پیدایش اختلاف و افول تدریجی حسینییه ارشاد را ندارم و «صاحبان قضیه» هم به رحمت خدا رفته اند، ولی نکته ای که همواره مورد توجه حقیر بوده و بارها و بارها آن را در جرائد و مطبوعات با سند و مدرک نوشته و یادآور شده ام، به فراموشی سپردن نقش اصلی و اساسی شهید مطهری در تأسیس، بنیان گذاری و اداره امور علمی حسینییه ارشاد است... متأسفانه اخیراً در بعضی جرائد خواندم که آقای میناچی، بنیان گذار (!) حسینییه ارشاد با همکاری مرحوم همایون و مرحوم دکتر علی آبادی بود! در حالی که طبق دستخط موجود از شهید مطهری، بنیان گذار و مؤسس اصلی حسینییه ارشاد خود ایشان بود و آقای میناچی هم به عنوان مدیر امور مالی و اداری آنجا انتخاب شده بود و امور مالی علاوه بر کمک های مردمی، «توسط مرحوم همایون» تأمین می شد و پشتوانه اصلی ساخت و اداره آن بود.

تحریف تاریخ و غفلت از حقایق و به فراموشی سپردن نقش شخصیت هایی چون شهید مطهری در پیدایش و نشاط نخستین حسینیه ارشاد، دور از عدل و انصاف است... و بی تردید اگر موقعیت علمی و معنوی و اجتماعی شهید مطهری نبود، پول های آقای همایون و قانون شناسی آقای میناچی نمی توانست جریان اسلامی تأثیرگذار و پرارزشی را بنیان نهد. اسناد موجود در ساواک، بانی اصلی تأسیس حسینیه ارشاد را «مرتضی مطهری» معرفی می کند که بعدها آقایان دیگر، به تبع ایشان در این امر شرکت یافتند. یکی، دو سند را اینجا عینا می آورم تا دوستانی که تاریخ می نویسند، حق هیچ کس را ضایع نکنند، چه شهید مطهری باشد و چه دیگران. ... با توجه به این دو سند - علاوه بر سندهای دیگری که ضرورتی ندارد در اینجا نقل شود - بانی نخستین و درخواست کننده اصلی برای تأسیس حسینیه ارشاد شخص شهید مطهری بوده که آقایان همایون و میناچی به تبع، به ایشان ملحق شده اند و متأسفانه آنطور که خود شهید مطهری به اینجانب نقل می کرد، در مراحل پایانی اخذ مجوز، نام ایشان از طرف مدیریت(!!) حذف و نام مرحوم دکتر علی آبادی را که سابقه ای درباره این قبیل مسائل علمی - فرهنگی - مذهبی نداشت، اضافه کرده اند که از لحاظ «قانونی»! مشکلی در مورد کمبود عضو مؤسس، به وجود نیاید!..



در باره: شیخ مرتضی مطهری

ناصره و بالا باتفاق آقایان ناسریناچی مقدم و محمد همایون از طریق شهربانسی تقاضای تاسیس موسسه خبریه تعلیماتی و تحقیقات علمی و دینی حسینیه ارشاد را نمود و است لذا خواهشمند است دستور فرمائید با توجه به پرونده ۱-ط که مربوط به مشارالیه میباشد راین مورد نظریه اعلام فرمائید م.

رئیس بخش ۳۱۶ - معینی
۲۶/۱/۲۸

در نامه شماره ۵۱۲۸ مورخ ۱۶/۱/۲۸
به بخش ۳۱۶ - اصل آر دی



از: بخش ۳۱۶
 شماره:
 تاریخ:
 پیوست:
 به ریاست بخش ۳۱۶

درباره: شرح مرتضی مطهری فرزند شیخ حسین

عنف ۱۳۵-۰۱/۲۸/۶۶

تاسیس موسسه خبریه تعلیماتی و تحقیقات علمی و پندسی
 حسینیه ارشاد توسط نامبرده بالا از غریب بخش ۳۱۶ بلامانع
 می باشد خواهشمند است دستور فرمائید یک نسخه رونوشت
 اسامی موسسه مورد بحث را جهت انعکاس در پرونده
 وی باین بخش ارسال نمایند. هـ

رئیس بخش ۳۱۶ - باصری نیا

کریز

۱۱۹

۱۳۵/۱۶/۳۱
 ۱۹/۳/۶۶

۳۱۶
 بایگانی شود

توضیح این امور، در خاطرات اینجانب درباره حسینیه ارشاد آمده است که با درگذشت آقای میناچی، فعلا از چاپ آن - که آماده شده بود - خودداری خواهم کرد... و البته «مباحثات مکتوب ما و ایشان» چند سال قبل در سایت «بازتاب» آمده است که تکرار قسمت هایی از آن در سایت آقای میناچی هم نقل شده است:
 غفرانک ربنا والیک المصیر.

تصحیح و توضیح

در بخش ویژه نامه «حسینیه ارشاد» در شماره ۷۶ مجله وزین «آسمان»، مورخ ۹۲/۱۱/۱۲، نکاتی مطرح شده بود که توضیحات کوتاهی، برای تصحیح تاریخ، ضروری به نظر می رسد.

۱- در مقاله جناب حسین سخنور مطلب مربوط به کارشکنی های آقای میناچی و تخریب طرح اصلاحی با حضور آقایان هاشمی و باهنر و شریعتی، در مشهد، نقل قولی از آیت الله سید علی خامنه ای است و مربوط

به خود اینجانب نیست.. مشروح مطلب ایشان در این زمینه قبلاً در روزنامه ها منتشر شده بود و من فقط سطوری از آن را در مصاحبه خود با «ایران» آورده بودم.

۲- مطلب برادر عزیز و ارجمند جناب آقای دکتر سید محمد مهدی جعفری، درباره اینکه آقای «میناچی در اختلاف بین مطهری و شریعتی نقشی نداشت!» متأسفانه منطبق با واقعیت ها نیست. بلکه عامل اصلی ایجاد این اختلاف، شخص آقای میناچی بود و مخالفت شهید مطهری با مرحوم دکتر شریعتی، صرفاً جنبه علمی داشت. همانطور که آقای جعفری خود آن را یادآور شده اند.

اما، به علت تصرفات و مداخلات فردی و همه جانبه آقای میناچی، در همه امور و مخالفت شهید مطهری با این روش غیرمنطقی، نامبرده تشخیص! داد که باید به نحوی از شهید مطهری گذر کند و دور شود و بهترین راه هم ایجاد اختلاف بود که سرانجام به گفته جناب آقای پرویز خورسند - از اخراجی های حسینه - که خود شاهد عینی ماجرا بوده، آقای مینای به شهید مطهری می گوید: «شما دیگر تشریف نیاورید! چون هیأت مدیره این را تصویب کرده است!»!

و البته معنی و مفهوم «هیأت مدیره» را هم همه می دانیم.

۳- برادرمان آقای جعفری اشاره کرده اند که گویا آقای میناچی در دوران وزارت با اینجانب که نماینده منصوب حضرت امام خمینی(ره) در وزارت ارشاد بودم در امور مشورت می کرد که متأسفانه باز با حقیقت وفق نمی دهد چراکه نامبرده نه تنها هیچگونه مشورت و همکاری با اینجانب به عمل نمی آورد، بلکه یکی از معاونین خود را به «قم» فرستاده بود که امام اینجانب را از ادامه کار در وزارت ارشاد «معاف» بدارد که مسئولین دفتر معاون محترم را اجازه نمی دهند که با امام ملاقات کند!

۴ - آقای میناچی در آخرین نوشته های خود متأسفانه و در اوج بی تقوایی می نویسد که اینجانب «کارمند قراردادی! وزارت ارشاد» بوده ام! که کذب محض است - و قرارداد ارشاد برای اخذ حقوق! بود که به پیشنهاد نامبرده که یک امر اداری ضروری است امضاء کردم ولی همه می دانند که بنده یک ریال هم از وزارت ارشاد حقوق دریافت نکرده ام و آنچه را که امور مالی ارشاد به حساب بنده ریخته بود، یکجا به «جبهه و جهاد» تقدیم و اهدا کردم که خبرش در روزنامه «اطلاعات» در همان ایام منتشر گردید.

۵ - شنیدم که برادر عزیز جناب احسان شریعتی در سخنرانی خود، آرزو کرده که روزی «شریعتی و میناچی به حسینه ارشاد برگردند!» در حالیکه ایشان چندی پیش در مصاحبه ای رسماً اعلام نموده بود که آقای میناچی درخواست نامبرده و خانواده محترم دکتر شریعتی را برای اختصاص دفتری در ساختمان حسینه ارشاد،

برای نشر آثار وی رد کرده و نپذیرفته بود و آقای احسان خود از این روش گله مند بوده، آن وقت چگونه می توان دکتر شریعتی را به حسینیه بازگرداند؟

۶ - باز جناب سخنور در قسمت دوم مقاله خود نکاتی هم از قول جناب رهنما و آقای میناچی، در مورد درخواست های شهید مطهری نقل کرده اند که گویا ایشان خواستار التزام عملی! خانواده های سخنرانان در حسینیه ارشاد با شئون اسلامی بوده و از سوی دیگر گویا در بند ۲ درخواست ایشان؟ آمده بوده که «آقای میناچی و آقای علی آبادی باید استعفا بدهند». که این ادعاها به طنز بیشتر شباهت دارد تا به حقیقت و واقعیت. و ظاهراً مدیریت (!) حسینیه برای متهم ساختن شهید مطهری به خودخواهی و زورگویی! آنها را مطرح ساخته و نقل کرده است که مطلقاً صحت ندارد.

۷ - از برادرمان فاضل میبیدی هم باید گله مند بود که در مقاله خود حتی حاضر نشده از شهید مطهری در این رابطه نامی ببرد. آن وقت این دوستان از انحصارطلبی یا «خودی» گرای دیگری، گله مندند!

تهران: ۹۲/۱۱/۱۴

سید هادی خسروشاهی

قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ نقطه عطفی در تاریخ نهضت و انقلاب اسلامی ایران است. در تاریخ معاصر ایران و تحولات سیاسی - اجتماعی، همواره بین مرجعیت شیعه و توده مردم مسلمان، پیوند و ارتباط مستحکمی وجود داشته است. استقلال نهاد مرجعیت از حکومت ها موجب شده است تا روحانیت در تحولات سیاسی - اجتماعی و آنجایی که منافع ملی، مرزهای کشور اسلامی، هویت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مردم به خطر می افتد، در پاسداری از هویت ملی حتی رودرروی حکومت ها هم قرار بگیرد. نهضت اسلامی ایران که در سال ۱۳۴۱ توسط علما و مراجع شروع شد، در واقع به نوعی در راستای پاسداری از هویت ملی - اسلامی بود. تغییر و دگرگونی در قانون اساسی مشروطیت مثلاً حذف اسلام و سوگند به قرآن مجید، به ظاهر مهمترین عامل ورود علما به مبارزه علنی و رویارویی با رژیم سلطنتی پهلوی شد. با قرار گرفتن امام خمینی(ره) در رأس مراجع مدافع حریم قوانین اسلامی، امام در سخنرانی معروف خود در عصر عاشورا در مدرسه فیضیه قم، شاه را مورد انتقاد مستقیم و خردکننده قرار داد و به دنبال آن شبانه در قم دستگیر و به زندانی در تهران انتقال یافت. خبر دستگیری امام خمینی(ره) در بامداد ۱۵ خرداد، همان روز در سراسر ایران پخش شد. نخست مردم تهران، قم و ورامین قیام کردند که این حرکت با وحشیگری تمام سرکوب و به خاک و خون کشیده شد. مردم سایر شهرستان ها نیز با اطلاع از این خبر در بیوت علمای بزرگ و تلگرافخانه ها تحصن کردند. محمدرضا پهلوی که در مقابل این حرکت ملی و سراسری که به سختی توانسته بود با توسل به سرنیزه نیروهای مسلح بر اوضاع مسلط شود، در اولین عکس العمل قیام سراسری مردم ایران را به بیگانگان نسبت داد.



امام خمینی (ره)، شیخ حسن صانعی، استاد سید هادی خسروشاهی - (قم)

آغاز فرافکنی

البته قبل از سخنرانی شاه در ۱۸ خرداد در همدان، سرلشکر پاکروان، رئیس ساواک شاه نیز در مصاحبه مطبوعاتی خود مطالبی را در متهم کردن علما به داشتن رابطه با خارجی ها مطرح کرد و گفت: «آقای خمینی و آقای قمی دستگیر و عده دیگری نیز بازداشت شدند و این اشخاص بدون در نظر گرفتن مصالح عالی کشور و بدون رعایت کردن منافع طبقات محروم، با تمام عناصر مرتجع همدست شدند، به تحریک پرداختند و از هیچ کاری کوتاهی نکردند و کار به جایی رسید که با عوامل خارجی تماس گرفتند... در تظاهراتی که در قم، شهر ری و تبریز روی داد یک موضوع روشن است و آن اینکه مردم موافق این جریان نیستند...!»

محمدرضا پهلوی که کاملاً شوکه شده بود، در این باره اظهار داشت: «وجوه هنگفتی از خارج برای ایجاد بلوا به مملکت رسیده است!» و «به تظاهر کنندگان هر کدام ۲۵ ریال پول داده بودند! که اطلاعات و جزئیات آن به زودی منتشر خواهد شد.» اساس ادعای شاه و ساواک در این باره چنین بود که در روز ۱۳۴۲/۳/۱۱ شخصی به نام محمد توفیق القیسی تبعه لبنان که از بیروت عازم تهران بود، در فرودگاه مهرآباد به وسیله ساواک

دستگیر شد و در بازرسی از وسایل وی مقادیری پول خارجی و «چند برگ کاغذ سفید که نوشته های آن به وضوح معلوم نبود» به دست آمده است. «محمد توفیق القیسی جاسوس خارجی، پول هایی را که با خود به ایران می آورد در سرای کاظمیه شرکت مؤید به آقای حاج جواد نقره چی می پرداخت و شخصی به نام موسی پاشا که کلیمی و صراف است، پول های خارجی را به پول ایرانی تبدیل می کرد.»

قیام برای گرفتن ۲۵ ریال!

شاه و دستگاه امنیتی وی در یک موضع گیری انفعالی در مقابل قیام عمومی ۱۵ خرداد، بر این بودند که بین دستگیری این تبعه خارجی و قیام مردم پیوندی برقرار سازند و آن را ساخته و پرداخته بیگانگان مخصوصاً جمال عبدالناصر قلمداد کنند، ولی اتهامی که شاه شخصاً مطرح کرده بود - که مردم با گرفتن ۲۵ ریال قیام کرده اند - چنان مفتضح بود که در افواه مردم عادی هم به سخره گرفته شد. در گزارشی که ساواک از صحبت مردم کوچه و بازار تهیه کرده بود، چنین آمده است: «در چند روز اخیر موضوعی که اعلیحضرت همایونی در نطق خود در همدان بدان اشاره فرموده که هر نفر ۲۵ ریال گرفته و در تظاهرات شرکت کرده، بین مردم مورد تنفر، گفت و گو و تمسخر قرار گرفته است. همه مردم می گویند: ببینید مردم ایران چقدر بدبخت شده اند که در پایتخت مملکت مردم ۲۵ ریال می گیرند و جلوی گلوله می روند و برای چنین مبلغ جزئی خود را به کشتن می دهند.» مأمور ویژه اضافه می کند: «باید به هر ترتیب شده، این مطلب که به خصوص دستاویز مخالفین شده است به نحوی اصلاح شود.» اتهام اساسی که شاه و به تبع او دستگاه ساواک مطرح می کرد، به قدری بی پایه و اساس بود که در سال های بعد تنظیم کنندگان مجموعه «بیانات و نطق های محمدرضا پهلوی» این مطلب را حذف کردند و به همین دلیل هم در کتابی به نام «انقلاب سفید» که به نام او منتشر شد، درباره قیام ۱۵ خرداد، دروغ شاهانه و اتهام رسوای او تکرار نشده است.

... در گام بعدی این سیاه نمایی، در روز ۱۹ خرداد همان سال، اسدالله علم، نخست وزیر وقت رژیم نیز در نطق رادیویی خود ضمن تأیید مطالب عنوان شده توسط شاه، وعده افشای اسناد! را در این زمینه داد. در گام نهایی از مجموعه چنین تبلیغات و اتهاماتی در روز ۲۷ خرداد ۱۳۴۲، بار دیگر سرلشکر حسن پاکروان رئیس ساواک متنی را در اختیار خبرگزاری و روزنامه ها قرار داد که در آن کپی یک صفحه از بازجویی «محمد القیسی» نشان داده شده بود که البته مطلب خاصی که اثبات کننده ادعاهای مقامات رژیم باشد، در آن وجود نداشت... به علاوه در پایان امر، باز اطلاعات کامل را موکول به زمان محاکمه افراد بازداشت شده کردند! که این وعده نیز هرگز انجام نشد و بدین صورت ادعاهای مذکور با سکوت معنادار و حتی عدم ارائه اطلاعات ناقص! به فراموشی سپرده شد.

صرفنظر از محاکمه عاملان انتقال پول!

از مجموعه این مطالب چنین استنباط می شود که دست اندرکاران امنیتی نظام برای توجیه نادانی و غفلت خود از موقعیت و نفوذ علما و مراجع و خودجوشی و فراگیری قیام مردم با توسط به این ادعا تلاش کردند از یک طرف بر ناتوانی و ضعف عملکرد خود سرپوش بگذارند و از طرف دیگر اصالت و ماهیت قیام را خدشه دار کنند. اسناد! مربوط نیز که بازتاب همان ادعاها و اتهامات بی پایه بود، نمی توانست مؤید وابستگی قیام به خروج از کشور باشد. به همین دلیل مدعیان این اتهام نیز از تکرار ادعای خود دست کشیدند و از محاکمه عاملان انتقال پول نظیر محمد توفیق القیسی و جواد نقره چی نیز خبری نشد.

البته اصولاً اتهام شاه در ماهیت خود تناقض داشت، چون از یک طرف سخن از دادن مبلغ ۲۵ ریال به مردم یا خرج مبالغ هنگفت برای برپایی قیام بود و از طرف دیگر جاسوس مصری یا لبنانی قبل از توزیع پول دستگیر شده بود!... بازتاب اتهامات شاه و مقامات رژیم چنان منفی بود که سرانجام خود مجبور شدند آن را فراموش کنند. بعد به جای توفیق القیسی جوجوی جاسوس! که وجود خارجی نداشت، طیب حاج رضایی و حاج اسماعیل رضایی در دادگاه فرمایشی رژیم که حاضر به قبول اتهام گرفتن پول و به راه انداختن قیام از طرف امام خمینی(ره) نشده بودند، محکوم به اعدام شدند. در واقع موردی را هم که شاه برای متهم کردن قیام ۱۵ خرداد یعنی «دخالت مصر و جمال عبدالناصر سنی»! انتخاب کرده بود، تناسب چندانی با شرایط زمانی ایران و منطقه نداشت، بلکه در ایجاد تنفر عمومی از رژیم شاه تأثیر ویژه ای گذاشت. یکی دیگر از وجوه مهم مبارزه علما و مراجع در این برهه از زمان، مقابله با نفوذ روزافزون فرقه سیاسی بهائیت و حامی اصلی آن یعنی اسرائیل در ایران بود. البته بعضی از دولت های عربی در آن دوران به ظاهر در خط مبارزه با رژیم اسرائیل قرار داشتند، ولی در عمل...

پاسخ امام به نماینده عبدالناصر

همزمان با مبارزاتی که حضرت امام خمینی(ره) شروع کرده بود، به ویژه قبل از حوادث خونین دوم فروردین سال ۱۳۴۲ و حمله به مدرسه فیضیه قم و مدرسه طالبیه تبریز، ساواک بر این اندیشه بود تا از طریق دادگستری مقدمات دستگیری و محاکمه امام خمینی(ره) را به اتهام نشر اکاذیب و تحریک مردم فراهم آورد که موفق نشد. در همین ایام توطئه دیگری برای پرونده سازی در جریان بود: «شخصی که خود را دیپلماتی مصری در لبنان معرفی می کرد، با وساطت و توثیق یک مقام روحانی ایران با امام خمینی(ره) ملاقات کرد و اظهار داشت از طرف شخص جمال عبدالناصر مأمورم مراتب سپاسگزاری و قدردانی او را از مبارزاتی که علیه اسرائیل در ایران انجام می دهید، به حضور شما ابلاغ کنم و ضمناً به اطلاع شما برسانم که رئیس جمال

عبدالناصر آماده اند هرگونه کمک و مساعدتی که در این راه بدان نیازمند باشید، اعم از پول، اسلحه و غیره را در اختیار شما قرار بدهند و شما را در ادامه این راه مقدس تا رسیدن به پیروزی یاری و مدد کنند! امام خمینی بنا به اظهار خود با آنکه در آن ملاقات ظاهراً هیچ گونه شک و تردیدی در اصالت و راستگویی شخص مزبور نداشت، بر اساس عقیده اسلامی و شیوه آزادمنشانه خود پاسخ داد: «مبارزات ما مربوط به امور داخلی کشورمان است و در ادامه و انجام آن، ما را هیچ گونه نیازی به مساعدت، دخالت و یاری دیگران نیست. شما از طرف من به ایشان بگویید اگر احساس وظیفه می کنید، ما را در مبارزه علیه اسرائیل در ایران یاری دهید، خوب است سخنان، اعلامیه ها و نظریات ما را از طریق دستگاه های تبلیغاتی که در اختیار دارید، منعکس کنید و به دنیا برسانید و ما جز این انتظاری از شما نداریم.» (تقریباً نقل به مضمون).

دیپلمات مصری یا جاسوس شاه؟

گویا امام خمینی (ره) بعدها در دورانی که در زندان و تحت نظر قرار داشت، اطلاعاتی به دست آورده بود که شخص مزبور که خود را دیپلمات مصری! معرفی کرده بود، احتمالاً فرستاده رژیم شاه و دستگاه جاسوسی ایران بوده که به منظور ارزیابی روحیه و طرز فکر امام و برای به دست آوردن سوژه ای برای پرونده سازی جدید علیه امام به این ملاقات مأموریت داشته است. از ویژگی های بررسی نشده تاریخ انقلاب اسلامی، استراتژی های دوران‌اندیشانه امام خمینی (ره) است که در مقابله با رژیم پهلوی حاضر به همکاری با هیچ دولت خارجی یا اپوزیسیون داخلی و حتی مخالفانی چون تیمور بختیار نشد.

در گزارش های ساواک چگونگی این خط مشی مهم رهبر کبیر انقلاب اسلامی به خوبی قابل مشاهده است. در واقع آنچه شخصیت امام خمینی (ره) را در رأس رهبری نهضت از شخصیت های مبارز چپ و راست متمایز می سازد، همین ویژگی های برجسته ایشان است که به نمونه ای از آن به استناد سند زیر اشاره می کنیم:

«تاریخ ۴۷/۱۲/۶ - شماره ۵۶۵۸

از: شمعدان - فروزان

به: مرکز - ۳۱۶

موضوع: آیت الله خمینی

سید علی مکی مهری ضمن گفت و گو پیرامون چاپ استفتائیه های آیت الله خمینی درباره فدائیان فلسطین در روزنامه های عراق چنین اظهار کرده که خمینی از بدو ورود به عراق متوجه بوده است که آلت دست دول

خارجی نشود، برای این که همان روزی که از ترکیه وارد عراق شد، عبدالرزاق وزیر وحدت دولت وقت عراق که اهل تشیع است، از خمینی خواست اجازه بدهد خبر ورودش در رادیو اعلام و از طرف مقامات دولتی عراق نیز استقبالی از وی به عمل آید، لکن خمینی از آنجایی که می دانست عبدالرزاق از جمال عبدالناصر است درخواست وی را قبول نکرد و چنین اظهار داشت که اختلاف او با دولت ایران یک امر داخلی است و مربوط به سایر دول نیست و در مورد چاپ استفتائیه خمینی در روزنامه ها هم قطعاً مقامات عراقی و حزب بعث قصد بهره برداری از این موضوع را دارند و معلوم نیست قبلاً نظر خود خمینی را در این مورد استفسار کرده اند یا خیر. علی مکی در مورد خمینی اضافه کرده است که نامبرده اخیراً از لحاظ روحی کسل به نظر می رسد.»

ساواک با تمام تلاشی که در این زمینه داشت، سرانجام مجبور به اعتراف شد که امام هیچ گونه ارتباطی با افراد و کشورهای بیگانه ندارد و کمکی از آنها دریافت نکرده است: «هیچ منبع موثقی تاکنون تأیید نکرده است که خمینی از دول اجنبی وجهی پذیرفته یا به این صورت فعالیتی علیه امنیت کشور کرده باشد.» تصویر سند ساواک از سال ۱۳۴۵ اعترافات صریح دستگاه اطلاعاتی و امنیتی شاه را نشان می دهد.

اتهامی بی اساس ترا!

... اما تهمت ها ادامه می یابد و شاه در سال ۱۳۵۶ بعد از تجلیل های گسترده ای که از امام در مجالس بزرگداشت برگزار شده برای حاج آقا مصطفی خمینی در سراسر ایران شده بود، اشتباه خود را تکرار کرد و این بار به جای متهم کردن امام به گرفتن پول از خارجی ها شخص حضرت امام را انگلیسی معرفی کرد! روزنامه اطلاعات در دو نوبت صبح و عصر در ۱۷ دی ۱۳۵۶ سالروز کشف حجاب توسط پدر شاه، مقاله ای موهن با عنوان «ایران، استعمار سرخ و سیاه» که گویا به قلم یا با تصویب نهایی داریوش همایون بود، منتشر کرد. آنچه در روز ۱۹ دی در قم به قیام منجر شد، همین مقاله موهن منتشر شده در روزنامه اطلاعات بود. اهانتی که به مرجع تقلید و رهبر دور از وطن نهضت شده بود... بزرگداشت چهلم شهدای قیام قم در تبریز قیام دیگری در پی داشت و قیام حماسه آفرین مردم تبریز، نهضت را در سراسر ایران گسترش داد.

وقتی دامنه نهضت در نیمه اول سال ۱۳۵۷ در سراسر نقاط ایران گسترده شد، شاه در بولتن ویژه ای در تاریخ ۵۷/۳/۱۴ چند سؤال مطرح کرد تا مسئولان ساواک به آنها پاسخ بدهند. مقامات ساواک در گزارش ۲۲ صفحه ای خود در جواب سؤالات شاه، اعترافات صریحی درباره اصالت نهضت اسلامی کردند.

سؤال اول شاه این بود: «خمینی را کی تقویت می کند و منظور از تقویت او چیست که چه بشود؟» در صفحه ۱۵ این بولتن سری آمده است: «در مورد این که سیاست های خارجی خاصی از خمینی حمایت می کنند یا

وی را مورد تقویت مالی یا سیاسی قرار می دهند، تاکنون هیچ دلیل مستندی به دست نیامده است. آنچه که در اینباره قابل اشاره است، قرائن و شایعاتی است که می توان به احتمال ارتباط وی با محافل بیگانه پی برد.» گزارشگر ساواک که از ارائه هرگونه سند و مدرکی عاجز است، به زعم خود به شواهد و قرائن و ایضاً شایعات! استناد می جوید: «الف) خمینی اصلاً ایرانی است، ولی اسلاف او به هندوستان مهاجرت کرده و همزمان با تسلط انگلیسی ها بر آن سرزمین در هندوستان بوده اند و پدر خمینی همراه فرزندانش به ایران مراجعت کرده است.

ب) از شروع تسلط سیاست استعماری انگلیس در خاورمیانه، یکی از جنبه های عمده تاکتیکی سیاست انگلیس نفوذ در روحانیون مسلمان و جلب و جذب آنان در جهت سیاست آن کشور بوده است و این تصور در مورد خمینی با توجه به اقامت پدران او در هندوستان نیز ممکن است وجود داشته باشد(!)

پ) دولت عراق از ابتدای اقامت خمینی در آن کشور تا انعقاد قرارداد الجزایر از وی حمایت آشکار می کرد و حتی فرستنده رادیویی «صدای روحانیت مبارز» را در اختیار او و طرفدارانش قرار داده بود. از آن به بعد نیز همواره رویه اغماض و مماشات با او داشته و تضيیقاتی درباره فعالیت های ضد ایرانی او فراهم نکرده است.

ت) خبرگزاری های خارجی و برخی جراید اروپایی و به خصوص رادیو لندن اکثراً در گزارش ها و تفسیرهایی که درباره موضع خمینی در مقابل حکومت ایران انتشار داده اند، از وی حمایت کرده و او را به عنوان رهبر مؤثر و متنفذ مخالفان رژیم ایران قلمداد کرده اند.»

البته سیاه نمایی ها و نشر اتهامات و اکاذیب شاه و ساواک پس از سرنگونی رژیم پهلوی پایان نیافت و این بار امپریالیسم خبری که زیر سلطه کامل صهیونیسم بین المللی است، به جعل و نشر اکاذیب و اباطیل از نوع جدید آن پرداخت و نویسندگان اجاره ای ایرانی و خارجی قلم به مزد، در خدمت اهداف امپریالیسم قرار گرفتند.

نشر هزاران کتاب و نشر ده ها هزار مقاله و گزارش در مطبوعات سراسر جهان علیه امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران همچنان ادامه یافت... و در این راستا ناگهان آقای فتحی الدیب، یکی از عناصر امنیتی معروف مصر و مشاور عالی و مورد اعتماد جمال عبدالناصر به تألیف کتابی تحت عنوان «عبدالناصر و ثوره ایران» پرداخت که از سوی بخش استراتژیک مؤسسه دولتی الاهرام تاکنون چندین بار چاپ و توزیع شده است. البته اگر این کتاب از سوی یک فرد وابسته به جمال عبدالناصر تألیف و منتشر نشده بود، شاید پاسخگویی به اراجیف و تهمت های سخیف آن ضرورتی نداشت، ولی متأسفانه چون به هنگام اقامت سه ساله در مصر

شاهد عینی تأثیر منفی این کتاب در محافل سیاسی مصر، به ویژه با گرایش های اسلامی بودم، پاسخگویی به آن را به عنوان یک «واجب عینی» ضروری دیدم و کتابی تحت عنوان «حقیقه علاقه عبدالناصر بالثوره الاسلامیه فی ایران»، حقیقت رابطه عبدالناصر با انقلاب اسلامی ایران را تألیف کردم که از سوی مؤسسه انتشاراتی «دارالهدف» در سال ۲۰۰۳ میلادی در قاهره منتشر و در سطح وسیعی توزیع شد که در محافل سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اهالی تاریخ تأثیر بسیار مثبتی داشت و در بعضی از مجله ها و روزنامه های مصری نیز مورد بحث، بررسی، تقدیر و تحسین قرار گرفت.

از آنجا که اتهامات فتحی الدیب به نوعی در اسناد منتشر شده ساواک نیز بازگو و تکرار شده است، بی مناسبت نبود ترجمه فارسی کتاب هم در اختیار علاقه مندان به مسائل تاریخ معاصر قرار بگیرد. البته در این کتاب علاوه بر پاسخ به اتهامات بی اساس کتاب تألیفی فتحی الدیب به ایهامات و اتهامات چند کتاب و روزنامه مصری دیگر نیز پرداخته ام که اباطیلی را درباره امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی ایران منتشر ساخته بودند. این اثر بار دیگر در سال گذشته از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر و در اختیار علاقه مندان قرار گرفت.

آنچه در پی می آید متن کامل سخنرانی استاد ارجمند حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی است که در محفل رونمایی از واپسین شماره «کتاب ماه فرهنگی تاریخی یادآور» که شناخت نامه جامع آیت الله سید محمود طالقانی نام گرفته، ایراد شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

ظاهراً موضوع این جلسه، رونمایی از فصلنامه پربار و گرانسنگ «یادآور» است که پس از انتظاری طولانی به یاری حق از محاق درآمد و در اختیار علاقمندان قرار گرفت... این شماره از یادآور درباره آیت الله طالقانی است و به همین مناسبت، قرار شد که چند کلمه ای هم درباره نقش آیت الله طالقانی در مسئله بیداری اسلامی مطرح شود.

البته بیداری اسلامی و به قول برادران عرب، «الصحوة الاسلامیه» یا «اليقظة الاسلامیه» یا احیا فکر دینی، در جوامع اسلامی سابقه ای طولانی دارد. تقریباً باید گفت که از زمان آغاز حرکت سید جمال الدین حسینی، در یکی دو قرن اخیر شروع شده و در طول این مدت، به اشکال مختلف، در بلاد اسلامی مطرح شده است.

• پایه گذاری بیداری اسلامی

در واقع پایه گذار بیداری اسلامی و احیاء تفکر دینی، سید جمال الدین حسینی (اسدآبادی) است که از مصر آغاز شد و با تربیت شاگردانی چون شیخ محمد عبده و بعد رشید رضا و کواکبی و دیگران، استمرار یافت.. حتی رهبران حرکت های اسلامی، بعدی در بلاد عربی - اسلامی، بویژه در مصر و شبه قاره هند حرکت خود را استمرار راه سید نامیدند.

شهید شیخ حسن البنا مؤسس حرکت اخوان المسلمین، در کتاب «مذاکرات الدعوة و الداعیه» می گوید که حرکت اخوان، حرکتی اصلاحی - اسلامی و استمرار راه جمال الدین افغانی و محمد عبده است.. و البته بعضی از مصری ها نوشته اند که سید در زمان اقامت در قاهره - که سفر دوم وی به مصر، حدود ده سال طول کشید، در محله «خان خلیلی» زندگی می کرد که محل کار پدر شیخ حسن البنا، عبدالرحمن البنا الساعاتی در همانجا بود و سید بطور طبیعی با اهالی محل از جمله دوستان عبدالرحمن ساعاتی در ارتباط بوده و آنها تحت تأثیر افکار سید قرار گرفته و این افکار به ترتیب به حسن البنا و دیگران منتقل شده است..

• زمینه های احیاگری فکر دینی

اصولاً می توان گفت که احیاگری فکر دینی - نه احیاگری دینی - و ایجاد بیداری اسلامی، پس از دو ضربه هولناک حمله مغول و نابودسازی تمدن و فرهنگ اسلامی و سپس تهاجم نظامی - فرهنگی - سیاسی غرب مسیحی، یک پدیده عمده و قابل توجهی است و در هر گوشه از جهان اسلام، بیدارگرانی در این مسیر گام نهاده اند که از آن جمله می توان از اقبال لاهوری و مولانا مودودی و ابوالکلام آزاد در شبه قاره هند، و سعید نوری در مقرر خلافت عثمانی (ترکیه) و مهدی سودانی در سودان و شیخ حسن البنا و رشید رضا و عبدالرحمن کواکبی و شیخ مصطفی سباعی در مصر و شامات، و سازمان «نهضة العلماء» یا علماء مجاهدین در الجزائر و مغرب، نام برد..

• آیت الله سید محمود طالقانی در طلیعه احیاگران فکر دینی

در ایران، پس از شهریور بیست و سقوط رضاخان - پهلوی اول - در طلیعه بیدارسازان و احیاگران فکر دینی، آیت الله سید محمود طالقانی قرار دارد که با هجرت از قم به تهران ادای این تکلیف را بر عهده گرفت. البته حرکت آیت الله طالقانی در این راستا، چند شاخصه اصلی و عمده دارد که می توان به مهمترین آنها اشاره کرد:

اول: بازگشت به قرآن و نشر تفکر قرآنی در میان عموم مردم.

دوم: مبارزه با خودکامگی سیاسی و استبداد دینی و سوم تلاش و کوشش در راه رهایی ملل مسلمان و ایجاد وحدت بین مسلمانان و تقریب بین مذاهب اسلامی.

البته پیمودن این راه، آسان نبود. همان آغاز دروس و جلسات تفسیر در تهران، همراه با هجوم ارتجاع دینی بر ضد ایشان بود. خود آیت الله طالقانی خود می گوید: ... «از قم به تهران برگشتم و در مسجد پدرم شروع کردم به تفسیر قرآن گفتن، اما از طرف مجامع دینی کوبیده شدم که چه حقی دارد کسی تفسیر قرآن بگوید؟ چقدر من فشار تحمل کردم تا بتوانم این راه را باز کنم که قرآن برای تحقیق و تفکر و تدبر است نه فقط برای خواندن و تیمن و تبرک جستن. هر جا که صدای قرآن بلند می شود، از مردن و گور و تلقین میت سخن شنیده می شود. باید قرآن را از دست عمال اموات بیرون بیاوریم. ببینید که این کتاب حیات، کتاب حرکت، کتاب قدرت، کتاب هدایت و کتاب ایمان، به چه سرنوشتی در میان ما دچار شده است؟..».

این نوع اندیشه آیت الله طالقانی در ضرورت احیاء فکر دینی و اشاعه تفکر هدایتی قرآن در سطح عمومی است.. و اتفاقاً مشابه یا عین همین مطالب و جملات را سید جمال الدین حسینی در مصر بیان داشته و من مشروح آن را در مقدمه کتاب «تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن» آورده ام که فقط جملات کوتاهی از آن را نقل می کنم.

سید در یک سخنرانی در مرکز حزب الوطنی که خود در مصر تأسیس کرده بود، می گوید: خدایا! تو گفته ای قرآن کتاب هدایت و زندگی است، ولی امروز استفاده از آن در امور زیر منحصر شده است: تلاوت در بالای، در قبور شب های جمعه. مشغولیت روزه داران، زیاله مساجد، کفاره گناه، بازیچه دست بچه های مکتب خانه ها، داروی چشم زخم، زینت قنطاق نوزادان، سینه بند عروس، بازوبند نانوا، حمایل مسافران!، نمایش عقد و انتقال اثاث منزل، مایه گدائی و سرمایه کتاب فروشی ها...»

• نسبت تفکر سید حسینی اسدآبادی و سید حسینی طالقانی

به هرحال تفکر سید حسینی اسدآبادی و سید حسینی طالقانی، در ضرورت احیاء فکر دینی و تعالیم قرآنی، یکسان است.

طالقانی به راه و رسم سید حسینی، تداوم بخشید و باور داشت که مسئله بیدارسازی ملت ها، جز از راه آموزش تعالیم قرآنی، امکان پذیر نیست و برای همین چهل سال تمام، حتی در دوران تبعید و زندان، به تفسیر قرآن و نشر پرتوی از قرآن پرداخت، تا بلکه بتواند قرآن را به میان مردم ببرد و به جامعه اسلامی برگرداند و آن را از گور و گورستان! رهائی بخشد...

آیت الله طالقانی خود در مورد نقش سید جمال الدین در احیاء قرآن در سخنرانی خود در احمدآباد می گوید: «سال ها ملت ایران و ملل اسلامی خاورمیانه خواب بودند در این میان از همین سرزمین پاک ما و ملت هوشیار ما، سید جمال الدین قیام کرد تا ملل اسلامی و مشرق زمین را بیدار کند. همان وقتی که اسلام و قرآن و سیله بیهوشی و بی دردی شده بود، این سیدجمال الدین بود که به عمق اسلام و قرآن آگاه بود و با او، اولین موج شروع شد.»

به هرحال در تداوم راه سید جمال الدین، آیت الله طالقانی در دستی قرآن و در دست دیگر نهج البلاغه را داشت و از هر جلسه و فرصت و اجتماعی، برای نشر اندیشه های قرآنی و علوی کوشید و به همین دلیل از همه امکانات موجود استفاده نمود و مسجد قنات آباد تا مسجد خندق آباد و مسجد ملک و مسجد منشور السلطان و مسجد فخرالدوله و مسجد همت و مسجد هدایت و... را پایگاه فعالیت خود قرار داد و فعالانه در:

کانون اسلام، انجمن تبلیغات اسلامی، اتحادیه مسلمین، انجمن های اسلامی دانشجویان، مهندسين، پزشکان شرکت نمود و با سازمان های سیاسی - مذهبی مانند: فدائیان اسلام، جبهه ملی، نهضت مقاومت، نهضت آزادی و غیره فعالانه حضور داشت و با مطبوعات اسلامی مانند مجله آئین اسلام، نور دانش، تاریخ اسلام، وظیفه، ندای حق، مجموعه حکمت و سالنامه های چاپ قم مانند «معارف جعفری» و غیره همکاری قلمی داشت.

شاخصه دوم، مسئله مبارزه با استبداد سیاسی و دینی است که هر دو بزرگوار، به آن پرداخته اند و چگونگی آن را در تاریخ زندگی سید حسینی و سید طالقان، می توان به روشنی دید و چون دامنه آن بسیار گسترده است ما در این جا و با وقت محدود، به آن نمی پردازیم.

اما شاخصه سوم که مسئله روز است، تلاش در راه بیداری مسلمانان و رهائی ملت ها است.

آیت الله طالقانی از همان آغاز فعالیت های سیاسی - اجتماعی خود، به مسائل جهان اهتمام خاصی داشت... مسئله مسلمانان هند و کشمیر و مردم مسلمان الجزائر و ملت مظلوم فلسطین در اولویت کارهای بین المللی ایشان قرار داشت و علاوه بر ملل مسلمان، به قیام ها و مبارزات ملت های محروم دیگر، مانند ویتنام و افریقای جنوبی و... توجه ویژه ای در سخنرانی های خود مبذول می کرد.

• شرکت در همایش های اسلام گرایان در راستای تقریب

آیت الله طالقانی در همین راستا و برای شرکت در همایش های متعدد اسلام گرایان، در پاکستان، مصر، اردن، عراق، تونس، مغرب و غیره، به این بلاد سفر کرد.. گزارش بعضی از این سفرها را ایشان به درخواست اینجانب مرقوم داشتند که در سالنامه «معارف جعفری»، سال ۶۱، چاپ قم، منتشر گردید. البته یکی دو سال مسئولیت و مدیریت آن سالنامه به عهده حقیر بود.

آیت الله طالقانی در کنگره جهانی شعوب المسلمین که در کراچی - پاکستان بعنوان نماینده آیت الله کاشانی شرکت نمود و سخنرانی هشدار دهنده ای درباره مسائل دنیای اسلام و راه های رفع عقب ماندگی مسلمانان مطرح نمود.

همچنین در مؤتمر اسلامی قدس، به دعوت دکتر سعید رمضان، داماد شیخ حسن البنا، همراه چند نفر از علمای ایران، مانند آیت الله حاج میرزا خلیل کمره ای، شرکت نمود و از آنجا به عنوان نماینده آیت الله بروجردی به قاهره رفت و با شخصیت ها و علمای بزرگ الازهر دیدارهایی در راستای تقریب بین مذاهب

اسلامی به عهده گرفت و بیاناتی ایراد کرد و سلام و تشکر آیت الله بروجردی و علمای شیعه را از صدور فتوای مقبولیت تشیع در کنار مذاهب اربعه، به شیخ محمود شلتوت، شیخ الازهر، ابلاغ نمود.

به قول یکی از دوستان: آیت الله طالقانی از معدود علمای اسلامی - ایرانی عصر خویش بود که خط فکری و حرکتی اش را محدود به زمان و مکان یا ملت و مذهب خاصی ننمود و با آزاد اندیشی و جهان بینی اسلامی که داشت برای همبستگی ملل مسلمان و محروم و تقریب بین مذاهب اسلامی و رهایی همهٔ مظلومان از یوغ استبداد و استعمار تلاش و کوشش بسیار نمود.. و در همین راستا، در کنفرانس ها و کنگره های متعددی در کشورهای مختلف شرکت نمود و در ایجاد فضای بیدارسازی و آماده سازی زمینه تقریب بین مذاهب اسلامی نقشی را ایفا نمود.

بی تردید باید گفت آیت الله طالقانی در بیداری اسلامی در ایران، پس از شهریور بیست تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران نقش پر ارزش و خاصی داشت.. و در مورد بیدارسازی مسلمانان بلاد دیگر هم علیرغم مشکلات موجود، در حد توان و امکانات محدود خود اقدام نمود.. و با توجه به فشارها و زندان و تبعیدها، امکان توسعه فعالیت ها از ایشان سلب گردید.

و بهر حال نام آیت الله طالقانی به عنوان یک مصلح اجتماعی و یک شخصیت برجسته قرآنی و یک احیاگر تفکر دینی و بیدارگر اسلامی، در تاریخ ایران ثبت گردید... به امید آنکه راه و روش ایشان، در همه زمینه ها تداوم و استمرار یابد.

والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

اشاره: یکی از نکات بارز زندگی شیخ محمد عبده، رابطه‌اش با استادش سید جمال‌الدین حسینی اسدآبادی است که تأثیر فراوانی بر اندیشه‌های شیخ بر جای گذاشت. این مقاله بر آن است تا واکاوی مختصری از رابطه بین این دو مصلح اجتماعی صورت دهد و با نگاه عبده بر چهره سید جمال نظری بیفکند. بررسی دیدگاه‌های شیخ محمد عبده در خصوص سید جمال و نحوه آشنایی و چگونگی ارتباط ففکری بین این دو شخصیت و همکاری‌های علمی آنها از دیگر مفاد این مقاله است. در کنار برخی تفاوتها در مسیر اصلاحات، هدف و دغدغه مشترک آن دو در اصلاح دین باعث می‌شود تا سید و شیخ را به عنوان پایه‌گذاران اصلی تجدد خواهی و اصلاح دینی در عصر حاضر دانست.



تلمذ شیخ در محضر سید

همکاری‌هایی علمی - سیاسی شیخ محمد عبده با سید جمال‌الدین حسینی، یا تلمذ شیخ در نزد سید، از جهت‌های مختلفی قابل دقت و بررسی است؛ اما نکته‌ای که در این میان اهمیت بسیار دارد، توجه به فضای حاکم بر این دوره از زندگی شیخ محمد عبده در خدمت استاد جمال‌الدین حسینی است. فضایی از جذب و انجذاب یا نوع شیفته بودن و محو شدن شاگرد در شخصیت استاد، مطرح می‌شود. در واقع این فقط فضای آموزش نیست که شاگرد از استادش یاد بگیرد و تربیت یابد و ارتقای علمی پیدا کند و بر فرهنگ و معلوماتش بیفزاید و غبار جهل و نادانی را بزدايد؛ بلکه رابطه، یک رابطه معنوی و روحی است. رابطه تحول در درون و ذات وجودی شاگرد است تا آنجا که تصور می‌شود شاگرد، خود را فقط در آئینه استاد می‌بیند و چنان

شخصیت استاد در عمق روح و بینش شاگرد نفوذ می‌کند که وقتی نام استاد ذکر می‌شود، شاگرد از فرط عشق و شیفتگی، غرق در یاد استاد می‌شود و خود را فراموش می‌کند.

به نظر من رابطه شیخ محمد عبده با استادش سید جمال‌الدین حسینی چنین رابطه‌ای بود. عبده در شخصیت سید، چنان محو شده است که انگار به صحنه صحو نمی‌خواهد دیگر قدم بگذارد. نام و یاد سید، ورد زبانش شده و روح جانش می‌شود. تعبیراتی که شیخ عبده در وصف سید می‌آورد، چنین فضایی را ترسیم می‌کند. نقل جملاتی از یک نامه شیخ، می‌تواند عمق این نکته را نشان دهد:

«مولای المعظم حفظه‌الله و اید مقاصده، أوتیت من لدنک حکمه اقلب بها القلوب وأعقل العقول و أتصرف بها فی خواطر النفوس و فتحت منک عزمه اتبع بها الثوابت و أذل بها شوامخ الصعاب و اصدع بها قمم المشاكل و أثبت بها فی الحق للحق حتی یرضی الحق و کنت اظن قدرتی بقدرتک غیر محدود و مکتبی لا مبنوثة و لا مقدوره فاذا انا من الایام کل یوم فی شأن جدید: ۱»

«از سوی تو، حکمتی به من رسیده است که با آن دلها را منقلب می‌کنم و عقول را در می‌یابم و درک می‌کنم و در خاطرها و اعماق ذهن مردم تصرف می‌کنم. تو به من قدرتی بخشیدی و اراده‌ای در من ایجاد کردی که با نیروی آن کارهای محکم و ثابت را دنبال می‌کنم و سختی‌های مشکلات را رام کرده و خار می‌نمایم و از قله‌های مشکلات بالا می‌روم تا آنان را حل کنم و آنچنان در راه حق، برای حق، استوار می‌مانم که حقیقت را بازیابم و تسلیمم گردد. گمان دارم که قدرت و توانم به قدرت و توان تو پیوسته است و حدودی ندارد و استعداد نه پراکنده است، نه دست یافتنی. هر روزی که می‌گذرد، روز جدیدی را دارم و در فضای جدیدی به سر می‌برم. روح حکمت تو مردگان ما را زنده کرد و عقل‌های ما را روشن ساخت. ما برای تو اعدادیم و تو واحدی... ما مخفی و تو آشکار، عکس روی تو را من در قبله نمازم گذارده‌ام که گویی مراقب همه اعمال من است...»

این تعبیرات در واقع از یک شخص عادی و شاگرد معمولی نیست، بلکه جملاتی از تلمیذی جذب شده در وجود استاد فنا شده و در جمال حقیقت اوست. شیخ محمد عبده در تجلیل سید درنگ دیگری دارد و او را نه مربی و مرشد، بلکه مانند یکی از پیام‌آوران می‌داند که از وادی ضلالت نجاتش داده است و به جهان نور و روشنایی، هدایتش کرده است:

«پدرم به من حیاتی بخشید که «علی و محروس» (دو برادرش که کشاورز بودند) در آن با من سهیم و شیرک بودند؛ ولی سید جمال به من حیات بخشید که من در آن با محمد و ابراهیم و موسی و عیسی و اولیا و قدیسان هم‌نوا شده‌ام.» ۲»

این تشبیه نشان می‌دهد که عبده با استادش با چه اندیشه‌ای نگاه می‌کند؟ او نقش پیامبران را در ذهنش مجسم می‌سازد. نقش پیامبران چیست؟ بیدارسازی انسان و پیوند دادن او با آفریدگار هستی. نقش قدیسان کدام است؟ تهذیب نفوس و تزکیه اخلاق. (گویا سید هر دو نقش را در مورد احیای شیخ به عهده داشته و آنها در حق او به خوبی ایفا کرده است. و شاید بر اساس همین اصل، او نقش انبیا را در نهضت اجتماعی و نقش حکیمان را در تهذیب اخلاق و ارتقاء فکری آنان به عهده می‌گیرد.)

سیمای سید جمال در ترسیم عبده

محمد عبده، آن شاگرد فنا شده در استاد، سیما و چهره استاد را در مقاله: استادی جمال‌الدین به نحوه زیبایی ترسیم می‌کند و از درون آشنایی خود با او و روش‌های تربیتی و مدارج تحصیلی خود، پیش استاد سخن می‌گوید. مناسب خواهد بود که اجمالی از تصویر سید را در ترسیم عبده از قول خود او نشان دهیم.

طلوع نور: سنت الهی در آفرینش چنین جاری است که کارهای بزرگ، از یک کار و حادثه کوچک آغاز می‌شود. چنانچه درختان تنومند از هسته‌ای ریز و کوچک به وجود می‌آیند و رشد می‌کنند... در سال ۱۲۸۸ هجری مردی با بصیرت، دیندار، آشنا به احوال ملت‌ها، دارای معلوماتی وسیع و گسترده، قوی دل، صریح‌اللهجه، به این دیار قدم گذاشت و او، سید جمال‌الدین افغانی بود.

او مصر را برای سکونت انتخاب کرد. نخست عده‌ای از طلاب، گرد وجودش جمع شدند و سپس مرد زیاد از اداری‌ها و شخصیت‌های بارز او را شناختند و به خانه او رفت و آمد کردند. در اندک زمانی آرا و اندیشه‌های او در بین مردم منتشر شد که با افکار عامه تفاوت داشت. او مردم را ترغیب می‌کرد که دور او جمع شوند و با سخنان و افکارش آشنایی پیدا کنند.

سید تدریس را شروع کرد و خانه‌اش را مدرسه قرار داد. فلسفه و علوم عقلی را تدریس نمود. بیشتر طلاب علوم و عالمان به خانه‌اش رفت و آمد داشتند. او همچنان بی‌پروا از عقل و عقلانیت سخن می‌گفت و روشنگری می‌کرد. عقایدش را به صراحت اظهار می‌کرد و شنوندگان را به اعتلای فکری اجتماعی و تنظیم امور فرا می‌خواند، افکار را درباره شئون اجتماعی، در باره مصالح کشور و مسلمانان توجیه می‌کرد.

طلبه‌ها آموخته‌های خود را که از دریای معارف استاد گرفته بودند، به شهر دیارشان می‌بردند و از اندیشه‌های سید سخن می‌گفتند، به این ترتیب ذهنها بیدار شد، احساس‌ها و اندیشه‌های نو پدید آمد و عقلانیت اوج گرفت. پرده غفلت و جهل از دیده‌ها کنار رفت و دور جدیدی در مصر، به ویژه در شهر قاهره آغاز گردید.

یک روز دوستان من در رواق اشراف الازهر، گفتند یک دانشمند افغان به مصر آمده است و در خان‌الخلیلی سکونت دارد. خوشحال شدم و به استاد شیخ حسن الطویل از آمدن دانشمندی خبر دادم. شیخ طویل در محیط الازهر مردی شناخته شده بود و علم منطق تدریس می‌کرد. من به درس او می‌رفتم و به علوم عقلی و مطالعه آن علاقه و اشتیاق داشتم؛ اما روحم با علوم رسمی اقناع نمی‌شد. وقتی شنیدم سید جمال به مصر آمده است، به شیخ طویل گفتم که با همدیگر به دیدار او برویم و او را ببینیم و او قبول کرد. شامگاهان به خانه‌اش رفتیم. سید شام می‌خورد سلام کردیم، ما را به صرف شام دعوت کرد. معذرت خواهی کردیم و نشستیم.

پس از آنکه شامش را صرف کرد، روی به ما کرد و از معنی و تفسیر برخی آیات قرآنی پرسید و نظر مفسران بعضی از اهل عرفان را درباره آیات جویا شد و ما ترجیح دادیم که از خود او بشنویم. او لب به سخن گشود. آیات را تفسیر کرد و آنچنان ما را مستفیض نمود که من عاشقش شدم و قلبم از محبتش پر شد؛ زیرا علم عرفان و تفسیر قرآن گمشده من بودند، نور چشمم و خوشبختی‌ام بودند...

سپس عبده به شرح اصول تدریس و کتابهایی که در نزد سید خوانده و فرا گرفته است، می‌پردازد که به آنها اشاره خواهد شد. عبده شرح حال سید را بیان می‌کند و از تاریخ ولادت و تحصیل او در کشورها و بیشتر افغانستان و در ایالت کنر سخن می‌گوید و آنگاه به شرح عمق معلومات و اخلاق سید می‌پردازد.

پایگاه علمی سید

شیخ محمد در این باره می‌نویسد: پایگاه علمی و انبوه معلومات و معارف سید، در حدی نیست که قلم من توانایی بازگویی یا اشاره به آن را داشته باشد. این مرد تسلط عجیبی به دقایق و ظرایف علوم و معارف دارد و آنها را به طرز شایسته‌ای بیان می‌کند. انگار که این مفاهیم دقیقاً در همان لحظه به ذهن و خاطرش رسیده است. او استعداد و توان شگفت‌انگیزی در حل معضلات دارد و به‌سان سلطان باهیتی است که با یک نگاه، عقده‌ها و گره‌ها را می‌گشاید.

هر موضوعی که مطرح می‌شود، او وارد بحث می‌گردد، انگار که خود، آن را به وجود آورده است. مسأله را جامع‌الاطراف و از همه جنبه‌ها مورد بحث قرار می‌دهد و به ریزه کاریهای مطلب، آگاهی تمام دارد، اسرار را کشف می‌کند، رازهای آنها را می‌گشاید. در هر فنی که حرف می‌زند، در آن تبحر دارد، توان شعری دارد. انگار که ذهنش جهان کشف و ابتکار است. او زبانی گویا و فصیح دارد، در جدل، سخنور است و در صناعت حجت و برهان و استدلال، مهارت دارد. با هر کسی سخن می‌گوید، او را با منطق و استدلال قانع می‌سازد.

خلاصه اگر بگوییم: خداوند از نیروی ذهن و وسعت عقل و اندیشه و نفوذ بصیرت به او به آن مقدار داده است که از دیگر مردمان به غیر از پیامبران، برتر است، سخن به گزاف نگفته‌ام. ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم.»

اخلاق او

اخلاق سید وصف ناکردنی است. او دارای قلبی زلال و صاف و در همه صفات نیک برجسته است. صبر و حلم عظیم دارد و سعه صدری عمیق. او بردبار است مگر آنکه کسی درباره دین یا شرافت او، سخن بگوید و یا تحقیرش نماید که آنگاه به مانند شیر ژیان می‌خروشد، حلمش به خشم تبدیل می‌شود و صبرش را از دست می‌دهد. او سخاوتمند است، هر چه در دست دارد بذل می‌کند، به خدا اعتماد دارد، از پیشامدهای روزگار، خم به ابرو نمی‌آورد. ملایم و بسیار سهل و آسان‌گیر است؛ ولی با خشونت گران با شدت و صلابت برخورد می‌کند. به آرمانهای سیاسی‌اش وفادار است و در راه آنها فداکاری می‌کند.

به دنیا و زخارف آن، حریص نیست، غرور بی‌جا ندارد. دارای همت بلندی است. برکارهای بزرگ تصمیم می‌گیرد و شجاع است. از مرگ نمی‌هراسد و انگار که چیزی به نام «مرگ» وجود ندارد، البته سید تند مزاج است و زود از کوره در می‌رود، آنجا که به شرافتش اهانت شود. نسب او به حضرت محمد(ص) می‌رسد و فرزند پیامبر است؛ اما سیادت بدون عمل را برخورد فضیلت نمی‌بیند و فضیلتش مانند علم و کمال است.

شکل و اندام

شکل و اندامش بیشتر به عربی از دیار حجاز و مردم حرمین شباهت دارد. گو اینکه چهره اجدادش هنوز در سیمای او نمایان است. او متوسط‌القامه، چهارشانه، قوی هیكل، دارای پوست تیره است. سرش درحد معتدل بزرگ است. پیشانی‌اش به‌طور مناسب گشاد است. چشمانش حدقه‌های بزرگ دارد. صورتش گرد و گوشت آلود، سینه‌اش پهن است، نگاهش با ابهت و در برخورد ملاقات، خوش چهره و خندان است. خداوند در خلقتش آن چنان به او کمال بخشیده است که با اخلاقیات انطباق دارد.^۳

آری، شیخ محمد عبده با چنین عشق و علاقه و شناخت و ارادتی در نزدش تلمذ می‌کند، سپس همراه او به اصلاح اجتماعی قیام می‌کند و رسالت خود را در کنار او انجام می‌دهد.

در این مقاله به‌طور اجمال به این دو زاویه در همکاری‌های سید و عبده و به روایات این دو شخصیت مصلح اجتماعی پرداخته می‌شود. برای نشان دادن نقش و تأثیر هر معلمی در مورد شاگردانش، ارائه تأثیر هر معلمی

در مورد شاگردانش ارائه تصویر اجتماعی جامعه موجود ضرورت دارد تا روشن شود که نقش آن مصلح اجتماعی در تحول افکار و فرهنگها چگونه بوده است.

دکتر احمد امین در کتاب «زعماء الاصلاح» فضای آن روز جامع مصری - از هری و محیط پرورش طلاب آن را نشان می‌دهد. او می‌نویسد: «روش آموزشی در الازهر در آن برهه، این‌طور بود که همه مسئولیتها به عهده خود طلبه بود، بی‌آنکه کس دیگری مسئولیت او را به عهده بگیرد. او باید خود در دفاتر الازهر ثبت نام کند، سپس آزادانه هرچه خود بخواهد، بخواند و انجام دهد تا اینکه آماده امتحان برای دریافت مدرک عالم بودن شود، بدون آنکه او حتماً بر سر درس حاضر بشود و کوشش بکند یا نکند. او در همه چیز به جز خودش مسئولی ندارد و به اصطلاح او بی‌نظم است. البته این روشی است که می‌تواند برای خواص و نخبگان مفید باشد؛ ولی نه برای سطح عموم و ای بسا که برای سطح عمومی این نوع آموزش، ضررهای بی‌شماری نیز داشته باشد.

از سوی دیگر، همه کتابهای درسی الازهر همان متون قدیمی است که از گذشته‌های بسیار دور به جا مانده و به ارث رسیده است. به همین دلیل اغلب این کتابها مصداقیت و روح خود را از دست داده‌اند و تنها به شکل قالبی بی‌نتیجه باقی مانده‌اند.

طلبه‌ها علم نحو می‌خوانند که متون ادبی را صحیح بخوانند و درست بنویسند و درست حرف بزنند و سخن بگویند؛ اما سعی و تلاش طلاب صرف فهم الفاظ پیچیده مؤلفان علم نحو می‌شود، بی‌آنکه بتوانند درست حرف بزنند یا صاحب قلم روانی باشند و یا علم اصول فقه که منظور و هدف از خواندن آن، تمرین و آزمودن اجتهاد در فقه و تشریح است. اما آنچه تحقق نمی‌یابد، نه اجتهاد است و نه نوآوری در فقه و تشریح و یا هدف از علم بلاغت، این است که چگونه جمله بلیغ و فصیحی را بنویسند، اما مؤلفان علم بلاغت، خود به بن بست رسیده‌اند و از گفتن جملات فصیح و از نوشتن متن ادبی بلیغ و فصیح عاجزند؛ چون علم بلاغت با روشهای دگم و عقیم پیش رفته است و به همین دلیل شیخ احمد رفاعی، مدرس معروف علم بلاغت، بزرگترین کتاب در علم بلاغت (مطول تفتازانی) را تدریس می‌کند؛ اما خود اعتراف دارد که نمی‌تواند کتاب و رساله‌ای با قلم روان و با بلاغت بنویسد و حتی از نوشتن یک رساله غیر بلیغ نیز عاجز است؛ زیرا تمرین انشا و قلم زدن، از ویژگیهای مدارس جدید است نه حوزه‌های قدیمی و سنتی.

این وضع کلی مدرسه یا مجتمعی است که محمد عبده در آن مشغول تحصیل شده است. در آنجا آموزش بر محور «فلسفه لفظی» می‌چرخد که طلبه را در دقت بر فهم و درک مطلب یاری نمی‌کند، بلکه او را با روش جدل و مغالطه می‌پروراند. البته این روش شاید مطلوب و پسندیده باشد؛ اما متأسفانه وقت و تلاش بی‌حاصل

فقط در الفاظ و حل معضلات لفظی صرف می‌شود و دانش‌آموزان در این سیستم غرق در احتمالات معانی الفاظ می‌شوند که در حواشی و شروع متون لفظی پی‌جوی آن می‌شوند و به تعبیر محمد عبده پیدا کردن ضمیر جمله را در پیچ‌های گنگ جستجو می‌کنند!

و بدین ترتیب طلبه دوره تحصیل را به اتمام می‌رساند؛ اما تنها تعدادی کتاب قدیمی و گنگ خوانده است و در آن مرحله حالت روانی پهلوانی را دارد که خود را بالاتر و برتر از همگان تصور می‌نماید و خیال می‌کند هسته اتم را شکافته و با غرور خاصی بی‌اعتنا به زندگی و دیگر عرصه‌های علوم، می‌گردد! در واقع او درباره اوضاع و امور جاری کشورها آگاهی ندارد. نه جغرافیا می‌شناسد و نه علم تاریخ خوانده، نه از علم طبیعت سر درمی‌آورد، نه از شیمی و ریاضی. با زبان زنده دنیا هم آشنایی ندارد که اینها علوم دنیوی است!

او فقط به علوم اخروی اشتغال دارد و دنیا و آخرت هم از دیدگاه او قابل جمع نیستند. او در سایه این آموزشها، دارای تعصب خاصی است و به اندک بهانه‌ای جوش می‌آورد. هر چیزی که خارج از عادت معهود اوست، کفر است و حرام و یا مکروه و نامطلوب! البته اگر در چنین محیطی یک مصلح درآشنا، ندای اصلاح دردهد، صدایش خفه می‌شود و درست در نقطه آغاز مطرود می‌گردد و متهم به کفر و زندقه می‌شود. البته که چنین محیط‌هایی فقط تنگ‌نظری و خشک‌اندیشی بارمی‌آورد، مگر اینکه خداوند دست کسی را بگیرد و او را از جمود و انجماد رهایی بخشد.

شیخ محمد عبده نیز در چنین محیطی بار آمده است، اما او خواست که این رسوبات ذهنی را شستشو دهد و محیط را عوض کند و به دنبال حقیقت و آموختن بیشتر در همه زمینه‌هاست.

نقطه تحول

تحول در زندگی عبده همان‌طور که خود می‌گوید، به آن هنگام آغاز شد که در زمان حضور سید در مصر، با او آشنا شد و در درسش حاضر گشت. سید هنگام حضور در مصر، دو گونه آموزش و تدریس را آغاز کرد:

۱- آموزش منظمی که همه روزه در خانه خود در محله‌خان خلیلی طبق برنامه، انجام می‌داد.

۲- درسهایی که به‌صورت عمومی در قهوه‌خانه بوسته در نزدیکی القبه‌الخضراء برای عموم القا می‌کرد و مطالبی را مطرح می‌ساخت.

سید درسهای ویژه را در خانه خود به گروهی از طلاب الازهر آموزش می‌داد و شیخ محمد عبده از برجستگان این گروه بود و در واقع او همیشه ملازم سید بود و آموزشهای جدیدی را که در جامع‌الازهر وجود نداشت، دریافت می‌کرد.

کتابهایی که سید در علوم مختلف آموزشی می‌داد، عبارت بودند از: کتابهایی در منطق، فلسفه، تصوف، هیئت مانند کتاب الزوراء فاضل دوانی در تصوف، شرح قطب رازی بر الشمسیه در منطق هدایه، اشارات خواجه نصیر طوسی، حکمه العین ابن سینا و حکمه الاشراق سهروردی در فلسفه اشراق. تذکره شیخ طوسی در علم هیئت قدیم و کتاب دیگری در علم هیئت جدید.

آنچه در این آموزشها مهم بود، روش القای دروس بود که سید جمال آن را مانند روش حوزه‌های علمیه قم و نجف، نخست به طور آزاد و بدون قرائت متن مطرح می‌ساخت و به اصطلاح، نخست موضوع را بدون متن و از خارج بیان می‌کرد و سپس متن را می‌خواند و این بر طلبه و دانشجو بود که با ذهنی باز و آزاد، مطلب را دریابد و نکات خطا و صواب را از همدیگر باز شناسد، بی‌آنکه خود را در پیچ و خمها و تعقیدات ظواهر الفاظ و کلمات معطل نماید.

به علاوه، موضوع درسی، عمدتاً مسائل عقلی - فلسفی بود که ذهن را به سوی جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی هدایت می‌نمود و طلاب را با دنیای جدیدی آشنا می‌کرد و این دقیقاً همان نقطه تحولی بود که در ذهن و فکر طلاب، به ویژه شیخ محمد عبده پدید آمد. اینها بخشی از نکاتی است که احمد امین، دانشمند مصری در کتاب خود آن را شرح داده است. ۴

۳- اما آموزشهای سید در دروس عمومی، آسیب‌شناسی اجتماعی در جامعه مسلمین، نقد و بررسی عوامل انحطاط، چگونگی رهایی از عناصر انحطاط داخلی و عوامل خارجی، اعتماد به نفس مسلمانان، تحریض و تشویق به نوشتن مقالات و خلق و انشای ادبیات جدید و به کار گرفتن هنر و ادب در سیاست و اجتماع و بالاخره پرورش نخبگانی در زمینه آزاد اندیشی و نشر اندیشه از طریق مطبوعات موجود در جامعه بود و اگر استفاده از آنها ممکن نبود، ایجاد و تأسیس روزنامه‌ها و نشریات جدید بود.

سید اصرار داشت که جوانان باید روزنامه بخوانند و در مجلات و روزنامه‌ها مقاله بنویسند و اصولاً خود برای تنویر افکار روزنامه منتشر سازند. با تاریخ جهان آشنا شوند، علوم عصر را یاد بگیرند و درباره مسائل اجتماعی جامعه مسلمانان و علل تسلط استعمار بیندیشند، دانش و فرهنگ عمومی جامعه را ارتقا دهند و مسلمانان را از قید بدعتها، خرافات، قدرگرایی، اوهام و اباطیل دیگر برهانند و با آزادی کامل، سرنوشت خود را رقم بزنند.

پرورش نخبگان

اینک جامعه تغییر یافته و سید توانسته است در مدت تقریباً کوتاهی، گروهی از نخبگان آزاد را تربیت کند و آنها را با دنیای جدید، عصر فرهنگ، فضای ادبیات نو و خلق آثار اجتماعی آشنا سازد. در طلیعه این گروه از

جوانان، به طور برجسته محمد عبده قرار دارد. او از درون تحول یافته است و دیگر همان طلبه ذهن بسته دهاتی ازهری خشک اندیش نیست که جهان را تنها در فضای بسته رواقهای الازهر منحصر سازد و از عالم و آدم بی خبر شود. او اکنون به جوانی فعال با ذهنی پرسشگر مبدل شده است و همانند استاد خود در اندیشه اصلاح جامعه، تغییر فضای حاکم، تعویض روش‌های تدریسی و کتابهای آموزشی و افزودن دروس فلسفی - عقلانی می‌باشد و در نتیجه او به تدریج جایگاه خود را تغییر داده و از صورت شاگردی پیرو و مرید، به صورت همیار و همکار استاد خود درآمده و این آغاز تحول اجتماعی است که در روابط این دو در سطح عام پدید آمده است. در این قسمت به نحوه همکاریهای سیاسی - اجتماعی و علمی شیخ عبده با استادش سید جمال پرداخته می‌شود و اینکه این همکاریها چگونه به وجود آمد و چگونه صورت گرفت.

الف) در زمینه‌های علمی

در یک رساله تقریری فلسفی - عرفانی عمیق، عبده به صراحت اعلام می‌دارد که اندیشه‌های فلسفی و عرفانی را که قبلاً در محافل الازهری حرام شمرده می‌شد، در محضر سید جمال‌الدین فرا گرفته و با ارشادات او به تقریر آنها پرداخته است. اینک به اجمال به اعترافات شیخ عبده اشاره می‌شود که به همیاری و همکاری علمی فلسفی که از خوان نعمت سید بهره‌مند گشته و چندین رساله را در زمینه فلسفه، کلام و نقد مذاهب مادی، تقریر یا ترجمه کرده است.

۱- در زمینه فلسفه: شیخ عبده در مقدمه رساله الواردات می‌نویسد: «محمد عبده پسر حسن خیرالله، نوجوانی ساکن اقلیم مصر (خطه البحیره) در نزدیکی روستای محله نصر، خادم محضر حکمای کلام و کلمه، تعصبات طائفه‌گری را کنار نهاده، به فضای کسب معارف اشتغال یافتم و در اطراف زمین می‌گشتم و به دنبال گمشده خود بودم و به کشف آثار علوم حقیقی که به آنها دل باخته بودم، اقدام کردم؛ اما متأسفانه نمی‌توانستم به آنها دست یابم و گمشده‌ام را پیدا کنم. حیران و سرگردان شده بودم و گردش فکرم به بن‌بست رسیده بود. هر وقت سؤالی در این زمینه‌ها مطرح می‌کردم، می‌گفتند: «پرداختن به چنین علومی حرام است و علمای کلام از تحصیل و تدریس آن منع کرده‌اند!»

به راستی درمانده شده بودم و از غفلت و جهل گویندگان چنین سخنان و اندیشه‌ها، شگفت‌زده و حیران بودم. همواره در علل و انگیزه چنین جمود و تحجری فکر می‌کردم و به خود می‌گفتم: هر کس چیزی را نداند، دشمنش می‌شود و هر کس از تأمل و ارتقا بازماند، محروم می‌گردد. دیدم گویندگان این سخنان در حرمت تحصیل علوم عقلی، کسی را مانند که زبانش را به برگ درخت غناب بزند، نه تلخی حنظل را می‌فهمد و نه شیرینی عسل را.

در این میان که در حیرت فکری به سر می‌بردم، یکمرتبه دیدم پرتو خورشید حقایق طلوع کرد و همه ظرایف و لطایف حقیقت‌ها را مطرح ساخت و آشکار و روشن نمود. او کلیت کامل و حقیقت ناطق، حضرت استاد سید جمال‌الدین (الافغانی) بود. استاد ثمرات حقایق درخت معارف را می‌چید و آنها را در اختیار طالبان - از جمله من - قرار می‌داد. امیدوار شدم و از حضرتش خواستم که از رشحات وجودی‌اش مرا مستفیض نماید. پاسخ مثبت بود و از دفاتر علمی و هدایای فکری‌اش بهره‌مندم ساخت. او کلیاتی را القا فرمود که اینها (رساله واردات) جزئیاتی از آنهاست و آیاتی را فراخواند که اینها شواهد و بینات آنهاست. آن هم در دوران فترت و رکود حکمت و عقلانیت. استاد به سان باران رحمتی بود که این نعمت را آبیاری و سیراب می‌کرد. و این رساله (الواردات فی سرالتجلیات) نمونه‌ای از آن است و این افاضه در سال ۱۲۹۰ق صورت گرفت.» ۵

۲- دومین همکاری علمی که عبده همراه استادش انجام داد، ترجمه «رساله رد بر نیچریه» است که سید آن را در نقد مادگیری و عقاید الحادی نگاشته است. شیخ عبده این رساله را به عربی ترجمه کرده و با نام «الرّد علی الدهرین» انتشارش داده و در مقدمه‌اش می‌نویسد: «از وجود رساله‌ای به فارسی در رد سلک دهریها (مادیین) از تألیفات عالم کامل محیط به معارف شامل، شیخ جمال‌الدین حسینی افغانی اطلاع یافتیم و شیخ استاد دارای زبانی صادق و فکری بلند است که نیازی به توصیف ندارد. این رساله درعین ایجاز و اختصار خود، جامع حقایقی است که گمراهان را منکوب می‌سازد و عقاید مؤمنان را استحکام می‌بخشد. کتاب شامل براهینی گویا و استدلالهایی رساست که حتی کتابی مفصل و طولانی در این موضوع آن حقایق را شامل نمی‌باشد... اهمیت موضوع رساله، مرا واداشت که در ترجمه‌اش بکوشیم و آن را به عربی برگردانم. البته این وظیفه به همیاری و مساعدت عارف افندی افغانی - شاگرد سیدجمال - صورت گرفت. هدف ما آن بود که فایده رساله تعمیم یابد و همگان از خواندنش بهره‌مند شوند.»

۳- درضمن کتابهایی که عبده در علوم عقلی در محضر سید استفاده کرد، علاوه بر الاشارات، حکمه‌العین، الزوراء در تصوف و شرح عقائد عضدیه است که فاضل دوانی در شرح مواقف عضدالدین ایجی تألیف کرده است. عبده که در آن هنگام حدود ۲۴ بهار از عمرش نمی‌گذشت، با استفاده از بیانات سید جمال، تعلیقات مبسوطی بر آن افزود و به تعبیر دیگر نظرات استادش را تقریر و تحریر نمود و آنها را بر شرح عقائد عضدیه اضافه کرد. بی‌تردید اصل تعلیقات عمیق از سید اسن و تحریر و نقلش از عبده.

این ادعا را این جانب در مقدمه کتاب توضیح داده و اثبات کرده‌ام. استاد دکتر محمد عماره نیز در مقدمه خود بر «التعلیقات» این موضوع را تأیید می‌کند و می‌گوید: «این مطالب از سید جمال است و عبده، جامع و

تحریرکننده آن است و اصولاً برحسب عادت و روشی که سید جمال در رابطه و علاقه خود با شاگردان و مریدانش داشت، درسها را انشا می‌کرد و شاگردانش تحریر می‌نمودند.»

روش اغلب شاگردان این بود که نص عبارات و کلمات سید را می‌نوشتند، حتی اگر شامل امثال و حکم، مصطلحات عامیانه و یا کلماتی به زبانهای دیگر بود؛ اما اغلب آنها را جرأت آن نبود که در تحریر و تدوین و تنظیم عبارات و سامان‌دهی جملات دخالت کنند، به جز شیخ محمد عبده که به استادش بسیار نزدیک بود.

سید به شاگردانش اجازه می‌داد یا اشاره می‌کرد که تقریرات بحثها و دروس او را به نام خود در مجله‌ها و روزنامه‌ها منتشر سازند و به این جهت است که بخش عمده‌ای از تقریرات دروس سید به اسم شاگردان و مریدانش انتشار یافته است؛ عادت مألوفی که معاصران سید کاملاً با آن آشنا بودند و این نحوه اقدام بشارت تأسیس مکتب نوگرایی بود که انسان افکار خود را با اسم مستعار مثلاً «مزهر بن وضاح» یا به اسم مریدانش انتشار می‌دهد! این روش را سید به خاطر تشویق شاگردان به نگارش و مقاله‌نویسی و مشارکت آنها در تنویر افکار عامه در پیش گرفته بود تا بتواند جمعی نخبه و نویسنده تربیت کند.^۶

جالب توجه اینکه در مطالعه مباحث تعلیقات شرح عقائد عضدیه واژه‌هایی از زبانهای دیگر به کار رفته است که قطعاً شیخ محمد عبده در آن دوران، با آنها آشنایی نداشت؛ مانند: هستی (الوجود)، دانا (العالم)، دیو (Deo الله، به فرانسه)، ایزد و یزدان (الله)، خود (النفس)، آینده (المجیی) و ... اینها نمونه‌هایی از کلمات فارسی و فرانسوی است که در ضمن مباحث تعلیقات به تناسبی آمده است که بی‌شک خود سید به هنگام تدریس به کار برده است.

ب) در بعد سیاسی

در تحولات هر جامعه‌ای، ممکن است دوگونه روش و رهبری وجود داشته باشد: نخست روشی که می‌خواهد به طور انقلابی و جهشی به پیش برود، نه آرام و تدریجی و گام به گام، دوم روشی که می‌خواهد با آرامی و برنامه‌ریزی و گام به گام مشکلات جامعه را حل کند و به قانون «سبب و مسبب» اعتقاد دارد و می‌گوید اگر می‌خواهید به نتیجه برسید، باید مقدمات و زمینه‌ها را در نظر گرفت و از در هرخانه‌ای وارد آن شد؛ همان طور که در قرآن مجید (بقره، ۸۹) به آن تصریح شده است: «واتوا البیوت من ابوابها». این دو نوع رهبری در تحولات جوامع دیده شده است.

به ظاهر سیدجمال از گروه اول و شیخ عبده و شیخ محمدرضا مظفر (در حوزه‌های شیعی)، از دسته دوم به حساب می‌آیند و به همین دلیل، راه و روش اصلاحی این دو گروه با هم تفاوت دارد.

راه و روش دسته اول به انقلابی و جهشی است و خواستار تغییر ناگهانی تند و در برخی اوقات به همراه خشونت است؛ اما راه و روش گروه دوم از طریق اجرای برنامه‌های تدریجی است:

۱- از راه نشر تعلیم و تربیت در میان آحاد ملت و آگاه‌سازی جامعه به حقوق و وظایف خود.

۲- بهره‌گیری از مطبوعات: کتاب، مجله و روزنامه. در مبارزه با فساد و روشنگری عموم.

۳- تلاش در انتخاب دولت صالح و سالم در مبارزه با فساد و آگاه‌سازی ملی.

۴- انتخابات آزاد و گزینش نمایندگان دلسوز و مهار دولت از طریق آنها.

البته ممکن است این دو گروه و رهبران، در پیمودن راههایی با همدیگر اشتراک فکری داشته باشند؛ مانند وحدت نظر در لزوم تأسیس مدارس و نشر مجلات آگاهی‌دهنده و تنویر افکار و نخبه‌پروری و فعالیتهای اجتماعی و سیاسی و ... اهداف و جهت‌های مشترک در نهضت سیدجمال و عبده با وجود اختلافهایی که بعدها در روشها به وجود آمد، همخوانی دارد و هر دو مصلح اجتماعی در اهداف و جهات مشترکی با همدیگر همکاری داشتند و در صدد بیداری ملتها و ساختن بنیادی نو در دنیای اسلام بودند و به همین دلیل می‌توان عمده‌ترین این اهداف مشترک را چنین فهرست‌بندی کرد:

۱- تبیین و شرح علل ضعف مسلمانان

۲- شناخت دشمن مشترک سلطه‌گر

۳- رفع شبهه‌ها و زدودن بدعت‌ها و دفع خرافات از چهره تابناک اسلام

۴- ارائه راه حل عملی برای جلوگیری از دوری عالمان صالح از اداره امور جامعه اسلامی

۵- اثبات عملی عدم تضاد میان علم و اسلام

بی‌تردید اینها از جمله عواملی هستند که مسلمانان را عقب‌نگه داشته بود و باید آسیب‌شناسی و به رفع عوامل عقب‌ماندگی پرداخته می‌شد. به طور یقین از مهمترین عواملی که مانع اتحاد مسلمانان است، حاکمیت حالت رکود و تسلیم و خواری است که بر آنان تحمیل شده است.

برای رفع حل این مشکل، باید نخست علل ضعف بیان گردد و سپس به درمان آن پرداخته شود؛ زیرا بدون تشخیص درد، درمان آن امکان‌پذیر نیست. سید می‌گفت: آیا ممکن است که دوا را تجویز و معین کرد، بدون اینکه اصل درد و عوامل و عوارض آن شناخته شود؟

اگر یک بیماری اجتماعی در میان امتی ریشه دواند، چگونه ممکن است به علل و اسباب آن واقف شد؟ بدون شک باید نخست مدت ابتلا به بیماری و عوارض آن، از تغییر حالات و دگرگونی احوال شناخته شود. ۸. و در همین رابطه، به عقیده سید و شیخ، علل اصلی ضعف مسلمین این عوامل سه‌گانه است: توهم، تقلید، عدم تمسک به دین.

۱- وهم و خیال: آدم خیالپرداز همواره از روی ضعف روانی، در عامل فردی کارهای کوچک را بزرگ و کارهای بزرگ را کوچک می‌شمارد. در حالت اجتماعی و وضع ملتها نیز مسأله چنین است. انسان وهم‌گرا و خیالپرداز، همیشه ضعف را قوت می‌پندارد؛ نزدیک را دور؛ ترس را امنیت حساب می‌کند و همواره واهمه دارد و از سایه خود نیز می‌ترسد! و این مسأله سبب عقب ماندگی و عدم تحرک و قیام آنها خواهد بود.

۲- تقلید و از خود بیگانه شدن یک جامعه و باختن شخصیت خود و پیروی کردن از دیگران، عامل دوم عقب‌ماندگی است. راه چاره این مسأله تنها بازگشت به خویشتن خویش و احیای اتکا به شخصیت روانی و اجتماعی است.

۳- عدم تمسک به اسلام و احیای ارزشهای آن، عامل اساسی دیگری است که فقدان شخصیت اجتماعی مسلمین را سبب شده است.

حاکمیت اسلام ظاهری خلفا و ملوک در طول قرن‌ها به صورت سنت اجتماعی درآمد و مسلمانان را از فهم و اجرای اصول تابناک اسلام بازداشت و در نتیجه ذهن مسلمانان به جمود کشانده شد.

پنداری خرافات و بدعتها به جای اصول مذهب، جایگزینی رسوم و عادات منسوخ به جای اصول روشن، به دلیل ساختن عقاید منحط قدرگرایی، جبرگرایی به جای اقدام به انتخاب سرنوشت، غبارهایی هستند که چهره تابناک اسلام را کدر ساخته‌اند و بر مسلمانان روشن بین و روشنگر است که چهره اسلام را از بدعتها و خرافات پاک سازند و به فضای پاک اسلام ناب برگردند.

این امر آنگاه تحقق می‌یابد که مسلمانان با فرهنگ اسلام و علوم عصری آشنا شوند و قدرت علمی را بر قوت ایمان خود بیفزایند. فاصله و جدایی عالمان دین را از دانشمندان علوم جدید بشری، از بین ببرند و

پرده‌های ضخیم جدایی سیاست از دین را که بر تاریخ اروپای مسیحی پس از قرون وسطی حاکم بوده است، از فضای کشورهای اسلامی پاک سازند و تئوری همسانی علوم دینی و علوم بشری را عملی سازند.

این نکات از جمله اهدافی بود که شیخ و سید را با همدیگر متحد ساخت و آن دو با همکاری و همیاری به اصلاح جامعه اسلامی پرداختند.

برای ارزیابی نوع فعالیت‌های شیخ و سید در این زمینه می‌توان اشاره کرد که سید پس از تبعید از مصر، به فرانسه رفت و شیخ را برای همکاری به پاریس فراخواند و به تشکیل «جمعیت العروه الوثقی» و نشر مجله‌ای به همین نام آغاز کردند؛ یعنی در واقع عمده‌ترین گام اصلاحی - اجتماعی شیخ و سید نشر مجله العروه الوثقی در فرانسه بوده است. نشر این مجله زیر نظر و مدیریت سیدجمال و سردبیری شیخ محمد عبده از ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۱ تا ذی‌الحجه ۱۳۰۱ ادامه یافت.

مهمترین عناوین مقالات این مجله را می‌توان چنین فهرست‌بندی نمود:

۱- الجنسیه و الدیانه الاسلامیه: در باره اینکه تعصب به خاک، گرایشی اصلی نیست؛ بلکه یک امر عارضی است.

۲- ماضی الامه و حاضرها و علاج عللها: اشاره به عامل وحدت مسلمین و تبعات دوری آنها از تمسک به مذهب

۳- انحطاط المسلمین و سکوتهم: بیان عامل اصلی سقوط و انحطاط مسلمانان

۴- التعصب (اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم و لا تتبعوا من دونه اولیاء): در اینکه تعصب‌ورزی سبب انحطاط می‌شود.

۵- القضاء و القدر: بررسی سوء برداشت از مسئله قضا و قدر

۶- الوحده الاسلامیه: در ضرورت ایجاد وحدت بین مسلمانان

۷- الوحده الاسلامیه: درباره ضرورت وحدت حاکمیت مسلمین

۸- الامل و طلب المجد: دربارسازی اندیشه و شخصیت اسلامی

۹- رجال الدوله و بطانه الملك کیف یجب ان یكونوا: در چگونگی اوصاف زمامداران و رجال وابسته به آنها

۱۰- دعوه الفرس الی الاتحاد مع الافغان: ضرورت اتحاد ایران و افغانستان

۱۱- الامه و سلطه الحاكم المستبد: درباره اینکه در صورت فقدان حاکمیت عالمان اسلامی، حاکمان مستبد زمام امور را در دست خواهند گرفت.

۱۲- الشرق و جهات الدفاع عن المسلمین: در مبارزه با استعمار و دفاع از استقلال

۱۳- و نريد ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین: در باره اینکه مستضعفان وارث زمین خواهند شد.

۱۴- ولا تكونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءتهم البینات: در ضرورت ترک اختلافات

۱۵- سنن الله فی الامم و تطبیقها علی المسلمین: درباره اینکه طبق ستنهای الهی، امتهای اسلامی اگر متحد شوند، عقب ماندگی‌ها جبران می‌گردد.

۱۶- الوهم: در اینکه وهم و خیال پردازی عامل ضعف اجتماعی است. البته دهها مقاله دیگر در همین زمینه‌ها در مجله العروه الوثقی چاپ شده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آن رجوع کنند.

نتیجه‌گیری

گرچه راه اصلاحی این دو مصلح اجتماعی در اواخر با هم دیگر تفاوت پیدا کرد و سید آزادی سیاسی مسلمانان را گام نخست می‌دانست و عبده بیشتر اندیشه تربیت اخلاقی و دینی مسلمانان را داشت، ولی حاصل و نتیجه کار هر دو تکمیل‌کننده هدفها بود؛ به ویژه که آنان در ضرورت بازگشت مستقیم به منابع اصلی فکر دینی و توجیه عقلانی احکام شریعت و ایجاد هماهنگی بینشان و مسائل عصر و پرهیز از پراکندگی و فرقه‌سازی و پافشاری بر سر احیای اجتهاد و کوشش برای شناخت روح و جوهر دین اسلام در ورای قواعد خشک و بیش‌قشری علمای وابسته به حکومتها و سلاطین، همداستان بودند و همین خواستها و هدفها بود که به عنوان اصول اساسی تجددخواهی و اصلاح دینی در عصر ما پذیرفته شد که پایه‌گذاران اصلی آنها سید و شیخ بوده‌اند: سید جمال‌الدین حسینی و شیخ محمد عبده رضوان الله علیهما.

۱- نامه‌ای از شیخ محمد عبده که از تونس برای استادش سید جمال‌الدین فرستاده است.

۲- السید جمال‌الدین الحسینی، داعیه‌التقریب والتجدید، مقاله استادی جمال‌الدین، تهران، مجمع جهانی تقریب،

ص ۵۵ - ۶۹

- ۳- رجوع شود به مقاله «استاذی جمال الدین» به قلم محمد عبده - در کتاب السيد جمال الدين الحسيني، «داعیه التقریب و التجديد الاسلامی»، تحقیق سیدهادی خسرو شاهی، تهران، المجمع العالمی للتقریب بین المذاهب الاسلامیه. الطبعة الاولى - ۱۴۳۱ هـ، صص ۵۵-۶۹.
۴. علاقه‌مندان به آگاهی بیشتر به کتاب زعماء الاصلاح چاپ قاهره، مراجعه نمایند.
۵. عبده، محمد، رسائل فی الفلسفه و العرفان، رساله الواردات، سیدهادی خسروشاهی، القاهره، مکتبه الشروق الدولیه، چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ، صص، ۵۰-۴۹.
۶. عماره محمد، التعليقات علی شرح العقائد العضویه، القاهره، مکتبه شروق الدولیه، الطبعة ۲۰۰۲ م، ص ۳۰.
- ۷- مقدمه این جانب سیدهادی خسروشاهی بر التعليقات صفحه ۱۲، چاپ قاهره.
- ۸ - العروه الوثقی، ص ۱۴.

آیت الله کاشانی؛ پیام آور وحدت و بیداری (بخش اول)

مقدمه: اوائل سال جاری - ۱۳۸۹ - به دعوت مرحوم دکتر سیدمحمدعلی شهرستانی، برای شرکت در همایش بزرگداشت علامه آیت الله سید هبه الدین شهرستانی، همراه بعضی از علما و بزرگان حوزه علمیه قم، آقایان: سیدمحمد رضا جلالی، رضا مختاری، رسول جعفریان، شیخ محمد حسون و دکتر مهدی محقق، راهی عراق شدم و به طور طبیعی توفیق زیارت عتبات عالیات، پس از ۳۵ سال نصیب گردید. در کنار کارهای جاری همایش و زیارت اعتاب و مشاهد مشرفه در نجف و کربلا و کاظمین، از کتابخانه‌های معروف این شهرها، همراه دوستان، دیدارهایی داشتیم. دوستان ارجمند بیشتر به دنبال «نسخه‌های خطی» و قدیمی و اخذ فیلم یا کپی از آنچه علاقه داشتند، بودند و این بنده، به دنبال کتاب‌های جدید و اسناد تاریخ معاصر و شرح زندگی علما بزرگ بودم.

در دیدار از کتابخانه آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطا کتاب مخطوط «الحصون المنيعة» در چندین مجلد قطور، تألیف مرحوم آیت الله شیخ علی کاشف الغطا مورد بازدید قرار گرفت و از مقاله‌ای در آن که درباره سیدجمال‌الدین حسینی اسدآبادی بود و ارزش تاریخی داشت، کپی گرفته شد که متنش در مجله «رساله التقریب» (تهران) دوفصلنامه «کتاب شیعه» (قم) به چاپ رسید و مورد استقبال اهل تحقیق قرار گرفت؛ زیرا مرحوم آیت الله شیخ علی کاشف الغطا که به سبب تقارن سنی، آگاهی کاملی از دوران اقامت سید جمال‌الدین در نجف و کربلا داشت، آن را به رشته تحریر درآورده است.

یکی دیگر از اسناد آن کتابخانه، متن عربی بیانیه مرحوم آیت الله کاشانی در ضرورت تشکیل کنگره یا کنفرانس اسلامی بود که ظاهراً تنها نسخه باقی مانده از آن بیانیه است که به طور مستقل و در یک ورق سفید و بزرگ در عراق و تحت دو عنوان: «استنهاض العلامه آیه الله الکاشانی للتقريب الاسلاميه» و «دعوه العالم الاسلامي الى عقد مؤتمر اسلامي دوري» به چاپ رسیده است. انتشار این بیانیه در عراق، پس از شرکت فعالانه آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطا «در کنفرانس اسلامی کراچی» و ایراد یک نطق تاریخی در آن، انعکاس وسیعی در مطبوعات عراقی پیدا کرد و روزنامه «العراقیه» تحت عنوان: «آیات الله یفجرون البراکین» (آیت الله‌ها آتشفشان‌ها را بیدار می‌کنند) در ذیل عکسی از آیت الله کاشانی و آیت الله کاشف الغطا و چاپ عکس‌هایی از ایشان در کنفرانس اسلامی کراچی، شرحی درباره اهمیت برگزاری این کنفرانس‌ها با شرکت «آیات عظام» عراق و ایران منتشر ساخت و تشکیل این کنفرانس‌ها را در واقع نوعی «بیدارسازی آتشفشان» نامید. در این

مقدمه کوتاه، نخست به هدف آیت‌الله کاشانی از این امر و انعکاس وسیع بیانیه ایشان در محافل بین‌المللی اشاره می‌شود و سپس خلاصه‌ای از ترجمه بیانیه موردنظر را می‌آوریم.

هدف آیت‌الله کاشانی

آیت‌الله کاشانی که شناخت دقیقی از توطئه‌ها و نقشه‌های دشمنان اسلام به‌ویژه انگلیس داشت، همواره و به هر مناسبتی به افشاگری علیه نقشه‌های دشمنان اقدام می‌کرد. او توطئه اصلی دشمن را ایجاد اختلاف بین مسلمانان و ملت‌های اسلامی می‌دانست و برای جلوگیری از اجرائی شدن آن، در گفتارها و مصاحبه‌های خود با جرائد داخلی و خارجی، همواره هشدار می‌داد که مسلمانان باید بیدار شوند و بدانند که دشمنان برای ادامه سلطه خود بر سرزمین‌های اسلامی، به ایجاد اختلاف میان آنها می‌پردازند.

به دنبال تشکیل کنفرانس‌های اسلامی محدود در «قدس» و «کراچی» و شرکت بعضی از علمای بزرگ شیعه مانند آیت‌الله کاشف‌الغطا در آنها، آیت‌الله کاشانی به فکر افتاد که با تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی اسلامی با حضور و شرکت علما و شخصیت‌های تأثیرگذار در دنیای اسلام، ضربه محکمی بر پیکر استعمار بزند و زمینه‌های مساعد برای ایجاد اختلاف را با ایجاد وحدت کلمه بین مسلمانان، از بین ببرد و در همین راستا در سفر حج، در نخستین دیدار خود با گروهی از شخصیت‌ها و نمایندگان سیاسی بلاد اسلامی از جمله: اندونزی، پاکستان، هند، مراکش، تونس و مصر در ضمن بیاناتی، چنین گفت: «رجال مؤثر و فعال ممالک اسلامی متوجه باشند که از فلسفه حج و تجمع مسلمین دنیا در مکه معظمه چه نتایج بزرگی می‌توان به دست آورد! موضوع حج تنها ادای یک وظیفه دینی نبوده، بلکه تجمع مسلمانان دنیا در سرزمین مقدس حجاز می‌توانست بالاترین فواید را برای تسریع در آزادی ملل شرق از نفوذ دول استعماری عاید سازد و هر سال در موسم حج زمینه همکاری‌های وسیعی میان کلیه ممالک مسلمان جهان فراهم شود.

من علاوه بر ادای وظیفه مذهبی، قصد دارم هر چه بیشتر ممکن باشد، در این سفر با حجاج ملل اسلامی تماس بگیرم و کلیه مسلمانان دنیا را به همکاری بسیار وسیعی که زمینه‌ای برای ایجاد یک جبهه قوی در برابر استعمار باشد دعوت کنم.» (همراه با خلیل، گزارش سفر حج آیت‌الله کاشانی در سال ۱۳۳۱ش تألیف: سیدعلی قاضی‌عسکر، ص ۳۹ نشر مؤسسه فرهنگی مشعر)

آیت‌الله کاشانی باز در همین زمینه در مصاحبه با روزنامه اطلاعات می‌گویند: «به‌طوری که بارها متذکر شده‌ام، برای قطع ریشه استعمار و پاره کردن پرده استعمار مدت‌هاست در فکر متحد ساختن ملل مسلمان و کشورهای مشرق بوده‌ام و در تعقیب همین فکر نیز در حدود سه ماه پیش، طی منشوری از تمام کشورهای اسلامی

دعوت کردم که برای تشکیل مؤتمر یا کنگره‌ای، نمایندگان بفرستند. این منشور در تمام مطبوعات ممالک عربی منتشر شده و حتی ترجمه آن در روزنامه چاپ «لوموند» پاریس نیز درج گردیده است.

این منشور یا دعوتنامه نه تنها برای تمام ملل اسلامی از مراکش گرفته تا اندونزی فرستاده شده، بلکه از دولت هند و مسیحیان خاورمیانه که از خط مشی من اظهار خرسندی کرده بودند نیز دعوت شده، این فکر در همه جا با استقبال شایان تلقی شده و همه نظر موافق با آن ابراز داشته‌اند.

به‌طور کلی این کنگره بر این اساس مبتنی خواهد بود که کشورهای اسلامی و ملت‌های مشرق، یک قوه و نیروی سومی در برابر دو بلوک شرقی و غربی تشکیل دهند و از راه همکاری اقتصادی و بهره‌برداری از منابع طبیعی موجود در این منطقه، سطح زندگی خود را بالا برده و با فقر و مکتت مبارزه نمایند و در نتیجه یک مرکز نیرومند تشکیل دهند. در نتیجه این اتحاد و اتفاق ما نه تنها خواهیم توانست از سرایت آتش جنگ به کشورهای خود جلوگیری کنیم، بلکه حتی امید فراوان دارم که بتوانیم از بروز جنگ خانمانسوز سوم مانع شویم.» (مجموعه مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، جلد دوم صفحه ۶۲)

در واقع باید گفت که آیت‌الله کاشانی با توجه به موقعیت خاصی که در آن دوران، به علت قیام علیه استعمار و انگلیس و پیروزی در ملی کردن صنعت نفت ایران، در جهان اسلام به دست آورده بود، برای برپایی این کنفرانس بین‌المللی اسلامی در تهران، اقدام نمود. آقای «جعفر رائد» که به توصیه آیت‌الله کاشانی در وزارت امور خارجه، به عنوان مترجم مشغول به کار شده بود و در ترجمه مصاحبه‌ها یا اعلامیه‌های ایشان به زبان عربی همکاری می‌کرد، در دیداری که با وی در لندن داشتم، ماجرای این کنفرانس را توضیح داد و من از ایشان خواستم که آن را به طور مکتوب در اختیارم قرار دهد تا در فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» منتشر گردد. آقای رائد طی مقاله‌ای که چگونگی شناخت آیت‌الله کاشانی را بازگو می‌کند، در باره جریان کنفرانس بین‌المللی اسلامی چنین می‌نویسد:

«... از مهمترین مأموریت‌هایی که آیت‌الله کاشانی به عهده من نهاد، ترجمه و تکمیل اعلامیه‌ای در زمینه تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی بود که خود من نیز آن را در رادیو خواندم و سپس نامه‌های مربوط به آن را نوشتم و به اطراف و اکناف فرستادم. به خاطر دارم وقتی که متن اعلامیه عربی آماده شد و من به آیت‌الله ارائه کردم، به‌طوری آن را صحیح و درست و بی‌غلط خواند که من از تعجب خودداری نتوانستم کرد و آیت‌الله که حیرت من را دید، با لبخندی گفت: «بیسواد! گرچه من آخوندم، ولی بیسواد نیستم!» کلمه بی‌سواد، چنان‌که معروف است، تکیه کلام آن مرحوم بود. با این حال، خود او آنقدر فاضل و باسواد بود که بتواند چنین مزاحی را در حق دیگران روا دارد. در واقع درست خواندن یک نوشته عربی، کار سهل و ساده‌ای نیست. حتی برای

عرب‌های تحصیل‌کرده نیز مشکل است که بتوانند متنی را بدون غلط بخوانند و چه بسیارند شاعران و نویسندگان عربی که از عهده درست خواندن نوشته‌های خود نیز بر نمی‌آیند.

روزی که آیت‌الله کاشانی به فکر تشکیل کنفرانس بین‌المللی اسلامی افتاد، من یادآور شدم که این کار سابقه دارد و چند کنفرانس اسلامی، پیش از این در بیت‌المقدس و کراچی تشکیل شده است و حتی در تهران نیز در سال ۱۳۲۸، یک کنفرانس اقتصادی اسلامی ترتیب یافته بود که سوابق آن می‌توانست کمکی به کار کنفرانس مورد نظر بکند. به این جهت عقیده داشتم که بهتر است دنبال کارهای گذشته را بگیریم و راه رفته را دوباره از سر طی نکنیم؛ ولی آیت‌الله نظر مرا نپذیرفت و گفت: این مؤتمر اسلامی با مؤتمرات اسلامی قبل تفاوت بسیار دارد.»

با این حال، متأسفانه این اندیشه هرگز جامه عمل به خود نپوشید؛ زیرا برنامه‌ریزی کاملی برای آن صورت نگرفته بود و آیت‌الله کاشانی که نمی‌خواست برای تشکیل این کنفرانس از دستگاه‌های دولتی مانند وزارت خارجه کمک بگیرد، تصور می‌کرد انجام این امر با مکاتبات عادی امکان‌پذیر است؛ چنان‌که بعد از من نیز ادامه این کار را به عهده جهانگیر تفضلی که به صف اطرافیان ایشان پیوسته بود، نهاد و من نفهمیدم که آیت‌الله با آن هوش و ذکاوت فطری و چطور تصور می‌کرد که چنان کار پیچیده‌ای از عهده فردی ساخته است که اطلاع زیادی هم در مسائل اسلامی و جهان عرب ندارد؟ در هر صورت کار کنفرانس به جایی نرسید و تهیه مقدمات آن از اعلامیه‌ای که من به زبان عربی ترجمه کردم و در رادیو خواندم و چند مکاتبه تجاوز نکرد و چون در دستگاه آیت‌الله، سازمان یا دبیرخانه‌ای که به کارها سر و صورتی بدهد و برنامه‌ها را به طور مرتب دنبال کند وجود نداشت، دنباله آن رها شد؛ زیرا اطرافیان که بر حسب معمول دستورهای ایشان را اجرا می‌کردند، در پیگیری کارها، جدی و سختگیر نبودند ... و البته دولت وقتی هم به بهانه‌های مختلف علاقه‌ای از خود به تشکیل این کنفرانس نشان نمی‌داد و شاید هم در مواردی، کارشکنی‌هایی هم به عمل می‌آورد ... (فصلنامه؛ تاریخ و فرهنگ معاصر شماره ۶ و ۷، چاپ قم، صفحه ۳۳۰ و ۳۳۱، مقاله آقای رائد: آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی، آن‌طور که من شناختم...)

متن عربی بیانیه آیت‌الله کاشانی درباره ضرورت وحدت مسلمین و تشکیل کنگره بین‌المللی در بلاد عربی، از جمله عراق چاپ و منتشر گردید که در اینجا ترجمه خلاصه آن درج می‌گردد:

کنگره وحدت و پیام بیدارباش

بسم الله الرحمن الرحيم / الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين و صحبه المنتجبين
و لا حول و لا قوه الا بالله العلي العظيم. يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم: ای

کسانی که ایمان آورده‌اید، به ندای خداوند و پیامبر گوش فرا دهید به آن هنگام که شما را برای زنده ماندن فرا می‌خوانند.

برادران مسلمان من! دین اسلام که سعادت جهان را برای بشریت عهده‌دار شده است، همیشه شما را به یگانگی و هماهنگی می‌خواند: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتنّ الا و انتم مسلمون. و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن‌گونه که شایسته پرواست، از خدا بترسید و جز بر اسلام متمسک نشوید. همگی به ریسمان خداوندی چنگ بزنید و پراکنده مشوید. دین اسلام شما را به کمک و همیاری با یکدیگر خوانده و به پیروی کتاب خدا و پیامبر بزرگ او دعوت می‌کند.

برادران مسلمان من! در نتیجه پیروزی از این فرمان بود که رجال صدر اسلام توانستند غلغله در دنیا بیفکند و با یگانگی و هماهنگی و فداکاری و سرسختی، در مدت کوتاهی با افرادی کم بر دشمن بسیار خود غلبه کنند و دامنه اقتدار و نفوذ خود را تا چین و مرکز اروپا برسانند.

برادران من! این وضع جانگداز و خطرناک، این پراکندگی و عدم هماهنگی ملل اسلامی که مولود نقشه‌های جهنمی و دخالت‌های نامشروع استعمارگر می‌باشد، مسلمانان را به این خفت و خواری کشانده است و در نتیجه این نقشه شوم و سیاست پلید بود که اخوت محمدی(ص) و وحدت اسلامی را از میان مسلمانان برداشتند.

برادرانم! دستهای استعماری تا آنجا که توانستند بنیاد ایمان را در دل‌های مسلمانان سست کردند و اخلاق عالیه اسلامی را با ترویج مشروبات الکلی و ازدیاد مراکز فحشا نابود ساختند تا پس از شکستن این دژ محکم، مانعی برای بردگی و بندگی و ذلت و پست ساختن آنان موجود نباشد و چنانچه آشکار است و به چشم خود می‌بینید و وضع اسفانگیز مسلمانان گواهی می‌دهد، دشمن با به کار انداختن سلاحی خطرناک به پیروزی بزرگی دست یافته است.

برادران من! بیایید به خاطر اسلام از نفاق و اختلاف دست کشیده و عواقب شوم آن را یادآور شوید و فریب نیرنگ دشمن را نخورده، نقشه خطرناک «تفرقه بینداز و حکومت کن» او را که برای نابودی شما کشیده است، خشتی سازید.

امروز حوادث جهان ایجاب می‌کند که ما برای شکست دشمن و حفظ سیادت و استقلال خود، دست به دست یکدیگر داده، با تفاهم و هماهنگی کامل، بیگانگان را از خاک و خانه خود بیرون برانیم. این پریشانی و سرشکستگی که امروز دامنگیر مسلمانان شده، در نتیجه این است که دستورات دینی را پشت سرانداخته و

بنده شهوت و مادیات شده‌اند. اکنون برای ریشه‌کن ساختن این آفت سیل، ناچار باید آب را از چشمه قطع کرد.

برادران من! امروز ارواح جاویدان پدران شما که در راه مجد و عظمت و بلندی نام اسلام، جان خود را فدا ساخته‌اند، شما را به قیام و مقاومت در مقابل هرگونه نفوذ استعماری دعوت می‌کنند و از اینکه می‌بینند چهارصد میلیون فرزندان آنان طوق بندگی دشمنان خود را بر گردن نهاده و به آنها جزیه می‌پردازند، نگاه‌های پر از خشم و نگرانی را متوجه شما می‌سازند. آنها با عده بسیار، زبون دشمن اندک خود شده‌اند!

من ندای آن روانهای پاکیزه و جاویدان را تکرار کرده و به نام یک مسلمان برای عزت اسلام و برای حفظ شرافت مسلمانان، از شما فرزندان آن پدران کمک می‌خواهم و انتظار دارم در این دقایق حساس با قیام مردانه خود، ثابت کنید که هنوز آن خون پاک پدران، در رگهای شما جریان دارد. این پیام خدا و نوید رحمت اوست: «و لا تَهِنُوا و لا تحزنوا و اتمم الاعلون ان کتمم مؤمنین: سست مشوید و اندوهناک مباشید، اگر شما با ایمان به سر برید، برتری دارید.»

برادران من! وضع کنونی و حوادث روزمره جهان، هر لحظه بر یقین ما می‌افزاید که وجود یک جبهه متشکل از ملل مسلمان و هماهنگی دولت و ملت ضروری به نظر می‌رسد تا از جنبه معنوی دین و راهنمایی پیامبر بزرگ خود الهام گرفته و در برابر مطامع استعماری و نوکران آن، سد محکمی ایجاد نموده و از رخنه اجانب جلوگیری کنند.

برادران! ایجاد دولت پوشالی اسرائیل در فلسطین و فعالیت‌های صهونیستی در همه دنیا، در واقع یکی از هزاران توطئه‌های مجرمانه پنهان و آشکاری است که اجنبی به منظور نابود ساختن مسلمانان مرتکب شده است: «و ان اشد الناس عداوه للذین آمنوا الیهود: دشمن‌ترین مردم برای مومنان، یهودیان هستند.» شکی نیست که به وجود آوردن این نوع وحدت اسلامی که بتواند چنین وظیفه سنگینی را به عهده بگیرد، جز با تشکیل کنگره‌ها یا کنفرانس که هر سال یک بار در پایتخت یکی از کشورهای اسلامی تشکیل شود و شعب خود را در نقاط دیگر کشورها تأسیس سازد، مقدور نمی‌باشد. در این کنفرانس بایست نمایندگان سیاسی، دینی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای اسلامی که علاقه شدید آنها نسبت به دین محرز باشد، شرکت کنند.

این کنگره که مسائل مربوط به امور سیاسی، ادبی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای اسلامی را - از هر مذهبی که باشند - مورد مطالعه دقیق قرار داده و در تأمین احتیاجات و تکمیل نواقص از هر یک از این قسمت‌ها، تصمیم لازم اتخاذ کند.

همچنین وظیفه دارد که ملل اسلامی را از جنگ‌های منطقه‌ای برکنار داشته، و در عین حال آنها را به دفاع از استقلال کشورهای خود وادار کند و نیز از وظایف این کنگره است که با کشورهای غیراسلامی دیگر که زیر یوغ استعمار به سر می‌برند، مساعدت کرده، در حفظ صلح جهانی کوشش کنند تا آنجا که این جبهه اسلامی، سنگری برای حفظ بشریت و پناهگاهی برای صلح جویان و دشمنان جنگ گردد.

این کنگره موظف است نسبت به هر یک از جهات ذکر شده، تصمیمات لازم را برای مدت یک سال بگیرد تا در خلال این مدت و تا هنگامی که جلسه سال دیگر تشکیل می‌شود، به مورد اجرا گذارده شود.

نظام‌نامه این کنگره، بایست از طرف کمیسیون‌های مخصوصی که در اولین جلسه کنگره برای این کار انتخاب می‌شوند، تدوین و سپس به تصویب کنگره برسد. مواد مهم و ضروری را که این نظام‌نامه بایست در بر داشته باشد، ایجاد یک کمیسیون اقتصادی دائمی است که در نقاط مختلف کشورهای اسلامی شعبه‌ای دایر کند و به جمع آوری کمک و اعانه ماهیانه و سالیانه از مسلمانان پردازد. کمک‌های جمع شده به مصرف تأسیس کارخانجات صنعتی برسد و درآمد و سود کار این کارخانجات، صرف نیازمندی فقرا، ناتوانان، توسعه فرهنگ، ساختن بیمارستان‌ها، اعزام مبلغین مسلمان به نقاط جهان، تکمیل وسایل دفاعی از کشورهای اسلامی و بیست درصد آن برای هزینه‌های ضروری کنگره و شعب آن در بلاد، تخصیص یابد.

من اکنون که این پیام را به رجال و شخصیت‌های مسلمان جهان می‌فرستم، پیشنهاد می‌کنم که اولین جلسه این کنگره در پاییز آینده در تهران برگزار شود و از کشورهای اسلامی درخواست می‌نمایم که هرکدام نماینده‌ای از رجال دانشمند و وطن دوست و سیاستمدار و کارآموده خود را برای شرکت در این کنگره انتخاب و اعزام نمایند و برای اینکه این پیشنهاد به صورت مطلوبی جامه عمل بپوشد، لازم است در آغاز کمیسیون‌هایی برای ترتیب مقدمات نخستین کنگره و انتخاب و معرفی نماینده‌ای که در آن شرکت خواهد کرد و همچنین تعیین روز جلسه و تنظیم برنامه آن تشکیل گردد.

این کمیسیون‌ها باید با یکدیگر از طریق مکاتبه و یا طرق دیگر، به مشورت پرداخته و پس از انتخاب نمایندگان و اتفاق بر تاریخ تشکیل کنگره، نتیجه را بر ما اعلام دارند تا دعوت‌نامه رسمی برای حضور آنان در تهران ارسال گردد.

من از رجال بزرگ اسلام که دارای اطلاع و تجربه کافی هستند، انتظار دارم از فرصت استفاده نموده، پیشنهادها و نتیجه افکار خود را با همکاری نسبت به این کنگره، در راه خدمت برادران مذهبی و هموطن خود قرار دهند و به این وسیله نام نیک خود را جاویدان سازند.

من اکنون در انتظار پاسخ این دعوت، از طرف برادران مسلمان خود هستم و از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم که در میان این بحران‌ها و طوفان‌های سخت جهانی، ما را در خدمت به اسلام و مسلمانان و خدمت به صلح و بشریت توفیق دهد. والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته

سیدابوالقاسم کاشانی»

این بود ترجمه ملخصی از پیام آیت‌الله کاشانی به ملل مسلمان و شخصیت‌های برجسته جهان اسلام، برای تأسیس دبیرخانه کنگره و تشکیل نخستین کنفرانس وابسته به آن، در تهران. و اما باید دید که انعکاس آن در جهان و نتیجه نهائی در ایران چگونه بود.

بازتاب جهانی بیانیه

این تصمیم و به دنبال آن نشر بیانیه آیت‌الله کاشانی، بازتاب وسیعی در سطح جهانی پیدا کرد که نقل یکی دو نمونه از آنها نشان‌دهنده چگونگی انعکاس موضوع در دنیا می‌تواند باشد. شارل فاوول، نویسنده معروف و خبرنگار برجسته روزنامه لوموند چاپ پاریس، در گزارش مشروحی، در این زمینه چنین می‌نویسد:

«آیت‌الله کاشانی پیشوای سیاسی و مذهبی ایران، دنیای غرب را به جنگ مقدس بر سر نفت تهدید می‌کند و قدرت او در به راه انداختن چنین جهاد مقدس به قدری زیاد است که حتی ممکن است میلیون‌ها مسلمان شوروی را هم از پشت پرده آهنین به میدان جهاد و جدال بکشاند. چندی پیش رادیو باکو طی یک سخن‌پراکنی به زبان فارسی گفت که تنها یک دستور و حکم جهاد از طرف آیت‌الله کاشانی برای جنبش ۳۰ میلیون مسلمان شوروی کافی است و دیگر هیچ چیز قادر به جلوگیری از آنها نخواهد بود. این اظهارات بلندگوی سیاست شوروی در خاورمیانه نشان می‌دهد که حتی روس‌ها هم در مبارزه دامنه‌داری که آیت‌الله کاشانی علیه سیاست انگلستان آغاز کرده، پشتیبان او هستند.

این دشمن قدیمی و آشتی‌ناپذیر سیاست استعماری انگلستان را مردم دنیا تازه شناخته‌اند. نام او از روزی که رزم‌آرا به قتل رسید و نفت ایران ملی شد، بر سر زبانها افتاد. در صورتی که برای کمپانی‌های نفتی و وزارت خارجه انگلیس و سازمان انتلیجنت سرویس آن، کاشانی از دهها سال پیش شناخته و معروف بود و انگلیسی‌ها از مدتها قبل وجود او را برای منافع خود خطر بزرگی می‌دانستند. در اسناد و آرشیو وزارت خارجه انگلیس آیت‌الله کاشانی این‌طور معرفی شده است:

نسب کاشانی، قائد مذهبی ایران به پیغمبر اسلام می‌رسد. او در سال ۱۸۸۹ در کاشان به دنیا آمده است. پدرش از پیشوایان مذهبی بود که با انگلستان خصومت دیرینه داشت و سرانجام در مبارزه با سیاست دولت

اعلیحضرت پادشاه انگلیس به قتل رسید. مرگ پدر، کاشانی را دشمن آشتی‌ناپذیر انگلستان ساخت و فعالیت‌های ضدانگلیسی او نه تنها در ایران، بلکه در سوریه و عراق و لبنان توسعه یافت. در جریان جنگ جهانی دوم، با مفتی اعظم فلسطین و آلمانی‌ها علیه انگلستان همکاری کرد و همین همکاری موجب دستگیری وی در سال ۱۹۴۱ گردید و کاشانی به اراک تبعید شد؛ ولی آنقدر در ایران نفوذ داشت که در سال ۱۹۴۵ از تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید. پس از توقیف مجدد و تبعید، دوباره به نمایندگی تهران انتخاب شد. در نتیجه او از مصونیت پارلمانی بر خوردار گردید و توانست مجدداً به تهران بازگردد.

آیت‌الله کاشانی در افکار و احساسات میلیون‌ها شیعه ایران و پاکستان و حتی روسیه شوروی نفوذ و قدرت فوق‌العاده‌ای دارد. باید از نزدیک مراقبت شود.

۱. این مجموعه تاریخی ارزشمند به کوشش برادری ارجمند و محقق در تاریخ معاصر، سالها پیش در ۵ مجلد چاپ شده است، به امید آنکه مجدداً چاپ شود و در اختیار عموم قرار گیرد.

آیت الله کاشانی؛ پیام آور وحدت و بیداری (بخش دوم و پایانی)

اشاره: پایان بخش قسمت نخست این نوشتار، بازتاب بیانیه آیت الله کاشانی و گزارش شارل فاوورل، خبرنگار روزنامه لوموند بود. اینک دنباله گزارش او:

کاشانی در اوراق و اسناد وزارت خارجه انگلیس به این ترتیب معرفی در جریانات اخیر ایران قدرت و نفوذ خود را دو چندان کرد و امروز به جرأت می توان گفت که «پاپ شیعیان» شده است و همانقدر که فرامین پاپ برای کاتولیک ها مطاع است، دستورات آیت الله کاشانی نیز در نزد میلیون ها شیعیان خاورمیانه تاثیر قطعی دارد.

نفوذ معنوی کاشانی باعث شد که دکتر مصدق از راه مبارزه با انگلیس ها منحرف نشود و دولت ایران شناسائی خود را از اسرائیل پس بگیرد و به این ترتیب ایران وارد صف متحد دول عربی و اسلامی گردد. آیت الله کاشانی از اوائل تابستان در تجریش واقع در پانزده کیلومتری تهران زندگی می کند. او در این محل از شاگردان خود پذیرائی می کند. ما هم پس از شنیدن اخبار مربوط به تشکیل کنگره اسلامی، برای ملاقات با آیت الله به این محل رفتیم تا درباره این موضوع که در آینده خیلی کسب اهمیت خواهد کرد، توضیحات و اخبار تازه تری از زبان خود آیت الله بشنویم. البته من (شارل فاوورل) پیش از این ملاقات، یک بار دیگر آیت الله را دیده و با او مصاحبه کرده بودم. در ملاقات جدید هم همان قیافه با همان مشخصات در برابرم مجسم شد و بار دیگر با همان تبسم دائمی و نگاه های پرمعنی مواجه شدم. اولین سؤال من از آیت الله این بود که:

چگونه جناب عالی حاضر شدید محیط بلند افکار عالی مذهبی را ترک کنید و در مسائل پیچیده سیاسی مانند مسئله نفت مداخله کنید؟

آیت الله جواب داد: برای اینکه در اسلام مذهب از سیاست جدا نیست و هر فرد مسلمانی باید متوجه و مراقب احوال همکیشان خود باشد و به علاوه، میهن دوستی یکی از عوامل نجات و سعادت است. اما در موضوع نفت با به دست گرفتن ثروت ملی خود و استخراج آن به دست خودمان، نه تنها برای رفاه حال مردم قدم برداشته ایم، بلکه با رهائی از تسلط جابرانه انگلستان و استقلال و آزادی خود را هم تأمین می کنیم.

آیا در ایران ممکن است نفت به عنوان یک سلاح و دستاویز برای جنبش رهائی بخش مسلمین از حضور و تسلط بیگانه مورد استفاده قرار گیرد؟

آیت‌الله جواب داد: قطعاً، و دلیل آن همدردی و همکاری صمیمانه‌ای است که در جریان ملی شدن نفت ایران از طرف ملل عرب و مسلمان ابراز شده است و همین همدردی و صمیمیت، زمینه را برای جنبش‌های آینده ملل رنج‌دیده فراهم می‌کند.

در اینجا صحبت ما وارد موضوع مهم و اصلی شد و آیت‌الله کاشانی اظهار داشت: «حالا دیگر وقت آن رسیده است که ملل مسلمان عالم را دعوت به اتحاد محکم و خلل‌ناپذیر بکنیم. ارتباطاتی که در این مورد با دول اسلامی و رؤسای مذهبی ممالک اسلامی برقرار کرده‌ایم، ما را به تشکیل اتحادیه محکم و استواری امیدوار ساخته است. با تشکیل این اتحادیه، یک قدرت بزرگ و متحد برای مقابله با نفوذ استعمار خارجی و تضمین استقلال و آزادی ملل مسلمان به وجود خواهد آمد». پرسیدم:

آیا در مورد عملی شدن این نقشه اطمینان دارید؟

آیت‌الله کاشانی با لحنی محکم و مطمئن اظهار داشت: بلی، از پاکستان گرفته تا مراکش با تمام ملل اسلامی در این موضوع ارتباط حاصل شده است. «اتحادیه اعراب» یک سازمان محلی و محدود سیاسی است و چون نمی‌تواند نقش اساسی و مهمی را بازی کند، باید جای خود را به یک سازمان وسیع‌تر و با عظمت‌تری بدهد. این سازمان که «اتحادیه اسلامی جهانی» است، باید میان دو بلوک شرقی و غربی، قوه سوم و بی‌طرفی باشد. تشکیل چنین اتحادیه نیرومندی برای توازن قوا و حفظ صلح در جهان نیز مفید خواهد بود.

آیت‌الله کاشانی سپس چنین ادامه داد: تمام مقدمات برای تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی اسلامی فراهم شده است و این کنفرانس که پائیز امسال در تهران تشکیل خواهد شد، تمام اطراف و جوانب کار را برای تشکیل یک اتحادیه اسلامی نیرومند مورد بررسی قرار خواهد داد. اولین کوشش ما در این کنفرانس یا کنگره، اتحاد نظامی دول مسلمان و تشکیل یک ارتش واحد اسلامی خواهد بود. با انجام این نقشه، «اتحادیه اسلامی» بیش از چهارصد و پنجاه میلیون جمعیت خواهد داشت و ارتش واحد اسلامی نیروئی مهم با ۲۰ میلیون سرباز خواهد بود.

این ارتش نه تنها قادر به حفظ استقلال دول اسلامی و دفاع از تمامیت ارضی بلوک مسلمان خواهد بود، بلکه وزنه سنگینی در صحنه سیاست جهان خواهد شد و بی‌طرف ماندن یا الحاق آن به یکی از دو طرف در صورت وقوع جنگ، اهمیت زیادی برای صلح جهان خواهد داشت و قوای متخاصم را در دنیا وادار به تجدید نظر در نقشه‌های تهاجمی خود خواهد نمود.»

در مورد روش دولت شوروی در قبال تشکیل اتحادیه اسلامی ما عقیده داشتیم که ممکن است نماینده مسلمانان شوروی هم در کنگره اسلامی تهران شرکت کند. آیت‌الله کاشانی در این موضوع اظهار عقیده نکرد؛ ولی اظهار داشت که:

با تحکیم اتحادیه اسلامی، فرانسه مجبور است ارتش خود را از شمال آفریقا بیرون ببرد. انگلستان تعدادی از افراد ارتش خود را در هندوستان از دست خواهد داد و آمریکا از پایگاه‌های هوایی در آفریقا محروم خواهد شد و بالاخره بعید نیست همان‌طور که رادیوی باکو اظهار عقیده کرده، روزی مسلمانان شوروی هم به این اتحادیه وسیع اسلامی ملحق شوند. (روزنامه لوموند، مقاله شارل فاورل، مورخ ۲۰ ژوئیه، ۱۹۵۱، چاپ پاریس، فرانسه)

ژرژ کرادویچ - خبرنگار روزنامه «نین دو بلگراد» - در مورد منظور از تشکیل این کنگره سؤال می‌کند و آیت‌الله کاشانی در پاسخ می‌گوید:

«منظور از تشکیل کنگره اسلامی، ایجاد اتحاد و یگانگی مابین چهارصد و پنجاه میلیون مردم مسلمان جهان است و وقتی مردم مسلمان دنیا یکی شدند، دنیا را از خطر جنگ نجات خواهند داد. این کنگره دائمی است و هر سال یک بار در یکی از کشورهای اسلامی تشکیل می‌گردد.

مجله «نیوزویک» چاپ آمریکا هم مقاله مفصلی درباره هدف نهایی از تشکیل این کنگره منتشر ساخت که خلاصه آن چنین بود:

«آیت‌الله کاشانی که اکنون بزرگترین قدرت سیاسی و مذهبی در ایران است با تشکیل این کنگره می‌خواهد نفوذ و قدرت خود را در کلیه ممالک اسلامی بسط دهد و به‌جای اتحادیه عرب، یک اتحادیه بزرگ بین‌المللی اسلامی به‌وجود آورد. ممالک اسلامی که در کنگره تهران نماینده خواهند داشت، عبارتند از: پاکستان، اندونزی، افغانستان، عراق، ایران، سوریه، لبنان، عربستان سعودی، شرق اردن، مصر، نمایندگانی هم از لیبی و تونس و مراکز و الجزیره ممکن است در این کنگره شرکت کنند.

دکتر سوبارجو - وزیر خارجه اندونزی - که اخیراً از پایتخت‌های ممالک عربی و تهران دیدن کرد، یکی از کسانی است که برای تشکیل اتحادیه بی‌طرف اسلامی فعالیت می‌کند. در کنگره اسلامی تهران شخصیت‌های برجسته اسلامی مانند مفتی اعظم فلسطین و رجال دول عربی و رهبران جمعیت‌های اسلامی مانند «مسلم لیک» و «اخوان‌المسلمین» شرکت خواهند کرد. در این کنگره ممکن است موضوع تجدید خلافت اسلامی

هم مورد بحث واقع شود و برای ایجاد هماهنگی در اقدامات دول مسلمان، اقدام به انتخاب خلیفه مسلمین بشود.»

در همان ایام خبرنگار روزنامه اطلاعات مصاحبه کوتاهی در زمینه کنگره اسلامی و مسئله تحریم کالاهای انگلیسی کرده بود که برای ملاحظه اختصار، قسمت مربوط به کنگره نقل می‌شود.

«با اینکه دعوت از نمایندگان دول اسلامی و تشکیل یک کنگره از نمایندگان کشورهای مسلمان در تهران کار بسیار مشکلی است، معذک مقدمات این کار فراهم شده و در این هفته دعوت‌نامه برای آنها فرستاده خواهد شد تا هر چه زودتر این کنگره مهم برای اولین مرتبه در پایتخت ایران تشکیل شود.

منظور از تشکیل این کنگره از آیت‌الله سؤال شد. جواب دادند:

منظور از تشکیل کنگره اسلامی در تهران این است که تمام دول مسلمان روی زمین باهم اتحاد و اتفاق داشته باشند تا بر اثر این اتحاد و یگانگی بتوانند در مقابل هر نوع استثمار و استعمار خارجی مبارزه و مقاومت کنند. وقتی که این اتحاد و اتفاق عملاً حاصل شد، دیگر هیچ دولت خارجی نمی‌تواند به دولت‌های اسلامی زور بگوید و به‌علاوه ثمره دیگر این اتحاد این است که خود به خود موضوع جنگ‌های خانمانسوز به‌خصوص جنگ بین‌المللی سوم از بین می‌رود و صلح و صفا همه جا را فرامی‌گیرد». (روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۷ مهرماه ۱۳۳۱)

مقدمات تشکیل کنگره با جدیت و پشتکار انجام می‌شد. در جلسه‌ای که با حضور آیت‌الله کاشانی تشکیل گردید، تصمیم گرفته شد برای هشتاد نفر دعوت‌نامه ارسال شود و آیت‌الله کاشانی اظهار داشتند: «در نظر داریم از اتحادیه اعراب نیز برای شرکت در کنفرانس اسلامی تهران دعوت کنیم. به‌علاوه کلیه ملل آسیا برای تشکیل این بلوک به طور کلی همراهی خواهند کرد و حتی ملل مسیحی آسیا قول داده‌اند از تشریک مساعی خودداری نمایند.»

روزنامه اطلاعات باز در این باره می‌نویسد:

«به قرار اطلاع تاکنون اغلب ممالک اسلامی به دعوت آیت‌الله کاشانی مبنی بر اعزام نماینده به کنفرانس تهران پاسخ مثبت داده‌اند. در این میان اسامی کشورهای مصر و پاکستان و فلسطین و عراق دیده می‌شود و به ترتیب نحاس پاشا (نخست وزیر سابق مصر) و خلیق‌الزمان (رئیس جمعیت مسلم‌لیگ) و مفتی اعظم فلسطین و رشیدعالی به نمایندگی از طرف مسلمانان کشورهای مزبور به تهران خواهند آمد. یک منبع مطلع گفت: در

کنفرانس اسلامی تهران مسلماً شخصیت‌های معروف کشورهای عربی شرکت می‌جویند و تا پایان هفته جاری نیز روز تشکیل کنفرانس تعیین خواهد شد.

منبع مزبور در جواب اینکه نمایندگان کشورها در کجا پذیرائی می‌شوند، اظهار داشت: در نظر است پذیرائی مجللی از آنان به عمل آید و در یکی از پارک‌های تهران اقامت خواهند جست.

درباره هدف و مسائل مورد توجه کنفرانس این مطلب انتشار یافته و دستور جلسات کنفرانس عبارت است از:

۱- آشنائی نزدیک نمایندگان ملت‌های اسلامی با یکدیگر به منظور تقویت و استحکام روابط برادرانه و صمیمانه آنها.

۲- ایجاد سازمان تبلیغاتی واحد به منظور ترویج شعائر اسلامی

۳- برقراری و تقویت و حفظ روابط معنوی و فرهنگی در میان ملت‌های مسلمان جهان.

۴- یافتن طرق عملی برای کمک فوری و مؤثر به عموم ملت‌های مسلمان جهان در موقعی که یکی از ملل اسلامی مورد تجاوز و تعدی استعماری و مرامی سیاست‌های اجنبی و نقشه‌های استعماری آنها واقع می‌شود و همچنین ارائه طریق برای کوشش دسته‌جمعی ملل اسلامی به منظور استقرار و حفظ حاکمیت ملی هریک از ملت‌های مسلمان جهان.

۵- ایجاد یک اتحادیه اسلامی از عموم ملت‌های مسلمان جهان برای حفظ صلح بین‌المللی.

گفته می‌شود مطالب مزبور فعلاً برای کسانی که به تهران دعوت شده‌اند، ارسال گردیده است.»

بدین ترتیب تمام مقدمات تشکیل کنگره اسلامی فراهم شد و منشوری که برای جهان اسلام فرستاده شد با استقبال کامل مواجه گردید. مردم فلسطین که مثل سایر ملت‌های جهان سوم چشم به پیروزی نهضت در ایران دوخته بودند، به‌خصوص این کنگره را یک کمک اساسی معنوی و مادی برای احیای حقوق از دست رفته خود علیه اسرائیل غاصب می‌دانستند و به همین جهت مفتی‌اعظم فلسطین در راه تشکیل این کنگره مساعدتهای زیادی نمود و از جمله صورت کاملی از شخصیت‌هایی که باید از کشورهای مختلف دعوت شوند، برای آیت‌الله کاشانی به ایران فرستاده که این فهرست متضمن خصوصیات و نشانی هریک از میهمانان بود.

از جمله شخصیت‌هایی که دعوت را پذیرفتند، از مصر شیخ الازهر، مرشد اخوان المسلمین، رئیس اتحادیه جوانان مسلمان و از سودان و یمن و لیبی، و اردن و الجزایر و تونس و سوریه و لبنان نیز رهبران بلندپایه مذهبی پذیرای این دعوت شدند.

روزنامه «ایران ما» در زمینه بازتاب دعوت جهانی آیت‌الله کاشانی و کینه‌ورزی عمال بریتانیا نسبت به ایشان نوشت:

«بیانیه آیت‌الله کاشانی برای مردم عراق و تظاهر مردم ایران به رهبری آیت‌الله کاشانی به هماهنگی و همدردی با ملت عراق، ضربه تازه و بسیار شدیدی بود که به سیاست استعماری انگلستان وارد شد. فراهم شدن مقدمات تشکیل کنگره ملت‌های اسلامی در تهران و انتشار هدف آن کنگره که از روزنامه‌های ایران - گویا اولین بار از ایران ما- در روزنامه‌های آمریکا و اروپا و شمال آفریقا انعکاس یافت، در دنبال تشویق‌های مداوم و مؤثری که آیت‌الله کاشانی مسلمین شمال آفریقا را برای به دست آوردن استقلال و مبارزه با استعمار می‌کردند، بزرگترین یا لاقلاً مؤثرترین عامل تشویق مردم تونس و شمال آفریقا گردید.

تا آنجا که جسته و گریخته از روزنامه‌های اینجا استنباط می‌شود، مردم تونس تظاهرات بزرگ و اظهار علاقه مفرطی نسبت به آیت‌الله کاشانی می‌کنند؛ به همین جهت دولت فرانسه از آیت‌الله کاشانی عصبانی است و در مخالفت با آیت‌الله کاشانی با سیاست استعماری انگلستان و دولت چرچیل، کاملاً همدرد و هم‌نوا می‌باشد.

بیانیه‌های آیت‌الله کاشانی برای مسلمین شمال آفریقا و عراق آنقدر در مردم عراق و تونس تأثیر کرده و دولت انگلستان را عصبانی کرده است که از مطبوعات انگلستان و روزنامه‌های ارتجاعی و استعماری فرانسه به خوبی نمایان است که سیاست استعماری انگلستان و فرانسه که در کار استعمار ملل مسلمان شریکند، دشمن خطرناک شماره یک خود را آیت‌الله کاشانی می‌شمرند و انصافاً هم بلندنظری و همت و شجاعت آیت‌الله کاشانی در مبارزه با سیاست استعماری انگلستان و متحد ساختن مسلمین، عاملین سیاست‌های استعماری را همچون سوت‌دلان گرد هم آورده است و زنجیرهای استعمار آنان را در بعضی کشورها پاره کرده و به‌طور کلی در همه کشورهای استعماری سخت سست نموده است...

آیت‌الله کاشانی و مردم بیدار دل ایران باید با کمال هوشیاری متوجه بادهای مخالفی که از جانب عراق وزیدن خواهد گرفت، باشند و در نظر داشته باشند که سیاست استعماری انگلستان با تمام ماسک‌های مختلف و رنگ به رنگ خود به طرف رهبر بزرگ و مؤثر روحانی و سیاسی وطن ما هجوم خواهد آورد.

متأسفانه قبل از نهضت اخیر مردم ایران، سیاست استعماری انگلستان نفوذ داشته است و بزرگترین خدمتی که آیت‌الله کاشانی به هموطنان ایرانی خود بلکه عموم برادران مسلمان خود کرده است، برقراری اتفاق و اتحاد در میان عموم فرق اسلامی و بستن دکان روحانی‌نمائی است که مستقیم و غیرمستقیم آلت اجرای مقاصد استعماری انگلستان بوده‌اند و وسیله نفاق میان مسلمین و درست کردن نزاع شیعه و سنی و سایر بازیهای خطرناک استعماری بوده‌اند. اکنون محبوبیت و نفوذ کلمه آیت‌الله کاشانی در شمال آفریقا در میان مردم عراق به حدی رسیده است که شاید اهمیت و عظمت آن بر هموطنان روشن نباشد و تنها خشم شدید عمال استعماری فرانسه و انگلستان اهمیت نفوذ کلمه آیت‌الله کاشانی را در شمال آفریقا و عراق روشن می‌سازد.

باز تکرار می‌کنم که در ده روز آینده سیاست استعماری انگلستان تمام فشار خود را متوجه آیت‌الله کاشانی خواهد کرد و برای تضعیف مقام بین‌المللی آیت‌الله که به منتهای اهمیت رسیده است، از هیچ گونه توطئه داخلی و خارجی فروگذار نخواهد کرد و این کوشش‌ها هم اگر طوفان زودگذری نتواند به پا کند، دوام نخواهد داشت؛ زیرا مسلمین شمال آفریقا و عراق بیدار شده‌اند و با امید فراوان، به سوی وطن ما و آیت‌الله کاشانی چشم دوخته‌اند.» (روزنامه «ایران ما» مورخ ۲۱ آذرماه ۱۳۳۱، چاپ تهران)

خاطره‌ای تلخ

در اینجا باید دید که نتیجه این همه تلاش و کوشش چه شد؟ در یکی از دیدارهایی که این جانب پس از حوادث ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت دکتر مصدق و خانه‌نشینی ایشان با آیت‌الله کاشانی داشتم، من موضوع آغاز و انجام این اندیشه و هدف و نتیجه‌نهایی آن را جويا شدم و آیت‌الله کاشانی مطالبی به طور فشرده بیان داشت که متأسفانه من همه آن مطالب را در آن تاریخ یادداشت نکردم و اکنون آنچه در بین اوراق به جای مانده است، به اضافه نکاتی که فرزند ایشان، جناب آقای دکتر سیدمحمود کاشانی در این رابطه نوشته است، در اختیار اهل تاریخ قرار می‌دهم.

آیت‌الله کاشانی به من گفت: پس از تبعید من به لبنان، علما و شخصیت‌های برجسته‌ای از اهل سنت و شیعه در بیروت به دیدارم آمدند که از آن جمله بود آقای سیدعبدالحسین شرف‌الدین و سامی صلح، آقای شیخ مصطفی السباعی (از سوریه) و شیخ فضیل الورتلانی (از مراکش) و علمای دیگر... در این دیدارها نوعاً سخن از وحدت مسلمین به میان می‌آمد و هر کدام راهکارهایی را برای عملی ساختن این وحدت بیان کردند.

این امر در ذهن من باقی ماند و در سفر حج در سال ۱۳۳۱، باز در جده و مکه و مدینه، علما و شخصیت‌های بسیاری به ملاقاتم آمدند که از مهمترین آنها مرحوم شیخ حسن البنا - رهبر معنوی مسلمانان مصری - بود که

در مکه مکرمه به تبادل نظر با وی درباره وحدت مسلمین و رفع اختلافات شیعه و سنی پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم که تشکیل یک مؤتمر وسیع عالمی نخست در تهران و سپس در قاهره و بعد در بلاد دیگر، می تواند راهگشا باشد. این بود که من آن بیانیه و دعوتنامه عام را صادر کردم که در بلاد عربی، به ویژه در عراق و سوریه و لبنان و مصر منتشر گردید.

اما متأسفانه بعد روشن شد که علاوه بر دشمن خارجی، دشمنان دیگری که مزدوران آنان بودند، در داخل کشورهای اسلامی وجود دارند و فعال هستند که به اخلال و کارشکنی پرداختند و نخست مرحوم شیخ حسن البنا را در قاهره ترور کردند... و در ایران هم علاوه بر کارشکنی های بسیار، و جلوگیری از برگزاری و انعقاد این مؤتمر، به ترور شخصیت من پرداختند تا این هدف بزرگ تحقق نیابد و بعضی از اینها در اطراف مصدق جمع بودند و خیال کردند که با انعقاد این کنگره بین المللی، موقعیت من در جهان اسلام تحکیم می یابد و لذا به مانع تراشی و تخریب و هتک پرداختند که شما می توانید چگونگی آن را در روزنامه های دولتی و توده ای آن زمان مانند: جبهه آزادی، شورش، پرخاش، خروش، به سوی آینده و غیره پیدا کنید. این روزنامه ها در واقع ناشر افکاری بودند که در کمال وقاحت مرا انگلیسی و خائن نامیدند و تا آنجا در هتاک و بی شرمی پیش رفتند که سیادت مرا انکار نمودند و روزنامه شورش پرچم دولت انگلیس را بر عمامه من نقش نمود...

به هر حال نتیجه نهائی آن شد که ما به جای مبارزه با دشمن خارجی، با دشمن داخلی روبرو شدیم که وقیح تر از آن عمل می کرد و در واقع به نام ایرانی، هدف دشمن خارجی را تحقق می بخشید... و بالمآل علی رغم استقبال جهانی از امر مؤتمر، متأسفانه از تحقق و عملی شدن آن بازماندیم و البته خداوند هم همه این عناصر و عوامل را بدون استثنا، هر کدام را به نحوی، کیفر داد و تلک عاقبه الظالمین.

همان طور که خود آیت الله کاشانی اشاره نمودند، متأسفانه ایادی دشمن خارجی مانع از برگزاری این کنگره شد که آقای دکتر سید محمود کاشانی، فرزند آیت الله آن را چنین توضیح می دهد:

همان طور که پیش بینی می شد، کارشکنی ها در داخل کشور علیه آیت الله کاشانی و فکر تشکیل کنگره شروع گردید. حکومت وقت با عذر نداشتن بودجه، در صدد جلوگیری از این طرح بود و روزنامه های وابسته - همان روزنامه هایی که جناح های مختلف چپ و توده ای نفتی و عوامل امپریالیسم حملات تبلیغاتی خود را از درون آنها به انقلابات مردمی آغاز می کنند و اجراکننده دستورات اربابان خارجی هستند - این روزنامه ها به تدریج جسارت پیدا کردند و حمله به شخص آیت الله کاشانی را نیز شروع کردند و البته با محبوبیت فوق العاده آیت الله کاشانی، این حملات جز در پناه حکومت وقت و در سرپوش دفاع از آن امکان پذیر نبود و دولت هم کوچکترین اقدامی برای جلوگیری از این حملات تبلیغاتی علیه آیت الله کاشانی نکرد و این

روزنامه‌ها کارشکنی خود را تا آنجا رساندند که شایع کردند که شخصیت‌های مسلمان دعوت آیت‌الله کاشانی را نپذیرفته‌اند و کنگره با شکست مواجه شده است.

عده‌ای از اصناف بازار تهران برای جلوگیری از بهانه‌گیری دولت مبنی بر نداشتن بودجه، تصمیم گرفتند که پذیرائی از میهمانان را خود عهده‌دار شوند و هر یک منزل خود را آماده پذیرائی دو نفر از شخصیت‌های مسلمان ساختند؛ ولی عوامل استعمار و روزنامه‌های وابسته و رادیو به طور منظم علیه آیت‌الله کاشانی اقدام می‌کردند و آن‌چنان محیط مملکت را مسموم ساختند که امکان پذیرائی از شخصیت‌های خارجی و تشکیل کنگره را در یک محیط آرام از بین بردند.

آیت‌الله کاشانی در یک مصاحبه مطبوعاتی در این زمینه گفت: «به‌طوری که بارها متذکر شده‌ایم، برای قطع ریشه استثمار و پاره کردن پرده استعمار، مدتهاست در فکر متحد ساختن ملل مسلمان و کشورهای مشرق بوده‌ام. می‌خواستم این کنگره را در پائیز تشکیل دهم، لیکن فعلاً آن را به تأخیر انداخته‌ام و ظاهراً در بهار سال آینده تشکیل خواهد یافت. پیوسته مشغول تعقیب این فکر و فراهم آوردن وسائل کار بوده‌ایم و تا انشاءالله کار به نتیجه نهائی نرسد، مشغول خواهیم بود.»

آیت‌الله ضمناً خاطر نشان ساختند که: «بر اثر همین تماس و ارتباط با ملل اسلامی، اخیراً ملت‌های مسلمان مراکش و الجزایر نامه‌هایی به من نوشته‌اند و برای رهائی از استعمار درخواست کمک و مساعدت کرده‌اند.» بدین ترتیب کارشکنی‌ها موقتاً موجب تعویق تشکیل کنگره شد... (قیام ملت مسلمان ایران: ۳۰ تیر ۱۳۳۱، تألیف دکتر سیدمحمود کاشانی، چاپ تهران، ۱۳۵۹، صفحه ۱۸۶ و ۱۸۷)

سیدجمال الدین حسینی اسدآبادی همیشه در مبارزه، همیشه در تبعید (بخش اول)

تبعید از اسلامبول

سید جمال الدین حسینی اسدآبادی (معروف به افغانی) به دعوت سلطان عبدالحمید دوم - خلیفه عثمانی - در سال ۱۲۸۶ق به باب عالی، مقر خلافت عثمانی در اسلامبول وارد شد و در آن سامان مورد استقبال علما، فرهیختگان، روشنفکران و توده مردم مسلمان قرار گرفت و پس از مدت کوتاهی که از اقامت وی در اسلامبول می گذشت، موقعیت و محبوبیت ویژه و غیر قابل تصویری پیدا کرد. در مدت شش ماه نخستین اقامت در اسلامبول، با محافل فرهنگی و علمی، از جمله «انجمن معارف» آشنا شد و به عضویت آن درآمد و با توجه به موقعیت علمی و مهارت در سخنوری و ایراد خطابه، در ردیف رهبران انجمن قرار گرفت. سید در این مدت خواستار عمومی شدن تعلیمات و آموزش در کشور می شود که مورد توجه و قبول اکثر علما و مردم بود؛ اما متأسفانه حسن فهمی افندی - شیخ الاسلام و مسئول اداره اوقاف - با این امر، به علت برخورد با منافع خاص طبقه ای مخالفت کرد.

حسن فهمی که از طرف خلیفه عثمانی - سلطان عبدالحمید - مسئول آموزش ملی کشور بود و مقام «شیخ الاسلامی» داشت، با توجه به نبوغ و دامنه وسیع علمی سید و استقبال عمومی از وی، از ترس اینکه روزی مقام او را تصاحب کند، به مخالفت با اندیشه های سید پرداخت.

روزی «تحسین افندی» مدیر مدرسه دارالفنون از سید خواست درسی را درباره ترویج صنعت و علم در مدرسه آغاز کند و طلاب را با حقایق پیشرفت های علمی که برای مسلمانان ضرورت دارد، آشنا سازد. سید علی رغم اینکه به زبان ترکی با لهجه همدانی تسلط کامل داشت، از این امر به دلیل عدم آشنایی لازم با ترکی اسلامبولی، عذرخواهی نمود؛ ولی با اصرار مسئولان مدرسه، متنی را آماده کرد و از روز نخست، که با حضور بسیاری از شخصیت های کشوری و وزرا و دانشمندان و نویسندگان تشکیل شده بود، با تکیه بر فصاحت و بلاغت خاص خود، خطابه ای ایراد نمود و به تشبیه انسان با صنعت و لزوم انسجام در سازماندهی هر دو، پرداخت و «نبوت» را هم نوعی «صنعت الهی» نامید که خداوند آن را به هر کسی که انتخاب می کند، عطا می نماید و البته انسان هم نباید تنبل و بیکار بنشیند، بلکه هر کس باید فعال باشد، چون می تواند با تلاش و کوشش به هر مقصدی برسد!

شیخ الاسلام «حسن فهمی افندی» برای خلع سلاح رقیب احتمالی خود، فرصت خوبی به دست آورده، به سخنرانی سید اعتراض نمود و علمای قشری و متحجران وابسته به دربار را - در مساجد و مناظر - به شدت

علیه سید شوراند و او را «مادی‌گرا» نامیدند و حتی برای تقرب به حق تعالی، کتابی هم تحت عنوان «کلب العجم» نوشتند و منتشر ساختند که در آن وقیح‌ترین کلمات و فحش‌ها و ناسزاها را بر ضد سید به کار بردند. سید در مقابل این حملات، برای پاسخگویی اعلام آمادگی کرد؛ اما به طور طبیعی گوش شنوایی در بحران هرج و مرج پیدا نشد و در عوض دامنه اتهام گسترش یافت و سید به علت تدریس «احیاء علوم الدین» تالیف «امام ابواحمد غزالی» مورد تهمت «ارتداد» و «خروج از دین» قرار گرفت!

حسن فهمی افندی که مورد توجه سلطان بود، فرصت را برای وارد کردن ضربه نهایی غنیمت شمرد و توانست حکم تبعید سید را پس از ۷ ماه اقامت و تدریس و سخنرانی در اسلامبول، اخذ و توسط مسئولان امر آن را به مرحله اجرا درآورد. گزارش «امین بیگ» - وزیر عدلیه سلطان عبدالحمید - درباره تبعید سید، علت و چگونگی صدور این حکم و اجرای آن را نشان می‌دهد و اینک ترجمه گزارش نامبرده به خلیفه عثمانی :

گزارش

«از سوی مقام خلافت پناهی به غلام امین‌بیک یادداشتی واصل شده که یکی از علمای افغان، شیخ جمال‌الدین افندی که از اسلامبول تبعید شده است، هر نوع اطلاعات و مسموعات و معلومات درباره زندگی او جمع آوری شود. این غلام هم این مطالب را به حضور مقام حضرت خلافت پناهی عرض می‌کند.

در زمان تبعید جمال‌الدین افندی از اسلامبول، صدر اسبق متوفی صفوت پاشا (که وزیر معارف عمومی بود) و این غلام (که وزیر عدلیه بودم) از طریق شیخ موسی با او ملاقات و گفت‌وگو کردم و متوجه شدم که تحصیلات و معلومات عربی و فارسی او در سطح بالایی قرار دارد و علاوه براین، او شخصیت مستعدی است. اما درباره موضوع تبعید از اسلامبول، در آن زمان در جوار مرقد سلطان محمودخان، مکتبی به نام «مکتب والده» افتتاح شده بود که عموم درس‌ها در آن تدریس می‌شد و افراد معارف، از هرگروه و هر فن، در آنجا تدریس می‌کردند.

با موافقت وزارت معارف، جمال افندی هم در آنجا درباره «صنایع» درس را شروع کرد و پس از آنکه صنعت را به طور کلی، یک شغل و کار تعریف نمود، اقسام آن را برشمرد و نبوت را هم از جمله انواع صنعت‌ها معرفی نمود که بدین سبب متن سخنرانی وی به دایره فتوی گزارش شد و مقام شیخ‌الاسلامی و مقام وزارت معارف، آن را مورد اعتراض قرار دادند.

یک روز بعد از غروب، پیکری از سوی صفوت پاشا نزد من آمد و گفت: «وزیر شما را می‌خواهد.» بلافاصله بلند شده، به منزل صفوت پاشا رفتم. جمال افندی هم آنجا نزد او نشسته بود. درس روز اول او بر روی یک صفحه کاغذ تقریر و گزارش شده بود. صفوت پاشا آن را به من داد و من خواندم.

از جمال افندی پرسیدم به کاربردن کلمه «صنعت» که علی‌العموم به معنی شغل و کار است و در اصطلاح عرف، در مورد حرفه و تکرار کار با حصول ملکه به آن اطلاق می‌شود، نبوت را هم جزء آن‌ها شمردن و - آن را نوعی صنعت نامیدن - برخلاف عرف و اصطلاحات موجود در این کشور است؛ یعنی به کار بردن این اصطلاح برخلاف عرف مملکت، ابهام و معنی زشتی دارد.

جمال افندی در پاسخ گفت: البته بهتر بود که به جای کلمه «صنعت»، در این مورد کلمه حصول ملکه را به کار می‌بردم و من در درس بعدی توضیح خواهم داد که مقصودم از «صنعت» در مورد نبوت، همان صنایع معروف عرفی نیست و جزء آن‌ها نمی‌تواند باشد. و من این شبهه را از ذهن مردم بیرون خواهم برد؛ چون هدف من اصولاً از صنعت در مورد نبوت، به آن معنی نبود. و سپس به صفوت پاشا، گفتم: «توضیح من کافی خواهد بود و نیاز به عذرخواهی نیست.»

اما مسئله در همان‌جا محدود نماند و به مقام شیخ‌الاسلامی فشار و اعتراضات شدیدی وارد شد و باب عالی هم در مقابل این اعتراضات نتوانست مقاومت کند و فردای همان روز جمال‌الدین افندی از کشور اخراج و تبعید شود. درس‌های مذکور هم به طور کلی تعطیل گردید. الحاصل علت تبعید جمال‌الدین افندی به کار بردن کلمه «صنعت» - شکل و کار - درباره «نبوت» بود که با عرف و اصطلاح مملکت منافی بود و علت دیگری ندارد.

در مورد زندگی تفصیلی جمال‌الدین افندی بعد از تبعید، اطلاعی ندارم فقط می‌دانم که او به اروپا رفت و زبان فرانسه را طوری آموخت که می‌توانست خوب صحبت کند و سپس به توسعه معلومات و تکثیر مطالعات و نوشتن در جراید پرداخت و در این زمینه هم شهرت زیادی به دست آورد. جمال‌الدین در مصر که بود، انگلیسی‌ها آنجا را اشغال کردند و او مجبور شد آنجا را ترک کند و به جای دیگر برود.

پس از آن او با غیرت ملیت در ایران با انحصار تنباکو مخالفت نمود و شاه ایران او را دستگیر و دست و پا بسته از ایران اخراج و تبعید کرد؛ اما مجتهدان ایران نظر شیخ جمال‌الدین افندی را پذیرفتند و آن را تایید کردند و طبق مسموعات در نتیجه، این قرارداد انحصاری ملغی گردید.

سپس جمال‌الدین افندی به اروپا رفت و به تبلیغ علیه شاه ایران مشغول شد. در آن ایام سفیر عثمانی در انگلیس به کمک رستم‌پاشا خواست که جمال‌الدین افندی دوباره به اسلامبول برگردد و در این مورد به او اخطار کرد؛ اما او در پاسخ گفت: من با شاه ایران کار دارم و با دعوت سنییه مقام خلافت پناهی مخالفتی ندارم و به محض حل شدن مسئله ایران، امر عالی را امتثال نموده و به اسلامبول می‌آیم و این امر خیلی طبیعی خواهد بود. معلومات این چاکر در مورد احوالات جمال‌الدین افندی همین است که معروض شد. برای امتثال امر عالی، همان گزارش تحریر شده لفاً به حضور تقدیم می‌گردد. امین‌بیک»

بدین ترتیب و با دسیسه و توطئه ارتجاع، سید از مقر خلافت عثمانی تبعید می‌گردد؛ ولی مبارزه پایان نمی‌یابد. تبعید از مصر

سید جمال‌الدین حسینی پس از خروج از عراق و سفر به حجاز و شامات و هند، در سال ۱۲۸۵ ق از طریق کانال سوئز، وارد مصر - ارض الکنانه - گردید و با توجه به شهرت جهانی که یافته بود، مورد توجه و استقبال علمای الازهر و روشنفکران مصری قرار گرفت. در دیداری از «جامع‌الازهر»، عده‌ای از طلاب از سید می‌خواهند که کتاب «شرح الاطهار» را برایشان تدریس کند و سید در منزل خود در «خمان الخلیلی» - نزدیک مسجد سیدناالحسین(ع) - تدریس را آغاز می‌کند.

به طور طبیعی سید جمال‌الدین با آن روش و منش که در زندگی خود داشت، نمی‌توانست فقط به تدریس بپردازد، بلکه به موازات آن به ایراد سخنرانی در بعضی از مجامع عمومی و مساجد پرداخت و در ضمن آنها، از ادامه سلطه انگلیس در مصر، انتقاد کرد و خواستار آزادی و حریت مردم مصر گردید. این اقدام سید موجب نگرانی سفیر انگلیس در مصر گردید و به دنبال بهانه‌ای بود که به نحوی وی را از مصر دور سازد. در همین ایام یکی از قبطیان معروف مصر نزد سید جمال اسلام آورد و نشر این خبر در جرائد، موجب سروصدا و اعتراض قبطیان - مسیحیان مصر - گردید و سفیر انگلیس به دولت مصر هشدار داد که ادامه این روش به صلاح کشور نیست و باید سید از مصر برود! این بود که محترمانه به سید ابلاغ شد که پس از اقامت تقریباً دو ماهه، از مصر بیرون برود و او به اسلامبول رفت.

سید جمال‌الدین پس از مدتی آوارگی در ماه محرم ۱۲۸۷ ق مجدداً به مصر بازگشت و این بار ظاهراً به قصد اقامت طولانی‌تر، با ریاض پاشا - نخست‌وزیر مصر - ملاقات کرد و ریاض پاشا که شیفته سید شده بود، از او خواست که در مصر بماند و به فعالیت‌های علمی - فرهنگی بپردازد. سید جمال پس از اطمینان از تحکیم موقعیت خود، به تدریس فقه و فلسفه و علم نجوم پرداخت و طبق یادداشت‌های خود بر پشت جلد کتاب‌ها، به تدریس «اشارات»، «حکمه العین» و «تلویح الاصول» پرداخت.

سیدحوزه درسی خود را نخست در محل اقامتش برگزار می‌کرد؛ اما با افزایش تعداد طلاب، محل تدریس را به زاویه ای از مسجد الازهر - جامع الازهر - انتقال داد. این بار او به مدت تقریباً هشت سال و نیم در مصر اقامت نمود و به روشنگری و تدریس پرداخت و البته به موازات آن به فعالیت‌های اجتماعی، از جمله ایراد سخنرانی در مجامع عمومی و محافل رسمی اقدام نمود و سپس با همکاری چند نفر از فرهیختگان روشن‌اندیش مصری و جمعی از شاگردان خود، «حزب‌الوطن» را تاسیس نمود و به فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، خیریه وسیع و گوناگون در سراسر مصر دست زد و البته انتقاد از ادامه سلطه انگلیس بر یک کشور بزرگ اسلامی چون مصر، در طلیعه اقداماتش قرار داشت. این امر از چشم سفارت انگلستان دور نماند و بی‌تردید و طبق اسنادی که بعدها منتشر گردید، سفارت انگلستان در مصر نقش اصلی را در اخراج سید از این کشور داشت و این بود که در تاریخ ۲۸ آگوست ۱۸۷۹م (۱۳۰ سال قبل) سید جمال‌الدین به دستور توفیق پاشا - خدیو مصر - از آن کشور اخراج و تبعید گردید.

در آن زمان، برخورد سیاسی شدیدی بین نیروهای ملی و خدیو که با پشتیبانی اجانب و به حکم سلطان عثمانی به قدرت رسیده بود، در جریان بود. توفیق پاشا، با اعمال فشار سیاسی و اقتصادی بر مردم، آن‌ها را به اطاعت از حکومت وامی‌داشت و سرانجام هم در خیانتی آشکار، سرزمین «کنانه» را در اختیار اشغالگران استعمارگر انگلیسی قرار داد.

سیدجمال در این بحران، به طور طبیعی کنار نیروهای ملی و مردم مسلمان مصر قرار داشت و در همین راستا، «حزب‌الوطنی» را تاسیس کرده بود که گروه کثیری از جوانان متدین و روشن‌بین، در آن فعالیت می‌کردند.

البته هدف سید از این اقدام فقط سیاسی نبود، بلکه او در نوشته‌ها، جلسات درس و به ویژه در سخنرانی‌های عمومی، در مرکز قاهره، به افشای توطئه‌های استعمار و سلطه اجانب و خیانت حکام می‌پرداخت و به موازات این اقدامات، به نشر اندیشه اصلاح طلبی و نواندیشی دینی و مبارزه با خرافاتی که به نام دین در جامعه راه یافته بود، می‌پرداخت و معتقد بود با سازمان‌دهی سیاسی و تشکیل یک جمعیت مقتدر، می‌توان مصر را از مشکلات گوناگون رهایی بخشید. سید با این اندیشه «حزب‌الوطنی» را تشکیل داد و گروهی از جوانان و بسیاری از روشنفکران و نویسندگان هم در آن شرکت داشتند و شاگردان برجسته سید، از جمله: سعد زغلول پاشا، قاسم امین، عبدالله ندیم، شیخ محمد عبده، لطفی السید و دیگران، در این راستا فعال بودند.

انقلاب عراقی پاشا بر ضد خدیو مصر، ریشه در همین حرکت سید داشت؛ ولی دژخیمان رژیم و مأموران خدیو برای پیشگیری از اوج‌گیری حرکت مردمی بر ضد استعمار و حکومت پاشاها، ادامه فعالیت سید را بر

ضد مصالح «دین و دنیا»ی مردم تشخیص دادند و سید را به عنوان «مفسدی» که جوانان را گمراه می‌کند، بازداشت کردند و پس از مصادره کتاب‌ها و یادداشت‌هایش، او را به «حجاز» تبعید کردند.

وزارت کشور مصر در توجیه تبعید سید بیانیه‌ای صادر کرد که از لحاظ محتوا، هیچ فرقی با اعلامیه‌های بعدی حاکمیت‌های ارتجاع عرب ندارد. بی‌تردید نویسنده متن، یکی از روشنفکر نمایان وابسته به رژیم وقت بوده که به «امر همایونی» این بیانیه را نگاشته و سپس به دستور وزارت کشور، در صفحه اول جرائد معروف و رسمی - از جمله الاهرام - مورخ آگوست ۱۸۷۹م/ رمضان ۱۲۹۶ق - منتشر شده است.

بیانیه رسمی

«بدون شک در همه کشورهای و سرزمین‌ها، آبادانی و عمران، به امنیت و آرامش، آسایش و اطمینان بستگی دارد و بهترین راه‌ها و شایسته‌ترین روش‌ها که کشورها به وسیله آنها به پیروزی رسیده‌اند و استوارترین گام‌ها را برداشته‌اند، بریدن ریشه مفسدانی بوده است که می‌کوشیده‌اند به دین و دنیای مردم ضربه بزنند و وسیله‌ای برای افراد نادانی باشند که در میان مردم به آزادی تظاهر می‌کنند، بدون آنکه رابطه‌ای با شرع و قانون و یا اصل و فرعی داشته باشند. در واقع این‌ها سخنان بیهوده و دام و نیرنگ‌هایی است که مطرح کرده‌اند تا بتوانند افراد نابخرد و جاهل نظیر خود را که از هرگونه شناختی درباره امور ارزشمند بی‌بهره‌اند و به دنبال اهداف فاسد و مقاصد زشت خود می‌باشند، شکار کنند! اما حکومت ارجمند خدیوی ما که همواره با چشمان باز در بیداری کامل به سر می‌برد و هر امر جزئی و کلی، کوچک و بزرگی را زیر نظر دارد. به ویژه در چنین عصر شکوهمندی که خداوند حضرت خدیوی، این شخصیت موفق و شایسته قابل تقدیر را مصر عطا کرده است که همه تلاش و کوشش خود را در راه بهبود وضع بندگان و اصلاح امور کشور و برطرف نمودن هرگونه خلل و دور ساختن هرگونه ناآرامی و دفع هر نوع گمراهی مبذول می‌دارد. از این روی، جناب خدیوی هنگامی که آگاهی یافت انجمنی سرّی تشکیل شده که گروهی از جوانان اوباش عضوش شده‌اند تا دین و دنیا را به فساد و تباهی بکشانند، اقدامات لازم را به عمل آورد.

رئیس این جمعیت شخصی است که جمال‌الدین افغانی نامیده می‌شود. او از کشور خود و سپس از آستانه عالی به دلیل ارتکاب مفسدی نظیر آنچه در کشور ما مرتکب شده، طرد گردیده است. مسئولان بیدار و هوشیار و آگاه در بازداشت و تحقیق از نامبرده، به اسنادی دست یافته‌اند که محتوای آنها شاهدهی است بر اینکه هدف او از تشکیل این جمعیت، انجام همه زشتی‌ها و مفسده‌ها بوده که از دید اهل کیاست به ویژه افراد با تجربه دولت و آگاهان اهل سیاست و ریاست، پوشیده نمی‌ماند و البته این از بزرگترین اموری است که در راستای تغییر افکار انجام می‌شود و باید با مرتکب آن با شدت و تقبیح مقابله کرد.

این حکومت متعهد است که قاطعانه راه‌های لازم را اتخاذ نموده و با تصمیم جدی ریشه این فساد را خشک کند و به همین دلیل این شخص مفسد، به دستور اداره امور داخلی از سرزمین مصر اخراج و از طریق سوئز وی را روانه سرزمین حجاز کرد تا اساس این فساد از این کشور برچیده شود و عبرتی باشد برای کسانی که می‌خواهند عبرت بگیرند و کسانی که نظیر این گونه فاسدان متجاسر هستند و اعمالشان نشان می‌دهد که پایبند دنیا و آخرت نیستند.

البته پوشیده نیست که گردهم آمدن در اطراف این گونه فاسدان، ضرر به نفس خود انسان می‌باشد و سپس در میان بندگان گسترش می‌یابد و عاملی برای بروز شبهات که با ضرر و سلب آرامش حکومت در تمامی شرایط، همراه است. ضروری است که حکومت عالی به بصیرت کامل این گونه فاسدان را زیر نظر داشته باشد و آنها را ریشه‌کن نماید؛ زیرا بقای این افراد برای هر دو جهان مضر است. بنابراین تحت نظر داشتن آنان در همه اوقات از ضروریات است تا از مقاصد آشکار و زشتشان دست بردارند. شایسته است که افراد عاقل برای دفع شر و پرهیز از خطر، از آنها دوری جویند تا شریک کارهای آنها محسوب نشوند و ناخواسته در دام اعمال تباهی گرفتار نیایند که این امر موجب تباهی کامل در همه امورشان می‌گردد. به هر حال دوری از آنچه موجب بدبختی و خسران در تمامی امور است، امری واجب و ضروری است.»

جناب صاحب امتیاز روزنامه الاهرام و الوقت.

به پیوست سند رسمی که شایسته است در صفحه نخست اولین شماره روزنامه شما درج شود، ارسال می‌گردد. انتظار دارد متن کامل آن را همان گونه که آمده، درج کنید. ۸ رمضان سال ۱۲۹۶ - شماره ۲۵۸ - مدیر مطبوعات و وقایع. بدین ترتیب سید جمال‌الدین در ۲۸ آگوست ۱۸۷۹م به صلاح‌دید و تحریک سفیر انگلیس در مصر و به دستور توفیق پاشا - خدیو مصر - و به علت «گمراه ساختن گروهی از جوانان اوباش» که «دین و دنیای مردم» را تباه می‌کردند، دستگیر و از مصر اخراج و تبعید گردید!

سیدجمال الدین حسینی اسدآبادی همیشه در مبارزه، همیشه در تبعید (بخش پایانی)

تبعیدی بی‌شرمانه

می‌دانیم که سیدجمال‌الدین حسینی اسدآبادی در سال ۱۲۶۶ق در عنفوان جوانی، همراه پدرش - سیدصفدر - از اسدآباد همدان و از طریق قزوین، تهران، بروجرد، راهی حوزه نجف اشرف می‌شود و در آنجا طبق نوشته تواریخ معتبر، به مدت چهار سال در محضر استادان معروف آن دوران، از جمله شیخ مرتضی انصاری، به تحصیل علوم منطق، کلام، حکمت، فقه، اصول، تفسیر، علوم طبیعی، ریاضی، طب، هیئت و نجوم که در آن دوران در مدارس حوزوی تدریس می‌شد، مشغول می‌شود و به سبب هوش و استعداد ذاتی، مقام والایی در میان اقران خود، پیدا می‌کند و مورد رشک حسودان و جاهلان واقع می‌شود و به همین دلیل، برای دور شدن از فتنه، به صلاحدید استادش شیخ انصاری عازم حجاز - مکه مکرمه - و سپس بعضی دیگر از بلاد می‌گردد. پس از سپری شدن این دوران، سید بارها به میهن خود ایران می‌آید که نخستین آن در اواخر سال ۱۲۷۶ق بود که به تهران آمد و مدت سه ماه و اندی ماند.

بار دیگر در اواخر رجب‌المرجب سال ۱۲۸۲ق به تهران وارد شد و «جنب مسجدجامع» منزل کرد و پنج ماه و اندی ماند و سپس در ماه محرم ۱۲۸۳ به خراسان رفت و چهار ماه در منزل «ملاحسین» در «بالا خیابان» مشهد اقامت نمود.

برای بار سوم سید در نیمه شعبان ۱۳۰۳ق وارد بوشهر شد و مورد احترام و استقبال مردم و علما قرار گرفت که فرصت الدوله شیرازی در مقدمه دیوان خود - دبستان الفرصه - نتیجه این دیدار را به تفصیل شرح می‌دهد. پس از سه ماه اقامت در بوشهر، ناصرالدین شاه برای کنترل وی، به اعتمادالسلطنه دستور می‌دهد که سید را به «طهران» دعوت کند و سید از طریق اصفهان راهی تهران می‌گردد و حدود یک ماه در اصفهان می‌ماند و سپس از طریق کاشان و قم راهی تهران می‌شود و در ماه ربیع‌الاول ۱۳۰۴ وارد منزل حاج امین‌الضرب شده، مورد توجه عموم قرار می‌گیرد و علما و وجهای تهران و شهرهای نزدیک به دیدارش می‌شتابند و آنگاه به دیدار ناصرالدین شاه می‌رود و معروف است که از وضع بی‌قانونی در کشور انتقاد می‌کند و وقتی شاه از او می‌پرسد: «از من چه می‌خواهی؟» سید می‌گوید: «دو گوش شنوا!» و سپس به انتقادهای خود ادامه می‌دهد.

سید در منزل حاج‌امین‌الضرب که محل تجمع مردم و علما شده بود، باصراحت وضع استبداد در ایران را غیرقابل تحمل می‌نامد ... این روش ادامه می‌یابد تا اینکه ناصرالدین شاه به حاج‌امین‌الضرب ابلاغ می‌کند که ماندن سید در تهران صلاح نیست و بهتر است به خراسان برود و سید در پاسخ امین‌الضرب می‌گوید: «در

فصل زمستان که کسی به خراسان نمی‌رود، هر وقت هوا بهتر شد، به هر کجا که خودم صلاح بدانم، خواهم رفت.»

پس از مدتی سید نامه‌ای به شاه می‌نویسد و اطلاع می‌دهد که عازم اروپا خواهد بود و شاه با آن موافقت می‌کند؛ ولی سید به درخواست امین‌السلطان، برای مذاکره درباره روابط دو کشور، رهسپار روسیه می‌گردد... در ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ باز به درخواست ناصرالدین‌شاه به تهران مراجعت می‌کند و این بار حسادت و سعایت امین‌السلطان باعث کدورت و رنجش سید می‌شود و شاه طی دست‌خطی به امین‌السلطان می‌نویسد که: «به آقا جمال بگویید ماندنش در تهران صلاح نیست!» سید از این برخورد اهانت‌آمیز ناراحت می‌شود و «حکم شاه» را اجرا نمی‌کند و شاه طی دستور مجدد و موکدی به امین‌السلطان، از او می‌خواهد که سید را به قم بفرستد؛ اما سید عازم شهرری و مزار حضرت عبدالعظیم(ع) می‌گردد و در آنجا به طور شبانه روزی از روش استبدادی شاه و اوضاع نابسامان کشور، انتقاد می‌کند.

در این بحران، نامه سرگشاده بی‌امضایی به دست شاه می‌رسد که او را خائن و وطن‌فروش می‌نامد و همزمان، شب‌نامه‌هایی در شهر پخش می‌شود که در آن‌ها خواستار «خلع شاه و صدراعظم» و «قطع ایادی بیگانه در کشور» شده بودند! ناصرالدین شاه که خطر را احساس کرده بود، با صلاح‌دید سفیر انگلیس به امین‌السلطان دستور می‌دهد که سید را به هر نحوی شده، از «بست حضرت عبدالعظیم» بیرون براند و او طی دست‌خطی به حاکم ری می‌نویسد: «مختار خان! سید جمال را از بست بیرون کرده، به این سواران بسپار.»

گزارش محرمانه و رسمی سفیر انگلیس در تهران به وزارت خارجه انگلستان - مورخ ۱۱ ژانویه ۱۸۹۱م - در این باره چنین است: «عطف به نامه شماره ۳۴ محرمانه مورخ ۴ مارس سال قبل، چند روز پیش شاه یک نامه سرگشاده و بدون امضا دریافت که در آن پس از فحش و ناسزای زیاد، شاه را به این متهم کرده‌اند که منافع ایران را تسلیم دولت انگلستان نموده است و بر اعلیحضرت مسلم می‌شود که نویسنده آن نامه سید جمال‌الدین معروف است و دستور می‌دهد او را که در شاه‌عبدالعظیم نزدیک تهران متحصن گردیده، دستگیر و تحت‌الحفظ به همراه یک عده سوار به کرمانشاه برده و از آنجا به مرز عثمانی (ترکیه) تبعیدش نمایند. کندی.»

سید را با وضع بسیار اسفبار و بی‌شرمانه‌ای از آستانه حضرت عبدالعظیم(ع) بیرون می‌آورند و به مردم می‌گویند: «او بابی است، با پیامبر اکرم اسلام دشمنی دارد و ختنه نشده است!» سپس دژخیمان سید را همراه خود به قم می‌برند. ناصرالدین شاه پس از شنیدن چگونگی دستگیری و اخراج سید از حضرت عبدالعظیم، به امین‌السلطان دستور می‌دهد که برای دلجویی یک نامه دوستانه همراه مقداری هدایا برای سید بفرستد؛ ولی امین‌السلطان که در امر سعایت ید طولایی داشت و محرک اصلی تبعید سید بود، این حکم را اجرا

نمی‌کند. گزارش محرمانه‌ای که سفیر انگلیس در تهران در این باره به وزارت خارجه انگلیس می‌فرستد، چنین آمده است:

«محرمانه، شماره ۱۱، مورخه ۱۲ ژانویه ۱۸۹۱ از تهران

بازگشت به نامه شماره ۳۴ محرمانه مورخه ۴ مارس ۱۸۹۰ جناب عالی و پیرو نامه شماره ۱۴۶ مورخه ۲۴ اپریل ۱۸۹۰ جناب آقای دوروموندوولف، اینک احتراماً یادآور می‌شود که چند روز پیش شاه یک نامه سرگشاده و بدون امضا دریافت داشت و در آن به طور شدید اعلیحضرت را به واسطه سوء اداره در ایران و بالاخص تسلیم منافع ایران به دست انگلستان، مورد انتقاد قرار داده و شدیداً به باد فحش و ناسزا گرفته‌اند.

چون برای شاه مسلم شده که این نامه به تحریک جمال‌الدین معروف نوشته شده است، لذا دستور داد مشارالیه را به فوریت از کشور اخراج نمایند. اعلیحضرت به نصیحت و تذکر امین‌السلطان وقعی نگذاشت. نظر صدراعظم این بود که اخراج و تبعید او باید خیلی به آرامی و بدون سروصدا انجام بگیرد، وگرنه دولت ممکن است مواجه با دردهائی بشود. علی‌الخصوص که سید در مقبره حضرت عبدالعظیم نزدیک تهران بست نشسته و به آنجا پناه آورده بود.

سید در باغی که متصل به حرم مطهر بود، دستگیر شد. گرچه کمی از آن مکان مقدس دور بود، ولی چون جزو ملک امامزاده بود، محل بست هم محسوب می‌شد. مختصر مزاحمتی به توسط سید ایجاد گردید و کسانی که از وی حمایت می‌کردند، مقاومت نمودند؛ ولی ظاهراً سید را پس از کمی مبارزه، روی اسب سوار نموده، به همراه سی نفر سوار به کرمانشاه بردند و از آنجا قرار است نامبرده را به سرحد ترکیه تبعید نمایند. نزد سید بعضی نامه‌هائی بوده که شرکت و همدستی یک عده از رجال بزرگ ایران را در توطئه علیه دولت ثابت می‌نماید... کندی».

البته پس از دستور تبعید سید جمال‌الدین، بر اثر فشار علما و افکار عمومی و نفرت مردم از این امر! شاه از این جریان کمی نگران می‌گردد. از طرفی چون زمستان بود و راهها از برف مسدود و مسافرت در آن موقع، آنهم بدون تهیه وسایل کافی برای هر مسافری خطرناک بود، تا چه رسد به سید که حتی لباس کافی همراه خود برنداشته بود، ناگزیر شاه به امین‌السلطان دستور می‌دهد که سید را در قم نگاه دارند تا هوا قدری ملایم شود؛ ولی امین‌السلطان که همچنان سرسپرده سیاست انگلستان بود و از طرفی شخصاً نیز از تجدید نفوذ سید می‌ترسید، برای اینکه بتواند از طرف او کاملاً خاطر جمع شود، سعی می‌کند هرچه زودتر سید را از سرحد ایران بیرون فرستد.

آخرین نامه‌ای که راجع به این موضوع از سفارت انگلیس در تهران به وزارت امور خارجه انگلستان نوشته شده، چنین است:

«تهران، شماره ۲۰ محرمانه، مورخه ۲۰ ژانویه ۱۸۹۱»

عالی جناب! پیرو نامه شماره ۱۱ مورخه ۱۲ ماه جاری این جانب، اینک معروض می‌دارد: چند روز پس از تبعید سیدجمال‌الدین، شاه ترسید مبادا در وسط زمستان این مسافرت طولانی و سخت برای صحت مزاج سید مضر باشد و یا اینکه احتمالاً باعث مرگ وی بشود؛ از این رو به امین‌السلطان دستور داد چند نفر مأمور پشت سر سید روانه و به مستحفظین ابلاغ نماید که سید را در قم و یا در همدان متوقف بدارند تا اینکه هوا قدری ملایم‌تر شود و پس از مساعد شدن هوا، او را به سرحد ترکیه بفرستند.

شاه میل داشت یک نامه دوستانه به سید نوشته شود و مقداری پول و هدایا برای وی ارسال گردد. با اینکه امین‌السلطان سعی کرد شاه را از این نظر منصرف نماید، ولی شاه اصرار نمود منویات او به موقع اجرا گذارده شود. عالی جناب - امین‌السلطان - به من اطلاع داد که او هنوز امر شاه را در این مورد اجرا نکرده است و از این کار اجتناب خواهد کرد؛ زیرا وضع مزاجی سید بسیار خوب است و هیچ گونه خطری که باعث مرگ وی به واسطه سختی این سفر باشد، وجود ندارد و تبعید او منجر به اختلال عمومی نیز نخواهد شد و شاه بی سبب از این موضوع بیمناک است. امضا - کندی»

(لازم به یادآوری است که این اسناد را این جانب از آرشیو وزارتخانه انگلیس به دست آورده که تحت عنوان: «مجموعه کامل اسناد وزارت خارجه انگلیس درباره سیدجمال‌الدین اسدآبادی» با ترجمه بخشی از اسناد مهم، همراه متن کلیه اسناد، در سال ۱۳۷۹ توسط کلبه شروق، منتشر شده است.)

سیدجمال‌الدین پس از ورود به ایران، بعد از اقامت در تهران به واسطه توجه به اوضاع اسفناک ایران متأثر می‌گردد و با اینکه در اوایل مورد توجه شاه قرار گرفته بود و روز به روز بر شهرتش در تهران افزوده می‌شد، ولی امین‌السلطان - صدراعظم - که موجب اصلی اوضاع نابسامان کشور بود، از اشارات و کنایات سید خوشش نیامد و در ضمن از ازدیاد نفوذ وی، بی‌اندازه هراسان گردید و به تدریج او را از نظر شاه انداخت و چنان که اشاره شد، در این مورد کاملاً موفق گردید. جمال‌الدین هم که از تمام این حوادث مطلع شده بود، ناچار در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن گردید.

با اینکه در طول هفت ماه اقامت او در تهران، عده زیادی به طرفداران و مریدان وی افزوده شده بود، لیکن پس از اینکه پرونده‌ای برایش ساختند و ظاهراً چنین وانمود کردند که با همکاری بعضی از رجال حکومتی، درصدد تحریک علیه دولت حاکم و شخص شاه می‌باشد، شاه دستور تبعید وی را صادر نمود و سید را در وسط زمستان با حال بسیار اسف‌آوری و تحت‌الحفظ روی اسب یا قاطر غیرمجهز، تا خانقین بردند. این کار در ژانویه سال ۱۸۹۱ اتفاق افتاد. با این وضع سید از ایران تبعید شد و یکسره به بصره رفت و در منزل یکی از روحانیون آنجا اقامت نمود. پس از مدتی توقف در بصره، با کشتی عازم انگلستان گردید و مبارزه شدیدتر و علنی‌تر را علیه شاه آغاز نمود و خواستار خلع وی از سلطنت گردید. و اکنون چگونگی تبعید از ایران را از زبان سید و به قلم خود او، پی‌گیری می‌کنیم:

چگونگی تبعید سید از ایران

«جناب نیرالفؤاد حاجی محمدحسن امین لازال ثابِتاً علی سبیل‌الرشاد را سلام‌ها باد! روز پنج‌شنبه در حضرت‌العظیم که از بیماری قدرت بر حرکت نداشتم، بیست نفر جلاد (فراش) عمرسعد (مختارخان) ریختند به منزل (معین‌التجار هم بودند). مرا به غایت غضب و حدت که نمونه‌ای از حقد و کینه عساکر ابن زیاد بود، کشیدند؛ چون خوف آن داشتند که مبادا اندک اسلامی در قلوب اهل شهزاده عبدالعظیم مانده به سبب غیرت دینی از من حمایت کنند (و حال آنکه این خیال باطل و فکر محال بود، چون که اسلام و دین و غیرت و حمیت مدتی است که از آن ولا هجرت نموده و چنانچه همیشه می‌گفتم). آنقدر مرا به سرعت می‌بردند و به شتاب می‌کشیدند که دکمه‌های قبا و پیراهن، گلوی مرا چنان فشار داد که نفسم قطع شده، به زمین افتادم.

پس از آن به هیچ‌گونه ندانستم که مرا به چه نوع به دارالاماره عمر سعد رسانیدند و تا مدت چهار ساعت هیچ نفهمیدم که در کجا هستم. چون به خود آمدم و عمر سعد و شمر را (حسن خان قزوینی سرتیپ سوار کشیک‌خانه) در حضور خود دیدم، و مدت سه ساعت هم بی‌عمامه، بی‌ردا نشسته، علی‌الاتصال آب می‌نوشیدم؛ چون که به سبب حبس، نفس حرارت شدید در جگر حاصل شده بود (حتی تا کرمانشاه این باقی بود و می‌بایست روزی چهل بار آب بنوشم). پس از آن شمر گفت: دو ساعت بیش به غروب نمانده، باید سوار شد. در این بین به مختارخان گفتم: بگوئید کیف مرا که در آن اندکی پول است، بیاورند. ایشان برخاسته، رفتند و کیف را هم که در آن بعضی مبلغ و پاره‌ای اوراق و کتب بود، ندادند و هرچه گفتم بدیشان خبر دهید، کسی هم بدیشان خبر نداد. آخر الامر شمر گفتند: وقت می‌گذرد، ما کیف را برای شما به قم روانه خواهیم نمود.

پس یک بقچه لباس مرا آورده، با قلمدان و اسباب چپق، ولکن یکی قلمدان را برداشت و دیگری اسباب چپق را و الحاصل در محضر خودم آن چیزهای حقیر را هم نهب کردند! همان عبا و لبّاده و دو قبا در جوالی گذاشته، مرا به یک یابوی لکتی سوار نموده، تا یک نیم ساعت سی سوار با من آمدند. پس از آن مرا در حالت بیماری و تنگ نفس و حرارت کبد، به پنج سوار که رئیس ایشان سنان بن عنس - که حمیدخان سرهنگ باشد - سپردند.

دیگر در بین راه بی‌بالپوش، بی‌شلوار، با همه آن برفها و آن سرماهای شدید و آن خشونت اخلاق و عدم ایمان حارسین و در منزلگاه‌ها به طویله‌ها فرود آمدن، آن دودها، دیگر خود شما تصور کنید که چه گذشته است. و از همه شگفت‌تر آنکه چند قران که در جیب بود، لشکر ابن سعد به در بردند.

از حضرت عبدالعظیم تا کرمانشاه یک‌بار گوشت خوردم و آن‌هم در منزل دستگرد که در آنجا از عجائب اتفاقات، با حاجی ناصر اتفاق ملاقات افتاد و الحق ایشان کمال صفا را به جا آورده، اسبی داشتند و خواستند از برای خلوص نیت به من بدهند؛ ولی من قبول نکردم. خداهش یار باشد.

این‌همه رانوشتم، تا آنکه بدانید این مصائب بر بدن من وارد آمد، ولی در همه این حالات روح من مسرور بوده و هست و خواهد بود. و بلاشک بعضی ایرانیان خواهند دانست که من برای اصلاح احوال صوری و معنوی ایشان تا هر درجه ایستادگی دارم. آنچه می‌گفتم، نه از برای امرار وقت و گرمی مجلس بود و از خداوند تعالی خواهانم که این واقعه مهوله را یکی از اسباب فوز من قرار دهد و بدین مقصد عالی‌ام برساند و دل‌های پاک منور به ایمان را شاد گرداند، آمین.

کاغذی به آقا محمدعلی نوشته بودید، خواندم. هیچ وقت در صفای روح و تفاوت نفس و علو سجایای شما از یوم اول ملاقات، شبهه نکرده بودم. شکر شما با خداست و جزای شما از اوست. آقامحمدخان الحق چون ملاعلی همیشه در خدمتگزاری حاضرند و البته آنچه لازم باشد، از ایشان گرفته خواهد شد. جناب حسام‌الملک تا امروز بسیار مجاملت می‌نمایند. الحق این‌هم عجیب است!

اکنون بیمارم و لهذا از رفتن و ماندن سخنی به‌میان نیاورده است و امیدوار آنم که نه در عزم شما وهن، و نه در حرارت ایمانیه شما نقصی حاصل شود، بلکه باید سپس این واقعه مهوله مترقب آن باشید که علی‌الدوام عجائب قدرت الهیه را در اعداء دین و دولت مشاهده کنید و بر مراتب ایمانیه خود بیفزایید و عدل خدا را به دیده تحقیق بنگرید.

وکیل الدوله هم پیش من آمدند و اظهار نمودند: هرچه بخواهید- از اسب و نقدیه - حاضریم؛ تشکر نمودم. آقامحمدعلی می گفت که امین الدوله به سرهنگ پستخانه نوشته است که هرچه مرا لازم باشد، کارسازی کنند؛ ولی تا حال کتابت، نزد من نیامده است. حاج ملک را سلام و فاضل خودم را درود می‌رسانم. والسلام. جمال الدین الحسینی»

بدین ترتیب سید جمال‌الدین به طور وحشیانه‌ای به دستور شاه از ایران تبعید گردید؛ ولی سید همچنان با شاه کار داشت و در لندن با انتشار نشریه «ضیاء‌الخاقین» و توزیع نامه‌های سرگشاده علیه رژیم ایران، از علما و مراجع عظام عراق و ایران، خواستار خلع شاه از سلطنت شد و سرانجام، نیز توسط یکی از مریدان وی - رضا کرمانی - ناصرالدین شاه در پنجاهمین سال سلطنت خود در حرم حضرت عبدالعظیم (محل دستگیری سید) به سزای زشتکاری‌ها و ستم‌های خود رسید.

مقدمه : هو

برادر ارجمند و گرامی جناب آقای دعایی با سلام و درود، محترماً اشعارمی دارد:

عوارض آلودگی هوای نفس‌بُر تهران به اضافه سرما خوردگی فصلی، چند روزی ما را از هر کاری بازداشت و توفیق ادای دین نسبت به شهید والامقام، حضرت نواب صفوی در سالگرد شهادتش، سلب گردید. به این امید بودم که برادر عزیز حضرت حجتی کرمانی سلمه‌الله در تکمیل بحث «آموزگار من نواب»، یادی از آن شهید بنماید، اما شماره چهارشنبه ۲۷ دی‌ماه و همچنین پنجشنبه ۲۸ دی‌ماه «اطلاعات»، حتی یک سطر هم در این زمینه نداشت و این غفلت دوستان، در تحریریه، موجب تعجب و تأسف من گردید.

البته همزمان، دوستان ملی مذهبی ما، برای بزرگداشت خاطره مرحوم مهندس بازرگان، نواندیش مسلمان مبارز، مراسمی در تهران و قم بر پا داشتند که در جرائد مربوطه، اخبار آن منعکس گردید؛ اما در همین جراید، دریغ از یک سطر به‌عنوان یادی از این شهید؛ شهیدی که به قول برادر عزیز مهندس عزت‌الله سبحانی، مخلصانه و شبانه‌روز، در ملی شدن صنعت نفت، کوشید و هیچ شرطی برای «از میان برداشتن مانع اصلی ملی شدن صنعت نفت» جز «اجرای احکام اسلامی» پس از پیروزی، نداشت و پس از پیروزی هم به‌قول ایشان «جبهه ملی» زیر قولش زد!!... البته همه می‌دانیم که جبهه ملی و رهبری آن نه تنها به وعده خود وفا نکردند بلکه شهید نواب صفوی را ۲۲ ماه تمام، در زندان حکومت (!؟) نگذاشتند!

بگذریم از اینکه بعضی از دوستان ظاهراً مخالف انحصارگرایی! در شکل نوین انحصارگرایی و تمامیت‌خواهی مدرن، برای چهره‌های قدیمی سیاسی، یادنامه و ویژه‌نامه منتشر می‌کنند؛ ولی در این مورد، خود را به «تغافل» می‌زنند و سپس داد و فریاد برآرند که انحصارگرایی، مسلمانی نیست... شما لابد جراید چپ و راست! منتشره در ۲۷ دی‌ماه را دیده‌اید... و جراید روزهای دیگر... و مناسبت‌های دیگر را نیز! به‌قول مرحوم شهریار! «الا تهرانیا انصاف می‌کن!» انحصارگرا تویی یا من؟

صد البته، شهیدی که در زمان حیات خود، جز «شرط اجرای احکام اسلامی» هیچ شرط دیگری در قبال جانبازی ندارد و دنبال پُست و مقامی هم برای خود و برادرانش نیست، پس از نیم قرن که از شهادتش می‌گذرد نه توقع دارد و نه نیازی که جریده شریفه‌ای، یادی از او بکنند... اما برای دوستان و برادران زنده مانده او، این دردناک است که مدعیان ضد انحصارگرایی!، در عمل، خود صاحب این روش زشت باشند... البته در

شکلی ویژه و شکلاتی! از گله و شکوه بگذرم... به مناسبت سالگرد شهادت نواب صفوی، چند خاطره و عکس تاریخی از سفر به «مصر» و تأثیر این سفر در میان رهبری حرکت اسلامی، در بلاد عربی، در ایجاد وحدت و تقریب بین مذاهب و دیدگاه‌های وی و رهبران سنی حرکت‌های اسلامی، در مسئله شیعه و سنی، تقدیم می‌گردد.

بخش عمده این یادواره، خاطراتی منقول از خود شهید نواب صفوی است و تکمیل آن، از اینجانب است... و مکتسب از اطلاعات و خاطراتی است که رهبران اخوان بر من نقل کردند، از دوستان مؤسسه «الاهرام» مصر هم که به درخواست من، عکس‌های تاریخی نیمه قرن پیش را در این رابطه از بایگانی پیدا کردند و در اختیار گذاشتند، باید سپاسگزار بود به امید آنکه برای جبران غفلت «برادران» به نشر این «یادواره» همراه با عکس‌ها اقدام گردد. قبلاً از لطف و محبت شما سپاسگزارم.

جمعه ۸۵/۱۰/۲۹ تهران: سیدهادی خسروشاهی

در سال ۱۳۳۲ ش ۱۹۵۴م، شهید «نواب صفوی» به دعوت شهید «سید قطب» که دبیر «مؤتمر اسلامی» بود، برای شرکت در کنفرانس آزادی قدس، به کشور اردن سفر کرد و در آنجا ضمن ایراد سخنرانی پُرشور، خواستار وحدت مسلمانان و کنار گذاشتن اختلافات مذهبی در راه آزادی قدس و فلسطین گردید... در پایان کار کنفرانس، شهید «سید قطب» از شهید «نواب صفوی» دعوت می‌کند که سفری هم به «مصر» بنماید و از نزدیک با «اخوان المسلمین» و مردم مسلمان مصر، آشنا شود، شهید «نواب صفوی» علی‌رغم تمایل قلبی برای سفر به مصر، به علت عدم توانایی پرداخت هزینه سفر؛ ضمن پذیرش دعوت، آن را به وقت دیگری موکول می‌کند!

...آنگاه شهید «نواب صفوی» از راه زمینی و با اتوبوس، عازم لبنان و سوریه و سپس عراق می‌گردد. در عراق به محض ورود، به «نجف» اشرف می‌رود و پس از زیارت مرقد مولای خود، حضرت علی علیه‌السلام، با توجه به روابط و آشنایی قبلی، به منزل مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالحسین امینی، صاحب دانشنامه پُر ارج «الغدیر» می‌رود که اینک میزبان اوست. شهید «نواب صفوی» ضمن ارائه نتایج کنفرانس آزادی قدس، و دیدارهای خود در لبنان و سوریه، با علماء و شخصیت‌های معروف اهل سنت، موضوع دعوت «سید قطب» را برای بازدید از مصر، بازگو می‌کند و هنگامی که «علامه امینی» از علت عدم انجام سفر آگاه می‌شود، بلافاصله بلیط سفر وی از بغداد به قاهره و برگشت به تهران را تهیه نموده و از او می‌خواهد که حتماً قبل از مراجعت به ایران، به این سفر برود و با علمای الازهر و شخصیت‌های اسلامی مصر، برای ایجاد وحدت و تقریب بین مذاهب اسلامی، دیدار کنند...

شهید نواب صفوی پس از چند روز توقف در عراق و زیارت عتبات مقدسه در نجف، کربلا، سامراء و کاظمین و دیدار با علمای بزرگ و مراجع، عازم «قاهره» گردید و مورد استقبال بی نظیر و پُرشور مردم مسلمان مصر به ویژه رهبران و اعضای «اخوان المسلمین» قرار گرفت. سفر شهید «نواب صفوی» مصادف با ایام پیروزی حرکت «افسران آزاد» به رهبری ژنرال محمد نجیب برای سرنگونی سلطنت «ملک فاروق» بود؛ ولی متأسفانه از همان نخست ایام پیروزی حرکت، کشمکش و نزاع درون گروهی بین «نجیب» و دیگران به ویژه «عبدالناصر» آغاز شده بود و احزاب سیاسی قدیمی، مانند «الوفد» و بقیه که هر کدام ساز خود را می زدند، توسط شورای افسران آزاد، به طور گروهی! منحل اعلام شده بودند و فقط جمعیت اخوان المسلمین که به عنوان یک سازمان نیکوکاری غیرسیاسی ثبت شده بود و در واقع با توجه به موقعیت خاص آن در بین توده های مردم و روابط عضویت قبلی بعضی از افسران آزاد و همچنین همکاری آنها در جنگ فلسطین با افسران آزاد، از این قانون مستثنی شده بود و به فعالیت خود ادامه می داد، اما چون روش اخوان، روش اسلامی و دور از «قومیت گرایی جاهلی عربی» بعضی از افسران آزاد بود و مانند درخواست شهید نواب صفوی از جبهه ملی ایران، که «اجرای کامل احکام اسلامی» بود، اخوان نیز برای ادامه همکاری با افسران آزاد، پس از پیروزی بر رژیم شاهی و خلع پادشاه فاروق - که به نوشته فاروق در خاطرات خود، اخوان نیز در این امر نقش مهمی به عهده داشتند - خواستار اجرای احکام اسلامی بودند و فقط با اجرای این شرط، حتی بودن شرکت خودشان در هیئت دولت؛ حاضر بودند که با آن همکاری داشته باشند. ولی بعضی از افسران آزاد و در رأس آنها عبدالناصر موافق پذیرش این شرط نبودند و فعالیت اخوان را در «امور خیریه» و «تعلیم و تربیت» خواستار شدند! در این شرایط سفر شهید نواب صفوی به قاهره، به دعوت رهبری اخوان، توسط شهید سید قطب، موجب حساسیت بعضی از افسران آزاد تمامیت خواه مغرور گردید و منتظر فرصتی برای واکنش بودند تا اینکه سازمان دانشجویی اخوان المسلمین برای بزرگداشت خاطره دو جوان دانشجوی عضو اخوان به نام های احمد منیسی و احمد شاهین که در نبرد با نیروهای اشغالگر صهیونیست در فلسطین به شهادت رسیده بودند، مراسمی در دانشگاه قاهره، برگزار کرد و از شهید نواب صفوی هم برای سخنرانی در آن اجتماع، دعوت به عمل آورد.

به نقل بعضی از برادران مصری، در آن روز، ده ها هزار نفر از اساتید و اعضای دانشجوی و دانش آموز و افراد عادی وابسته به اخوان، در این اجتماع شرکت داشتند... نخست استاد «حسین دوح»، مسئول سازمان دانشجویی اخوان، به سخنرانی و معرفی «میهمان عزیز» پرداخت و سپس نوبت به شهید نواب صفوی رسید.

شهید نواب خود نقل می کرد: «وقتی من پشت تریبون قرار گرفتم، انبوه جمعیت یک صدا شعار می دانند: «القرآن دستورنا، الرسول زعیمننا، اللاموت فی سبیل الله اسمی امانینا و نواب صفوی ضیفنا» قرآن قانون اساسی ما است، پیامبر رهبر ماست، مرگ در راه خدا، بهترین آرزوی ماست و نواب صفوی میهمان ماست... در وسط

این ازدحام و شعارها، من از خداوند متعال یاری طلبیدم که در این جمع کثیر بتوانم به زبان عربی، حرف‌های خود را به راحتی بیان کنم! تا سخن را به نام خدا آغاز کردم، فریاد: زنده باد اسلام، زنده باد ایران، زنده باد نواب صفوی صحن دانشگاه قاهره را به لرزه درآورد... و من در ضمن سخنرانی خود خواستار ملی شدن کانال سوئز و بیرون راندن انگلیسی‌ها شدم و ناگهان شعار «باید کانال سوئز ملی گردد، انگلیسی‌ها باید بیرون بروند!» همه‌جا را پُر کرد. در این هنگام ناگهان گروهی از هواداران دولت با چوب و چماق به حضار و دانشجویان حمله کردند و بلافاصله پلیس امنیتی هم دخالت کرد و با تیراندازی هوایی، شروع به متفرق ساختن مردم نمود... و سپس مرا تحت‌الحفظ به «وزارت داخله» بردند، در آنجا افسر ارشد پلیس از من پرسید که: چرا به مصر آمده‌اید؟! چرا در دانشگاه سخنرانی کردید؟ چرا مردم را برای ملی کردن کانال سوئز تحریک نمودید؟ و...

به آن افسر گفتم: من به دعوت برادران مسلمان مصری به قاهره آمده‌ام و مصر را که یک کشور اسلامی است، وطن دوم خود می‌دانم و اصولاً همه کشورهای اسلامی و عربی، وطن ماست و مردم این سرزمین‌ها، چون هم‌دین ما هستند، در واقع هم‌وطن ما هستند! و من حق دارم به دیدن آنها بیایم. اما سخنرانی من در دانشگاه قاهره هم باز به دعوت دانشجویان مسلمان بود که به مناسبت شهادت دو برادر دانشجوی مصری خود در جنگ با یهودیان غاصب، مراسمی برگزار کرده بودند، و از من خواستند که در آن مراسم سخنرانی کنم و من در سخنرانی خود خواست اسلام را مطرح کردم که مصر از وابستگی‌ها باید آزاد شود، کانال سوئز که متعلق به مردم مصر است، باید از اشغال انگلیس‌ها رها شود و... افسر دیگری پرسید: شما که میهمان مصر هستید، پس چرا به دیدن افسران آزاد مصر: عبدالناصر، عبدالحکیم عامر، انورالسادات و حسین الشافعی و دیگران نرفتید؟ گفتم: من میهمان مصر هستم، و این وظیفه «میزبان» است که به دیدن «میهمان» خود برود و بدین ترتیب، باید آن آقایان نخست به دیدن من می‌آمدند و بعد من، بازدید پس می‌دادم! افسر ارشد پلیس امنیتی مصر رو به من کرد و گفت: باید به اطلاع شما برسانم که اولاً جمعیت اخوان المسلمین به حکم شورای انقلاب! منحل شد و دیگر حق فعالیت سیاسی ندارد و ثانیاً حکم اخراج شما هم صادر شده و باید فوراً مصر را ترک کنید! یا اینکه از این ساعت به بعد، میهمان دولت مصر بشوید! نه دیگران!؟

بی‌شک در آن شرایط بحرانی که حکومت جدید با برخورد نامناسب با اخوان به وجود آورده بود، از این میزبان شدن هدفی را دنبال می‌کرد و آن این بود که به جوانان اخوان و مردم مصر بگوید که نواب در کنار آنهاست! من علی‌رغم آگاهی از نیت واقعی آنها، بلافاصله پیشنهاد آنها را پذیرفتم و گفتم چند روزی در مصر می‌مانم و میهمان دولت خواهم بود و هدف من این بود که برای لغو حکم انحلال جمعیت، که به بهانه سخنرانی ضدانگلیسی من صادر شده بود اقدام کنم و ملاقاتی با ژنرال نجیب و سرهنگ ناصر به عمل آورم و دوستانه

وساطت کنم تا آزادی فعالیت اخوان، از نو برقرار شود! گفتند که از طرف دولت مصر، شیخ حسن الباقوری، وزیر اوقاف مصر عهده‌دار میزبانی من خواهد بود و نکته عجیب آنکه شیخ باقوری تا چندی پیش عضو کادر رهبری اخوان - مکتب الارشاد- بوده و به علت پذیرفتن پست وزارتی در دولت جدید از عضویت مکتب ارشاد، کنار گذاشته شده بود! من این امر را هم پذیرفتم، چون حسن الباقوری اولاً از علمای معروف الازهر بود و ثانیاً خود از شخصیت‌های علمی برجسته مصر به‌شمار می‌رفت و من در ملاقات‌های مکرر خود دیدم که فرد دانشمند و آگاه و روشنی است و او به من اطلاع داد که پس از شرکت شیخ حسن البنا در تاسیس دارالتقريب در قاهره با همکاری آقای شیخ محمد تقی قمی، او نیز به هواداران تقرب پیوسته و با دارالتقريب همکاری‌هایی دارد.

سپس شیخ حسن الباقوری دعوت کرد که به دیدار شیخ عبدالرحمن تاج، شیخ الازهر و عالی‌ترین مقام مذهبی اهل سنت برویم. همراه او به دیدار شیخ رفتیم و با او ملاقات کاملاً دوستانه و برادرانه‌ای داشتیم و این دیدار موجب تفاهم بیشتر بین اهل سنت و تشیع گردید و او به من وعده داد که همکاری خود را با تقرب بین مذاهب و علمای شیعه گسترش دهد. او معتقد بود که ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی، به خاطر مسائل فروع فقهی، به نفع دشمنان اسلام خواهد بود و افزود که این قبیل نظریات متفاوت فقهی، در بین فقهای مذاهب اربعه اهل سنت هم فراوان است؛ ولی این اختلاف با فقهای شیعی، چرا باید موجب برخوردهای غیرمنطقی گردد؟

شیخ عبدالرحمن امیدوار بود که با همکاری بزرگان شیعه در عراق و ایران بتوان بر این مشکل فائق آمد و من نیز چنین امیدی را ابراز کردم و مالتوفیق الا من عندالله. بعد از دیدار با شیخ الازهر، من خواستار دیدار با ژنرال نجیب و عبدالناصر شدم یک روز بعد قرار ملاقات گذاشتند و من در کاخ ریاست جمهوری به دیدار آنها رفتم. دیدار کاملاً دوستانه بود و هر دو با احترام زیاد با من روبه‌رو شدند. من پس از احوالپرسی یادآور شدم؛ تا آنجا که من اطلاع دارم اخوان المسلمین در مصر و جهان اسلام و عرب موقعیتی خاص دارد و این امر ایجاب می‌کند که دولت جدید که هنوز در معرض توطئه دشمنان داخلی و خارجی است، برای مبارزه با بیگانگان، آنها را تقویت کند نه آنکه مانع فعالیت‌های آنان شود، به‌ویژه که شما در جنگ فلسطین در کنار آنها بودید و در پیروزی حرکت جدید هم آنها در کنار شما بودند...

پس از حرف‌های من، ژنرال نجیب از لزوم وحدت نیروها در مصر، پس از پیروزی، سخن گفت و در واقع پاسخ‌های او دوستانه و نجیبانه بود؛ اما پاسخ‌ها و توضیحات عبدالناصر که به‌ظاهر می‌شد دوستانه تلقی کرد، نوعی سیاست‌بازی و شیطنت بود و اگر و اما زیاد داشت! و من فهمیدم که او در باطن، نقشه‌هایی دارد و

روزی آنها را پیاده خواهد کرد... و این نکته را در مصر به برادران گوشزد کردم و پس از مراجعت در عراق و ایران هم موضوع را با برادران ایرانی در میان گذاشتم... و همه می دانیم چیزی نگذشت که پس از آزادی موقت اخوان، سرکوب آنها با اضافه شدن اتهام همکاری با ژنرال نجیب برای کودتا، به شدت آغاز شد و این بار نجیب هم به آنها ملحق گردید... من همان وقت تلگرافی به عبدالناصر فرستادم و او را از ادامه سرکوب برحذر داشتم؛ اما متأسفانه او اهداف دیگری در سر داشت و به دنبال اجرای آنها که از تقویت قومیت عربی در برابر حرکت اسلامی بود، گام برداشت!

...با این حال سه روز بعد از سالروز پیروزی افسران و خلع ید از ملک فاروق بود، از من هم توسط شیخ باقوری، دعوت رسمی به عمل آوردند که در مراسم رژه ارتش مصر در میدان معروف الجمهوریه در قاهره شرکت کنم و من هم پذیرفتم و در آن مراسم در جایگاه ویژه افسران آزاد حضور یافتم و اتفاقاً من نخستین میهمانی بودم که به میدان رسیدم و در جایگاه مخصوص نشستم تا به تدریج بقیه هم آمدند تا جایگاه پر شد...».

این خلاصه‌ای از خاطرات شهید نواب صفوی در مورد سفر خود به مصر و آثار و تبعات آن بود که آنها را در دیدار با مرحوم حاج سراج انصاری در منزل وی، که من نیز حضور داشتم نقل و تعریف کرد... و البته در تهران هم به بعضی از نکات اشاره کرد که مرحوم خوش‌نیت در کتاب خود: «نواب صفوی: اندیشه‌ها و مبارزات و شهادت» به قسمتی از این خاطرات اشاره دارد. مجله معروف مصری المصور هم در شماره یک هزارم خود، ضمن چاپ عکسی از شهید نواب صفوی در جایگاه مخصوص میهمانان مراسم رژه، تحت عنوان: نواب صفوی در مراسم رژه شرکت می کند، چنین می نویسد: «نواب صفوی رهبر فداییان اسلام نخستین میهمان دعوت شده بود که به میدان بزرگ رژه رسید که روز شنبه گذشته در میدان جمهوریت برگزار شد. وقتی که نواب صفوی صندلی خود را در بالای جایگاه در میان افسران دید گفت: اینجا در واقع مکان طبیعی من است. وطن دوستی و نظامی‌گری، دو برادر به هم پیوسته هستند که هیچ یکی از دیگری بی‌نیاز نیست. من مدت اقامت را در قاهره بیشتر کردم تا این رژه را ببینم و اکنون در آن نمونه کامل فدایی بزرگ را می بینم که پس از مراجعت به ایران موضوع سخن من خواهد بود تا جوانان سرزمین من از آن نمونه برداری کنند و بر همین منوال پیش بروند.

نواب به هنگام تماشای رژه نظامی به فرمانده بخش، عبدالطیف بغدادی که در کنار وی نشسته بود، گفت: این رژه زیبا مرا به شگفتی واداشت و نمونه روشنی از کوشش یاران پیامبر را در مبارزه خود در راه دعوت خویش

را به من نشان داد... جوانان شما با همان روحیه‌ای که یاران پیامبر داشتند، پیش می‌روند. وطن‌دوستی و عقیده دین دنیا و آخرت است!».

...شهید نواب صفوی پس از بازگشت از مصر ضمن اشاره به چگونگی سازمان و تشکیلات اخوان المسلمین، از خدمات و فعالیت‌های اخوان و مرشد نخستین آن، شهید حسن‌البننا تجلیل و تعریف می‌کرد و از او به‌عنوان شخصیت برجسته و مرد مخلص و آگاه نام می‌برد که با درک عمیق مسائل و مشکلات دنیای اسلام و چگونگی سلطه استعمار خارجی، به‌ویژه در مصر، به اقدامات و فعالیت‌های بنیادی و ریشه‌ای پرداخت و سازمانی تشکیل داد که توانست نیروهای فدایی و مجاهد خود را برای جنگ با اشغالگران صهیونیست، به جبهه‌های نبرد در فلسطین گسیل دارد و به همین دلیل هم پس از خلع سلاح نیروهای مجاهد اخوان توسط دولت وقت و برگشت اجباری آنها به قاهره، خود وی نیز توسط عوامل حکومت مزدور ملک فاروق به شهادت رسید.

شهید نواب صفوی، پس از مراجعت به ایران، ترجمه مقاله‌ای از شهید حسن‌البننا را با مقدمه‌ای کوتاه، در جرائد ایران منتشر ساخت که متن آن چنین است: «روح قوی و روح جاویدان رهبر فقید اخوان المسلمین، راهنمای جهاد مقدس ضداجنبی ملت مسلمان مصر است.» برای مسرت روح پُرفتح رادمرد مجاهد شهید حسن‌البننا بنیان‌گذار جمعیت مسلمانان مبارز و مجاهدین حقیقی راه تعالی اسلام یعنی اخوان المسلمین مصر ذیلاً به ترجمه مقاله‌ای از آن رهبر باشهامت فقید که نمونه روح آتشین و کمال علاقه او به سربلندی عالم اسلام و زائیده ایمان و مبانی مقدس آئین آسمانی ما است می‌پردازیم تا ذهن خوانندگان عزیز نسبت به میزان علاقه این مسلمان واقعی، که در جهاد فی سبیل الله جام شهادت نوشید واقف گشته و بدانند برخلاف متظاهرين به دین و ریاکاران ماسکدار، مردان از جان‌گذشته و فداکاری نیز در جهان هستند که سر در کف نهاده و برای اعتلای پرچم مقدس مذهب اسلام جان و سر نثار می‌کنند، مرحوم حسن‌البننا در مصر به افتتاح مکتبی مبادرت ورزید که امروز ده‌ها هزار تن از شجاع‌ترین و باشهامت‌ترین جوانان و مردان دلیر مصری پیرو آن مکتب می‌باشند و هم آنها بودند که در حوادث جان‌گداز کانال سوئز اسلحه به دست گرفته و از ناموس و شرف مسلمانان دفاع کردند. در مقاله زیر، حسن‌البننا رهبر جمعیت اخوان المسلمین مصر با دلائل عقلی، نقلی، حسی و تاریخی اثبات می‌کند که آئین مقدس و تعلیمات درخشان اسلامی در جهان پیروز شده و قلوب افراد بشر آئین مقدس و تعلیمات درخشان اسلامی در جهان پیروز شده و قلوب افراد بشر را به نور خود منور خواهد ساخت انشاءالله تعالی.» اینک ترجمه مقاله:

«اسلام به یقین پیروز خواهد گشت» ما مسلمانان ایمان و اعتقاد تزلزل‌ناپذیری داریم که بی‌شک اسلام پیروز خواهد گشت و دول و ملل اسلامی از قیود خانمان‌برانداز تمدن کنونی آزاد گشته و نهضتی به‌وسیله ملل مسلمان برپا گشته، رسالت پیشوای اسلام را صورت تحقق بخشیده سیادت و فرمانروائی و مجد و عظمت صدر اسلام را تجدید و پرچم مقدس این آئین را برتر از همه برخواهند افراشت. ما بر اثبات این پیش‌بینی روشن و ایمان ثابت خویش، دلایلی در دست داریم. دلیل سمعی: ما گفتار خدای متعال را می‌خوانیم که می‌فرماید: «والله متم نوره و لو کره الکافرون»، «بأبی الله الا ان یتیم نوره»، «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله»، «کتب الله لأغلبین انا و رسلی ان الله لقوی عزیز»، «وعدالله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم الذی ارتضی لهم و لیبدینهم من بعد خوفهم امناً» ما هرگز در صحت این آیات تردید نداریم و ایمان کامل داریم که حق و درست بوده و به‌زودی گفتار حق و فرمایشات الهی به عالی‌ترین مراحل رسیده و پرچم حق ما برافراشته خواهد گشت و اسلام به‌زودی در جهان حکم‌فرمائی خواهد کرد و خداوند توانا بیم و هراس ما را به‌قدرت و به اذن خود مبدل به امن و آسایش خواهد نمود، گرچه کلیه آثار ظاهر، نشانه یأس و نومیدی و محرومیت باشد (حتی اذا استیثس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جائهم نصرنا فنجی من نشاء ولایرد باسنا عن القوم المجرمین) حتی زمانی فرا رسید که پیامبران مایوس گشته و گمان کردند که تکذیب شده‌اند! یعنی رسالت‌شان پایمال و نابود گشته است، آنگاه یاری و نصرت خداوند آمد بر آنها و سپس نجات یافت هر که خواهان نجات بود، و فشار و عذاب خداوند از تبه‌کاران، بازگشت‌پذیر نخواهد بود.

دلیل تاریخی: کلیه تغییرات و حوادث تاریخی از زمان پیدایش اسلام به بعد نشان می‌دهد که نیرومندترین و فعال‌ترین پیش‌آمدی که در عالم انسانیت رخ داده، طلوع خورشید درخشان آئین مبین بوده و با وجود مشکلات و موانعی که در برابر پیشرفت آن عرض‌اندام نموده و خطراتی که بر گرد آن خط زنجیر کشیده و زحمات طاقت‌فرسائی که ملل اسلامی را احاطه کرده است همچنان نور ایمان در قلوب پیروان این دین متجلی و عزم آنان آهنین و برای مبارزه و ادامه جهاد مقدس خود بیش از پیش ثابت‌قدم و پای برجا و بر عهد خویش استوار بوده و می‌باشند و با همین نیروی ایمان و اتکاء به خداوند و دستوره‌های باهره رسول اکرم پیشوای معظم، حضرت محمد(ص) بود که ارتش اسلام با قلت بضاعت و سلاح غیرمکفی در اقطار جهان شاهد پیروزی را در آغوش کشیده و به فرماندهی افراد شجاع و باایمان فاتح و سربلند خواهد گشت.

هنگام هجوم لشگریان تاتار، دستگاه خلافت درهم شکست و ارتش اسلامی پراکنده گردید و نیروهای موجود متفرق شدند، خیال‌با فان جبون گمان کردند کار به آخر رسیده! اما در همان حال معجزه‌ای به‌وقوع پیوست و به‌رهبری انوار مقدس اسلام، نخست همان جنگجویان وحشی، به اطراف گریخته و بعد زیر پرچم دولت

معنوی اسلام ایمان آورده و مسلمان شدند. یکبار دیگر نیز مردم روی زمین این وضعیت را دیدند و آن موقعی بود که اروپای متعصب، نمی‌گویم مسیحی، بلکه اروپای وحشی بر تمدن درخشان مسلمین چیره گشت و امواج سرکش قشون صلیبیون مانند سیل خروشان رو به کشورهای مسلمان سرازیر گشت اما صلاح‌الدین ایوبی آنها را سرکوب نموده به دور ریخت».

این مقاله کوتاهی از شهید حسن‌البنّا بود که شهید نواب صفوی، پس از ترجمه، آن را با مقدمه‌ای کوتاه خود در جراید ایران منتشر ساخت و در واقع با این اقدام خود، گامی دیگر در راه وحدت و تقریب بین مذاهب اسلامی برداشت و به جوانان ایرانی آگاهی داد که حرکت اخوان‌المسلمین در مصر، همانند فدائیان اسلام در ایران، در راستای اجرای احکام اسلامی و برقراری حکومت خدایی، کوشا هستند و علی‌رغم فشار و سرکوب دشمنان داخلی و خارجی، سرانجام اسلام پیروز خواهد گشت.

«حوزه ها خودشان را مهیا کنند برای جلوگیری و مقاومت... آنها از انسان می ترسند. آنها که می خواهند همه چیز ما را به یغما ببرند، نمی خواهند در دانشگاههای دینی ما و در دانشگاه های علمی ما یک نفر آدم تربیت بشود. از آن می ترسند، وقتی که یک آدم در حوزه ای در مملکتی پیدا شد مزاحمشان می شود. یک «سید جمال» که پیدا شد مصر را می خواست منقلب کند از بینش بردند...» امام خمینی نجف اشرف آذرماه ۱۳۴۷

خصوصیات آغاز زندگی مردان بزرگ تاریخ، هرگز مانند دوران اشتهار و احراز مقام و موقعیت اجتماعی، روشن و آشکار نیست و این عمدتاً ناشی از این نکته است که در آغاز زندگی این افراد و شخصیت های نامور تاریخ، به طور طبیعی توجهی به ضرورت ثبت و ضبط جزئیات زندگی آنها، احساس نمی شود و پس از مرور زمان و به هنگام احساس این ضرورت، بسیاری از حوادث تاریخی، به دست فراموشی سپرده شده و یا به طور کامل و دقیق در دسترس نیست. و در همین رابطه است که ما برای دریافت حقایق تاریخی درباره زندگی و یا عملکرد یک شخصیت گاهی مجبوریم از خاطره ها و نقل قول ها استفاده کنیم که به طور طبیعی دایره محدودی پیدا می کند، ولی به دوران سال های شکوفایی فعالیت اجتماعی سیاسی این شخصیت ها که می رسیم، چون از اطلاعات عینی و مستند تاریخی استفاده می کنیم، کمتر دچار ابهام یا اشکال می شویم.

و البته در مجموع با پی گیری و ارزیابی دقیق، می توان سرانجام به یک دورنمای روشن، حتی در مورد بخش غیر روشن زندگی این شخصیت ها رسید و با پیوند معلومات تاریخی مستند و اطلاعات بدست آمده از خاطره ها، قراین و امارات، نتیجه مطلوبی به دست آورد.

«سید جمال الدین اسدآبادی» ایجاد کننده تحول و بیداری در جوامع اسلامی و آغازگر حرکت های اصلاحی در میان ملل مسلمان که از یک قرن و نیم پیش، نقش سازنده ای در جریان های آزادیبخش و مردمی سرزمین های اسلامی را به عهده دارد، با انتخاب لقب «افغانی» در بلاد غیر شیعی، در ایجاد ابهام در بخش نخستین دوران زندگی خود، وضع استثنایی تری پیدا کرده است تا آن جا که این روش سید در پنهان کاری و یا در رد عملی هر نوع پیوند و وابستگی قومی و جغرافیایی و در راستای اهداف بزرگ وحدت اسلامی، موجب شده که امروز، علی رغم مرور یک صد سال از وفات یا شهادت او، در بررسی زندگی و سرگذشت وی به ابهام هایی بر می خوریم تا آن جا که حتی در محل تولد و یا مرکز تحصیل او، با اختلاف نظر و گفتگو در میان اهل تحقیق و تاریخ روبرو می شویم.

البته برای کسانی که با اندیشه و روح پر آشوب و بلند پرواز وحدت طلب او آشنایی پیدا کنند، مسئله در چهارچوب تنگ نظرانه «ایرانی» یا «افغانی» بودن سید، بسته نمی شود!؛ زیرا که به خوبی می توان دریافت که انسانی با اندیشه جهان شمول اسلامی و معتقد به ضرورت وحدت جهان اسلام، نمی تواند خود را در چهارچوب علایق مربوط به آب و خاک محدود سازد... و به عبارت دیگر: وابستگی به یک منطقه جغرافیایی در واقع «دون شأن» و بر خلاف مقام و موقعیت یک اندیشمند بین الملل اسلامی خواهد بود. و بی تردید از همین جا است که می بینیم سید جمال الدین اسدآبادی در مکتوبات خود، بیش از ده نوع نام و امضاء به کار برده است: جمال الدین الحسینی، الکابلی، الاسدآبادی، السعدآبادی، الاستمبولی، الافغانی، الطوسی، رومی، و غیره (۱) که همین امر نشان دهنده وابستگی او را به کل «دنیای اسلام» نشان می دهد ولی به هر حال این امر مانع از این نخواهد بود که در یک بررسی منصفانه، بدانیم که سید جمال الدین متولد «اسدآباد» همدان است یا «سعدآباد» اطراف کابل؟... و این بررسی با پیدایش و نشر اسناد مختلف و بشماری، به خوبی روشن می سازد که به دلایل متعددی، سید نمی توانسته «افغانی» باشد، ولی این نام را برای آن که در میان اکثریت اهل تسنن پذیرفته شود تا بتواند به وظیفه اسلامی خود عمل نماید، برای خود انتخاب کرده است.

تحقیق و بررسی تاریخی برای یافتن محل تحصیل سید جمال الدین اسدآبادی که در سال های ۱۲۹۰ - ۱۲۹۵ هـ در دانشگاه الازهر مصر، به تدریس متون فلسفی و اصول فقه مشغول بوده و در همان دوران بر کتاب های: شرح اشارات، حکمۃ العین کاتبی، تلویح الاصول - و متون دیگر که در مصر آنها را تدریس می کرد - حاشیه و تعلیقه نوشته است (۲) و یا خود رساله فلسفی مستقلی درباره: کیفیت تغییر صورت جسمیه اجسام با بقاء صورت نوعیه (۳) تألیف کرده است و همچنین تدریس فقه و تفسیر و تاریخ علوم اسلامی دیگر، به خوبی می تواند ابهام های موجود درباره سید را مرتفع سازد، زیرا که این امکان و قدرت بر تدریس، در عالیترین مراکز علمی اسلامی، به خوبی روشن می سازد که سید نه تنها با علوم و فنون گونه گون اسلامی آشنایی داشته بلکه در آن علوم استاد بوده است و این چنین فردی، ناگزیر باید مدتی از دوران جوانی و تحصیل خود را در حوزه های علمی برتری گذرانده باشد تا بتواند در میان فحول علمای اهل سنت، چه در الازهر و چه در مراکز علمی استانبول و افغان و هند - قد علم کند و تدریس عام داشته باشد و یا پرچم رهبری اصلاح و تحول را بر دوش بگیرد.

علاوه بر علوم عقلی و نقلی، آگاهی و شناخت سید از عرفان اسلامی که بی شک یکی از مهمترین علل موفقیت و کسب نفوذ او در محافل علمی - روحانی بلاد اسلامی بود، به خوبی روشن می سازد که سید در این رشته نیز «استاد» دیده تا به مقام استادی رسیده است... سید علاوه بر تألیف رساله: «الواردات فی سرالتجلیات» و همچنین رساله ای در عرفان، به زبان عربی (۴) در میان شاگردان خود در جامع الازهر، آنچنان

موقعیتی می یابد که شاگردانی چون شیخ محمد عبده او را «مراد» و «مرشد» و «پیر» خود می دانند و می خوانند و در نامه های خود، آنچنان به او اظهار ارادت می ورزند که جز از یک «سالک» نسبت به استاد خود، این قبیل عبارات صادر نمی شود(۵).. و اکنون باید دید که طی این مراحل کمال، در علم و عرفان در کدام حوزه ای انجام پذیرفته است؟

محل تحصیل سید

پس از طی مراحل مقدماتی تحصیل در قزوین، تهران و بروجرد، سید به همراه پدر، به نجف اشرف می رود و در آن جا، مدت چهار سال از مجلس درس و بحث اساتید بزرگ فقه و اصول و تفسیر و حدیث و کلام و حکمت و عرفان بهره می گیرد و این چهارسال تحصیل در حوزه علمیه نجف، در واقع غنای لازم را بر کمال علمی سید می بخشد و از آن به بعد است که می بینیم، سید در همه بلاد چون ستاره ای در همه علوم و فنون می درخشد.

در برخی از مآخذ سرگذشت و شرح حال سید مانند: کتاب زندگانی و شخصیت شیخ انصاری(۶) و مکارم الآثار(۷) و طبقات اعلام الشیعه(۸) نقل شده که سید در مدت چهارسال اقامت و تحصیل در نجف اشرف، بیشتر از مجلس درس فقیه وارسته و اندیشمند فرزانه قرن سیزدهم هجری، مرحوم شیخ مرتضی انصاری استفاده کرده است و مرحوم «لطف الله جمالی اسدآبادی» خواهرزاده سید جمال الدین، که در هر دو سفر بعدی سید به تهران، همواره در کنار او بوده است، پس از نقل خاطرات سید در مورد آغاز تحصیل، درباره مرحله تحصیل در حوزه نجف می نویسد: در سال ۱۲۶۶ همراه پدر، از راه بروجرد عازم عتبات می شود. در بروجرد مدت سه ماه در منزل مرحوم حاجی میرزا محمود مجتهد می مانند و سپس عازم عراق شده و وارد نجف می شوند. و به خدمت شیخ مرتضی می رسند و پس از مراجعت پدر، سید چهار سال در خدمت شیخ مشغول تحصیل و استفاده علوم می شود و سرانجام «مرحوم شیخ درجات علمی او را تصدیق و به فتاوی امور شرعی اجازه اش می فرماید(۹) مخارج این مدت سید جمال الدین را هم خود مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه متکفل بوده و در اندک زمانی وفور استعداد و فراست و کیاست سید بر علمای نجف و کربلا و سامره معلوم شد رفته رفته در هر مدرسه و محفلی از او گفتگویی برپا می شود...»(۱۰)

علاوه بر اسنادی که در ذیل به آنها اشاره خواهیم کرد، یادداشت سید جمال الدین بر نسخه ای از کتاب «فرائد الاصول» شیخ انصاری که هم اکنون جزء اسناد او نگهداری می شود، دلیلی بر تلمذ و درک محضر علمی شیخ توسط سید است و گردآوران محترم «مجموعه اسناد...» هم، آن را اماره ای بر این گرفته اند که سید از شاگردان صاحب کتاب بوده است. سید نام کتاب را با خط خود چنین یادداشت کرده است: «حجیت مظنه

مرحوم مغفور رضوان مکان خلد آشیان قدوه المحققین و خلاصه المدققین شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و رفع درجته» (۱۱)

علامه بزرگوار سید محسن امین عاملی در ج ۱۶ کتاب «اعیان الشیعه» شرح زندگی جمال الدین را به طور مشروح نقل کرده و در ضمن آن می نویسد: «سید و پدرش پنج ماه در تهران ماندند... و بعد در نجف شیخ مرتضی انصاری سید را نگه داشت و پدرش پس از دو ماه، به اسدآباد برگشت» (۱۲)

و میرزا غلامحسین خان نراقی فرخزاد در کتاب معروف خود می نویسد: «... سید صفدر با شیخ مرتضی انصاری عالم معروف و مجتهد مشهور کمال دوستی و یگانگی را داشته و با آن که از آن حضرت تحصیل اجازه اجتهاد نموده بود، ایامش را به زراعت و فلاحت گذرانید و به تربیت و تعلیم پسرش سید جمال الدین پرداخت... سه ماه در بروجرد توقف کردند و جمال الدین روزها را به مجلس درس یکی از فحول علمای آن شهر موسوم به حاجی میرزا محمود مجتهد حاضر می شد. و بعد در اوایل سال ۱۲۶۷ به اکتاب مقدسه رسیدند. سید به محضر درس شیخ مرتضی انصاری شتافت و چهار سال در نجف ماند و در علوم تفسیر و حدیث، فقه، اصول، کلام، منطق و حکمت الهی ید طولانی پیدا کرد... شیخ انصاری درجه علمی او را تصدیق نمود و اجازه اجتهادش داد...» (۱۳)

دکتر عبدالنعیم محمد حسنین در کتاب خود می نویسد: سید تا ده سالگی زیر نظر پدر خود به تحصیل و حفظ قرآن پرداخت و بعد به قزوین رفت و دو سال در آن جا ادامه تحصیل داد و سپس در تهران از دروس آقای سید صادق بهره مند شد تا به نجف رفت و چهار سال در محضر شیخ انصاری تلمذ نمود... (۱۴)

حاج سیاح محلاتی از آزادی خواهان معروف در سال ۱۳۰۴ سید را در اصفهان ملاقات کرده است، از قول خود سید چنین نقل می کند: «حضرت آقا فرمود وقتی که من جوان و در نجف اشرف بودم یک نفر ملا حیدر نام از اهل سده اصفهان با من دوست بود، می توانی او را پیدا کنی؟ من آدم فرستادم، ملا حیدر که پریشان بود وارد شد، به محض ملاقات، آقا را در آغوش کشید و آقا بسیار اظهار محبت به او فرمود. ملا حیدر در حال خلوت از آقا گفت وقتی که من و آقا سید جمال در نجف بودیم این آقا جوانی غیر ملتحمی تقریباً بیست ساله بود (۱۵) چنان ذهن عالی داشت که هر چیز را به یک مطالعه حفظ می کرد. بعضی در حق آقا بعضی عقاید داشتند اصرار ایشان و انکار آقا سبب شد که آقا از نجف خارج شد. و من پرسیدم چه اعتقاد داشتند؟ گفت زبانم یارای گفتن ندارد. در این حال آقا وارد شده گفت چه صحبت می کنید؟ آقا میرزا حیدر باز آن خرافات را فراموش نکرده ای؟ آقا به ایشان ملامت می کرد...» (۱۶)

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی، در دیداری که نگارنده در سال ۱۳۸۶ هـ در نجف اشرف با وی داشتیم، شرحی درباره جد بزرگوارم آیت الله سید محمد حسینی خسروشاهی صاحب «مشکاة المصابیح» تقریرات درس شیخ انصاری، بیان داشت (۱۷) و سپس در پاسخ سؤال من که آیا سید جمال الدین هم از شاگردان شیخ بود یا نه با قاطعیت گفت: سید جمال الدین، همدانی و شیعه و از شاگردان شیخ انصاری و علمای دیگر حوزه نجف اشرف بوده است. (۱۸) و چون شیخ آقابزرگ در سفر نخستین، سالیانی چند قبل از درگذشت سید جمال الدین به نجف اشرف وارد شده و «در آن روزگار قطعاً کسان چندی را دیده است که آنها از دور و نزدیک بر احوال سید آگاه بوده اند، بلکه حضور او را در نجف درک کرده بوده اند» (۱۹)، بنابراین قضاوت تاریخی ایشان در مورد سید، هرگونه ابهامی را برطرف می سازد. (۲۰)

در ایران نیز، مرحوم صفات الله جمالی، فرزند لطف الله جمالی، در دیداری که در اسدآباد همدان با وی داشتم، پس از بازدید از مقبره خانوادگی سید و قرائت فاتحه بر سر قبر سید صفدر، پدر سید جمال الدین، از قول پدر خود - لطف الله جمالی - مطالبی در این زمینه بیان داشت که در واقع مؤید همین امر، یعنی تحصیل سید در حوزه علمیه نجف اشرف بود. (۲۱)

بدین ترتیب آنچه که درباره محل تحصیل سید جمال الدین تاکنون نقل شده، خواه از محققین و یا وابستگان مانند میرزا لطف الله جمالی و معلومات شفاهی و خانوادگی، مستندات بی‌شمار است که در کاوش‌ها و پژوهش‌های تاریخی، مورد استفاده قرار می‌گرفتند، اما بهانه‌هایی برای «جای بحث»! باقی می‌ماند ولی خوشبختانه نشر اسناد و مدارک چاپ نشده - موجود در خانواده حاج امین الضرب در تهران - موجب روشن شدن بسیاری از زوایای تاریک زندگی و مقام علمی سید جمال الدین گردید. در میان این اسناد، دو نامه از یک فقیه نامور و بزرگ دوره قاجار، که خود از تلامذ برجسته شیخ مرتضی انصاری بود، به دست آمده که اسنادی موثق و مورد اعتماد است و نشان می‌دهد که سید دوره عالی تحصیلی خود را در حوزه علمی نجف اشرف گذرانیده و آنچه که تاکنون در این زمینه گفته می‌شد، درست بوده است.

با تکیه بر این اسناد اکنون می‌توان با قاطعیت تمام درباره سوابق تحصیلی و علل شهرت و موقع علمی سید در جهان اسلام، به ویژه در الازهر، داوری کرد و با قاطعیت اعلام نمود که آشنایی با روش تحقیق عمیق مکتب فکری و اصولی شیخ انصاری که بی‌شک در مقایسه با مکاتب مذهبی دیگر، چندین قرن پیشرفته‌تر و کامل‌تر بود و دقت نظر و ویژگی‌های خاص این مدرسه علمی، از سید جمال الدین شخصیتی ساخت که به عنوان یک مقام برجسته علمی - فلسفی توانست در جامع ازهر یک قرن و اندی پیش، چون ستاره‌ای بدرخشد و شاگردانی چون محمد عبده را تربیت کند. در واقع باید گفت که مبانی و اصولی که سید در حوزه

علمی شیعی ایران با آن آشنا شد و سپس در حوزه نجف آن را به کمال و تمام شناخت و آموخت، در جوامع علمی آن روز اهل سنت کاملاً ناشناخته و شگفت انگیز بود و اگر محمد عبده در تعریف و تمجید از مقام علمی سید به ظاهر راه غلو می پیماید، در واقع سخن گزاف نمی گوید...

اسناد جدید

نویسنده نامه های مورد نظر، شیخ محمد حسن مجتهد قمی از علماء و فقهاء معروف و صاحب اثر است که نام و شرح حال او در کتب تاریخ و رجال معاصر نقل و به موقعیت علمی خاص وی اشاره شده است.

دوست محترم ما، آقای مدرسی طباطبایی، در یادداشت کوتاه محققانه ای در مورد شیخ محمد حسن می نویسد: «شیخ محمد حسن قمی - نادی چهارمردانی - از دانشمندان و فقیهان معروف دوره ناصری است و در بسیاری از مآخذ دوره قاجار و پس از آن آمده (۲۲) و در همه آنها به مقام علمی و مذهبی او اشاره شده است، او از شاگردان برجسته شیخ انصاری بوده و بخش مهمی از تقریرات دروس اصول و فقه او را با دقت تمام به رشته تحریر درآورده که اکنون اصل آن به خط او در چندین مجلد در اختیار نوادگان اوست. رساله ای نیز به خواهش و اصرار میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم در رد شیخیه نگاشته که نسخه آن نیز در دست نوادگان او هست و در «ذریعه» نیز یاد شده است. (۲۳) وی گذشته از مراتب مذهبی و علمی در فنون و ظرایف ادبی نیز مقامی والا داشته و منشآت استادانه و بلندی از او در دست است که کتابه منشیان و ادیبانه ایوان آئینه آستانه حضرت معصومه قم از آن جمله است. (۲۴)

شیخ محمد حسن مزبور با حاجی محمد حسن امین الضرب آشنایی و دوستی بسیار نزدیک و صمیمی داشته و باعث و محرک اصلی او برای چاپ مجلدات کتاب «بحار الانوار» بوده است که بخشی از نامه ها و مکاتبات رد و بدل شده میان آن دو در این مورد در خاندان شیخ مزبور هست. (۲۵)

در دورانی که سید جمال الدین در تهران در منزل حاج امین الضرب بود حاجی به گواهی متن اسناد ضمن نامه ای به شیخ محمد حسن مزبور، از سید سخن می گوید و شیخ در دو نامه (۲۶) که اصل آنها جزء اسناد خاندان امین الضرب در مجموعه اسناد مربوط به سید جمال الدین در کتابخانه مجلس شورا نگهداری می شود، در مورد سوابق خود با سید توضیح می دهد که به نقل بخش مربوط به این بحث از آن دو نامه (۲۷) چون اسنادی معتبر و شواهدی موثق به شمار می رود، می پردازیم.

از نامه اول:

«... مخصوصاً استدعا دارم خدمت جناب مستطاب جلالت نصاب شریعت و نجابت انتساب آقای حاجی سید جمال الدین سعدآبادی سلم الله تعالی عرض سلام داعی را اگر ملاقات می فرمایید برسانید. به کمال معرفت احقر را می شناسد. داعی هم اخلاص قدیمی دارد و در نجف اشرف خدمت ایشان رسیده که اگر یاد نمی آورند بفرمایید همان آخوندی که هم خانه و هم منزل با جناب شریعت مآب آقای ملاحسین قلی در جزینی بود و جناب عالی با جناب آقا سید احمد آنجا درس می خواندید و تشریف می آوردید و می بردید...»

از نامه دوم:

«... مرقوم فرموده بودید که روزها گاهی قلب تاریک خود را به نور جمال جناب مستطاب وحیدالدوران آقای حاجی سید جمال الدین دام افضاله العالی منور می فرمایید. همین فقره میزان خوبی است و اسباب کمال امتیاز است. هرگاه جناب مستطاب آقا به قوه مغناطیسیه وجود با بود خود جناب عالی را از مراسم این نشأه های بود به صقع وجود اصیل و ظلّ بسیط جلیل و بادی خلّت حضرت خلیل و وادی ایمن حضرت کلیم کشانید و آثار موت اختیاری را به مفاد «موتوا قبل أن تموتوا» از آن جناب به ظهور رسانید که به حس عیان خود دیدید که دیگر رغبت به این مشاغل ندارید و اگر به زنجیر جناب عالی ببندند پاره می کنید و به جانب جناب حق می روید و به این عذرها معتذر نمی شوید خیلی خیلی ملتمس است که اگر آن تصرف از وجود شریف دیدید البته به مخلص فانی اطلاع بدهید که خود را زنجیر کند و میخ طویله خود را درب دولت منزل جناب آقا بکوبد تا بمیرد.

جناب آقا گویا نظر مبارکشان نباشد، سال ها در نجف اشرف با جناب ایشان بوده و با معلم ایشان جناب مستطاب قطب الاقطاب آخوند ملاحسین (قلی) همدانی در جزینی در همه موارد و مواقع جلیس و انیس و رفیق بوده و هست. و جناب ایشان با جناب آقا سید احمد سلمه الله جلیس و انیس و هم بحث و درس بودند و به بعضی علوم غریبه گاه گاهی مشغول می بودند. کمال اخلاص را به جناب مستطاب آقا دارم و التماس توجه و دعا می نمایم.» (۲۸) نویسنده نامه - همان طور که اشاره شد - از مجتهدان و فقیهان بزرگ آن دوره و در قم مسند نشین قضاء و افتاء و حکومت شرعی بوده، و این نوع اظهار خلوص و اعتقاد او گویای آن است که سید در هنگام اقامت در نجف به تقوی و پرهیزگاری و جهات مربوط به سیر و سلوک و تهذیب نفس معروف بوده است و گرنه لحن نامه، علت دیگری نمی تواند داشته باشد... و از همینجا می توان سبب کلمات و جملات بکار رفته در نامه شیخ محمد عبده را هم فهمید... و البته کسانی که اهل معنی و معرفت نباشند، از درک این حقایق عاجز خواهند بود و به طور طبیعی آن را نخواهند پذیرفت که الانسان عدوّ لما جهله.

همان طور که در نامه شیخ محمد حسن مجتهد قمی می خوانیم، سید جمال الدین در عرفان و سیر و سلوک شاگرد فقیه و حکیم بزرگ آخوند ملاحسین قلی همدانی در جزینی و جلیس و انیس و هم بحث آقای سید احمد بوده است و بی شک همین امر، در پرورش شخصیت معنوی سید، اثری شگرف داشته است.

مرحوم ملاحسین همدانی - متوفی ۲۸ شعبان ۱۳۱۱ هـ - یکی از اساتید برجسته اخلاق و عرفان در نجف اشرف و از عرفا و سالکان و وارستگان بزرگ قرن اخیر بوده است. شاگردان وی به مرحله ای از کمال و وارستگی رسیده اند که نظایر آنها، در عصر ما کمتر دیده می شوند: «مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی، بسیار مرد جلیل و فقیه خوب و بزرگواری بودند ایشان شاگردان برجسته زیادی را تربیت کردند که یک نمونه آن مرحوم حاج آقا شیخ محمدباقر همدانی است. مرحوم آقای آخوند غیر از تدریس فقه و اصول، سالیانی قبل از طلوع فجر درس اخلاق می فرمودند که در این زمینه هم، در محضر ایشان بزرگان زیادی تربیت یافته ماند: مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، مرحوم آقا شیخ عباس کازرونی، مرحوم حاج آقا سید احمد کربلایی و مرحوم حاج آقا شیخ محمدبهار همدانی... بزرگان و اساتید حوزه نجف اشرف نسبت به آخوند همدانی ارادت کامل داشتند... مرحوم آیت الله نائینی سالی چند روز برای زیارت به نجف اشرف مشرف می شدند وارد منزل آقای آخوند می شدند و در آنجا دید و بازدید داشتند... و معلوم بود که قبل از عزیمت از نجف در درس اخلاق مرحوم آخوند شرکت می کردند...» (۲۹)

شاعر بزرگ عراقی شیخ احمد صافی نجفی - که در ۱۹۱۹ م مدتی به ایران پناهنده بود - بر دوست خود استاد «قدری قلعه چی» نقل می کند: «یکی از مشایخ نجف به من گفت که شاعر مجتهد محمد سعیدالجبوبی در مورد جمال الدین می گفت: «ما در کنار هم، عرفان را در نجف از حاج حسین قلی آموختیم و سید در قدرت بیان آن چنان بود که می توانست حق را باطل و باطل را حق جلوه دهد!» (۳۰)

این نکات، یعنی تلمذ سید در نزد آخوند همدانی و هم دوره بودن او با آقا سید احمد تهرانی و سید محمد سعید جبوبی، برای کسانی که از مقام علمی - معنوی آنان آگاه نیستند، چندان مهم جلوه نخواهد کرد، اما زرشناسی چون استاد شهید، مرتضی مطهری، پس از اطلاع از این نکته، در مورد سید باور تازه ای می یابد... استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب خود، در ضمن شمردن «امتیازات سید» در این باره می نویسد: «سید جمال الدین از یک سلسله مزایای طبیعی و اکتسابی برخوردار بوده که در مجموع نظیری برایش نمی توان یافت.

از نظر طبیعی اولاً از هوش و استعداد خارق العاده ای برخوردار بوده که به ندرت در میان افراد بشر نظیری
برایش می توان یافت. این چیزی است که همه کسانی که او را از نزدیک دیده اند بدان معترفند. ثانیاً نفوذ
کلام و قدرت القاء و تلقین فوق العاده ای داشته است. گویی از نوعی هیپنوتیزم و سحر کلام برخوردار بوده
است. در خطابه هایش که در مصر ایراد کرده گاه ولوله ایجاد می کرده مردم را بر حال و وضع خود سخت
می گریانده و هیجان می آورده است.

از نظر اکتسابی اولین امتیازش این است که فرهنگش فرهنگ اسلامی است. تحصیلات اولیه سید در قزوین
و تهران و نجف بوده. مخصوصاً در نجف از محضر دو شخصیت بزرگ بهره مند شده؛ یکی مجتهد بزرگ
خاتم الفقهاء حاج شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه و دیگر حکیم متأله فیلسوف عالی قدر و عارف بزرگ
آخوند ملاحسین قلی همدانی در جزینی شوندی. ظاهراً سید علوم عقلی را از این مرد بزرگ که خود از
شاگردان برجسته مرحوم حاج شیخ ملاهادی سبزواری بوده فرا گرفته است، و به علاوه در محضر این مرد
بزرگ که ضمناً هم شهری سید نیز بوده با مسایل معنوی و عوالم عرفانی آشنا شده است. دوستی و رفاقتش
با دو بزرگ دیگر در نجف، یکی مرحوم آقا سید احمد تهرانی کربلایی، عارف و حکیم بزرگ عصر خودش،
و دیگر مرحوم سید سعید حبیبی شاعر و ادیب و عارف و مجاهد بزرگ عراقی که در انقلاب عراق نقش
برجسته ای داشته است در محضر مرحوم آخوند همدانی صورت گرفته است.

کسانی که شرح حال سید را نوشته اند به علت آن که با مکتب اخلاقی و تربیتی و سلوکی و فلسفی مرحوم
آخوند همدانی آشنایی نداشته اند و همچنین شخصیت مرحوم آقا سید احمد تهرانی کربلایی و مرحوم سید
سعید حبیبی را نمی شناخته اند به گزارش ساده ای قناعت کرده، درنگ نکرده و از آن به سرعت گذشته اند؛
توجه نداشته که شاگردی سید در محضر مرحوم آخوند همدانی و معاشرتش با آن دو بزرگ دیگر چه آثار
عمیقی در روحیه سید تا آخر عمر داشته است. این بنده از وقتی که به این نکته در زندگی سید پی بردم،
شخصیت سید در نظرم بعد دیگر و اهمیت دیگری پیدا کرد...» (۳۱)

در مورد مقام علمی، معنوی ملاحسین قلی همدانی اشارتی شده و درباره مرحوم حاج سید احمد کربلایی
باید گفت که وی عارف بزرگ و نامور قرن اخیر و از شاگردان مشهور آخوند ملاحسین قلی بود و از نوادر
روزگار به شمار می رفت و در بین علمای نجف اشرف، مورد احترام خاص بود.

برای شناخت بیشتر او، باید مکاتبات عرفانی او و استادش، آخوند همدانی را که به ضمیمه شرح دعای کمیل
سید عبدالاعلی سبزواری به چاپ رسیده است، مطالعه نمود و همچنین شرح دعای سحر مرحوم آیت الله
سید ابوالحسن رفیعی قزوینی را... و بخشی از مکاتبات عرفانی وی با علامه شیخ محمد حسین اصفهانی

تحت عنوان: «مکاتبات عرفانی بین سید احمد حائری و شیخ محمد حسین غروی» به اهتمام و کوشش فیلسوف معاصر جناب آقای سید جلال الدین آشتیانی چاپ شده است که برای علاقمندان به مسایل عرفانی، مطالعه آن بسیار ارزشمند خواهد بود. (۳۲)

آیت الله حسینی همدانی هم در گفتگوی خود با مجله «حوزه» درباره مقامات برجسته مرحوم آقای سید احمد، مطالب ویژه ای از والد خود نقل می کند. که طالبین تفصیل به آن مراجعه کنند. (۳۳)

استمرار روابط با علمای شیعه عراق

سید جمال الدین علی رغم کثرت کار و سفر و گرفتاری های سیاسی - اجتماعی - هرگز روابط خود را با حوزه نجف اشرف و علمای شیعه عراق، قطع نکرد. میرزا حسین خلیل از مراجع معروف نجف، از هم دوره های سید در تحصیل بود «محمد جابر» در تحقیقی می نویسد: «شیخ عبدالحسین صادق بر من گفت که جمال الدین از استانبول نامه ای به حاج میرزا حسین خلیل نوشت و از او خواست که اگر نجف نیازی به هر نوع اصلاحی دارد، بر او بنویسند تا موافقت سلطان عبدالحمید را برای اجرای آن جلب کند و میرزا حسین عده ای از بزرگان علماء را فراخواند و پیشنهادهای آنان را خود شخصاً در پاسخ جمال الدین نوشت...» (۳۴)

البته در بعضی موارد هم سید، بنا به دلایل خاصی، مورد بی مهری بعضی از بزرگان قرار گرفت، اما این امر، موجب دلسردی وی نگردید. مثلاً سید یک بار به دیدار میرزای شیرازی می رود که مرحوم میرزا، وی را نمی پذیرد. آیت الله سید محمد حسینی همدانی از شاگردان معروف مرحوم آیت الله نائینی و کمپانی و میرزا علی آقا قاضی، در خاطره ای نقل می کند: «مرحوم آیت الله نائینی، بنا داشتند برای فریضه ظهر و عصر، حدود یک ربع ساعت که به اذان مانده، بر روی سجاده بنشینند و حال انتظار داشته باشند، تا اذان بگویند و ایشان مشغول نماز شوند. یک روز که ایشان در حالت منتظر اذان بودند، من درون اتاق، لابلائی کتاب ها، چشمم به یک پاکت نامه افتاد. خط آن را خیلی شبیه خط مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی یافتم. خدمت مرحوم آیت الله نائینی، عرض کردم: آقا این خط آقا سید جمال الدین نیست؟

ایشان فرمودند: چرا. عرض کردم: چطور، این نامه از کجا؟ ایشان فرمودند: مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی، آن زمان که من در اصفهان بودم، با من رابطه بسیار صمیمی و گرم داشت و با من رفت و آمد می فرمود. سامرا هم که آمدم، هر یکی - دو سال می آمدند؛ از جمله در سنه ۱۳۰۶، که مصادف بود با دوران تحریم تنباکو، مرحوم سید جمال الدین، تشریف آوردند سامرا. حجره من هم آمدند. چند دقیقه به احوال پرسیدند و ایشان تشریف بردند بعد از حدود ده دقیقه بازگشتند و فرمودند: من تصمیم دارم نیم ساعت با آیت

الله العظمی میرزای شیرازی، به طور خصوصی ملاقات کنم از هر کس پرسیدم، شما را نشان دادند که واسطه بشوید. حالا آمده ام از شما خواهش کنم: از ایشان درخواست کنید که من نیم ساعت ایشان را تنها ببینم.

عرض کردم: اشکالی ندارد. رفتم خدمت مرحوم آیت الله العظمی میرزای شیرازی. (ایشان، در اتاق خصوصی، که اتاق کوچکی بود و کتابخانه ایشان به حساب می آمد، تشریف داشتند که من خدمتشان رسیدم). به ایشان عرض کردم: به این جهت مزاحم شدم که عرض کنم: آقا سید جمال الدین اسدآبادی تقاضا دارند خدمت شما برسند و به طور خصوصی، نیم ساعت، شما را ملاقات کنند. ایشان بعد از مقداری تأمل، فرمودند: به آقا سید جمال الدین بفرمایید: مرقومه شما می رسد و من هم به مقدار مقتضی با شما مساعدت می کنم.

بعد ایشان به من فرمود: من نمی توانم کباده آقا سید جمال الدین را به دوش بکشم. ایشان اگر دستش به من برسد، توقعات زیادی دارد که من نمی توانم و نباید همه آن را انجام دهم. من از خدمت آیت الله العظمی میرزای شیرازی آمدم و به مرحوم سید جمال الدین عرض کردم آقا عذر آوردند. آن مرحوم هم چیزی نگفت (۳۵) البته این امر چیزی از مقام شامخ سید، یا بزرگواری میرزای شیرازی نمی کاهد و در میان بزرگان علما معاصر هم نظایر دیگر دارد... شهید مطهری نقل می کند که یکی از روحانیون معروف و محترم به قم آمد و در اتاق من دید و بازدید داشت و شخصی ایشان را به منزل آیت الله بروجردی برد و به ایشان اطلاع دادند که فلانی آمده است. آقا فرمود: «نه من فعلاً مطالعه دارم وقتی دیگر تشریف بیاورند.» (۳۶)

البته یکی دو مورد مشابه دیگر نیز به خاطر دارم که در ملحقات همین مقاله نقل خواهم کرد.

نتیجه

با توجه به اسناد و مدارکی که نقل شد، بدون تردید سید جمال الدین اسدآبادی تحصیلات عالی خود را در نجف اشرف گذرانیده و ارتباط و تماس وی با علمای بزرگ عراق و ایران، این نکته را تأیید می کند که سید عالمی شیعی و ایرانی بود و به خاطر مصالح اسلام و پیشبرد اهداف وحدت طلبانه در بلاد دیگر خود را «افغانی» نامیده است.

۱. مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین مشهور به افغانی، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۲،

۲. در نسخه موجود از کتاب اشارات، علاوه بر حواشی به خط سید و در صفحات متعدد، در ورق آخر چنین نوشته شده است: «شهر محرم الحرام سنه ۱۲۹۲ در محروسه مصر جنب قلعه مشغول تعلیم کتاب بودم جمال الدین الحسینی».

و یا در شرح قاضی عضد تفتازانی، در پشت ورق آخر، علاوه بر مهر و امضای سید، چنین نوشته شده است: «بعون الله تعالى وردت الى القزوين في ۱۵ شهر ربيع الثاني سنه ۱۲۴۱ الی مدرسه پنج علی. اللهم احفظنا من جميع البلیات و وقفنا لتحصيل العلم و اذفع عنا الموانع بمحمد(ص) و آله الطاهرين.»

و در شرح حکمه العین شاه میرک بخاری، در غالب صفحات حواشی به خط سید به چشم می خورد و در پایان نسخه نوشته است: «در سنه ۱۲۹۳ در مصر محروسه شروع به تدریس کتاب حکمه العین نمودم از برای جماعتی از طلبه علم ازهر و در سنه ۱۲۹۴ در شب پنجشنبه ۲۴ جمادی الثانی به ختام پیوست... جمال الدین الحسینی».

۳. مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده... صفحه ۱۴

۴. سید در آخر این رساله خطی می نویسد: «کتابه عبدالله جمال الدین الحسینی الاستنبولی ... فی بلده قندهار... ۱۲۸۳» و بعد در کنار آن می نویسد: «در شهر رجب در استنبول در قرب جامع فاتح در محل مکتب نشسته ام سنه ۱۲۸۶ جمال الدین الحسینی» و باز در کنار صفحه نوشته است: «در شهر محرم الحرام ۱۲۹۲ در محروسه مصر قرب قلعه مشغول تدریس فلسفه می باشم». این رساله در ضمن مجموعه اسناد سید، در کتابخانه مجلس نگهداری می شود.

۵. چند نمونه از نامه های عبده به سید در «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده...» آمده است ولی برای اطلاع از مجموعه نامه های شیخ محمد عبده و دیگر شاگردان وی، رجوع شود به کتاب «تاریخ الاستاذ الامام محمد عبده» تألیف رشیدرضا و کتاب: «الافغانی و تلامیذه، وثائق مجهوله» تحقیق از دکتر علی شلش، چاپ قاهره (علی شلش دوسه کتاب دیگر نیز درباره سید دارد که یکی زیر عنوان: سلسله الاعمال المجهوله: جمال الدین الافغانی» در لندن چاپ شده و دیگری به نام: «جمال الدین الافغانی بین داریه» در بیروت منتشر شده و آخرین آنها کتاب مورد استناد ما است که اخیراً در قاهره انتشار یافته است.) و مجموعه «الاعمال الکامله لمحمد عبده» که به کوشش دکتر محمد عماره در سه جلد و در ۱۸۰۰ صفحه، دوبار در بیروت چاپ شده است... ولی جالب است بدانیم که دکتر عماره، بدون هیچ مجوزی، و به علت عدم آشنایی با مسایل عرفانی، قسمت هایی از نامه اول محمد عبده به سید جمال الدین را حذف کرده است (جلد اول، صفحه ۵۷۵ و بعد...).

عبده در این نامه، جملائی دارد که البته جز توجیه عرفانی، مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد و می نویسد: «مولای الاعظم، حفظه الله لیتنی کنت أعلم ماذا اکتب الیک و انت تعلم ما فی نفسی کما تعلم ما فی نفسک. صنعتنا بیدیک و افضت علی مودانا صورنا الکمالیه و انشاءتنا فی احسن تقویم. فیک عرفنا انفسا و بک عرفناک و بک عرفنا العالم اجمعین...» «الافغانی و تلامیذه، صفحه ۶۸، چاپ قاهره، ۱۹۷۸ م و مجموعه اسناد... تصویر شماره ۱۳۴ متن دست خط محمد عبده).

۶. تألیف شیخ مرتضی انصاری - نوه مرحوم شیخ بزرگ، چاپ سوم، بخش شاگردان سید صفحه ۲۱۴ - ۲۲۱،

۷. ج ۲، ص ۵۰۴ و جلد پنجم، وقایع سال ۱۲۵۴ هـ.

۸. نقبالبشر، ج ۱، چاپ نجف، صفحه ۳۱۲،

۹. عبدالهادی حائری، در مقاله ای، «در صحت این گزارش ها جای بحث» را باقی می گذارد! و پذیرفتنی نمی داند که شیخ انصاری به سید جمال الدین که در آن روزگار شانزده سال داشته است، چنین اجازه ای را بدهد. و سپس مدعی می شود که گویا این اجازه را «شیخ انصاری به پدر سید جمال الدین اعطا کرده است» (فصلنامه تاریخی، سال اول، شماره سوم صفحه ۲۸۳، چاپ مشهد، ۱۳۶۸) البته استدلال غریبی است. و تعجب از آقای حائری است که صغر سن را دلیلی بر عدم ارتقاء به این مقام می داند در حالی که نمونه ها در این زمینه فراوان بوده اند و در عصر ما شهید رابع، علامه بزرگوار، آیت الله سید محمدباقر صدر، در ۱۶ سالگی به مرحله اجتهاد رسید و نبوغ و استعداد او از آثارش هم پیدا است و البته آقای حائری در مورد سید جمال الدین نه تنها دلیلی برای عدم صحت این گزارش ها! ارائه نمی دهد بلکه مدعی می شود که این اجازه، به پدر سید اعطاء شده است و به نظر ما این امر نه تنها «مانعه الجمع» نیست، بلکه شناخت قبلی شیخ از پدر، خود در اعطاء درجه اجتهاد بر فرزند با آن نبوغ و استعداد که نقل کرده اند، می تواند مؤثر تلقی گردد.

۱۰. «شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی» تألیف میرزا لطف الله اسدآبادی صفحه ۲۱ و ۲۲ این کتاب یک بار در سال ۱۳۰۴ شمسی توسط مرحوم کاظم زاده ایرانشهر در برلین چاپ شده و سپس، برای بار دوم در سال ۱۳۲۶ به کوشش علامه فقیه حاج میرزا عباسقلی واعظ چرندابی با اضافاتی در تیریز به چاپ رسیده و یک بار هم به کوشش این جانب و از روی نسخه چاپ برلین، در سال ۱۳۴۹، در قم توسط انتشارات دارالفکر، به طور افست چاپ و منتشر شده است.

۱۱. مجموعه اسناد... صفحه ۲۰،

۱۲. جمال الدین الافغانی، تألیف سید محسن امین عاملی، چاپ بیروت صفحه ۱۰،
۱۳. «مردان نامی شرق». جلد اول، قسمت دوم، چاپ مطبوعه الاجتهاد بیروت، ۱۳۰۸ هـ. ش، صفحه ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷
۱۴. جمال الدین الاسدآبادی، المعروف بالافغانی، تألیف دکتر حسنین چاپ دارالکتاب اللبنانی ۱۹۷۳ م، صفحه ۱۴ - ۱۵
۱۵. دکتر لویس عوض، محقق مسیحی مصری که از مخالفین سید جمال الدین اسدآبادی است، پس از این که به تحصیل سید در نجف اشاره می کند، می نویسد: «شیخ انصاری برای جلوگیری از اجرای توطئه علیه جمال الدین او را در سال ۱۲۷۰ هـ در ۱۶ سالگی به هند فرستاد. ولی در منابع دیگر می خوانیم که سید دو یا سه سال بعد از تاریخ فوق به هند رفته است...» (تاریخ الفکر المصری الحدیث ج ۱، صفحه ۲۳ چاپ قاهره ۱۹۸۶ م) و تقی زاده هم معتقد است که: «سید در هیجده سالگی به هندوستان سفر کرد...» (سید جمال الدین اسدآبادی رهبر نهضت آزادی خواهی ایران، چاپ سوم، به کوشش و مقدمه نگارنده، صفحه ۵، چاپ قم. ۱۳۵۰).
۱۶. دوره خوف و وحشت یا سیاحتنامه سیاح محلاتی، صفحه ۱۴۹
- گویا بعضی ها در نجف به سید گفته بودند که او مهدی موعود است. و عده ای هم در صدد قتل او بر می آیند که مرحوم شیخ مرتضی انصاری هم برای جلوگیری از آشوب و دور ساختن سید از توطئه نادانان، او را همراه یکی از معتمدین به هند می فرستد...
۱۷. رجوع شود به نقباء البشر، ج ۱ صفحه ۱۱۹، چاپ نجف و نیز: زندگانی و شخصیت شیخ انصاری چاپ سوم صفحه ۳۰۵ و معنی حدیث الغدیر، چاپ قم، ۱۳۹۸، مقدمه نگارنده صفحه ۶ - ۹ (خاطره ای هم از شیخ آقا بزرگ تهرانی دارم که در بخش ملحقات همین مقاله نقل خواهد شد).
۱۸. بحث ارزنده شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره سید جمال الدین را که با عنوان «السید جمال الدین الهمدانی» در جلد اول نقباء البشر آمده است برای تکمیل بحث، ترجمه کرده و به طور جداگانه در همین نشریه می آوریم.
۱۹. یادنامه سید جمال الدین اسدآبادی، ج ۱، چاپ اول، صفحه ۲۷، مقاله استاد محمدرضا حکیمی. این یادنامه به کوشش نگارنده در سال ۱۳۵۴ در قم منتشر گردید به امید آن که همراه مقالات جلد دوم، یک جا و به مناسبت یکصدمین سال رحلت سید، - ۱۴۱۴ هجری - منتشر گردد!

۲۰. در این دیدار با شیخ آغابزرگ تهرانی، اجازه نامه روائی به نام نگارنده از سوی ایشان صادر شد که متن و ترجمه آن را در بخش ملحقات در آخر این مقاله خواهید خواند.

۲۱. نگارنده از سال ۱۳۳۸ با مرحوم صفات الله جمالی، نوه خواهری سید، آشنایی و مکاتبه داشتم و در سال ۱۳۴۴ سفری به همدان و اسدآباد کردم. در این سفر، تعدادی از کتب چاپی یا مخطوط - از جمله مجموعه مقالات سید جمال الدین به فارسی - و چند عکس و سند را به این جانب اهداء نمود که به موقع از آنها استفاده خواهد شد و کتابی درباره سید دارد که نخست در تهران چاپ شده بود و در سال ۱۳۵۰، به کوشش نگارنده تحت عنوان: «اسناد و مدارک درباره سید جمال الدین اسدآبادی» توسط مؤسسه مطبوعاتی طباطبائی قم، چاپ و منتشر گردید. این کتاب در واقع مکمل کتاب مرحوم لطف الله اسدآبادی درباره شرح حال و آثار سید جمال الدین است.

شاید بیش از ۲۵ نامه بین من و ایشان ردوبدل شده است که یکی از نامه های وی، همراه یک عکس، و یک سند (صفحه اول تفسیر صافی که توسط سید به پدرش اهداء شده است) در بخش «ملحقات» این مقاله خواهد آمد.

۲۲. از جمله در: المآثر والآثار: ۱۵۹ / طبقات اعلام الشیعه - قرن چهاردهم ۱: ۳۷۶ / اعیان الشیعه ۴۳: ۳۴۲ / معجم رجال الفكر والادب فی النجف: ۳۵۶ / زندگانی و شخصیت شیخ انصاری: ۱۴ / تاریخ قم فیض: ۱۸ / تاریخ دارالایمان قم: ۳۰ و ۱۲۲ / سفرنامه قم افضل الملک: ۸۱ / تحفه الفاطمیین ۱: ۴۲۴ / مختار البلاد: ۲۵۸ - ۲۵۹ / رجال قم: ۱۵۱

۲۳. الذریعه ج ۱۰: ۲۰۳

۲۴. مختار البلاد: ۱۰۲ / انجم فروزان: ۱۰۱

۲۵. یادداشت مکتوب و چاپ نشده آقای مدرسی طباطبائی در نزد نگارنده موجود است.

۲۶. این هر دو نامه گرچه تاریخ ندارد لیکن مربوط به سال های ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ است.

۲۷. متن هر دو نامه در متن مقاله نقل شد.

۲۸. اصل نامه در ملحقات همین مقاله آمده است.

۲۹. مجله حوزه، شماره ۳۰ مورخ اسفند ۶۷ گفتگو با آیت الله حسینی همدانی صفحه ۳۴ - ۳۵،

۳۰. ثلاثه من اعلام الحرّیه: جمال الدین الافغانی، محمد عبده، سعد زغلول تألیف قدری قلعه چی چاپ جدید، دارالکتاب بیروت، صفحه ۳۱ و: «دفاع از سید جمال الدین حسینی»، تألیف نگارنده، چاپ قم، ۱۳۴۳، صفحه ۱۳. دیوان اشعار سید محمد سعید حبوبی بالقب: «اشعر شعراء الشرق امس و اکبر علمائه الیوم» در ۱۳۳۱ هـ در بیروت با مقدمه و توضیحاتی از شیخ عبدالعزیز جواهری، چاپ شده است.
۳۱. «نهضت های اسلامی در صد سال اخیر» از شهید مرتضی مطهری، چاپ نهم، صفحه ۳۳ - ۳۴،
۳۲. در نشریه فلسفی «جاویدان خرد» شماره اول سال اول، مورخ ۱۳۵۴ و شماره اول سال دوم مورخ ۱۳۵۵، چاپ تهران.
۳۳. مجله «حوزه» شماره ۳۰، صفحه ۳۰ تا ۶۰ مورخ اسفند ۱۳۶۷. چاپ قم
۳۴. دایره المعارف الاسلامیه الشیعیه، حسن الامین، ج ۲ چاپ بیروت ۱۳۹۴ هـ، جزء ششم صفحه ۲۴، به نقل از مجله العرفان، سال ۲۹، صفحه ۱۵۹،
۳۵. مجله حوزه شماره ۳۰ صفحه ۴۰ و ۴۱
۳۶. کتاب «مسئله حجاب» چاپ دوم، صفحه ۱۳۹ - ۱۴۰.

استمرار مبارزه پس از تبعید سید جمال‌الدین از ایران

... به دنبال توقیف سید جمال‌الدین اسدآبادی و سپس تبعید وی از ایران همراه با اهانت، نشر اکاذیب و تهمت‌های بیش‌رمانه توسط رژیم ناصرالدین شاه آغاز شد... اما این امر نه تنها سید را از ادامه مبارزه باز نداشت، بلکه پس از شناخت ماهیت واقعی رژیم شاهی، به افشای چگونگی نظام استبدادی حاکم بر ایران پرداخت و در « بصره » ضمن تماس با علمای بزرگ، خواستار استمرار مبارزه تا سرنگونی ناصرالدین شاه گردید...

بطور طبیعی گزارش کامل فعالیت‌های سید در بصره به ایران رسید و ناصرالدین شاه به قصد انتقام‌جوئی، به دربار عثمانی نامه نوشت که سید چون تبعه ایران و از مردم اسدآباد همدان است، باید به ایران برگردانده شود!

« هدایت پاشا » استاندار بصره، تلگرافی از باب عالی دریافت نمود که در آن از اصل و نسب و محل تولد سید جمال‌الدین سؤال شده بود... « هدایت پاشا » از « عبدالحمید رافعی طرابلسی » که قاضی بصره بود خواست که در این زمینه بدون اطلاع سید، تحقیقی بعمل آورد! ولی سید گویا از چگونگی سؤالات قاضی مزبور، متوجه حقیقت ماجرا شده و به او گفته بود که من عضو انجمن عالی معارف اسلامبول در دوران وزارت « صفوت پاشا » بودم و در آنجا قید شده که من « افغانی » هستم!...

هدایت پاشا گزارش تحقیق را به اسلامبول فرستاد...

در این موقع، سید که از خستگی و آسیب‌های حضرت عبدالعظیم و رنج سفر راه تهران و قم تا بغداد و بصره بیرون آمده بود از « متصرف » اجازه خواست که به شبه جزیره عربستان سفر کند، اما تحصیل اجازه چون میسر نشد، پیش بینی خطر کرده، درخواست سفر به اروپا نمود و این بار با سفر او موافقت شد و سید بی‌درنگ از بندر بصره خارج و رهسپار اروپا گردید... اما دیری نگذشت که از اسلامبول دستور تلگرافی برای جلوگیری از حرکت سید و اعاده او به بغداد، برای متصرف رسید، ولی سید دیگر درون کشتی از دسترس مأمورین عثمانی دور و در امان بود!... و در واقع سرآغاز مبارزه‌ای بی‌امان علیه رژیم استبدادی شاه ایران...

استاد سید محمد محیط طباطبائی، چگونگی فعالیت‌های سید را در این سفر اجباری، که از جمله نشر مجله « ضیاء الخافقین » در لندن بود، شرح می‌دهد که ما به مناسبت یکصدمین سال انتشار این مجله در لندن - ۱۸۹۲ میلادی - با بهره‌گیری از تحقیق استاد محیط طباطبائی و کتاب صدر واثقی، به شرح چگونگی آن می‌پردازیم:

... سید مستقیماً به لندن رفت و همین که بدانجا رسید، به تحریر مقالات و ایراد خطابه و نشر اوراق چاپی بر ضد ناصرالدین شاه مشغول شد. سید جمال‌الدین نامه‌ای به ملکه ویکتوریا نوشت و او را از جانبداری سیاست مستبدانه ناصرالدین شاه برحذر داشت. از قرار معلوم در آغاز ورود به لندن، بر « میرزا ملکم خان » سفیر معزول ایران در انگلیس وارد شده بود و او را در نشر منظم جریده « قانون » کمک می‌کرد. روزنامه قانون مقالاتی دارد که گر چه انشاء فارسی آنها ریخته کلک (ملکم) ولی معانی و افکار همه زاده فکر سید جمال‌الدین است.

سید مکاتبی به زبان عربی در لندن چاپ کرده برای علمای عتبات می‌فرستاد که در برخی از آنها امضای: سید - سید حسینی یا رمز به کار می‌برد و عین این مکتوب‌ها نیز در مجله ضیاء الخافقین (عربی) که به مساعی او انتشار یافته بود، درج می‌شد. سید در مدت کوتاهی توانست رابطه میان دربار ناصرالدین شاه و حوزه‌های علمی سامرا و کربلا و نجف را تیره کند.

داستان انحصار دخانیت پس از مدتی کشمکش بلاخره به نفع سید جمال‌الدین و موافق منظور او به پایان رسید. فتوای مرحوم میرزای شیرازی که بدون شک محصول تمهید مقدمات سیاسی سید بود، « شاه » و « امین السلطان » را در مقابل هیئت روحانی عتبات و تهران مغلوب ساخت و در ضمن میزان نفوذ روحی علما و تأثیر دخالت مستقیم آنها در امور ملکی به تجربه ثابت گشت. این نکته توجه کامل سید را در تبلیغات بر ضد « ناصرالدین شاه » به سوی علمای روحانی معطوف ساخت. نامه‌هایی که او به علما نوشته و سواد بعضی از آنها باقی مانده است، درست به هدف منظورش اصابت می‌نمود و علمای بزرگ را با ذکر دلایل منطقی متوجه اهمیت وظیفه‌ای می‌کرد که حفظ دین و مذهب در برابر ظلم و خیانت و اجحاف و اسراف ایجاب می‌کرد.

این وضع تا آغاز مشروطیت دنباله پیدا کرد و کسانی که در تهران یا عتبات از روحانیون و یا طبقات دیگر مردم پرچمدار مخالفت با دستگاه استبداد قجری می‌شدند، به طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت نفوذ تبلیغات سید قرار گرفته بودند. بیگانگانی که در این مبارزه سیاسی و اقتصادی شریک شکست شاه و صدراعظم شد و خدمتگزار مؤثری همچون امین‌السلطان را به عذر عدم حمایت وی هنگام خطر از دست داده بودند، تیغ تیز تبلیغ خود را متوجه سید کردند، چنان که مرحوم میرزا ابوالقاسم طباطبائی نقل می‌کرد و بعدها هم این قضیه را از آقایان سید هبه‌الدین شهرستانی و سید محمد صادق طباطبائی برادر آن مرحوم شنیدم: مرد بیگانه‌ای، بلند قد و سفید رو و موبور و درویش مآب! در لباس جهانگردی همان ایام از هندوستان به عراق عرب آمد

در مجالس علما و طلاب عتبات حاضر می‌شد و از سابقه علاقه خود در سفر دریا با سید جمال‌الدین داستانه‌ها می‌گفت و سید را بی‌دین و باده‌نوش و بی‌مبالات در مسائل مذهبی معرفی می‌کرد!

این گونه تبلیغات دامنه‌دار بر ضد سید جمال‌الدین در حوزه علمیه سامراً علاوه بر شهادت برخی از نوکرهای درباری که سید را از بست حضرت عبدالعظیم بیرون آورده و جامه را بر اندام او پاره کرده یا بیرون کشیده بودند بر کفر سید، اثر ضمنی خود را بخشید...

سید جمال‌الدین وقتی از «بصره» به «لندن» رفت در نخستین مقاله‌ای که در مجله قرن نوزدهم انتشار داد نوشت که او اینک از «ایران» می‌رسد و بیش از هر کسی با اوضاع کشور خود آشنایی دارد و به انگلیسها با دلیل و برهان حالی کرد که در شناختن ایران از راه مقامات سیاسی و کنسولی خود دچار اشتباه شده‌اند. سید جمال‌الدین به تعرض انگلیسها را متوجه این نکته کرد که سود جویان سیاسی و ارباب مصالح خصوصی در انگلیس، نمی‌گذارند حقیقت اوضاع ایران به استحضار اشخاص نوع‌پرست و آزادی دوست و خیرخواه برسد. فرصت از قول گراهام نقل می‌کند که در یکی از مجالس خطابه سید «که گزارش مجملی از آن را نماینده سیاسی ایران به تهران هم فرستاده بود» سوز سخن سید حضار را به گریه درآورد.

سید در غالب نوشته‌های این دوره خود هدفی جز درهم شکستن ناصرالدین شاه و امین‌السلطان ندارد و از آن افکار بلند مربوط به اتحاد اسلام و مطالب عالی اجتماعی و فلسفی کلی دیگر کمتر نشانی در تحریرات و تقریرات این دوره او دیده می‌شود.

دولت ایران از یک طرف سانسور شدیدی برای جلوگیری از ورود آثار سید و «ملکم خان» به ایران برقرار کرد و به وسیله مأمورین سیاسی خود منظمأ گزارش فعالیت‌های سیاسی این دو تن را از لندن می‌گرفت و روزنامه‌های فارسی تهران و اسلامبول را به جوابگویی دشنام ملکم و سید وادار می‌کرد. روزنامه اختر اسلامبول که دو سال بعد از این عمل، خود کاملاً تحت نفوذ فکری سید و یارانش درآمد، در سال ۱۳۰۹ فوق‌العاده مفصلی در حمله به سید و ملکم خان چاپ کرده و هر دو را به باد ناسزا و تهمت گرفته بود... ۱.

استاد محیط طباطبائی، در بخش دیگری از کتاب خود، باز در این باره می‌نویسد:

یکی از فضلاء اصفهانی که مدتی را در کلکته با مرحوم مؤیدالاسلام مأنوس و مربوط بوده از قول او نقل می‌کرد که سید جمال‌الدین را هنگام آخرین تبعید از ایران و عراق در یکی از بنادر خلیج فارس بر کشتی دیدم و با او سخن گفتم مرا تشویق کرد که در هندوستان روزنامه تأسیس کنم و از راه قلم به آزادی مردم خدمت نمایم و خود هم به او وعده داده بود که به لندن می‌رود و روزنامه می‌نویسد.

وقتی سید در آستانه حضرت عبدالعظیم متحصن بود دوستانش شب‌نامه‌هایی انتشار می‌دادند که در آن به کارهای امین السلطان ایراد می‌شد تا آنکه موضوع انحصار داد و ستد تنباکو پس از تبعید سید پیش آمد، باز همان شب‌نامه پراکنی موجب تولید دغدغه و هراس مسئولین امر گردید. وقتی عده‌ای در تهران دستگیر شدند که از جمله میرزا رضای کرمانی دلال بازار و مرید سید جمال با حاجی سیاح مهماندار سید در اصفهان و چند تن دیگر از دوستان سید در میان آنها بودند با مرحوم مستشارالدوله میرزا یوسف خان تبریزی صاحب رساله یک کلمه، اهمیت مطبوعات و نوشته‌های سیاسی در نظر اولیای حکومت مطلقه ناصرالدین شاه معلوم شده بود.

سید بعد از تبعید نتوانست در بغداد بماند و به بصره رفت. سید در بصره به وسیله سید علی اکبر فال اسپری منسوب میرزای شیرازی که قوام‌الملک او را از شیراز تبعید کرده بود و به سوی سامره می‌رفت مقدمات صدور فتوای تحریم دخانیات را سبب سازی کرد و همین که توانست به کمک مادی هدایت پاشای طرابلسی و مساعدت برخی از سران عرب بصره «طالب نقیب» خود را به لندن برساند بر ملکم وارد شد که روزنامه قانون را بر ضد امین السلطان تازه تأسیس کرده بود. ملکم از بیانات و راهنمایی‌های سید در کشف اسرار ظلم و استبداد در روزنامه خود منتفع می‌شد. سید از راه شرکت در نشر مجله‌ای عربی ضیاء الخافقین و ایراد سخنرانیها و نشر مقالات در مطبوعات انگلیسی و مکاتیب چاپی و ارسال آنها برای مقامات روحانی و سیاسی شیعه در عراق و ایران، ایشان را بر ضد امین السلطان برمی‌انگیخت. در این موقع بود که مسأله ایران در مطبوعات خارج و بخصوص در انگلیس مورد بحث و توجه قرار گرفت.

مقارن همین زمان مقاله معروف سید جمال در نشریه قرن نوزدهم انگلیسی دایر بر تشریح اوضاع داخلی ایران انتشار یافت و افکار عمومی را نسبت به دستگاه حکومت ایران بدبین ساخت. در صورتی که «دروموند ولف» سفیر انگلیسی در تهران امین السلطان را زیر نفوذ منافع انگلیس قرار داده او را از وابستگی به دستگاه حکومت تزاری جدا ساخته بود ابداً رضایتی به حضور سید در لندن و استفاده از مطبوعات و مجامع آزاد آنجا بر ضد حکومت ایران نبود.

انتشار نامه‌های عربی چاپی خطاب به علمای بزرگ شیعه مقیم عراق و ایران در انتقاد از کارهای شاه و وزیرش، امین السلطان را به تکاپو انداخت و... ۲.

واکنش‌های انتشار ضیاء الخافقین

در واقع سید پس از خروج از عراق و اقامت در لندن، ضمن ملاقات و مصاحبه با بعضی از مدیران جراید انگلیس، سخنرانیهایی نیز در لندن ایراد می‌نمود و سپس به انتشار نشریه‌ی «ضیاء الخافقین» دست زد. این

نشریه به دو زبان انگلیسی و عربی چاپ می‌شد و در هر شماره حداقل یک مقاله درباره مفاسد حکومت و خرابی اوضاع ایران با امضای «السید» یا «سید الحسینی» انتشار می‌داد. نخستین شماره این نشریه در شباط ۱۸۹۲ م - یکصد سال پیش - انتشار یافت و سید نامه خود را که در بصره برای میرزای شیرازی فرستاده بود، در شماره دوم آن چاپ نمود و نامه دوم خود را در شماره سوم آن منتشر ساخت. (۱)

.....
۱. ترجمه کامل هر دو نامه، در کتاب تحقیقی نگارنده به نام: «نامه‌ها و اسناد سیاسی سید جمال الدین اسد آبادی» که چاپ چهارم آن به زودی منتشر می‌گردد، آمده است.

نامه‌های سید، به «میرزای شیرازی» و علمای مشهور دیگر، غیر از درج در «ضیاء الخافقین» به صورت نامه‌های مستقل هم به چاپ رسیده ۳ برای شخصیت‌های تهران و سرشناسان سایر شهرهای ایران و برخی از کشورها فرستاده شد. سفیر انگلیس در تهران، پس از انتشار نامه سید، خطاب به میرزای شیرازی گزارش ذیل را جهت وزیر امور خارجه انگلیس می‌فرستد:

نامه شماره ۱۴ مورخه ۱۹ ژانویه ۱۸۹۲ از «فرانک لاسل» سفیر انگلیس در تهران به «مارکیز اف سالیسبوری» وزیر امور خارجه انگلستان.

«عالی جنابا»

با کمال افتخار به پیوست نامه بسیار عجیب که خطاب به حاجی میرزا حسن شیرازی رئیس و نماینده مذهب شیعه در سامره است و به وسیله حسنعلی خان نواب ترجمه شده است برای ملاحظه آن جناب تقدیم می‌دارد. این نامه از بصره و احتمالاً در ماه گذشته پس از تبعید جمال‌الدین از ایران نوشته شده و اخیراً چند نسخه از آن از لندن که شیخ حالا در آنجا اقامت دارد به تهران رسیده و بین عده‌ای توزیع گردیده است.

امین السلطان در چندین مورد نظر مرا به اقدامات و فعالیت‌های جمال‌الدین معطوف داشته است و مکرر موضوع جنبش‌های سیاسی اخیر ایران را گوشزد نموده مشارالیه عقیده‌اش بر این است که این تحریکات با پول و کمک روسیه به عمل می‌آید و احتمال قوی دارد تلگرافی که از طرف حاجی میرزا حسن شیرازی به شاه مخابره شده و در آن از شاه تقاضا کرده‌اند که مملکت را از چنگ اجنبی‌ها خلاص نماید در اثر تحریک جمال‌الدین بوده که در مکتوب خود احساسات مذهبی مجتهد مزبور را برانگیخته است.

امین السلطان گفت: با این که تبعید جمال‌الدین از ایران به علت خصومت و دشمنی او با انگلستان بود، او نمی‌فهمد چگونه به جمال‌الدین اجازه داده شده که در انگلستان اقامت نموده و با کمال اطمینان خاطر در آنجا زندگی کند و حملات خود را به ایران ادامه دهد.

من به امین السلطان شرح دادم که تقریباً غیر ممکن است دولت امپراطوری انگلستان بر علیه هر فردی که در آن کشور مقیم می‌باشد قدمی بردارد مگر اینکه به موجب قدرت قانون. من باید عرض نمایم که نتوانستم عالی جناب را قانع نمایم، زیرا عقیده وی بر این است که هرگاه دولت انگلستان نسبت به ایران حسن نیتی داشته باشد و احساس روابط حسنه را بنماید البته می‌تواند اقداماتی نموده و مانع از این بشود که دشمنان ایران از لندن به دولت ایران حمله نمایند.

من به امین السلطان وعده داده‌ام نامه جمال‌الدین را که به مجتهد معروف نوشته است حضور مبارک تقدیم بدارم اصل این نامه به عربی است پس از اینکه به فارسی ترجمه شده تبدیل به انگلیسی گردیده است. من در روزنامه خبر پذیرایی از جمال‌الدین را در ناشینال لیبرال کلوب لندن خواندم مشارالیه در آنجا خطاب‌های راجع به «بحران کنونی در ایران» ایراد نموده است ولی سید در آن نطق عقل خود را بکار برده و از ذکر مطالبی که به انگلستان و سیاست خارجی آن برمی‌خورد احتراز نموده است در صورتی که در نامه‌ای که به حاجی میرزا حسن شیرازی نوشته است شدیداً به سیاست انگلستان حمله نموده است.

البته بطور یقین شیخ جمال‌الدین و نامه وی معروف حضور آن عالیجناب می‌باشد.

موقعی که من افتخار نمایندگی رسمی دولت انگلستان در قاهره را در سالهای ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹ داشتم راجع به او شرحی عرض و خاطر مبارک را مستحضر داشتم که احتمال داده می‌شود جمال‌الدین از روسها پولی دریافت می‌دارد و مأمور است فعالیت‌هایی بر علیه انگلستان بنماید و آقای کندی در نامه شماره ۱۱ و ۲۰ ماه ژانویه ۱۸۹۱ خود گزارش کارهای او را به آن عالی جناب تقدیم نموده و بطور تفصیل جریان تبعید وی را حضورتان عرض کرده است.

با تقدیم احترامات - فرانک لاسل «۴».

خشم شاه از نامه سید

نامه‌ای را که سید برای میرزای شیرازی نوشته و شخص ناصرالدین شاه را مورد حمله قرار داده بود و ترجمه آن نامه به وسیله اعتمادالسلطنه به شاه رسید، ولی شاه از آن نامه چندان ناراحت نشد ولی نامه سید به علمای ایران، او را به شدت خشمگین ساخت. وقتی شاه این نامه را دید به عنوان گله، دولت انگلیس را مقصر قلمداد

کرده و بطور کتبی و شفاهی توسط سفیر خود در لندن و سفیر انگلیس در تهران می‌خواهد که جلو فعالیتهای سید گرفته شده و به مجازات برسد و دو نامه در همین رابطه برای امین السلطان می‌فرستد که ترجمه آن دو نامه به تناسب نقل می‌شود:

« جناب اشرف امین السلطان » - ما پشت سر هم چه به وسیله سفیر خودمان در لندن و چه توسط سفیر انگلستان در تهران راجع به مزخرف گویی‌ها و نوشته‌های مفسدانه میرزا ملکم، بطور کتبی و شفاهی اعتراض و تقاضا نموده‌ایم مشارالیه را از لندن و همچنین از کلیه ممالک تابعه امپراطوری انگلستان اخراج نمایند و یا لااقل از او التزام بگیرند که این عملیات فتنه‌انگیز بر ضد کشور ایران و توهین به مقام سلطنت دست بردارد ولی ابداً نتیجه حاصل نشد تا اینکه ما شیخ جمال‌الدین را که یکی از شریک‌ترین مردمان روی زمین است و در ایران تولید اخلال و مزاحمت‌هایی می‌نمود تبعید کردیم، او نیز به لندن رفت و به ملکم خان پیوست و به وسیله انتشار روزنامه به زبان عربی شروع به تحریکات نمود وی چندین شماره روزنامه نوشته و آنها را در قفقاز و ایران پخش نموده است.

نامبرده اخیراً چند نسخه از آخرین شماره آن را که به زبان عربی انتشار یافته، برای توزیع بین مردم ایران فرستاده است اینک یک شماره از آن را برای ملاحظه و تعقیب امر فرستادم این مرتبه او بطور آشکار شروع به تحریکات نموده و علما و مردم ایران را تشویق به اخلال و شورش نموده و حتی نسبت به شخص ما حمله نموده است.

بدینوسیله او خودش را مانند یک نفر قاتل معرفی کرده و طبق قانون هر مملکتی چنین شخصی که مستقیماً به مقام سلطنت در صدد اسائه ادب برآمده و علناً نسبت به مقام سلطنت خیانت نموده (!!) محکوم به اعدام است و سزای او مرگ است یا لااقل او باید در یکی از نقاط دور دست تا ابد حبس شود.

شما باید از سفیر انگلیس بخواهید که شما را ملاقات نماید و رسماً نظریات ما را به او ابلاغ نماید این دستخط ما را بدهید بخواند و یک نسخه از آن را به او بدهید و نیز ترجمه نامه عربی جمال‌الدین را به او تحویل داده و از او بخواهید که همه اینها را برای وزراء انگلستان بفرستد و حتی به نظر نمایندگان پارلمان آنها نیز برساند تا هرگاه حق با ما است او را به حبس ابد محکوم نمایند و گرنه چگونه ما باید باور نمائیم که دولت انگلستان حامی مقام سلطنت و وجود شخص ما است در حالیکه چنین شخص مفسد و بی‌شعوری با کمال آزادی در انگلستان اقامت کرده و این گونه مطالب را انتشار می‌دهد.» ۵.

سفیر انگلیس، نامه شاه را (که در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۸۹۲ به سفارت انگلیس تسلیم شده بود) به ضمیمه نامه محرمانه خود که ترجمه آن نقل می‌شود، برای وزیر امور خارجه انگلستان می‌فرستد:

« نامه محرمانه شماره ۸۲ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲ از سرلاسل سفیر انگلیس در تهران به مارکیز آف سالیسبوری. عالی جنابا عطف به نامه شماره ۱۴ مورخ ۱۹ ژانویه با ارسال رونوشت دستخط شاه ایران خطاب به امین السلطان اشعار می‌دارد به وسیله سید جمال‌الدین نامه خطاب به علماء ایران صادر گردیده است و در آن نامه مستقیماً به مقام سلطنت توهین و بشدت حمله شده است. ترجمه نامه جمال‌الدین نیز که موجب تغییر و اعتراض شاه گردیده ارسال می‌گردد. نظر شاه بر این است که نویسنده این نامه مستحق مرگ یا حداقل حبس ابد می‌باشد. من به امین السلطان گفته‌ام که این نامه‌ها را برای ملاحظه جنابعالی تقدیم خواهم داشت ولی در عین حال به آن عالی جناب (امین السلطان) یادآوری کردم که برای دولت امپراطوری انگلستان غیر ممکن خواهد بود بر علیه شخصی که در لندن زندگی می‌کند قدمی بردارد مگر به موجب مقرارت قانون. با احترامات سر - ف - لاسل » ۶.

وقتی که نسخه‌های نامه سید به « بعضی از علمای ایران » به وسیله یکی از یاران او به سفارت ایران در روسیه فرستاده می‌شود، « میرزا محمود خان علاءالملک » سفیر ایران در روسیه، به « موریر » سفیر انگلیس متوسل می‌شود، تا بلکه جلوی اقدامات سید را بگیرد. سفیر انگلیس هم، نامه محرمانه‌ای به شماره ۸۷ مورخ ۲۷ اپریل ۱۸۹۲ از « سنت پترزبورگ » برای وزیر امور خارجه انگلستان می‌فرستد، مضمون این نامه محرمانه هم با قدری اختلاف، تقریباً به نامه فوق « سرلاسل » شبیه است.

شاه پس از نوشتن نامه مورد اشاره به امین السلطان باز از شدت خشم و ناراحتی در همان روز، نامه دیگری به وی می‌نویسد:

« شرحی را که این پدرسوخته شیخ جمال‌الدین نوشته است در واقع چیزی نیست جز اینکه از سر تا ته همه‌اش فحش و تحریک و اخلال بر علیه مقام سلطنت با این دلیل روشن در مقابل آنان هرگاه چنین شخصی را لااقل به زندان نیندازند دیگر چه نوع دوستی را دولت انگلستان نسبت به ما ادعا می‌کند چگونه من می‌توانم اظهارات دوستانه آنها را باور نمایم.

باید همین امروز از سفیر انگلیس بخواهید که از شما دیدن نماید این دستخط را برای او بخوانید و رونوشت آنرا به انضمام نامه عربی به او بدهید با این دلیل محکمی که در مقابل خود دارند و جمال‌الدین به مقام سلطنت فحش گفته است او را باید بدون معطلی به حبس ابد محکوم نمایند وگرنه ما باید از دوستی انگلستان به کلی ناامید شویم » ۷.

امین السلطان هم، این دستخط را به ضمیمه نامه خود که نقل می‌شود (۲) همراه با نامه سید، خطاب به علمای مشهور، برای « حسنعلی خان نواب » می‌فرستد:

۲. وی این نامه را به « محمد علی خان » سفیر ایران در انگلستان می‌نویسد: « بعدالعنوان مجدداً شیخ جمال‌الدین مقاله به عربی انتشار داده و برای توزیع بین مردم عراق عرب و سایر نقاط تعدادی از آن را فرستاده است. چند روز پیش آن مقاله به نظر اعلیحضرت همایونی رسید.

این دفعه جمال‌الدین بیشرمی را به اعلی‌ترین درجه رسانیده است چنان عبارات زننده و تندی بکار برده است که هرگز سابقه ندارد از اول مقاله تا آخرش تمام مطالب یک پارچه تهمت و توهین به مقام سلطنت است حتی به این عبارات رکیک قناعت ننموده و علما را تحریک نموده است نه تنها خدمت به شاه را برای مردم ایران تحریم نمایند بلکه او را برای همیشه از مقام سلطنت خلع کنند. این مزخرفات را طوری ادا نموده است که از تکرار آن شرم دارم.

من یک نسخه از آن مقاله را برای شما به پیوست فرستادم که پس از خواندن آن را نزد « لرد سالیسبوری » ببرید و مفاد آن را برای او شرح دهید چون در این مقاله، خود شاه مستقیماً مورد هدف تهمت و افترا قرار گرفته لذا از جانب شاه نزد لرد سالیسبوری رسماً شکایت نمایید و به او بگویید که چنین به نظر می‌رسد و در کشوری که خودتان را دوست ما قلمداد می‌کنید شماها باعث این همه فتنه و آشوب شده‌اید همان بلوای را که در مسأله رژی تنباکو راه انداختید باز هم دارید ادامه می‌دهید.

چگونه ممکن است نام این جزوه عادی را روزنامه گذاشت و گفت که « روزنامه‌ها آزاد می‌باشد » آنهم جزوه‌ای که علناً در مملکت فتنه و آشوب برپا کرده و صلح مردم را به هم زده‌اند. خلاصه چاره‌ای برای این کار باید کرد یا باید او را به حبس بیاندازند یا اینکه به جای دور دستی تبعید نمایند تا اینکه اعلیحضرت همایونی به دوستی و حسن نیت دولت انگلستان اعتماد نماید.

« امین‌السلطان » (خواندنیها شماره ۶ سال ۲۵ ص ۴۳).

پنجشنبه نیز رسید با اینکه از ظهر گذشته است هنوز خبری نرسیده من نمی‌دانم چکار باید کرد واقعاً دچار سرگیجه شده‌ام اعلیحضرت دستخطی نوشته و نامه اخیر جمال‌الدین خطاب به علماء را برای من فرستاده‌اند، من، هم دستخط شاه و هم نامه مزبور را فرستادم که برای جناب آقای سفیر ترجمه نمائید هرگاه ایشان خواسته باشند نامه سید جمال‌الدین و رونوشت دستخط را به لندن بفرستند مانعی نخواهد داشت من نمی‌دانم سفیر

راجع به این موضوع چه فکر می‌کند البته جمال‌الدین به خود من حمله ننموده است ولی تمام مندرجات نامه اخیر او بر علیه اعلیحضرت همایونی می‌باشد.

امین السلطان «۸»

سفیر انگلیس، باز پس از وصول نامه امین السلطان و دستخط شاه، نامه محرمانه دیگری را در همان روز، برای وزیر امور خارجه انگلیس می‌نگارد:

« نامه محرمانه سرلاسل شماره ۸۳ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲ به مارکیز اوف سالیسبوری وزیر امور خارجه انگلیس.

عالی جنابا

عطف به نامه قبلی این جانب مورخ همین روز اینک با کمال افتخار ترجمه یادداشتی را که امین السلطان به عنوان حسنعلی خان نوشته و در ضمن دستخط دیگر شاه را درباره جمال‌الدین ضمیمه نموده است تقدیم می‌دارد البته جای تعجب نیست که شاه از اتهاماتی که بر علیه او به وسیله سید جمال‌الدین به عمل آمده بشدت عصبانی و متغیر گردیده است و از نتایج سوئی که نوشته‌های او در ایران ایجاد خواهد کرد بیمناک می‌باشد عصبانیت شاه بیشتر از این لحاظ است که سید جمال‌الدین حقایقی را درباره اوضاع فعلی کشور ایران فاش نموده است که کمترین شکی را باقی نمی‌گذارد گرچه مقداری از مطالبی را که اظهار نموده اغراق آمیز به نظر می‌رسد.

امضاء سرلاسل «۹»

وقتی که ناصرالدین شاه از نامه‌های خود به امین السلطان نتیجه نمی‌گیرد، بر خشم وی افزوده می‌شود و مجدداً نامه زیر را به وی می‌فرستد:

« جناب امین السلطان خیلی جای تعجب است که سفیر انگلستان درباره شیخ جمال‌الدین هنوز جوابی نداده است اگر او چیزی برای شما فرستاده به من اطلاع دهید والا این دستخط مرا به او نشان داده و جواب بخواهید.

در این تردیدی نیست که این شخص شرور و متقلب باید به موجب مقررات قانون تنبیه شود معنی ندارد که او در لندن نشسته و این مزخرفات را علناً بر علیه ما و مقام سلطنت در همه جای دنیا انتشار دهد و نیز در مجله‌ای که به راه انداخته است مردم را برای اختلال و شورش تحریک نماید ما هرگز نمی‌توانیم این مطلب را قبول کنیم که دولت انگلستان دوست ما می‌باشد یا حامی مقام سلطنت ما است با اینکه هیچ کاری را

نمی‌خواهد صورت بدهند به این شخص اجازه می‌دهند این همه مزخرفات بنویسد باز هم ادعا می‌کنند انگلستان کشور آزادی است» ۱۰.

امین السلطان در تعقیب دستخط شاه، نامه‌ای به حسنعلی خان نواب می‌فرستد:

« بعدالعنون - امیدوارم حال شما خوب است. یادداشت شما درباره مطالبی که در نامه شماره ۹۹ لاسل قید شده است در شهر قم به دستم رسید راجع به مسائل مربوط به گمرک دستور لازم به جناب آقای امین‌الملک داده‌ام او کارها را روبراه خواهد کرد من همچنین نامه و جواب جناب آقای سفیر راجع به جمال‌الدین دریافت داشته‌ام ولی اعلیحضرت منتظر وصول جواب از طرف دولت انگلستان می‌باشند بهتر این است به هر نحوی است جوابی تهیه و برای من بفرستید تا بتوانم به عرض او برسانم.

نظر من این است جواب بدین مضمون تهیه شود دائر بر اینکه « دولت انگلستان آنچه از دستشان بر می‌آید در این مورد اقدام مساعد خواهند کرد ».

گر چه آنچه که انگلیسها می‌گویند صحیح به نظر می‌رسد ولی با این ترتیب این مرد را - ناصرالدین شاه - نباید زیاد مایوس نمود راه عاقلانه این است که درباره کاررزی او به کمک انگلیسها امیدوار باشد بالاخره برای باز کردن حساب برای مطالبات کمپانی تنباکو به اعتبار کمپانی و وصول اموال رژی سعی خواهم کرد که به نحو مطلوب عمل نمائیم...

امین السلطان « ۱۱.

سفیر انگلیس هم، نامه امین السلطان را به ضمیمه نامه ذیل، برای وزیر امور خارجه انگلیس ارسال می‌دارد:

« نامه شماره ۹۹ مورخ اول ژوئن ۱۸۹۲ سر لاسل به عنوان وزیر امور خارجه انگلستان.

با کمال افتخار ترجمه نامه خصوصی امین‌السلطان خطاب به حسنعلی خان نواب را به پیوست تقدیم می‌دارد.

عالی جنابا قسمت اول این نامه راجع به شکایتهائی است که دولت ایران از مأمورین گمرک دارد و تصور می‌کنم لزومی ندارد که در آن مورد زحمتی به آن عالی جناب داده شود فقط مطلبی را که از نواب خواسته بودم که به امین السلطان بگویم به نظر مبارک می‌رسانم جناب امین‌السلطان اظهار داشته است که شاه مجدداً راجع به شکایتی که از جمال‌الدین دارد در صدد مطالبه جواب از دولت انگلستان برآمده است آنها هنوز در این امید هستند که بلکه کمپانی توتون و تنباکو بتواند مساعدتهایی به دولت ایران بنماید ضمناً امین‌السلطان در آخر نامه‌اش اظهار کرده که شاه به حاکم جدید شیراز برای توقیف و تنبیه قوام‌الملک که بدون اجازه

اعلیحضرت صورت گرفته سخت متغیر گردیده است در نامه بعدی سعی خواهم نمود که گزارش جامع این جریان را به عرض برسانم.

از حسنعلی خان نواب تقاضا کرده‌ام از امین‌السلطان برای این اطلاعاتی که در اختیار ما گذارده است از جانب من تشکر بنماید و به ایشان بگویند که موضوع جمال‌الدین را به نظر جنابعالی رسانیده‌ام ولی من باید یادآور شوم که دولت امپراطوری انگلستان راجع به حفظ و حراست اموال و تأسیسات کمپانی تنباکو جز با مراجعه به مقامات قضائی نباید راه دیگری را در نظر بگیرد...

امضاء لاسل. «۱۲».

وزیر امور خارجه انگلیس، با توجه به نامه‌های شماره ۸۲ و ۸۳ سفیر خود در تهران، تلگراف زیر را می‌فرستد:

« عطف به نامه‌های ۸۲ و ۸۳ شما باید با در نظر گرفتن مفاد تلگراف ۴۹ سپتامبر گذشته اینجانب با امین‌السلطان تماس بگیرید. «۱۳»

سفیر انگلیس، پس از وصول تلگراف فوق، این نامه را برای امین‌السلطان می‌فرستد:

« رونوشت نامه مورخه ۶ ژوئن ۱۸۹۲ سفیر انگلیس در تهران به عنوان امین‌السلطان.

(پس از تعارفات) این جانب به وزیر امور خارجه انگلستان شرحی نوشته و خواسته‌های اعلیحضرت شاه ایران را دایر بر اینکه جلو نوشته‌های جمال‌الدین را باید گرفت بطور مشروح اطلاع داده‌ام من هم اکنون از جناب آقای وزیر امور خارجه به موجب تلگراف دستوری دریافت داشته‌ام که به جنابعالی اطلاعی بدهم راجع به اینکه دولت انگلستان حاضر است به سفیر ایران در لندن درباره تعقیب جرایم در محاکم رسمی انگلستان نظریات خود را بدهد.

ولی قبلاً عرض می‌کنم مطابق سوابق موجوده حتی اگر برای این کار دلیل محکم و قابل قبولی ارائه شود دیوان عالی کشور هرگز اجازه نخواهد داد که یک قدرت خارجی قدمی بر علیه جرایم انگلستان بردارد. دفاع هیئت منصفه و افکار و احساسات عمومی در انگلستان چنان قوی است که به ندرت اتفاق می‌افتد در این موارد قضات رأی موافقی بر علیه مدعی بدهند. ۱۴.

امضاء لاسل. «

« لاسل » پس از ارسال نامه مذکور، در ۹ ژوئن نامه محرمانه‌ای برای وزیر امور خارجه انگلیس می‌فرستد:

« قلهک ۹ ژوئن ۱۸۹۲ نامه محرمانه، شماره ۱۰۴.

« عالی جنابا با کمال افتخار رونوشت یادداشتی را که با اطاعت از دستوری که ضمن تلگراف شماره ۳۴ داده بودید برای امین السلطان به وسیله اینجانب نوشته شده تقدیم می‌دارد.

من به امین السلطان تذکر داده‌ام که امپراطوری انگلستان حاضر گردیده است که به سفیر ایران در لندن درباره مطالبی که جمال‌الدین در لندن بر علیه دولت انتشار داده است نظریات خود را اعلام بدارد اینک رونوشت شرحی که برای امین‌السلطان نوشته شده به پیوست تقدیم می‌دارد.

« لاسل » ۱۵

به دنبال این همه مکاتبات و مذاکرات، از مفاد نامه ۶ ژوئن سفیر انگلیس بر می‌آید که وزارت امور خارجه انگلستان برای جلوگیری از فعالیتهای سید به وجود مدرک نیاز دارد و به همین لحاظ « میرزا محمد علی خان » سفیر ایران در لندن، مدارکی به وزارت امور خارجه انگلستان ارائه می‌دهد، تا دیگر سید فعالیت بر علیه ناصرالدین شاه نکند. این امر از نامه سفیر ایران که به شرح زیر است معلوم می‌شود:

« نامه مورخه ۲۲ ژوئن ۱۸۹۲ میرزا محمد علی خان سفیر ایران به عنوان مارکیز اوف سالیسبوری.

عالی جنابا با کمال افتخار اسنادی را که دیروز راجع به آن با جنابعالی مذاکره شد حضورتان تقدیم داشتم امیدوارم آن عالی جناب هرچه زودتر ترتیبی دهند تا بدان وسیله بنده بتوانم خاطر مبارک ملوکانه را از هر حیث آسوده نمایم.

با تقدیم احترامات - محمد علی « ۱۶.

در اثر اصرار ناصرالدین شاه، برای جلوگیری از نشر مقالات سید در ضیاء الخافقین و ایراد سخنانی در لندن که به موقعیت شاه لطمه زده بود، سفیر ایران به دیدار وی رفته و از وی تقاضای کمک می‌کند.

« ادوارد براون » در کتاب خود، در این زمینه می‌نویسد:

« در مقالات مربوط به ایران از هیچ‌گونه ناسزا به حکومت و شاه دریغ نمی‌کرد تا حدیکه سفیر دولت ایران در لندن به نزدش شتافته و کوشش به تسلی و آرامش او نموده که اگر خودداری از نوشتن و گفتن از این موضوع نماید حاضر است یک مبلغ هنگفتی به او تقدیم دارد. ولی سید جواب منفی داد و گفت نه، راضی نخواهم شد مگر اینکه شاه کشته و شکمش دریده و جسدش به گور عرضه شود. این گفتار که از او سر زده ما را معتقد می‌سازد که قاتل شاه یکی از پیروان سید بوده است... « ۱۷.

نگرانی و حساسیت رژیم ناصرالدین شاه در قبال استمرار مبارزه سید جمال الدین اسد آبادی در لندن، از تشبثات حقیرانه و رذیلانه آن، برای سرکوب حرکت و تعطیل نشریه ضیاءالخاقین، که نقشی اساسی در افشای رژیم استبدادی قجری داشت، کاملاً روشن و آشکار است... اما دولت انگلیس برای حفظ مصالح خود، بظاهر برای تعطیل آن نشریه، دنبال « مدرک » می‌گردید! ولی سرانجام با روشی غیر اخلاقی به تعطیل نشریه، اقدام نمود.

آقای صدر واثقی می‌نویسد: « چنین بنظر می‌رسد که طلوع و افول این نشریه در فاصله کمی انجام گرفته باشد، زیرا تا آنجا که اطلاع در دست است، بعد از انتشار دو شماره، دیگر از شماره‌های بعدی آن، در دست نداریم^{۱۸}. البته مقالات این نشریه درباره موضوع و احوال ایران بوده است، اگر نگوئیم که فعالیت‌های شاه و امین‌السلطان و سفیر ایران در لندن، در تعطیل آن مؤثر بوده، بی‌دخالت هم نبوده است... »^{۱۹}.

در مورد چگونگی به تعطیل کشاندن نشریه توسط دولت انگلیس، « سید حسن تقی‌زاده » که خود آشنایی با نیرنگ‌های سیاسی داشت، چنین می‌نویسد:

« ... مشارالیه از بصره پس از چندی اقامت برای بهبود حالش که علیل المزاج شده بود به لندن رفت و در ماه رجب سنه ۱۳۰۹ یک روزنامه عربی و انگلیسی موسوم به « ضیاءالخاقین » در لندن بنا کرد و در هر شماره از این روزنامه وی یک مقاله می‌نوشت در خصوص اوضاع ممالک اسلامی.

مقاله شماره اول راجع به خرابی اوضاع ایران بود و در شماره ۲ مورخ غره شعبان، صورت مکتوبی را که خود سید خطاب به همه علمای بزرگ ایران، با اسم آنها نوشته و آنها را به خلع « ناصرالدین شاه » تحریک کرده بود، نشر کرد.

دولت انگلیس به وسائل عجیبی برای تعطیل این جریده متوسل شد و بالاخره وزارت خارجه انگلیس، به آن مطبوعه که حروفات عربی داشت و آن جریده را چاپ می‌کرد (در یک قصبه‌ای در حوالی لندن) گفت که اگر روزنامه « ضیاءالخاقین » مداومت کند، دولت انگلیس سفارش‌های خود را که مبلغ کلی در سال می‌شد، از آن مطبوعه قطع خواهد کرد و به چاپخانه دیگر خواهد داد. با این تهدید روزنامه خوابید... »^{۲۰}.

البته علاوه بر تعطیل نشریه، سلطان عثمانی هم به درخواست ناصرالدین شاه، با نیرنگ‌های دیگری سید جمال‌الدین را از لندن به اسلامبول دعوت نمود و با یادآوری ضرورت حضور سید در اسلامبول، برای ایجاد وحدت بین مسلمانان، او را به این « قفس زرین » کشید... که چگونگی آن را در مقاله‌ای دیگر، همراه اسناد منتشر خواهیم ساخت.

۱. سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، از استاد سید محمد محیط طباطبائی، با مقدمه و کوشش: سید هادی خسروشاهی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰، صفحه ۶۳ تا ۶۶.

(این چاپ از کتاب استاد محیط طباطبائی، دارای ۱۶ مقاله اضافی نسبت به چاپ قبلی کتاب است که در سال ۱۳۵۰ در قم چاپ شده بود).

۲. همان مدرک، صفحه ۱۲۸ و ۱۲۹.

۳. روزنامه اعتمادالسلطنه، صفحه ۳۷ و ۱۴۷.

۴ الی ۱۶ - مجله « خواندنیها » شماره ۹۷ سال ۲۴، ص ۲۰ و شماره ۵ سال ۲۵ صفحه ۲۳ الی ۲۵ و شماره ۶ سال ۲۵ ص ۲۱ الی ۲۳. (آقای مشیری، رنج و زحمت ترجمه گزارشهای موجود در وزارت امور خارجه انگلستان را بر خود هموار کرده و آنها را در مجله خواندنیها منتشر ساخته است و همه ترجمه‌های منقول، از ایشان است که در شماره‌های فوق مجله خواندنیها چاپ شده است).

۱۷. انقلاب ایران، تألیف ادوارد براون، چاپ تهران، صفحه ۲۳.

۱۸. نشریه ضیاءالخافقین، برخلاف نظر فوق، پس از انتشار پنج شماره، تعطیل گردید و خوشبختانه فتوکپی کامل هر پنج شماره، چند سال پیش توسط اینجانب از کتابخانه « بریتش موزیوم » - لندن - اخذ شد که امیدوارم در فرصتی مناسب به انتشار هر پنج شماره آن، در مجموعه‌ای مستقل، مانند « العروه‌الوثقی » - که با مقدمه‌ای از نگارنده یک بار در قم و برای بار دوم در « رم » - ایتالیا - منتشر شده است - اقدام کنیم.

۱۹. سید جمال الدین حسینی، پایه گذار نهضت‌های اسلامی، تألیف صدر واثقی، چاپ تهران ۱۳۴۸، صفحه ۲۴۳. کتاب آقای واثقی در زبان فارسی، یکی از بهترین کتابها درباره سید جمال‌الدین است و پیش از ما هم ایشان از ترجمه‌های آقای علی مشیری در مجله « خواندنیها » در کتاب خود، استفاده کرده‌اند و خوشبختانه اصل اسناد وزاتخارجه انگلیس درباره سید جمال‌الدین هم توسط اینجانب، در سفری دیگر، بطور کامل تهیه شده است که امیدوارم همراه ترجمه کامل آنها، سرانجام روزی انتشار یابد!

۲۰. سید جمال الدین اسد آبادی، رهبر نهضت آزادیخواهی ایران، از سید حسن تقی‌زاده، به کوشش و مقدمه نگارنده، چاپ دوم، قم، ۱۳۵۰، صفحه ۲۸-۲۷.

نگاهی به اسناد سری انگلیس در مورد آیت الله کاشانی، لبنان، انقلاب فلسطین و اخوان المسلمین

مقدمه و یک پیشنهاد

در آغاز هر سال میلادی، وزارت امور خارجه انگلیس اسناد سری و خیلی محرمانه خود را، که سی سال از تاریخ آنها می‌گذرد، در اختیار عموم قرار می‌دهد تا همگان از حوادث پشت پرده سیاست بریتانیا آگاه شوند و طبعاً علاوه بر مردم انگلیس، دیگران هم می‌توانند از این اسناد استفاده کنند.

اوائل دو سال میلادی گذشته (۸۳ و ۸۴) که اینجانب در «لندن» بودم، مصادف با باز شدن پرونده‌های سری سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ میلادی بود. این اسناد بدون استثناء در اختیار همه علاقمندان به مسائل سیاسی، تاریخی قرارگرفت که تهیه فتوکپی از آنها نیز کاملاً آزاد است.

بطور طبیعی برای من مسلمان شرقی، آشنایی با اسناد مربوط به کشورهای اسلامی، بویژه ایران، در درجه اول اهمیت قرار داشت، و روی همین اصل «نگاهی گذرا» داشتم به اسناد مربوط به ایران در بحران ملی شدن صنعت نفت، به رهبری آیت الله کاشانی و اسناد خاورمیانه در رابطه با تحکیم قدرت صهیونیسم در منطقه و چگونگی برخورد استعمار با حرکت‌های اسلامی و عناصر مسلمان، بویژه در سوریه، لبنان، مصر و اردن...

آنچه که در این مقال می‌خوانید نه تحقیق تاریخی نام دارد و نه تجزیه و تحلیل اسناد سری و نه گزارش سیاسی، بل محصول «نگاهی گذرا» است و اشارتی است فهرست گونه، به گوشه‌ای از چند موضوع مهم و حیاتی که آشنایی با چگونگی آنها، می‌تواند نه تنها پاره‌ای از ابهامات تاریخی عصر ما را برطرف سازد، بلکه می‌تواند «راه گشای» کشف اسرار ماهیت سیاست‌های استعماری در بلاد اسلامی باشد.

متأسفانه من به علت گرفتاری‌های شغلی و با توجه به اینکه تمام وقتم در اختیار خودم نیست، نمی‌توانم آسوده‌خاطر به «مکتب نشینم» و تحقیق و بررسی در این زمینه را آغاز کنم، ولی نشر محصول «نگاهی گذرا» در واقع می‌تواند تمام حجت برای کسانی باشد که هم وقت دارند و هم امکانات... و هم باور دارند که تحلیل این اسناد می‌تواند بسیاری از حقایق تاریخ را روشن سازد و مدعیان دروغین ملی‌گرایی و وطنخواهی را که متأسفانه در عمل، عامل رسمی استعمار کهنه کار در حوادث منطقه بوده‌اند، افشا کند و چهره واقعی، ولی کریه و زشت آنان را، آنطور که بوده، نه آنطور که خود خواسته‌اند جلوه دهند، به عموم ایشان دهد...

... اگر شما بدانید که سفیر انگلیس در تهران، در مورد آیت الله کاشانی تنها امیدی که دارد این است که «بتواند آبروی او را ببرد تا از نفوذش کاسته شود» و سپس اگر روزنامه‌های سی سال قبل را ورق بزنید و ببینید

که چه کسانی تحت نام «جبهه ملی» یا «حزب توده» - باصطلاح حزب طبقه کارگر! - متولی و تعزیه گردان این صحنه شدند، به خوبی می‌توانید نتیجه بگیرید که در این نبرد، حق با چه کسی بود و چرا آبروی کاشانی به ظاهر رفت و دیگران «ملی»! و «وجیه‌المله» باقی ماندند و برای روز مبادا «ذخیره» شدند تا به موقع «مرغ طوفان»! شوند و «دولت خدمتگزار» را تشکیل دهند و بخواهند که انقلاب اسلامی را از مسیر خود دور سازند؟ روشن تر بگوییم: همانهایی که آیت الله کاشانی را در روزنامه‌های: «جبهه ملی» و «شورش» و «بسوی آینده» و «نیروی سوم» و غیره «انگلیسی» نامیدند، همانها، پس از کودتای ۲۸ مرداد، وجیه‌المله و الدوله! شدند و نه تنها از هر گونه چشم زخمی در امان ماندند، بلکه شغل خود را هم از دست ندادند. و این آیت الله کاشانی بود که به علت مخالفت با کنسرسیوم و قرارداد «امینی پیچ» توسط تیمسار! «فرزانگان» وزیر کشور رژیم کودتا «سید کاشی» نام گرفت و از صحنه خارج شد!

و می‌دانیم که حضرات «جبهه ملی» پیش از پیروزی انقلاب اسلامی هم هر کدام برای شرفیابی شبانه یا نیمه شبانه به محضر شاه! به نوبت ایستاده بودند، و حداکثر، خواستار «سلطنت» اعلیحضرت! بودند، ولی پس از انقلاب به عنوان متولیان انقلاب، با اتکاء به استخوانهای دکتر مصدق راهی میدان شدند تا در حقیقت «میراث خوار انقلاب» شوند، ولی این بار دیگر حنایشان رنگی نداشت... و چه زود خود را به دست خود افشا کردند و راهی دیار غرب شدند تا «مبارزه» را ادامه دهند!... آری کسانی که در دوره شاه «مبارزه» برای آنها مفهومی نداشت، امروز «مبارزه» شده‌اند و هزینه زندگی و روزنامه آنها در خارج را هم «ملیون»! تامین می‌کنند؟! (۲) آیا شما باور می‌کنید؟ که بگذرم...

* * *

یکبار دیگر یادآور می‌شوم که استفاده از اسناد سری وزارت امور خارجه انگلیس برای همگان آزاد است و تکرار می‌کنم که روشن ساختن حقایق تاریخی ایران و جهان اسلام و نقش مزدوران استعمار، بویژه ارتجاع عرب در «فروخته شدن فلسطین» با استفاده از این اسناد، وظیفه کسانی است که امکان و فرصت کافی برای انجام این «تکلیف» دارند.

و بی تردید اگر مسئولین «مرکز اسناد وزارت امور خارجه ایران» یا «مرکز اسناد وزارت ارشاد اسلامی» در این زمینه پیشگام شوند، باقیات الصالحاتی از خود به یادگار خواهند گذاشت که هرگز فراموش نخواهد شد و خداوند هم پاداش نیک آنان را خواهد داد.

«والباقیات الصالحات خیر عند ربک وابقی» و «ان الله لا یضیع اجر المحسنین».

* * *

آیت الله کاشانی و اخوان المسلمین از دیدگاه سفرای انگلیس :

۱- اسناد سری وزارت خارجه انگلیس نشان می‌دهد که سفیر انگلستان در لبنان، برای کمک به پیشرفت اهداف «بریتانیای کبیر»! به فکر استفاده از عناصر حرکت اسلامی در سوریه و لبنان است و برای همین منظور، سفیر در گزارش خود به «الی اربوکر» رییس بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس، گزارش می‌دهد که «مارون عرب» دبیر امور شرقی سفارت، با شخصی به نام «ابوالخود» تماس برقرار کرده که او با شخصیت‌های مهم اسلامی و عرب، در ارتباط است.

در میان این شخصیت‌ها، نام «الفضل الورطلانی» شخصیت اسلامی «آفریقای شمالی» تبعید شده به وسیله فرانسویها، به چشم می‌خورد. «ابوالخود» همچنین مدعی است که «با آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی رهبر دینی ایران هم روابط دوستانه دارد که به علت قیام علیه نفوذ و سلطه بریتانیا، از ایران تبعید شده است» و سومین شخصیت معروف، «شیخ مصطفی السباعی» رهبر اخوان المسلمین سوریه است که «ابوالخود» مدعی است «می‌تواند همکاری این سه شخصیت را جلب کند»؟!...

... به محض وصول گزارش سفیر به لندن، رییس بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس، پاسخی به او می‌فرستد که خلاصه آن چنین است:

«... ورطلانی باید همچنان تحت نظر قرار بگیرد، اگر او به عدن یا جای دیگر برود، موجب ناراحتی و گرفتاری شدید ما خواهد بود و من شک دارم که او حاضر بشود به نفع ما کاری انجام دهد. در مورد کاشانی من اطلاعات زیادی ندارم، ولی همین اندازه می‌دانم که او نقش عمده‌ای در مبارزه بر ضد انگلیس در منطقه خلیج فارس را به عهده داشته است. اما مصطفی سباعی هم به عنوان رهبر اخوان المسلمین سوریه، به نظر نمی‌آید معقول نیست که تغییر موضع سیاسی بدهد و همکاری او جلب شود، البته در صورت امکان ارتباط برقرار شود!»

ولی «اربوکر» بهمین پاسخ اکتفا نمی‌کند، بلکه بلافاصله از سفیران انگلیس در «تهران» و «دمشق» در این مورد نظریه می‌خواهد... و نخستین پاسخ از «سرفرانس شپرد» سفیر وقت انگلیس در تهران به لندن می‌رسد. او خیلی صریح می‌نویسد: «عقلانی و منطقی بنظر نمی‌رسد که برای برقراری روابط با این شخصیت‌های مذهبی،

وقتی صرف شود...البته اگر کوچکترین احتمال نفوذ در کاشانی هم وجود داشته باشد، نباید آنرا از دست داد، ولی من تنها امیدی که در مورد کاشانی دارم آنست که بتوانیم او را در افکار عمومی بی آبرو و متهم سازیم، تا نفوذ خود را از دست بدهد!»(۳)

و بدین ترتیب، توطئه طرح آغاز می‌شود... و بعدها، به تدریج آیه الله کاشانی، رهبر ملی شدن صنعت نفت و دشمن دیرین و سرسخت و آشتی ناپذیر انگلیس، بوسیله «ملی گراها!» و «حزب توده!» متهم به همکاری با «انگلیس» می‌گردد. و بدین سان تنها آرزوی جناب سفیر و مقام امریکایی تحقق می‌پذیرد!

...دومین پاسخ از «بیل بلوک» سفیر انگلیس در «دمشق» است که باطلاع رئیس بخش شرقی وزارت خارجه می‌رساند: «سباعتی رهبر اخوان المسلمین سوریه است و من تصور نمی‌کنم که آنها بعنوان یک سازمان اسلامی، از نفوذ خود، آنها بِنفع کفار و بر ضد یک مؤمن حقیقی مانند کاشانی، استفاده کنند. همین نکته تقریباً غیر ممکن می‌سازد که سباعتی کمکی بما بنماید. موقعیت و موضع‌گیری او، ایجاب نمی‌کند که ما به او امیدی داشته باشیم. او یک شخصیت معروفی است که وقتی سخنرانی می‌کند، همه مردم را تحریک می‌نماید. من فکر نمی‌کنم که استفاده از نفوذ او بِنفع بریتانیا، عملی یا آسان باشد. البته ما با او بعنوان یک شخصیت معروف سوریه تماس علنی گرفته‌ایم. ولی او صریحاً نظر خود را نسبت به بریتانیا، چنین بیان نمود:

به نظر ما انگلستان در مقایسه با دیگر کشورهای غربی، «بهترین در میان یک مجموعه بدترین‌ها است...!»

بدین ترتیب یک مسلمان سوریه‌ای، بخاطر ایمان و اعتقاد، نمی‌تواند حاضر شود که «بِنفع کفار» بر ضد یک مؤمن حقیقی مانند آیه الله کاشانی وارد میدان شود... اما روشنفکر جماعت اخته غرب زده در میهن او، برای توجیه شکست سیاسی خود و یا برای اجرای اوامر اربابان خارجی و یا برای خالی نمودن عقده‌های روانی، بالاخره بر ضد او قیام کردند و آنچه که می‌توانستند، رذیلانه و ناجوانمردانه بر ضد او انجام دادند و اتهاماتی را که امروز اسناد بدست آمده نشان می‌دهد که خود آنها سزاوارترین افراد بر آن نوع امور بودند، به آیه الله کاشانی نسبت دادند، ولی همانطور که امام یکبار فرمود، «خود زودتر سیلی آنرا خوردند!»...

اسنادی درباره لبنان:

۲- مسئله مسلمانان و مسیحیان لبنان و داستان کامیل شمعون:

مشکل مسلمانان و مسیحیان لبنان، مربوط به دهه اخیر از قرن ما نیست. استعمار در هر کجا که ریشه داشت، تخم‌کینه و فساد را کاشته است. اسناد سری وزارت خارجه انگلیس نشان می‌دهد که مسلمانان لبنان، از سی

سال قبل، بعلت ظلمی که بر آنها روا شده، شکایت داشته‌اند، ولی ستمکاران، هرگز گوش به سخن آنان نداده‌اند.

سفیر انگلیس در بیروت طی گزارش سری مشروحی درباره تغییر حکومت لبنان و شکل جدید هیات حاکمه آن، چنین می‌نویسد:

«قدرت سیاسی ۸ ساله «بشاره الخوری» ناگهان فرو ریخت و حکومت تازه‌ای، بعنوان مبارزه با فساد و برای اصلاح بنیاد اجتماعی، روی کار آمد. رییس این حکومت جدید، «کامیل شمعون» نام دارد که در سپتامبر ۱۹۵۲ به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد. ولی چون نتوانست دولت «وحدت ملی» را تشکیل دهد، فقط با چهار وزیر کابینه خودبه مجلس معرفی کرد! ولی سیاست کلی خارجی لبنان، همچنان همکاری با غرب خواهد بود، بویژه که کامیل شمعون معروف به وابستگی کامل به بریتانیا است.»

چهار ماه پس از این شعبده بازی که آنروز بنام «وحدت ملی» و امروز بنام «ائتلاف ملی» در لبنان جریان داشته و دارد و صحنه گردانان آن نیز همان کامیل شمعون‌ها و پیر جمیل‌ها هستند، سفیر انگلیس در بیروت در گزارش دیگری به «انتونی ایدن» وزیر خارجه وقت، اطلاع می‌دهد:

«... شمعون فقط بحرف و توصیه دوستان نزدیک خود که صلاحیت و یا ووزنه سیاسی لازم را ندارند، گوش می‌دهد و این امر موجب رنجش گروهی، بویژه شخصیت‌های برجسته مسلمانان شده است. تا آنجا که آنها با تندی به مسئولین سفارت گفته‌اند که با این انتخاب‌ها، مصالح مسلمانان مراعات نشده است... در مجموع، شمعون چون نمی‌تواند بوعده‌های اصلاحی خود عمل کند، هواداری بسیاری از جوانان مسلمان را از دست داده و آنها از حکومت جدید دور شده‌اند...»

سفیر انگلیس در گزارش بعدی خود (مورخ ۲۰ مارس شماره ۴۲ - پرونده شماره ۵۳/۸/۲/۲۰۱۴) به وزارت خارجه می‌نویسد: «اختلافات شدیدی میان مسلمانان و مسیحیان بروز می‌کند. برای آنکه مسلمانان در سرنگونی حکومت بشاره الخوری نقش بسزایی را ایفا کردند، ولی آنها علیرغم تلاشهای وسیع، به خواستهای خود در تقسیم عادلانه پستهای اداری، نرسیدند، مسلمانان انتظار داشتند که به موقعیت و اهمیت آنها توجه بیشتری بشود، بویژه شمعون پیش از انتخاب، مدعی بود که رفتار منصفانه‌ای نسبت به همگان خواهد داشت.

ولی امروز مسلمانان اعتراض دارند که در امور اداری و قضایی، نمایندگان کافی ندارند... آنها می‌گویند اگر بنا است برای ایجاد یک زندگی آرام در لبنان گامی برداشته شود، باید میان مسلمانان و مسیحیان در تقسیم وظایف اداری توازن لازم مراعات شود و باینکه اگر آمارگیری بعمل آید، تعداد کل مسلمانان (اعم از سنی و شیعی

و دروز) بیشتر از مسیحیان خواهد بود، ولی آنها به تقسیم بطور تساوی هم راضی نیستند و چون به خواسته‌های آنها توجهی نمی‌شود، آنها می‌خواهند یک کنگره اسلامی تشکیل دهند که هدف عمده آن ایجاد تساوی بین مسلمانان و مسیحیان و محدود ساختن اختیارات رئیس جمهوری است. ولی حزب مسیحی کتائب هم بلافاصله اعلان نموده که یک کنگره مسیحی برای رسیدگی به اوضاع تشکیل خواهد داد. و من فکر نمی‌کنم که این قبیل برنامه‌ها بتواند در الغاء نظام برتری مسیحیان، مؤثر واقع بشود، احساس عمومی در لبنان اینست که رئیس جمهوری وابسته به همه مردم لبنان نیست، او رهبر ویژه مسیحیان است.»

این گزارش سری سفیر انگلیس، بخوبی نشان می‌دهد که علیرغم کثرت عددی مسلمانان از سی سال قبل، استعمار همواره کوشیده است که تفوق عملی و همه جانبه مسیحیان را در لبنان همچنان حفظ کند و مسلمانان را از حقوق طبیعی خود محروم سازد.

... اما گفتنی است که این «تفوق» فقط در قبال مسلمانان است، و گرنه لبنان مسیحی هم باید در برابر اسرائیل غاصب، ضعیف و ناتوان باشد تا نه تنها مزاحمت احتمالی از سوی آن متوجه این پایگاه نظامی امپریالیستها نشود، بلکه اگر روزی لازم شد که اسرائیل جنوب آنرا اشغال کند و حتی تا قلب بیروت به پیشروی بپردازد، ارتش مسیحی لبنان نتواند مقاومتی از خود نشان دهد و سپس رئیس جمهوری تحمیلی هم قرار داد صلح با اسرائیل را امضاء کند.

اسناد سری انگلیس باز نشان می‌دهد که کامیل شمعون «عامل انگلیس» درخواست اسلحه و وابستگی نظامی به اردوگاه غرب را مطرح می‌کند، ولی پاسخ بریتانیای کبیر! منفی است. خلاصه داستان در اسناد سری چنین آمده است:

«ژنرال روبرتسون» وارد بیروت شد و با مقامات لبنانی ملاقات و مذاکره نمود. پس از این ملاقتها شمعون به سفیر انگلیس اطلاع داد که «آماده است لبنان را از لحاظ نظامی وابسته به سازمان نظامی انگلیس بنماید» ولی پاسخ تلگرافی وزارت خارجه، منافع اسرائیل را مقدم می‌شمارد:

«بیروت: سفارت بریتانیای کبیر. در پاسخ تلگراف شماره ۷۱۴ و ۷۱۵ مورخ نوامبر ۵۲ در مورد نتایج سفر ژنرال روبرتسون، به اطلاع می‌رسد:

۱. ما از آمادگی لبنان برای همکاری با غرب، متشکریم!

۲. در این زمینه مایل هستیم که لبنان با دولتهای غربی دیگر، از جمله فرانسه هم در ارتباط باشد!

۳. ما نمی‌توانیم به لبنان اسلحه مجانی یا ارزان تحویل دهیم، زیرا که موجب توقع بیشتر دولتهای عربی دیگر می‌شود!

۴. ما اگر هم بتوانیم به لبنان اسلحه بدهیم، منافع اصولی ما آنرا تایید نمی‌کند.

۵. ما با اینکه خواهان موفقیت طرح خود در دفاع از خاورمیانه هستیم، ولی این امر ارتباط مستقیم با روابط آینده اعراب و اسرائیل دارد. ما نمی‌خواهیم به عربها رشوه دهیم تا فردا صلحی را که مورد نظر خودشان است به اسرائیل دیکته کنند!

این تلگراف سری و فقط جهت اطلاع رئیس جمهوری لبنان است!

بنابراین، این تنها اسرائیل است که مورد عنایت و توجه محافل امپریالیستی است و منافع آن مقدم بر منافع همه اعراب، اعم از مسلمان و مسیحی!... و اگر انگلیس بتواند هم، به اعراب اسلحه نمی‌دهد، نه مجانی و نه ارزان! زیرا که فروختن اسلحه، در آن شرایط به اعراب نوعی رشوه تلقی می‌شود!! و در آینده ممکن است صلحی را بر اسرائیل تحمیل کنند!!! ولی اگر این اسلحه در قبال «نفث ارزان» درخواست شود، به «نوکران ویژه» تحویل داده می‌شود، و آنهم بشرط آنکه برضد اسرائیل بکار نرود! و صد البته اگر برای قتل عام مسلمانان لبنان و فلسطین، اسلحه لازم شد نه تنها در اختیار اسرائیل قرار می‌گیرد، بلکه بطور مجانی و کاملاً رایگان، در اختیار اعراب و فالانژهای همکار صهیونیسم هم قرار می‌گیرد تا یکجا ۷۰ هزار نفر را در تجاوز علنی خود در لبنان قتل عام کنند!

البته رفتار امپریالیسم غرب و سوسیال امپریالیسم شرق، در رابطه با مسلح ساختن بعث عراق، بر ضد جمهوری اسلامی ایران و همکاری مشترک ابر قدرتها! در جنگی تحمیلی، بر ضد نظام اسلامی، مسئله‌ای نیست که نیاز به انتظار! و کشف اسناد وزارتخارجه انگلیس یا آمریکا داشته باشد...

ظاهراً موشکهای شوروی، بمبهای شیمیایی آلمان، هواپیماهای مجهز آمریکا، فرانسه، انگلیس و... بعنوان اسناد زنده، همه ما را از مطالعه اسناد مکتوب! بی‌نیاز می‌سازد.

مفتی فلسطین یک توطئه گر؟

۳- بدنبال توطئه مشترک امپریالیسم باضافه صهیونیسم و تسلط یهودیان صادر شده از آمریکا و اروپا بویژه - روسیه شوروی - به فلسطین، و کمک همه جانبه امپریالیستهای غربی و شرقی برای تثبیت موقعیت آنها در

فلیسطن اشغالی سرانجام در سال ۱۹۴۸ قسمت غربی شهر «بیت المقدس» بدست صهیونیستها افتاد و در سال ۱۹۵۳، اسرائیل وزارت امور خارجه خود را به قدس منتقل ساخت. این امر، بظاهر موجب واکنش حکومت‌های عربی و از جمله «اردن» گردید، ولی توطئه و همکاری ارتجاع عرب با امپریالیسم و صهیونیسم، عمیق‌تر از آن بود که گوشه‌ای از سند رسوایی آن زودتر از سی سال، منتشر گردد.

اسناد سری وزارت خارجه انگلیس نشان می‌دهد که «ارچی روس» از لندن به «جفری وولونگ» سفیر انگلیس در «عمان» می‌نویسد: «نامه شما و یادداشت ژنرال کلوب - گلوب پاشا- در مورد نگرانی از بین‌المللی شدن قدس و احتمال عکس‌العمل اعراب، دریافت شد. این نگرانی بدلایلی موردی ندارد... از نقطه نظر ما اداره بین‌المللی اماکن مقدسه در بیت المقدس، یک عامل تعیین‌کننده در جنگ را مرتفع خواهد ساخت و مشکل آینده ما در انتقال وزارت خارجه اسرائیل به قدس را هم بر طرف خواهد نمود»؟!

پس توطئه بین‌المللی کردن قدس هم سابقه‌ای به قدمت توطئه تسلط صهیونیسم بر فلسطین دارد و مورد حمایت بریتانیا نیز هست. ودلیلی هم بر نگرانی از عکس‌العمل اعراب! وجود ندارد، زیرا که وزارت خارجه انگلیس خودرهبان اعراب را بهتر از جناب سفیر می‌شناسد و اصولاً طبیعی است که وقتی ارتجاع عرب در لجن زار خیانت غوطه‌ور شود و همه چیز خود را در اختیار غرب بگذارد، دیگر نه تنها ترس و نگرانی موردی نخواهد داشت، بلکه اداره بین‌المللی قدس هم بسیاری از مشکلات و خطرات را بر طرف خواهد ساخت!

ولی بنظر من آقای «ارچی روس» از میزان خیانت ارتجاع عرب آگاهی کامل نداشت و نمی‌دانست که سی سال بعد، همزمان با انتشار اسناد سری او، نه تنها در پناه خیانت اعراب قسمت دیگر قدس هم به اسرائیل ملحق خواهد شد، بلکه اسرائیل بطور رسمی قدس را پایتخت خود خواهد نامید و مزدوری بنام «سادات» در همین شهر مقدس باتروریستی بنام «بگین» قرار داد صلح و آشتی و همکاری خواهد بست و دیگر اعراب هم در کنفرانس فاس بآن خواهند پیوست تا انتقال سفارتهای شرق و غرب به بیت المقدس آسانتر شود و «مشکل» در پایان بر طرف گردد!

اسناد دیگر وزارت امور خارجه انگلیس نشان می‌دهد که «شقیری» قبل از «یاسر عرفات» به فکر مذاکره با اسرائیل بوده تا راه صلح را بیابند و حتی شقیری بین‌المللی شدن قدس را هم می‌پذیرد؟... ولی چون هم اکنون شقیری‌های بدتری در سطح به اصطلاح رهبری فلسطینی‌ها وجود دارند، دیگر لزومی ندارد که ما مذاکرات شقیری با سفیر انگلیس را در اینجا مطرح کنیم! بامید آنکه خود فلسطینی‌ها در تحلیل تاریخ خیانت رهبران خود، باین اسناد هم مراجعه کنند.

اسناد وزارت خارجه انگلیس در رابطه با فلسطین باز نشان می‌دهد که «چرچیل» نخست وزیر وقت انگلیس، همکاری کامل با صهیونیسم داشت و لذا به مردم فلسطین بشدت کینه می‌ورزید و حتی خواهان پایان دادن به حرکتی بنام «مقاومت فلسطین» بود. و از همین جا است که بریتانیا حاضر نیست که وجود «حاج امین الحسینی» مفتی، قدس رادر منطقه تحمل کند و خواستار تبعید او می‌گردد.

گزارش سری شماره ۵۳/۵/۱۰۰۳۳ از سفیر انگلیس در اردن چگونگی امر را نشان می‌دهد: «با توجه به نامه شماره ۱۰۱۲ مورخ ۲ دسامبر درباره مفتی سابق قدس، یادآور می‌شویم که نخست وزیر اردن به من اطلاعات داد که او در ملاقات اخیرش با ادیب شیشکلی در دمشق، با او درباره این توطئه گر که اکنون در دمشق بسر می‌برد، گفتگو کرده و بطور صریح از او خواسته است که مفتی از سوریه بیرون رانده شود، چون اقامت او در این نزدیکی، خطری برای شاهنشاهی اردن تلقی می‌شود و احساسات مردم را بر ضد انگلیسی‌های مقیم کرانه غربی اردن، تحریک می‌کند و دولت اردن نمی‌تواند آنرا تحمیل کند. نخست وزیر اردن مدعی شد که شیشکلی با او ابراز همدردی کرده است».

ملاحظه می‌کنید که مفتی فلسطین از دیدگاه سفیر انگلیس «یک توطئه گر» است و وجود او در منطقه هم، از دیدگاه شاهنشاهی اردن، خطری برای علیحضرت و انگلیسی‌های مقیم کرانه غربی است؟... آیا بنظر شما رابطه ارگانیک و تنگاتنگ بین دو موضوع وجود ندارد؟ متأسفانه کلیه گزارشهای مربوط به مفتی فلسطین - مرحوم حاج امین الحسینی - در ضمن اسناد سری سال ۱۹۵۳ در اختیار مراجعین قرار داده نشده و بررسی «نامه‌های پیوستی» در پرونده‌های موجود نشان می‌دهد که «اصل گزارش سری» موجود نیست.

در نامه پیوستی سفیر انگلیس در بیروت به «انتونی ایدن» چنین می‌خوانیم:

«عطف به گزارش سری شماره ۱۷۸۱۸ مورخ ۱۶ دسامبر ۵۳ به مستر والا، در مورد مفتی سابق قدس، به اطلاع می‌رسد که من امروز اعتراض شفاهی شدید خود را به وزیر امور خارجه لبنان و سپس به شخص نخست وزیر، ابلاغ کردم، من نسبت به آنچه که در روزنامه «النضال» مورخ ۲۲ دسامبر از قول مفتی سابق قدس حاج امین الحسینی نقل شده، بشدت اعتراض کردم. مفتی سابق گفته است: «جنگ سال ۱۹۴۸ پایان دردناکی داشت و آنهاییکه نقشه آنرا کشیدند و فرماندهی و تبلیغات آنرا هم بعهدہ گرفتند، انگلیسی‌ها بودند». من خواستار تعقیب رسمی روزنامه شدم و در ضمن از نخست وزیر بطور مؤکد خواستم که اگر مفتی بخواهد در اینجا بماند و یا مجدداً برگردد، باید از هر گونه فعالیت سیاسی ممنوع شود. نخست وزیر به من گفت که در مورد نظارت روزنامه النضال، دستور لازم را به وزیراطلاعات خواهد داد. و در مورد مفتی سابق قدس هم

گفت باید به شما بگویم ما از اقامت طولانی او در اینجا خوشحال نخواهیم بود و اگر حکومت ما ادامه یابد، من بشما اطمینان می‌دهم که مفتی تحت نظر خواهد ماند...!

آری مفتی قدس چون همکار کاشانی و مخالف با سلطه امپریالیسم و صهیونیسم بر فلسطین است، وجود او، هم‌برای شاهنشاهی اردن خطرناک می‌شود و هم برای انگلیس و اگر در منطقه بماند، باید از فعالیت سیاسی ممنوع شود تا «رجال سیاسی» مانند شاه حسین اردن به حل و فصل امور پردازند و قسمت دیگر قدس را هم تحویل اسرائیل بدهند.

و جالبست که نخست وزیر لبنان، مانند دیگر نوکران وابسته، با اطلاع می‌رساند که «اگر اجازه دهند که او چند صباح دیگری بر سر کار باشد»، طبعاً مفتی قدس تحت نظر خواهد ماند. و این نوع وابستگی و مزدوری، تنها عامل بقای مزدورانی از قماش جناب نخست وزیر است... و البته بر بریتانیا بود که سلامتی و حکومت چنین نوکرانی را تضمین کند، همانطور که بقای شاه حسین را تضمین کرده بود! ولی با پیدایش نسل انقلابی مسلمان، آیا بریتانیای کبیر سابق و فرانسه مهد آزادی! و دیگر ابر قدرتهای پوشالی که با یک اقدام «استشهادی» یک جوان مسلمان، کل تشکیلات آنها باصدها مزدور جنگی، به هوا می‌پرد! هنوز می‌خواهند با مردم ما، با لحن دوران برده‌داری قرون وسطی سخن بگویند؟!

بنظر ما، این احمقانه‌ترین روش سیاسی است که غرب امروز آنرا دنبال می‌کند... و بی تردید مسئولیت پی آمدهای آنرا هم، در کوتاه مدت و دراز مدت، بعهد خواهد داشت!...

اخوان المسلمین مصر؟

۴- هشدار به موقع سفیر انگلیس در مورد اخوان المسلمین مصر و اقدام شاه فاروق:

در خاتمه این بحث کوتاه بی‌مناسب نیست که اشاره‌ای هم به حوادث مصر سی سال قبل بنمائیم:

«چایمان اندروس» سفیر انگلیس در بیروت، در یک گفتگوی محرمانه با دیپلماتهای انگلیسی، در «مرکز بررسی مسائل خاورمیانه» درباره اوضاع مصر می‌گوید:

«نقراشی پاشا در یک جلسه سری پارلمان مصر گفت که بریتانیا مایل بود «مصر درسی به یهودیان بدهد» ولی وقتی شکست پیش آمد، روشن گردید که هدف بریتانیا آن بود که مصر در دام افتد، چرا که اصولاً ارتش مصر آمادگی جنگی نداشت و اسلحه کافی هم در اختیارش نبود در حالیکه یهودیان از همه جا اسلحه دریافت می‌داشتند و از طرف دیگر «گلوب پاشا» به نیروهای تحت فرمان خود، درست بهنگامی که تل ابیب در محاصره بود دستور عقب نشینی داد و در نتیجه نیروها آسیب‌پذیر شده و ضربه خوردند و شکست آغاز شد.»

سفیر انگلیس پس از نقل مطالب فوق از «نقراشی پاشا» مدعی می‌شود که: این اتهامات کلاً بی‌اساس است زیرا که این مرحله از تاریخ مصر، مصادف با پیدایش نهضت اخوان المسلمین در مصر بود که دشمنی آنها با غرب آشکار بود. علیرغم هشدارهای ما، دولت مصر در مقابله با اخوان المسلمین کوتاهی کرد، تا آنکه سرانجام نقراشی پاشا بدستور ملک فاروق جلو فعالیت آنها را گرفته و سپس دولت ابراهیم عبدالهادی پاشا با اعلام وضعیت فوق العاده با قاطعیت، با مسئله برخورد نمود و بر اوضاع مسلط شد و در این میان حسن البنا هم جان خود را از دست داد...!»!

ملاحظه می‌کنید که جناب سفیر، چقدر در گفتار محرمانه، بسادگی مسأله را مطرح می‌سازد؟... پس انگلیس در وارد کردن مصر بدون سلاح لازم به جنگ نابرابر، خیانت نکرده، بلکه این دولت مصر است که علیرغم هشدارهای بریتانیا، با آزاد گذاشتن فعالیت اخوان المسلمین که در جنگ با یهود نقش عمده‌ای را بعهده داشتند، خود را دچار ناراحتی کرده است .

و می‌دانیم که در بحرانی‌ترین شرایط جنگ با یهود ده هزار داوطلب رزمنده وابسته به اخوان المسلمین که در میدان جنگ بودند، به دستور فاروق خلع سلاح شده و به قاهره برگردانده شدند و سپس بدستور شاه فاروق «عبدالهادی پاشا» سازمان اخوان المسلمین را منحل اعلام نمود و «حسن البنا هم در این میان جان خود را از دست داد» و بازمی‌دانیم که حسن البنا، در روز روشن، ظاهراً بدستور فاروق و در باطن بدستور اربابان، توسط یک افسر پلیس مخفی ترور شد و پرونده این جنایت هنوز در دادگاه مصر، خاک می‌خورد... زیرا آنها که پس از شاه فاروق روی کار آمدند، نسبت به اخوان المسلمین، بدتر از آن کردند که شاه فاروق کرد، ولی این بار بنام انقلاب ملی - عربی - سوسیالیستی!!، تا کسی نتواند اعتراض کند...

و جالبتر آنکه، پس از پیروزی افسران آزاد در کودتای خود بر ضد رژیم فاروق، که با همکاری همه جانبه اخوان المسلمین صورت گرفت، رهبران افسران آزاد - نجیب و ناصر - بر سر قبر حسن البنا حضور یافته و سوگند یاد کردند که انتقام خون وی را بگیرند. و البته باقی داستان را خود می‌دانید.

* * *

اینها نمونه‌هایی از محتویات اسناد سری وزارت امور خارجه انگلیس است... به امید آنکه اهل تحقیق و علاقمندان بتاریخ سیاسی معاصر، برای کشف همه حقایق، همه این اسناد را ترجمه و منتشر سازند.

مرداد ۱۳۶۲ - رم؛ ایتالیا

سید هادی خسروشاهی

۱. این مقاله در مرداد ۱۳۶۳، بهنگام اقامت نگارنده، در « ایتالیا » نوشته شد و سپس به شکل رساله‌ای کوچک و در ۳۲ صفحه، در « رم »، چاپ و انتشار یافت و مدتی بعد، روزنامه « کیهان » متن کامل آنرا در شماره‌ای منتشر ساخت...

۲. نمونه‌هایی از این تأمین هزینه‌ها، توسط خود آمریکاییان افشا شد و معلوم گردید که رهبری ابوزیسیون خارج نشین، از چپ گرفته تا راست راست، در اغلیت به دریافت « قرض الحسنه »! - مفتخر شده‌اند؟!... رسوائی این امر، در مطبوعات خود ابوزیسیون و خوش نشین اروپا و یکا هم منعکس گردید.

۳. باید گفت که این دیدگاه، ویژه مقامات وزارت امور خارجه انگلستان نبود، بلکه «مقامات عالی‌رتبه آمریکائی» هم در این اندیشه بوده‌اند که با بی‌آبرو کردن آیه‌الله کاشانی، زمینه را برای سلطه خود آماده سازند و مانع اصلی را بر سر راه منافع خود، آیه‌الله کاشانی می‌دانسته‌اند. سی.ام. وود هاوس (Woodhouse .C.M) مقام برجسته انگلیسی، در کتاب خود بنام *Something Ventured* چاپ لندن، ۱۹۸۲ م، ضمن شرح فعالیت‌ها و خدمات! خود، نظریه آمریکائیها را در این رابطه چنین نقل می‌کند: « ... مذاکرات ادامه یافت مقام بلند پایه آمریکائی پرسید: آیا بریتانیا فوراً با دولت جدید ایران قرارداد نفتی منعقد خواهد کرد؟ اما بر خلاف انتظار پیشنهاد نکرد که مفاد قرارداد باید مساعدتر از آنچه که به مصدق پیشنهاد شده بود، باشد. یکی دیگر از آمریکائیها پیشنهاد پیچیده‌ای را مطرح کرد مبنی بر اینکه تشکیلات و سازمان ما، به جای براندازی مصدق، در جهت بی اعتبار کردن کاشانی و دوستان چپ گرای وی به کار گرفته شود تا اقدام مؤثر مصدق علیه حزب توده تسهیل شود، زیرا چنین بنظر می‌رسید که کاشانی و دارو دسته‌اش، مانع از موفقیت مصدق در این امر بودند. این بلاهت زیرکانه، بیانگر طرز فکر آمریکایی‌هایی بود که تصور می‌کردند که می‌توان مصدق را در مسند قدرت نگهدارند و خواهند توانست او را به عنوان آلت دستی، در اختیار گیرند... » پس دیدگاه آمریکائیان نیز، مانند سفیر انگلیس آن بوده که باید بهر حال نخست آبروی کاشانی برود تا زمینه برای سلطه مجدد آنها، آماده و هموار گردد... و می‌دانیم که جریان کاملاً مطابق برنامه آنها پیاده شده و این طرح، متأسفانه به دست همین ملی گراها! و حزب توده نفی! بمورد اجرا گذاشته شد...

فصل ۸ و ۹ کتاب وود هاوس که درباره مسائل ایران و کودتای ۲۸ مرداد است، اخیراً با ترجمه در ایران منتشر شده است یکی بنام « عملیات چکمه » با ترجمه فرحناز شکوری و دیگری بنام « اسرار کودتای ۲۸ مرداد » توسط آقای نظام الدین دربندی... و مطلب فوق، در صفحه ۵۰ ترجمه اول و صفحه ۶۴ ترجمه دوم، آمده است. مراجعه شود.

سندی منتشر نشده درباره: نقش آیت الله کاشانی در انقلاب عراق

در اینجا متن منتشر نشده مصاحبه مکتوب کوتاهی، درباره نقش آیت الله کاشانی و علمای بزرگ شیعه در انقلاب عراق، نقل می شود.

این مصاحبه مکتوب در بحرانی ترین حالات کسالت آیت الله کاشانی، با ایشان به عمل آمده است... دو سؤال و «مؤخره»! به خط اینجانب و پاسخ ها به خط آقای دکتر شروین است...

این مصاحبه مکتوب در سال ۱۳۸۱ هـ، یعنی سی و سه سال پیش به عمل آمده و تاکنون نیز در جایی منتشر نشده است و برای نخستین بار در ویژه نامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» چاپ می شود.

... همین متن، گواه صادقی است بر این نکته که ممکن است اسناد و مدارک دیگری هم وجود داشته باشند که تاکنون - و علیرغم مرور سی یا چهل سال - هنوز منتشر نشده اند...

... بهرحال متن سند را نخست به صورت حروفچینی شده می آوریم و سپس اصل آن نیز به ضمیمه همین بحث، آورده می شود تا برای سندشناسان! جای تردیدی باقی نماند... (سردبیر)

مقام منبع حضرت آیت الله آقای کاشانی دام ظلّه العالی

محترماً معروض می دارد

۱- نظر به اینکه حقیر تاریخ عراق را می نویسم ۱ و قسمتی از تاریخ عراق مربوط به انقلاب ملی است، انتظار می رود که نقش علمای شیعه و بالخصوص نقش خود حضرت مستطاب عالی را بیان فرمایید.

در آزادی عراق مرحوم میرزای بزرگ قدس سره نقش رهبر عالی را داشته و علناً علمای شیعه را که نهضت عراق را رهبری می نمودند تأیید می کرد. در آن روزگار سن من در حدود ۴۳ سال بود نقش من در این نهضت بدو از تشویق عشایر عرب به وسیله پیک های مورد اعتماد (طروی) و نامه های سری انجام می گرفت. نامه های ارسالی با مهری به نام (الجمعیه الاسلامیه العراقیه) ۲ مهور و به پیک ها داده می شد تا سران عشایر عرب را به وجود یک هسته مرکزی آگاه سازد و گرچه این هسته سازمان و تشکیلات عظیم نداشت ولی طرز اجرای فکر به طوری جدی و سریع انجام می گرفت که عشایر عرب را مطمئن به موفقیت خود می ساخت.

مرحوم میرزای بزرگ اعلی الله مقامه الشریف که در بدو امر شخصاً به تشجیع و ترغیب قبایل و عشائر به وسیله نامه ها اقدام می نمودند و مرحوم حاج شیخ مهدی خالصی در محضر ایشان سمت رابط را داشت بنا بر پیشنهاد من دیگر شخصاً از این اقدام خودداری و ارسال نامه و پیک ها را به عهده اینجانب و بعضی دیگر قرار داد زیرا معتقد بودم که چون میرزا قطب و رأس روحانیت بودند باید از تظاهر در این نهضت خودداری نماید تا اگر شکستی نصیب شد برای ایشان اهانتی نباشد و عالم تشیع دچار نگرانی نگردد و هر گاه پیروزی بدست آمد بدیهی است که در تاریخ نهضت نام ایشان در رأس مجاهدین قرار می گرفت و بدین ترتیب توفیق حاصل شد که قوای کلی عشایر به حمایت این نهضت برخاسته و توانست نهضت را مورد توجه و ثمربخش نشان دهد.

۲- نتیجه ای که از این انقلاب عاید عراق و مردم مسلمان آن سامان شد چه بود؛ و این انقلاب در کسب استقلال عراق چه نقشی داشت؟

در نتیجه تجمع و وحدت فکر قبایل عراق کم کم نفوذ انگلستان در ادارات و تشکیلات جای خود را به مردم اصیل عراق داده و ناچار کرد که سیاست انگلستان به عقاید و خواسته های نهضت توجه کند و بالاخره منجر گردید که ملک فیصل اول را به عنوان پادشاه مستقل عراق بشناسند.

دکتر شروین سید ابوالقاسم کاشانی (محل مهر)

این سؤال و جواب به تاریخ جمعه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۸۱ هـ و در منزل داماد حضرت آیت الله کاشانی نوشته شد. و آیت الله کاشانی که ۸۴ سال دارد، ضعف شدیدی داشت و بقیه کسالت هنوز باقی بود. جواب ها را آقای دکتر شروین نوشت و سپس ایشان با کمک آقای دکتر سید باقر کاشانی (فرزند ایشان) امضای فوق را با زحمت تمام زیر این نامه نوشته و سپس مهر زدند.

سید هادی خسروشاهی

۱. بخشی از مقالات من در این رابطه، به سال ۴۰-۴۱ در مجله «مکتب اسلام» دوره سوم و چهارم و با امضای س. هدی، تبریزی! چاپ شده است. علاقمندان مراجعه نمایند.

۲. در متن اشتبهاً العربیه العراقیه آمده است.

امام خمینی قدس سره که همواره مدافع ارزش ها و شخصیت های اسلامی بود، در مورد مرحوم آیت الله کاشانی هم تا آنجا که امکان داشت و مقدور بود از ایشان دفاع نمود و در همین راستا به آن هنگام که آیت الله کاشانی کسالتی داشت، در حوزه علمیه قم درس اصول را تعطیل فرمود و به عیادت ایشان در تهران، آمد... و سپس طی نامه ای به «احوالپرسی» از ایشان پرداخت... در این نامه امام ضمن اشاره به سفرشان به تهران، از خداوند خواستار شفای آیت الله کاشانی می شود و به تناسب، به کسالت خودشان نیز اشاره دارند.

عنوان روی پاکت و متن نامه ۱ که در آرشیو ما موجود است، چنین است:

حضور محترم حضرت مستطاب حجت الاسلام والمسلمین آقای آیت الله کاشانی دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض عالی می رساند، پیوسته سلامت وجود مبارک را از خداوند متعال خواستار است. امید است انشاءالله این کسالت به زودی مرتفع شود. مخلص دعاگوی وجود محترم هستم و از اشخاصی که می آیند مستفسر هستم. بنده هم از موقعی که از تهران آمدم چندین مرتبه مبتلای به تب مالت و غیر آن شدم و الان هم در کسالت به سر می برم. از وجود مسعود ملتمس دعا هستم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

روح الله الموسوی

جالب آنکه پس از نشر این نامه توسط نگارنده و در سال ۱۳۶۳ در رساله ای که در ایتالیا - رم، از سوی مرکز فرهنگی اسلامی اروپا، درباره زندگی و مبارزات آیت الله کاشانی منتشر گردید، یکی از اصحاب بسیار خوب بیت حضرت امام قدس سره، در ملاقاتی، وقت نشر نامه را غیرمناسب دانست... و اینجانب در دیداری با حضرت امام، بدون اشاره به دیدگاه مزبور، موضوع را از ایشان پرسیدم، فرمودند: نامه ای است که من در آن دوران به عنوان احوالپرسی از ایشان نوشته ام و نشر آن، وقت مناسب و غیرمناسب ندارد. این قبیل ملاحظات مربوط به اهل سیاست است.

امام خمینی قدس سره، بعد افزودند: البته من نامه دیگری هم در اوائل جریان نفت به مرحوم آقای کاشانی نوشتم و در آن تذکراتی درباره اوضاع داده بودم که متأسفانه عملی نشد...

بهرحال: ما برای تکمیل این بحث، دیدگاه های امام در مورد آیت الله کاشانی را که بیشتر و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و در مناسبت های گوناگون آنها را بیان داشته اند، نقل می کنیم و بی شک اگر مورد دیگری هم باشد که از آن غفلت شده است، در صورت تذکار برادران، جبران خواهد شد. اینک بیانات امام درباره آیت الله کاشانی:

(۱) - یک مطلبی که همه می دانید و می دانیم این است که شیاطین بزرگ و کوچک و آنهایی که می خواستند و می خواهند تمام قدرت ها را در هر جا قبضه کنند و تمام منافع ملت ها را چپاول کنند، از سال های طولانی نقشه های عجیب و غریبی داشته اند و مع الاسف قشرهای زیادی غافل بودند، از جمله این مطلب که روحانیون در امور سیاسی نباید دخالت کنند، آنها باید مردم را در این نماز و روزه و امثال اینها هدایت کنند و جای آنها و شغل آنها مسجد است و منزل، مسجد بیایند نماز بخوانند، منزل بروند استراحت کنند و به طوری این تبلیغ شده بود که همه باورشان آمده بود تقریباً و دخالت در سیاست یک فحشی بود برای اهل علم. اگر می گفتند فلان آخوند سیاسی است، این به منزله یک فحش تلقی می شد و خود مردم و بلکه خود روحانیون هم بسیاریشان این مسأله را باورشان آمده بود. اگر راجع به یک امر اجتماعی، یک امری که راجع به ملت است گفته می شد، بعضی ها می گفتند که ما در امور سیاسی دخالت نمی کنیم، و اگر یک ملائی در امر سیاست ملت و مصالح کشور صحبت می کرد، می گفتند که این سیاسی است و برخلاف موازین است. این مسأله ای بود که اینقدر رویش تبلیغات کرده بودند در داخل و خارج، که به این زودی نمی شد از ذهن مردم بیرون کرد.

آنها می خواستند که یک قشر بزرگی از جامعه که جامعه هم تبع آنها هست منزوی کنند و خودشان به جای آنها بنشینند، حکومت مال ما، نماز جماعت خشکی که در آن اصلاً صحبت اجتماعی و سیاسی نباشد هم مال شما. من یک قصه ای از مرحوم حاج آقا روح الله خرم آبادی شنیدم و یک قصه هم خودم دارد. مرحوم آقای کاشانی رحمه الله را که تبعید کرده بودند به خرم آباد و محبوس کرده بودند در قلعه فلک الافلاک یا کجا، آقای حاج آقا روح الله می فرمودند که من از آن کسی که رئیس ارتش آنجا و آقای کاشانی هم تحت نظر او بود و محبوس بود (من حالا وقتی می گویم محبوس در زمان رضاخان شما خیال می کنید مثل حبس های عادی زمان های دیگر بود، البته پسرش هم مثل پدر بود لکن آن کسی که گرفتار می شد اگر از اشخاص عادی بود همچو مرعوب می شد که در حبس یک کلمه ای که برخلاف مثلاً دولت یا آن کسی که در آنجا هست بزنند، امکان نداشت برایشان) مرحوم حاج آقا روح الله گفتند که من از این رئیس ارتش که در آنجا بود خواهش کردم که من را ببرد خدمت مرحوم آقای کاشانی، قبول کرد و ما را بردند پیش ایشان. آن رئیس، آنجا بود و من هم بودم و آقای کاشانی. آن شخص شروع کرد صحبت کردن و رو کرد به آقای کاشانی که آقا شما

چرا خودتان را (قریب به این معانی) به زحمت انداختید؟ آخر شما چرا در سیاست دخالت می کنید؟ سیاست شأن شما نیست، چرا شما دخالت می کنید؟ از این حرف ها شروع کرد گفتن. آقای کاشانی فرمودند: «خیلی خری»، شما نمی دانید که این کلمه در آن وقت مساوی با قتل بود، ایشان گفتند: «تو خیلی خری، اگر من دخالت در سیاست نکنم کی دخالت بکنند؟»

(۲) - این حمله ای که اینها کردند به روحانیت و حمله ای که کردند به مجالس تعزیه، ما از آن می فهمیم که این دو جناح در نظر آنها، مانع از آن مقاصدی که آنها دارند، و لهذا بیشتر مورد آزار واقع شدند. بعد هم که قضیه کشف حجاب به آن فضااحت و به آن رسوایی را درست کردند، آن هم روی همین بود که اینهایی که علاقه به اسلام داشتند و علاقه به دیانت و احکام دیانت داشتند، اینها را سرکوب کنند و خدا می داند که در کشف حجاب چه جنایت هایی اینها کردند. حتی به علمای بزرگ هم پیشنهاد می کردند که شما مجلس بگیرید با خانم هایتان، با زن هایتان بیاید در مجلس برای اینکه «فرمودند»! نقل کردند که یکی شان رفته بود پیش مرحوم آقای کاشانی گفته بود که «فرمودند» شما باید در آن مجلسی که چیز است شرکت کنید. ایشان فرموده بودند «فلان خوردند». او گفته بود که آن بالایی ها گفتند. گفته بود من هم همان بالایی ها را می گویم. بله، اینها می خواستند با ارعاب و هو و جنجال کار را انجام بدهند.

(۳) - از آن طرف همین مسأله کشف حجاب با آن فضاحتی که اینها کردند و با آن رفتاری که با زن های محترمه کردند و با آن رفتاری که با روحانیون کردند در این مسائل که حتی به مرحوم آقای کاشانی آمدند تکلیف کردند که شما باید وارد بشوید در این مجلس، «فرمودند که شما باید مجلس بگیرید»، ایشان گفته بودند... را که فرمودند: گفته بودند آن مأمورها، که از بالاها گفته اند. گفته بودند من هم همان را می گویم. این اساسی بود که از اول رضاخان که انگلیس ها خدا لعنتشان کند، اول انگلیس ها او را آوردند به ایران و او را وادار کردند به این مسائل و بعدش هم دنبالش شعرایشان و نمی دانم نویسندگانشان و رسانه های گروهی شان را، همه اینها در خدمت این بود که این ملت را تهی کنند از آن چیزی که خودش دارد.

(۴) - آنی که می گوید که آخوند چکار دارد به سیاست، این با آخوند خوب نیست، این با اسلام بد است، می خواهد آخوند را کنار بگذارد - که می تواند یک کاری توی مردم انجام بدهد - و هر کاری دلشان می خواهد بکنند و لهذا این طور شد. البته علمای ما در طول تاریخ این طور نبود که منعزل از سیاست باشند؛ مسأله مشروطیت یک مسأله سیاسی بود و بزرگان علمای ما در آن دخالت داشتند، تأسیسش کردند؛ مسأله تحریم تنباکو یک مسأله سیاسی بود و میرزای شیرازی رحمه الله این معنا را انجام داد. در زمان های اخیر هم مدرس، کاشانی، اینها مردم سیاسی بودند و مشغول کار بودند، اما به قدری قدرت داشت این دست قوی

توطئه گر که نمی شد از فکر حتی اهل علم محترم هم بیرون کرد به این که نه، مسأله این طور نیست، مسأله حکومت در زمان پیغمبر بوده و سیاست هم بوده، در زمان امیرالمؤمنین بوده و سیاست هم بوده و این که همه نقل کرده اند و این قدر غدیر را بزرگ کرده اند، برای این که به ما بفهمانند، تعلیم بدهند به ما که این طوری باید باشد.

(۵) - سرچشمه نیروی ما اسلام است. در خلال نهضت آیت الله کاشانی، دکتر مصدق که جنبه سیاسی نهضت قوی تر بود، در نامه ای به کاشانی نوشتم که لازم است برای جنبه دینی نهضت اهمیت قائل شود. او به جای اینکه جنبه مذهبی را تقویت کند و بر جنبه سیاسی چیرگی دهد، به عکس رفتار کرد، به گونه ای که رئیس مجلس شورای ملی شد و این اشتباه بود...۲

(۶) - من امروز مغتنم است که در حضور آقایان یک مطلبی را عرض کنم و این مطلب مال همه است. نه مال شماها، مال همه. هم مسئولین کشور است و هم مردم. ما تجربه هایی که برایمان نقل شده است یا از تجربه هایی که خودمان در جریانش بودیم باید یک مطالبی را در نظر داشته باشیم. در دوران مشروطه را که همه آقایان شنیده اند یک عده ای که نمی خواستند که در این کشور اسلام قوه داشته باشد و آنها دنبال این بودند که اینجا را به نحوی طرف خودشان بکشاند، آنها جوسازی کردند به طوری که مثل مرحوم آقا شیخ فضل الله که آن وقت یک آدم شاخصی در ایران بود و مورد قبول بود همچون جوسازی کردند که در میدان علنی ایشان را به دار زدند و پای آن هم کف زدند. و این نقشه ای بود برای اینکه اسلام را منعزل کنند و کردند. و از آن به بعد دیگر نتوانست مشروطه یک مشروطه ای باشد که علمای نجف می خواستند، حتی قضیه مرحوم آقا شیخ فضل الله را در نجف هم یک جور بدی منعکس کردند، که آنجا هم صدائی از آن در نیامد. این جوی که ساختند در ایران و در سایر جاها، این جو اسباب این شد که آقا شیخ فضل الله را با دست بعضی از روحانیون خود ایران محکوم کردند و بعد او را آوردند در وسط میدان و به دار کشیدند و پای آن هم ایستادند کف زدند و شکست دادند اسلام را در آن وقت. و مردم غفلت داشتند از این عمل، حتی علما هم غفلت داشتند. این که آنجا بود. ما در زمان خودمان هم آقای کاشانی را دیدیم. آقای کاشانی از جوانی در نجف بودند و یک روحانی مبارز بودند. مبارزه با استعمار، آن وقت البته انگلستان بود مبارزه با او.

در ایران هم که آمدند تمام زندگی شان صرف همین معنا شد و من از نزدیک ایشان را می شناختم. در یک وقت وضع ایشان طوری شد که وقتی که از منزل می خواست حرکت کند فرض کنید بیایند به مسجد شاه، مسجد شاه مطلع می شد، در نظر داشتند، اعلام می شد، این طور بود وضع ایشان. بعدش دیدند که اگر چنانچه یک روحانی در میدان باشد لابد اسلام را در کار می آورد، این حتمی است و همین طور هم بود. از

این جهت شروع کردند به جوسازی. آنطور جوسازی کردند که یک سگی را عینک به آن زدند و آنطور که من شنیدم عینک زدند و از طرف مجلس آوردند این طرف و به اسم آیت الله. و من خودم در یک مجلسی بودم که مرحوم آقای کاشانی وارد شد در آن مجلس، مجلس روضه بود، هیچ کس پا نشد، من پا شدم و یکی از علمای تهران که الان هم هستند و من جا دادم به ایشان (جا هم ندادند). این جو را درست کرده بودند برای آقای کاشانی که دیگر از منزلش نمی توانست بیرون بیاید، در یک اطاقی محبوس بود در منزلش طوری که نمی توانست بیرون بیاید. چند دفعه هم گرفتند چه کردند. آنجا هم شکست دادند، مسلمین را شکست دادند.

من حالا می خواهم یک هشدار به آقایان بدهم. مسأله الان به یک وضعی در آمده است که انسان می بیند که مشغول جوسازی هستند، می شنود که مشغول جوسازی هستند و به تدریج می خواهند این کار را عملی اش کنند. نتوانسته اند کاریش بکنند.

(۷) - خوب، شما تا آن آخر هم اعلیحضرت را می خواستیدش، به من گفتید دیگر، اینکه نمی توانید حاشا کنید، تا آن آخر هم می گفتید خوب، اعلیحضرت همایونی باشند حکومت نکنند. شمائی که تا آخر هم اینطور بودید، بختیار را هم تا آخر می خواستید، آخر شما نباید دیگر ما را بازی بدهید این جبهه ملی، در یکی از روزنامه هایشان که من دیدم و بسیار ناراحت شدم، از میرزای شیرازی که قضیه تنباکو را درست کرده تا آقای کاشانی (تمام علمایی که در خلال این، در مشروطیت برای اسلام کار کردند، میرزای شیرازی برای اسلام کار کرده است، آقای کاشانی برای اسلام کرده، شیخ فضل الله کرده) تمام اینها را به آنها بد گفتند. آن روزنامه جبهه ملی را پیدا بکنید، میرزای شیرازی را متهم کرده به دروغگویی، شیخ فضل الله را اینقدر فحش داده، جرم شیخ فضل الله این بود که قانون باید اسلامی باشد، جرم شیخ فضل الله این بود که احکام قصاص غیر انسانی نیست، انسانی است، او را دار زدند و از بین بردند و شما حالا به او بدگویی می کنید. بعد می رسید به آقای کاشانی، آقای کاشانی هم همین طور، جرم اینها همین است که اینها عقیده شان است که باید اسلام در ایران پیاده بشود و شما می گوید که احکام غرب مترقی است، ما باید احکام مترقی را، شما عده ای تان، همه تان مثل آن آقایان حقوقدان هاست که مقابل قصاص ایستاده اند، منتها آنها این تعبیر فاضح شما را نکردند و من گفتم که در تمام طول سلطنت رضاشاه و محمدرضا شاه سبّ به اسلام تو کار نبوده و جبهه ملی سبّ اسلام کرده است. من از خدای تبارک و تعالی می خواهم که همه اصلاح بشوند، همه به آغوش اسلام برگردند.

(۸) - من با این جمعیت نمازخوان و متدین چه بکنم؟ من به اینها علاقه داشتم، حالا به بعضی شان هم باز علاقه دارم، با اینها ما تکلیفمان چیست؟ خوب، چرا حسابتان را جدا نمی کنید؟ من حالا باز عرض می کنم به شماها حساب هایتان را جدا کنید، خوب، جبهه ملی تکلیفش معلوم است، آن صریحاً به ضد اسلام قیام کرده، اما شمایی که مسلمان هستید و هیچ گاه نمی خواهید به ضد اسلام قیام کنید، چرا اینقدر هواهای نفسانیه زیاد شده است که نمی فهمید دارید چه می کنید؟ چرا اینقدر شیطان در نفس ماها سلطنت پیدا کرده است که چشم های ما را کور کرده است و قلب های ما را وارونه کرده است؟ بیایید حساب خودتان را جدا کنید. آیا نهضت آزادی هم قبول دارد که، آن حرفی را که جبهه ملی می گوید؟ آنها هم قبول دارند که این حکم قصاص که در قرآن کریم و ضروری بین همه مسلمین است، غیر انسانی است؟ آیا این نماز شب خوان ها این را قبول دارند یا نه؟ شک ندارم که قبول ندارند. خوب، اعلام کنید. چرا ساکت نشستید، مگر نهی از منکر فقط باید من را نهی کنید؟ نهی از منکر فقط برای این است که دولت را خرد کنید و مجلس را خرد کنید و چه؟! با منکر می خواهید نهی از منکر کنید؟! شما می فرمایید مسلمانان بنشینند تماشا کنند سبّ به رسول الله بشود، سبّ به قرآن بشود؟

... مسلمان ها بنشینند تماشا کنند یک گروهی که از اولش باطل بودند، من از آن ریشه هایش می دانم، یک گروهی که با اسلام و روحانیت اسلام سرسخت مخالف بودند، از اولش هم مخالف بودند، اولش هم وقتی که مرحوم آیت الله کاشانی دید که اینها خلاف دارند می کنند و صحبت کرد، اینها یک سگی را نزدیک مجلس عینک به آن زدند اسمش را آیت الله گذاشته بودند. این در زمان آن بود که اینها فخر می کنند به وجود او، من در آن روز در منزل یکی از علمای تهران بودم که این خبر را شنیدم یک سگی را عینک زدند و به اسم آیت الله توی خیابان ها می گردانند، من به آن آقا عرض کردم که این دیگر مخالفت با شخص نیست، این سیلی خواهد خورد و طولی نکشید که سیلی را خورد و اگر مانده بود سیلی را بر اسلام می زد. اینها تفاله های آن جمعیت هستند که حالا قصاص را، حکم ضروری اسلام را غیر انسانی می خوانند.۳

۱. در مدارک دیگر، از جمله جلد اول چاپ دوم «صحیفه نور» عنوان مرقوم شده در روی پاکت، نقل نشده است... و البته می دانیم که در گذشته های نه چندان دور، عنوان افراد فقط در روی پاکت ها نوشته می شد...
۲. متن این نامه متأسفانه بدست نیامد...

۳. آرشیو فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، روزنامه «رسالت» و صحیفه نو، مجلدات ۱۳، ۱۵، ۱۸ و ۲۰

آیت الله کاشانی در پیشگاه قضاوت تاریخ

تولد و مقام علمی:

حضرت آیت الله المجاهد آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی فرزند مرحوم آیت الله حاج سید مصطفی کاشانی (که از علماء درجه اول عراق بود) در سال ۱۳۰۰ هجری به دنیا آمد. در ۱۵ سالگی به عراق رفت و در حوزه علمیه نجف به درس و بحث پرداخت. پس از طی مراحل نخستین، از محضر اساتیدی چون: آیت الله آخوند ملاکاظم خراسانی، آیت الله حاج میرزا حسین میرزا خلیل، آیت الله والدش، استفاده ها نمود و در جوانی به درجه اجتهاد رسید و از مراجع تقلید بزرگ از قبیل: آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی، آیت الله شریعت اصفهانی، آیت الله آقاضیاء عراقی، آیت الله آقاسید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله حاج سید اسماعیل صدر، اجازه اجتهاد اخذ نمود و مورد توجه مردم مسلمان و علمای اسلامی قرار گرفت.

در مقام علمی حضرت آیت الله کاشانی هیچگونه تردیدی نیست، و دوست و دشمن به جامعیت و کمال علمی آن فقیه سعید اقرار داشته و دارند... ۱

طرز فکر آیت الله کاشانی:

آیت الله کاشانی معتقد بودند که سیاست از دیانت جدا نیست و اسلام یک دین اجتماعی است و بایست علمای اسلامی، همانند پیشوایان بزرگ دین، در امور اجتماعی پیشقدم باشند و برای همین منظور در مبارزات اجتماعی برای طرد استعمار، همیشه پیشقدم و پرچمدار بود که شاید اشاره به دو نمونه آن، کافی باشد:

۱- انقلاب عراق و جهاد برای استقلال: با آغاز جنگ جهانی اول، قوای استعماری به عراق حمله کرد، علماء بزرگ برای دفاع از سرزمین اسلامی عراق، فتوای جهاد دادند، نیروهای ملی به رهبری علماء و از جمله پدر آیت الله کاشانی و خود وی قیام کردند و این جهاد ۱۴ ماه طول کشید و در همین جنگ بود که پدر آیت الله کاشانی به درجه شهادت رسید...

هنگامی که قرارداد استعماری ۱۹۱۹ م در عراق امضاء شد، آیت الله کاشانی با همکاری علماء بزرگ و عشایر عرب بر ضد این قرارداد قیام کرد و فتوای جهاد داد و علیه نیروهای استعماری اشغالگر به جنگ پرداخت و خود نیز با مرحوم آیت الله آقا سید محمد تقی خوانساری اسلحه برداشته و به میدان جنگ رفتند.

آیت الله کاشانی علاوه بر اینکه عضو «هیئت عالی دینی انقلابیون» بود یکی از چهار عضو «کمیته عالی جنگ حکومت انقلاب» هم بود. ۲۰ این جنگ بیش از ۶ ماه طول کشید و سرانجام هم به پیروزی و استقلال عراق منجر شد که تفصیل آن را باید در کتاب های مربوط به تاریخ عراق مطالعه کرد.

روی همین اصل بیگانگان یکی از شرایط صلح را تسلیم آیت الله کاشانی قرار دادند، کتابخانه بزرگ خانوادگی آیت الله را از بین بردند و چون مقدمات دستگیری ایشان را فراهم می کردند از راه پشتکوه و لرستان به ایران آمدند.

۲- نهضت ملی ایران و ملی شدن صنعت نفت: ... پس از جنگ جهانی دوم، نیروهای استعماری، آیت الله کاشانی را به بهانه همکاری با آلمانی ها، دستگیر و ۲۸ ماه تمام در اراک و کرمانشاه و رشت زندانی نمودند، ولی علت اصلی این توقیف و تبعید آن بود که آیت الله کاشانی مبارزه شدیدی را علیه نیروهای متجاوز شروع کرده بود و استعمار که از سابقه امر در عراق اطلاع داشت، آیت الله را دستگیر کرد...

آیت الله کاشانی پس از آزادی در فعالیت های اجتماعی و مبارزات سیاسی شرکت کردند و در نتیجه در خرداد ماه ۱۳۲۴ دستگیر و ۲۲ ماه تمام در بهجت آباد قزوین تبعید بودند و سپس به «بیروت» تبعید شدند... جریانات بعد از این، خیلی مفصل است و بهتر این است که چند جمله کوتاه را در این باره از زبان دیگران بشنوید: «... حضرت آیت الله کاشانی از بنیانگذاران نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران و جبهه ملی بودند که شعار ملی شدن صنعت نفت را عنوان کردند.

در دوره ۱۶ این مبارزه به اوج شدت رسید و سرانجام به ملی شدن نفت ایران منجر شد. در جریان اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت حضرت آیت الله کاشانی به وسائل مختلف دولت را تقویت می کردند و با نفوذ و محبوبیتی که در کشورهای اسلامی داشتند ملل مسلمان جهان را به پشتیبانی از مبارزات ملت ایران دعوت می نمودند.

در فروش اوراق «قرضه ملی» فتوهای حضرت آیت الله نقش عمده ای داشت. روز سی ام تیر حضرت آیت الله طی اعلامیه ای مردم را به تظاهر مقاومت دعوت کردند و اعلام داشتند که اگر پای یک نفر انگلیسی به ایران برسد کلیه تأسیسات نفتی کشور را نابود خواهیم کرد. در دوره ۱۷ حضرت آیت الله به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شدند.»^۳

رحلت آیت الله کاشانی

آیت الله کاشانی در تاریخ ۲۳ اسفند ماه - ۷ شوال ۱۳۸۱ - پس از مدتی کسالت به رحمت ایزدی پیوست و رحلت ایشان موجب تأثر و تأسف مردم مسلمان ایران و جهان گردید. سیل تلگرافات تسلیت از سراسر جهان به بازماندگان آن مرحوم واصل شد. در تشییع جنازه معظم له که از مسجد سپهسالار به عمل آمد، دهها هزار نفر از مردم تهران، علماء اعلام وعده زیادی از فضلاء قم شرکت کردند.

خبرگزاری های خارجی خبر رحلت آیت الله کاشانی را به دنیا مخابره کردند و رادیو کراچی، آنکارا، قاهره و کشورهای اسلامی دیگر به مردم ایران تسلیت گفتند. در قم، تهران، مشهد، اصفهان، کاشان، آبادان، گیلان و سایر شهرستان ها، مجالس ترحیم مفصلی از طرف آیات عظام و علماء اعلام و مردم برپا شد...

قضاوت تاریخ

آری: بدین ترتیب حضرت آیت الله کاشانی درگذشت، و از مال دنیا جز یک منزلی که آن هم در رهن است (در مقابل ده هزار تومان قرضی که دارد) چیزی از خود باقی نگذاشت، در حالی که با آن قدرت و مقامی که چند سال پیش داشت، می توانست مانند دیگران! صاحب آلف و الوف و مالک کاخ ها و باغ ها گردد...

در فوت حضرت آیت الله کاشانی دنیای اسلام متأثر شد، اما متأسفانه در ایران، عده ای؟! طور دیگر بودند! و قضاوت های ناروایی کردند... ما در این باره دیگر از خود چیزی نمی گوئیم و قضاوت صحیح را به عهده تاریخ و مردم با انصاف می گذاریم و وجدان آنهایی را که آن همه فداکاری و جانفشانی و مبارزه و جهاد و کوشش آیت الله کاشانی را در اثر تبلیغات دشمنان و اتهامات بی اساس بیگانگان فراموش کردند، به داوری می طلبیم تا درباره مرد بزرگی که شخصیت جهانی داشت، با منطق بهتر و تحقیق بیشتر قضاوت کنند.

(مقاله در سال ۱۳۴۱ در شماره ۳ سال چهارم ماهنامه «مکتب اسلام» صفحه ۵۹ - ۶۱، درج شده است.)

۱. برای مزید اطلاع از شرح حال و مقامات علمی آیت الله کاشانی به کتاب های: «طبقات اعلام الشیعه» و «نقباء البشر» (تألیف علامه آقا شیخ آقابزرگ تهرانی) و «علماء معاصرین» تألیف خیابانی و «ریحانه الادب» تألیف «محمد علی تبریزی» مراجعه شود.

۲. الثورة العراقية الکبری (انقلاب بزرگ عراق) تألیف استاد سید عبدالرزاق حسنی مورخ معاصر عراقی چاپ صیدا - لبنان ص ۱۸۸

۳. نقل از «کیهان» ۲۳ اسفند ماه ۱۳۴۰.

نگاهی به خاطرات و زندگی صبحی (قسمت اول)

خاطرات صبحی تحت عنوان کتاب صبحی در سال ۱۳۱۲ ش در مطبعه دانش تهران به چاپ رسید و بخش دوم آن در سال ۱۳۳۵ تحت عنوان پیام پدر منتشر شد.

اهمیت خاطرات صبحی از دو جهت قابل توجه است؛ نخست شخصیت نویسنده که از افاضل و ادبای معروف عصر ما می باشد و دیگری محتوای خاطرات که به تاریخ و عملکرد فرقه بهایی گری پرداخته است. علی رغم گذشت حدود سه ربع قرن از انتشار کتاب اول، بازخوانی و یا نگاهی به خاطرات وی ضروری می نماید. دیگر آنکه این دو نوشته صبحی، نثری ادیبانه و ممتاز دارد که حاکی از مقام ارجمند ادبی و سخنوری وی است. و البته می دانیم که او دستی هم در سرودن شعر داشت که نمونه هایی از سروده هایش را در کتاب خاطراتش می توان دید.

فضل الله مهتدی معروف به صبحی در سال ۱۳۰۵ پس از اقامت دوازده ساله نزد عبدالبهاء و خدمت صادقانه در تحریر و انشای مکاتبات وی، به ایران اعزام گردید. در این مرحله با توجه به عملکرد رهبری بهایی گری که صبحی خود شاهد عینی آن بود، تغییراتی در فکر و عقاید و باورهای وی پدید آمد.

بیان این تغییرات روحی آن هم توسط یکی از مبلغان زبردست بهایی گری، سبب آن شد که وی از طرف بهاییان تکفیر و تفسیق شود. چنان که خود نگاشته پس از این رویه ای خصومت آمیز با وی در پیش گرفتند، تصمیمات بسیاری در مورد وی اتخاذ گردید و حتی دایره فشار را بر خانواده وی هم گستراندند و از سوی پدر - که بهایی بود - هم طرد گردید.

صبحی علی رغم آنکه بسیار به سختی افتاده بود چندی سکوت اختیار کرد تا بلکه موجب فراموشی موضوع گردد و زندگی گوشه گیرانه ای در پیش گیرد ولی بهاییان دست از وی برنداشته در اذیت و آزارش کوشیدند تا اینکه وی برای دفاع از خود و بیان حقایق و علل برگشت خود از بهایی گری، مجبور شد دگرگونی و خاطرات دوران بهایی گری و فعالیت هایش را بنگارد و ناگفته های درون این فرقه را فاش نماید.

هر چند وی از بهائیت به آغوش اسلام بازگشت و پرده از کار سران آن برداشت - همچنان که خود نوشته - اما بغض و عداوتی با اهل بهائیه نداشت و تلاش نموده است از منظر فردی آشنا به حقایق، موضوع را طرح و مورد بحث قرار دهد و در این راستا باید نگرش و دوری وی از حبّ و بغض شخصی او را ستود و از این رو در صداقت و امانت وی نمی توان تردید روا داشت.

بر همین اساس کتاب او روایتی جالب، جذاب و خالی از یکسونگری عنادآمیز است که نه از طرف مقابل ایشان، بلکه از جانب یکی از مبلغان برجسته و محرم اسرار و منشی مخصوص عبدالبهاء، کاتب وحی! و واسطه فیض حق و خلق! به نگارش درآمده است، آن هم نه از سر عناد و خصومت بلکه از سر کشف حقیقت. علی رغم روی گردانی کامل صبحی از بهائیت، چون مورد اعتماد و محرم اسرار عبدالبهاء - عباس افندی - بود؛ همه اسرار را افشا نمی سازد و خود در این باره چنین استدلال می کند که:

تمام این اسرار را که عبدالبهاء به صرف اعتماد و راستی و درستی من مکتوم نمی داشت، افشا نمی نمایم تا گذشته از اینکه نفس عمل محمود و ممدوح است ظن او نیز بر امانت من نزد اهل خرد فاسد نگردد و هم در نزد آزادمردان از مردی و اهلیت دور نباشم. (۱)

صبحی در کتاب اول خود توجه ویژه ای به مباحث بنیادی و اعتقادی دارد که در تاریخچه پیدایش بهائیت و معتقدات بهاییان و چه در مبانی اعتقادی اسلامی، به تبیین و تشریح حقایق پرداخته است و ضمن بیان خاطرات دوران وابستگی خود به بهائیت، شاخصه های اعتقادی اسلامی را به عنوان رهایی بخش انسان و برترین مبانی دینی به خواننده خاطرات عرضه می دارد چه بسا خوانندگانی که بهایی بوده و از این رهگذر پی به بی بنیانی خود ببرند و با عقاید مستحکم اسلام آشنا گردند.

صبحی پس از گذشت بیست سال از انتشار کتاب صبحی یا خاطرات زندگی در سال ۱۳۳۲، پیام پدر (۲) را منتشر کرد.

کتاب پیام پدر را می توان جلد دوم خاطرات صبحی دانست. گرچه شباهتهایی در برخی از فرازهای آن هست، ولی شرایط زمانی و مکانی راوی، کیفیت و کمیت بیان پیام پدر را متفاوت از خاطرات قبلی کرده است.

او در کتاب صبحی، ضمن بیان خاطرات، ناراستی های بهاییان را بیان داشته، دلایل و براهین عقلی و نقلی خود را برای روی گردانی از بهائیت طرح می نماید. در این خاطرات گزارش ها و روایات از مراکز بهائیت با مرگ عبدالبهاء ناقص می ماند که در پیام پدر این بخش تکمیل می شود. قلم صبحی با توجه به وضعیت موجود بهاییان و رهبری آن به اوج رسیده است. در این قسمت طرح مباحث اعتقادی کمتر مورد توجه بوده، همت بیشتر راوی بیان واقعیت های این فرقه است.

چنین به نظر می رسد که صبحی علی رغم روی گردانی از بهائیت با برخی از بهاییانی که در گذشته دوست صمیمی بوده روابط دوستانه اش را قطع نکرده، بسیاری از مباحث و روایت های دست اول از دوران ریاست

شوقی افندی، از طریق همانان به اطلاع صبحی رسیده است. هرچند که طرف صبحی در پیام پدر به ظاهر جوانان ایران زمین است اما در واقع خطاب اصلی او بهاییانی است که خواسته یا ناخواسته در دام این فرقه افتاده اند تا بلکه آنان را به تعقل و تدبر وادارد.

از سطر به سطر این دو کتاب می توان نکات بسیاری از کم و کیف فعالیت های فرقه بهائیت به دست آورد؛ نکاتی که در پژوهش های دیگران کمتر یافت می شود. بر همین اساس بر آن هستیم به نکات مهم این دو کتاب نگاهی بیفکنیم که برای درک تحولات تاریخ معاصر ایران ضرورتی انکارناپذیر دارد.

شگردهای تبلیغ بهائیت

صبحی پس از ذکر مقدمه ای درباره انگیزه نگارش کتاب صبحی - یا خاطرات (۳) - به جایگاه و خاندان خود در این فرقه می پردازد و عنوان می کند که در «مهد بهائیت تولد و پرورش یافته» و در «خاندانی که از قدمای احبا محسوب اند و خویشاوندی دوری با بهاءالله» دارد، رشد کرده است.

استعداد و نبوغ سرشار صبحی از یک سو و شور و شوق بسیار وی در امر بهائیت موجب شد او در اندک زمان الواح و کلمات بهاءالله و عبدالبهاء را حفظ کرده در امر تبلیغ بهائیت حتی به پدر، که مبلغ زبردستی بود، کمک کند؛ ضمن اینکه او در نزد برخی از به اصطلاح «اعلم جمیع اهل بهائیت» هم کتابهای اصلی این فرقه را آموخته است. شور و شوق و استعداد وی به میزانی می رسد که در پانزده سالگی زبان به سرودن شعر می گشاید و در همین ایام به رتبه ای می رسد که به همراه یکی از دوستانش به قزوین عزیمت کرده در آن بلاد به تبلیغ می پردازد. (۴)

اما در واقع این شروعی بود برای عزیمتش به زنجان و آذربایجان. وی می نگارد:

... چنین تصور می کردم که مبلغ بهایی یعنی فرشته که طینت وجودش به آب عقل سرشته شده و ذره ای عیب و هوا در وجودش داخل نگشته از این جهت ارادت و محبت بسیار به این صنف اظهار می نمودم و درک خدمت آنان را توفیق و سعادت عظیم می شمردم... (۵)

صبحی در ادامه به موضوع مهمی با عنوان «سرمایه تبلیغ» می پردازد و ضمن برشمردن مراتب تبلیغ، شگردهای تبلیغی بهاییان را بیان می دارد که چگونه با کلمات و عبارات بازی می کردند و با سفسطه و سوءاستفاده از باورهای عامیانه به جذب مردم ساده لوح می پرداخته اند. از آن جمله بیان معجزه و یا نقل آیات عجیبه و آثار موحشه برای مردم عوام است که وی - به حکایت میرزا مهدی اخوان الصفا یکی از مبلغان - در مواجهه

با فردی در تبریز به آن پرداخته است. (۶) خود وی نیز ضمن ارائه شرح واقعیت کرامت نقل شده میرزا مهدی، بی اساس بودن آن را نشان می دهد.

علاوه بر سوء استفاده از باورهای عامیانه برای جذب مردم عوام، دست به کار سفسطه و مغلطه برای مجاب کردن روحانیونی می شدند که اشرافی به موضوع نداشتند. در همین مورد گزارشی به شرح زیر از فعالیت خود نگاشته است:

اگرچه مردی خوش فطرت و با فکر بود ولی چون در مناظره دستی نداشت و برهان را از سفسطه فرق نمی گذاشت و از مدعای ما و کیفیت آن و تاریخ بابی و بهایی خبری از جایی نگرفته بود، مغلوب من شد و چنین است حال هرکس که با مبلغین این طایفه درافتد. (۷)

ناگفته هایی از کانون بهائیت

صبحی پس از دیدار با عبدالبهاء به واسطه صدای خوب در نزد وی به مناجات خوانی، سپس به خاطر خط خوش، مورد توجه عبدالبهاء واقع شد و شغل کتابت به وی تفویض گردید. در همان ابتدای توقف و اقامت صبحی، یکی از «طائفین حول عبدالبهاء»! که مردی بی آرایش و ساده و طرف توجه عبدالبهاء بود، واقعیت هایی را برای وی بازگو کرد؛ از جمله اینکه: «بدان که این جماعت که در اینجا هستند چه آنهایی که مجاورند و چه آنان که طائف حول اند، حتی منتسبین عبدالبهاء چون من و تو، جز یک بشر عاجزی بیش نیستند... در این جمعیت جز عبدالبهاء و حضرت خانم (همشیره عبدالبهاء) که از هر جهت متمایز از سایرین هستند، دیگران مردمانی باشید و کید دام گستر و حقه باز بی دین و لامذهب و من الباب الی المحراب خراب اند.» (۸)

از نکات جالبی که با دقت در خاطرات صبحی مشخص می شود، وضعیت بهاییان در حیف و عکا است. بهاییان در این دو کانون مهم بهائیت فقط شامل پنجاه خانواده ایرانی مهاجر بوده است و از مردم آن سرزمین یک نفر هم بهایی نشده بود:

در حیف و عکا نزدیک پنجاه خانواده بهایی بودند و همه از مردم ایران بودند. از مردم آن سرزمین یک نفر هم بهایی نشده بودند مگر نیرنگ بازی به اسم جمیل که به گویش فارسی سخن می گفت و دانسته نشد که از چه نژادی است؛ در روزگار جنگ جهانی دوم به ایران آمد و به دستگیری جهودان بهایی در آن روزگار آشفته از راه نادرستی و دزدی سودها برد. آنها دو دسته بودند؛ یک دسته نیرومندتر که پیروان عبدالبهاء بودند و خود را بهاییان ثابت می خواندند و دسته دیگر که کمتر از آنها هستند و خود را بهاییان موحد می نامند چنانکه در دیباچه گفتم. و میان اینها دشمنی و کینه ورزی بی اندازه است. (۹)

رؤسای فرقه بهایی برای آنکه پیروانشان در حیفا و عکا از مسائل داخلی بهائیت سردر نیاورند، مدمت اقامت بهاییان در حیفا را نه یا نوزده روز قرار داده، بیش از این رخصت اقامت نمی دادند. صبحی در توضیح چرایی این اقامت کوتاه در خاطرات می نویسد:

این ایام قلیل برای درک حقایق و فهم مسائل کفایت نمی کرد! خاصه که چند روز از این مدت را در عکا به سر می بردند و هم به امورات شخصی خود می رسیدند و چون مقصود اصلی ایشان از این مسافرت جز تشرّف به حضور عبدالبهاء و زیارت «روضه» و «مقام اعلی» چیز دیگری نبود، زائرین به همین اندازه قناعت می کردند و البته صلاح هم جز این نبود، زیرا اکثریت توقف اُنس زیاد رعب ایشان را می برد و پرده وهمشان را می درید و چیزهایی می شنیدند و اموری می دیدند که به احتمال باعث سستی ایمانشان گشته نفس مدعی را چون خود... می شمردند. (۱۰)

تبعیض و تحقیر ایرانیان

از جمله اموری که در روی گردانی صبحی از بهائیت بی تأثیر نبود، تبعیض و تحقیر ایرانیان توسط عبدالبهاء است. او می نویسد:

آنچه در آنجا مرا دلتنگ می کرد چند چیز بود که تاب بردباری آن را نداشتم یکی آنکه میان بهاییان فرنگی با ایرانی جدایی می گذاشتند. به فرنگی ها بیشتر ارزش می دادند تا به ایرانی ها و مردم خاور.

نخست آنکه مهمان خانه این ها از آنها جدا بود و افزار زندگی اینها آراسته و نیکوتر بود. ایرانی ها هر چند تن در توی یک اتاق بودند و بر روی زمین می خوابیدند، ولی فرنگی ها در هر اتاقی بیش از یکی و دو نفر نبودند و تخت خوابهای خوب فتری داشتند و افزار آسایش و خوراکشان بهتر بود.

پیوسته عبدالبهاء شام و ناهار را با فرنگیها می خورد؛ به عکس در مهمان خانه ایرانیها یک بار هم این کار را نکرد.

دوم آنکه زنهای اندرون دختران و خویشاوندان عبدالبهاء از ایرانیها رو می گرفتند و دیده نشد که برای نمونه دست کم یک بار خواهر یا زن عبدالبهاء که هر دو پیر بودند از یک پیرمرد بهایی که سرافرازی خود را در بندگی به آنها می دانست، در هنگام برخورد پاسخ درودش را بدهند تا چه رسد که دلجویی کنند. با فرنگیها این گونه نبودند با آنکه گروهش و دلبستگی یک بهایی ایرانی که در این راه جانبازی ها کرده اند از فرنگیها بیشتر و بالاتر بود و از بُن همانند نبودند.

سوم آنکه در نوشته های خود و گاهی که می خواستند مردم را به کیش بهایی بخوانند درباره ایرانی ها سخنان ناشایست می گفتند که اینها مردمی بودند مانند جانوران درنده خونریز و بدستیز، دور از آموزش و پرورش، در هوس های ناهنجار فرو رفته، زشت کار و بدکردار. این دین آنها را به راه راست راهبر شد و به آنها دانش نشان داد تا از خوی جانوری دست کشیدند و اندک اندک به راه مردمی آمدند...

و چنان در گفتن این سخنان تردست بودند که هر کس از مردم بیگانه که با سخنان آنها آشنا شده بود، ایرانی ها را پست ترین مردم جهان می دانست! (۱۱)

این روش تحقیرآمیز توسط جانشین عبدالبهاء هم ادامه داشت. شوقی هم در مکاتبات خود به ایرانیان اهانت روا داشته و درباره آنها می گوید:

افراد ملت ایران که به قساوتی محیرالعقول و شقاوتی مبین به تنفیذ احکام ولات امور و رؤسای شرع اقدام نمودند و ظلم و اعتسافی مرتکب گشتند که به شهادت قلم میثاق در هیچ تاریخی از قرون اولی و اعصار وسطی از ستمکارترین اشقیای حتی برابره آفریقا شنیده نشد به جزای اعمالشان رسیدند و در سنین متوالیه آسایش و برکت از آن ملت متعصب جاهل ستمکار بالمره مقطوع گشت و آفات گوناگون از قحطی و وبا و بلیات احرمی کل را از وضع و شریف احاطه نمود و ید منتقم قهار چندین هزار نفس را به باد فنا داد. (۱۲)

گونه های دیگری از تبعیض و تحقیر در رفتار و کردار رؤسای این فرقه به کرات در خاطرات صبحی رؤیت شده است و آن نادیده گرفتن خطاها، جنایات و کردارهای ناپسند مبلغان و پیروان مطیع بود. نه تنها از عیوب آنها چشم می پوشیدند حتی از بدگویی نسبت به آنها هم ممانعت می کردند. این رفتار را در مورد منتسبین و بستگان عبدالبهاء نیز می توان دید. (۱۳)

ریاکاری و تظاهر

از نکته هایی که در کردار و رفتار غیر قابل انکار بهاییان بویژه عبدالبهاء در این خاطرات دیده می شود، تظاهر و ریاکاری رهبر بهاییان است. صبحی چنین می نگارد:

روز دیگر که جمعه بود با جمیع همراهان به حمام رفتیم و نزدیک ظهر بیرون آمدیم. چون به در خانه عبدالبهاء رسیدیم دیدیم سوار شده برای ادای فریضه جمعه عازم مسجد است. کرنش کردیم گفت «مرحبا از شما پرسیدم گفتند حمام رفته اید.» بعد به طرف مسجد رفت. چه از روز نخست که بهاء و کسانش به عکا تبعید شدند عموم رعایت مقتضیات حکمت را فرموده متظاهر به آداب اسلامی از قبیل نماز و روزه بودند. بنابراین،

هر روز جمعه عبدالبهاء به مسجدی می رفت و در صف جماعت اقتدا به امام سنت کرده به آداب طریقه حنفی که مذهب اهل آن بلاد است نماز می گزارد. (۱۴)

این تزویر و مخفی کاری در مقابل پژوهشگرانی آگاه همچون ادوارد براون صورت می گرفت تا ماهیت اصلی فرقه بهائیت آشکار نگردد.

من با شوقی دوست بودم. و در بیشتر گردش ها با هم بودیم تا آنکه چند ماه پیش از مرگ عبدالبهاء به لندن رفت و همان روزها با یکدیگر نامه نویسی داشتیم. پیوسته دستور عبدالبهاء در چگونگی آمیزش و گفتگوی با مردم با نوشته دست من به او می رسید. خوب به یاد دارم که در نامه ای که با خط من عبدالبهاء برایش نوشت سخن از پروفیسور ادوارد براون به میان آورد و گفت: گاهی که او را می بینید سخن از کیش و آیین بهایی به میان نیاورد و هرگاه پروفیسور از بهاء بپرسد و بگوید شما او را چه می دانید در پاسخ بگوید ما بهاء را استاد خوی های پسندیده و پرورش دهنده مردمان می دانیم دیگر هیچ. و هم فرمود که در گفتگوی خود با دیگران باریک بین باشد و چیزی نگوید که با مزش آنان جور در نیاید. (۱۵)

در طریقه این فرقه، تظاهر و ظاهر سازی از شجره های مرسوم و متداول بوده است؛ رفتن به مسجد، پوشیدن لباس روحانیون مسلمان، گذاشتن ریش از آن جمله است که برای فریب دادن مردم عوام بسیار به کار می بردند «چه عبدالبهاء را تصور چنین بود که این قسم از لباس در انظار اهمیت دارد.» (۱۶)

صبحی به این شگرد مبلغان بهایی که خود مبتلا به یکی از آنها بود، در جریان بازگشتش از حیفا به ایران به همراه شیخ الدالله بابلی می پردازد که به دستور عبدالبهاء می بایست ریش خود را تراشد و عمامه ای هم بر سر گذارد. (۱۷) او می نویسد:

از وضع لباس و عمامه و محاسن و سکون و حرکت و عزیمت و کریت و مظلومیت و علم و علامت و کرم و کرامت و... و صحبت نشان می دادیم یعنی به آنچه که شاید یک نفر محقق و عالم مسلمان هم به آن اعتقاد ندارد و آن بیچاره [ها] چون این علائم و آثار را با علائم وهمی و ذهنی خود مطابق می دیدند از قبول و تصدیق استیحاشی نمی داشتند. (۱۸)

بهاییان مطرود

از تشکیلات مخوف بهاییان چون رکن اظهارات لفظیه محفل روحانی بهائیت است که عقل و علم هم در آن راهی نداشت، سبب شد تا ملاک قرب و طرد ارادت و اظهارات لفظیه بهاییان به عبدالبهاء و شوقی افندی باشد.

اطاعت کورکورانه رمز موفقیت در این جرگه بود. هر کس اطاعت کورکورانه نداشت طرد و مصیبت او آغاز می شد زیرا در بایکوتی شدید قرار می گرفت. کسی که توسط بهاییان مطرود می گشت به حال خود وا گذاشته نمی شد؛ حتی توسط خانواده اش، پدر و مادر و بستگانش هم مورد تحریم قرار می گرفت. هیچ کس حق رفت و آمد و صحبت با وی را نداشت جز برای ثواب که دشنامی دهند و آب دهانی اندازند.

سرگذشت خود صبحی گواه این رویه بهاییان است که تا سر حد قتل و جرح هم پیش رفته است. (۱۹)

رفتار بهاییان با آقا جمال بروجردی داستان عبرت آموزی است که این موضوع را روشن می سازد. «یکی از دانشمندان آقا جمال بروجردی در زمان بهاء به این دین گروید و چنان دلباخته شد که از همه چیز دست کشید و پایداری نمود تا آنجا که فرزندش حاجی آقا منیر که در اصفهان می زیست و از پیشوایان دین مسلمانی بود چون دریافت که پدرش بهایی شده او را بی دین خواند و فرمان رهایی مادر خود را از پدر داد و به دست شوهر دیگر سپرد.

آقا جمال به طهران آمد و در راه بهاء جان فشانی ها نمود تا آنجا که پاینام اسم الله الجمال گرفت. پس از بهاء که میان فرزندانش بویژه غصن اعظم (عبدالبهاء) و غصن اکبر تیرگی پدیدار شد برآشفته و گفت: شگفتا ما مردم جهان را به دوستی و یگانگی می خوانیم چرا باید این دو نفر که یکی پس از دیگری جانشین بهاء هستند با یکدیگر این گونه باشند و دوگانگی کنند؟ برای این کامه روانه عکا شد تا دل دو برادر را از تیرگی به پاکی رساند. چون به آنجا رسید این در و آن در زد سرانجام پیرو غصن اکبر شد و گفت: او درست می گوید. دسته برابر با او بد شدند و عبدالبهاء به او پاینام پیر گفتار داد و او را رنجاندند که گزارشش دور و دراز است ولی آنچه می خواهم بگویم این است که شبی در خانه ای دسته ای از بهاییان گرد هم بودند من هم بودم. یکی از بهاییان ساده که اسحق حقیقی نام داشت در میان سخن گفت: پیر گفتار در چند سال پیش به کرمانشاه آمد چون دوستان به فرمان عبدالبهاء او را راه ندادند به ناچار در مسجد خانه گرفت. من دریافتم و به آن مسجد رفتم و به نگهبان مسجد و دیگران که آنجا بودند گفتم: این مرد کیست که او را در اینجا راه داده اید؟ گفتند: نمی شناسیم ولی آخوند و اهل دانش است. من گفتم: این از بیخ مسلمان نیست تا چه رسد که آخوند باشد این جهود است. مردم بر سرش ریختند و کتک بسیاری زدند و نیمه جان از مسجد بیرونش کردند. این را می گفت و می خندید و ما هم که می شنیدیم خوشمان می آمد و بر گوینده آفرین می گفتیم و از نادانی نمی خواستیم و نمی توانستیم بدانیم که این کار خوبی نبوده است. از این گونه کارها بسیار کرده اند که برای نمونه یکی از آنها را که خودم شنیدم گفتم اگر بخواهم گزارش بسیاری از مردم را که به دست آنها نابود شدند بگویم به دفتری جداگانه نیاز می افتد... باری خداوند مرا در برابر نابکاری و بداندیشی آنها

نگاهداری کرد تا امروز بتوانم فرزندان خود را به راستی و درستی بخوانم و بر و بهره آزمایش خود را بگویم که فریب ناکسان را نخورند.» (۲۰)

میرزا علی اکبر رفسنجانی از جمله دیگر مبلغان مشهور بهایی بود که سرگذشت عبرت آموزی دارد. وی نیز از جرگه بهاییان رانده شد. در پی آزار و اذیت و تعرض بهاییان گوشه عزلت اختیار کرد و سرانجام پس از اعراض از بهاییات در زادگاهش درگذشت. (۲۱)

صبحی در شرح احوال ابن اصدق هم چنین رفتاری را با وی گزارش کرده است. جالب آنکه خود صبحی هم به گناه خود در آزار و اذیت به ناحق ابن اصدق اعتراف می کند. (۲۲) اگر فرزندی از فرزندان بهاییان هم مسلمان می گشت، وضعیت بسیار وخیمی در انتظارش بود. (۲۳) در فرقه ای که ملاک قرب، اطاعت کورکورانه و ملاک طرد، نافرمانی است، برخوردن به جنایات هولناک امری سهل و آسان است، آن هم از نزدیکان رؤسای بهاییت. (۲۴)

در کتاب پیام پدر با نام برخی از مبلغان چیره دست بهایی آشنا می شویم که وقتی دغل کاری و فریب کاری رهبران این فرقه را دیدند به دامن اسلام بازگشتند.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی «سرانجام از این گروه دلسرد شد و سالها خاموشی برگزیده و کارهایش به پایان نرسید.» (۲۵) شیخ احمد میلانی... در عشق آباد از کیش بهایی روی گردان شد... به خراسان رفته... از سر گرفته و دست به دامان پیشوای هشتمین شیعیان شد. (۲۶)

صبحی به سه تن از بهاییان تائب اشاره می کند که هر یک مطالبی را در ردّ بهاییت نگاشته اند.

«... شادروان آواره که از دانشمندان به نام و مبلغان گرامی بود و عبدالبهاء او را در نامه های بی شمار ستایش کرده چون شوقی از روش مردمی دور شده و کیش و آئینی که به گفته خداوندانش باید با خرد و دانش و راستی برابر آید فرسنگها از آنها جدایی پیدا کرده به خانه مسلمانی بازگشت و از خدا آمرزش خواست و چند دفتر در این باره نگاشت. و پس از او نیکو که در روز نخست در بروجرد به جرگه بهاییان درآمد و مسلمانان هرچه داشت از دستش گرفتند و رنجها به او رسانیدند ولی او شادمان بود که همه این آزارها که به او می رسانند برای پیروی از آیین خداست. چون کار به دست شوقی افتاد و او را از نزدیک شناخت از او برگشت و به راستی و درستی پیرو کیش مسلمانی شد و او نیز دفترها نگاشت. و پس از او اقتصاد که در مراغه بهایی شد و با پدر در سر این دین به ستیز برخاست و او را رها و دل شکسته کرد آن گاه دو سه سال با سید اسدالله قمی به راه افتاد و چون به خوبیهای ناپسندیده شوقی آگاه شد با آنکه در راه این کیش رنجها

کشیده بود و آوارگی ها دیده و پدر را رنجانده باز به جایگاه نخست خود برگشت و مردی دل آگاه شد و دفتری نوشت. همچنین دیگران که اگر بخواهیم یک یک نامشان را ببریم دور و دراز خواهد شد.» (۲۷)

تناقضات آشکار

عقاید فرقه بهائیت چون بنای و حیانی ندارد و صرفاً بر اظهارات لفظیه رؤسای خود استوار گردیده در سطوح مختلف دچار تناقضهای آشکار است. پرداختن به این تناقضات فاحش خود می تواند موضوع تحقیق گسترده ای گردد. بر اساس خاطرات صبحی می توان این بحث را گشود تا محققان به شکل جدی تری به آن پردازند. به عنوان نمونه بابیت اساس بهائیت است. در این دو تفاوت اساسی پیرامون تشیع وجود دارد. بهائیان هرکجا به لفظ شیعه رسیده اند لفظ شیعه را همراه آن به کار برده اند در حالی که سید باب چنین نظری نداشته است. (۲۸)

و یا اینکه یکی از اصول مورد تبلیغ فرقه بهائیت «ازاله تعصب وطنی و قومی و مذهبی است» در حالی که تعصب در میان اهل بهاء بسیار شدید و تند می باشد. (۲۹)

صبحی تعصب کور بهائیان را به خوبی در جای جای خاطراتش نشان داده است. (۳۰)

صبحی باز می نگارد:

... مقداری از خاک عکا را به عنوان تربت در کیسه کوچک ریختن و به آنها دادن و شمع نیم سوخته روضه بهاء را برای شفاء امراض به آنها بخشیدن و تار موی عبدالهء را در کاغذ پیچیدن و به آنان سپردن چه معنی دارد؟ عجب! ما خود عاملین این اعمال را خرافی و اهل وهم می دانیم و در دل به آنان می خندیم حال عین آن را خود مجری می داریم با این فرق که در اسلام این حرکات از مردم عامی و بادی الرأی سر می زند و تازه پس از هزار سال بی خبران از حقیقت اسلام دچار این اوهام اند و بلاشک اگر در ایام پیغمبر و اهل بیت چنین می کردند نهی می شدند ولی در اینجا در اول ظهور و بین خواص و عوام و احبا به توسط اهل حرم این بدع باطله ترویج می شود. (۳۱)

از موارد مهم دیگر تناقض بهائیت، حقوق زن و دعاوی تساوی حق زن و مرد است:

می گفتند تساوی حقوق زن و مرد را چه می گویی؟ می گفتم: اولاً چنان که در اسلام رعایت حقوق زن شده در هیچ شریعتی نگشته و اگر مقصود تساوی در جمع شئون است این مخالف رأی اکثر حکما و قانون خلقت

و طبیعت است و اگر آزادی مطلقه زنان منظور است سالها قبل از تولد بهاء در اکثر نقاط اروپا این شیوه عملی شده و تازه بعد از این همه حرفها زن و مرد در شریعت بهایی مساوی نیست:

اولاً: به موجب کتاب «اقدس» مرد می تواند دو زن و یک باکره برای خود بگیرد در صورتی که زن نمی تواند سه شوهر کند.

ثانیاً: مرد می تواند زن خود را طلاق گوید و زن با شوهر خود این معامله نتواند.

ثالثاً: در میراث خانه مسکونه و البسه مخصوصه به اولاد اناث نمی رسد.

رابعاً: زن نمی تواند عضو بیت عدل باشد و اعضاء باید مرد باشند (و هلم جراً).

جوانان اظهار تعجب کرده می گفتند در حقیقت چنین است که می گویی اما چه کنیم با این کلمه که می گوید دین باید مطابق علم و عقل باشد و بلاشک این حکم در هیچ دیانتی نیست! می گفتم هست و از ارکان اسلام: «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» وانگهی این همه دعوت به تعقل و تفکر که در قرآن است در هیچ کتابی نیست به عکس آنچه که در اقدس است چنان که می گوید «اگر صاحب امر به آسمان زمین گوید و به زمین آسمان، کس را حق و چرا نیست» در صورتی که این قضیه مخالف عقل است. و اگر تحری حقیقت و ازاله تعصب دینی و مذهبی و معاشرت به عموم اهل ادیان به روح و ریحان را هم بگویند خواهی گفت این عقیده تمام فلاسفه و اهل تحقیق است و تازه اهل بهاء عامل به این تعالیم نیستند چه از روی انصاف و تحقیق بهاییان متعصب ترین اقوام و مذاهب اند. (۳۲)

کشف حجاب

بهاییان در ایران اولین فرقه ای بودند که زمزمه های کشف حجاب و اختلاط بی مانع زنان و مردان بیگانه را تحت عنوان حریت نساء مطرح ساختند. در دوران مشروطه فرمانی از عبدالبهاء صادر شد که زنان بهایی را از به کار بردن حجاب باز می داشت. پس آنچه توسط رضاشاه به زور اجرا شد بدون سابقه نبوده است، زیرا بهاییان در عصر مشروطه اولین گام های آن را برداشته بودند.

در لوحی که بهاء به لندن ارسال کرده چنین می نویسد: «حریت نساء رکنی از ارکان امر بهائیت! و من دختر خود «روحا» خانم را به اروپا فرستاده ام تا دستورالعملی برای زنهای ایرانی باشد... اگر در ایران زنی اظهار حریت نماید فوراً او را پاره پاره می کنند مع ذالک احباب روز به روز بر حریت نساء بیفزایند.» (۳۳)

«رسیدن این لوح به تهران، بهایبان را به جوش و خروش انداخت و ابن ابهر یکی از بهایبان به تشکیل مجلس حریت قیام نمود. در این جریان تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه هم در این جلسات شرکت می کرد؛ جلساتی که هم فال بود و هم تماشا. یا ابن ابهر تاج السلطنه نیز در این مجالس زینت بخش صدر شبستان بود!! بالجمله در این محافل، معدودی از اهل حال به آزادی دخول و خروج می کردند و بساط انس و الفت و گاهی مشاعرت و مغالزت می گسترده...» (۳۴)

این جلسات تا جایی مایه افتضاح شد که برخی از بهایبان خود به مخالفت برخاستند و «محافل را معارض عفت و علمداران کشف حجاب را بدکاره و آن کاره می شمردند.» (۳۵) این جریان در برخی از منابع منتشر نشده تاریخ مشروطه هم انعکاس یافته است.

... سرانجام لوحه ای از طرف عباس افندی (۳۶) برای بهایبان طهران رسید که به کلی حجاب را از میان خود زنها بردارند. حال در مجالس مخصوص خود که زنها و مردها حضور دارند، زنان بی حجاب می نشینند و می خواهند میان زن و مرد همه چیز مساوی باشد و مشغول می باشند که در سایر ولایات ایران هم این اقدام را نمایند.

بهایبی ها به شاه زاده تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه که از فواحش است لقب «قره العین» داده و او را «بلغه» ساخته اند (۳۷)

۱- کتاب صبحی یا خاطرات، ص ۲۷. (در اینجا و موارد بعدی، استنادها به چاپ چهارم کتابهای خاطرات صبحی است که در سال های پیش از انقلاب توسط نگارنده این سطور به چاپ رسیده است).

۲- این کتاب هم در خرداد ۱۳۵۷ در تهران توسط اینجانب و با نام مستعار «ابورشاد» تحت عنوان اسناد و مدارک صبحی درباره بهایی گری منتشر گردیده است.

۳- در این مقدمه، از این به بعد، از کتاب صبحی به نام خاطرات نقل قول خواهد شد.

۴- خاطرات، ص ۳۰

۵- همان، ص ۳۱

۶- همان، ص ۳۵

۷- پیام پدر، ص ۲۶۲

- ۸- خاطرات، صص ۱۸۱، - ۱۸۰
- ۹- پیام پدر، ص ۱۰۴
- ۱۰- خاطرات، صص ۱۷۴، - ۱۷۳
- ۱۱- پیام پدر، صص ۱۶۷، - ۱۶۶
- ۱۲- همان، ص ۲۱۴
- ۱۳- خاطرات، صص ۱۱۷ - ۱۱۶، ۲۳۸، - ۲۳۶
- ۱۴- همان، صص ۱۵۲، - ۱۵۱
- ۱۵- پیام پدر، ص ۱۴۶
- ۱۶- خاطرات، ص ۲۵۱
- ۱۷- همان، ص ۲۵۰
- ۱۸- همان، ص ۲۶۷
- ۱۹- پیام پدر، صص ۱۹۹، - ۱۹۲
- ۲۰- همان، صص ۲۰۳، - ۲۰۱
- ۲۱- خاطرات، صص ۱۲۲، - ۱۲۰
- ۲۲- همان، صص ۲۹۴، - ۲۹۲
- ۲۳- همان، ص ۳۰۰
- ۲۴- همان، ص ۱۸۷
- ۲۵- پیام پدر، ص ۵۲
- ۲۶- همان، ص ۵۱
- ۲۷- همان، صص ۱۸۷، - ۱۸۶
- ۲۸- خاطرات، صص ۱۹۷، - ۱۹۶

۲۹- همان، ص ۱۰۹،

۳۰- پیام پدر، ص ۱۱۳،

۳۱- خاطرات، صص ۲۴۵، - ۲۴۴،

۳۲- همان، صص ۲۸۲، - ۲۸۱،

۳۳- همان، ص ۱۱۸،

۳۴- همان.

۳۵- همان.

۳۶- تصحیح قیاسی متن: عباس آبادی.

۳۷- روزنامه ملک المورخین، ج ۳، صص ۵۵۵ - ۵۵۴.

انحرافات اخلاقی

یکی از مسائل اساسی بهائیت که به نوعی در تاریخ معاصر ایران هم قابل ره گیری است، انحرافات اخلاقی رهبران بهایی گری است. سالها قبل از جریان کشف حجاب، عبدالبهاء چنین دستوری صادر کرده بود تا انحرافات اخلاقی بهائیان را تحت الشعاع قرار دهد. در خاطرات صبحی موارد زیادی از گرفتاری رهبران و مبلغان این فرقه در این ورطه وجود دارد؛ از جمله عباس افندی عبدالبهاء علاوه بر سه زن، کنیز زیبایی داشت که همواره آماده خدمت بود! «یک خانه هم در جلو کاخ بهجی داشت و سومین زن گوهر خانم کاشی از خویشاوندان ما در آنجا بود و دختری از بهاء به نام فروغیه خانم داشت. به جز این سه زن، دختری زیبا به نام جمالیه بود که کنیز پیشگاه و آماده درگاه بود.» (۳۸)

و یا در جایی دیگر از ارسال دختران دوشیزه و مه رویان پاکیزه برای فرزندان بهاء چنین می نگارد:

از این گذشته از بسیاری از شهرهای ایران دختران دوشیزه و مه رویان پاکیزه برای فرزندان بهاء فرستادند تا هر کدام را که می پسندند نزد خود بخوانند و از آنها بود عزیزه دختر آقا محمد جواد فرهاد قزوینی که او را برای عبدالبهاء به عکا بردند ولی این پیوند نگرفت.

در این باره داستان ها می گویند. کسانی که دخترها را به عکا می رساندند برخی از آنها در میان راه با آنها همدم و همراز می شدند و از جوانی چنان که افتد و دانی بهره مند می گشتند! ولی من این داستان ها را اینجا نمی آورم و به شنیده ها کاری ندارم. (۳۹)

در شرح حال خسرو یکی از نزدیکان بهاء نوشته است:

ولی خسرو ناتو و زرنگ و باهوش بود، کار خرید در خانه به دست او سپرده شده و در شام و ناهار میز او را می آراست. چشمش پاک نبود. گاهی که در میان میهمانان ایرانی دوشیزه ای زیبا یا زن شوهردار بامزه ای می دید با آنها ور می رفت. آن بیچاره ها هم دم نمی زدند. روزی عبدالبهاء چند تن از میهمانان ایرانی را به سرای خود به ناهار خوانده بود. یکی دو تن هم در میان آنها بودند که بهایی نبودند. از آنها بود میرزا رضاخان افشار باجناغ جلال ذبیح. افشار در بالای میز جای داشت. شیخ محمدعلی قائنی در دست راست او و من در دست راست شیخ. خسرو دوری های خوراک را از بین در، که رو به باغچه باز می شد از دخترکی سبزه و بانمک که فاطمه نام داشت می گرفت و می آورد و بر روی میز می گذاشت. در این میان میرزا رضاخان با

آرنج خود به پهلوی شیخ محمدعلی زد من هم دریافتم. شیخ و من نگاه کردیم دیدیم خسرو بی آنکه پروایی داشته باشد که شاید از درز در چند تن او را ببینند خود را به فاطمه می‌مالد و چشمش کلاپسه می‌شود!! شیخ محمدعلی تا این را دید لب را گزید... (۴۰)

و اگر کسی هم از «کمترین چاکران» عبدالبهاء بدگویی می‌کرد به عبدالبهاء برمی‌خورد. (۴۱) و جای شگفت آنکه شوقی افندی رئیس بعدی این فرقه هم حکایتی دیگر داشت که صبحی فقط برای کفایت علاقه‌مندان اشاره ای کرده است. (۴۲)

رویه مبلغان هم تفاوت چندانی با شیوه رفتار رؤسای فرقه بهائیت نداشت. توصیفات آنکه صبحی از برخی مبلغان بهایی می‌دهد قابل توجه است. او در وصف حاج امین می‌نویسد: «بهترین کسان در نزد او اشخاصی بودند که به او تقدیم نقدینه می‌کردند. در نزد او پارسا و ناپرهیزکار، زانی و عفیف علی‌السویه بود! و در نفس الامر عملی را تقبیح نمی‌شمرد! و با این گونه اقوال سر و کاری نداشت. او سیم و زر می‌خواست از هر دستی که عطا شود و حقوق الله! می‌گرفت از هر وجهی که عاید گردد.» (۴۳)

«مردی پست نهاد و تباه بود با آنکه در پایان عمر بود پیوسته می‌خواست با زنان آمیزش کند تا در می‌یافت که زنی شوهرش مرده به سراغش می‌رفت و شوخی می‌کرد و دست به سر و رو و پستانش می‌کشید و در این گونه امور شرم نشان نمی‌داد. بهایی‌ها هم چون امین عبدالبهاء و نزدیک‌ترین مرد به او بود، یارای آن را نداشتند که او را از این کارها بازدارند. در این گونه پلیدی‌ها از او داستانها آورده‌اند که ما یادی از آنها نمی‌کنیم.» (۴۴)

در شرح حال میرزا حیدر علی اسکویی یکی از مبلغان معروف بهایی آذربایجان نوشته است: «از معاریف بهاییان آذربایجان و مردی در بعضی شئون لاقید و لآبالی است، مختصر سواد دارد.» (۴۵)

میرزا محمود یکی دیگر از فحول مبلغان بهایی است که در خاطرات صبحی با گوشه‌هایی از زندگی وی آشنا می‌شویم:

... در سفر اروپا و امریکا سمت التزام خدمت عبدالبهاء را داشت... چون میرزا محمود زن نکرده بود و از مواضع... هم پرهیز نداشت معاندینش مجالی داشتند تا مگر به بعضی از عوالم منسوبش دارند بالاخره میرزا محمود به حیفا آمد... (۴۶)

میرزا محمود یکی دو روز قبل از عاشورا در قزوین بساط نشاط و عروسی بگسترد و روزی چند از مکر عالم پس از وصل دلبر جوان تتمع برداشت! پس با زن و مادر زن به طهران آمد و در طهران مریض شد و چون

آثار بهبودی در خود یافت به رشت رفت تا از آنجا به امر ولی امر شوقی افندی به حیفا رود ولی ... به حکم
خدای عزوجل گریبانش را گرفته به وادی خاموشانش کشانید. (۴۷)

بهاییان اگر فرصتی می یافتند از کلاه برداری از مردم حتی از خود بهاییان هم ابایی نداشتند. این موضوع را
در «کمپانی شرق» که توسط چند نفر بهایی در تبریز دایر شده بود می توان دید که نشانگر عملکرد بهاییان
باشد: «سهامی ده تومانی ترتیب دادند و قریب به نوزده هزار تومان پول از اطراف آذربایجان و ایروان جمع
کرده در ظرف مدت کمی کوس ورشکست فروکوبیده بی آنکه صورت حساب و کیفیت ضرر را بدهند
کمپانی را برچیدند.» (۴۸)

صبحی که جوانی پاک و مشتاق و از سر اخلاق قدم در این راه نهاده بود، علی رغم تصورات ذهنی خود
واقعیت هایی از عملکرد و شخصیت و رقابت و عناد مبلغان بهایی را می دید که برایش زجرآور بود. در
عشق آباد به شرح این مسائل با قدری اجمال می پردازد. او در توصیف عشق آباد می نگارد: «بالجمله عشق
آباد را به خلاف آنچه تصور می کردم دیدم. اکثر جوانان بهایی دچار مهلکات اخلاقی و پیروان مبتلا به کبر
و نخوت و جامعه بهاییت دچار تشمت و گرفتار اختلاف. یک دسته طرفدار حریت نسوان و کشف حجاب و
یک دسته مخالف آزادی مطلقه زنان...» (۴۹)

ارتباط با بیگانگان

صبحی در خاطراتش به مباحثی می پردازد که با کنار هم قرار دادن شواهد و قراین دیگر، نتایج مهمی می
توان گرفت. در این ایام «بهاء» به موجب التزاماتی که به اداره حکومت سپرده از ملاقات و پذیرفتن اشخاص
خارجی ممنوع بود و مأمورین دولت بسیار مواظب بودند که کسی از خارج به قشله (سربازخانه) که بهاء در
آنجا محبوس بود، نرود و لذا راه آمد و شد زائرین بسته بود. (۵۰)

چه بسا دولت عثمانی، بهاء را به دلیل ارتباطش با نیروهای مخالف دولت بویژه روس و انگلیس، تحت نظر
گرفته، محبوس کرده بود.

این ارتباط را می توان در دیدار ژنرال آلنبی، فرمانده قشون انگلیس که عکا را گشوده بود، با عبدالبهاء و
ارسال لوح به عنوان سید نصرالله با قرأف به ایران که در آن اظهار خشنودی از دولت انگلیس کرده بود و مهم
تر از همه، دعایی که عبدالبهاء در مورد امپراطور انگلیس جرج پنجم منتشر کرد دید.

طهران جناب آقای سید نصرالله باقرأف علیه بهاءالله ملاحظه نمایند.

ای ثابت بر پیمان مدتی بود که مخابره به کلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا آنکه در این ایام الحمدالله به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود سلطه جابره زایل و حکومت عادلانه حاصل جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند در این توفان اعظم و انقلاب شدید که جمیع ملل عالم ملای یافتند و در خطر شدید افتادند شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شدند و اموال به تالان و تاراج رفت و آه و حنین بیچارگان در هر فرازی بلند شد و سرشک چشم یتیمان در هر نشیبی چون سیل روان. الحمدالله به فضل و عنایت جمال مبارک احبای الهی چون به موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند غباری بر نفسی ننشست و هذه معجزه لاینکرها الاکل معتدائیم و واضح و مشهود شد که تعالیم مقدسه حضرت بهاءالله سبب راحت و نورانیت عالم انسانیت در الواح ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فخمیه انگلیس مکرر مذکور ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید به راحت و آسایش رسیدند و این اول نامه ای است که من به ایران می نگارم ان شاءالله من بعد باز ارسال می شود. احبای الهی فرداً به فرد با نهایت اشتیاق تحیت ابداع ابهی ابلاغ دارید و مژده صحت و عافیت عموم احباء را بدهید هرچند توفان و انقلاب شدید بود الحمدالله سفینه نجات محفوظاً مصوناً به ساحل سلامت رسید. حضرات ایادی امرالله و حضرت امین و همچنین ملوک ثبوت و رسوخ پر عهد و پیمان را از قبل عبدالبهاء با نهایت روح و ریحان تحیت و پیام برسانید و علیک البهء الابهی عکا ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸.

دعا برای امپراتور انگلیس

اللهم ان سرادق العدل قد ضربت اطنابها على هذه الارض المقدسه فى مشارقها و مغاربها و نشكرک و نحمدک على حلول هذه السلطه العادله و الدوله القايره الباذله القوه فى راحه الرعيه و سلامه البريه!

اللهم اید الامپراطور الاعظم جورج الخامس انکلترا (انگلستان) بتوفیقاتک الرحمانیه و ادم ظلها الظلیل على هذه الاقلیم الجلیل بقوتک و صونک و حمایتک انک انت المقتدر المتعالی العزیز الکریم! (۵۱)

اعطای نشان دولت انگلیس توسط حاکم نظامی انگلیس در حیفا به عبدالبهاء که تصویر آن هم موجود است، این پیوند و ارتباط و نیز تحت نظر بودنش توسط عثمانی ها را روشن می سازد:

عبدالبهاء از طرف دولت انگلیس به اخذ نشان و لقب «سری» نامزد شده بود و آنها در سرای حکومت برای اعطای آن جشن آراستند و عبدالبهاء را خواستند و در حضور وجوه اهالی بلد آن نشان را تسلیم به او کردند. (۵۲)

موارد دیگری هم از الگوپذیری وی از انگلستان، به تعبیری دیگر، ارتباطش را نشان می دهد. از جمله دستور عبدالبهاء به تأسیس مدرسه بهاییان ایران مطابق قانون انتخابیه انگلیس است. (۵۳)

و یا آنکه سفارت انگلیس در تهران همکاری های لازم را با بهاییان به عمل می آورد تا با خاطری آسوده به دیدار عبدالبهاء بروند. حتی از طریق «آقای نعیمی، گذشته از جواز، توصیه نیز از سفارت انگلیس» برای صبحی گرفته شد. (۵۴)

در خاطرات صبحی از روابط روس و بهاییان بویژه رئیس آن کمتر سخن به میان آمده است ولی در پیام پدر این روابط تا حدودی آشکار شده است. در مورد فعالیت بهاییان در عشق آباد و آزادی عمل آنها آمده است: درین شهر و شهرهای دیگر مسلمان نشین همه بهاییان آزاد بودند و فرمانروایی روس تزاری دست آنها را در هر کار باز گذاشته بود چنان که به نام مشرق الاذکار نمازخانه ساخته بودند و از روز نخست که از گوشه و کنار کشور ایران مردم در آن شهر گرد آمدند زهرچشمی از مسلمانان گرفتند و اگرچه گزارش آن را در دفتر دیگر نوشته ام، ولی باز بد نیست که یادآور شوم:

چون بازار داد و ستد و کار بازرگانی در عشق آباد گرم بود بسیاری از مردم یزد و آذربایجان و خراسان روی بدان شهر نهادند و پادشاهان و فرمانروایان روس به بهاییان کمک شایانی می کردند و چون سازمان رو به راهی داشتند انجمن ها برای خواندن مردم به کیش بهایی برپا نمودند ولی چون در کارهای خود آزاد بودند و چیزی از مردم نپنهان نمی داشتند و مردم بر همه کارهای درون و بیرون آنها آگاه بودند و نمی توانستند گندم نمایی و جوفروشی کنند کسی از مسلمانان عشق آباد و دیگر شهرها به آنها نگرید. (۵۵)

از موارد قابل توجه همکاری بهاییان با مأموران روسیه تزاری علیه ایران می توان به سید مهدی قاسم اف یکی از بهاییان اشاره کرد که با فیدروف روسی هم دست شد.

در روزنامه ای که به هزینه روس ها تحت عنوان «مجموعه ماوراء بحر خزر» به زبان فارسی منتشر می شد به همکاری پرداخت و: «به سود آنان (روس) و زیان ایران سخنها می نوشت و ترجمانها می کرد.» (۵۶)

عبدالبهاء همچنان که به مدح و ثنای امپراتور انگلیس پرداخته بود برای تزار روس هم چنین لوحی نگاشته، در آن از مهربانی های تزار روس قدردانی و برای جاودان بودن فرمانروایی تزار دعا نموده است.

بهایها هم مات و سرگشته بودند که چگونه تزار روس که عبدالبهاء درباره اش آفرین گفته بود و فرمانروایی جاوید و خوشبختی از برایش خواسته بود گرفتار چنگ زیردستان خود شد و چون این گروه شیوه شان این است که در هر پیش آمدی شادمانی کنند و آن را به سود خود دانند گفتند: برای بزرگی و آینده کیش بهایی

این پیش آمد سزاوار بود چه که در روزگار تزار با همه مهربانی ها که به ما کرد و دست ما را در هر کار بازگذاشت نمی توانستیم مردمی که پیرو کلیسای ارتدکس بودند به کیش بهایی بخوانیم اکنون صد هزار بار خدا را شکر که از این پس آشکارا همه پیروان کلیسای ارتدکس را به این کیش می خوانیم. (۵۷)

در پیام پدر چند نکته تازه از ارتباط عباس افندی عبدالبهاء و انگلیسیها هم درج شده که مرور آن بی مناسبت نیست. «در الواح ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فخریه انگلیس مکرر مذکور ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدید با راحت و آسایش رسیدند.» در یادداشت این نکوگویی، انگلستان عبدالبهاء را به نشانی سرافراز کرد.

به همراهی این نشان یا نیان «سر» را نیز به عبدالبهاء دادند و وی که تا آن روز در میان مردم آنجا به عباس افندی نامور بود به سر عباس شناخته شد. روزی به یاد دارم که در طبریا بودیم (شهری است در کنار دریاچه آب شیرین و بیشتر مردم آنجا یهودی هستند) عبدالبهاء و من سواره از خیابانی که آن را داشتند سنگ فرش می کردند می خواستیم بگذریم. نگهبان خیابان دست بلند کرد که از اینجا نگذرد. عبدالبهاء به تازی گفت: من سر عباس هستم. نگهبان گفت: پس بیشتر از هر کس باید قانون را نگه دارید.

نشان و با به نام گرفتن عبدالبهاء سخن ها به میان آورد. گروهی این کار را پسندیده نمی دانستند و خرده گیری می کردند که مرد خدایی نباید در پی این خودنمایی ها باشد و چون پس از فیروزی در جنگ انگلیسیها به چند تن از بزرگان مسلمان آن دور و بر نشان و یا به نام دادند و هیچ یک نپذیرفتند هم سنگی آنها با عبدالبهاء بیشتر زبان زد شده بود. می گویند برای شیخ محمود آلوسی، مفتی بغداد هم انگلیسیها نشان فرستادند ولی بازگرداند و گفت: من زیر بار سپاس دیگران نمی روم و از این رو در نزد مردم بویژه مسلمانان بسیار گرامی شد.

شبی گفتگو از نشان دادن انگلیسیها به میان آمد، عبدالبهاء گفت: عثمانیها هم برای من نشان فرستادند ولی من پس از پذیرفتن به دیگران بخشیدم. این گفتگو در انجمن همگانی نبود، در میان چند تن از ویژگان بود. (۵۸)

تاریخ سازی

موضوع مهم دیگر در خلال خاطرات صبحی، تاریخ سازی جعلی و تحریف تاریخ است. عبدالبهاء، میرزا ابوالفضل گلپایگانی را مأمور کرد تا کتابی در ردّ کتاب تاریخ حاجی میرزا جانی بنویسد.

این کتاب که توسط ادوارد براون از روی نسخه ای منحصر تجدید چاپ شده بود «به صرفه اهل بهاء تمام نمی شد و بسیاری از قضایای متروکه گذشته را به یاد می آورد.» (۵۹)

ادامه نگارش با مرگ میرزا ابوالفضل به عمه زاده اش سید مهدی سپرده شد و کتاب سرانجام نگارش و در تاشکند چاپ گردید. «بالجمله بیرون آمدن کتاب از چاپخانه مصادف شد با اشتغال قشون انگلیس حیفا را و چون اوضاع دگرگون گشت و مصالح وقت اقتضای دیگر نمود عبدالبهاء فرمود که کتاب مذکور را انتشار ندهند و نسخ منتشر را جمع آوری کنند.» (۶۰)

به نوشته صبحی، در این کتاب کنایاتی به ادوارد براون، مستشرق انگلیسی و همچنین میرزا یحیی ازل شده بود که در انگلستان می زیست. با توجه به حضور قوای انگلیس در حیفا به نظر می رسد دستور جمع آوری این کتاب از آن روی صادر گشته است که مبادا با سیاست انگلیسیها هم خوان نباشد! ضمن اینکه در این کتاب سفارشی، که برای ردّ برخی حقایق نگاشته شده بود حقایق ناخواسته درج گشته بود که در کنار مخالفت با مصالح انگلیسی ها می توانست برای تبلیغ و مشروعیت بهاییان نیز خطرناک باشد. از آن جمله توبه نامه سید محمدعلی باب است که در عصر ولیعهدی ناصرالدین شاه به وی نگاشته شده است که دو رکن مهم از ارکان حقانیت بابیت و نیابت بهائیت را منهدم می کرد؛ یکی ادعا و دیگری استقامت. (۶۱)

صبحی در کتاب خود به موردی دیگر از تاریخ سازی های متداول بهاییان چنین اشاره می کند:

نویسندگان بهایی که در زیر و رو کردن گزارش ها و دگرگون نمودن سرگذشت ها درازدست اند درباره منیره خانم زن عبدالبهاء چیزها نوشته اند که من پس از بررسی دریافتم که بیهوده و نادرست است.

می گویند منیره خانم که از بستگان یکی از سروران بزرگ بهایی بود شور دیدار بهاء به کله اش زد و با برادر خود سید یحیی به عکا آمد و پیش از آنکه به عکا برسد درباره او، بهاییها با مادر عبدالبهاء گفتگوها کرده بودند که چنین دختر بی مانند را که به اینجا خواهد آمد به نام زنی به پسر بدهید و می گویند که منیره خانم در آن روزها که رهسپار عکا بود شبی در خواب دید که رشته ای از مروارید گران بها بر گردنش است و خوانچه ای در برابرش. پس مرواریدها را در آن ریخت ناگاه شاخه ای از گوهر گران بها در میان آنها به چشمش خورد که بسیار درخشنده بود و از دیگر مرواریدها برتر و او سرگردان دیدن آنها بود که از خواب پرید. من نمی دانم اینها را یافته اند یا بافته اند ولی نامه ای که به خط بهاست برای شما می نویسم و داوری آن با خودتان؛ اینک آن نامه:

«هو الله تعالی لوح مخصوص بود عبد حاضر بغته برداشته که به عازمین برساند لذا رأس لوح بی اسم مانند از اخبار تازه اینکه لیلی جمعه من غیر خبر به منزل کلیم وارد شدیم و لیل سبت اراده رجوع بود. آقا میرزا محمدقلی استدعای توقف نمود مقبول افتاد. حال که صبح یوم سبت است در منزل این کتاب مرقوم شد و جای شما بسیار خالی است. ای نواب هوای حیفا از قرار مذکور نفعی نبخشید نسل الله بان یوفقکم و یحفظکم

و ينصر کم ای ورقه صمدیه این اصفهانیه یعنی منیره عهد شما را فراموش نموده و به مثابه کنه ادرنه بعضن اعظم چسبیده و روی توجه به آن شطر نداشته و ندارد و لکن حسب الوعده او را خواهم فرستاد ای ضیاء الله از خط خود عریضه معروض دار بدیع الله و منشیش در ظل سدره رحمت رحمانی ساکن و مستریح باشد جمیع رجال و نسا را تکبیر برسانید البهاء علیکم» (۶۲)

ناگفته هایی از شوقی افندی

بعد از مرگ مشکوک عبدالبهاء، شوقی افندی یکی از نوادگان عبدالبهاء، با زد و بند زنان عبدالبهاء به جای وی به ریاست بهاییان نشست. در پیام پدر اطلاعات بسیار مهم و ارزشمندی از کردار و رفتار وی درج شده است که به هیچ وجه در منابع بهاییان قابل درج نبوده است. از جمله بعد از مطالبی که نقل آن هم شرم آور است می نویسد:

... این گونه مردمان کم و کاستی دارند چنان که نمی شود اینها را نه در رج مردان گذاشت و نه از زنان به شمار آورد. نه بویه و دلبستگی و مهرورزی زنان را دارند و نه خرد و هوشیاری و مهربانی مردان را در این گونه آدمها دلبندیهای ویژه ای است که دشوار است انسان به آن پی ببرد... (۶۳)

شوقی افندی روابط بسیار نزدیک تری با بیگانگان داشت؛ بویژه آنکه با زنان خارجی انگلیسی و امریکایی مرتبط بود. «این را هم بد نیست بدانید شوقی از لندن با یکی از خانمهای انگلیس که نامش لیدی بلام فیلد و دارای پایگاهی بود به حیفا آمد. این زن پاینام ستاره خانم در میان بهاییان داشت و اولین نامه را که شوقی به بهاییان نوشت دستینه او نیز در پایین آن بود و در آن روز با شوقی هم دستی می کرد و درباره او سخنها گفته اند که ما از آن می گذریم» (۶۴)

شوقی افندی علاوه بر این زن انگلیسی که حرف و حدیث بسیاری را در میان بهاییان ایجاد کرد، زنی کانادایی گرفت.

اندک اندک زن و کسان زن بر او چیره شدند و نخست دست ایرانیها را از کارها کوتاه کردند. آن گاه به خویشاوندان شوقی پرداختند و بر سر خواسته و پول و پیشکش هایی که از ایران و هندوستان می فرستادند کشمکش درگرفت. در آغاز کار، شوقی نزدیکان خود را راند آنگاه پسا به برادر و پدر و مادر رسید. کار به جایی کشید که جز امریکاییها که کسان زنش بودند، همه از گرداگردش پراکنده شدند. مادرش بیمار شد، بر بالینش نیامد تا بدرود زندگانی گفت. پس از چندی پدرش نیز که روزگاری در بستر ناتوانی افتاده بود درگذشت و چون ناشناسان به خاک سپرده شد و آنچه در روزگار عبدالبهاء بزرگی و بزرگواری و ارج و

آسایش داشتند از دماغشان درآمد. و چند تیره شدند و هر یک در گوشه ای خزیده روز و شب می شمارند. خود او هم سالی چند ماه در سوئیس به خوشی و شادمانی بی آنکه با کسی از پیروانش دیدن کند روزگار می گذرانید و برای زمستان سری به حیفا می زند. تا در اروپاست زندگی و روش کار و چگونگی آمیزش با مردم مانند یکی از پولداران اروپایی است. وی همین که پا به حیفا می گذارد خود را دگرگون می کند، کلاه سیاه بر سر می گذارد و جامه دراز می پوشد که کوتاهی اندامش چندان نمودی نکند. از برداشتن عکس نیز گریزان است. (۶۵)

از این روست که صبحی می نگارد: «از چند سال پیش من آگهی پیدا کردم که شوقی همه خویشاوندان و پدر و مادر و برادرها و خواهرها و دایی زاده ها و فرزندان را رانده و میان آنها تیرگی پدید شده و اکنون همه کارها در دست بیگانگان است و بزرگ و سر بهاییان آنجا هم یک بیگانه است و هیچ ایرانی دست اندر کار نیست جز لطف الله حکیم که از جهودان بهایی است و کارش آوردن و گرداندن بهاییان است بر سر گور سروان این کیش که در ایران به این کار «زیارت نامه خوانی» می گویند. از این رو بر آن شدم که با چند تن از آنها در نامه نویسی را باز کنم و بر بسیاری از چیزها آگاه شوم، آنها هم پذیرفتند و بی دریغ پرسشهای مرا پاسخ می دادند که پاره ای از آنها را در اینجا برای شما آوردم.» (۶۶)

کلاه برداری

یکی دیگر از چشمه های نبوغ «شوقی افندی» کلاه برداری از پدر بزرگ خود عبدالبهاء است. بدین قرار که یک زن بهایی امریکایی مبلغ هنگفتی به صورت چک به عبدالبهاء ارسال می دارد که جعل خط و امضای عبدالبهاء از شرکت کولس وصول می شود. سرانجام مشخص می شود که جاعل شوقی افندی بوده است. (۶۷)

در کتابی که زن بهایی امریکایی انتشار داده ضمن درج مورد فوق صحت وصیت نامه عبدالبهاء را هم مورد تردید قرار داده است. (۶۸)

۳۸- پیام پدر، ص ۱۰۷،

۳۹- همان، ص ۱۱۱،

۴۰- همان، ص ۱۲۴،

۴۱- همان، ص ۱۲۵،

- ۴۲- همان، ص ۱۴۴
- ۴۳- خاطرات، ص ۱۰۴
- ۴۴- پیام پدر، ص ۷۲
- ۴۵- خاطرات، ص ۶۷
- ۴۶- همان، صص ۲۱۶، - ۲۱۵
- ۴۷- همان، ص ۲۱۷
- ۴۸- همان، ص ۶۸
- ۴۹- همان، ص ۷۲
- ۵۰- همان، ص ۱۰۰
- ۵۱- همان، صص ۱۲۶، - ۱۲۵
- ۵۲- همان، ص ۲۰۵
- ۵۳- همان، ص ۱۱۵
- ۵۴- همان، ص ۱۲۷
- ۵۵- پیام پدر، ص ۴۷
- ۵۶- همان، ص ۶۰
- ۵۷- همان، ص ۷۱
- ۵۸- همان، ص ۱۲۸
- ۵۹- خاطرات، ص ۱۲۸
- ۶۰- همان.
- ۶۱- همان، ص ۱۳۲
- ۶۲- پیام پدر، صص ۱۱۰، - ۱۰۸

٦٣- همان، ص ١٤٤،

٦٤- همان، ص ١٨١،

٦٥- همان، صص ٢١١، - ٢١٠،

٦٦- همان، ص ٢٢٥،

٦٧- همان، صص ٢٢٠، - ٢١٩،

٦٨- همان، ص ٢٢٣.

بدعت‌های جدید

بهاییت که هیچ اصل ثابت عقلی و نقلی متکی بر وحی و نبوت نداشت، به قول صبحی «اساسش در حقیقت و معنی بر معتقدات و اظهارات لفظیه است نه اصول و مبادیه اخلاقیه» (۶۹) به همین دلیل هر رئیس فرقه بهایی اظهارات لفظیه جدیدی را که هیچ مبنای عقلی هم نداشت را اظهار می کرد. صبحی به سه مورد از فرمانهای شوقی افندی اشاره کرده است.

چند سالی از درگذشت عبدالبهاء گذشته و شوقی لجام کارها را به دست گرفته و نخست فرمانی که داده بود این بود که نامه ها و برگههایی که باب و بهاء به خط خود نگاشته اند گردآوری شود تا برای او بفرستد و هرچه هست در نزد او باشد تا اگر در میان آنها چیزی باشد که به کار این کیش زیان دارد و سزاوار نیست مردم بدانند، پنهان ماند. فرمان دیگرش این بود که هر یک از بهاییان که بخواهند از شهر خود به جای دیگر بیرون از کشور بروند باید از او پروانه بگیرند، وگرنه رانده می شوند. دیگر آنکه هیچ یک از بهاییان نمی توانند با کسی که رانده درگاه شوقی شده روبه رو شوند و سخن بگویند هرچند پدر و پسر باشند. از این گونه فرمان ها و دستورها بسیار دارد که مایه ریشخند دانایان است. (۷۰)

فرمان دوم شوقی افندی تأثیرات منفی بسیاری در میان بهاییان به جای گذاشت که حتی برخی به خودکشی و قتل هم انجامید.

زنی بود به نام حاجی طوطی خانم همدانی از بهاییان پابرجا، برای دیدن پسرش به امریکا رفت و چاره ای نداشت. شوقی او را برای آنکه دستور رفتن امریکا را نداشت راندش، در بازگشت به طهران دختران و دامادهایش که بهایی بودند از ترس «محفل روحانی» نتوانستند از مادر دیدن کنند. پس از چندی پیرزن بیمار شد و هرچه لابه و درخواست کرد که من بیمارم و به زودی از جهان می گذرم بگذارید در دم واپسین فرزندانم را ببینم محفل روحانی نگذاشت، مُرد و فرزندان از ترس به سراغش نرفتند. اکنون می پرسید «محفل روحانی» چیست؟ هر سال در یکم اردیبهشت ماه بهاییان هر شهری نه نفر را از میان خود به دستور ویژه ای برمی گزینند که بست و گشاد کارها در دست آنهاست و مردم آن شهر باید دستور محفل را کار بندند هرچند با راستی و درستی سازش نداشته باشد. و تا بیت عدل نشده محفل، کار او را می کند و خوب بخواهید بدانید، محفل، بچه بیت عدل است. (۷۱)

صبحی حکایت های دیگری از گرفتاری ها و بدبختی های بهاییان ارائه داده است که در کمتر منبعی یافت می شود. روی گردانی بسیاری از بهائیت در نتیجه این بدعت های بی اساس بود.

جهودان بهایی

توصیف صبحی از فعالیت های بهاییان در این مقطع در کتاب پیام پدر بسیار حائز اهمیت و قابل توجه است. نکاتی که در صفحات پایانی این کتاب وجود دارد شایسته دقت مضاعف پژوهشگران است.

بدون تردید بخشی از اعتراضات علما و مراجع در نهضت اسلامی سال ۱۳۴۲ عکس العمل به وضعیت بهائیت در ایران بوده است. (۷۲) به نظر می رسد که نفوذ وحشت انگیز بهاییان در این ایام صبحی را واداشته است تا به قدر مقدور به افشاگری پردازد و هرچند که عنوان خطاب او جوانان است:

همه کسانی که روزی در این کیش استوار بوده و سرافرازی می نمودند به کناری رفتند و اکنون یک مشت جهود در این کیش آمده اند که از سویی نام یهودی را ننگ می شمارند و از سویی با مسلمانی دشمن اند و به گفته مردم می خواهند ایزگم کنند و اگر کسی بپرسد شما چه دینی دارید بگویند: بهایی دیگر نامی از کیش خود نبرند. این را هم بدانید که من با مردم هیچ کیش و آیینی دشمنی ندارم. و در میان اسرائیل دوستان زیادی دارم ولی با اینگروه که به دروغ و از راه ریا خود را بهایی نامیده و من آنها را جهود می خوانم دل خوشی ندارم زیرا اینها در سایه این نام که مردم اینها را یهودی ندانند کارهای زشت بسیار کرده اند که زیانش به همه مردم کشور رسیده است.

گرانی خانه ها و بالا بردن بهای زمینها و ساختن داروهای دغلی و دزدی و گرمی بازار ساره خواری و بردن نشانه های باستانی به بیرون کشور و تبه کاری و ناپاکی و روایی بازار زشت کاری و فریب زنان ساده به کارهای ناهنجار همه با دست این گروه است که از نام یهودی گریزان و به بهایی گری سرافرازند. (۷۳)

مطالب پایانی کتاب پیام پدر حکایت از آن دارد که صبحی از بهائیت و بهاییان دل پُری دارد. او به شرح یکی از بهاییان بچه دزد می پردازد یا از دزدی رئیس بهایی حسابداری بنگاه تلفن حکایت می کند و یا در شرح یکی از مبلغان این طایفه به نام آشچی می نویسد:

یکی از مبلغان این طایفه آشچی نام به یکی از خانمهای بهایی «کتاب اقدس» که نوشته و دستوره های بهاست، می آموخت. رفته رفته پا از جاده خاکی بیرون گذاشت و زن بیچاره را فریب داد و شیفتگی نمود و گفت: فرموده اند: «رفع القلم» (در این روز به پای کسی چیزی ننویسند) آرزویش این بود که با او یار و هم خواب شود. روزها این چنین بودند تا روزی که شوهر ناگهان به خانه آمد و آن دو را در یک بستر دید. هیاهو و داد

و فریاد به راه انداخت، کار به محفل روحانی کشید. بیچاره زن در نزد همسایگان رسوا شد و چون تاب نیاورد خودکشی کرد و پرونده آنها در محفل روحانی است. از این گونه کارها بسیار شد که من برای نگهداری آبروی مردم و امید آنکه بتوانم آنها را به راه راست بخوانم یک یک را نمی گویم ولی این را می گویم که هیچ کس از این بدکاران رانده نشدند و گرفتار خشم شوقی نگشتند. (۷۴)

از دیگر کارها که گزارش مختصر آن را صبحی نگاشته، کلاه برداری کلان بهایی ای به نام عزیز نویدی از ارتش بود که با صحنه سازی، زمین های قلعه مرغی را تصاحب کرد. بیست میلیون تومان - مبلغ سرسام آور پنجاه سال قبل - از ارتش کلاه برداری کرد و مبلغ فوق را برای شوقی افندی فرستاد. (۷۵)

نفوذ روزافزون در ارکان کشور

سیاستهای بهائیت بر این استوار بود تا بر شریان های حیاتی، سیاسی و اجتماعی کشور تسلط یابند که از خاطرات صبحی می توان با گوشه هایی از آن آشنا شد. ارتش و وزارت جنگ از آن جمله است:

یکی از راههایی که مردم را می ترسانند این است که می گویند همه بزرگان کشور و فرمانداران و سروران با ما هستند و هرچه ما بگوییم می پذیرند و کارهایی هم می نمایند که مردم باور می کنند. در این باره نمی خواهم پُر سخنی کنم. با یک نمونه از آن، شما را آگاه می سازم که در چندین سال پیش بوده و اکنون نیرنگهایشان زیادتر شده. در نامه ای می نویسند: ۲۵ نفر از جوانان بهایی را وزارت جنگ و وزارت خانه های دیگر به اروپا فرستادند! (۷۶)

تاراج میراث فرهنگی

از دیگر کارکردهای خیانت کارانه بهائیت، تاراج میراث فرهنگی و آثار باستانی ایران است:

... در میان مردم این کشور دسته ای هستند که در آنها دروگر، ورزی، نانوا، آهنگر، گل کار، چاپ گر، نویسند و هنرور نیست! هر چه هست دارو فروش، آن هم بیشتر دغلی... آنتیک خر برای اینکه نشانه های باستانی را از نهرها و ده ها به دست بیاورند و به بهای اندک بخرند و به بیرون کشور به چندین برابر بفروشند و با پشت هم اندازی سودها ببرند و به مردم و کشور زیان ها برسانند...

صبحی در ادامه به شرح حال دو نفر از جهودان بهایی می پردازد که به مزار بی بی زبیده در ری دستبرد زده در امام زاده را به سرقت برده بودند. (۷۷)

تاراج نسخ خطی کهن نیز بخشی دیگر از کردار بهاییان بوده است:

چندی پیش در انجمنی بودیم که دانشمندان گرد هم بودند. سخن از نشانه های باستانی به میان آمد و از اینکه چگونه اینها را می ربایند. استاد بزرگوار تقی زاده گفت: به ما گفتند یکی از دفترهای باستانی که در دست دو سه تن بود، به بیرون کشور برده اند. یک بخش از آن در ایران است. از نخست وزیر در این باره کمک خواستیم که آن را بخرند. پس از بررسی دانسته شد که آن را هم به در برده اند و در امریکا به بهای هفتاد هزار دلار فروخته اند.

همه این کارهای ناستوده با دست اینهاست ولی در بررسی ها و گزارش ها نمی نویسند که این کار از کسی سر زده که بهایی و پیرو شوقی است. اگر می نوشتند می دیدید که نود درصد این پلیدیها از آن گروه است. (۷۸)

مظلوم نمایی و شانتاژهای ماهرانه

جهودان بهایی مهارت خاصی در شانتاژ، جو سازی و فضا سازی مظلوم نمایانه داشته و دارند.

... همه از جهودان می باشند [و] از نام یهودی بیزاری جسته و برای کم کردن بن و نژاد خود به بهایی چسبیده اند. هر تبه کاری و آشوب از آنها سر می زند و چون کسی از آنها بیزاری جست ناله ستمدیدیگی بلند می کنند و داد و فریاد به راه می اندازند که ای مردم جهان! ما در ایران آزادی نداریم. ما می خواهیم دشمنی و بدخواهی را از بیخ و بُن براندازیم. ما می گوئیم مردم خاور و باختر از هر نپاد و کیش باید برابر و برادر باشند. ما مردم جهان را به این چیزها می خوانیم ولی ایرانیان نمی خواهند که ما این روش را داشته باشیم و می خواهند رستگاران را به هم بزنند... (۷۹)

صبحی برای بیان دغل کاری و نیرنگ سازی بهاییان شاهد غیر قابل انکاری ارائه می دهد. عدم تعلق خاطر بهاییان و رئیس شان به ایران و مردم این کشور از اینجا مشخص می شود که علی رغم ارسال مبالغ سرسام آور پول به شوقی افندی از ایران، در هیچ یک از حوادث طبیعی چون زلزله، هیچ کمکی به مردم آسیب دیده از جانب وی گزارش و دیده نشده است. این واقعیت تلخ از قلم صبحی خواندنی تر است:

در این سالها چندین بار مردم برخی از ده ها و شهرها دچار زمین لرزه و سیلاب و دیگر آسیب ها شدند و نیکخواهان جهان کمکها کردند. آیا شنیدید که شوقی دست کم ده لیره بدهد و با بینوایان همراهی کند؟ کسی نیست به این مرد بگوید تو که دم از این سخن می زنی:

«که ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» چرا کوتاهی کردی و از پول گزافی که هر سال با نیرنگ و افسون از کیسه مردم نادان این آب خاک در می یاری اندکی از آن را بخشش نکردی؟ اگر تو پا بسته

این آموزه ای «سراپرده یگانگی بلند شده به چشم بیگانگان یکدیگر را می بینید» چرا پول و خواسته ای را که می شود بینوایان و مستمندان را از آن به نوایی رساند به هزینه گنبد طلا و سنگ مرمر می دهی و مردم ساده و بیچاره را سرگرم این اندیشه ها می نمایی؟ آری تنها کاری که در این گونه پیش آمدها می کنی که جز از نهاد پست بر نمی خیزد، شادی و شادمانی است که می گویی سپاس خدا را که مردم گرفتار بدبختی و تیره روزی شدند. (۸۰)

از مظلوم نمایه‌های فریب کارانه این فرقه آگاهی های اندکی در دست است. از این رو نگاشته های صبحی ارزش بسیار دارد چنان که می نویسد:

بسیار پیش آمده است که در شهری یا در دهی میان دو نفر بر سر یک کار کوچک جنگی درگرفته و یکی از آنها در زد و خورد سرش شکسته بی درنگ نزد او رفته و عکس از او برداشته و در روزنامه های جهان پخش کرده که ای مردم! بر ستمدیدی ما دلسوزی کنید و ببینید چگونه در برابر یک کار کوچک، یک مسلمان سر یک بهایی را می شکند سپس می گویند اینکه چیزی نیست در فلان شهر در نیمه شب به خانه یکی از هم کیشان ما ریختند و همه را از زن و مرد کشتند و یک تن را به جا گذاشتند هر چند کودک شیرخواری بود، باور نمی کنید این هم عکس آنها. آن وقت یک عکس درست می کنند که سه چهار نفر زن و مرد لخت بر روی زمین افتاده و یک سر بریده کودک هم در دست یک نفر است که نشان بیننده می دهد! این عکس را به همه روزنامه های جهان می دهند و چاپ می کنند و آبروی کشوری را می ریزند که صدگونه سود از آنجا می برند و هزار جور نادرستی می کنند. (۸۱)

دسیسه، جو سازی و سوءاستفاده از ناآگاهی مردم، شگرد همیشگی این فرقه بوده و هست. این دسیسه بازی و شانتاژهای زیرکانه را در اغلب قضایا چون واقعه ابرقو و... می توان دید:

اینها با دست های نهانی آشوبها به پا می کنند و کارهای زشت می نمایند و مردم ساده را برمی انگیزند تا شورشی به راه بیندازند آن گاه به بیگانگان بگویند ببینید این مسلمانان با ما چه می کنند. ما در این کشور از دست اینها روز خوش و آسایش نداریم. ای سروران جهان به داد ما برسید و به فرمانروایان ما بگویید مگر ما نباید آزادانه زندگی کنیم؟ چرا جلوی ستمکاران و نادانان را نمی گیرند... هر چند بهاییان زور و نیرویی ندارند ولی چون در بدسگالی یک روش دارند از ندانستگی مردم بهره ور می شوند. (۸۲)

اکنون لازم است محققان و پژوهشگران تاریخ معاصر باری دیگر حوادث و وقایعی را که در آن بهاییان دخیل بوده اند از نو مورد بررسی قرار دهند. همچنان که صبحی در خاطرات عشق آباد هم به یکی از نقش بازی کردن های دروغین بهاییان اشاره کرده است.

فرقه بهائیت و سران آن که هیچ تعلق خاطری به ایران و ایرانیان نداشته و ندارند همواره خود را تافته جدابافته از ایران دانسته اند و برای خود ارگانها و سازمانهایی داشتند که وظایف موازی با ادارات حکومتی ایفا می کرد.

بهائیان برای خود سیستم جداگانه ثبت ولادت، ازدواج و مرگ و میر دارند. امر ازدواج و کم و کیف آن در اختیار «محفل روحانی» است؛ ضمن اینکه برای امور قضایی هم تشکیلات اداری دیگری به نام «لجنه اصلاح» دارند. صبحی دردمندانه می گوید:

... این گروه، از مردم دیگر بیشتر از این آب و خاک سود می برند و به نیرنگ های گوناگون در سازمان های کشور، خود و کسان خود را در می آورند ولی اندک دلبستگی به این کشور ندارند. اینها در درون خود سازمان ها در برابر سازمانهای کشور فراهم کرده اند که مایه شگفتی است. به نام «لجنه اصلاح» سازمان دادگستری دارند. به نام «محفل روحانی» سازمان فرمانروایی دارند و سازمان های دیگر دارند که نمی گذارند کارشان به سازمانهای کشور برسد تا آنجا که برگ شناسنامه جداگانه برای خود چاپ کرده اند و از هر راهی می کوشند تا مردم را بترسانند و بر همه چیز آنها دست یابند و چیره شوند. (۸۳)

صبحی در ادامه چنین نگاشته است:

شوقی در ایران پا به جهان نگذاشته و هیچ گونه دلبستگی به این کشور ندارد. از کجا این همه خانه و زمین به دست آورده که باید به دستور او دسته ای فریفتار (مبلغ) گروهی نادان را یا بفریبند یا بترسانند تا دارایی خود را به شوقی ببخشند. من اگر بگویم چگونه دارایی پاره ای از مردمان را به دست خود گرفته و زن و فرزندان شان را بیچاره و بینوا کرده اند در شگفت می شوید! از چندین سال پیش هر روز به بهانه ای فرمان فروش خانه و زمین ها را می دهد و پول آن را می خواهد. (۸۴)

از شواهد و قراین آشکار می شود که املاک و میراث پدر صبحی هم به همین سرنوشت دچار شده است.

پدرم که سال پیش درگذشت (۱۳۳۱) مرا از مرگش آگاه نکردند و تا من آگاه شدم خانه را تهی کردند و بی آنکه به من سخن بگویند هرچه بود به جای دیگر بردند. پدرم چندین خانه داشت و چون بررسی کردیم برگ هایی درآوردند که در سال ۱۳۱۱ این خانه ها را به دیگران واگذاشته و آنچه از آن من بوده به شوقی رسیده. (۸۵)

صبحی از عمق نیرنگ بازی و دغل کاری بهائیان چنین پرده بر می دارد:

خوب باریک بین شوید و بیندیشید چون در تهران که پایتخت کشور است با مانند من آدمی که همه می شناسندم این گونه نیرنگ بازی کنند آنچه از من است به دستم ندهند، در گوشه و کنار کشور با مردم بی پناه و بیچاره و بی زبان چه خواهند کرد؟! (۸۶)

و باز دوباره درباره پدر در جای دیگر می نویسد:

... بدانید که اینها پس از آنکه پدر مرا در زندگی هرگونه رنج دادند و او از ترس دم نزد و نگذاشتند مرا ببیند اکنون که در گورستان خفته است، نمی گذارند من بر سر خاکش بروم و از خدا درباره اش خواهش آمرزش کنم... (۸۷)

آزادی بی حد و حصر جهودان بهایی در ایران، تعجب صبحی را برانگیخته است و غیر مستقیم از هیئت حاکمه می پرسد:

اگر در امریکا گروهی پیدا شوند که در میان خود در برابر سازمان های کشور سازمان های جداگانه درست کنند و باج بگیرند و به نام مردی که آنجایی نیست و آن خاک را ندیده و هرگز دلبستگی به آنجا ندارد با نیرنگ و دستان دارایی پاره ای از مردم را از چنگ آنان درآورد و فرمان نغله کردن دشمنان نیرومند خود را بدهند آن مرد هم با آن بی شرمی بزرگان آن سرزمین را به باد ناسزا بگیرند و هر یک را پاینام (صفت) زشتی بدهند و پناه به خدای جورج واشنگتن را در «اسفل السافلین» بدانند و با ناجوانمردی صدگونه ستم و گزند به مردم برسانند و جلو آزادی همه را بگیرد، پروان این چنین مردی را آزاد می گذارند که هر کاری بکنند؟! (۸۸)

و صبحی خود جواب می دهد: «هرگز».

این بود خلاصه ای از بازخوانی کتابهای خاطرات زندگی صبحی و اما اینکه چرا و به چه علت رژیم پهلوی چنین آزادی بی حد و حصری به بهائیان داده، حتی پزشک ویژه خود - سرلشکر دکتر ایادی - را از میان بهائیان انتخاب کرده بود موضوع پژوهش و تحقیقی دیگر است و مورد بحث ما در این مختصر نیست.

به امید آنکه مورخان و پژوهشگران معاصر با مراجعه به اسناد و مدارک به دست آمده از درون رژیم پهلوی این موضوع را نیز مورد تحقیق و بررسی خاص قرار دهند.

۶۹- خاطرات، ص ۳۰۲

۷۰- پیام پدر، صص ۱۸۵ - ۱۸۴

- ۷۱- همان، ص ۱۸۵
- ۷۲- برای آگاهی بیشتر ر.ک: خاطرات حجت الاسلام محمدتقی فلسفی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، صص ۱۹۹-، ۱۸۵
- ۷۳- پیام پدر، ص ۲۲۷
- ۷۴- همان، ص ۲۳۴
- ۷۵- همان، ص ۲۳۶
- ۷۶- همان، ص ۲۳۷
- ۷۷- همان، ص ۲۳۹
- ۷۸- همان، صص ۲۴۰-، ۲۳۸
- ۷۹- همان، ص ۲۴۰
- ۸۰- همان، ص ۲۴۱
- ۸۱- همان، صص ۲۴۴-، ۲۴۳
- ۸۲- همان، ص ۲۶۴
- ۸۳- همان، ص ۲۴۷
- ۸۴- همان، ص ۲۴۸
- ۸۵- همان، ص ۲۳۶
- ۸۶- همان، ص ۲۳۷
- ۸۷- همان، ص ۲۴۶
- ۸۸- همان، ص ۲۵۱.

اشاره: ایران و مصر به عنوان دو کانون اصلی تمدن شرق، از گذشته بایکدیگر مراد شده و در پیشبرد تاریخ و تمدن بشری نقشی حیاتی ایفا کرده اند. در طول تاریخ، مردم ایران و مصر همواره به همکاری روز افزون تمایل نشان می دادند. آشنایی با پیشینه تاریخ و فرهنگی روابط دو کشوری تواند ما را در خصوص درک موقعیت ها و ضرورت های کنونی کمک نماید. نگارنده در این مقاله به مناسبات ایران و مصر در دوران های قدیم و پس از اسلام و در قرن اخیر و نقش روحانیان در روابط دو کشور، حرکت اصلاحی سید جمال الدین حسینی، تقریب بین مذاهب و شیخ محمد تقی قمی و در پایان به ایران و مصر و چالش جهانی شدن و گفت و گویای تمدن ها می پردازد.

مقدمه: ایران و مصر به عنوان دو مرکز عمده و دو حوزه اصل تمدن شرق، از دیر باز با یکدیگر ارتباط داشته، در پیشبرد تاریخ و تمدن بشری نقشی بسیار تعیین کننده ایفا کرده اند. آغاز این روابط به زمان های بسیار دور باز می گردد، زمانی که هر دو کشور «گهواره تمدن» خوانده می شدند. در طول تاریخ این روابط، اگر چه شاهان وقت، گاهی از سر حسادت و زمانی دیگر بر اثر رقابت، یکدیگر را به چالش می طلبیدند، ولی مردم ایران و مصر همواره به ارتباط و همکاری بیشتر تمایل نشان می دادند. به هر حال آشنایی با سابقه تاریخی و فرهنگی روابط دو کشور می تواند ما را در زمینه شناخت و موقعیت ها، ضرورت ها و شرایط حاضر که بسط و تحکیم روابط را در راستای مصالح کشور و امت اسلامی، امری ضروری ساخته است، یاری کند.

مناسبات ایران و مصر در عهد باستان

بر اساس اسناد تاریخی موجود، ایرانیان به فرمان «کوروش» و توسط جانشین وی «کمبوجیه» بر مصر تسلط یافتند. اگر چه مورخان یونان به ویژه «هرودوت» با ذکر نکات منفی از عملکرد ایرانیان در مصر به تحریف تاریخ پرداخته اند، ولی منابع قدیم مصری از رفتار ایرانیان با مصریان به نیکی یاد کرده اند. اداره «میراث فرهنگی» و باستان شناسی مصر به منظور دستیابی به همین منابع، اخیراً گروهی را جهت کشف آثار لشکرکشی «کمبوجیه» به بیابان های داخلی مصر اعزام کرده است. کانون عملیات اکتشافاتی این گروه در کویر مصر میان واحه الخارجه و واحه الداخله قرار دارد.

« داریوش » در تکمیل فتوحات « کمبوجیه » از جنوب مصر به سوی حبشه لشکرکشی نمود. بر اساس کتیبه ای که به چهار زبان فارسی باستان، ایلامی، آشوری و مصری نوشته شده، « داریوش » طرح هایی برای حفر کانالی میان دریای مدیترانه و سرخ تهیه کرده بود.

در منابع و کتب تاریخی مصری آمده است که ایرانیان در زمان هخامنشیان به فرمان « داریوش »، « تقویم » و « طب » را از مصریان آموختند. در مقابل مصریان از نظام آبیاری ایرانیان یعنی به « قنات » الگو برداری کردند! همچنین به دستور داریوش کتابخانه هایی در مصر احداث گردید که تا آن زمان در این کشور ناشناخته بود.

« قلقشندی » در « صبح الاعشی »، از برگزاری جشن نوروز (النیروز) در مصر سخن می گوید. مضافاً این که مصریان بعدها به تقلید از ایرانیان، روز اعتدال بهاری (شم النسیم) را جشن گرفتند و مهرگان (مهرجان)، روز آغاز سال کشاورزی مصریان گردید...

روابط ایران و مصر به دنبال حملات « اسکندر مقدونی » و تسلط جانشینان وی بر منطقه، بیشتر تحت تأثیر سیاست جنگی و مناسبات متشنج ایران و روم قرار گرفت ... همان طور که فراز و نشیب های دیگر همواره در روابط دو کشور، وجود داشته است.

روابط ایران و مصر در دوران پس از اسلام

پس از پیدایش و ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان و گسترش آن به سمت شرق و غرب، مردم ایران و مصر نیز به اسلام گرویدند. در نیروهای رزمی ارتش اسلام که برای فتح مصر آماده می شدند، شماری از ایرانیان حضور داشتند که غالباً خراسانی بودند. بعدها گروهی از ایرانیان با مهاجرت از ایران، در مصر رحل اقامت افکندند. شماری از فرزندان سلمان فارسی (از اصحاب بزرگوار پیامبر) در مصر و شماری دیگر در ایران می زیستند. در آن دوره همه مسلمانان بر محور اسلام گرد آمده بودند و مسأله هویت قومی یا وابستگی جغرافیایی، امری ثانوی و فرعی تلقی می شد. به همین دلیل، نشانه های فراوانی از تبادل فرهنگی، سیاسی، علمی و اقتصادی میان کلیه ملل اسلامی از جمله ایران و مصر وجود دارد. « لیث بن سعه » امام فقه و حدیث - متولد سال ۹۴ هجری که آوازه اش در میان مردم مصر پیچیده بود - ایرانی الاصل است. « کندی » در کتاب « ولأه مصر » تصریح می کند که بسیاری از استادان مصر در دوره او ایرانی بودند. وی حتی زادگاه این افراد را هم ذکر می کند، مثلاً می گوید: « عون بن یزید » از اهالی گرگان و « هوثمه ابن اعین » از اهالی بلخ است. مورخان از چند شاعر ایرانی یاد کرده اند که از قرن چهارم هجری به بعد به مصر عزیمت کرده، در آنجا تأثیر گذار بودند. مانند:

ابونواس که بعضی وی را بزرگترین شاعر دوران عباسیان به شمار آورده اند. ناصر خسرو قبادیانی شاعر و حکیم مشهور نیز در قرن پنجم هجری از مصر دیدن و مدتی در این کشور اقامت گزید. وی به عنوان «حجت» جزیره خراسان و در راستای تبلیغ «اسماعیلیه» از سوی «المستنصر بالله» خلیفه فاطمی به ایران اعزام گردید. ناصر خسرو در سفرنامه خود، مطالب ارزنده ای درباره مصر، نیل، نحوه زندگی مردم و بناها و ساختمان های موجود در این کشور بیان کرده است. سعدی از دیگر شاعران ایرانی است که در زمان ایوبیان مدتی در مصر اقامت گزیده بود. رهاورد این سفر، مجموعه ای از داستان های پندآموزی است که شیخ اجل آنها را در بوستان و گلستان آورده است.

فخرالدین عراقی شاعر و صوفی مشهور در قرن هفتم هجری به مصر رفت و مورد تکریم سلطان واقع شد و به منصب «شیخ الشیوخی» رسید. شیخ الشیوخ در آن دوران به رییس خانقاه گفته می شد نخستین خانقاه در زمان ایوبیان در مصر ساخته شد و از آن زمان به بعد، امرا و وزرای مصر در احداث خانقاه با یکدیگر به رقابت برخاسته، اموال فراوانی را وقف آن کردند. در دوران ممالیک، تعداد خانقاه ها افزایش یافت. این خانقاه ها در حال حاضر یکی از نشانه های معماری مصری است که تأثیر معماری ایرانی در آن کاملاً آشکار است.

با سقوط بغداد به دست مغول ها و فروپاشی حکومت های ایرانی و تسلط ایوبیان شام بر خلافت فاطمی، یک دوره فترت و یا حتی قطع رابطه در مناسبات ایران و مصر پیش آمد. همچنین بر اثر حمله تیموریان به سرزمین های وابسته به «ممالیک مصر» روابط دو کشور رو به تیرگی نهاد. با ارزیابی روابط دو کشور در دوره های تاریخ اشاره شده، ملاحظه می شود که دوران حاکمیت فاطمیان در مصر اوج شکوفایی روابط فرهنگی ایران و مصر بود، فاطمیان بسیاری آداب و رسوم خود را از ایرانیان گرفتند... آنها دربارشان را مثل شاهان ایران آراستند و مانند ایشان برخی اعیاد را جشن گرفتند. خلیفه فاطمی مانند شاهان ساسانی، در برابر مردم، پشت پرده قرار می گرفت و به هنگام جلوس پرده کنار می رفت و در حضور او قاریان به تلاوت قرآن کریم می پرداختند.

از جمله اعیادی که فاطمیان به تقلید از ایرانیان جشن می گرفتند، عید نوروز بود که طبق مدارک موجود، برخی از شاعران، این عید را به امیر «تمیم ابن المعز» تبریک گفته اند. این جشن ها نمایانگر تمایل فاطمیان به پیروی از فرهنگ و تمدن ایرانی بود. شایان ذکر است که هنر دوران فاطمی هم شدیداً تحت تأثیر هنر ایران قرار داشت که در زمینه های: بافندگی، منبت کاری، کنده کاری و کاشی کاری، سبک و روش هنرمندان ایرانی به روشنی دیده می شود. یکی دیگر از نشانه های ارتباط

فرهنگی ایران و مصر رواج برخی ازواژه های فارسی در زبان عربی و به ویژه در گویش مصری است. به کارگیری این واژه ها در مصر از طرف فاطمیان، صوفیان و عثمانیان صورت گرفت. «محمد مقبل بیگ» در کتاب «الدراثمین فی اسماء البنات و البنین» بسیاری از نام های به کار رفته در مصر را می آورد که اغلب ریشه فارسی دارند. «دکترحسین مجیب المصری» در کتاب «ایران و مصر عبرالتاریخ» و برخی دیگر از آثارش و «محمد نورالدین عبدالمنعم» در مقاله «الالفاظ الفارسیه فی العامیة المصریه» این واژگان را شرح داده اند.

... در دوران عثمانی و به دنبال اصلاحاتی که محمد علی پاشا انجام داد، زبان فارسی به عنوان یک زبان علمی و تقریباً نیمه رسمی، در مصر تجدیدحیات پیدا کرد که انتشار بسیاری از کتب ادبی و ارزشمند فارسی چون دیوان حافظ، مثنوی معنوی، کلیات سعدی و غیره، همچنین انتشار روزنامه هایی به زبان فارسی مانند: ثریا، پرورش، چهره نما و حکمت در مصر نقشی عمده در این رابطه ایفا کردند. در سال ۱۵۱۶ میلادی شاه اسماعیل اول - بنیانگذار سلسله صفوی - در صدد ائتلاف با سلطان مصر «الغوری» علیه دولت عثمانی برآمد و به این منظور سفیری به همراه یک نامه دوستانه و دو بیست غلام و کنیز نزد سلطان مصر فرستاد. سلطان مصر پیشنهاد پادشاه ایران را پذیرفت و با سپاهی بالغ بر سی هزار نفر به جانب سوریه روان گردید. از این زمان روابط ایران و مصر در چارچوب روابط دیپلماتیک قابل مطالعه و بررسی است. در عهد نامه ارز روم که در سال ۱۸۴۸ میلادی توسط میرزا تقی خان امیر کبیر از سوی ایران امضا گردید، تصریح شده است که دولت ایران در هر یک از شهرهای ممالک عثمانی که دارای منافع تجاری است (به جز مکه و مدینه) می تواند کنسولگری تأسیس نماید. هشت سال بعد در سال ۱۸۵۵ میلادی دولت ایران برای اولین بار به اعزام یک مأمور موقت به عنوان «مصلحت گذار» از استانبول به قاهره مبادرت نمود. در سال ۱۲۹۹ هجری قمری اختلافاتی بین تجار ایران و گمرکات مصر بر سر تنباکوی ایران پیش آمد.

سفارت ایران در استانبول، «حاجی محمد صادق خان» را به عنوان مصلحت گذار و مأمور ثابت به مصر فرستاد. این اقدام، زمینه ساز پایه های اولیه برقراری مناسبات سیاسی ایران و مصر در تاریخ معاصر بوده است.

روابط ایران و مصر در قرن بیستم

پس از پایان جنگ جهانی اول و تقسیم سلطنت عثمانی بر اساس سیاسی به مناسبات دو کشور گسترش بخشید. علاوه بر امور تجاری، در روابط فرهنگی ایران و مصر نیز تحرکی پدید آمد. این

روند نقش مؤثری در ارتقای سطح دیپلماتیک دو کشور داشت و در ۱۳۱۷ هجری شمسی سفارت ایران در قاهره به سفارت کبری تبدیل شد. در دوران فاروق تدریس زبان فارسی در دانشگاه های مصر رواج پیدا کرد و با اعزام اساتید زبان فارسی از سوی ایران به مصر، روابط فرهنگی و علمی طرفین گسترش بیشتری یافت. جدایی خواهر شاه مصر از شاه ایران اگر چه موجب ناراحتی خانوادگی حاکم مصر گردید، ولی در خط مشی کلی سیاست خارجی دو کشور تأثیری نداشت. با فروپاشی نظام پادشاهی در مصر و به قدرت رسیدن « افسران آزاد»، در سیاست مصر تغییراتی عمده در صحنه های داخلی و خارجی به وجود آمد و سرهنگ « ناصر» با رویکرد به افسانه قومیت عربی و صدور افکار ملی گرایي به منطقه خلیج فارس، نظام پهلوی را به چالش طلبید. در چنین شرایطی روابط دو کشور سیر نزولی به خود گرفت تا این که سرانجام در ۴ مرداد ۱۳۳۹ روابط دیپلماتیک قطع گردید.

در پی شکست مصیبت بار اعراب در جنگ ۱۹۶۷ م - که بر اثر سیاست های جاه طلبانه و یا اشتباه آمیز سرهنگ ناصر رخ داد - ناصر در سیاست های منطقه ای و جهانی خود تغییراتی داد. مضافاً این که حمایت ظاهری ایران از اعراب در ۱۹۶۷، فرصت خوبی برای بهبود روابط فراهم کرد و بر اثر میانجیگری کویت و تماس های طرفین، روابط ایران و مصر مجدداً روند صعودی پیدا کرد تا این که در هفتم شهریور ۱۳۴۹ (اوت ۱۹۷۰) دو کشور با صدور اعلامیه ای تصمیم به ارتقای سطح روابط با سفارت گرفتند، اما یک ماه پس از صدور اعلامیه تجدید رابطه بین دو کشور، « ناصر» فوت کرد.

با روی کار آمدن انور سادات، سیاست های مصر در عرصه خارجی تا حدود زیادی به موضع گیری های رژیم شاه نزدیک شد که رویگردانی سادات از بلوک شرق به سمت بلوک غرب و در پیش گرفتن سیاست اقتصادی مبتنی بر « بازار آزاد» از آن جمله است. سادات پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ سیاست سازش و همکاری با اسرائیل را دنبال کرد. مناسبات ایران و مصر پس از این جنگ، با اعلام آمادگی ایران برای همکاری در بازسازی مصر و افزایش تماس های دو جانبه به اوج خود رسید.

شاه از سیاست سادات در زمینه رفع بحران خاورمیانه از راه سازش با اسرائیل، حمایت همه جانبه نمود و در واقع گسترش روابط بازرگانی و تجاری دو کشور، به منزله حمایت مادی از این سیاست بود. در تاریخ معاصر، روابط شاه و سادات - دو عنصر کاملاً وابسته به امپریالیسم غرب - عصر طلایی (!) مناسبات تهران - قاهره به شمار می آید. پرداخت وام های کلان از سوی ایران به مصر، انعقاد قراردادهای گوناگون صنعتی، تجاری و سرمایه گذاری های مشترک در عرصه های مختلف جهانگردی و انرژی، جملگی از گرمی روابط طرفین حکایت می کرد. البته آمریکا از شاه برای ترغیب سادات

جهت گشودن باب مذاکرات مستقیم با اسرائیل بهره برداری کرد. گفته می شود مهم ترین محورهای مذاکرات شاه و کارتر، در پایان ۱۹۷۷ موضوع فوق بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران مناسبات سیاسی دو کشور به دلیل امضای قرارداد کمپ دیوید به دستور امام خمینی (ره)، در سال ۱۹۷۹ قطع گردید و با پذیرش شاه مخلوع از سوی مصر روابط فیما بین متشنج شد. پس از آغاز جنگ ایران و عراق، نخست مصر هر دو طرف را محکوم کرد. و مخالفت خود را با «این جنگ بیهوده میان دو کشور مسلمان و همسایه» ابراز نمود، اما مصر از این که عراق می توانست سدی در مقابل گسترش انقلاب اسلامی باشد، بسیار خوشنود بود. با توجه به این امر بود که مصر پس از شدت یافتن جنگ به عراق کمک های نظامی بسیاری کرد.^۶

رشد جنبش اسلام خواهی در منطقه به طور اعم و در مصر به طور اخص - که مشخصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران روند قابل توجهی داشت - موجب گردید تا مقامات مصری، جمهوری اسلامی ایران را به دخالت در امور داخلی کشور خود متهم کند! ولی هیچگاه نتوانستند مدرک یا سندی در این خصوص ارائه نمایند. با این حال دولت مصر با عنوان کردن همین اتهام، در تاریخ سیزدهم اسفند ماه ۱۳۶۶ اقدام به بستن «دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی ایران» در قاهره نمود.

با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ تحمیلی، جمهوری اسلامی ایران در یک حرکت بشر دوستانه و به طور یک جانبه اسرای مصری را که در طول جنگ در کنار نیروهای عراقی به اسارت درآمده بودند، از طریق وساطت شیخ محمد غزالی، روحانی برجسته مصری آزاد کرد. پس از پایان جنگ دوم خلیج فارس و آزاد سازی کویت توسط نیروهای متفقین به رهبری آمریکا، بار دیگر نقشه سیاسی خاورمیانه دگرگون شد. این دگرگونی ها و تحولات، زمینه مناسبی برای نزدیکی تهران و قاهره فراهم آورد و در تاریخ هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۷۰ دفاتر حفاظت منافع دو کشور در تهران و قاهره گشایش یافت. از آن زمان تاکنون مقامات دو کشور عمدتاً وزرای خارجه طی تماسها و گفت و گوهای دو جانبه در صدد بهبود مناسبات برآمده، می کوشند تا سطح آن را ارتقا دهند.

طی یک دهه گذشته دو کشور در مسایل بین المللی زیر همکاری خوبی بایکدیگر داشته اند:

- ۱- هماهنگی مواضع دو کشور در مسأله بوسنی و کمک به مسلمانان آن سامان .
- ۲- موضع گیری نزدیک دو کشور درباره NPT (پیمان منع گسترش سلاح های کشتار جمعی).

۳- رایزنی های دو کشور در مسأله حقوق بشر که به تغییر رأی مصر نسبت به قطعنامه حقوق بشر علیه ایران از مثبت و ممتنع انجامید.

۴- همکاری دو کشور در چارچوب سازمان کنفرانس اسلامی و شرکت « عمرو موسی » وزیر خارجه مصر در اجلاس تهران و اتخاذ مواضع مشترک در بسیاری از مسایل مطرح شده در کمیته های کنفرانس در سطح همکاری های منطقه ای نیز دو کشور در موارد بسیاری مواضع مشترک دارند که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- ضرورت جلوگیری از گسترش سلاح های کشتار جمعی رژیم صهیونیستی .

۲- حمایت از تمامیت ارضی عراق و جلوگیری از تجزیه آن .

۳- طرح خلع سلاح هسته ای و کشتار جمعی در خاورمیانه .

در بعد روابط دو جانبه می توان به همکاری های زیر اشاره کرد:

الف - همکاری های اقتصادی روند بهبود مناسبات اقتصادی پس از گشایش مجدد دفاتر حفاظت منافع دو کشور با جدیت دنبال شده است .

در این زمینه ساخت پنج کارخانه نیشکر در استان خراسان از سوی مصر و امضای یادداشت تفاهم برای فروش یک هزار دستگاه تراکتور به بخش خصوصی مصر و مبادلات تجاری دیگر، از جمله فعالیت های اقتصادی قابل ذکر است .

ب - همکاری های فرهنگی : امضای توافقنامه همکاری های علمی میان دانشگاه عین شمس مصر و دانشگاه علامه طباطبایی ، سفر برخی علمای برجسته و شخصیت های روحانی علمی ، ادبی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به مصر و ملاقات آنها با شیخ الازهر و دیدار شخصیت های علمی و مطبوعاتی مصر با مسؤولان ایران ، همچنین نمایش فیلم های ایرانی در مصر و دیدارهای دوستانه ورزشی جزو فعالیت های فرهنگی سال های اخیر به شمار می آید. البته همه مواضع و موارد فوق را می توان در واقع (دور شدن تدریجی مصر از کمپ دیوید) تلقی کرد.

نقش علما و روحانیان در روابط ایران و مصر

بی تردید مردم ایران و مصر از نظر دینداری و توجه به امور مذهبی بایکدیگر همانندی های فراوانی دارند. هر دو ملت در مبارزات ضداستعماری خود از عامل دین به عنوان انگیزه ای برای « جهاد » علیه

استعمارگران بهره بردند. به یاد می آوریم که ارتشیان مصر در « جنگ رمضان » با ندای الله اکبر از کانال سوئز عبور کردند و استحکامات خط بارلو را در هم شکستند.

همچنین عشق و علاقه به اهل بیت (ع) یکی از شاخصه های مذهبی مشترک است که به وضوح نزد ایرانیان و مصریان دیده می شود. دیداری از مسجدامام حسین (ع) و بارگاه سیده زینب (ع) در قاهره روشنگر این حقیقت است. در این میان نقش علما و روحانیان آگاه در نزدیک سازی دو ملت ایران و مصر بسیار با اهمیت است. ما در این جا به ذکر دو نمونه، تأثیر حرکت اصلاحی سید جمال الدین حسینی و حرکت تقریب بین مذاهب شیخ محمد تقی قمی در تحولات ایران و مصر و کل منطقه اکتفا می کنیم.

حرکت اصلاحی سید جمال الدین اسدآبادی

سید جمال در اواخر سال ۱۲۸۵ هجری قمری برای اولین بار از هند وارد مصر شد. مدت اقامت وی در این سفر فقط چهل روز بود، اما سید در این مدت کوتاه با الازهر آشنا شد و از آنجا عازم حج گردید. این مراجعت زود هنگام سید موجب تأثر طلاب الازهر شد.

در سفر دوم که با آغاز محرم ۱۲۸۷ ه ق آغاز شد، سید ظاهراف به قصد اقامت دراز مدت به قاهره رفت. این بار او در « سرای ابراهیم بیک مویلگی » در نزدیکی « مسجد سیدنا الحسین » سکنی گزید، ولی بعد به خان الخلیلی رفت و به درخواست طلاب الازهر به تدریس کلام، فلسفه، فقه و نجوم پرداخت.

طبق نوشته مورخان و یادداشت های سید در پشت جلد کتاب ها، سید کتاب « زوراء » تألیف شیخ جلال الدین دوانی در تصوف، « شرح قطب بر شمسیه » در منطق، هدایه و « اشارات و حکمت الاشراق » در فلسفه و « شرح العقائد العضدیه » جلال الدین دوانی در کلام و « تذکره » شیخ طوسی در علم هیأت قدیم را تدریس می کرد. (مجموعه تقریرات درس وی در شرح عقاید، بعدها به نام شیخ عبده در مصر چاپ شده است).

از شاگردان مشهور سید می توان از شیخ محمد عبده، شیخ عبدالکریم سلمان، شیخ ابراهیم لقانی و شیخ ابراهیم حلباوی نام برد.

سید برای این گروه، علوم رسمی حوزوی و الازهری تدریس می کرد، اما گروه دیگری هم بودند که در فرصت های مناسب از درس سید در علوم اجتماعی و سیاسی استفاده می کردند و این دروس

دوره ای، گاهی در منازل افراد عرضه می شد و شاگردان معروف این دوره ها: محمود سامی البارودی، عبدالسلام مویلحی و برادرش ابراهیم مویلحی، سعد زغلول، علی مظهر، سلیم نقاش، ادیب اسحاق و دیگران بودند.

« احمد امین » در کتاب خود ضمن شرح حال سید می نویسد: سید از تدریس در مصر چه می خواست ؟ و سپس پاسخ می دهد که: سید از تدریس علوم الازهری و غیر حوزوی، دو هدف داشت: هدف اول بیداری طلاب و روشن شدن اذهان الازهریان بود تا آنان را با دنیای جدید آشنا کند، به ویژه با فلسفه که پس از دوران فاطمیان در مصر، تعطیل و تحریم شده بود. ۷ تا آنجا که شیخ محمد عبده در مقدمه رساله « الواردات فی سرائج التجلیات » می نویسد: من وقتی سراغ فلسفه را گرفتم، در الازهر به من گفتند که فلسفه حرام است: « کما سألت اجابونی بان الاشتغال بها حرام... » ۸ (تا این که خورشید حقایق ظهور کرد و به وجود حضرت الحکیم الکامل و الحق القائم استادنا السید جمال الدین الافغانی لطایفی از آن بر ما آشکار شد و از او در این باب خواستار شدیم و شکر خدا را که اجابت کرد...)

بر اساس همین تأثیر روحی و معنوی است که به نقل از « زعما الاصلاح فی العصر الحدیث » شیخ درباره سید می گوید: « ان ابي وهبني حياة يشاركني فيها علي و محروس السيد جمال الدين وهبني حياة اشارك فيها محمداً و ابراهيم و موسى و عيسى و الاولياء و القديسين... » ۹

در همین دوران بود که عبده رساله « نیچریه » ۱۰ را با همکاری ابوتراب - شاگرد ایرانی سید به عربی ترجمه و با مقدمه مشرووحی در قاهره چاپ می کند.

هدف دوم سید از ارائه درس های عمومی، بیداری مردم مصر و نقد حکومت استبدادی و افشای مظالم استعمار بود. سید به صراحت از اشغال کشورهای اسلامی مغرب، تونس و الجزایر به دست فرانسه و اشغال مصر و سودان و دیگر بلاد اسلامی به دست انگلستان به شدت انتقاد می کرد و در همین راستا سرانجام « حزبی الوطنی » را در مصر تأسیس کرد که مرحوم « سید محمد رشید رضا » در کتاب « تاریخ الاستاد الامام »، از آن به نام الحزب الوطنی الحریاد می کند.

سید جمال از تدریس علوم الازهری و غیر حوزوی، دو هدف داشت:

اول - بیداری طلاب و روشن شدن اذهان الازهریان بود،

دوم - بیداری مردم مصر و نقد حکومت استبدادی و افشای مظالم استعمار

به هر حال نقش سید در تحول الازهر، بیداری مردم مصر و آگاهی سیاستمداران، روشن است، اما این حرکت بدون همکاری و همدلی طرف مصری شیخ محمد عبده و دیگران هرگز امکان پذیر نبود و به همین دلیل سرانجام رجال حکومت مصر به درخواست انگلیس سید را از مصر اخراج کردند، ولی او به پاریس رفت و «العروة الوثقی» را با همکاری شیخ محمد عبده منتشر ساخت که خود داستان جداگانه ای دارد. ۱۱

تقریب بین مذاهب

مورد دیگری که اهمیت خاصی در جهان داشته و دارد، مسأله پیدایش «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» در مصر است. مرحوم شیخ محمود شلتوت در قصه تقریب به تفصیل در این باره بحث کرده است و این رساله شیخ در فصلنامه «رساله الاسلام» آمده و بعد به طور مستقل چاپ شده است استاد محمد تقی قمی یک شیخ ایرانی بود که ظاهراً برای انجام امور فرهنگی از سوی دولت ایران به مصر اعزام شده بود، اما او با الازهر تماس می گیرد. نتیجه این تلاش آشنایی با شیوخ بزرگواری چون شیخ عبدالمجید سلیم، شیخ محمود شلتوت، شیخ محمد فحام، شیخ محمد ابوزهره، شیخ محمد غزالی و شیخ حسن البناء و دیگران است.

و این گونه، دارالتقریب پیدایش یافت. دوره کامل ۱۵ ساله «رساله الاسلام قاهره» - که از سوی مجمع تقریب تهران، به طور کامل تجدید چاپ شده است، تاریخ این حرکت اصلاحی ایرانی - مصری را نشان می دهد.

بی تردید اگر همکاری علمای بزرگ مصر و ایران (مانند مرحوم آیت الله بروجردی) نبود، شیخ قمی به تنهایی قادر به کاری نبود. در نتیجه همین کوشش ها و تعاون بود که سرانجام فتوای معروف شیخ محمود شلتوت: «يجوز التعبد به مذهبی الشیعه کسائر المذاهب» صادر شد و بعد فقه شیعه در الازهر تدریس شد و تفسیر «مجمع البیان» در قاهره به چاپ رسید و...

بی تردید این حرکت ایرانی - مصری، در واقع بسیاری از مشکلات و اختلافات شیعه و سنی در جهان اسلام را برطرف ساخت و ما اگر امروز شاهد همزیستی مسالمت آمیز پیروان همه مذاهب اسلامی در بلاد اسلامی هستیم، نتیجه همکاری علمای مصری - ایرانی است و باید این راه با همکاری ایران و مصر استمرار یابد.

امروز ما با همکاری مصر و دیگر کشورهای اسلامی می توانیم قدرتمندانه درمسأله جهانی شدن موضع بگیریم. پدیده جهانی شدن بر خلاف ظاهر زیبا و فریبنده، ابعاد منفی فراوانی دارد. جهانی شدن. در واقع آغاز دوران پس ازاستعمار است مانند پسامدرنیسم که به دنبال مدرنیسم مطرح شده است! اصولاً واژه جهانی شدن (Globalozation) برای نخستین بار در آمریکا رواج یافت و هدف ظاهری آن تعمیم هر چیزی برای همه است! پیش از آن که به تأثیر جهانی شدن در عرصه های: فرهنگ، اخلاق، قومیت ها و ملیت ها بپردازیم، به پاره ای از تأثیرات جهانی شدن در عرصه اقتصاد اشاره می کنیم.

اقتصاد دانان بین المللی می گویند که پنج کشور: آمریکا، ژاپن، فرانسه، آلمان و انگلستان ۱۷۲ شرکت از ۲۰۰ شرکت چند ملیتی بزرگ دنیا را در اختیار دارند. این دویست شرکت یا تراست جهانی که عملاً اقتصاد همه دنیا را می چرخاند، همچنان در پی آنند که سیطره جهانی خود را استحکام بخشند. طبق گزارش سازمان ملل حجم منابع مالی و نقدی ۳۵۸ نفر از ثروتمندان جهان با حجم منابع مالی دو میلیارد و نیم انسان برابر است! به عبارت دیگر ۲۰ درصد ثروتمندان جهان ۸۰ درصد تولید خام داخلی در سطح دنیا را به خود اختصاص داده اند و از این رهگذر بر نفوذ و سیطره خود بر فقرای سرزمین خود و کشورهای فقیر و جهان سوم می افزاید.

نتیجه این ثروت اندوزی و افزون طلبی آن است که میانگین ثروت در خود آمریکا در بین سرمایه داران - بین سال های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۵ - ۶۰ درصد افزایش یافته است، ولی شمار کسانی که از این ثروت در خود آمریکا بهره مند می شوند، حتی از یک درصد مردم آمریکا کمتر است. یک محقق آمریکایی اظهار نگرانی می کند که طبقه متوسط آمریکا به سرعت به سوی طبقه جهان سومی پیش می رود. ۱۲.

در فرانسه نیز تنها ۲۰ درصد فرانسوی ها ۷۰ درصد ثروت ملی کشور را در انحصار دارند، در حالی که ۲۰ درصد مردم فقیر فرانسه، فقط قادرند ۶ درصد از ثروت ملی را مورد استفاده قرار دهند. در ژاپن، آلمان و انگلیس نیز اوضاع کم و بیش بر همین منوال است. به هر حال پدیده جهانی شدن به دنبال تحقق یک جهان انسانی تر، عادلانه تر و سالم تر نیست، بلکه این یک ایدئولوژی پر زرق و برقی است که تحقق خواسته ها و اهداف توسعه طلبانه خود را دنبال می نماید.

در این باره چند جمله از دکتر محمد عابد الجابری را نقل می‌کنم. وی می‌گوید: «اهداف جهانی شدن روشن است جهانی شدن موجودیت‌های سه‌گانه: دولت، ملت و میهن را هدف قرار داده است. اگر این سه موجودیت را از میان برداریم، چه چیز باقی می‌ماند؟ آنچه می‌ماند، جایگزین همه موجودیت‌ها می‌شود: امپراتوری جهانی یعنی شرکت‌ها و مؤسسات چندملیتی که راه اندازی، جهت‌دهی و رهبری جهان را بر عهده دارد و به این ترتیب در همه جا جایگزین دولت می‌شود.» ایران و مصر با روابط بهتر و بیشتر در گروه ۱۵- که حالا باید آن را ۱۶ یا ۱۹ بنامیم می‌توانند با قدرت و توان مضاعف، پدیده جهانی شدن را بررسی کنند.

البته از این مهم‌تر بعد فرهنگی و اخلاقی پدیده جهانی شدن است: گسترش ارتباطات، ماهواره و اینترنت اگر چه جنبه‌های سودمندی دارد، ولی در امور اخلاقی، جهان را به سوی بحران و انحطاط وحشتناکی پیش می‌برد! این امر چاره‌اندیشی سریع و فوری می‌طلبد که در این میان ال‌زهر مصر با تاریخ هزارساله و حوزه علمیه قم با سابقه پر بار و درخشان خود، وظیفه دارند برای مقابله با آن، راه حل مناسبی ارائه کنند.

ایران و مصر و طرح گفت و گوی تمدن‌ها

سال گذشته کنفرانسی درباره نقش تمدن‌های مصر، ایران، ایتالیا، و یونان در تهران برگزار شد. بی‌تردید این قبیل نشست‌ها در شناخت گذشته و تاریخ تمدن‌ها سودمند است، ولی باید توجه کنیم که گذشته ما و تمدن اسلامی ایران و مصر سدی است مستحکم که می‌توانیم به آن تکیه کنیم. اما حرکت ما باید رو به جلو باشد. ۱۳ لازم است در شرایط کنونی برای دنیای امروز بشری، طرحی نو در اندازیم. تمدن اسلامی تکامل بخش تمدن‌های پیشین است و برای مشکلات حاضر در سطح جهان نیز می‌تواند راه حل ارائه نماید.

طرح گفت و گوی تمدن‌ها که توسط آقای خاتمی مطرح شده است، در یک بخش می‌خواهد با یورش فرهنگ آمریکایی و تسلط آن بر جهان، مقابله کند. پوشیده نیست که تمدن‌ها و فرهنگ‌های متعددی در جهان وجود دارند که هر کدام در شکل‌گیری شخصیت مستقل هر یک از ملت‌های جهان نقش دارند، ولی امروز ما شاهد آن هستیم که ملل جهان از روند تزریق یک نوع فرهنگ خاص که به شیوه‌های گوناگون تبلیغاتی و با استفاده از فناوری جدید ارتباطات انجام می‌گیرد، احساس نگرانی می‌کنند.

البته منظور روند، آمریکایی کردن فرهنگ و آداب و رسوم ملت هاست که جهان را در نور دیده است. اندیشه گفت و گوی تمدن ها به دنبال اثبات این مطلب است که در دنیای امروز فرهنگ ها و تمدن های متعدد حق دارند با حفظ استقلال و موجودیت خود از طریق تعامل فرهنگی و تمدنی در راستای ساختن دنیای جدید سرشار از صلح و تفاهم، تلاش کنند. ایران و مصر با فرهنگ غنی و پرمایه خود می توانند با ورود به این عرصه و با همفکری و همدلی این راه را هموار سازند. بدیهی است ایران و مصر باید ابتدا با یکدیگر به گفت و گو بپردازند تا در مرحله بعدی بتوانند ابتکاراتی مشترک در زمینه گفت و گویی تمدن ها عرضه دارند.

جمع بندی

با بررسی اجمالی سوابق تاریخی و فرهنگی ایران و مصر، به ویژه پس از اسلام، می توان پیوندهای عمیقی برای استحکام روابط در ابعاد گوناگون، پیدا کرد، البته در چند سال اخیر دو کشور مواضع مشترکی در قبال بسیاری از مسائل منطقه ای و جهانی از خود به نمایش گذاشته اند. افزون بر آنچه قبلاً بیان کردیم، مصر و ایران در بحران دو سال قبل ترکیه و سوریه نقش سازنده ای ایفا کردند. البته نه این که هر دو کشور با هماهنگی کامل به این بحران زدایی دست زدند، ولی معلوم می شود که با همکاری های نزدیک ترمی توان از بحران های سخت جلوگیری کرد.

همچنین در دو سه سال اخیر شاهد بوده ایم که مواضع ایران و مصر در قبال اهداف توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی بسیار به هم نزدیک شده است. مردم مصر همانند مردم ایران و ملت لبنان و سایر ملل عرب و مسلمان شادمانی خود را از پیروزی مقاومت اسلامی لبنان ابراز نمودند و پیش از آن هم دولت مصر، رسماً از مبارزه حزب الله علیه اشغالگران پشتیبانی کرد.

مصر در مورد محاکمه جاسوسان اسرائیلی در ایران، به طور رسمی اعلام کرد که ایران حق دارد به عنوان یک کشور مستقل طبق موازین و قوانین خود اقدام کند. مواضع مصر در قبال برنامه هسته ای رژیم صهیونیستی، پشتیبانی این کشور از عضویت ایران در گروه ۱۵ و پس از آن تماس تلفنی رؤسای جمهوری دو کشور، یخ های روابط پیشین را ذوب کرده است. ۱۴

چشم انداز همکاری های دو کشور در عرصه های گوناگون بسیار روشن است. این همکاری ها برای جهان اسلام نتایج حیاتی در بر دارد، به ویژه مسأله فلسطین و قدس شریف با همکاری مصر و ایران و دیگر کشورهای اسلامی قابل حل خواهد بود. بی تردید رژیم صهیونیستی برای مخالفت با بهبود روابط ایران و مصر، موانعی بر سر راه دو کشور قرار داده و می دهد، چرا که تنها برنده اختلاف میان دو کشور،

رژیم صهیونیستی است. ولی خردمندی و تدبیر رهبران دو کشور می تواند این توطئه ها را خشتی سازد. به هر حال مصر جایگاه ویژه ای نزد مسلمانان دارد. خداوند در قرآن مجید در پنج مورد نام «مصر» را آورده است و این افتخار نصیب دیگر کشورها نیست. برای مثال در سوره یونس می خوانیم: «و اوحینا الی موسی و اخیه ان تبوء القومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبله و اقیموا الصلاه و بشر المؤمنین» آیه « ۸۷ » و در سوره یوسف می فرماید: « فلما دخلوا علی یوسف اوی الیه وقال ادخلوا مصر انشاء الله آمین » (آیه ۹۹). در هر دو مورد می بینیم سخن از پناه دادن و قبله قرار دادن خانه ها و اقامه نماز در آنها و سپس بشارت بر مؤمنان و در امان بودن ، به میان آورده است .

بی هیچ تردید برای امت مسلمان و برای جهان اسلام خسارت بزرگی است که «مصر» را از دست بدهد. بی شک ما با مصر در مسأله کمپ دیوید اختلاف اصولی و ریشه ای داریم و موضع جمهوری اسلامی ایران در مسأله فلسطین شفاف ترین مواضع است و چگونگی آن هم بر همه روشن است ، ولی به باور ما، مسائل سیاسی قابل تغییر و تحول ، نباید مانع از تلاقی و ارتباط دو کشور در مسائل دو جانبه و مسائل مبتلا به جهان اسلام شود.

اصولاً مسأله مورد اختلاف را باید به تدریج حل کرد و لزومی ندارد که مافقط در موارد اختلافی صحبت کنیم . چرا موارد وفاق را نمی بینیم و چرا در افزایش آن موارد نمی کوشیم ؟ آیا فقط از راه « حمله » و « قطع رابطه » می توان مسایل مورد اختلاف را بر طرف ساخت یا راه های دیگری هم برای این امور وجود دارد. در جایی که ما با « اهل کتاب » با استناد صحیح به آیه ای از قرآن مجید، آماده « گفت و گو » و « تبادل نظر » هستیم ، چرا با « اهل ایمان » و برادری دینی خود در وارد اختلاف ، به گفت و گو ننشینیم ؟

اصولاً در هیچ جای دنیا، رهبران احزاب و سیاستمداران حاکم ، حتی در ایران ، در همه امور همفکر و هم رأی نیستند، اما آنها همواره می کوشند که موارد اختلاف را به « حداقل » خود برسانند و در تکامل و پیشرفت جامعه و امور کشور خود پیش بروند، و چرا ما چنین نباشیم ؟

یکی از ائمه اهل سنت جمله پر باری دارد. وی می گوید: « در امور مورد توافق با هم متحد شویم و در موارد اختلاف یکدیگر را معذور بداریم » و این بهترین راه است .

یادداشت ها :

۱- حسین مجیب المصری ، ایران و مصر عبرالتاریخ ، (قاهره مکتبه)

۲- در این مورد رجوع شود به کیهان فرهنگی ویژه نامه مصر، به همت آقای اسعدی، شماره ۹، سال نهم، آذر ماه ۱۳۷۱ و مقاله حجت .

۳- درباره پیشینه زبان و ادبیات فارسی در مصر، به طور « اشاره » - در یک پاورقی - می توان گفت :

۱) زبان فارسی از زمان های کهن در مصر مطرح بوده و تماس های دو ملت ایران و مصرهیچگاه قطع نشده است . حتی پیش از یاد گیری زبان فارسی در مصر و مسأله ایران شناسی این رابطه برقرار بوده است زیرا فرهنگ ایرانی یک رشته از زبان و فرهنگ عثمانی بود که در آن زمان بر ملل شرق غلبه داشت و ما می دانیم که فرهنگ و زبان عثمانی تا حدودی از زبان فارسی گرفته شده است و طبعاً این تأثیر و تأثر به کشورهای که تحت سلطه عثمانیان بوده اند نیز سرایت کرده است .

۲) زبان فارسی علاوه بر تدریس در دانشگاه ها، در انتشارات و موارد مکتوب نیز رواج داشته است . یعنی به خط فارسی در چاپخانه ها، کتاب و مجله منتشر می شده است . چاپخانه « بولاق » که در آغاز قرن نوزدهم تأسیس شد، بوستان و گلستان، مثنوی مولانا و آثار عطار را چاپ کرده است .

۳) در سال ۱۹۳۳ در دانشگاه قاهره دکتر عزام رساله دکتری اش را درباره نسخه عربی شاهنامه گذراند و این نخستین دکترای زبان فارسی در مصر بود. دکتر شورایی در دانشگاه عین الشمس و عبدالنعیم حسنین بعدها تلاش های عزام را پی گرفتند.

۴) در الازهر نیز زبان فارسی به عنوان زبان دوم در بخش های فلسفه، تاریخ و زبان عربی در دانشکده آثار اسلامی پذیرفته شده است . به طور کلی می توان گفت که در کمتر دانشگاه بزرگ مصری است که زبان فارسی در آن به نوعی مطرح نباشد. اما متأسفانه ادبیات فارسی با وجود این که نزدیک ترین ادبیات به جهان عرب است، هنوز آن طور که باید برای جامعه عرب شناخته شده نیست .

۴- سید مهدی تکیه ای، کتاب سبز مصر (تهران : دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۵)، ص ۹۶

۵- حسین مجیب المصری، پیشین، ص ۹۷

۶- احمد هاشم، « امنیت ملی مصر و ایران و خلیج فارس»، مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس : (تهران : دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲)، ص ۷۸

۷- احمد امین، زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث، چاپ قاهره... بخش مربوط به زندگی سید جمال الدین حسینی، توسط مرحوم استاد سید غلامرضا سعید ترجمه شده که توسط ما، تحت عنوان «مفخر شرق» چاپ شده است.

۸- سید جمال الدین الحسینی، «رسائل فی الفلسفه والعرفان»، - اسد آبادی - رساله الواردات - ص ۴۳، مقدمه شیخ عبده، چاپ دوم، قم: «مرکز بررسی های اسلامی، ۱۳۷۹» (این رساله همراه چند رساله فلسفی - عرفانی، سید با تحقیق و مقدمه این جانب برای دومین بار اخیراً در قم چاپ شده است... (اصل نسخه خطی این رساله، در ضمن آثار و اسناد سید، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نگهداری می شود).

۹- احمد امین، زعماء، الاصلاح فی العصر الحدیث، قاهره، ص ۲۹۳،

۱۰- «رساله نیجریه» یا ناتورالیسم سید که در زمان اقامت وی در هند تألیف و منتشر شده و بارها به زبان های مختلف چاپ شده است، توسط شیخ محمد عبده با همکاری ابوتراب، شاگرد سید، به عربی ترجمه گشته که اخیراً در ضمن «رسائل فی الفلسفه والعرفان»، تحت عنوان الرد علی الدهر بین با توضیحات برای بار دوم به چاپ رسیده است.

۱۱- العروه الوثقی، یک نشریه فرهنگی - سیاسی بود که به طور ماهیانه توسط سید باهمکاری شیخ محمد عبده در پاریس منتشر می گردید ولی پس از ۱۸ شماره، از انتشار آن جلوگیری کردند... مجموعه ۱۸ شماره آن با مقدمه و توضیحات این جانب برای بار چهارم از سوی مرکز بررسی های اسلامی - قم اخیراً منتشر شده است.

۱۲- U.Stody چاپ آمریکا در مقاله ای می نویسد: هیچ کشوری بیش از آمریکا برای حذف موانع تجاری تلاش نکرده است و طی ۵۰ سال این کشور همواره سعی داشته است قوانینی را حاکم کند که جریان آزاد کالا، سرمایه و نیروی کار بین بازارهای مختلف را تضمین کند تلاش یاد شده در سال ۱۹۹۵ با تشکیل سازمان تجارت جهانی که در ژنو مستقر می باشد، به اوج خود رسید و جالب این که بسیاری از قوانین حاکم بر این سازمان در زمینه رفع اختلاف بین اعضا با وجود این که از طریق مذاکره و اخذ اکثریت انجام می گیرد، شباهت بسیاری به قوانین تجاری آمریکا دارد، البته نباید تعجب کرد که آمریکابیش از هر عضو دیگری از دادگاه این سازمان استفاده کرده است.

U.Stody تصریح می کند: توفیق آمریکا در ترسیم دستور آمریکا در ترسیم دستور کار سازمان تجارت جهانی و دورنمای تجاری جهان، دنیا را نگران کرده است. «رابط خبری یک روزنامه دانمارکی در آمریکا در این باره می نویسد: دید عمومی این است که روند جهانی سازی، خیابان یک طرفه ای است که تنها به نفع آمریکا تمام می شود» سؤال این است که آیا آمریکا در دوران جهانی شدن همچنان مسلط بر جهان باقی خواهد ماند؟ از لحاظ نظری حرکت آزاد سرمایه، نیروی کار و کالا و همچنین دسترسی به فناوری، سراسر جهان را به روی شرکت ها و کشورهای مختلف باز خواهد کرد، ولی به گفته یکی از مشاوران ارشد بانک توسعه در حال حاضر الگوی غالب، آمریکاست و مردم هیچ الگوی دیگری برای نسخه برداری ندارند...

۱۳- مسأله گفت و گوی تمدن ها با توجه به این که بخش عظیمی از تمدن انسانی مرهون کوشش های مردم و رود نیل است و نقش بارز ایران نیز در تکامل تمدن بشری بر کسی پوشیده نیست، چگونه می توان گفت و گوی تمدن ها را به بار نشاناد در حالی که یک بخش عمده آن، به گفت و گو پیوسته است؟ البته مراد ما از گفت و گوی تمدن ها و نقش ایران و مصر در آن، گفت و گو درباره آثار باستانی و یا گذشته تاریخ درخشان نیست، مانمی خواهیم که نقش گذشته تمدن های یونان و مصر و ایران را برجسته کنیم، ولی برای امروز خود و دنیای بشری طرحی نداشته باشیم. تمدن اسلامی طلیعه دار تمدن های بشری است. فرهنگ اسلامی نجاتبخش انسان ها و راهگشای حل مشکلات انسان هاست. ما در این گفت و گوها، به عنوان عناصری مسلمان، با فرهنگی غنی و پرمایه، برای جهان امروز باید طرحی ویژه عرضه کنیم.

۱۴- جالب است بدانیم که رییس جمهوری مصر در «آمریکا» در پاسخ خبرنگاران در مورد تهدید مجهز شدن ایران با سلاح های اتمی، گفت: «ما نباید از کاری که هنوز نشده نگران باشیم، خطر واقعی امروز برنامه هسته ای اسرائیلی است» و ما باید این رژیم را اوار کنیم که به کنوانسیون منع تولید و سلاح های کشتار جمعی بپیوندد.»

* مصر در آخرین کنفرانس گروه ۱۵ از عضویت ایران در آن دفاع کرد و پس از آن، رییس جمهوری مصر به طور رسمی با رییس جمهوری ایران تماس گرفت و این پیام را به ایشان ابلاغ نمود.

* وزیر خارجه مصر، عمرو موسی، در ملاقات های مکرر خود با دکتر ولایتی و بعددکتر خرازی همواره مواضع دوستانه و برادرانه مصر را در قبال ایران داشته است و این نوع اقدامات، گام های دیگری در راه دوری از «کمپ دیوید» است.

به مناسبت برگزاری همایش بین‌المللی بررسی زندگی و آثار و اندیشه‌های سید جمال‌الدین حسینی اسدآبادی اشاره: با تلاش نمایندگان جمهوری اسلامی ایران و افغانستان در یونسکو، بزرگداشت یکصد و پنجاهمین سالگرد «حیات فعال»، سیدجمال‌الدین حسینی اسدآبادی (معروف به افغانی) در فهرست هزاره مشاهیر علم و ادب و رویدادهای فرهنگی - علمی جهان، برای سال ۲۰۰۸ میلادی به ثبت رسید. به همین مناسبت سمینارها و همایش‌های متعددی در بعضی از کشورها، از جمله ایران و افغانستان، با شرکت دهها نفر از شخصیت‌ها و مشاهیر علم و ادب و فرهنگ و تاریخ برگزار گردید.

در ایران، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) در «قزوین» میزبان این همایش بین‌المللی بود که با همکاری بعضی از نهادهای علمی - فرهنگی کشور از جمله: وزارت علوم و تحقیقات، مجمع جهانی تقریب بین‌مذاهب اسلامی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، سازمان ملی یونسکو در تهران، دانشگاه بوعلی سینا همدان و... به مدت دو روز برگزار گردید.

در این همایش بین‌المللی، علاوه بر دهها نفر از مشاهیر و شخصیت‌های علمی --- فرهنگی ایران، نمایندگان نیز از کشورهای: هند، افغانستان، پاکستان، مالزی، انگلستان، ترکیه، اندونزی، فرانسه، آلمان و روسیه دعوت شده بودند که گروهی از آنها در این همایش شرکت نمودند و بعضی دیگر مقاله خود را به همایش ارسال کردند. متأسفانه برخلاف انتظار، در رسانه‌های جمعی ایران - مطبوعات و تلویزیون سراسری - این همایش انعکاس مطلوبی نداشت و در واقع حق مطلب را ادا نکردند. در صورتی که بسیار بجا بود که رسانه‌های جمعی، با اعزام خبرنگار و گزارشگر، این همایش بین‌المللی را مانند افغانستان، تحت پوشش خبری قرار می‌دادند.

در روز افتتاح کنفرانس که با حضور آقای دکتر طاهائی (استاندار قزوین)، آقای دکتر حسن غفوری‌فرد (رئیس دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، نماینده یونسکو در ایران، سفیر ایران در یونسکو و جمعی از اساتید محترم دانشگاهها و حوزه‌ها و انبوهی از دانشجویان دختر و پسر دانشگاه برگزار گردید، حجت‌الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی که مجموعه آثار سیدجمال‌الدین را در قم و سپس در قاهره در نه جلد و سه هزار و پانصد صفحه منتشر کرده و خود نیز دارای آثار بسیاری در این زمینه هست، پس از مراسم افتتاحیه و سخنان مسئولان، به ایراد سخنرانی پرداخت که متن اصلاح شده آن هم اینک در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. به

امید آنکه مجموعه کامل همه مقالات ارائه شده از سوی دانشگاه و دبیرخانه همایش چاپ شود و در اختیار عموم قرار گیرد.

سخن درباره اندیشه‌ها و آثار فکری سیدجمال‌الدین حسینی اسدآبادی، معروف به افغانی، و نقش آن در بیداری ملل مشرق زمین، بی‌تردید در یک سخنرانی، با مدت زمان محدود، نه مقدور است و نه معقول! و به همین دلیل در این مختصر، فقط به عناوین و محورهای مورد نظر و سپس فهرست آثار مکتوب وی که تاکنون به دست آمده است، اشاره می‌شود. البته اساتید محترم به خوبی می‌دانند که تاریخ‌نویسان پیشین و معاصر و همه پژوهشگران عرصه مسائل سیاسی - اجتماعی، حتی آنهایی که با اندیشه و روش و مبارزه سید موافق نیستند، تصدیق می‌کنند که او طلیعه‌دار بیدارسازی مردم مشرق زمین و پیشتاز نهضت‌های اسلامی در سرزمینهای مسلمان‌نشین و پرچمدار جنبش‌های ملی - ضد استعماری کشورهای عربی و اسلامی بود و در واقع بنیان‌گذار و آموزگار نخستین حرکت‌های اصلاحی و اسلامی یک قرن و نیم گذشته، سیدجمال‌الدین حسینی بود.

سید جمال‌الدین، پس از کسب آموزه‌های لازم در زمینه‌های علوم اسلامی، در حوزه‌های دینی ایران و عراق، و کسب معرفت علمی و معنوی و آگاهی‌های مورد نیاز یک مصلح اجتماعی و یک فعال سیاسی، به تحقیق و بررسی پرداخت و برای پیشبرد اهداف خود، به کشورهای مختلف شرق و غرب سفر کرد و به تماس و دیدار و مکاتبه با بسیاری از شخصیت‌های علمی و سیاسی برجسته و تاثیرگذار در عصر خود، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، پرداخت و در این راستا، توانست از علل و عوامل اصلی پیشرفت و ترقی جوامع غربی و در مقابل، انحطاط و عقب‌ماندگی ملل مشرق زمین و مسلمان شناخت عینی و واقعی به دست آورد و آنگاه، در مراحل زمانی و مکانی مختلف، به ارزیابی و جمع‌بندی تجربه‌ها و آگاهی‌های به دست آمده، بپردازد و به همین دلیل، علل و عوامل عقب‌ماندگی مسلمانان و شکست مشرقیان در برابر هجمه استعمارگران را به مثابه یک بیماری فراگیر و مهلک، مورد توجه قرار داد و پس از آن، به بررسی راه‌های درمان و اصلاح پرداخت.

سیدجمال‌الدین به شهادت آثار به جای مانده از وی، برای موفقیت در پیشبرد اهداف و نشر اندیشه‌های خود از هر وسیله مشروع و منطقی موجود استفاده نمود: بیان و قلم، خطابه و کتاب، تاسیس نهادهای مردمی، بنیادهای نیکوکاری، نشر مجله و روزنامه، نوشتن مقالات علمی و سیاسی و نامه‌های سرگشاده و بیانیه‌ها و افشاگریهای سیاسی با امضاهای متعدد: >السید، الحسینی، الافغانی، الاستامبولی، الرومی، السعدآبادی، الطوسی< و گاهی با رمز و استعاره مانند: <کَهِف> و <قَسَط> که با محاسبه حروف ابجدی همان نام سید

است و همچنین انجام مصاحبه‌های گوناگون با جراید و مطبوعات بلاد اسلامی و کشورهای غربی، و مکاتبه یا ملاقات و گفتگو با رجال سیاسی و شخصیت‌ها و مراجع مذهبی، و حتی تاسیس سازمانهای سیاسی مانند: حزب الوطنی در مصر و جمعیه‌العروه الوثقی در فرانسه - که نشریه «العروه الوثقی» ارگان آن بود - از جمله اقدامات تاثیرگذار و آگاهی بخش و بیدارکننده سید، در زمان اقامت در هر کشوری بود.

البته پرداختن به توضیح و تفصیل درباره هر یک از این امور نیازمند فرصت دیگری است. در اینجا فقط می‌توان برای نمونه اشاره کرد که سید در مصر، «حزب الوطنی» را تاسیس می‌کند و اقدامات بشردوستانه بسیاری را با همکاری اعضای مصری حزب، در جهت خدمت به مردم محروم مصر انجام می‌دهد و در همان زمان به ملاقات با رجال و شخصیت‌های اجتماعی - سیاسی مصر می‌رود و البته این اقدامات باعث نمی‌شود که علمای الازهر را فراموش کند. و به همین دلیل سید با روشن‌اندیشان الازهر به بحث و گفتگو می‌پردازد، به طلاب الازهر درس فلسفه و کلام و هیئت و... می‌دهد و شاگردانی چون شیخ محمد عبده را - که بعدها مفتی دیار مصر گردید - تربیت می‌کند؛ ولی متأسفانه به همین علت هم با صلاح‌دید و توصیه سفارت انگلیس، سید به عنوان «یک عنصر نامطلوب و ماجراجویی آشوب طلب که عده‌ای از او‌باش را دور خود جمع کرده بود» (!)، توسط خدیوی مصر، از مصر اخراج می‌گردد.

سید وقتی به هند می‌رسد، با پدیده نشر اندیشه‌های سکولاریستی، با حمایت و پشتیبانی همه جانبه استعمارگران انگلیسی روبرو می‌شود. در اینجا است که او به مثابه فرهنگ‌گانی بیدار و هوشیار همزمان با فعالیت سیاسی، به پاسداری از اندیشه‌های اصیل و راستین اسلامی می‌پردازد و در همین رابطه رساله معروف «نیچریه یا ناتورالیسم» را تالیف و منتشر می‌سازد که در تمام نقاط شبه‌قاره هند، با استقبال عموم روبرو می‌گردد. همزمان، سید به نوشتن و نشر مقالاتی به زبان فارسی، در جراید فارسی‌زبان هند، اقدام می‌کند؛ اما از هند نیز به دستور استعمارگران انگلیسی حاکم، اخراج و رانده می‌شود که اسناد وزارت خارجه انگلیس چگونگی این امر را به خوبی نشان می‌دهد.

سید به ایران که می‌رسد، نخست به سراغ ناصرالدین شاه می‌رود و از او «دو گوش شنوا» برای شنیدن حرف حق می‌طلبد! و سپس مساله «قانون‌گرایی» و اجرای قانون را به جای خود کامگی مطرح می‌سازد که شاه را، طبق معمول، خوش نمی‌آید! و سید باز با تبعید و اخراج محترمانه از موطن خود روبرو می‌گردد؛ اما مبارزه ادامه می‌یابد و پس از سفر مجدد به ایران، چون از اصلاح ناصرالدین شاه ناامید می‌گردد، از حکومت ضد مردمی او به شدت انتقاد می‌کند که این بار در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) دستگیر و با وضع بسیار شدید و سختی از ایران اخراج می‌شود، و سید در عراق - که به آنجا تبعید شده بود - از میرزای شیرازی خواستار

مبارزه منفی در برابر سیاستهای انگلیس می‌گردد و از او می‌خواهد که با «تحریم تنباکو» توان اقتصادی انگلیس را در ایران تضعیف کند و سپس خواستار خلع ناصرالدین شاه از سلطنت می‌گردد... و البته همه می‌دانیم که سید در افشای توطئه استعمار انگلیس و ایادی داخلی آن در ایران، نقش اساسی داشت و همین افشاگرها و نامه‌های سرگشاده بود که سرانجام به صدور فتوای میرزای شیرازی در تحریم تنباکو و الغای قرارداد استعماری رژی، منجر می‌گردد. نامه‌ها و اسناد به جای مانده از آن دوران، به خوبی نقش پایه‌ای سید را در این مبارزه و پیروزی آن نشان می‌دهد.

سید در افغانستان که آنجا را نیز وطن خود می‌دانست، به دیدار امیران حاکم می‌رود و برای مبارزه و طرد استعمار انگلیس از آن دیار، به حاکمان و امیران افغان مشورت می‌دهد و حتی به نوشته بعضی‌ها، در این مرحله و برای تحقق هدف، خود در عملیات مسلحانه علیه نیروهای اشغالگر شرکت می‌کند؛ اما این بار نیز با انزوا و به گوشه رانده شدن و سپس طرد از افغانستان مواجه می‌شود؛ ولی باز به مبارزه ادامه می‌دهد و در دربار خلافت عثمانی نفوذ می‌کند و طرح خاص خود را برای نجات ملل مسلمان و پیشرفت و ترقی آنان، از طریق برنامه وحدت مسلمانان و تقریب بین مذاهب اسلامی، با سلطان عبدالحمید در میان می‌گذارد و پس از موافقت وی، دهها نامه به علمای بزرگ شیعه و سنی، در ایران و عراق و مصر و افغان و هند... می‌فرستد و آنها را به وحدت دعوت می‌کند. اما ارتجاع جیره‌خوار که در کنار خلیفه عثمانی بود، از برچیده شدن دکان عوام‌فریبی و از بین رفتن منافع شخصی خود، که از ایجاد اختلاف بین مسلمانان شیعه و سنی به دست می‌آمد، نگران می‌شود؛ بنابراین با نیرنگ و دسیسه، سلطان را به ضد او تحریک می‌کند و سلطان وظیفه استعمار انگلیس را به عهده می‌گیرد و سید از استامبول نیز اخراج و تبعید می‌گردد.

سید این بار با استفاده از فضای سیاسی فرانسه، به نشر مجله «العروه الوثقی» با همکاری شاگردش، شیخ محمد عبده، می‌پردازد که این مجله، بخشی از فعالیتها و اقدامات سید در فرانسه را نشان می‌دهد؛ و متأسفانه به علت مکتوم ماندن اسناد آن دوران در آرشیو دولت فرانسه، حقایق بسیاری همچنان ناگفته مانده است!

سید پس از تبعید به لندن، مبارزه را از آنجا علیه ناصرالدین شاه و دولتهای وابسته آغاز می‌کند و مجله «ضیاء الخافقین» را منتشر می‌سازد که به علت واکنش مقامات انگلیس، مجله تعطیل و سید طبق دعوت و درخواست مقامات عثمانی، برای ادامه گفتگو با سلطان عبدالحمید در احیای اندیشه وحدت طلبانه به استانبول باز می‌گردد. همزمانی پذیرش این دعوت با ترور ناصرالدین شاه در تهران - به دست یکی از مریدان سید - سلطان عبدالحمید و دیگر درباریان عثمانی را نگران می‌کند و از طرفی هم دولت ایران، به عنوان اینکه سید یک تبعه ایرانی است و قاتل شاه را تحریک نموده است، خواستار دستگیری و تحویل او به ایران می‌گردد؛

ولی سلطان عبدالحمید ترجیح می‌دهد سید را در «یلدیز سرایی» - یکی از خانه‌های خلیفه - زیر نظر قرار دهد. بدین ترتیب سید نخست محصور و سپس ممنوع‌الملاقات می‌گردد و سرانجام هم پس از بیماری دندان یا مسمومیت ناشی از تزریق طبیب ویژه شاه عثمانی، به شهادت می‌رسد و در «شیخ لرمزارلقی» استانبول، به خاک سپرده می‌شود.

اهداف سید

این اشاره‌ای است فهرست‌وار به زندگی و مبارزه سیدجمال‌الدین. متأسفانه در اینجا پرداختن به این نکته اصلی که بیان اهداف سید از این مبارزه آشتی‌ناپذیر بود، به علت محدودیت زمانی، مقدور نخواهد بود، اما باز اشاره فهرست گونه به این اهداف، پس از بررسی آثار به جای مانده از سید، بی‌مناسبت نخواهد بود. تشخیص بیماریهای اجتماعی و عقب‌ماندگی مسلمانان و گرفتاری و فقر و محرومیت ملل مشرق‌زمین، مرحله نخستین و مقدماتی و در عین حال اصلی طرح اصلاحی سید بود. سید مشکلات عمده و اساسی را در بلاد شرق - اعم از اسلامی و غیراسلامی - در امور زیر می‌دانست:

۱- سلطه همه جانبه و کامل نیروهای استعمارگران اروپایی، به ویژه انگلیس و فرانسه، بر همه امور و شئون بلاد و به کارگیری مزدوران محلی یا گماشتگان رسمی نیروهای اشغالگر، که بدون چون و چرا دستورهای اربابان را اجرا می‌کردند و آنچه که در این میان مطرح نبود، مردم، آزادیهای فردی و اجتماعی، بهبود وضع اقتصادی و به طور کلی حقوق انسانی توده‌های مردم بود.

۲- استبداد و خودکامگی شاهان یا روسا و امیران حاکم در این بلاد، که به طور عمده، وابستگی‌های عمیقی با اشغالگران خارجی داشتند و چون در واقع از طرف آنان به قدرت و سلطنت رسیده بودند، مجری اوامر آنها بودند.

۳- عقب‌ماندگی‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مسلمانان و به دور ماندن آنان از قافله تمدن بشری و پیشرفت‌های علمی، که به علت عدم اهتمام مسئولان حکومتی و یا تحریم اخذ علوم و فنون توسط ارتجاع حاکم، یک بیماری فراگیر و مهلک و نابودکننده زندگی واقعی به شمار می‌رفت.

۴- جنگ و خونریزی ویرانگر در این بلاد، به بهانه‌های واهی قومی و مذهبی و در واقع فقدان وحدت موردنظر تعالیم قرآنی و رهنمودهای پیامبر اکرم (ص) و تفرقه روزافزون بین ملتها و طایفه‌ها و اصحاب مذاهب اسلامی.

۵ - دوری از اندیشه اسلام راستین نخستین و گسترش عقاید غیرمنطقی و خرافه‌ها و بدعت‌های ساخته‌شده به نام مذهب و دین، در میان پیروان همه فرقه‌های مسلمان.

۶ - غرب‌گرایی و وابستگی نسل جوان مسلمان به مظاهر فریبنده تمدن مادی غربی و پیروی از روش‌های کام‌جویی و مصرف‌گرایی غربی، که بر اثر سلطه مافیای اقتصادی و سرمایه‌داری استثمارگر، به صورت یک بیماری فراگیر، در میان جوانان ملل مسلمان ریشه دوانیده بود.

اینها چند نمونه از مشکلات اساسی در بلاد اسلامی و مشرق زمین بود که در بررسی آثار سید می‌توان فهمید که از نظر او در اولویت قرار داشتند. البته باید توجه داشت که سید فقط به شناخت محورهای آسیب‌پذیری ملل اکتفا نمی‌کرد، بلکه پس از این شناخت، برای مبارزه و مقابله با آنها، به تناسب موضوع هر کدام، به ارائه راه‌حلها و طرح‌های تاثیرگذار می‌پرداخت.

درباره نکته اول و دوم - سلطه استعمار و استبداد - جمال‌الدین مسئله پیوند دین و سیاست را مطرح می‌کند و آن را یک ضرورت حیاتی برای طرد استعمار و اذتاب آن می‌داند و توضیح می‌دهد که گرایش به این اندیشه، مسلمانان را برای مبارزه با استعمار و استبداد، آماده می‌سازد تا آنها در مقام انجام یک وظیفه و تکلیف شرعی - دفاع و جهاد - اقدام کنند و همین اندیشه به آنها امکان می‌دهد که به‌طور مستمر و خستگی‌ناپذیر، به این مسیر ادامه دهند.

البته استعمار و ایادی رسمی و وابستگان غیررسمی آن با تبلیغ اندیشه‌های سکولاریستی، ناسیونالیستی و ضرورت جدایی دین و سیاست - مانند آنچه در غرب مسیحی رخ داده است - به مبارزه علیه اندیشه سید پرداختند و در واقع به نوعی اسلام‌ستیزی و گرایش به افسانه‌های ملیت و قومیت در میان ملت‌ها روی آوردند که در مراحل، با موفقیت همراه بودند و متأسفانه نوع تکامل یافته این طرح هم‌اکنون توسط امپریالیسم جهانی، در اشکال مختلف و با وسایل گوناگون مانند: ایجاد شک و تردید در عقاید، هتک حرمت مقدسات، توهین علنی و آشکار به انبیا و اولیا و نشر خرافه‌گرایی در بین ملل مسلمان و به نام مذهب در سراسر جهان، در حال اجراست.

اما سید بر این باور بود که در برابر این توطئه شیطانی و غیراخلاقی دشمن، با احیای روح پرخاشگری و زنده نمودن انگیزه جهاد و شهادت در توده مردم، مبارزه همه جانبه با ظلم و سلطه <عملیاتی> می‌شود و در نهایت نقشه امپریالیسم خنثی و منتفی می‌گردد.

درباره بیماری عقب‌ماندگی مسلمانان، سید جمال‌الدین عامل اصلی آن را در دوری آنان از آموزه‌های قرآنی می‌دانست و به همین دلیل در مقاله «چرا اسلام ضعیف شد؟» به طور روشن و صریح می‌گوید که ما تا تعلیمات اسلامی و اصول قرآنی را در جامعه اجرا نکنیم و مسلمانان در این راستا به آموختن علم و دانش جدید نپردازند، سهمی در پیشرفتهای جدید و علوم و تمدن معاصر نخواهیم داشت. البته او رفع این مشکل و درمان این بیماری را وظیفه علما می‌داند و به‌طور شفاف از آنها می‌خواهد برای روشن کردن اذهان عمومی و دور ساختن مردم از خرافات و تشویق آنان به آموزش علوم جدید، به مثابه یک تکلیف یا عبادت معنوی، قیام کنند و در پایان مقاله خود می‌نویسد: «عالمی که در این راه قیام کند، نام او جاودانه خواهد ماند.»

درباره رفع اختلافات مذهبی و تنشهای فرقه‌ای و ایجاد وحدت اسلامی، سید در همه‌جا، به‌ویژه در مصر و ترکیه، با تمام قوا می‌کوشید و علاوه بر دهها ملاقات و گفتگو با بزرگان مذاهب اسلامی، دهها مقاله و نامه نوشت و آموزه‌های وحدت‌طلبانه یا تقریبی خود را گوشزد و ابلاغ نمود و در پیگیری همین هدف بود که به دارالخلافه عثمانی روی آورد و سلطان عبدالحمید را، که بر بسیاری از بلاد عربی سلطه داشت و حکومت می‌راند، برای تحقق این هدف تشویق نمود و به رغم تجربه تلخ قبلی و تبعید محترمانه‌اش از استانبول، و علم و آگاهی بر بی‌کفایتی دستگاه دربار عثمانی، سعی نمود که سلطان را به پذیرش این طرح وادار نماید؛ چون در آن دوران، بسیج توده‌های مردم در غیر ایران و عراق و مناطق شیعه‌نشین، جز از طریق خلیفه سلطان عبدالحمید، امکان‌پذیر نبود، چون علمای اهل سنت او را «ولی امر مسلمین» می‌دانستند و در واقع در بست در اختیار مقام خلافت بودند.

سید درباره فریفتگی به غرب و آلوده شدن به بیماری مصرف‌گرایی و زندگی اشرافی، همانند سرمایه‌داران غربی، به مسئله بازیابی هویت اسلامی مسلمانان اولویت بخشید و برای تحقق این آرمان از هیچ کوششی فروگذار نکرد و شبانه‌روز تلاش نمود تا مسلمانان به طور دقیق به حقایق معارف متعالی اسلامی، اصول اخلاق برجسته انسانی و به هویت تاریخی - تمدنی خود پی ببرند و در پناه آن، اصالت خود را بازیابند؛ چرا که به حق باور داشت تنها در این صورت است که آنها قادر خواهند بود از گرداب و حسیض سقوط و انحطاط به اوج عظمت و تمدن شکوفای پیشین خود برسند و با نفی و طرد اندیشه‌های ضعیف‌پرور و تسلیم‌پذیر، در برابر ظلم و ستم یا فریفتگی در مقابل تمدن مادی غرب، به خویشتن خویش بازگردند.

در واقع اصولی‌ترین روش سید در این محور حساس و حیاتی، نگاه به درون خودآگاه و بازگشت به اسلام راستین، به دور از هرگونه خرافه‌گرایی و بدعت‌گزینی بود تا بتواند با احیای سنتهای صحیح سلف صالح، همگام با تقویت و نشر اصول اخلاقی و انسانی، به تشکیل یک جامعه مسلمان، به مفهوم واقعی کلمه، اقدام

کند. به همین دلیل، سید جمال‌الدین در اکثر آثار خود، خواستار «بیداری عقول و نفوس» مسلمانان، یا «خودباوری» در برابر هر نوع «غرب‌زدگی» و «اروپاشیفتگی» بود و با همین دیدگاه، در نوشته‌ها و مقالات «الفضائل و الرذائل» در «العروه الوثقی» راه نجات را نشان می‌داد.

این نکات بخشی از دیدگاه‌های اصلی سید درباره علل پیدایش مشکلات جهان اسلام و عوامل تجدید حیات اسلامی در جوامع مسلمین و به طور کلی مردم مشرق زمین به شمار می‌آید. علاوه بر اینها، رهنمودها و اندیشه‌های آرمانی دیگری از سید به جای مانده است که بررسی و تحلیل هر یک از آنها، نیازمند بحث‌های ویژه و گفتارهای مستقلی است.

نقش سید در بیدارسازی ملت‌ها

درباره نقش و تاثیر سید در حرکت‌های اصلاحی و انقلابی در عصر خود یا در زمانهای نزدیک به وی، سخن بسیار است؛ در قیام مهدی متمدی در سودان، عربی پاشا در مصر، امیر عبدالقادر در الجزایر، نهضت «پان اسلامیسیم» علمای شبه‌قاره هند، پیدایش حرکت قانون‌خواهی در ایران، پیگیری وحدت اسلامی در عثمانی و ... سید نقش ویژه‌ای داشته است که در این باره سمینارها و همایش‌های بی‌شماری در بلاد مختلف، تشکیل و کتاب‌های بسیاری تالیف و چاپ و صدها و بلکه هزاران مقاله و تحلیل، در سراسر دنیا، تهیه و منتشر شده است.

به نظر من تاثیر سید، محدود به زمان حیات او نبود، بلکه بعد از درگذشت یا شهادت وی نیز بخشی از این تاثیر، به اشکال گوناگون، ادامه یافته است و می‌توان گفت که اشعار ماندگار شعرای فرهیخته جهان اسلام، در ایران، عراق، پاکستان، ترکیه، مصر و غیره نشان‌دهنده عمق تاثیر معنوی سید در حرکت‌های اصلاحی است. البته باز با توجه به فرصت زمانی محدود در این همایش، فقط قطعات کوتاهی از اشعار بعضی از این شعرای برجسته را نقل می‌کنم تا روشن شود که این تاثیر چگونه بوده و چه ابعادی داشته است. محمد اقبال لاهوری در قصیده‌ای طولانی، مناظره روح سید با «سعید حلیم پاشا» را در «فلک عطارد!» به تصویر می‌کشد و در ضمن آن قصیده طولانی می‌گوید:

خیز تا ما را نماز آید به دست

یک دو دم سوز و گداز آید به دست

رفتم و دیدم دو مرد اندر قیام

مقتدی تاتار و افغانی امام

پیر رومی هر زمان اندر حضور

طلعتش بر تافت از ذوق و سرور

گفت مشرق زین دو کس بهتر نژاد

ناخن‌شان و عقده‌های ما بگشاد

سیدالسادات مولانا جمال

زنده از گفتار او سنگ و سفال

ترک سالار، آن حلیم دردمند

فکر او گفتار او مثل مقام او بلند

با چنین مردان دو رکعت، طاعت است

ور نه آن! کاری که مزدش جنت است

و در آخرین بیت این سروده بلند می‌گوید:

عالمی در سینه ما گم هنوز

عالمی در انتظار <قم> هنوز

شاید این بیت آخر، اشاره‌ای به آغاز حرکت از <قم> باشد.

محمد عاکف، شاعر شهیر و برجسته ترکیه، در مناظره مشابهی بین سید و شاگردش عبده، مطالبی مطرح

می‌سازد که متن کامل آن در دیوان <صفحات عاکف> که به ترکی در استانبول چاپ شده، آمده است که در

چند بیت آن چنین آمده است:

مصرن ان محتشم استادی،/ عبده

جمال الدین له، گونوشور سن / افغانی دیر تلمیذ ینه

انقلاب استیورم؟ / تحصیله، اکمالنه تیزالدن:

معرفت، بیرده فضیلت/ایکی قدرت لازم در

انقلابین یولو معلوم دی که:/بویولدور یا لنیز

عاکف ضمن شرح گفتگوی شخصیت برجسته مصری، محمد عبده که شاگرد سید بود، می گوید سید به عبده هشدار می دهد که اگر «انقلاب» می خواهد، برای تحصیل و تکمیل آن دو قدرت و نیرو، یعنی معرفت و فضیلت، لازم است. او در واقع برای تحقق این تحول یا انقلاب اجتماعی فقط این راه را پیشنهاد می کند:

انقلابیون یولو معلوم دی که/بویولدور یا لنیز!

یعنی راه انقلاب معلوم است که تنها این است.

محمد مهدی جواهری، معروف ترین و برجسته ترین شاعر شیعی عراق در قرن بیستم، در یک قصیده ۷۴ بیتی، که آن را به سال ۱۹۴۴ میلادی در مسجد شیخ عبدالقادر گیلانی در بغداد ارائه نموده است، می گوید:

هویت لنصره` الحق السهادا

فلولا الموت لم تطق الرقادا

ولولا الموت، لم تترك جهادا

فللت به الطفاه ولا جلادا

ترفع! ايها النجم المسجى

وزدفي داره الشرف اتقادا

جمال الدين! كنت و كان شرق

و كانت مشرعه تهب الجهادا

و كانت جنه في ظل سيف

حمى الفرد و الذمار به وزادا

و ايمان يقود الناس طوعا

الى الغمرات فتوى و اجتهادا

و ناس لا الحضاره دنستهم

ولا اطالو مع الطمع امتدادا

و کانت <عروه الوثقی> تزجی

لمنقسمین، حبا و اتحادا

قصیده جواهری طولانی است و چند بیت بیانگر چگونگی تاثیر سید در روح این شاعر فرهیخته عراقی است. خلاصه ترجمه فارسی ابیات منقول از جواهری، چنین است:

جمال‌الدین! تو برای یاری حق / عاشقانه خواب و آسایش خود را فدا کردی.

و اگر مرگ نبود، تو یک لحظه هم نمی‌آرمیدی / اگر مرگ نبود، تو از جهاد باز نمی‌ماندی / و طغیان‌گران را به هزیمت و شکست می‌خواندی!

ای ستاره پرفروغ آرمیده در خاک / بیدار شو و در میدان شرف بدرخش همچنان!

جمال‌الدین! تو بودی و سرتاسر سرشرف

و راهی که دعوت می‌کرد به جهاد / و بهشتی که زیر سایه شمشیرها بود.

که مردم با آن، ناموس و حقوق خود را پاس می‌داشتند. / و ایمانی بود که آزادانه بر مردم رهنمود می‌داد

و آنان را با فتوا و اجتهاد به میدان نبرد می‌خواند

و مردمانی بودند که تمدن نو! آنان را آلوده نساخت / و در کام آز و طمع، دور و دراز غوطه‌ور نبودند

و عروه و تقایی بود که همواره جدا شدگان از یکدیگر را به محبت و وحدت فرا می‌خواند!

و بالاخره استاد خلیل‌الله خلیلی، شاعر گرانمایه افغان، قصیده مبسوطی درباره سید دارد که چند بیت از آن را هم نقل می‌کنیم و به سخن پایان می‌دهیم:

این ضیاء بارقه مطلع بطحایی بود

مشعلی مقتبس از نور یداللهی بود

تیز پرواز عقابی که به یک جلوه قدس

تنگ بر همت او، طارم مینایی بود
نعره دعوت حق بود که بیدار کند
هر آن خواب که در بند تن آسایی بود
آن که ره گمشدگان سفر گیتی را
مشعل نور هدی، شمع شناسایی بود
تا دمد روح تو، اندر تن افسرده شرق
راستی در دمش، اعجاز مسیحایی بود
آن که او را به دل خاک سپردیم ما
دل بیدار جهان دیده بینایی بود
آفتاب علما، نخبه احفاد رسول
نخل شاداب وطن، دوحه زهرای بتول

این نمونه‌هایی چند از اشعار بسیار جذاب و روح‌بخش چند شاعر ایرانی، عراقی، ترک و افغانی بود البته ما در این زمینه، اشعار و سروده‌های ارزنده و روح‌انگیز بسیاری داریم که حتی نقل ابیاتی از آنها، نیازمند یک همایش ادبی درباره سید جمال‌الدین حسینی است. تا به بررسی این اشعار و اشعار بجای مانده از خود سید پردازیم.

در خاتمه، ضروری است به این نکته هم اشاره کنم که تاثیر معنوی سید جمال‌الدین، تنها در شعر شاعران فرهیخته تجلی و تبلور نمی‌یابد و یا فقط در این حوزه محدود نمی‌شود، بلکه بسیاری از شخصیت‌ها و علمای دنیای اسلام، هر کدام به نحوی از این روح جهادی و اصلاحی سید تاثیر پذیرفته‌اند که مورخان به شرح آن پرداخته‌اند. ما در اینجا فقط به یکی دو مورد اشاره می‌کنیم:

استاد سید محمد محیط طباطبایی، مورخ و محقق کم نظیر عصر ما، در مقاله <سهم سید در نهضت مشروطه> می‌گوید: <سید پس از رنجیدن از روش غیراخلاقی ناصرالدین شاه و امین السلطان، نامه تندی به آن دو نوشت و بعد برای در امان ماندن از شر آنها، پس از احساس خطر، به حضرت عبدالعظیم رفت و در آنجا <بست> نشست. او در ملاقاتهای مردمی، به صراحت و شجاعت، از خودخواهی‌ها و استبداد شاه و

خودسریهای امین‌السلطان انتقاد می‌کرد و مردم را برای به دست آوردن حقوق خود و اجرای قانون تشویق می‌کرد. < آنگاه استاد محیط می‌نویسد: >... علمای دین به سعی سید جمال‌الدین در قضیه مشروطه عامل اساسی نهضت به حساب می‌آمدند. سید، علما را وارد گود سیاست خارجی و داخلی ایران نمود... این آمادگی علما را باید نتیجه مساعی سید جمال‌الدین و درس شهادت و آزادگی دانست که او در تهران به همگی داد... سید اسدالله خرقانی که سید را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کرده بود، می‌گفت: روح سید جمال‌الدین بر محضر آخوند خراسانی در دفاع از مشروطه پرتو می‌افکند...<

تاثیر و نقش سید در بیداری علمای نجف و سامرا و صدور فتوای تحریم تنباکو و الغای قرارداد استعماری رژی، بر کسی پوشیده نیست و به قول استاد شهید مرتضی مطهری، سید طلیعه‌دار این حرکات بود و هر کجا که پرچمی علیه ظلم و استبداد و استعمار برافراشته شده، رهبری آن با شاگردان و تربیت‌یافتگان مکتب سید جمال‌الدین بوده است. شیخ محمد عبده و سید رشید رضا و شهید شیخ حسن البنا - مؤسس بزرگترین حرکت اسلامی معاصر در مصر و جهان عرب - از شاگردان مستقیم یا غیرمستقیم سید بوده‌اند.

شاید اشاره به یک نکته کوتاه، عمق این تاثیرها و نقش را نشان دهد، شیخ حسن البنا در کتاب خاطرات خود، که با عنوان <مذکرات الدعوه والداعیه> در قاهره به چاپ رسیده است، به صراحت می‌نویسد: <راه و روش اخوان المسلمین در واقع استمرار راه سید جمال‌الدین و محمد عبده است...>

آثار این تاثیر معنوی و فکری هم اکنون نیز در کشورهای اسلامی، به ویژه مصر، استمرار دارد تا آنجا که این جانب در مدت اقامت سه ساله اخیر در مصر - قاهره - دهها کتاب تحقیقی جدید انتشار را به دست آوردم که آنها را شخصیت‌های فرهنگی، فلسفی و علمی معروفی چون: دکتر محمد عماره، دکتر حسن حنفی (دبیر انجمن فلسفه مصر)، دکتر ابراهیم فیومی و... تالیف و منتشر ساخته‌اند.

از سوی دیگر، سمینارهای مراکز فرهنگی و دانشگاهی مصر همچنان تشکیل می‌گردد و در آنها افکار و اندیشه‌های سید مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

در مطبوعات چپ و راست مصری هم، همواره شاهد انتشار مقالات محققانه درباره سید و نقش او در بیداری مردم مصر و دنیای عرب بوده‌ایم و خوشبختانه اقدام این جانب در نشر مجموعه آثار سید جمال‌الدین با عنوان <الاعمال الکامله> در نه جلد و ۳۵۰۰ صفحه، توسط معروف‌ترین ناشر مصری به نام مکتبه الشروق الدولیه، با استقبال بسیار مثبت محافل آکادمیک و شخصیت‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی روبرو گردید؛

چون آنها، به رغم همه کوششها و تحقیق‌ها، با مجموعه آثار سید آشنا نبودند که با انتشار این مجموعه دور جدیدی از بررسیها و مطالعات آکادمیک و سیاسی درباره سید در مصر آغاز گردید.

مرحوم آیت الله آقای حاج سیدرضا صدر۱:

آقاموسی همیشه در خدمت مرحوم پدر بود و نهایت احترام و ادب را در این جهت به کار می گرفت. وقتی که پدر می خواستند از منزل خارج شوند، فوراً می دوید نعلین هایشان را جفت می کرد و دست به سینه چند قدمی ایشان را بدرقه می نمود. هنگامی که برمی گشتند و از در حیاط وارد می شدند، بی درنگ و شتابان هر کاری داشت کنار می گذاشت و به پیشواز پدر می رفت.

آقاموسی همیشه و در همه مراحل زندگی تا مرحوم والد معظم در قید حیات بودند، بیش از ما به فکر پدر بود و به ایشان عنایت خاصی داشت و لحظه ای هم در این مورد سستی نمی کرد. این بود که دعای خیر والد بزرگوار نیز همواره پشت سر آقاموسی قرار داشت که: «آقاموسی بزرگ میشی... آقاموسی بزرگ میشی...»

آیت الله محسن ملایری۲:

مرحوم آیت الله بروجردی نسبت به شاگردان خود اهتمام بلیغ داشتند. به عنوان نمونه، آقاموسی صدر به درس ایشان می آمدند و جوان نوری بودند. به مجردی که ایشان اشکال می کردند، مرحوم آیت الله بروجردی می فرمودند: «سکوت کنید تا بینم آقا چه می گویند.»

مجله نور ۳:

مرحوم آیت الله حاج سید ابوالقاسم خویی، بر روی منبر تدریس می کرد. در طول مدت درس جابه جا نمی شد و دستانش را بر استوانه های منبر می فشرد. از آنجا که شاگردان ایشان بسیار بود و ایراد اشکال تزییع حقوق دیگران بود، در خلال درس اجازه اشکال به همگان نمی داد. نقل شده که معظم له در دو مورد به خطیب عارف مرحوم حسینعلی راشد و امام موسی صدر - رهبر مفقودشده شیعیان لبنان در لیبی - اجازه اشکال دادند، خود بعداً فرمودند که به خاطر احترام این دو نفر اجازه دادم که سر درس اشکال خود را مطرح کنند.

آیت الله آقای حاج سیدموسی شبیری زنجانی۴:

یک جلسه بحث با سیدموسی، خاصیت یک هفته بحث با دیگران را در خود جمع می کرد.

حجت الاسلام والمسلمین، آقای حاج شیخ علی دوانی ۵:

شهید مطهری، ضمن اظهار مسرت زیاد، در حاشیه اغلب مقالات اظهارنظرهایی کرده بودند. آن طور که به خاطر دارم، مخصوصاً از مقاله «اقتصاد در مکتب اسلام» آقای سیدموسی صدر تعریف کرده بود که این مقاله تازگی دارد و در اوضاع و شرایط کنونی لازم و ضروری است. در آن زمانها اینگونه مباحث سابقه نداشت.

آیت الله آقای حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی ۶:

در زمان مرجعیت حضرت آیت الله بروجردی این مسائل (اصلاح حوزه) مطرح بود. مخصوصاً طرحی بهوسیله دوستان فاضل جوان در آن زمان، امثال امام موسی صدر و شهید دکتر بهشتی و جمعی از مدرسین بزرگ فعلی برای گامهای اولیه اصلاح حوزه تهیه شده بود، ولی بر اثر آماده نبودن افکار به دست فراموشی سپرده شد و مایه سرخوردگی همه دوستان گردید.

حجت الاسلام حاج شیخ محمود خلیلی ۷:

بارها نویسندگان معروف و شخصیت‌های بارز مسیحی مثل جرج جرداق، و شکرالله حداد به ایشان گفته بودند این فرهنگ شیعه که شما مطرح می کنید، اگر همه مثل شما آن را ارائه می دادند، الان دیگر اثری از مذهب تسنن و دین مسیحیت در این کشور باقی نمی ماند. این فرهنگ با این ویژگیها قابل پذیرش برای همه مردم است.

حجت الاسلام حاج شیخ محمود خلیلی ۸:

امام موسی صدر در تمام سخنرانیهای خود در لبنان، به زبان عربی فصیح صحبت می کرد و در ادای جملات عربی، لهجه خاص و شیرینی را به کار می گرفت. از طرفی چون همه گفتارهای وی از ته دل برمی خاست، بدین سبب هر شنونده ای را به طرز معجزه آسایی تحت تأثیر خود قرار می داد. به گونه ای که حتی مردم عادی لبنان در گفتگوهای خود سعی می کردند با لهجه خاص امام موسی صدر جملات را ادا کنند.

آیت الله حاج شیخ یوسف صانعی ۹:

قوانین را نزد آیت الله حاج آقاموسی صدر خواندم. برخی از دوستان، از ایشان تقاضا کردند که مکاسب را تدریس بفرمایند. ایشان قبول نفرمودند و در سر درس فرمودند: از این قضیه ای که برای من پیش آمد و برخی از دوستان از من خواسته اند که مکاسب بگویم، شدیداً متأثر شدم که وضع به جایی رسیده که به من می گویند: مکاسب بگو! مکاسب را باید جناب آقا شیخ عبدالجواد جبل عاملی بگوید، نه من!

گویا آقای صدر، خود مکاسب را نزد آن مرحوم فرا گرفته بودند و تا آنجا که یادم هست، مرحوم شهید حاج آقا مصطفی خمینی هم مکاسب را نزد مرحوم جبل عاملی خوانده بودند.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالجواد جبل عاملی ۱۰:

بله، آقایان حاج شیخ اسماعیل ملایری، حاج سیدمحمد حسین طهرانی، یوسف صانعی، موسی صدر، شیخ محمدرضا صلواتی، محمدی گیلانی، صادق خلخالی، حسین مظاهری، مهدوی کنی، اخوی ایشان آقای باقری، آقای ستوده و همچنین مرحوم آقا مصطفی خمینی (ره) از جمله کسانی بودند که به درس کفایه می آمدند. خداوند تأییدشان کند. آقایان خیلی جدی، زحمتکش و مقید بودند. بعضی از ایشان ماه مبارک و تعطیلهای را هم درس می خواندند. جدیت و علاقه فراوانی به درس داشتند. گاهی اوقات بعضی از شاگردان در درس می گفتند: کفاف کی دهد این باده ها به مستی ما!

آیت الله حاج سیدمحمدعلی موحد ابطحی ۱۱:

در وقت بحث، وقتی من نظر و یا اشکالی به کلام استاد داشتم و مطرح می کردم، فردای آن روز می دیدم که آقاموسی آن مطلب را در کنار نوشته هایش جای داده و به اسم خود من نیز ثبت کرده است. و این اوج فروتنی و بزرگواری ایشان را می رساند که این قدر برای دوست و هم بحث خود احترام و ارزش قائل بود.

آیت الله حاج سیدمحمدعلی موحد ابطحی ۱۲:

... درست است که آقاموسی جوان بود، ولی در زمره عالیه (بزرگان) روحانیت قرار داشت و از نظر مکارم اخلاقی مشابهش را تا حالا ندیده ام. من آنچه را که لازم است، در او دیده ام. حتی در این اواخر آن قدر در تعبدیات کارکرده و جلو رفته بود که نظیر نداشت. او در عین حال که یک فرد روشنفکر اجتماعی بود، دارای روح متعبد و بالایی بود. در خصوصیات آداب و زیارت حرم امیرالمؤمنین (ع) طوری برخورد می کرد که پیدا بود عاشق این معانی است. روزی که ایشان همراه ما با پای پیاده از نجف به کربلا برای زیارت می رفت، در این سفر حضوری عاشقانه داشت. در وقت دعا و زیارت عاشورا از همه باحال تر بود، وقت گریه، چشمهایش از شدت گریه سرخ می شد. در موقع ذکر مصیبت و شعرخوانی، نوبت که به او می رسید، با حال جانگاهی در مصیبت اهل بیت (ع) شعرهای فارسی و عربی فصیح می خواند...

آیت الله حاج سیدمحمدعلی موحد ابطحی ۱۳:

من با آقای خمینی (ره) خیلی مانوس بودم، هم آن وقتی که در قم تشریف داشتند و هم زمانی که در نجف بودند. علاوه بر شرکت در درس و بحث ایشان، در قم (به طور خصوصی) رفت و آمد خانوادگی باهم داشتیم.

یک روز در نجف در خدمتشان بودم، صحبت از مسائل ایران و مبارزات ایشان با شاه و رژیم به میان آمد. من گفتم: خوب حالا اگر در این مبارزه ان شاءالله موفق شدید و این دستگاه طاغوت را سرنگون کردید، آیا کسی را دارید که در رأس امور کشور بگذارید؟ و آن هم بتواند از عهده همه این مسائل بخوبی برآید؟ دیدم ایشان نظر به آقاموسی دارند و فرمودند: «آقاموسی رفیق شما.» بعد گفتم: «آقاموسی دیگر لبنانی شده است و لبنانیها وی را رها نمی کنند.» فرمودند: «اینها سهل است درست می شود.»

شهید آیت الله دکتر بهشتی ۱۴:

اولین دوستان من که در حوزه خیلی باهم مانوس و هم بحث بودیم، آقای حاج سیدموسی شبیری زنجانی که از مدرسین برجسته قم هستند، آقای حاج سیدمهدی روحانی، آقای آذری قمی، آقای مکارم شیرازی و امام موسی صدر بودند. اینها دوستانی بودند که پیش از همه با آنها بحث داشتیم.

آیت الله دکتر بهشتی ۱۵:

بیش از ۵ سال در آلمان بودم. در طی این ۵ سال سفری به حج مشرف شدم، سفری به ترکیه، سوریه و لبنان آمدم تا از فعالیتهای اسلامی آنجا بازدید نموده و با دوستان تجدید عهد نمایم، مخصوصاً برادر عزیزمان امام موسی صدر، که امیدوارم هر جا هست، مورد رحمت خداوند باشد و ان شاءالله به آغوش جامعه مان بازگردد.

شهید آیت الله دکتر بهشتی ۱۶:

مسئله امام موسی صدر برای من مسئله ای مهم است، چه از نظر دینی، چه از نظر سیاسی، و چه از نظر دوستی شخصی و آن را دنبال خواهیم کرد.

آیت الله آقای حاج شیخ محمد واعظ زاده خراسانی ۱۷:

شنیدم روزی فدائیان اسلام، به طور دسته جمعی خدمت ایشان (مرحوم آیت الله صدر بزرگ ره) رفته بودند. آن مرحوم با ملاحظت زیاد، آنان را نصیحت کرده و گفته بود: «تندروی نکنید، ملایم رفتار کنید.»

بعد خود ایشان در جلسه ای، در حالی که می خندیدند، می گفت: «فدائیان اسلام پیش من آمدند. آنان را نصیحت کردم.» مرحوم صدر، از حرکت فدائیان اسلام خوشش می آمد. فرزندانش، مخصوصاً آقاموسی صدر، با فدائیان اسلام ارتباط داشتند.

آیت الله آقای حاج شیخ محمد واعظ زاده خراسانی ۱۸:

در همان سالهای اوّل ورود من به مشهد بود که هیئتی از علمای لبنان، به دعوت دولت ایران، به مشهد آمده بودند. در بین اینان، مرحوم عارف زین، مؤسس مجله العرفان (که در صیدا منتشر می شد) هم بود. به لحاظ اینکه استاد دانشگاه بودم، وقتی که شخصیت‌هایی به دعوت دولت یا آستان قدس به ایران می آمدند، از من هم دعوت به عمل می آمد که حضور داشته باشم. دو روز از آمدن میهمانان می گذشت که عارف زین، به خاطر مریضی و کهولت سن، رخت از جهان بربست. مرحوم حاج میرزا احمد آقازاده، که سوابق ایشان را می دانست، از ایشان مفصلاً تجلیل کرد و او را در صحن مطهر امام(ع) دفن کردند. دو سه سال که از این ماجرا گذشت، آقای امام موسی صدر به مشهد آمد. ایشان می گفت: «آمدن عارف زین به مشهد و فوت او، داستان عجیبی دارد. وقتی که دولت ایران از این گروه دعوت به عمل آورد، من به عارف زین که چهره مبارزی بود، گفتم: این دعوت از طرف سازمان امنیّت ایران است و شایسته شخصیت مبارزی مانند شما نیست که به آن پاسخ مثبت بدهید. گفت: به من الهام شده که در مشهد می میرم و همان جا هم دفن می شوم؛ از این روی، باید بروم. کاری به این حرفها ندارم!».

شهید دکتر مصطفی چمران ۱۹:

... به اتفاق امام موسی صدر برای دیدار از خانواده این شهید رهسپار خانه آنها شدیم...، خانه محقر و کوچکی داشت. مردم نیز در اطراف آن جمع شده بودند. امام موسی صدر در کنار اتاق بر زمین نشست. پیرزن سرتاپا سیاه پوشیده و جلوی او نشسته و هیچ نمی گفت. یکباره شروع به سخن کرد، با حالتی عصبانی و صدایی لرزان... و با آن حالت عصبانیت فریاد برآورد که ای امام موسی! تو چرا اردوگاه برای زنان تأسیس نکرده ای، تا من بتوانم در آن اردوگاه آیین جنگاوری بیاموزم و به افتخار شهادت نایل شوم!؟

شهید دکتر مصطفی چمران ۲۰:

در شهر بعلبک از خانواده ای دو جوان به شهادت رسیده بود. هنگامی که به دیدار آنان رفتیم، پدر می گفت: ای امام موسی ناراحت مباش، من دو فرزند خودم را تقدیم تو کرده ام، سه پسر دیگر نیز باقی مانده اند و بعد با زخم و خودم پنج نفر می شویم که آماده شهادتیم.

شهید دکتر مصطفی چمران ۲۱:

امام صدر تنها کسی است که از اول معرکه تا به امروز یک حرف زده و بر یک راه مستقیم رفته است، برخلاف دیگران که هر روز حرف خود را عوض کرده اند (حتی فتح). او شعارهایش و پیش بینهایش به حقیقت

پیوسته است. تنها و تنها کسی است که از دولتی خارجی پول نگرفته، و از کسی نوکری و حرف شنوی نداشته، بلکه فقط و فقط به خاطر مصلحت مردم و ایده خود اقدام کرده است.

می دانم که ممکن است عده ای به من ایراد بگیرند که چرا این همه از صدر حرف می زنم. و حتی بگویند من عاطفی هستم! در حالی که این طور نیست. با آنچه من دیده ام و با وجود خود حس کرده ام و با مقایسه با دیگران، حتی یاسر عرفات و با وجود زدن این همه تهمتهای ناجوانمردانه به او (امام موسی صدر) و این همه فداکاریها و ثبات ایمان او به راهش، دریغ است که من سکوت کنم و حرف حق را نزنم - فقط از ترس اینکه ممکن است کسی مرا عاطفی بنامد.

در یک جمله بگویم: در پاکی، فداکاری، ایمان و شخصیت... بین صدر و این مدعیان رهبری که من می شناسم، از آسمان تا زمین فاصله است.»

مرحوم آیت الله حاج سید محمود طالقانی (ره) ۲۲:

فقدان امام موسی صدر کمبود بزرگی برای شیعیان جهان محسوب می شود، زیرا در این شرایط امام موسی صدر می توانست در انعکاس انقلاب اسلامی ایران در کشورهای عربی سهم بزرگی داشته باشد. ما هر قدرتی که داریم برای پیدا کردن امام موسی صدر به کار می اندازیم. من امام موسی صدر را می شناسم، با او دوست صمیمی هستم و از مبارزات او آگاهی کامل دارم.

مرحوم مهندس مهدی بازرگان در پیامی به مردم لبنان ۲۳:

فرااموش نمی شود آن روز که امام موسی صدر رهبر هوشمند و دلسوز شما در پایان جنگ داخلی که مسیحیان فالانژ بر شما تحمیل کرده بودند لب به سخن گشود، چگونه سیل محبت هم کیشان ایرانی شما به سوی جنگزدگان شیعه جاری شد و... از خداوند متعال عظمت و بهروزی شما شیعیان لبنان را خواستارم و آرزو می کنم که سرنوشت امام موسی صدر رهبر کوشا و مجاهد خستگی ناپذیر شما روشن گردد. آن کس که همچون پلی میان ملت ما و مردم لبنان واسطه اتصال بود. از پروردگار یکتا مسئلت می کنم که به سلامت نزد ملتش باز گردد و کارهای ناتمام خود را در بازسازی جامعه شیعه لبنان از سر گیرد.

آیت الله حاج شیخ جعفر سبحانی:

در سال ۱۳۳۰ که حملات و تبلیغات مادیگری و نویسندگان غیرمتعهد در ایران افزایش یافته بود، و هیچ نوع مقاله دینی و نشریه علمی در ایران که پاسخگوی احتیاجات روز باشد وجود نداشت، استاد فقید در همان سال انجمنی متشکل از فضیلتی آن روز حوزه به وجود آورد و از آنان نویسندگی و تنظیم مقالات در

موضوعات را درخواست نمود. تا آنجا که به خاطر همست، اعضای این انجمن را شخصیت هایی مانند اساتید محترم مرحوم استاد شهید مطهری، امام موسی صدر، شهید قدوسی، ابراهیم امینی، مهدی حائری تهرانی و... تشکیل می دادند. نگارنده نیز افتخار شرکت در آن جلسه را داشت. برای اینکه مقالات پخته تر و منظم تر نوشته شود، طرح موضوعات توسط خود استاد فقید انجام گرفت و قرار شد هر دو نفر از اعضای انجمن با همکاری یکدیگر مقالاتی بنویسند. به خاطر دارم، مرحوم شهید مطهری و مرحوم شهید قدوس با همکاری یکدیگر درباره زندگانی اجتماعی مورچگان و پرندگان مقالاتی را تنظیم کردند.

امام موسی صدر با همکاری یکی از اعضاء جلسه، پیرامون صبر و استقامت از نظر قرآن، که آن روز دستاویز گروهکهای چپی بود، مقالاتی را تنظیم نمودند که قسمتی از آنها در نشریه «جامعه تعلیمات اسلامی» آن روز، به چاپ رسید و از اینجانب عطفی در زندگی فضایی حوزه و آشنایی با قلم و مطبوعات فارسی پدید آمد... ۲۴

۱. امام موسی صدر، امید محرومان، عبدالرحیم اباذری، صص ۱۷۹-۱۸۰

۲. مجله حوزه، شماره ۴۳، ص ۲۸۶.

۳. دوره چهارم، شماره ۱۱، ص ۶۴.

۴. امام موسی ...، ص ۴۴.

۵. همان، ۷۰-۷۱.

۶. همان، ص ۷۸.

۷. همان، ص ۱۰۲.

۸. همان، ص ۱۶۶.

۹. مجله حوزه، شماره ۴۰، ص ۳۹.

۱۰. مجله حوزه، شماره ۱۵، ص ۳۱.

۱۱. اباذری، همان، ص ۱۷۶.

۱۲. همان، ص ۱۷۸.

- ۱۳ . همان، ص ۲۲۷ و ۲۲۸،
- ۱۴ . سید فرید قاسمی، یادنامه شهید مظلوم آیت الله دکتر سیدمحمدحسین بهشتی، ص ۲۶،
- ۱۵ . همان منبع، ص ۲۴،
- ۱۶ . واحد فرهنگی بنیاد شهید، بهشتی، اسطوره ای بر جاودانه تاریخ، ج ۳، ص ۱۰۹۸،
- ۱۷ . مجله حوزه، شماره ۴۳، ص ۲۲۹،
- ۱۸ . مجله حوزه، شماره ۴۶، ص ۶۱،
- ۱۹ . امام موسی، همان، ص ۱۷۵،
- ۲۰ . همان، صص ۱۷۶-۱۷۵،
- ۲۱ . همان، ص ۲۳۵،
- ۲۲ . روزنامه کیهان، مورخ ۵۷/۱۲/۸،
- ۲۳ . روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۸/۶/۹،
- ۲۴ . نقل از یادنامه استاد علامه سیدمحمدحسین طباطبائی، انتشارات شفق، قم ۱۳۶۱، ص ۶۶-۶۸.

درباره امام موسی صدر من باید بگویم که بیشتر با والد ایشان آیه الله صدر که بعدها از مراجع معروف و سه گانه قم شدند، مأنوس بودم. این آنس و آشنائی، در زمان اقامت و تحصیل من در مشهد مقدس بوجود آمد. خیلی خدمت ایشان میرسیدم. خوب در آن دوران آقای حاج رضا صدر و آقای آقاموسی، کوچک بودند ولی ذکاوت و باهوشی هر دو آشکار بود. بعدها هم با حاج آقای رضا صدر، بالاخص در تهران مأنوس شدیم و رفت و آمد بیشتری داشتیم، بویژه که فرزندم آقای سیدباقر، داماد ایشان شد و خیلی رفاقت ما بیشتر گردید. اول در مورد حاج آقا رضا صدر بگویم که واقعاً مرد جلیل القدر و عالم وارسته ای بود و بنظر من، هم در قم و هم در تهران مجهول القدر بود. مرحوم آیه الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی از علمای معروف تبریز بخودمن گفتند که آقای رضا صدر در ایران نظیر ندارد. خوب، قول آقای مجتهدی در رجال شناسی معاصر حجت است. ولی خوب طبق معمول، قدر افراد بزرگ نوعاً در حال حیات شناخته نمی شود.

اما با امام موسی صدر من بیشتر در عراق و لبنان مأنوس شدم. یکبار به لبنان رفته بودم، شنیدم که ایشان به ریاست مجلس شیعیان انتخاب شده است. رفتم به دیدار ایشان - آقای شیخ نصرالله خلخالی هم با من آمد. رفتیم و تبریک گفتیم. مجلس باشکوه و با عظمتی بود. و ایشان بدون تشریفات و با همان روش «طلبه گی» خیلی احترام کرد و خیلی از ما پذیرائی نمود و بعد هم ما را به نهار دعوت کرد، البته در مورد اهداف خود برای شیعیان و بعد همه مسلمانان لبنان، مطالبی گفت و معلوم شد که آینده نگر است و خوب اوضاع را بررسی می کند.

یکبار هم من به نجف مشرف شده بودم. به زیارت آیه الله آقای خوئی رفتم. آقای آقاموسی هم تشریف داشتند. به ملاقات ایشان آمده بودند و بعد با هم نهار منزل آقای خوئی بودیم. آیه الله خوئی هم به ایشان خیلی احترام میگذاشتند و این نشان می داد که معتقدند که شخصیت ویژه ای دارند.

بعد در نجف رسم بود که وقتی میهمانی وارد می شد، آقایان بزرگان دعوتی برای نهار یا شام میکردند، اتفاقاً در آن سال، به منزل هر یک از آقایان مراجع و علما که دعوت شدم، دیدم که آقای آقاموسی صدر هم تشریف دارند... خوب این موقعیت ایشان را در بین علمای بزرگ نجف نشان میداد.

البته در این دیدارها، نوعاً زیاد مباحث علمی مطرح نمی شود. اما در یکی دو مورد که بحثی پیش آمد، آقای صدر معلوم بود که آمادگی ذهنی لازم را دارد.

البته خوب گرفتاری ایشان در لبنان زیاد بود و با آن بازار شلوغ سیاست، طبعاً ایشان کمتر به فقه و مسائل علمی می توانست برسد، و اگر به این علم می پرداخت، بنظر من یکی از بزرگان فقه شیعه می شد. البته در عالم سیاست در دنیای عرب بالاخص لبنان ایشان نفوذ زیادی داشتند. در لبنان خیلی به مردم خدمت می کردند و واقعاً مردم مسلمان را اعم از شیعه و سنی احیا کردند و بعلت همین نفوذ و موقعیت بود که دشمنان اسلام و شیعه ایشان را ربودند.

متأسفانه الان حالم مساعد نیست و گرنه خاطرات بیشتری که در سفرهای متعدد از ایشان داشتم، بیادم می آمد و نقل میکردم. اما الان بقول مرحوم آقا ضیاء که در اواخر عمر، هر وقت برای درس می آمد، مطلبی را عنوان میکرد و چیزی نمی گذشت که میفرمود: دیگر خسته شدم... الان من هم واقعاً خسته شدم!

درباره زندگی و تلاش‌های فکری - فرهنگی و مبارزات سیاسی - اجتماعی سید جمال‌الدین حسینی - اسدآبادی معروف به افغانی - و امام موسی صدر، کتابها و مقالات بیشماری نوشته شده و هر یک از نویسندگان و یا پژوهشگران تاریخ، طبق برداشت خود، به تحلیل و بررسی چگونگی زندگی و تحصیلات، مبارزه و خدمات این دو مصلح بزرگ جهان اسلام پرداخته‌اند ولی در مورد وجوه تشابه زندگی و مبارزه آنها و اینکه راه امام موسی صدر در واقع استمرار راه مبارزه سیاسی - اجتماعی سید جمال‌الدین بوده، بحث مستقلی تاکنون ارائه نشده است.

به گفته دکتر صادق طباطبائی - پسر خواهر امام موسی صدر - ایشان علاقه شدیدی به شهید آیت الله سید محمد باقر صدر داشته و نامبرده را جزو نوادر فقها می‌دانسته که لمس کرده‌اند فقه یعنی چه؟ و عناصر زمان و مکان و چه جایگاهی در آن دارند و درباره آخرین دیدار گفته‌اند: «وقتی در آخرین روز اقامت در نجف می‌خواستم با او خداحافظی کنم، گفتم: هر دو یک هدف داریم، منتها دو راه مختلف را برای رسیدن به آن در پیش گرفته‌ایم... من احساس می‌کنم که نمی‌توانم در این شرایط بنشینم... مضاف بر اینکه کار ناتمام سید جمال را هم امثال ما باید تمام کنند. حرکت آینده، حرکت علم و دنیای تمدن است. نمی‌توان این مقوله‌ها را نادیده گرفت. اما چشم امید ما به شماست تا به عنوان مرجعیت آینده کار را بر ما آسان کنید.»

... بدین ترتیب امام موسی صدر با ادامه راه سید جمال، به تکمیل و ثمر رساندن کار سید جمال پرداخت و خود در عمل، «استمرار راه سید جمال»، بود و طلیعه دار این راه در عصر ما...

در این مختصر می‌کوشیم که به گوشه‌ای از چگونگی استمرار راه سید جمال و تشابه‌ها کارهای امام موسی صدر با کار سید اشاره کنیم:

سید جمال‌الدین اسدآبادی و امام موسی صدر، اگر چه از لحاظ زمان و مکان و خصوصیات زندگی شخصی با هم تفاوت‌هایی داشتند و هر کدام از یک سلسله مزایای طبیعی و اکتسابی برخوردار بودند که در دیگری نبود، ولی از مجموع کارها، رفتارها، برخوردها، اشتغال‌ها، اهتمام‌ها، گرفتاریها و رنجها و مراودتهای آنها اگر محوری را انتخاب کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که در مجموعه زندگی این دو سید والا و مصلح اجتماعی بزرگ، همانندیهای بسیاری وجود دارد.

هر دو بزرگوار، از خاندان رسالت و سلاله امام علی(ع) بودند، از نظر اکتسابی، هر دو با فرهنگ اسلامی رشد کردند و تحصیلات هر دو در ایران و نجف بوده و آشنایی آنها با فرهنگ اسلامی و باور عمیق آنها به اصول و مبادی این فرهنگ سبب شد که پس از آشنائی با فرهنگ جدید دچار عرب‌زدگی نشوند و جذب مظاهر مادی غرب نگردند.

هر دو فلسفه اسلام را می‌شناختند، از اصول ریشه‌دار آن آگاه بودند. هر دو دوره تاریخ درخشان تمدن و علوم مسلمانان را در سده‌های نخست تا چهارم که در اوج ترقی و تمدن قرار داشت، مطالعه کرده بودند، سپس آن دوره را باز زمان خود که مسلمان در نهایت ذلت و خواری می‌زیستند، می‌سنجیدند و از خود می‌پرسیدند: چرا مسلمانان بدین روز افتاده‌اند؟ قرآن مجید می‌فرماید: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» پس چرا در روزگار ما کشورهای اسلامی مستعمره غربی‌ها و جولانگاه بیگانگان شده است؟!

از یک سو پیشرفت روز افزون مادی غرب را می‌دیدند و از سوی دیگر بر جمود و رکود و نادانی مسلمانان، تأسف می‌خوردند. هر دو آنها مردانی دلسوخته و درد آشنا بودند و هر دو درد را به وضوح لمس کرده و در فکر چاره بودند و در راه احیاء مجد و عظمت گذشته تلاش می‌کردند و هر دو در صدد احیای اصول اساسی دین و دوری آن از پیرایه‌ها و زوائد غیر منطقی و خواهان تجدید حیات اسلام و بیداری مسلمانان بودند... به باور آنها مسلمانان به واسطه افکار و عقایدی که از نیاکان خود فرا گرفته‌اند و به وسیله مسائلی که در ذهن آنان رسوخ کرده از راه مجد و عظمت، پیشرفت و ترقی دور شده‌اند و به هوشیاری و بیداری نیاز دارند تا نهضت علمی فرهنگی جدید خود را آغاز کنند و آنچه را از دست داده‌اند، دوباره به دست بیاورند.

از خصوصیات برجسته هر دو مصلح بزرگ و رهبر این است که در اثر آشنائی نزدیک با جامعه شیعه و سنی تفاوت و دوگانگی وضع روحانیت شیعه را با روحانیت اهل تسنن به خوبی درک کرده بودند می‌دانستند که متأسفانه سازمان روحانیت سنی یک نهاد مستقل دور از حکومتها نیست و به همین دلیل در مقابل قدرتهای استبدادی و استعماری به علت وابستگی حکومتهاشان توان قدرت و ایستادگی نتیجه بخش ندارند و متأسفانه بخش اعظم روحانیت سنی وابسته حکومتهایی است که خود زمامداران آنها را قرن‌ها به عنوان «اولی الامر» به جامعه و مردم خود معرفی کرده است و به همین دلیل آنان از حکمت علمای اهل سنت چندان انتظاری نداشتند برای آغاز اصلاح و حرکت سراغ آنها نمی‌رفتند بلکه به طور مستقیم به سراغ خود مردم و مسلمانان می‌رفتند.

از سوی دیگر روحانیت شیعه چنین نبود. روحانیت شیعه یک نهاد مستقل مردمی است و در واقع یک قدرت ملی به حساب می‌آید و در طول تاریخ هم همواره در کنار مردم و در برابر ظلم حکمرانان بوده است. از این

رو هر دو مصلح برای تحریک جامعه و توده های مردم به سراغ علمای شیعه رفته و به آگاه سازی آنها پرداخته‌اند و این طبقه را بهترین پایگاه برای مبارزه با استبداد و استعمار تشخیص داده‌اند...

از همین رو بود که سید جمال حسینی از میرزای شیرازی، مرجع وقت شیعه، می‌خواهد که ناصرالدین شاه را از سلطنت خلع کند و در نامه تاریخی و مهم خود به میرزا با اشاره به نقش و تأثیر تعیین کننده رهبری در ایجاد «اتحاد حقیقی» و دفع استبداد و استعمار می‌نویسد: «علما اگر چه از فشار این مرد احمق خائن به شدت انتقاد کرده‌اند ولی طوری نیست که بتوانند در یک آن مقاصد خود را یکی کنند چون اینها از حیث مایه علمی و ریاست و وجهه بین مردم در یک درجه هستند؛ حاضر نمی‌شوند بعضی به بعضی دیگر پیوسته و با هم هماهنگ شوند تا یک اتحاد حقیقی و قدرت اجتماعی که بتواند دفع ضرر دشمن را نموده و کشور را حفظ نماید، تولید گردد، هر کس به محور خویش می‌چرخد و به تنهایی یا با هم مبارزه می‌کنند. این تشتت آرا علت اصلی تضعیف قدرت و موجب پیشرفت کارهای نامشروع می‌باشد.»

امام موسی صدر هم چشم امید به مراجع و حوزه‌های علمی شیعه داشت و روابط صمیمانه او با مراجع ایران و عراق نشان دهنده این واقعیت است.

از سوی دیگر هر دو رهبر از واپس ماندگی جامعه اسلامی به شدت رنج می‌بردند... و هر دوی آنها مخالف خرافات بودند و هر دوی آنها با عقایدی که عوام الناس قرن‌ها آنها را از اصول اسلام می‌دانستند ولی در واقع مانع پیشرفت مسلمانان بود، مبارزه می‌کردند. هر دو سید، چاره اصلی را در این می‌دیدند که باید مسلمانان را بیدار کنند...

سید جمال یکجا نکته مهمی را مطرح می‌کند و با اظهار تأسف می‌گوید: جمعیت مسلمان در زمان ما دو هزار برابر مسلمان صدر اسلام است در حالی که آنها آنقدر بزرگ و قوی بودند، متأسفانه اینها این همه ذلیل و ضعیف هستند. سپس سؤال می‌کند که علت این ضعف و بدبختی چیست؟

سرانجام سید جمال الدین اظهار امیدواری می‌کند که «اگر علمای اعلام و پیشوایان قیام به وظایف واجب خود عمل کنند، به زودی حق بلند خواهد شد... و چنان نوری ساطع شود که چشمها را خیره سازد.»

سید جمال در رساله «چرا اسلام ضعیف شد؟» به علما تأکید می‌کند که در راه بهتر ساختن مسلمانان قیام کنند. وی در این رساله شرکت علما را در بنیانگذاری یک رشته از اصلاح‌گریها تنها راه حل مشکلاتی می‌داند که مسلمانان جهان را در میان گرفته بوده است.

.... یکی از تاکتیکها و روش‌های اسد آبادی در مبارزات ضد امپریالیستی خود، تشجیع و تشویق کردن رهبران مذهبی بود. زیرا او بخوبی دریافته بود که علما با نفوذترین شخصیتها و مقامها در میان مسلمانان به ویژه مردم ایران و عراق هستند.

بهترین نمونه از درک اسد آبادی در مورد تأثیر علما در مبارزه بر ضد دخالت‌های استعماری و سلطه‌جویانه دولتهای خارجی، نامه‌ای است که درباره امتیاز تنباکو رژی (۱۳۰۷/۱۸۹۰ هـ. ق) به علمای ایران مقیم عراق نوشته است. و خواستار تحریم آن و برچیدن شرکتهای خارجی از کشورهای اسلامی می‌گردد که نتیجه آن با تحریم تنباکو در ایران به ظهور می‌رسد.

امام موسی صدر نیز علت ضعف و انحطاط مسلمانان را در این می‌داند که مبلغان اسلام نتوانستند خود را با دنیای امروز که دنیای نظم و تشکیلات است هماهنگ سازند.

او در مرکز حوزه علمیه قم در مؤسسه‌ای که فجر امیدی در تاریخ تبلیغات اسلامی به شمار می‌رفت در حضور جمعی از علمای بزرگ حوزه قم در یک سخنرانی مستدل و روشنگر از لزوم تشکیلات و نظم در سازمان روحانیت سخن گفت و از نبودن نظم و تشکیلات در روحانیت شیعه به شدت انتقاد کرد. او پس از بیان دو مقدمه زیر: اول اینکه جهان منظم است، پس نمی‌شود بی‌نظم زندگی کرد و دوم اینکه جامعه امروز سازمانی و تشکیلاتی است، اگر ما نخواهیم بی‌نظم و بی‌تشکیلات جلو برویم، موفق نمی‌شویم، مشاهدات خود را از نظم و تشکیلات دیگران یادآور گردید و پس از آن با تأثر و تأسف فراوان گفت:

«خدا می‌داند من هر وقت متذکر نوع فعالیت‌های مسیحی‌ها می‌شوم، دلم آتش می‌گیرد. این مردمی که دینشان دین رهبانیت است آنهم بقول قرآن «رهبانیه ابتدعوها ما کتباها علیهم» چه طور شد که منظم شدند؟ در مجله «لایف» چاپ آمریکا خواندم که نوشته بود: سازمان و تشکیلات کاتولیکها آن قدر منظم است که از تمام احزاب دنیا حتی از احزاب سری روسیه هم منظم‌تر و مجهزتر است!»

امام موسی صدر پس از برشمردن قسمتی از فعالیت‌های تبلیغی مسیحیان و تنظیمات بسیار مقتدر کلیسا، با ناراحتی تمام گفت: «در مقابل آنها ما هم هستیم که مثل گوشت قربانی افتاده‌ایم این وسط، هر کس بخواید چنگی از آن می‌قاپد!! ما شیعیان مرتضی علی، ما مردمی که اسلام را با طاهرتین مسلکش معتقدیم، وضع ما چگونه است و تشکیلات ما چیست؟ من چون اینجا نشسته‌ام آزادم که این حرف را بزنم و اگر در غیر این موسسه دارالتبلیغ بود که عرض کردم فجر امید است این حرفها امیدتان را قطع می‌کرد!»

اسد آبادی که به علت سفرهای مکرر به بلاد اسلامی در زمان خلافت عثمانی به طور عام علمای جهان اسلام را در نظر داشت و اساساً امر «اصلاح» را موکول به اصلاح علما و رؤسای دین داشته و می‌گوید: «هرگز اصلاح از برای مسلمان حاصل نمی‌شود مگر آنکه روسای دین ما اولاً خود را اصلاح کنند و از علوم و معارف خویش ثمره بردارند- و حقیقتاً چون نظر شود دانسته می‌شود که این خرابی و تباهی که از برای ما حاصل شده است، این تباهی اولاً در علما و روسای دین ما حاصل شده است، پس از آن در سایر امت سرایت کرده است.»

... هر دو مصلح بزرگ تعالیم اسلام را پیشرفته و مترقی می‌دانستند و علت عقب‌ماندگی مسلمانان را در جای دیگر جستجو می‌کردند... آنها معتقد بودند «جهان آماده پذیرفتن دعوت اسلامی است» و همین عنوان سخنرانی دیگری از امام صدر بود که در تهران در یک انجمن دینی ایراد کرد و در خاتمه همان سخنرانی گفت:

«در خاتمه مجدداً با نهایت اطمینان عرض می‌کنم که راه برای اداء واجبات و انجام تکالیف کاملاً باز است. همه و همه هر قدر دور و پرت باشند برای پذیرفتن و عمل به تعلیمات عالیة دین آماده هستند. فطرت آنها هم به دعوت حق کمک می‌کند. جهان و قوای کون هم یاور حق‌گویان و حقیقت‌جویان است. توفیق و رضای خدا همراه است؛ فقط اخلاص، ذوق و ابتکار در اسلوب دعوت و استقامت لازم است «و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین»

.... در همان عصری که اسد آبادی نهضت خود را آغاز کرد، جوامع شرقی و مسلمانان به علل فراوانی در حوض انحطاط و عقب‌ماندگی بودند و با ضعف و رخوت تمام- در عین تغییر تدریجی بافت سنتی شان- در شرف انحلال و ادغام در نظام جهان سرمایه‌داری غربی یا شرقی بودند.

متفکرین و متجددین آن عصر که خواهان تغییر وضع موجود و نوسازی و اصلاح بودند، در برخورد با این جریان دو گروه شدند: یکی جریان تجدد خواهی و متجددین غربگرا که علیرغم وجود طیف‌های وسیع داخلی بین آنها، همگی خواهان پیروی از تمدن غرب بودند. از میان آنها می‌توان از ملک‌خان، آخوندزاده، طالبوف و سپهسالار و تقی‌زاده در ایران و سرسید احمد خان در هند و طهطاوی، شبلی شملی و طه حسین در مصر و جهان عرب نام برد که به تأثر از جهان بین غرب، خواهان تفکیک دین از سیاست و پیروی کامل! از روش غرب بودند و آن را تنها راه رهایی! و پیشرفت ملت‌های مشرق زمین معرفی می‌کردند...

جریان دوم، جریان اصلاح طلبی دینی و احیای تفکر اسلامی بود که طی آن مصلحان دین، خواهان تغییرات و اصلاحات از راه دین بودند و سید جمال الدین اسد آبادی، نخستین عنصر با شهامتی بود که توانست نهضت و جریان اصلاح طلبی دینی را در جهان اسلام آغاز و رهبری کند و کسانی چون شیخ محمد عبده، عبد

الرحمن کواکبی، رشید رضا درخشان‌ترین و بعدها، شیخ حسن البنا، ابوالاعلی مودودی و اقبال لاهوری و امام موسی صدر، دکتر شریعتی، برجسته‌ترین آنها امام خمینی از این زمره هستند که پیوند دین و سیاست را مبنای مبارزه سیاسی و اصلاح طلبانه خود قرار دادند.

البته سید جمال الدین فعالیت مبارزاتی خود را از کشورهای مختلف اسلامی - ایران، افغانستان، هند، مصر، ترکیه و عراق آغاز کرد و به کالبد نیمه جان جامعه اسلامی روح دمید و به حرکت واداشت، ولی امام صدر برای پیشبرد اهداف سیاسی و اصلاحی خود شرایط حاکم بر ایران و عراق را مساعد ندید و پایگاه حرکت خویش را لبنان قرار داد و در میان فقر و فشار و مصیبت‌ها و مشکلات موجود در لبنان توانست شیعیان را که محروم‌ترین و عقب‌مانده‌ترین طوایف لبنان به شمار می‌رفتند، سازماندهی کند و در تشکیلاتی بنیادین، متمرکز سازد و به آنها عزت و قدرت ببخشد و در مقابل هیئت حاکمه ارتجاعی وابسته واسرائیل جبار که دشمن اصلی مسلمان در منطقه است، در شیعیان روح تازه بدمد و نتیجه و ثمره کوشش و فداکاری و جانبازی وی آن بود که همواره در مبارزات مسلحانه «حزب الله» در جنوب لبنان و جنگ ۳۳ روزه اخیر، شاهد آن بودیم.

حرکت اسلامی امروز لبنان، واقعاً انقلابی است که از «حرکت المحرومین» و «امل» شروع شده که هر دو را امام موسی صدر پایه گذاری کرده و قدرت و عزت بخشیده و جوانان برومند را به عرصه کارزار دشمن وارد کرد.

سید جمال الدین اگر چه بیشتر ایام عمر خود را به قصد ایجاد اصلاح یا انقلاب از بالا! در ارتباط با زمامداران و سران دولتهای کشورهای اسلامی گذارند، اما هیچ گاه از مواضع نوخواهانه و انقلابی خود عدول نکرد و به طور روز افزون با تکیه بر اقشار متوسط و فرو دست و بخشی از علما و توده مردم بر ضد استعمارگران و مزدوران آنان موضع گرفت. او در آخرین نامه‌اش به «هم مسلک‌های ایرانی» از زندان باب عالی - استانبول - پس از انتقاد از خود مبنی بر اینکه ای کاش من تمام تخم افکار خود را به جای فاسد کردن در «شوره زار سلطنت» این «زمین کویر» در «مزرعه مستعد کار ملت کاشته بودم»، خطاب به دوستان و پیروان ایرانی خود می‌نویسد: «بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است شماها تا می‌توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع اشخاص، شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی سد سدیده گردیده کوشش کنید.»

... و امام موسی صدر وقتی وارد لبنان شد و دید که شیعیان نیازهای فراوانی دارند و نسبت به طوایف دیگر عقب مانده‌اند، رهبری حرکت محرومین را بر عهده گرفت و در اندک مدتی با شخصیت‌های شیعه و غیر شیعه و رجال لبنان و رهبران احزاب و مذاهب آشنا گردید و رفته رفته دایره فعالیت خود را گسترش داد.

امام صدر با شهرت و نفوذ روز افزونی که در سطح بالا در بین توده‌ها و رجال سیاسی و روحانی پیدا کرده بود و با دوستی با رئیس جمهور وقت و تماس با بسیاری از پیشوایان مسیحی لبنان موفق شد مجلسی به نام «المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی» در طراز «المجلس الاسلامی الاعلی» اهل سنت تأسیس کند که به ریاست این مجلس هم برگزیده شد.

اما شخصیت و شهرت و موفقیت او مافوق این سمتها بود وی به عنوان «امام الشیعه» در بیشتر کشورهای عربی شناخته می‌شد. البته او به اکثر این کشورها مسافرت کرده بود و سفرهایی هم به آمریکا و اروپا و شوروی کرده بود و همه تلاش‌های او برای احقاق حق محرومین جوامع اسلامی، بویژه لبنان بود.

از دیگر ویژگیهای سید جمال این بود که خواهان «وحدت اسلام» بود، از آنجا که ریشه و اساس مسائل ملل شرقی را در استبداد داخلی و استعمار جهانی یافته بود، پادزهر و راه حل این مشکل سیاسی را در وحدت ملل مظلوم شرق می‌دید، به این جهت بر وحدت اسلامی در مقابله و مبارزه با دو عامل فوق تأکید کرد.

امام موسی صدر نیز خواهان وحدت اسلامی در سطح جهانی بود و اگر ایشان به اهدافش نزدیک می‌شد. شاید کشورهای عربی اسلامی، دیگر این مرز بسته را نداشتند و با یکدیگر متحد می‌شدند، این مرد جاذبه معنوی بسیار نیرومندی داشت به طوری که می‌توانست با این جاذبه به راحتی عقاید خود را به دیگران منتقل کند و اگر این جاذبه فوق‌العاده را با آن حسن نیت و خلوص و آن دید وسیع سیاسی و جهانی تلفیق کنیم، نتیجه بسیار درخشانی بدست می‌آید که البته برای دشمنان داخلی و خارجی اسلام و مسلمانان خوش آیند نبود!!

... هر دو سید بزرگوار می‌دانستند که آغاز اقتدار مسلمین و تولد دوباره جهان اسلام بیش از هر چیز در گرو همین «وحدت اسلامی» است. آرمان آنها و بلکه آرمان تمام مصلحان اسلامی تولد دوباره جهان اسلام بود.

هر دو مصلح بزرگ به اهمیت کار و مشکلات مبارزه خود واقف بودند و می‌دانستند در چه راه دشواری با آن همه پیچ و خمهای فرساینده گام نهاده‌اند ولی هرگز حاضر نشدند که به دلیل مشکلات از هدف و آرمان خود دور شوند...

هر دو سید، سازمان دهنده کوشا و ارگانیزاتور پرکاری بودند و دیدیم که سید جمال با تشکیل «حزب الوطنی» طبقه رنج‌دیده مصر را گرد آورد و امام موسی صدر نیز با تأسیس «حرکت المحرومین» در لبنان به شیعیان آن دیار روح تازه دمید و شخصیت فکری و اجتماعی و سیاسی را به کلی تغییر داد.

...این اشاره‌ای کوتاه به گوشه‌ای از تشابه‌ها و عملکرد دو مصلح بزرگ اسلامی جهان معاصر است.. ولی متأسفانه می‌دانیم که هر دو بزرگوار با توطئه دشمنان خارجی و به دست دشمنان داخلی و مزدوران وابسته به استعمار و امپریالیسم، با سرنوشت ناگوار و دردناک مشترکی روبرو شدند... سید جمال در سرای سلطان عثمانی به شهادت رسید و مظلومانه در مقبره‌ای گمنام در استانبول به خاک سپرده شد... و امام موسی صدر در «لیبی» سرهنگ قذافی، مفقودالثر گردید و حاکم بی‌آزم لیبی، علیرغم همه اصول و ضوابط اخلاقی و انسانی و اسلامی و عربی!، میهمان خود را که به دعوت خود وی به لیبی رفته بود، از دست مسلمان لبنان و جهان گرفت و تاکنون هم از سرنوشت قطعی ایشان اطلاعی در دست نیست...

باشد که با «همت عالی» مسئولین جمهوری اسلامی ایران و دولت لبنان، سرانجام این راز از ابهام بیرون آید و سرنوشت و جا و مکان امام موسی صدر، روشن گردد.

مقدمه: پیروزی جمعیت اخوان المسلمین مصر در انتخابات سال جاری آن کشور را - ۲۰۰۵ م - باید در حقیقت جشن هفتاد و هشتمین سال پایداری و استمرار این حرکت اسلامی در صحنه سیاسی جامعه مصر به حساب آورد... وضعیت و تحولات مصر و جهان عرب و مسلمان در اواخر دهه بیست میلادی بر ضرورت پدید آمدن یک جنبش نوین اسلامی تأکید داشت و شیخ حسن البنا این جنبش را به وجود آورد و آن را «جنبش بیداری و نجات» نامید. شیخ حسن البنا زمانی سازمان خود را تأسیس نمود که مصر تحت سلطه ظالمانه و استعماری انگلیس و حاکمیت درباری وابسته به آن، بسر می برد البته تأسیس جمعیت اخوان المسلمین در اوایل دهه سی قرن بیستم - ۱۹۲۸ م - یک حادثه و واقعه استثنایی و خلاف طبیعت و وضعیت جامعه مصر نبود، بلکه به قول «طارق البشیری»^۱ یک نوع «استمراریت تاریخی» بوده است و این برخاسته از یک نهضت اسلامی عام که از قرن نوزدهم آغاز گردیده بود، به شمار می آید... نبرد اخوان علیه غربزدگی در حقیقت بخشی از «برخورد تمدنی» با «فرهنگ تحمیلی» استعماری و مرحله ای از مبارزه علیه استعمار انگلیس بوده است. البشیری در کتاب خود می گوید: مبارزات اخوان المسلمین علیه فرهنگ استعماری هدفمند بوده و تلاشی برای استقلال و آزادی مصر بوده است. و اکنون پس از سال های زیاد و طولانی، حجم زیان ها و ویرانگری های تهاجم و شبیخون فرهنگ استعماری را بر هویت ما و روح فرهنگ ما، درک می کنیم. ۲۰ جریان اسلامی و فرهنگ آن، از دوره فتح اسلامی تا حمله استعمارگران فرانسوی و انگلیسی، بر جامعه مصری و جهان اسلام بطور عام چیره و حاکم بود، ولی همزمان با تسلط استعمار هسته های اولیه اندیشه ملی گرایی در مصر و جهان اسلام پدید آمد و پس از اندک زمانی، این اندیشه و جریان وابسته به آن رقیب و گاهی دشمن جریان اسلامی گردید. درباره علل پدید آمدن حرکت اخوان المسلمین و تاریخچه آغازین تأسیس آن، دو جریان فکری اسلامی و لیبرال سکولار، دچار اشتباه شده اند: جریان فکری لیبرال غربگرا، تأسیس و پیدایش این جماعت را بازتاب و عکس العمل جامعه اسلامی مصری در قبال جریان و موج ویرانگر غربگرایی و چیرگی جریان غربزدگی می داند. و اشتباه جریان اسلامی اینست که یک هاله قدسی و اعجاز پیرامون تولد و تداوم این جنبش اسلامی (اخوان المسلمین) مطرح می کند. در حالیکه شکوه و عظمت اندیشه اخوانی در استمراریت جریان اندیشه اسلامی، در تجددگرا بودن آن است و این استمراریت و تداوم در حقیقت صیوریت و حرکت یک امت زنده برای مقابله با سلطه بیگانه و عوامل آن و همچنین جمود و بستن باب اجتهاد می باشد. اصولاً می توان گفت که حرکت اخوان المسلمین در حقیقت خلاصه و چکیده جریان های اسلامی پیشین بوده است که عبارت بودند از:

الف: جریان پان اسلامیسیم و احیاء خلافت اسلام

ب: جریان حزب ملی مصر به رهبری فکری مصطفی کامل و محمد فرید و عبدالعزیز جاویش

ج: جریان تجددگرا به رهبری جمال الدین حسینی (اسدآبادی) و شاگردانش همچون محمد عبده، رشید رضا و برخی از شیوخ روشنفکر الازهر.

دکتر محمد عماره استاد و محقق جریانات فکری و اندیشه ای مصر و جهان اسلام، درباره نهضت اخوان المسلمین به رهبری حسن البنا می گوید: این نهضت در حقیقت امتداد نهضت احیای اسلامی معاصر بوده و حلقه ای از جنبش پان اسلامیسیم بوده و پرچمدار آن سید جمال الدین اسدآبادی و شاگردانی همچون محمد عبده و رشید رضا - که در مکتب سید پرورش یافته - بودند و جنبش اسلامی را همچون امانتی تحویل حسن البنا دادند^۳. و خود حسن البنا در کتاب خاطرات خود حرکت اخوان را در استمرار راه جمال الدین و عبده می نامد.^۴ حسن البنا زمانی سازمان اخوان المسلمین را تأسیس کرد که جریان اصلاح طلب اسلامی دچار ضعف شده بود و از همین جا، شیخ حسن البنا عوامل و علل ضعف جنبش را موشکافانه بررسی کرد و شیوه سید جمال الدین حسینی اسدآبادی در کار سیاسی و شیوه محمد عبده را در کار پرورشی و تربیتی بکار بست. طارق البشیری در کتاب دیگر خود^۵ می گوید که اخوانی ها در تحرک سیاسی و فرهنگی خود در تکاپوی استمراریت جریان اصلاح طلبی پیشین اسلامی بودند. و «دهکمچیان» در کتابش «بنیادگرایی اسلامی» نظر البشیری را تأیید می کند و می گوید: حسن البنا با تأسیس جمعیت اخوان المسلمین جانشین جریان های پیشین و جنبش میانه رو رشیدرضا، گشت. حسن البنا ساختار فکری و اصول سازماندهی و شیوه تاکتیک های حرکت اخوان المسلمین را بطور ماهرانه و بر اساس خواسته های اسلامی جامعه مصری و مقتضیات زمانه و محیط منطقه ای و بین المللی بنیان نهاد. طارق البشیری در این زمینه می گوید: سید جمال الدین حسینی اصول اندیشه اسلام مجاهد را پایه گذاری نمود و محمد عبده مسیر را ادامه داد و اندیشه نوگرایی و تجدد در فقه و تفسیر را تحکیم بخشید و شیخ محمد رشید رضا میان تجددگرایی، سلفی گری و تعاطی و تعامل با سیاست های ملی پیوند زد! و به دنبال آنها، حسن البنا با تأسیس اخوان المسلمین، شمولیت اسلام و ارتباط ناگسسته میان عقیده - شریعت و سیاست و پیوند میان اندیشه و سازماندهی جنبشی را بطور عملی، هویدا ساخت و نبوغ و مهارت عقلی و عملی خود را با پیوند زدن میان اندیشه های جامعه الازهر و عرفان صوفی و اقدامات ملی حزب ملی مصر، به اثبات رساند.^۶

یکی از پرسش های اصولی درباره اخوان المسلمین اینست که عوامل و علل تداوم و استمرار حضور این حرکت، علی رغم سری ضد ملی بهای وحشیانه و ضد بشری: ملک فاروق، جمال عبدالناصر و انورالسادات

و حاکمیت های ضد ملی کشورهای عربی و جامعه مصر و جهان اسلام و عرب، کدامند؟ این مقاله تلاش دارد به این پرسش پاسخی کوتاه و مناسب بدهد. با بررسی مراحل تاریخی و روند رشد و نمو این تشکیلات، به نظر می رسد رمز و راز استمرار و علل بقا و تداوم این حرکت در عوامل و مسایل زیر نهفته است:

۱ - اصول و پایه های ایدئولوژیکی اخوان:

اخوانی ها اساس و بستر عقیدتی تشکیلات خود را از اصول و مبانی دین اسلامی اخذ کرده اند. به اعتقاد آنها فرد، خانواده و جامعه اسلامی می بایستی در رفتار و تعامل و زندگی کردن در راستای رضایت خداوند و پرهیز از ناخشنودی پروردگار حرکت کنند و نقش انسان باید همیشه در کسب کرامت و تعالی، در حرکت باشد. انسان مسلمان باید به رستاخیز و حساب و کیفر اخروی اعتقاد داشته باشد. تربیت نسل جدید بر اساس اسلام، بیمه کننده امروز و فردای امت اسلامی است. از دیدگاه اخوان المسلمین تشکیل و تکوین «خانواده صالح» به تشکیل یک «جامعه اسلامی» سالم کمک می کند. به نظر اخوانی ها، امت اسلامی باید بر اساس مشترکات دینی متحد گردد، چرا که «امت» منبع قدرت ها است و اساس و هدف حکومت، باید بر عدل و حیات طیبه استوار باشد و نظام شورایی فضای دیکتاتوری و استبداد را از بین می برد. جامعه اسلامی در بعد اقتصادی از نظر اصول اعتقادی اخوان المسلمین، باید بر اساس فقه و شریعت اسلامی حرکت کند و در این راستا مبانی اقتصاد اسلامی از دید اخوانی ها چنین است:

الف - روند اقتصادی نباید در اختیار و انحصار طبقه اغنیا باشد.

ب - باید با رباخواری - ملی یا دولتی - مبارزه کرد.

ج - احتکار و گرد آمدن ثروت در دست طبقه ای خاص! ممنوع گردد.

د - باید به اصل مالکیت که در خدمت جامعه و پایبند به شرع خداوند باشد، احترام گذاشت.

از لحاظ جهان بینی سازمان اخوان المسلمین در گرو تعصبات مذهبی مذاهب اسلامی قرار نگرفته و میان فرق و مذاهب اسلامی رویکرد وحدت خواهی میان امت اسلامی را پیشه کرده است. اخوانی ها نقش مهمی در روند تقریب بین مذاهب - میان اهل سنت و پیروان مذهب اهل بیت - داشته اند و پیروان این گروه در تلاش هستند از افقهای تنگ تعصب مذهبی رها و غیرت اسلامی را در وجدان و اخلاق خود ریشه دار نمایند. این گروه تاکنون توانسته است خود را از تکفیر و یا تفسیق دیگران دور سازد.

۲ - شیوه ها و راهکارهای گروه

اخوانی ها بر این باور هستند که شیوه ها و راهکارهای تشکیلات آنها با طبیعت اصول و مرامنامه شان منسجم و هماهنگ است و اهداف خود را در تجدید و احیای اسلام و تحقق اهداف عالیّه آن در کلیه سطوح می دانند.

این شیوه از دید آنها باید با مقتضیات زمانه و نیازهای جامعه انسجام و هماهنگی داشته باشد. حفظ اصالت و هویت و فرهنگ اسلامی بستر تبلیغات این گروه است. از دید اخوانی ها آموزش و تربیت اسلامی فرد مسلمان، گام اول تکوین خانواده و جامعه اسلامی است، لذا تربیت افراد، اساس و زیرساختار فعالیت است. در این چارچوب اخوانی ها بر این باور هستند که شیوه های تشکیلاتی باید بر اساس درک صحیح از جامعه و فرد باشد و به کلیه نیازهای او پاسخ بدهد و کلیه درهای فتنه و تشکیک را ببندد.

۳ - خصوصیات دعوت اسلامی

اخوانی ها خصوصیات و شاخص های بارز دعوت خود را چنین بیان می کنند:

الف - دعوت سلفی: آنها به بازگشت به سرچشمه زلال اسلام و به پیروی از کتاب خدا و سنت رسول خدا دعوت می کنند.

ب - طریقت سنی: پیروان خود را به پیروی از سنت محمدی(ع) دعوت می کنند.

ج - حقیقت تصوف: اساس عمل انسان باید بر اساس خیرخواهی و طهارت باطن و صفای دل و عشق به خداوند و مواظبت و تداوم بر فعل خیر و پرهیز از منکر، باشد.

ه - انجمن سیاسی: آنها خواهان اصلاح حکومت در داخل کشورهای اسلامی و همچنین خواهان تربیت امت اسلامی در راستای حفظ کرامت و عزت و وحدت و هویت اسلامی آن هستند.

و - باشگاه ورزشی: اخوانی ها اعضا و پیروان خود را به حفظ توانایی جسمی و ورزیدگی بدنی خود سفارش می کنند و به اعتقاد آنها مؤمن قوی بهتر است از مؤمن ضعیف!...

ز - انجمن علمی و فرهنگی: به اعتقاد آنها اسلام انسان را به آموختن علوم سفارش نموده و باید انسان مسلمان از لحاظ فرهنگی و علمی در سطح بالایی قرار گرفته و افتخاری برای امت اسلامی باشد.

ح - اندیشه اجتماعی: اخوانی ها به قضایا و مشکلات جامعه و مردم اهتمام زیادی می ورزند و پیروان خود را به فعالیت اجتماعی و همکاری با مردم هدایت و سوق می دهند.

۴ - برخی از شاخص های تشکیلاتی:

اخوانی ها طی ۷۸ سال گذشته توانسته اند با بسیاری از آفت های حزبی و تشکیلاتی مبارزه نموده و سازمان و خود را از تبعات و زیان های آن برهانند از جمله شاخص های سازمانی اخوانی ها عبارتند از:

الف: پرهیز از موارد اختلاف فرقه ای و فقهی و احترام به فرهنگ اختلاف نظر سالم نهادینه و مبارزه با تعصب و جمود فکری!

ب: افراد خود را از خودنمایی حزبی و تکبر و نخوت تشکیلاتی، با آموزش های ممتد بر حذر می دارد.

ج: اخوانی ها همواره سعی داشته اند با آفت های تحزب و تعصب سازمانی مبارزه کنند.

د- تقویت روحیه کار گروهی و داشتن اخلاق اسلامی به ویژه ایثار و صبر و مقاومت.

هـ: تلاش برای جذب جوانان و انتقال وظایف و مسئولیت ها به آنها

و: تعمیم شیوه مرحلی و گام به گام در کلیه ساختارهای تشکیلات... اخوانی ها به شیوه «مرحلی» در کلیه دوران های تاریخی این سازمان، اعتقاد راسخ داشته و معتقدند هر اقدامی می بایست از مراحل: تعریف، تکوین و اجرا بگذرد.

۵ - اهداف اخوانیها:

اخوانیها اهداف تشکیلات خود را در نکات زیر خلاصه می کنند:

الف: تکوین انسان مسلمان که از لحاظ جسمانی قوی و از لحاظ اخلاقی متین و از لحاظ فکری روشنفکر و از لحاظ مهارت و عملی، سازنده باشد.

ب: ساختن خانواده مسلمان که بستر ساز محیط تولید انسان مسلمان از جهات عقیدتی، تربیتی و فرهنگی حسن تربیت اولاد است.

ج: ساختن جامعه اسلامی: اخوانی ها بر این باور هستند که پس از مرحله تشکیل و تکوین «خانواده مسلمان» مرحله بعدی ساختن «جامعه اسلامی» و پس از آن «تکوین امت اسلامی» است.

د: بر پایی حکومت اسلامی: حسن البنا بنیانگذار اخوان المسلمین در این خصوص می گوید: اخوان المسلمین طالب حکومت برای خودشان نیستند، بلکه مردم مسلمان و جامعه و کشور اسلامی می بایستی با «حکومت اسلامی» اداره شود حتی اگر حکومت در دست اخوان نباشد.

هـ: پس از تشکیل حکومت اسلامی، از دیدگاه اخوانی ها باید «دولت اسلامی» را تشکیل داد که حکومت ها و کشورهای اسلامی را به وحدت دعوت می کند و آنها را از تفرقه نجات می دهد.

و: پس از تشکیل دولت اسلامی بستر پایه گذاری دولت واحد اسلامی که امت اسلامی را رهبری می کند، فراهم می آید.

۶ - اهتمام اخوان المسلمین به قضایای جهان اسلام به ویژه قضیه فلسطین

اخوان المسلمین از بدو تأسیس به مسائل و مشکلات جهان اسلام به ویژه قضیه فلسطین اهتمام ویژه ای ورزیده است.

با آغاز اولین جنگ اعراب و نیروهای صهیونیستی در سال ۱۹۴۸، شیخ حسن البنا و رهبران اخوان المسلمین در سراسر جهان عرب به اعزام نیروهای رزمنده و مجاهد به منطقه و بسیج نیروهای مردمی و جمع آوری کمک های لازم برای آنها پرداختند. آگاهان به قضایای فلسطین و مورخان تاریخ معاصر جهان عرب به خدمات گروه های اخوان المسلمین به قضیه فلسطین اذعان داشتند^۸ و هم اکنون نیز اخوانی ها در جبهه حامیان فلسطین قرار دارند و حماس که از شعبات اخوان المسلمین در فلسطین اشغالی است مقاومت فلسطینی ها را علیه رژیم صهیونیستی هدایت و رهبری می کند.

۷ - حضور فعال اخوانی ها در جریانات فکری و فرهنگ جهان عرب و اسلام

اخوانی ها طی هشت دهه گذشته با حضور چشمگیر خود در عرصه های مذهبی - فکری و فرهنگی جهان اسلام، بسترساز یک جریان فکری و فرهنگی اسلامی با شاخص های ویژه بودند. در زیر چتر حمایتی تشکیلات و مکتب اخوانی ها استوانه های فکری و شخصیت های فرهنگی برجسته ای در مصر تربیت شدند همچون شهید عبدالقادر عوده که جایگاه ممتازی در حقوق و اثر قضایی معاصر اسلام دارد. شیخ محمد غزالی با تألیف دهها کتاب به اندیشه اسلام معاصر خدمات فراموش نکردنی ارائه داد. شهید سید قطب خود جریان ساز یک نوع جهان بینی و اندیشه اسلامی بود.

... اخوانی ها به شهادت مورخان و آگاهان به مسائل جهان اسلام، نقش مهمی در توسعه مطبوعات اسلامی و رشد و تعالی آن داشتند و بسترساز تکوین ادبیات و هنر اسلامی معاصر در جهان عرب بوده اند. در عرصه مقابله با جریانات الحادی، غربگرایی و غربزدگی در جهان عرب و اسلام، اخوانی ها سهم بسزایی داشتند. اخوانی ها در جهان عرب با افکار و اندیشه های کمونیسم بین الملل و جریانات بعثی و ناصریستی و جریانات لائیکی و سکولار به خوبی و پیگیرانه مبارزه و مقاومت کردند. و در این راستا مدافعان خوبی از جریانات

اسلامی و فرهنگ آن بودند. در دفاع از هویت فرهنگی جهان اسلام و عرب آنها تلاش های وسیعی داشتند و در تقابل با شیخون های فرهنگی غرب حضور فعال و چشمگیری داشته اند.

۸ - تلاش های اخوانی ها در زمینه وحدت و انسجام امت اسلامی

وحدت امت اسلامی و تشکیل دولت واحد اسلامی از اهداف راهبردی اخوانی ها است. و به همین دلیل آنها هشت دهه گذشته، مبلغات خوبی در راستای وحدت جهان اسلام بوده و برای جلوگیری از تفرقه و تشتت امت اسلامی، گام های مثبتی برداشته اند. دفاع از حقوق مسلمانان و از قضایای حقه آنها، بخشی از تلاش اخوان در زمینه انسجام و وحدت جهان اسلام بوده است. اخوانی ها در تبلیغات خود حفظ هویت اسلام و ترویج فرهنگ اسلامی را مدنظر قرار داده و هویت اسلام را مافوق «قومیت عربی» دانسته اند. آنها با جریانات تعصب گرای جاهلی - عربی، مقابله مستمری داشته و در این راه قربانی ها دادند آنها تعصب قومیت ناصر و بعثیها را تعصب جاهلی می دانستند. در این راستا با جریانات ملی گرایی عرب برخورد های آشکاری داشتند.

۹ - مبارزات اخوانی ها علیه استعمار و نقش آنها در نهضت های آزادیخواهی و استقلال طلبی

اخوانی ها با میهن پرستی نوع افراط و شو و نیستی مخالف بوده و میهن پرستی بر اساس موازین اسلامی و در پرتو سنت محمدی (ص) را ترویج کرده است و برای حفظ سرزمین های اسلامی، در جبهه های مبارزه با استعمار حضور داشته است. اخوانی ها نقشی مؤثر و حضوری چشمگیر در نهضت ها و جنبش های استقلال طلب کشورهای غرب عرب و کشورهای دیگر عرب داشته است. در کلیه نبردهای ملی علیه استعمار انگلیس در مصر حضور داشتند. در عملیات فدایی منطقه کانال سوئز علیه حضور نیروهای اشغالگر انگلیسی ها مجاهدین اخوان نقش مؤثری ایفا نمودند.

۱۰ - حضور چشمگیر اخوانی ها در قضایای معاصر مصر و جهان اسلام

یکی از شاخص های مهم جماعت اخوان المسلمین مصر و دیگر کشورهای عربی، حضور چشمگیر و مشارکت گوناگون و تعاطی و تعامل آنها با قضایا و مسایل جاری کشورها بوده است. بطور مثال در سال های اخیر قضیه همچون اصلاح سیاسی و برقراری دموکراسی در جهان عرب مطرح شد. اخوانی ها با بهره برداری از اندیشمندان و متفکرین خود، طرح های اصلاح سیاسی خود را تهیه و تدوین و مطرح نمودند و علی رغم فشارهای رژیم های عربی علیه جریانات اخوان المسلمین و اعمال انواع شیوه های حذف و سرکوب حرکت اخوان، ولی این حرکت سیاسی اسلامی هرگز خود را از جامعه و جریانات آن دور نساخته و موانع مشارکت و حضورش را در عرصه های مختلف جامعه یکی پس از دیگری از مسیر راه خود برداشته است. رهبران و

اعضاء مكتب الارشاد (کمیته مرکزی) اخوان المسلمین مصر ۲۰ سال زندان و شکنجه و سرکوب و ممنوعیت را تحمل کردند و در دوران حاکمیت سادات و مبارک با تلاش شبانه روزی و طاقت فرسا توانستند در زمینه ها و عرصه های مختلف جامعه خویش حضور خود را تثبیت و اثبات کنند. علی رغم قوانین و مقررات مستبدانه علیه این سازمان ولی همواره در انتخابات صنفی، محلی و ملی پیروزمندانه از معرکه خارج شدند. البته در مقام ارزیابی عملکرد هشت دهه حرکت اخوان المسلمین دیدگاه ها و نظریات مختلف و متناقضی وجود دارد. این سازمان توانسته است در سراسر جهان اسلام و عرب، منشأ خدماتی برای دنیای اسلام باشد و رهبری این جنبش در روند حرکت و مراحل تاریخی خود شاید بسان هر نهادی که عرصه عمل و حرکت مرتکب اشتباهی می شود دچار اشتباه شده باشند ولی اگر خدمات و اشتباهات این گروه در ترازوی ارزیابی قرار گیرد، منصفانه خدمات این جریان را به قضایای جهان اسلام و مقابله با دشمنان و توطئه های آنها، نمی توان فراموش کرد.

حرکت اخوان علی رغم تبلیغات رسانه های محلی و بین المللی مبنی بر وجود حرکت های انشعابی و جدائی، و اختلاف میان کادر رهبری، با پیروزی های اخیر در مصر در انتخابات ۲۰۰۵ و حماس فلسطین در انتخابات ۲۰۰۶ ثابت نمود که این جنبش همچنان از انسجام تشکیلاتی و تحکیم ساختاری و توانمند حذف رهبری برخوردار است.

بطور خلاصه می توان گفت که رمز و راز پایداری و استمرار و توسعه حرکت اخوان در جهان، علی رغم سرکوب ها و علی رغم مرور ۸۰ سال، هماهنگی بین «اندیشه و عملکرد» است و همین امر، در جذب و جلت توده های مردم نقش اساسی دارد و رهبری اخوان در عمل نشان داده اند که بر خلاف رهبران احزاب دیگر، چه در مصر و یا کشورهای دیگر، به دنبال منافع شخصی و مادی نیستند و بلکه هدف آنها خدمت به مردم و نشر اندیشه دینی و ایجاد جامعه سالم اسلامی است...

۱. طارق البشیری، الحركة السیاسیه فی مصر ۱۹۴۵ - ۱۹۵۲، چاپ قاهره، دار الشروق.

۲. همان کتاب ص ۴۲ - ۴۱.

۳. دکتر محمد عماره، خمسون عاما علی استشهاد حسن البنا، مشروع اسلامی للنهضة الحضاریه، مجله المجتمع چاپ کویت شماره ۱۳۳۷ مورد ۹ فوریه ۱۹۹۹ ص ۲۲

۴. مذاکرات الدعوه و الداعیه، تألیف حسن البنا، چاپ قاهره.

۵. (الديمقراطية و نظام ۲۳ يوليو ۱۹۵۲ - ۱۹۷۰) دموكراسى و رژيم ۲۲ ژوئيه ۱۹۵۲)
۶. مقاله طارق البشرى تحت عنوان: الملامح العامه للفكر السياسى الاسلامى فى التاريخ المصرى، در كتاب عبدالله النفيسى: «الحركه الاسلاميه رؤيه مستقبليه» چاپ قاهره مكتبه مدبولى ۱۹۸۹ ص ۱۶۷،
۷. شهيد شيخ حسن البنا يکى از چند نفر اصلى تأسيس دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه و همکار مرحوم شيخ عبدالمجيد سليم (رئيس الازهر) و شيخ محمد تقى قمى بوده است.
۸. دکتر جمال عبدالهادى محمد، «الطريق الى بيت المقدس» دار التوزيع والنشر الاسلاميه قاهره ۲۰۰۱.

آیه الله امام سیدموسی صدر رهبر شیعیان لبنان، فرزند برومند بزرگ مرجع فقیه شیعه، مرحوم آیت الله العظمی سیدصدرالدین صدر است... پدر و اجداد پدری و مادری وی عموماً از علمای دین و زعمای بزرگ شیعه بودند و شناخت آنها از لحاظ «رجال شناسی» و آشنائی با امام موسی صدر و خاندان وی ضروری است، اینک در مقدمه کتاب، اشاره کوتاهی به شرح زندگی آن بزرگوار و اصالت تاریخی خاندان بزرگ وی، داریم:

۱ - سیدصالح شرف الدین

جد اعلای امام موسی صدر، سیدصالح سیدشرف الدین است که بسال ۱۱۲۲ هجری، در قریه «شحور» نزدیکی شهر صور، در جنوب لبنان دیده به جهان گشود و پس از پایان تحصیلات در همان روستا اقامت گزید و از عالمان جلیل القدر دینی به شمار آمد. وی مزرعه ای را در روستای «معرکه» از توابع صور خریداری کرد و برای امرار معاش، به کشاورزی اشتغال ورزید و در همین مزرعه بود که فرزندش «سید صدرالدین» بدنیا آمد.

سیدصالح سیدشرف الدین زندگی آرامی داشت تا اینکه در جنگی که «احمد جزار» یکی از سرداران عثمانی بر ضد علمای شیعه «جبل عامل» به راه انداخته بود، وارد نبرد شد و دژخیمان «جزار» پسر بزرگ او را که «سید هبه الدین» نام داشت، در سن ۲۱ سالگی در مقابل چشمان پدر در قریه «شحور» به قتل رساندند و خود سیدصالح را دستگیر نمودند که ماهها در زندان آنها در «عکا» بسر برد، اما سرانجام با همکاری بعضی از نگهبانان شیعه موفق به فرار شد.

پژوهشگر معاصر «سیدحسن صدر» این ماجرا را چنین شرح میدهد:

«احمد جزار، سیدصالح و گروه دیگری از علماء دین را در جائی زندانی ساخته بود که شب و روز در آن تشخیص داده نمی شد تا آنجا که نمی توانستند اوقات نماز را بشناسند. سیدصالح مشغول خواندن «دعای طائر رومی» می شود که در «المهج» روایت شده است، و از خداوند خواستار رهایی خود و یارانش می گردد و سرانجام به همراه شش تن از زندانیان دیگر موفق به فرار از زندان مخوف جزار در سال ۱۱۹۷ هـ می گردند»^۱.

سیدصالح به سوی عراق رهسپار می گردد و در نجف اشرف در جوار امام علی (ع) اقامت می گزیند و پس از مدتی برادرش سیدمحمد و همسر و دو پسرش سیدصدرالدین و سیدمحمدعلی نیز به وی ملحق می شوند.^۲

۲- سیدصدرالدین صدر

جد بزرگوار امام موسی صدر، سیدصدرالدین، فرزند سیدصالح شرف الدین موسوی عاملی است که در سال ۱۱۹۳ هجری در قریه «قشیب» از توابع جبل عامل متولد شد و پس از معرکه «جزار» به حوزه علمیه نجف رفت و در اثر تلاش و کوشش، طولی نکشید که در زمره علما و مجتهدان عالی‌مقام زمان خویش قرار گرفت. وی با دختر مجتهد بزرگ و مرجع عالیقدر مرحوم شیخ جعفر کاشف العطاء ازدواج نمود و پس از چندی به ایران هجرت نمود و در شهر اصفهان - که در آن زمان دارالعلم و محل رجال دین و اهل فضل بود - اقامت گزید و در این شهر سالها مرجع طراز اول تدریس و قضا و فتوی بود و تعدادی از مشاهیر علماء مانند شیخ مرتضی انصاری، میرزا هاشم چهارسوقی و برادرش صاحب «الروضات» و سیدمحمد شفیع صاحب «الروضه البهیه» از محضر او استفاده علمی نمودند.

لازم به یادآوری است که خاندان صدر و شرف الدین، بنی اعمام یکدیگرند و از ریشه دارترین و اصیل ترین خاندانهای شریف می باشند و تا دوران «سیدصالح شرف الدین» تمامی اعضاء این خاندان بزرگ به «شرف الدین» شهرت داشتند، اما پس از اینکه سیدصدرالدین بن صالح موسوی به مقام مرجعیت و ریاست شیعه نایل آمد، این شاخه از خاندان، به «صدر» مشهور شدند.

از مرحوم سیدصدرالدین ۵ فرزند که همگان از علما و رجال دین بودند، به یادگار ماند. کوچکترین آنها از لحاظ سن «سیداسماعیل» بود. آیت الله سیدصدرالدین در سال ۱۲۶۲هـ درگذشت. ۳

۳- سیداسماعیل صدر

جد اول امام موسی صدر، سیداسماعیل صدر، فرزند سیدصدرالدین است که از بزرگان علما و مراجع تقلید شیعه در زمان خود بود و در زهد و تقوی و مراتب علمی و کمالات معنوی، مشهور و مورد قبول همگان بشمار میرفت.

وی در سال ۱۲۵۸هـ در اصفهان دیده به جهان گشود و در خردسالی از نعمت پدر محروم گردید و تحت تربیت برادر بزرگوارش سیدمحمدعلی، معروف به «آقامجتهد» قرارگرفت و پرورش یافت و مقدمات و مقداری از دروس سطح را پیش وی خواند و بعد از فوت وی، در درس شیخ محمدتقی صاحب «هدایه المسترشدین» حاضر شد تا اینکه در سال ۱۲۸۱ تمامی اموال موروثی خود را به برادران خود تحویل داد و خود به قصد ادامه تحصیل، راهی عتبات عالیات گردید. هنگامیکه وارد نجف گردید شیخ انصاری فوت شده بود و او در مجالس فاتحه آن بزرگوار شرکت نمود. و سپس در درس زعمای حوزه چون شیخ راضی ابن

شیخ محمد فقیه نجفی (۱۲۹۰هـ) و شیخ مهدی بن علی ابن شیخ اکبر کاشف الغطاء (متوفی بسال ۱۲۸۹هـ) شرکت نمود و از آن پس ملازم میرزای شیرازی در سامرا گردید. وی از بزرگترین و برترین شاگردان میرزا و از مهاجرین نخستین به سامرا محسوب می شد. و بعد از وفات میرزا یکسال و چند ماهی نیز در سامرا ماند و سپس به حسب احساس تکلیف از سامرا مهاجرت کرد و در کربلا اقامت گزید و بنای تدریس گذاشت و از برکت وجود او حوزه علمیه کربلا رونق فراوان یافت و بسیاری از فضلا از جمله: میرزا محمدحسین نائینی، سیدشرف الدین عاملی، سیدحسین فشارکی و بسیاری دیگر، از شاگردان وی بودند و او مرجع تقلید بسیاری از مردم کربلا و سایر بلاد بشمار میرفت و سرانجام در سال ۱۳۳۸ و یا ۱۳۳۹ هـ در کاظمین به درود حیات گفت و در یکی از مقبره های رواق مطهر، مدفون گردید.

چهار فرزند باقیمانده از وی عبارت بودند از: سیدصدرالدین، سیدمحمدجواد، سیدحیدر و سید محمدمهدی که جملگی از فضلاء معروف و صاحبان تحقیق و نظر و مراجع دینی بودند. علامه بزرگوار شیخ مرتضی آل یاسین، در رحلت آن بزرگوار ابیاتی سروده که بر روی سنگ قبر وی ثبت شده است:

لئن یک اخفی القبرشخصک فی الثری
 ما اخفی فضائلک القبر
 فهیهات

فطوبی لقبر انت فیه مغیب
 غاب من اطباق تربته البدر
 فقد

ولست بمستسق له القطر بعد ما
 بشراه الیوم یتج القطر
 غدا

تخیرت صدر النخلد مأوی فارخوا
 النخلد اسماعیل طاب له الصدر
 من

- ۱۳۳۹ هـ -

۴- سیدصدرالدین صدر

پدر امام موسی صدر آیت الله سیدصدرالدین صدر ۵ فقیه بزرگ و از مراجع عالیقدر و معاصر شیعه بود. وی در سال ۱۲۹۹ هـ. ق - یا ۱۲۹۸ هـ - ۶ در کاظمین در میان چنین خاندانی دیده به جهان گشود. ادبیات و قسمتی از علوم مقدماتی را در سامرا از اساتید وقت فراگرفت و بعد در خدمت پدرش - که یکی از مراجع تقلید بود - به کربلا مهاجرت کرد و سطوح عالی را در محضر شیخ حسن کربلائی خواند و مدتی هم درحوزه

درس والد معظم خود حضور یافت و سپس به توصیه پدر، راهی حوزه علمیه نجف گردید و مدتی در درس آخوند خراسانی و سیدکاظم یزدی شرکت نمود و به اخذ اجازه اجتهاد نایل گردید و در سال ۱۳۲۹ هـ بعد از فوت پدرش جهت زیارت بارگاه امام رضا(ع) به ایران آمد و مدت ده سال در مشهد ماندگار شد و به تدریس و ارشاد مردم مشغول گردید و در همانجا با دختر مرجع بزرگ وقت مرحوم آیت الله حاج آقا حسین قمی، بنام بی بی صفیه ازدواج کرد.

و در سال ۱۳۴۴ هـ به نجف اشرف مراجعت کرد و برای احترام، در درس میرزای نائینی حاضر می شد و در سال ۱۳۴۹ به ایران برگشت و به دعوت مرجع عالیقدر و مؤسس حوزه علمیه قم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در قم اقامت گزید و به سرعت به عنوان فقیهی عالیقدر و مرجعی بزرگ و معروف و یکی از ارکان حوزه علمیه قم اشتهار یافت و پس از رحلت آیه الله حائری به همراه دو مرجع بزرگ دیگر - آیت الله سیدمحمد حجت و آیت الله سیدمحمدتقی خوانساری - زعامت حوزه و مرجعیت شیعیان را به عهده گرفت و در حوزه علمیه قم خدمات شایان توجهی نمود و شاگردان زیادی در مکتب خود تربیت کرد. ۷.

روایتی از آیت الله صدر

پس از رحلت آیت الله حائری مؤسس حوزه علمیه قم در سال ۱۳۵۵ هـ قمری، بسیاری از علما و ادبا در سوگ او اشعار زیبایی به زبان عربی و فارسی سرودند که جالب ترین آنها، اشعار نغز و پرمحتوای آیت الله صدر بود.

اشعار این مرد بزرگ که بر سنگ قبر مرحوم آیت الله حائری نقش بسته چنین است:

وانحل

عبدالکریم آیت الله قضی

منسلک العلوم عقده

وهْد

اجوب ربع العلم بعد خصبه

ارکان المعالی فقهه

و

کان لاهل العلم خیر والد

بعده امست یتامی ولده

دهراً

کوکب سعد سعد العلم به

و غاب الیوم عنه سعده

فی شهر ذی القعدة غاله الردی

به

سهمة یالیت شلت یده

شهر

فی حرم الائمه الاطهار فی

الحرام کیف حلّ صیده

«لدی

دعاه مولاه فقل مورّخا

الکریم حلّ ضیفاً عبده»

(آیت الله عبدالکریم حائری جهان را بدرود گفت و با رحلت او حلقه دیگری از زنجیره دانش و فرهنگ از میان رفت. او بوستان شکوفای دانش بود. و فقدان او ارکان ارزشها را به لرزه درآورد. او برای دانشوران، بهترین پدر بود و با رحلت او فرزندان علمی وی یتیم شدند. او ستاره نیک بختی بود که فرهنگ و دانش، روزگاری طولانی، بوسیله او سعادت یافت، اما اینک با رحلت او ستاره سعادت علم ناپدید شد. در ماه ذیقعدة، روزگار تیر اجل را بسوی او نشانه رفت که کاش دستش فلج می شد. در حرم امامان پاک، آخر چگونگی، در ماه حرام و حرم اهلیت، صید حلال شد؟ خدایش او را بسوی خویش فراخواند و تاریخ آن چنین شد: بنده پروردگار، میهمان خدای کریم گردید.)

پس از سرودن این اشعار نغز، مکاشفه ای رخ می دهد که به روایت خود آیت الله صدر بدین صورت بوده است: پس از انشاء این قصیده کوتاه، در عالم رؤیا دیدم که در بوستان بسیار سرسبز و خرمی هستم که سراسر آن را درختان و میوه ها و نهادهای لبریز از آب زلال پوشانده است. و من در آن قدم می زنم، در همان حال فردی از روبرو آمد و گفت: «می خواهید حاج شیخ را ملاقات کنید؟»

گفتم: «با کمال میل!»

مقداری راه طی کردیم و به فضایی سرسبزی که وسط باغ و کنار حوضی که اطراف آن گلکاری بود، رسیدیم. در طرف راست آن ساختمان باشکوهی بود که چند پله آن بالاتر از زمین بود و در و پنجره های متعددی به سوی باغ داشت.

گفت: «نگاه کن!»

وقتی نگاه کردم حاج شیخ را دیدم که در یکی از اطافها تکیه به در داده و باغ را تماشا می کند. سلام کردم و شتابان وارد اطاق شدم، جواب مرا داد و پس از پذیرایی فرمود: «حالم بسیار خوب است.» و آنگاه حال آقایان

و وضعیت حوزه را پرسید به عرض رساندم: «خدای را سپاس!». خدمتگزاری وارد شد و چای آورد. فرمود: «برای آقای صدر هم بیاور!» گفتم: «اگر میل دارید من هم خدمت شما باشم؟»

فرمود: «خیر، شما کار دارید و با شما کار دارند و باید بروید.»

همانطوری که با حاج شیخ صحبت می کردم گاه به منظره زیبا و دل انگیز باغ نیز نظاره می کردم و او با فراست دریافت که منظره باغ برای من جالب است کمی بلند شد و هر دو دست را بلند کرد و فرمود: «لدی الکریم حلّ ضیفاً عبده.» بنده پروردگار، میهمان خدای کریم گردید.

صدر از دنیا رفت

مرحوم آیت الله صدرالدین صدر، از پروا پیشگان و اندیشمندان نامدار جهان تشیع است. در مورد رحلت او یکی از روحانیون حوزه علمیه قم، مکاشفه ای داشته است که نشان دهنده عظمت و کرامت و بزرگواری آن عالم ربانی و آزاده است که آن را از مرحوم آیت الله جناب حاج شیخ عبدالنبی عراقی - از مجتهدین مسلم و بنام حوزه علمیه قم - نقل می کنیم:

«درست بخاطر دارم که روز شنبه برابر با ۱۹ ربیع الثانی، سال ۱۳۷۳ قمری بود که نگارنده به منزل آیت الله حاج شیخ عبدالنبی، رفتم ایشان در تعبیر خواب مهارتی بسیار داشت و به این امتیاز نیز معروف بود. به هنگام ورود من بود که حجه الاسلام آقای میرزا محمد همدانی از بیت ایشان خارج شدند. هنگامی که به محضر آیت الله شرفیاب شدم فرمودند: «آقا شیخ محمد را دیدی؟»، گفتم: «آری! مطلبی داشت؟» فرمود: «خواب عجیبی دیده بود.» پرسیدم: «تعبیر آن برای شما روشن است؟ چه خوابی دیده بود؟»

فرمود: «ایشان می گوید شب گذشته در خواب دیدم که به حرم مطهر دخت گرانمایه حضرت کاظم (علیها السلام) شرفیاب شده و از آنجا به مسجد بالاسر رفتم تا فاتحه ای برای آیت الله حائری (قدس سرهم) بخوانم که دیدم میان قبر مرحوم حائری و آیت الله خوانساری قبری آماده است. با تعجب از خود پرسیدم: «این قبر برای چه کسی آماده شده است؟» بانوی گرانقدری را دیدم که فرمود: «این قبر پسر من، صدر است. صدر از دنیا رفت، او خوب فرزندی بود.»

شگفت اینکه مرحوم آیت الله عراقی هنوز در مورد این خواب سخن می گفت که بناگاه صدای بلندگوی حرم طنین افکند و خبر رحلت آیت الله العظمی آقای صدر (قدس سرهم) را اعلان کرد. ۸

بدینترتیب آن بزرگوار در «قم» به رحمت حق پیوست و در کنار قبر مراجع عظام دیگر، در حرم مطهر حضرت معصومه (ع) بخاک سپرده شد.

از مرحوم آیه الله صدر، ده فرزند، سه پسر و هفت دختر بجای ماند که پسران آن بزرگوار عبارتند از:

۱- مرحوم آیت الله حاج آقا رضا صدر (متوفای ۱۴۱۵ هـ، ۱۳۷۳ ش).

۲- جناب آقای سیدعلی اصغر صدر

۳- امام موسی صدر رهبر ربوده شده شیعیان لبنان

تالیفات و آثار پربهاء و ارزشمندی هم از آن بزرگوار بیادگار مانده است: که مؤلف آثار الحجّه، تعداد و نام آنها را چنین می نویسد:

«... آثار قلمی ایشان بسیار است در فنون مختلفه، حدیث، فقه، اصول و تاریخ اسلام که از مطبوعات آن «المهدی» است در احوال حضرت صاحب الامر که تمام آن از اخبار و احادیث عامه و اهل سنت تألیف فرموده اند و دیگر خلاصه الفصول در علم اصول است که فصول را ملخص فرموده و مورد بحث و مطالعه اهل فضل و دانش است.

تالیفات و آثار علمی دیگر ایشان که اغلب آنها متأسفانه بچاپ نرسیده است، بقرار ذیل است:

الف - فقه: ۱، منظومه در حج ۲، منظومه در صوم ۳، رساله در حکم ماءغساله ۴، رساله در تقیه ۵، رساله در حج ۶، رساله در امر بمعروف و نهی از منکر ۷، رساله در نکاح ۸، حاشیه بر عروه الوثقی ۹، حاشیه بر وسیله النجاه ۱۰، سفینه النجاه در فقه فارسی ۱۱، رساله فی حقوق المرثه.

ب - ۱، خلاصه الفصول ۲، حاشیه بر کفایه الاصول

ج - اصول: عقاید ۱، رساله در اصول دین ۲، رساله در رد شبهات وهابیه ۳، رساله در اثبات عدم تحریف کتاب.

د - تاریخ: مختصر تاریخ اسلام در ۵ جلد.

هـ - حدیث و اخبار: ۱، رساله ای در حقوق ۲، المهدی ۳، لواء محمد در اخبار خاصه و عامه ۱۲ جلد ۴، مدینه العلم مجموعه اخبار اهل بیت با طرز جدید، در ۶ جلد.

و - اشعار: دیوان اشعار، شامل اشعار مذهبی، اجتماعی، نصائح، مدائح و...» ۹

ایشان دارای ذوق و قریحه شعری والائی بود و اشعار بسیاری، بیشتر به عربی سروده اند و از جمله اشعار تکان دهنده ایشان، شعری است که به هنگام تسلط سلطان وهابی عبدالعزیز بر حجاز و هدم حرم ائمه بقیع سروده که مطلع آن چنین است:

لعمری ان ناحیه البقیع
لهولها فودالرضیع
یشیب

وسوف تکون فاتحه الرزایا
نصح من هذا الهجوع
اذالم

فهل من مسلم لله یرعی
نبیه الهادی الشفیع
حقوق

این اشعار در میان شعرای عرب بین النهرین، شهرتی به سزا یافت و عده زیادی از شعرای عرب آن را تخمیس و تشطیر نموده و در مجله ها و روزنامه ها چاپ کردند تا آنکه حکومت عراق از نشر آن جلوگیری کرد. ۱۰
۵- جد مادری

جد مادری امام موسی صدر آیت الله حاج حسین طباطبائی قمی بود. وی در سال ۱۲۸۲ هـ ق در خانواده ای که همه از عالمان طراز اول شهر مذهبی قم بودند، دیده به جهان گشود، و پس از تحصیلات دوره مقدمات و سطح، در قم و تهران به نجف اشرف هجرت نمود و در حوزه علمیه نجف از محضر مراجع و فقهای بزرگ چون مرحوم آخوند خراسانی و سیدکاظم یزدی فقه و اصول را فراگرفت و علم اخلاق را نزد عالم عارف سیدمرتضی کشمیری و علم حدیث را از محدث نوری آموخت و چند سالی هم در کربلا از فقیه بزرگ میرزامحمدتقی شیرازی به کسب فیض علمی مشغول بود ۱۱ و سپس به مشهد مقدس مشرف گردید و برای خدمت به مردم ایران، در آنجا مقیم شد.

وی در کنار آستان قدس رضوی با الهام از روح بلند و آسمانی امام هشتم، درس و بحث حوزوی را گسترده و شاگردان زیادی تربیت کرد و در همان حال به کارهای روز، گرفتاریهای فردی، دینی، اجتماعی و سیاسی مردم نیز رسیدگی می کرد و لحظه ای از مبارزه با ستمگران و زورمداران کوتاهی نمی ورزید. همو او بود که در اوج وحشت و اختناق رژیم رضاخان، پرچم مبارزه را بر دوش گرفت و در زمانی که نفسها در سینه ها حبس شده بود، علیه لایحه «کشف حجاب» و دیگر کارهای خلاف رژیم پهلوی شورید و شوری حسینی در

میان ملت مسلمان ایران به پا نمود و به عنوان اعتراض به برنامه های ضد مردمی و ضد دینی رضاشاه از مشهد به سوی تهران حرکت کرد. و بیانیه ای در پنج ماده خطاب به سردمداران رژیم صادر نمود ۱۲.

۶- مادر

...گفتیم آیت الله سیدصدرالدین صدر با دختر فقیه مجاهد آیت الله حاج آقا حسین قمی ازدواج کرد. این دختر با ایمان همسر فداکاری برای وی بود و سالها در خانه سیدصدرالدین زندگی نمود و همه سختیهای دوران طلبگی شوهر خویش را تحمل کرد و ثمره این ازدواج و پیوند مقدس سه پسر و چندین دختر گردید. او که زندگی فداکار برای همسر و مادری مهربان و دلسوز برای فرزندان خود بود با اهتمام به تربیت درست آنان، وظیفه مادری خویش را به طور کامل انجام داد. وی که امروزه در مرز نود سالگی است، در میان فرزندان، نوه ها، فامیلها و آشنایان احترام خاصی دارد.

بدین ترتیب امام موسی صدر، هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر، از سلاله پاک پیامبر بزرگ خدا و دارای تباری والا و اجدادی بزرگوار است. بزرگترین ثمرات وصلت این دو خاندان اصیل و شریف، امام موسی صدر و برادر بزرگوارش آیه الله سید رضا صدر می باشند که هر دو از مفاخر جهان اسلام و تشیع به شمار می روند. ۱۳ و بدون شک عامل وراثت معنوی در ساختار رشد شخصیتی، علمی، فکری و اخلاقی فرزندان تأثیر فراوان داشت...

برطبق ضبط کتب رجال و تراجم ۱۴ امام موسی صدر از سادات موسوی و با ۳۲ واسطه به امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) می رسد و با ۳۷ واسطه به امیر مؤمنان علی (ع) و فاطمه زهرا (س) میرسد

زندگی امام موسی صدر

امام موسی صدر در ۱۵ فروردین ماه ۱۳۰۷ش در شهر مذهبی قم دیده به جهان گشود و در میان این خاندان علم و تقوا پرورش یافت. دروس ابتدائی را در «دبستان حیات» قم گذراند و بعد وارد دبیرستان سنائی ۱۵ شهر قم شد و با دریافت مدرک دیپلم از آن دبیرستان فارغ التحصیل گردید. و سپس در حوزه علمیه به تحصیل علوم دینی و اسلامی پرداخت و تحصیلات وی درحوزه بیش از ده سال به طول انجامید و به موازات آن در دانشکده حقوق تهران نیز به اخذ مدرک لیسانس درحقوق اقتصادی نائل آمد.

وی به دو زبان فارسی و عربی به طور کامل تسلط داشت و با زبانهای فرانسه و انگلیسی هم آشنا بود. مدتی نگذشت که در صف فضیلت ممتاز حوزه علمیه قم قرار گرفت و خود نیز علاوه بر تحصیل، به تدریس فقه و اصول و منطق و فلسفه پرداخت. ۱۶

از اساتید معروف ایشان می توان از این فرزندان نام برد:

- ۱- آیت الله علوی اصفهانی ۲- آیت الله محقق داماد ۳- آیت الله سیدرضا صدر ۴- آیت الله سیداحمد خوانساری
- ۵- آیت الله سیدمحمد حجت کوه کمری ۶- آیه الله خمینی. ۷- آیه الله علامه سیدمحمدحسین طباطبائی.

امام موسی صدر در سال ۱۳۳۴ش پس از رحلت پدر بزرگوارش عازم عراق گردید و به مدت چهار سال تا سال ۱۳۳۷ش در حوزه علمیه نجف اشرف از محضر اساتید و مراجع بزرگ آیت الله سیدمحسن حکیم، آیت الله شیخ محمدرضا آل یاسین و آیت الله سید ابوالقاسم خوئی در رشته های فقه و اصول بهره مند گردید. و به مقام عالی اجتهاد نایل آمد، اگر چه به عقیده اغلب آشنایان و همدوره ها، ایشان قبل از آن که به نجف مشرف شود در حوزه علمیه قم به مرحله اجتهاد رسیده و در مسائل مختلف فقهی و اصولی صاحب نظر بود. ۱۷.

دیدار با آیه الله سیدعبدالحسین شرف الدین

... دو سال از اقامت امام موسی صدر در شهر نجف اشرف می گذشت که برای نخستین بار در سال ۱۹۵۵م برای دیدار سرزمین اجدادی، عازم لبنان گردید و با بستگان خویش در صور و شحور و معرکه دیدار نمود. در آن زمان هنوز زعیم بزرگ شیعه و فقیه مجاهد آیت الله سیدعبدالحسین شرف الدین در قید حیات بود و آیه الله سیدموسی صدر به عنوان میهمان وارد منزل ایشان شد. در این ملاقات دو شخصیت بزرگ اسلامی - که یکی استوانه ثبات و مقاومت بود و آخرین مراحل زندگی خود را می گذراند و آن دیگری جوانی که آمادگی هرگونه تلاش در راه اعتلای اسلام را داشت - همدیگر را یافتند. آیه الله سیدموسی صدر در این ملاقات شدیداً تحت تأثیر افکار بلند بزرگ رهبر اسلامی لبنان واقع شد و شیفته اخلاق و ادب و انسانیت و قدرت رهبری او گردید و مرحوم آیت الله شرف الدین نیز به نبوغ و مزایای علمی، طرز تفکر و سجایای اخلاقی او پی برد و وی را لایق ترین فرد برای رهبری آینده شیعیان لبنان دانست و بعدها در هر محفل و مجلسی که فرصت می یافت بی درنگ لیاقت و فراست و خصوصیات بارز و جامع آیت الله سیدموسی را بازگو می کرد و مردم را با شخصیت ممتاز و برجسته او آشنا می ساخت. ۱۸.

آیه الله سیدموسی پس از آن اقامت کوتاه و دیدو بازدیدها، سرزمین لبنان را به سوی عراق ترک کرد و برای استمرار تحصیل، راهی نجف اشرف گردید.

نامه مرجع تشیع به آیه الله سیدموسی صدر

البته این تنها فقیه مجاهد آیت الله شرف الدین نبود که شیفته عظمت وجودی امام موسی صدر گشته بود، بلکه شخصیت جامع وی بسیاری از شخصیت‌های بزرگ علمی جهان تشیع را تحت تأثیر خود قرار داده بود و او از معدود شخصیت‌هایی بود که در هر مسئولیت سنگینی - در هر زمینه ای - نظرها را به خود جلب می کرد.

در همان ایام که فعالیت های تبلیغی و ارشادی در خارج از کشور توسط مرجع دوراندیش و آگاه شیعه مرحوم آیت الله بروجردی آغاز شده بود، بدین منظور اسامی چند نفر از شخصیت‌های برجسته و جامع حوزه برای عهده دار شدن این مسئولیت خطیر تهیه شده بود، نام «سیدموسی صدر» نیز در آن قرار داشت.

در همین رابطه نامه ای از طرف زعیم عالیقدر شیعه به سیدموسی صدر در نجف ارسال شد بدین مضمون که ایشان نماینده تام الاختیار مرجع جهان تشیع در کشور ایتالیا باشد و امور مذهبی، اجتماعی مسلمانان آن سامان را به دست با کفایت خود اداره نماید. اما زمانی که این نامه به دست وی رسید، بنا به دلایلی در جواب با آن موافقت نکرد و از مرحوم آیت الله بروجردی عذرخواهی کرد. ۱۹

انتشار نخستین مجله در حوزه علمیه قم

سیدموسی صدر در اوایل زمستان سال ۱۳۳۷ شمسی، عراق را به قصد ایران ترک کرد و دوباره به حوزه علمیه قم بازگشت و تلاش و مبارزه جدید را آغاز نمود. او سالها پیش با دوستان و همفکران خود در حوزه علمیه قم در مورد اصلاحات و نشر یک مجله حوزوی، مذاکراتی داشت و در حقیقت انتشار چنین مجله ای در حوزه جزء آرمانهای او و سایر اندیشمندان حوزه بود. ولی چون زمینه این گونه فعالیتها آن روز در حوزه فراهم نبود و جلو غالب بر خلاف این نوع اندیشه ها و حرکتها بود و انتشار مجله ای از حوزه در چنین شرایطی غیرممکن به نظر می رسید مگر اینکه یک مرجع دینی شناخته شده این جو را می شکست و اقدام به این کار پرمسئولیت می نمود.

آیه الله سیدموسی صدر وقتی که از نجف به قم مراجعت نمود، زمینه انتشار آن مجله حوزوی را فراهم شده یافت، این بود که بی درنگ با همکاری جمعی از فضلاء بنام حوزه و با عده ای از تجار متدین تهران مقدمات انتشار مجله را فراهم نمودند و با توکل به خداوند متعال و پشتیبانی یکی از مراجع وقت، در آذر ماه ۱۳۳۷ شمسی نخستین شماره مجله حوزه به نام «درس هائی از مکتب اسلام» انتشار یافت و نور امید را در دل‌های دین باوران فروزان کرد و چند شماره از آن منتشر شده بود که مورد توجه زعیم عالیقدر شیعه آیت الله بروجردی نیز قرار گرفت و در فضای غبار گرفته حوزه آن روز، بارقه نوری شد که زمینه را برای اصلاحات

بعدی فراهم ساخت... ولی پس از انتشار مجله، تعدادی نامه اعتراض آمیز برای آیت الله بروجردی ارسال شد که در آنها از ایشان درخواست شده بود تا از انتشار مجله مکتب اسلام جلوگیری بعمل آورند! ولی ایشان با ژرف نگری خاصی که داشت در مقابل همه آنان ایستاد و تا آخر عمر از آن پشتیبانی کرد.

سید موسی صدر به خاطر ویژگی‌هایی که داشت، عهده دار مدیریت مجله بود و همه مقالات را پس از بررسی هیئت تحریریه، مورد مطالعه دقیق قرار میداد و از نقطه نظر عبارات و محتوا آنها را ارزیابی میکرد تا مطالب مندرج در مجله با کیفیتی عالی و مناسب با شأن حوزه باشد. عنوان بحث خود امام موسی صدر در مجله حوزه، «اقتصاد در مکتب اسلام» بود که در این سلسله مقالات با قلمی روان و شیوا با نظری بلند و دیدی آگاهانه، مباحثی از مسایل اقتصادی را مورد ارزیابی و دقت قرار می داد و در آخر، سیستم اقتصادی اسلام را با سایر مکتبهای اقتصادی جهان مقایسه نموده و نتیجه می گرفت که نظام اقتصادی اسلام براساس حقیقتهای موجود در جامعه و حقوق ثابت عوامل تولید استوار است و این وجه امتیاز و نقطه قوت نظام اقتصادی اسلام بر سایر مکتبهای اقتصادی جهان است.

این مقالات از شماره سوم تا دوازدهم هم سال اول مجله - بهمن ۱۳۳۷ تا آذر ۱۳۳۸ - طی ده شماره ادامه داشت و به خاطر اهمیت آن - با اینکه بعثت مسافرت ایشان، ناتمام مانده بود - با توضیحاتی از برادر دانشمند، علی حجتی کرمانی به صورت کتابی مستقل و به عنوان یکی از آثار ایشان، منتشر گردید. ۲۰

البته همکاری ایشان با مجله مکتب اسلام بیش از یکسال ادامه نیافت و بنا به عللی که در خاطرات مندرج در این کتاب آمده است، از عضویت مجله استعفا داد.

تأسیس دبیرستان ملی صدر

از آنجائی که آن زمان محیط مدارس دولتی، به خصوص در سطح دبیرستان، فاسد شده بود و در واقع در تربیت درست فرزندان پاک و بی گناه مسلمانان کوششی نداشتند و به جنبه های منفی می پرداختند و این موضوع باعث نگرانی خانواده های متدین شده بود، از این رو برخی از اندیشمندان به این فکر افتاده بودند که در مقابل این تهاجم فرهنگی غرب و بمباران افکار با اندیشه های فاسد و منحط بیگانگان اقدامات مثبتی انجام دهند. در اغلب شهرهای مذهبی - از جمله قم - مردم متدین، و علما برای اینکه فرزندان آنها آلوده نشوند مثل همیشه! دست به مبارزه منفی زده بودند و فرزندان خود را به مدارس دولتی نمی گذاشتند و اگر هم با تحصیل آنها در اینگونه مدارس موافقت می کردند، تا پایان دوره دبستان بود و از آن بعد، اگر می خواستند ادامه تحصیل بدهند، به تحصیل علوم حوزوی تشویقشان می کردند و گاهی اخذ مدرک دیپلم را هم «مجاز» و «مشروع» نمی دانستند!

در این شرایط بود که سیدموسی صدر با همکاری یکی از فرهنگیان متدین و خدمتگزار فرهنگ در قم، به نام آقای «احمد اوحدی» امتیاز تأسیس یک دبیرستان ملی را از وزارت فرهنگ گرفت و بلادرنگ در نزدیکی حرم مطهر حضرت معصومه محلی را اجاره کرده و دبیرستان ملی با مدیریت سیدموسی صدر شروع به فعالیت نمود. و هم اکنون این دبیرستان به ساختمانی که در چهارراه شهدا (اول صفائیه) قرار دارد، منتقل شده است و چون ساختمان آن با سرمایه یکی از تجار قمی ساخته شده، به نام ایشان مشهور شده است. هر چند امتیاز آن به نام «دبیرستان صدر» صادر گردیده است. ۲۱ بدین ترتیب «دبیرستان صدر» با مدیریت سیدموسی صدر و با همکاری احمد اوحدی، شروع به فعالیت می کند و فرزندان اهالی متدین قم به دور از چشم نامحرمان، تربیت می شوند.

پس از آنکه دبیرستان صدر راه اندازی شد. سیدموسی صدر به خاطر مسافرتی که به عتبات عالیات داشت و از آنجا هم عازم لبنان بود، با ارسال نامه ای به اداره فرهنگ شهرستان قم، از سمت مدیریت دبیرستان صدر نیز استعفا داد و یک فرد متعهد دیگری به نام «محمد رزاقی» را به جای خود معرفی کرد و همچنان این فعالیت فرهنگی به کمک دوستان فرهنگی وی، بعد از او نیز ادامه پیدا کرد و منشاء خدمات ارزنده ای گردید.

البته بجز ایشان، شهید دکتر بهشتی نیز در بخش دیگری از شهر قم - باجک - «دبیرستان دین و دانش» را تأسیس کرده بود که به آموزش جوانان، طبق برنامه های درسی مدارس دیگر، به اضافه آموزشهای مذهبی و تدریس عقاید، می پرداخت... و این خود داستان دیگری دارد. و بموقع - در ویژه نامه شهید بهشتی - بآن خواهیم پرداخت.

هجرت

... سرانجام امام موسی صدر به لبنان هجرت نمود... بررسی دوران هجرت، آثار و نتایج کوشش های امام موسی صدر را در این دوران، به کتاب دیگری موکول می کنیم ولی بی مناسبت نخواهد بود که از قول استاد سیدحسین شرف الدین، اشاره ای به این مرحله داشته باشیم...

شرف الدین، در مقدمه مجموعه آثار امام موسی صدر که توسط برادر گرامی، حجة الاسلام علی حجتی کرمانی ترجمه و منتشر خواهد شد، چنین میگوید: امام موسی صدر پس از درگذشت زعیم و مصلح عظیم الشان آیه الله سیدعبدالحسین شرف الدین در اواخر سال ۱۹۵۹ میلادی به لبنان سرزمین آباء و اجدادی خویش قدم نهاد و در شهر شیعه نشین «صور» اقامت گزید و بعنوان جانشین مرحوم شرف الدین، رهبری شیعیان محروم لبنان را بعهده گرفت و ارشادات اسلامی و خدمات اجتماعی خویش را در سطحی گسترده و جامع الاطراف آغاز نمود و با رنجی که از مشاهده فقر و گرسنگی توده های مردم می برد، نخست در روستاهای

«جبل عامل - بعلبک و هرمل» نهضت همه جانبه ای را برای نجات مردم از فقر و جهل و حرمان بی‌آغازید و سپس این نهضت میمون و مردمی را به سایر مناطق لبنان گسترش داد و با تبلیغ و رواج وسیع این اصل اصیل انسانی - اسلامی که: «ادیان از جهت انگیزه و هدف دارای حقیقتی یگانه و وجدانی واحد هستند» همه طوایف گونه گون مذهبی را بسوی وحدتی الهی در برابر کفر و الحاد و آفات و مفسد اخلاقی و اجتماعی فراخواند و در مدتی کوتاه موفق گردید در شهر «صور» اخوت انسانی را میان تمامی هموطنان از جمیع طوایف دینی برقرار سازد. در دهها حرکت اجتماعی با مردم ستمدیده مشارکت کرد و در بسیاری از حرکتها، تشکیلات فرهنگی و تأسیسات خیریه به آنها یاری رساند به جمعیت «برواحسان» که در زمان مرحوم آیه الله شرف الدین تأسیس شده بود، حیاتی نو بخشید و به تأسیس تشکیلاتی دیگر به منظور سرپرستی و آموزش ایتم و رسیدگی به محرومان و جمع آوری تبرعات و مساعدتها دست یازید و سپس به تأسیس یک مدرسه فنی بنام «مدرسه صنعتی جبل عامل» و مدرسه فنی دیگری ویژه دوشیزگان «بیت الفتاه» پرداخت و بعدها مرکز بررسی های اسلامی (معهدالدراسات الاسلامیه) را در شهر صور بنیان گذارد.

امام موسی صدر پس از سالها کوشش و فعالیت و مسافرتها متعدد به کشورهای اسلامی و آفریقایی و اروپایی تماس با رجال و بزرگان و اندیشمندان و مصلحان سراسر جهان، شرکت در کنگره های جهانی، تحقیق و مطالعه پیرامون مظاهر حیات اروپایی و زندگی غربی و ایجاد ارتباط با نهضتهای انسانی و اجتماعی و فرهنگی تجربیات با ارزشی را کسب نمود و با وقوف کامل بر اوضاع و احوال «طائفه اسلامی شیعه» امکانات بالفعل و بالقوه آنان، به ضرورت تأسیس یک تشکیلات مادر که همه شئون شیعیان را زیر نظر داشته باشد پی برد و از این پس تمامی نیروی خود را در این مسیر بکار گرفت.

وی در تاریخ ۱۹۶۶/۸/۱۵ میلادی در یک مصاحبه مطبوعاتی عظیم در بیروت شرکت جست و آلام و دردها و رنجهای شیعیان را طی سالهای متمادی برشمرد و مظاهر و پدیده های رنج آلود و رقت بار جریان این طایفه را براساس آمار و ارقام و در شکلی علمی و محققانه و گویا، در معرض افکار عموم قرار داد و موجبات نیاز به یک مجلس را برای شیعیان (چونان سایر طوایف مذهبی) توضیح داد. بالاخره اقدامات و کوششهای پیگیر و مداوم و خستگی ناپذیر او به نتیجه رسید و در تاریخ ۱۹۶۷/۵/۱۶ میلادی شیعیان لبنان امکان یافتند تا مجلسی را تحت عنوان: «المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی» پایه گذاری کنند.

امام موسی صدر در تاریخ ۱۹۶۹/۵/۲۳ بعنوان نخستین رئیس مجلس اعلائی شیعه برگزیده شد و در نخستین اطلاعیه ای که در تاریخ ۱۹۶۹/۶/۱۰ صادر کرد، برنامه عملی خویش را برای تحقق اهداف مجلس اعلائی شیعه، با خطوط اساسی و مترقی زیر اعلام نمود:

- ۱- تنظیم شئون طایفه ی شیعه و بهسازی هر چه بیشتر زندگی اقتصادی و اجتماعی شیعیان.
- ۲- وصول به یک موقف کامل اسلامی، چه از نظر فکری و علمی و چه از نظر مبارزاتی و جهاد.
- ۳- مبارزه با عوامل تفرقه افکن و وصول به یک وحدت کامل اسلامی.
- ۴- همکاری با همه طوایف مذهبی لبنان و کوشش برای حفظ وحدت کشور.
- ۵- توجه به مسئولیت های ملی و میهنی و صیانت از استقلال و آزادی و حفظ ثغور و مرزهای کشور.
- ۶- مبارزه پیگیر با جهل و فقر و ستم، عقب ماندگیهای اجتماعی و مفسد اخلاقی.
- ۷- پشتیبانی همه جانبه از نهضت مقاومت فلسطین و مشارکت با دولتهای مترقی و برادران عرب در راه مبارزه با اسرائیل و آزادسازی سرزمین های غصب شده توسط رژیم اشغالگر قدس.
- ۸- پس از پا گرفتن مجلس شیعی، امام موسی به سازماندهی جدیدی پرداخت: وی پس از اعلام موجودیت تشکیلات سیاسی - مذهبی «حرکه المحرومین» در ترسیم خطوط کلی این حرکت چنین گفت: «حرکه المحرومین» از ایمان به خدا و انسان و آزادی و کرامت انسانی نشأت گرفته و هرگونه ستم اجتماعی و نظام سیاسی طائفی را برطرف نموده و با استبداد و فئودالیسم و سلطه و تفرقه به جنگ برخاسته است. «حرکه المحرومین» حرکتی است مردمی که متمسک به سیادت و عظمت وطن و سلامت کشور می باشد و با استعمار و تجاوزات و مطامعی که متوجه لبنان است مبارزه می کند.
- ۹- رهبر شیعیان لبنان در تاریخ ۱۹۷۵/۱/۳۰ میلادی ضمن خطابه ای پرشور که بمناسبت سالگرد عاشورای حسینی ایراد نمود، مردم لبنان را به تشکیل یک سازمان مقاومت نظامی در برابر تجاوزات رژیم اشغالگر قدس و توطئه های مزدورانه دولت غاصب اسرائیل، برای بیرون راندن مردم از سرزمین خویش فراخواند. ۷ ماه بعد، یعنی در تاریخ ۱۹۷۵/۷/۶ میلادی در یک کنفرانس مطبوعاتی صریحاً تولد و ظهور یک سازمان مسلح را بنام افواج مقاومت لبنانی (امل) در حیات سیاسی کشور لبنان اعلان نمود و آنرا اینچنین شناساند: پایگاه جوانمردان و فداکاران و جانبازانی که میخواهند به فریاد مظلومانه وطن مجروح و خون آلود که همواره و بطور مستمر از هر طرف و بهر وسیله، مورد تعدی فساد اسرائیل قرار دارد، پاسخ مثبت و مناسب دهند.
- ۱۰- امام موسی صدر در مقام پیشوایی شیعیان لبنان قریب بیست سال تبلوری از یک رهبری صحیح و انسانی و مردمی و موفق را به نمایش گذارد و در نیمه دوم قرن بیستم فصل جدیدی از حیات اجتماعی - سیاسی لبنان را گشود. رهبر با کفایتی که سازمان فلسطینی «الفتح» را قرین سازمان شیعی «امل» قرار داد و میان محرومان

در وطن (شیعیان) و محرومان از وطن (فلسطینیها) صیغه برادری خواند. او که با پیروی علی(ع) و حسین(ع) - نه از هیتلر و گاندی؟! - در حالیکه داشت آرمانهای برآورده نشده اش را دنبال میکرد و رسالت انسانی - اسلامی نیمه تمامش را تعقیب می نمود، در تابستان سال ۱۹۷۸م در یک سفر رسمی به کشور لیبی، بطرز مرموز و اسرارآمیزی ناپدید گشت و اینک نزدیک بیست سال از این پدیده شوم و فاجعه آمیز میگذرد و تا بحال بجز یک سلسله اخبار مرسل و یا غیرموثق و گه گاه شایعات بی سروته از سرنوشت او اطلاع صحیح و موثقی در دست نیست هر چند که بسیاری از رهبران و بزرگان جهان، بویژه نایب رئیس و مقامات «مجلس اعلای شیعه» و اعضاء خانواده وی مسئولیت ناپدید شدن «امام موسی صدر» را بعهدہ شخص «سرهنگ قذافی» رهبر لیبی گذارده و می گویند تنها اوست که باید پاسخگوی این رخداد سهمناک، به نسل امروز و فردا و وجدانهای آگاه و بیدار انسانی و تاریخ بشریت باشد!!

* * *

بهرحال او فعلاً در میان ما نیست اما همواره در قلبهای توده های محروم لبنان و مسلمانان مظلوم و مبارز زادگاهش ایران زنده است و یاد و خاطره و رهبری و شخصیت ممتاز وی هیچگاه فراموش نخواهد شد که: العلماء باقون مابقی الدهر - و به قرار آنچه را که پسرعمش استاد سیدحسین شرف الدین در «مقدمه» کتاب «محراب و منبر» آورده است:

«چنین مردی از بین رفتنی نیست چرا که «کلام» حق جاویدان است پیرامون او چه بگوئیم که خود او «کلام و مقدمه» است. او خود خویش را با سخنی شیرین و در سرزمینی پاک شناساند. وی آرزوهای تاریخ را عینیت بخشید و با افکارش زمان را به لرزه درآورد. اندیشه های او به روشنی آفتاب بود. سخنانش از آتش هم فروزان تر بود. با دستانش نهال هائی را در زمین غرس کرد که چه نیکو به ثمر نشست. روزگارش را برای مستضعفان و با آنان میگذرانید پناه رانده شدگان بود. همراه با پویندگان راه نور، راه می پیمود و به آنان رسیدن به هدف را نوید میداد و سرود پیروزی را برایشان میخواند. با بازوان نیرومند و ایمان سرشار خود. چرخ مکتب اصیل اسلام را در این منطقه بحرکت درآورد و از نو تابلوئی زیبا و پرشکوه از تاریخ «خط علی» را ترسیم و مذهبش را با بیانی رسا دوباره بازگو نمود. یک باره معیارها و ارزشهای اصیل را جایگزین افکار غلط و رفتار نادرست و غیراسلامی کرد و توده ها را بهمراه کاروان آفتاب به راه انداخت. جبهه ای بوجود آورد که در راه رسیدن به قله ایمان از همه سختی ها و مشکلات براحتی عبور کرد، اینست آنچه را که او به ما داده باز هم به ما می نگریست در شرایطی سخت و دشوار ما را ساخت و باز هم به ما می نگریست در تشکیل و تشکل ما رایاری داد ولی باز هم به ما می نگریست در بیان و تشریح اصول مکتب ما را ارشاد نمود،

اما باز هم به ما می نگرست و هنوز هم به ما می نگرد. در ساختن زندگی چشمان نافذ و گویای او برای ما زندگی بود، زندگی را نمی توان با حرف و زور و زر بنا کرد بلکه با خون جگر با اشک و ناله و با سعی و کوشش میبایست زندگی را ساخت او برای سرزمین سرسبز ما سرسبزتر بود. با هم و غم و غصه هائی میزیست و برای مداوای زخمهای ما خود زخمی شد بر بلندیهای ویرانه های خزان برای ما بهار را به ارمغان آورد. در سرزمین ما و برای ما مبارزه را ادامه داد و در هر جای وطن مجروح ما فریاد برآورد، سخن گفت و کوشش نمود تا ما را به راه راست هدایت کند و به پیروزی برساند. ما با او شجاع تر شدیم. این سرزمین پر از ارزشهای ناخالص و بادهای تند و ناله های دردناک بود، چونان اقیانوس عظیمی پر از امواج متلاطم و سهمناک و او همانند کشتی نجاتی در ساحل آزادی و انسانیت، حق و عدالت، لنگر انداخت. مسلمانان از وی الهام و آگاهی گرفتند و او برای آنان آفتاب بود...

آرزو و امیدمان اینست که در مسیر و هدف او بمانیم زیرا او نوری بود که بر روی خارهای جنگل تابید و درختان تشنه جنگل بی آبی را سرسبز و خرم ساخت و در «امت» روحیه ایستادگی و مقاومت بوجود آورد، مقاومتی که الفبای آن در «محراب مسجد کوفه» نوشته شد و در «طف» با خون مطهری که به زمین ریخت (خونی که هنوز هم می جوشد و خروش و فریاد برمیآورد) طراحی و نقاشی گردید: اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تَعَزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ... دیگر از او چه بگوئیم که پویندگان راه خاموشی از نور وی شرمند اند، چه کسی می تواند «هوا و نور و عظمت» را احتکار کند؟ هر که را چنین ادعا و توانی هست این گوی و این میدان. اما خورشید هیچگاه زیر ابرها نمی ماند و خورشید ما نیز هنوز می درخشد...» ۲۲

... آری امام موسی صدر، در عصر ما، هم کلمه حق بود و هم کلام نور، هم مقدمه بود و هم اصل متن... و خورشیدی همچنان درخشان، هر چند در میان ما نیست... و البته از همینجا بود که نمونه های تام و کامل حقد عرب جاهلی، و عناصر تمام عیار «اعرابی» که قران آنها را «أشدّ كفراً و نفاقاً» می شناساند، رذیلانه او را از میان ما ربودند تا چند صباحی دیگر بر اریکه حکم مزدورانه خود!، تکیه بزنند، اما غافل از اینکه سرانجام حکم محتوم الهی، که درباره همه ستمکاران تاریخ جاری شده است، در حق آنها نیز جاری و آنان به کیفری دردناک دچار خواهند شد: «انّ الذّین یکفرون بآیات الله و یقتلون النّبیین بغیر حق و یقتلون الذّین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم». صدق الله العلی العظیم.

قم: حوزه علمیه

(لیله مبعث) ۲۷ رجب ۱۴۱۶هـ

۱. تکملة امل الامل، ص، ۲۳۴
۲. «لبنان به روایت امام موسی صدر و دکتر چمران»، تألیف: علی حجتی کرمانی، ص، ۱۵
۳. نقباء البشر، ج ۱/۱۵۹ - ۱۶۰ - هدیة الرازی، ترجمه فارسی. ص ۱۱۳ و ۱۱۴،
۴. نقباء البشر، ج ۱/۱۵۹ - ۱۶۰ - معجم المؤلفین العراقيین ۱/۱۱۵ - اعیان الشیعه ۳/۴۰۳ = ۴۰۴ ریحانة الادب ۳/۴۲۱ - ۴۲۳ - الاعلام زرکلی ج ۱/۳۱۵
۵. نام او محمد علی بود و بعداً به «صدرالدین» معروف گردید.
۶. اعیان الشیعه، ج ۳: ص، ۴۰۴
۷. نقباء البشر ج ۲/۹۴۳ - ۹۴۴،
۸. کرامات صالحین، تألیف: شیخ محمد رازی. چاپ قم، ۱۳۷۴، صفحه ۲۴۸ - ۲۴۵،
۹. آثار الحجّة یا تاریخ حوزه علمیه قم، تألیف محمد رازی، چاپ اول، ص، ۲۰۳
۱۰. ریحانة الادب ج ۳، ۴۲۸، و «علماء معاصرین» تألیف حاج ملاعلی واعظ خیابانی چاپ اول، ۱۳۶۶ هـ. ق صفحه ۲۱۷،
۱۱. شیخ محمد رازی، استدراکات مشاهیر دانشمندان ج ۴/۳۷۶،
۱۲. علی دوانی، نهضت روحانیون ایران ج ۲/۷۰ - ۱۶۰،
۱۳. آیه الله سیدرضا صدر، سال گذشته - ۱۳۷۳ - در قم به رحمت ایزدی پیوست. شرح زندگی و آثار ایشان در شماره ۱۴ و ۱۳ مجله «تاریخ و فرهنگ معاصر» آمده است. مراجعه شود.
۱۴. تکملة امل الامل، تألیف فقیه ومحدث خبیر آیت الله فقیه سیدحسن صدر، صفحه ۵۴ و آثار الحجّة یا تاریخ حوزه علمیه قم، مقاله علی حجتی کرمانی در مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۱۴-۱۳، ص ۳۱۷ تا ۳۲۹،
۱۵. این دبیرستان به مدیریت آقای احمد اوحدی اداره میشد.

۱۶. رجوع شود به «آثار الحجّة» ص ۲۰۵ و ۲۰۶.

۱۷. هفته نامه بعثت، چاپ قم، سال ۱۲ شماره ۲۶ - ۱۳۷۰/۶/۱۸

۱۸. لبنان به روایت امام موسی صدر و دکتر چمران. تألیف: علی حجتی کرمانی، ص ۱۸.

۱۹. امام موسی صدر امید محرمان، تألیف: عبدالرحیم اباذری، ص ۶۰.

در آن دوران مرحوم آیة الله بروجردی، آیة الله حائری یزدی و استاد صدر بلاغی را به آمریکا و کانادا، و مرحوم دکتر محمد محقق را به آلمان، هامبورگ اعزام نموده بود و قصد داشت در همه بلاد، نماینده ای داشته باشد که به تبلیغ پردازد...

۲۰. فهرست آثار چاپ شده امام موسی صدر را در مقدمه کتاب مستقل دیگری که بزودی منتشر میگردد، آورده ایم. مراجعه شود.

۲۱. امام موسی صدر امید محرمان، ص ۷۶.

۲۲. از مقدمه کتاب چند جلدی. از «مجموعه آثار امام موسی صدر» که توسط برادر عزیز و گرامی، حجّة الاسلام والمسلمین علی حجتی کرمانی ترجمه و آماده نشر شده، ولی متأسفانه هنوز چاپ نشده است.

مسئله شیعه و سنی، مسئله روز شده و دشمنان اسلام با توطئه ای گسترده در صدد ایجاد اختلاف و یا جنگ میان این دو جناح اسلام هستند. اکنون بی مناسب نیست که دیدگاه های رهبری فدائیان اسلام و اخوان را به طور اجمال مورد بررسی قرار دهیم:

... یک خبرنگار پاکستانی در سفری به ایران با شهید نواب صفوی دیدار و گفتگو کرده که در ضمن نشر آن، چنین نقل می کند: از شهید نواب صفوی درباره فرقه گرایی و اختلاف شیعه و سنی در دنیای اسلام، سؤال کردم و او در پاسخ گفت: «...متأسفانه گویا هنوز آن زمان فرا نرسیده که مسلمانان حقایق را درک کنند و جناح بندی شیعه و سنی را کنار بگذارند و همگی به کتاب خداوند چنگ بزنند. بدون تردید قرآن می تواند آنها را متحد سازد تا جبهه نیرومند و یکپارچه در برابر دشمنان در کمین نشسته شان، تشکیل دهند...»

وی درباره «اخوان المسلمین» مصر در آن ایام سرکوب آنها آغاز شده بود با ناراحتی و تأسف شدید گفت: «در این روزها که برادران ما در مصر دستگیر و مورد ستم قرار می گیرند، دل های ما پر از اندوه و غم شده است. هنگامی که طغیانگران در نقطه ای از جهان، بر مردان اسلام ستم روا می دارند، بی تردید همه مسلمانان اختلاف های مذهبی را به فراموشی می سپارند و با برادران خود احساس همدردی می کنند و البته شکی نیست که ما در مبارزه خود، در راه اسلام، می توانیم توطئه های دشمن را که خواستار تفرقه افکنی بین مسلمان ها هستند، خنثی کنیم. البته وجود مذاهب اسلامی اشکالی ندارد و هیچ کس هم نمی تواند آنها را لغو کند؛ اما بهره وری دشمنان از این امر، باید توسط همه ما، سرکوب شود.» (مجله «المسلمون»، چاپ دمشق، سال پنجم، شماره اول مورخ رمضان ۱۳۷۵ هـ)

شهید نواب صفوی، طبق نوشته شهید فتحی شقاقی در کتاب خود: «السنه والشیعه ضجه مفتعله» - غوغای ساختگی شیعه و سنی - نقل می کند که: «وقتی نواب صفوی در دمشق با دکتر مصطفی السباعی، رهبر اخوان المسلمین سوریه ملاقات کرد و از او شنید که بعضی از جوانان شیعه به جای همکاری با حرکت اسلامی سوریه، به سازمانهای قومی و لائیک می پیوندند، در سخنرانی خود در دمشق و در حضور جمع کثیری از شیعیان و اهل سنت فریاد زد: «هر کسی که می خواهد یک شیعه جعفری راستین باشد، باید در کنار حرکت اخوان المسلمین قرار گیرد.» (السنه والشیعه... چاپ چهارم، رم، ایتالیا، ص ۲۰) و استاد محمدالضنادی در کتاب معروف خود درباره حرکت های اسلامی مصر از «برنار د لويس» نقل می کند: «فدائیان اسلام» با اینکه شیعه هستند، ولی خواستار وحدت اسلامی می باشند و در واقع اندیشه آنها به طرز تفکر اخوانی ها در مصر

نزدیک است؛ چرا که آنها معتقدند اسلام یک نظام کامل برای زندگی است و از طرفی، فرقه گرایی در بین مسلمانان و جدایی شیعه و سنی، مفهومی ندارد» و سپس از قول شهید نواب صفوی نقل می کند: «همه با هم، متحد شویم و جز جهاد در راه خدا، هر چیز دیگری را فراموش کنیم و جدایی بین شیعه و سنی را کنار بگذاریم.» (کتاب: کبری الحركات الاسلامیه فی العصر الحدیث، صفحه ۱۵۰ چاپ قاهره) این نمونه ای از دیدگاه شهید نواب صفوی در مسئله اختلاف بین شیعه و سنی است و اکنون اشاره ای می کنیم به دیدگاه های رهبری اخوان المسلمین درباره این موضوع حساس و حیاتی: استاد شیخ عمر التلمسانی، دیدگاه شهید شیخ حسن البنا مؤسس و نخستین مرشد اخوان المسلمین درباره شیعه و سنی چنین بیان می کند: «امام رضوان الله علیه توجه خاصی برای ایجاد وحدت اسلامی داشت و اخوان المسلمین در گذشته و امروز، و در آینده نیز در راه این وحدت خواهند کوشید، ولو اینکه در این هدف بزرگ، دچار مشکلاتی بشوند.

مسلمانان طبق نص صریح قرآن امت واحدی هستند: «و ان هذه امتکم، امه واحده» من به خاطر دارم که در سال های ۴۰ آقای قمی که یک عالم شیعی بود، در ساختمان مرکزی اخوان، به عنوان میهمان اقامت داشت و در آن هنگام امام شهید، به طور جدی در راه تقریب بین مذاهب اسلامی می کوشید تا دشمنان نتوانند از دوری و جدایی مسلمانان، سوء استفاده کرده و وحدت امت، امت اسلامی را، از بین ببرند.

روزی از امام درباره مسئله اختلاف بین شیعه و سنی سؤال کردیم. ایشان ما را از ورود در این قبیل مسائل منع کرد و گفت که مسلمانان نباید خود را با این قبیل مسائل مشغول کنند و باید متوجه باشند که دشمنان اسلام، از این قبیل مسائل برای آتش افروزی و ایجاد فتنه بهره می گیرند! به حضرت ایشان گفتیم: ما از روی تعصب و یا گسترش دامنه اختلاف بین مسلمانان، این موضوع را مطرح نکردیم، بلکه هدف آگاهی از حقیقت است؛ چون مطالبی که در کتاب ها درباره شیعه و سنی مطرح هست، قابل شمارش نیست و ما به طور طبیعی نمی توانیم به بررسی این کتاب ها و منابع بپردازیم؟!!

امام حسن البنا رضوان الله علیه فرمود: بدانید که اهل سنت و شیعه همگی مسلمانند و کلمه توحید: لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله همه آنان را گرد هم می آورد و در این اصل اساسی عقیدتی، شیعه و سنی یکسانند و به هم می رسند؛ اما اختلاف در میان این دو جناح، در فروع و در مسائلی است که می توانیم آنها را به هم نزدیک کنیم. پرسیدیم: می توانید نمونه ای ذکر کنید؟ امام گفت: شیعه نیز مانند مذاهب چهارگانه اهل سنت، دارای فرقه های گوناگونی است؛ مثلاً شیعه امامیه مسئله امامت را یک اصل ضروری در اسلام می دانند که حتماً باید تحقق یابد برای اینکه امام حافظ شریعت است و سخن او درباره احکام شرعی، کلمه فصل و حکم نهایی است و اطاعت وی به طور مطلق، واجب است.

در بعضی مسائل فقهی هم اختلاف هست که می توان آنها را برطرف کرد؛ مانند مسله ازدواج موقت و یا تعداد همسران در نزد بعضی از فرق شیعه و امثال اینها، که ما نباید اینها را وسیله ای برای جدایی بین اهل سنت و شیعه قرار دهیم، بلکه باید توجه داشته باشیم که هر دو مذهب، صدها سال در کنار همدیگر و بدون هیچ گونه برخوردی، مگر در کتاب ها و نوشته جات، با یکدیگر نداشته اند و باز می دانیم که امامان و پیشوایان شیعه آثار بسیاری از خود به یادگار گذاشته اند که در واقع ثروت گران بهایی در کتابخانه های مسلمانان است.

تا اینجا سخن از امام شهید حسن البناست و من هم عقیده دارم که خیر دنیا و آخرت، در آن است که هرگز دنبال اموری که موجب اختلاف بین شیعه و سنی می گردد، نرویم؛ زیرا که این، هدف مهم دشمنان اسلام است.» (از کتاب: ذکریات لا مذکرات - خاطرات شیخ تلمسانی، چاپ قاهره، ۱۴۰۵ هـ). بی تردید شهید نواب صفوی با سفر خود به کشورهای عربی و ملاقات با شخصیت های معروف اهل سنت، نقش اساسی در ایجاد روابط بین حرکت اسلامی ایران و اخوان المسلمین داشت تا آنجا که استاد شیخ راشد الغنوشی، رهبر نهضت اسلامی تونس، می گوید: «حرکت فدائیان اسلام در ایران، در واقع امتداد اندیشه و تفکر اخوانی در این سرزمین بود.» (کتاب: مقالات حرکه الاتجاه الاسلامی بتونس، چاپ پاریس دارالکروان) و همین پیوند فکری وحدت طلبانه بود که رژیم شاه را نگران نمود و در اتهامات خود، علیه شهید نواب صفوی و فدائیان اسلام، آنها را وابسته به «اخوان المسلمین» اعلام کردند!

نواب صفوی و رهبری اخوان

علاوه بر رهبران حرکت های اسلامی اردن، لبنان، سوریه و عراق که تحت تأثیر شجاعت و شهامت و غیرت نواب صفوی قرار گرفته اند، رهبران اخوان المسلمین مصر هم، هر کدام به نوبه خود، از نواب صفوی به نیکی یاد می کنند.

خلاصه گفتار بعضی از آنها را که در دیدارهای اینجانب بیان داشته اند، در اینجا نقل می کنم. در ربیع الاول ۱۴۰۶ هـ. ق با مرحوم شیخ عمر التلمسانی، سومین مرشد اخوان مصر، در «لوگانو» - محلی بین سوئیس و ایتالیا - که برای معالجه به آنجا آمده بود، دیدار کردم و با وی گفتگوی مفصلی داشتیم که نخست در مجله «العالم» چاپ لندن شماره ۹۱ مورخ نوامبر ۱۹۸۵م درج گردید و سپس به طور مستقل هم در ایتالیا - رم - منتشر شد و بعدها ترجمه فارسی آن در روزنامه اطلاعات منتشر شد، وی ضمن تأکید بر اینکه: «من همواره، مانند امام شهید حسن البنا گفته ام که اختلاف بین شیعه و سنی هرگز در اصول و ریشه نیست و مادامی که هر دو جناح در مسئله توحید و نبوت، عقیده واحدی دارند، مسائل دیگر اهمیتی ندارد...» در مورد شهید نواب

صفوی گفت: «من او را در قاهره در منزل استاد سعید رمضان که اکنون در ژنو به سر می‌برد، دیدم و در کنارش نشستم و با او گفتگو کردم و او را شخصیتی دلسوز اسلام و دارای شهادت اسلامی یافتم.» (کتاب آراء فی الدین والسیاسه، چاپ دوم، ایتالیا ۱۴۰۶ هـ ص ۱۴ و ۱۶) در دیداری با مرحوم دکتر سعید رمضان، داماد شهید حسن‌البناء، در ژنو، همراه آقای طالع - سرکنسول وقت ایران در ژنو - او با شور و شوق خاصی از شهید نواب صفوی نام برد و گفت: شهید نواب به دعوت سید قطب به قاهره آمد و در دفتر مجله «المسلمون» که من منتشر می‌ساختم، میهمان اخوان بود و ملاقات‌های او با شخصیت‌های اسلامی هم در همان‌جا انجام گرفت و پس از آنکه سخنرانی وی در دانشگاه قاهره توسط ناصری‌ها به هم خورد، و جمعیت اخوان‌المسلمین از طرف ناصر «منحله» اعلام گردید، او یک لحظه هم آرام و قرار نداشت و با ژنرال نجیب و سرهنگ عبدالناصر تماس گرفت و با آنها ملاقات کرد تا بلکه بتواند مشکل را حل کند... و با اینکه میهمان بود و برای دولت مصر پذیرش درخواست‌های او کمی سخت به نظر می‌رسید اما شهید نواب از آنها قول گرفت که این حکم ظالمانه را لغو کنند و اخوان بتوانند به فعالیت خود ادامه دهند. البته این کار برای مدتی انجام گرفت، ولی چون هدف، سرکوب حرکت اسلامی در مصر بود، بعدها به طرز وحشیانه و ضدانسانی به سرکوب حرکت و اعدام رهبران اخوان، پرداختند که همه چگونگی آن را می‌دانیم. به هر حال شهید نواب صفوی در همان چند روزی که میهمان ما بود به خوبی نشان داد که یک مسلمان با اخلاص و یک مؤمن فداکار، با روحیه‌ای سرشار از عشق و علاقه به اسلام و مسلمین، بود. رحمه‌الله علیه»

شیخ مصطفی مشهور از جمله رهبران اخوان‌المسلمین، مرحوم «شیخ مصطفی مشهور» بود که پنجمین مرشد جمعیت، پس از: حسن‌البناء، حسن‌الهضیبی، عمر التلمسانی و حامد ابوالنصر بود. «مشهور» یک شخصیت مسلمان با اخلاق و روش اسلامی به تمام معنی کلمه بود و حتی نماز صبح خود را هم به «جماعت» در مسجد محله خود، با امام مسجد اقامه می‌کرد، چندین بار در مصر و خارج با او ملاقات داشتم که در یکی از آنها سخن ما درباره «نواب صفوی» و در دیگری بحث درباره مسئله تقریب بین مذاهب اسلامی بود.

مصطفی مشهور آنچه را که مربوط به تقریب بین مذاهب است، به‌طور مکتوب در پاسخ نامه من نوشته که در آن آمده است: «موضوع اخوان‌المسلمین درباره سنی و شیعی و تقریب بین مذاهب روشن است. دعوت اخوان‌المسلمین از روز نخست پیدایش توسط مرشد اول، الامام حسن‌البناء، دعوت برای وحدت مسلمانان، علی‌رغم اختلاف مذهبی است. عامل اصلی شکست و بدبختی مسلمانان تفرقه و دشمنی و نفرت است. ما هیچ مسلمانی را که شهادتین را بر زبان آورد، تکلیف نمی‌کنیم و «تعاون در امور متفق علیه و معذور داشتن یکدیگر در امور اختلافی» یک اصل طلایی در میان ماست. روابط عملی اخوان‌المسلمین با شیعیان ایران و جاهای دیگر، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و بعد از آن، روشن است.

امروز مسلمانان نیاز مبرم به وحدت کلمه و کنار گذاشتن تفرقه و جدایی است که موجب سلطه دشمنان می‌گردد. اختلاف میان اهل سنت و شیعه زیدیه یا اثنی عشریه، منحصر در بعضی از فروع و همگان به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر شهادت می‌دهند. و امروز، وقت آن فرا رسیده که آتش این فتنه خاموش شود و از بین برود...» (نامه شیخ مصطفی به اینجانب در تاریخ ۲۲ رجب ۱۴۲۲ هـ ق در قاهره نوشته شده که متن کامل آن با ترجمه کامل، بعداً منتشر خواهد شد).

اما دیدار دیگری که با شیخ مصطفی مشهور داشتم او درباره نواب صفوی و عظمت این مرد سخنانی گفت که تقریباً مشابه سخنان دکتر رمضان بود و خلاصه آنچه قبلاً یادداشت کرده‌ام به قرار زیر است: «نواب صفوی به دعوت اخوان، پس از مؤتمر قدس در عمان، به مصر آمد و میهمان اخوان بود و در دفتر مجله «المسلمون» نشریه فکری- فرهنگی اخوان اقامت گزید. او به دعوت جوانان اخوان در دانشگاه قاهره به سخنرانی پرداخت که من هم حضور داشتم... سخنرانی او آنچنان پُر شور و آتشین بود که فضای دانشگاه و خیابان‌های اطراف را به لرزه درآورده بود؛ اما ناگهان در وسط سخنرانی وی که به وحدت مسلمانان و جهاد بر ضد دشمنان دعوت می‌کرد، نیروهای دولتی به دانشگاه ریختند و با تیراندازی و آغاز زد و خورد با جوانان و دانشجویان، آن اجتماع بزرگ را به هم ریختند و نواب صفوی را هم که میهمان ما بود با خود بردند و با توجه به توطئه از پیش تنظیم شده، جمعیت اخوان المسلمین را هم منحل اعلام کردند... اما تا آنجا که ما اطلاع داریم و دوستان ما گزارش دادند، نواب در مقابل آنها مقاومت کرد و با تندی و منطق اسلامی به آنها پاسخ داد و اخطار کرد که در غیر این صورت، پس از برگشت به ایران، حقایق را برای همه مسلمانان بیان خواهد نمود.

همین تهدید جدی باعث شد که «حکم اخراج فوری نواب صفوی» را دولت لغو کرد و او را به‌عنوان میهمان نگه‌داشت و شیخ باقوری پذیرایی از وی را به‌عهده داشت و حتی برای دلجویی از توقیف و اهانتی که به وی شده بود، او را در رژه رسمی ارتش در مقابل ژنرال نجیب و عبدالناصر و عبدالحکیم عامر و حسین الشافعی و دیگر افسران آزاد، در کنار افسران آزاد نشانند و به احترام و تجلیل به او پرداختند. اما نواب صفوی دنبال احترام ظاهری و تشریفات نبود. او، همان‌طور که بعدها به ما گزارش شد، خواستار ملاقات خصوصی با نجیب و ناصر گردید و در این ملاقات طولانی، به آنها هشدار داد که مخالفت با اخوان المسلمین، به صلاح کشور مصر نیست. اخوان، نیروی فعال و رزمنده بر ضد دشمنان داخلی و خارجی است و «نظام خاص» که من هم عضو آن بودم، نیروهای مبارزی را تربیت کرده که می‌تواند در مقابل هجوم احتمالی دشمن مقاومت کند و به کمک و یاری دولت بشتابد... این مذاکره با افسران آزاد باعث آزادی برادران دستگیر شده و اعلام لغو انحلال جمعیت گردید، ولی پس از مراجعت نواب صفوی به ایران، این بار با نقشه جدیدتر و کامل‌تری وارد میدان شدند و به سرکوب کامل اخوان پرداختند که داستان چگونگی آن را دوست و دشمن می‌داند.

به هر حال من شخصاً نواب صفوی را مردی با عظمت و شجاعت و شهادت اسلامی یافتم... او مرد ایمان و عقیده بود و خود را یک «فدایی اخوانی» می دانست که حاضر است در راه اسلام و آزادی قدس شریف و جهاد علیه دشمنان جانش را فدا کند و همان طور که می دانیم سرانجام نیز چنین شد و او به درجه شهادت رسید. من شهادت می دهم که نواب صفوی در همان حالی که یک شیعه باایمان و محکم و استوار بود، برادران سنی خود را هم مثل خود می دانست و فرقی میان اهل سنت و شیعه قائل نبود. او در ایامی که میهمان ما بود، نماز جماعت را در دفتر «المسلمون» اقامه می کرد که گاهی او امامت جماعت را به عهده داشت و در نمازی دیگر، یکی از برادران ما... او در ملاقات با شیخ الازهر، عبدالرحمن تاج هم خواستار وحدت اسلامی و نزدیکی مذاهب اسلامی گردید و ماجرای این ملاقات را شیخ حسن باقوری، وزیر اوقاف وقت و عضو سابق مکتب ارشاد اخوان، برای ما تعریف کرد و از وسعت اطلاع و غیرت و حمیت او تمجید کرد... افسوس که عبدالناصر این میهمان ما را ربود و نگذاشت که جوانان اخوان روحیه سلحشوری شجاعت را بیش از پیش از او یاد بگیرند. او مسلمانی واقعی بود و هدفی جز عزت اسلام و آزادی و استقلال مسلمانان نداشت سرانجام هم مانند امام شهید حسن البنا، او هم به قافله شهدای اسلام پیوست «رضوان الله تعالی علیه».

این خلاصه‌ای از گفته‌های شیخ مصطفی مشهور به اینجانب درباره شهید نواب صفوی بود که برای ثبت در تاریخ زندگی نواب صفوی، در این یادواره نقل گردید. ...سخن مشروح درباره تأثیر سفر کوتاه مدت شهید نواب صفوی به کشورهای: اردن، سوریه، لبنان، مصر، نیاز به فرصت دیگری است.

تهران: ۸۵/۱۰/۲۹ سیدهادی خسروشاهی

ستاره داوود؛ افسانه دروغ صهیونیستی!

مورخان، هنرمندان و باستان شناسان بر این امر تأکید دارند که ستاره داوودیک افسانه دروغ صهیونیستی است و در اصل یک شکل مورد استفاده عربی بوده است که توسط یهودیان به سرقت رفته است. همه حقایق تاریخی موید این امر است که اسرائیل، دولتی بدون اصل و تاریخ و یک نبات شیطانی است که توسط استعمار در قلب امت اسلامی کاشته شده است و هیچ باکی از واژگونی حقایق و خلق افسانه‌ها و خرافات در مورد ریشه و تاریخش ندارد و این مسیر، تمدن و فرهنگ دیگر امت‌ها را به خودش نسبت می‌دهد، حتی مدعی شده است که تمدن قدیم مصری دارای اصل یهودی است و آنان که اهرم را بنا نهادند، عبرانیون بوده‌اند.

در همین زمینه، این کیان یکی از عناصر هنر اسلامی را که بر اشکال هندسی متکی است، به عنوان یکی از سمبل‌هایش برگزیده و مشکل مهمتر این است که ما از سمبل‌هایمان دست کشیده‌ایم و نسبت به استفاده از آنها حساسیت داریم و نگرانی از این است که روزی بیاید که ما از تمامی تاریخمان به حجت این که یهودیان در مورد آنها اسطوره و افسانه می‌سازند، دست بکشیم.

در زمینه ستاره شش گوشه که اسرائیلی‌ها آن را به عنوان ستاره داوود و سمبل خویش برگزیده‌اند دکتر محمد ابو غدیر استاد و رییس بخش زبان عربی در دانشکده علوم انسانی الازهر تأکید دارد این ستاره شش گوش دارای اصلی عربی است و یا بوسین‌ها که جزیی از کنعانی‌های عرب بودند و شهر قدس را ایجاد کردند و دولتی تشکیل دادند، این ستاره را به عنوان شعار و سمبل خود انتخاب کردند.

وی می‌افزاید بعد از خروج یهود از مصر، آنها به طرف کنعان رفتند، ولی داخل آن نشدند و به صورت مجموعه‌هایی از قبایل و عشایر در اطراف منطقه پخش شدند و با کنعانیان از در حيله و نیرنگ و از راه تجارت و خویشاوندی وارد شدند تا توانستند بر شهر کنعان و این رمز و نشانه دست پیدا کنند و از آن تاریخ این ستاره به عنوان اسطوره‌ای در تفکر یهود در آمد و به انگشتر سلیمان ارتباط داده شد و در تمامی جوامع یهودی در سراسر جهان منتشر شد و به هنرها و فنون مختلف وارد شد و در تفکر صهیونیستی این دلالت حاصل شد که این ستاره جزیی از تاریخ و اسطوره یهود است، چرا که اسرائیل دولتی است که بر اساس اساطیر زندگی می‌کند و تمامی تلاش خود را در این زمینه یعنی ارتباط مردم و ملت با مجموعه‌ای از افسانه‌ها به کار می‌گیرد. دکتر صلاح بهنسی استاد باستان‌شناسی

اسلامی دردانشگاه های قاهره و یمن در این مورد می گوید: ستاره چه پنج ضلعی، چه شش و چه هشت ضلعی یکی از شکل هایی است که هنرمند به منظور دوری از به تصویر کشیدن موجودات زنده، از آن بهره می برد و لذا ما استفاده فراوانی از این نوع اشکال هندسی و نباتی را در معماری به ویژه در مساجد و ساختمان های اسلامی شاهد هستیم و دولت صهیونیستی یک دولت تازه تأسیس است و تاریخ یا تمدنی ندارد که هنر یا معارفی از آن ناشی شود.

وی می افزاید: هنر اسلامی دارای خصایص معینی است که از جمله اهم آنها بی علاقه‌گی به خالی بودن صحنه و سعی در پر کردن جاهای خالی هنر بانقاشی است و از اشکال پرکردن این جاهای خالی، ستاره است که به هنرمندان امکان را می دهد، البته در این زمینه از اشکال دیگر هم استفاده می شود و بستگی به ذوق صاحب هنر دارد و ستاره هیچ ربطی به شرایط سیاسی خاص ندارد.

دکتر انور ابراهیم رییس اداره مرکزی توافقات و برنامه های فرهنگی وزارت فرهنگ مصر در این زمینه می گوید: ستاره ششی ضلعی مثل هر شکل هندسی دیگر است که هنرمندان مسلمان از آن بهره می جستند و از قدیم در برخی فرهنگ ها مثل فرهنگ فارسی ستاره «شعرا یمانی» وجود داشت که یک ستاره درخشان در آسمان صاف است و این امر به ما منقل شد و هنرمندان در اشکال مختلف و در کشورهای مختلف به خصوص در مغرب از آن استفاده می کردند. وی می گوید: در اذهان مردم تداعی هایی در مورد ارتباط اشکال هندسی با امور سیاسی وجود دارد و مردم در مقابل برخی سمبل ها خیلی سریع حساسیت نشان می دهند، مثل ستاره که رمز یهود شده یا هرم که رمز و سمبل جمعیت های ماسونی شده است، ولی این دلیل نمی شود ما هرم را حذف کنیم، چون ماسونی ها از آن استفاده می کنند و باین که در برخی مقادیر فرعونی قدیم ما چیزهایی شبیه صلیب شکسته مشاهده می کنیم، ولی آن هیچ ربطی با برداشت های غرب از صلیب شکست ندارد.

دکتر احمد الزیات استاد آثار باستانی اسلامی در دانشکده ادبیات طنطامی گوید: یک هنرمند مسلمان اشکال مختلف هندسی را چه به صورت دومتثلت متقاطع یا ستاره شش ضلعی و یا شکلی که به عنوان قوس پنج سر معروف است و در عصر فاطمی ها از آن استفاده می شد، در کارهایش مورد استفاده قرار می دهد که جزیی از آن چیزی است که به نام نقاشی بشقاب ستاره ای معروف است و شکل دایره ای است که درون آن دانه هایی به شکل بادام وجود دارد و در داخل آن شکلی شبیه ستاره چند ضلعی که بر حسب اندازه و اضلاع، تعداد اضلاع این ستاره از پنج تا نه تفاوت می کرد و لذا

این گونه طرح های مهندسی اسلامی است که در معماری ها و آثار باقی مانده از آن زمان مثل محراب چوبی سیده رقیه در موزه اسلامی قاهره وجود دارد.

وی افزود: حتی تا الان نیز بسیاری از طرح هایی که در معماری ما استفاده می شود ستاره است که در اصل از دو مربع متقاطع است که یک ستاره هشت ضلعی را تشکیل می دهد و یا دو مثلث متقاطع که شکل یک ستاره شش ضلعی را ایجاد می کند که اگر کوچک شود شکل پولک ماهی را پیدا می کند و این امر از سال های متمادی پیش در هنر اسلامی به کار می رفته و ما ترسی نداریم که چون در پرچم اسرائیل وجود دارد، آن را به کار نگیریم.

مسئله مسلمانان لبنان و داستان کامیل شمعون:

مشکل مسلمانان و مسیحیان لبنان، مربوط به دهه اخیر از قرن ما نیست. استعماردر هر کجا که ریشه داشت، تخم کینه و فساد را کاشته است. اسناد سری وزارت خارجه انگلیس نشان می دهد که مسلمانان لبنان، از سی سال قبل، بعلت ظلمی که بر آنها روا شده، شکایت داشته اند، ولی ستمکاران، هرگز گوش به سخن آنان نداده اند.

سفیر انگلیس در بیروت طی گزارش سری مشروحی درباره تغییر حکومت لبنان و شکل جدید هیات حاکمه آن، چنین می نویسد:

« قدرت سیاسی ۸ ساله «بشاره الخوری» ناگهان فرو ریخت و حکومت تازه ای، بعنوان مبارزه با فساد و برای اصلاح بنیاد اجتماعی، روی کار آمد. رییس این حکومت جدید، «کامیل شمعون» نام دارد که در سپتامبر ۱۹۵۲ به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد. ولی چون نتوانست دولت «وحدت ملی» را تشکیل دهد، فقط با چهار وزیر کابینه خود به مجلس معرفی کرد! ولی سیاست کلی خارجی لبنان، همچنان همکاری با غرب خواهد بود، بویژه که کامیل شمعون معروف به وابستگی کامل به بریتانیا است.»

چهار ماه پس از این شعبده بازی که آن روز بنام «وحدت ملی» و امروز بنام «ائتلاف ملی» در لبنان جریان داشته و دارد و صحنه گردانان آن نیز همان کامیل شمعون ها و پیر جمیل ها هستند، سفیر انگلیس در بیروت در گزارش دیگری به «انتونی ایدن» وزیر خارجه وقت، اطلاع می دهد:

«... شمعون فقط بحرف و توصیه دوستان نزدیک خود که صلاحیت و یا ووزنه سیاسی لازم را ندارند، گوش می دهد و این امر موجب رنجش گروهی، بویژه شخصیت‌های برجسته مسلمانان شده است. تا آنجا که آنها با تندی به مسئولین سفارت گفته اند که با این انتخاب‌ها، مصالح مسلمانان مراعات نشده است... در مجموع، شمعون چون نمی تواند بوعده های اصلاحی خود عمل کند، هواداری بسیاری از جوانان مسلمان را از دست داده و آنها از حکومت دور شده اند...»

سفیر انگلیس در گزارش بعدی خود (مورخ ۲۰ مارس شماره ۴۲ - پرونده شماره ۵۳/۸/۲/۲۰۱۴ به وزارت خارجه می نویسد: «اختلافات شدیدی میان مسلمانان و مسیحیان بروز می کند. برای آنکه

مسلمانان در سرنگونی حکومت بشاره الخوری نقش بسزایی را ایفا کردند، ولی آنها علیرغم تلاشهای وسیع، به خواستهای خود در تقسیم عادلانه پستهای اداری، نرسیدند، مسلمانان انتظار داشتند که به موقعیت و اهمیت آنها توجه بیشتری بشود، بویژه شمعون پیش از انتخاب، مدعی بود که رفتار منصفانه ای نسبت به همگان خواهد داشت. ولی امروز مسلمانان اعتراض دارند که در امور اداری و قضایی، نمایندگان کافی ندارند... آنها می گویند اگر بنا است برای ایجاد یک زندگی آرام در لبنان گامی برداشته شود، باید میان مسلمانان و مسیحیان در تقسیم وظایف اداری توازن لازم مراعات شود و با اینکه اگر آمارگیری بعمل آید، تعداد کل مسلمانان (اعم از سنی و شیعی و دروز) بیشتر از مسیحیان خواهد بود، ولی آنها به تقسیم بطور تساوی هم راضی نیستند و چون به خواستهای آنها توجهی نمی شود، آنها می خواهند یک کنگره اسلامی تشکیل دهند که هدف عمده آن ایجاد تساوی بین مسلمانان و مسیحیان و محدود ساختن اختیارات رییس جمهوری است. ولی حزب مسیحی کتائب هم بلافاصله اعلان نموده که یک کنگره مسیحی برای رسیدگی به اوضاع تشکیل خواهد داد. و من فکر نمی کنم که این قبیل برنامه ها بتواند در الغاء نظام برتری مسیحیان، مؤثر واقع بشود، احساس عمومی در لبنان اینست که رییس جمهوری وابسته به همه مردم لبنان نیست، او رهبر ویژه مسیحیان است.»

این گزارش سری سفیر انگلیس، بنحوی نشان می دهد که علیرغم کثرت عددی مسلمانان از سی سال قبل، استعمار همواره کوشیده است که تفوق عملی و همه جانبه مسیحیان را در لبنان همچنان حفظ کند و مسلمانان را از حقوق طبیعی خود محروم سازد.

... اما گفتنی است که این «تفوق» فقط در قبال مسلمانان است، و گرنه لبنان مسیحی هم باید در برابر اسرائیل غاصب، ضعیف و ناتوان باشد تا تنها مزاحمت احتمالی از سوی آن متوجه این پایگاه نظامی امپریالیستها نشود، بلکه اگر روزی لازم شد که اسرائیل جنوب آنرا اشغال کند و حتی تا قلب بیروت به پیشروی پردازد، ارتش مسیحی لبنان نتواند مقاومتی از خود نشان دهد و سپس رییس جمهوری تحمیلی هم قرارداد صلح با اسرائیل را امضاء کند.

اسناد سری انگلیس باز نشان می دهد که کامیل شمعون «عامل انگلیس» درخواست اسلحه و وابستگی نظامی به اردوگاه غرب را مطرح می کند، ولی پاسخ بریتانیای کبیر! منفی است. خلاصه داستان در اسناد سری چنین آمده است:

« ژنرال روبرتسون » وارد بیروت شد و با مقامات لبنانی ملاقات و مذاکره نمود. پس از این ملاقتها شمعون به سفیر انگلیس اطلاع داد که « آماده است لبنان را از لحاظ نظامی وابسته به سازمان نظامی انگلیس بنماید » ولی پاسخ تلگرافی وزارت خارجه ، منافع اسرائیل را مقدم می شمارد:

« بیروت : سفارت بریتانیای کبیر. در پاسخ تلگراف شماره ۷۱۴ و ۷۱۵ مورخ نوامبر ۵۲ در مورد نتایج سفر ژنرال روبرتسون ، به اطلاع می رسد:

۱- ما از آمادگی لبنان برای همکاری با غرب ، متشکریم !

۲- در این زمینه مایل هستیم که لبنان با دولتهای غربی دیگر، از جمله فرانسه هم در ارتباط باشد!

۳- ما نمی توانیم به لبنان اسلحه مجانی یا ارزان تحویل دهیم ، زیرا که موجب توقع بیشتر دولتهای عربی دیگر می شود!

۴- ما اگر هم بتوانیم به لبنان اسلحه بدهیم ، منافع اصولی ما آنرا تایید نمی کند .

۵- ما با اینکه خواهان موفقیت طرح خود در دفاع از خاورمیانه هستیم ، ولی این امر ارتباط مستقیم با روابط آینده اعراب و اسرائیل دارد. ما نمی خواهیم به عربها رشوه دهیم تا فردا صلحی را که مورد نظر خودشان است به اسرائیل دیکته کنند!

این تلگراف سری و فقط جهت اطلاع رییس جمهوری لبنان است!

بنابراین ، این تنها اسرائیل است که مورد عنایت و توجه محافل امپریالیستی است و منافع آن مقدم بر منافع همه اعراب ، اعم از مسلمان و مسیحی !... و اگر انگلیس بتواند هم ، به اعراب اسلحه نمی دهد، نه مجانی و نه ارزان ! زیرا که فروختن اسلحه ، در آن شرایط به اعراب نوعی رشوه تلقی می شود!! و در آینده ممکن است صلحی را بر اسرائیل تحمیل کنند!!! ولی اگر این اسلحه در قبال « نفت ارزان » درخواست شود، به « نوکران ویژه » تحویل داده می شود، و آنها بشرط آنکه برضد اسرائیل بکار نرود! و صد البته اگر برای قتل عام مسلمانان لبنان و فلسطین ، اسلحه لازم شد نه تنها در اختیار اسرائیل قرار می گیرد، بلکه بطور مجانی و کاملاً رایگان ، در اختیار اعراب و فالانزهای همکار صهیونیسم هم قرار می گیرد تا یکجا ۷۰ هزار نفر را در تجاوز علنی خود در لبنان قتل عام کنند!

البته رفتار امپریالیسم غرب و سوسیال امپریالیسم شرق، در رابطه با مسلح ساختن بعث عراق، بر ضد جمهوری اسلامی ایران و همکاری مشترک ابرقدرتها، در جنگی تحمیلی، بر ضد نظام اسلامی، مسئله ای نیست که نیاز به انتظار! و کشف اسناد وزارت خارجه انگلیس یا آمریکا داشته باشد...

ظاهراً موشکهای شوروی، بمبهای شیمیایی آلمان، هواپیماهای مجهز آمریکا، فرانسه، انگلیس و... بعنوان اسناد زنده، همه ما را از مطالعه اسناد مکتوب!، بی نیاز می سازد.

۳- مفتی فلسطین یک توطئه گر؟

بدنبال توطئه مشترک امپریالیسم باضافه صهیونیسم و تسلط یهودیان صادر شده از آمریکا و اروپا بویژه - روسیه شوروی - به فلسطین، و کمک همه جانبه امپریالیستهای غربی و شرقی برای تثبیت موقعیت آنها در فلسطین اشغالی سرانجام در سال ۱۹۴۸ قسمت غربی شهر « بیت المقدس » بدست صهیونیستها افتاد و در سال ۱۹۵۳، اسرائیل وزارت امور خارجه خود را به قدس منتقل ساخت. این امر، بظاهر موجب واکنش حکومتهای عربی و از جمله « اردن » گردید، ولی توطئه و همکاری ارتجاع عرب با امپریالیسم و صهیونیسم، عمیق تر از آن بود که گوشه ای از سند رسوایی آن زودتر از سی سال، منتشر گردد.

اسناد سری وزارت خارجه انگلیس نشان می دهد که « ارچی روس » از لندن به « جفری وولونگ » سفیر انگلیس در « عمان » می نویسد: « نامه شما و یادداشت ژنرال کلوب - گلوب پاشا - در مورد نگرانی از بین المللی شدن قدس و احتمال عکس العمل اعراب، دریافت شد. این نگرانی بدلالی موردی ندارد... از نقطه نظر ما اداره بین المللی اماکن مقدسه در بیت المقدس، یک عامل تعیین کننده در جنگ را مرتفع خواهد ساخت و مشکل آینده ما در انتقال وزارت خارجه اسرائیل به قدس را هم بر طرف خواهد نمود! »

پس توطئه بین المللی کردن قدس هم سابقه ای به قدمت توطئه تسلط صهیونیسم بر فلسطین دارد و مورد حمایت بریتانیا نیز هست. و دلیلی هم بر نگرانی از عکس العمل اعراب! وجود ندارد، زیرا که وزارت خارجه انگلیس خود رهبران اعراب را بهتر از جناب سفیر می شناسد و اصولاً طبیعی است که وقتی ارتجاع عرب در لجن زار خیانت غوطه ور شود و همه چیز خود را در اختیار غرب بگذارد، دیگر نه تنها ترس و نگرانی موردی نخواهد داشت، بلکه اداره بین المللی قدس هم بسیاری از مشکلات و خطرات را بر طرف خواهد ساخت!

ولی بنظر من آقای «ارچی روس» از میزان خیانت ارتجاع عرب آگاهی نداشت و نمی دانست که سی سال بعد، همزمان با انتشار اسناد سری او، نه تنها در پناه خیانت اعراب قسمت دیگر قدس هم به اسرائیل ملحق خواهد شد، بلکه اسرائیل بطور رسمی قدس را پایتخت خود خواهد نامید و مزدوری بنام «سادات» در همین شهر مقدس با تروریستی بنام «بگین» قرارداد صلح و آشتی و همکاری خواهد بست و دیگر اعراب هم در کنفرانس فاس بآن خواهند پیوست تا انتقال سفارتهای شرق و غرب به بیت المقدس آسانتر شود و «مشکل» در پایان بر طرف گردد!

اسناد دیگر وزارت امور خارجه انگلیس نشان می دهد که «شقیری» قبل از «یاسر عرفات» به فکر مذاکره با اسرائیل بوده تا راه صلح را بیابند و حتی شقیری بین المللی شدن قدس را هم می پذیرد؟... ولی چون هم اکنون شقیری های بدتری در سطح به اصطلاح رهبری فلسطینی ها وجود دارند، دیگر لزومی ندارد که ما مذاکرات شقیری با سفیر انگلیس را در اینجا مطرح کنیم! بامید آنکه خود فلسطینی ها در تحلیل تاریخ خیانت رهبران خود، باین اسناد هم مراجعه کنند.

اسناد وزارت خارجه انگلیس در رابطه با فلسطین باز نشان می دهد که «چرچیل» نخست وزیر وقت انگلیس، همکاری کامل با صهیونیسم داشت و لذابه مردم فلسطین بشدت کینه می ورزید و حتی خواهان پایان دادن به حرکتی بنام «مقاومت فلسطین» بود. و از همین جا است که بریتانیا حاضر نیست که وجود «حاج امین الحسینی» مفتی، قدس را در منطقه تحمل کند و خواستار تبعید اومی گردد. گزارش سری شماره ۱۰۱۲ مورخ ۲ دسامبر درباره مفتی سابق قدس، یاد آور می شویم که نخست وزیر اردن به من اطلاعات داد که او در ملاقات اخیرش با ادیب شیشکلی در دمشق، با او درباره این توطئه گر که اکنون در دمشق بسر می برد، گفتگو کرده و بطور صریح از او خواسته است که مفتی از سوریه بیرون رانده شود، چون اقامت او در این نزدیکی، خطری برای شاهنشاهی اردن تلقی می شود و احساسات مردم را بر ضد انگلیسی های مقیم کرانه غربی اردن، تحریک می کند و دولت اردن نمی تواند آنرا تحمیل کند. نخست وزیر اردن مدعی شد که شیشکلی با او ابراز همدردی کرده است.

ملاحظه می کنید که مفتی فلسطین از دیدگاه سفیر انگلیس « یک توطئه گر» است و وجود او در منطقه هم، از دیدگاه شاهنشاهی اردن، خطری برای علیحضرت وانگلیسی های مقیم کرانه غربی است؟... آیا بنظر شما رابطه ارگانیک و تنگاتنگ بین دو موضوع وجود ندارد؟ متأسفانه کلیه گزارشهای مربوط به مفتی فلسطین - مرحوم حاج امین الحسینی - در ضمن اسناد سری سال ۱۹۵۳ در اختیار مراجعین قرار داده نشده و بررسی « نامه های پیوستی » در پرونده های موجود نشان می دهد که « اصل گزارش سری » موجود نیست. در نامه پیوستی سفیر انگلیس در بیروت به « انتونی ایدن » چنین می خوانیم:

« عطف به گزارش سری شماره ۱۷۸۱۸ مورخ ۱۶ دسامبر ۵۳ به مستر والا، در مورد مفتی سابق قدس، به اطلاع می رسد که من امروز اعتراض شفاهی شدید خود را به وزیر امور خارجه لبنان و سپس به شخص نخست وزیر، ابلاغ کردم، من نسبت به آنچه که در روزنامه « النضال » مورخ ۲۲ دسامبر از قول مفتی سابق قدس حاج امین الحسینی نقل شده، بشدت اعتراض کردم. مفتی سابق گفته است: « جنگ سال ۱۹۴۸ پایان دردناکی داشت و آنهاییکه نقشه آنرا کشیدند و فرماندهی و تبلیغات آنرا هم بعهدہ گرفتند، انگلیسی ها بودند». من خواستار تعقیب رسمی روزنامه شدم و در ضمن از نخست وزیر بطور مؤکد خواستم که اگر مفتی بخواهد در اینجا بماند و یا مجدداً برگردد، باید از هر گونه فعالیت سیاسی ممنوع شود. نخست وزیر به من گفت که در مورد نظارت روزنامه النضال، دستور لازم را به وزیر اطلاعات خواهد داد. و در مورد مفتی سابق قدس هم گفت باید به شما بگویم ما از اقامت طولانی او در اینجا خوشحال نخواهیم بود و اگر حکومت ما ادامه یابد، من بشما اطمینان می دهم که مفتی تحت نظر خواهد ماند...! »

آری مفتی قدس چون همکار کاشانی و مخالف با سلطه امپریالیسم و صهیونیسم بر فلسطین است، وجود او، هم برای شاهنشاهی اردن خطرناک می شود و هم برای انگلیس و اگر در منطقه بماند، باید از فعالیت سیاسی ممنوع شود تا « رجال سیاسی » مانند شاه حسین اردن به حل و فصل امور پردازند و قسمت دیگر قدس را هم تحویل اسرائیل بدهند و جالبست که نخست وزیر لبنان، مانند دیگر نوکران وابسته، با اطلاع می رساند که « اگر اجازه دهند که او چند صباح دیگری بر سر کار باشد»، طبعاً مفتی قدس تحت نظر خواهد ماند. و این نوع وابستگی و مزدوری، تنها عامل بقای مزدورانی از قماش جناب نخست وزیر است... و البته بر بریتانیا بود که سلامتی و حکومت چنین نوکرانی را تضمین کند، همانطور که بقای شاه حسین را تضمین کرده بود! ولی با پیدایش نسل انقلابی مسلمان، آیا بریتانیای کبیر سابق و فرانسه مهد آزادی! و دیگر ابر قدرتهای پوشالی که با یک اقدام «استشهادی»

یک جوان مسلمان، کل تشکیلات آنها با صدها مزدور جنگی، به هوا می‌پرد! هنوز می‌خواهند با مردم ما، بالحن دوران برده داری قرون وسطی سخن بگویند؟!

بنظر ما، این احمقانه ترین روش سیاسی است که غرب امروز آنرا دنبال می‌کند... وبی تردید مسئولیت پی آمدهای آنرا هم، در کوتاه مدت و دراز مدت، بعهدہ خواهد داشت!...

اخوان المسلمین مصر؟

۴- هشدار به موقع سفیر انگلیس در مورد اخوان المسلمین مصر و اقدام شاه فاروق :

در خاتمه این بحث کوتاه بی مناسب نیست که اشاره ای هم به حوادث مصر سی سال قبل بنمایم :

« چایمان اندروس » سفیر انگلیس در بیروت، در یک گفتگوی محرمانه با دیپلماتهای انگلیسی، در « مرکز بررسی مسائل خاورمیانه » درباره اوضاع مصر می گوید:

« نقراشی پاشا در یک جلسه سری پارلمان مصر گفت که بریتانیا مایل بود « مصردرسی به یهودیان بدهد » ولی وقتی شکست پیش آمد، روشن گردید که هدف بریتانیا آن بود که مصر در دام افتد، چرا که اصولاً ارتش مصر آمادگی جنگی نداشت و اسلحه کافی هم در اختیارش نبود در حالیکه یهودیان از همه جا اسلحه دریافت می داشتند و از طرف دیگر « گلوب پاشا » به نیروهای تحت فرمان خود، درست بهنگامی که تل ابیب در محاصره بود دستور عقب نشینی داد و در نتیجه نیروها آسیب پذیر شده و ضربه خوردند و شکست آغاز شد.»

سفیر انگلیس پس از نقل مطالب فوق از « نقراشی پاشا » مدعی می شود که : این اتهامات کلابی اساس است زیرا که این مرحله از تاریخ مصر، مصادف با پیدایش نهضت اخوان المسلمین در مصر بود که دشمنی آنها با غرب آشکار بود. علیرغم هشدارهای ما، دولت مصر در مقابله با اخوان المسلمین کوتاهی کرد، تا آنکه سرانجام نقراشی پاشا بدستور ملک فارق جلو فعالیت آنها را گرفته و سپس دولت ابراهیم عبدالهادی پاشا با اعلام وضعیت فوق العاده با قاطعیت، با مسئله برخورد نمود و بر اوضاع مسلط شد و در این میان حسن البنا هم جان خود را از دست داد...!

ملاحظه می کنید که جناب سفیر، چقدر در گفتار محرمانه، بسادگی مسئله را مطرح می سازد؟! ... پس انگلیس در وارد کردن مصر بدون سلاح لازم به جنگ نابرابر، خیانت نکرده، بلکه این دولت مصر

است که علیرغم هشدارهای بریتانیا با آزاد گذاشتن فعالیت اخوان المسلمین که در جنگ با یهود نقش عمده ای را بعهده داشتند، خود را دچار ناراحتی کرده است .

و می دانیم که در بحرانی ترین شرایط جنگ با یهود ده هزار داوطلب رزمنده وابسته به اخوان المسلمین که در میدان جنگ بودند، به دستور فاروق خلع سلاح شده و به قاهره برگردانده شدند و سپس بدستور شاه فاروق « عبدالهادی پاشا » سازمان اخوان المسلمین را منحل اعلام نمود و « حسن البنا هم در این میان جان خود را از دست داد » و باز می دانیم که حسن البنا، در روز روشن، ظاهراً بدستور فاروق و در باطن بدستور اربابان، توسط یک افسر پلیس مخفی ترور شد و پرونده این جنایت هنوز در دادگاه مصر، خاک می خورد... زیرا آنها که پس از شاه فاروق روی کار آمدند، نسبت به اخوان المسلمین، بدتر از آن کردند که شاه فاروق کرد، ولی این بار بنام انقلاب ملی - عربی - سوسیالیستی !!، تا کسی نتواند اعتراض کند...

و جالبتر آنکه، پس از پیروزی افسران آزاد در کودتای خود بر ضد رژیم فاروق، که با همکاری همه جانبه اخوان المسلمین صورت گرفت، رهبران افسران آزاد -نجیب و ناصر- بر سر قبر حسن البنا حضور یافته و سوگند یاد کردند که انتقام خون وی را بگیرند. و البته باقی داستان را خود می دانید .

اینها نمونه هایی از محتویات اسناد سری وزارت امور خارجه انگلیس است ... به امید آنکه اهل تحقیق و علاقمندان بتاریخ سیاسی معاصر، برای کشف همه حقایق، همه این اسناد را ترجمه و منتشر سازند.

مرداد ۱۳۶۲ - رم ، ایتالیا

سید هادی خسروشاهی

مقدمه: مناسبات ایران و قوم یهود ریشه در تاریخ باستان دارد. از دوران پادشاهان هخامنشی، چراگاه ها و محل سکونت قوم یهود در فلسطین، همیشه در قلمروی حاکمیت ایرانیان بوده است. تاریخ و کتب مذهبی قوم یهود از کوروش کبیر شاه هخامنشی، به خاطر نجات این قوم از اسارت پادشاهان بابل، همیشه به نیکی یاد می کنند. پس از فتح بابل و آزادی قوم یهود، برخی از قبایل این قوم ساکن ایران شده و در طول ۲۵۰۰ سال، در کنف ایرانیان به سر برده و اغلب اوقات در آسایش و رفاه قابل توجهی زندگی کرده اند و اگر در برخی از ادوار تاریخی مزه فشار و تضییقات را چشیده اند، ملت مسلمان ایران نیز از جور و ظلم سلاطین و شاهان خود، تلخی های فراوانی چشیده اند... البته می دانیم که ظهور «جنبش صهیونیسم» در اروپا به عنوان عکس العمل در قبال ظلم و ستم جوامع و دولت های اروپایی - مسیحی نسبت به یهودیان اروپایی بوده است و نمونه قتل عام های ادعائی قوم یهود، در اروپا هرگز در هیچ یک از جوامع اسلامی رخ نداده و همیشه یهودیان در کنف حمایت مسلمانان و جوامع اسلامی حیات آسوده و رفاه و آزادی قابل توجهی داشته اند. ولی متأسفانه جنبش صهیونیست ها در مناطق و سرزمین های اسلامی همیشه در راستای منافع استعمار اروپائی شرق به ویژه در جهان اسلام بوده است.

پیدایش جنبش صهیونیستی در ایران در دوران پهلوی ها با حمایت سفارتخانه های خارجی به ویژه فرانسه و انگلیس بوده است و همین جنبش و تشکیلات آن در ایران، نقش کلیدی در مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین اشغالی داشته است. این جنبش مناسبات خود را با رژیم پهلوی تا پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ حفظ کرد. البته رژیم صهیونیستی از بدو پیدایش در سرزمین فلسطین، برای نجات از حلقه محاصره اعراب، با طرح راهبرد پیرامونی سعی داشت روابط گسترده ای با کشورهای همسایه اعراب، چون: ایران، ترکیه و اتیوپی به وجود آورد و در این راه تا حدودی هم موفق بوده است. و از سوی دیگر رژیم شاه نیز انگیزه های زیادی جهت برقراری روابط با رژیم صهیونیستی «اسرائیل» داشت و بی تردید غرب، به ویژه آمریکا و انگلیس هم شاه را در این راه ترغیب و تشویق می کردند. البته نقش ایادی فرقه «بهائیت» و گروه های یهودی - صهیونیستی در ایران را نیز در ترغیب شاه برای توسعه روابط با رژیم صهیونیستی نباید فراموش کرد.

اما همواره جامعه اسلامی ایران به رهبری روحانیت و حوزه های علمیه قم و نجف، مانع بزرگ در راه توسعه این روابط و علنی کردن میان دو رژیم بوده اند و به شهادت تاریخ معاصر، نهضت و مبارزه اسلامی به رهبری

امام خمینی(ره) نقش بسیار اساسی در کاهش شتاب و توسعه دامنه مناسبات میان شاه و اسرائیل ایفا کرده است.

تاریخ یهودیان ایران

نوشتن تاریخ «کلیمیان ایران» در یک مقاله میسر نیست و خود نیاز به نگارش چندین جلد کتاب دارد. ولی بی مناسبت نیست که اشاره کوتاهی به عمل آید:

دوره باستان

سکونت قوم یهود در ایران به تاریخی در حدود ۱۹۰ سال پیش از فتح بابل توسط کوروش و صدور زمان بازگشت یهودیان به «اورشلیم» باز می گردد. آنها اغلب در همدان و اصفهان سکنی گزیده بودند... در زمان جانشینان کوروش، مصر به تسخیر سپاه هخامنشی درآمد و فرمانی مبنی بر عدم تعرض به معبد یهودیان در مصر صادر شد. در عصر داریوش (۵۵۲ - ۴۸۶ ق.م) متصرفات ایران توسعه یافت و سرزمین های یهودی نشین هم بخشی از قلمرو حکومت داریوش بود. بنا بر اساطیر بنی اسرائیل، یهودیان در دوران سلطنت خشایار شاه (۵۲۲-۲۸۶ ق.م) به واسطه «استر» همسر و ملکه یهودی ایران، از توطئه ای که برای قتل عام آنان چیده شده بود، نجات یافتند! با کشته شدن داریوش سوم و سقوط دولت هخامنشیان تمامی خاک ایران به دست اسکندر مقدونی افتاد و جامعه یهود ایران، مانند بقیه ایرانی ها تحت حاکمیت یونانیان قرار گرفتند... سیاست مذهبی سلوکی ها، جانشینان اسکندر، موجبات انزجار قوم یهود را فراهم آورد. برخی از پادشاهان سلوکی مجسمه ژوپیتر را در معبد یهود بر پا داشته و آنان را مجبور به قربانی نمودن «خوک!» برای بت های یونانی می نمودند... و اجرای بعضی از مراسم مذهبی آنان هم ممنوع گردید... در عصر اشکانیان بنا بر روایات یهودیان، جامعه یهودی ایران مورد حمایت پادشاهان اشکانی قرار گرفت و روایات اهل مذهبی که در این عهد معمول بود، نسبت به یهودیان نیز اجرا شده است. یهودیان در این دوره به بازسازی و سازماندهی تشکیلات و ساختار اداری - مذهبی پرداختند و معابد خود را در شهرهایی که در قلمروی اشکانیان بود، مرمت و بازسازی نمودند. در دوران حاکمیت ساسانیان، سیاست مذهبی شاهان ساسانی تحت تأثیر نفوذ موبدان تغییر یافت و روش تساهل و تسامح مذهبی تا اندازه ای کاهش یافته و امتیازات مذهبی و استقلال محاکم یهودی، لغو و اجرای احکام طبق مقررات مذهبی آنها، از سوی ساسانیان تعطیل شد. قبض و بسط آزادی مذهبی یهودیان ایرانی در دوران ساسانیان کاملاً مشهود است. به طور مثال می توان اشاره کرد که در دوران بهرام گور، یهودیان از آزادی مذهبی برخوردار بودند، ولی در دوره حاکمیت یزدگرد دوم که تحت

نفوذ موبدان بود، فرمانی صادر شد که یهودیان را مجبور می ساخت روز شنبه را مقدس ندانند...! و تعطیل نکنند!

یهودیان در پناه حاکمیت مسلمانان

... اتخاذ روش مدارا و تسامح، نسبت به پیروان ادیان (مسیحیان و یهودیان و زردشتی ها)، از هنگام فتح ایران توسط نیروهای اسلام یک سیاست ثابتی بوده که منبعت از تعلیمات آئین اسلام بوده است.

به گواهی اغلب مورخان اسلامی و غیراسلامی، قوم یهود هم چون سایر پیروان مذاهب، در کنف حمایت حاکمیت اسلامی، از آزادی مسکن و کسب و کار و آزادی عبادت و انجام مراسم مذهبی برخوردار بودند... تاریخ نگاران یهودی اعمال پاره ای تزییقات علیه یهود را یادآوری می کنند، از آن جمله می توان به منبع استخدام آنها در ادارات دولتی، انجام عبادات به آهستگی، متمایز ساختن آنها با رنگ مخصوص در لباس اشاره کرد، ولی در دوران حاکمیت مغول بر ایران یک یهودی به نام سعدالدوله وزیر ارغون شاه شده و موقعیت یهودیان بهبود یافت. در حمله تیمور لنگ به ایران بسیاری از شهرها ویران گشت و جمعیت زیادی از ایرانیان، از جمله یهودیان متحمل خسارات جانی و مالی فراوانی شدند. بنا به روایات تاریخی؛ تیمور هنگام حمله به اصفهان ۷۰ هزار تن را از دم تیغ گذراند و بسیاری از یهودیان هم در آنجا قتل عام شدند. و بنا بر یک افسانه قدیمی، یهودیان اصفهان لنگ شدن پای تیمور را از آن رو می دانند که در مراسم روزه بزرگ سال ۱۳۸۷ م هنگامی که یهودیان در کنیسه مارون ولایت، با صدای بلند جمله توحید را ادا می کردند، تیمور که اتفاقاً از محله یهودیان عبور می کرد، بر اثر رم کردن اسبش، به زمین افتاد و پایش شکست و لنگ شد!

از این رو، او حکم قتل یهودیان را صادر کرد و کنیسه را به مسجد مبدل ساخت. اما یهودیان در دوران عثمانی و صفوی برخلاف هم کیشان خود که در اروپا مورد خشم و تعرض و قتل قرار داشتند، از توجه خاص سلاطین دولت های عثمانی و صفوی برخوردار بودند. «حبیب لوی» در کتابش «تاریخ یهود ایران» به ذکر برخی فشارها و سیاست تزییق مذهبی علیه یهودیان ایران در دوران صفویه می پردازد از جمله اینکه به هنگام باران، یهودیان حق آمدن به کوچه و خیابان و یا حق سوار شدن بر اسب و حق پوشیدن جوراب بلند را نداشتند. ولی باید اشاره کرد که انگیزه ها و علل مذهبی، تنها محرک تعقیب کلیمی ها در بخشی از دوره صفویه نبوده، بلکه اعمال آنها باعث این امر می شد، چرا که یهودیان ایرانی گاهی متهم به اشاعه فساد و فحشا و یا جادوگری و شراب سازی می شدند و تحت تعقیب قرار می گرفتند و همین سیاست و فشار شاهان صفوی، موجب مهاجرت یهودیان به خاک عثمانی گشت.

با سقوط دولت صفوی، وضع یهودیان ایرانی دگرگون گشت... در زمان نادرشاه، هفت خانواده کلیمی به عنوان خزانه دار به مشهد اعزام شدند که این تعداد تا قبل از شهریور ۱۳۲۰ ش، حدوداً به پانصد خانوار رسید.

رد پای صهیونیسم در ایران؛ کنکاش تاریخی

جمعیت یهودیان ایران در دوران فتحعلی شاه قاجار به حدود یکصد و سی هزار نفر می رسید. در تهران ۱۵ هزار نفر و در تبریز هفت هزار نفر یهودی زندگی می کردند... با پیدایش «علی محمد باب» و شکل گیری فرقه ساختگی بهائیت، جمعی از یهودیان با سوء استفاده از موقعیت، به این فرقه روی آوردند و بهائی شدند! دکتر یعقوب ادوارد پولاک، اهل بوهم طبیب مخصوص ناصرالدین شاه یهودی بود و حضور وی در دربار ناصری تاثیر مهمی در توجه شاه قاجار به اوضاع یهودیان ایرانی داشته است. همان طور که بعدها، پزشک مخصوص پهلوی دوم، سرلشگر دکتر ایادی، یک بهائی سرشناس بود که می توانست از نفوذ خود در شاه، استفاده کرده و او را وادار به انجام کارها و اعمالی کند که موجب رنجش مسلمانان می گردید...

... با رشد جنبش صهیونیستی در اروپا، توسعه جایگاه یهودیان در دول اروپائی به ویژه انگلیس، حمایت تدریجی دولت های اروپایی از یهودیان ایران در دوره حاکمیت ناصرالدین شاه نضج گرفت. مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا بستر مناسبی برای ملاقات نمایندگان مؤسسات و تشکیلات صهیونیستی در اروپا با وی بود. در پاریس شاه قاجار با لُرد روتچیلد از خانواده های متمول یهودی و از رهبران صهیونیستی فرانسه، ملاقات کرد و لُرد از شاه خواست تا نسبت به اصلاح وضعیت اجتماعی یهودیان ایران همت گمارد. اهتمام ممالک اروپائی به یهودیان ایران، دولت قاجار را مجبور به دادن امتیازات و تسهیلاتی به یهودیان نمود تا آنکه در سال ۱۲۹۵ هـ. ق کار نظارت بر امور جامعه یهود ایران به عنوان ملل متنوع! به وزارت امور خارجه واگذار شد. نخستین مدرسه الیانس (مدرسه یهودیان) در تهران در سال ۱۳۱۷ هـ. ق گشایش یافت و مظفرالدین شاه، مبلغ ۲۰۰ تومان به آن مؤسسه کمک نقدی کرد. در پی ترور الکساندر دوم، تزار روسیه در سال ۱۸۸۱ م، یهودیان روسیه در معرض قتل عام قرار گرفتند و تعداد بسیاری از آنها از روسیه به فلسطین و کشورهای دیگر مهاجرت کردند. با رسیدن اخبار روسیه به ایران، تمایل مهاجرت به فلسطین در میان یهودیان ایران افزایش یافت.

البته طرح کلی جنبش صهیونیسم جهانی در این رهگذر، نقش مؤثری در افزایش تمایل یهودیان ایران به مهاجرت داشته است. مهاجرت یهودیان ایرانی، به فلسطین قبل از قرن نوزدهم جنبه مذهبی و اجتماعی داشت، ولی در قرن نوزدهم و پس از کنفرانس صهیونیست ها در بال، این مهاجرت جنبه سیاسی و عقیدتی پیدا کرد. پس از تشکیل اولین گردهم آیی بین المللی صهیونیسم به رهبری هرتزل در شهر بال سوئیس در سال (۱۸۹۷)

م / ۱۳۱۵ هـ ق) و تصویب پیشنهاد ایجاد یک میهن مستقل برای یهودیان جهان در فلسطین، مهاجرت یهودیان به این سرزمین صورت سازمان یافته ای به خود گرفت. البته سیاست دول استعماری غرب و کار سازمان یافته صهیونیست ها، نقش مؤثری در تقویت احساسات یهودیان و تشویق آنها به مهاجرت به فلسطین، داشت و در ایران هم نقش سفارتخانه های خارجی به ویژه آمریکا، فرانسه و انگلیس در امر مهاجرت یهودیان ایرانی موثر و کاملاً آشکار بود... به عنوان مثال می توان به درگیری تنی چند از یهودیان و مسلمان در سال ۱۳۲۲ هـ ق در خیابان سیروس تهران اشاره نمود که طی آن کاردار سفارت آمریکا در تهران با ارسال یادداشتی به وزارت امور خارجه ایران، حمایت دولت خود را از یهودیان اعلام داشت: «دولت و ملت اتازونی (آمریکا) به ادله چند در باب طایفه یهود که پراکنده در میان علم اند توجه و مراعات بسیار در آسایش و آرامش آنها می نماید و از باب اعلی مراتب فضل و هنر و کسب و خیرات و شهرت علوم و حرفه که دارا می باشند بعضی از اجزای محترم تر و مودت تر جماعت جمهوری دولت اتازونی هستند...».

موقعیت یهودیان در اواخر عصر قاجار

یهودیان ایران در حمایت از مشروطیت فعالیت داشته و رهبران مشروطه را ناجی خود دانستند... اقلیت های مذهبی چون یهودیان در مجلس اول شورای ملی ایران از حق انتخاب وکیل برخوردار شدند. زردشتیان «ارباب جمشید» را به عنوان نماینده خود انتخاب کردند ولی ارامنه و یهودی ها به آقایان بهبهانی و طباطبائی رأی دادند تا به اصطلاح حُسن نیت خود را نشان دهند. پس از صدور بیانیه بالفوردر سال ۱۹۱۷ م. و تأیید تشکیل کانون ملی یهود در فلسطین از سوی انگلستان، برخی از یهودیان ایرانی به فکر تأسیس «انجمن صهیونیستی در ایران» افتادند... و این انجمن را در سال ۱۲۹۸ هـ ش در تهران تشکیل داده و شعباتی نیز در شهرستان ها دایر کردند.

کمیته مرکزی این انجمن شامل ۱۳ نفر بوده که عزیزالله نعیم رئیس کل تشکیلات و دکتر حبیب لوی (مؤلف کتاب تاریخ یهود در سه جلد) بازرس کل این انجمن بود. ... کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ ش، رضاخان را در ایران بر مسند قدرت نشانده! و عصر پهلوی ها دوران طلایی فعالیت صهیونیست ها در ایران بود. اسناد تاریخی در آرشیو وزارت امور خارجه ایران وجود نقش بارز و ویژه: «میرزا حبیب الله خان آل رضا» یا عین الملک هویدا (پدر هویدا نخست وزیر بعدی ایران) را در صحنه روابط ایران و فلسطین اشغالی به خوبی نشان می دهد. وی از رهبران حزب بهائی گری ایران بوده و از خواص اطرافیان «عباس افندی» دومین سرکرده بهائیان است. حال آنکه هویدا در سال های آغازینه سلطنت رضاشاه، عهده دار امور فلسطین بود که تحت قیمومیت انگلیس قرار داشت.

با استقرار سلطنت پهلوی در ایران، یهودیان از محله های خاص خود خارج شده و از آزادی ها و امکانات و حمایت های گسترده ای برخوردار گشتند، تا آنجا که بر اساس قوانین دوران پهلوی، یهودیان می توانستند مالک زمین و املاک - به هر میزان و مقداری - بشوند... (رژیم شاه علاوه بر دادن آزادی عمل به آنها و کمک به مهاجرت یهودیان ایرانی، نقش مهمی هم در مهاجرت یهودیان بخارا و سمرقند و عراق و ترکیه داشته است).

دولت ایران و جامعه یهودی ایران در زمان جنگ دوم جهانی هنگامی که آوارگان یهودی لهستانی از فشار ارتش نازی فرار کردند، با پذیرش و اسکان آنها در ایران، مقدمات لازم را برای ورود نمایندگان آژانس یهود به ایران، به بهانه انتقال آنها به فلسطین اشغالی فراهم ساختند. پس از تشکیل دولت صهیونیستی و غاصب اسرائیل در سرزمین فلسطینی، پیوندهای جامعه یهود ایران با نهادهای مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اسرائیل، گره خورد...! حضور فعال و چشم گیر یهودیان ایرانی در اقتصاد و سیاست ایران نقش مؤثری در سیاست شاه و دولت ها در ایران، در قبال رژیم صهیونیستی اسرائیل داشته است و لابی های یهودی ایران نقش فعالی در تقویت روابط میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی را به عهده گرفتند!

جمعیت یهودیان ایران که در اواخر حکومت قاجار به ۷۵ هزار نفر بالغ گردیده بود، در دوران پهلوی ها تا ۱۳۵ هزار نفر افزایش یافت و در هشت سال نخست تشکیل دولت صهیونیستی اسرائیل، به کمک رژیم ایران ۴۵ هزار یهودی از ایران به سوی فلسطین اشغالی مهاجرت کردند.

یهودیان ایران به پاس حمایت های همه جانبه خاندان پهلوی از آنها، هنگام ازدواج محمدرضا پهلوی با فوزیه - خواهر ملک فاروق پادشاه مصر در ۱۳۱۸ هـ - لوح طلائی مزین به جواهرات گران قیمت که بر روی آن اشعاری منقوش بود، هدیه دادند و در زمان تاج گذاری! پهلوی دوم در سال ۱۳۴۶ ش، نیز لوح گران بهایی از طلای ناب به ارزش شش میلیون دلار به شاه ایران هدیه دادند. «

سازمان های یهودی و صهیونیستی در ایران

اشاره کردیم که سازمان ها و تشکل های یهودی و صهیونیستی در ایران، نقش مهمی در ایجاد روابط میان رژیم شاه و اسرائیل داشته اند. مهم ترین و معروف ترین سازمان های یهودی و صهیونیستی در ایران را می توان به شرح زیر، فهرست کرد:

۱- تشکیلات آموزشی مدرسه آلیانس در تهران: این تشکیلات وابسته به آلیانس ایزرائیلیت اونیورسال فرانسه است. مسافرت ناصرالدین شاه به فرانسه و ملاقات با سران صهیونیستی فرانسه، زمینه را برای تأسیس این

مؤسسه در تهران فراهم ساخت. نخستین مدرسه آلیانس در تهران با فرمان مظفرالدین شاه در سال ۱۳۱۲ هـ ق گشایش یافت و با ۳۰۰ دانش آموز آغاز به کار کرد؟!... پس از مدتی این تشکیلات رو به توسعه نهاد و شعبات خود را در شهرهای: اصفهان، همدان، کرمانشاه، شیراز، سنندج، بروجرد، گلپایگان، یزد، کاشان، نهاوند و تویسرکان تأسیس کرد... این مدارس نقش مهمی در سازماندهی جامعه یهودی ایران داشته است. و نمایندگان این مدارس همیشه از حمایت سفارتخانه های کشورهای بزرگ غربی به ویژه آمریکا و انگلیس برخوردار بوده اند.

۲- مؤسسه ارت: این مؤسسه فرهنگی که در سال ۱۸۸۰ م تأسیس شده، در اغلب کشورهای جهان شعباتی دارد و مرکز آن در ژنو است. در شهریور ۱۳۲۹ هـ ش این مؤسسه به منظور آموزش صنایع و حرفه های مختلف به یهودیان ایرانی، به تأسیس یک آموزشگاه حرفه ای در تهران مبادرت نمود. آموزشگاه ارت ایرانی برای آموزش فرهنگ یهودی اهمیت خاصی قائل بود و به همین بهانه از مریبان ورزیده اسرائیلی دعوت به عمل می آورد تا به آموزش یهودیان ایرانی پردازد.

۳- مؤسسه فرهنگی اوتصر هتورا «گنج دانش»: این مؤسسه مذهبی و فرهنگی در تهران و شهرستان های مختلف ایران کلاس هایی را به منظور تدریس زبان «عبری» و علوم دینی دایر کرد... البته مهاجرت دسته جمعی یهودیان اکثر شهرهای کوچک ایران به فلسطین اشغالی و یا تهران باعث شد که مدارس وابسته به این مؤسسه در بیش از بیست نقطه ایران تعطیل شود چون دیگر نیازی به آنها نبود.

۴- سازمان بانوان یهود ایران: این سازمان وابسته به شورای بین المللی زنان یهود است و در سال ۱۳۳۰ هـ ش تأسیس شده و عضو شورای عالی جمعیت های زنان ایران بوده است... مؤسسه آمریکن جوینت در سال ۱۳۲۶ اقدام به ایجاد کلاس های پرستاری و امدادهای فوری برای زنان یهودی ایران نمود و این اقدام زمینه را برای تشکل زنان یهودی ایرانی فراهم ساخت... این سازمان نقش مهمی در تقویت جنبش صهیونیستی در ایران داشته و در سال های نخست تأسیس دولت غاصب فلسطین، به ارتش صهیونیستی کمک های مالی و لجستیکی قابل توجهی نموده است.

۵- آژانس یهود «سخنوت»: در آستانه جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۱ هـ ش در ایران تأسیس شد و نقش مهمی در سازماندهی و ساماندهی یهودیان فراری لهستانی داشته است. دو یهودی معروف و ثروتمند ایرانی: عزیزالقانیان و دکتر حبیب لوی، نقش مهمی در تأسیس این آژانس در ایران به عهده داشتند. این آژانس در سال های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ هـ بسیاری از یهودیان عراقی را هم به فلسطین اشغالی منتقل کرد. بر اساس اسناد وزارت امور خارجه، این آژانس در مهاجرت یهودیان کردستان ایران و عراق (از طریق ترکیه) به فلسطین

اشغالی نقش به سزایی داشته است. این آژانس تا سال ۱۳۳۴ هـ ش توانست چهل و پنج هزار تن از یهودیان ایرانی را به فلسطین اشغالی انتقال دهد.

بر اساس اسناد موجود در آرشیو وزارت امور خارجه و سازمان اسناد ملی، در سال ۱۳۴۶ هـ ش در اسرائیل متجاوز از هشتاد هزار کلیمی ایرانی زندگی می کردند اما اغلب آنها فقیر و تهیدست بوده و در میان آنها به طور نمونه حتی یک کلیمی ثروتمند هم نمی توان یافت زیرا ثروتمندان ایرانی این اقلیت مذهبی، به هیچ وجه حاضر نیستند ایران را ترک کنند و در محلی زندگی کنند که حساب و کتابی در کار آن نیست!! آنها ترجیح داده اند در ایران بمانند و یا به کشورهای اروپایی و آمریکا مهاجرت کنند. در فلسطین اشغالی کلیمی های ایرانی نیز مثل سایر یهودیان مشرق زمین و آفریقای به مشاغل مهم راه نیافته اند.

۶- سازمان پیشاهنگی یهود «خلوتص» این تشکل کاملاً وابسته به آژانس یهود در ایران بود. بر اساس گزارش های «ساواک» رؤسا و مسئولان خلوتص ایران معمولاً توسط رژیم صهیونیستی انتخاب و از فلسطین اشغالی به ایران اعزام می شدند... آموزش نظامی و تربیت سازمانی و گروهی یهودیان از جمله آموزش های اعضای این سازمان بوده است.

۷- انجمن کلیمیان تهران: از جمله اهداف تأسیس این انجمن سازماندهی امور اجتماعی، فرهنگی و دینی یهودیان ایران با مرکزیت تهران بود. جمع آوری اعانه برای رژیم صهیونیستی و تلاش برای انتقال یهودیان ایرانی به فلسطین اشغالی، بخشی از فعالیت های مستمر این انجمن بوده است. رهبران انجمن که از یهودیان متنفذ و سرمایه دار بودند، با رژیم پهلوی و ارکان آن، یوندهای همه جانبه و وسیعی داشتند.

۸- صندوق ملی یهود: این صندوق وابسته به سازمان جهانی صهیونیسم بوده و بر اساس مصوبات کنگره های سازمان جهانی صهیونیسم این صندوق جمع آوری اعانات و کمک های مالی یهودیان نقاط مختلف جهان را به عهده داشت. بر اساس اسناد ساواک این مؤسسه مالی، اقدام به جمع آوری اعانات از کلیمیان ایرانی برای رژیم صهیونیستی، می نموده است... و القانیان معدوم، در ردیف اول کمک کنندگان به رژیم اسرائیل به شمار می رفت...

۹- سازمان بانوان هاتف: مؤسسه فرهنگی زنان یهود ایرانی بوده و درباره وابستگی آن به دیگر سازمان های یهودی موجود در ایران دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. برخی از اسناد، این سازمان را وابسته به انجمن کلیمیان تهران می دانند. هدف اولیه جمع آوری اعانات برای کمک به مستمندان یهودی ایرانی و کمک به اسرائیل بوده است.

۱۰ - سازمان جوانان یهود: این سازمان فعالیت خود را در سال ۱۳۳۴ هـ ش آغاز کرد و پیوندهای تنگاتنگ با آژانس یهود و آمریکن جونیت داشته است.

۱۱ - سازمان دانشجویان یهود ایران: بر اساس اسناد این سازمان، در مهرماه سال ۱۳۳۹ اولین «جلسه علمی دانشجویان یهودی» تشکیل گردیده است.

۱۲ - کانون فرهنگی کوروش کبیر: این سازمان به هدف آشنا ساختن جامعه یهود ایران با فرهنگ یهودی و ایجاد محیط مناسب برای فعالیت های هنری و فرهنگی و اجتماعی تأسیس شده است. این مؤسسه در نیمه دهه سی (هجری شمسی) تأسیس شده است.

۱۳ - کانون خیرخواه: این سازمان خیریه در سال ۱۳۲۲ هـ ش به ابتکار دکتر روح الله سپهر تأسیس و در سال ۱۳۲۴ به ثبت رسید. این کانون دارای بیمارستان موقوفه به نام دکتر سپهر است.

۱۴ - انجمن اتفاق: این تشکیلات که به کلپ عراقی ها نیز معروف است، دارای دبستان و دبیرستان مخصوص یهودیان عراقی مقیم ایران بوده است. رهبران این انجمن از صهیونیست های عراق بودند که در ایران، طبق معمول سازمان های یهودی فعالیت های مرموزانه ای داشته اند.

۱۵ - گروه مکبیت: یک سازمان صهیونیستی دیگر که در ایران فعالیت داشته و با ارتش رژیم صهیونیستی روابط خاصی داشته است. از جمله اهداف تأسیس این گروه جمع آوری اعانه برای ارتش صهیونیست ها و ترغیب جوانان یهودی ایرانی برای کمک و حمایت از رژیم صهیونیستی بوده است.

۱۶ - باشگاه وایزمن: این باشگاه که به عنوان یک انجمن فرهنگی میان یهود ایران به فعالیت مشغول بود ضمن آموزش فرهنگ و زبان عبری و تبلیغ آموزه های توراتی، به تشویق جوانان برای اعزام به فلسطین اشغالی نیز مبادرت می ورزید.

صهیونیست و بهائیت؛ زمینه های نزدیکی دو رژیم

۱۷ کانون کرمل: این سازمان ویژه جوانان یهود ایران بوده و در سال ۱۳۴۴ هـ ش تأسیس شده است. بر اساس اساسنامه این کانون، هدف از تشکیل آن هدایت افکار؟! جوانان یهود ایران بوده است. و در زمینه آموزشی، فرهنگی، ورزشی و هنری فعالیت داشته است.

۱۸ - انجمن پزشکی یهود ایران: این «انجمن علمی» در سال ۱۳۳۶ هـ ش فعالیت خود را در ایران آغاز و علنی نمود... و پزشکان یهودی ایرانی، اعضاء اصلی این انجمن بودند.

مناسبت بهائیت و صهیونیسم

اهتمام حزب سیاسی بهائی گری به اسرائیل و صهیونیسم، تا حدی است که «شوقی ربانی»! سومین سرکرده این حزب یکی از مهم ترین مسئولیت های شورای بین المللی بهائیان را رابطه با دولت اسرائیل اعلام می کند. شوقی افندی در طرح ده ساله اش، حمایت از دولت اسرائیل را بر همه دولت های جهان ترجیح می دهد. و به بهائی ها دستور می دهد که به تشکیل محافل روحانی و ملی بر مبنای قوانین و مقررات دولت اسرائیل اقدام کنند...

این حمایت های همه جانبه از دولت اسرائیل و در هم تنیدگی مناسبات بهائیت و صهیونیست ها، باعث شد که دولت غاصب اسرائیل، بهائیت را به عنوان یک «دین جهانی»! قلمداد و در ردیف اسلام، مسیحیت و یهودیت قرار دهد. دولت صهیونیستی به بهائی ها اجازه ساخت نخستین مرکز بزرگ بهائیان را به نام «مشرق الاذکار»! در فلسطین اشغالی می دهد. بهائی ها با خرید قطعه زمینی به مساحت سی و شش هزارمتر مربع واقع در جبل کرمل، توانستند مرکز «مشرق الاذکار» و قبر بهاءالله و سید علی محمد باب و برخی از رهبران خود (عباس افندی و شوقی افندی) را در آنجا بسازند و البته مراکز و عوائد موقوفات این فرقه، جنبه جهانگردی و مالی برای رژیم صهیونیستی دارد. به طور کلی می توان گفت که در سراسر جهان محافل بهائیت به مثابه یک حزب صهیونیستی عمل می کنند و اتحاد بهائی ها و صهیونیست ها در ایران دوران شاهنشاهی دلیل این مدعاست.

زمینه ها، انگیزه ها و عوامل برقراری روابط میان دو رژیم

در سال های نخست پس از جنگ جهانی دوم و درگیری اعراب و نیروهای اشغالگر، رژیم صهیونیستی توانسته بود موجودیت خود را با حمایت های غرب به ویژه آمریکا تثبیت نماید. حمایت های مالی و اعتباری سرمایه داران آمریکایی به اسرائیل، این رژیم را در قبال مشکلات اقتصادی و اجتماعی، تقویت کرد. ولی اشاره کردیم که تنگ تر شدن حلقه محاصره اقتصادی و نظامی اعراب، امنیت رژیم صیونیستی را شدیداً تحت مخاطره قرار می دهد. نخستین تلاش اسرائیل برای خروج از انزوای منطقه ای، ایجاد روابط با کشورهای غیرعرب خاورمیانه همچون ترکیه و ایران، با موفقیت روبه رو شد، ولی تحولات ایران و قضیه ملی شدن نفت و قطع روابط ایران با رژیم صهیونیستی و انگلستان، در گسترش مناسبات میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی وقفه ای ایجاد نمود.

کودتای ننگین در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرکوب نیروهای ملی و مذهبی، تقریباً هم زمان با سرنگونی ملک فاروق، شاه مصر و به قدرت رسیدن «افسران آزاد» و قرار گرفتن رهبری هدایت رادیکالیزم اعراب در دست مصر بود. این تحولات در خاورمیانه بستری برای همگرایی سیاست خارجی شاه و رژیم صهیونیستی به وجود آورد!

از جمله عوامل برقراری روابط میان دو رژیم عبارتست از:

- ۱- وابستگی دو کشور به اردوگاه غرب، به ویژه آمریکا و انگلیس.
- ۲- تیرگی روابط دو کشور با شوروی سابق که منبع تهدیدی برای ایران بود.
- ۳- مقابله با رادیکالیزم عرب به رهبری ناصر؟...، دو کشور نسبت به تحركات ملی گرایی عربی در منطقه احساس خطر و تهدید می کردند.
- ۴- بنا بر انگیزه های مناسبات دوجانبه دو رژیم، رژیم صهیونیستی در پی اجرای طرح راهبردی پیرامونی بود و تلاش داشت برای شکست حلقه محاصره متحدان نیرومند در همسایگی اعراب پیدا کند.
- شاه ایران نیز در پی تبیین سیاست «ناسیونالیزم مثبت» خود، در عرصه سیاست خارجی ایران بود. شوروی و رادیکالیزم عرب کانون های تهدید برای امنیت دو کشور به شمار می رفتند، لذا این عوامل در تقویت انگیزه های روابط دوجانبه کمک های شایانی نمودند. سیاست به اصطلاح آزادی مذهبی! و حفظ منافع ملی دو رکن اساسی سیاست «ناسیونالیزم مثبت شاه» بود که برقراری روابط با رژیم صهیونیستی را تجویز می کرد.
- ۵- زمینه های همکاری مشترک: به نظر سران دو رژیم، ایران و اسرائیل از توان بالقوه ای برای همکاری های مشترک در زمینه اقتصادی، کشاورزی، آموزشی، فرهنگی، فناوری، انرژی، نظامی و اطلاعاتی و امنیتی برخوردار بودند، لذا برقراری روابط دیپلماتیک میان دو کشور ولو به صورت غیررسمی و دو فاکتور، نخستین گام در جهت تحقق این همکاری ها به شمار می رفت.

مناسبات سیاسی میان دو رژیم

... روابط ایران و رژیم صهیونیستی در دوران پهلوی دوم از تأسیس دولت صهیونیستی در ۱۳۲۷ هـ ش تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بهمن ۱۳۵۷ هـ ش شاهد فراز و نشیب هایی بوده و از مراحل مختلفی گذشته است.

سیاست ایران در قبال مسئله فلسطین پیش از تصویب طرح تقسیم:

سیاست خارجی ایران در ازای تحولات فلسطین پس از پایان جنگ جهانی دوم، بر مبنای حفظ تمامیت ارضی این سرزمین به عنوان بخش تفکیک ناپذیری از سرزمین های اسلامی استوار بوده است. گرچه ایران به عنوان یکی از اعضای فعال اقلیت کمیته تحقیق سازمان ملل خود مختاری یهودیان را در قسمت هایی از سرزمین فلسطین در چارچوب طرح برقراری یک نظام فدرالیده با اعراب پذیرفت، اما با طرح تقسیم به عنوان راه حل نهایی و قضیه فلسطین موافقت ننمود.

البته اخبار و گزارش های مربوط به فلسطین در داخل ایران بازتاب های شدیدی داشته و جامعه مسلمانان ایران را تحریک و اجتماعات مذهبی را برای ابراز نارضایتی سازماندهی می کرد. روحانیت و تشکل های مذهبی با قدرت تمام، خواستار همراهی دولت ایران با کشورهای عرب همسایه به منظور دفاع از فلسطین بودند و دولت «قوام» را زیر فشار شدیدی قرار داده بودند تا آمادگی خود را به همکاری با کشورهای عربی به منظور رهایی فلسطین از اسارت صهیونیست ها اعلام نماید.

صدور قطعنامه شماره ۱۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل مورخ ۱۸ آذر ۱۳۲۶ هـ ش / ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ م، در خصوص تقسیم فلسطین با تظاهرات و اجتماعات مردم ایران همراه گردید، حوزه های علمیه جهان تشیع در ایران و عراق، جامعه مذهبی را رهبری و هدایت می کردند. در ایران آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی نقش مؤثری در این زمینه داشت. و بیانیه مورخ ۱۳۲۶/۱۰/۱۱ هـ ش ایشان، انعکاس وسیعی در ایران و دنیای اسلام داشته است.

مرحوم آیت الله کاشانی در این بیانیه پیش بینی نمود که «تشکیل دولت یهودی در آتیه کانون مفسد بزرگ برای مسلمین خاورمیانه و بلکه تمام دنیا خواهد بود و زبان آنها تنها متوجه اعراب فلسطین نمی گردد.» ایشان تقسیم فلسطین توسط سازمان ملل را «ظلم فاحش» نامید... علاوه بر این، آیت الله کاشانی در پی سخنرانی ها و اعلامیه های بعدی از افتتاح شماره حسابی خبر داد که به منظور جمع آوری کمک های مردم برای تهیه اسلحه و لباس برای مجاهدان فلسطین اختصاص یافته بود.

موضوع مخالفت علما با طرح تقسیم فلسطین در جامعه ملل شاید به واقع گام اولیه مقابله علمای جهان اسلام و عرب بود و در واقع پرچمدار این حرکت روحانیت شیعه ایران و عراق بوده است. علمایی چون: هبه الدین شهرستانی، سید محمدمهدی صدر، سید محمدمهدی اصفهانی و سید محمدمهدی خراسانی که از علمای ایرانی ساکن بغداد و کاظمین و شیخ راضی آل یاسین که از علمای شیعه عراق است با شرکت یوسف عظامفتی اهل سنت در بغداد و حبیب العبیدی مفتی موصل، تلگرافی به مضمون ذیل به جامعه ملل و وزارت خارجه

انگلیس مخبره نموده اند: «این جانبان که نمایندگان روحانی مذاهب اسلامی هستیم، از قرار کمیسیون سلطنتی راجع به تقسیم فلسطین که یک کشور اسلامی و عربی عزیزی است، اظهار عدم رضایت نموده و نسبت به آن اعتراض و آن را ضربتی به قلب اسلام و عرب می دانیم.»

در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ هـ ش / ۱۵ مه ۱۹۴۸ م، با خروج نیروهای استعمارگر انگلیس از فلسطین، دولت رژیم صهیونیستی اعلامیه استقلال خود را منتشر ساخت. اخبار ناگوار واصله از فلسطین شور و هیجان فوق العاده در جامعه اسلامی ایران به وجود آورد. احساسات ضداسرائیلی و هیجانات مذهبی برای دفاع از مردم فلسطین به طور روزافزون در حال گسترش بود و تظاهرات اعتراض آمیز توسط مرحوم آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام هدایت می شدند.

نقش روحانیت در مبارزه ضدصهیونیستی مردم ایران

در روز جمعه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۷ هـ ش مرحوم آیت الله کاشانی ضمن ایراد خطابه ای در مسجد سلطانی، مردم را به حمایت جانی و مالی از مسلمانان فلسطین فراخواند و در پایان مراسم قطعنامه ای در شش ماده علیه دولت صهیونیستی صادر شد. در این قطعنامه مردم از دولت و مجلس خواسته بودند که از مساعدت و همکاری با مسلمانان در قضیه فلسطین کوتاهی نکند و از اقامت یهودیانی که از ممالک عرب به ایران آمده اند، جلوگیری به عمل آید و در خاتمه به آن دسته از یهودیان داخلی که در تقویت مالی یهودیان اسرائیلی تلاش می کردند، هشدار داده شده بود که از مجازات شدید مصون نخواهند بود.

حضرت آیت الله العظمی بروجردی با انتشار بیانیه ای ضمن اظهار تأسف از اعمال یهودیان در فلسطین خواستار اجتماع و وحدت صفوف مسلمانان ایران و سایر ممالک در مقابل یهود شد. اما رژیم شاه علیرغم احساسات ضداسرائیلی مردم تسهیلات فراوانی در اختیار صهیونیست ها و آژانس یهودیان قرار داد تا یهودیان فراری از کشورهای عربی را از طریق ایران و ترکیه به فلسطین اشغالی منتقل سازند. که عاملی برای تقویت نظامی و اقتصادی اسرائیل به حساب می آمد... تظاهرات و افزایش هیجانات ملی نقش اصلی در استعفای دولت حکیمی داشت. با تشکیل دولت هژیر مبارزات ضدصهیونیستی ملت ایران ابعاد تازه ای بر خود گرفت. فدائیان اسلام به رهبری شهید نواب صفوی نقش موازی در این مبارزات داشت. جمعیت فدائیان اسلام با انتشار بیانیه ای دولت را مخاطب قرار داد:

«هوالعزیز، نصر من الله و فتح قریب

خون های پاک فدائیان رشید اسلام در حمایت برادران مسلمان فلسطین می جوشد. پنج هزار از فدائیان رشید اسلام عازم کمک به برادران مسلمان فلسطینی هستند و با کمال شتاب از دولت ایران اجازه حرکت سریع به سوی فلسطین را دارند و منتظر پاسخ سریع دولت می باشند.» از طرف فدائیان اسلام، سید مجتبی نواب صفوی شدت مخالفت مردم با نخست وزیری هژیر موجب شد که دولت وی بیش از پنج ماه دوام نیاورد!

زمینه های شناسایی اسرائیل

دولت محمد ساعد مراغه ای با سقوط هژیر در ۳۰ آبان ۱۳۲۷ کار خود را آغاز و تحولات دوران نخست وزیری وی نقش مؤثری در زمینه سازی و تسریع شناسایی اسرائیل از سوی ایران داشته است... از جمله عوامل و رخدادهایی که در ایجاد بستر شناسایی اسرائیل توسط شاه نقش اساسی داشته عبارتست از:

۱- ترور نافرجام شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ه.ش.

۲- افزایش اختیارات شاه در نتیجه تشکیل مجلس مؤسسان در اول اردیبهشت ۱۳۲۸ ه.ش.

۳- پیروزی رژیم صهیونیستی در جنگ اول بر ضد اعراب در سال ۱۹۴۸ م.

۴- مهاجرت فزاینده یهودیان عراقی به ایران، آنها به صورت غیرقانونی وارد کشور شده و از این طریق به اسرائیل منتقل می شدند. جمعیت آنها دو برابر تعداد یهودیان ایرانی بود. این مهاجرت مشکلات امنیتی و اجتماعی فراوانی برای ایران ایجاد کرده بود.

۵- فشارهای اتباع ایرانی مقیم فلسطین اشغالی: اتباع ایرانی مقیم فلسطین دولت ایران را تحت فشار قرار دادند تا مشکلات مالی و خسارات وارده بر آنها در اثر جنگ فلسطین را جبران و حل کند.

۶- نقش ویژه فرقه یا حزب بهائیت که تعداد زیادی از آنها مقیم فلسطین اشغالی بودند.

۷- شرایط و اوضاع روابط شاه با اعراب: شاه ایران با همسایگان عربش چون عراق و کویت و... مشکلات و اختلافات سیاسی یا ارضی داشت، ظهور جنبش رادیکالیزم عرب این مشکلات را تشدید نمود.

۸- سفر شاه به آمریکا (در ۲۴ آبان ۱۳۲۸ ه. / ۱۵ نوامبر ۱۹۴۹) هدف سفر جلب کمک های مالی و اقتصادی آمریکا به ایران به منظور اجرای برنامه هفت ساله عمرانی کشور و اخذ کمک های نظامی بیشتر به منظور تقویت بنیه دفاعی ایران بود. این سفر اولین سفر شاه به آمریکا بود و طی این سفر وی با ترومن رئیس جمهوری آمریکا ملاقات و مذاکره نمود.

۹- فساد و رشوه خواری: عوامل رژیم صهیونیستی از طریق یک واسطه آمریکایی رشوه ای به مبلغ ۲۴۰ هزار دلار به دولت ایران در ازای شناسایی اسرائیل دادند. محمد ساعد مراغه ای نخست وزیر وقت ایران پس از دریافت رشوه، اعلام کرد که مرزهای ایران به روی تمام پناهندگان یهودی باز است! ۱۵ اسفند ۱۳۲۸ هـ ش ۶/ مارس ۱۹۵۰ دولت ایران به طور دو فاکتور دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت و این موضوع رسماً از طریق نماینده دائمی ایران در سازمان ملل اعلام شد.

اعلام شناسایی اسرائیل توسط ایران واکنش های داخلی و خارجی بسیاری داشت که بخشی از این واکنش ها چنین بود:

۱- ترور هژیر وزیر دربار شاه و همه کاره در دستگاه های دولتی.

۲- حمایت فدائیان اسلام از تحصن دکتر مصدق و یاران او در مخالفت با انتخابات دوره شانزدهم که زیر نظر هژیر، همراه با تقلب و تزویر پایان یافته بود.

۳- زمینه سازی برای بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید و اتحاد نیروهای ملی - مذهبی تحت رهبری آیت الله کاشانی و دکتر محمد مصدق.

۴- تشدید فشار نیروهای مبارز، باعث سقوط دولت محمد ساعد مراغه ای شد.

۵- تیرگی روابط با جهان عرب: مصر در مقدمه کشورهای عربی بود که نسبت به اقدام شاه موضع گرفت. اقدام شاه باعث تشدید تیرگی روابط تهران - قاهره گردید.

نهضت ملی شدن نفت و لغو شناسایی اسرائیل

در حالی که مبارزات ملت مسلمان ایران با دولت انگلیس ابعاد تازه ای به خود گرفته بود، افکار عمومی همچنین خواهان قطع روابط سیاسی با رژیم صهیونیستی شد. علاوه بر آن ایران در مسئله ملی کردن صنعت نفت و مقابله با فشارهای انگلیس نیاز به جانبداری کشورهای عربی در شورای امنیت و سازمان ملل داشت. لذا تهران تصمیم به لغو شناسایی رژیم صهیونیستی گرفت. باقر کاظمی وزیر امور خارجه وقت در ۱۶ تیر ۱۳۳۰ هـ ش در مجلس شورای ملی حاضر شد و تعطیل کنسولگری ایران در بیت المقدس را به اطلاع نمایندگان رساند. تصمیم ایران بازتاب شدیدی در جهان عرب داشت.

رسانه های گروهی عربی، نسبت به اقدام ایران با نظر تحسین و تمجید نگاه کردند. دولت مصر رسماً از دولت ایران تشکر نمود. و حمایت خود را از دعاوی ایران در عرصه سیاسی جهانی اعلام کرد. عزام پاشا نخستین

دبیرکل اتحادیه عرب (مارس ۱۹۴۵-۱۹۵۲) تصمیم ایران را ستود. دکتر مصدق هنگام بازگشت از نیویورک به دعوت نحاس پاشا نخست وزیر مصر در ۲۸ آبان ۱۳۳۰ / ۱۹ نوامبر ۱۹۵۲ از مصر دیدن کرد و مورد استقبال مقامات دولتی این کشور قرار گرفت... همزمان دولت مصر قرارداد ۱۹۳۶ م خود با انگلستان را لغو کرد. این امر موجب اعتراض شدید دولت انگلیس شد و به نوعی در حل مسئله نفت با ایران اثر منفی نهاد. مرحله بازسازی روابط میان دو رژیم

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هـ ش رژیم شاه به بازسازی روابطش با رژیم صهیونیستی اقدام نمود.

گام نخست: در میان عوامل صهیونیستی که بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد رهسپار ایران شدند، فردی به نام یعقوب نیمرودی بود که در تاریخ سی ام دی ماه ۱۳۳۴ هـ ش وارد تهران شد. وی ظاهراً معاونت آژانس یهود در تهران را تصدی نمود، اما بنا بر اظهارات ارتشبد حسین فردوست، این شخص هدایت شبکه موساد را در ایران، عهده دار بوده و در سال های بعد، نقش کلیدی در تشکیل و سازماندهی ساواک ایفا کرده است. قانون تشکیل سازمان ساواک در اسفندماه ۱۳۳۵ هـ ش مورد تصویب دو مجلس ملی، سنا و شاه قرار گرفت و سپهبد تیمور بختیار به ریاست آن منصوب گردید و بختیار جهت کسب تجربیات در سازماندهی ساواک رهسپار فلسطین اشغالی شد و با مقامات موساد از جمله ایزک هارل رئیس وقت موساد مذاکره کرد. موساد یکی از کارشناسان زبده خود را به نام یعقوب کاروز که رئیس ایستگاه سازمان موساد در پاریس بود، جهت همکاری با ایران معرفی کرد. کاروز با همکاری نیمرودی نقش مؤثری در سازماندهی و راه انداختن تشکیلات سازمان مخوف ساواک داشتند. جنگ سرد اعراب قومی گرا با رژیم شاه، روند بازسازی و تقویت روابط بازسازی و تقویت روابط میان شاه و رژیم صهیونیستی را تسریع می کرد.

سقوط خاندان سلطنتی فیصل دوم در پی کودتای افسران آزاد عراقی به رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ / ۱۳۳۷ هـ ش، جنبش رادیکالیزم عرب را تشدید و شاه را بیشتر نگران کرد و این اوضاع و شرایط در واقع پیش از آنکه شاه به طور علنی نسبت به شناسایی رژیم غاصب صهیونیستی از سوی ایران اعتراف نماید، وزارت امور خارجه نخستین نماینده رسمی ایران را در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۳۸ هـ ش / ۱۲ دسامبر ۱۹۵۹ م. به منظور اداره امور کنسولی مربوط به ایران در سفارت سوئیس، به اسرائیل اعزام داشته بود. سفارت سوئیس در اسرائیل مدت ها حفاظت منافع ایران در آن کشور را به عهده داشت و دفتر نمایندگی ایران در آن سفارت، در وزارت امور خارجه ایران با عنوان «برن ۲» شناخته می شد. هم زمان با بررسی موضوع تأسیس دفتر نمایندگی ایران در تل آویو از سوی دولت ایران، اعراب به شیوه های مختلف مراتب ناخشنودی و اعتراض خود را نسبت به روند گسترش روابط میان ایران و رژیم صهیونیستی ابراز داشتند. در یک مورد

هنگامی نماینده رژیم صهیونیستی در هفته اول تیرماه ۱۳۳۹ هـ ش در کنفرانس بین المللی زنان در تهران شرکت کرد، سفیر مراکش! لب به اعتراض گشود که متقابلاً با واکنش تند مقامات دولتی روبه رو گشت.

ایفای نقش مشترک در صحنه نظامی - امنیتی خاورمیانه

دولت ایران ضمن رد اعتراضات اعراب یادآور شد که اسرائیل یک کشور عضو سازمان ملل است. شاه ضمن مصاحبه مطبوعاتی ماهانه خود در تاریخ دوم مرداد ۱۳۳۹ هـ ش در کاخ سعدآباد ضمن به رسمیت شناختن اسرائیل تصریح کرد. اما اتحادیه عرب در واکنشی تند، اقدام دولت ایران را عملی غیردوستانه تلقی نمود و جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر در نطق شدیدالحن خود در اسکندریه ۴ مرداد ۱۳۳۹ هـ ش / ۲۶ ژوئیه ۱۹۶۰ شاه ایران را همکار استعمارگران خواند و ضمن تأکید بر توانایی مصر در مقابله با ایران؟! شاه را متهم کرد که در جریان بحران کانال سوئز، علیه مصر موضع گیری نموده است.

از طرف وزارت امور خارجه مصر دستور اخراج جمشید قریب سفیر کبیر ایران در قاهره صادر گردید. تهران نیز متقابلاً اقدامات مصر را ناشی از یک توطئه دانست و محمود محرم حماد سفیر مصر در تهران را به وزارت امور خارجه فراخواند و به وی اخطار شد که ظرف مدت ۲۴ ساعت خاک ایران را ترک گوید. قطع روابط دیپلماتیک میان تهران و قاهره آغاز تشدید مرحله جنگ سرد میان مصر و ایران بود و به مدت یک دهه ادامه داشت... اشاره به این نکته بی مناسبت نیست که قطع روابط بین مصر و ایران، به خاطر برقراری روابط با اسرائیل انجام شد و متأسفانه پس از شکست ناصر و اعراب در جنگ شش روزه، آنها هم راه شاه را در پیش گرفته و سرانجام مذاکرات و ملاقات ها، در زمان انور سادات، معاون ناصر، اسرائیل از طرف مصر به رسمیت شناخته شد و این بار، ایران اسلامی به دستور مستقیم رهبری - امام خمینی (ره) - با مصر قطع رابطه نمود که همچنان تا به امروز! ادامه دارد.

ایران و رژیم صهیونیستی در دوره پهلوی دوم (قسمت سوم)

همکاری‌های مشترک نظامی، امنیتی و اطلاعاتی ایران و اسرائیل

شاه و رژیم صهیونیستی به منظور تأمین منافع مشترک و مقابله با تهدیدات مشترک بر ضرورت تماس دستگاه‌های اطلاعاتی دو کشور تأکید داشتند. زمینه‌ها و عوامل دیگری نیز در توسعه ارتباطات امنیتی و اطلاعاتی دو کشور مؤثر بود:

۱- همکاری ساواک و موساد با سازمان سیا و mi۶ - انگلیس - جهت مقابله با عملیات سازمان اطلاعات شوروی K.G.B

۲- همکاری ساواک و موساد در زمینه جمع‌آوری اطلاعات. درباره تحرکات قومی‌گرایان عرب در منطقه خاورمیانه و نیز پیرامون تبلیغات کمونیسم منطقه‌ای.

۳- استفاده ساواک از تجربه موساد در زمینه‌های مختلف اطلاعاتی.

۴- استفاده ساواک از تخصص و کارآیی کارشناسان اطلاعاتی موساد همچنین استفاده ایران از فناوری تجهیزات فنی موساد جهت جمع‌آوری اطلاعات.

۵- توجه خاص شاه به توسعه توان دفاعی و نظامی ایران و گرایش وی به سمت میلیتاریسم، بستر مناسب دیگری برای توسعه همکاری نظامی میان شاه و رژیم صهیونیستی بود... در فاصله سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۳۲ ایران بیش از ۴۴۰ میلیون دلار صرف خرید تسهیلات از آمریکا نمود و در فاصله ۱۳۴۹-۱۳۴۴ شاه به مبلغ یک میلیارد و ششصد میلیون دلار از آمریکا تجهیزات نظامی خرید.

البته عوامل چند، نقش مهمی در گرایش شاه به خرید اسلحه و توسعه بنیه نظامی ایران داشت از آن جمله است:

۱- ناامیدی ایران از کارآیی پیمان سنتو (در جنگ هند و پاکستان در سال ۱۳۴۴ هـ ش آمریکا بی‌طرفی! خود را اعلام و کمک‌های تسلیحاتی خود را به پاکستان قطع نمود).

۲- اعلام تصمیم انگلیس در دی‌ماه ۱۳۴۶ مبنی بر خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس تا پایان ۱۳۵۰ هـ ش بنابراین سرمایه‌گذاری بیشتر شاه در بخش نظامی و تسلیحاتی موجبات ظهور ایران به‌عنوان یک ژاندارم مقتدر بود که قرار شد! امنیت خلیج فارس را تأمین نماید! نقش رژیم شاه و عربستان در پرتو دکترین نیکسون

به‌عنوان دو پایه امنیت منطقه خلیج فارس، مشخص شده بود. و شاه به نمایندگی از طرف آمریکا با خرید تسلیحات و تجهیزات نظامی توانست به‌عنوان ژندارم منطقه تثبیت شود.

۳- کودتا در ۴ مهر ۱۳۴۱ ش. در یمن توسط سرهنگ عبدالله سلام که طرفدار قومی گرائی عربی بود، کشورهای محافظه‌کار منطقه از جمله ایران را نگران کرد. شاه در این موقع به کمک سلطنت‌طلبان یمن پرداخت تا از پیروزی جمهوری‌خواهان یمن جلوگیری کند.

۴- از نظر آمریکا، ایران و اسرائیل دو متحد ارزشمند و راهبردی در منطقه خاورمیانه و اقیانوس هند محسوب می‌شوند.

بنابراین تقویت همه‌جانبه آن دو، از لحاظ آمریکا حائز اهمیت بود. از دیدگاه راهبردی آمریکا ایران و اسرائیل می‌توانند:

الف: در مقابل توسعه کمونیزم منطقه‌ای و نفوذ شوروی در خاورمیانه و آفریقا همچون سد عمل کنند.

ب: این دو کشور می‌توانند نگهبان جریان آزاد نفت از خاورمیانه به سوی کشورهای صنعتی غرب باشند. در این میان شاه در زمینه نظامی همکاری‌های گوناگونی با رژیم اسرائیل داشت از جمله:

۱- همکاری‌های راهبردی نظامی در صورت حمله یکی از کشورهای عربی به یکی از دو رژیم.

۲- استفاده از تجارب صهیونیست‌ها در زمینه مدرنیزه کردن تجهیزات نظامی ایران.

۳- بهره‌گیری از مشاورین نظامی رژیم صهیونیستی و خرید برخی اقلام نظامی ساخت رژیم صهیونیستی. ایران در این زمینه نقش رژیم صهیونیستی را به‌عنوان منبع معتبر و قابل اطمینان برای خریدهای تسلیحاتی و مشاوره نظامی پذیرفته بود.

ایران در زمینه خرید تسلیحات از رژیم صهیونیستی چندین قرارداد با آن رژیم منعقد کرد، از جمله خرید اسلحه خودکار «یوزی». قرارداد تعمیر و سرویس هواپیماهای جنگنده از نوع F۱۶، خرید توپ ۱۰۶ ضد تانک، خرید خمپاره سنگین ۱۲۰ میلیمتری.

در بهار سال ۱۳۵۶ هـ ش زمانی که شیمون پرز وزیر دفاع رژیم صهیونیستی بود، توافقنامه‌ای میان دو رژیم در زمینه پروژه تولید موشک بالستیک با کلاهک ۷۵۰ کیلوگرمی که دارای کاربردی اتمی نیز بود! به امضا رسید.

پروژه مزبور به «فلاور» یاگل! موسوم بود و ایران هزینه این همکاری را به صورت یک میلیارد دلار نفت خام می‌پرداخت و همچنین یک فرودگاه و سایت پرتاب برای آزمایش دور برد موشکی و همچنین محلی برای سوار کردن موشک در اختیار رژیم صهیونیستی می‌گذاشت. برای پیگیری این موضوع، شاه ارتشبد حسن طوفانیان را در ۲۷ تیر ۱۳۵۶ به فلسطین اشغالی اعزام کرد. طوفانیان با ژنرال عزروایزمین، وزیر دفاع رژیم صهیونیستی و موشه دایان وزیر خارجه وقت آن رژیم ملاقات و مذاکره نمود.

توسعه همکاری‌های فنی، عمرانی و نفتی میان دو رژیم

موفقیت رژیم صهیونیستی در تبدیل زمین‌های لم یزرع به مناطق حاصل خیز و به کارگیری فناوری‌های جدید در زمینه کشاورزی، عامل مهمی در برقراری و توسعه روابط ایران و اسرائیل به شمار می‌آمد.

در سال ۱۳۴۰ هـ ش موشه دایان وزیر کشاورزی صهیونیستی از وزیر کشاورزی ایران دعوت کرد تا هیأتی را برای بازدید تأسیسات زراعی و آبیاری اسرائیل، به آن کشور اعزام دارد. ایران نیز هیأتی را به همین منظور به فلسطین اشغالی اعزام داشت. پس از دیدار موشه دایان وزیر کشاورزی اسرائیل از ایران، تمایل تهران به استفاده از فناوری کشاورزی صهیونیست‌ها افزایش یافت. زلزله هولناک سال ۱۳۴۱، در دشت قزوین و بوئین زهرا، زمینه مناسب دیگری را برای فعالیت صهیونیست‌ها فراهم ساخت.

در این زلزله سیصد روستا ویران گشت و وزارت کشاورزی ایران تصمیم گرفت تا یک برنامه جامع بازسازی و توسعه در این منطقه را به مورد اجرا بگذارد. در این راستا شرکت صهیونیست‌ها «تاهاال» در مناقصه مربوط به اجرائی کردن پروژه وزارت کشاورزی ایران برنده شد! پروژه عمرانی قزوین شامل چهار مرحله بود و صهیونیست‌ها توانسته بودند با نفوذ خود در آمریکا، نظر بانک جهانی را برای پرداخت ۲۰ میلیون دلار وام به ایران، برای اجرای طرح مزبور جلب نمایند.

در زمینه تجاری حجم مبادلات بازرگانی میان تهران و تل‌آویو در اواخر دهه چهل (هـ ش) به حدود ۲۵۰ میلیون دلار بالغ گردید. صدور نفت ایران به اسرائیل برای تأمین امنیت آن رژیم بسیار با اهمیت بود. به‌ویژه در دوران تحریم نفت توسط اعراب، در پی جنگ رمضان ۱۹۷۳ م. رژیم شاه نفت خود را در قبال خرید تجهیزات و تسلیحات نظامی و امنیتی و بهره‌گیری از تخصص‌های مختلف اسرائیل به‌ویژه در زمینه‌های امنیتی و اطلاعاتی، به آن کشور تحویل می‌داد. در سال ۱۳۵۵ رژیم صهیونیستی ۷۵٪ کل نیاز داخلی خود را که در حدود ۱۵۰ هزار بشکه در روز می‌شد، از ایران تأمین می‌نمود. روابط نفتی میان دو رژیم از سال ۱۳۳۸ آغاز شد و یک شرکت مشترک را به نام «ترانس آسیاتیک» متشکل از شرکت ملی نفت ایران و گروهی از شرکت‌های توزیع‌کننده نفت صهیونیست برای حمل نفت ایران تأسیس شد.

نقش شاه در پایه‌گذاری روند سازش اعراب و رژیم صهیونیستی

پس از جنگ و رژیم صهیونیست، اسرائیل به شدت نسبت به برقراری ارتباط با انور سادات رئیس جمهور مصر، احساس نیاز می‌کرد.

سلطنت و صهیونیسم در تعامل فرهنگی

صهیونیست‌ها در این مقطع تاریخی و شرایط پس از جنگ رمضان ۱۳۵۲ هـ ش محور موساد - تهران را به شدت فعال کردند. زامیر رئیس دستگاه جاسوسی موساد از سوی نخست‌وزیر دولت صهیونیستی مأموریت یافت تا با ترغیب ساواک، شاه را وادار کند، به‌عنوان واسطه و میانجی به برقراری تفاهم میان قاهره و تل‌آویو تلاش و اقدام کند. زوی زامیر رئیس موساد با نصیری رئیس ساواک، در تهران ملاقات و مذاکره کرد و پس از اشاره به زمینه‌های همکاری و توافقات میان دو رژیم شاه و صهیونیست‌ها و ابراز نگرانی از مواضع شوروی در جهان عرب، تقاضا کرد تا ایران برای دیدار میان مصری‌ها و اسرائیلی‌ها، وساطت کند و شخص محمدرضا پهلوی به‌عنوان دوست واقعی! اسرائیل پیام آن رژیم را به انور سادات رئیس جمهور مصر ابلاغ کند.

رژیم شاه برای ملاقات سادات و بگین نخست‌وزیر صهیونیستی در ابعاد مختلف سرمایه‌گذاری کلان کرد. وام‌های کلان ایران به مصر محصول این وساطت‌ها بود. ژنرال موشه دایان وزیر دفاع صهیونیست‌ها زمان جنگ ۱۹۷۳ م. و وزیر خارجه وقت اسرائیل در ۱۳۵۶ طی سفری به ایران با شاه ملاقات و پیرامون ایجاد سازش میان مصر و اسرائیل مذاکره کرد.

مناخیم بگین در اردیبهشت ۱۳۵۶ از حزب لیکود به نخست‌وزیری دولت صهیونیستی رسید و تلاش‌های محرمانه در قالب دیپلماسی پنهان، برای ایجاد سازش میان اعراب و اسرائیل روز به روز فزونی گرفت و سرانجام سادات در اواخر آبان ۱۳۵۶ سفر ننگین خود را به بیت‌المقدس به مرحله اجرا درآورد. سازش سادات با صهیونیست‌ها پایه‌ای برای روند سازش بقیه حکومت‌های ارتجاعی و دولت‌های عرب وابسته به غرب گردید.

روابط فرهنگی ایران و رژیم صهیونیستی

مناسبات فرهنگی یکی از ابعاد دیگر روابط ایران و رژیم اشغالگر قدس در دوره حاکمیت شاه منفور بود. روابط فرهنگی میان دو رژیم در زمینه‌های مختلف بوده که به شرح زیر است:

۱- جشن‌های ۲۵۰۰ ساله: نقش صهیونیست‌ها در طراحی و برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله قابل توجه بوده است. مطبوعات صهیونیستی در سال‌های دهه چهل، مقالات متعددی در باره جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و سالگرد تأسیس شاهنشاهی ایران نوشتند و در این زمینه تبلیغات گسترده‌ای به راه انداختند. از جمله اهداف رژیم اسرائیل در اقدام فوق عبارت بود از:

الف - تقویت مناسبات رژیم صهیونیستی با شاه.

ب - بهره‌برداری از این تبلیغات به نفع خود، آنها با این تبلیغات به‌ویژه در خصوص خدمات شایان کوروش در آزاد کردن قوم یهود از زیر یوغ پادشاه بابل، سعی داشتند پیوندهای باستانی میان ایران و قوم یهود را احیا کنند.

صهیونیست‌ها در تبلیغات خود از کوروش به‌عنوان اولین صهیونیست! و از اعلامیه کوروش با عنوان «بالفور باستانی» نام می‌برند! اما شاه تحت فشار افکار عمومی جامعه ایرانی و جهان اسلام، نتوانست از اسرائیلی‌ها برای شرکت در این جشن دعوت به‌عمل آورد و مطبوعات صهیونیستی، شاه را به خاطر عدم دعوت مقامات اسرائیلی مورد انتقاد و نکوهش قرار دادند.

۲- جهانگردی: صهیونیست‌ها در تلاش بودند همکاری میان دو کشور در زمینه جهانگردی را توسعه و تقویت کنند و در راستای اهداف سیاسی و اقتصادی، در این بعد فرهنگی حرکت و فعالیت داشتند. در روز ۴ مرداد ۱۳۴۱ هـ ش به دعوت اسدالله علم نخست‌وزیر وقت «تدی کولک» رئیس اتحادیه جهانگردی اسرائیل و هیئت همراه وارد تهران شدند و طی ده روز توقف در ایران، پیرامون برنامه‌ریزی برای توسعه صنعت جهانگردی ایران و پایه‌ریزی همکاری میان دو کشور در زمینه جهانگردی!، با مقامات ایرانی گفتگو کردند. در همین سفر بود که تدی کولک در مذاکره با مقامات دولت شاه، طرح‌هایی برای برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله طرح‌های مختلفی ارائه داد. در پنجم فروردین ماه ۱۳۴۳ نخستین گروه جهانگردی اسرائیلی توسط مؤسسه سیاحتی «اشل» به مدیریت «اشل» و با همکاری شرکت هواپیمایی «ک.ال.ام» وارد تهران شده و از اماکن باستانی ایران دیدن کردند.

۳- جنبش صهیونیستی و باستان‌گرایی در ایران شاهنشاهی: جنبش فکری باستان‌گرایی در ایران در دوره پهلوی اول آغاز شد. نقش روشنفکران غرب‌زده در این جنبش و توسعه آن در ابعاد مختلف فرهنگ ایران بسیار مهم بوده است. صهیونیست‌ها پس از تشکیل رژیم اشغالگر خود در فلسطین و به دنبال کوشش در راستای تقویت روابطشان با ایران، سعی داشتند با بزرگ‌نمایی و تحریف تاریخ باستان ایران، پیوندهای باستانی میان ایرانیان و قوم یهود را عمیق و گسترده جلوه دهند.

افسانه «استر» توسط مورخین و اساطیرشناسان اسرائیلی تبلیغ و ترویج گشت. طبقه افسانه‌های یهودی، خشایارشا پادشاه ایران تحت نفوذ استر (همسرش) و مردخای (مشاور او) از توطئه وزیر اعظم خود جلوگیری کرد، که بر اساس نقشه وزیر می‌بایست کلیه یهودیان قتل عام می‌شدند! از آن تاریخ تاکنون همه‌ساله یهودیان به این مناسبت جشن مذهبی به نام «پوریم» برگزار می‌کنند. همچنین در متون مذهبی یهودیان اشاره به اقدام کوروش برای رهایی یهودیان بابل از اسارت پادشاه بابل، روحانیان یهودی کوروش را به خاطر این اقدام ستودند. مورخان صهیونیستی به جریان حمله کوروش به بابل و آزادی یهودیان جنبه‌های اسطوره‌ای و تقدسی داده‌اند.

۴- دعوت از شخصیت‌های فرهنگی و ادبی ایران: مایرآمیت رئیس سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل در سال ۱۳۴۱، پس از دیدارش از ایران و ملاقاتش با مقامات ایرانی، طی گزارشی به مقامات بلندپایه صهیونیستی یادآوری می‌کند که رژیم اسرائیل در افکار عمومی ملت ایران منفور است. لذا او توصیه می‌کند که رژیم صهیونیستی با دانشگاه‌ها و مطبوعات و مراکز فرهنگی ایران تماس برقرار شود. در پی این گزارش رژیم صهیونیستی تلاش می‌کند با مطبوعات و روشنفکران ایران رابطه صمیمانه‌تری برقرار کند و زمینه‌های مناسب جهت سفر مقامات و شخصیت‌های فرهنگی فکری و مطبوعاتی ایران را به اسرائیل فراهم می‌کند.

در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ و آغاز دهه ۱۳۴۰ با برنامه‌ریزی موساد و نقش فعال روشنفکران وابسته به دربار، ترویج تز «مدینه فاضله اسرائیل!» به شکلی فوق‌العاده در نشریات ایران آغاز شد و تسهیلاتی جهت سفر عناصر روشنفکری و مطبوعاتی ایران به اسرائیل فراهم گردید. تعدادی از روشنفکران طرفدار افکار سوسیالیستی و روشنفکر ایران چون «خلیل ملکی»، «داریوش آشوری»، «جلال آل‌احمد» و دیگران عازم فلسطین اشغالی شدند که در بازگشت خلیل ملکی و داریوش آشوری و برخی از روشنفکران «سوسیالیسم کیبوتصی» را نمونه‌ای از پیشرفت سوسیالیسم معرفی و تبلیغ کردند. ولی مرحوم جلال آل‌احمد، با نگارش مقالاتی به افشا ماهیت رژیم صهیونیستی پرداخت... که آخرین مقاله او پس از شکست ناصر در جنگ شش روزه نوشت و در روزنامه «جنگ هنر» منتشر شد و موجب توقیف همیشگی این هفته‌نامه گردید... این مقاله پیش از انقلاب تحت عنوان «اسرائیل عامل امپریالیسم» از سوی نشر نذیر با مقدمه‌ای از اینجانب و با امضای مستعار «ابورشاد» از قم منتشر گردید.

همچنین سفرهای بسیاری نیز در قالب شرکت در کنگره‌های علمی و دانشجویی به اسرائیل انجام می‌شد. به‌طور مثال سفر ابراهیم پورداوود (یکی از مؤسسين جریان باستان‌گرایی در ایران) در خرداد ۱۳۴۰ جهت شرکت در کنگره جهانی علوم یهود و سفر احسان یار شاطر در اردیبهشت ۱۳۵۷ جهت شرکت در چهارمین

اجلاس کمیته بیت المقدس... ابوالحسن بنی صدر نیز جزو مدعوین بودند که اسرائیل از آنها برای شرکت در سمینار بین‌المللی دانشجویان دعوت به عمل آورده بود.

۵- تاریخ میراث ملی ایران: یهودیان ایران نقش مهمی در خرید اشیاء و آثار باستانی و عتیقه در تاریخ معاصر ایران داشتند و این اقدام در دوره دو پهلوی تشدید یافت. در دوره پهلوی دوم با حضور وسیع و گسترده صهیونیست‌ها در ایران روند تاراج میراث ملی ایران شتابی بیشتری پیدا کرد و اسرائیل به صورت یکی از مراکز بین‌المللی خرید و فروش آثار باستانی ایران درآمد. اسرائیلی‌ها در کاوش‌های باستان‌شناسی در مناطق مختلف ایران نیز حضور داشتند و افرادی چون ایوب ربانو در طی ده‌ها سال یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های آثار باستانی ایران را جمع‌آوری کرد که بعضی از آنها در جهان بی‌نظیر بودند. ارتشبد حسین فردوست در خاطرات خود فعالیت یعقوب نیمرودی وابسته نظامی رژیم صهیونیستی در تهران را در زمینه تاراج آستان باستانی ایران فاش می‌سازد.

۶- بخش فارسی رادیو اسرائیل: بخش فارسی رادیو اسرائیل در ابعاد مختلف در روند روابط میان دو کشور تأثیرگذار بوده است. این بخش بلافاصله پس از تأسیس دولت رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ شروع به کار کرد و ارتباط با یهودیان ایرانی جهت مهاجرت به اسرائیل از جمله اهداف تأسیس این بخش رادیویی بوده است. در واقع رادیو اسرائیل رابط رسانه‌ای رژیم صهیونیستی با یهودیان ایرانی بوده و نقش ارزنده در روند مهاجرت یهودیان فارسی زبان داشته و همچنین این رادیو نقش هدایت‌گری در جهت تشویق یهودیان ایرانی برای حضور در صحنه کمک به مهاجرت یهودیان عراقی و دیگر کشورهای خاورمیانه داشته است.

در تیرماه ۱۳۵۷ مسئله تعطیل شدن بخش فارسی رادیو اسرائیل در کمیته بازگشت مهاجرت پارلمان اسرائیل مورد کنکاش قرار گرفت. موشه قصاب (موشه کاتزا و رئیس جمهور رژیم صهیونیستی از سال ۱۳۷۹ تاکنون) نماینده ایرانی‌الاصل پارلمان از حزب لیکود، در دفاع از ادامه کار بخش مزبور با ارائه دلایلی همچون عدم انتشار نشریه‌ای به زبان فارسی در اسرائیل و لزوم حفظ و ادامه ارتباط روزانه با بیش از هشتاد هزار یهودی ایرانی‌الاصل و سایر فارسی زبانان موفق شد از تعطیل این بخش جلوگیری به عمل آورد.

همکاری‌های هنری - ورزشی: در زمینه مناسبات هنری میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی، اسرائیلی‌ها فعال بودند. آنها با سه فیلم در جشنواره فیلم‌های کودکان و نوجوانان که در سال ۱۳۴۵ هـ ش در تهران برگزار شد، شرکت جستند. در اسفند ۱۳۴۰ چند خواننده ایرانی! هم جهت اجرای کنسرت‌هایی به اسرائیل رفتند.

در زمینه روابط ورزشی حکومت پهلوی دوم همواره تحت فشار افکار عمومی جامعه ضداسرائیلی ایران قرار داشت ولی در قبال این‌گونه روابط اعلام می‌داشت که ایران سیاست را در ورزش دخالت نمی‌دهد! و هیچ‌گونه

مخالفت در ادامه روابط ورزشی با اسرائیل وجود ندارد. هنوز خاطره بازی فوتبال میان دو تیم ایران و رژیم صهیونیستی در چارچوب بازی‌های فوتبال آسیا در حافظه تاریخی ملت ایران زنده است که چگونه ملت ایران به حمایت از مردم فلسطین و علیه رژیم صهیونیست، یکصدا فریاد می‌زدند.

نقش مؤثر حرکت اسلامی امام خمینی(ره)

مناسبات نظامی و اطلاعاتی میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی کاملاً محرمانه نگاه داشته می‌شد و سعی می‌شد که روابط بازرگانی، صنعتی و نفتی میان دو رژیم در استتار بماند. روابط سیاسی و دیپلماتیک دو رژیم از ماهیتی دوگانه برخوردار بود. در حالی که ایران به حمایت لفظی از اعراب و قضایای فلسطین می‌پرداخت، کمک‌های پنهانی خود را به اسرائیل گسیل می‌داشت. علل این سیاست و ملاحظات به عوامل زیر باز می‌گردد:

۱- اجتناب رژیم شاه از برانگیختن واکنش تند اعراب و مسلمانان بر ضد او.

۲- هراس مستمر از جامعه اسلامی ایران که تشکیلات مذهبی و حوزه‌های علمیه و روحانیون در هدایت و رهبری آنها نقش اساسی داشتند.

۳- وحشت رژیم شاه از نهضت امام خمینی(ره)... البته صهیونیست‌ها در مناسبات مختلف سعی داشتند این روابط را با رژیم شاه علنی کنند! ولی نهضت مذهبی جامعه ایرانی به رهبری امام خمینی چالش بزرگی در روابط میان دو رژیم بوده است.

حضرت امام خمینی(ره) در مناسبت‌های مختلف و با استفاده از هر موقعیتی، رژیم را به واسطه روابطش با رژیم صهیونیستی و آزاد گذاشتن دست عوامل اسرائیل در ایران، مورد سرزنش و انتقاد شدید قرار می‌داد. حملات و انتقادات مزبور با مخالفت‌هایی که بر سر تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۴۱ هـ ش و فروردین ۶ بهمن همان سال، در خصوص مواد شش‌گانه انقلاب سفید شروع شد. مجال مطرح شدن پیدا کرد و در اغلب بیانات و پیام‌ها خصوصاً در جریان یورش دژخیمان رژیم به مدرسه فیضیه قم در ۲ فروردین ۱۳۴۲ و سپس واقعه خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و اعتراض به احیای کاپیتولاسیون چهارم آبان ۱۳۴۳، مورد اشاره و تأکید قرار گرفت.

در میان چهره‌ها و شخصیت‌های مذهبی - سیاسی مخالف رژیم، امام خمینی تنها شخصیتی بود که در اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های خود با شدت قضیه فلسطین و مسائل مناسبات رژیم شاه و رژیم صهیونیستی را مطرح و به‌عنوان یک نقطه ضعف و حساسیت رژیم، بر روی آن انگشت گذاشته و نظر مردم را به این قضیه مهم و حیاتی برای همه مسلمانان، متوجه ساخته است. قضیه فلسطین در طول نهضت اسلامی امام خمینی از

۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ یکی از محورهای اساسی مخالفت ایشان با شاه و رژیمش بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم جمهوری اسلامی ایران از قضیه فلسطین حمایت کرده و هم‌اکنون نیز این حمایت‌ها تداوم دارد. البته امیدواریم که در این قبیل مسائل حساس، همه جوانب امور! رعایت شود و به دور از شعارزدگی و با اقدامات عملی غیرعلنی، پشتیبانی مادی و معنوی از حرکت‌های آزادی‌بخش فلسطین به‌عمل آید... انشاءالله.

در آغاز سال ۱۹۷۵، و با شروع جنگ-های داخلی در لبنان، خبرنگار هفته‌نامه انگلیسی اکونومیست گزارشی درباره طرف-های درگیر در لبنان تهیه کرد، و در آن مفصلاً به نقش شیعیان پرداخت. وی در قسمتی از آن گزارش که گویای دیدگاه غربیش درباره شیعه بود، یادآور شد؛ هر فرد شیعه در لبنان یک کمونیست احتمالی است ... گفته مربوط به نه سال پیش است.

هنگام دیدار فیلیپ حبیب — فرستاده آمریکایی به منطقه — با دکتر حسین کنعان، رئیس وقت مجلس جنوب و رئیس دفتر سیاسی جنبش امل، حبیب از وی پرسید؛ که اهمیت شهادت طلبی نزد شیعیان تا چه حد است که «به این شکل عجیب!» به آن روی آورده‌اند. حبیب نتایج شهادت‌طلبی را در ایران و سپس در لبنان امروز لمس کرده‌بود. کنعان پاسخ داد نیل به شهادت از دیدگاه یک مسلمان به معنای رسیدن به بهشت است و بهشت یعنی رودهای عسل و باغ-های میوه و حورالعین و ... پیش از آنکه سخن دکتر به پایان برسد، حبیب فریاد برآورد: پس از هم-اکنون نام مرا به عنوان یک نفر شیعه ثبت کنید! میان این نظر که یک شیعه در عرف غرب یک کمونیست احتمالی است، و انتخاب شهادت به عنوان راهی به سوی بهشت، از دید فرستاده غرب، نه سال فاصله است، به اندازه عمر بحران لبنان. طی این مدت مبارزه ملی با شیوه‌های گوناگون، راه-های متعددی را پیمود. ولی موضع غرب در قبال نیروهای اصلی، با وجود تعدد ابزارهای آن، دگرگون نشد. غرب حتی برای یک بار هم تلاش نکرد تا راز واقعی کشمکش را نیک دریابد. از این رو هر بار راه‌حل-هایی مطرح می‌کرد که با ماهیت میهن واحد و یکپارچه کاملاً بیگانه بود.

در سال ۱۹۷۶ دین براون به سلیمان فرنجه، رئیس-جمهور وقت پیشنهاد کرد، مارونی-ها از لبنان به آمریکا منتقل شوند تا در برابر خشم مسلمانان در امان باشند. اما لبنانی-ها با وجود استمرار درگیری و ادامه خونریزی، این راه‌حل آمریکایی را به امید دستیابی به راه حلی لبنانی و عربی رد کردند. آمریکا در آن هنگام بر این پندار بود که بیماری مشکل‌زا «مارونی»ها هستند و باید ریشه‌کن شوند. امروز نیز آمریکا سفارت خود را در لبنان می‌گشاید تا شیعیان را به مهاجرت از لبنان تشویق کند. از نظر آمریکا این بار بیماری مشکل‌آفرین «شیعیان» هستند و باید از ریشه برکنده شوند.

حال این پرسش مطرح است که آیا آمریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر نظام شاهنشاهی در ۱۹۷۹م نکوشیده است تا تاریخ مسلمانان و حرکت-های اسلامی را برای نخستین بار در تاریخ خود بررسی و تحلیل کند؟

البته غرب هرگز سعی نکرد حرکت-های اسلامی را از خلال آرمان-ها و واقعیت-ها مورد بررسی قرار دهد، بلکه همواره کوشید در پاره‌ای از آنها رخنه کند تا — به قول خود — از شر آنها در امان بماند، و رفته-رفته آنها را تجزیه و نابود کند. همچنین تلاش کرد، پاره‌ای از آنها را در زمان دلخواه در جهت موردنظر خود به کار گیرد. اما چون غرب به جای شناسایی این حرکت-ها بیشتر برای مخدوش-کردنشان می‌کوشد، بنابراین نخواهد توانست آنها را درک کند. به-ویژه آن دسته از حرکت-هایی را که در خط مشی، رفتار و هدف با غرب ستیز دارند. تردیدی نیست که غرب همچنان، از نظر فکری و عملی با اسلام دشمنی می‌ورزد.

از این رو با بررسی تاریخی پیدایش جنبش امل و اندیشه بنیانگذار آن، امام موسی صدر، و بیان آنچه تا به امروز شناخته شده و روشن است، و آنچه پنهان و ناشناخته مانده است، گذشته-ای نزدیک را به-یاد می‌آوریم که به تاریخ دیرین انقلاب و عصیانگری پیوند خورده و بخشی از ماهیت انقلابی تشیع است.

شیعیان در لبنان

در ۱۹۲۰م ژنرال فرانسوی «گورو» موجودیت «لبنان بزرگ» را اعلام کرد. او پیش از این، استان-های شمال، جنوب، بقاع و بیروت را از سوریه جدا کرده و به جبل که به نام «لبنان» شناخته می‌شد، ملحق ساخته بود. مسیحیان مارونی در جبل بیش از دیگران از این تصمیم شادمان شدند، زیرا آن را در جهت تقویت جایگاه خود و حکومت بر یک منطقه وسیع می‌دانستند، که سرانجام به آنان اجازه می‌داد دولت ویژه‌ای تأسیس کنند. ولی مسلمانان (سنی و شیعه) در شمال، جنوب، بقاع و بیروت برای برگزاری یک کنفرانس گردهم آمدند؛ کنفرانسی که جدایی آنان را از سوریه محکوم کرد و خواستار ماندن در زیر بیرق سوریه شد، و بر حفظ یکپارچگی سوریه کنونی، فلسطین، اردن و لبنان تأکید داشت.

با اعلام موجودیت دولت لبنان بزرگ — به عنوان تثبیت عمل انجام شده‌ای که با توافقنامه ۱۹۱۶ سایکس — پیکو میان انگلستان و فرانسه مبنی بر تجزیه میهن عربی خارج از تسلط عثمانی میان دو دولت استعمارگر شروع شده بود — و شکست مخالفان آن، همگان به عنوان یک عمل انجام شده با آن برخورد کردند. بیروت به عنوان پایتخت لبنان بزرگ درآمد و همه نهادها و سازمان-های تجاری، دولتی، فرهنگی، آموزشی، اقتصادی، مالی و تبلیغاتی در آن متمرکز گردید، و رفته-رفته سیل نیازمندان مناطق دیگر برای یافتن کار به سوی آن سرازیر شدند.

از ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۸م شیعیان در -جنوب لبنان جدید، برای کار در مزارع الجلیل و دشت الحوله عازم شمال فلسطین شده و از ۱۹۴۸م و -به-ویژه پس از اشغال فلسطین، برای کاریبی راهی بیروت شدند.

با توافق مسلمانان و مسیحیان، استقلال لبنان اعلام شد. به موجب این توافق، قرار شد مسلمانان از دعوت خود مبنی بر اتحاد با سوریه دست بردارند، و در مقابل، مارونی‌ها به استقلال از فرانسه رضایت دهند. سرانجام منشور به اصطلاح ملی — که حاصل توافق اهل تسنن بیروت با مارونی‌های کسروان بود — و نهادهای قانونی نشأت گرفته از آن، در لبنان حاکمیت یافت. براساس مفاد این منشور، کشور میان این دو گروه تقسیم شد. اما دیگر فرقه‌ها سهم مناسبی به دست نیاوردند، چراکه تنها معیار مورد پذیرش «فرقه‌گرایی» بود.

با اشغال فلسطین و بستن درها به روی جنوبی‌های جویای کار، همچنین اتخاذ سیاست درهای باز در برابر جنوب و مصر، وضعیت اقتصادی شیعیان رو به وخامت نهاد. این سیاست با گشودن درهای مهاجرت فراروی مارونی‌ها برای عزیمت به آمریکای لاتین همزمان شد. مارونی‌ها توانستند ثروتی بیندوزند که اوضاعشان در لبنان را بهبود می‌بخشید. سنی‌ها، فرزندان ساحل، از داد-و-ستد تجاری و اقتصادی با عرب‌ها و جهان، به-ویژه پس از پیدایش نفت در پاره‌ای از کشورهای عربی بهره‌مند شدند.

از-این-رو شیعیان برای فرار از جنوب مستمند رو -به بیروت آوردند و به مشاغل پستی چون رفتگری، واکس زنی و باربری در بندر و خیابان‌ها مشغول شدند. آنان در دوران شکوفایی اقتصادی شهرها و در سایه نیاز به وجودشان در آغاز جریان صنعتی شدن، یک نیروی کار ارزان قیمت را تشکیل می‌دادند. شماری از آنان نیز به آفریقا و برخی کشورهای عربی به-ویژه کویت جهت اشتغال در بخش ساختمان‌سازی یا کارهای پیش-پا افتاده تجاری مهاجرت کردند. شیعیان به دلیل شرایط اجتماعی، دینی و تربیتی، با زاد--و--ولد فراوان متمایز شدند. رفته-رفته شماری از آنان با بهره‌گیری از سیاست درهای باز اقتصادی کشور و فراهم کردن زمینه‌های اشتغال، مدیریت، آموزش و تجارت توانستند اموال خویش را در کارخانه‌های بیروت، پیمانکاری-ها و مغازه‌ها به کار گیرند، زیرا همه فعالیت-ها در پایتخت تمرکز یافته بود. این امر باعث شد سرمایه‌های مهاجران جذب شود و زمینه مهاجرت داخلی دیگری را فراهم کنند. مهاجرت ابتدا از جنوب و بقاع شیعه‌نشین آغاز شد و رفته-رفته مهاجران در بیروت و حومه آن متمرکز شدند. کارخانه‌های مسیحی نیازمند به نیروی کار ارزان قیمت، به-ویژه در منطقه شهر صنعتی «درمکلس» و «شویفات»، تأسیس یافت. بدین سان کمربندی از کارخانه‌ها گرداگرد بیروت شکل گرفت که در نزدیکی آن یک کمربند از اهالی جنوب و بقاع به نام «کمربند فقر» در دو منطقه نبعه و حومه جنوبی قرار داشت.

در پی شکست سنگین ۱۹۶۷ اعراب و پیدایش مقاومت فلسطین و حضور آن در لبنان، و به موجب موافقتنامه ۱۹۶۹ قاهره، جنوب لبنان به دلیل موقعیت جغرافیایی و هم-مرزی با فلسطین موقعیت تازه‌ای یافت. و عملیات چریکی آغاز شده از این منطقه پاسخ سریع اسرائیل را در پی داشت.

در این زمان دو مسأله بر-سینه جنوبی-ها سنگینی می‌کرد: بمباران و ویرانگری از سوی اسرائیل، و فقر و بینوایی عمدی از سوی دولت. از این رو، بار دیگر مهاجرت از داخل و خارج به سمت مرکز از سر گرفته شد، و با افزایش فقر و بینوایی در حومه بیروت، این منطقه به صورت یک دژ جمعیتی درآمد. از سوی دیگر، بی‌توجهی به منطقه بقاع و خوی انتقام-گیری اجتماعی، پاره‌ای از مردم این منطقه را به مهاجرت از بیروت به سوی حومه شهر و نبعه واداشت.

بر مبنای این واقعیت اجتماعی و در پرتو نهضت قوم‌گرایی امت عربی در- دوران جمال عبدالناصر، شیعیان پایگاه اصلی سمت‌گیری-های سیاسی آن برهه را تشکیل دادند. بدین جهت توجه شیعیان میان جریان-های قوم‌گرا (ناصریسم و حزب بعث) و فراقومی (چپ‌گرا و اسلام‌گرا) تقسیم شده بود. گفتنی است شیعیان هوادار قومیت‌گرایی سوری، پیوستن به سوریه عربی را در سر می‌پروراندند، این مسأله با سیاست مورد نظر آنتوان سعاده، چندان سازگار نبود.

مهم آن است، شیعیان به احزابی پیوستند که لبنان را به رسمیت نمی‌شناختند. این اقدام به نفع قوم‌گرایی عربی یا سوری یا فرا-ملی‌گرایی جهانی (کمونیست-ها و حزب تحریر اسلامی) انجامید، و زمینه را برای برخورد با دولت لبنان فراهم ساخت؛ به-ویژه پس از حمایت اصولی شیعیان از مقاومت فلسطین در جنوب لبنان و بیروت و پیوستن هزاران جوان شیعه به آن. این جریان زمانی رخ داد که رهبران سنتی شیعه (الاسعد، بیضون، الخلیل، الزین، عسیران) به نفع اندیشه‌های جدید از مواضع خود عقب‌نشینی کردند. از آن هنگام رفته‌رفته نظام مارونی - سنی در معرض خطر قرار گرفت.

امام موسی صدر و مجلس اعلای اسلامی شیعیان

در ۱۹۵۹ امام موسی صدر برای همیشه از ایران رهسپار لبنان و ساکن شهر صور در جنوب شد. ایشان رفته-رفته خود را برای به دست گرفتن جایگاه مهمی در میان شیعیان لبنان آماده می‌کرد. در بخش ویژه‌ای مفصلاً به شرح زندگی و فعالیت-های امام موسی صدر خواهیم پرداخت.

با صدور فرمان ریاست جمهوری لبنان مبنی بر تأسیس مجلس اعلای شیعیان در ۱۹۶۷م، امام موسی صدر به ریاست آن برگزیده شد. این فرمان در ۱۹۶۷/۵/۱۶ به تصویب پارلمان رسید و سلیمان فرنجه، رئیس جمهور، در فرمان مورخ ۱۹۶۷/۱۲/۱۲ رسمیت آن را اعلام کرد. لازم به یادآوری است که پیشتر به شیخ حسن خالد، مفتی جمهوری لبنان، پیشنهاد تأسیس یک مجلس اسلامی که دربرگیرنده تمام فرقه‌ها باشد، شده بود ... ولی وی از این پیشنهاد استقبال نکرد.

امام موسی صدر از طریق گردهمایی‌های مسلحانه با شرکت صدها هزار تن در بسیج شیعیان بر ضد دولت سهیم شد. (نخستین گردهمایی در بعلبک با شرکت ۳۰۰ هزار شهروند که ۷۰ هزار قبضه سلاح به دست داشتند، و دومین گردهمایی در صور با شرکت ۱۵۰ هزار شهروند با ۳۰ هزار قبضه سلاح تشکیل شد.) قرار بود گردهمایی دیگری در ۱۹۷۴ در بیروت برپا شود، که با دخالت‌های دولت لغو گردید. از همان روز امام موسی صدر اعلام کرد وی سخنگوی محرومان تمام فرقه‌ها از جمله شیعیان است، ولی عنوان «محرومان» از همان زمان بر شیعیان اطلاق شد.

شیعیان در سال ۱۹۷۵

در دیدار امام موسی صدر با میشل اده، وزیر چپ‌گرای سابق، و غسان توینی در پاریس ۱، اده به امام صدر گفت: حضرت امام باید بدانید که شیعیان مسبب جنگ در لبنان هستند. شما یک فرقه وحشتناک هستید و اکثریت با شماست. بسیاری از افراد با استعداد شما در همه زمین‌ها حضور دارند. شما یک فرقه مستمند نیستید، بلکه سه-چهارم میلیونرهای کشور شیعه‌اند. شما بازار را در دست دارید. وقتی آزمون‌گزینش کارمندان برگزار می‌شود، میانگین پذیرفته‌شدگان شیعه همواره از دیگران بالاتر است ... سپس به طور گسترده‌ای به کار سیاسی روی آوردید و پایه تمام احزاب سیاسی مخالف نظام را فرو ریختید، عبدالناصر را روی سرتان گذاشتید و مقاومت را در آغوش کشیدید. از میان شما جوانانی چپ‌گرا سر برآوردند که عملیات انتحاری انجام می‌دادند، همچنان که دربانک آمریکا در ۱۹۷۳م (توسط علی شعیب) اتفاق افتاد. به-علاوه، وقتی شکوفایی اقتصادی در بیروت فراگیر شد، شما شیعیان میوه‌چینی کردید، در بیروت و حومه آن سکنی گزیدید و در تجارتخانه‌ها و کارخانه‌ها مشغول شدید. مهاجران شما از خارج بازگشتند تا در ساختمان‌ها و مغازه‌ها اقامت گزینند. شما از یکدیگر پشتیبانی می‌کنید، بدین‌سان مارونی اهل کسروان را از داشتن جای پای در دریا محروم ساخته و عملاً جای او را اشغال کرده‌اید ... تظاهرات عمومی را رهبری، و درخواست‌های سیاسی، ملی و قومی را مطرح کردید ... می‌خواهید با اسرائیل بجنگید و نظام را تهدید کنید ... توانگران لبنان و مستمندان آن از میان شمایند ...

چه بسا این توصیف ارائه شده از سوی یک چپ‌گرای مارونی نیاز به توضیح نداشته باشد، مگر در تحلیل دیگر علل جنگ که بیانگر تمام حقیقت نیست. به هر حال عملاً جنگ در ۱۹۷۵ آغاز شد. سلاح به دستان در بیشتر مناطق شیعه بودند (شیخ در مقابل عین‌الزمانه، نبعه رویاروی اشرفیه). سپس شیعیان برای جنگیدن در تمام میدان‌ها به بیرون از مناطقتشان رفتند، حال آنکه فرزندان کوهستان همچنان در اطراف نگه داشته شدند و فرزندان شهری به خارج مناطق شهر پا نگذاشتند، مگر به‌ندرت. جنگیدن و انتقال از جایی به‌جای دیگر به فرزندان مناطق جنوب، بقاع و شمال واگذار شد. در ۱۹۷۶ با محاصره نبعه و سپس سقوط آن ۲ چنین به نظر می‌رسید که میان رهبری سیاسی جنگ و اکثریت شیعیان یک سوء تفاهم متقابل وجود دارد. خصوصاً پس از اینکه حزب فالانژ امام صدر را فریب داد و تعهد کرد که متعرض نبعه نشود. برخلاف انتظار، این تعهد به تعهدی دیگر مبنی بر پاکسازی ریشه‌ای منطقه و اخراج ساکنان و مصادره اموال آنان مبدل شد. آنگاه امام موسی صدر احساس کرد که ناجوانمردانه از پشت خنجر خورده است که با مصیبت اجتماعی صدها هزار مهاجر توأم شده بود. یک بار دیگر شیعیان به خاطر جنگ، ناچار شدند از نبعه و حومه جنوبی به سوی جنوب مهاجرت کنند ... در آنجا مصیبت دیگری بود.

شیعیان در جنوب

در برهه زمانی مارس تا اکتبر ۱۹۷۶، جنوب لبنان یک دوران شکوفایی غیرعادی را از سرگذراند. در این دوره جنوب شاهد پیشرفتی در نحوه مصرف، عمران و وضعیت اجتماعی بود. این دوران با وضعیت آرامش و امنیت بسیار شگفت‌انگیزی همراه بود. در آن زمان تمام لبنان در همه محورها شاهد جنگ فرقه‌ای بود.

الجدار الطیب

با اینکه اسرائیل یکی از علل اصلی کشمکش داخلی در لبنان بود، ولی در آن هنگام چنین به نظر می‌رسید که اسرائیل از آنچه در لبنان می‌گذرد خشنود است. به مردم جنوب امان داده و آنان را به عادی‌سازی روابط فرا می‌خواند. اسرائیل در منطقه مطله دروازه ویژه‌ای جهت استقبال از لبنانی‌هایی که شرایطشان اجازه عزیمت به مناطقتشان را نمی‌داد، گشوده و آن را «الجدارالطیب» نامیده بود. همچنین در نوار مرزی درمانگاه‌ها، تلمبه‌خانه‌های آب، مغازه‌های ارزان‌فروش و پمپ‌بنزین‌ها و دیگر مراکز رفاهی دایر کرده بود. این درحالی است که محاصره با بروز تضاد با نیروهای بازدارنده عرب به اوج خود رسیده بود. این نیروها از اواخر ماه مه همان سال وارد لبنان شدند. پاره‌ای از لبنانی‌ها در دام دادوستد ناپسند با دشمن صهیونیستی فروغلتیدند، به‌ویژه آنکه در اغلب شهرها و روستاهای جنوب، و مشخصاً صیدا، تراکم جمعیت غیرعادی شده بود. این شهر به یک بازار مصرفی بزرگ مبدل شده بود، به‌طوری که از یک راه ارتباطی به جنوب، به شهری بزرگ

تبدیل شد که پس از بیروت و طرابلس به شایستگی، سومین شهر بزرگ لبنان به حساب می‌آمد. در زمانی که بیروت در ژوئن ۱۹۷۶ در محاصره بود و طرابلس از مشکلات رویارویی با «زغرتا» رنج می‌برد، صیدا تا قبل از ورود مجدد به صحنه درگیری در همان ماه، به اوج رونق اقتصادی رسیده بود.

مهاجرت دوباره

در اکتبر ۱۹۷۶ کنفرانس محدود سران عرب به منظور بررسی بحران لبنان برگزار شد. در این کنفرانس بر سر آتش‌بس در لبنان و اعزام نیروهای بازدارنده عرب و مذاکره برای حل مشکلات داخلی لبنان توافق به عمل آمد.

نیروهای بازدارنده به تمام مناطق لبنان، به استثنای جنوب، وارد شدند. جنوب مرحله تازه‌ای از رویارویی را آغاز کرد. اسرائیل پس از تقویت حضور فیزیکی خود در-جلب همکاری از یک افسر ارتش لبنان با درجه سرگردی کامیاب شده بود. وی به کشور خود خیانت ورزید و زیر پوشش رویارویی فرقه‌ای، به دشمن پیوست. آنگاه درگیری‌های تازه‌ای شروع شد که روستاهای جنوب، صحنه نخست آن بود. پس از آن مهاجرت جدید جنوبی‌ها آغاز شد و با اوجگیری درگیری‌ها، لحظه به لحظه بیشتر می‌شد. تا اینکه دومین تجاوز اسرائیل به لبنان پس از تجاوز سپتامبر ۱۹۷۲ در ۱۹۷۸/۳/۱۵ رخ داد. اسرائیل بخش بزرگی از جنوب را اشغال کرد که تا حومه شهر صور ادامه داشت. بار دیگر شمار مهاجران افزایش پیدا کرد. در تجاوز جدید نزدیک به ۱۵۰ هزار شهروند جنوبی پس از ترک جنوب در بیروت و حومه آن سکنی گزیدند. این مناطق همچنان تا به امروز زیستگاه اصلی بخش بزرگی از آنان است. علاوه بر وضعیت مصیبت‌بار شیعیان در جنوب، نبعه و حومه بیروت، مصیبت تازه‌ای افزوده شد، و آن استمرار خونریزی در جنوب لبنان و تجاوز پی در پی صهیونیست‌ها بود. در سایه ندانم‌کاری‌ها و سیاست‌های اشتباه پاره‌ای از جناحهای مقاومت فلسطین و برخی - لبنانی سوءاستفاده‌های نیروهای مخالف، مقاومت مسلحانه فلسطینی و ملی در جنوب و نیروهای مردمی شیعه دچار سردرگمی شدند و میان دو آتش گرفتار آمدند. یکی آتش تعهدات دینی، ملی و قومی بود که شرایط سرکوب اجتماعی و حکومتی در شکل‌گیری مفاهیم خاص آن سهیم شد و بعدها عملاً حرکت محرومان را به‌عنوان یک حرکت سیاسی به رهبری امام موسی صدر تشکیل داد، و آتش دیگر، تجاوز بیرحمانه صهیونیست‌ها بود که همه چیز را به خاکستر تبدیل می‌کرد. در این زمان جنوب از تجاوزاتی که از هر سوی آن را احاطه کرده بود، پاره-پاره می‌شد. شرایط چنان مهیا شده بود که جنوبی‌ها با خودشان نیز درگیر شوند. از این روگامی درگیری‌های داخلی شروع می‌شد و رفته-رفته اوج می‌گرفت و در رشد جنبش مسلحانه امل

(در بخش دیگری به آغاز شکل‌گیری آن خواهیم پرداخت) سهیم می‌شد. در مقابل، رشد جنبش به درگیری با دیگر نیروها دامن می‌زد.

امام موسی صدر

تاکنون شرح حال هیچ روحانی یا سیاستمداری به اندازه سید موسی صدر تحریف نشده است. وی زمانی که به لبنان آمد یک حرکت مردمی گسترده را آغاز کرد که در آن سیاست، دین و فرهنگ با ویژگی خاص هر کدام درهم آمیخت.

برخی چپگرایان می‌گفتند که او یک فرستاده ایرانی برای شیعیان لبنان بوده است، زیرا طرح اتحاد اسلامی که شاه مهم‌ترین ستون آن بود شکست خورد. بعضی راست‌گرایان می‌گفتند او یک سیاستمدار چپگرا در لباس یک روحانی است. عده‌ای از روحانیون نیز می‌گفتند این تازه از راه رسیده می‌خواهد سیاست را با دین بیامیزد. پرداختن یک روحانی به امور سیاسی، به مذاق بعضی از سیاستمداران خوش نیامد؛ عیسی به دینش و موسی به دینش، آنچه از آن تزار است به تزار واگذار کن و آنچه از آن خدا است به خدا! -! نظر توده‌های مردم ابتدا میان این یا آن نظر در نوسان بود. امام موسی صدر روزبه‌روز جای پای خود را در لبنان تثبیت می‌کرد؛ در مسجد و کلیسا، دانشگاه یسوعی و حسینیه برج‌البراجنه ...، در مصاحبه‌های مطبوعاتی، سخنرانی‌های فرهنگی - دینی، دیدارهای روزانه با مردم در محل کسب و کار و در منازلشان. موسی صدر چونان یک رویا که گریزی از پرواز با آن نیست، خویشتن را در منازل دیگران حضور می‌داد. شاید این خصوصیات باعث شد که بسیاری، از امام صدر بهراسند و با او مخالفت بورزند.

۱. در سطح روحانیون

در تاریخ معاصر لبنان سید موسی صدر اولین روحانی است که به این شیوه و با این تحرک گسترده، آن هم با اعمال نفوذ و قدرت وارد میدان سیاست شده، تا آنجا که بعضی از علمای جلیل‌القدر جبل‌عامل از سر احتیاط-کاری با این گونه درگیری شدید در کار سیاسی روزمره مخالفت کردند. از این رو، اختلاف دیدگاه از شیوه و رفتار آغاز شد تا به اختلاف در اجتهاد و در نتیجه به اختلاف بر سر کار سیاسی رسید. بعضی هم تا این لحظه همچنان بر موضع خویش مانده‌اند. گروهی نیز بر او خرده می‌گرفتند که چرا به ایراد سخنرانی در کلیساها اصرار می‌ورزد. پاسخ همیشگی او این بود: ما یک فرقه وحشت‌آور معرفی شده‌ایم، باید دیگران را مطمئن سازیم، آنان ما را به خوبی نمی‌فهمند، ما می‌کوشیم تا هراس و ناآگاهی در باره شیعه را از میان برداریم.

۲. در سطح سیاستمداران

بعضی سیاستمداران لبنان عادت کرده‌اند که پیش از آنکه از بعضی روحانیون مشورت جویند، آنان را جزو دارودسته و حامیان خود در موضع-گیری سیاسی قرار دهند، ولی امام صدر وقتی به لبنان آمد، ایفای نقش رهبری را در سر می‌پروراند، و از زمانی که گام به این کشور کوچک گذارد از این اندیشه دست برداشت. تمام فریبندگی-ها پیش روی او بود تا در یک کاخ بلندبالا و در ناز و نعمت فراوان زندگی کند. در برابر این وضعیت او می‌بایست میان پول یا رهبری یکی را برگزیند. از این رو، از اولی روی بر تافت و از همان روز اول ورود به لبنان، در اندیشه نقش رهبری، برای خدمت به مردم بود. بدین-سان بدیهی است که کینه و خشم دیگران را برانگیزد. کینه‌توزی به دسیسه و جنگ اعلام شده بدل شد، و اوایل دهه شصت میلادی شاهد ایراد اتهامات بر ضد امام بود که همه-چیز، حتی رفتار شخصیش را دربرمی‌گرفت. روشن بود که در این اتهامات، سیاست و نیرنگ سیاسی نقش اول را ایفا می‌کند.

۳. در سطح فرهنگ دوستان (-روشنفکران-)

موسی صدر با آن لهجه ایرانی (که بعضی از روحانیان لبنان دوست می‌دارند بدان تکلم کنند تا معلوم شود در نجف یا قم تحصیل کرده‌اند) در زبان و ادبیات عرب چون یک ادیب توانمند بود. در سخنانش همواره از آیات قرآن کریم شاهد می‌آورد، همچنان که هنگام سخن گفتن دوست می‌داشت مثال-هایی از اشعار عرب بیاورد. در کنار اینها به زبان-های فرانسوی و انگلیسی مسلط بود.

این استعدادها وی را مورد توجه روشنفکران فرقه‌های گوناگون قرار داد. از این رو با عنوان شدن نام وی در هر جلسه سخنرانی صدها نفر جذب می‌شدند و محل سخنرانی مملو از شنونده می‌شد.

۴. در سطح عامه مردم

موسی صدر مردی بود بلند قامت و خوش‌سیمما با چشمانی سبز، سخنوری توانا با لهجه‌ای ایرانی، جذاب و شیک‌پوش و با موهایی که از زیر عمامه سیاهش به یک‌سوی پیشانی پهنش ریخته بود. در برخورد با مردم بسیار ساده بود. او توان آن را داشت که درباره همه-چیز صحبت کند. از این رو، در میان همه مردم جای داشت و در این مورد حکایت-های زیادی وجود دارد. بسیاری گواهی می‌دهند که او در خانه‌ای را می‌زد (در روستا و یا محله‌ای فقیرنشین یا اشرافی) و اجازه ورود می‌خواست. با اهل خانه همنشین می‌شد و با آنان چای می‌نوشید. سپس از آنچه برای شام موجود بود بی‌تکلف می‌خورد، حتی اگر یک قوطی کنسرو ماهی باشد... اگر دیروقت بود، از اینکه در -رختخواب کهنه بخوابد ابایی نداشت یا اینکه حتی تا سپیده-دم با

صاحبخانه به گفتگو بنشیند. سپس نماز و نوشیدن چای با کشیدن یک سیگار --... و خداحافظ . مردم او را با این صفات می‌شناسند و بی‌تعارف از آن سخن می‌گویند. در مقابل، کسانی بودند که موسی صدر را با این گفته که این رفتارها درخور مردی با موقعیت وی نبود، ملامت می‌کردند. ولی رفتار وی در طول زندگی چنین بود. مردم اعتقاد دارند که اینها صفات رهبران و روحانیان راستین است، ولی دیگران فکر می‌کنند که اینها تحرکات سیاسی عمدی بوده است!

۵ . با حکمرانان

از نظر شیعه، روابط با حکام، مشکوک، نامطلوب و یا اصولاً غیرضروری است. بعضی می‌گویند حاکم لازم است با افراد صاحب‌نظر رایزنی کند. از این رو، در لبنان روحانیانی را می‌دیدید که وقتی یک حاکم یا یک مسئول با آنان سخن می‌گوید، وحشت می‌کنند. بسیاری از آنان از حضور بر سر سفره مسئولان اجتناب می‌کردند، زیرا موارد اشتراک تا بدان حد نیست که آنان در یک جا گرد هم آیند. بدین سبب، آنان در رسانه‌های تبلیغاتی ناشناخته، اما در علم و معرفت شاخص‌اند.

هنگامی که موسی صدر به لبنان آمد، این‌قاعده را درهم شکست. وی معتقد بود این وظیفه اوست که اگر در خانه حاکم به رویش بسته باشد، از جا برکند و نظرش را بازگوید و رسالت خویش را به مردم و مسئولان منتقل کند. سید در گشودن این درها موفق بود تا آنجا که این امر جزو بدیهیات به شمار می‌آمد.

این مسأله حکایتی دارد؛ پیش از جنگ داخلی، مقامات محلی شهر صور یک جوان ملی‌گرا را به اتهام اخلال در امنیت بازداشت کردند. بسیاری از سیاستمداران و معتمدان برای آزادی وی دخالت کردند، اما تأثیری نداشت. امام پس از درخواست خانواده بازداشت‌شده برای میانجیگری، با فرماندار صور تماس گرفت و خواستار آزادی آن جوان، با قید کفالت شد. فرماندار صور با تعجب به امام گفت: ولی امام! او یک کمونیست است. پاسخ موسی صدر این بود: این برادر و فرزند من است. بدین‌سان با وساطت وی جوان کمونیست آزاد شد.

نزاکت

امام موسی صدر، بنابر توصیف یکی از دستیارانش، مردی با سعه صدر و بسیار بانزاکت بود. منظور از نزاکت، نزاکت ایرانی است که ضمن ابراز تعارف چه-بسا با شما هم-عقیده نباشد، ولی به-خاطر رضای شما مستقیماً از اظهارنظر مخالف خودداری می‌ورزد، و بدون اینکه اعلام نماید، شواهد و مدارکی دال بر اشتباه موضع شما ارائه می‌دهد.

همه به فروتنیش گواهی می‌دهند. او در استقبال از کسی که خواستار دیدار او بود، تردید روا نمی‌داشت و خود، اول سلام می‌کرد. همیشه می‌کوشید با لبخندی بر لب مردم را تا آستانه در همراهی کند. در دیدارهای وی از منازل مستمندان، عنایت خاص او به شرکت در احساسات انسانیشان مشهود بود، که از خلق و خوی صحابه و بعضی از خلفا حکایت دارد.

به‌رغم تمام حملات مغرضانه، می‌کوشید به اعتبار هیچ‌کس خدشه‌ای وارد نکند. همواره می‌گفت: اگر کسی خود را حریف من بداند، من اینگونه نیستم.

امام موسی صدر، مردی دمکرات

۱. انتخابات مجلس اعلای شیعیان در ۱۹۷۵ نقطه عطفی در تاریخ این مجلس بود. البته اگر اوضاع لبنان غیر از اوضاع کنونی می‌بود. این انتخابات شاهد نبرد واقعی میان جریان‌های سیاسی، اجتماعی و فکری کشور بود. فعالیت‌های شیعیان در نتایج به دست آمده، نمایانگر آن است. در بیشتر کرسی‌های هیئت مدنی مجلس، چپ‌گرایی با استفاده از اسم امام موسی صدر به مجلس راه یافت. با وجود اینکه امام می‌دانست، لیست دیگری بر ضد لیست وی وجود دارد، کوشید تا انتخابات در جوی دمکراتیک و سالم انجام گیرد. بنا به ابتکار عمل شخصیش، به هنگام دیدار با حاضران در ساختمان مجلس با سید سرحان نامزد لیست مخالفان ملاقات کرد و بی‌درنگ به وی گفت: ای ابوعلی، شما بر ضد لیست من نامزد شده‌اید، ولی خواهش می‌کنم چنانچه شکایتی دارید به من مراجعه کنید، زیرا من همان‌گونه که دلسوز این عمامه هستم، دلسوز دمکراسی نیز هستم.

در عمل اغلب نامزدهای مخالف موفق شدند، ولی این امر مانع از آن نشد که امام موسی صدر از هم‌وردان خود در آن دوره استقبال نکند و در تمام امور با آنان به مشورت ننشیند. این برخورد، عملاً وی را بالاتر از همگان و برای همگان قرارداد.

۲. هنگام شعله‌ور شدن جنگ داخلی و اعلام آمادگی همه گروه‌ها برای ارائه راه‌حل از طریق انتشار مقالات، امام از یکی از اعضای مجلس خواست، مقاله‌ای ارائه دهد تا پیش از آگاهی افکار عمومی از آن، مورد بررسی قرار گیرد. آن عضو، مقاله کاملی آماده کرد که باعث شد، امام صدر مقاله مختصر خود را که قبلاً تهیه کرده بود، کنار بگذارد و خواستار بررسی مقاله نویسنده و اظهار نظر درباره آن شود. هنگام بررسی مقاله، یکی از اعضا به پاره‌ای از نکات مندرج در آن اعتراض کرد و پاره‌ای از بندهای آن را بشدت مورد انتقاد قرار داد. این امر موجب شد که نویسنده مقاله رفته‌رفته از نظریات خود عدول کند. امام که وضع وی را چنین دید، گفت: برادر! نویسنده مقاله شما هستید و وظیفه دارید که در برابر همگان از آن دفاع کنید. من به هیچ نظری پایبند

نخواهم بود مگر اینکه همگی ما نسبت به آن متقاعد شویم. شما دیدید که من مقاله‌ام را کنار گذاشتم تا نوشته شما بررسی شود که به نظر من با در نظر گرفتن ملاحظات برادران قابل قبول است. این اشاره به یک بررسی حیاتی و دموکراتیک بود که در نتیجه همگان به مقاله‌ای دست یافتند که بیانگر نظراتشان باشد. گفتیم که امام، بدون قرار قبلی به خانه‌های مردم می‌رفت، و مردم نیز بدون تردید به سوی وی می‌شتافتند. واقعه‌ای که ذکر می‌کنم نمونه زیبایی از رفتار آن مرد است. در فصل چیدن مرکبات جنوب، یکی از دوستان امام با ده صندوق لیمو و موز که در اتومبیلش جای داده بود، به عنوان تقدیم میوه نویر به منزل امام آمد. امام از آن مرد تشکر کرد و دستور داد میوه‌ها را در میان خانه‌های مستمندانی که قبلاً با آنان دیدار کرده بود، توزیع کنند به طوری که تنها بوی لیمو نصیب وی شد. در آن زمان شماری از دوستانش نزد وی بودند. دیروقت بود و او لیوان‌های چای را یکی پس از دیگری به مهمانان تعارف می‌کرد، تا اینکه بعضی از آنان از فرط گرسنگی به خود پیچیدند. امام چون چنین دید از جا برخاست و به آشپزخانه رفت. در بازگشت به آنان پیشنهاد صرف شام کرد. یکی از آنان که قصد داشت برای امام مزاحمت ایجاد نکند گفت: «حضرت امام امشب برای شام چه دارید؟» امام موسی صدر با لهجه ایرانی گفت: «بتاتا»، (منظور بطاطا یعنی سیب‌زمینی) ... آنگاه همگان ترجیح دادند دعوت مرحوم سید هاشم معروف الحسینی را فوراً اجابت کنند و به منزل وی بروند.

نسب امام

امام سید موسی صدر فرزند سید صدرالدین فرزند سید اسماعیل فرزند سید صدرالدین فرزند سید صالح شرف‌الدین از جبل عامل جنوب لبنان است. سید صالح شرف‌الدین در ۱۱۲۰ ه. ق در روستای شحور^۳ زاده شد و در همان جا اقامت گزید. وی که از علمای جلیل‌القدر به شمار می‌رفت، مالک مزرعه‌ای به نام «شدغیت» در نزدیکی روستای «معرکه» بود، و فرزندش سید صدرالدین در همین مزرعه زاده شد.

سید صالح شرف‌الدین از سوی احمد جزار مورد ستم واقع شد. این امر در چارچوب حمله فراگیر جزار برای سرکوب علمای شیعه جبل عامل صورت گرفت. سربازان جزار سید هبه‌الدین فرزند بزرگ سید صالح را در بیست و یک سالگی به قتل رساندند. این جنایت را در برابر چشمان پدرش در روستای شحور مرتکب شدند. سپس سید صالح را هم دستگیر کردند که مدت نه ماه در بازداشتگاه عکا بسر برد تا اینکه موفق شد به عراق بگریزد و در نجف اشرف اقامت گزیند.

سید محمد برادر سید صالح نیز در نجف اشرف به وی ملحق شد و همسر و دو فرزند برادر را به نام‌های سید صدرالدین و سید محمدعلی به همراه خود به نجف آورد. سید صدرالدین فرزند سید صالح از علمای به نام شد و با صبیبه مجتهد بزرگ، شیخ کاشف‌الغطا وصلت کرد. سپس اصفهان را برای اقامت خود برگزید.

وی صاحب پنج فرزند شد که جملگی از علمای دین بودند. کوچک-ترین آنها سید اسماعیل، اصفهان را ترک گفت و در نجف اشرف اقامت گزید و به نام «سیدصدر» شهرت یافت و مرجعیت عام شیعه از آن وی شد. سرانجام وی در ۱۳۳۸ ه.ق در گذشت و چهار فرزند پسر از وی به جای ماندند که همه از علمای دین شدند. نخستین آنان سید محمد مهدی صدر یکی از مراجع بزرگ کاظمین بود که در انقلاب عراق مشارکت فعال داشت. ۴

دومین فرزند، سید صدرالدین (-پدر امام سید موسی صدر-) در جوانی رهبری حرکت مرفقی دینی را برعهده داشت و نام وی با نهضت ادبی عراق گره خورده بود. سپس به ایران مهاجرت کرد و در خراسان اقامت گزید و با بانو صفیه، صبیبه سید حسین قمی مرجع شیعیان ازدواج کرد. آنگاه شیخ عبدالکریم حائری یزدی مرجع عام شیعیان وی را به قم فرا خواند تا او را در اداره حوزه علمیه یاری دهد. سید صدرالدین از بانیان بزرگ حوزه و مرجع پرآوازه‌ای شد که به تأسیس سازمان-های علمی، دینی، اجتماعی و بهداشتی پرداخت و سرانجام در ۱۹۵۴م وفات یافت.

پی نوشتها :

۱. در سال ۱۹۷۸م

۲. اکثریت قریب به اتفاق شیعیان که شمار آنان به صدها هزار نفر می‌رسید در این منطقه سکونت داشتند.

۳. از توابع شهرستان صور در جنوب لبنان.

۴. عموزاده وی سید محمد صدر به نخست‌وزیری عراق رسید و یکی از رهبران بزرگ انقلاب عراق بود. وی، بر مناطق سامرا و دُجیل زعامت داشت.

جنبش امل و امام موسی صدر (قسمت دوم)

پرورش و تحصیلات امام سید موسی صدر

امام سید موسی صدر در ۱۵ مارس ۱۹۲۸م در شهر قم چشم به جهان گشود و تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی خود را در همان-جا به پایان برد. وی در حوزه علمیه قم به تحصیل علوم دینی پرداخت و تحصیلات دانشگاهی را در دانشکده حقوق دانشگاه تهران دنبال کرد. او نخستین کسی است که با لباس روحانیت به دریافت لیسانس حقوق نایل آمد. وی افزون بر تسلط به زبان-های عربی و فارسی با زبان-های فرانسوی و انگلیسی نیز آشنایی داشت و مدتی به تدریس فقه و منطق در حوزه علمیه قم پرداخت.

در قم مجله مکتب اسلام را که از معتبرترین مجلات دینی قم به شمار می‌رفت، تأسیس کرد و سال-ها عهده‌دار آن بود. در ۱۹۵۴ عازم عراق شد و چهار سال در نجف اشرف اقامت گزید و در درس و بحث فقه و اصول مراجع بزرگی چون سید محسن حکیم، شیخ محمدرضا آل یاسین و سید ابوالقاسم خوئی حضور یافت. در ۱۹۵۵م ازدواج کرد و صاحب چهار فرزند، دو پسر و دو دختر شد.

تألیفات

تألیفات وی به شرح زیر است:

۱. الاسلام و ثقافه القرن-العشرین (اسلام و فرهنگ قرن بیستم)؛

۲. الاسلام و التریبه المدنیه (اسلام و تربیت مدنی)؛

۳. الاسلام والعبادات (اسلام و عبادات)؛

۴. الاسلام و التطور (اسلام و تحول)؛

۵. تأملات حول بعث تعالیم الاسلام (نگاهی به-رسالت تعالیم اسلام)؛

۶. الاسلام والمرأه (اسلام و زن)؛

۷. المعاملات-الجديده فی تنویر الفقه-الاسلامی (معاملات جدید در پرتو فقه اسلام).

ایشان همچنین بر تألیفات زیر مقدمه‌های طولانی نوشته است:

۱. کتاب تاریخ فلسفه اسلامی، هنری کربن، پروفیسور فرانسوی.

۲. کتاب القرآن -الکریم و العلوم -الطبیعیه ، مهندس یوسف مروء.

۳. کتاب فاطمه الزهراء وتر فی غمد، ادیب، سلیمان کتانی. این کتاب جایزه بهترین کتاب را درباره فاطمه الزهرا دریافت کرده است.

عزیمت امام موسی صدر به لبنان

امام سید موسی صدر در ۱۹۵۵ برای نخستین بار به سرزمین نیای خویش، لبنان، سفر کرد و با خویشاوندان خود در صور، شحور و معرکه آشنا شد و به عنوان مهمان در منزل مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین، رهبر دینی اقامت گزید. شرف الدین پس از آگاهی از استعدادها و ویژگی‌های امام صدر، در مجالس خویش به گونه‌ای درباره او سخن می‌گفت که شایستگی وی را برای تصدی جانشینی‌اش به شیعیان لبنان القا کند. پس از وفات علامه سید عبدالحسین شرف الدین، فرزندان وی با ارسال نامه‌ای از امام صدر دعوت کردند و آیه‌الله العظمی مرحوم بروجردی نظر امام صدر را به ضرورت اجابت این دعوت جلب کردند. بدین ترتیب، امام صدر در اواخر ۱۹۵۹ به لبنان رفت و در شهر صور در منزل سید عبدالحسین شرف الدین ساکن شد.

فعالیت‌های امام صدر ---پیش از--- تأسیس مجلس اعلای شیعیان

امام صدر ابتدا در شهر صور به تدریس علوم دینی و معارف اسلامی پرداخت. وی با گسترش دامنه فعالیت‌های دینی خود از طریق سخنرانی‌ها، سمینارها، جلسات و دیدارها، از مرز و عطف و ارشاد پا فراتر نهاد و به امور جامعه پرداخت. ابتدا از روستاهای مختلف جبل عامل، سپس از روستاهای منطقه بعلبک و هرمل دیدار کرد و از نزدیک عقب‌ماندگی و محرومیت ساکنان این مناطق را لمس کرد. آنگاه با سفر به سایر مناطق لبنان، ضمن آشنایی با اوضاع مردم از طریق ایراد سخنرانی و گفت و شنود، روابط نزدیکی با قشرها و فرقه‌های گوناگون جامعه برقرار کرد. همواره مردم را از فرقه‌گرایی برحذر می‌داشت، و آنان را به اتحاد، اتفاق، الفت، مودت و توجه به مبانی و مفاهیم اخلاقی که از اصول و اهداف تمامی ادیان است، فرا می‌خواند. همچنین مردم را به اجتناب از احساسات نژادپرستانه و مبارزه با مفاسد اجتماعی و الحاد دعوت می‌کرد. وی در شهر صور موفق شد با گدایی و ولگردی مبارزه کند و روابط برادرانه‌ای میان شهروندان فرقه‌های گوناگون برقرار سازد.

در بُعد فعالیت‌های اجتماعی، در ده‌ها طرح مشارکت کرد و در بسیاری از انجمن‌های خیریه و فرهنگی سهمیم شد. انجمن «البر و الاحسان» را دوباره سازماندهی کرد و خود بر امور آن اشراف داشت، با جمع‌آوری و کمک و اعانات، بنیادی اجتماعی برای سرپرستی یتیمان و رسیدگی به امور تحصیلی آنان تأسیس کرد. از

دیگر اقدامات ایشان احداث مدرسه عالی پرستاری، دانشسرای «بیت‌الفتا» و مرکز مطالعات اسلامی است. امام صدر به بسیاری از کشورهای عربی، اسلامی، آفریقایی و اروپایی سفر کرد و با شرکت در کنفرانس‌های اسلامی به ایراد سخنرانی پرداخت. در کنار رسیدگی به اوضاع مسلمانان لبنان، به اقلیت‌های لبنانی نیز توجه داشت و ضمن بررسی شیوه زندگی اروپاییان با محققان فعال اروپا در زمینه‌های انسانی، اجتماعی و فرهنگی نیز ارتباط برقرار کرد. وی پس از وقوف بر اوضاع شیعیان لبنان و مناطق و نهادهای آنان احساس وظیفه کرد که باید نابسامانی‌ها را سامان دهد، به‌ویژه که نظام فرقه‌گرایی، سخت در آن کشور حاکم بود و هریک از فرقه‌ها تشکیلات خاص خود را داشتند. به عنوان مثال به موجب حکم شماره ۱۸ مورخ ۱۳/۱/۱۹۵۵، اهل سنت تشکیلات مستقلی داشتند، و به موجب حکم مورخ ۱۳/۷/۱۹۶۲ تشکیلات دروزی‌ها نیز مستقل شده بود و تنها شیعیان فاقد تشکیلات رسمی بودند. از این رو، امام صدر در اندیشه تأسیس مجلسی بود که همچون سایر فرق، شیعیان را سرپرستی کند. اما همواره اقدامات ایشان با مخالفت بعضی از رهبران سیاسی دیگر فرقه‌ها و برخی نیروهای خارجی روبرو می‌شد. وی سال‌ها اندیشه خود را پی‌گرفت و سرانجام در کنفرانس مطبوعاتی مورخ ۱۵/۸/۱۹۶۶م در بیروت، به‌طور مستند و با ذکر آمار و ارقام، دردها و محرومیت‌های این فرقه را برشمرد و علل درخواست تأسیس این مجلس را به تفصیل شرح داد و حتی اعلام داشت که این درخواست صورت مردمی یافته و امید شیعیان به آن است. این دعوت با اتفاق نظر نمایندگان شیعیان مبنی بر پیشنهاد قانونی برای تأسیس تشکیلات موردنظر به بار نشست و بالاخره اعضای پارلمان در جلسه مورخ ۱۶/۱۲/۱۹۶۷ به اتفاق آرا آن را به تصویب رساندند. و براساس آن «مجلس اسلامی اعلای شیعیان» برای سرپرستی امور شیعیان و دفاع از حقوق و مصالح، و بالا بردن سطح زندگی و فرهنگ آنان تأسیس شد. متن قانون تصریح داشت که این مجلس باید یک رئیس داشته باشد تا به عنوان نماینده فرقه و مذهب از همان حقوق و امتیازات رؤسای سایر فرق و ادیان برخوردار شود.

فعالیت‌های - امام پس - از - تصدی ریاست - مجلس - اعلای - شیعیان

امام سید موسی صدر در ۲۳/۵/۱۹۶۹م به عنوان نخستین رئیس مجلس اعلای شیعیان انتخاب شد. دوره ریاست، طبق اساسنامه مجلس، شش سال تعیین شده بود، اما از آنجا که دوران ریاست پیشوایان دیگر فرقه‌ها مادام‌العمر بود، از این رو مدت ریاست رئیس مجلس اسلامی اعلای شیعیان تا شصت و پنج سالگی تعدیل یافت. این تعدیل طبق اصول متداول با موافقت اعضای شورای عمومی مجلس در تاریخ ۲۹/۳/۱۹۷۵ صورت گرفت.

امام صدر طی سخنرانی مورخ ۱۹۶۹/۵/۲۹ در حضور رئیس جمهور لبنان و در نخستین بیانیه مورخ ۱۹۶۹/۶/۱۰ اصول کلی برنامه کاری خویش را به عنوان رئیس مجلس اعلای شیعیان به شرح زیر اعلام کرد:

۱. ساماندهی امور شیعیان و بهبود بخشیدن به اوضاع اجتماعی و اقتصادی آنان؛
۲. ایفای کامل نقش اسلامی در سطوح فکری، عملی و جهادی؛
۳. تلاش برای یکپارچگی کامل مسلمانان و جلوگیری از تفرقه آنان؛
۴. همکاری با کلیه فرقه‌های لبنان در راستای حفظ وحدت این کشور؛
۵. انجام مسئولیت‌های ملی و - قومی و حفاظت از استقلال، آزادی و تمامیت ارضی لبنان؛
۶. مبارزه با جهل، فقر، عقب‌ماندگی، ستم اجتماعی و فساد اخلاقی؛
۷. حمایت از مقاومت فلسطین و مشارکت عملی به همراه کشورهای عربی در آزادسازی سرزمین‌های اشغالی.

تلاش در حمایت از جنوب لبنان و پایداری مردم

ماه‌های نخست ریاست امام صدر با تجاوزات اسرائیل به منطقه مرزی جنوب که دارای تراکم جمعیتی بود همزمان شد. امام صدر با تأکید از مقامات لبنان درخواست کرد، روستاهای مرزی را سنگربندی کنند و با مسلح کردن فرزندان جنوب برای دفاع، آنان را آموزش نظامی بدهد، و با اجرای قانون خدمت نظام وظیفه، طرح‌های توسعه را در منطقه به اجرا گذارند. وی در کنار این حرکت‌ها مردم جنوب را نسبت به خطرهای موجود آگاه می‌ساخت و آنان را به عدم مهاجرت از روستاهای مرزی و رویارویی با تجاوزات اسرائیل دعوت می‌کرد. در اثر این فشارها، حکومت لبنان در ۱۹۷۰/۱/۱۲م تصمیم گرفت طرح جامعی را جهت تقویت مناطق مرزی جنوب به اجرا گذارد.

بسیج مردمی امام صدر برای نجات جنوب - تأسیس مجلس جنوب

امام صدر با ایراد سخنرانی در همه مناطق لبنان همچنان به مطرح کردن اوضاع جنوب لبنان در سطح ملی ادامه داد، و تمام جامعه لبنان را برای نجات جنوب بسیج کرد.

در پی تجاوز مورخ ۱۹۷۰/۵/۱۲ اسرائیل به روستاهای مرزی جنوب که تلفات سنگین جانی و مالی به روستاها وارد کرد و منجر به مهاجرت بیش از ۵۰ هزار شهروند از سی روستای مرزی شد، امام صدر در ۱۹۷۰/۵/۱۳ از پیشوایان دینی فرقه‌های گوناگون جنوب دعوت به عمل آورد و با توافق آنان «هیئت یاری‌رسانی جنوب» را تأسیس کرد که ریاست آن به خود وی و معاونت آن به کاردینال آنتونیوس خریش، که بعدها به مقام کاردینالی فرقه مارونی رسید، محول شد. این هیئت تمامی درخواست‌های امام صدر برای حمایت و توسعه جنوب را پذیرفت.

آنگاه امام صدر به منظور حمایت از جنوب، مردم را به یک اعتصاب ملی مسالمت‌آمیز و فراگیر یک-روزه فراخواند. لبنانی‌ها به این دعوت پاسخ مثبت دادند و اعتصاب عمومی در ۱۹۷۰/۵/۲۶ به عنوان یک رویداد بزرگ ملی به اجرا درآمد.

پارلمان شامگاه همان روز تشکیل جلسه داد و زیر فشار بسیج عمومی طرحی را به تصویب رساند که امام صدر مفاد آن را تهیه کرده بود. به موجب این طرح قرار شد، یک سازمان عمومی ویژه جنوب تشکیل شود که مأموریت آن، پاسخگویی به نیازهای منطقه جنوب و فراهم کردن وسایل آرامش آن باشد. این قانون در ۱۹۷۰/۶/۲ به اجرا درآمد و برای پشتیبانی از آن، «مجلس جنوب» تأسیس یافت و به نخست‌وزیری ملحق شد.

درآمدهای این مجلس تا نیمه سال ۱۹۸۰م به بیش از دویست میلیون لیره لبنانی رسید که برای تقویت پایداری جنوبی‌ها و جبران خسارت‌های مالی تجاوزات اسرائیل و تأمین هزینه‌های طرح‌ها و خدمات عمومی جنوب اختصاص یافت.

حرکت امام صدر در حمایت از محرومان

با ادامه تجاوزات اسرائیل علیه جنوب لبنان در ۱۹۷۱م و پس از آن، امام صدر همچنان پرچمدار دفاع از این منطقه بود و همواره اعلام می‌کرد که فروپاشی این منطقه به معنای فروپاشی لبنان است. وی پیوسته بر درخواست‌های خویش در مورد خدمت نظام وظیفه اجباری، احداث پناهگاه‌های عمومی، سنگربندی روستاها و تأمین وسایل مدرن دفاعی پافشاری می‌کرد.

در کنار این درخواست‌ها، امام صدر با انجام حملات تبلیغاتی از مقامات لبنان خواست که برای توسعه مناطق محروم اقدام کرده، تبعیض فرقه‌ای را لغو کنند و در انتصابات وزارتی، مشاغل دولتی و بودجه‌های طرح‌های توسعه با فرقه اسلامی شیعه منصفانه برخورد کنند.

حکومت جدید لبنان ۵، حق قانونی مجلس اعلای شیعیان را در پرداختن به امور عمومی انکار کرد. از این رو، این حمله تبلیغاتی با بی‌توجهی دولت روبه‌رو شد. امام صدر در ۱۹۷۴/۲/۲ ضمن اعلام مخالفت خود با حکمرانان و مسئولان لبنانی، تصریح کرد:

آنان حقوق محرومان را نادیده می‌گیرند و به وظیفه خود در بازسازی و آبادانی مناطق عقب‌مانده عمل نمی‌کنند و با رفتار خویش امنیت و کیان میهن را به خطر می‌اندازند. امام صدر در گردهمایی‌های بزرگ مردمی، از جمله گردهمایی عظیم بعلبک در تاریخ ۱۹۷۴/۳/۱۷ م و گردهمایی صور با شرکت بیش از یکصد هزار شهروند، به حملات خود برضد دولت اوج بخشید. شرکت‌کنندگان با امام صدر عهد بستند که این حملات را ادامه دهند و تا زمانی که یک محروم یا یک منطقه محروم در لبنان باقی باشد، از پای ننشینند. این چنین بود که «جنبش محرومان» زاده شد. امام صدر اصول کلی آن را به شرح زیر ترسیم کرد:

جنبش محرومان بر ایمان واقعی به خدا و آزادی و کرامت کامل انسان استوار است. این جنبش با محکوم کردن ستمگری اجتماعی و نظام فرقه‌گرایی سیاسی، بی‌محابا با استبداد، فئودالیسم، سلطه‌گری و اختلاف طبقاتی شهروندان می‌ستیزد و ضمن پایبندی به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی لبنان، مبارزات همه‌جانبه خود را ضد استعمارگران، متجاوزان و آنان که به آب و خاک این کشور چشم طمع دوخته‌اند، ادامه می‌دهد. پس از برپایی این قبیل گردهمایی‌ها، فرماندهی ارتش لبنان به درخواست‌ها توجه کرد و در تاریخ ۱۹۷۴/۶/۲۰ کمیته‌های مشترکی متشکل از کارشناسان ارتش و کارشناسان انتخابی امام صدر برای بررسی درخواست‌های بیست‌گانه و -مشخص کردن ابزارهای اجرایی آن شکل گرفت. این کمیته‌ها گزارش‌هایی درباره این درخواست‌ها تدوین کردند که متأسفانه بی‌نتیجه ماند. امام صدر همچنان به فعالیت‌های گسترده خویش ادامه داد و در پیامی در ۱۹۷۴/۸/۴ از ناحیه روحانیان مسلمان شیعه خطاب به حکومت خواستار تأیید حرکت و توجه به خواسته‌ها شد و دولتمردان را از ادامه بی‌توجهی برحذر داشت.

سرانجام پس از گفتگوهای پیاپی با شخصیت‌های کشور، رؤسای فرق و احزاب، نخبگان و اندیشمندان لبنانی، ۱۹۰ اندیشمند بیانیه‌ای را امضا کردند و درخواست‌های مذکور را تأیید کردند.

سپس امام صدر به فکر تشکیل جلسه هیئت عمومی مجلس اعلای شیعیان در تاریخ ۱۹۷۴/۹/۱۳، با شرکت بیش از یک-هزار نفر از علما، نمایندگان و کارمندان بلندپایه شیعه و نخبگانی از افراد فعال و صاحب‌نظر در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فنی، اقتصادی و فکری افتاد. این هیئت به اتفاق آرا با تأیید مطلق امام صدر در جهاد ملی اش برای تحقق درخواست‌ها، و محکوم کردن موضع انفعالی دولت نسبت به آن، کلیه اختیارات را به امام صدر تفویض کرد تا وی تدابیر لازم را برای اهداف مورد نظر اتخاذ کند.

به دنبال این جریان، حکومت استعفا کرد و کابینه جدید متعهد شد که در برابر این درخواست-ها موضع مثبتی اتخاذ کند. ولی چند ماهی از عمر کابینه جدید نگذشته بود که زیر فشار حادثه قتل معروف سعد، نماینده سابق مجلس، و حادثه اتوبوس عین‌الزمانه ناچار به استعفا شد. چندی بعد، این دو حادثه سبب آغاز جنگ داخلی لبنان شد. رئیس کابینه وقت، رشید صلح، در بیانیه‌ای که در پارلمان قرائت کرد، علل استعفا را یادآور شد. در این بیانیه آمده بود: امتیازات فرقه‌ای که زیربنای نظام سیاسی لبنان را تشکیل می‌دهد، به مانعی مبدل شده که هرگونه پیشرفت را سد می‌کند و جلو تساوی واقعی میان شهروندان و محرومیت‌زدایی و بالا بردن سطح مناطق محروم را می‌گیرد.

نقش امام صدر در- ایجاد گروه-های مقاومت لبنان (-امل-)

امام موسی صدر در سخنرانی مورخ ۱۹۷۵/۱/۲۰ در مراسم عاشورا، شهروندان لبنانی را به تشکیل واحدهای مقاومت لبنان برای رویارویی با تجاوزات و توطئه‌های اسرائیل در آواره ساختن لبنانی-ها فراخواند. چرا که دفاع از میهن تنها از وظایف حکومت نیست، بلکه ملت نیز باید در چنین شرایطی به یاری دولت بشتابد.

امام صدر در-کنفرانس مطبوعاتی مورخ ۱۹۷۵/۷/۶ ولادت گروه-های مقاومت لبنان (امل) را اعلام کرد و آن را همچون:

نهال-ها و شکوفه‌های جوانمردی و ایثارگری کسانی خواند که پیام میهن زخمی را به گوش جان شنیده‌اند؛ میهنی که اسرائیل از همه‌سو و با هر وسیله به تجاوز علیه آن ادامه می‌دهد. ایشان توضیح داد که جوانان امل دعوت وی را برای حمایت از میهن و حفظ حیثیت امت لبیک گفته‌اند. امام صدر در تاریخ ۱۹۷۵/۱/۲۰، در روزهایی که تجاوزات اسرائیل علیه جنوب لبنان به اوج خود رسیده بود و مقامات مسئول به وظیفه خود عمل نمی‌کردند، از همه لبنانی-ها خواست تا به این مهم بپردازند.

جوانان امل در--جنوب لبنان، در-چندین درگیری با دشمن صهیونیستی (مثلاً در نبرد طیبه) دلاوری-های تحسین-برانگیزی از خود نشان دادند، و-- در -برابر- حملات مکرر- اسرائیل به جنوب، شهیدانی تقدیم کردند. آنان نقش مهمی در -جلوگیری از صهیونیستی کردن نوار مرزی و نیز پایداری شهروندان روستاهای جنوبی ایفا کردند.

دستاوردهای وی در -طرح-ها و -واگذاری املاک به اوقاف

امام صدر در آغاز تصدی ریاست مجلس اعلای شیعیان برای تأمین مکان مجلس در یک ساختمان آبرومندانه چهار طبقه به مساحت ۶۴۷۵ مترمربع تلاش فراوانی کرد. این ساختمان که در محله حازمیه و در حومه جنوب

شرقی بیروت واقع بود و مالکیت آن به نام شیعیان به ثبت رسید، سالن‌های بزرگی برای جلسات عمومی داشت.

امام صدر همچنین برای تملیک زمینی در محله خلد به مساحت ۷۹۰۴ مترمربع تلاش کرد، و سرانجام در آن یک ساختمان هفت طبقه تأسیس گردید که «مدینه الزهراء الثقافیه والمهنیه» نام‌گذاری شده است.

امام موسی صدر، سپس برای اجرای طرح‌های زیرمجموعه مجلس اعلای شیعیان، زمینی به مساحت ۱۵۰۳۴ مترمربع از اراضی روستای غبیری در حومه جنوب غربی بیروت، محله جناح، تدارک دید و بیمارستان «الزهراء» وابسته به مجلس را تأسیس کرد. آنگاه ۱۹۰ هزار مترمربع از اراضی وردانیه (جاده صیدا به بیروت) را برای تأسیس مؤسسات اجتماعی، فرهنگی و صنعتی خریداری و آن را وقف شیعیان کرد. وی همچنین ۹۰۰ هزار مترمربع از زمین‌های اللبوه - بعلبک را به منظور تأسیس مدرسه کشاورزی و اجرای طرح‌های دیگر خریداری کرد و آن به انجمن «البر و الاحسان» که از مؤسسات عام‌المنفعه شیعیان لبنان است، و خود بر آن نظارت داشت، واگذار کرد. همچنین برای گسترش تأسیسات و تجهیزات انجمن البر و الاحسان در صورت کوشید تا مؤسسات حرفه‌ای وابسته به آن را توسعه دهد و مدرسه عالی پرستاری را بنیان گذارد. وی مرکز نیکوکاری امام خوئی را جهت سرپرستی فرزندان شهدا در برج البراجنه (حومه جنوبی بیروت) و در بعلبک و هرمل احداث کرد. همچنین مراکزی بهداشتی در برج البراجنه و کوی سلّم در حومه جنوبی بیروت و صور برپا کرد و یک مدرسه آموزش دینی در صور راه‌اندازی کرد. ارزش این املاک، تأسیسات و تجهیزات به بیش از یکصد میلیون لیره لبنانی می‌رسد.

موضع امام موسی صدر در جنگ داخلی لبنان

با شعله‌ور شدن این جنگ در ۱۳/۴/۱۹۷۵، امام صدر تلاش‌های خیرخواهانه خود را نزد همه گروه‌های درگیر آغاز کرد تا آتش فتنه را خاموش کند، و اوضاع آشفته و خانمانسوز را سامان بخشد. از این رو در ۱۵/۴/۱۹۷۵ با ارسال پیامی، نسبت به توطئه‌ها و نقشه‌های فتنه‌برانگیز دشمن هشدار داد و لبنانی‌ها را به «حفظ میهن و تلاش برای تحقق آرمان‌های انقلاب فلسطین» فراخواند و از انقلابیون فلسطینی خواست «مسأله فلسطین را در اعماق وجود و در قلب لبنان جای دهند».

امام صدر با دعوت شماری از نخبگان اندیشمند و نمایندگان گروه‌های لبنانی، در ۱۸/۴/۱۹۷۵، با ۷۷ تن از آنان در مجلس اعلای شیعیان به مذاکره نشست و سرانجام آنان از میان خود کمیته‌ای به نام «کمیته آرام‌سازی ملی» تشکیل دادند. این کمیته بی‌درنگ با نماینده مقاومت فلسطین دیدار کرد و به-مأموریت خویش مبنی بر آرام‌سازی اوضاع و مشخص کردن علل جنگ و-یافتن راه‌حل-های فوری، کوتاه‌مدت و بلندمدت پرداخت.

این کمیته رهنمودهای امام صدر را مبنی بر لزوم حفظ همزیستی فرقه‌های لبنانی، استفاده از گفتگو و روش‌های دموکراتیک به‌عنوان راهی جهت تحقق اصلاحات سیاسی

و اجتماعی، محکوم کردن سرکوب فرقه‌ای و ضرورت حفظ همزیستی لبنانی‌ها - فلسطینی‌ها و حفاظت از انقلاب فلسطین به کار بست. با ادامه درگیری‌ها، دولت لبنان در ۱۹۷۵/۵/۲۶ استعفا کرد. دشواری‌هایی در برابر تشکیل کابینه جدید رخ نمود که خطر تجزیه کشور را به همراه داشت. امام صدر در ۱۹۷۵/۶/۲۷ در مسجد «الصفاء»ی بیروت به تحصن و روزه‌داری پرداخت و اعلام داشت: تحصن می‌کنیم تا برادران لبنانی و فلسطینی از برادرکشی باز ایستند ... ما می‌خواهیم ادامه‌خشونت را با عبادت، تحصن و روزه‌داری بشکنیم، زیرا سلاح نه-تنها بحران را حل نمی‌کند، بلکه کشور را به تجزیه می‌کشاند.

وی خواستار «تسریع در تشکیل حکومت ملی برای بازگرداندن صلح و -برقراری آشتی ملی شد تا کشور -بازسازی، و -درخواست‌های محرومان اجابت شود» و سرانجام اقدامات مجدانه وی با تأیید و استقبال گسترده محافل دینی تمامی فرقه‌ها و محافل مردمی و سیاسی روبه-رو شد. در ۱۹۷۵/۷/۱ کابینه جدید تشکیل شد. از این رو وی با دریافت وعده انجام درخواست‌های طرح-شده و تلاش در تحقق آنها به تحصن خویش پایان داد و به منطقه بعلبک - هرمل شتافت تا به محاصره روستای مسیحی نشین «القاع» پایان بخشد و اوضاع منطقه را آرام سازد. از همان آغاز جنگ داخلی لبنان، امام صدر طی سخنانی در جلسه مورخ ۱۹۷۵/۹/۱۳ مجلس اعلای شیعیان اعلام داشت: وخامت اوضاع امروزه سقوط لبنان، تضعیف مقاومت فلسطین، آسیب دیدن سوریه، زیان کشورهای عربی و به نفع دشمن صهیونیستی می‌انجامد.

از این رو از همان ابتدا، بر دعوت از گروه‌های درگیر به «آشتی ملی براساس مبانی جدید برای حفظ یکپارچگی کشور و تحقق عدالت اجتماعی و محرومیت‌زدایی و نیز حفظ جنوب لبنان» اصرار می‌ورزید. خواسته وی در مورد مبانی جدید برای حفظ یکپارچگی کشور بر این دیدگاه استوار بود: لبنانی‌ها از زمان استقلال و هنگام تصویب ایجاد لبنان بزرگ، بر سر اصول اساسی ملی توافق نکردند و از بیم تجزیه، از پرداختن به این موضوع اجتناب ورزیدند و درعوض به تعارفات و به کارگیری عبارت‌های چندپهلوی- پرداخته و- برای مشکلات خویش راه‌حل‌های نیم‌بند برگزیدند. به گونه ای که تقریباً وحدت ملی لبنان احساس نمی‌شد.

امام صدر با ابتکار عملی که در تاریخ ۱۹۷۵/۱۰/۴ در کنفرانس رؤسای دینی فرقه‌های گوناگون لبنان از خود نشان داد، تا مقدمات برقراری آشتی ملی را فراهم کند، به نتایج زیر دست یافت:

۱. لزوم استمرار همزیستی فرقه‌ها در لبنان؛

۲. دعوت به گفتگو و متوقف کردن جنگ؛

۳. ضرورت تحقق عدالت اجتماعی؛

۴. برخورد منصفانه با محرومان؛

۵. پایبندی به اصل حاکمیت ملی و محکوم کردن هرگونه تلاش برای تجزیه لبنان؛

۶. حمایت از مسأله فلسطین.

امام موسی صدر در تاریخ ۱۹۷۵/۱۱/۲۷ اصول و مبانی آشتی ملی را اعلام کرد و طی آن پیشنهادهای مشخصی را برای اصلاحات مطلوب در کلیه زمینه‌ها ارائه داد. زمانی که رئیس-جمهور و نخست‌وزیر لبنان در تاریخ ۱۹۷۵/۱۱/۳۰ لبنانی‌ها را به آشتی ملی دعوت کردند، وی به تأیید آنان شتافت.

از جمله فجایعی که در آن دوران روی داد، کشتار «شنبه سیاه» در ۱۹۷۵/۱۲/۶ است که نزدیک به دویست تن از فرزندان شیعیان لبنان در آن کشته شدند. فاجعه دیگر کشتار کارگران بی-گناه بندر بیروت و آتش زدن و تجاوز به منازل مسلمانان در ۱۹۷۵/۱۲/۱۱ بود. پس از آن، آنها را از محله‌های غوارنه، سبنیه، رویسات جدید، عین بیاقوت و زلفا که در مناطق دارای اکثریت مسیحی واقع شده بودند، کوچانیدند. نشانه‌های دخالت اسرائیل با اقدام ارتش آن در تجاوز به نوار مرزی در پاره‌ای مواضع و ورود به خاک لبنان و بمباران هوایی گسترده در ۱۹۷۵/۱۲/۲ نمودار شد. لبنان به عنوان اعتراض شکایتی به شورای امنیت تسلیم کرد. در این شرایط امام صدر در سخنرانی مورخ ۱۹۷۵/۱۲/۲۱ در صور اعلام کرد که نشانه‌های تجزیه کشور آشکار شده است. وی نسبت به خطرات برپایی یک اسرائیل جدید در لبنان و تصفیه مسأله فلسطین و تجاوز اسرائیل به جنوب هشدار داد. او مردم را به فراگیری آموزش-های نظامی، حمل اسلحه برای دفاع از خویشان و کشور و جلوگیری از تجزیه فرا خواند. وی حمایت از اقلیت-های دیگر فرقه‌های مقیم در مناطق مسلمان‌نشین را مورد تأکید قرار داد.

حرکت

امام موسی صدر با یک اتومبیل فولکس واگن دست دوم روزانه ۲۰۰ تا ۲۵۰ کیلومتر میان روستاها و شهرهای جنوب، سپس بیروت و بقاع تا شمال و جبل را می‌پیمود و با طبقات مختلف مردم دیدار و گفتگو می‌کرد. با آنان در مسائل گوناگون به بحث می‌پرداخت و با نفوذ کلامی که داشت بر آنان تأثیر می‌گذاشت. کسانی که او رامی‌شناختند، اتفاق نظر داشتند که وی مردی فوق‌العاده است. با کسانی-که خود را مطرح می‌کردند، یا وراثت آنان را به جایگاه رهبری سیاسی نشانده بود، متفاوت بود.

شعار همیشگی وی این بود: اگر اهل شرط بندی نیستی نگذار کسی بر سر تو شرط ببندد، شرط بندی برای چه؟!

صور، نقطه آغازین

آغاز حرکت امام موسی صدر از شهر صور بود؛ جایی که با بافت اجتماعی شیعه، سنی و مسیحی، شیعیان اکثریت دارند و بزرگترین شهرستان جنوب است. شهر صور بندر آزاد است و با تاریخ دیرینه خود توانسته پس از بیروت، طرابلس و صیدا به یکی از مهم-ترین شهرهای لبنان بدل شود. صور در صدر شهرهای شیعه نشین لبنان قرار دارد. سطح فرهنگ آن در مقایسه با روستاهای پیرامون آن شایان توجه است. صور از نخستین شهرهای لبنان در شمال فلسطین اشغالی است. حرکت دینی در صور فعال، و در کنار آن موج فعالیت جریانات سیاسی و گروه-های مترقی عرب، قومی گرا، چپ گرا، و -نیز - به تعبیر -امام صدر - پایگاه-های «فتودالیسم» قوی است.

در این شهر جعفریه، سادات آل شرف الدین، سید هاشم معروف حسنی، شیخ سبیتی، حرکت فعال قومی گرایان عرب و نامزد آن محمد زیات، باشگاه همبستگی (تضامن) و حزب بعث سوسیالیست عربی به عضویت دکتر علی الخلیل، کاظم الخلیل و برادر و فرزندانش، مروان آل اسعد، محمد حیدر و دیگران حضور دارند. بالاتر از همه، یک جناح ناصری مردمی در صور وجود دارد که افرادی از همه جریان-ها در آن عضوند.

میان این جریان-ها همواره کشمکش-های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در-اوج خود برپاست. این درحالی است که حکومت نیز می کوشد، حضور خود را اعمال کند. این شهر در-دوران-های کَمیل شمعون و سلیمان فرنحبه به ترتیب زیر نفوذ کاظم خلیل و کامل اسعد قرار داشت، ولی همواره بر ضد جریانات حزبی دیگر بود.

امام موسی صدر شهر صور را برای فعالیت دینی و سیاسی خود برگزید و در این گزینش هوشمندانه بسیار موفق بود. زیرا صور در یک منطقه میانی بین روستایی کوچک و شهری بزرگ قرار داشت و این امر موجب دگرگونی ارزش-ها، آداب و رسوم، فرهنگ و سطح آگاهی دینی و سیاسی می شد.

صور نمونه بارز طرح جایگزین بود که امام موسی صدر به خاطر آن لبنان را برگزید. در آن هنگام که مبارزه با فتودالیسم سیاسی و احزاب چپگرا و نارضایتی از حکومت روزبه روز شدت می یافت، فعالیت حزبی نیز همچنان رشد می کرد و تحولات آن پایه های فعالیت-های سنتی در لبنان را تهدید می کرد. شاید اهمیت تحولات جنوب، در حال سرایت کردن به سایر مناطق کشور بود. محرومیت طبیعی و بی توجهی عمدی به بقاع در

جنوب، عکا در شمال، و نیز دیگر مناطق، زمینه مساعدی را برای تحرکات سیاسی با بُعد اجتماعی فراهم می‌کرد و پیروزی-های پیاپی توده‌های مردم عامل وحشت نظام شده بود.

هرگونه تحرک عربی به رهبری عبدالناصر از مصر، به تمام جهان عرب سرایت می‌کرد و تأثیر بزرگی در لبنان داشت. چراکه این کشور به-دلیل ویژگی-های شناخته-شده تاریخی-اش، آماده بهره‌برداری از این قبیل موج-ها بود.

فؤاد شهاب

رفتار دولتمردان لبنان در برخورد با مناطق محروم یکسان نبود. فؤاد شهاب بیش از سایر رؤسای جمهور آن کشور واقعیت-های مناطق محروم و دورافتاده لبنان را درک می‌کرد، و بیش از همه آماده تلاش برای رفع آن محرومیت-ها بود. وی در دوران پس از انقلاب ۱۹۵۸ تا پایان دوره ریاست جمهوری در ۱۹۶۴، با خودداری از تجدید دوره ریاست-جمهوری خود، زیربنای قابل قبول دولت جدید را پی‌ریزی کرد. ظاهراً تا به امروز مورد بهره‌برداری است، هرچند درگذر دوره‌های متوالی از محتوای اصلاحی تهی شده است.

آیا همزمانی میان تحرک دولت با حرکت امام صدر برای انجام اصلاحات اتفاقی و ناخواسته بوده، تا هر یک در چارچوب خود به فعالیت اصلاحی بپردازند و خارج از آن حرکتی انقلابی به وقوع نپیوندد؟

یکی از رهبران شیعه اعتقاد دارد که دوران فؤاد شهاب بیش از دیگر دوران-ها آمادگی برخورد منصفانه با شیعیان را داشته است. برای اثبات این نظر، واقعه زیر بازگو می‌شود.

فؤاد شهاب بلافاصله پس از-به قدرت رسیدن، از همه ارگان-های دولتی خواست، وضعیت واقعی لبنان را گزارش کنند تا برای مشکلات، راه-حلی-هایی بیندیشد. وی افزون بر گزارش-های رسمی و غیررسمی درباره وضع شیعیان لبنان، در ۱۹۵۹ به هنگام تشکیل جلسه هیئت وزیران که برای انتصاب کارمندان پایه یک- و دو-کشور و صدور احکام آنان منعقد شده بود، متوجه شد که در یکی از ادارات آن‌چنان محدودیتی برای کارمندان شیعه ایجاد کرده‌اند که هرگز به آنجا راه نیافته‌اند. از آنجا که از وضع شیعیان و شمار آنان آگاه بود، از امضای احکام انتصابات تا حل مشکل و رفع این تبعیض آشکار خودداری کرد. از این رو ابتدا سه تن از مهندسان شیعه به اسامی محمود فؤاز، علی شعیبو و مالک شحص را به آن اداره منتقل کرد.

فؤاد شهاب در ارزیابی واقعیت-های اداری و اجتماعی لبنان، تحقیق هیئت «ایرفد» فرانسه به ریاست پدر لوبریه را مورد استناد قرار داد. پدر لوبریه در دیدارهای مکرر و جلسات طولانی با فؤاد شهاب، بیشتر بر محور

وضع مناطق محروم، اصلاح نابسامانی‌های اداری، واقعیت فرقه‌ها و ضرورت برخورد منصفانه با شیعیان تکیه می‌کرد.

بازگشت به حرکت

عملکرد امام با انعطاف‌پذیری شدید و جذب طبقات گوناگون متمایز و برجسته بود. وی می‌کوشید از دیدگاه اشخاصی که با آنان دیدار می‌کرد، آگاه شود. رفتار احترام‌آمیز وی با آنان، اعتماد توأم با دوستی صادقانه را تداعی می‌کرد. این امر برای آنان که با وی نشست و برخاست داشتند و یا حتی یک بار با او ملاقات کرده بودند، به اثبات رسیده بود. هرکس گمان می‌کرد که امام به او بیش از دیگران علاقه دارد. این یکی از رازهای موفقیت در رهبری دولت، حزب، فرقه و یا هر شکل دیگری است که دارای ماهیت کار گروهی است.

وی در تحرکات سیاسی خود شیوه‌های متعددی داشت. ابتدا حضور علنی در سمینارها و سخنرانی‌ها را در تمام لبنان برگزید. وی از پشت تریبون سمینار «لبنان» سربرآورد و شاخص شد. میشل الاسر بنیانگذار این سمینار از سخنرانان اصلی بود. شیخ موريس الجمیل ۷ بیش از همه شیفته رفتار و افکار اصلاحی امام شده، و برای نجات لبنان با وی هم عقیده بود ... علاوه بر او شخصیت‌های دیگری چون غسان توینی، شارل مالک، خلیل تقی‌الدین، سلیمان فرنجه، پیرحلو و پدر یواکیم مبارک نیز بر همین باور بودند.

وی به کلیساها راه یافت. از آن طریق و با شعار «محرومیت، فرقه نمی‌شناسد»، بلکه درد همه فرقه‌هاست، مسیحیان را مخاطب قرار داد. در کلیسای مارونی «دیرالأحمر» در یکی از فقیرترین روستاهای لبنان سخنرانی کرد. در جمع عرب‌های وادی‌خالد، که از لبنانی‌های اصیل و سنی مذهب در مرزهای شمالی لبنان است، به سخنرانی پرداخت. همچنین از کلیسای مزیاره در شهرستان زغرتا دیدن کرد، و با طبقه فقیر و محروم آن به گفتگو نشست. سخنرانی‌های وی در تمامی مناطق لبنان فراگیر شد و مصاحبه‌های مطبوعاتی هم رسانه‌های تبلیغاتی را پوشش داد. تا آنجا که به یکی از برجستگان کشور تبدیل شد. امام

موسی صدر در بیشتر روستاها و شهرهای شیعه نشین لبنان، به عنوان یک رهبر سیاسی، پرآوازه شد. و هر روز موقعیتش استوارتر می‌شد و گروه‌های مردمی جدیدی را به خود جلب می‌کرد.

حال که رهبری امام موسی صدر فراهم آمد و اهداف فکری و سیاسی وی روشن شد، کار و تلاش به صورت وظیفه درآمد و از همین دیدگاه چاره‌اندیشی برای محرومان شکل گرفت.

امام موسی صدر برآن بود که اندیشه اگر با عمل قرین نباشد، هرگز کارساز نیست. ناگزیر باید کاری کرد که بر واقعیات استوار باشد و محرومیت تحمیلی از سوی نظام رخت بریندد. از این رو وی مسأله محرومان را

دور از فرقه‌گرایی به عنوان یک فکر فراگیر مطرح کرد. از آنجا که بافت اجتماعی لبنان از فرقه‌های گوناگون تشکیل شده و اندیشه لزوم برخورد منصفانه با طبقات و فرق و مذاهب را فردی روحانی چون امام موسی صدر -مطرح کرده است، و وضعیت میهن بر بافت و ساختار سیاسی و بازتاب-های اداری و اقتصادی مبتنی بر پایه‌های فرقه‌ای استوار بوده، و بنا به ملاحظات فراوان دیگر، طبیعی بود که این دعوت بر شیعیان بیشتر تکیه کند. زیرا شیعیان بانی این فکر بودند، و از دیگر فرق محروم-تر و پرشماتر بودند، و در حرکت-های اجتماعی - سیاسی حضوری گسترده تر داشتند.

فعالیت اجتماعی

امام صدر در برخورد منصفانه با محرومان در دو جهت حرکت کرد:

نخست، همسو با حرکت خودجوش محرومان، و دیگری هماهنگ با حرکت واقع‌نگری، که در این درخواست مردم از دولت برای برخورد منصفانه با تمامی فرق و مذاهب متبلور بود. از آنجا که شیوه دوم، ناظر بر مواضع وی در برابر حکومت‌های گوناگون بود و به شرح آن در بخش-های دیگر خواهیم پرداخت، به پاره‌ای از فعالیت-ها و تلاش-های او در مورد نخست، از رهگذر رهبری محرومان که پیش‌تاز این حرکت در بیروت بود، می‌پردازیم.

انجمن مبارزه اجتماعی

در ۱۹۵۵ انجمنی به نام «انجمن مبارزه اجتماعی» تأسیس شد. بانیان این انجمن، شیعیان فعال دارای مشاغل آزاد بودند، و مکان آن در بیروت، خیابان عمر بن الخطاب در منطقه رأس النبع بود. این انجمن با شعارهای عدالت اجتماعی و برابری، رفع ستم از محرومان شیعه را در سرلوحه اهداف خود داشت. به‌رغم اینکه طرح اجتماعی و عمومی انجمن دارای بعد سیاسی بود، ولی عناصر اصلی آن از صحنه فعالیت سیاسی دور مانده بودند.

برجسته‌ترین مسئولان این انجمن عبارت بودند از:

۱. دکتر عدنان حیدر، دبیرکل (که همزمان نایب رئیس حزب هیئت ملی به ریاست امین عریسی بود و فعالیت این حزب در آغاز دهه هفتاد متوقف شد.)
۲. پزشکان: فؤاد خلیفه، احمد عزالدین، نزار رضا، و مالک بدرالدین.
۳. وکلا: نصرت ابوخلیل، عبدالحسین زینب و محمد زریق.

۴. قضات: محمدعلی صادق، زیدالزین، خلیل الزین، علی خلیفه، حسین حمدان و دکتر محمد فرحات.

۵- . مهندس محمد شعیتو.

۶- شاعر ابراهیم بری.

۷. بازرگانان: محمود صفا، حبیب کرکی، علی قللیبی و احمد حسن خلیل.

۸- . فرماندار وقت جبل لبنان (نماینده کنونی)، احمد اسیر و دیگران.

این انجمن در بیروت برای حمایت از خواست-های شیعیان مغبون و محروم، حرکت خود را آغاز کرد. هنگامی که امام موسی صدر از این منزل به آن منزل، از این مدرسه به آن مدرسه و از این مسجد به آن کلیسا در حرکت بود، می‌کوشید با شیعیان فعال، به-ویژه کسانی که نقش مستقیم و خبرگی لازم را در فعالیت-های اجتماعی داشتند، دیدار کند. بنابراین طبیعی بود که با رهبری این انجمن نیز به گفتگو بنشیند، و روابط خویش را با آن بیش از پیش مستحکم کند، تا بعدها یکی از بانیان اصلی آن باشد.

دکتر حیدر، دبیرکل این انجمن، بعدها یکی از معاونان رئیس مجلس اعلای شیعیان شد. قاضی محمدعلی صادق و قاضی زیدالزین امروزه در بخش مدنی مجلس عضویت دارند. همچنین مهندس محمد شعیتو، مدیرکل مجلس، و دیگران در کنار وی ماندند.

اگر فعالیت اجتماعی انگیزه امام برای همکاری با این انجمن باشد، زیربنای روابط سازمانی بعدی این دو، براساس درک مشترک انجمن و امام استوار بود و بر دو عنصر دوری گزیدن از احزاب و فئودالیسم مبتنی بود. بدین ترتیب خط سوم حرکت از سوی امام موسی صدر در لبنان پی‌ریزی شد.

آغاز

در ۱۹۵۷/۱۲/۳۰ علامه سیدعبدالحسین شرف‌الدین، مرجع دینی بزرگ شیعیان، به رحمت ایزدی پیوست. وی اعتبار دینی و اخلاقی والایی داشت و از نظر صدور فتوا و معرفت و دانش آوازه‌ای بلند داشت. در آن هنگام قرار شد پیکر آن مرحوم برای دفن در عتبات عالیات به نجف اشرف انتقال یابد. در مجالس سوگواری فرزندان وی سیدعبدالله و سیدجعفر ۸ برای قبول تسلیت ارتحال آن مرجع بزرگ ایستاده بودند. در کنار آن دو، یک روحانی بلندقامت به نام موسی صدر بود که نسب وی همانند آنان به آل شرف‌الدین می‌رسید.

پس از بازگشت فرزندان مرحوم به صور، تلاش جدی برای جستجوی کسی که بتواند خلأ سید عبدالحسین، آن مرد دنیا و دین، را پر کند آغاز شد. در آن هنگام نامه‌ای از سید عبدالله که به نجف بازگشته بود به دست

برادرش سید جعفر رسید. این دو برادر در مجموعه نامه‌هایی که مبادله کردند، در مورد انتخاب یک روحانی برای ادامه راه پدرشان در علم و عمل، به رایزنی پرداختند. سید جعفر، برادر باجناقش رضا، ۹، یعنی سید موسی صدر را به برادر خود پیشنهاد کرده، می‌نویسد: من و تو او را می‌شناسیم، پدر مرحوممان نیز او را می‌شناخت و به نیکی از وی یاد و سفارش می‌کرد.

سید عبدالحسین شرف‌الدین در ۱۹۳۶ با سید صدرالدین صدر در قم ملاقات داشت و با فرزندان وی آشنا شده بود. در آن هنگام سید موسی هشت سال بیش نداشت. هوش و ذکاوت خارق‌العاده‌اش موجب شده بود که سید عبدالحسین شرف‌الدین آینده‌ای درخشان برای وی پیش‌بینی کند.

این دیدار پس از نوزده سال در ۱۹۵۵ در شهر صور تجدید شد. آنگاه که سید موسی صدر بیست-و-هفت سال داشت و به عنوان مهمان در منزل سید عبدالحسین بسر می‌برد، و با سید عبدالله و سید جعفر همراه و مأنوس بود.

این دیدارها سجایای اخلاقی سید موسی صدر را به همگان شناساند، و تمهیدات واقعی عزیمت وی را به لبنان در ۱۹۵۹ فراهم کرد.

مجلس اعلای شیعیان

آیا تأسیس مجلس اعلای شیعیان ضرورت داشت؟

بسیاری پاسخ این سؤال را چنین داده‌اند: هیچ-کدام به این فکر نبودیم، حتی امام صدر اعتقاد نداشت که این مجلس ویژه شیعیان لبنان باشد، زیرا ما بخشی جدایی‌ناپذیر از مسلمانان و شهروندان این کشور هستیم.

اما در این باره دو نکته قابل تأمل است.

نخست: در لبنان، قبل از مجلس اعلای شیعیان، ۱۵ مجلس فرقه‌ای وجود داشت و شانزدهمین مجلس به آنها افزوده شد. به عبارت دیگر پیش از شیعیان اینگونه نهادهای مذهبی تأسیس یافته بود. بنابراین، مجلس شیعیان واپسین مجلسی بود که در این کشور فرقه‌ای تأسیس یافت. پیش از این دست اندرکاران هرگز به این فکر نیفتاده بودند.

دوم: ماده سوم اساسنامه مجلس که قابل تأمل است، تصریح می‌کند که این مجلس پیش درآمد تحقق بخشیدن به وحدت اسلامی در سطح فرقه‌ای و تثبیت وحدت ملی فراگیر در تمام لبنان است.

در تحقق این امر، امام و دیگران نقش بسزایی در اتفاق نظر مسلمانان برای تأسیس مجلس اسلامی داشتند. ولی عملاً مجالی برای به بار نشستن این فعالیت وجود نداشت.

نخستین تلاش در ۱۹۵۶

پاسخ این سؤال که چه کسی در اندیشه تأسیس «مجلس اعلای شیعیان» بود، مشکل است. پیش از تلاش سیدصدر تلاش‌هایی صورت گرفته بود. از جمله تلاش سید -شفیق مرتضی نماینده شهر بعلبک در ۱۹۵۶ که مورد تأیید مرحوم احمد أسعد، رئیس پارلمان وقت بود، ولی با مخالفت گمیل شمعون روبه‌رو شد، و درخواست وی در پارلمان بایگانی شد.

تلاش ناکام دوم

شیخ محمدنقی صادق، از علمای برجسته جنوب لبنان، در دهه پنجاه تلاش دیگری برای تأسیس نهادی برای شیعیان در لبنان مبذول داشت که چون سران شیعه نسبت به آن دلسرد بودند، با شکست روبه‌رو شد.

چرا مجلس؟

اینک چرا امام موسی صدر تصمیم گرفت مجلس شیعیان را در لبنان تأسیس کند؟

بسیاری بر این باورند که امام در تلاش خود برای تأسیس این مجلس پاسخ مثبتی به نیاز مبرم شیعیان داده است. زیرا برخورد رسمی با شهروندان لبنانی از میان فرقه‌ها و سران مدنی و دینی انجام می‌گیرد. مشاغل دولتی در انحصار فرقه‌هاست، نه براساس شایستگی و استعداد افراد. فرد نالایق فرقه یا مذهب معینی چه بسا به شغلی بسیار بهتر از فرد لایق و کاردان فرقه یا مذهب دیگری دست یابد. چراکه توازن یا عدم توازن فرقه‌ای چنین امری را اقتضا می‌کند. از آنجا که محرومیت مادی شیعیان آنان را در -آخرین رده اجتماعی قرار می‌داد، و سران سیاسی فرقه‌ها در آن هنگام، همچون امروز، متناسب با تلاش شهروندان مناطق خویش برای انتخاب و به ریاست رسانیدن آنان توجهی نمی‌کردند، و رهبران مذهبی فرقه‌ها نیز از زندگی اجتماعی که پیگیری مسائل و مصالح روزمره شهروندان را اقتضا می‌کرد، دوری می‌گزیدند، این توجیحات در مجموع انگیزه‌ای شد تا شهروندان قویاً در اندیشه ایجاد مجلس خاص فرقه خود باشند. زیرا طبیعی است که با فقدان یک دولت دادگر، شهروندان برای حفظ منافع و مصالح خویش به تشکل‌های گروهی دیگری روی آورند.

بدون تردید بافت فرقه‌ای لبنان موجب شده است که حتی در موارد عادی کارایی این فرقه‌ها از کارایی دولت بیشتر باشد، تا چه رسد به مرحله خطرناکی که کشور در آغاز دهه هفتاد شاهد آن بود، و طی آن احساسات فرقه‌ای رفته-رفته شدت یافت تا در ۱۹۷۵ به اوج خود رسید.

بنابراین، شگفت نیست که «مجلس اعلای شیعیان» ساماندهی امور شیعیان و تلاش برای اوضاع اجتماعی و اقتصادی آنان را در سرلوحه برنامه خویش قرار دهد. و بند جدیدی را مبنی بر «حمایت از مقاومت فلسطین و مشارکت عملی با کشورهای برادر عرب برای آزادسازی سرزمین‌های غصب‌شده» به دستور کار خود بیفزاید.

مخالفان

از همان ابتدا، بسیاری مخالفت خود را با مجلس ویژه شیعیان در لبنان ابراز می‌داشتند. رهبران بسیاری از فرق دیگر از نظر اصولی با تأسیس چنین مجلسی سخت مخالف بودند، و اعتقاد داشتند که تأسیس چنین نهاد فرقه‌ای به وحدت مسلمانان آسیب می‌رساند.

در کنار این مخالفت، اعتراض دیگری رخ نمود، مبنی بر اینکه شیعیان نباید نهادهای همانند نهادهای حکومت عثمانی داشته باشند تا اعضای آن به خدمت دولت درآیند. زیرا این رویه با وظیفه قیام برضد حکومت ستمگر منافات دارد. این منطق نیز با اعتراضات فراوانی رو-به-رو شد و با کم‌رنگ شدن آن سرانجام به دست فراموشی سپرده شد. سید موسی صدر مستقیماً با مخالفت طرف-های چهارگانه ذیل مواجه بود:

۱. روحانیان شیعی مناطق مختلف لبنان که با فکر تأسیس مجلس با سید موسی صدر اختلاف نظر داشتند، و هرکدام به شکلی ابراز مخالفت می‌کردند. اما چون فاقد موضع سازمان-یافته بودند، شکست خوردند.

۲. سیاستمداران شیعه که برخی از آنان تا به امروز همچنان بر ضد این فکرند، و براین اساس با مجلس و سیاست پیشین و کنونی آن مخالفت می‌ورزند.

۳. نهادهای اجتماعی، تربیتی و فرهنگی اعتقاد داشتند که عاقبت به صورت زایده این مجلس درخواهند آمد، در نتیجه شخصیت و تلاش ویژه آنها طی ده-ها سال قبل، بر باد خواهد رفت. بدین جهت با این فکر مخالفت نموده و از آن استقبال نکردند. این نهادها با موفقیتی به مراتب بیش از نهادهای خود مجلس همچنان برپا هستند.

۴. مخالفت-های اسلامی که معتقد است وجود مجلس فرقه‌ای جدید برای مسلمانان در تثبیت وحدت آنان سهمیم نخواهد بود (-شاید اکنون وقت مناسبی برای ارائه دیدگاه-های متباین پیرامون این مسأله حساس نباشد). مخالفت-ها هرچه باشد، از نظر بسیاری قابل توجیه بود. خصوصاً که توانایی-ها، طرح-ها و بلندپروازی-های این مرد که فعالانه و پرتحرک در طول و عرض لبنان آمد-و-شد می‌کند، معمولی نیست. با توجه به صفات رهبری که «او» از آن برخوردار است، و حجم حمایت مردمی، آن مرد یک رهبری سیاسی و دینی است که

در موضع مسئولیت مستقیم قرار داده نشده است. از همه مهم-تر اینکه وی از نظر موقعیت مذهبی و منطقه جغرافیایی در شرایطی کاملاً مناسب حرکت می‌کرد، زیرا در جنوب لبنان عملیات چریکی مسلحانه برضد دشمن صهیونیستی رفته-رفته جا می‌افتاد. در جنوب لبنان نیز اکثریت فرقه‌ای سکونت داشت که با محرومیت دست به گریبان بود. وی آمده بود تا سخنگوی محرومان و ایثارگران باشد.

تأسیس مجلس

کنفرانس مطبوعاتی ۱۹۶۶/۸/۱۵ امام موسی‌صدر که برای تبیین دردها و نشانه‌های محرومیت شیعیان لبنان برگزار شد، پیش‌درآمدی برای تأسیس مجلس بود. به-ویژه آنکه وی با عنوان کردن رنج و مصیبتی که متوجه شیعیان می‌شد، انگیزه‌های تأسیس این مجلس را بیان می‌کرد.

سیدموسی صدر با ارتباطات گسترده‌ای که با بسیاری از معتمدان و سران سیاسی و اجتماعی فرقه‌ها داشت، زمینه‌های ورود به نبرد تأسیس مجلس را فراهم ساخته بود. همین-که زمینه این موضوع را فراهم آورد، نمایندگان فرقه به دعوت وی پاسخ مثبت دادند و پیشنهاد قانون ساماندهی امور فرقه را به دوره نخست پارلمان در ۱۹۶۷ ارائه کردند.

در آن هنگام راهروهای پارلمان شاهد درگیری-های شدید جریانات سیاسی و فرقه‌ای گوناگون بود. پاره‌ای مخالف بودند و برخی تصویب قانون را تأیید می‌کردند. طرح پیشنهادی قانون مدتها در دستور کار پارلمان بود. سرانجام صبری حماده، رئیس وقت پارلمان با تشکیل کمیسیون اداری و دادگستری موفق شد طرح پیشنهادی مذکور را در ۱۹۶۷/۵/۱۶ به صورت قانون به تصویب رساند. در آن هنگام سید موسی صدر برای جمع‌آوری اعانات از مهاجران لبنانی در آفریقا به-سر می‌برد، که ره‌آورد این سفر یک میلیون لیره لبنانی بود.

در جریان نبرد برای تأسیس مجلس، رهبران سیاسی و اجتماعی شناخته شده شیعیان چون صبری حماده، سید جعفر شرف‌الدین، فضل‌الله دندش (هر سه از نمایندگان پارلمان) و سلیمان زین (وزیر سابق) در کنار احمد اسماعیل قرار داشتند، که امام منزل وی را برای اقامت، حرکت و ملاقات برگزیده بود. احمد اسماعیل تا ۱۹۷۸ همچنان محرم راز امام ماند. در جلسات ویژه شرکت می‌کرد و در خارج از چارچوب مجلس، و بعدها جنبش امل، مأموریت-هایی از ناحیه امام به او واگذار می‌شد. از دیگر یاران امام موسی می‌توان از احمد قیسی، محمد شعیتو، حسین قطیش، عبدالعزیز سويدان، نجیب جمال‌الدین، محمدعلی رز، نبیه‌بری، حسین حسینی، ابورضا حاج، مرتضی محمود، حکمت قصیر، حاج توفیق نصار، حاج مرحوم ابراهیم غدار، دکتر ابراهیم کوثرانی، دکتر فخری علامه، دکتر مالک بدرالدین و ... نام برد.

گفتیم که شارل حلو قانون تأسیس مجلس را در ۱۹۶۷ به تصویب رساند. ولی نخستین انتخابات در ۱۹۶۹/۵/۲۳ (یعنی یک سال-و-نیم بعد) برگزار شد. در این مدت، محافل و نهادهای شیعه لبنان در جهت شکل‌گیری مجلس اسلامی، شاهد ماجراهای فراوانی بودند. در انتخابات آن هنگام که پس از درگیری سخت با شعار تحریم هیئت دینی مجلس برگزار شد، وضع به همین قرار بود. زیرا از میان ۱۱۵ عضو هیئت شرعی، تنها پنجاه-و-هشت تن از علما در انتخاباتی که در سالن یونسکو به ریاست رئیس پارلمان، مرحوم صبری حماده و احمد اسماعیل، نماینده امام صدر، برگزار شد، شرکت داشتند. رأی‌دهندگان پنجاه و یک نفر بودند که هفت تن از آنان برگه سفید دادند. سرانجام افراد زیر -از- سوی هیئت شرعی علما برگزیده شدند: سید محمدعلی امین، سید نورالدین نورالدین، شیخ موسی شراره، شیخ عبدالامیر قبلان، سید محمدباقر ابراهیم، شیخ محسن سبیتی، شیخ سلیمان یحقوقی، سیدعلی فضل‌الله، سید حسین حسینی، شیخ خلیل یاسین، شیخ سلیمان آل سلیمان و سید عباس ابوالحسن.

در شامگاه انتخابات به بهانه ارائه لیست ائتلافی، تلاشی برای به تعویق انداختن آن صورت گرفت. این تلاش از سوی محمود عمار، محمد صفی‌الدین و عبداللطیف الزین بنا به دستور علمایی که در مکان انجمن «هدایت و ارشاد» در بیروت به رهبری شیخ حسین خطیب گرد آمده بودند، هدایت می‌شد.

نمایندگان سه گروه برای در میان گذاشتن این فکر با امام موسی صدر دیدار کردند. ولی وی به آنان اطلاع داد که مسأله نیاز به مشورت با دیگران دارد و باید آنان را متقاعد کنید تا همگی یک لیست داشته باشیم. به هر حال این تلاش ناکام ماند و انتخابات هیئت شرعی به شرح بالا صورت گرفت. در مورد هیئت مدنی، رأی‌دهندگان ۴۸۴ نفر بودند که ۱۲ نفر به این اسامی انتخاب شدند: دکتر عدنان حیدر، دکتر احمد ذروه، زید زین، سمیع فیاض، عباس فرحات، توفیق مرتضی، عباس بدرالدین، بهیج منصور، محسن سلیم، محمد سنج و حسن حاج. دکتر عدنان حماده و نبیه بری (وکیل دادگستری)، هر یک ۱۶۴ رأی مساوی به دست آوردند و براساس اصل «کبرسن»، حماده به جای بری به عضویت انتخاب شد. ریاض طه (دبیرکل مطبوعات)، نبیه بری (رئیس کنونی جنبش امل) و رضا تامر (سیاستمدار سرشناس) از نامزدهایی بودند که در انتخابات مجلس آن روز سخت شکست خوردند.

با اینکه مجلس تأسیس شده بود، اما مکان ثابتی نداشت. از این رو امام هیتی به نام «بیت الطائفه» تشکیل داد. احمد اسماعیل، حاج یوسف بیضون و بهیج منصور اعضای اجرایی این هیئت بودند. مأموریت این افراد آماده ساختن مرکزی برای مجلس و تهیه تجهیزات و نظارت بر شعبه‌ها و تأمین منابع مالی آن بود.

پس از انتخاب چندین مکان از جمله دارالافتاء جعفری در منطقه بئرحسن و ساختمان دیگری در راه فرودگاه، بالاخره مکان کنونی در حازمیه برگزیده شد که جامعه فرهنگی جهانی قصد داشت آن را برای خود اختصاص دهد. ولی در برابر ۶۵۰ هزار لیره لبنانی آن را به مجلس واگذار کرد. این واگذاری زمانی صورت پذیرفت که موجودی صندوق مجلس تنها ۱۳۰ هزار لیره بود (۶۰ هزار لیره کمک شیخ مهدی تاجر، سفیر سابق امارات در لندن، ۲۰ هزار لیره کمک یوسف حمود نماینده پارلمان و ۵۰ هزار لیره قیمت یک دستگاه اتومبیل که از سوی محمد خاتون مهاجر لبنانی اهدا شده بود). باقیمانده مبلغ نیز به صورت وام به نام نزدیکان مخلص امام موسی صدر به ثبت رسید.

انفجاری که امل از آن زاده شد

در ۱۹۵۷/۷/۶ صدای انفجار مهیبی در فضای یکی از بلندی‌های روستای عین‌البینیه در شهرستان بعلبک پیچید. به رغم آنکه در آن روزها بسیاری از مناطق لبنان صحنه انفجارهای مشابه و شاید هم شدیدتر بود، و به‌رغم اینکه این انفجارها خسارت، ویرانی، مرگ و کوچ اجباری را در پی داشت، اما ماهیت انفجار بعلبک متفاوت بود. زیرا در همان حال که به تلفات جانی اشاره می‌کرد، از زایش یک چیز تازه خبر می‌داد که امام صدر آن را می‌خواست و مخفیانه در حد توان برای تحقق آن کوشید، تا بیانگر شیوه‌ای باشد که وی از مدتی پیش بدان روی آورده بود؛ یعنی آنگاه که عبارت «سلاح زینت مردان» را تکرار می‌کرد. بدین گونه گروه‌های مقاومت لبنان (-افواج المقاومة اللبنانية) و مخفف آن، «امل» سربرآورد.

آیا انفجار و تلفات جانی آن دلیل کافی بود تا امام صدر برگه اعلام-نشده‌اش را نابهنگام رو کند؟ یا اینکه عوامل دیگری در این تصمیم‌گیری خطرناک نقش داشته است؟

بیشتر اعضای مجلس اعلای شیعیان، که بیش از چهار ماه از انتخابات جدید آن نگذشته بود، اتفاق نظر دارند که امام در گفتگو و دیدارهایش با هیئت اجرایی مجلس در مورد ضرورت تشکیل شبه نظامیان ویژه مجلس، به روال معمول نزد پاره‌ای فرقه‌ها، متقاعد نشده بود. بلکه در مقابل آنان می‌گفت که این شبه نظامیان میهن را به ویرانی خواهند کشید، و شیعیان در این عمل شرکت نمی‌کنند. امام وقتی در سخنرانی‌هایش به تهیه سلاح

دعوت می کرد، یک شعار داشت و آن مسلح شدن برای نبرد برضد اسرائیل و بازگرداندن فلسطینی-ها به سرزمینشان بود، تا هیچ فلسطینی آواره، نه در جنوب و نه در دیگر مناطق باقی نماند.

امام تکرار می کرد: من چشمداشت-های اسرائیل را در جنوب لبنان، فراسوی آب و زمین می بینم. اسرائیل می خواهد فلسطینیان را در لبنان اسکان دهد و به مسأله شان پایان بخشد. آنان برای بازگشت به سرزمینشان سلاح به دست گرفته اند و باید در این مهم در کنار آنان باشیم.

وی در ۱۹۷۵ در یکی از خطبه های نماز جمعه مسجد «الصفاء»ی مدرسه عاملیه این مطلب را که از رادیو لبنان نیز پخش شد، تکرار کرد. افزون بر این، تهیه سلاح از نظر امام نمایانگر قدرت عملی محرومان بود که خود نمایندگی آنان را بر عهده داشت. در آن زمان، دولت چندان با وی موافق نبود، زیرا سیاستمدارانی را می پذیرفت که با سید موسی صدر اختلاف داشتند و حضور او را در لبنان، پایان دوران زمامداری خویش می پنداشتند.

از اینها گذشته، جنگ داخلی لبنان در چند منطقه آغاز شده بود. اطلاعاتی از منابع گوناگون به امام می رسید که این جنگ تمام لبنان را دربر خواهد گرفت و هیچ فرقه ای جان سالم به در نخواهد برد، و همگان باید به فکر دفاع از خود باشند. حکومت هم با وضعی که داشت نه تنها ناتوان-تر از آن بود که در مقام دفاع از گروهی برآید، بلکه هرج و مرج سیاسی آشکار و رو به گسترش از تجزیه و فروپاشی حکایت می کرد.

مجموعه این عوامل امام را بر آن داشت تا قیام مسلحانه محرومان را اعلام کند. اما دیگر عواملی که عزم امام را راسخ-تر می کرد، عبارت بودند از:

۱. جریانات داخلی تشکیلات شیعه که موافق نبودند شیعیان به جنگ مسلحانه-کشانده شوند. تا به-گمان خویش دستاوردهای آنان بر باد نرود. در تشریح این امر خواهیم دید:

الف) شماری از روحانیون نمی خواستند دین را با سیاست بیامیزند و منطقی متفاوت با منطق امام صدر و نقش سیاسی او داشتند. این گروه به دلیل فعالیت-های سیاسی از وی دوری می گزیدند.

ب) شماری دیگر از توانگران شیعه جنگ را برخلاف مصالح خود و موجب تعطیلی کارهایشان می دانستند. افزون بر اینکه بیم داشتند هزینه های جنگ به آنان تحمیل شود.

ج) شماری از سیاستمداران نسبت به نقش امام صدر در گذشته به دیده تردید می نگریستند. چنین می پنداشتند که وی قصد دارد آنان را کنار گذارد، تا چه رسد به اینکه در این روزها وی صاحب شبه نظامیان مسلح شود.

۲. در مجلس شیعیان پرسش‌هایی درباره رابطه حرکت مسلحانه با مجلس مطرح شد. باید دانست، در میان اعضای مجلس کسانی بودند که مجلس را به سمت حرکت مسلحانه سوق می‌دادند. امام در آن موقع به این امر اعتراض می‌کرد. وقتی از وی سؤال شد که چرا اکنون تغییر موضع داده است؟ بی‌پروا گفت: مخالفت من در شرایط خاصی بود که اکنون تغییر یافته است. اگر اشتباه کنیم باید از اشتباهمان دست برداریم.

پی نوشتها :

۵. دوران ریاست جمهوری سلیمان فرنجه که در سپتامبر ۱۹۷۰ آغاز شد.

۶. مرکز فرهنگی - حرفه‌ای الزهراء

۷. دایی شیخ امین الجمیل و رئیس جمهوری اسبق لبنان

۸. نماینده سابق و بنیانگذار مدارس و انجمن‌های اسلامی در جنوب و سایر مناطق لبنان.

۹. مرحوم آیه الله سید-رضا صدر.

پیدایش جنبش امل

با تمام این عوامل لازم بود که امام پنهانی برای تأسیس امل آستین همت بالا زند. وقتی انفجار به وقوع پیوست، امام در برابر حادثه اندوهگین ایستاد. اکنون باید می اندیشید که چگونه این حادثه را اعلام کند. اما چگونه؟ و کجا؟

چون خبر انفجار هولناک را برای امام صدر نقل کردند، بی درنگ شمار قربانیان را پرسید. سپس اسامی قربانیان و روستاهای آسیب دیده فراروی وی گذارده شد؛ ۳۵ تن کشته، ۱۰۰ تن زخمی؛ شماری از سازمان فتح که بر پادگان نظارت می کردند و در بین آنان خود مربی بود، که به هنگام تدریس چگونگی به کارگیری خمپاره، گلوله آن در دست-هایش منفجر شد. قربانیان انفجار از بیشتر مناطق لبنان، بیروت، جنوب، بقاع و پاره ای نیز از جبل بودند. امام بی درنگ و با کمال دقت درباره چگونگی رویارویی با حادثه اندیشید. هنگام بررسی موضوع در حضور برخی از یارانش، درباره اعلام موجودیت، یا سکوت، شیوه های زیر را مطرح کرد:

۱. نمی خواهم من را نارس بخورند. منظور وی این بود که طرف های دیگر تا زمانی که ایشان سر-پا نایستاده، نتوانند وی را سرنگون کنند.

۲. درعین حال نمی خواهم کسی پای مرا به جنگ داخلی بکشاند.

۳. ولی نمی توانم خون های این قربانیان را نادیده بگیرم. وفاداری اقتضا می کند که به خاطر آن حرکت کنم، تا بیهوده بر باد نرود. بدین سان امام موسی صدر تصمیم گرفت شاخه نظامی جنبش محرومان، «امل» را تأسیس کند.

این تصمیم دریک کنفرانس مطبوعاتی از سوی امام موسی صدر در هتل «لولایت» در ده کیلومتری اعلام، و از همان جا تحرک تازه ای شروع شد.

رابطه امل با مجلس شیعیان

برخی ناظران اعتقاد دارند که باید عامل تازه ای را به عوامل تصمیم گیری امام درمورد تأسیس جنبش امل افزود. امام نمی خواست خود را به مجلسی که ماهیت مدنی و دینی داشت، پایبند کند، زیرا نمی توانست در کشمکش های سیاسی که ماهیت نظامی به خود گرفته بود، نقشی ایفا کند. در ابتدای اعلام موجودیت جنبش

امل در اوت ۱۹۷۵، وقتی درباره رابطه جنبش با مجلس سؤال شد، امام گفت: جنبش امل هیچ گونه رابطه سازمانی با مجلس اعلای شیعیان ندارد. ولی بازوی سیاسی — نظامی جنبش محرومان است، و مجلس بیانگر ماهیت مدنی — شرعی همان جنبش است، و براین اساس هماهنگی میان دو طرف شکل می‌گیرد.

افزون بر این امام خود رئیس و بنیانگذار هر دو نهاد بود، و حضور وی موجب انسجام، و مانع تضاد می‌شد. امام موسی صدر همواره در برابر یاران نزدیکش تکرار می‌کرد: اگر مرا میان مجلس و جنبش امل منخیر سازند، انتخاب چندان مشکل نخواهد بود.

امام در چندین نشست با برخی از جوانان مجلس عبارت مشهور خویش را که اغلب اعضای مجلس آن را شنیده بودند تکرار کرد: شما بهترین جوانان شیعه نیستید، ولی من پس از تفکر طولانی، بهتر از شما از نظر موقعیت، فکر و عمل به ذهنم خطور نکرد. شاید اشاره ای که امام همواره به جانشین قانونی خود، شیخ محمدمهدی شمس‌الدین، می‌کرد، دلالت‌های فراوانی بر ماهیت موضع وی در برابر مجلس و امل داشت. سید چندین بار و در برابر بسیاری از اعضای مجلس می‌گفت:

روزی فرا خواهد رسید که این مجلس را به شیخ محمدمهدی شمس‌الدین واگذار کنم، و خود منحصراً به جنبش امل پردازم. من به شیخ محمد و علم و اخلاق وی برای ایفای نقش من در مجلس اعتماد دارم. از آن پس دیگر اتفاقی نبود، که هیچ یک از کسانی که امام موسی صدر برای دفتر سیاسی جنبش امل یا شورای فرماندهی انتخاب کرده بود، برای عضویت در مجلس اعلای شیعیان نامزد نشوند. (نگاه کنید به اسامی اعضا در بخشی دیگر از همان موضوع) براساس همین واقعه، می‌توان استدلال کرد که امام موسی صدر برای هر مورد شخص مناسبی را انتخاب می‌کرد. شاید تماس‌های فراوان وی با افراد فعال شیعه در طول پانزده سال این فرصت را فراهم کرده بود تا کسانی را که له یا علیه وی بودند، بیازماید. این مرحله ابتدا شاهد موج عظیم قومیت‌گرایی و ملی‌گرایی و پیوستن جوانان به جریانات سیاسی بود. سرانجام به جنگ داخلی انجامید که خشک و تر را سوزانید. بنابراین، طبیعی بود که دیدگاه‌های افراد فعال سیاسی مورد آزمون قرار گیرد و موضعگیری‌های آنان متفاوت باشد. سال ۱۹۷۵، سال تأسیس مجلس اعلای شیعیان و جنبش امل، همچنان که سال گزینش درون فرقه‌ای بود، سال انتخاب در داخل صحنه سیاسی اصلی نیز به شمار می‌رفت.

کشتار شنبه سیاه

ورود جنبش مسلحانه امل به صحنه عملی جنگ داخلی ۱۹۷۵، واکنش خشن حزب فالانژ را در پی داشت. شیخ پیرالجمیل، امام موسی صدر را متهم کرد که فرقه شیعه را در جنگی درگیر ساخته است، که از آن جان

سالم به در نخواهد برد. به-ویژه آنکه اعلام موجودیت جنبش، در نتیجه انفجار بعلبک، در پادگانی صورت گرفت که زیر نظارت فلسطینی-های جنبش فتح بود.

پیر جمیل با یادآوری موضع امام صدر در قبال جنگ داخلی لبنان و تحصن وی در مسجد «الصفاء»ی مدرسه عاملیه، در اعتراض به برافروختن جنگ در تعدادی از مناطق لبنان، شرکت امام را در جنگ جدید به مثابه اعلام انصراف وی از اصولی دانست، که همواره برای آن در لبنان تبلیغ می‌کرد.

تحصن در عاملیه

آغاز جنگ داخلی لبنان از نظر سید موسی صدر یک فتنه آمریکایی بود، که می‌خواست لبنان را نسبت به آنچه در منطقه روی می‌دهد، سرگرم سازد. طبق نظریه کیسینجر، برای جلوگیری از وقوع جنگ-های بزرگ، باید جنگ-های کوچک برافروخته شود. جنگ بزرگ مداوم عبارت است از: کشمکش عربی - صهیونیستی، که به اعتقاد کیسینجر (-وزیر خارجه وقت آمریکا-) باید جنگ-های کوچکی پیرامون آن به راه افتد. و این امر در لبنان به وقوع پیوست.

اعتراض سید به این جنگ به همین دلیل بود. وی برای نشان دادن این اعتراض، تصمیم به تحصن در مسجد الصفاء در بیروت گرفت. تحصن عملاً به یک راهپیمایی سیاسی مبدل شد، که توجه تمام لبنان را به خود جلب کرد. هزاران نفر از سطوح گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره به سوی مسجد شتافتند.

هنگام تحصن خبر درگیری-های جدید در-منطقه بقاع در شهرک «قاع» به امام رسید. وی برای متوقف کردن درگیری تلاش کرد، و از طریق رادیو و تلویزیون پیامی برای توقف خونریزی ارسال داشت، اما نتیجه ای در-برنداشت. از این‌رو، ناچار شد بی‌درنگ به منطقه عزیمت کند، و از احمد اسماعیل بخواهد تا نماینده منطقه، دکتر البیر منصور، را فرا خواند. آنگاه به همراه وی با یک اتومبیل به قاع رفت و در آنجا حمله‌کنندگان را مخاطب قرار داد، و گفت: هرکس به خانه‌ای در این روستا تجاوز کند، گویی به خانه من تجاوز کرده است ... وی در همان روز میان این روستا و همسایگانش آشتی برقرار کرد، با این شرط که اعمال تجاوزکارانه «فالانژها» برضد اهالی منطقه متوقف شود.

از این رو، شیخ پیرجمیل به وجود جنبش مسلحانه امل اعتراض کرد، و وجود آن را منافی اصول اعلام شده از سوی امام صدر و عملاً مشارکت در جنگ داخلی دانست. آیا وجود جنبش آنگونه که فالانژها شایع کرده بودند، یک اشتباه بود، یا هماهنگ با طرح-های تئوریک و سیاسی امام؟

امل از خلأ پدید نیامده بود. بذری که امام موسی صدر در حیات سیاسی خود در میان شیعیان لبنان از ۱۹۵۹ کاشته بود، با آغاز جنگ داخلی به بار نشست. وی برضد فئودالیسم سیاسی، و برای دور کردن جوانان از احزاب آمده بود. اینک جنگ داخلی، اعتراض علیه فئودالیسم، و شرکت گسترده احزاب در آن را، در بطن خود دارد. بنابراین، امام صدر در متن درگیری بود نه در حاشیه آن. اعتراضات سیاسی و مردمی سازمان-یافته وی در سلسله--گردهمایی-هایی که در بعلبک و صور برگزار شد، به اوج خود رسید. این گردهمایی-ها حکایت از ژرفای تأثیرگذاری و میزان محبوبیت او داشت. مضافاً اینکه پیدایی انبوه سلاح در گردهمایی-هایش و-شعار وی، «سلاح زینت مردان است»، و تشویق جوانان به تهیه سلاح، جملگی نشان از آن داشت که ناگزیر یک اقدام عملی در پی دارد. آیا برای نمایاندن نقش سلاح در میان قشرهای محرومی که خطرات فراوان آنان را تهدید می‌کند، شرایطی مناسب-تر از جنگ داخلی وجود دارد؟

مهم-تر آنکه این موضوع پشتوانه‌ای بود که امام موسی صدر می‌توانست در حرکت خویش بدان تکیه کند.

اولاً وی مخالف شرکت در جنگ داخلی بود. چرا که کشور را از پرداختن به جنگ اصلی دور می‌ساخت.

ثانیاً حمل اسلحه در آن شرایط برای همگام شدن با مقاومت فلسطین و جهت نبرد با دشمن صهیونیستی صورت می‌گرفت؛ دشمنی که فلسطین را در اشغال دارد، و چشمداشت-های آن به جنوب لبنان کاملاً آشکار است.

امام صدر بارها به گونه‌های مختلف حمایت از جنوب را مورد تأکید قرار داد، و مردم را به لزوم تقویت مواضع دفاعی روستاها و اجرای طرح احداث روستاهای مرزی - دفاعی، که می‌تواند به کمک ارتش لبنان و ارتشهای عرب از جنوب دفاع کند، فرا خواند. وی همچنین بر ضرورت تجهیز ارتش برای نبرد در کنار اهالی جنوب و فرزندان مقاومت بر ضد دشمن، تکیه می‌کرد. اما وی همواره با این شعار روبرو بود که: قدرتمندی لبنان در ضعف آن است. پیر جمیل بارها با این منطق با او رودررو می‌شد، و می‌گفت: ای امام اگر جنوب اشغال شود، ارتش و شبه نظامیان نمی‌توانند آن را نجات دهند. تنها قدرت لبنان در محافل جهانی و مناسبات آن با غرب (-فرانسه و امریکا-) است که از لبنان حفاظت می‌کند.

فلسطین

از نظر امام موسی صدر فلسطین یک مسأله ملی - قومی - اسلامی است. مواضع ثابت او در محافل گوناگون در دفاع از فلسطین، در اسناد جنبش امل، به ثبت رسیده است. وی از هیچ مناسبتی برای ایراد سخنرانی در

دفاع از فلسطین و حق فرزندان آن و وظیفه عربها و مسلمانان در دفاع و بازپس گرفتن آن، فروگذار نمی‌کرد. عبارت مشهور وی «ما بیت المقدس را قبل از صور می‌خواهیم» بازگوکننده منطق اوست. چه بسا همین منطق، او را به حمل اسلحه واداشت. نقطه آغازین جنبش امل هم از همین جا بود. بنابراین شگفت نبود که پیرجمیل نسبت به تأسیس جنبش امل همواره اعتراض داشت.

شنبه سیاه

جنبش امل پس از پنج ماه از تأسیسش، در ۱۹۷۵/۹/۱۶ با یک چالش مستقیم در قلب بیروت روبرو شد. ماجرا این بود که به دستور بشیر جمیل، نایب رئیس شبه نظامیان فالانژ، گروه‌های مسلح بندرگاه و بازارهای تجاری بیروت را به تصرف خود درآوردند، و به کشتار شهروندان پرداختند. در این کشتار بیرحمانه ۳۰۰ تن شهید و بیش از ۱۰۰۰ تن زخمی شدند. جو وحشت و رعب آنچنان بر کشور مستولی شد، که جنگ ناپیوسته به جنگ جنون‌آمیزی بدل گشت، و از همان روز گروگانگیری، انداختن اجساد زیر پل-ها، و حتی مثله کردن اجساد و دیگر اعمال وحشیانه آغاز شد، که آدمی از بازگو کردن آن شرم دارد.

کشتار شنبه سیاه یک پیام و نامه سرگشاده برای امام صدر بود. چرا که معلوم شد، بیشتر شهدا و معلولان و مجروحان از محرومان بودند. آنان کارگران بندر و باربران بازارهای تجاری و بعضی از پیشه‌وران جزء بودند. تأثر امام موسی صدر از این جنایت فالانژها به حدی بود که روز شنبه سیاه را پایان خط گفتگو با حزب فالانژ دانست. وی پس از آگاهی از خبر کشتار فالانژها، به نزدیکان خویش می‌گوید: اگر اکنون یک میلیون تفنگ داشتیم، دارای یک میلیون رزمنده می‌شدیم. بدین ترتیب، امل، ناخواسته از طرف-های درگیر در جنگ داخلی شد. زیرا در این جنگ به دفاع از محرومان تمام لبنان برخاست. مخصوصاً پس از اینکه مقاصد فالانژها مبنی بر تسلط بر کشور از طریق جنگ فرقه‌ای فاش شد. فالانژها برای پاکسازی مناطق تحت سیطره خود مسلمانان را — که اغلب شیعه بودند — از آن مناطق اخراج کردند. این هم پیام دیگری برای امام موسی صدر بود که او را بر آن داشت تا بیش از پیش درصدد یکپارچگی لبنان باشد، و بیش از همه به فکر حمل اسلحه برای دفاع از اصلی که بدان ایمان داشت بیفتد.

امل ... سلاح و پول

همین که امام تأسیس جنبش امل را اعلام کرد، هزاران جوان برای پیوستن به صفوف آن شتافتند. زیرا بر همه روشن شد که سلاح، در آن مرحله از تاریخ لبنان، واقعاً زینت مردان است. خانه‌های رهبران و محل اقامت موقت امام در منزل احمد اسماعیل و مقر موقت جنبش در منطقه پل فؤاد اول، روزانه شاهد انبوه داوطلبانی

بود که خواستار سلاح و آموزش نظامی بودند. ولی از کجا می‌توان سلاح تهیه کرد؟ و چگونه می‌توان هزینه‌های جنگ را تأمین نمود؟

درست است که در ابتدا مسأله همانند امروز نبود، یعنی رزمیدن اغلب داوطلبانه بود. ولی ناگزیر باید پاره‌ای هزینه‌ها برای زخمی‌ها، کشته‌شدگان، غذا و نیازها تأمین شود. اینک از کجا می‌توان پول و سلاح تهیه کرد؟ در باره سلاح، یاران امام می‌گویند؛ ابتدا جنبش فتح پیشنهاد تجهیز سلاح جنبش امل را عنوان کرد. ولی امام ابتدا این موضوع را نپذیرفت. سپس به دلیل همسنگر بودن با جنبش فتح در مسأله فلسطین، پاره‌ای از هدایای این جنبش را قبول کرد.

اما باید گفت که بیشتر سلاح‌ها از طریق خمس و زکات توانگران شیعه تهیه می‌شد. امام به طور مستقیم یا به وسیله پاره‌ای معتمدان، از رومانی سلاح خریداری می‌کرد. به طوری که نخستین معامله تسلیحاتی که امام موسی انجام داد، با وام یکی از ثروتمندان جنوب صورت گرفت، که با سود کامل آن به وی بازگردانیده شد؛ درست همانند وام‌هایی که به تجار عادی پرداخت می‌کرد. در واقع بسیاری از افراد پیشنهاد دادن پول و سلاح را به امام موسی صدر می‌دادند. از جمله خلیل‌الوزیر، معاون یاسر عرفات، پیشنهاد تأمین سلاح و پول برای جنبش را می‌داد، ولی امام ضمن تشکر آن را رد می‌کرد و ترجیح می‌داد به خود متکی باشد. وقتی یکی از فرماندهان در مورد توان وی در تأمین نیازهای جنگ سؤال کرد، امام پاسخ داد:

خدا می‌رساند. وقتی یکی از یاران جوان گفت: ولی خدا اینگونه از آسمان پول نمی‌فرستد.

امام صدر پاسخ داد: پس در اسرع وقت باید مراسمی برای جمع‌آوری یک میلیون لیره لبنانی برگزار کنیم، همان گونه که دیروز از جشن هتل انترناسیونال کمک‌هایی جمع‌آوری کردیم. از قضا همین‌طور هم شد و مبلغ کلانی جمع شد.

بدین ترتیب می‌توان خمس و زکات را به عنوان یک منبع مالی، و کمک‌های ثروتمندان را منبع دیگری دانست. منبع سوم نیز که باید گفت، اعانات مراجع شیعه در ایران است. برخی از آنان گاه-گاهی کمک‌های مخصوص برای امام صدر می‌فرستادند.

آیه‌الله گلپایگانی برای کمک به سرپرستی امور شیعیان لبنان و رفع مشکلات آنان یک میلیون لیره لبنانی برای امام صدر ارسال می‌کرد. افزون بر این منابع مالی دیگری نیز بود که راز آن در سینه امام صدر که به رازداری شهرت داشت، ماند. وی از یک شعار معنادار پیروی می‌کرد: اینکه صاحب پول باشی مهم است، ولی اینکه پول تو را تصاحب نکند مهم‌تر است.

جنگ و صلح

جنبش امل در اندک مدتی پس از تأسیس، یعنی در ژوئن ۱۹۷۶، به دلایل متعددی نقش مؤثری در وقایع ایفا نکرد. زیرا امام صدر بر آن بود که جنبش، نقشی دفاعی داشته باشد و پل‌های آن نباید با همگان قطع شود. ولی جنبش امل به رهبری امام موسی صدر نقش اصلی دیگری ایفا کرد که از ارزیابی ویژه نسبت به نیروهای عربی در این کشمکش، یعنی کشمکش سوریه و مقاومت فلسطین سرچشمه می‌گیرد.

یکی از امور مسلم و بنیادین سیاست امام موسی صدر در لبنان و منطقه، روابط متمایز با سوریه بود. وی در این مورد با رهبر شهید کمال جنبلاط همسو بود. جنبلاط همواره دلسوز نبض لبنان، یعنی سوریه بود. تا اینکه ابوعمار با ارائه اطلاعات دروغین وی را در کشمکش خونین با سوریه گرفتار ساخت. یاسر عرفات برای جلوگیری از برقراری روابط حسنه میان سوریه و کمال جنبلاط اطلاعات دروغین به طرفین می‌داد تا جنبلاط نتواند نقش خود را در لبنان ایفا کند.

از جمله اصولی که امام موسی صدر دلسوز آن بود، دفاع از مقاومت فلسطین، به‌عنوان یک وظیفه اسلامی - عربی، برای آزادسازی تمام فلسطین بود. وی همواره منادی شعار «جنوب خاستگاه آزادسازی بیت‌المقدس است» بود.

حضور سیاسی سوریه و حضور نظامی فلسطینی‌ها در لبنان، ایجاب می‌کرد که دوست هریک از طرفین سیاست دقیقی را اتخاذ کند، تا چه -رسد به اینکه کسی دوست هر-دو طرف باشد، و آنان نیز در آستانه اختلاف، بل در چند قدمی جنگ باشند. به‌ویژه آنکه امام بر آن بود فیصله دادن به کشمکش با دشمن صهیونیستی تنها از طریق ضربه‌زدن به مقاومت فلسطین و درگیر ساختن سوریه و برافروختن آتش جنگ دیوانه‌وار در لبنان ممکن است.

مأموریت امام صدر در این مرحله بسیار حساس بود. دوستی با سوریه اجتناب‌ناپذیر بود و حمایت از مقاومت فلسطین یکی از اصول اساسی به شمار می‌رفت. زمانی که دو طرف اختلاف پیدا کردند، بسیاری می‌بایست یکی را انتخاب می‌کردند، بخصوص که هر دو گروه اصل برقراری توازن را نمی‌پذیرفتند؛ یا باید با این بود یا با آن.

موسی صدر اعتقاد داشت که طرفین نباید اختلاف داشته باشند. حال اگر در عمل چنین چیزی میسر نشد، اما او در باطن بر این باور بود که آن دو ناگزیرند توافق کنند. وی تلاش می‌کرد از گسترش دامنه اختلاف

جلوگیری کند، و بدان پایان بخشد. وی به شدت می‌کوشید در برابر موضع سوریه مثبت برخورد کند، زیرا وی همچون سوریه راه‌حل‌هایی برای مشکل ارائه می‌داد.

در گردهمایی اسلامی سال ۱۹۷۶ در عرمون، امام صدر به همراه عبدالحلیم خدام، وزیر خارجه سوریه، طرح سیاسی واحدی جهت شکل‌دهی یک موضع اسلامی یکپارچه ارائه کردند، تا به نتیجه مثبتی دست یابند، و در بافت و ساختار گوناگون سیاسی و حقوقی نظام دستاوردهای ملموسی حاصل شود.

این کنفرانس در-شرف دستیابی به این نتایج بود که یاسر عرفات به ایفای نقش منفی خود پرداخت، و باعث شد پیشرفت‌های به دست آمده به نقطه صفر بازگردد.

همین موضع در سند قانون اساسی در ۱۴ فوریه ۱۹۷۶ نیز تکرار شد. سند با امضای سلیمان فرنجه، رئیس جمهور و رشید کرامی، نخست‌وزیر لبنان، اعلام شد، و دستاوردهای مهمی برای مسلمانان لبنان در--برداشت، ولی یاسر عرفات با نقش منفی خود آن را نقش بر آب کرد.

این امور و عوامل دیگر باعث شد که دل‌سردی و تنفری میان سوریه و فلسطینی‌های تحت رهبری یاسر عرفات به-وجود آید، و دامنه شکاف و اختلاف میان آن دو عمیق‌تر شود. از این-رو، امام موسی صدر می‌باید یک نقش هماهنگ-کننده میان طرفین ایفا کند، تا مسأله فلسطین و لبنان آسیب نبیند.

وساطت

یاسر عرفات برای وساطت امام موسی صدر برای رفع اختلاف با سوریه، نزد وی آمد. امام که از موضع طرفین نسبت به یکدیگر آگاه بود، نقش میانجیگر را پذیرفت. ابوعمار در دفتر خود در منطقه فاکهانی بیروت، و در حضور صائب سلام (نخست‌وزیر)، حسین کنعان (رئیس-دفتر سیاسی امل)، نبیه بری (سخنگوی جنبش) و کمال جنبلاط (رئیس حزب ترقیخواه سوسیالیست) از امام صدر درخواست کرد، برای حل و فصل اختلافات با سوریه نزد حافظ اسد، رئیس-جمهور سوریه، وساطت کند.

امام صدر عازم سوریه شد و یک ساعت با حافظ اسد دیدار و گفتگو کرد. او بر ضرورت توافق بین سوریه و مقاومت و برعهده گرفتن اشتباهات دیگران برای جلوگیری از خونریزی و وقوع تلفات بیشتر و اجتناب از جنگی دیگر در لبنان تأکید کرد.

همچنین در دیداری بی‌پرده، صدر از اسد درخواست کرد تا یاسر عرفات را به حضور بپذیرد. با اینکه متقاعد کردن اسد کار ساده‌ای نبود، اما به خاطر امام صدر موافقت کرد.

در دیدار اسد با عرفات که در حضور امام موسی صدر انجام شد، اسد به ابوعمار گفت: اگر وکیلی به این خوبی نداشتی، هم اکنون اینجا بودی.

جبهه قومی

امام موسی صدر برای نشان دادن روابط متمایز خویش با سوریه ترجیح می داد که با دوستان مستقیم سوریه در لبنان، چون سازمان حزب بعث سوسیالیست عربی، اتحاد نیروهای ملی، برخی از شخصیت‌ها و یک حزب کرد در چارچوب جبهه قومی قرار گیرد. این جبهه یک خط سیاسی هماهنگ با خط سیاسی سوریه برای خود ترسیم کرد. این خط با خط دیگری به نام اتحاد احزاب و شخصیت‌های ملی به رهبری کمال جنبلاط که با مقاومت فلسطین ابراز همدردی می کرد در تعارض بود. نیه بری و شیخ محمد یعقوب نمایندگان دائم جنبش امل در گفتگوها با جبهه قومی بودند.

جنگ لبنان

پیش از جنگ لبنان دو حادثه، در برافروخته شدن آن اثر داشت:

فاجعه ناشی از تیراندازی به سوی تظاهرات مردمی ماهیگیران، در شهر «صیدا» در ۱۹۷۵/۲/۲۶ و وقوع درگیری هایی میان ارتش لبنان و ساکنان شهر.

کشتار «عین الرمانه» در حومه جنوبی بیروت در آوریل ۱۹۷۵. در این حادثه سرنشینان یک اتوبوس، که افرادی از مقاومت فلسطین بودند، به دست عناصری از حزب فالانژهای لبنان کشته شدند. نیروهای مقاومت پس از شرکت در راهپیمایی بیروت، به مناسبت نخستین سالگرد شهدای انقلاب فلسطینی در عملیات خالصه، (کریات شموه) در حال بازگشت به «تل زعتر» بودند. این کشتار جرقه ای بود که آتش جنگ لبنان را برافروخت و دو موضوع را مطرح کرد!

... همزیستی لبنانی فلسطینی و درخواست‌های انقلاب فلسطین از لبنان.

... همزیستی فرقه های لبنان و درخواست‌های اصلاح اجتماعی و سیاسی.

از هنگام شعله‌ور شدن این جنگ، امام صدر با کمک دیگران، برای خاموش ساختن آن در تلاش بود. و برای حل مناقشات به گفتگو دعوت و میانجیگری‌ها را تأیید می کرد. و با انجام صدها دیدار و سفرهای پرخطر، از تلاش های توانفرسا دریغ نکرد. چرا-که در برابر خدا، میهن و انقلاب فلسطین احساس مسئولیت

می کرد. وقایع زیر که در حد توان برحسب ترتیب تاریخی می آید، نمونه هایی است که احساس مسئولیت امام صدر را بیان می کند:

نخست: مخالفت امام صدر با جنگ و تلاش وی برای آرام-سازی و گفتگو

با روشن شدن شعله-های جنگ در ۱۳ آوریل ۱۹۷۵، امام صدر با رهبران مقاومت فلسطینی و رهبران احزاب دیدار کرد، تا فتنه را در نطفه خاموش سازد و اوضاع آرام گردد. وی با ارسال پیامی ضمن محکوم کردن «کشتار وحشتناک»، نسبت به توطئه های دشمن و فتنه-انگیزی های آن هشدار داده، قاطعانه و آشکار اعلام کرد:

انقلاب ملی لبنان و انقلاب فلسطین برخاسته از یک اصل اند. در یک راه به سوی هدفی یکسان گام برمی دارند و با یک دشمن رویارویی می کنند.

«احزاب و نیروهای ملی و ترقیخواه» که شامل حزب ترقیخواه سوسیالیست، حزب کمونیست، سازمان کار کمونیستی، حزب ملی اجتماعی و تشکل های دیگر می شد، به ریاست کمال جنبلاط تصمیم به «تشکیل رهبری متحد برای پیگیری تحولات جنگ، بر اساس یک موضع ملی یکسان» گرفتند. کمال جنبلاط، دبیرکل جبهه عربی شرکت-کننده در انقلاب فلسطین، در ۱۹۷۵/۴/۲۶ تصمیم جبهه را مبنی بر «کوشش برای منزوی ساختن و تحریم سیاسی حزب فالانژ» را اعلام کرد. اما امام صدر همگان را به دوری از جنگ فرا خواند، و نسبت به تجزیه میهن و در خطر قرار دادن انقلاب فلسطین هشدار داد. او خواستار برقراری پل هایی میان فرقه های گوناگون لبنان، توسط روشنفکران، اندیشمندان و ملاقات های رهبران دینی شد.

امام صدر در ۷۵/۴/۱۶ با ۷۷ تن از نخبگان روشنفکر و متفکر لبنان دیدار کرد. در پی این دیدار «دفتر آرام-سازی ملی» برای پیگیری کارهای روزانه آرام-سازی تشکیل شد. این دفتر خلأ موجود نزد مقام های لبنان را پر کرده، و در راه احیای کمیته هماهنگی مشترک، میان حکومت لبنان و مقاومت فلسطینی فعالیت می کرد. امام صدر با خریش مارونی دیدار کرد، و هردو توافق کردند برای بازگردانیدن مودت و همکاری میان همه لبنانی ها از یک سو، و فلسطینی ها از دیگر سو، به-منظور نگاه-داشتن وحدت ملی و انقلاب فلسطین همکاری کنند.

در ۱۹۷۵/۵/۱۰ امام صدر در جلسه هیئت عمومی مجلس اعلاى اسلامی شیعیان اعلام کرد:

فرقه مسلمان شیعه با در پیش گرفتن سیاست درهای باز در برابر دیگر مسلمانان، شرکت در کنفرانس-های اسلامی، آمادگی برای هماهنگی با آنان برای نیل به وحدت و پیشنهاد لغو فرقه-گرایی سیاسی در نظام لبنان،

عدم گرایش فرقه ای خویش را ثابت کرد. همچنین به دلیل موضع-گیری-های خود در آوریل ۶۹، مه ۱۹۷۴ و آوریل ۱۹۷۵ تعهد ملی و پایبندی شدید خود به میهن را آشکار ساخت، و با پذیرش مطلق مسئله فلسطین بر تعهدات قومی خویش وفادار مانده، ثابت کرد که با فداکاری و پیشگامی، خسارت ها را جبران و بهای همگامی قومی را می پردازد. وی افزود:

بگذارید بی شرم و هراس به مسئله فلسطین بپردازیم. بیائید پیش دیگر عرب ها این شعار را سر داده و قربانی دهیم. قربانیان ما در این راه بسیار کمتر از آن زمان خواهد بود که اعتماد به-نفس خویش را از دست دهیم و در سرزمین کوچکمان به مشکلات کوچکمان سرگرم شویم ...

فلسطین را حفظ خواهیم کرد. لبنان و همزیستی را حفظ می کنیم و زیربنای تمدن آتی را پی می ریزیم.

دوم: مخالفت وی با مداخله ارتش در مسائل داخلی

بر اثر گسترش شعله جنگ به منطقه تل زعتر - دکوانه، امام صدر در مه ۱۹۷۵ به دیدار رئیس جمهور شتافت. وی ضمن هشدار نسبت به این تحول، خواستار انجام اقدامات لازم و سریع برای جلوگیری از وخامت اوضاع شد. امام صدر در تاریخ ۲۴/۵/۷۵ در کنفرانس «دارالفتوی الاسلامیه» شرکت کرد. در این کنفرانس که رهبران دینی و سیاسی مسلمانان حضور داشتند، تصمیم گرفته شد که استعفای حکومت نظامی لبنان، «برای حفظ وحدت ملی و نجات دادن زندگی دمکراتیک و عدالت» درخواست گردد. امام صدر در این کنفرانس گفت: من با دخالت ارتش در مسائل پیچیده داخلی مخالفم. زیرا در این هنگام که دشمن جنوب میهن و فرزندان آن را به خواری کشانده است، نخستین وظیفه ارتش پاسداری از مرزهای میهن است.

حکومت نظامی در ۲۶/۵/۱۹۷۵ استعفا داد و رشید کرامی مأمور تشکیل کابینه جدید شد. اما چون وی به دلیل کارشکنی ها نتوانست کابینه را تشکیل دهد، نشانه های شکافی خطرناک در افق لبنان

نمایان گردید. این امر امام صدر را واداشت تا برای جلوگیری از تکرار فجایع، به یک تحرک مردمی دست زند. وی با هشدار دوباره نسبت توطئه-ای بزرگ، تأکید کرد: انقلاب فلسطینی راهی به سوی سرزمین-های مقدس است. امانتی بر دوش ماست که از آن پاسداری و حمایت کرده و جان-فشانی می کنیم. لبنان میهن همه است. نمی پذیریم که به آن تجاوز کرده، ویرانش کنند. وحدت ملت لبنان - با مناطق و فرقه های گوناگون - باید در عدالت اجتماعی و فراهم کردن فرصت ها پیش روی همگان، تجلی یابد.

به- هر حال همه گروه های درگیر بر سر این نکته توافق دارند، که تلاش های پیگیر امام صدر برای مشکل جنگ شایسته تقدیر است. از جمله «کمال جنبلاط» پس از دیدار با امام گفت: حضرت امام صدر در پیشاپیش

خیرخواهان قرار دارد، و نسبت به خواسته های طبقات اجتماعی و خانواده های محروم متعهد است. وی با حرکت ملی و همه رهبران با اخلاص که در این دوران سخت توده ها را رهبری می کنند، در یک مسیر گام برمی دارد.

پس از ادامه بحران تشکیل کابینه، و از سرگیری رویدادهای خونین در مناطق شیاح و عین-الرمانه، امام صدر در مسجد «الصفاء» (بیروت) به عبادت و روزه-داری پرداخته، تحصن کرد. وی گفت: تحصن می کنیم تا شهروندان را به دوری کردن از سلاحی که بر ضد لبنانی ها و برادرانشان به کار می رود، واداریم. ما می خواهیم این صفحه خشونت را با صفحه عبادت، تحصن و روزه داری به پایان برسانیم. زیرا اسلحه، بحران را حل نمی کند. بلکه بیش از پیش میهن را پاره-پاره می کند.

این اقدام امام با تأیید گسترده محافل دینی و سایر فرقه های سیاسی و مردمی روبه-رو گردید. در تاریخ ۱۹۷۵/۷/۱ پس از تشکیل کابینه جدید و دریافت قول انجام خواسته های مطرح-شده، امام به تحصن خویش پایان داد. وی به منطقه بعلبک - هرمل شتافت، تا برای پایان محاصره روستای «قاع» تلاش کرده، و منطقه را آرام سازد.

سوم: دعوت امام صدر به مقاومت در برابر تجزیه لبنان، و دفاع از خود، لبنان و انقلاب فلسطین.

در اوایل دسامبر ۱۹۷۵ جنگنده های اسرائیل مناطق نبطیه در جنوب، اردوگاه های بداوی و نهرالبارد را بمباران کردند. این بمباران-ها بیش از ۶۰ کشته و ۲۰۰ زخمی و ویرانی های فراوانی بر جای گذاشت. لبنان در مورد این رویداد شکایتی به شورای امنیت تسلیم کرد. این تجاوز به عنوان سرآغاز دخالت مستقیم اسرائیل در رویدادهای جاری لبنان تفسیر شد.

در ۱۹۷۵/۱۲/۶ (این روز شنبه سیاه نامیده شد) حزب فالانژ به «کشتاری» دست زد، که از آغاز رویدادهای خونین در لبنان بی سابقه بود. در این «کشتار» بیش از یکصد لبنانی، که بیشتر از شیعیان و کارگران منطقه مرفأ بودند، در خاک و خون غلتیدند. دو روز بعد درگیری های بیروت از سرگرفته شد، و پس از گذشت سه روز به حومه جنوبی (شیاح - عین-الرمانه) گسترش یافت.

سپس «کوی خوانه» در ایطلیاس (ساکنان آن شیعه هستند که در منطقه ای مسیحی ساکن هستند) در معرض حمله قرار گرفت، که به آتش گرفتن و ویرانی تمام منازل و کشته شدن برخی از ساکنان و مهاجرت بازماندگان انجامید. به دنبال آن منطقه «سبینه» و مناطق «رولیسات جدید، عین بیاقوت، زلقا» واقع در منطقه مسیحی-نشین، شاهد رویداد های مشابهی شد. و همه ساکنان شیعه آنها مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند.

این رخدادها و تحولات جدید، امام صدر را واداشت تا در یک کنفرانس مطبوعاتی به تاریخ ۱۹۷۵/۱۲/۱۷ «کشتارهای وحشیانه» را محکوم کند، و عاملان آنها را «به خیانت به میهن و نابودی رسالت مسیحیت در جهان عرب»، «تلاش برای برپایی یک اسرائیل دوم در شرق» و «اتهام دو دین جهانی: به عدم امکان همزیستی اسلام و مسیحیت» متهم کرد.

امام حادثه «قاع»، یعنی شهرک مسیحی در منطقه شیعه-نشین را به یاد مسیحیان آورده، گفت: وقتی حادثه دردناک قاع در بقاع روی داد، تحصن خودم را شکسته، و در موج خطرها، شبانه به آنجا شتافتم. وارد کلیسا شدم و با مردم دیدار، و حادثه را محکوم کردم. آب قطع شده شهر را وصل کردم و به دل‌ها آرامش دادم. هیچ-کس مهاجرت نکرد امام افزود: من به مردم بقاع و جنوب و همه-جا گفته ام و همچنان می گویم، که اختلافات فرقه ای جنگ اصلی شما نبوده و با تاریخ و جایگاه شما سازگاری ندارد. جنگ اصلی شما برای جلوگیری از تجزیه یا دفع خطر از جنوب و مقاومت فلسطینی است. او ادامه داد: امروز پس از حوادث اخیر، پس از اینکه نشانه های تجزیه طلبی در افق نمایان گشته است، از من چه می خواهید؟ آیا خواری را برای فرزندانم، و خطر را برای میهن و امتم بپذیرم؟ نه، هرگز، من زاده حسینم.

امام سپس تأکید کرد: صراحتاً بگویم، سرزمین، میهن و کرامت ما در خطر است. بقای میهن و امت و یکپارچگی لبنان بر هرچیز دیگر اولویت دارد. پس آماده باشید. مجهز شوید. آموزش ببینید و سلاح در دست گیرید. نگوئید به ما اسلحه بدهید. از هیچ-کس چشمداشت کمک نداشته باشید. به خودتان تکیه کنید.

امام در پایان هشدار داد: ولی هوشیار باشید، بعضی از مردم وقتی پاره ای از روستاها در برخی مناطق مورد حمله واقع می شود، به طور انفعالی تلاش می کنند و به افراد بی گناه مسیحی متعرض می شوند. این امر در منطق، درک و رسالت مان پذیرفته نیست. این منطقه از آن ماست. مردمی که در این منطقه زندگی می کنند، مخصوصاً اقلیت ها، امانت الهی، نزد ما هستند. باید از آنان حفاظت کنیم. زیرا ما بدون حکومت رسمی بسر می بریم. هرکس به یک بی-گناه متعرض شود به خدا و پیامبر تعرض کرده است. ای زخم خوردگان! ما انتقامجو نیستیم، من یکی از شمایم که دو هزار نفر از فرزندانم کشته شده اند، ولی جنایتی بر جنایت ها نخواهم افزود و از بیگناهان انتقام نخواهم گرفت ... ما که جنایتکار نیستیم.

چهارم: «امل»

در پی این تحولات و دعوت امام صدر، بعضی از جوانان مسلمان شیعه با گذراندن دوره-های آموزش-های نظامی در «گروه-های مقاومت لبنان» (امل) سازماندهی یافتند. ایجاد این نیروها در اواخر سال ۱۹۷۴، در پی دعوت امام از مردم برای فراگیری فنون نظامی و دفاع از خویش، در برابر تجاوزات پی در پی اسرائیل آغاز

شده بود. مقاومت فلسطین بر این آموزش‌ها نظارت داشت، تا آموزش-یافتگان «فدائیان مرزهای لبنان» شوند. مقاومت فلسطینی، کشته-شدگان این تشکل در حال

تأسیس راه، شهدای انقلاب فلسطینی دانست. این تشکل از آغاز جنگ داخلی تا آن زمان، در هیچ-گونه نبرد داخلی شرکت نکرده بود. بلکه پیش از آن، هنگام تجاوز دشمن صهیونیستی به روستاهای مرزی «طیبه، کفلاکلا» در بخش مرجعیون، (جنوب لبنان) به مقابله با آن پرداخته بود.

جمع بندی

خلاصه اینکه امام، از ابتدای جنگ داخلی لبنان، در سه ماهه نخست ۱۹۷۵ تا ابتکار عمل سوریه و اعلام پذیرش میثاق ملی (سند قانون اساسی)، به اصول زیر پایند بود:

حفظ همزیستی طوائف لبنان، و تلاش برای جلوگیری از تجزیه میهن، با هر عنوان و به هر شکلی.

حفظ همزیستی لبنانی - فلسطینی و پاسداری از انقلاب فلسطین.

استفاده از گفتگو به عنوان راه حل کشمکش-ها، و تحقق بخشیدن به اصلاحات سیاسی و اجتماعی و رد جنگ به عنوان وسیله ای برای رسیدن به این هدف‌ها.

رد سرکوب فرقه ای و جنگ، برای تحقق پیروزی یک فرقه لبنان بر فرقه ای دیگر.

مجاز دانستن دفاع مشروع از خود.

ستیز بر ضد تجزیه جنوب، و خطر تجاوز به آن، به-ویژه تجاوز اسرائیل به جنوب و خطر یکسره کردن کار انقلاب فلسطین یا تهدید مقاومت فلسطین، و رزمیدن و به شهادت رسیدن در این راه.

مبارزه بر ضد دشمن صهیونیستی، و رویارویی مداوم علیه آن. چرا که اسرائیل غاصب بر نژادپرستی صهیونیسم استوار است و شرّ مطلق به شمار می رود. وجود این رژیم به معنای استمرار تجاوز و تهدید لبنان و تمام اعراب است.

مقدمه: پس از پیروزی حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه بر ضد نیروهای فاشیستی - صهیونیست ها و استقبال نسل جوان دنیای اسلام از روش مبارزاتی حزب الله، و پس از روشن شدن کمک و یاری مقاومت اسلامی لبنان به برادران مسلمان فلسطینی محاصره شده از سوی مصر و اسرائیل، در «غزه» و همکاری لجستیکی حزب الله با حماس، و پس از اوج گیری گرایش به ضرورت «مقاومت اسلامی» در قبال امپریالیسم و صهیونیسم در میان نسل جدید اعراب... «فقهاً البترول و علماً السلطان!» در گوشه و کنار دنیای عرب بحرکت درآمدند و ضمن تکفیر شیعه و هشدار در مورد «تبشیر شیعی!!» و اعلام خطر از هجوم!! تشیع به دنیای اهل سنت و حتی تحریم دعا کردن برای پیروزی حزب الله توسط فقیان کروکور آل وهاب (علماً وابسته به حاکمیت ارتجاعی زر و زور و تزویر)... ناگهان بعضی از علما باصطلاح معتدل الازهر و یا ساکنان بلادعربی دیگر هم به «رافضی» و «مبتدع!» خواندن شیعیان پرداختند و در رأس همه آنها، متأسفانه دوست و برادر قدیمی ما، شیخ یوسف القرضاوی قرار گرفت که ناگهان مستبصر! گردید و به میدان آمد و از خطر تهاجم و تبشیر شیعی «مبتدع!» در ماهواره های آل سعود و در کنفرانس ها و کتابهای که منتشر ساخت، خبر داد! و به جنگ با شیعه، آنها هم به عنوان باصطلاح دبیرکل «اتحادیه علمای مسلمان جهان اسلام!» پرداخت.

متأسفانه شیخ قرضاوی در همین بحران و در اوج بی تقوائی به تحریف تاریخ پرداخت و کتابی هم تحت عنوان: «تاریخنا المفتری علیه» منتشر ساخت که در آن به دفاع از معاویه بن ابی سفیان یزید و بقیه تفاله های بنی امیه و بنی عباس و حتی حجاج بن یوسف ثقفی پرداخت... و در این راستا به شخصیت های برجسته حرکت های اسلامی معاصر، بویژه مولانا سیدابوالاعلی مودودی موسس و امیر جماعت اسلامی پاکستان و شیخ محمدغزالی و شهید سیدقطب، بشدت حمله کرد و انتقاد آنان از روش حکومت بنی امیه و بنی عباس، را خلاف حقیقت نامید! و کتاب «خلافت یا سلطنت» مودودی و «عدالت اجتماعی در اسلام» سیدقطب و کتاب شیخ محمدغزالی را جزء کتب ضاله! تلقی کرد و آنان را «افتراء» گویان نامید.

این دفاعیه شیخ قرضاوی از بنی امیه نخست در بیروت و سپس عمان و بعد کویت و مصر و... در تیراژ وسیعی با هزینه آل وهاب چاپ و بطور رایگان توزیع گردید.

البته برادر عزیزمان دکتر احمد راسم النغیس، استاد دانشکده پزشکی اسکندریه و از شیعیان معروف مصری، در کتاب «القرضاوی، وکیل بنی امیه» به دفاع از حق برخواست و اباطیل شیخ را با مستندات تاریخی پاسخ

داد، ولی آنچه که در این میان مهم است این نکته است که آل سعود، کوشیدند که شیخ یوسف القرضاوی را از «رهبران اخوان المسلمین» قلمداد کنند تا روابط شیعیان و اخوان را تیره سازند...

اما علیرغم خواست آنان اغلب اعضا «مکتب الارشاد» اخوان المسلمین در مصر، به دفاع از شیعه پرداختند و حتی «مرشدعام» شیخ مهدی عاکف، ضمن ارسال پیامی، در بحران تجاوز اسرائیل به لبنان، اعلام نمود که اخوان حاضرند ده هزار نفر از میلشیای رزمنده خود را به لبنان اعزام دارند تا در کنار حزب الله و مقاومت اسلامی لبنان، بر ضد متجاوزان، بجنگد! و مناء سفائه همین اعلام همدردی و آمادگی، باعث گردید که بغض و کینه ارتجاع عرب و حاکمیت های مزدور، نسبت به اخوان تشدید گردد و دهها نفر از رهبران و اعضا اخوان المسلمین مصر، دستگیر و به زندان بروند و سپس گروههایی از شیعیان مصر تنها به دلیل شیعه بودن، بازداشت و زندانی شوند و سرانجام چند هفته قبل، سازمان امنیت مصر، ضمن دستگیری ۱۷ نفر دیگر از رهبران اخوان، به اتهام تشکیل یک سازمان بین المللی - التنظيم الدولی - خواستار تعقیب و بازداشت دیگر منسوبین به این تنظیم - از جمله دکتر ایاد السامرائی، رئیس فعلی مجلس ملی عراق، که عضو رسمی حزب اسلامی عراق است - گردید... و بموازات این تلاش های مذبحخانه، گروهی از جوانان مصری را که در کمک به مردم غزه، با حزب الله همکاری داشتند، به بهانه عضویت در «هسته مصری حزب الله» بازداشت و به زندان افکند که هم اکنون برای محاکمه به دادگاه نظامی مصر تحویل گردیده اند...

در این بحران عظیم و تبلیغات وسیع دشمنان علیه شیعه و تشیع و هواداران اخوانی آن و صدور تکفیرنامه های مکرر و متعدد از سوی «فقهاء البسترو» آل سعود در وجوب قتل رافضی ها! که گویا «ام المؤمنین» و «صحابه» را «سب» می کنند؟! مردی از تبار اخوان راستین، علیرغم مشکلاتی که پس از جریان ۱۱ سپتامبر، با آن ها روبرو است، در مقاله ای روشنگر به دفاع از شیعه پرداخت و چگونگی روابط با شیعیان و عقاید اخوان المسلمین را تشریح نمود.

مهندس یوسف ندا، به علت فعالیت های اجتماعی - اقتصادی در سطح جهان و تأسیس «بنک التقوی» در سوییس، که جناب شیخ قرضاوی هم از سهامداران عمده آن بود (بقول خود او در «الجزیره» «ملایمی» - ملیم واحد پول ریز مصر - در آن سهام داشت و بقول یوسف ندا، «ملایین» بود!) به عنوان یکی از رهبران سازمان بین المللی اخوان - التنظيم الدولی - معروف شده است.

یوسف ندا علیرغم اینکه در دادگاه سوییس و ایتالیا، از اتهامات اف-بی-آی آمریکا تبرئه شد، ولی بانک تأسیس یافته توسط او دچار ورشکستگی شد و اموال او هم «مصادره» یا توقیف گردید. اما یوسف ندا علیرغم

این فشارها و اقامت اجباری ۷ ساله در منزل خود در «لوگانو» دفاعیه اخوان از شیعه را در «اسلام ان لاین» منتشر ساخت که مورد توجه مسلمانان جهان قرار گرفت.

... با توجه به سابقه چند دهه دوستی و اخوت بین ما و روابط فرهنگی درازمدت، دو هفته قبل تلفنی با وی تماس گرفتم و ضمن ابراز تأسف نسبت به شرایطی که برای او پیش آورده اند، از وی خواستم اجازه دهد که بحث منتشر شده وی را، در راستای ایجاد وحدت مسلمین و تقریب بین مذاهب اسلامی، و دفاع از حق و حقیقت و روشن شدن موضع گیری رسمی اخوان المسلمین نسبت به شیعه و تشیع، ترجمه و در جراید ایران منتشر سازم؟

مهندس یوسف ندا، ضمن ابلاغ سلام و احترام به ملت شریف ایران و دوستانی که از قدیم با آن ها در ایران، آشنا است و روابطی دارد، در مورد ترجمه، گفت: «اختیار ما هم با شماست!» اینک ترجمه فارسی نوشته یوسف ندا در «اطلاعات» منتشر می سازیم و متن عربی آن را در شماره آینده مجله «رساله التقریب» ارگان مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی، مطالعه فرمائید.

تردید نیست که موضع گیری های خصمانه آل سعود و ارتجاع عرب - که به تعبیر قرآن مجید «أشد کفراً و نفاقاً» می باشند و تکفیرها و تبلیغات ضد وحدت مسلمین و ضد تقریبی تبهکاران، مانند همیشه، سرانجام نیکی برای آنان نخواهد داشت و خداوند وعده می دهد: «فمن أظلم ممن افتری علی الله کذباً او کذباً بآیاته انه لا یفلح المجرمون»

تهران: جمعه ۱۵ شعبان ۱۴۳۰ هـ

سیدهادی خسروشاهی

بخش اول - اخوان المسلمین و شیعه

یوسف ندا

گسترده‌گی جغرافیایی اندیشه اخوان المسلمین و میزان روابط اعتقادی و سیاسی آنان با شیعیان، بیش از آن که تحت تأثیر موانع جغرافیایی باشد، از «افت و خیزهای تاریخی» تبعیت می کند؛ چرا که پیروان مذاهب شیعی در داخل محیط جغرافیایی امت اسلامی رشد کرده و زیسته اند و همچنان در درون آن قرار دارند.

هرچند میان گروه‌هایی که مکتب اخوان را به عنوان مرجع اندیشه خویش پذیرفته‌اند، تفاوت‌هایی دیده می‌شود، ولی این تفاوت، به دگرگونی‌های دائمی و ابداعاتی جهشی در نسل‌های متفاوت اخوانی‌ها بازمی‌گردد که زاده تفاوت محیط‌های زیستی و تفاوت‌های فرهنگی - تربیتی آنها در نقاط و محیط‌های مختلف است.

از اصول ثابت در عقاید اخوان آن است که «الله» پروردگار پاک و مقدس جهان است که با فرستادن «وحی» در قالب کلامی مقدس بر سرورمان حضرت رسول اکرم(ص) از قداست خویش به ایشان بخشید و به جز این دو، هرچه بر روی زمین قرار دارد، از فرزندان آدم و مخلوقات دیگر، همه فاقد این نوع قداست هستند؛ هرچند که جانشینان خدا بر روی زمین باشند. آن گونه که از سخنان و دیدگاه‌های اخوان فهمیده می‌شود، حتی «خلفای راشدین» که از این دین خدا محافظت کردند تا به دست ما برسد و بر ما است که از سنت‌های آنان تبعیت کنیم، نظریات و دیدگاه‌های متفاوتی داشته و از اشتباه در تفسیر و استدلال‌هایشان به دور نبوده‌اند، بلکه آنها انسان‌هایی فاقد قداست نبوی هستند. در مورد خاندان رسول اکرم و اصحاب و همسران ایشان نیز گفته می‌شود که آنان سزاوار احترام هستند و از عملکرد و جهاد و اخلاص آنان و خدماتشان به رسول خدا و بهره‌مندی آنان از علوم وحی دفاع می‌کنیم؛ ولی همگی انسان‌هایی فاقد قداست نبوی هستند.

از دیگر اصول ثابت در اندیشه اخوان آن است که حضرت علی - (ع) - صالح‌ترین و پرهیزکارترین شخص در میان خلفای راشدین بود و این موضوع، یک حقیقت تاریخی ثابتی است که اخوان آن را از خود نقل نمی‌کنند. همچنین در برابر منش فاخر و سخنان و کردار بانو فاطمه زهرا(ع) و زینب و اصل و نسب‌شان، واکنشی به جز احترام و تکریم نمی‌توان داشت و سرورمان امام حسن، از نظر اخلاق و دین و علم و نسب، بزرگ و بلندمرتبه بود و امام حسین با شرافت و تقوا زندگی کرد و با شهادت از این دنیا رخت بریست. ایشان والاترین نمونه در دفاع از دین و شهادت در راه خدا بود.

اخوان المسلمین بر این باور استوارند که «فقه» و آن چه از اختلاف نظریات و آرای فقهی در میان مذاهب اسلامی وجود دارد، همگی مسائلی بشری و ساخته و پرداخته ذهن زمینی است که فقیهان بزرگوار، تمام زندگی و تلاش‌های فکری خود را با اخلاص و دقت فراوان در راه ایجاد آن فدا کرده‌اند و در تکامل این مسیر، از تمام پژوهش‌های علمی در لغت و تاریخ و حدیث و بحث و نظر بهره‌برده‌اند. این باور و اصل ثابت در اندیشه اخوان، احترام نهادن و بزرگداشت فقیهان و متصدیان این دانش را لازم می‌شمرد؛ چه آن که آنان متون اصلی را از نابودی پاس داشتند، لیکن نتیجه تلاش آنها، تولیدی بشری و نه ربانی است.

باز بودن باب اجتهاد و لزوم باز نگه داشتن آن تا روز قیامت نیز از باورها و اصول ثابت اخوان است؛ لیکن تنها کسی حق تصدی این منصب را دارد که ابزارهای لازم را از دانش لغت و تاریخ و درک و شناخت بالا و دقت و اندیشه روشن، دارا باشد.

از دیگر اصول ثابت اخوان المسلمین آن است که تلاشهای اجتهادی پیشوایان دینی و فقیهان درباره تاریخی معین و محدودی صورت گرفته و بخشی از فتاواها و تفسیرهایی را که در پی داشته اند می توان مختص به زمانی خاص دانست و تعمیم و استمرار تمام آنها به زمان حاضر درست نیست. بر این اساس نمی توان همچنان به این دلیل که به ظاهر از ضروریات دین هستند در هر زمان و مکان به آن ها پای بند بود. بهترین مثال بر این گونه فتاوا، آرای ابن تمیمه و ابن قیم درباره لزوم اطاعت از «ولی امر» است که به ابزاری در دست طاغوتان و غاصبان حکومت ها برای تداوم سلطه خود و فرزندانشان بر مردم، تبدیل شد و به این بهانه که آن ها ولی امر مسلمانان هستند و به نام دین امر و نهی می کنند و اطاعت از آنان واجب است. در این زمینه نیز به احادیثی استناد کردند که آنها را مطلق دانسته و به قیود آنها یا آن چه درباره ضعف یا قوت آن ها گفته شده، توجهی نکردند. همچنین به بخشی از این آیه کریمه استناد کردند: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم: ... خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید...» (نساء/۵۹) در حالی که ادامه آیه، قاعده ای اصلی را بیان می کند و آن را معیار در زمان اختلاف است: «پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید...» بر این اساس خداوند و پیامبرش که از سوی خداوند به واسطه وحی قداست خاصی یافته، مرجع اختلافات معرفی شده اند. و به همین دلیل خلیفه اول گفت: تا زمانی که در بین شما از خداوند اطاعت کردم، از من فرمان برید.

از آرا و فتاوی مردود در نزد اخوان، سخنان و دیدگاه های تنگ نظرانه و تنش زایی است که درباره شیعیان گفته می شود و به تفرقه و شکاف می انجامد. همان دیدگاه هایی که گاه آنان را «رافضی»!! و گاه «متبذع» - بدعت گذار - می خوانند! سیل عظیمی از کتاب ها در این زمینه تالیف شده است تا بدانجا که بیشتر اهل سنت گمان کردند آن چه در این کتابها از افترا و دروغ و مبالغه در دستکاری و بدعت گذاری، به شیعیان نسبت داده شده، همگی حقایق ثابت و غیرقابل انکاری هستند. اما حقیقت آن است که مؤلفان این گونه کتابها یا کینه توزانی هستند که خون بهای عزیزانشان را نتوانسته اند باز بستانند، یا فریب خورده و نادانند و یا فرصت طلبان و سیاستمداران سودجوئی هستند که دین خود را می فروشند تا حاکمان را خشنود سازند و بدتر از همه این که - از طرف بعضی ها! - گاه کافران و اهل کتاب، بر شیعیان ترجیح داده می شوند!

یکی از بدترین جنایات تاریخی، انتساب شیعیان به ابن سبأ است که از لحاظ تاریخی اصولاً ثابت نشده که وجود خارجی داشته یا شخصیتی افسانه‌ای بوده است تا بهانه‌ای برای زدن برچسب کفر بر شیعیان باشد. شایسته است در این جا سخنی را از علامه آیت الله محمدحسین کاشف الغطا نقل کنیم: «اما عبدالله بن سبأ که او را به شیعه می‌چسبانند و یا شیعیان را به او نسبت می‌دهند، در تمام کتاب‌های شیعه ملعون شمرده و از او بیزاری جسته‌اند و کمترین چیزی که در کتابهای شیعه در حق او گفته شده این است که عبدالله بن سبأ ملعون تر از آنی است که نامش برده شود؛ و لعن و نفرینهای دیگری از این قبیل...»

همچنین اندیشه اخوان المسلمین بدگویی از همسران پیامبر و بزرگان صحابه و یا ایراد اتهام ستمکاری یا کفر به آنان را از سوی هیچ‌کسی بر نمی‌تابد. نصوص قرآنی و روایی معتبر بر عدالت آنان و خرسندی و رضایت خداوند از جملگی آنان دلالت دارند و از آن جمله، این آیه قرآن است: «به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خوشنود شد...» (فتح/۱۸) در آن زمان هزار و چهارصد نفر در زیر درخت با پیامبر بیعت کردند. بر همین اساس پس از نام بردن از مهاجران و انصار و تابعان آنان گفته می‌شود که خداوند از آنان خوشنود می‌شود (رضی الله عنهم). در آیه دیگری آمده است: «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خوشنود و آنان [نیز] از او خوشنودند...» (توبه/۱۰۰) ای کاش می‌دانستم چگونه افراد دیندار به خود اجازه می‌دهند درباره صحابه و همسران پیامبر بد بگویند و به آنان نسبت کفر بدهند و حتی لعن آنان را عبادت بخوانند؟

برخی از مناسک و آداب عبادی در میان پیروان مذاهب چهارگانه اهل سنت متفاوت است و گاه بین آنها و شیعیان دوازده امامی نیز در این زمینه اختلافاتی وجود دارد. ولی هیچ‌فرد با انصافی یافت نمی‌شود مگر آن که امکان تعبد به یکی از روشها و آداب مذاهب پنجگانه را بپذیرد و جایز نیست که با استناد به تفسیرها و قیاسهایی بشری، عبادت کنندگان به روش یکی از مذاهب پنجگانه را خارج از امت اسلامی و کافر بخواهیم، مادامی که در چارچوبی حرکت می‌کند که جبرئیل (ع) آن را به پیامبر نشان داد. در حدیث آمده است که جبرئیل (ع) در هیأت مردی اعرابی بر پیامبر وارد شد و پرسید: ای رسول خدا «اسلام» چیست؟ پیامبر فرمود: اسلام شهادت به یگانگی خداوند و پیامبری من و برپاداری نماز و پرداخت زکات و روزه داری ماه رمضان و رفتن به حج خانه خدا در صورت استطاعت است. اعرابی گفت: درست گفتی. سپس پرسید: «ایمان» چیست؟ پیامبر پاسخ داد: ایمان آن است که به خداوند و فرشتگان و کتابها و پیامبران و روز رستاخیز باور داشته باشی و به «قدر» چه خیر و چه شر، اعتقاد داشته باشی. اعرابی گفت: درست گفتی و پس از آن پرسید: «احسان» چیست؟ پیامبر فرمود: احسان پرستش خداوند به صورتی است که گویا او را می‌بینی و اگر او را

ندیدی، بدانی که او تو را می بیند. اعرابی گفت: درست گفתי و سپس پرسید: «قیامت» چه زمان به پا خواهد شد؟ پیامبر پاسخ داد: پاسخگو چیزی بیشتر از پرسشگر نمی داند.

اما در مورد غالیان شیعه، استاد سیدهادی خسروشاهی که خود یکی از مهمترین علماء و مراجع معاصر در فقه جعفری و همچنین فقه اهل سنت است، در تحقیق تحلیلی - تاریخی خود می گوید: «توجه به این مسأله لازم است که دانشمندان شیعه در رد غالیان و لعن و بیزاری جویی از آنان کوتاهی نکرده اند و هیچ فرقی میان عبدالله بن سبا - بر فرض واقعی بودن این شخصیت - و دیگران وجود ندارد. حتی در تمام کتابهای کلامی و فقهی شیعه به نجاست غالیان و خروج آنها از دین حکم کرده اند؛ به عنوان نمونه شیخ مفید (د ۴۱۳هـ) از بزرگترین دانشمندان شیعه در کتاب «تصحیح الاعتقاد» تحت عنوان «غلو» آورده است: غالیان به ظاهر مسلمان، افرادی هستند که مقام خداوندی و پیامبری را به امیرمؤمنان و امامان از خاندان او نسبت می دهند و چنان توصیفات از مقام و فضیلت آنان در دین و دنیا می کنند که از حد اعتدال خارج است. اینان گمراهانی کافر هستند که امیر مؤمنان حکم قتل آنان را صادر کرد و امامان، آنان را کافر و خارج از اسلام دانستند. البته باید گفت که این، باورهای غلوآمیز و افراط گونه فقط مختص برخی از شیعیان جاهل و ناآگاه نیست؛ بلکه افرادی در میان اهل سنت نیز باورهایی در مورد بزرگانشان دارند که تداعی گر عقاید غالیانه برخی از شیعیان ناآگاه است...» (عبدالله بن سبا بین الواقع و الخیال، سیدهادی، چاپ قاهره، دارالهدف). با توجه بر این نکات اخوان المسلمین به این مسأله باور قطعی دارند که اختلاف در فروع دین باعث خروج از دین نمی شود. معرفت خداوند و پذیرش یگانگی او از اصول دین، و شریعت و فرمانبرداری، از فروع دین هستند و به عبارتی دیگر، اصول دین موضوع «علم کلام» و فروع دین موضوع «علم فقه» است. شهرستانی در کتاب مشهور «الملل و النحل» گفته است: «ماجرای شیعیان تنها به اختلاف در مسأله ولایت و امامت برمی گردد و اختلافی در اصول و پایه های دین وجود ندارد.» به بیانی دیگر، این موضوع اختلافی سیاسی است که سرورمان علی (ع) - و خلفای راشدین توانستند آن را مهار کنند و این اختلاف دوباره در زمان امویان و عباسیان در مبارزه آنها با اهل بیت پیامبر (ص) سر باز کرد و توسعه یافت و جوانب مختلف دینی و فقهی در جهت تقویت رویکرد آنان، شروع به فعالیت کردند. در نتیجه بر این باوریم اختلافی که آغازی سیاسی داشته است، باید از روش سیاسی نیز حل شود؛ نه با اتهام های شرعی و خارج کردن گروهی از جرگه امت اسلام. هر گاه که دو دیدگاه مختلف بر مصادر مورد پذیرش و اصول تاریخی غیرقابل انکار استناد کنند، چاره ای از پذیرش هر دوی آنها نیست. از همین جا است که نوآوری و پیشرفت تقویت می شود و خیر و برکت سرزمین و مردم را به دنبال دارد.

از دیگر اصول ثابت در اندیشه اخوان آن است که اسلام میان نژادها و قومیت های مختلفی که به دین اسلام می گردند، وحدت بوجود آورد و همه آن ها را جمع کرد و هیچ کدام از آنها را نفی و لغو نکرد. خداوند در قرآن می فرماید: «و شما را ملت ها، و قبیله ها گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی حاصل کنید...» (حجرات/۱۳) هدف از اشاره به تنوع قبایل و نژادها در این آیه شناسایی متقابل و نه دشمنی و تحقیر یکدیگر و یا ترک اصول و ریشه ها دانسته شده است.

بنابراین فریادهای قومی گرایانه و نژادپرستانه عربی و ایرانی در میان ملت های مختلف مسلمان، مخالفت با اراده خداوند است. هیچ فضیلتی برای عرب بر عجم نیست، مگر در تقوا و پرهیزکاری. «بخاری» نمونه خوبی در این زمینه است که اصل و ریشه اش به دورترین مناطق فارسی زبانان برمی گردد و مجموعه عظیمی از احادیث را گرد آورد که مرجع عرب و غیرعرب گشت. خداوند در قرآن می فرماید: «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.» (حجرات/۱۳)

از دیگر باورهای اصولی و ثابت در اندیشه اسلامی اخوان المسلمین، احترام گذاردن و ارج نهادن به سنت ها و آداب و رسوم قبایل و ملت هایی است که به دین اسلام گرویده اند. البته تا جایی که این آداب و رسوم با اصول اسلامی مغایرتی نداشته باشند و هم عرض اسلام قرار نگیرند. به عنوان نمونه در فرهنگ و اندیشه اخوانی، زنان با حجاب اسلامی به صورتی که تنها مچ دستان و صورتشان دیده شود، می توانند در تمام زمینه های اجتماعی فعالیت داشته باشند... تا جایی که به تعهدات دینی و عفت و پاکدامنی آنها لطمه ای وارد نشود.

اخوان المسلمین تلاشی برای تحمیل نظر خود بر زنان وابسته به گروه از دیگر فرهنگ ها و ملیت ها با آداب و رسوم متفاوت، نمی کنند و مادامی که آنان از وضعیت سنتی خویش راضی بوده و با دین اسلام مغایرتی نداشته باشد، اخوان المسلمین نیز دخالتی در امور آن ها نمی کنند؛ هرچند در برخی فرهنگ ها که چادر یا روبند را برای زنان می پسندند، زیاده روی هایی نیز دیده می شود، اما فرهنگ و اندیشه اخوان بر اساس عدم اجبار زنان به نوع خاصی از پوشش است. بنابراین، در جهت حفظ این رویکرد، زنان را به استفاده از چادر یا روبند یا غیر آن دعوت نمی کنند و جواز بودن باز بودن مچ دستان و صورت، تنها سخن اخوان در این زمینه است.

البته اخوان المسلمین نخست جمعیتی محدودی بود و در طول زمانی که به نیم قرن نمی رسد به اندیشه و نهضت و فرهنگی ویژه تبدیل شد که اکنون مورد بحث ما است. نگارنده ادعای نظریه پردازی یا رهبری فکری و یا داشتن مقام و درجه ای - کوچک یا بزرگ - در دانش فقه یا اداره جمعیت اخوان را ندارد و هیچ کدام از اینها جزو تخصص یا فعالیت ها یا وظایف او نبوده است؛ بلکه از تجربه شصت ساله خود با سازمان

اخوان، در نمایندگی ها و کادر اداری جمعیت، در گردانها یا اردوهای نظامی و اردوگاه ها، در تجمعات و تظاهرات و راهپیمایی های سیاسی، در بازداشتگاه ها و زندانها، در کارهای خیریه و خدمات اجتماعی، در سیاست گذاری های منطقه ای و یا کشوری و بین المللی و همچنین در اقتصاد و صنعت و تجارت و بانکداری و در تمام زمینه های فعالیت حرکت اخوان المسلمین سخن می گوید. فعالیت های گسترده اخوان با گرایش دینی منجر به بازداشت و زندانی شدن - و اعدام - بسیاری از رهبران و فعالان آنها شد و تمام این ضربه ها و زخم ها را در مسیر دعوت به راه خدا، از پیش می دانستند و آن ها را پذیرفته بودند. از خداوند متعال برای هر آن که به مصایب این مسیر رضایت داد، طلب آرامش می کنیم و آزادی تمام زندانیان این راه را خواستاریم. همانا خداوند یگانه است و شایسته ستایش.

بخش دوم - اختلاف شیعیان و اخوان در فروع دین است، نه اصول آن

پس از جستاری که درباره ارتباط اندیشه اخوان با شیعه نگاشتم، نامه های فراوانی دریافت کردم که پرسشی شگفت را مطرح می کردند: دفتر ارشاد - کمیته مرکزی سازمان - بر روش و اقدام شما اعتراض کرده است... و آیا این موضوع، آغاز رویارویی شما با اعضا دفتر ارشاد است؟ پاسخ من به آنها چنین است:

این سخن درست نیست؛ زیرا همان گونه که گفتم من تنها سطری در دایره المعارفی هستم که نامش اخوان المسلمین است و تصمیمات دفتر ارشاد به ریاست «مرشد عام»، بیانگر راه و گرایش تمام افرادی است که به این جمعیت وابسته اند. این مسأله به آن معنا نیست که نباید میان دیدگاه من و یا اعضای دیگر اخوان با دیدگاه هر یک از اعضای دفتر ارشاد، اختلافی وجود نداشته باشد. لازم است بر عبارت «اعضای دفتر ارشاد» تأکید کنم؛ زیرا من تنها از سوی یک نفر مورد اعتراض قرار گرفتم. و البته گروهی هم عقیده من و گروهی مخالف هستند. جمعیت اخوان از امکانات عظیم علمی و فقهی و تخصص در همه زمینه ها برخوردار است و حکیمانه نیست که بخشی را سرکوب و ساکت کنیم؛ لیکن رهبری جمعیت می تواند این گرایش های متفاوت را هدایت کند. منظور از رهبری، دفتر ارشاد به ریاست مرشد عام، و نه تک تک اعضای آن است.

اخوان و رابطه آنها با شیعیان

مطلب خود را خطاب به افرادی که نمی فهمند یا بهتر بگویم نمی خواهند بفهمند تکرار می کنم تا متهم به نظریه پردازی نشوم: گستردگی جغرافیایی اندیشه اخوان المسلمین و میزان ارتباطات اعتقادی و سیاسی آنان با شیعیان، بیش از آن که تحت تأثیر موانع جغرافیایی باشد، از افت و خیزهای تاریخی تبعیت می کند؛ چه آن که پیروان مذاهب شیعی در داخل محیط جغرافیایی امت اسلامی رشد کرده و زیسته اند و همچنان درون آن قرار دارند. همچنین باید اضافه کنم طبق اصول ثابت در باورهای اخوان که با آنها بزرگ شده ام، «الله»

پروردگار پاک و مقدس جهان است و با ارسال وحی در قالب کلامی مقدس بر سرورمان حضرت رسول اکرم(ص) از قداست خویش به ایشان بخشید و به جز این دو، هر چه بر روی زمین قرار دارد، از فرزندان آدم و مخلوقات دیگر، همه فاقد آن نوع قداست هستند. و می دانیم که آرا و دیدگاه های خلفای راشدین نیز با یکدیگر تفاوت داشته و از خطا و اشتباه مصون نبوده اند.

از دیگر باورهای اساسی و ثابت اخوان که در طول همراهی ام با جمعیت، با این باورها رشد یافته و شخصیتیم شکل گرفته، آن است که علی(ع) صالح تر و پرهیزکارتر از معاویه ای بود که خلافت را غصب کرد و سپس مسلمانان را بازیچه دست خود نمود و تملک خویش را برای وارثان فاسدش بر جای گذاشت. این موارد، حقایق تاریخی هستند که فقط توسط اخوان المسلمین نقل نمی شوند. همچنین اخوان بر این باور استوارند که فقه و اختلافات کوچک و بزرگ فقهی در میان مذاهب، همگی محصولی بشری بوده و البته احترام متصدیان این دانش، ضروری و لازم است. باز بودن باب اجتهاد و لزوم باز نگه داشتن آن تا روز قیامت نیز از باورها و اصول ثابت اخوان است و تلاش های اجتهادی پیشوایان دینی و فقیهان در دوره تاریخی معین و محدودی صورت گرفته که فتاوا و تفسیرهایی را در پی داشته اند که مختص آن زمان بوده اند و نمی توان همه آنها را در زمان حال نیز تعمیم داد و پی گرفت. بهترین نمونه بر این گونه فتاوا، آرای ابن تیمیه و ابن قیم در ضرورت اطاعت از ولی امر است که به ابزاری در دست طاغوت و غاصبان حکومت تبدیل شد تا خود و فرزندانشان را ولی امر مسلمانان بخوانند.

از آرا و فتاوی مردود نزد اخوان، اتهام تعصب و خیره سری و تنگ نظری به شیعیان و توصیف آنان به «رافضی» (از دین برگشته) است. در این زمینه کتاب های فراوانی نوشته شده و به دروغ نسبت هایی به آنان داده شده است تا جایی که بیشتر اهل سنت گمان کردند آن چه در این کتاب ها از افترا و دروغ و مبالغه در دستکاری و بدعت گذاری، به شیعیان نسبت داده شده، همگی حقایق ثابت و غیرقابل انکاری هستند. در حالی که نویسندگان یا ناشر این گونه کتاب ها یا کینه توزانی هستند که بر ستاندن خونبهای عزیزانشان ناتوانند یا فریب خورده و نادانند، یا فرصت طلبان و سیاستمداران سود طلبی هستند که دین خود را می فروشند تا سلطان! را خشنود سازند.

همچنین اندیشه اخوان، بدگویی از همسران پیامبر و بزرگان صحابه و یا ایراد اتهام ستمکاری یا کفر به آنان را بر نمی تابد. نصوص قرآنی و روایی معتبر بر عدالت آنان و خرسندی و رضایت خداوند از آنان دلالت دارند و از آن جمله، این آیه قرآن است: «به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد...» (فتح/۱۸)

همچنین اخوان المسلمین باور قطعی دارند که اختلاف در فروع دین باعث خروج از دین نمی شود و مسأله اساسی در تشیع به اختلاف در مسأله ولایت و امامت برمی گردد و به اصول و پایه های دین ارتباطی ندارد. به عبارتی دیگر موضوع اختلاف، یک امر سیاسی است.

سخن من در اینجا درباره ایده تهاجم فکری نیست که گروهی با نام خویش خوانده و فریبنده سلفی (اصولگرایی) به آن می پردازند. این نام شایسته آنان نیست که اندیشه ای ظاهرنگر و سطحی و غلوآمیز و گزینشی را ترویج می کنند. تلاش صاحبان اندیشه سلفی در کنار شرایط مساعدی که برای آنان فراهم شد و مجالهای سخنرانی و منابع مالی که جهت چاپ کتاب هایشان در اختیارشان قرار گرفت، آنان را در مقابله با جریان معتدل اخوان المسلمین که تمام اندیشه های تعصب آمیز و زیاده خواه را از جلوی راه خود برکنار کرده بود، توانا ساخت و این مهاجمان، رمه وار در مسیری حرکت کردند که گویا خط توحید و عقیده نام گرفت! در واقع اخوان المسلمین، نه براساس ظاهر این نام گذاری، بلکه همگام با مضمون آن و در راه علماء و پیشوایان پرهیزکار پیشین حرکت می کند. آنان به باطن و نه فقط ظاهر اهمیت می دادند و بر همین اساس، همگان را جذب کرده و هیچ کس را دفع نکردند؛ همه مسلمان دانستند و کسی را تکفیر نکردند؛ همواره آسان گرفتند و سختگیری نکردند؛ همه جا بذر دوستی کاشتند و کینه و بیزاری را به دل ندادند؛ با همگان نرمخو بودند و تندی روا ندانستند.

اما آنان که به زور نام «سلفی» را مصادره کرده و به خویش چسبانده اند، دین گرایان تازه کاری هستند که می خواهند نشان دهند هرکدام به شیوه ای متفاوت خوانده و شنیده اند و غیر خود را با ترشروی به باد انتقاد بگیرند. با این حال نمی دانند که آن چه شنیده و خوانده و دیده اند تنها یک اندیشه و فکر بوده که ذهنشان را پر کرده و مجالی برای شنیدن رأی مخالف و حقایق پنهان مانده دیگری قرار نداده است. آنان همواره سخن رهبر یا سرور خود را تکرار می کنند که عقلشان را تهی ساخته و جای آن را با تخم کینه و بیزاری، و تعصب و زیاده خواهی و غلو سطحی نگری و کوری اندیشه و دریافت پوسته علم و معرفت، پر کرده است. اظهارات پیشین من درباره اختلاف میان اهل سنت و شیعیان دوازده امامی و اختصاص آن به فروع و نه اصول دین، واکنش تند این گروه سطحی نگر و زیاده خواه را در پی داشت و مرا با نوشته ها و سخنرانی هایشان مورد آماج حملات خود قرار دادند. هیچ کدام پیش از اظهارات کم عمق و سطحی خویش، از خود یا بزرگانسان نپرسیدند و یا در کتاب های پیشوایان فقهی گذشته جستجو نکردند تا تفاوت اصول و فروع دین را بدانند.

شیعه و رهبری اخوان

۲۵ سال پیش، که به علت اشتغال در سفارت ایران در «واتیکان»، مقیم «ایتالیا» شده بودم، مهندس یوسف ندا، مسئول تنظیم بین‌المللی اخوان، از «لوگانو» زنگ زد که مرشد عام اخوان، شیخ عمر التلمسانی، مریض شده و برای معالجه از «قاهره» به آن شهر منتقل شده است.

با قطار عازم «لوگانو» شدم که منطقه‌ای بین ایتالیا و سوئیس است و به علت شرایط خاص اقتصادی و عدم دریافت مالیات از بازرگانان، محل تجمع عده‌ای از تجار بلاد مختلف عربی و اسلامی هم شده است.

در بیمارستان «لوگانو» به دیدار شیخ رفتم با «سرم» وصل شده در دست، از ما استقبال نمود و از اوضاع ایران و موفقیت انقلاب و ضرورت وحدت مسلمانان شیعه و سنی، سخنانی گفت که متن عربی آن گفتگوها، پس از استخراج از نوار، از طرف مرکز فرهنگی ما در ایتالیا چاپ و در سطح وسیعی توزیع گردید که تأثیر خاصی در افکار عمومی اهل سنت داشت.

ترجمه فارسی آن گفتگو بعد از مراجعت به ایران، در روزنامه «اطلاعات» منتشر شد که مورد توجه علاقه‌مندان به «تقریب بین مذاهب اسلامی» قرار گرفت.

شیخ علاوه بر آن گفتارها، در خاطرات خود - ذکریات لامذکرات - چاپ قاهره هم باز به این مسائل وحدت‌آفرین پرداخته و از قول شهید شیخ حسن البنا مطالبی نقل کرده است که ترجمه خلاصه آن، به تناسب مسائل روز و حوادث بلاد عربی و اسلامی، در اینجا نقل می‌شود:

شیخ عمر التلمسانی سومین مرشد اخوان، دیدگاه شهید شیخ حسن البنا مؤسس و نخستین مرشد اخوان المسلمین را درباره شیعه و سنی چنین بیان می‌کند: «امام البنا - رضوان الله علیه - توجه خاصی برای ایجاد وحدت اسلامی داشت و اخوان المسلمین در گذشته و امروز، و در آینده نیز در راه این وحدت خواهند کوشید، ولو اینکه در این هدف بزرگ، دچار مشکلاتی بشوند.

مسلمانان طبق نص صریح قرآن امت واحدی هستند: «وان هذه امتکم، امه واحده». من به خاطر دارم که در سالهای ۴۰ م آقای قمی - که یک عالم شیعی بود - در ساختمان مرکزی اخوان، به عنوان میهمان اقامت داشت و در آن هنگام امام شهید، به‌طور جدی در راه تقریب بین مذاهب اسلامی می‌کوشید تا دشمنان نتوانند از دوری و جدایی مسلمانان سوءاستفاده کرده و وحدت امت اسلامی را از بین ببرند.

روزی از امام درباره مسئله اختلاف بین شیعه و سنی سؤال کردیم. ایشان ما را از ورود در این قبیل مسائل منع کرد و گفت که مسلمانان نباید خود را با این قبیل مسائل مشغول کنند و باید متوجه باشند که دشمنان اسلام، از این قبیل مسائل برای آتش افروزی و ایجاد فتنه بهره می گیرند!

به حضرت ایشان گفتیم: ما از روی تعصب و یا برای گسترش دامنه اختلاف بین مسلمانان، این موضوع را مطرح نکردیم، بلکه هدف ما آگاهی از حقیقت است؛ چون مطالبی که در کتابها درباره شیعه و سنی مطرح هست، قابل شمارش نیست و ما به طور طبیعی نمی توانیم به بررسی و تحقیق درباره این کتابها و منابع بپردازیم؟!

امام حسن البنا - رضوان الله علیه - فرمود: بدانید که اهل سنت و شیعه همگی مسلمانانند و کلمه توحید: لا اله الا الله، و اشهد ان محمد رسول الله، همه آنان را گرد هم می آورد و در این اصل اساسی عقیدتی، شیعه و سنی یکسان اند و به هم می رسند؛ اما اختلاف در میان این دو جناح، در فروع و در مسائلی است که می توانیم آنها را هم به هم نزدیک کنیم.

پرسیدیم: می توانید نمونه ای ذکر کنید؟

امام گفت: شیعه نیز مانند مذاهب چهارگانه اهل سنت، دارای فرقه های گوناگونی است؛ مثلاً شیعه امامیه، مسئله امامت را یک امر ضروری در اسلام می دانند که حتماً باید تحقق یابد، برای اینکه امام حافظ شریعت است و سخن او درباره احکام شرعی، کلمه فصل و حکم نهایی است و اطاعت وی به طور مطلق، واجب است.

در بعضی مسائل فقهی هم اختلاف هست که می توان آنها را برطرف کرد؛ مانند مسأله ازدواج موقت و یا تعداد همسران در نزد بعضی از فرق شیعه و امثال اینها، که ما نباید اینها را وسیله ای برای جدایی بین اهل سنت و شیعه قرار دهیم، بلکه باید توجه داشته باشیم که هر دو مذهب، صدها سال در کنار همدیگر و بدون هیچ گونه برخوردی - مگر در کتابها و نوشته جات - با یکدیگر مشکلی نداشته اند و باز می دانیم که امامان و پیشوایان شیعه آثار بسیاری از خود به یادگار گذاشته اند که در واقع ثروت گرانبهایی در کتابخانه های مسلمانان است.

تا اینجا سخن از امام شهید حسن البناست و من هم عقیده دارم خبر دنیا و آخرت، در آن است که ما هرگز دنبال اموری که موجب اختلاف بین شیعه و سنی می گردد، نرویم؛ زیرا که این، هدف مهم دشمنان اسلام

است.) برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتاب این جانب: «زندگی و مبارزه نواب صفوی» بخش سفر به مصر، چاپ موسسه اطلاعات، مراجعه شود.

مقدمه : مهندس یوسف ندا از اعضای کادر مرکزی اخوان المسلمین مصر، پس از حوادث سرکوب اخوان توسط عبدالناصر پس از سال ۱۹۵۴ م به علت محکومیت به اعدام، توانست با سوار شدن مخفیانه بر یک کشتی باری که از کانال سوئز عبور می‌کرده، از «قاهره» فرار کند و در یکی از بنادر عربی کشورهای حوزه خلیج فارس پیاده شود...

پس از مدتها آوارگی و سختی‌های بسیار، توانست به اروپا برود و با توجه به تخصص‌هایی که داشت، به امر تجارت و واردات و صادرات از کشورهای عربی - اسلامی بپردازد.

یوسف ندا پس از مدتی تلاش صاحب ثروت و سرمایه شد؛ ولی هدف را فراموش نکرد و همزمان به سازماندهی تشکیلات اخوان در خارج از مصر پرداخت و توانست با هدایت مرشد عام و مکتب ارشاد اخوان در قاهره، «سازمان بین‌المللی اخوان» - التنظيم الدولی - را سامان بخشد و روابط بین اخوان و رهبری حرکت‌های اسلامی معاصر در جهان اسلام را توسعه دهد و به موازات آن‌ها، به دفاع از حقوق پایمال شده هزاران اخوانی زندانی شده در مصر و بعضی دیگر از بلاد عربی بپردازد و در این راستا از هیچ تلاش و کوششی دریغ نرزد.

چند روزی که در لوگانو در منزل یوسف ندا و در کنار شیخ تلمسانی بودم، وفاداری او را به مکتب اخوان و پیروی کامل از دستورات رهبری - مرشد عام - را به عیان دیدم. او در همین رابطه و با توجه به رهنمودهای شهید حسن‌البننا و شیخ تلمسانی، به نشر اندیشه تقریب بین مذاهب اسلامی و رفع اشکالات از ذهن برادران اهل سنت درباره عقاید شیعه پرداخت و در این راه، حتی با شیخ یوسف قرضاوی که از همکاران و یاران قدیمی او بود، اختلاف پیدا کرد؛ چرا که متأسفانه شیخ قرضاوی از راه اعتدال در رشد و همان‌طور که در شماره قبل اشاره کردیم، حتی به مبارزه علنی علیه آنچه او آن را «تبشیر شیعی» می‌نامید برخاست و موجب تأسف اهل خرد گردید؛ اما یوسف ندا در این یادداشت، ضمن ادای احترام به شیخ قرضاوی، منطقی او را در تبلیغ علیه شیعه نمی‌پذیرد و از آن انتقاد می‌کند.

یوسف ندا توانسته بود با استفاده از شرایط موجود در لوگانو «بانک تقوا» - بنك التقوی - را با همکاری شیخ یوسف قرضاوی که از سهامداران عمده بانک شده بود، تأسیس کند و امور شرعی بانک بدون ربای تقوا، زیر نظر شیخ قرضاوی و شیخ قره‌داغی (معاون قرضاوی) اداره می‌شد.

یوسف ندا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، به اتهام واهی «کمک مالی به القاعده» تحت تعقیب قرار گرفت و به علت فشارهای پلیس آمریکا، فعالیتهای بازرگانی وی متوقف گردید و بانک تقوا نیز به ورشکستگی کشیده شد و خود و این بار در غرب حقوق بشری و آزادی - به دادگاه رفت!

یوسف ندا علی‌رغم تبرئه در دادگاههای ایتالیا و سوئیس، از اتهام پلیس آمریکا، همچنان از هفت سال پیش «ممنوع الخروج» است و تحت اقامت اجباری قرار دارد.

ترجمه بخش دوم یادداشتهای یوسف ندا را در پاسخ به کسانی که پس از نشر مقاله «شیعه و اخوان المسلمین» در سایتهای «اسلام اون لاین» و «الفجرالثقانی» و «اخوان اون لاین» تاخته‌اند و یکی از آنان به نام «دکتر محمود غزلان» عضو مکتب الارشاد است، در اینجا می‌خوانید خداوند یوسف ندا و برادران همفکر او در مصر را، از زندان طواغیت و مزدوران آن رها بخشد.

سیده‌ادی خسروشاهی

تهران: نیمه شعبان ۱۴۳۰ هـ

۸۸/۵/۱۶

رابطه من با قرضای و موضوع ایران

در بحث پیشین، مطالبی به صورت خلاصه و متمرکز درباره شیعه ارائه شد و علاقمندان آگاهی بیشتر، به کتابهای فقه و تاریخ - نه تألیفات شیوخ سلطان‌های ناپاک و شیطانی ارجاع داده شدند و البته نباید به اطلاعاتی ناقصی اکتفا شود که به انحراف و مسموم‌سازی افکار و باورها راه می‌برد. برخی پنداشته‌اند که من در دام «خوش‌گمانی» گرفتار آمده‌ام و ناتوانم از گوش دادن به دانشمندان و فرهیختگان وابسته به اخوان یا مستقل، مانند دکتر یوسف قرضای که گویا او نیز مانند من، «خوش‌گمان» بوده ولی بعد بیدار شده و طی مقالات آتشین خود، نقشه‌های شیعیان را در دنیا برملا ساخته است.

میزان آشنایی من با دکتر قرضای و احترامی که برای او و علم و عمق نگاه او دارم، بر هر آشنا و غریبه‌ای آشکار است. ایشان از مهم‌ترین پیشوایانی بود که من از نظراتش در دین و دنیای خود پی‌روی کردم و حتی در زندگی خانوادگی و اقتصادی خویش نیز از او پیروی نمودم. با این حال حق من است که در بعضی از مسائل با او مخالف بوده و در زمینه‌ای که اطلاعات و تخصص دارم، دیدگاه خاص خود را داشته باشم. از

این دست می‌توان به موضوع «شیعه و ایران» اشاره کرد. دکتر قرضاوی خود می‌داند که این اختلاف دیدگاه، از علاقه و محبت و احترام من نسبت به او نمی‌کاهد و او همان دکتر قرضاوی است که دانش و بینش او، حشرات موزی به نام «سلفی»ها را تار و مار کرد و در مقابل آنان هم هجوم به او و تخریبش را عبادت شمردند و داناترین آنها بیش از دو یا سه کتاب نخوانده‌اند و با این حال، چنان ادعای فرهیختگی می‌کنند که قصد عبور از کوه دانش قرضاوی را دارند.

چندین بار تکرار کردم که گفته‌هایم، اندیشه‌ها و باورهایم بود که در مکتب اخوان و میان اخوان، با آنها آشنا شدم و با آنها زیستم. اخوان هیچ کسی را ملزم به پذیرش اندیشه خویش نکرد؛ بلکه دامنه نگاه خود را با تسامح بر تمام کسانی گسترش داد که با آنان همراهی کردند و تمایل داشتند جزو آنان باشند، ولی خواهان پایبندی به آداب و رسوم ایل و طایفه خود بودند. آداب و رسومی که شاید با اصول و باورهای اخوان متفاوت بود البته تعارضی با شرع اسلام نداشت و به عنوان نمونه، به حجاب زنان اشاره کردم. اکنون حتی با مسامحه نمی‌توانم بپذیریم که کسی با مطالعه سطحی کتابهایی مسموم، یا شنیدن قطعه‌های گزینش شده از سخنرانی‌ها در رادیو و تلویزیون، بخواهد بر اطلاعات من درباره شیعه و ایران بیفزاید! چه آنکه من از سال ۱۹۷۸ به مدت نزدیک به سی سال مسئول پرونده ایران بودم و زمان فراوانی را در تهران، قم، کرمانشاه، یزد، اصفهان، بلوچستان، خوزستان، آبادان گذراندم و با شخصیت‌های شیعی در پاکستان، آمریکا، انگلستان، سعودی و ایران که برخی شخصیت‌های سیاسی در بالاترین درجه‌های هرم دینی و سیاسی و وزیران و تاجران سرشناس نیز در میان آنها بودند، ملاقات کردم و با بسیاری از روحانیون شیعه و آیات عظام بحث کردم و در حسینیه‌ها و دستجات عزاداری حاضر شدم و حتی در جلسات «بیداری و اصلاح» در پادگانها نیز شرکت کردم.

از تألیفات شیعی ناآگاه نیستم و به عنوان نمونه برخی از آخرین کتابهایی که مطالعه کرده‌ام، عبارتند از: دو جلد «اصول کافی» و پنج جلد فروع آن، «الصیاغة الجديدة» تألیف آیت‌الله شیبانی، «الفقه و السياسة» تألیف آیت‌الله شیرازی، «ولایت فقیه» تألیف آیت‌الله منتظری، «المراجعات» تألیف آیت‌الله اشرف‌الدین موسوی، «فقه‌المذاهب الخمسة» تألیف علامه شیخ محمدجواد مغنیه و بسیاری دیگر. میان من و بسیاری از شیعیان، رابطه دوستی و برادری اسلامی شکل گرفته و همچنان پای برجاست و با وجود آن که از نوامبر ۲۰۰۱ میلادی تاکنون در بازداشت خانگی به سر می‌برم، با این حال همواره احوالشان را جويا هستم. و بعضی از آنها هم تلفنی جوياي احوال من شده‌اند. بر همین اساس است که می‌گویم عقیده‌ام نسبت به شیعه با اندیشه و تدبیر و به صورت مستقیم حاصل شده است و از زبان کسی نشنیده‌ام؛ با این حال نوجوانی تازه از راه رسیده می‌پرسد: آیا چیزی خوانده یا شنیده‌ای؟!

ادعا نمی‌کنم که در مطالعه آثار شیعیان و یا گفتگوهایم با آنان و بازدید از اجتماعاتشان، به مواردی خلاف باورها و اعتقاداتم یا نمونه‌های از غلو برخورد نکرده باشم؛ لیکن بر این موضوع پافشاری می‌کنم که اختلاف ما با جریان غالب تشیع، تنها در فروع دین است نه در اصول. لازم است دین‌گرایان تازه‌وارد پیش از آنکه طوطی‌وار، سخنانی کم‌عمق و سطحی را تکرار کنند و به رغم نادانی خویش، کتابهایی در موضوع «اصطلاحات فقهی» تألیف کنند، از صاحب‌نظران در مورد اصول و فروع دین بپرسند تا بدانند که اختلاف در فروع دین باعث کفر و خروج از امت اسلام نمی‌شود.

این گروه سطحی‌نگر می‌پرسند چه کسی در میان امت گسترده محمد(ص) جرأت می‌کند نقاب و روبند را افراط و غیرضروری بخواند؟ هرچند این نظر وجود دارد؛ ولی من چنین ادعایی نکردم. تنها سخنم این بود که فرهنگ و عقاید ما، پوشیده نبودن مچ دستها و صورت زن با حجاب را مجاز می‌داند. آیا این گروه می‌توانند مرا که به لزوم استفاده از نقاب امر نکردم یا زن مسلمانی را که بدون استفاده از نقاب، حجاب کاملی داشته و صورت و دستهایش را نپوشانده، خارج از دین اسلام بدانند؟ سخنانی را به من نسبت می‌دهند که نگفته‌ام؛ سپس بر پایه همین شایعه‌ها بر من هجوم می‌آورند. موضوع اصلی بحث را پنهان می‌کنند و موضوع دیگری را مطرح می‌کنند و در دفاع از موضوع خود ساخته، فهم و درک فقهی خویش را بر امت محمد تعمیم می‌دهند. معترض دیگری چنین اظهار می‌کند که وقتی ناموس شخصی در ملأعام هتک حرمت می‌شود، با هر کسی که درباره ناموسش سخن گوید، دشمنی خواهد کرد؛ حال اگر ام‌المؤمنین که ناموس همه مسلمانان است، از سوی گروهی هتک حرمت شود که یوسف ندا آنها را میانه‌رو می‌خواند، در این حال چه باید کرد؟

طبیعی است که این معترض خشمگین گردد و برای دفاع از ناموس خود و ناموس تمام زنان و مردان مؤمن که از ناموس خویش محترم‌تر است، به پا خیزد؛ ولیکن حق دارد مرتکب چنین گناه و خطایی را به کفر و خروج از امت محمد متهم کند و هر گناه‌اری کافر نیست. تکفیر بس است. تمام دینداران از رفتارهای این گروه تکفیری به ستوه آمده‌اند که دین خدا و زندگی مسلمانان و غیرمسلمانان را تباه کرده‌اند.

فردی دیگر از سخنان آقای ناطق‌نوری مبنی بر اینکه بحرین روزگاری جزو خاک ایران بود، دستاویزی ساخته تا موضوع رابطه اهل سنت و شیعه را به موضوع ناطق‌نوری و ایران و یا ایران و بحرین تبدیل کند. آیا ما نیز همگام با او شده و سخن از رابطه ایران و حماس برانیم؟ یا اینکه با خاموشی و «سلام» از کنارش بگذریم؟

همچنین افرادی گفته‌اند اگر تلاشمان برای وحدت به ثمر رسید و مخالفت در نشر مذهب تشیع کنار گذاشته شد، در این صورت مجبور خواهیم بود جهت دفاع از بزرگان اهل سنت در برابر اتهام جانبداری ناآگاهانه از مذهبی دیگر، به شرح و توجیه بخش زیادی از نوشته‌های گذشتگان پردازیم.

باید به این افراد گفت: ایست! مگر شما کی هستید؟ اشتباه حتی اگر اشتباه خوانده شود، نمی‌تواند توجیه کننده اشتباه دیگر باشد.

فرهنگ اخوانی و مذهب شیعی

این گونه برخوردهای تند و تهدیدآمیز خارج از فرهنگ اخوان است. اخوان المسلمین هرگاه با فتنه و آشوبی برخورد کند، در راه آرام ساختن و نه افروختن آن گام برمی‌دارد. این سخنان الهی الگوی رفتاری اخوان را تشکیل می‌دهند که: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.» (نحل/۱۲۵) و «با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است، مجادله نما.» (نحل/۱۲۵) و «و با مردم [به زبان] خوش سخن بگوئید.» (بقره/۸۳) و «با مردم سخنی نرم گوئید.» (طه/۴۴)

شخصی دیگر گفته است که یوسف ندا نافرمان شده و از مذهب شیعه دفاع کرده است و تمام ایرادهایی را که دانشمندان اهل سنت از شیعیان گرفته‌اند، انکار کرده است. گویا به پذیرش تشیع تبلیغ می‌کند یا لاقلاً فرقی میان آن و مذاهب اهل سنت قائل نمی‌شود و از سوی دیگر تکفیر و سب صحابه بزرگ پیامبر را به بعضی از شیعیان نسبت می‌دهد که به این ترتیب در تناقضی گرفتار آمده است! ابتدا باید بگویم که من تمام آنچه را دانشمندان اهل سنت جمع آورده‌اند، انکار نمی‌کنم، مگر آنکه از نظر مدعی این سخن، فهم و درک او مصداق تمام دانشمندان اهل سنت باشد.

همچنین نمی‌دانم چگونه بیان واقعیت، رفتاری در تناقض است. به نظر می‌رسد موضوع بحث عوض گشته و بحث جدیدی ایجاد شده است و در دفاع از این موضوع جدید، مرا به انکار تمام دستاوردهای دانشمندان اهل سنت متهم می‌کنند و یا اینکه مدعی می‌شوند من به تشیع دعوت می‌کنم، یا لاقلاً فرقی میان آن و مذاهب سنی نمی‌گذارم. این روش، الگوبرداری کاملی از جریان بی‌ریشه و سطحی‌نگر تکفیری‌هاست که ابتدا با دروغ‌پردازی و تهمت‌سازی، سخنی را به شخصی بی‌گناه نسبت می‌دهند و سپس او را به اتهام مخالفت با اجماع علما، کافر و خارج از امت اسلام می‌خوانند.

لازم است پرسشی را در مورد حدیث شریفی مطرح کنم که در بحث قبلی آن را نقل کردم و در آن، جبرئیل (ع) اسلام و ایمان و احسان را برای مسلمانان شرح داد. آیا طبق آن حدیث، شیعیان جزو این گروه‌ها قرار می‌گیرند یا دوستان تکفیری ما کلیدهای دیگری دارند که پیامبر اسلام (ص) تعیین کرده و جبرئیل نیز تأیید نموده است و هرکه را بخوانند وارد عرصه اسلام و ایمان و احسان کرده و هرکه را نخوانند از آن خارج می‌کنند؟! و آیا کسی که با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خواند، نمی‌تواند فرق میان گناه و کفر را تشخیص دهد و یا از نگاهی دیگر، نمی‌تواند فرق میدان گناه در توهین و سب اصحاب پاک پیامبر - خداوند از آنان راضی باشد

– و خروج از امت پیامبر را تشخیص دهد؟ و آیا برای مسلمانان شایسته‌تر نیست که به توضیح اصول دین و رد شبهات بپردازند یا اینکه این کار همان‌گونه که برخی پنداشته‌اند، باعث تزلزل و نابودی شبهات و جمع شدن بسیاری از اهل سنت می‌شود؟ و آیا بر ماست که حق را فریاد زنیم که آن را نابود کنیم و آیا باید اسلام را شناخت و ترویج کرد یا آنکه با جریان رایج حرکت نمود؟ اطلاعات و کتابهای دینی مجاز! و ناقص و انتشار اطلاعات سیاسی هدایت شده و مغرضانه و هجوم مستمر و نابکارانه‌ای که بر مهمترین جمعیت شناخته شده اسلامی در عصر جدید صورت می‌گیرد، همه اینها مجالی را برای تغییر شیمیایی در ترکیب ژنتیکی اخوان المسلمین و یا وارد ساختن سلولهای فاسد در بدنه پاک این جمعیت بای نگذاشته است. شگفت آنکه تصور می‌شود برخی از ده‌ها شرح و گزارش ناقص ارائه شده، – درباره مطلب من – جامع و کامل بوده و بیانگر اندیشه و فرهنگ میلیونها نفر از وابستگان اخوان در تمام جهان است! باید به این دوستان بگوییم که این گونه راه به منزل نمی‌برند.

من ادعای نظریه‌پردازی یا پیشوایی فکری و یا مقام و درجه‌ای کوچک یا بزرگ در دانش فقه یا رهبری جمعیت اخوان ندارم و هیچ کدام از اینها جزو تخصص یا فعالیتها یا وظایف من نبوده است؛ بلکه از تجربه شصت ساله خود با گروه اخوان، در نمایندگی‌ها و کادر اداری جمعیت، در گردانها یا گروه‌های نظامی و اردوگاه‌ها، در تجمعات و تظاهرات و راهپیمایی‌های سیاسی، در بازداشتگاه‌ها و زندانها، در کارهای خیریه و خدمات اجتماعی، در سیاست‌گذاری‌های منطقه‌ای و یا بین‌المللی، و در اقتصاد و صنعت و تجارت و بانکداری و در تمام زمینه‌های فعالیت اخوان المسلمین، سخن می‌گویم. فعالیتهای گسترده اخوان با گرایش دینی در این عرصه‌ها متفاوت، منجر به بازداشت و زندانی و اعدام شدن بسیاری از رهبران و فعالان آنها شد و تمام این ضربه‌ها و زخم‌ها را در مسیر دعوت به راه خدا، از پیش می‌دانستند و پذیرفته بودند. از خداوند متعال برای هر آن که به مصایب این مسیر رضایت داد، طلب آرامش و سلامتی می‌کنیم و آزادی تمام زندانیان این راه را خواستاریم. همانا خداوند بزرگ است و شایسته ستایش. الله اکبر و لله الحمد.

توضیح:

مهندس یوسف ندا سرپرست سابق روابط بین‌الملل اخوان المسلمین، در پاسخ به دکتر محمود غزلان عضو مکتب الارشاد که به پاسخگویی بر مقاله یوسف ندا درباره «شیعه و اخوان» پرداخته بود، پیامی فرستاده است. روزنامه «المصری الیوم» چاپ قاهره می‌گوید مطلب منتشر شده از یوسف ندا، منطقی و عقلانی و به دور از الفاظ تند بود که غزلان در پاسخ به او آنها به کار برده است.

یوسف ندا می‌گوید که سخن من از شیعه ناشی از باور شرعی و تاریخی و فقهی و سیاسی من است و علی‌رغم اختلاف نظر با شیعه در بعضی امور و آداب و رسوم، هرگز نمی‌توانم آنان را تکفیر کنم و دور از اسلام بنامم و به بهانه اینکه گویا شیعیان از راه «تقیه» حرفهای تقریبی و وحدت‌طلبانه می‌زنند، نمی‌توان دستور قرآن را که همه باید برادرانی باشیم، نادیده بگیریم و از راه راست منحرف شویم.

البته به خاطر داریم که نظام مصری و نویسندگان و مطبوعات مصر، پس از حوادث کمک حزب‌الله به مردم مسلمان غزه از طریق مصر، به شدت و به مقیاس وسیعی علیه شیعه به تبلیغ پرداخته‌اند، بویژه که انتقادهای تند و گزنده سیدحسین نصرالله علیه رژیم مصر در رابطه با موضوع ناجوانمردانه آن در تجاوز اسرائیل به غزه وقتی قتل عام مردم آن و حتی نوعی همکاری با آن موجب بحرانی‌تر شدن روابط بین حزب‌الله و رژیم مصر گردید.

اینک پیام یوسف ندا: برادر فرهیخته‌ام دکتر غزلان و تمام برادرانی که بر جستارهای پیشینم اعتراض کردند! شاید از دریافت این نامه از سوی من شگفت‌زده شوی؛ به ویژه پس از آنچه درباره من – هنگام بحث و نظر در موضوعی – گفتمی که در آن دیدگاهی مخالف یکدیگر داریم.

می‌دانم که به گونه‌ای تند و گزنده درباره گروهی صحبت کرده و می‌کنم که خود را اصولگرایان (سلفیان) معاصر نام نهاده‌اند و دینداران پیش از بی‌دینان از تنگ‌اندیشی و کافرخوانی آنان در فشار و سختی هستند. نقد اندیشه از سلفی‌گری به این معنا نیست که از منبع دانش زلال و بی‌غش پیشینیان سیراب نشویم و از آنان تجلیل نکنیم و یا پیروی ننماییم، بلکه سخن من از جریانی است که در پشت این نام پنهان شده و عقل‌گریزی و بی‌زاری از غیر را در این دین ترویج می‌کند. این جریان هرگونه اندیشه و فکر مخالف یا خارج از درک و شناخت خویش را بدعت دین ترویج می‌کند. این جریان هرگونه اندیشه و فکر مخالف یا خارج از درک و شناخت خویش را بدعت (نوآوری در دین) می‌خواند و اینکه بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است، یا هر که ریشش کوتاه باشد و یا شلوار و پیراهنش بلند باشد، فاسق و گناهکار است. اگر کلیدهای بهشت در دستان آنان بود، بی‌تردید هیچ کس را راه نمی‌دادند! یکی از پیشوایان آنان به شیوه خودشان برایم دعا کرد و گفته است: «خداوند یوسف ندا را هدایت کند و یا کمرش را بشکند!»

همچنین می‌دانم سخنانم درباره شیعه و باورهای قاطع در عرصه شرع و تاریخ و فقه و سیاست، در خلأ شکل نگرفته است و نسبت به اختلافاتی که میان ما و آنها در زمینه اندیشه و فرهنگ وجود دارد، بی‌توجه و غافل نیستم؛ بلکه ادعا می‌کنم به این سبب نمی‌توان آنها را کافر و خارج از امت اسلام خواند.

شاید آنچه من در میان اخوان یاد گرفته‌ام با آنچه تو شناخته و فرا گرفته‌ای، تفاوت داشته باشد و این موضوع، عیب و ایرادی به حساب نمی‌آید؛ چه، آنکه هر دوی ما از نسلها و فرهنگهایی متفاوت و دارای تجربه‌های مختلفی هستیم.

راههای تعامل هر نسلی از نسلهای بشر، تنها در زمینه مادیات نیست بلکه در مسائل روحانی و معنوی نیز هست و در این زمینه تمام تمدنها با هرگونه فرهنگ و اندیشه‌ای هر میزانی از دانش و تجربه، باهم شباهت دارند. تفاوت نسلها در تعامل با مسائل معنوی به شکلهای گوناگون از تفاوت در نحوه درک و شناخت آنان از مسائل معنوی، و تفاوت در پذیرش یا رد غیر ماده، و تفاوت در پذیرش و ایجاد تغییر و نوآوری یا رد هرگونه تغییر، بروز می‌یابد. تربیت و همراهی من با اخوان نه تنها پیش از زمانی بود که تو وارد این عرصه شوی و شخصیت در درون اخوان شکل گیرد، که حتی پیش از زمانی بود که تو به دنیا آمده باشی! و این همراهی و تربیتی من تا امروز همچنان ادامه داشته است.

پیش از این بارها به صراحت و روشنی گفته‌ام که من ادعای نظریه‌پردازی یا پیشوایی فکری و یا مقام و درجه‌ای کوچک یا بزرگ در دانش فقه یا رهبری جمعیت اخوان را ندارم و هیچ کدام از اینها جزو تخصص یا فعالیتها و یا وظایفم نبوده است؛ بلکه از تجربه شصت ساله خود با گروه اخوان می‌گویم و عمری که با آنها سپری کرده‌ام.

به طور قطع تجربه من با آنچه تو تازه در میان اخوان تجربه کرده‌ای و از آنها دانسته‌ای، متفاوت بوده است و این سخن به معنای آن نیست که شخصیت اخوانی من برتر یا بدتر از تو است؛ تنها می‌توان گفت که ما با هم متفاوتیم و البته اخوان‌المسلمین، انسانهایی چندبعدی هستند و نه قالبهایی سخت و تغییرناپذیر! این گونه نیست که هرکس به اخوان پیوندد، در قالب فکری خاصی قرار می‌گیرد که امکان تجدید و ابداع در آن نیست و تنها تکرار افراد قبلی است.

اسلام راه را بر خردورزی باز می‌گذارد و بستن فضای فکری را بر نمی‌تابد. این سخن نیز به معنای آن نیست که باورهای قدیمی امکان پوست‌اندازی و نوسازی خویش را ندارند و یا باورها و رویکردهای جدید، تجربه‌های گذشته را در خود نگنجانده، آنها را تغییر و پیشرفت ندهند؛ چه آن که انسانها و گروه‌های بشری، حلقه‌های زمانی به هم پیوسته‌ای هستند و جماعت‌ها نیز...

اما متأسفانه تو که به زور خود را در این بحث وارد کرده‌ای و بدون استناد به نص و دلیلی شرعی و تنها با اشاره به دیدگاه‌ها و آرای نامستند به اعتراض برخاسته‌ای! لازم است بدانی که اظهار نظر، حق تو است و هیچ کس نمی‌تواند این حق را از تو بگیرد؛ لیکن این درست نیست که تو اختلافی موضوعی را به اختلافی شخصی

تبدیل کنی و چنان در این مسیر گام برداری که نام مرا همراه با دشنام و اتهام به گناهکاری بر زبان بیاوری. ولی من در ضمن بحثی موضوعی و بدون این که نامی از تو بیاورم، پاسخ تو را دادم. با این حال دوباره در سخنرانی‌هایت از من نام برده و اتهامات گذشته را با دشنام و ناسزاگویی تکرار کرده‌ای و به ترتیب اصل موضوع در میان دشنامها گم شد.

من آن هنگام که اولین جستار را نوشتم، سخنانم را از زبان جمعیت و انعکاس اندیشه‌های آنان اعلام نکردم؛ ولی آن را پیش از انتشار برای مرشد فرستادم و ایشان مواردی که موافق نظرش نبود، حذف کردم. همچنین از او خواستم که جستارم در سایت جمعیت منتشر شود و انضباط را مراعات کردم که خود را بدون اجازه مرجع و مرشد خویش، سخنگوی جمعیت نخوانده باشم.

هم اکنون نیز من همچنان بر این باورم که بحث و گفتگوی عمومی درباره موضوع‌های شرعی، فکری و سیاسی باعث بلوغ افکار و رشد همزمان استعداد نوسازی و نوآوری می‌شود. نکات منفی این رویکرد و حرکت رسانه‌ای مورد بررسی قرار گرفته است و به این نتیجه رسیده‌ایم که هر قدر هم نکات منفی زیاد باشند، با این از بی‌اطلاعی و تاریکی مطلق بهتر است.

اما ادعای مخالفت سخنان من درباره شیعه با باورهای جمعیت و اظهارات دکتر قرضاوی نادرست است. جنبش دکتر قرضاوی در راستای انتشار مذهب در میان اهل سنت صورت می‌گرفت؛ اما به جز این، چه کسی تمام گروه‌های معاصر شیعه را به باورهای غالبانه یا ادعاهای کهنه و تاریخ مصرف گذشته بازخواست نمود و یا به بهانه «تقیه» براساس قصدها و نیتها حکم کرد؟! تمام این ادعاها نادرست و مخالف دستورهایی است که ما را به بندگی خدا و برقراری رابطه برادری با یکدیگر فرمان می‌دهد. بر ماست که باورها و آیین‌های خویش را به گونه‌ای تغییر دهیم که ما را متحد کند و از پراکندگی باز دارد. در این زمینه سخنانی را از جناب مرشد عام و دکتر قرضاوی نقل می‌کنم تا با دیدگاه ایشان آشنا شوی؛ همچنین به پاسخ‌های شیخ حسن صفار اشاره می‌کنم که از مهمترین شخصیت‌های شیعی در عربستان سعودی است.

در بیانیه‌ای که از سوی جمعیت اخوان در تاریخ ۲۱/۱۰/۲۰۰۶ در سایت رسمی این جمعیت صادر شد، از زبان شیخ مرشد آمده است: نقاط مشترک میان دو مذهب - شیعه و سنی - چندین برابر موضوعهای مورد اختلاف است. اختلاف میان دو مذهب در هر مجالی که یافت شود، به اختلاف دیدگاه‌ها و نحوه تفسیر و تأویل نصوص برمی‌گردد و اختلافی در اصول ایمان و ارکان اسلام وجود ندارد. بنابراین از لحاظ شرعی برای هیچ یک از طرفداران این دو مذهب جایز نیست که دیگری را تکفیر کند.

در بخش مسائل شرعی از بانک فتاوی سایت «اسلام‌آنلاین» در تاریخ ۲۰۰۶/۷/۱۷ به نقل از دکتر قرصاوی چنین آمده است:

از اصول مهم در گفتگو و تعامل ما با شیعه آن است که بر نقاط اشتراک تمرکز نموده و از موضوعهای اختلاف‌انگیز دوری کنیم؛ به ویژه آنکه بیشتر نقاط اشتراک و اتفاق در اموری اساسی است که دین بدون آنها استوار نمی‌شود. برخلاف نقاط اختلاف که بیشتر آنها به مسائل فرعی برمی‌گردد. از نقاط اشتراک میان شیعه و سنی می‌توان موارد زیر را نمونه آورد:

۱- همگان در ایمان به خدای متعال و روز جزا و ایمان به رسالت پیامبری حضرت محمد(ص) و اعتقاد به کتابهای آسمانی پیشین و تمامی پیامبران مشترک هستیم. و همچنین اعتقاد داریم که حضرت محمد(ص) خاتم پیامبران بوده است و مبعوث شده تا پیام‌های آسمانی را تمام کند. این موارد پایه‌های اساسی ایمان و ستونهای دین است که همگی بر اعتقاد و باور به آنها هم‌معقیده هستیم.

۲- ایمان به قرآن کریم و باور به مصونیت آن از تحریف و آنچه میان دو جلد قرآن قرار دارد، سخن خداوند است و هیچ یک از مسلمانان - چه شیعه و چه سنی - با این حقیقت مخالفتی ندارد.

۳- التزام و پایبندی به اصول و ارکان عملی اسلام مانند شهادت و گواهی به یگانگی خداوند و پیامبری حضرت محمد(ص) و برپایی نماز و روزه‌داری ماه رمضان و رفتن به حج خانه خداوند که هر دو گروه - شیعه و سنی - به این اصول و فریضه‌ها اعتقاد دارند و به آنها عمل می‌کنند.

اما شیخ حسن صفار از مهمترین شخصیت‌های شیعه در عربستان سعودی در مصاحبه‌ای می‌گوید: «بر این باورم که مشکل شیعه و سنی از اختلاف نظر در مورد صحابه نشأت نمی‌گیرد؛ چه آنکه بدگویی از صحابه و کافرخوانی آنان، جزو برنامه روزانه شیعیان نیست و آنچه در مورد کتابهای شیعه گفته شده، همگی درباره کتابهایی کهنه و قدیمی است. با نگاهی به اعمال و رفتارهای کنونی شیعیان، این حقیقت روشن‌تر می‌شود. آیا شیعیان بحرین و لبنان، صحابه را دشنام می‌دهند؟ یا حتی شیعیان عراق که از لحاظ سیاسی و امنیتی مشکلاتی دارند، آیا دشنامی از آنان بر ضد صحابه شنیده شده است؟»

* دشنام و ناسزاگویی به صحابه شاید در مرکز آموزشی و پرورشی خصوصی شما صورت بگیرد؟

- مرا براساس یک احتمال بازخواست مکن. از چیزی بپرس که وجود دارد و آشکار است. توهین و دشنام عملی است که تاریخ مصرفش گذشته است. در برخی مراحل تاریخی، واکنشهایی از سوی شیعیان وجود داشته که اکنون دیگر وجود ندارد. دیگر چیزی بیشتر از این توقع دارید؟

دیدگاه شیعیان درباره اصحاب پیامبر(ص)

* دیدگاه شما درباره شیخین که خداوند از آنان خشنود شود و خشنودشان گرداند، چیست؟

- دیدگاه شیعیان در موضوع امامت روشن و واضح است. آنان بر این باورند که امامت بنا به تصریح حدیث پیامبر(ص) حق حضرت علی علیه السلام بوده. با این حال تاریخ می گوید امام علی که خداوند از او خشنود شود، با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرد و در سایه خلافت آنان فعالیت نمود. بنابراین شایسته نیست که مورد توهین و بدگویی قرار گیرند. من نیز بدگویی را حرام می دانم و بیشتر از این نباید از شیعیان توقع داشت. بنابراین ما باورهای قطعی در موضوع امامت و خلافت و خلفا داریم و هیچ جریانی حق ندارد دیگران را به خاطر باورهای قطعی و یقینی خویش محاکمه کند؛ البته این حق را برای همگان می پذیریم که باورهایشان باید از توهین و بدگویی مصون بمانند. اهل سنت حق دارند که توهین شیعیان را به مقدسات خویش برنتابند؛ اما دیدگاههای شخصی و درونی شیعه در مسائل پیرامونی شان به کسی ارتباطی ندارد.

به موضوع نوارهایی برمی گردم که به آنها اشاره کردی و گفتمی در آنها به صحابه توهین شده است. انسان خردمند هنگامی که به نواری گوش می دهد، پیش از آنکه درباره مضمون آن تحقیق و بررسی کند، ادعاهای آن را بر جامعه ای بزرگ تعمیم نمی دهد. آیا فردی از شیعیان حق دارد نظر نادرست یکی از اهل سنت را بر همه آنها تعمیم دهد و بگوید این نظر همه اهل سنت است؟

* از یک سو دانشمندان شیعه به صراحت اعلان می کنند که به این قرآن موجود در دستان مسلمانان باور دارند و هیچ قرآن دیگری نزد امام مهدی وجود ندارد و مصحف فاطمه و غیر آن، جدای از قرآن است؛ اما از سوی دیگر کتابهای حدیثی و اعتقادی و تفسیری شیعه که امروزه نیز به چاپ می رسند، آکنده از عباراتی است که دلالت بر تحریف قرآن و وارد آمدن زیاده یا نقصانی در آن دارد و بر این مسأله ادعای اجماع می کنند. چگونه می توان میان این دو رویکرد رابطه و سازگاری برقرار کرد؟

- باید از سخن گفتن درباره تحریف یا عدم تحریف قرآن دست برداشت. دانشمندان شیعه نظر قاطعی در این زمینه دارند و ادعای تحریف قرآن، نظر شاذ و بی ربطی است که به روایاتی غیر صحیح و غیر قابل قبول استناد دارد. قرآنی که در میان شیعیان تلاوت می شود، همان قرآنی است که در دستان اهل سنت است.

اما مصحف فاطمه، بخشی از قرآن و کلام خدا نیست؛ بلکه دعاها و یا تفسیر آیاتی از قرآن است که حضرت فاطمه آنها را از پدرش می شنیده و در نسخه ای که داشت، یادداشت می کرده است.

شیعیان در این زمینه با صراحت صحبت کرده و نظرشان را داده‌اند. هنگامی که از شیخ عبدالله منیع در این موضوع پرسیده شد، پاسخ زیبایی داد: باید از این سخنان دست برداریم و لازم است اعتراف کنیم که شیعیان قرآنی غیر از آنچه که نزد ماست، ندارند و این پاسخ همان سخنی است که شیخ قرصاوی گفته است...» (این خلاصه‌ای از مصاحبه شیخ حسن صفار است). برادرم! اهداف متعددی در نگارش این نامه بوده است.

هدف اول، توضیح مجدد اموری بود که از صورت ماجرا حذف شده بودند یا اینکه دوباره در آن نوشته بنگری و اگر احساس کردی که اشتباهی از تو سر زده است، از خداوند طلب بخشش نمایی. بدان که قلب من سرشار از گذشت و بخشش است.

دوم به یاد داشته باش که این دعوت، ما را به رعایت اصول بحث موضوعی فراخواند و اینکه نباید رابطه مودت و برادری را میان هم بگسلیم که این رابطه مهمترین ویژگی ماست. سالهای دراز و سفرهایی طولانی پیش روی توست و با برادرانت، چه کوچک و یا بزرگ، و چه عاقل و یا شتابزده، و چه مؤدب و یا نادان و بی‌ادب گفتگو و تعامل خواهی داشت. اگر خواهان ثواب و تداوم در این مسیر هستی، تنها یک راه پیش روی توست و آن حکمت و موعظه حسنه است.

سوم اما درباره خود باید بگویم که در سرایشی عمر قرار گرفته‌ام و شاید شیطان میان من و برادرم به زور فاصله انداخته باشد و با این سخنان نمی‌خواهم گناه خویش یا گناه تو را نادیده بگیرم و تو را در آنچه مرا خطاکار پنداشته‌ای، عذر می‌خواهم و از تو طلب بخشش و مغفرت می‌کنم و اگر این دو لطف را پذیرفتی، از تو انتظار دعا دارم.

یوسف ندا، لوگانو، ۲۰۰۹/۵/۴م

چندی پیش، به مناسبت سالگرد درگذشت «جلال آل احمد» جرائد چپ و راست _! اگر این تعبیر صحیح باشد! درباره ی وی مقالاتی منتشر ساختند.... یکی از روزنامه ها مطالبی به عنوان «سالروز تولد» او منتشر نمود که از یک جهت قابل تقدیر بود و آن این که بر خلاف رسم موجود در بزرگداشت شخصیت ها و افراد به مناسبت روز وفات (که نشان دهنده مؤانست ذهن جمعی جامعه ما _ حتی نخبگان و نویسندگان _ با سوگواری و روز درگذشت افراد است)... روز تولد را فرصتی برای یادبود قرار داده بود!

البته باید یادآوری نمود که تولد مرحوم جلال روز سوم آذرماه نبوده بلکه روز پنجشنبه یازدهم آذرماه ۱۳۰۲ هجری شمسی مطابق با بیست و یکم شعبان ۱۳۴۲ هجری قمری بوده است . به هر حال: نکته ای که از نظر نگارنده خیلی مهم است . این است که هیچ یک از جرائد، متأسفانه به نقش جلال آل احمد ، درافشای جنایات رژیم صهیونیستی ، آن هم در آن دوران : «همکاری وهم پیمانی ایران پهلوی» با رژیم صهیونیستی ، اشاره ای نکردند ! درحالی که بی تردید جلال آل احمد در میان روشنفکران عصر ما، شاید اولین کسی باشد که علیرغم گرایشهای چپ گرایانه نخستین ، هرگز در دام شیفتگی سوسیالیستی ! نسبت به کیوتص های «اسرائیل» نیافتاد و به هر بهانه ای ، علیرغم جو حاکم بر محافل سیاسی و روشنفکری به نقد و افشای مظالم رژیم صهیونیستی و اربابان اصلی آن که محافل امپریالیستی غربی بوده و هست، پرداخت و شجاعانه افشاگری نمود. دوست ارجمند و عزیز گرانقدر جناب «شمس آل احمد» در کتاب خود به نام «از چشم برادر» (چاپ قم ، ۱۳۶۹ که متأسفانه دیگر تجدید چاپ نشد) در این زمینه اشاره ای دارد که نخست آن رانقل می کنم و بعد متن رساله ای که در مهرماه ۱۳۵۷، تحت عنوان: «اسرائیل، عامل امپریالیسم» با مقدمه ای به امضای مستعار «ابورشاد» از قم ، منتشر ساختم _ با همان مقدمه _ جهت اطلاع و آگاهی نسل جدید از دیدگاه جلال درباره فاشیسم صهیونیستی نقل می کنم : نخست اشاره جناب شمس آل احمد را بخوانیم:

۱_ «مقاله ای که زیر پوشش نامه یک دوست ایرانی فرنگ نشسته ، جلال در «جنگ هنر امروز» دکتر سیروس طاهباز چاپ کرد، و هفته نامه «دنیای جدید» را به توقیف ابدی گرفتار ساخت در سوم تیرماه ۱۳۴۶ و در نسخی معدود منتشر شد. که یا روشنفکر جماعت ، در همان ایام آن را ندید و یا آن را درخور توجه ندانست . آن نامه ساختگی جلال ، تا ضرب و زور ساواک را بگیرد . نام : «آغاز یک نفرت» را داشت . که خود وی و یا دکتر سیروس طاهباز ناشر اولی آن ، مصلحت ندیده بودند باچنان عنوانی، حساسیت و عصیبت سانسور را برانگیزند.(که البته این ملاحظه و مراعاتشان درست درنیامد ، وساواک نه تنها اکثر نسخ آن را جمع کرد، بلکه

هفته نامه مزبور را تعطیل نمود.) اما از ظرایف روزگار این که آن مقاله را نیز روحانیت آگاه دید. و نسبت به تکثیر آن احساس مسئولیت کرد. با افزایش یک مقدمه سه صفحه ای با امضای «ابورشاد» و توسط «نشر نذیر» دوبار آن را درقم به صورت یک رساله ۳۲ صفحه ای رقیعی منتشر ساخت. یکبار در پنج هزار نسخه. و یکبار در پنجاه هزار نسخه. و ظریف تر آنکه برای آن رساله _ لابد متکی به محتوایش _ نام «اسرائیل» عامل امپریالیسم، را برگزید. عزیزم سید هادی خسروشاهی در بازگشت از سفارت واتیکان، برایم نقل کرد که «نشر نذیر» پوششی بوده است روی فعالیت های روشنگرانه گروهی از روحانیان جوان که در سالهای طاغوت درقم فعالیت داشته اند. و «ابورشاد» هم نام مستعار خود ایشان بوده است.

۲_ جلال با تمام ارادتی که به مرحوم خلیل ملکی و برادرش مهندس ملک داشت، هیچگاه دچار شیفتگی سوسیالیست های ایرانی نسبت به اسرائیل نبود. جوهر علاقه و اعتقادی که او به فرهنگ اصیل اسلامی داشت، به او اجازه نمی داد که چون دیگر یاران خویش، به دستاوردهای توفیق آمیز کشاورزی اسرائیل، در شکل کیبوتص ها، از صمیم دل به وجد آید. و همین شک و تردیدهای اصولی بود که نوشته های جلال را همواره از نوشته های مرحوم ملکی تفکیک می کرد. پندار من آن است که وقفه های چند گانه ای که در تبلیغ کیبوتص های اسرائیل در مجله مرحوم ملکی (علم و زندگی و نبرد زندگی) اتفاق افتاده است، می تواند از جمله به علت تحذیرهایی بوده باشد که جلال به ملکی می داده است. ملکی در جلال، به چشم یک مشاور هوشیار و صدیق می نگریست. و این مطلب را، خیال می کنم خود آن مرحوم در مقدمه یکی از کتابهایش نیز یاد کرده است (مقدمه برخورد عقاید و آراء). وقتی جلال، از بین روشنفکران ایرانی در سال ۱۳۴۶ برای اول بار فریادش درآمد که: «به مناسبت اینکه نازیسم _ این گل سرسبد تمدن بورژوازی غرب _ گروهی از یهودی های فلک زده را در آن کوره های آدم _ پزی پخت _ امروز دو سه میلیون عربهای فلسطین و غزه و غرب اردن باید در حمایت سرمایه داران و استریت و بانک روچیلد کشته و آواره بشوند. و چون حضرات روشنفکران اروپایی در جنایتهای هیتلر شریک بوده اند و در همان ساعت دم برنیاوردند، حالا به همان یهودیها درخاورمیانه سرپل داده اند تا ملل مصر و سوریه و الجزایر و عراق شلاق بخورند و دیگر خیال مبارزه ضد استعمار غرب را درس نپروند و دیگر کانال سوئز را رو به ملل متمدن نبندند!» مجادله داغی را با استادش مرحوم ملکی باعث شد که دست کم خیال می کنم دکتر سیروس طاهباز ناشر آن فریاد، بیاد داشته باشد. (از چشم برادر، صفحه ۴۷۸ و ۴۷۹).

... اما مقدمه اینجانب بر رساله جلال:

بنام خدا

یادداشتی براین رساله :

تیرماه ۱۳۴۶ بود که شماره اول نشریه ای روزنامه وار بنام «جنگ» در تهران منتشر گردید... و من در تبریز بودم که نام آنرا شنیدم ولی نسخه های آن گویا نایاب گردید و بدست ما نرسید... ونمی دانم که همان شماره تجدید چاپ شد یا نه ولی می دانم که شماره دوم آن هرگز اجازه چاپ و نشر نیافت ...

... تهیه یک نسخه از آن ، با لطف «جلال» امکان پذیر شد و شاید هم تقدیر چنین بود که همان نسخه ، بیش از دهسال در بین اوراق و کتابهای مضره ی راقم این سطور!، نخست از «دزد زدگی ها!» و سپس از «حوادث دهر!» در امان بماند تا آنکه امروز، مقاله خود «جلال» بشکل جزوه ای مستقل منتشر گردد... و البته چون می گویند سانسور مطبوعات لغو شده و تحصیل اجازه نشر کتاب هم آسان گشته است ، ما با همه دیر باوری ها ، این مقال را بعنوان بررسی صحت یاسقم خبر! بدست چاپ می سپاریم که اگر منتشر گردید ، مورد استفاده دوستان قرار می گیرد و اگر هم در چاپخانه ، بانتظار اجازه بایگانی شد، برای هزارمین بار می فهمیم که «آزموده» را آزمودن خطا است ...!

... و می بینید که این مقال دهسال پیش نوشته شده و در این فترت ، بعضی از افراد یاد شده در مقال، مانند ناصر و امام یمن و امپراطور حبشه، دیگر در مصدر کار و یادر عالم حیات نیستند که ما در باره شان حاشیه ای بزنیم ! ولی برای توضیح نکته ای که در صفحه ۳۱ آمده است، اشاره باین امر بی مناسبت نخواهد بود که «اسرائیل» امروز هم بجای امپراطور حبشه، از جانب سرهنگ هایله ماریام! باصطلاح مارکسیت اپشتیبانی و البته انقلابی این بار، بجای همکاری با امپریالیسم غرب _ اربابان امپراطور _ با سوسیال امپریالیسم شرق و سربازان اقمارش، _ اربابان رئیس جمهور _ همکاری دارد که مسلمانان صحرای اوگادن را با یاری آنها تارومار کردند و هم اکنون بایک همکاری دستجمعی و دوستانه ! طبعاً سوسیالیستی ، مسلمانان اریتره را با بمب خوشه ای و ناپالم اهدائی اسرائیل و هواپیمای ساخت شوروی با هدایت خلبانان کوبائی _ نگهبان سوسیالیسم _ قتل عام می کنند...!

دیگر آنکه «جلال» در صفحه ۲۴، راه حلی برای رفع اختلاف بین اعراب و یهود پیشنهاد می کند که «تشکیل یک حکومت فدرال عرب و یهود _ با اسم فلسطین» است! این راه حل را باید همانطور بیان داشت که گروههای اصیل جنبش آزادیبخش فلسطین، هوادار آن هستند و آن تشکیل دولت فلسطینی است که در آن یهودیان اصیل فلسطین _ نه تحفه های صادر شده از آمریکا و شوروی و دیگر اقمارشان _ بتوانند زندگی آزاد و مسالمت آمیزی با دیگر فلسطینیان: مسیحی و مسلمان داشته باشند. و البته این راه حل تا مرحله عمل فاصله بسیار درازی دارد و توجه داریم که «اسرائیل» را غرب با همکاری شرق ، در قلب جهان اسلام بمثابه پایگاه تجاوزات خود بوجود

آورده است و به این آسانی هم حاضر نخواهد شد که دست از این پایگاه بردارد، مگر آنکه طبق نوشته خود «جلال» و در همین نشریه «تجربه الجزائر و چین» را که «نشان داده است استعمار را فقط با تبر می توان برید» در فلسطین نیز بکار بگیرند که گرفته اند...! دست خدا بهمراهشان باد! در پایان این نکته را نیز یادآور شد که انتخاب عنوان کلی این رساله، از ما است. مهرماه ۱۳۵۷ قم، ابورشاد

اسرائیل بمثابه آلت امپریالیسم

وین زمان فکرم این است که درخون برادرهایم ناروا درخون پیچان بی گنه درخون غلطان دل فولادم رازنگ کند دیگرگون این متن نامه دوستی از پاریس است که من چیزهایی به آن افزوده ام. پرت و پلاهاش بیخ ریش من و حرف حسابش از او.

جلال آل احمد

دو هفته است که گوشم به رادیو است و چشمم به روزنامه ها. و حالا نتیجه این سیر و سیاحت را در فلسفه اروپا بصورت درد دل برایت می نویسم. تنها در بحران های سیاسی و اجتماعی حاد است که کلمات و عبارات و اعمال و اقدامات مفهوم واقعی خود را پیدا می کنند. تنها سربزنگاه ها است که معلوم می شود هر فرقه و هر کس چند مرده حلاج است و تنها سر پلهای خراب گیری است که می توان بدقت نیروهای دوست و دشمن را بررسی کرد. و چنین شرایطی اخیراً به مناسبت جنگ خاورمیانه پیش آمد و مهره ها را نشان داد و داغ ها را بر پیشانی زد آن چنانکه پاک کردنش باگه خوردن نامه هم میسر نیست. مردم فرانسه از خرد و کلان و چپ و راست چه نژاد پرست و چه ضد عربند! هیچ کس فکرش را نمی کرد _ من از همه کمتر _ که داغ الجزایر چین بردل این ها مانده باشد. و ماجرای لشکرکشی کانال سوئز در ۱۹۵۶ و ناکام ماندن آن چنین به انتقال کشی تحریصشان کرده باشد. بقول امه سه زر همه این حیوانات رنگارنگ لشگریان جرار استعمارند. همه شان برده فروشنده و همه شان به انقلاب بدهکار. دو هفته تمام آماده کردن افکار عمومی طول کشید. آن وقت که اول به میدان جست؟ دست چپی ها! حضرات وجدان جهانی _ آنهایی که در مغز پوسیده خود فکر می کنند که رسالت دفاع از حق را در تمام دنیا دارند.

آن هایی که حسن و حسین و تقی و نقی را در اقصا بلاد عالم به نام انسانیت محکوم می کنند! همه آنها یک مرتبه به میدان ریختند. از سارتر گرفته (و این یکی کمتر از همه دیگران) تا کرگدنی یا خوکی اوژن یونسکو نام _ که وقاحت را به آنجا رساند که ادعا کرد آورگان بی وطن فلسطین که بیست سال است در اردوگاه های جنگ بسر می برند و جیره غذایی نصف آدم معمولی را از راه سازمان ملل دریافت می کنند همگی می خواهند

کاری بکنند که هیتلر نکرد. یعنی می خواهند این یهودی های رنگ و وارنگ اروپایی و آمریکایی را که نماینده تمدن غربند در وسط ممالک عربی قتل عام کنند! مالیخولیایی دیگری به نام «لانژمن» که جزو دارودسته «تان مدرن» سارتر است آن چنان از این وحشیگری خیالی اعراب از کوره دررفت که هر آنچه از چپته علیش درمی آمد نثار این مردم کرد. فدراسیون چپ و حضرت مندرس فرانس که جای خود دارند، اما وقیحتر و بی ابروتر از همه جناب دانیل مایر بود که رئیس مجمع دفاع از حقوق بشر است! و به نام رسالت تاریخی ای که بعهدہ دارد چنین تخم فرمود که: من از سوسیالیست بودن (!! خود متنفرم از انسان بودن خود هم متنفرم ولی به یهودی بودنم افتخار می کنم. به مدت یک هفته این جوری دور بدست این اراذل ادبی و سیاسی بود و چه سیرکی! جای خالی اما پس از اینکه دهن اینها از عربده کشی کف کرد آنوقت صاحب کارهای اصلی که سرخ بدستشان است وارد گود شدند. زمینه آماده بود. چپ فرانسه (منهای کمونیست ها که خودشان هم نمی دانند چه گهی می خورند!) بطور یک پارچه احساسات را برای ماهیگیری بعدی آماده کرده بودند. مطبوعات بورژوا و ارگانهای پول و منفعت از دوش این روشنفکران چپ! بالا رفتند. اسم نویسی داوطلبان شروع شد و پول جمع کردند. حضرت بارون ادمون دوروچیلد دبیر کل اتحادیه طرفداران اسرائیل در میتینگ های هیستریک و راسیست ضد عربی_درکنار نامدارترین عناصر دست چپ قرار گرفت. همه باهم به کمک اسرائیل متمدن!_ به جنگ اعراب جاهل و وحشی! شتافتند.

برای اینکه حساب دستت باشد و حرفهایم را حمل بر اغراق نکنی فقط یک نمونه دستت می دهم. پنج ماه است که کمیته ای بنام نهضت یک میلیارد فرانک برای ویتنام دارد فعالیت می کند که هدفش از اسمش پیدا است و تا بحال فقط دویست میلیون فرانک پول جمع کرده اما در عرض ۴۸ ساعت میزان پولی که در فرانسه برای اسرائیل جمع شد از ۳ میلیارد فرانک گذشت! که فقط نصف آن را حضرات روچیلد «پاریس» و «لندن» هدیه کردند و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل..... خوب. چرا این بشر دوستان! این طور بدست و پا افتاده اند؟ چرا یک مرتبه این جوری همبستگی عمومی با اسرائیل تظاهر کرد؟ جواب ساده است. بیست سال است که یک مشت زورگو به کمک سرمایه های بین المللی و به برکت سازمان های تروریستی صهیون و «هاگانا» خاک فلسطین را اشغال کرده اند و یک میلیون ساکنان آن را بیرون ریخته اند. بیست سال است که مرتب ذره ذره از خاک اعراب را تصرف می کنند. بیست سال است که سازمان ملل از آنها می خواهد که آوارگان فلسطین را بگذارند به وطنشان برگردند و آنها با گردن کلفتی رد می کنند. در عرض این مدت درست یازده مرتبه از طرف سازمان ملل محکوم به تجاوز شده اند. و سه مرتبه عملاً به خاک همسایگان تجاوز کرده اند و هیچوقت اعراب مقیم فلسطین را اسرائیلی قبول نداشته اند بدلیل این است که حالا بشر دوستان غربی چنین

یک مرتبه چون تنی واحد برای دفاع از آنها قیام کرده اند، رفتاری راکه دیروز نازیها با یهود کردند امروز یهود به کمک وجدان ناراحت اروپا و آمریکا دارد با اعراب می کند .

بمناسبت اینکه نازیسم _ این گل سرسبد تمدن بورژوازی غرب _ شش میلیون یهودی فلک زده رادر آن کوره های آدم پزی ریخت _ امروز دوسه میلیون عرب های فلسطین و غزه و غرب اردن باید در حمایت سرمایه داران وال استریت و بانک روچیلد کشته و آواره بشوند . و چون حضرات روشنفکران اروپایی در جنایت های هیتلر شریک بوده اند و در همان ساعت دم برنیاورده بوده اند . حالا بهمان یهودیها در خاورمیانه سرپل داده اند تا ملل مصر و سوریه و الجزایر و عراق شلاق بخورند و دیگر خیال مبارزه ضد استعمار غرب رادر سر نپرورند و دیگر کانال سوئز را روبه ملل متمدن نبندند! تف بر این تمدن گند بورژوا! من تعجب می کنم که حضراتی که سالها بگوش ما فرو کردند که اسرائیل یک کشور سوسیالیستی است آیا الان شب با وجدان آرام می خوابند ؟ اسرائیلی که بعنوان شعبه خاورمیانه امپریالیسم و «سیا» الان دارد تمام شبکه جاسوسی و ضد انقلابی آن اطراف را اداره می کند ؟ اسرائیلی که حتی اسمش را به عنوان دهن کجی به فلسطینی ها انتخاب کرده است ؟ آیا باین علت که رئیس حکومت مصر میانه اش با حکومت ما شکرآب است باید صدواندی میلیون عرب را درین قضیه فدا کرد ؟ الان ۹۰ درصد نفت اسرائیل را ایران می دهد و آن وقت حکومت ایران از ترس اعراب اعلامیه می دهد که «ما در مقابل کمپانی هیچکاره ایم ایشان خودشان نفت را بهر که بخواهند می فروشند!» و آیا این عذر بدتر از گناه نیست؟ آخر این دم خروس را ببینیم یا کمک های شیر و خورشید سرخ رابه آوارگان اردن که از حدود یک عوام فریبی در داغترین شرایط سیاسی فراتر نمی رود. سربازان فراری عرب در صحرای سینا دسته دسته دارند از تشنگی می میرند آنوقت تمام مطبوعات فارسی پر است از انتقام گرفتن ازناصر_ و هیچکس نیست بنویسد که آقایان این اسرائیلی های متمدن اندکه لوله های آبرا بریده اند تا برای نگهداری از اسرا دچار خرج بیشتر نشوند! موشه دایان همین شش ماه پیش از ویت نام برگشت که به استلژ رفته بود تا ببیند ملت متمدن آمریکا چگونه ملت گرسنه و وحشی ! ویت نام رابا ناپالم و بمب های افشان و پران قتل عام می کند ! بگذریم

شلاق حوادث بیدار کننده تر از هر پند و موعظه ای است . مطبوعات فرانسه که همچون دیگر بنگاه های انتشاراتی این ملک در دست یهودیان سرمایه دار است چنان افکار رامسموم و تخدیر کرده اند که نظیرش را تا سال های دیگر نمی توان دید. رادیو های خصوصی و دولتی هم که با پول تبلیغات اینها می گردد. مگر نه آن است که نخست وزیر مملکت فرانسه رئیس بانک روچیلد است ؟ وزمام امور «هاشت» و «رنو» در دست سرمایه داران ؟ و تمام جناح چپ درید قدرت، گی موله _ همان که به سوئز لشگر کشید ؟ _ و تبلیغاتش بدست آنهایی

که هنوز خواب «الجزایرفرانسه» را می بینند؟ اینها عجب نیست. عجب این است که وجدان روشنفکران مملکت ایران راهم این ها می سازند. من این روزها از فارسی دانستن خودم بیزارم. در سراسر مطبوعات فارسی جز یک مقاله در یک مجله سپید و سیاه هیچ چیز دیگری ندیدم که بشود گفت آن را یک ایرانی نوشته. اگر وجدان روشنفکر اروپایی ناراحت است که چرا به آن یهودکشی ها رضایت داده روشنفکر ایرانی چه می گوید که «استر» ملکه اش بود و «مردخای» وزیر شاه هخامنشی اش! و دانیال نبی امامزاده اش؟ وجدان روشنفکر ایرانی باید ازین ناراحت باشد که چرا نفت ایران در تانک و هواپیمایی می سوزد که برادران عرب و مسلمانان را می کشد و وجدان روشنفکر ایرانی باید از این ناراحت باشد که چرا نفت سعودی و کویت در تانک ها و هلیکوپترهایی می سوزد که ملت فقیر ویتنام رابه توپ بسته اند. چه کسی گفته است که وجدان روشنفکر ایرانی را هم باید مطبوعات فرنگ بسازد؟ و مالیخولیاهای روچیلد و لانزمن؟ این حرف و سخن کهنه ای است که چرا کفاره گناهی راکه دیوانه ای در بلخ آلمان و اروپا کرد باید ما در شوشتر خاورمیانه بدهیم. بحث درین است که اسرائیل. این دست نشانده دست اول سرمایه داری و استعمار غرب در خاورمیانه. که سرمایه فراوان دارد، مگر نمی داند که هر اصله نخلی را کمپانی نفت در خارک به هزار تومان خرید؟ اسرائیل اگر می خواهد در خاورمیانه آرام زندگی کند باید مرکز توطئه ضدنهیضت های دمکراتیک نباشد.

اگر اسرائیل می خواهد که برادران عرب برسمیت بشناسندش باید به جای اینکه استخوان لای زخم باشد. مرهم نهنده باشد دردهای خاورمیانه را. که بزرگترینش نفوذ استعمار است و غارت نفت. بگذار حالا رمز وقایع این مدت را بسرعت برایت بنویسم چرا که دیده ام سانسور با مطبوعات فارسی چه می کند و می دانم چیزی درست و حسابی در این باب نمی دانی. چون دیده ام که مطبوعات فارسی این مدت انگار اصلاً در تل آویو چاپ می شده است.

روز دوشنبه ساعت شش صبح به وقت اینجا. هواپیمای اسرائیل با کمک هواپیمای آمریکا وانگلیس که از مالت و پایگاه های لیبی بر می خاستند (و به این دلیل لیبی تهدید به بستن آنها کرد) تمام فرودگاه های مصر و سوریه واردن و حتی عراق را بمباران کردند، و محافل مصری اعلام کردند که جزو این فرودگاه های بمباران شده. حتی یکی بوده در مرز سودان و مصر که هنوز تمام نشده بود و از وجود آن فقط مقامات دولتی مصر اطلاع داشته اند و مقامات آمریکایی! بعد هم یک مانور ساختگی شد که کشتی «لیبرتی» آمریکایی را بمباران کردند که نتواند خبری از حرکت هواپیماها ضبط کند که از کدام سمت به کدام سمت می رفته اند. و این جوری نیروهای هوایی اعراب در همان ساعت اول روی زمین از کارافتاد، و نتیجه از همان اول معلوم بود. و آن وقت حمله تانک ها شروع شد. صحرای سینا در دو روز اشغال شد. زیر بمباران شدید اسرائیل ششصد تانک

وهفت لشگر مصری از هم پاشید. چراکه حفاظت هوایی نداشتند، عده کشته بین ۷ تا ۱۰ هزار نفر. ومهم تر ازین ده پانزده هزار نفری هستند که الان در صحرای سینا سرگردانند و دارند از تشنگی می میرند (مثل اینکه تکرار کردم) و آن وقت ارتش فاتح اسرائیل حتی از اسیر کردن آنها ابا می کند. چرا که در آن صورت باید به آنها آب و نان و خوابگاه و ورودگاه بدهد. و یهودی جماعت البته که مقتصد هم هست. و این را از قدیم می دانیم. این جوری به ایشان فقط شاید یک گور دسته جمعی بدهد!

اما در جبهه اردن، زیر بمباران اسرائیل اردنی ها سه روز بیشتر مقاومت نتوانستند. و چهارده هزار کشته بر زمین گذاشتند. تمام نواحی غرب اردن را متمدن های یهود تصرف کردند و الان یک میلیون دیگر عرب را دارند از خانه و کاشانه شان بیرون می کنند و جالب اینجاست که در همان حال که مطبوعات و رادیوی اسرائیل (که بدقت گوش کرده ام) جنگ را جنگ مذهبی بین متعصبان مسلمان و متمدنان اسرائیل معرفی می کردند. در همان حال تمام هیئت دولت و امرای ارتش اسرائیل پای دیوار ندبه در بیت المقدس داشتند گریه و زاری می کردند. و در همین حال رادیو قاهره طبقه کارگر انقلابی را برای برداشتن سلاح و دفاع در مقابل استعمار تهییج می کرد. تمام زندانیان سیاسی قاهره آزاد شدند که هیچ، مسلح هم شدند و برای دفاع راه افتادند. اما اسرائیلی ها از کانال سوئز عبور نکردند. گرچه می توانستند. چراکه نمی خواستند گزکی بدست استعمار بدهند که وسیله شده اید برای بستن کانال به هر صورت روز چهارشنبه مصر در میان بهت و حیرت همه دنیا اعلام کرد که فرمان آتش بس شورای امنیت رامی پذیرد و روز بعد جمال عبد الناصر در نطق نیم ساعته خود اطلاع داد که از تمام مسئولیت های خود استعفا می دهد. (ومن حتم دارم که کوچکترین مطلبی از این نطق در مطبوعات فارسی منتشر نشده است!) خبر استعفای ناصر را گوینده رادیو قاهره نتوانست تا آخر بخواند و گریه اش گرفت و اروپائیان متمدن هنوز از تعجب این خبر در نیامده بودند که در کشورهای عربی غوغا شد و در عرض نیم ساعت به گفته رادیو اسرائیل (به دقت می نویسم) پانصد هزار نفر در قاهره ریختند به خیابان که استعفای ناصر باید پس گرفته بشود. باز بقول رادیوی اسرائیل از کرانه اقیانوس اطلس تا کنار خلیج فارس در عرض چند لحظه پریشانی شکست چنان به اراده به برگرداندن ناصر بر سر کار مبدل شد که همه فراموش کردند که در جنگند و جنگ راهم باخته اند. یک ساعت بعد ناصر اطلاع داد که تا فردا استعفای خود را پس می گیرد تا مجلس تکلیف او را روشن کند. و فردا ناصر نتوانست به مجلس برود. از منزل تا مجلس دریایی از آدم راه را بر هر نوع عبور و مرور بسته بود آنطور که در تلویزیون می شد دید. نظیر چنان تظاهری را فقط در پکن می توان سراغ داد. در عرض این مدت روابط سیاسی تمام دولت های عربی با آمریکا و انگلیس قطع شد. کانال سوئز بند آمد. و شیرهای نفت تمام ممالک عربی بسته شد. شکست نظامی اعراب که مسجل شد و خیال بشر دوستان و متمدنان از این لحاظ که آسوده شد. آنوقت در تمام فرانسه رادیو و روزنامه و تلویزیون همه رفتند بسراغ نفت. چراکه

نکند قضیه جدی شود و فرنگ بی نفت بماند؟ و این است آنچه از افادات دستگاه های انتشاراتی فرانسه درباره مسئله نفت دستگیر من شد: ملت فرانسه آسوده بخوابد که نفت برای آمریکا و انگلیس قطع می شود نه برای شما. وبعد اینکه نفت خاورمیانه ارزاترین نفت دنیا است و نفت ایران (که از آن خیلی حرف می زنند) ارزاترین نفت خاورمیانه و این نفت روبه همه ما بازاست. و برای جایگزین کردن آن مقامات محلی کمپانی هاحتی جایزه معین کرده اند که هر دستگاهی بیشتر بجنبند و بعد علاوه بر ما آمریکائی هاهم هستند که دروینتام بی نفت ایران و خلیج فارس نمی توانند یک لحظه دوام بیاورند. (نمی دانم آنجا هم منعکس شده است یا نه که درسایگون مردم چنان هجومی به فروشگاههای نفت برده اند که دو تا پمپ خراب شده!) دیگر اینکه نفت حوزه خلیج هفت مرتبه ارزاتر است از نفت الجزایر و ده مرتبه ارزاتر است از نفت حوزه پاناما و بیست مرتبه ارزاتر است از نفت آمریکا. و اگر قرار باشد آمریکایی ها خودشان نفت به ویتنام برسانند بودجه جنگی شان پنج برابر می شود ناچار اقتصادشان ورشکسته پس خدا را شکر کنید که هنوز ایران نفت دارد و قول داده است که استخراج نفتش را چنان بالابرد که جبران کمبود نفت های عربی کرده باشد. عین همان کاری که درملی شدن نفت ما کوییتی ها کردند. به این است بزرگترین علامت همبستگی برادران مسلمان که هم در آن سالها و هم اکنون فقط به نفع متمدن های اروپایی و یهودی و آمریکایی تمام می شود!

اینها درست. اما هنوز کار تمام نشده است. در جبهه سوریه جنگ ادامه دارد. رادیو دمشق می گوید جنگ تمام نشده بلکه به تعویق افتاده. تمام زن و بچه هارا از دمشق دارند می فرستند به لبنان و از قاهره به نواحی دیگر. سنگربندی در مقابل هر خانه و عمارت و هر اداره دارد دنبال می شود. تمام اهالی غیر علیل مسلح شده اند و رادیوهای عربی تبلیغ می کنند که حتی اگر بازم در جبهه ها شکست بخوریم جنگ را مبدل می کنیم به جنگ پارتیزانی اینطور من می بینم قضیه دارد ریخت جنگ صلیبی مجدد را بخود می گیرد. منتهی جنگی که دیگر اصول مذهبی محرکش نیست بلکه سیری و گرسنگی محرک آن است. اما همان میان ملل مسیحی و ملل مسلمان، سردمدار ملل مسیحی در این جنگ استعمار است و سردمدار ملل مسلمان و اگر در آن جنگ های صلیبی اروپائیان باختند در عوض علم و صنعت عالم اسلام رابه غنیمت بردند و این باریه کمک همان علم و صنعت و به کمک یاور بزرگ دیگر که استعمار بین المللی است و یک نوچه کوچک که عبارت باشد از صهیونیسم از نو به همان جنگ آمده اند، و آیا ممکن است که ملت های مسلمان عالم در این جنگ جدید آنچه راکه در آن یکی به غرب داده بودند باز بستانند؟ بگذرم. و خبرها را دنبال کنم. عبد الناصر در نطق خود گفت که درست شب چهارم ژوئن که فردایش حمله اسرائیل شروع شد. نمایندگان آمریکا و شوروی به من توصیه کردند که اقدام به حمله نکنم و اطمینان دادند که در این صورت اسرائیل هم حمله نخواهد کرد و مسئله از راه سیاسی حل خواهد شد. وبعد گفت که ما منتظر حمله اسرائیل از شرق و شمال بودیم ولی از غرب

مورد حمله قرار گرفتیم (پایگاه های هوایی مهمی در لیبی است که درست در اختیار ارتش آمریکا است ولی ناصر بصراحت اسم نبرد) و گفت که سی.ای.ا در ماجرا بی شک دخیل بوده است. و از این قبیل.

اما آخرین اخبار اینکه خسارت جنگی مصر (غیر از خسارات جانی) به پانصد میلیون تا یک میلیارد دلار تخمین زده می شود. چینی ده میلیون دلار وجه نقد و صد و پنجاه هزار تن گندم بعنوان کمک فوری به مصر فرستاده است، از شب استعفای ناصر تا کنون سفارتخانه های شوروی در ممالک عربی در حمایت پلیس است. چراکه مردم ممالک عربی از عدم ترک شورویها. که باتوافق امریکایی ها آتش بس دادند. و از شل آمدن آنها سخت خشمناکند. و گرچه این یک بار دیگر همان تجربه تلخ صد بار تکرار شده ... است اما معلوم نیست شوروی چطور می تواند این آبروی رفته را دوباره بدست آورد. گو اینکه جلسه فوق العاده روسای احزاب کمونیست اروپای شرقی بسرعت تشکیل شد و همه روابط خود را با اسرائیل بریدند ولی قطع روابط کجا و انتظار اعراب به کمک مستقیم کجا؟

«بومدین» حواری که آتش بس را نپذیرفت میدانی که به مسکو رفت تا بعنوان مترقی ترین جناح حاکمه عربی تکلیف دولت های عربی را با ستاد سابق زحمتکشان روشن کند. و به همین علت باز مطبوعات آزادیخواه (!) فرنگی از آتش افروزی این سرباز انقلابی سابق ترش کردند. چون هنوز خیال می کنند که غیرت و حمیتی درستاد زحمتکشان موجود است و کور خوانده اند. دست بالا باز هم اعلامیه است. و اعلامیه هم تا بحال کسی را به نان و آبی نرسانده. شنیده ام که کوسیکین به تیتو گفته بود (ناصر از راه تیتو کمک فوری از روسها خواسته بود) که خیال می کنند ما می رویم کنار کانال به خاطر مصریها قربانی بدهیم؟ (و راست هم می گفتند. آن حضرات حتی در ویتنام جرات نکردند قدمی بردارند.) اسلحه بهشان داده ایم اگر کاره ای هستند خودشان بجنبند دیگر! این است جواب کمک. یعنی که صحرای سینا یک لابر اتوار مجدد است برای آزمایش سلاح ها و آبروریزی مهمتر این است که سلاحهای شوروی اعتبار خود را باخته اند. و سلاحهای امریکایی و فرانسه و انگلیسی اعتبار یافته اند.

بهر صورت این جنگ عاقبت وخیمی دارد. اسرائیلی ها به صراحت اعلام کرده اند که گذشته بازنمی گردد یعنی که مناطق اشغالی را پس نخواهند داد که هیچ ساکنان عرب آن را هم بیرون می کنند. که شروع هم کرده اند. روسها زور می زنند که بقبولانند جدی هستند و امریکا و انگلیس هم که برخر مراد سوارند ولی شک نیست که دردنیای عرب دگرگونی عمیقی رخ داده. شلاقی به گرده بخواب رفتگان قرون وارد آمده که

نتایجش بزودی آشکار خواهد شد. اگر هیات های حاکمه عربی که اغلبشان دست نشانده مستقیم کمپانی های نفتی اند عرضه داشته باشند و شیر نفت را بسته نگهدارند.

فلسطینی ها در سراسر مناطق اشغالی اسرائیل از نو کمیته های مقاومت تشکیل داده اند و از قرار روایت نمایندگان سازمان ملل که از آنجا آمده اند زمین ها را با مین های چینی دارند مینگذاری می کنند. و وای به روزی که پای چین باین ناحیه باز شود! ولابد خبر بمب هیدرژن شان راهم شنیده ای. و عیب اساسی کار این است که من می ترسم اسرائیل با این قلدربازیهها و ژاندارم خاورمیانه شدن ها (مسافری می گفت در نیویورک با سه میلیون یهودی اش در روزهای واقعه چنان محیط تروری از طرف یهودیان ایجاد شده بود که همه جازده اند!) از نو یک نهضت ضد یهود را تحریک کنند. و راستش را بخواهی صهیونیسم است که خطرناک است چرا که پشت سکه نارسیسم و فاشیسم است. و بهمان طریقه عمل می کند. یک «هاگانا» برای من با دسته های اس اس. اس هیچ فرقی ندارد. آندره فیلیپ سوسیالیست نوشته بود که شرم آور است که اینجا در فرانسه عده ای از یهودیها نوشته اند و گفته که ما وطنمان اسرائیل است نه فرانسه، و متأسفانه می بینیم که مطبوعات فرانسه در دست یهودیها است (اکسپرس، با «سروان شرایور» ش... که زبان ایشان است و تمام زنجیره مطبوعاتی «لازارف ها» با فرانسه سوار ال... مای... پاری مای... الخ....) علاوه بر اینکه تمام فرستنده های تلویزیونی نیویورک را (۱۳ زنجیر فرستنده) یهودیها اداره می کنند و اغلب امور انتشاراتی و روزنامه ها را.

درست است که فرق میان اسرائیل و اعراب فرق میان قرن بیستم و ما قبل تاریخ است. اسرائیلی از اروپا یا امریکا مهاجرت کرده مرد تکنیک این قرن است و عرب خاورمیانه ای همان مرد اهرام ساز «ایدول» پرست. و اسرائیلی با درآمد سرانه هزار دلار در سال و اعراب با ۷۵ دلار و خرج روزانه آوارگان فلسطینی بین ۷ تا ۱۱ سنت یعنی ۷،۸ قران. وحشت آور نیست؟ ناچار اسرائیلی می برد. اما چه کسی مرد عرب را در دوره اهرام سازی نگهداشته؟ جز استعمار؟ و جز کمپانی؟ و جز اعوان و انصارش؟ و تجربه کوبا و الجزایر و چین نشان داده که دست استعمار را فقط با تبر می توان برید نه با وعده و وعید و قول و قرار و اصول بشری و انسان دوستی! این است واقعه حتمی که اعراب خاورمیانه هم فهمیده اند.

و خطر اینجا است. پس ژاندارم های محافظ لوله های نفت بسلامت باد! و من از این چنان کلافه ام که نگو.... تو که با ملک حسین! و امیر سعودی می خواهی بچنین جنگ بروی آیا نمی دانی که کور خوانده ای؟ آیا نمیدانی که به امید حکومت کویت و قطر به سرهیچ چشمه ای نمی توان رسید؟ جالب این است که نماینده حکومت سعودی در سازمان ملل یک مسیحی لبنانی است و اجیر است و خدمت آن رامی کند که مزد بیشتر می دهد. در حالی که نماینده امریکا آرتور گلدبرگ یهودی است. با چنین طناب پوسیده ای بچاه جنگ رفتن

وتازه به امید واهی کمک های فوری ستاد زحمتکشان بچنین خطری دست زدن حقا که چنین درسی را باید در پی می داشت؟ و آیا اعراب بیدار شده اند؟

جالب است که حضرات روشنفکران چپ این ولایت مدام سنگ اقدامات عمرانی و پیشرفت های اسرائیل را توی سر اعراب می زنند. ونتیجه می گیرند که پس اعراب لیاقت ندارند واسرائیلی دارد ولی هیچکس نیست بهشان بگوید که حضرات! نگاهی هم بکنید به کویت تا دیروز یک کویر لوت بود وحالابه کمک سرمایه نفت بهشت عربی شده است و بعد نگاهی هم بکنید به باغهای شاهی در ریاض پایتخت سعودی که پای هر درختش یک دهنه کولر باز است و هوای خنک به تن درخت ها می زند. بحث ازین نیست که چه کسی لیاقت دارد وچه کسی ندارد، بحث از این است که سرمایه گذاری کلان را هر جاکه بکنی شیرمرغ تا جان آدمیزاد حاضر است .

متتهی شیرمرغش برای اسرائیلی ها است وجان آدمیزادش را فعلاً از اعراب دارند می گیرند . لابد می پرسی خوب به نظر تو چه باید کرد؟ خیلی ساده است الدروم ناصر و دیگران که به دنبال یک عوام فریبی مسخره مداوم صحبت از به دریا ریختن اسرائیل می کنند بیهوده است.

وراه حل مسائل آن فقط تشکیل یک حکومت فدرال عرب ویهود است وباسم فلسطین . همان حرفی که مارتین بوبر فیلسوف یهودی سالها پیش ازتأسیس حکومت اسرائیل زد. درغیر اینصورت من می بینم که حضرات ازهر دو طرف دارند سرنیزها را تیزتر می کند صهیونیسم همان اندازه خطرناک است که حکومت های دست نشانده عربی. اسرائیل باید سرنوشت خودش را از صهیونیسم جدا کند ومصر و الجزایرو سوریه باید سرنوشت خودشان را از حکومت های نفتی عرب جدا کنند.

ودرآخراینکه ما درین جا درتکاپوی جمع آوری دارو برای زخمی های جنگیم. امکان دارد که شما هم درآنجا چنین کاری را شروع کنید؟ حکومت ایران نمایش هایی دارد درآردن می دهد که هیچکس گویا جدی نگرفته . چون برهیچکس پوشیده نیست که چه نوع کمکی است وبقصد مخفی کردن آن کین توزیهاست . از طرف مردم باید قدمی برداشته شود. آخر علاوه برهمه مسائل ناسلامتی با همکاری وهمبستگی اسلامی هم سروکار داریم .

شنبه سوم تیرماه ۴۶

ترجمه متن سخنرانی Talmy Givon

منشی انجمن مستقل دانشجویان اسرائیلی آمریکا.

تفسیری بر روابط اسرائیل و سایر کشورها

آقای رئیس . نمایندگان محترم . خانمها و آقایان متشکرم که به من فرصت داده اید تا امشب درین محفل سخن بگویم . لازم است بعنوان مقدمه دو نکته را روشن کنم. یکی اینکه من متخصص روابط اسرائیل و سایر کشورها نیستم و دوم اینکه انجمن مستقل دانشجویان اسرائیلی در آمریکا که من منشی آن هستم تشکیلات رسمی دانشجویان اسرائیل نیست و طبعاً به وسیله هیچ یک از تاسیسات دولت اسرائیل کمک یا نظارت یا تأیید و پشتیبانی نمی شود . درحقیقت تعجب آور خواهد بود اگر بشنویید که انجمن دانشجویی شما درین جا مسئول غیر مستقیم کشف تشکیلات ما بوده است . من با انجمن دانشجویی شما در قضیه اقدامات ادامه مهاجرت آمریکا بر علیه حسین..... دانشجوی ایرانی مقیم لوس آنجلس آشنا شدیم (وازینجا ۹ سطر حذف شد که ضمن آن به جزئیات این آشنائی که به همکاری کننده اشاره می کند).

ایران یکی از معدود کشورهای مسلمان عالم است که با اسرائیل روابط سیاسی دارد. و ناچار حکومت اسرائیل ازین قضیه قسمت خوشنوداست. و چرا نباشد؟ کشوری که بوسیله همسایگانش تنها مانده چرا نباید دست کشور مسلمانی را که از آن سمت خاورمیانه بسوی او دراز می شود. رد کند؟! وقتی روابط ایران و اسرائیل رادر مجموع سیاست خارجی اسرائیل مطالعه کنیم می بینیم که این قیافه بیگانه دوستی و همکاری تغییر شکل می دهد و کمی بغرنج می شود. چراکه این مجموعه سیاست خارجی سخت زنده است. و اینها نمونه ها.

۱. حکومت اسرائیل در زمان ماجرای کانال سوئز.

۱۹۵۶. با دو قدرت استعماری در حال اضمحلال سخت همکاری کرد.

۲. حکومت اسرائیل از فشارهایی که فرانسه به انقلابیون الجزایر وارد می کرد طرفداری مداوم بعمل آورد.

۳. نماینده اسرائیل در سازمان ملل نسبت به سیاست آمریکا همیشه خوش خدمتی کننده بوده است و باین علت حکومت اسرائیل از صف ملل تازه استقلال یافته روز بروز دورتر مانده است .

۴. حکومت اسرائیل در مقابل مشکل عمده صلح در خاورمیانه . یعنی مسئله آوارگان فلسطین هرگز سرسازش نداشته .

۵. حکومت اسرائیل از تمام دیکتاتورهای نظامی در سراسر عالم پشتیبانی سیاسی و نظامی کرده است . بعنوان نمونه چند تا را بشمارم .

الف _ از چومبه و موبوتو در کنگو

ب_ از پرتغالی ها واستعمارشان درآنگولا

ج_ ازتروخیلوی مرحوم! درجمهوری دومنیکن

د_ از امپراطور حبشه وملک حسین وامام یمن .

ملاحظه می کنید که باچنین زمینه تاریکی چندان تعجب آور نخواهد بود وقتی بشنوید که معاون وزارت دفاع اسرائیل وپیشنهاد نوعی وحدت عمل می کند میان حکومت اسرائیل وسعودی وحبشه وسایر کشورها درمقابل حکومت مصر. درچنین زمینه تاریکی البته که روابط با اسرائیل معنی دیگری پیدا می کند.

بنظر می رسد که این روابط حلقه دیگری است ، از زنجیره سراسری حکومت های خفقان ودیکتاتوری که بدور عالم کشیده شده. من می خواهم برای شما دانشجویان ایرانی این نکته را روشن کنم که اسرائیل چنانکه تبلیغات صهیونیست ها ادعا می کند، یک دولت یک پارچه نیست . بسیاری از مردم اسرائیل از روشنفکران ومتفکران وتحصیل کردگان وجوانان با سیاست فعلی حکومت خود مخالفند. مخالف این جنگ گونه و سبیت اند که حکومتشان در مقابل آوارگان فلسطین بخود گرفته . مخالف این فشار سیاسی واقتصادی وفرهنگی اند که حکومت اسرائیل بر اقلیت عرب ساکن اسرائیل اعمال می کند . مخالف این واقعیت اند که حکومت اسرائیل خود را درصف حکومت های فاسد ودیکتاتوری جهان درآورد. ما می خواهیم به کمک انجمن دانشجویی شما اعلام بداریم که سیاست حکومت اسرائیل نسبت به دیگران نه تنها همکاری وهمدردی ملت اسرائیل را برنمی انگیزد بلکه ملت ما با آن مخالف است ، ما بشدت احساس می کنیم که سیاست فعلی حکومت اسرائیل مورد علاقه ملت اسرائیل نیست. ما می خواهیم شما بدانید که برخلاف اعتقاد عوامانه رایج _ حکومت اسرائیل یک دولت دموکرات نیست. حقوق فردی در اسرائیل بهیچ صورت محترم شمرده نمی شود حکومت اسرائیل به هر صورت که دلش بخواهد مطبوعات را سانسور می کند ، قانون امنیتی که صد سال پیش ترکها وضع کرده اند اکنون بر علیه آزادی بکار برده می شود. آزادی مذهب تأمین شده نیست ودر حقیقت فراموش شده است .حقوق مذهبی ونژادی اقلیت های خودسرانه زیر پا گذاشته شده ، ما احساس می کنیم که این ها تصادفی نیست بلکه وجودخود سیاست کلی اسرائیل است . ناچار احساس می کنیم که ملت های دیگر در مبارزه خود برای رسیدن به دموکراسی با ملت اسرائیل در رسیدن به دموکراسی خود هیچ اختلافی ندارد. ما بشدت معتقدیم که صلح ورفاه وقتی درخاورمیانہ مستقر خواهد شد که ملت های آن ناحیه هر کدام دولت های دموکرات و نماینده واقعی خود را داشته باشند تا ازاین راه بتوانند از دخالت سیاست های بیگانه در آن ناحیه ممانعت کنند . (ترجمه مخلص ج. آ)

پی نوشت :

* این سخنرانی در جلسه ۲۵ اوت ۱۹۶۷ سمینار انجمن دانشجویان ایرانی در لس آنجلس کالیفرنیا ایراد شده و متن آن در Iran Report شماره آوریل ۱۹۶۷. نشریه ۱۵ روز یکبار همین انجمن منتشر شده است که در کمبریج ماساچوست چاپ می شود.

نگاهی به میراث فکری - اجتماعی «شیخ حسن البنا» مؤسس و مرشد اخوان المسلمین (بخش اول)

اشاره: سال میلادی ۲۰۰۶، مصادف با یکصدمین سال تولد شیخ حسن البنا مؤسس و مرشد جمعیت اخوان المسلمین مصر بود... و به همین مناسبت، علاوه بر مراسم ویژه ای که در مصر و بعضی از کشورهای عربی برگزار شد، در پاکستان نیز از سوی «جماعت اسلامی» مراسم خاصی برگزار و ویژه نامه ای درباره حسن البنا و اخوان المسلمین منتشر گردید.

... چندی قبل که مولانا «قاضی حسین احمد» رهبر و مرشد جماعت اسلامی پاکستان برای شرکت در سمیناری به تهران آمده بود، از اینجانب خواستند که برای ویژه نامه جماعت، درباره شیخ حسن البنا، با توجه به شناخت و آشنایی هایی که در این زمینه دارم، مقاله تهیه و ارسال کنم تا به زبان های «اردو» و «انگلیسی»، در آن ویژه نامه درج گردد...

... این مقاله به این مناسبت تهیه و برای «جماعت اسلامی» پاکستان ارسال شد و اینک بی مناسبت نیست که متن فارسی آن، جهت آگاهی بیشتر مردم مسلمان ایران منتشر گردد. سید هادی خسروشاهی

مقدمه: میان تولد حسن البنا (۱۹۴۹ - ۱۹۰۶) تا روز شهادتش چهل و چهار سال تلاش، کوشش، جهاد و حیات پرجنبش و جوش و ثمربخش، فاصله است. با روحیه یک «صوفی جهادگر» وارد عرصه سیاست و جامعه شد و با فیض شهادت مجاهدی نستوه، به ظاهر از آن صحنه خارج گشت ولی تأثیر معنوی و فرهنگی او در جهان اسلام و عرب، همچنان باقی و میراث فکری او همچنان راهنمای «اخوان» است...

شیخ حسن البنا که به حق یکی از بیدارگران اهل قبله در عصر ما بود، در حقیقت نمونه نادری از رهبران سیاسی و اندیشمندان دینی است که در نشر و ترویج اندیشه و معارف اسلامی، خستگی ناپذیر بوده است. حسن البنا مصلح اجتماعی و رهبر مردمی، که محور فکر و حرکت قشرها و طیف های مختلف جوامع اسلامی

- عربی بود، در اندک زمانی یک سازمان و تشکیلات اسلامی را تأسیس نموده و بنیان گذاشت که هنوز هم به عنوان عامل اصلی و مؤثر، در جریانات سیاسی و فکری جهان و اسلام و عرب به شمار می رود... سازمانی که همچنان عنصر قابل توجهی در معادلات سیاسی کشور مصر می باشد.

حسن البنا در بسیج و سازماندهی مردم مسلمان مصر قدرت فوق العاده ای داشت و یک الگوی ستودنی از یک عالم اسلامی و رهبر فکری و جنبشی بوده و اغلب معاصرین وی و پژوهشگران سیاسی و تاریخی به نبوغ و قدرت فوق العاده رهبری کارزماتیک او اذعان دارند. از دوران نوجوانی، تجربیات حضورش در عرصه فرهنگی و سازمان های اجتماعی و جمعیت های خیریه و مذهبی، از او یک رهبر و زعیمی نستوه، روشن، بیدار و آگاه ساخت که در تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشورش اثربخش و تحول زا بوده است.

سوابق حضور وی در «جماعت السلوک و الاخلاق»، «جماعت النهی عن المنکر» و «طریقت اخوان الحصابیه» با تجربیات ارزنده ای همراه بود که تأثیر بسزایی برای تکوین شخصیت البنا به عنوان یک رهبر و مؤسس داشت... در دوران نوجوانی، حسن البنا «جمعیة الحصابیه للبر» را رهبری کرد، تا اصول اخلاق اسلامی را در جامعه مسلمانان مصر پاس بدارد و با فعالیت های میسیونرهای مذهبی غربی، که برای تبشیر مسیحیت به بلاد عربی گسیل شده بودند، مقابله کند. در سال ۱۹۲۷ نقش کلیدی را در تأسیس «جمعیة جوانان مسلمان» داشت و در سن بیست و دو سالگی، با شش نفر از یارانش «جمعیة اخوان المسلمین» را بنیان نهاد.

از ابتدای جوانی، حسن البنا در آموزش و پرورش مصر به عنوان معلم زبان عربی و مربی اخلاق و معارف اسلامی حضور داشت و از این رهگذر مهارت ها و فنون تبلیغ و تعلیم آیین و احکام اسلامی را هم تکمیل کرد که تأثیری در تکوین فکری و توان روحی و شخصیتی وی داشت. پس از آشنایی و همکاری با «محب الدین خطیب» و «شیخ رشید رضا»، شخصیت علمی و معرفتی وی تکامل یافت و فنون روزنامه نگاری و آیین کار رسانه ای را با کار کردن در مطبوعات وابسته به جریان اسلامی وقت یاد گرفت و عجیب آن که هرگز تحت تأثیر روش های تندروانه آن دو، درباره مذاهب اسلامی، چه در دوره همکاری با آنها و چه بعد از آن، قرار نگرفت و روش منطقی تقریب بین مذاهب را جزو برنامه حرکتی خود قرار داد.

حسن البنا با سازماندهی دقیق و چاپ و نشر هفته نامه و مطبوعات اسلامی، طلیعه دار و پیشگام رسانه ها و نشریات متعهد اسلامی گشت. نشریات اخوان المسلمین نقش کلیدی در اهتمام به بیداری «زن مسلمان» داشت و سازماندهی زنان مسلمان در تشکیلات «الاخوات المسلمات». خواهران مسلمان - توسط حسن البنا - که بعدها به دعوت وی، زیر نظر زینب الغزالی اداره می شد، از شاخص های اندیشه نهضتی فراگیر وی بوده است.

در عرصه مبارزه و جنبش مبارزه و ستیزجویی با استعمار انگلیس و فرانسه در کشورهای عربی، حسن البنا و سازمان اخوان المسلمین همواره حاضر و فعال و همیشه در جبهه مقدم بوده است. در ذکاوت و دوراندیشی وی همین کافی است که وی با دوازده کابینه دولت مصر، معاصر بوده و با هر یک از آنها، مطابق مقتضیات زمان، رفتار و تعامل متناسب مختلفی داشته است. قضیه فلسطین و آزادی آن از یوغ سلطه صهیونیست ها، جایگاه محوری در اندیشه سیاسی حسن البنا داشت و او همیشه تأکید داشته که فلسطین قضیه تمامی مسلمانان جهان است و معتقد بود که انگلیس و صهیونیست ها تنها یک زبان می فهمند و آن زبان «انقلاب، زور و اسلحه» است.

حسن البنا به عنوان مرشد اخوان المسلمین در شش مه ۱۹۴۸ م، فتوای «جهاد مقدس» برای آزادی فلسطین را صادر نمود و گردان های مجاهدین را در سراسر جهان عرب - به ویژه: مصر، سوریه، اردن و عراق - بسیج و سازماندهی نمود و اگر خیانت رهبری و سران رژیم های عرب نبود، مجاهدین مسلمان صهیونیست ها را سرکوب و فلسطین را آزاد می ساختند.

با حضور مجاهدین اخوان المسلمین در نبرد علیه صهیونیست ها و دفاع جانانه آنها از سرزمین اسلامی فلسطین، توطئه ها و دسیسه ها علیه حسن البنا و سازمان وی افزایش یافت. فشار انگلیس ها دولت مصر را وادار ساخت که حکم انحلال اخوان المسلمین را صادر کند و همه نیروهای رزمنده و مجاهد اخوان، از جبهه های نبرد فرا خوانده شده و خلع سلاح شدند و پس از اندک مدتی، حسن البنا در ۱۲ فوریه ۱۹۴۹ توسط ایادی دولت وابسته به استعمار شهید شد. در حقیقت حسن البنا شهید قضیه فلسطین و مبارزه با استعمارگران گردید. البته عناصر وابسته به انگلیس و آمریکا، به ظاهر توانستند شیخ حسن البنا را ترور کنند ولی نتوانستند فکر و اندیشه و سیر جنبش او را از بین ببرند و یا متوقف سازند و درخت مبارکه ای که البنا کاشت، هنوز ثمر می دهد.

جایگاه حسن البنا در جریانات اندیشه اسلامی معاصر

جنبش و نهضت حسن البنا در اصول و مفاهیم مطرح شده آن، در حقیقت مکمل جریان اسلامی پیشین بود که سید جمال الدین حسینی معروف به «افغانی» در اواخر قرن نوزدهم آغازگر آن بوده است. سید جمال الدین دو بار به مصر سفر کرد و در آنجا اقامت یافت و به تدریس و تربیت افراد و ایراد سخنرانی در محافل و مجامع پرداخت و در واقع جنبش فکری بس عظیمی در آنجا برپا نمود و در واقع در تشکیل و یا تحریک محافل روشنفکری در مصر و دیگر کشورهای عربی نقش رهبری را به عهده داشت. اغلب مورخان و پژوهشگران تاریخ نهضت احیاءگری اسلامی بر نقش سید جمال تأکید داشته اند. سید با نبوغ فوق العاده

خویش در اندک زمانی توانست شاگردان و مریدان زیادی گرد اندیشه های احیاگری اسلامی جمع کند و نهضت پایداری فراگیری را بنیانگذاری نماید.

ارکان و اصول این نهضت را چنین می توان خلاصه نمود:

التزام و تعهد به مبادی و آئین مبین دین اسلام و پیروی از سلف صالح امت اسلامی.

آزادی و رهایی امت اسلامی از استبداد داخلی و خارجی.

فراگیری علوم و فنون جدید جهت کسب اقتدار امت اسلامی.

سید جمال الدین حسینی جهل و خرافات گرایی مسلمانان و دوری جهان اسلام از چرخه تمدن و علوم جدید را اساس و ریشه بیماری و انحطاط این امت می دانست، و به همین دلیل دانشمندان و عقلا این امت را به بسیج و تشویق جامعه اسلامی برای رهایی از جهل و خرافات، دعوت می نمود.

سید در نهضت خود تأکید فراوانی بر مقابله و مقاومت در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی می کرد و در واقع تلاش ها و اندیشه های وی نقش اساسی در تکامل اندیشه سیاسی اسلامی داشته و طرح «اسلام آزاد از قیود تقلید کورکورانه» و تأکید بر باز بودن «باب اجتهاد» و طرح «اسلام سیاسی مبارز و مخالف طغیان و استبداد داخلی و خارجی» از تراوش های فکری او بوده که بر روند جریانات اسلامی بعدی، اثربخش بوده است. شیخ محمد عبده شاگرد همگام سید جمال الدین حسینی به عنوان مصلح اجتماعی و فرهنگی و مکمل مسیر سید پا به عرصه نهضت اسلامی نهاد و با طرح نظریه «اصلاحات فرهنگی و آموزشی» به جنبش اسلامی غنی و تکامل بخشید. شیخ محمد عبده در ابعاد مختلف حیات جامعه مصر و کشورهای شمال آفریقا از جمله: تونس و الجزایر و مغرب و یا سوریه و لبنان حضور فعالی داشته و اندیشه های او در برنامه های اصلاحی دانشگاه الازهر مصر، نتایج سودمند و جاودانه ای به بار آورد.

حسن البنا همانطور که در کتاب خاطرات خود به نام: «مذکرات الدعوه و الداعیه» می نویسد، پس از سید جمال الدین حسینی و شیخ محمد عبده ادامه دهنده نهضت احیاگری اسلامی و راه و روش آن دو بود. او شاگرد محب الدین خطیب و شیخ رشید رضا صاحب تفسیر المنار - شاگرد خاص شیخ محمد عبده - بود.

حسن البنا و جنبش اخوان المسلمین دو واژه به هم پیوسته هستند که هرگز از هم جدا نمی شوند. البنا به عنوان مرشد، مصلح و آموزگار با ارائه نظریات اسلامی نقش برجسته ای در غنا بخشیدن به نهضت اسلامی و جریانات اسلام سیاسی، داشته است. در واقع و بی هیچ تردیدی اخوان المسلمین به عنوان گروه پیشگام

احزاب و سازمان های اسلامی قرن بیستم، نقش ارزنده ای در رشد و نمو نهضت اسلامی و تقویت پایه های فرهنگی و علمی اسلام در مقابل یورش فرهنگ های غربی و سکولار در جهان عرب و اسلام، داشته است.

در تاریخ معاصر جهان اسلام و عرب البنا بزرگ ترین شخصیت اسلامی است که درباره او و آثار و اندیشه های وی کتاب ها و پژوهش های فراوان نوشته شده و هنوز - پس از مرور ۷۵ سال از تأسیس حرکت اخوان - نویسندگان و پژوهشگران درباره او و اخوان المسلمین مقالات بیشمار و کتاب های بسیار می نویسند.

بی تردید پژوهش و نقد اندیشه ها و بررسی ابعاد شخصیتی حسن البنا نقش مؤثری در تطور و پیشرفت اندیشه سیاسی اسلامی داشته است. علیرغم عمر کوتاه حسن البنا، او در شکل گیری جریانات سیاسی و اسلامی کشور مصر و بقیه بلاد عربی، نقش اثربخشی داشته و تشکیلاتی را که او در سال ۱۹۲۸ م با شش نفر یارانش، سازماندهی نموده بود هم اکنون هم با وجود تمامی سرکوب ها و اعدام ها و فشارها و اختناق ها و استبدادهای دولت های حاکم از زمان ملک فاروق و سپس سرهنگ جمال عبدالناصر، افکار عمومی را در اختیار دارد و حتی رقیب حزب حاکم در پارلمان مصر می باشد و اگر دسیسه های غرب و همکاری استبداد داخلی نبود هم اکنون جریان اخوان المسلمین نه فقط رهبری جامعه مصر را در دست داشت، بلکه در کشورهای عربی و اسلامی دیگر نیز در حاکمیت و اقتدار بود.

اخوان المسلمین که حسن البنا در تشکیل آن نقش اصلی و رهبری داشته هم اکنون با کادرهای ورزیده، توانمندی و قدرت فراهم آوردن مقدمات تشکیل حکومت اسلامی در مصر و برخی دیگر از کشورهای اسلامی و عربی را دارد. حسن البنا در عرصه اندیشه و عمل از خود آثار و افکاری به جای گذاشته که خلاصه آن را فهرست وار به شرح زیر می توان بیان کرد:

مفهوم اصلاح

به نظر حسن البنا «اصلاح» باید شکل و محتوای بومی و محلی داشته باشد و تقلیدی از غرب و مفاهیم و فلسفه آن نباشد، زیرا به نظر وی نظریات و الگوها و نمونه های غربی در جوامع شرقی، کارائی لازم را ندارد.

مفهوم نهضت

گستره مفهوم نهضت در اندیشه حسن البنا، جایگاه وسیعی داشته و از دیدگاه وی این مفهوم سه رکن اساسی دارد که عبارتند از:

نمونه برتر: از دید البنا این الگو همانا قرآنی است و اساس آن ایمان به خدای متعال است. به نظر البنا امت اسلامی زمانی به سیادت کامل خود می رسد که به خداوند تبارک و تعالی ایمان بیاورد.

قدرت مادی: از دیدگاه حسن البنا، نهضت امت اسلامی متکامل و پیروز نمی شود مگر آنکه به قدرت مادی در ابعاد مختلف آن دست یابد: تا می توانید خود را نیرومند و آماده سازید: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه». این آیه شریفه در آرم اخوان المسلمین به طور برجسته ای نقش بسته است.

اقتدار معنوی: از نظر البنا بدون تغییر درونی و دسترسی به قدرت روحی و معنوی در افراد و رهبری، ارکان نهضت اسلامی کامل نمی گردد. «ان الله لا ما بقوم حتی یغیر ما بانفسهم». پس نخست باید از «خود» شروع کنیم و پس از آن، به فکر تغییر جامعه باشیم.

دین و سیاست

از منظر البنا اسلام جوابگوی مقتضیات زمان و مشکلات معاصر است و به همین دلیل او با نظریه جدائی دین از سیاست به طور آشکار مخالفت می ورزد و می گوید: «ما با نظر دکتر طه حسین و دیگران که به نظریات «جدایی دین از سیاست»، «دین و علم»، و «دین و ملی گرایی» معتقدند، مخالف هستیم، و بر این باوریم که اسلام با سیاست و علم و ملی گرایی هرگز منافاتی نداشته است».

زیرساختارهای سیاسی نهضت

حسن البنا جهت برپایی یک نهضت جهانی اسلامی به جستجوی زیرساختارهای سیاسی این نهضت می پردازد... و به نظر او، پایه های اساسی این نهضت عبارتند از:

رهبری: از دید البنا الگوی این رهبری همانا پیامبر گرامی اسلام است.

وحدت: از نظر حسن البنا «وحدت» پایه اساسی نهضت است و بدون آن میان برداشتن عوامل و عناصر تشتت و تفرقه امت اسلامی، پیروزی نهضت اسلامی میسر نیست.

آزادی از سلطه استعمار: البنا از واژه «استخراب» (ویرانخواهی) به جای واژه «استعمار» استفاده می کند و استعمار را عنصر مخرب وحدت امت اسلامی و مانع اساسی ایجاد یک نهضت اسلامی، می داند و به همین دلیل از جوامع اسلامی می خواهد با استعمار مبارزه و از بندهای آن رها شوند تا مقدمات پایه گذاری یک «نهضت فراگیر» را فراهم آورند.

برپایی حکومت اسلامی: از منظر حسن البنا برپایی حکومت اسلامی بر پایه های احکام قرآنی و سنت و سیرت نبوی، یک ضرورت حیاتی و لازم جهت برپا نمودن یک نهضت اسلامی است.

نگاهی به میراث فکری - اجتماعی «شیخ حسن البنا» مؤسس و مرشد اخوان المسلمین (بخش دوم)

نقش اخوان در رشد اندیشه سیاسی اسلام

اشاره: مطلب حاضر که، بخش دوم آن در پی از نظر خوانندگان گرامی می گذرد، مقاله ای است که نگارنده محترم، به درخواست مولانا قاضی حسین احمد، رهبر جماعت اسلامی پاکستان و به مناسبت یکصدمین سال تولد شیخ حسن البنا، مرشد اخوان المسلمین به رشته تحریر در آورده است.

شناخت و تسلط نویسنده مقاله بر موضوع، کمک کرده است تا خواننده به بهترین نحو ممکن با سیر تولد و تکامل مکتب اخوان المسلمین و تأثیر شگرف آن بر سیر اندیشه و تحولات سیاسی جهان اسلام آشنا شود. نویسنده، ساختار شخصیتی شیخ حسن البنا را عاملی بسیار تعیین کننده در این روند می داند.

علل انحطاط جهان اسلامی

در راستای اندیشه پیرامون چگونگی ایجاد یک نهضت اسلامی فراگیر، حسن البنا به پژوهش درباره علل و اسباب انحطاط جهان اسلام می پردازد تا در پرتو این پژوهش ها و مطالعات، آفت ها و اشتباهات گذشته و تجربه انحطاط جهان اسلام تبیین و به روند برپا نمودن نهضت اسلامی کمک و یاری کند، تا تجربیات تلخ انحطاط و فروپاشی جهان اسلام دگر بار تکرار نشود. مرشد اخوان المسلمین در رساله «بین الامس والیوم» (میان دیروز و امروز) به جستجوی علل عقب ماندگی جهان اسلام می پردازد و از دیدگاه وی عوامل زیر نقش مؤثری در عقب گرد دولت اسلامی و درنگ در تمدن آن داشته اند.

اختلافات سیاسی و نژادی و منازعه بر سر مقام و جاه

دولت های اسلامی طی قرن های گذشته دچار اختلافات سیاسی و قومی شده و زمینه های تفرقه و تشتت امت اسلامی را فراهم آورده اند.

اختلافات

اختلافات مذهبی میان فرقه ها و فرقه ای و مذهبی: مذاهب اسلامی، ارکان وحدت اسلامی را متزلزل نموده و بستر فروپاشی پایه های اتحاد اسلامی را مهیا نموده است.

دنیا طلبی و فرو رفتن در لذت های دنیوی

از مهم ترین عوامل عقب ماندگی جهان اسلام از دیدگاه او، «دنیا طلبی» مسلمانان و دوری از اعتقاد به آخرت و رها کردن تعالیم اسلامی در تنظیم زندگی در این دنیا بوده است. علت اساسی ضعف مسلمانان از دیدگاه البنا «حب دنیا و ترس و بیزاری از مرگ» بوده است که در این راستا حیات اخروی و شهادت طلبی و مجاهدت را به فراموشی سپردند. از دید او فرورفتن در لذت های زودگذر دنیوی عوامل ضعف انسان ها و دولت ها را فراهم می کند.

دور شدن از چرخه تمدن انسانی و کسب مهارت ها و فنون و علوم جدید

با بسته شدن مراکز علمی و فکری و مهجور شدن کتابخانه ها و تعطیلی خانه های علم و فضیلت، جهان اسلام از لحاظ فکری و تمدنی عقب ماند و فرو رفتن اندیشمندان جهان اسلام در علوم و فلسفه های عقیم و نابارور دیگران، اوضاع علمی و فکری جهان اسلام را با بحران داخلی ساخت.

مسلمانان با فراموش کردن احادیثی همچون: «اطلبو العلم من المهد الی اللحد» (ز گهواره تا گور دانش بجو) و «اطلبو العلم ولو فی الصین» (دانش را گرچه در چین باشد بجو) از قافله تمدن و علم عقب مانده و در واقع چیرگی جهالت، عامل کلیدی در انحطاط امت اسلامی بوده است.

مغرور شدن حاکمان مسلمان و عدم اهتمام به امور مسلمین

دولتمردان مسلمان به اقتدار و تسلط ظاهری خود مغرور گشته و اهتمام به امور مسلمانان را فراموش کردند و از سوی دیگر رها کردن مسئولیت ها و تعهدات و وظایف خطیر رهبری امت اسلامی از دیدگاه حسن البنا عوامل اصلی شکست و ضعف این امت بوده است.

پیروی کورکورانه از دولت های قدرتمند و زورگو

شکست مسلمانان در برابر قدرت های استعماری و بیگانه زمینه را برای پیروی کورکورانه بلاد اسلامی از اهداف و اندیشه های این قدرت ها، فراهم ساخت و تقلید بدون بررسی، از فرهنگ غربی مایه انحطاط امت اسلامی گردید.

روش حسن البنا در برپایی نهضت اسلامی

حسن البنا رهبر و مؤسس اخوان المسلمین با حضور عینی در عرصه سیاست و جامعه مصر، با جریان‌های سیاسی و فرهنگی حاکم در این جامعه آشنا شده و از خواسته‌ها و مطالبات قشرهای مختلف جامعه مصر آگاه گشته و با بهره‌گیری از تجربیات سلف صالح و رهبران جریان‌های پیشین اسلامی، روش ویژه‌ای در راستای دعوت اسلامی و برپایی یک نهضت اسلامی و مردمی اتخاذ نموده است که می‌تواند کاملاً با شرایط و مقتضیات زمانه سازگار و مناسب باشد. وی با بینش عمیق اسلامی و با مطالعات تاریخی و پژوهش‌های فرهنگی و فکری خود، با آگاهی از شیوه‌های مصلحان و سلف صالح به نتایج زیر رسیده است:

- اسلام میان شیوه‌های اصلاحی و انقلابی، پیوند انعطاف‌پذیری برقرار کرده است.
 - تمام ابزارها و شیوه‌های اصلاحی باید در خدمت زندگی جدید و طرح تغییر انقلاب جامعه باشد.
 - عدالت طلبی و آزادی خواهی و مساوات جویی، نباید بدیل و جایگزین شریعت الهی باشد.
 - دموکراسی نباید آلت ناتینو نظام شورای اسلامی باشد.
 - دولت انسان‌گرا و جامعه مدنی غربی، نباید بدیل و جانشین دولت و جامعه اسلامی باشد.
- البته ماهیت و هویت روش حسن البنا، در مراحل چندی شکل می‌گیرد که می‌توان گفت عبارتند از:

مراحل نهضت

مرحله تبلیغ و دعوت: در این مرحله افکار و معارف آیین اسلام، به جامعه معرفی و تبلیغ می‌شود. مرحله تشکیل: در این مرحله یاران و پیروان نهضت اسلامی انتخاب و سازماندهی می‌شوند تا ضمن تقویت روند تبلیغات اسلامی، زمینه را برای ظهور دولت اسلامی در عرصه سیاست و جامعه فراهم سازند. مرحله ایجاد دولت اسلامی: در این مرحله نظام سیاسی اسلامی در جامعه برپا می‌شود و احکام و شریعت الهی اجرا و عملی می‌گردد.

مرحله احیای خلافت اسلامی - حکومت اسلامی فراگیر -

برنامه‌های مراحل نهضت

در دیدگاه حسن البنا هر کدام از مراحل چهارگانه فوق، برنامه‌ها و اهداف و اولویت‌ها و ابزارهای خود را دارد.

الف: مرحله تبلیغ و دعوت اسلامی:

- اهداف و اولویت های این مرحله از دیدگاه حسن البنا به شرح زیر است:

- تربیت و پرورش امت اسلامی.

- بیدار نمودن و آگاه سازی امت.

- تغییر عرفها و نظام های غیراسلامی جامعه مسلمانان.

- تهذیب نفوس و رشد اخلاق در جامعه اسلامی.

- نشر و ترویج مبادی و اصول حق، جهاد و فضیلت اسلامی.

راهکارها و افزارمندی این مرحله:

- برپا نمودن کلاس ها و محافل و مجالس مذهبی و بیان حقایق جهت رشد دانش و آگاهی اسلامی جامعه مسلمان.

- برگزیدن و انتخاب عناصر فعال و صالح و مسئول، برای عهده دار شدن مسئولیت ها و وظایف شرعی در خدمت اسلام و ارکان آن و تشکل آنها در قالب ها و الگوهای سازمانی، جهت نظام بخشیدن به اقدامات و عملیات آگاه سازی امت اسلامی و مسئولیت های مرحله نخست نهضت اسلامی.

- سازماندهی خدمات اجتماعی و عام المنفعه، برای رفاه مردم و رفع مشکلات مادی و معنوی جامعه اسلامی.

ب: مرحله دعوت و انتخاب نخبگان

اولویت و اهداف این مرحله: هدف اساسی این مرحله، برقراری روابط با شخصیت های برجسته و نخبگان جامعه در قشرها و طیف ها و جریانات مختلف سیاسی - اجتماعی جامعه است. حسن البنا در عمل این مرحله را تجزیه کرد و توانست با شخصیت های نخبه جامعه مصری ارتباط نزدیک، محکم و مؤثری برقرار کند و از این رهگذر در راه خدمت به اهداف عالی اسلام و نهضت آن موفقیت های فراوانی کسب نمود. از دید حسن البنا مهمترین راهکار عملی کردن این مرحله، حضور فعال در عرصه سیاست و جامعه اسلامی است و ایجاد ارتباطات سیاسی و انسانی و مذهبی با نخبگان و شخصیت های مهم جامعه که گرایشات مخالف و خصمانه با اسلام نداشته باشند.

ج: مرحله برپا کردن دولت اسلامی:

از دیدگاه حسن البنا پس از موفقیت در مرحله تبلیغ و مرحله تکوین جامعه اسلامی، مرحله ایجاد «ملت اسلامی» فرا می رسد. از جمله اهداف و اولویت های این مرحله که توسط البنا پیش بینی شده عبارتند از: - آزادی کشورهای اسلامی از سلطه بیگانگان غیر مسلمان. این آزادی و استقلال باید در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی باشد.

- اصلاح ساختار دولت موجود و نهادهای مختلف آن تا به مرحله دولت اسلامی موردنظر برسد و البته شیوه اصلاح دولت مراحل مختلفی دارد از جمله؛ آغاز اصلاح با نصیحت و ارشاد ارکان دولت موجود و... ولی اگر دولت موجود اصلاح نشد، باید با بکارگیری مبارزات سیاسی و سرانجام قدرت و زور، آن را از اریکه قدرت برکنار نمود.

د: مرحله بازگرداندن خلافت اسلامی:

غایت و هدف نهایی حسن البنا چارچوب نظری این مرحله را چنین ترسیم می کند. ابتدا کشورهای اسلامی با تشکیل اتحادیه ها و ائتلاف های سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی گام به گام و مرحله به مرحله، به سوی ادغام و انسجام تحت پرچم واحد «خلافت اسلامی» حرکت خواهند نمود. و مسلمانان با تشکیل «حکومت واحد اسلامی» رهبر یا خلیفه خود را، از میان افراد صالح و متعهد و آگاه به شریعت اسلامی و پایبند به احکام قرآنی و سیره نبوی، - بدون در نظر داشتن ملیت و یا سرزمین آن - انتخاب خواهند نمود.

روشمندی البنا در تعامل با حکومت های موجود

شیخ حسن البنا جهت تعامل با حکومت های موجود که بخشی از اقدامات و اهداف راهبردی مرحله دوم نهضت اسلامی است، اصول و قواعدی را مطرح و چنین تبیین کرده است:

- ما قدرت و حکومت را برای «خود» نمی خواهیم و اگر کسی برای عهده دار شدن آن آماده باشد که به احکام و شریعت اسلام پایبند و وفادار باشد، او را انتخاب می کنیم و در این شرایط، ما همگی سربازان و هواداران او خواهیم بود، ولی در صورتی که کسی برای رهبری دولت اسلامی پیدا نکردیم، تشکیل حکومت بر عهده ما خواهد بود و ما جهت رسیدن و نیل به آن، از هیچ تلاشی فروگذار نخواهیم بود.

- ما طرح های خود را جهت اصلاح امور مسلمانان به دولت پیشنهاد می کنیم و با دولت با همان ادبیات و زبان خودش گفتگو خواهیم کرد و البته برای مطرح کردن پیشنهادات خود، تماس با دولت و گفتگو لازم است.

- ما می دانیم کسانی که در دامن استعمار پرورش یافته اند، به خواسته ها و مطالبات ما در راه اصلاح امور و برپا کردن دولت اسلامی، گوش فرا نخواهند داد و ما انتظار نداریم که آنها به خواسته های مشروع ما توجه کنند، ولی ما به نصیحت و موعظه و گفتگو با این دولت ها ادامه خواهیم داد تا حجت را بر آنها تمام کنیم و وظایف شرعی خود را انجام داده باشیم.

البته ممکن است دولت با خشونت با ما رفتار کند، در این صورت ما باید از خود نرمش و انعطاف نشان دهیم تا توفان خشم دولت حاکمه! فروکش کند و دیگر بار ما به عرصه مبارزه و مقاومت باز خواهیم گشت.

روش حسن البنا برای تغییر و تحول و افزایندگی آن

الف: مبارزه پارلمانی:

حسن البنا و اخوان المسلمین این امر را تجربه کرده اند: اخوان المسلمین در حیات حسن البنا نخستین مرشد آن، در صحنه کارزار انتخاباتی حاضر شده و با احزاب سیاسی در نظام پادشاهی فاروق به رقابت پرداختند... بعد از شهادت وی و پس از آزادی اخوانی ها از زندان های سرهنگ ناصر، در دوران حکومت انور سادات و حسنی مبارک، در عرصه انتخابات پارلمانی حضور فعالی داشتند و علیرغم محدودیت ها و فشارهای گوناگون دستگاه های امنیتی و پلیسی رژیم های حاکم، به پیروزی شگفتی رسیدند.^۱

ب: رسیدن به قدرت از راه کودتا:

کودتا خشن ترین روش جهت تصاحب قدرت و رسیدن به حکومت است و در تاریخ این حرکت اثری از آن دیده نشده و اخوان المسلمین هرگز این روش را تأیید و یا مورد استفاده قرار نداده است.

ج: استفاده از زور برای برکناری دولت:

البته حسن البنا به کارگیری قدرت و زور برای برکناری دولت غیرمشروع را نفی نکرده است، ولی بهره مندی از زور و خشونت برای رسیدن به حکومت و قدرت در بلاد اسلامی را آخرین وسیله و شیوه می داند. خلاصه دیدگاه حسن البنا درباره نظریه تحول و تغییر اجتماعی - سیاسی، جهت رسیدن به تشکیل دولت اسلامی چنین است: اسلام در کلیه زمینه ها و ابعاد تغییر جامعه از همه روش ها استفاده می کند. ممکن است در برخی از شرایط و بر اساس مطالبات اوضاع و مقتضیات زمانه، از روش اصلاحی استفاده شود.

برای نیل به اهداف تغییر جامعه سکولار مصرف به یک جامعه اسلامی، حسن البنا به روش انقلابی و خشونت آمیز معتقد نبوده و همیشه شیوه مرحله ای و اصلاحی را توصیه می کرده است. روش استفاده از زور و

خشونت برای ایجاد و تحول در شرایط جامعه مصری از دید حسن البنا تابع شرایط و ضوابط معین و سختی می باشد و حتی در این مرحله هم حسن البنا، علیرغم ادعای دشمنان خود، هرگز اجازه ترور کور و تخریب و انفجار را نداده است. حسن البنا برای نیل به قدرت، مبارزات پارلمانی را در صورت امکان فعالیت، تجویز نموده است.

جایگاه زن در اندیشه نهضتی سیاسی حسن البنا

در طرح نهضتی حسن البنا، اهتمام به امور زنان و ارتقای جایگاه و مقام آن، مکان ویژه ای دارد. وی در طرح اهتمام ویژه به امور زنان مسلمان پیشگام بوده و در واقع پاسخ گوی متعهد یک ضرورت تاریخی بوده است. در اوایل دهه نخست قرن بیستم، مصر عرصه فعالیت هسته های جنبش آزادی زنان عرب بوده که با حمایت همه جانبه استعمار انگلیس در پوشش نهضت های روشنفکری و غرب گرایی پدیدار گشتند.

جامعه زنان مصری، در آن شرایط همچون سایر زنان کشورهای اسلامی و عربی، در جهالت مطلق و عقب ماندگی فکری - فرهنگی قرار گرفته بودند و ابتکار عمل حسن البنا در ارتقای مقام زن مسلمان مصر در واقع یک اقدام پیشگامانه و پاسخگو به مقتضیات اجتماعی و سیاسی مصر آن زمان بوده است.

۱. در انتخابات اخیر اخوان ۸۰ کرسی در مجلس ملی مصر به دست آوردند و احزاب چپ، ملی گرا، قومی، ناصریست و سکولار (جمعاً ۶ حزب) فقط ۱۵ کرسی را اشغال کردند!... تکلیف حزب حاکم الوطنی هم البته پیشاپیش روشن بود!

نگاهی به میراث فکری - اجتماعی «شیخ حسن البنا» مؤسس و مرشد اخوان المسلمین (بخش سوم)

نهضت تقریب مذاهب در خدمت اهداف جنبش های اسلامی

اشاره: البنا به عنوان یک اندیشمند اهل سنت، گام های مثبتی به سوی تقویت جنبش تقریب مذاهب اسلامی برداشت. به زعم وی اختلافات فقهی نباید عامل تفرقه میان مذاهب اسلامی باشد.

بخش دیگری از مقاله را با هم پی می گیریم: البنا با تأسیس تشکیلات اخوات المسلمات گام مهمی در نهضت ارتقای سطح فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زنان جامعه مصری برداشت و با تأسیس و ایجاد مراکز آموزشی و خیریه، زمینه های مناسبی جهت تحول جامعه نسوان مصر فراهم آورد.

تأسیس سازمان ویژه خواهران به نام اخوات المسلمات ابتکار عمل مهمی در تاریخ فعالیت های حسن البنا و اخوان المسلمین بوده زیرا این تشکیلات، بعدها به عنوان الگو و پیشگام نهضت زنان در جهان عرب و اسلام مطرح گشت. مبارزه با بیسوادی و نهضت آگاه سازی زنان مسلمان و اهتمام به تربیت کودکان و نونهالان، بخشی از آموزه های تربیتی و اقدامات عملی حسن البنا، جهت متحول ساختن جامعه زنان مصر بوده است.

از دیدگاه البنا ارتقای سطح معرفتی و انسانی زنان مسلمان، بخشی از روند عملیات تحول و تغییر جامعه اسلامی است و به فرآیند تشکیل جامعه و حکومت اسلامی کمک خواهد کرد. از دید حسن البنا بدون ارتقاء مقام و جایگاه نصف جامعه (یعنی زنان) موفقیت و پیروی نهضت اسلامی در جامعه مصری، ناممکن بوده است.

جنبش تقریب مذاهب اسلامی: یکی از انگیزه ها و عوامل حمله غیرمنصفانه سلفی!ها با طیف های مختلف آن، به حسن البنا و اندیشه های او و جماعت اخوان المسلمین، اهتمام شیخ البنا و دیگر رهبران اخوان المسلمین، به نهضت تقریب بین مذاهب اسلامی بوده است. در ادبیات سلفی های جدید!، مناسبات اخوان المسلمین و رهبران آن با به اصطلاح مخالفان سنت! بویژه شیعیان؟ مردود است و آن را یکی از ادله انحرافات و بدعت گذاری! این جماعت می دانند.

عمق اختلافات میان اخوان المسلمین و جریانات مدعی سلفی گری، در حوادث اخیر حمله وحشیانه صهیونیست ها علیه لبنان و حزب الله مقاومت اسلامی ملموس و هویدا شد تا آنجا که متأسفانه بعضی از علمای سلفی حتی دعا برای پیروزی مقاومت اسلامی لبنان را به خاطر حضور چشمگیر و بلامنازع حزب الله لبنان در این جبهه، حرام(!؟) و مردود دانسته و در طرف مقابل اخوان المسلمین و رهبران آن - به ویژه در مصر - از مقاومت اسلامی در لبنان حمایت گسترده ای کردند و فتاوی علمای سعودی را مردود و مایه فتنه و فساد دانستند.

از دیدگاه حسن البنا نهضت تقریب مذاهب اسلامی بخشی از گستره نهضت وحدت اسلامی است که در خدمت اهداف عالی نهضت اسلامی است. البنا به عنوان یک اندیشمند اهل سنت و مؤسس و مرشد اخوان المسلمین از دیرباز روابط، خود را با علمای شیعه و حوزه های علمیه آنها، برقرار و گام هایی به سوی تقویت جنبش تقریب مذاهب اسلامی برداشت و پس از او نیز رهبران و مرشدان اخوان المسلمین به تاسی از وی و در مسیر او، گام های مثبتی برداشتند.

به نظر حسن البنا اختلافات فقهی نباید عامل تفرقه مذاهب اسلامی باشد و تشدید اختلافات می تواند مایه ضعف امت اسلامی و زمینه ساز تشتت جامعه اسلامی شود.

شیخ حسن البنا با توجه به واقعیت ها و نقش ارزنده شیعه در اعتلای اسلام و تمدن آن، مذهب شیعه امامیه را به رسمیت شناخت و از این رهگذر از علمای بزرگ الازهر - مانند مرحوم شیخ محمود شلتوت و البته قبل از فتوای مشهور وی - در به رسمیت شناختن مذهب شیعه جعفری، به عنوان مذهب پنجم مسلمانان پیروی کرده است.

البنا با داشتن روابط حسنه با علمای شیعه، از جمله پیشگامان نهضت تقریب مذاهب اسلامی محسوب می شود و خود جزء مؤسسين نخستین جماعه التقريب بين المذاهب الاسلاميه در قاهره مصر در کنار علامه شیخ محمدتقی قمی بوده است.

بی مناسبت نیست که در اینجا دو سه نکته و خاطره تاریخی درباره نقش تقریبی مرحوم شیخ حسن البنا را نقل کنم:

آیت الله سید رضا صدر از علمای معروف حوزه علمیه قم (فرزند مرحوم آیت الله سید صدرالدین صدر و برادر بزرگ امام موسی صدر) شب های پنجشنبه در منزل خود درس اخلاق داشت (مجموعه سخنرانی های آن شب ها، در چند جلد چاپ شده است) در سال ۱۳۷۵ هجری قمری - نیم قرن پیش - یک شب که

اینجانب نیز حضور داشتیم، ضمن بحث درباره اسرار و آثار اجتماعی حج و نقش آن در ایجاد وحدت اسلامی بین فرق مسلمین، گفت:

به دنبال تبلیغات سوء سلفی های سعودی، در یک مراسم حج که حسن البنا نیز حضور داشت، بعضی از مصریان به علت عدم آشنایی با حقیقت تشیع، به شیعیان شرکت کننده در حج، اعتراض می کردند! مرحوم حسن البنا پس از اطلاع از این امر، در مرکز تجمع حجاج مصری حضور یافت و در یک سخنرانی روشنایی بخش هشدار داد که هیچکس حق تعرض را به مسلمانان دیگر ندارد و بعد افزود: فرقی که بعضی از اهل سنت با شیعیان دارند در این است که شیعه ها، اهل بیت پیامبر(ص) یعنی دختر وی فاطمه زهرا(س) و اولاد او را بیشتر از آنها دوست دارند و این امر، یک مزیتی است که آنها دارند و باید سرمشق ما مصریان که به اهل بیت علاقه داریم، قرار گیرند. بعد آیت الله صدر افزود: این سخنرانی نقش اساسی در تغییر روش نسبت به شیعیان داشت.

مرحوم شیخ مصطفی مشهور، مرشد پیشین اخوان المسلمین مصر، در نامه ای به اینجانب - با خط خود - در این باره چنین می نویسد: «اخوان المسلمین از آغاز تأسیس توسط مرشد بزرگ خود، امام حسن البنا، همه را، با صرف نظر از اختلاف های مذهبی و گرایش های دینی، به وحدت تمامی مسلمانان فراخوانده است و این در واقع یک دستور الهی است که می فرماید: واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا و شهید حسن البنا در گفتار و کردار خود، کاملاً به این نکته توجه داشت...»

خاطره دوم را مرحوم علامه محمدتقی قمی، مؤسس «دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه» در مصر، نقل می کرد که پس از حادثه قتل «ابوطالب یزدی» در حجاز توسط سعودی ها، سفر ایرانیان برای حج، چند سالی قطع شد... و پس از کوشش فراوان و برای رفع شبهات، دارالتقريب اقدام به چاپ «مناسک حج» بر اساس مذاهب چهارگانه اهل سنت و مذهب شیعه امامیه نمود تا کاملاً روشن گردد که در مسائل حج نیز وحدت نظر کلی میان مذاهب اسلامی وجود دارد، ولی متأسفانه مقامات سعودی مانع نقل این مناسک به حجاز گردید و وقتی موضوع را با شیخ حسن البنا که خود جزو مؤسسين دارالتقريب بوده مطرح کردیم، راه حل جالبی برای نقل مناسک حج «مذاهب خمس» پیدا کرد و دستور داد که همه مسائل حج، در روزنامه رسمی ارگان اخوان المسلمین چاپ شود و سپس روزنامه ها را، توسط حجاج مصری به حجاز فرستاد و در میان حجاج پخش و توزیع گردید که اثر مثبت و درخشانی در ایجاد وحدت بین مسلمانان داشت...

نکته دیگر در این رابطه، ملاقات شیخ حسن البنا با آیت الله کاشانی در این سفر حج بود که پس از مذاکراتی، تصمیم می گیرند که یک کنفرانس اسلامی با شرکت شخصیت های جهانی اسلام، در تهران برگزار شود تا

روابط صمیمانه بین مسلمانان، مستحکم تر گردد... ولی متأسفانه با مخالفت دولت وقت روبرو گردید و به بهانه نداشتن بودجه!! از برگزاری آن جلوگیری به عمل آمد... و عجیب تر آنکه، حسن البنا هم پس از مراجعت به مصر، مدت کوتاهی نگذشت که توسط حکوت شاه فاروق، ترور شد... و طبق نوشته تاریخ نویسان مصری، طبق اسناد موجود، یکی از علل اساسی آن، علاوه بر قضیه فلسطین، همین ملاقات و تصمیم گیری جهان تشیع و دنیای اهل سنت برای «وحدت» بود...

قضیه فلسطین در اندیشه و عمل حسن البنا

فلسطین و مسائل آن، از جمله قضایای محوری در اندیشه سیاسی و مبارزاتی حسن البنا و اخوان المسلمین بوده است. مبارزه با انگلیس و صهیونیست ها در اندیشه مرشد اخوان، به عنوان بخش مهمی از مبارزه برای رسیدن به تشکیل دولت اسلامی و وحدت امت اسلامی می باشد.

همانطور که اشاره شد در جنگ رژیم صهیونیستی و اعراب و حادثه تقسیم فلسطین و تأسیس دولت غاصب اسرائیل در سال ۱۹۴۸ م، حسن البنا به عنوان مجاهدی نستوه و رهبر اخوان، تمام امکانات و ظرفیت های تشکیلاتی سازمان را در خدمت آزادی فلسطین قرار داد و در راه بسیج مسلمانان و مجاهدین عرب از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. و سرانجام هم جان خود را در این راه مقدس فدا نمود.

مبارزه اخوان المسلمین و رهبری آن با استعمار انگلیس و حضور مجاهدین اخوان المسلمین در جبهه های نبرد فلسطین علیه صهیونیست ها در سال ۱۹۴۸ م، عامل اصلی در صدور فرمان انحلال جماعت اخوان المسلمین و ترور حسن البنا توسط دولت مزدور مصر، طبق پرونده های موجود و کتاب ها و اسناد منتشر شده، به دستور سفارت انگلیس و آمریکا در قاهره و موافقت دربار فاسد پادشاهی مصر، بوده است. سلام بر او باد که شهید طرح «وحدت اسلامی» و قضیه «فلسطین» - مقدس ترین قضیه امت اسلامی - گردید.

نگاهی به میراث فکری - اجتماعی «شیخ حسن البنا» مؤسس و مرشد اخوان المسلمین (بخش پایانی)

نمونه های نادر رهبری نهضت اسلامی

اشاره: این بخش از مقاله به بررسی اشتراکات نگرش حسن البنا و ابوالاعلی مودودی می پردازد. نگارنده با تأکید بر فصول مشترک این دو اندیشمند بزرگ جهان اسلام، معتقد است که البنا و مودودی نقش شگرفی در روند اصلاح اعتقادی امت اسلامی داشته اند.

حسن البنا و ابوالاعلی مودودی

به مناسبت برگزاری مراسم یکصدمین سال تولد حسن البنا در پاکستان از سوی جماعت اسلامی - که این مقال نیز به آن تناسب تهیه گردید - بی مناسبت نخواهد بود که اشاره ای هم به حرکت جماعت اسلامی، به رهبری مولانا سید ابوالاعلی مودودی، داشته باشیم. البنا و مودودی هر دو، نمونه های نادری از رهبران و داعیان اسلامی معاصر بوده اند که حیات و زندگی خود را وقف تلاش برای حاکمیت اسلام و جهاد در راه اعتلای آن نمودند.

میان این دو رهبر اسلامی، اشتراکات و شباهت های فراوانی وجود دارد که از آن جمله است:

ولادت در خاندان های مذهبی و متعهد

مودودی در سنه ۱۳۲۱ هـ / ۱۹۰۳ و البنا در سال ۱۳۲۴ هـ / ۱۹۰۶ در خاندانی با فضیلت و علم و تقوی به دنیا آمدند. والدین هر دو، نقش کلیدی در تکوین شخصیت اسلامی آنان داشته اند. والدین مودودی و البنا خود اهل عرفان و سلوک و اخلاق اسلامی بوده و فرزندان خود را در چارچوب این اصول و معارف پرورش دادند.

محیط پرورشی

مودودی و البنا هر دو در محیط عرفانی و معنوی پرورش یافته و در آغاز حیات با اصول و مفاهیم علمی و نظری عرفان و اخلاق اسلامی آشنا شده و در ممارست در حیات روزمره از آن اصول پیروی نمودند. هر دو به نهادهای آموزشی و پرورشی نوین پیوسته و آموزه ها و علوم جدید را آموخته و با اندوخته های علوم و افکار اسلامی در هم آمیختند.

کار مطبوعاتی و ارتباط نزدیک با مردم و مشکلات آنها

یکی از اشتراکات مودودی و البنا که تأثیر فراوانی در شکل گیری شخصیت رهبری این دو داشته، اشتغال هر دو در مطبوعات در آغاز دوران جوانی بوده است. مودودی در سن پانزده سالگی وارد عرصه مطبوعات شده و در روزنامه مدینه مقالاتی می نوشت و البنا نیز در روزنامه المنار مقاله می نوشت و سپس هر دو، در تأسیس جرائد و مطبوعات اسلامی مصر و پاکستان از پیشگامان بوده اند.

حضور زودهنگام در انجمن ها و جمعیت های اسلامی

مودودی در اوایل جوانی به جنبش احیای خلافت اسلامی پیوسته و حسن البنا سازماندهی و تشکل را در حضور فعال در جمعیت های خیریه صوفیه و انجمن های اخلاقی و مبارزه با فساد و منکر تجربه کرد. مودودی و البنا هر دو به کار گروهی و سازمان یافته اعتقاد داشته و این باورها در دوران نوجوانی در این دو نضج و شکل یافته است.

پیشگامی در تأسیس تشکیلات اسلامی

البنا جمعیت اخوان المسلمین را در سال ۱۹۲۸ در مصر تأسیس نمود و مودودی جماعت اسلامی پاکستان را در سال ۱۹۴۱ تشکیل داد. اهداف و آرمان های این دو تشکل اسلامی کاملاً هماهنگ بوده و دعوت برای بازگشت اسلام راستین، در کلیه جوانب حیات یک مسلمان، از اهداف اولیه اخوان المسلمین و جماعت اسلامی پاکستان بوده است.

تشابه مراحل اقدام و عمل اخوان المسلمین و جماعت اسلامی

دیدگاه مودودی و البنا درباره اصلاح جامعه و امت اسلامی اشتراکات فراوانی داشته و هر دو اعتقاد راسخ به مرحله ای بودن اصلاح داشتند. البنا همچون مودودی بر این باور بود که تکوین جماعت الهی و ربانی و هسته اولیه داعیان اسلامی، مقدمه و مرحله اول حرکت به سوی اصلاح جامعه و امت است. مودودی و البنا هر دو روی مرجعیت قرآن کریم و سنت نبوی به عنوان راهنما و اصول اولیه و قاطع، تأکید داشتند.

از دیدگاه البنا و مودودی اصلاح و تهذیب نفس مسلمانان اولین گامی است به سوی اصلاح اخلاق و منش خانواده، و مقدمه ای برای اصلاح کامل جامعه و ملت اسلامی است یعنی: اصلاح فرد مسلمان را هسته مرکزی برنامه های اصلاحی امت اسلامی و زیربنای حرکت بازگشت و حاکمیت اسلام بر جامعه و دولت اسلامی می دانستند.

تجربه سرکوب و رفتارهای خشونت آمیز حکومت ها

البنا و مودودی هر دو در مراحل مختلف مبارزه برای دعوت به اسلام و دولت اسلامی، رنج ها و مصائب فراوانی کشیده و از سوی استبداد داخلی و استعمار خارجی، انواع رفتارهای خشن و غیرانسانی را تجربه نمودند. مودودی و البنا انسان های مؤمن و نستوهی بودند که الگوهای خوبی برای انسان های مجاهد به شمار می روند.

مودودی بارها مزه شکنجه و زندان را چشیده و حتی یک بار به مرگ محکوم گردید! و سپس این حکم به سه سال زندان (۱۹۵۵-۱۹۵۲ م) تبدیل شد و البنا هم در راه نشر تعالیم اسلامی علاوه بر توقیف و دستگیری، جان عزیزش را فدای راه اسلام نمود و در سال ۱۹۴۹ توسط ایادی مزدور شاه فاروق و به دستور رسمی سفارت انگلیس و آمریکا در قاهره (طبق اسناد منتشر شده) ترور شد.

اعتقاد به اقدامات حساب شده

مودودی و البنا هیچوقت به شتابزدگی و اقدامات حساب نشده و بدون برنامه، اعتقاد نداشتند و همیشه یاران و پیروان خود را به صبر و مقاومت و عدم شتابزدگی توصیه می کردند و نسبت به عاقبت شتابزدگی و انقلابیگری تند و حساب نشده، هشدار می دادند و تربیت اسلامی افراد را اساس مراحل دعوت برای بازگشت اسلام و حاکمیت شریعت الهی می دانستند.

بازگشت خلافت

البنا و مودودی در دوران فروپاشی و انحلال خلافت عثمانی توسط «کمال اتاتورک» زندگی می کردند و با مبارزات و اعتراضات همه جانبه، جهت دفاع از خلافت اسلامی، اقدام و هر دو در این جنبش ها شرکت داشتند. از دیدگاه این دو، بازگشت خلافت و حاکمیت شرع الهی غایت اهداف و آرمان های هر جنبش اسلامی باید باشد. هر دو به وحدت امت اسلامی به عنوان گام اولیه بازگشت خلافت اسلامی، اعتقاد راسخ داشتند.

ابوالاعلی مودودی و سید قطب

در پایان باید به یک نکته دیگر نیز اشاره کنیم: اندیشه‌ها و نظریات مودودی روی جنبش‌های اسلامی و پیشگامان آن هم تأثیرات گوناگونی داشته است. اصول و اساس اندیشه مودودی بر سه پایه فکری و عقیدتی برپا شده است: «حاکمیت الهی، دموکراسی و تربیت اسلامی» این پایه‌های سه‌گانه، در مقابل اصول اداری حکومت‌های معاصر است، یعنی: «سکولاریسم، دموکراسی و تربیت بر اساس اندیشه‌های لائیک!» میان سید قطب و مودودی به عنوان دو نظریه پرداز اسلامی بدون حضور و دیدار، روابط و اشتراکات فکری و عقیدتی برقرار بوده است.

دوستان مودودی می‌گویند: «استاد مودودی کتاب «معالم فی الطریق» سید قطب را ظرف یک روز خوانده و اظهار داشته که این کتاب را گویا خود من تألیف کرده‌ام!!» مودودی و جماعت اسلامی پاکستان، نسبت به اعدام سید قطب توسط حکومت سرهنگ ناصر اعتراضاتی داشتند و نگرانی و خشم خود را به طور علنی و به صورت حمله مطبوعاتی علیه اقدام جنایتکارانه جمال عبدالناصر، ابراز داشتند. سید قطب هم به نوبه خود تحت تأثیر افکار و نظریات مودودی قرار داشته و بعضی از مفردات و پایه‌های نظری اندیشه خود را از اصول فکری مودودی اخذ کرده است.

کتاب «المصطلحات الاربعه فی القرآن: الاله - الرب - العباده - الدین» مودودی، روی مسیر فکری سید قطب تأثیرات گوناگون و عمیقی داشته است. مهمترین عناصر فکری که سید قطب از مودودی برگرفته عبارتند از:

حاکمیت

به معنای اینکه فقط خداوند متعال حاکم مطلق بر این کون و جهان است و اوست تنها قانونگذار و شریعت ساز این جهان... و دیگر قوانین، که از او نیست، باطل و غیرشرعی است.

جاهلیت و تأویل آن

در گفتمان عقیدتی و سیاسی مودودی و سید قطب، جاهلیت، انحراف از روش و راه اسلام و حکومت با قوانین غیرالهی است و مبارزه با جاهلیت اساس نهضت و جنبش اسلامی است... و هر نوع حکومتی که در دنیای اسلام برقرار باشد شامل این حکم کلی است.

تکفیر

به نظر مودودی خروج فرد و جامعه از شریعت و حاکمیت الهی، ارتداد و «کفر» است! ولی استاد مودودی در صدور احکام تکفیر بر ضد فرد یا جامعه، امتناع ورزید و خواهان احتیاط و بررسی بیشتری بوده است و مفهوم تکفیر فرد و جامعه: در ادبیات و نظریات سید قطب از طریق مطالعه آثار مودودی رخنه کرده است و

با توجه به وضعی که در زندان های رژیم ناصری حاکم بوده و شکنجه های وحشیانه و ضدانسانی که در آن دوران به جوانان اخوان و حتی زنان مسلمان و خود سید قطب، روا داشته شد، در واقع موجب گردید که سید، در تکفیر حاکمیت موجود و وجوب قیام بر ضد آن، اقدام کند... و سرانجام هم پس از نشر کتاب «معالم فی الطریق» به دستور صریح عبدالناصر، همراه دو تن دیگر از رهبران اخوان - صاحب تفسیر ۳۰ جلدی فی ظلال القرآن - در قاهره اعدام شد...

البته با مرگ مودودی و اعدام سید قطب، مفهوم تکفیر و مبارزه بر ضد طاغوت و عمل به «فریضه جهاد» به ادبیات برخی از جوانان مسلمان نفوذ کرد، ولی چون قابلیت و توانمندی تفسیر و اجتهاد را در این باب نداشتند متأسفانه وارد ادبی افراط شده و همه افراد و جامعه مسلمان را تکفیر نمودند و این سرآغاز انحرافات شدیدی بود که برخی از گروه های اسلامگرا!، در جهان عرب و شبه قاره هند، دچار آن شدند و با اقدامات گاهی غیر انسانی خود، به جنبش اسلامی بدون آگاهی و از روی جهالت، ضربات سختی زدند که متأسفانه نمونه های وحشیانه و بربرستی آن را در قتل عام مسلمانان - به ویژه شیعیان - توسط همین عناصر «تکفیری» همه روزه در عراق و افغانستان و پاکستان... شاهد هستیم.

استاد خسروشاهی: امام ترور ضد انقلابیون خارج را نهی کردند.

«ناگفته هائی از تاریخچه مبارزات و سیره عملی امام خمینی»

درآمد: ذهن فعال و آرشیو غنی استاد خسرو شاهی بدان پایه خاطرات و اسناد نایاب و منتشر نشده را در خود جای داده است که در کمتر موضوعی می توان آن را تهی و بی نصیب یافت؛ به ویژه اگر در آن، جویای گفتنی ها و نیافته هایی در موضوعی همسنگ منش اخلاقی و سیاسی امام خمینی باشیم که در این صورت نصیبی وافر خواهیم داشت. در گفت و شنود حاضر، آقای خسروشاهی برای نخستین بار به بازگویی آغاز و انجام طرح دستگاه قضایی رژیم شاه در احضار و بازجویی از امام خمینی در ماه های اولیه نهضت اسلامی و اعتراض ایشان به مقوله اعزام دختران به سربازخانه پرداخته است. استاد در ادامه نیز ضمن اشاره به پاره ای از خاطرات نیمه محرمانه درباره نگاه امام به تعرض به ضد انقلابیون خارج از کشور ابعاد ناشناخته ای از پایبندی وثیق ایشان به موازین فقهی در برخورد با مخالفین نظام را نمایان ساخته است. ایشان به شیوه مالوف خویش متن مکتوب گفت و گو را چندین بار مورد بازبینی قرار داده و هر بار نکات و اسناد متنوعی بر آن افزودند که لطفشان را سپاس می گوئیم.

با توجه به اینکه جناب عالی در اغلب حوادث نیم قرن اخیر حوزه علمیه قم حضور عینی داشته اید اگر اطلاعاتی درباره مسئله احضار امام خمینی (ره) به دادسرای قم دارید برای آگاهی اهل تاریخ و نسل معاصر بیان بفرمائید.

یکی از کارهای بی سر و صدای این جانب در قم در سال های آغازین مبارزات، رساندن اخبار و اطلاعات به مراجع عظام به ویژه حضرت امام خمینی (ره) بود که اینگونه اخبار در اختیار دیگر طلاب حوزه قرار نداشت. این امر اغلب به طور شفاهی و حضوری و در ساعات ملاقات عمومی آقایان انجام می گرفت و گاهی هم به طور مکتوب عرضه می شد. البته این نوع اخبار، سری و محرمانه به شمار نمی رفت ولی شاید دیگر دوستان توجهی به آن اخبار نمی کردند و یا اگر مطلع می شدند اهمیتی به آنها نمی دادند. منابع اصلی من اخبار رادیوهای خارجی و جرائد داخلی بود... البته رادیو در آن دوران - سال ۳۵ تا ۴۰ - هنوز نیمه حرام! بود و اگر طلبه ای رادیو داشت خیلی مورد قبول حوزویان قرار نمی گرفت ولی من پس از خروج از مدرسه حجتیه و

سکونت در منزل مستقل، مخفیانه! یک رادیوی بزرگی را تهیه کرده بودم که موج های مختلفی داشت و اخبار اغلب رادیوهای عالم را می شد دریافت نمود! ماجرای تهیه آن هم پس از کسب اجازه از امام بود. یعنی من برای نخستین بار بابت چاپ کتاب «دو مذهب» توسط شرکت سهامی انتشار در تهران مبلغی حدود دویست تومان (تک تومانی البته!) از ناشر محترم دریافت کردم و روزی در قم خدمت امام رسیدم و سوال کردم که آیا می توانم با پولی که از وجوهات شرعیه نیست رادیو بخرم؟ ایشان در پاسخ فرمودند: «جنابعالی اگر از وجوهات شرعیه هم بخرید اشکال ندارد». البته من با اینکه مقلد امام نبودم در اغلب مسائل شرعیه به ایشان مراجعه می کردم و با این بیان ایشان همان روز از رادیو فروشی خیابان «ارم» همان رادیوی بزرگ پر موج را خریدم که مورد استفاده قرار می گرفت و به طور طبیعی پیگیری اخبار از رادیوهای خارجی مانند «فتح»، «پیک ایران»، «رادیو قاهره» و غیره بخشی از اوقات شبانه مرا به خود اختصاص می داد و از آن میان هر چند یک بار آنچه که مهم به نظرم می رسید به طور شفاهی یا کتبی به مراجع عظام عرضه می شد. البته بعضی از گزارشهای مکتوب من خدمت امام (ره) بعدها در بین اسناد ساواک که پس از یورش مأمورین به بیت امام و جمع آوری اسناد و نامه ها به دست آنها افتاده بود پیدا شد که در «خاطرات مستند» به آنها اشارتی دارم.

به هر حال در همین راستا روزی خدمت امام رسیدم و گفتم که ظاهراً قرار است دختران را هم به بهانه تساوی حقوق به سربازخانه ها ببرند و این امر اگر عملی شود خانواده های مسلمان را آسیب پذیر نموده و مشکلاتی را ایجاد خواهد کرد. امام فرمودند: «مگر مملکت صاحب ندارد که اینها هر کاری که خواستند انجام دهند انشاء الله اقدام می کنیم و نمی گذاریم عملی شود».

من فکر کردم که امام کسی را به تهران می فرستند تا اقدام کند و رژیم را منصرف سازد ولی یکی دو روز بعد اعلامیه امام آماده شد که نخست در چاپخانه حکمت قم، توسط مرحوم سید یحیی برقی تعداد محدودی از آن چاپ شد و بعد در تهران به مقیاس وسیعی تکثیر و توزیع گردید. امام در اعلامیه ای که برای عدم برگزاری مراسم عید نوروز در آن سال، صادر کردند به این مطلب اهمیت ویژه ای دادند و نوشتند: «دستگاه جابره با تصویب نامه های خلاف شرع و قانون اساسی می خواهد زن های عفیف را ننگین و ملت ایران را سرافکنده کند. دستگاه جابر در نظر دارد دختر های هیجده ساله را به نظام اجباری ببرد و به سربازخانه ها بکشد یعنی با زور سرنیزه دخترهای جوان عفیف مسلمان را به مراکز فحشا ببرد».

این جملات در ضمن اعلامیه معروف «روحانیت اسلام امسال عید ندارد» آمده است و البته امام چند روز قبل یعنی ۱۶ شوال اعلامیه ای درباره عدم برگزاری مراسم جشن و سرور عید نوروز در آن سال خطاب به علمای بلاد صادر کرده بودند...

یعنی امام با اتکا به گزارش شما اعلامیه را صادر کردند؟

البته منابع اطلاعاتی امام یکی دو تا نبودند و یا فقط اینجانب نبودم که اخبار را به ایشان می رساندم. بی تردید همه دوستان قم و تهران و دیگر شهرها اخبار و اطلاعاتی را که لازم می دیدند به امام می رساندند، ولی من شناختی از آنها ندارم و در این مورد هم نمی دانم که آیا دیگران هم گزارشی خدمت ایشان معروض داشته بودند یا نه؟ ولی با توجه به مراحل بعدی امر، ظاهراً ابلاغ خبر فقط از طرف اینجانب بوده است.

شاید به عنوان «ریا بعد از عمل!» بی مناسبت نباشد که اشاره کنم حضرت امام قدس سره، با توجه به ارتباطی که از دوران طلبگی با اخوی بزرگوارم، مرحوم آیت الله آقا سید احمد خسروشاهی داشتند - و در واقع با ایشان هم دوره بودند - شناختی از حقیر داشتند و روی همین اصل، خیلی اظهار لطف و محبت می کردند و در واقع به اصطلاح ما طلبه ها، «مورد وثوق» ایشان بودم و این امر در نامه ها و اجازه نامه های ایشان به اینجانب کاملاً مشهود است.

به هر حال من نمی دانم که در این باره کس دیگری هم به ایشان گزارشی داده بود یا نه؟ ولی من وقتی خبرها را به ایشان دادم نفرمودند که قبلاً هم شنیدم چون در بعضی از موارد دیگر در ضمن گزارش حضوری - شفاهی اینجانب اشاره می کردند که از موضوع اطلاع دارند!

این اعلامیه چرا موجب اقدام به احضار امام به دادسرای قم گردید و چه کسی اقدام به این کار کرد؟

شاه پس از انتشار اعلامیه دوم امام در مشهد مقدس در سخنرانی خود ضمن فحاشی و بداخلاقی ارثی! از مقامات به اصطلاح قضایی خواست کسانی را که اشاعه اکاذیب می کنند تحت پیگرد قانونی قرار دهند! البته نامی از امام نبرد ولی هدف معلوم بود و احضاریه بعدی دادگستری قم روشن ساخت که هدف وی، احضار و محاکمه امام آن هم با آن اتهام موهوم و مسخره «شاه پسند» نشر اکاذیب بوده است.

قبل از اینکه به چگونگی ماجرا پردازیم به نظر می رسد که اگر نخست متن اعلامیه را بخوانیم موضوع روشن تر خواهد بود.

بی تردید! متن اعلامیه امام که در قم چاپ شد بدین قرار بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

روحانیت اسلام امسال عید ندارد

دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام تجاوز کرده و به احکام مسلمه قرآن قصد تجاوز دارد و نوامیس مسلمین در شرف هتک است. دستگاه جابره با تصویب نامه های خلاف شرع و قانون اساسی می خواهد زن های عفیف را ننگین و ملت ایران را سرافکنده کند. دستگاه جابره در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند یعنی احکام ضروریه اسلام و قرآن کریم را زیر پا بگذارد یعنی دخترهای هیجده ساله را به نظام اجباری ببرد و به سربازخانه ها بکشد یعنی با زور سرنیزه دخترهای جوان عفیف مسلمان را به مراکز فحشا ببرد.

هدف اجانب، قرآن و روحانیت است. دست های ناپاک اجانب با دست این قبیل دولت ها قصد دارد قرآن را از میان بردارد روحانیت را پایمال کند و ما باید به نفع یهود آمریکا و فلسطین هتک شویم، به زندان برویم، معدوم گردیم، فدای اغراض شوم اجانب شویم، آنها اسلام و روحانیت را برای اجرای مقاصد خود مضر و مانع می دانند و این باید به دست دولت های مستبد شکسته شود.

موجودیت دستگاه رهین شکست این سد است. قرآن و روحانیت باید سرکوب شود. من این عید را برای جامعه مسلمین عزا اعلام می کنم تا مسلمین را از خطرهایی که برای قرآن و مملکت قرآن در پیش است آگاه کنم. من به خدای تعالی از انقلاب سیاه و انقلاب از پائین نگران هستم. دستگاه ها با سوء تعبیر یا سوء نیت، گوئی مقدمات آن را فراهم می کنند.

من چاره را در این می بینم که این دولت مستبد به جرم تخلف از احکام اسلام و تجاوز به قانون اساسی، کنار برود و دولتی که پایبند به احکام اسلام و غمخوار ملت ایران باشد، بیاید. بارالها! من تکلیف فعلی خود را ادا کردم «اللهم قد بلغت» و اگر زنده ماندم تکلیف بعدی خود را به خواست خداوند ادا خواهم کرد. خداوندا! قرآن کریم و ناموس مسلمین را از شر اجانب نجات بده.

روح الله الموسوی الخمینی

همان طور که ملاحظه می کنید، بیشترین تکیه امام در این اعلامیه بر مسئله لکه دار شدن عفت زنان و دختران مسلمان در صورت اعزام به سربازخانه ها است و روی همین اصل، نخست به «تکلیف فعلی» اشاره می کنند و «تکلیف بعدی» را یادآور می شوند تا دستگاه جابره بداند که در صورت تجاوز به حریم قرآن و مقدسات اسلام، واکنش و مبارزه سخت تری در انتظار آنها خواهد بود...

نقل نمونه ای از گزارش های کتبی جنابعالی به امام، در آن دوران، برای تکمیل بحث بی مناسبت نخواهد بود! به ویژه که گفت و گوی ما یک گفت و گوی تاریخی است و بسیار اهمیت دارد که به نکات ریز هم اشاره شود.

بی تردید این موضوع خود بحث مستقلی را می طلبد، ولی برای آگاهی دوستان و علاقمندان یک نمونه کوتاه از گزارش های مکتوب اینجانب به امام را که پس از بازرسی منزل ایشان در قم، توسط ماموران ساواک «کشف» و سپس طبق دستور مسئول مربوطه، به پرونده اینجانب در ساواک ضمیمه شده است، نقل می کنم: «چند خبر جدید»

محضر انور آیت الله العظمی آقای خمینی مدظله العالی

دویست میلیون دلار که هر دلار به پول ایران هشت تومان است، قرضه از آمریکا با سود صدی پنج برای امور دفاعی و نظامی اخذ شده و لایحه آن دیروز در مجلس تصویب شد.

رادیوی صدای انجیل مدت سه هفته است که شروع به کار کرده و هر شب از ساعت هفت و نیم تا هشت، برنامه فارسی پخش می کند. مرکز رادیو در حبشه است، ولی برنامه های آن از طرف شورای کلیساهای شرق نزدیک، تهیه می شود و آدرس آن: تهران صندوق پستی ۲۲۹۵ است.

تلویزیون ارتش آمریکا برنامه های بسیار وقیحی پخش می کند که برای خراب کردن نسل جوان، کافی است و هیچ برنامه دیگری هم نباشد، همین برنامه، به ضمیمه برنامه تلویزیون ثابت پاسال کافی خواهد بود. برنامه آمریکائی ها به زبان انگلیسی است.

کتابی به نام «پیمان مقدس یا میثاق ازدواج» به قلم ابراهیم مهدوی، دادیار دیوانعالی کشور، در ۱۰۸ صفحه بزرگ، اخیراً منتشر شده و همه مطالب طرح خانواده را دارد و خواستار تساوی کامل است... کتاب را حقیر اخیراً در تهران خریدم، اگر لازم باشد، تقدیم می کنم. سید هادی خسروشاهی

این نامه در بازرسی از منزل خمینی به دست آمده به پرونده سید هادی خسروشاهی وارد می شود.

این نمونه ای از گزارش های مکتوب و نامه های این جانب به حضرت امام خمینی است و امیدوارم که مجموعه آنها را در «خاطرات مستند» بیاورم.

گزارش مکتوب جالبی است. ان شاء الله که بقیه را هم در خاطرات شما بخوانیم. اشاره کردید که امام اعلامیه دیگری نیز در مورد این موضوع صادر کردند که آن سال عید نوروز، عزاداری خواهند کرد. آن اعلامیه چه بود؟

اعلامیه دوم همان طور که نقل شد، تحت عنوان «روحانیت اسلام امسال عید ندارد» منتشر شد که شامل موضوع به سربازی رفتن دختران بود و چند روز قبل، اعلامیه مستقل دیگری که خطاب به علما بلاد بود و در آن خواسته بودند که آنها هم مانند ایشان، در عید نوروز فقط به عنوان روز عزا و تسلیت به امام عصر (عج) «جلوس» داشته باشند.

البته تقارن دو اعلامیه - از لحاظ تاریخ - و درباره یک موضوع و اهتمام خاص به مسئله سربازی رفتن دختران، نشان دهنده اهمیتی است که امام برای این موضوع - مسئله سربازی دختران - قائل بودند و آن را به سرعت در ضمن اعلامیه دوم عزا بودن عید، مطرح کردند... و این برای تکمیل موضوع و اهتمام علما به مسئله عید نبودن آن سال، در اعلامیه قبلی بود که چند روز قبل صادر شده بود و متن آن چنین بود:

۱۶ شوال ۱۳۸۲

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت ذی شرافت حضرات علماء اعلام و حجج اسلام دامت برکاتهم

اعظم الله تعالی اجورکم، چنانچه اطلاع دارید دستگاه حاکمه می خواهد با تمام کوشش به هدم احکام ضروریه اسلام قیام و به دنبال آن مطالبی است که اسلام را به خطر می اندازد، لذا اینجانب عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه جلوس می کنم و به مردم اعلام خطر می نمایم.

مقتضی است حضرات آقایان نیز همین رویه را اتخاذ فرمایند تا ملت مسلمان از مصیبت های وارده بر اسلام و مسلمین اطلاع حاصل نمایند. والسلام علیکم ورحمت الله و برکاته روح الله الموسوی الخمینی درباره پیگیری قضایی امام که با این مقدمات لابد به دستور شاه بوده است، توضیح بیشتری بدهید.

البته هدف ما در این گفتگو، بررسی همین مساله بود که کمی به حاشیه رفتیم و به هر حال، شهربانی کل کشور، رئیس شهربانی قم، موضوع تحقیق درباره صحت صدور اعلامیه از طرف امام و سپس احضار ایشان توسط دادگستری قم را مطرح می کند. طبق اسناد موجود در شهربانی کل در تاریخ ۱۵/۱/۴۲ سرهنگ پرتو رییس شهربانی قم به اداره و اطلاعات شهربانی کل کشور گزارش می دهد: «از آقای خمینی در مورد صحت

و سقم اطلاعیه مزبور طی شماره ۵/۱۳۶-۴۲/۱/۱۴ استعلام تاکنون پاسخی نداده است. قضیه تحت پیگرد، منتظر پاسخ نامبرده می باشد که پس از وصول آن، مراتب جهت تعقیب قانونی به مقامات قضایی اعلام شود.»! این سند نشان می دهد که شهربانی قم به دستور مرکز فعال شده است و خواستار استعلام از امام است، ولی تا آنجا که بنده می دانم، امام نه تنها حاضر به ملاقات خصوصی با مسئولین مربوطه نشدند بلکه پاسخی هم به استعلام! کتبی شهربانی ندادند و حتی از قبول ورقه ارسالی خودداری کردند. و یک بار هم که یکی از خادمین بیت، ورقه استعلامیه را گرفته و به اندرونی برده بود، امام آن را نپذیرفته و توسط فرزندشان پس فرستادند... طبق اسناد موجود در شهربانی کل، مامور ابلاغ نامه استعلام در گزارش خود به رییس شهربانی قم چنین می نویسند:

«محترماً معروض می دارد ساعت ۱۳ روز ۴۲/۱/۲۲ مامور شدم که پاکت محتوی نامه شماره ۵/۲۲۰-۴۲/۱/۲۲ شهربانی قم را به آقای آیت الله خمینی تحویل دهم، به درب منزل معظم له رفتم و نامه را با دفتر ارسال مراسلات به پیشخدمت منزل دادم به داخل اندرون برد سپس آقازاده آیت الله خمینی دفتر و پاکت را آورد و فرمود پاکت را آقای آیت الله تحویل نمی گیرند. مراتب را گزارشاً به عرض می رساند. احمد محمدی

سرهنگ پرتو، به موازات اقدامات استعلامیه و تشکیل جلسات ویژه، نامه ای هم به دادسرای شهرستان قم می نویسد تا «آقای خمینی از لحاظ نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی» مورد تعقیب قرار گیرند! که متن آن سند چنین است:

تاریخ ۴۲/۱/۱۹

از: شهربانی قم

به: دادسرای شهرستان قم

درباره: اعلامیه

در اواخر اسفندماه ۴۱ و اوایل فروردین ۴۲ اعلامیه ای با عنوان (روحانیت اسلام امسال عید ندارد) و به امضاء (روح الله الموسوی الخمینی) در شهر منتشر گردیده و در آن با عناوین (دستگاه حاکمه ایران... می خواهد زن های عفیف را ننگین و ملت ایران را سرافکننده کند... دستگاه جابره در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و... یعنی دخترهای هیجده ساله را به نظام اجباری ببرد و به سربازخانه ها بکشد، یعنی با زور و سرنیزه دخترهای جوان عفیف مسلمان را به مرکز فحشاء ببرد... من این عید را برای جامعه مسلمین عزا اعلام می کنم) که اعلامیه مزبور موجب تشویش اذهان عمومی گردیده. برای صحت و سقم آن طی

شماره ۴۲/۱۴-۵/۱۳۶ از آیت الله خمینی استعلام شد که آیا اعلامیه مزبور از طرف او منتشر شده یا خیر؟ ولی تاکنون پاسخی نداده. بنابراین از نظر اهمیت موضوع، عین یک برگ اعلامیه و رونوشت نامه صادره به عنوان آقای خمینی جهت تعقیب صادر کننده اعلامیه از لحاظ نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی به پیوست ارسال می گردد.

از طرف رئیس شهربانی قم - سرهنگ سید حسین پرتو - سرهنگ ۲ رضایی

رونوشت در پیرو شماره ۴۲/۱/۱۵-۵/۱۳۸ جهت استحضار به اداره اطلاعات شهربانی کل کشور ایفاد می گردد.

رئیس شهربانی قم

سرهنگ سید حسین پرتو

و بدین ترتیب موضوع وارد مرحله حاد و جدیدی می شود و شهربانی از دادگستری قم خواستار «تعقیب»! امام می شود... حالا باید دید که واکنش دادگستری قم چگونه است؟ آیا تسلیم می شود یا مقاومت می کند و پیگرد این اتهام بی اساس را غیر قانونی اعلام می دارد؟ در آن تاریخ جناب آقای مهدی هادوی، رئیس دادگستری قم بود که به رغم فشار مرکز و نهادهای دولتی قم، به عنوان رئیس دادگستری حاضر به پیگیری امر نمی شود و آن را امری غیر قانونی اعلام می دارد. روی همین اصل، سرهنگ پرتو تعقیب «متهم»! را به بازپرس شعبه اول دادرسی قم - به نام آقای حقیقی، حواله می دهد و او هم در تاریخ ۴۲/۱/۲۲ در پاسخ رئیس شهربانی قم چنین می نویسد:

«سرکار سرهنگ پرتو ریاست شهربانی قم»

عطف به گزارش محرمانه ۴۲/۱/۱۹-۵/۱۶۰ مبنی بر اعلام جرم نسبت به آقای حاجی آقا روح الله خمینی به استحضار می رساند که از نظر اهمیت موضوع شخصاً به نمایندگی از این جانب در تعقیب نامه ۴۲/۱/۱۴-۵/۱۳۶ صادره از آن اداره به عنوان متهم بار دیگر استعلام و چنانچه پاسخ کتبی ندهند شخصاً از ایشان تحقیق و صورت مجلس لازمه تنظیم و نتیجه اقدامات خود را مستقیماً به این شعبه ارسال نمایند.

بازپرس شعبه اول دادرسی قم

حقیقی

...و بدین ترتیب اختلاف بین دستگاه های دولتی قم شدت می یابد و سرانجام سرهنگ پرتو طی نامه اعتراض آمیزی به لحن نامه دادسرای قم، گزارش امر را به مرکز ارسال می کند و اعلام می دارد که به رغم استعلام مجدد - گر چه موردی نداشت! - «آقای خمینی از گرفتن نامه خودداری نموده» و حاضر به ملاقات بدون حضور اشخاص نمی باشد! رئیس شهربانی قم سپس از بازپرس شعبه اول دادسرای قم شکوه می کند که «وظیفه قضائی خود را به شهربانی محول کرده!» و آنگاه در مورد قسمت آخر نامه آقای بازپرس رهنمود می خواهد و به قول او، طلب «کسب آموزش» می نماید.

متن نامه رئیس شهربانی چنین است:.

تاریخ: ۴۲/۱/۲۲

از: شهربانی قم

به: شهربانی کل کشور - ریاست اداره اطلاعات

درباره: اعلامیه آقای خمینی

محترماً پیرو شماره ۵/۱۶۰- ۴۲/۱/۱۹ رونوشت نامه شماره ۶۲-۴۲/۱/۲۲ آقای بازپرس شعبه اول دادسرای شهرستان قم جهت استحضار به پیوست ایفاد، درمورد استعلام مجدد از آیت الله خمینی گرچه موردی نداشت، مع الوصف طی شماره ۵/۲۲۰-۴۲/۱/۲۲ مجدداً تقاضای تسریع گردید، ولی طبق گزارش مأمور مربوطه آقای خمینی از گرفتن نامه خودداری نموده. ضمناً به طوری که ملاحظه می فرمایند آقای بازپرس وظیفه قضائی خود را به شهربانی محول نموده و با اینکه پس از اعلام سابقه، باید مبادرت به تحقیق و صدور احضاریه نماید، تحقیق از مشارالیه را از لحاظ محافظه کاری به اینجانب محول نموده فقط رئیس شهربانی باید کلیه امور را انجام دهد. این است معنی همکاری دادسرا با شهربانی، علیهذا مراتب معروض با توجه به اینکه شفاهاً هم به استحضار رسیده آیت الله خمینی حاضر به ملاقات بدون حضور اشخاص نمی باشد. درباره قسمت آخر نامه آقای بازپرس کسب آموزش می نماید.

رئیس شهربانی قم

سرهنگ پرتو

پس در واقع نقش آقای هادوی در این میان حساس بود، ولی ایشان چه اقداماتی را به عنوان رئیس دادگستری قم انجام دادند؟

باید توجه داشت که محور اصلی این جریان‌ها جناب آقای مهدی هادوی رئیس دادگستری وقت قم بود! ایشان که در سال ۱۳۰۵ در خانواده‌ای روحانی در تهران متولد شده و پس از اتمام تحصیلات در رشته حقوق در سال ۱۳۳۰ به استخدام «عدلیه» درآمد، پس از طی مراحل به قول ایشان در عدلیه مرکز و شهرستان‌ها، سرانجام در سال ۱۳۳۲ به عنوان رئیس دادگستری قم به این شهر اعزام شد که مصادف با وقایع تاریخی ۱۵ خرداد و حوادث بعدی و تبعید امام بود... که رژیم باز در این مورد هم از آقای هادوی حکمی می‌خواهد که باز مقاومت می‌کند و به طور مشروح، حکم تبعید را غیر قانونی اعلام و با آن مخالفت می‌نماید که خود آن داستان دیگری دارد.

شما از چه زمانی با ایشان آشنا شدید و این آشنائی تا کی ادامه یافت؟

آشنائی بنده با ایشان به همان دوران ریاست دادگستری قم برمی‌گردد و تا دوران مسئولیت ایشان در دادستانی انقلاب (پس از پیروزی انقلاب) ادامه یافت. اتفاقاً سال قبل برای تجدید دیدار و عیادت ایشان به منزلشان در بالای «کوهی غیر معمور!» در غرب تهران رفتم و ایشان خاطرات آن دوران را به تفصیل نقل کردند که خلاصه‌ای از آن را برای تکمیل چگونگی این جریان تاریخی، نقل می‌کنم:

دکتر پیراسته که قبلاً قاضی دادگستری بود وزیر کشور شده بود و اواسط فروردین ۴۲ به قم آمد و در سالن فرمانداری سخنرانی داشت از من هم دعوت کرده بودند، طبعاً رفتم.. او ظاهراً برای افتتاح کشتارگاه قم و چند برنامه دیگر به قم آمده بود ولی من علاقه‌ای نداشتم که وقت خود را با شرکت در این قبیل برنامه‌ها تلف کنم فقط در سخنرانی وی حضور یافتم و همراه ایشان رفتم... بعد از نهار فرماندار تلفن کرد که دو مرتبه به فرمانداری بروم؟! من رفتم و دیدم که پیراسته در اتاقی همراه عده‌ای نشسته است ولی قبل از اینکه وارد آن اتاق بشوم با سرهنگ پرتو رئیس شهربانی قم روبرو شدم که گفت: «قرار است پرونده‌ای درباره آقای خمینی برای شما بفرستم» من بدون اینکه اظهار نظری بکنم وارد اتاق شدم در آنجا فرماندار و رئیس سازمان امنیت قم و یک افسر همراه پیراسته حضور داشتند پیراسته مطالبی را مطرح ساخت که من نخواستم وارد آن مسائل بشوم تا اینکه گفت: «چرا شما حرف نمی‌زنید؟» گفتم: «من خیلی وارد این مسائل نیستم و اصولاً از سیاست چیزی نمی‌دانم من قاضی هستم و به وظایف حقوقی خود عمل می‌کنم!» او هم دیگر حرفی نزد و آن جلسه به خیر گذشت و دکتر پیراسته به مرکز برگشت ولی پس از او جلالی نائینی به قم آمد تا پرونده تولیت را -که مخالف شاه محسوب می‌شد- مطالعه کند و بداند که چرا قرار منع تعقیب صادر شده است؟

یکی دو روز گذشت و من عازم تهران بودم که جلالی زنگ زد و گفت: «شما امروز به تهران نروید یک کار فوری داریم» با اینکه مادرم مریض بود و می خواستم ایشان را به دکتر ببرم در قم ماندم و بعد از ظهر به ملاقات وی رفتم قطب و همراه او جلالی گفت: «فرماندار اکنون مشغول مذاکره با آقای خمینی است اگر تسلیم نشود پرونده او را فردا صبح می فرستیم به دادگستری و نظر دولت این است که ایشان بازداشت شود... البته این دستور وزیر دادگستری است که من به شما ابلاغ می کنم!» گفتم: «به چه اتهامی؟» گفت: «به اتهام نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی!» گفتم: «آقای جلالی! با این اتهام حتی یک فرد عادی را هم نمی توانیم بازداشت کنیم تا چه رسد به یک مرجع تقلید؟!» او در پاسخ با لحن تندی گفت: «اقدامات آقای خمینی بر خلاف نظم جامعه و امنیت کشور و اساس سلطنت مشروطه است و مردم را تحریک به عصیان می کند» گفتم: «اگر هم چنین امری صحت داشته باشد آقای وزیر دادگستری حتماً می دانند که دادگستری صلاحیت رسیدگی به این امر را ندارد... و باید در محکمه نظامی رسیدگی شود!» جلالی گفت: «شما بازداشت کنید بعد می فرستیم دادسرای نظامی» من گفتم: «به هر حال این در صلاحیت دادگستری نیست که دخالت کند» و او باز با تندی گفت: «همین را بنویسید!» یعنی اعلام عدم صلاحیت بدهید و اظهار نظر کنید که در صلاحیت دادگاه نظامی است!

... از هتل بهار محل اقامت وی بیرون آمدم واقعاً گیج شده بودم و با خود گفتم خدایا! خودت حفظ کن تا سرنوشت «ابن سعد» را پیدا نکنم که گام نخست را برداشت و دیگر نتوانست برگردد. در فکر راه حلی بودم که کار به این مرحله نرسد... چون آنها خواستار اعلام عدم صلاحیت دادگستری و منتظر همچو جمله ای بودند که من بنویسم تا موضوع به دادگاه نظامی احاله شود. فردا صبح که به دادگستری رفتم دادستان با عجله آمد که پرونده را آورده اند! به اتاق او رفتم و پرونده را مطالعه کردم روی پرونده نوشته شده بود: «از شهربانی قم به دادسرای شهرستان قم - محرمانه، درباره اعلامیه خمینی شماره ۱۳۶ / ۵ - ۱۹ / ۴۲»

کل پرونده شاید سه صفحه بیشتر نبود! به دادستان گفتم: «چه باید کرد؟» او پاسخ داد: «من اقدام می کنم» گفتم: «آقا! مصلحت نیست آقای خمینی مرجع تقلید است چگونه می توانیم در این امر دخالت کنیم؟» و از اتاق او بیرون آمدم و به شعبه بازپرسی رفتم و به بازپرسی به نام آقای حقیقی که سابقه طلبگی داشت گفتم: «پرونده را امروز نگه دار و فردا به شهربانی برگردان و بنویس که پرونده کامل نیست باید تحقیقاتشان را کامل و مجدداً استعلام کنند و گزارش دهند چون این پرونده سیاسی است و اصلاً با قوانین قضایی تطبیق نمی کند و مطابق حق و قانون و صلاح کشور هم نیست و ما نباید خود را آلوده این کار بکنیم... من هم می روم تهران شاید بتوانم نظر وزیر و مسئولین را تغییر بدهم چون سیاست هر لحظه قابل تغییر است...» البته پیش از آنکه

به تهران بروم نزد شما در مدرسه حجتیه آمدم و خواستم موضوع توسط جنابعالی و مرحوم آقای خطیب به اطلاع امام برسد چون صلاح نبود که خودم بروم و گزارش کنم مراقبت کامل وجود داشت!

روز ۲۰ فروردین صبح زود به دیدار وزیر دادگستری رفتم رئیس دفتر وی به داخل رفت و برگشت و گفت: «ایشان جلسه دارند!» همان حرف مسخره ای که در ادارات اغلب برای فرار از مسئولیت مطرح می شود.

وزیر دادگستری در آن ایام کی بود؟

وزیر دادگستری دکتر باهری بود که قبلاً عضو سازمان جوانان حزب توده بود و مانند بقیه چپ نمایان توسط علم وزیر دربار شکار شده و به وزارت رسیده بود!

خاطرات آقای هادوی را پیگیری کنیم!

بلی! آقای هادوی می گفت برگشتم و رفتم و بعد از ظهر مجدداً به دفتر وزیر آمدم برخورد نامناسبی داشت و حتی به حال اعتراض گفت: «شما مگر مرخصی دارید که در تهران هستید؟» گفتم: «نه! ولی شغل قضاوت ایجاب می کند که بدون مرخصی هم بتوانم به مرکز بیایم» و بعد افزودم: «پیش از شما کسان دیگری هم اینجا می نشستند و من هر وقت کاری ضروری بود می آمدم و کسی تا به حال چنین اعتراضی به من نکرده بود و پرسش شما در واقع حاکی از آن است که مقام قضاوت را نمی شناسید؟»

دکتر باهری وقتی فهمید که اشتباه کرده است عذر آورد که: «نه با توجه به موقعیت و شرایط ویژه قم این حرف را زدم! صبح هم که شما آمده بودید با آقای هدایت و آقای قطب جلسه داشتیم (هدایت معاون دادگستری و قطب رییس کارگزینی بود که همراه جلالی نایینی به قم آمده بود تا پیام وزیر را ابلاغ کنند) گفتم قطب از طرف شما به قم آمده بود که ما آقای خمینی را بازداشت کنیم ولی با توجه به ماهیت پرونده یعنی اتهام نشر اکاذیب در صورت صحت ارتکاب جرمی است در حد «جنحه» و نمی شود کسی را با این اتهام توقیف کرد.»

راستی چرا آقای هادوی این خاطرات تاریخی را ثبت و ضبط و منتشر نکرده است؟ اینها بسیاری از حقائق آن دوران است و چگونگی حکمرانی آقایان را روشن می سازد.

می گفت یادداشت هایی دارند و من اصرار کردم که آنها را تنظیم و منتشر کنند؛ ولی با توجه به کهولت سن (حدود ۸۰ سال)، به رغم حافظه و هوش قوی، ظاهراً آمادگی تنظیم آنها را نداشت و من از دخترشان که در ملاقات ما حضور داشت خواهش کردم که او به این کار اقدام کند و بعد به نظر آقای هادوی برساند تا منتشر گردد و ایشان گفتند که مشغول جمع آوری و کارهای مقدماتی خاطرات پدر خود هستند.

البته در «دفتر پنجم خاطرات ۱۵ خرداد» که توسط جناب آقای علی باقری تهیه و چاپ شده است، مطالبی از ایشان در این باره نقل شده که ما برای تکمیل بحث خود به جای نقل یادداشت های خلاصه شده خود، قسمت آخر آن را از آن دفتر نقل می کنیم. آقای هادوی می گوید:

«... بالاخره به او گفتم من با این وضع قصد ندارم در سمت خود باقی بمانم، اگر مایل باشید همین الان استعفا می دهم، اما اگر باقی بمانم، نظرم با شما یکی نیست و استنباطم خلاف این است». بعد شروع کرد به تهدید کردن من و گفت: «بدانید که من ناظر کارهای شما و دادگستری هستم. اگر کسی منحرف شود و رفیق بازی بکند و آن را در کار قضائی دخالت دهد، به شدت تنبیه خواهم کرد، والا وزیر خوبی نخواهم بود. این نظری که شما دارید، لطمه ای است به دادگستری». من جواب دادم: «به هر جهت این موضوع به فرض صحت، لازمه اش صدور حکم بازداشت نیست، بلکه من به هیچ وجه نمی توانم با این کار موافقت کنم. از چیزی هم نمی ترسم و با کمال قاطعیت تصمیم می گیرم. اگر به سابقه من مراجعه کنید، می بینید که همیشه برای اجرای قانون و عدالت مبارزه کرده ام، تا آن جا که متجاوزین به حقوق مردم - آن موقع که من در فیروز کوه بودم - با کمک رئیس شهربانی محل، می خواستند مرا بکشند که الان پرونده در دادگستری جنایی مازندران، موجود است، اما هیچ گاه از حق منحرف نشدم و زیر بار تحمیل کسی نرفتم». او دید که من قرص و محکم صحبت می کنم، گفت: «ما در قم بازپرس نداریم!»، چون موقعی که بازپرس در محل نباشد، رئیس دادگاه شهرستان کار بازپرس را انجام می دهد، فکر کرد حالا که بازپرس نیست، من خودم باید در این باره تصمیم بگیرم. از من پرسید: «آن جا بازپرس ندارد؟» گفتم: «چرا، الان سه نفر بازپرس دارد. اگر بناست قرار بازداشت صادر کنند، مسلماً از این قرار شکایت می شود و پرونده می آید پهلوی من و من هم با چنین قراری نمی توانم موافقت کنم». با استعفای من موافقت نکرد، ولی اظهار علاقه کرد که من فعلاً به قم برگردم. من هم نرفتم و مدتی در تهران ماندم. پس از چندی اینها متوجه شدند که مصلحتشان نبود که از دادگستری چنین چیزی بخواهند. پرونده بدون هیچ اقدامی از شهربانی برمی گردد به داسرا، بعد وزیر تلفن می کند به دادستان و می گوید که این پرونده را مسکوت بگذارید و این پرونده همان طور ماند. بعد از این قضیه دیگر وزیر با من تماس نگرفت. هر کاری که داشت دیگر خودش مستقیماً با دادستان صحبت می کرد. در این جا دو نکته شایسته توجه است: اول این که وزیر مدعی بود که چنین پیغامی نداده است، ولی اصرار بعدی او به بازداشت حضرت امام خلاف حرفش را ثابت کرد. بعضی از حرف هایش راست بود، مثل اینکه: «قرار بود با شما صحبت نکنند، بلکه با آقای جلالی می بایست مذاکره می شد»؛ ولی آقای جلالی که کارش هنوز در دادگستری قم تمام نشده بود و قرار بود در قم بماند، همان روزی که با آن شخص در هتل ملاقات کردیم، به علت این که مرد با تقوایی بود و نمی خواست پایش به این ماجرا کشیده شود، به تهران برگشت. خودش برایم نقل

کرد: «آن شخصی که آمده بود نمی خواست با شما ملاقات کند و از من می خواست که من واسطه این پیغام بشوم، ولی من گفتم چون موضوع خیلی مهم است من نمی پذیرم او ناچار شد که با خود شما صحبت کند».

دوم این که مرحوم خطیب برایم نقل کرد: «وزیر دادگستری تلفن کرد که پرونده را تعقیب نکنند. من به دادگستری رفته بودم و از این جریان مطلع شدم. خدمت امام رسیدم و به ایشان گفتم امروز خبر خوشی دارم! ایشان فرمودند بگو! من جریان را گفتم. ایشان خیلی محکم گفتند خبر خوشتان همین بود؟ من گمان کردم که می خواهی بگویی این مردک رفت. به استنباط من ایشان می دانستند که این شخص بالاخره باید برود».

خلاصه، پرونده این موضوع، در داسرای قم مختومه شد. بعد از این که به قم برگشتم، مرحوم خطیب به دیدنم آمد و گفت: «آن موقع که خبر تشکیل پرونده را به آقای خمینی دادم، ایشان خیلی تعجب کردند. مجله خواندنیها را از روی تاقچه برداشتند و این خبر را که در آن مجله چاپ شده بود، به من نشان دادند و گفتند: «این خبر را مجله ای که به شهادت محتویاتش از حامیان دستگاه است، منتشر کرده است» معلوم شد که خبر را در روزنامه ها اعلام کرده اند و مردم هم دیده اند و بعد هم ثابت شد که خبر درست است. در آن دوران فروغی فرماندار، سید حسین پرتو رئیس شهربانی، سرگرد میرفخرائی رئیس ژاندارمری و سرهنگ بدیعی رئیس سازمان امنیت قم بودند».

این خلاصه ای از خاطرات آقای هادوی در این ماجرا بود.

داستان نقل خبر توسط شما چه بود و شما از روی چه منبعی این خبر را به امام داده بودید؟

اتفاقاً به قول دوستان منبری «این همه را نخوانده ام، مگر به خاطر این بیت» و آن نقش بنده در این ماجراست. بعد از اینکه من خبر را به امام دادم و ایشان اعلامیه را منتشر کردند و داستان احضاریه و بازداشت شایع شد، یک روز صبح آقای شیخ حسن صانعی به در منزل ما آمد و گفت: «حاج آقا با شما کار دارند! خدمت ایشان بیایید».

منزل من در «یخچال قاضی» متصل به بیت امام بود، یعنی دیوار به دیوار. یک منزل کاهگلی یا کلنگی صد متری با دو اتاق که متعلق به آقای حاج محمود حاج محمود آقا لولاجیان بود و من با مرحوم آقا شیخ قاسم تهرانی که از طلاب خوب و پرهیزکار حوزه و از اصحاب دعای کمیل و دعای ندبه مدرسه حجتیه بود و من به هنگام سکونت در آن مدرسه با ایشان در آن مجالس آشنا و دوست شده بودم، در آنجا سکونت داشتیم. قبل از ما هم شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد و جناب آقا سید حسن ابطحی در آنجا زندگی می کردند. به علت همین قرب منزل، من لباس پوشیدم و بلافاصله به بیت امام رفتم و خدمت ایشان رسیدم.

امام فرمودند: «شما آن خبر اعزام دختران به نظام اجباری را از چه کسی شنیده بودید؟» من عرض کردم: «آن خبر را من در مجله «خواندنیها» که وابسته به دربار است خوانده بودم.» امام فرمودند: «آن شماره را برای من بیاورید!» عرض کردم: «چون مجله گران است (۱۰ ریال! بود) من آن را می خوانم و پس می دهم. ولی الان می روم سراغ مطبوعاتی آقای بدوی (مقابل مسجد محمدیه در خیابان ارم توزیع جراید داشت) و می گیرم و می آورم... و اگر تمام کرده باشد نسخه ای از دفتر مجله در تهران تهیه می کنم و می آورم.» فرمودند: «وقفکم الله».

من بلافاصله به سراغ آقای بدوی رفتم که مرد شریفی بود از اهالی گیلان. گفت: «آن شماره تمام شده است.» گفتم: «خیلی ضروری است، شما نسخه ای از تهران، دفتر مجله، بخواهید.» او گفت: «من از هر شماره یک نسخه برای خودم نگه می دارم. اگر شما لازم دارید آن را فردا برای شما می آورم و برای خودم می خواهم که از تهران بفرستند.»

گفتم: «آقای بدوی! من این شماره را همین الان لازم دارم خیلی هم فوری است، فردا نمی شود! همین الان!» منزلش نزدیک مغازه اش بود. گفت: «پس شما این جا باشید من بروم بیاورم!». مغازه را به من سپرد و رفت و دقیقی بعد با مجله برگشت و من ۵ ریال آن را پرداختم و ضمن تشکر رهسپار بیت امام شدم. در این فاصله ساعت به ۱۱ رسیده بود. وقتی به منزل «حاج آقا» رسیدیم ایشان در بیرونی در ساعت ملاقات عمومی، نشسته بودند. خدمت ایشان نشستم و صفحه مجله را که خبر در آن درج شده بود، نشان دادم. (صفحه ۵ شماره ۵۱ سال ۲۳ مورخ شنبه ۲۵ اسفند ۱۳۴۱). امام آن خبر کوتاه را خواندند و فرمودند: «این شماره پیش من باشد؟» اول با لبخندی گفتند: «البته ۱۰ ریالش را بعداً می دهم!» خبر مجله «خواندنیها» چنین بود: «پس از اعطای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به زن ها و به طور کلی تساوی آنان در حقوق سیاسی و اجتماعی با مردها، لایحه این در دست تنظیم است که زنان نیز به خدمت نظام وظیفه دعوت شوند. گفته می شود خدمت دوره وظیفه زنان در سپاه دانش و سازمان های بهداشتی و عام المنفعه خواهد بود!» البته این خبر را «امیرانی»، مدیر خواندنیها که از هواداران سرسخت شاه بود در گوشه ای از صفحه اخبار روز نقل کرده بود تا ببینند واکنش علما و محافل مذهبی چگونه خواهد بود؟ و خوشبختانه اطلاع به موقع امام از قضیه و اقدام سریع ایشان در افشای این توطئه، اصل برنامه رژیم را خنثی کرد و شاه برای دفاع از خود در سخنرانی مشهد ضمن نثار ناسزا بر «ارتجاع سیاه!»، خواستار تعقیب قضائی اشاعه کنندگان اکاذیب! گردید که ماجرای کامل آن را خواندید.

و این شماره ای بود که امام (قدس سره) آن را به آقای خطیب نشان داده بودند که در بخش آخر خاطرات آقای هادوی به آن اشاره شده است.

آقای هادوی از نقش شما در اطلاع رسانی به امام خبر داشتند؟

نه آقای هادوی و نه کس دیگری، از اینکه خبر را من به امام داده ام اطلاعی نداشتند، چون ما چیزهایی را که می شنیدیم و می خواندیم، به امام یا مراجع دیگر اطلاع می دادیم و ضرورتی نداشت که به دوستان هم خبر بدهیم! البته بعضی از اخبار علنی تر بودند و زودتر افشا می شدند ولی همگان از این گونه «خبرها» که در لابه لای جرائد نقل می شد مطلع نمی شدند چون علاقه ای در اکثریت! به خواندن روزنامه و مجله یا اخبار آنها، وجود نداشت و اصولاً همانطور که قبلاً اشاره کردم «طلبه روزنامه خوان!» خیلی مقبولیت حوزوی نداشت و ما هم نوعاً مخفیانه روزنامه یا مجله را تهیه می کردیم و می خواندیم و گاهی دوستان بزرگوار که بعضی از آنها بعداً از اعظام حوزه شدند نصیحت! می کردند که «روزنامه خلاف شأن طلبه است!» - همان طور که پوشیدن لباس چندی خلاف مروت بود!! - ولی ما ضمن احترام به آنان، در این زمینه به تشخیص خود عمل کردیم و ظاهراً عاقبت معلوم شد که حق با ما بوده است.

آخرین سؤال در این باره اینکه آقای هادوی در ضمن خاطرات خود اشاره کردند که موضوع پرونده را توسط شما و آقای خطیب به امام رساندند توضیحی در این زمینه ندارید؟

اتفاقاً در آخرین ملاقات با جناب آقای هادوی (تیر ماه سال قبل) این توضیح را به ایشان به طور مکتوب و «امضا شده» به من دادند که در واقع برای «مستند سازی» خاطرات حقیر، لازم بود. متن آن چنین است:

بسمه تعالی

«در مورد مسئله پشت صحنه بازداشت امام در دوره ای که اینجانب ریاست دادگستری قم را به عهده داشتم، اشاره کردم که پس از ابلاغ دستور مرکز به اینجانب در لزوم بازداشت امام «به علت نشر اکاذیب!» من شب را تا صبح نخواییدم که چه باید کرد؟...»

در این جا ضروری است اشاره کنم که صبح روز همان شب، شاید آفتاب تازه دمیده بود که به مدرسه حجتیه رفتم و آقای سید هادی خسروشاهی را که در حال رفتن به سر درس بود ملاقات کردم و داستان را گفتم که به امام اطلاع دهد چون می دانستم که از شاگردان و علاقمندان به امام است... وقتی ایشان از موضوع با خبر شد، گفت: «این موضوع نشر اکاذیب نیست، خبر آن را من نخست به حاج آقا داده ام و این خبر را مجله خواندنیها که با دربار مرتبط است، منتشر ساخته است.»

با این توضیح، من کمی دلم آرام گرفت و بعد آقای خطیب که از روحانیون تحصیل کرده نجف بود ولی از لباس روحانیت بیرون آمده بود، و از دوستان امام و پسر عمه من بود، اطلاع دادم که هر چه زودتر موضوع را به اطلاع حاج آقا برسانند که هر دو بزرگوار فوراً اقدام کرده بودند، مهدی هادوی».

نکته ای که ذکر آن در این جا بی مناسبت نیست این است که مکاتبات و اسناد شهربانی درباره این ماجرا، در جلد اول از مجموعه پنج جلدی «امام در آئینه اسناد»، از انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام نقل شده است که بی تردید انتشار این اسناد در روشن شدن حقایق دیگر تاریخ معاصر نقش ویژه ای می تواند داشته باشد.

آنچه تاکنون بیان کردید پرده برداری از یکی از مقولات مهم دوران آغاز نهضت است که می تواند دست مایه تحلیل تاریخ پژوهان انقلاب باشد. از این پس مایلیم بخشی از خاطراتتان را که نمایانگر سیره سیاسی امام است بشنویم که طبیعتاً بیشتر به دوران پس از پیروزی انقلاب باز می گردد.

نقل خاطرات بی شمار این دوران، وقت دیگری را می طلبد، ولی بی مناسبت نخواهد بود که به یکی دو خاطره جالب و بحث انگیز از آن دوران، اشاره کنم.

می دانید که اینجانب پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با حکم رسمی حضرت امام قدس سره، به عنوان نماینده ایشان در وزارت «ارشاد ملی» منصوب شدم. این دوران مصادف با دوره نخست وزیری مرحوم مهندس بازرگان بود. وزیر انتخابی ایشان برای ارشاد، به اصطلاح دوستان، «لیبرال»! بود و قلباً با انقلاب اسلامی هماهنگی نداشت و سابقه او هم در نوع برخورد با مرحوم شهید آیت الله مرتضی مطهری در مسئله حسینیّه ارشاد و اداره آن، چندان درخشان نبود و شهید مطهری، شدیداً از وی به خاطر تصرف های فردی و خودمحوری ها رنجیده خاطر بود و به همین دلیل هم از حسینیّه ارشاد استعفا داد که بحث آن جداگانه در جای دیگری آمده است. اتفاقاً سه معاون: مطبوعاتی، بین المللی - فرهنگی و سیاحتی وی هم تخصصی در آن امور و سنخیتی با شرح وظایف وزارت ارشاد نداشتند، یکی «داروساز» بود! و دیگری می گفت: «پزشک زنان» است و تازه از آمریکا آمده بود و سومی هم با لقب مهندس؟ به امور سیاحت گماشته شده بود. عملکردها و اقدامات اینها هم، هماهنگ با اصول اساسی انقلاب نبود، دنبال اهداف «ملی گرایی» خود بودند و من به خاطر مصالح برتر اوایل انقلاب، روش آنها را تحمل می کردم... تا اینکه اوضاع تغییر کرد و دولت آقای مهندس بازرگان استعفا داد و آقایان هم کنار رفتند. بعد هر سه معاون فوق به خارج از کشور رفتند و به اصطلاح به «مقاومت!» پیوستند و هنوز هم گویا جزو اپوزیسیون هستند!

وزیر بعدی از برادران اصولگرا و به اصطلاح دوستان جناح دیگر، «تندرو» بود و برای اصلاح امور! به یکباره وزارت ارشاد را «منحله» اعلام کرد و اغلب کارمندان را هم به عنوان اینکه برای امور توریستی! تربیت شده اند و طاغوتی هستند، کنار گذاشت. بار سنگین این اقدام بحران ساز و نسنجیده، بر دوش اینجانب افتاد که نماینده حضرت امام بودم و باید پاسخگوی اظهار «تظلم ها» می بودم؟ در حالی که خود هیچگونه دخالتی در این امر نداشتم. من باز به خاطر مصالح عمومی صبر کردم ولی مدتی بعد با توجه به روش های حاکم بر وزارت تصمیم گرفتم با اجازه حضرت امام از نمایندگی کنار بروم و مسئولیت امور کلاً متوجه جناب وزیر جدید باشد و کارمندان مستضعف - از نظر فکری و مالی - مرا مسئول وضع اسف انگیز و نابسامان خود تلقی نکنند این بود که به «جماران» رفتم و موضوع را با «احمد آقا» مطرح کردم. ایشان گفت: «این اقدام الان صلاح نیست و نشان از اختلاف در درون دولت جدید دارد و شما چند روزی صبر کنید تا من مشورت کنم و نتیجه را خبر بدهم».

پس از یکی دو هفته مرحوم شهید رجائی که از دوران معلمی و از مسجد هدایت با ایشان دوستی و رفاقت و همکاری داشتم به من گفتند که شما برای سفارت ایران در واتیکان انتخاب شده اید و منتظر امضای استوار نامه توسط آقای رئیس جمهور هستیم! که این خود داستان دیگری دارد که در اینجا فقط اشاره ای به آن می کنم:

پس از علنی شدن مسئله عدم امضای استوار نامه های سفرا توسط رئیس جمهور و دستور امام بر لزوم امضای استوار نامه ها توسط وی من در قم بودم که احمد آقا زنگ زد و گفت: «آقای بنی صدر با شما کار دارد تماس بگیرید و به دیدنش بروید!» من متوجه شدم که درباره سفارت است و به عمد! چند روزی صبر کردم تا آقای رئیس جمهور خیال نکند که ما «مشتاق» سفارت و صدارت! هستیم. بعد از چند روز که به دیدن وی رفتم با ناراحتی گفت: «آقا! شما این استوار نامه را کی برای من آوردید و من امضا نکردم؟» گفتم: «چطور مگر؟» گفت: «هیچی! با آقای هاشمی نزد امام جلسه مشترک داشتیم آقای رفسنجانی شکایت کرد که من استوار نامه ها را امضا نمی کنم و اول هم نام شما را برد. امام ناراحت شدند و دستور دادند که امضا کنم! ولی من «ماشین امضا» نیستم که اینجا بنشینم و آقایان تصمیم بگیرند و اقدام کنند و من فقط امضا کنم!» گفتم: «آقای بنی صدر! اولاً استوار نامه را خود سفیر نباید برای رئیس جمهور بیاورد و اداره کل تشریفات وزارت خارجه باید بفرستد. ثانیاً من برای گرفتن امضا به این جا نیامده ام. احمد آقا زنگ زد که شما با من کار دارید و من هم آمدم! ثالثاً طبق قانون اساسی مصوب خود شماها، رئیس جمهور نقشی در تعیین سفیر ندارد و فقط باید امضا کند و جنابعالی در موقع تصویب قانون اساسی باید اعتراض می کردید که رئیس جمهور نباید فقط ماشین امضا باشد!».

آقای بنی صدر قانون اساسی را برداشت و دنبال این ماده می گشت! تازه از جبهه آمده بود و خسته به نظر می رسید و پیدا نمی کرد گفتم: «این ماده در بخش وظائف ریاست جمهوری است!» به آن بخش رجوع و ماده مربوطه را پیدا کرد و خواند و گفت: «خوب این غلط است! من استوار نامه شما را چون دستور امام است، امضا می کنم، ولی بقیه را امضا نخواهم کرد چون در همه دنیا سفیر نماینده رئیس جمهوری است، چگونه است که رئیس جمهوری از انتخاب سفیرش خبر نداشته باشد؟» گفتم: «جنابعالی صاحب اختیارید استوارنامه من را هم امضا نکنید، من مشکلی ندارم».

در این بین ایشان استوارنامه را امضا کرد، ولی من بلند شدم که خداحافظی کنم، گفتم: «کمی بنشینید! با شما کار دارم. پیامی برای این آقایان دارم. گرچه خودم چندین بار گفته ام، اما شما هم شاهد باشید و بگویید و اخطار کنید که این راه اداره مملکت نیست. آقایان می خواهند همه امور در اختیار آنها باشد. نهادها و پست ها در اختیار دوستان خود آنها باشد و من فقط «حماله الحطب»! باشم و این غیر ممکن است.» آقای بنی صدر! من هم به عنوان دوست قدیمی شما، از دوران دانشجویی و علاقمند به ابوی محترم شما که هم دوره اخوی بزرگ من بودند و دوبار هم در همدان خدمتشان رسیده بودم، پیشنهاد می کنم که شما با آقایان کنار بیایید و همکاری کنید و اگر نکنید فکر نمی کنم که کارها دوام بیابد و استمرار داشته باشد.» آقای بنی صدر با ناراحتی گفت: «من با اینها... نمی توانم کار بکنم و باید تکلیف را روشن کرد.» و سپس مطالب نامربوطی درباره شهید بهشتی و آقای رفسنجانی مطرح کرد و من دیدم یا باید دعوا کنم یا تحمل و یا خداحافظی... وسط حرفهای ایشان بلند شدم و گفتم: «اگر اجازه بدهید، من مرخص می شوم. درباره این امور هم بهتر است که با حضرت امام صحبت کنید تا ایشان تکلیف را روشن کنند» و خداحافظی کردم. بلند شد و با سردی مطلق! دست داد و گفت: «استوارنامه شما را امضا کردم! با خود ببرید.» گفتم: «نه آقای رئیس جمهور! لطفاً به اداره تشریفات وزارت خارجه بفرستید!».

پس از انتخاب برای سفارت واتیکان چه اقداماتی انجام دادید؟

البته سخن من درباره چگونگی مشکلات اوایل انقلاب برای آگاهی نسل جوان و فقط به عنوان اشاره بود. به هر حال پس از انتخاب و اعلام رسمی خبر، مقدمات کار را وزارت امور خارجه انجام داد و من هم دیدارهای مرسوم را با وزراء و مسئولین مربوطه انجام دادم و سپس برای خداحافظی و اخذ رهنمود، خدمت حضرت امام رفتم و به ایشان عرض کردم: «همانطور که مستحضرید عازم واتیکان هستم و دیداری با پاپ خواهم داشت. آیا مجاز هستم از طرف حضرتعالی به جناب پاپ سلام برسانم؟» فرمودند: «بلی! هم سلام برسانید و هم پیام.» و بعد خلاصه ی پیام شفاهی خود را بیان فرمودند که خیلی صریح و شدید بود و من چون در واقع

«وارد» بر آنها و «مهمان» بودم، اجازه خواستم پیام ایشان را با آن صراحت نقل نکنم. ایشان فرمودند: «هر طور که صلاح اسلام می بینید عمل کنید». و اتفاقاً من در نخستین ملاقات با پاپ که استوارنامه خود را به ایشان دادم و روش نرم و غیرمستکبرانه ایشان را دیدم - و هم لایستکبرون - موقع را مناسب دیدم و پیام امام را هم به طور مستقیم به ایشان ابلاغ کردم. پیام امام در همان ایام در روزنامه های ایتالیا و تهران چاپ شد. ولی «ابزرواتوره رومانو»، روزنامه رسمی و یومیه واتیکان، فقط به شرح مراسم تشریفاتی دیدار پرداخت و خلاصه ی سخنان این جانب و پاسخ عالیجناب پاپ را آورد و به پیام امام اشاره ای نکرد، ولی در جرائد تهران علاوه بر نقل سخنان پاپ و اینجناب به محتوای پیام حضرت امام هم که توسط این جانب به طور شفاهی ابلاغ شده بود اشاراتی رفت! و البته همانطور که می بینیم در پاسخ پاپ اشاره ای به دریافت این پیام امام آمده است. خلاصه ی گزارش آن که جنبه تاریخی دارد چنین است: «... سید هادی خسروشاهی سفیر جمهوری اسلامی ایران در واتیکان ضمن تسلیم استوارنامه خود به جناب پاپ، رهبر کاتولیک های جهان، سخنانی بیان نمود و پاپ اعظم نیز در پاسخ به سخنان ایشان، مطالبی بیان داشت که هر دو پیام در صفحه اول روزنامه «ابزرواتوره رومانو» روزنامه یومیه و رسمی واتیکان، مورخ ۱۵ نوامبر ۸۱ درج گردید. اینک خلاصه ی هر دو پیام، برای آگاهی مردم مسلمان ایران منتشر می گردد. حجت الاسلام خسروشاهی ضمن بیان مقدمه ای گفت: «ما امیدواریم با رفع مشکلات در ایران اسلامی و کوتاه کردن دست دشمنان شرقی و غربی بتوانیم در زمینه عمق بخشیدن به ارتقاء معنوی بشریت و برقراری صلح و عدالت واقعی در سراسر جهان و برای همه مردم، کوشش هایی داشته باشیم.»

عالیجناب! شما کاملاً آگاهی دارید که سیاست جمهوری اسلامی ایران، عدم وابستگی به شرق و غرب و استقلال کامل در مقابل ابرقدرتهاست. جمهوری اسلامی می خواهد برای ملل مستضعف جهان اعم از مسلمان و یا غیر مسلمان، الگویی باشد تا ببینند و بدانند که بدون تکیه بر امپریالیسم غرب یا امپریالیسم شرق، می توان زندگی مستقل و آزادی داشت. در همین زمینه، جمهوری اسلامی ایران هرگونه کمک معنوی و سیاسی را بر ملل محروم ضروری و واجب می داند، زیرا این وظیفه اخلاقی انسانی ما و ناشی از دستورات مکتب اسلام است.

در سایه این اصول، طبیعی است که ما به رغم فشار از هر طرفی، نخست از حق حاکمیت و استقلال میهن خود دفاع، و طبق دستور اسلام با هر تجاوزی مقابله کنیم و جنگ ما با عراق نیز به همین دلیل ادامه داشته است. عراق با تجاوز خود به ایران اسلامی، ضمن اشغال قسمتی از خاک میهن ما شهرهای بی دفاع را با موشک های بزرگ ویران ساخته و ده ها هزار نفر از مردم بی سلاح را قتل عام کرده و نزدیک به دو میلیون نفر از مردم عرب خوزستان را آواره ساخته است که هم اکنون در زیر چادرها زندگی می کنند.

...عراق مساجد و کلیساها و بیمارستان ها و مدارس را در دزفول و خرمشهر و اهواز و آبادان بمباران و ویران کرده و هیچ یک از اصول اخلاقی و انسانی و بین المللی را مراعات نکرده است.

عالیجناب! دفاع در مقابل تجاوز عراق و برخورد با مشکلات داخلی و مبارزه با تروریست هایی که برای نمونه ۷۲ نفر از شخصیت های برجسته و فرهیخته کشور را یک جا قتل عام کردند و مردم بی گناه و مسلمان را اعم از زن و کودک و پیرمرد، در خیابان ها و مساجد به گلوله می بندند، ما را از مسئله بیت المقدس و فلسطین غافل نساخته است. صلح در خاورمیانه، بدون آزادی قدس که مورد احترام مسیحیت و اسلام و یهودیت است، بدون تشکیل میهنی برای ۵ میلیون مردم آواره فلسطینی امکان پذیر نخواهد بود. با توجه به همین اصول اسلامی، ما با تجاوز امپریالیسم شرق و غرب، به کشورهای ملل محروم جهان سوم که صلح جهانی را به خطر می افکند، مقابله می کنیم.

عالیجناب! اجازه می دهید که خلاصه پیام امام را که توسط اینجناب به جنابعالی ابلاغ کرده اند، به استحضار برسانم. امام خمینی ضمن ابلاغ سلام فرمودند: «بشریت و مردم سراسر جهان از ما و شما، انتظار ندارند که فقط به بیان مسائل اخلاقی و دعا کردن بپردازیم، بلکه آنها انتظار دارند که ما به عنوان رهبران مذهبی، به مشکلات اجتماعی آنان توجه کنیم و با استکبار جهانی، در مقابل ملل مستضعف، مقابله کنیم و اگر حضرت عیسی مسیح (ع) امروز بودند، قطعاً در کنار مستضعفان قرار می گرفتند...». در پایان افتخار می کنم که به عنوان نماینده جمهوری اسلامی ایران در واتیکان انجام وظیفه کنم. از این که مرا به عنوان اولین سفیر جمهوری اسلامی می پذیرید، متشکرم و امیدوارم بتوانیم در راه نجات بشریت از ماده پرستی غرب و الحاد شرق، گام های مؤثری برداریم... به امید پیروزی مستضعفین بر مستکبرین جهان».

پس از پایان سخنان فوق جناب پاپ مطالب زیر را در پاسخ اعلام داشت:

« آقای سفیر! گرچه شما قبلاً مأموریت دیپلماتیک خویش را در واتیکان آغاز نموده اید، اینجناب نیز مسرورم که امروز شخصاً قادر به پذیرفتن جنابعالی شده و استوار نامه شما را به عنوان سفیر فوق العاده و نماینده جمهوری اسلامی ایران دریافت دارم. اهمیت مراسم امروز به تمام مردم ایران، به سعادت آنان و به تاریخ و میراث فرهنگی آنان مرتبط است. حضور آن جناب در این مکان نشانه ایست از امید هم میهنان شما به اینکه آنها هم از مساعی مربوط به ارتقاء صلح حقیقی و شرافت انسانی بهره مند خواهند شد. در میان هموطنان شما، اعضاء جامعه کاتولیک نیز که از حق کامل یک ملت برخوردارند زندگی می نمایند، آنها مشتاق تلاش برای سعادت حقیقی و ارتقای آنند. این جانب تمایل عمیق خود را نسبت به رفاه آنان در جهت نیل به سعادت یعنی سعادت کامل مردم کشور شما اعلام می دارم. جناب عالی رنجیدگی های حاصل از جنگ و تعرض به

سرزمیتان را بیان فرمودید. جنگ و تروریسم شیاطینی هستند که این جانب و پیشینیان اینجانب، همواره آن را محکوم کرده ایم. تکرار دائمی و قدرتمند لزوم عدالت و عشق و علاقه عمیق بین اعضاء خانواده انسانی دست کمی از اعلام فوق ندارد. از طرف فعالیت های دیپلماتیک ملهم از اصول مذهبی است که می توان از پایه گذاری مطمئن سیاسی ارزش های مقدس به انضمام عدالت و صلح، اطمینان حاصل نموده واتیکان تصمیم گرفته است آن اهداف را تعقیب کند و از ابتکارات ارزشمندی که بر افتخارات حیات بشری بیفزاید و به توسعه آن یاری نماید پشتیبانی کند. در ارتباط با روح همان کلام است که این جانب به حضرتعالی خیر مقدم گفته و پیام حضرت امام خمینی را که آن جناب حامل موثق آن پیام هستید دریافت می دارم. این جانب نیز آن پیام را متقابلاً با دعا و استدعای سلامت و آرامش برای حضرت ایشان و جناب رئیس جمهور پاسخ می گویم و از خداوند مهربان برای کشور شما نیز همان صلح و آرامش را مسئله می نمایم».

موضع کلی حضرت امام در مورد واتیکان و پاپ و روحانیت مسیحیت چگونه بود؟

این امر از نامه ها، پیام ها و بیانات امام (ره) کاملاً روشن است. برای نمونه، حضرت امام (ره) در مورد مسئله آمریکائیان اسیر شده در ایران، فقط نماینده اعزامی پاپ را به حضور پذیرفتند و مطالبی را بیان داشتند که بیانگر موضع ایشان در قبال پاپ، واتیکان و پیروان حضرت مسیح است و متن آن در «صحیفه نور» به طور کامل چاپ شده است.

غیر از این پیام مهم که در بیانات ایشان در ملاقات با نماینده پاپ در مورد گروگان های آمریکایی منعکس است، آیا حضرت امام پیام خاص دیگری برای پاپ نداشتند؟

امام در موقع خداحافظی این جانب به یک نکته مهم و مسئله حساس دیگر هم اشاره کردند و فرمودند آن را توسط پاپ پی گیری کنم و آن مسئله ربه شده شدن امام موسی صدر و سرنوشت ایشان بود. امام فرمودند: «به آقای پاپ بگوئید آقای صدر در لبنان به همه اقشار مسلمان و مسیحی و غیره کمک می کرد و موجب وحدت جامعه لبنانی شده بود. آقای پاپ هم اقدام کنند تا سرنوشت ایشان روشن گردد.»

من این نکته را هم با توضیح بیشتر در مورد نقش امام موسی صدر در لبنان و روابط صمیمانه ایشان با مسیحیان و سخنرانی در کلیسا و ... به پاپ گفتم و ایشان در پاسخ گفت: «شما این موضوع را کتباً برای ما بنویسید تا ما اقدام کنیم!». و من هم به عنوان سفیر، طی نامه ای رسمی، موضوع را مطرح کردم. پس از دو سه ماه پاسخ رسمی و محرمانه واتیکان رسید که: «به دنبال تحقیق از دوستان خود، واتیکان اعتقاد دارد که آقای موسی صدر هرگز وارد ایتالیا نشده است. ما در این مورد، به دوستان لیبیایی خود تذکر لازم را دادیم». این پاسخ دیپلماتیک نشان می داد که واتیکان، پس از تحقیق از دوستان! خود که لابد محافل اطلاعاتی غربی

بودند، به این نتیجه رسیده که امام موسی وارد ایتالیا نشده و به همین دلیل هم به دوستان «لیبیایی» تذکر لازم را داده است؟! البته من همان وقت گزارش امر و چگونگی نتیجه پیگیری را به طور مکتوب برای حضرت امام و وزارت امور خارجه فرستادم.

ارسال نامه ها و پیام های دیگر، به دستگاه پاپ از طریق شما انجام می شد یا نوعاً در این قبیل موارد سفارت ها اقدام می کردند؟

اگر نامه یا پیامی از ایران بود، توسط سفارت ایران در واتیکان به دستگاه پاپ ارسال می شد. همان طور که پیام ها و نامه های آنها، توسط سفارت ما در واتیکان، به امام یا مرکز، ارسال می گردید. پس از شهادت دکتر باهنر و رجائی، «کاردینال کازارولی» که در واقع همه کاره پاپ و یا به اصطلاح نخست وزیر واتیکان بود، توسط این جانب تسلیتی را از طرف پاپ برای حضرت امام فرستاد. پس از مدتی پاسخی از دفتر امام و با امضای حضرت آقای رسولی محلاتی رسید که ما متن ترجمه شده آن را برای دستگاه پاپ فرستادیم.

درباره اقدامات تروریستی قبلی، از سوی پاپ پیام دیگری ارسال نشده بود؟

البته بخشی از این پیام ها و اقدامات هم توسط سفارت واتیکان در تهران ابلاغ می شد... که یک نمونه آن ارسال پیام تسلیت پاپ باز با امضای کاردینال کازارولی، به حضرت امام درباره شهادت شخصیت های برجسته در حمله تروریستی به مقر حزب جمهوری اسلامی بود که پس از ارسال به مرکز، توسط واتیکان، رونوشت آن به سفارت رسید که ما نیز مجدداً آن را به مرکز منعکس کردیم.

جنابعالی در دوران سفارت، در ملاقات های خود با حضرت امام چه مطالبی را با ایشان در میان می گذاشتید و چه رهنمودهایی دریافت می کردید؟

من در آن دوران در سفرهایی که به ایران می آمدم، حتماً خدمت حضرت امام می رسیدم و گزارش خلاصه ای از کارها را عرضه می کردم، چون اغلب گزارش های مهم را قبلاً از طریق وزارت امور خارجه، به طور مکتوب خدمت ایشان می فرستادم و قاعدتاً نیازی به تفصیل مجدد در دیدارها نبود.

درباره مسائل خاصی که در خارج مطرح می شدند و به رهنمود امام نیاز بود، صحبتی نمی شد؟

چرا، گاهی بعضی از برادران عرب یا ایرانی سؤالاتی را مطرح می کردند که من در یکی دو مورد موضوع را از شخص امام پرسیدم تا بتوانم به آنها پاسخ «شرعی» را بدهم.

مثلاً چه نوع مسائلی؟

برای نمونه به خاطر دارم که اوایل انقلاب آقای خلیجی، مصاحبه های جنجالی بسیاری داشت و گاهی از راه دور! هم فتوای «اعدام» صادر می کرد و مطبوعات غربی در این موارد بحث و جنجال زیادی به راه می انداختند و گاهی هم «بچه مسلمان ها» به عنوان کسب تکلیف، به من مراجعه می کردند که چه باید بکنند؟ البته من هرگز در این قبیل امور دخالتی نداشتم و اظهار نظر نمی کردم و آن را موکول به سؤال از شخص امام می نمودم.

برای نمونه یک بار آقای خلیجی، در یک مصاحبه مطبوعاتی با حضور ارباب جرائد داخلی و خارجی، به عنوان رئیس دادگاه های انقلاب اسلامی حکم اعدام شاه و فرح و اشرف و چند نفر دیگر از وابستگان به رژیم سابق را صادر کرده بود که با توجه به شرایط حاد آن زمان، انعکاس منفی خاصی در خارج یافت و البته مورد توجه اسلام گرایان افراطی هم قرار گرفت. آقای خلیجی در آن ایام موقعیت ویژه ای در خارج پیدا کرده بود، در همین زمینه در سفری که برای شرکت در کنفرانس اندیشه اسلامی مورد -ملتقی الفکر الاسلامی - همراه آیت الله تسخیری و حجت الاسلام عبدالحسین معزی که از تهران آمده بودند و الجزایر رفته بودم یکی از جوانان مصری به نام دکتر علاء ... که در آن کشور مشغول تحصیل بود و ظاهراً با گروه های جهادی مصر ارتباط داشت، به من گفت: «طبق فتوای آقای خلیجی، ما می خواهیم «فرح» را اعدام کنیم. او هر شب جمعه با «بچه هایش» در مسجد الرفاعی قاهره حضور می یابد، ولی چون چند مأمور پلیس دم در مسجد می ایستند؛ برادران ما؟! نمی توانند داخل مسجد بشوند، اما می توانند ضمن حرکت سریع با موتور! نارنجکی را داخل مسجد بیندازند که تبعاً بچه ها هم «نفله» می شوند!» تکیه او بر مصاحبه آقای خلیجی بود... من در پاسخ گفتم: «اولاً من قاضی نیستم و ثانیاً نمی توانم حکمی، آن هم غیابی در حق کسی صادر کنم. ثالثاً این موضوع را از شخص حضرت امام سؤال خواهم کرد و بعد اگر تماس گرفتید پاسخ را به شما خواهم گفت». مدتی گذشت و من به تهران آمدم و در دیداری با حضرت امام بدون ذکر جزئیات، موضوع را از ایشان سؤال کردم. ایشان فرمودند: «اگر کسی زن را مفسده می داند، گناه بچه ها چیست؟ نخیر! حتماً شما نهی شان کنید». این عین جملات امام بود؟

بله، دقیقاً عین جملات ایشان، بدون کم و کاست بود پس از مراجعه به روم، همان برادر مصری تلفنی پاسخ را از من پرسید و من گفتم: «اجازه ندادند و نهی کردند. حتماً اقدامی نشود». عجیب آنکه دکتر علاء پس از مراجعت به مصر طبق نوشته روزنامه دولتی الاهرام در روز روشن در یکی از خیابان های قاهره ترور شد!... اتفاقاً در همان ایام هیئتی از مجلس شورای اسلامی به روم آمده بودند که به کنفرانس بین المجالس بروند. روزی ناهار مهمان ما بودند و من سرمیز غذا این موضوع را نقل کردم. برادر عزیزمان، آقای سید محمود

دعایی که از خواص یاران امام و نماینده مجلس و از دوستان قدیمی حقیر هم بود، در آن جلسه حضور داشت. با ناراحتی گفت: «آقا این مطلب را در جایی نقل نکنید! حالا امام شاید مصلحتی چیزی فرموده باشند، چه لزومی دارند نقل شود؟» من گفتم: «امام در یک مسئله شرعی - فقهی، اظهار نظری که می کنند قاعداً برای نقل است نه برای مخفی کردن» و افزودم: «جنابعالی که زودتر به ایران بر می گردید، از حضرت امام سؤال کنید که فلانی این مطلب را نقل کرده، آیا می تواند مجدداً در جایی نقل کند یا نه؟». با گذشت زمان از حضرت دعایی خبری نشد! و من در سفر دیگری که به ایران خدمت امام رسیدم، اتفاقاً حضرت آیت الله آقای سید موسی شبیری زنجانی از مراجع تقلید فعلی در حوزه علمیه قم هم همراه فرزندشان حضور داشتند. من به امام گفتم: «چندی پیش موضوعی را سؤال کردم و حضرتعالی فرمودید گناه بچه ها چیست؟» امام حرف مرا قطع کردند و فرمودند: «من زن را هم نگفتم؟» من افزودم: «بلی! حضرت عالی فرمودید اگر آن زن را هم کسی مفسده بداند، گناه بچه ها چیست؟» امام فرمود: «بلی این درست است» گفتم: «سوال من این بود که آیا این نظریه ی حضرت عالی را بنده می توانم در جایی بنویسم یا نقل کنم، چون آقای دعائی معتقد بود نباید نقل شود». امام فرمودند: «نخیر! اشکالی ندارد. هم می توانید بنویسید و هم نقل کنید».

یکی از خاطرات جالب مربوط به «خارج از کشور» است که اولاً حضرت امام با چه دقتی به موضوع توجه می کردند و ثانیاً، پس از مدت ها که من می خواستم برای نقل آن کسب اجازه کنم و فقط نام «بچه ها» را بردم امام بلافاصله فرمودند: «من زن را هم نگفتم!» و این نشان دهنده دقت و احتیاط عجیب ایشان در مسائل شرعی است.

نمونه ی دیگری از این قبیل مسائل، در خاطراتان هست؟

یک نمونه دیگر را هم نقل می کنم و با اجازه شما به بحث خاتمه می دهم.

آقای بنی صدر پس از فرار از ایران به همراه رجوی در پاریس هفته نامه ای به نام «انقلاب اسلامی در هجرت» به راه انداخت که با همکاری و کمک سازمان در سطح وسیعی توزیع می شد. بنی صدر در این هفته نامه سلسله مقالاتی را تحت عنوان «ولایت فقیه یا پرورش ...» می نوشت که ضمن رد کلی مسئله ولایت فقیه - که در ایران مدعی بود او این ماده را در قانون اساسی گنجانده است و به آن پایبند و معتقد است! - به امام (قدس سره) هم اهانت می کرد.

روزی یکی از دانشجویان اسلامی مقیم خارج نزد من آمد و گفت که باید چنین کنیم و چنان! زیرا بنی صدر منکر ولایت فقیه شده است، من به او گفتم: «بدون اذن و حکم امام هیچ گونه اقدامی در این زمینه مجاز نیست!» و سپس در سفری به ایران، به حضرت امام گفتم: «دانشجویی چنین قصدی دارد! چه می فرمایید؟»

امام گفتند: «برای چی؟» گفتم: «نام برده مقالاتی در رد ولایت فقیه می نویسد و...». امام حرف مرا قطع کردند و فرمودند جنابعالی آنها را برای من فرستاده بودید و من بخشی از آنها را خوانده ام. آنجا اولاً به من ناسزا می گوید. ثانیاً ولایت فقیه را به آن نحوی که ما می گوئیم، قبول ندارد. حالا اگر کسی به من ناسزا بگوید و یا ولایت فقیه را قبول نداشته باشد، می شود او را به قتل رساند؟ اینها که جزو اصول دین نیستند که اگر کسی منکر آنها شد مرتد بشود و البته شما می دانید که گروهی از فقهای پیشین و فعلی هم این امر را با این عمومیت که ما می گوئیم قبول ندارند. به هر حال جنابعالی نهی کنید.»

بعد امام سوال فرمودند: «من که وقت نداشتم کتابهای این آدم را بخوانم، آیا شما در جایی از نوشته های او دیده اید که منکر یکی از ضروریات دین، مثلاً مسئله حجاب یا مانند آن شده باشد و یا مثل آن خبیث بگوید ما اسلامی را قبول داریم که در آن قطع ید سارق نباشد؟» من عرض کردم: «اتفاقاً ایشان کتابی درباره اهمیت حجاب و ضرورت آن نوشته است و در آثار دیگرش هم بنده، چیزی که به آن اشاره فرمودید، ندیدم.» امام فرمودند: «این آدم مغرور شد و خیال کرد که چه خبر است. اگر می نشست و کتابش را می نوشت بهتر بود که خود را برای ریاست چند روزه این چنین ضایع کند.»

قبلاً من این مطلب را در جلسه ای از برادران عرب نقل کرده بودم تا دوستان عرب بدانند که به رغم شایعات و اکاذیب دشمنان امام در فتاوی خود چقدر دقت دارند و اصولاً با این اقدامات کور و با این قبیل اعمال مخالف هستند. اتفاقاً در جلسه ای که آن را نقل کردم برادر مصری ما آقای فهمی هویدی هم حضور داشت و آن را در کتاب خود «ایران من الداخل» چاپ قاهره، نقل کرده است و عجیب آنکه آقای بنی صدر از آن استفتاء و اظهار نظر امام نتیجه منفی گرفت و باز به ناسزا گویی به حضرت امام پرداخت و بنده را هم هوادار «تروریسم» نامید!!

آقای بنی صدر شما را متهم به تروریست کرد؟ یعنی ایشان مخالف تروریسم است؟ اگر این طور بود، پس چگونه با تروریست های سازمان منافقین در انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی همکاری کرد و به آنها پناه برد و با آنها فرار کرد و دخترش را به رجوی داد و...

متأسفانه در منطق این آقایان هدف وسیله را توجیه می کند! آقای بنی صدر در زمانی و مکانی مرا متهم به «تروریسم» می کند که خود پس از فرار از ایران همراه با مسعود رجوی و با خلبان ویژه شاه مخلوع، در مصاحبه های خود در اروپا، استراتژی و تاکتیک خود و همراهان را - برای برگشت به قدرت در مدت سه ماه! ضروری بودن ترور اعلام کرد. آقای بنی صدر در مصاحبه با روزنامه ی لاریپابلیکا، چاپ دهم - مورخ ۱۹/۳/۱۹۸۲ م. صفحه ۱۶ صریحاً می گوید: «تروریسم یک ضرورت برای سرنگونی رژیم خمینی است» و

می گوید: «برای جلوگیری از تثبیت و استقرار رژیم اسلامی باید به تروریسم متوسل شد» و بعد ترور های انجام شده در ایران توسط سازمان پناه دهنده! را «نبرد آزادی بخش!» می نامد! در حالی که همین جناب رئیس جمهور دموکرات و آگاه به ۱۶۰ نوع علم! وقتی در پاریس بود کتابی علیه اندیشه های سازمان مجاهدین نوشت و منتشر ساخت و در ایران هم در شماره ۴۸ روزنامه «انقلاب اسلامی» تحت عنوان «ای تروریست ها» سرمقاله ای نوشت که در آن به شدت با تروریسم مخالف و ورزیده و تروریست ها را محکوم کرد و آنها را «در خدمت تبهکارترین دشمنان ایران» نامید که «بر ضد استقلال ایران عمل می کنند!»، آن وقت پس از فرار همین جناب، تروریسم را نه تنها مشروع می داند و به ضرورت آن «فتوا» می دهد! و بعد بنده را هوادار «تروریسم» می نامد!

آقای بنی صدر اصولاً از هیچگونه دروغی ابا نداشت و با توجه به بیماری «کیش شخصیت» که داشت، هر دروغی را در راه مسائل خود جایز می شمرد. در جریان تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای بنی صدر توسط امام خمینی (ره) که در بیمارستان - موقع کسالت امام - انجام گرفت و من نیز حضور داشتم، ایشان دست امام را بوسید، ولی وقتی در اروپا، روزنامه نگاری از وی پرسید که اگر خمینی آن طور هست که می گویند و مدعی هستید که از اول هم او را می شناختید پس چرا دست وی را بوسیدی؟ آقای بنی صدر با کمال بیشرمی آن را شایعه و دروغ می نامد که از طرف رژیم! ملایان منتشر شده است! در حالی که من در آن لحظات دقیقاً در پشت سر امام (قدس سره) و در کنار آقای بنی صدر بودم و عکس های آن مراسم هم موجود است ولی وی مدعی است که این دروغ است. به هر حال وقتی «هدف وسیله را توجیه کند» دیگر از منطق و اخلاق و وجدان و ارزش ها و... خبری نخواهد بود و متأسفانه آقای بنی صدر چنین شد! و به قول امام (قدس سره) برای چند روز ریاست مطلق، خود را ضایع کرد، و بعد هم به علت تضاد منافع با سازمان پناه دهنده، خود و دخترش از سوی آنها طرد شدند که داستان آن بسیار عبرت آموز و در عین حال تعجب انگیز است و ما در این گفتگو نمی خواهیم وارد آن بشویم.

در پایان گفتگو مایلیم بدانیم شیرین ترین خاطره جنابعالی از امام چیست؟

خاطره جالبی در این زمینه به یاد دارم که برای من بسیار شیرین است و دلگرم کننده بود. ما معادل یک میلیون تومان را که در بودجه قبلی سفارت باقی مانده بود، هزینه کردیم و در ایران این مبلغ را از خودم یا دوستان تأمین کردم و با موافقت آقای دکتر ولایتی، به آقای عرب معاون امور مالی وزارت خارجه دادم و در واقع مشکل اداری نداشتیم، اما پس از پایان مأموریت که به ایران برگشتم، یعنی حدود دو سال پس از هزینه و پرداخت ریالی آن به معاونت مالی، دو سه نفر از دوستان پرداخت کننده وجه برای نگهداری قبض یا سند در

دفتر محاسباتی خود خواستار «قبض قبولی» حضرت امام شدند. من احتمال دادم که حضرت امام این امر را نپذیرند، چون دو سال پیش من پولی را از چند نفر گرفته و در خارج هزینه کرده بودم و اکنون قبض می خواستم؟ ظاهراً خیلی طبیعی به نظر می رسید که ایشان این امر را نپذیرند، گرچه حضرت امام در جریان کارهای فرهنگی ما قرار داشتند و هر وقت خدمتشان می رسیدم، تقدیر و دعا می کردند. به هر حال روزی دسته چک در جیب! به دفتر امام در جماران رفتم و موضوع را به حجت الاسلام و المسلمین حضرت آقای رسولی محلاتی گفتم و افزودم که اگر ایشان به هر دلیلی قبول نفرمودند، چک من آماده است و تقدیم می کنم. جناب رسولی چهار «قبض قبولی» به نام اشخاص مورد نظر نوشته و همراه کارهای دیگر به اندرونی بردند، ولی چند دقیقه بعد برگشتند و با لبخند گفتند: «حضرت امام قبض ها را نپذیرفتند!» من هم گفتم: «حق است، قبض پس از دو سال؟» و بلافاصله دست چک خود را درآوردم و مبلغ را نوشتم و روی میز ایشان گذاشتم. آقای رسولی با خنده گفتند: «حالا چه عجله ای دارید؟ یک چائی دیگر بخورید! چک را هم بردارید. حضرت امام قبض ها را نپذیرفتند و فرمودند قبض وصولی خدمتشان بیرم نه قبض قبولی تا مهر بزنند». البته فرق این دو نوع قبض در این است که اولی، یعنی پول به دست من نرسیده، ولی مورد قبول است. مفهوم نوع دوم آن است که گویا پول اصلاً به دست خود ایشان رسیده است. این نوع اعتماد و اظهار لطف حضرت امام، برای من خیلی شیرین و واقعاً موجب افتخار و دلگرم کننده بود، چون من مبلغی از وجوهات شرعیه را دو سال پیش در ایران تهیه کرده و در خارج هزینه امور فرهنگی کرده ام و اکنون آمده ام و قبض قبولی می خواهم، ولی ایشان - البته با توجه به شناخت و سوابق قبلی، آن را به عنوان «وصول» به دست خودشان، تلقی فرمودند. من فتوکی قبض ها را در آرشیوم دارم و قبلاً هم در فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» شماره دوم سال ۱۳۷۰ متن آنها به تناسبی نقل شده است... به هر حال این خاطره بسیار دل انگیز و شیرین در مورد هزینه های مربوط به امور فرهنگی ایتالیاست که من هیچ وقت آن را فراموش نمی کنم.

دعوی ما برای کیست؟

اهداف انقلاب اسلامی در شعار همگانی: آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی خلاصه شده بود... مفاهیم هر سه شعار هم کاملاً روشن و قابل درک است... به نظر من دو شعار نخستین: آزادی و استقلال، پس از پیروزی انقلاب اسلامی تحقق یافت.

یعنی ایران و مردم آن از یوغ استعمار و ایادی داخلی آن که در استبداد سلطنتی و اعوان و انصار آن تبلور یافته بود، آزاد و رها شدند و توانستند با شرکت در نخستین همه پرسی آزادی، آزادانه نظر خود را اعلام دارند و بعدها نیز در انتخابات گوناگون با تشخیص خود، افراد موردنظر را برای مناصب حکومتی یا مجلس یا شوراها، انتخاب کنند...

این آزادی با طرد و قطع ید امپریالیسم و نفی حضور همه جانبه آن در کشور و سپس برچیدن رژیم ۲۵۰۰ ساله استبداد شاهی تحقق یافت و به قول یکی از بزرگان: اگر انقلاب هیچ بازدهی ای هم جز طرد استعمار و نفی استبداد نداشت، همین برای اثبات ارزش و اهمیت آن کافی بود... چون منشأ همه مفاسد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... در جوامع وابسته، استبداد و استعمار است.

بدین ترتیب و بدون ورود در توضیح و تفصیل، باید پذیرفت که نخستین شعار انقلاب اسلامی عملی نشد و مردم نیز خود شاهد چگونگی مراحل و دوران های تکاملی آن پس از پیروزی بوده اند. مسئله دوم که بی تردید از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، موضوع استقلالی است که اساس و ریشه پیشرفت و تکامل در هر جامعه ای به شمار می رود...

بی تردید اگر انقلاب پیروز می شد ولی در عمل «استقلال» نمی یافت و به شرق یا غرب روی می آورد، دستاورد نهایی آن برگشت به دوران قبلی، در لباس و شکلی جدید بود. وابستگی به این یا آن، لوازم و تبعاتی دارد که در صورت پیدایش گریزی از آنها نخواهد بود...

استقلال به مفهوم واقعی کلمه ستون اصلی و پایه بنیادی شکوفایی یک جامعه و یک ملت است... در هر کجا که استقلال نباشد، بیماری های مسری ویرانگر «غرب زدگی» یا «شرق زدگی» شیوع پیدا خواهد کرد و جامعه ای بی هویت، پیرو دیگران، مقلد بی اختیار غرب یا شرق - در همه زمینه های زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی - به وجود خواهد آمد که در کل موجب انهدام «آزادی» به دست آمده هم خواهد شد...

و روی همین اصل بود که شعار «استقلال» با شعار «نه شرقی - نه غربی» تکمیل شد تا به مرحله سوم، یعنی تشکیل جمهوری اسلامی برسیم که در واقع عالی ترین مرحله ارزشی و هدفی انقلاب اسلامی است. در مورد تشکیل جمهوری اسلامی - اصلی ترین هدف انقلاب - متأسفانه باید گفت که ما هنوز به طور کامل به این هدف نرسیده ایم... چراکه «جمهوری اسلامی» بدون حضور عینی همه جناح ها و گرایش ها و صاحبان افکار و اندیشه های متفاوت، که چارچوب کلی نظام اسلامی را پذیرفته اند، تحقق پذیر نخواهد بود...

باید اشاره کرد که قبل از پیروزی انقلاب، این جمهورگرایی نقش آفرین به نوعی در عمل تحقق یافته بود و دیدیم که همه سازمان ها، احزاب، گروه ها و اندیشه های مختلف - در چارچوب کلی اسلام - با ایمان و تعاون و همکاری و ایثار و فداکاری، به میدان آمدند و توانستند، «جمهور مردم» را در همه شئون و امور کشور دخالت و شرکت دهند که یک نمونه از ثمره آن، علاوه بر اصل پیروزی انقلاب، مقاومت هشت ساله در دفاع مقدس بود که اگر این ایمان و ایثار و تعاون نبود، نمی توانستیم در مقابل جهانی از دشمن، امپریالیسم شرق و غرب، ارتجاع عرب، مزدوران اجاره ای داخلی و... مقاومت کنیم.

اما متأسفانه بعدها، به تدریج این صفات نیک پیروزی آفرین، کمرنگ شد و دعوای خصوصی و منافع شخصی و اهداف حزبی و حتی قومی باعث شد که هدف اصلی انقلاب - جمهوری اسلامی - تاکنون به طور کامل تحقق نیابد و کشور با مشکلاتی در زمینه های مختلف روبه رو شود. در واقع انحصارطلبی و تمامیت خواهی! همه جناح ها - بدون استثنا - باعث شده که تاکنون هدف نهایی، تحقق نیابد و همگان خود را - و حزب خود را - صاحب انقلاب، تنها مدافع انقلاب، تنها مؤمن و تنها ملتزم به اسلام! و تنها کسانی که حق دارند همه امور کشور را، آن طور که خود می خواهند و بدون توجه به اصل مشورت - که دستور قرآنی است - در دست بگیرند و اداره کنند!...

متأسفانه این انحصارگرایی از زمان تشکیل دولت موقت آغاز شد و تا امروز نیز - هربار به نحوی! - استمرار یافته است و دوستان و برادران، غافل از آن هستند که بدون حضور عینی و عملی همگان، هماهنگ با اهداف انقلاب و در چارچوب نظام اسلامی، موفقیت نهایی به دست نخواهد آمد...

و طرد و نفی عناصر غیر همفکر، سرانجام مطلوبی نخواهد داشت. هم اکنون همه دوستان و برادران، بدون استثنا، «ساز» خود را می زنند و فقط خود را «صاحب حق» می دانند و می نامند و بدون توجه به مشکلات مردم و توطئه های دشمن، در طرد غیر هم اندیشان، آن هم به نام اسلام!، می کوشند در حالی که امام خمینی (ره) بنیانگذار این انقلاب در این باره می فرماید:

« ... دعوای ما دعوایی نیست که برای خدا باشد... همه ما از گوشمان بیرون کنیم که دعوی ما برای خداست.
ما برای مصالح اسلامی دعوا می کنیم!... دعوی من و شما و همه کسانی که دعوا می کنند، همه برای خودشان
است...»

(صحیفه امام، جلد ۱۴، صفحه ۴۷۹)

دموکراسی مفهوم گسترده ای است که در عمل در قالب های گوناگون ظاهر شده و اشکال متفاوتی به خود گرفته است. اما آنچه ویژگی مشترک همه دموکراسی ها محسوب می شود، عبارت است از «حکومت مردم» و «انتخابات». نسبت اسلام و دموکراسی همواره محل نزاع و اختلاف اندیشمندان و متفکران مسلمان و غیرمسلمان بوده است. در مقایسه اسلام و دموکراسی یک نکته ظریف وجود دارد و آن این است که اسلام دینی الهی است و دموکراسی روشی است بشری؛ بنابراین مقایسه باید میان «نظام اسلامی» و «نظام دموکراتیک» انجام شود زیرا این در صورت عملی و تعیین یافته اسلام و دموکراسی محسوب می شوند.

وجوه مشترک نظام اسلامی و نظام دموکراتیک عبارتند از: اصالت قانون، جمهوریت، تفکیک قوا و تضمین حقوق و آزادی های عمومی از قبیل آزادی بیان، عقیده، اجتماعات و تحزب. به عقیده نویسندگان در نظام جمهوری اسلامی اصول فوق مدنظر قرار گرفته و از این جهت نظام اسلامی یک نظام دموکراتیک است. مشارکت مردم در تعیین سرنوشت شان از طریق انتخابات و مراجعه به آرای عمومی اعضای شوراهای محلی، نمایندگان مجلس، رئیس جمهور و اعضای مجلس خبرگان همگی با رأی و نظر مردم انتخاب می شوند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حقوق و آزادی های سیاسی و اجتماعی شهروندان را تضمین می کند و اصل نظارت بر قدرت را به منظور جلوگیری از هر گونه خودکامگی مدنظر قرار داده است. در مورد رهبری نیز شرط عدالت و تقوا به عنوان مکانیسم درونی نظارت مدنظر قرار گرفته و مجلس خبرگان نیز بر عملکرد رهبری نظارت دارد. سایر نهادهای قدرت از جمله مجلس، ریاست جمهوری و قوه قضائیه نیز به طور مستقیم و غیرمستقیم تحت نظارت مردم قرار دارند. بر اساس آنچه گفته شد، می توان گفت نظام اسلامی در مورد حفظ حقوق و منافع ملت و تحقق مشارکت مردم گوی سبقت را از نظام های مبتنی بر دموکراسی ربوده است.

دموکراسی مفهوم گسترده ای است که برخی از متفکران آن را بنا نهادند و بسیاری از اندیشمندان و صاحب نظران سیاسی طی قرن ها آن را گسترش دادند. از مفهوم دموکراسی تعبیر و تفاسیر متعدد و متنوعی ارائه شده و همین امر موجب شده است دموکراسی در عمل به صور گوناگون ظاهر شود. اما بین این اشکال و مضامین مختلف وجه مشترکی وجود دارد که به منزله رکن اصلی و اساسی دموکراسی به شمار می آید و این رکن در دو کلمه خلاصه می شود: حکومت مردم. حکومت مردم نیز مفهوم وسیعی است و راهکارها و ابزارهای متعددی می طلبد که بارزترین و شایسته ترین آنها انتخابات و مراجعه به افکار عمومی است.

واژه دموکراسی مضامین فلسفی، عقیدتی و سیاسی را در بر می‌گیرد که با رکن آن یعنی «حکومت مردم» در ارتباط است. این مضامین فلسفی و ایدئولوژیک به موضوعاتی چون حاکمیت و رهبری و مشروعیت و غیره بر می‌گردد و مفاهیم سیاسی آن با ابعاد راهبردی حکومت ارتباط تنگاتنگ دارد. در اینجا مسأله نسبت میان دموکراسی و نظام اسلامی پیش می‌آید که از مسائل مناقشه برانگیزی است که ذهن بسیاری از اندیشمندان اسلامی اعم از اسلام‌گراها و صاحبان نظریات تلفیقی و لائیک‌ها را به خود مشغول کرده است.

اشکال عمده‌ی بی‌گانه‌ی می‌توان بر چنین مقایسه‌ی بی‌گرفته‌ی این است که اسلام «دین الهی» و دموکراسی «روش سیاسی مادی» بوده و بنابراین مقایسه میان آنها اشکال برانگیز است. یادآوری این نکته حائز اهمیت است که طرح این مسأله به صورت مقایسه اسلام و دموکراسی از نظر منطقی درست به نظر نمی‌رسد. مقایسه باید بین دو مفهوم یا دو مصداق که از یک جنس هستند، صورت گیرد، پس این مقایسه باید بین «نظام دموکراتیک» و «نظام اسلامی» صورت گیرد، چراکه نظام اسلامی صورت تطبیقی (و عملی) قانون اسلامی است و نظام‌های فرعی متعددی را در بر می‌گیرد که بارزترین آنها نظام سیاسی اسلام و نظام اقتصادی اسلام و نظام اجتماعی اسلام و غیره هستند و اینها نظام‌هایی هستند که برخی از آنها تکامل یافته و چه بسا در بسیاری از مناطق اجرا شده باشد.

اگر مفاهیم فلسفی و نظری دموکراسی را نه به عنوان روشی سیاسی که در محیط اجتماعی ویژه‌ای ایجاد شده و اندیشمندان از دیدگاه‌های خاص خود آن را بررسی کرده‌اند، بلکه به عنوان ابزاری در برپایی حکومت در نظر بگیریم، وجوه اشتراک و هماهنگی بسیاری میان دموکراسی و نظام سیاسی اسلام خواهیم یافت. البته تمامی ابعاد این حکومت اسلامی لزوماً دموکراتیک نیست، زیرا حکومت اسلامی ابزار اجرایی خاص خود را دارد که برخی از این ابزار با ابزار حکومت دموکراتیک یکسان بوده و برخی دیگر متفاوت هستند. اما همین وجوه اشتراک و مطابقت را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- اصالت قانون

نظام‌های اسلامی و دموکراتیک در اداره امور جامعه بر اصالت و برتری قانون تأکید دارند. البته نباید اختلاف موجود در منشأ قانون در دو نظام (اسلامی و دموکراتیک) را نادیده بگیریم. دموکراسی، اصولی را جهت تضمین قانونمندی حکومت وضع کرده که مهم‌ترین آنها عبارتند از وجود قانون اساسی که متضمن حقوق و تکالیف متقابل دولت و ملت است، تفکیک قوا، نظارت قضایی و حمایت از حقوق و آزادی فردی و به خصوص حقوق و آزادی‌های سیاسی.

نظام اسلامی از زمان تأسیس بر اجرای این اصول که با مبانی اولیه اسلام درآمیخته، همت گمارده است، یعنی ابتدا ملت قانون اساسی پایداری را به واسطه خبرگانی که آنها را به همین منظور برگزیده بود، پی ریزی کرد، سپس به قانون اساسی رأی داد. در قانون اساسی تفکیک قوا مدنظر قرار گرفته و مبداء برتری قانون و درجه بندی قوانین است و بر حمایت از حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی تصریح شده است. همچنین نهادهای قانونی لازم برای پاسداری از اصول شرع و قانون اساسی تشکیل شد. و شاید اصل ۱۰۷ از قانون اساسی که اشاره می کند: (رهبر در برابر قانون با تمامی افراد جامعه برابر است) نمونه ای بارز از برتری «قانون» در حکومت اسلامی به عنوان مرجع و داور نهایی باشد.

۲ - جمهوریت

دو نظام اسلامی و دموکراتیک در مفهوم عام جمهوری که به معنای دخالت مردم در ایجاد حکومت و برگزیدن شکل و محتوای آن است، با هم اشتراک دارند. با این تفاوت که نظام اسلامی قید (اسلامی بودن) را برای جمهوری خود قرار داده است، زیرا (اسلامی بودن) مفهومی واقعی برای جمهوریت از نظر اسلام است. پس «جمهوریت» نحوه و شکل حکومت اسلامی و «اسلامی بودن» مضمون و محتوای آن بوده و انتخاب نام «جمهوری اسلامی» خواسته و هدفی است که مردم در دوران انقلاب اسلامی بر آن تأکید کردند و شعار آن را سر دادند و در اولین انتخابات عمومی بعد از انقلاب به آن رأی دادند.

۳ - تفکیک قوا

این اصل یکی از مهم ترین اصول دموکراسی است که پایه گذاری آن را به متفکر فرانسوی، منتسکیو، منسوب می کنند. بعد از منتسکیو تفکیک قوا همواره از لوازم ضروری دموکراسی به شمار آمده و حکومت های دموکراتیک آن را پذیرفته اند. این اصل در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز مورد تأکید قرار گرفته است. اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می گوید: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می شوند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

همچنین قانون اساسی قدرت امام امت را برتر از این قوا می داند، بدون اینکه این قدرت بر حرکت حکومت اشراف داشته باشد اما این قدرت را برتر از قانون قرار نداده است. وجود قدرت ناظر بر قوای سه گانه امری فوق العاده حائز اهمیت حتی در مقیاس های بشری است، این امری است که حتی طرفداران دموکراسی نیز با توجه به عدم تناسب و ناهمگونی قوای سه گانه ضرورت آن را احساس می کنند.

۴ - حقوق و آزادی های عمومی

برخی دیدگاه ها از اختلاف بین اندیشمندان سیاسی پیرامون ریشه های آزادی و حقوق و قانونگذاری آنها و قانونمند بودن آنها حکایت می کند، اما آنها به هنگام رسیدن به مرحله یی معین با یکدیگر توافق دارند و اسلام در پایه گذاری این حقوق و آزادی ها پیشی گرفته است و تجربه (انقلاب) معاصر به وجود آمد تا تحولی را که اسلام قانون آن را در این زمینه (حکومت) طرح ریزی کرده است، اجرا کند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصول ۱۹ تا ۲۱ خود بر حق مساوات و برابری تأکید کرده و اصول ۲۳ تا ۲۷ به حقوق و آزادی های سیاسی اشاره دارد و اصول ۳۴ تا ۳۶ بر حق دادخواهی و اصل ۲۹ بر حق التزام و امنیت اجتماعی و دو اصل ۴۶ و ۴۷ بر حق مالکیت خصوصی دلالت دارد. در زمینه حقوق و آزادی های سیاسی و مشارکت سیاسی و اجتماعی در قانون اساسی آمده است: التزام و حدود آزادی های سیاسی و اجتماعی از طریق قانون مشخص می شود. تعریف و ترسیم حد و مرز آزادی های سیاسی و اجتماعی از ضروریات یک حکومت اسلامی است.

همچنین لازم است امور کشور با مراجعه به آرای مردم اداره شود که در نظام جمهوری اسلامی در قالب انتخاب رئیس جمهوری اسلامی و اعضای مجلس شورای اسلامی و اعضای دیگر مجالس شورا و... یا از طریق همه پرسی عمومی تحقق می یابد. بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقتی که در اصول بعد می آید اعمال می کند.» قانون اساسی اسلامی دیدگاهش را نسبت به حقوق اولیه و آزادی های سیاسی مشروع روشن می سازد و آن را به چند دسته تقسیم می کند که مهم ترین آنها عبارتند از:

۱- آزادی عقیده: تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی توان به صرف پایبند بودن به عقیده ای خاص مورد تعرض قرار داده و مؤاخذه کرد.

۲- آزادی تشکیل احزاب و گروه ها: فعالیت احزاب، جمعیت ها و انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی و اقلیت های دینی به رسمیت شناخته شده، آزاد است، مشروط به اینکه با اصول استقلال و آزادی و وحدت ملی و ارکان اسلامی و پایه های جمهوری اسلامی مخالفت نداشته باشد، به طوری که نمی توان هیچ کس را از اشتراک در آنها منع کرد یا اینکه آنها را به شرکت در دیگری مجبور ساخت.

۳- آزادی بیان: انتشارات و مطبوعات در بیان مواضع و دیدگاه‌ها آزادند، تا زمانی که به مبانی اسلام و حقوق دیگران خدشه‌ی وارد نکنند.

۴- آزادی اعتراض و راهپیمایی‌ها: تشکیل اجتماعات و انجام راهپیمایی بدون حمل سلاح آزاد است. اینها صور و اشکالی از آزادی‌ها و حقوقی است که دموکراسی نیز آنها را تصدیق می‌کند. اگر به نتایجی که مفهوم جامعه مدنی - جدا از مضامین فلسفی - ارائه می‌دهد یا به ساختار جامعه غربی که آن را به وجود آورده، نگاه کنیم، در می‌یابیم که این نتایج به دست آمده با آنچه قانون اساسی ارائه داده، مطابقت دارد؛ مضامینی همچون برتری قانون و برابری افراد در مقابل آن، وجود سازمان‌های جامعه مدنی که مردم در مقابل جامعه سیاسی تشکیل داده‌اند، توسعه سیاسی و آزادی و نظم اجتماعی و...

مشارکت ملت در نظام اسلامی یا میزان نقشی که مردم در حیات سیاسی و اجتماعی و در قلمرو دولت اسلامی ایفا می‌کنند، یکی از نکات قابل توجه است. در اسلام مشارکت مردم در شکل بسیار خاصی تجلی یافته که حتی در بین نظام‌های مبتنی بر دموکراسی نیز نادر است و این همان چیزی است که اسلام آن را در مفهوم «شورا» خلاصه می‌کند و هیچ مفهوم دیگری از روش‌های متداول مشارکت ملی به پای آن نمی‌رسد. برای اینکه سخن در چارچوب نظری محصور نشود، به نمونه‌های تطبیقی و عملی آن در مشارکت ملی جمهوری اسلامی طی ۲۰ سال گذشته می‌پردازیم:

۱- کمتر از دو ماه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی رأی‌گیری برای تعیین نظام حکومتی به شکل همه‌پرسی عمومی صورت گرفت و ۹۸/۲ درصد از شرکت‌کنندگان به نظام جمهوری اسلامی رأی دادند.

۲- ملت پس از آن نمایندگان خود را در مجلس خبرگان قانون اساسی انتخاب کردند، که وظیفه تدوین قانون اساسی و وضع و تقریر آن را به عهده گرفتند.

۳- ۹۹/۵ درصد از شرکت‌کنندگان در نظرسنجی به قانون اساسی رأی مثبت دادند که پیش از آن مضمون آن را برای تمامی گروه‌های ملت توسط روزنامه‌ها و مجلات و در دانشگاه‌ها و مساجد و خیابان‌ها و به کمک وسایل ارتباط جمعی تشریح کرده بودند.

۴- مردم تاکنون پنج رئیس‌جمهور را در هفت دوره انتخابات برگزیده‌اند که آخرین آنها انتخابات ریاست جمهوری اخیر بود که جهان را به شگفتی واداشت و بیش از ۸۰ درصد کسانی که حق رأی داشتند در آن شرکت کردند و این نسبت (شرکت‌کننده) در بین تمامی انتخابات واقعی در کشورهایی که دارای نظام دموکراسی هستند، کم‌نظیر است.

- ۵- مردم تاکنون در پنج دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کرده اند.
- ۶- ملت نمایندگان را در مجلس خبرگان (رهبری) طی سه دوره برگزیده است که وظیفه این مجلس عزل و نصب رهبر و نظارت بر عملکرد اوست.
- ۷- پس از موافقت همه مردم با رهبری امام خمینی (ره)، جانشین او را نیز با انتخابات غیرمستقیم برگزیدند، بدین صورت که مردم اعضای مجلس خبرگان رهبری را انتخاب کردند و این مجلس نیز در دوره دوم خود آیت الله سید علی خامنه ای را در سال ۱۳۶۸ هـ. ش. انتخاب کرد.
- ۸- مردم طی ماه های گذشته نمایندگان خود را در شوراهای محلی - به عنوان یکی از مهم ترین مجاری مشارکت سیاسی - انتخاب کردند و این انتخابات از جمله مراحل نهایی حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان است و مطابق با سختاری است که نظام اسلامی آن را مطرح می کند.
- مشارکت سیاسی وسیع و همه جانبه مردم در نظام اسلامی کاملاً آشکار می کند که این نظام اهمیت فراوانی برای این اصل قائل است چراکه پیکره سیاسی آن بر این مبنا استوار است و این قاعده ای است که پشتوانه قدرتمندی برای دولت و ولایت فقیه محسوب می شود. پس ولایت فقیه عمود و پایه حکومت اسلامی است، در حالی که شورا اساس و قاعده آن است. شورا به عنوان ابزار اجرایی حکومت همه جوانب حاکمیت اسلامی را در بر دارد، به طوری که آن را با تمامی اجزای نظام اسلامی اعم از مجلس، قوه قضائیه و مجریه به هم پیوسته می بینیم. در حقیقت این شوراها مراکزی هستند که مردم از طریق آنها حضورشان را در تمامی سازمان های حکومتی ابراز می کنند و اراده خود را در تعیین سرنوشت خویش در چارچوبی که اسلام مقرر فرموده، اعمال می کنند. از بالاترین نموده های شورا در جمهوری اسلامی می توان به موارد زیر اشاره کرد:
- ۱- مجمع تشخیص مصلحت نظام که عالی ترین شورا است و از طریق آن سیاست های عمومی در جهت منافع کشور ترسیم می شود و از مهم ترین سران مملکت تشکیل شده است.
 - ۲- مجلس خبرگان رهبری که پیشتر به آن اشاره شد.
 - ۳- مجلس شورای اسلامی که به منزله قوه قانونگذاری است.
 - ۴- شورای نگهبان قانون اساسی که به منزله مرجع نظارت بر مصوبات مجلس شورای اسلامی است.
 - ۵- شورای امنیت ملی که از بزرگان و سران کشور تشکیل شده است و خود شامل تعدادی از شوراهای جانبی (فرعی) می شود.

۶- هیأت دولت که به منزله قوه مجریه است.

۷- شوراهای محلی یا شوراهای شهرها و روستاها.

در حالی که نظام دموکراتیک، مشارکت سیاسی را به گروه های حزبی محدود می کند، نظام اسلامی عرصه را برای تمامی فعالیت های اجتماعی و فردی مستقل باز می گذارد تا جایگاه مطلوب خود را بازباید. هم اکنون دموکراسی از معالجه غده های سرطانی استبداد و دیکتاتوری که در پیکره آن رشد کرده، ناتوان است، بعد گروه های حزبی که به خاطر به دست آوردن آرا در مقابل رقبای، انواع انحصارطلبی های تبلیغاتی و فردی را به کمک انجام تقلب در انتخابات و انحراف آن از مسیر درست انجام می دهند و در این میان نیز گروه های فشار با نفوذ وسیع در دستگاه های دولتی و در نهادهای اجتماعی، افکار آنها را تخطئه می کنند. احزاب سیاسی پس از کسب قدرت به اجرای دستوراتی که برای آنها تنظیم شده، می پردازند و اجراکننده دستورات، نیروهایی هستند که از آنها حمایت می کنند.

این نیروها شامل سازمان های اقتصادی و کارتل ها و شرکت های چند ملیتی یا نیروهای سیاسی عقیدتی پنهان هستند و همان چیزی است که برخی از متفکران غربی آن را «دیکتاتوری اکثریت» یا «طغیان اکثریت» نامیده اند. حقیقت این است که این «اکثریت» - هنگامی که در جریانات سیاسی آنها دقت نظر می کنیم - همان اقلیت هستند که احزاب موجود در دموکراسی بر سر آن جدال می کنند.

اما در نظام سیاسی اسلامی، همان گونه که تجربه اش در ایران نشان داد، تقسیم قوا به صورت متوازن است و این قوا از یک سو ملزم به فرمانبرداری از فقها و از سوی دیگر تحت نظارت ملت هستند و بدین صورت امکان هرگونه سلطه استبدادی و دیکتاتوری از میان می رود، چه این سلطه از جانب فقیه باشد یا از جانب رئیس جمهور یا از جانب مجلس یا قوه قضائیه، تفاوتی نمی کند و این به برکت ضوابط شرعی هوشیارانه یی است که در این زمینه وجود دارد. قانون اساسی نیز ضوابط قانونی روشنی را در این زمینه وضع نموده که هرگونه استبداد و خودکامگی را در قلمرو حکومت ممنوع می سازد و در اینجا به برخی از مهم ترین ضوابط قانون اساسی اشاره می کنیم:

۱- قانون اساسی شرط عدالت و تقوا را برای رهبر (ولی امر) وضع کرده و نبود این شرط بدین معنا است که مجلس خبرگان بلافاصله نسبت به برکناری او اقدام می کند و عدالت متناقض با ظلم و استبداد و فسق و دیکتاتوری است و همچنین قانون اساسی مجلس مشورتی را برای رهبر در نظر گرفته به نام مجمع تشخیص مصلحت نظام که به واسطه آن ترسیم خط مشی های نظام صورت می گیرد. این دو، نمونه های عملی و اجرایی ضوابطی است که هرگونه امکان استبداد را از سوی رهبر (ولی فقیه) منتفی می کند.

۲- رئیس جمهور و به طور کلی قوه مجریه از سوی مجلس شورای اسلامی که مردم آن را انتخاب کرده اند تحت نظارت قرار دارد. به علاوه عزل رئیس جمهور با رأی مجلس و بعد از موافقت رهبر امکان پذیر است. به علاوه رهبر هنگامی که دیوان عالی کشور رأی به محکومیت رئیس جمهور بدهد، می تواند او را عزل کند. از طرف دیگر وزرا نیز از سوی مجلس شورا تحت نظارت هستند و بدین ترتیب امکان ندارد رئیس جمهور و هیچ یک از وزرا در تصمیمات خود گرفتار استبداد شوند.

۳- از سوی دیگر مصوبات و قوانین مجلس شورای اسلامی نیز تحت نظارت شورای نگهبان قرار دارد و مجلس بدون تأیید شورای نگهبان نمی تواند مصوبه یا لایحه ای را تصویب کند و این نیز ضمانتی است که امکان استبداد قوه مقننه را - به رغم اختیارات گسترده بی که دارد - منتفی می کند.

۴- ملت اسلامی وظیفه نظارت ملی را بر دولت و قوای آن از طریق ادای واجب شرعی که همان امر به معروف و نهی از منکر است به جا می آورد. به این ترتیب نظارت مردم از طریق این اصل موجب می شود که حکمرانان و صاحبان قدرت چشمان بیدار مردم را همواره مراقب و نظاره گر اعمال و رفتار خود ببینند و از فساد سیاسی و اقتصادی دوری کنند.

در خلال آنچه گذشت در می یابیم که نظام اسلامی در اجرای مصالح ملت و در حمایت از حقوق و آزادی های آنها و نیز تحقق بخشیدن به مهم ترین انواع مشارکت گوی سبقت را از نظام دموکراسی ربوده و این به برکت هدف اصلی نظام اسلامی است و نیز به برکت کسی که برای هموار کردن راه این دنیا برای رسیدن به آخرت و دست یافتن به اجر و پاداش نیک آن، به پا خاست و شاید تأکید بر عدم معیار قرار گرفتن دموکراسی در برپایی نظام اسلامی، یکی از مهم ترین روش های ثابت شده بی است که پایبندی به آن بر هر محقق مسائل سیاسی واجب است، چرا که نظام اسلامی در پایه های اعتقادی و مبانی فقهی و فلسفه سیاسی اش کاملاً استقلال دارد و همه این ها را در مجموع واقعیت های نظام اسلامی و اهداف و غایات الهی آن بیان می دارد، و این نظام نه به خاطر مخالفت با دموکراسی در بعضی عرصه های نظری زیان می بیند و نه به علت هماهنگی با دموکراسی در ابزار اجرای حکومت تقویت می شود.

از زمان فروپاشی آخرین نظام سیاسی دولتهای اسلامی - دولت خلافت عثمانی - بدست مصطفی کمال آتاترک، در سال ۱۹۲۴، سرزمینهای اسلامی امواج متوالی و گوناگون شکستها و مصیبتها را از سر گذراند که سرانجام تداوم حضور نفوذ و سلطه خشن غربی را موجب گردید. و شاید دولت نامشروع لائیک، که تراوش یافته از طرح جدید امپریالیسم است، یکی از مهمترین ابزارهای غرب در این خصوص باشد. زیرا که از طریق آن، مسئله تجزیه و منطقه‌گرایی، در برابر امت واحده و میهن یکپارچه در طول سیزده قرن، تثبیت یافته است. سپس روشهای غربزدگی و آثار ویرانگر آن در برابر توحید و روش اسلام یعنی راه حق، راه صلح و عزت قد علم کرد. همچنین در سایه این روند، مهمترین و خطرناکترین هدف حمله غرب به اجرا در آمد، آنگاه که « دولت عبری» در قلب جهان اسلام ایجاد شد.

پس از گذشت بیش از نیم قرن از فروپاشی خلافت و پیدایی دولت‌های ملی‌گرا، انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید و یکی از مهمترین حلقه‌های زنجیره دولت‌ناسیونالیستی که امپریالیسم در ایران زمان شاه بنیان نهاده بود، از هم گسست و موازنه نیروها در منطقه آنچنان دچار دگرگونیهای شدید شد که ناظران سیاسی هرگز انتظار آن را نداشتند. پرچمها و شعارهای اسلامی در آسمان منطقه به طور بی‌سابقه‌ای برافراشته شد و واپسین سال دهه هفتاد (۱۹۷۹م) تمام منطقه را برسر دوراهی مهمی قرار داد: توده‌های میهن اسلامی در حالت شور التهاب و سرمستی، انقلاب اسلامی را بدون حد و مرز تایید نمودند و نسبت به آن ابراز همدردی می‌کردند تا اینکه دهه هشتاد آغاز و با آن، سالهای سنگین نیز آغاز شد و شور و التهاب کم رنگ گردید. سرمستی پرید و اندیشه و عقل وارد گود شد و خردگرایی مسلمانان به تلاش جهت ساماندهی گفتگوی بی‌نتیجه باتبلیغات غربی و عربی پرداخت.

روژه گارودی اندیشمند فرانسوی مسلمان اعلام می‌نمود: "امام خمینی الگوی توسعه غرب را در قفس اتهام قرار داد. او به زندگی ایرانیان معنا بخشید آنهم درست در زمانی که غرب و سرسپردگانش که از این قیام و انقلاب گیج شده بودند، در چند محور جهت ضربه زدن به انقلاب حرکت کردند. ابتدا کوشیدند مانع از رسیدن رهبران مذهبی به قدرت شوند... اقلیتهای قومی را برانگیختند... از گروههای ایرانی ضد انقلاب و گروهکهای سلطنت طلب، ساواک و برخی سازمانهای لائیک پشتیبانی کردند، سپس به محاصره اقتصادی و سیاسی دست زدند و وقتی تمام این توطئه‌ها شکست خورد، به صدام حسین دستور دادند تا جنگ را آغاز کند! و سرانجام میان اهل تسنن و تشیع، فتنه را برانگیختند تا موج انقلابی - جهادی را محاصره نمایند و از

رسیدن تاثیر آن به مناطق سنی نشین - خواه مناطق نفت خیز یا مناطق رودرو با اسرائیل - جلوگیری بعمل آورند. و بهمین دلیل اوج فتنه انگیزی در عربستان سعودی و میهن اشغالی (فلسطین) بود.

اگر تمام تلاشها به شکست انجامیده باشد، تلاش اخیر - فتنه انگیزی - به پاره‌ای موفقیتها دست یافت، زیرا که عمدتاً در خارج از سرزمین ایران انجام می‌گیرد و ستونی بزرگ از وعظ و آخوندهای درباری آن را رهبری می‌کنند که به گفته بانوی مجاهد زینب غزالی، نظامهای طاغوتی آنان را در این توطئه صهیونیستی - که تردیدی در ماهیت آن نیست - به مزدوری گرفته‌اند. امروز که ما از چگونگی وضع نابسامان امت - که فتنه آن را از پای در می‌آورد - به سوگ نشسته‌ایم، در برابر این هیاهوی تاسف برانگیزی که تر و خشک را می‌سوزاند، از چاره اندیشی علمی و واقع بینانه گریزی نداریم...البته ما حتی شنیده‌ایم که بعضی‌ها شیعه امامی اثنی عشری را یک مذهب اسلامی می‌دانند که از دیگر مذاهب اهل سنت تمایزی ندارد، ولی در مقابل، این را هم شنیده‌ایم که بعضی‌ها میان شیعه امامی اثنی عشری و فرقه غلات، فرقی قائل نیستند و آنان را گروهی کفر و رز و زندیق! یا مجوس و زرتشتیان گناهکار می‌شمارند!

در این بررسی سریع تلاش خواهیم کرد با نظرات و مواضع علمای اهل سنت و رهبران حرکت‌های اسلامی معاصر آشنا شویم که تاکید دارند امامیه اثنی عشری یک فرقه اسلامی است و پیروان آن در اصول اعتقادی با ما یکسان هستند و تنها در برخی مسائل اختلاف نظر دارند، مسائلی که اختلاف نظر درباره آنها، کفر یا خروج از جرگه امت اسلامی تلقی نمی‌گردد!

این بررسی، یک بحث تفصیلی درباره دیدگاهها و دلایل شرعی آنها نیست که این بحث دیگری را می‌طلبد، ولی ما تنها از میان بسیاری از نظرات و مواضع، پاره‌ای را جهت دقت و یادآوری انتخاب خواهیم کرد. اصولاً اسلام دینی است که به تامل، تفکر و خردگرایی دعوت می‌کند... به گفتگو و سازندگی فرامی‌خواند و مجتهد را حتی اگر اشتباه کند، دارای اجر و پاداش می‌داند... که اگر درست اجتهاد کرده باشد، دو پاداش می‌گیرد. این امر در بنیانگذاری تمدنی عظیم سهیم بوده است، تمدنی که الگویی بی‌نظیر برای خلاقیت فکری تسامح بود، با اینحال امت، دوره‌هایی استثنایی از ترور فکری، نه تنها از سوی حکومت بر ضد جامعه، بلکه میان خود قشرهای جامعه را از سرگذرانید... تروریسم فکری به همراه تنگ نظری و بستن تمام درهای گفتگو... این وضع همراه با دوره‌های انحطاط و شکست در تاریخ مان بود. زمانی که تبعیت نا آگاهانه و تعصب منفور حاکم بود و مکتب‌های فکری که رهبران و پیشوایان بزرگ بانی آن بودند، به احزابی تبدیل شدند که گاهی با بکارگیری سلاح تکفیر و گاهی دیگر با فتنه انگیزی در محافل اجتماعی، هر یک از طریق تروریسم، دیگری را از صحنه بدر می‌کردند.

کتابهای حجت الاسلام ابو حامد غزالی همانند کتابهای شیخ الاسلام، ابن تیمیه، هردو مغزهای تاریخ اندیشه اسلامی - بدست علمای مسلمان به آتش کشیده شد. البته «غزالی» اشعری است و به سوی تصوف می‌گراید ولی «ابن تیمیه» به سوی سلفی‌گری گرایش دارد، و این واکنش در قبال هر دو این تاکید را دارد که تروریسم بر ضد طرف خاصی جهت داده نشده بود، بلکه بر ضد سازندگی! است. وقتی کتاب «احیاء علوم الدین» را آتش می‌زدند، کتاب را بدعتی مخالف با سنت دانستند! در برهه‌هایی دیگرکار برخی شافعیان متعصب بدانجا رسید که وقتی از یک شافعی پرسیدند: حکم غذایی که یک قطره شراب در آن افتاده باشد چیست؟ او در پاسخ گفت: برای یک سگ یا یک حنفی؟ و آنگاه که از یک حنفی متعصب پرسیدند: آیا برای یک حنفی جایز است که بایک دختر شافعی ازدواج کند؟ پاسخ داد: جایز نیست، زیرا ایمان آن زن مورد تردید است! و دیگری گفت: با قیاس بر اهل کتاب، ازدواج با او جایز نیست! شیخ محمد غزالی در یکی از کتابهای خود نقل می‌کند که وی روزگاری را دیده است که وقتی وارد مسجد می‌شد چهار نماز جداگانه، طبق مذاهب چهارگانه برگزار می‌شد!... و بالاخره کار به آنجا کشید که احادیث پیامبر(ص) وسیله تهمت زدن‌ها یا دفاع از این و آن شد!

وقتی که بعضی از حنفی‌ها روایت جعل کردند: «در اتمم مردی خواهد آمد بنام ابوحنیفه و او چراغ امت من است!» دیگران مدعی شدند که مالک درباره ابوحنیفه گفته است: "او بدترین مولودی است که در اسلام زاده شد و او اگر با شمشیر علیه این امت خارج می‌شد آسانتر و قابل تحمل تر بود!"

همچنین شافعی‌ها از پیامبر خدا روایت کردند "عالم قریش تمام زمین را از علم لبریزی می‌سازد"، که گویا مراد از آن، امام شافعی بود و حنفی‌ها پاسخ دادند: "در اتمم مردی خواهد بود بنام محمد بن ادریس که ضرر آن برای اتمم از ابلیس بیشتر است!"^۲ اگر بخواهیم مثالهای بیشتری بیاوریم متأسفانه کم نمی‌آوریم، حتی شیخ الاسلام ابن تیمیه که امروز بعضی می‌کوشند از فتوای او برای تکفیر و اتهام دیگران به فسق و کفر، بهره برداری کنند، خود روزی به کفر متهم شد!^۳

حافظ ابن حجر در کتاب "الفتاوی الحدیثه" گفتار عجیبی درباره ابن تیمیه آورده و می‌گوید: "ابن تیمیه بنده‌ای است که خدا او را ناکام، گمراه، کور و کور و خوار کرده است. امامان بدین امر تصریح کرده و تباهی کار و دروغ بودن گفتارش رایان کرده‌اند و هر کس بخواهد بر این امر آگاهی یابد، سخنان امام مجتهد را که امامت، بزرگواری و بلوغ رتبه اجتهادش مورد توافق است، یعنی ابو الحسن سبکی و فرزندش التاج و شیخ عز بن جماعه و مردم روزگارشان و دیگران - از شافعی‌ها و مالکی‌ها - مطالعه کند!"^۴ امام ذهبی نامه‌ای برای ابن تیمیه فرستاده که در بدگویی دست کمی از آنچه نقل شد، ندارد. در کتاب الدر الکافیة ابن حجر عسقلانی آمده است: "در دمشق جار زدند هر کس به عقیده ابن تیمیه معتقد باشد، خون و مال وی مباح است!"^۵ حتی در برخی

کتابهایی که تا چندی پیش در دانشگاه الازهر تدریس می‌شد، سخنان مشابهی موجود بود، ولی جناب شیخ عبدالمتعال صعیدی یکی از اساتید الازهر سخنان جالبی درباره اجتهاد و اصلاحگری او آورده است. آیا امروزه آن تکفیرها، به ضرر ابن تیمیه است؟

روند تکفیر، مسئله‌ای به غایت خطرناک است و هر مسلمانی باید نسبت به آن محتاط باشد. مثلاً بعضی‌ها سعی می‌کنند از فتوای شیخ الاسلام بر ضد "رافضی‌ها" به منظور متهم کردن شیعه امامیه اثنی عشری، به کفر و در نتیجه تکفیر! انقلاب اسلامی در ایران، سوء استفاده کنند که اصل نکته همین جاست! ما در بررسی کوتاه خود، می‌خواهیم ببینیم که آیا امامیه اثنی عشری تحت پوشش "عنوان رافضی‌ها" قرار می‌گیرند؟ که شیخ الاسلام خود در کتابش آن را مردود می‌شمارد؟.

استاد انور الجندی در کتاب خود، می‌گوید: "رافضی‌ها غیر از سنی‌ها و شیعیان هستند".^۶ استاد سعید افغانی در کتاب "العائشه والسیاسه" از محب الدین خطیب نقل می‌کند که می‌گوید: "اجمالاً" کتاب «عائشه والسیاسه» از بهترین کتابهایی است که در دوران ما تالیف شده است "و افغانی در چاپ دوم کتاب خود، تصریح می‌کند: "و برخی از علماء وقتی می‌گویند «رافضی‌ها»، منظورشان غلات فتنه انگیز است، نه شیعیان، بلکه آن گروهی که وارد اسلام شدند تا آنرا تضعیف و دین مردم را تباه سازند..."^۷

استاد فهمی هویدی نویسنده کتاب «القرآن والسلطان» در مقاله‌ای درباره یکی از مشایخ می‌نویسد: "خطرناکترین گفتار وی - غفر الله له - این بود که شیعیان را در ردیف رافضی‌ها و باطنی‌ها بشمار آورد و طبقه بندی کرد!"^۸

سخن آخر را از خود ابن تیمیه در کتاب "منهاج السنه النبویه" نقل کنیم که می‌گوید: "پیدایش رفض را در بدترین فرقه‌ها چون: نصیریه، باطنیه و ملحدان طریقت‌ها می‌یابید."^۹

وی هرگز نامی از شیعه امامیه اثنی عشری نمی‌برد، آیا از این روشنتر مدرکی وجود دارد؟

شیخ محمد ابو زهره در کتاب خود بنام "ابن تیمیه"، به بررسی برخی از فرقه‌های شیعی در عصر ابن تیمیه - چون اثنی عشریه و زندیه - می‌پردازد، بی‌آنکه به هیچگونه موضع منفی ابن تیمیه در قبال آن دو اشاره‌ای بنماید، ولی وی به هنگام ذکر اسماعیلیه می‌گوید: "این همان فرقه‌ای است که ابن تیمیه بر ضد برخی از وابستگان به آن موضع‌گیری‌هایی کرده است. وی با قلم، زبان و شمشیرش با آنان جنگید."^{۱۰} ابوزهره به دلیل موضع‌گیری ابن تیمیه، به تفصیل به بررسی این فرقه می‌پردازد.^{۱۱}

ابن تیمیه خود در کتاب « منهاج السنه النبویه » در توضیح و تضعیف نظر یکی از فتنه‌انگیزان درباره شیعه، می‌گوید: " باید روشن شود که در نوع شیعه از گفتارها و کردارهای ناپسند وجود ندارد - هر چند، چندین برابر آنچه گفته شد، باشد - ولی اینها امامیه اثنی عشری و در زیدیه نیست، بلکه بسیاری از این خصوصیات در فرقه غلات و در میان مردم عوام آنان دیده شده است. ۱۲

وی باز در کتاب خود می‌گوید: " آن کس که قائل به این باشد که مسئله امامت مهمترین مطلب در احکام دین و شریفترین مسائل مسلمانان است، به اتفاق نظر مسلمانان سنی و شیعی، دروغگو است، بلکه این کفر است، زیرا ایمان به خدا و پیامبر، از مسئله امامت مهمتر است و این امر در دین اسلام، بخوبی روشن است. ۱۳ بنابراین مسلمانان از نظر خود ابن تیمیه، به دو گروه شیعه و سنی، تقسیم می‌شوند که در دیدگاه هردو، مهمترین اصل و اساسی ترین مسئله در اسلام، نخست ایمان به خدا و سپس مسئله پیامبری است.

از ابن تیمیه که بگذریم به یک عالم اصولی بزرگی می‌رسیم که چند قرن پیش از اومی‌زیست، او ابو منصور عبدالقاهر بغدادی است. نویسنده، کتاب " الفرق بین الفرق " به‌رغم اینکه امام فخرالدین رازی از امامان بزرگ اهل سنت است، می‌گوید: " کتاب الملل والنحل شهرستانی کتابی است که مکاتب اهل علم را به تشخیص و انتخاب خود می‌آورد، ولی معتبر نیست، زیرا وی مذاهب اسلامی را از کتاب " الفرق بین الفرق " تالیف استاد ابو منصور بغدادی آورده است، و این استاد نسبت به مخالفان بسیار متعصب بود و مذاهب آنان را به طور صحیح نقل نمی‌کرد، و چون شهرستانی عقاید فرقه‌های اسلامی را از آن کتاب نقل کرده، به همین دلیل در نقل این مذاهب اختلال پیش آمده است ۱۴".

اما علی‌رغم این موضعگیری امام رازی، بی‌شک نظر نویسنده " الفرق بین الفرق " را درباره شیعه امامیه بشنویم. وی می‌گوید: " زیدیه، امامیه و غلات بصورت فرقه‌هایی پراکنده شدند، هر فرقه دیگری را به کفر متهم می‌نمود و تمام فرقه‌های غلات، از فرقه‌های اسلام خارج‌اند، اما فرقه‌های زیدیه و امامیه، جزو فرقه‌های امت به شمار می‌آیند. ۱۵"

در دوران معاصر جماعت " تقریب بین مذاهب اسلامی " که با شرکت امام شهید حسن البنا، شیخ الازهر و مرجع اعلای افتاء، امام اکبر عبدالمجید و امام مصطفی عبدالرزاق و شیخ محمود شلتوت تشکیل گردید، استاد سالم بهنساوی - یکی از اندیشمندان اخوان المسلمین - در کتاب خود درباره آن می‌گوید: " از زمان تاسیس جماعت تقریب بین مذاهب اسلامی که امام حسن البنا و امام - محمد تقی - قمی در آن سهیم بودند، همکاری میان اخوان المسلمین و شیعیان برقرار است و این امر به دیدار شهید نواب صفوی از قاهره در سال ۱۹۵۴ م

انجامید" ۱۶ وی باز در همان صفحه از کتاب خود می‌نویسد: «.. و این جای شگفتی ندارد، زیرا خط مشی هر دو گروه، به این همکاری می‌انجامد.»

استاد عمر تلمسانی مرشد کل اخوان در کتاب: «الموهوب - حسن البنا» می‌نویسد: "دلسوزی حسن البنا برای اتحاد مسلمانان تا آن حد بود که وی قصد برگزاری کنفرانسی را داشت که رهبران همه مذاهب اسلامی را گردهم آورد، شاید از این رهگذر خداوند آنان را به راهی هدایت کند که مانع از اتهام یکدیگر به کفر شود، بویژه آنکه قرآن ما، دین ما، پیامبر ما (ص) و خدای همه ما یکی است. وی بدین منظور از حضرت شیخ محمد تقی قمی یکی از بزرگان علما و رهبران تشیع، به مدتی نه چندان کوتاه، پذیرایی کرد." ۱۷

چنانکه معروف است امام البنا با آیت الله کاشانی نیز به هنگام حج ۱۹۴۸ م - دیدار کرد و تفاهمی میان آن دو پدید آمد. یکی از شخصیت‌های امروز اخوان المسلمین و از شاگردان امام شهید، به نام استاد عبدالمتعال جبری در کتاب خود "لماذا اغتیل حسن البنا" چرا حسن البنا ترور شد - به نقل از "روبر جاکسون" درباره اهمیت این دیدار می‌گوید: "اگر عمر این مرد - حسن البنا - طولانی می‌شد، کارهای بسیاری برای سرزمینهای اسلامی انجام می‌گرفت، بویژه اگر حسن البنا و آیت الله کاشانی موفق می‌شدند که اختلاف میان شیعه و سنی را از میان بردارند، این دو در سال ۱۹۴۸ م در مراسم حج با هم دیدار کردند و ظاهراً به تفاهم دست یافته و به نقطه توافق اصلی رسیدند، اما حسن البنا زود هنگام ترور شد." ۱۸ استاد جبری سپس توضیح می‌دهد: "روبر راست می‌گوید و با آن درک سیاسی، نتیجه تلاشهای امام در تقریب میان مذاهب اسلامی را دریافته است، ولی اگر وی از نزدیک از نقش بزرگ امام در این زمینه - که در اینجا فرصت بحث آن نیست - آگاه می‌شد، چه می‌گفت؟" ۱۹

استاد عمر تلمسانی در کتاب خاطرات خود که اخیراً چاپ شده است، می‌نویسد: "تا آنجا که من به یاد دارم، آقای قمی - که شیعی مذهب است - در دهه، چهل میهمان اخوان در دفتر مرکزی بود، در آن زمان امام شهید مجدانه در جهت تقریب بین مذاهب اسلامی تلاش می‌کرد، تا دشمنان اسلام از پراکندگی بین مذاهب در راستای نفوذ و تلاش برای تجزیه وحدت اسلامی، سوء استفاده نکنند. روزی از وی درباره میزان اختلاف میان اهل تسنن و تشیع سؤال کردیم، وی ما را از ورود در چنین مسائلی پیچیده‌ای نهی کرد، و گفت: سزاوار نیست که مسلمانان خود را با این مسائل سرگرم سازند، در حالیکه آنها خود در حال جدایی هستند و دشمنان اسلام می‌کوشند آتش آن را شعله ور کنند! به ایشان گفتیم: ما به دلیل تعصب یا برای گسترش فاصله اختلاف میان مسلمانان، از موضوع سؤال نمی‌کنیم، بلکه برای آگاهی بیشتر می‌پرسیم، البته آنچه که بین اهل تسنن و تشیع است، در تالیفات بی‌شماری آمده است و ما وقت زیادی نداریم که بتوانیم در آن منابع تحقیق کنیم. امام شهید

(رضوان الله عليه) گفت: بدانید که اهل تسنن و تشیع جملگی مسلمانند و کمله لا اله الا الله و محمد رسول الله آنان را گردهم می آورد و این اصل اعتقاد است که سنی ها و شیعیان در آن یکسانند و توافق دارند، و اختلاف در مواردی است که تقریب میان آنها، امکان پذیر است. " ۲۰

پس در واقع ما در جمع بندی خود به این نتیجه می رسیم که موضع امام شهید حسن البنا، این چنین بوده است:
۱- هر فرد سنی و شیعه، باید یکدیگر را برادر مسلمان خود بداند.

۲- تفاهم و وحدت بین آنان و رفع اختلافات، کاملاً مقدور و ممکن است و این وظیفه حرکت های اسلامی بیدار و آگاه معاصر است که در تحقق آن بکوشند.

۳- خود امام شهید در این راستا، به کوشش وسیعی دست زد و چگونگی این موضوع را، " دکتر اسحق موسی الحسینی " در کتاب خود، نقل کرده است. ۲۱

... پیش از آنکه یکبار دیگر به مسئله « جماعة التقريب » پردازیم، بد نیست اشاره کنم که رهبر یا " مراقب عام " اخوان المسلمین در " یمن "، یک شیعه زیدی است به نام استاد عبدالمجید زندانی که چندی قبل، در سال ۱۹۵۸ - برای ایراد سخنرانی درباره اعجاز قرآن، به قاهره دعوت شد و سخنرانی های پرارزشی را ایراد نمود. البته علاوه بر وی، بسیاری از اعضای سازمان اخوان المسلمین در یمن شمالی، از اهل تشیع هستند. ۲۲

در مورد جماعت تقریب، امام شیخ محمود شلتوت می گوید: « به عنوان یک روش صحیح، به اندیشه تقریب ایمان آوردم و از روز اول در آن جماعت شرکت جست ». و سپس به گفتار خود چنین ادامه می دهد: « اینک الازهر بر اساس اعتقاد به این اصل عمل می کند، اصل تقریب میان دارندگان مذاهب گوناگون و مقرر می دارد که فقه مذاهب اسلامی چه سنی و چه شیعی، بر اساس دلیل و برهان و به دور از تعصب به فلان و بهمان، مورد مطالعه قرار گیرد ». ۲۳

شیخ محمد غزالی در توضیح فتوای سلطوت (درباره جواز تقلید از مذهب شیعه در مسائل فقهی مانند مذاهب اربعه) در کتاب " دفاع عن العقیده ... " می نویسد: « یکی از مردم عوام نزد من آمد و با حالتی برافروخته گفت: چگونه شیخ الازهر فتوای خود را صادر کرد که شیعه یکی مذهب اسلامی مانند سایر مذاهب شناخته شده است؟ به وی گفتم: برادر! من آنان را می شناسم و دیده ام که نماز می گزارند و روزه می گیرند همانطوری که ما نماز می گزاریم و روزه می گیریم! وی با شگفتی گفت: چه طور ممکن است؟ به وی گفتم: بلی! آنان مانند ما قرآن را می خوانند و پیامبر را بزرگ می دارند و به حج بیت الله الحرام می روند!...! گفت: به من گفته اند که آنان قرآن دیگری دارند، و به کعبه می روند تا آن را تحقیر کنند! با نگاهی از سر دلسوزی به وی گفتم: شما

معدورید! بعضی از ما شایعاتی درباره بعضی دیگر رواج می‌دهد تا شخصیت او را تخریب و از جایگاه او بکاهد یعنی ما هم درست همان کاری را می‌کنیم که روسها با آمریکاییها و آمریکاییها با روسها، گویی ما ملت‌هایی دشمن یکدیگر هستیم نه یک امت واحده» وی سپس می‌گوید: بر ما - پرچمداران اسلام - است که اوضاع را تصحیح و توهمات را از بین ببریم و گمان می‌کنم فتوای استاد شیخ محمد شلتوت گامی بزرگ در این راه است که می‌تواند از سرگیری تلاشهای افراد با اخلاص از همه رهبران و اهل علم باشد که پیش بینی خاور شناسان رامبنی بر اینکه «کینه‌ها پیش از آنکه صف‌های امت زیر یک پرچم گرد آید، آن را در کام خود فروخواهد برد» نقش برآب می‌سازد... به نظر من این فتوا آغاز راه و شروع کار است». ۲۴

شیخ محمد غزالی در کتاب دیگر خود «چگونه اسلام را درک کنیم» می‌نویسد: «عقاید متأسفانه از پیامدهای آشوبهایی که خواست سیاست حکومت‌ها بوده، جان سالم به در نبرده است، زیرا هوسهای برتری طلبی و انحصار جویی مطالبی در باورها وارد کرده که از اصول آن نیست، بدین سان مسلمانان به دو بخش بزرگ شیعه و سنی تقسیم شده‌اند، با اینکه هر دو گروه به خدای یکتا ایمان دارند و رسالت محمد(ص) را باور دارند و در جمع‌آوری عناصر اعتقادی که دین را کامل می‌گرداند و موجب نجات می‌گردد، هیچ یک بر دیگری برتری ندارد»، وی سپس در همان کتاب می‌گوید: «با اینکه من در بسیاری از احکام فقهی، خود با شیعیان اتفاق نظر ندارم، ولی هیچگاه نظر خودم را به عنوان وحی منزل نمی‌دانم که دیگری در صورت مخالفت با آن مرتکب گناه شود! موضع من در قبال پاره‌ای از آرای فقهی رایج میان اهل سنت نیز همین است».

غزالی سپس می‌گوید: «سرانجام شکاف میان شیعه و سنی را به اصول اعتقادی ربط دادند! تا دین یکپارچه، دو پاره شود! تا آنجا که هر یک در کمین دیگری نشسته است، تا او را از پای درآورد!» ۲۵

بی‌تردید هر کس با یک سخن، به این پراکندگی کمک کند جزو کسانی است که آیه شریفه آنها را معرفی می‌کند: ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا، لست منهم فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون ... (قرآن سوره انعام، آیه ۱۵۹). والبتة می‌دانیم که در مورد هر بحثی، به سرعت و آسان می‌توان دیگری را به کفر متهم نمود! و ملزم کردن حریف به کفر ورزی، در نتیجه نظری که وی در گرماگرم بحث ابراز می‌نماید، کارآسانی است...» وی سپس می‌افزاید: «وقتی وارد عرصه فقه تطبیقی می‌شویم و اختلاف فقهی میان نظرات گوناگون یا صحیح دانستن یک حدیث و تضعیف حدیث دیگر را از نزدیک لمس کنیم، می‌بینیم که فاصله میان شیعه و سنی، همانند فاصله میان مذهب فقهی ابو حنیفه و مذهب فقهی مالک یا شافعی است... ما اعتقاد داریم که همگان در جستجوی حقیقت برابرند، هر چند روشها گوناگون‌اند». ۲۶

شیخ محمد غزالی در مصاحبه با یک نشریه اسلامی، در پاسخ به سئوالی پیرامون نقش وی در جماعت تقریب، تصریح می‌نماید:

«... آری من جزو همکاران تقریب بین مذاهب اسلامی بوده‌ام و در جماعت دارالتقریب در قاهره، کاری خستگی ناپذیر و مداوم انجام داده‌ام و با شیخ محمد تقی قمی و با شیخ محمد جواد مغینه «رحمه الله» نیز دوستی داشتم و در بین علماء و بزرگان تشیع، دوستانی دارم، واقعا می‌خواهم جدایی یا شکاف تلخی که میان مسلمانان رایج شده از میان برود، بویژه در روزهای بحرانی و سقوط کنونی آنان».^{۲۷}

دکتر صبحی صالح در کتاب «معالم الشریعه» می‌گوید: «در احادیث امامان شیعه نیز، آنان جز آنچه مطابق سنت پیامبر است روایت نکرده‌اند. وی سپس می‌افزاید: «سنت پیامبر نزد آنان جایگاهی والا دارد که در میان منابع تشریح، در مرتبه دوم پس از کتاب خدا قرار دارد».^{۲۸}

دکتر عبدالکریم زیدان، یکی از برجسته‌ترین رجال اخوان المسلمین عراق، در کتاب خود می‌گوید: «دلایل فقهی در مذهب جعفری عبارتند از کتاب (قرآن)، سنت (پیامبر)، اجماع و عقل». وی سپس می‌گوید: «مذهب جعفری در ایران، عراق، هندوستان، پاکستان، لبنان، شام و دیگر کشورها وجود دارد، اختلافات میان فقه جعفری و مذاهب دیگر، بیشتر از اختلاف میان هر مذهب سنی با دیگری نیست، ولی مذهب جعفری درباره مسائل بسیار اندک که راجع به آن سخن گفته‌ایم، راهی جداگانه رفته است که شاید جایز بودن ازدواج متعه - یعنی ازدواج موقت - در مذهب جعفری و عدم جواز آن در مذاهب اهل سنت، مشهورترین آنها باشد».^{۲۹}

شیخ بزرگوار، امام محمد ابوزهره، در کتاب تاریخ مذاهب اسلامی می‌گوید: «بی‌تردید شیعه یک فرقه اسلامی است، البته اگر «سبائیه» که علی را خدا دانسته‌اند و مانند آنها را کنار بگذاریم - و چنانکه معروف است، اثنی عشریه، سبائیه را کفر می‌دانند و ابن سبنا را موجودی موهوم و پنداری می‌شمارند - بی‌تردید تمام آنچه شیعه به آن قائل است، به یک نص قرآنی یا حدیث منسوب به پیامبر، مربوط می‌شود». وی سپس می‌گوید: «آنها به همسایگان سنی شان مهر می‌ورزند و از آنها دوری نمی‌جویند».^{۳۰}

شیخ ابوزهره در کتاب ارزش دیگر خود درباره زندگی امام صادق (ع) می‌گوید: «ماگر به کتاب اصول برادران اثنی عشری خود رجوع کنیم، می‌بینیم که آنها به کتاب و سنت و عقل و اجماع تکیه می‌کنند». و سپس در همان کتاب ضمن بررسی مسئله امام می‌گوید: «اگر برادران ما - اثنی عشریه - امامت را امری اعتقادی می‌دانند و آن را از نظر تاریخی به شکلی که بیان کرده‌اند رده بندی می‌کنند، آنان در اصل توحید و رسالت محمدی با ما همراهند و ما مصرانه از آنان خواهش داریم که عدم پذیرش این بخش از اعتقادات از سوی ما را موجب نقصان ایمان یا موجب گناهکار بودن ما، نشمارند و سرانجام این سخن راستین را به زبان می‌آوریم که دیگر

اختلافی میان ما و برادران اثنی عشری مانمانده است، بجز آن اختلاف نظری - تاریخی که در عمل جایگاهی ندارد و بیشتر به اختلاف بر سر رویدادهای تاریخ مربوط است و البته به نظریه امامت از سوی مومنان ارج گذارده می شود و این اختلاف آسان است و با اختلاف نظر مورخان در بیان رویدادها و نگرش به آنها، شباهت دارد و اختلاف در اعتقاد نیست». ۳۱

در کتاب «اسلام بلا مذاهب»، دکتر مصطفی شکعه پژوهشگر مسلمان می نویسد: «امامیه اثنی عشری جمهوری شیعیان هستند که در میان ما زندگی می کند و رابطه گذشت و تلاش در جهت تقریب بین مذاهب، آنها را به ما (اهل سنت) پیوند می دهد، زیرا جوهره دین یکی است و لب آن اصالت دارد و اجازه جدایی را نمی دهد». وی سپس راجع به این فرقه که امروزه اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می دهند و روش اعتدالی آنان، می گوید: «آنان از گفتارهایی که بر زبان پاره ای از فرقه ها آمده است، بیزاری می جویند و آن را کفر و گمراهی می شمارند». ۳۲

شیخ حسن ایوب در کتاب «تبسیط العقائد...» می گوید: «شیعه، قدیمی ترین فرقه های اسلامی است» و: «شیعیان به یک درجه نبودند، در بین آنها افراد عالی و معتدل وجود دارند، میانه روها به ترجیح علی (ع) بر سایر اصحاب بدون متهم کردن کسی به کفر یا فسق، بسنده کرده اند». ۳۳

شیخ سعید حوی در کتاب «الاسلام» درباره تقسیم بندیهای اداری در «دار الاسلام» در دوران گسترش و سلطه آن، می نویسد: «واقعیت عملی این است که جهان اسلام از مذاهب فقهی تشکیل شده است. هر مذهب یا مذاهب اعتقادی در منطقه ای غلبه دارد، و در برابر این واقعیت آیا اشکال شرعی وجود دارد که مانع از توجه به این معانی در تقسیم بندیهای اداری می شود؟ منطقه ای که زبان و مذهب واحدی دارد، دارای ایالت می شود و منطقه شیعی نشین دارای ایالت باشد و منطقه دارای مذهب فقهی یکسان دارای ایالت دیگر؟ و هر ایالت حکمرانان خود را از همانجا انتخاب می کند و در عین حال تسلیم حکومت مرکزی، یعنی خلیفه می شود». ۳۴

این اعتراف روشنی است از شیخ سعید حوی مبنی بر اینکه تعدد مذاهب از جمله شیعه، بر اساس اسلامیت مردم و دین شان، خدشه ای وارد نمی کند و شیعیان در دارالاسلام باید از خودشان امیری داشته باشند! استاد انور الجندی، اندیشمند مسلمان در کتاب «الاسلام و حركة التاريخ» می گوید: «تاریخ اسلام سرشار از اختلافات و انتقادات فکری و کشمکش سیاسی میان سنی و شیعه بود. بیگانگان متجاوز، از دوران جنگهای صلیبی تا به امروز، کوشیده اند به این اختلاف دامن زده و تاثیر آن را عمیق تر سازند تا جهان اسلام یکپارچه نشود. حرکت

غرب گرایی عامل دو دستگی میان شیعه و سنی و جدایی و دشمنی آنان بود. سنی‌ها و شیعیان همگی متوجه این توطئه‌ها شده و برای کمتر کردن فاصله اختلاف، کوشیده‌اند.

آیا اکنون معلوم می‌شود که چه گروهی این فتنه حرام را بر می‌انگیزد و چه کسی از آن سود می‌جوید؟ استاد جندی سپس به جدا سازی شیعیان از گزافه گویان - غلات دعوت می‌نماید: « حق است که پژوهشگر در جداسازی میان شیعیان و غلات باید بیدار باشد، اینان همانهایی هستند که خود امامان شیعه بر آنها تاخته‌اند و نسبت به دسائس آنها هشدار داده‌اند.» ۳۵

دکتر عرفات عبدالحمید استاد فلسفه اسلامی دانشگاه بغداد هم در کتاب خود بر همین نکته تاکید دارد: « از این رو درج تعلیمات گزافه گویان و غلات زیر اصطلاح شیعیان، چیزی جز تحریف ننگ آور نیست و از همین جا بطلان احکام ظالمانه‌ای که بعضی‌ها بر ضد شیعیان صادر کرده‌اند و تصویرهای غیر واقعی که از آنان ترسیم نموده‌اند، از جمله سخنان گولدزویهر، وینبرگ، فردلندر، احمد امین و دیگران - درباره تشیع، نمایان می‌گردد.» ۳۶

استاد سمیح عاطف زین، که صاحب آثار اسلامی بسیاری است، کتابی تحت عنوان « المسلمون .. من هم ؟ » - مسلمانان .. چه کسانی هستند؟ - نوشته و در آن به بررسی موضوع شیعه و سنی می‌پردازد و در ضمن آن می‌گوید:

« بر شما خواننده گرامی پنهان نمی‌کنم که آنچه موجب تالیف این کتاب شده دودستگی کورکورانه موجود در جامعه امروزی ماست. بویژه دودستگی موجود میان مسلمان شیعه و مسلمان سنی که می‌بایست به همراه ناآگاهی از میان ما رخت برمی‌بست، ولی متأسفانه هنوز پاره‌ای از ریشه‌های آن در بین افراد بیمار وجود دارد، زیرا کاشت آن از سوی گروهی که بر اساس دودستگی و دسیسه بازی دشمنان این دین، بر جهان اسلام حکومت راندند و سود جویانی که زالوار با خون دیگران زندگی می‌گذراندند، بسیار دقیق و محکم بود و من ای برادر مسلمان شیعی! و ای برادر مسلمان سنی! مهمترین واقعیتهای اختلاف را که هیچگاه اختلاف بر سر قرآن و سنت نبود، بلکه اختلاف بر سر درک قرآن و سنت بود، بازگو خواهم کرد.» ۳۷

استاد سمیح عاطف زین در پایان کتاب خود می‌گوید: « پس از اینکه مهمترین دلایلی که این امت را از هم پاشید شناختیم، این کتاب را با این سخن به پایان می‌رسانیم که ما به‌عنوان افرادی مسلمان بویژه در این دوران، وظیفه داریم انحراف کسانی که مذاهب اسلامی را وسیله‌ای برای گمراه سازی و افزایش شک و تردید قرار داده‌اند، تصحیح کنیم و روحیه فرقه گرایی ناپسند را پاکسازی نمائیم و راه را به روی کسانی که خصومت در

دین را رواج می‌دهند ببندیم تا مسلمانان، چنانکه بودند، به صورت گروهی یکپارچه و یکدل و یکصدا در آیند نه گروههای متعدد و از هم گسیخته و متخاصم» ۳۸.

استاد ابوالحسن ندوی از علمای معروف هند، آرزو می‌کند که میان شیعه و سنی نزدیکی ایجاد شود. وی به مدیر یک مجله اسلامی می‌گوید: «اگر این کار - تقریب - انجام شود، انقلابی بی‌نظیر در تاریخ تجدید اندیشه اسلامی به وقوع خواهد پیوست» ۳۹.

استاد صابر طعیمه در کتاب خود می‌گوید: «حق است گفته شود که در اصول کلی میان شیعه و سنی اختلافی وجود ندارد، آنان همگی بر سر توحید - و اصول - اتفاق نظر دارند، اختلاف آنها در فروع است که با اختلافات موجود در بین خود مذاهب سنی (شافعی و حنفی و...) همانندی دارد. آنان اصول دین را آنچنانکه در قرآن کریم و سنت آمده است، قبول دارند و به هر آنچه باید بدان ایمان داشت - و خروج از آن احکام ضرورتاً دین را باطل می‌سازد - ایمان دارند. در واقع شیعه و سنی دو مذهب از مذاهب اسلامند که از کتاب خدا و از سنت پیامبر الهام می‌گیرند» ۴۰.

دکتر علی سامی نشار، استاد کرسی فلسفه اسلامی در دانشگاه اسکندریه و مؤلف کتاب «شهداء الاسلام فی عهد النبوه» در کتاب دیگر خود می‌گوید: «اندیشه‌های فلسفی شیعه اثنی عشری جملگی اسلامی محض است، ولی اگر از این گروه از فرقه‌های شیعه صرف نظر کنیم، مسلکهای متعددی برای عناصر نفوذگر بیگانه در اندیشه اسلامی خواهیم یافت». دکتر نشار سپس می‌افزاید: «می‌توانم بگویم که اعتقادات اثنی عشریه عصر ما تقریباً با اعتقادات پیشینیان اهل سنت تفاوتی ندارد و میلیونها نفر از توده‌های اهل سنت به مذهب خلف اعتقاد دارند» ۴۱.

دکتر محمد شریف رئیس کمیسیون احیای میراث فرهنگی اسلامی و مشاور وزارت اوقاف و امور دینی عراق، در مصاحبه‌ای می‌گوید: «ایرانی‌ها همانند ما مسلمانند و با پیوندهای دین و همسایگی، ما ارتباطی تاریخی با آنان داریم و باید روابط میان دو ملت عراق و ایران، بر اساس اخوت دینی و عرفهای بین‌المللی پی ریزی شود» ۴۲.

دانشمندان «علم اصول فقه» اعتقاد دارند که «اجماع» اگر مجتهدان شیعه همگی در آن موافقت نکنند حاصل نمی‌شود، همچنانکه اجماع حاصل نمی‌شود اگر مجتهدان سنی جملگی در امری موافقت نکنند... استاد عبدالوهاب خلاف در کتاب «علم اصول الفقه» می‌گوید: «اجماع چهار رکن دارد که از نظر شرعی تحقق نمی‌یابد مگر با تحقق آن چهار رکن و دومین رکن، این است که در حکم شرعی، درباره واقعه‌ای، همه مجتهدان مسلمان در وقت وقوع آن توافق کنند، صرف نظر از کشور یا نژاد یا فرقه آنان. یعنی اگر در مورد

حکم شرعی واقعه‌ای، تنها مجتهدان حرمین یا تنها مجتهدان عراق یا مجتهدان حجاز یا مجتهدان اهل سنت، بدون مجتهدان شیعه، توافق نکنند، این اتفاق در مورد اجماع، شرعاً صدق نمی‌کند، زیرا « اجماع » منعقد نمی‌شود مگر با توافق عمومی میان همه مجتهدان جهان اسلام در دوران حدوث واقعه. و البته نظریه غیر مجتهدان در این زمینه معتبر نیست.» ۴۳

پس اگر موافقت شیعیان برای دستیابی به اجماع مسلمانان لازم است، آیا آنان پس از این هم بمثابه کافرانی گمراه! می‌مانند که به آتش جهنم دعوت می‌شوند!؟

استاد بزرگ احمد ابراهیم بک - استاد شلتوت و ابوزهره و خلاف - در کتاب « علم اصول الفقه ... » خود در فصل تاریخ تشریح - قانونگذاری - می‌گوید: « شیعه امامیه مسلمانانی هستند که به خدا، پیامبر و قرآن و هر آنچه محمد (ص) آورده است، ایمان دارند و مذهب آنان در سرزمین ایران حاکم است » و سپس می‌افزاید: « از میان شیعه امامیه در دورانهای قدیم و معاصر، فقهای بسیار بزرگ و علمای بسیاری در هر رشته‌ای بر خاسته‌اند. آنان ژرف اندیش‌اند و اطلاعات وسیعی دارند، تالیفات آنان به صدها هزار می‌رسد و من بر بسیاری از آن آگاهی یافته‌ام » وی سپس در حاشیه همان صفحه می‌گوید: « در میان شیعیان غلاتی هم یافت می‌شوند که با اعتقادات خود از حوزه اسلام بیرون رفته‌اند، ولی آنها از سوی توده‌های شیعه امامیه، مورد توجه نیستند.» ۴۴

دکتر علی عبدالواحد وافی رئیس دانشکده علوم تربیتی دانشگاه الازهر و عضو مجمع جهانی جامعه شناسی در کتاب ارزشمند خود « بین الشیعه و اهل السنه » می‌نویسد: « در این بحث بدون تعصب، میان ما و آنان هر قدر از نظر ظاهر بزرگ به نظر می‌رسد در بالاترین وضعیت خود، از دایره اجتهاد مجاز خارج نمی‌شود.»

وی راجع به هدف از نگارش کتاب خود می‌گوید: « هدف تقریب میان فرقه‌های اهل سنت و فرقه‌های جعفری است و بیان اینکه اختلاف میان آنان اختلافی اجتهادی است که اسلام آن را جایز بلکه از آن استقبال نموده است و این درست نیست که به قطع رابطه یا دوری دعوت کند.»

در پایان کتاب، دکتر وافی می‌گوید: « در این بحث بدون تعصب و جانبداری خاصی و برای جستجوی واقعیت از هیچ تلاشی دریغ نورزیده‌ایم و برای شیعیان هر آنچه باید صحیح شناخته شود صحت گذاریم و بر هر آنچه صحیح نیست ایراد گرفتیم، ولی در بخش اخیر چیزی ندیده‌ایم که آنان را از دایره اسلام خارج کند.» ۴۵

استاد محمد حسن اعظمی رئیس دانشکده زبان عربی کراچی در کتاب خود می‌نویسد: « شیعه امامیه اثنی عشریه شهادت می‌دهند که: لا اله الا الله و او واحد و یکتاست، نه می‌زاید و نه زائیده شده است و هیچ چیز چون او

نیست و محمد (ص) پیامبر خداست که از نزد او، حق را آورده است و بر صدق پیامبران گواهی داده است. آنها شناخت آن را با دلیل و برهان واجب می‌دانند و به تقلید بسنده نمی‌کنند و به همه پیامبران الهی و تمام آنچه از خداوند آورده‌اند، ایمان دارند و می‌گویند که علی و یازده فرزندان وی در خلافت بر هر کس دیگری برتری دارند و آنان بهترین خلق خدا پس از پیامبر خدا (ص) هستند و فاطمه زهرا بانوی زنان دو جهان است. آنان اگر در این حرف برحق باشند جای بحث نیست و گرنه، گفتار آنان، نه موجب کفر می‌شود نه فسق. «۴۶»

وی سپس می‌گوید: «و اما شیعیان، آنان گر چه امامت امامان دوازده گانه خود را واجب می‌دانند، ولی انکار کننده امامان از نظر آنان، از اسلام خارج نیست و تمام احکام بر او جاری است، آنان به وجوب اخذ احکام دین از کتاب خود قائل‌اند... و همچنین هر آنچه از سنت پیامبر (ص) از طریق تواتر یا روایت افراد مورد اعتماد ثابت شده است و مذاهب امامان دوازده گانه یا سخنان مجتهدان مورد اعتماد و زنده، به فرض اینکه در آن اشتباه کرده باشند، این امر موجب خروج آنان از اسلام نمی‌شود» وی سپس در همان صفحه می‌گوید: «

آنان می‌گویند هر کس در وجود خداوند متعال و یکتایی او، یا نبوت پیامبر (ص) تردید روا بدارد، یا برای پیامبر در نبوت شریک قرار دهد، از دین اسلام خارج است و هر کس در مورد یکی از افراد اهل بیت یا دیگران غلو بورزد و آنها را از درجه بندگی خدای متعال خارج بداند، یا نبوت یا شرکت در آن و یا چیزی از صفات الهی را برای آنها اثبات نماید از دایره اسلام خارج است، شیعیان از همه غلات مفوضه و امثال آن، بی‌زاری می‌جویند.» «۴۷»

۱- مجله العالم، چاپ لندن شماره ۵۸، مورخ مارس ۱۹۸۵، گفتگو با زینب الغزالی.

۲- «سیکون فی امتی رجل یقال له ابوحنیفه. هو سراج امتی». «انه شر مولود ولد فی الاسلام وانه لو خرج علی هذه الامه بالسيف لکان اهون». «عالم قریش یملا طباق الارض علماً». «سیکون فی امتی رجل یقال له محمد بن ادريس أضّر علی امتی من ابليس!» ۳

۳- نگاه کنید به کتاب: «دفع شبهه من شبهه وتمرد ونسب ذلک الی السید الجلیل، الامام احمد» تالیف امام تقی الدین ابوبکر المشقی، باب «افتاء علما المذاهب الاربعه بکفر ابن تیمیه» صفحه ۴۵. و در کتاب «برائه الاشعریین من عقائد المخالفین» ج ۱، ص ۷۵ بحثی تحت عنوان «عقیده ابن تیمیه» دارد که در آن عقاید و فتاوی وی که با اجماع مسلمانان مخالف است، نقل شده است.

۴- «الفتاوی الحدیثه» حافظ ابن حجر، صفحه ۸۶.

- ۵- الدرر الكافية، ج ۱ صفحه ۱۴۷
- ۶- «الاسلام وحركة التاريخ»، انور الجندی، صفحه ۴۲۲
- ۷- «عائشه والسياسة»، سعيد الافغانی، چاپ دوم، صفحه ۳۳۶
- ۸- ماهنامه «العربی»، چاپ کویت، مورخ مارس ۱۹۸۳م.
- ۹- «منهاج السنة النبویة»، تالیف: ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۶۷
- ۱۰- «ابن تیمیه»، تالیف شیخ محمد ابوزهره، چاپ قاهره، ص ۱۷۰
- ۱۱- همان، فصل مربوط به فرقه اسماعیلیه.
- ۱۲- منهاج السنة، ج ۱ ص ۱۳
- ۱۳- همان " " صص ۱۶ و ۱۷
- ۱۴- نگاه کنید به «تاریخ الجهمیه والمعتزله» تالیف شیخ قاسمی، چاپ دوم، ص ۳۳
- ۱۵- «الفرق بین الفرق»، شهرستانی، ص ۲۱
- ۱۶- «السنة المفتری علیها»، تالیف سالم البهنساوی، چاپ قاهره، ص ۵۷
- ۱۷- «الملمه الموهوب حسن البنا»، تالیف: شیخ عمر التلمسانی، مرشد عام اخوان، چاپ قاهره، ص ۷۸
- ۱۸- «لماذا اغتیل حسن البناء»، عبد المتعال جبر، چاپ قاهره، دار الاعتصام ص ۳۲
- ۱۹- همان.
- ۲۰- «ذکریات لا مذکرات»، شیخ عمر التلمسانی، چاپ ۱، دار الاعتصام قاهره، (۱۹۸۵م) صص ۲۴۹ و ۲۵۰
- ۲۱- نگاه کنید به کتاب: «الاخوان المسلمون، کبری الحركات الاسلامیة الحدیثة»، تالیف دکتر اسحق موسی الحسینی، چاپ بیروت (این کتاب توسط ما ترجمه شده و اخیرا توسط موسسه اطلاعات مستقل چاپ شده است).
- ۲۲- توضیح: شیخ عبدالمجید الزندانی، هم اکنون رهبری حرکت الاصلاح را در یمن بعهد دارد وهمچنان به ارشاد مردم مشغول است ودر سازمان حکومت کنونی یمن، نقش بارزی را داراست. (مترجم)

- ٢٣- رجوع شود به كتاب « الوحده الاسلاميه » - مجموعه مقالات مجله « رساله الاسلام » چاپ قاهره، صص ٢٠ و ٢٣
- ٢٤- « دفاع عن العقيدة والشريعة ضد مطاعن المستشرقين » تاليف شيخ محمد الغزالي، چاپ قاهره، ص ٢٥٦ و ٢٥٧
- ٢٥- « كيف نفهم الاسلام » شيخ محمد الغزالي، چاپ قاهره صص ١٤٢ و ١٤٣
- ٢٦- همان، ص ١٤٤
- ٢٧- ماهنامه « الطليعه الاسلاميه»، شماره ٢٦، مورخ مارس ١٩٨٥م، چاپ لندن.
- ٢٨- « معالم الشريعة الاسلاميه»، شهيد دكتور صبحي الصالح، چاپ بيروت، ص ٥٢
- ٢٩- « المدخل لدراسة الشريعة الاسلاميه»، دكتور عبدالكريم زيدان، چاپ بيروت، صص ١٧٦ و ١٧٨
- ٣٠- « تاريخ المذاهب الاسلاميه»، تاليف: شيخ محمد ابوزهره، چاپ قاهره صص ٣٩ و ٥٢
- ٣١- « الامام الصادق حياته وعصره وفقهه»، تاليف محمد ابو زهره، چاپ قاهره صص ٢١٤ و ٢٨٤
- ٣٢- « اسلام بلا مذاهب»، تاليف دكتور مصطفى الشكعه، چاپ بيروت، صص ١٨٣ و ١٨٧
- ٣٣- « تبسيط العقائد الاسلاميه»، تاليف شيخ حسن ايوب، چاپ قاهره، ص ٣٠٠.
- ٣٤- « الاسلام » تاليف شيخ سعيد حوى، ج ٢، ص ١٦٥
- ٣٥- « الاسلام و حركة التاريخ»، تاليف استاد انور الجندى، چاپ قاهره، صص ٤٢٠ و ٤٢١
- ٣٦- « دراسات فى الفرق و العقائد الاسلاميه»، تاليف دكتور عرفات عبدالحميد چاپ بغداد، ص ٣٢
- ٣٧- (المسلمون... من هم؟) تاليف عاطف الزين، چاپ بيروت، ص ٩
- ٣٨- همان، صص ٩٨ و ٩٩
- ٣٩- ماهنامه (الاعتصام)، چاپ قاهره، مورخ محرم ١٣٩٨ هـ ، گفتگو با استاد ابوالحسن الندوى.
- ٤٠- «تحديات امام العروبه و الاسلام»، تاليف صابر طعيمه، چاپ بيروت، ج ٢ صص ١٣ و ٢٠.
- ٤١- همان.

٤٢- روزنامه «الاسرا» چاپ قاهره، شماره مورخ جمعه ١٩٨٥/٤/٥ م.

٤٣- «علم الاصول الفقه»، تالیف عبدالوهاب خلاف، چاپ چهاردهم، ص ٤٦،

٤٤- «علم الاصول الفقه وبلیه تاریخ التشریح الاسلامی»، تالیف استاد احمد ابراهیم بیک، چاپ دار الانصار، قاهره، صص ٢١ و ٢٢

٤٥- «بین الشیعه و اهل السنه»، دکتر علی عبد الواحد وافی، چاپ قاهره، صص ٤ و ٥ و ٨٠،

٤٦- «الحقائق الخفیه عن الشیعه الفاطمیة و الاثنی و عشریه»، تالیف استاد محمد حسن الاعظمی، چاپ پاکستان، ص ١٠٣،

٤٧- همان، ص ٢٠٤.

آشنایی من با فدائیان اسلام و شهید نواب صفوی از راه مطالعه روزنامه‌های هوادار، مانند: «اصناف» و «نبرد ملت» و سپس روزنامه رسمی آنان: «منشور برادری» آغاز گردید و با ارسال یک نسخه از کتاب «اعلامیه فدائیان اسلام یا کتاب راهنمای حقایق» از طرف شهید نواب صفوی توسط مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقا سید هاشم حسینی (نفر سوم فدائیان اسلام) همراه نامه‌ای (۲)، تکمیل گردید...

من آن وقت‌ها ۱۵-۱۴ سال داشتم و در تبریز بودم. بعد که به قم آمدم، با «برادران» از نزدیک آشنایی بیشتری یافتم و نوعی همکاری و همفکری آغاز شد تا اینکه مسئله «پیمان بغداد» و الحاق ایران به این پیمان نظامی امپریالیستی پیش آمد و قرار بر این شد که عامل این خیانت، یعنی: «حسین علاء» - نخست وزیر و قره نوکر شاه - اعدام شود، و اجرای حکم اعدام را «مظفر ذوالقدر» به عهده گرفت، ولی در اقدام خود موفق نگردید.

«علاء» بلافاصله، برای اثبات نوکری هرچه بیشتر خود و اربابش شاه به امپریالیسم غرب، با سر بان‌دپیچی شده! عازم بغداد گردید، ولی برادر شهید عبدالحسین واحدی هم، همراه برادری دیگر، از راه قم - اهواز، عازم بغداد شد تا «حکم» صادره را در بغداد به مرحله اجرا درآورد.

... شهید واحدی شب قبل از حرکت به اهواز، در قم و در «مدرسه حجتیه»، در اتاقی کنار اتاق من بیتوته کرد و صبح زود برای زیارت به حرم رفت و بعد راهی اهواز گردید. اما گویا به هنگام ورود به اهواز شناسائی و دستگیر شد و به تهران انتقال یافت و در تهران، در دفتر ژنرال تیمور بختیار - جنایتکار عامل امپریالیسم - و به دست خود او، به شهادت رسید.

پس از آن شهید نواب صفوی و شهید محمد واحدی که در منزل آیت الله طالقانی به سر می‌بردند، بنا بر آنچه که مرحوم آیت الله طالقانی به اینجانب نقل کرد: «صبح زود از منزل خارج شدند و رفتند. و یک ساعت بعد، مأمورین به منزل مرحوم طالقانی ریختند تا برادران را دستگیر کنند، ولی کسی را نیافتند!»

سرانجام، شهید نواب صفوی و یارانش در منزل «حمید ذوالقدر» دستگیر شدند و پس از محاکمه نظامی - سفارشی!، در صبحگاه ۲۷ دیماه ۱۳۳۴ به دست دژخیمان شاه جلاد، تیرباران شدند...

... شهید نواب صفوی و یاران وفادار او - فدائیان اسلام - پیش‌قراولان تأسیس و برقراری حکومت اسلامی، پس از شهریور ۱۳۲۰ بودند. در این راه، آنها نه تنها از لحاظ تئوری با رژیم سلطنتی - استبدادی پهلوی

مخالف بودند، بلکه از لحاظ عملی نیز به جای از دست دادن وقت، یا هدر دادن حتی یک گلوله، و کشتن یک پاسبان و یا ژاندارم - که خود آنها نوعاً انسان‌هایی به استضعاف کشیده شده و برده نظام طاغوتی حاکم بودند - به اعدام انقلابی کسانی می‌پرداختند که وجود یا بقای آنها ضمن تحکیم پایه‌های رژیم غاصب، بر بنیاد حاکمیت و استقلال ملی - اسلامی ما لطمه می‌زد و در برابر پی‌ریزی بنیاد حکومت «الله» سدی به حساب می‌آمد.

«کسروی» بنیانگذار فرقه جدید و آئین ساختگی و ضدشیعی «پاکدینی»! با ماهیت کاملاً وابسته به استعمار، از یک سو، و «هژیر» وزیر وقت دربار و همه‌کاره شاه، از سوی دیگر، و «ژنرال رزم‌آراء» نخست وزیر وابسته به استعمار و مخالف ملی شدن صنعت نفت از سویی دیگر و «حسین علاء» قره نوکر دربار و عامل امضا کننده پیوستن ایران به پیمان نظامی بغداد - سنتو - از جمله کسانی بودند که به حکم دادگاه انقلاب اسلامی و به دست رزمندگان برومند اسلام و به فرمان مجاهد کبیر امت مسلمان ایران، حضرت شهید نواب صفوی، مورد هدف قرار گرفتند.

در تحلیل منصفانه تاریخی، و با اتکاء به اسنادی که در دست است و بعضی از آنها اخیراً منتشر شده‌اند، جای تردیدی باقی نمی‌ماند که: آغازگران نبرد مسلحانه ضد استعماری و ضد طاغوتی در ایران، نه گروهی بودند که پس از حادثه «جنگل» خود را به کشتن دادند و نه کسانی که امروز خود را «پیشتان» می‌نامند! بلکه این «فدائیان اسلام» بودند که سال‌ها پیش از تولد رهبران گروه‌های چریکی به اصطلاح پیشگام، پیشتانان واقعی نبرد مسلحانه ملت ما بودند که تداوم و استمرار آن با اعدام انقلابی خائنی دیگر به نام «حسنعلی منصور» نخست وزیر دیگر شاه و عامل احیای کاپیتولاسیون در ایران و مصونیت دادن به مستشاران بیگانه امریکایی در میهن اسلامی، به همت افراد تربیت یافته در مکتب فدائیان اسلام، در سال ۱۳۴۳ خود را نشان داد...

در واقع این صادق امانی و مهدی عراقی از اعضاء باقیمانده فدائیان اسلام بودند که نقش رهبری را در این حرکت مسلحانه به عهده داشتند. صادق امانی همراه برادران دیگر همچون: محمد بخارایی، رضا صفار هرنندی، مرتضی نیک‌نژاد در سال ۴۳ تیرباران گردید و مهدی عراقی هم همراه پسرش احسان، یک سال قبل در تهران توسط گروهک خوارج عصر ما: «فرقان» به شهادت رسید...

... در تاریخ نبرد قهرآمیز ملت ما، اگر کشتن چند ژاندارم یا چند پاسبان و حتی مأمور بی‌سلاح بانک در شهر و روستا، به مثابه یک اقدام انقلابی! مسلحانه تلقی یا قلمداد شود، باید با صداقت انقلابی - اگر وجود دارد - اعتراف کرد که: اعدام انقلابی خائنینی چون: کسروی، هژیر، رزم‌آراء و منصور که یا عامل فتنه‌های ضد ملی و یا در رأس کار بودند و مهره‌های اصلی استبداد و قره نوکران امپریالیسم و صهیونیسم در میهن ما به شمار

می‌رفتند، یک اقدام صد در صد انقلابی و ضدامپریالیستی بوده است و طبعاً پیکارگران این اقدامات، و شهدای این راه، پیشتازان راستین و به حق نبرد مسلحانه و قهرآمیز ملت ما می‌توانند باشند و باید چنین به حساب آیند...

... موضع مشخص و قاطع فدائیان اسلام و رهبر عزیزشان شهید نواب صفوی در برابر رضاخان و پسرش و دیگر دشمنان میهن ما و اقدامات بنیادی و ریشه‌ای آنان در مبارزه با طبقه حاکمه خائن، اصولاً مسئله‌ای نیست که دوست یا دشمن بتوانند منکر آن بشوند.

مطالعه کتاب فدائیان اسلام که یکبار در تاریخ آبانماه ۱۳۲۹ ش، تحت عنوان: «اعلامیه فدائیان اسلام، یا کتاب راهنمای حقایق» (۳) و بار دوم در تاریخ خردادماه ۱۳۳۲ ش، از طرف خود آنان چاپ و منتشر گردیده، برای آگاهی از چگونگی آغاز حرکت اسلامی ایران پس از شهریور ۲۰، ضروری است و می‌تواند روشنگر این حقیقت باشد که: بدون ارزیابی نقش آنان در این حرکت، نمی‌توان جمع‌بندی صحیحی از تاریخ نهضت اسلامی معاصر و مستمر ملت مسلمان ما به دست آورد.

البته تحلیل کامل محتوای کتاب، نیازمند فرصت بیشتری است، ولی توجه به تاریخ تدوین کتاب - سال ۱۳۲۸ - و انتشار آن - سال ۱۳۲۹ - می‌تواند نشان‌دهنده عمق بینش مجاهدین راستین راه آزادی و استقلال میهن اسلامی ما و رهبر پاکبخته آنها، شهید کبیر خلق ما، حضرت سید مجتبی نواب صفوی باشد که بعد از شهریور ۲۰، نبرد قهرآمیز و مسلحانه را، به مثابه تنها راه رهایی ملت و میهن خود پیشنهاد کرد و خود در این راه گام نهاد و پس از نبردها و پیروزی‌ها، سرانجام به خاطر آرمان‌ها همراه برادرانش، شربت شهادت نوشید و به ملاءاعلی پیوست.

البته ما مدعی نیستیم که کتاب «فدائیان اسلام» نشان‌دهنده شکل کامل و سیستم مترقی یک حکومت اسلامی در عصر حاضر می‌باشد، ولی مدعی آن هستیم که در کل، شامل تمام ایده‌ها و هدف‌های پُراج برادرانی است که سال‌ها پس از نشر این کتاب، در این مسیر گام نهاده و راه مجاهدین پیشتاز و راستین ملت ما را ادامه دادند. از طرف دیگر، کتاب از نقطه نظر جمله‌بندی‌ها و عبارات شعارگونه مانند: «انقلاب و ضدانقلاب»، «طبقه پرولتر»، «زحمتکشانش»، «جامعه بی طبقه»، «استعمار و استثمار»، «اقتصاد توحیدی»، «امپریالیسم جهانخوار»، «سوسیال امپریالیسم شرق»، «سوسیالیسم»، «اصول دموکراتیک»، «حاکمیت توده»، «پیکار در راه خلق» و...! با کتاب‌هایی که امروزه منتشر می‌گردد هماهنگ نیست، ولی در کل، محتوا همان محتوایی است که «انقلابیون واقعی امروز» خواستار آن هستند.

کتاب ضمن بررسی مفاسد موجود در جامعه بشری، به ویژه جامعه ایرانی ما که ناشی از توسعه سلطه استعمار و فرهنگ غربی و حاکمیت طاغوتی و استبدادی داخلی است و آثار آن در انباشته شدن ثروت در میان عده‌ای خاص و فقیر در بین اکثریتی چشم‌گیر، و نیز: رواج رباخواری، گسترش فقر و بی‌عفتی، اعتیاد به الکل، تریاک، هروئین، قمار و شیوع مفاسد غیر اخلاقی و پخش فیلم و موسیقی شهوت‌برانگیز و فحشاء و فساد و غیره جلوه‌گر است، به نشان دادن «طریق اصلاح جامعه و عموم طبقات» می‌پردازد و از «روحانیت و مرجعیت» آغاز می‌کند و سپس لزوم دگرگونی در وزارت‌های: فرهنگ، دادگستری، کشور، دارایی، بهداشتی، کشاورزی، پیشه و هنر، خارجه، جنگ، پست و تلگراف، راه و غیره را یادآور می‌شود و آنگاه از مجلس شورا و کیفیت انتخابات یک مجلس اسلامی، بحث می‌کند.

در کتاب، به صراحت از ملی شدن نفت (۴) و همه منابع طبیعی، اصلاحات ارضی بنیادی، برچیده شدن بازار مصرف، اسراف و تبذیر، اعطا حقوق کارگران و روستائیان و دیگر طبقات، حمایت به عمل می‌آید و در چندین جا «غیرقانونی بودن حکومت شاه» به طور شفاف و به صورت رسمی و صریح اعلام می‌گردد. این درست در زمانی است که «ملی‌گرایان» و «چپ‌نماها!» ضمن دست‌بوسی شاه و همسرش، خود را به شاه نزدیک می‌سازند تا حکومت را چند روزی به دست گیرند و «چپ‌گرایان» یعنی حزب طبقه کارگر طراز نوین! هم در فکر ائتلاف و تشکیل حکومت متحد خلق! می‌باشند و در این راه حتی با کسانی نظیر «قوام‌السلطنه» هم، کابینه ائتلافی تشکیل می‌دهند! که بگذریم...

اصولاً نکته مهمی که در زندگی و کتاب شهید نواب صفوی به چشم می‌خورد، همین مبارزه مستقیم و بدون ترس و واهمه با شاه و سلطنت استبدادی است. نقل جملاتی از چند بخش از این کتاب، می‌تواند روشن‌گر این حقیقت باشد که فرزندان مسلمان این مرز و بوم، نه تنها رژیم منحوس سلطنتی پهلوی را هرگز به رسمیت نشناختند، بلکه همواره بر ضد آن مبارزه کردند. دقت کنید:

«... ایران به برکت! وجود حکومت خائن، سرزمین درندگان است... فقرا بیمار و بی‌خانمان و گرسنه، همه بیکارند و از فقر و گرسنگی ناله می‌کنند و گوش‌های کر اشراف و رجال و دزدان بی همه چیز مملکت، بدهکار نیست...» (۵)

: «... پرستیدن مخلوقی ضعیف به نام «شاه» که قوای جسمی و روحی و فکری او از بسیاری مردم ضعیف‌تر است، موهوم و از نادانی و احمقی است... مداحی نسبت به کسی که نامش شاه یا وزیر است بی‌جا و چاپلوسی می‌باشد. این سخنان در حق کسی به نام شاه یا رئیس‌جمهور یا وزیر، سند نادانی است.» (۶)

«... اعلام ما به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلام؛ شاه، دولت و سایر کارگردانانی که آنان را به خوبی می‌شناسیم: ای خائنین! ایران مملکت اسلامی است و شما دزدان و غاصبینی هستید که حکومت اسلامی را غصب نموده‌اید و هر روز آماده فرار هستید...» (۷)

«... ما فرزندان اسلام و ایران، به دنیا اعلام می‌کنیم که: حکومت کنونی ایران حکومت قانونی و ملی نبوده و رسمیت ندارد. ملت ایران همیشه از جنایات غاصبین حکومت اسلامی ایران؛ شاه و دولت و سایر غاصبین فریاد می‌کنند... هر انسانی که غیرقانونی بودن شاه و حکومت ایران را تشخیص ندهد و نداند که اعمال این غاصبین ناپاک، سراپا دشمنی با اسلام است، سند دیوانگی خود را در پیشگاه عقل امضاء نموده است...» (۸)

و در آخر کتاب آخرین اخطار چنین است: «... برای آخرین بار به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی، شاه و دولت و سایر کارگردانان ابلاغ می‌شود که چنانچه مقررات اسلامی را مو به مو اجرا ننمایند، به یاری خدای توانا نابودشان می‌کنیم و حکومت صالح اسلامی و قانونی تشکیل [داد]. [و احکام اسلام را سراسر اجرا می‌نمائیم و به بدبختی‌های دیرین ملت مسلمان ایران به یاری خدای جهان خاتمه می‌دهیم.» (۹)

... اشاره شد که این کتاب، در سال‌های ۲۹ و ۳۲ تحت عنوان: «اعلامیه فدائیان اسلام یا کتاب رهنمای حقایق» دو بار از طرف سازمان فدائیان اسلام منتشر شده بود. چند ماه پیش از پیروزی انقلاب، برای سومین بار توسط ما و با مقدمه‌ای از اینجانب و در قم تحت عنوان: «جامعه و حکومت اسلامی» تجدید چاپ شد...

اکنون که نبرد مستمر مردم مسلمان ما برای تشکیل حکومت «جمهوری اسلامی» ایران به یاری خدا و رهبری امام خمینی و پشتیبانی امت به پیروزی رسیده است، جای شهیدان عزیز ما خالی است. اما آنان میهمان پیشگاه حق تعالی هستند و ما همواره یاد آنان را گرامی می‌داریم و خاطرشان را بزرگ می‌شماریم.

«من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا لله عليه فممنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر».

...بی‌مناسبت نیست، مقدمه‌های را که برای چاپ سوم کتاب در دیماه ۱۳۵۷ نوشته و همراه متن کتاب - در اوج اختناق و فشار و قتل عام مردم توسط رژیم شاه و علیرغم همه خطرات احتمالی منتشر ساختیم، جهت تکمیل نخستین بحث «زندگی و مبارزه شهید نواب صفوی» نقل کنیم.

البته لازم به یادآوری است بخشی از این مقدمه، در واقع همان نکاتی است که بعدها و در سال ۱۳۶۵ در هفته‌نامه «منشور برادری» - ارگان فدائیان اسلام - نیز آمده است، ولی نقل مطالب «تکراری» با توجه به تاریخ نشر نخستین آن - ۱۳۵۷ - همانطور که اشاره شد، نشان‌دهنده آن تواند بود که ما در راه مبارزه با استبداد، هرگونه خطری را پذیرا بودیم. دقت در مقدمه، این مسئله را روشن می‌سازد.

جامعه و حکومت اسلامی

هوالعزیز

کتابی که تحت عنوان «اعلامیه فدائیان اسلام» - راهنمایی حقایق - قبل از این در تاریخ آبان‌ماه ۱۳۲۹ و خرداد ۱۳۳۲ دو بار، از طرف «فدائیان اسلام» چاپ و منتشر شده بود، هم اکنون تحت عنوان: «جامعه و حکومت اسلامی» از نو منتشر می‌گردد. نشر مجدد آن، برای شناخت چگونگی تفکر رهبری پیشتاز حرکت اسلامی ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ ضروری است، چرا که بدون ارزیابی نقش فدائیان اسلام در این حرکت، نمی‌توان جمع‌بندی صحیحی از نهضت اسلامی مستمر خلق ما به دست آورد.

البته تحلیل محتوای کتاب، نیازمند فرصت بیشتری است، ولی با توجه به تاریخ تدوین آن - ۱۳۲۸ شمسی - این اثر می‌تواند نشان‌دهنده عمق بینش مجاهدین راستین راه آزادی خلق مسلمان ایران، و رهبر بزرگ و جانباز آنها شهید کبیر خلق ما، حضرت سید مجتبی نواب صفوی باشد که بعد از شهریور ۲۰، نبرد قهرآمیز و مسلحانه را به مثابه تنها راه رهایی خلق‌های مسلمان پیشنهاد کرد و خود در این راه گام نهاد و پس از نبردها و پیروزی‌ها، و شهادت سید حسین امامی سرانجام خود نیز همراه برادرانش: سید عبدالحسین واحدی، سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و ذوالقدر شربت شهادت نوشید.

البته ما مدعی آن نیستیم که این کتاب، نشان‌دهنده شکل کامل نظام و نوع حکومت اسلامی، در عصر حاضر است، ولی مدعی آن هستیم که در کل، شامل آرمان‌ها، ایده‌ها و هدف‌های پُراج کسانی است که ده‌ها سال پس از نشر این کتاب، در این مسیر گام نهادند و راه مجاهدین پیشتاز خلق مسلمان را ادامه دادند.

... موضع مشخص و قاطع «فدائیان اسلام» در برابر رضاخان و پسرش محمدرضا، به شهادت صفحات داخل کتاب و دیگر دشمنان میهن ما، اقدامات قهرآمیز آنان در مبارزه با طبقه حاکمه خائن، مسئله‌ای نیست که دوست یا دشمن بتواند منکر آن شود.

فدائیان اسلام نه تنها از لحاظ تئوری مخالف رژیم سلطنتی استبدادی پهلوی بودند، بلکه در مرحله عمل و پراتیک نیز به جای تلف کردن وقت، یا هدر دادن یک گلوله در کشتن یک پاسبان یا ژاندارم - که خود

انسانهایی مستضعف و برده نظام طاغوتی حاکم بودند - به اعدام انقلابی کسانی می پرداختند که وجود یا بقای آنها بر بنیاد حاکمیت و استقلال ملی - اسلامی ما لطمه می زد:

کسروی بنیانگزار مذهبی ضدشيعی، با ماهیت کاملاً استعماری، هژیر وزیر دربار وقت و وابسته به انگلیس، ژنرال رزم آراء نخستوزیر استعمار و مخالف ملی شدن صنعت نفت و حسین علاء قره نوکر دربار و عامل پیوند ایران به پیمان نظامی بغداد (ستو) از جمله کسانی هستند که به حکم دادگاه انقلاب اسلامی و به دست رزمندگان برومند اسلام، و به فرمان مجاهد کبیر خلق مسلمانان ایران، حضرت نواب صفوی مورد حمله واقع شده اند.

در تحلیل تاریخی و با اتکاء به اسنادی - که بعداً منتشر خواهد شد - جای تردیدی باقی نخواهد ماند که آغازگران نبرد مسلحانه در ایران، نه گروه سیاهکل بوده اند و نه دیگران، بلکه این «فدائیان اسلام» بودند که قبل از تولد رهبران گروه های مدعی و طلبکار، به نبرد مسلحانه دست زدند و تبلور تداوم آن، با اعدام انقلابی خائن دیگری به نام حسنعلی منصور (نخستوزیر وقت شاه و عامل احیای کاپیتولاسیون) به وسیله افراد باقیمانده «فدائیان اسلام» در سال ۱۳۴۲ نشان داده شد. شهید صادق امانی و شهید مهدی عراقی از اعضاء فدائیان اسلام بودند که نقش رهبری را در این جریان اخیر به عهده داشتند. صادق امانی همراه برادران مجاهد: محمد بخارائی، رضا صفار هرنندی و مرتضی نیک نژاد در سال ۴۲ به شهادت رسیدند و بقیه اعضاء آن تا این اواخر در زندان به سر می بردند.

... در تاریخ نبرد قهرآمیز ملت ایران، اگر کشتن چند ژاندارم در سیاهکل! و یا چند پاسبان و مأمور ساواک در شهر، به مثابه یک اقدام انقلابی و نبرد! مسلحانه تلقی شود، باید با صداقت انقلابی - اخلاقی اعتراف کرد: اعدام انقلابی خائنینی چون: هژیر، رزم آراء و منصور که در مصدر کار بوده و مهره های اصلی استبداد و امپریالیسم در میهن ما به شمار می رفتند، یک اقدام بنیادی کاملاً انقلابی - ضد امپریالیستی است که به دست فدائیان رشید اسلام انجام پذیرفته است.

بررسی تاریخ پیدایش «فدائیان اسلام» و شرح آثار مبارزات انقلابی آنان، و تحلیل کامل محتوای کتاب که می تواند گروه پیشتاز نبرد خلق ما را به نسل جوان معرفی نماید، نیازمند فرصت بیشتر و امکانات بهتری است که متأسفانه ما هم اکنون و در شرایط بحرانی کشور، فاقد هر دو هستیم. به امید آنکه روزی بتوانیم با نشر «اسناد نهضت فدائیان اسلام»، حق برادران شهید خود را - که تاکنون از طرف تمام گروه ها نادیده گرفته شده است - ادا کنیم...

به یاری خدای توانا - فدائیان اسلام (۱۰)

دیماه ۱۳۵۷ - تهران

-
- ۱ - روزنامه منشور برادری، سال ۳۵ شماره ۲۵، شنبه ۴ بهمن ماه ۱۳۶۵
 - ۲ - متن نامه، مورخ ۱۳۳۲/۷/۲ در فایل pdf ضمیمه مقاله میباشد.
 - ۳ - صفحه اول کتاب، شامل نام اصلی آن، در فایل pdf ضمیمه مقاله میباشد.
 - ۴ - دقت کنید که تاریخ انتشار آن چهارسال قبل از آغاز جریانات مربوط به ملی شدن صنعت نفت است... ۵
- ص ۱۳ - کتاب.
 - ۶ - ص ۵۱، - ۵۲
 - ۷ - ص ۶۳،
 - ۸ - ص ۷۸، - ۷۹
 - ۹ - ص ۸۸
 - ۱۰ - این مقدمه در اوائل دیماه ۱۳۵۷ توسط اینجانب و بدون اطلاع دیگر برادران نوشته شد و کتاب توسط «نشر نذیر!» که وجود خارجی نداشت، در قم به چاپ رسید و در سطح وسیعی در سراسر ایران توزیع گردید... و به یاری حق، با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در بهمن ماه تعقیب و محاکمه نگارنده و مدیر چاپخانه، حکمت - مرحوم آقا سید یحیی برقی - که با توجه به جوّ ترور و اختناق حاکم غیرمنتظره نبود، منتفی شد.
 - اشاره به این نکته هم ضروری است که نشر این کتاب، به عنوان یک سند تاریخی، بدون هیچ گونه تغییری انجام یافت چاپ مجدد آن به مفهوم موافقت کامل ما با تمامی مندرجات آن نبود، بلکه آگاهی از آن برای شناخت و شناسائی نوع اندیشه پیشتازان حرکت اسلامی ایران ضروری به نظر می رسید. به امید آنکه مورد استفاده نسل جوان ایران اسلامی قرار گیرد.
- سید هادی خسروشاهی

حجت الاسلام و المسلمین استاد خسروشاهی بیان داشت: چالش اخوانی ها در تعامل با حاکمیت دولت های مستبد، مشکلات عدیده ای را به وجود آورده و عدم موفقیت این جمعیت در مقابله با این چالش، تأثیرات منفی بر روند و حرکت تعاملی این سازمان گذاشته است.

نشریه پنجره در شماره ۶۲ خود، «جنبش اخوانی» را که عنوان مقاله ای از حجت الاسلام و المسلمین استاد سید هادی خسروشاهی در بررسی تاریخ و اندیشه جمعیت اخوان المسلمین است، منتشر کرد.

متن این مقاله به این شرح است:

شکی نیست جنبش اخوان المسلمین از مهم ترین حرکت های اسلامی تاریخ معاصر در دنیای اسلامی است و طی ۸۰ سال گذشته، تأثیرات شگرفی در حوادث منطقه خاورمیانه و جهان اسلام و عرب داشته است. البته این جمعیت یا سازمان همچون سایر احزاب و جریانات سیاسی، مراحل تاریخی مختلفی را سپری کرده که می توان به مهم ترین آن ها به شرح زیر اشاره کرد:

۱- مرحله اول (تأسیس): این دوران، از بنیانگذاری آن در سال ۱۹۲۸ م توسط شهید حسن البنا شروع می شود. در این مرحله، اخوان المسلمین از لحاظ تئوریک و ساختار سازمانی با رهبری مرشد اول و مؤسس آن شکل گرفت و با ترور حسن البنا در ۱۲ فوریه ۱۹۴۹ م توسط عوامل ملک فاروق و به دستور انگلیس و آمریکا - طبق اسناد موجود - به ظاهر به پایان رسید.

۲- مرحله دوم (همکاری): این مرحله با انتخاب حسن الهضیبی به عنوان مرشد دوم و سقوط نظام منحوس پادشاهی در مصر شروع می شود. در این مرحله، میان رهبران اخوان و افسران آزاد، همراهی و وفاق کامل وجود داشت و سازمان نظامی اخوان، در تغییر رژیم، کاملاً با گروه افسران آزاد، همکاری کرد، و بدون تردید اگر سازمان نظامی اخوان، در ارتش با آنان همکاری نمی کرد، کودتا با موفقیت همراه نمی شد.

۳- مرحله سوم (تقابل): «افسران آزاد» به سرکردگی سرهنگ جمال عبدالناصر، با دستگیری رهبران اخوان المسلمین و اعدام برخی از آنان، همچون «شهید عبدالقادر عوده» و «شهید شیخ محمد فرغلی» و دیگران، در تلاش بودند که پایگاه مقاومت مردمی اخوان را نابود کنند و قدرت و سلطه را در انحصار خود قرار دهند که با سرکوب وحشیانه و زندانی کردن هزاران نفر از اعضای اخوان و اعدام رهبران آن، همراه بود. این مرحله با

مرگ ناصر در سال ۱۹۷۰ خاتمه پیدا می کند. اعدام «شهید سید قطب» و «صالح عشاوی» از آخرین جنایات ناصر قبل از مرگ بود.

۴- مرحله چهارم (آزادی تاکتیکی): این مرحله با به قدرت رسیدن انور سادات آغاز می شود... سادات برای مقابله با توطئه کودتای ناصریست ها و کمونیست ها، اخوانی ها را از زندان آزاد کرد. اخوان المسلمین در این مرحله، تحت رهبری «شیخ عمر التلمسانی» مرشد سوم، به ترمیم و سازماندهی تشکیلات و افشاگری جنایات حکومت فردی و دیکتاتوری ناصر و دوران حاکمیت وی، پرداختند.

۵- مرحله پنجم (تقابل و تضاد): این مرحله با دستگیری مجدد اخوانی ها در سال ۱۹۷۹ توسط سادات آغاز می شود. اخوان المسلمین انتقادات شدیدی از سیاست سازشکارانه سادات و برقراری صلح ننگین با رژیم اشغالگر فلسطین کردند و نظام با ترفندهای سیاسی و امنیتی و سرکوب آن ها و دیگر مخالفین روند پیوستن به «کمپ دیوید»، را هموار کرد و در این برهه از زمان، زندان های مصر، از نو مملو از اخوان و مخالفان شد. ... رییس جمهوری کنونی مصر حسنی مبارک نیز، هم چنان از سیاست سادات و ناصر در مبارزه و محدودسازی رشد فرآیند پایگاه های اجتماعی جنبش اخوان المسلمین، پیروی و تلاش می کند با ترفندهای سیاسی و حقوقی! اخوان المسلمین را از صحنه سیاست مصر دور نگه دارد که با همکاری و کمک همه جانبه و کامل آمریکا و اسرائیل همراه است، ولی باوجود همه فشارها و سرکوب های مستمر، حرکت اخوان به فعالیت خود ادامه می دهد و ساختار تشکیلاتی اخوان المسلمین در مصر الگوی همچنان تاریخی، برای تشکل گروه ها و سازمان ها و احزاب اسلامی در جهان عرب و اسلام به شمار می رود و به طور سنتی روی جریانات سازمانی و فکری تشکیلات اسلام سیاسی، تأثیر می گذارد...

البته باید مشکلات تشکیلاتی اخوان المسلمین را هم در سطح محلی - مصر - و هم در سطح فرمانطقه ای - تشکیلات بین المللی اخوان - از نظر دور نداشت. در واقع مشکلات سازمانی اخوان المسلمین در مصر را می توان در سه محور زیر مورد بررسی قرار داد:

الف: مشروعیت تاریخی رهبری فعلی اخوان المسلمین: حاکمیت ظالمانه سرهنگ ناصر و همکاران امنیتی وی، ضربه های سخت و خردکننده ای به تشکیلات اخوان المسلمین وارد کرد. درگذشت شیخ حسن الهضیبی مرشد دوم حزب و بحران انتخاب رهبری در تشکیلات اخوان، عمق فاجعه و چگونگی ضربه به ساختار تشکیلات حزب در دوران ناصر را به خوبی نشان داد. البته نباید فراموش کرد که دو نهاد تشکیلاتی در رهبری و تعیین مرشد اخوان المسلمین تأثیر کلیدی دارند: کمیته مرکزی (مکتب ارشاد) و تشکیلات ویژه (النظام الخاص) که هر یک نقش مؤثری در هدایت و رهبری و تعیین خط مشی جمعیت دارند؛ در پی درگذشت

شیخ حسن الهضیبی، رهبری سازمان ویژه - النظام الخاص - در تعیین مرشد موردنظر خود پیش دستی کرد، ولی بخشی از کادرها و تشکیلات داخل و خارج مصر، این تعیین را نپذیرفتند و بحران واقعی در دستگاه رهبری اخوان به وجود آمد که با انتخاب مرحوم شیخ عمر التلمسانی به عنوان «مسئول ترین» مؤسس عضو اخوان در سمت سومین مرشد، بحران مشروعیت رهبری به طور موقت فروکش کرد. کشمکش در رقابت میان رهبران «مکتب ارشاد» و رهبران «سازمان ویژه»، همیشه معضل مشروعیت تاریخی رهبری را آشکار می سازد و تشکیلات را با مشکلات فراوانی روبه رو می کند، و بهانه خوبی هم از سوی حاکمیت ها، برای سرکوب اخوان است...

ب: ماهیت تشکیلات اخوان: جمعیت اخوان در سال ۱۹۲۸ توسط حسن البنا به عنوان یک جمعیت اسلامی - خیریه، تربیتی - در پرتو قانون اساسی سال ۱۹۲۳ مصر، به طور رسمی ثبت شد. اما سازمان اخوان، پس از شهادت حسن البنا و در دوره «افسران آزاد» به دلیل عدم پیروی از اندیشه های ملی گرایی و قومی، توسط سرهنگ ناصر، منحل اعلام شد. قانون اساسی مصر دو بار در سال ۱۹۵۶ و سال ۱۹۷۱ تغییر کرد. در پرتو قانون اساسی جدید، فعالیت های اجتماعی و عمومی (طبق قانون احزاب (۱۹۷۷) یا قانون جمعیت های خیریه سال ۱۹۶۴ که در سال های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۲ تغییر یافت)، تنظیم شده است. و بدین ترتیب اخوان، هم چنان با پوشش قانونی - حکومتی، از هرگونه فعالیت سیاسی محروم شدند. به عبارت دیگر: در اساسنامه اخوان المسلمین ماهیت ساختار سازمانی به عنوان «جمعیت: خیریه، تربیتی، اجتماعی و ارشادی» معرفی شده و اخوانی ها هنوز نتوانسته اند به توافق برسند که در اساسنامه خود تجدیدنظر کنند، لذا ماهیت ساختاری و اساس نامه تشکیلات اخوان هنوز برای فعالیت های سیاسی، مشکل آفرین است.

ج: معضل فعالیت قانونی اخوان المسلمین: با آزادی اخوانی ها در سال های ۷۵ - ۱۹۷۱ از زندان، سادات به اخوان المسلمین اجازه مشروط برای فعالیت مجدد و احیای جمعیت را داد؛ جدایی دین از سیاست، برکناری رهبران «سازمان ویژه» (تشکیلات مخفی) از مکتب ارشاد یا کمیته مرکزی و تغییر نام جمعیت، از جمله شرط های سادات برای حضور نوین اخوان المسلمین در صحنه سیاست مصر بود. رهبران اخوان با پیشنهادهای سادات موافقت نکردند و در نتیجه، سرکوب و فشار و اتهام و دستگیری ها از نو آغاز شد و ادامه یافت.

د: مسائل تشکیلات در سطح بین المللی: هسته اصلی اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ در شهر اسماعیلیه به وجود آمد که پس از مدتی کوتاه، افکار و اندیشه های حسن البنا و حزبش از مرزهای مصر گذشت و شعاع تأثیر فکری و سازمانی این جنبش، از «جاکارتا» تا «رباط» امتداد پیدا کرد. سازماندهی و تنظیم نوع فعالیت گروه های اخوان المسلمین در کشورهای عربی، یکی از دغدغه های رهبری تشکیلات بود و اندیشه ایجاد

یک سازمان بین‌المللی برای گروه‌های اخوانی در دهه پنجاه به وجود آمد، ولی سرکوب‌گری ناصر، اولویت ایجاد این تشکل را به تعویق انداخت، اما در دوران فراری بودن مرحوم مصطفی مشهور - مرشد پنجم - چهارچوبی برای تحقق یافتن و اجرا پیدا کرد... دیدارهای «مشهور» از کویت و آلمان و اقامت درازمدت در آن‌ها، شالوده سازمان بین‌المللی اخوان المسلمین را پی‌ریزی کرد. تشکیلات بین‌المللی اخوان المسلمین از دو نهاد اساسی تشکیل شده که عبارتند از:

۱- مجلس شورای تشکیلات بین‌المللی: که به مثابه کنگره بین‌المللی اخوان المسلمین است و سازمان‌های اخوانی عضو، می‌توانند براساس جمعیت و حجم تشکیلات حزبی خود، تعدادی از اعضای خود را به این کنگره معرفی و اعزام کنند.

۲- مکتب بین‌المللی ارشاد: این نهاد از مرشد عام و هشت عضو از کشور مادر - مصر - و همچنین از اعضای شعبات مختلف اخوان المسلمین که توسط مجلس شورای تشکیلات بین‌المللی برگزیده می‌شوند، تشکیل می‌شود. علاوه بر این دو نهاد، تشکیلات و مؤسسات اقتصادی، فنی، صنفی و پژوهشی نیز در چهارچوب تشکیلات بین‌المللی اخوان المسلمین فعالیت داشته‌اند.

تلاش‌ها برای احیای حرکت اخوان المسلمین

بسیاری از شخصیت‌های اسلامی که منسوب به جریان اخوان المسلمین بودند یا حتی برخی از افرادی که اصولاً عضو سازمانی و تشکیلاتی اخوان نبودند، پیشنهادها و انتقادهایی برای اصلاح و رشد و تکامل سازمان اخوان ارائه کردند... آن‌ها با تهیه و تنظیم کتاب و مقاله‌هایی، افکار خود را در باب چگونگی و ضرورت اصلاح جنبش تبیین کردند: شیخ محمدغزالی، عمر التلمسانی، جابر رزق، صلاح شادی (مصر)، شیخ سعید حوی (از رهبران اخوان سوریه)، عبدا... نفیسی (کویت)، کمال هلباوی (مصر)، راشد غنوشی (تونس)، فتحی یکن (لبنان)، شیخ فیصل مولوی (لبنان) و محفوظ نحناح (الجزایر) و... از جمله این افراد بودند.

همچنین روشنفکران اسلامی مستقل همچون: طارق البثری، دکتر محمدسلیم العوا، دکتر محمد عماره، دکتر سید دسوقی، دکتر جمال عطیه و دکتر کمال ابوالمجد (همگی از مصر) آرای اصلاحی و انتقادی خود را جهت اصلاح حرکت اخوان المسلمین ارائه و پیشنهاد کردند. ولی بیشتر این پیشنهادها از سوی رهبری اخوان - مکتب ارشاد - مورد قبول واقع نشد. آن‌ها معتقد بودند با قبول این پیشنهادها یا حتی تغییر نام سازمان، حاکمیت دیکتاتوری - امنیتی موجود، اجازه حضور فعال سیاسی در مصر به آن‌ها نخواهد داد و با توجه به ماهیت نظام وابسته حاکم، ظاهراً حق با رهبری اخوان است...

... همچنین برخی از اخوانی های جهان عرب در بعد اندیشه و در زمینه اصلاح ساختاری، تلاش هایی جهت اصلاح روند فکری و ساختاری اخوان کرده اند از جمله:

۱- دکتر حسن الترابی در سودان: او مخالف با اندیشه پیروی و تبعیت همگان از رهبری اخوان المسلمین مصر است. البته سازمان های اخوان سودان با اعلام اندیشه های حسن الترابی، بعدها به دو گروه منشعب شد: گروه هوادار پیروی از تشکیلات مصر با همان نام اخوان المسلمین - به رهبری شیخ ماجد - و گروه حسن الترابی که با نام های مختلف و سازمان های گوناگون - و اکنون تحت عنوان المؤتمر الشعبی - در سودان فعالیت دارد.

۲- جنبش «النهضة» تونس: این سازمان با اندیشه ها و افکار راشد الغنوشی رهبری می شود و با وجود اختلاف در دیدگاه، ارتباطات خوبی با عموم اخوانی ها دارد. البته خود شیخ راشد، همچنان به حالت تبعید در لندن به سر می برد و اتهام عمده وی طرفداری از انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی(ره) است.

۳- جناح اصلاحی اخوان المسلمین اردن: این جناح با تلاش عبدالحمید ذنیبات، توانست دیدگاه های اصلاحی خود را بر سازمان مسلط کند و دیدگاه های سنتی جناح محمد عبدالرحمن خلیفه، مرشد قبلی اخوان را محدود و منزوی سازد.

۴- در الجزایر: نیز حرکت اسلامی اخوان به رهبری مرحوم محفوظ نناح، روش اصلاحی اخوان اردن را در پیش گرفت و برای همین منظور با دولت حاکم بر الجزایر همکاری کرده و نمایندگانی به پارلمان فرستاد که مورد اعتراض حرکت های اسلامی تندرو الجزایر قرار گرفت.

۵- جنبش حماس در فلسطین: این جنبش در واقع شعبه جمعیت اخوان در سرزمین های اشغالی است و هنوز هم ارتباط همه جانبه و نیرومندی با اخوان المسلمین مصر دارد، ولی این سازمان در اندیشه سیاسی و ادبیات ایدئولوژیکی خود تغییراتی داده و در سایه همین تحولات، توانسته به جهاد مسلحانه بر ضد اشغالگران ادامه دهد و همزمان، روابط خوبی را با نظام های سیاسی قاهره، آنکارا، قطر، دمشق و تهران، برقرار کند.

۶- جناح اصلاحی در داخل اخوان المسلمین مصر: در پرتو شرایط منطقه ای موجود و به دنبال فوت مرشد سوم اخوانی ها در سال ۱۹۸۶ این جناح رشد کرد... این جناح، هوادار خروج از پیله ساختاری گذشته و انتخاب رفتار منطقی متناسب با مقتضیات زمانه و شرایط محلی و منطقه و جهان بوده است. ولی درگذشت های پی در پی رهبران انتخابی - که همیشه از میان مسن ترین ها انتخاب می شوند - و ممنوعیت تشکیل

جلسه عمومی مکتب ارشاد و سرکوب ها و دستگیری ها و محاکمه های مکرر توسط رژیم حاکم - از زمان ناصر تا امروز - باعث شده شرایط اصلاحات موردنظر آماده شود.

ولی باوجود همه فشارها و سرکوب ها، اخوان المسلمین این کشور هم اکنون هم نیرومندترین تشکیلات سیاسی مصر است... تا آنجا که در آخرین انتخابات مصر، توانست به تنهایی ۸۱ نماینده به مجلس خلق کنونی بفرستد، ولی احزاب پنج گانه مخالف دیگر: ناصری، چپ، تجمع اشتراکی، وفد و احرار، جمعا توانستند فقط چهارده نماینده به مجلس بفرستند!... و روی همین اصل است که تحلیل گران سیاسی داخل (مصر) و ناظران خارجی بر این باورند که در صورت سقوط حاکمیت فعلی، تنها گزینه برای جانشینی، اخوان المسلمین خواهد بود... و البته یکی از دلایل اصلی حفظ نظام حاکم بر مصر، از سوی آمریکا، همین مسئله ترس از به روی کار آمدن یک سازمان اسلام گرای مخالف غرب و ضدصهیونیسم است.

بینش حرکت اخوان المسلمین و اصول فکری آن

اخوان المسلمین میان احزاب و گروه های اسلام گرای فعال در دنیای اسلام و عرب، روشن ترین شیوه و بینش را دارد و در واقع میانه روترین آن ها به شمار می رود. شیوه ها و اندیشه های این حرکت از زمان تأسیس تاکنون، از سوی جریانات فکری مختلف، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است... و به طور کلی می توان گفت دو خط مشی فکری و مرجعیت اندیشه، روی تکوین فکری و جریان عقیدتی جنبش اخوان المسلمین طی ۸۰ سال گذشته، تأثیرگذار بوده و هنوز هم دارای تأثیر واقعی است.

افکار سیدقطب

بسیاری از پژوهشگران و آگاهان به قضایای اخوان المسلمین بر این باور هستند که اندیشه سید قطب در واقع امتداد فکری حسن البناست و میان اصول فکری این دو اختلاف بنیادین زیادی نیست. حسن البنا در طول حیاتش به ایجاد و اصلاح و سازماندهی جمعیت اهمیت داد و سید قطب به ساختار فکری و عقیدتی گروه اهتمام ورزید. اما باید پذیرفت که سید قطب جامعه را به جامعه اسلامی و جامعه جاهلی تقسیم بندی کرد که در جامعه اسلامی، شریعت و احکام اسلام اجرا می شود و اما در جامعه جاهلی، شریعت دین مبین اسلام جایگاهی ندارد. سیدقطب در تفسیرش (فی ظلال القرآن) اندیشه های اسلام را به خوبی مطرح کرده و چگونگی حیات اجتماعی در پرتو تعالیم قرآنی را تعریف کرده است.

البته پیروان فکری سید قطب اغلب در زندان ها و شکنجه گاه های ناصر پرورش یافتند، همان طور که جناح های جهادی و تکفیری در جو خفقان و استبداد ناصری به وجود آمدند. اما حسن الهضیبی مرشد دوم اخوان

در زندان - در سال ۱۹۶۹ م - اندیشه ها و افکار حرکت اخوان المسلمین را بازبینی کرد و کتاب «دعاه لاقضاه» را بر اساس کتاب اصول العشرون «اصول بیست گانه» مرشد اول نوشت و در واقع دگر بار به مرجعیت فکری بنیانگذار برگشت.

این کتاب ضمن تبیین اندیشه اعتدالی اخوان، به نقد فکر و اندیشه افراطی جریان تکفیری جماعات سلفی و جهادی پرداخته است که بعضی ها مدعی هستند تحت تأثیر افکار سید قطب به وجود آمدند.

تعامل اخوان المسلمین با دولت و قدرت

برخی از آگاهان به مسائل و جریانات اسلام سیاسی و مورخین جنبش های اسلامی بر این باور هستند که اخوان المسلمین مصر در تاریخ معاصر با این که همواره توان بسیج میلیون ها مصری را داشته، ولی متأسفانه همیشه در لحظات حساس به فرصت سوزی پرداخته است. روابط این جمعیت با افسران آزاد را به عنوان نمونه تاریخی می توان ارائه کرد. اخوانی ها نقش کلیدی در سرنگونی نظام پادشاهی فاروق داشته اند. ولی فرصت تاریخی خود را با برخورد انحصارطلبانه، و یا تعامل تند با افسران آزاد، از دست دادند. اخوانی ها در این دوره تاریخی، قربانی یک دگماتیسم فکری و خطای تاکتیکی شدند. اخوان به خاطر عدم ارزیابی دقیق اولویت های مرحله ای، خلط بین اهداف آینده و مرحله ای و بی توجهی در فهم واقعیت های سیاسی زمانه در تعامل با گروه افسران آزاد، در این اشتباهات تاریخی افتادند:

الف: آن ها بدون درک واقعی از میزان نفوذ سرهنگ ناصر در داخل فرماندهی نظامی مصر و نیرنگ های سلطه جویانه وی - گرچه به ظاهر ژنرال محمد نجیب رییس جمهوری قانونی مصر بود و رهبری افسران آزاد را به دست داشت ولی قدرت واقعی در اختیار سرهنگ ناصر بود - از ژنرال محمد نجیب در مقابل سرهنگ ناصر حمایت کردند...

ب: اعتراض به اقدامات ناصر در مورد قرارداد خروج ارتش انگلیس از مصر که توسط افسران آزاد و دولت بریتانیا به امضاء رسیده بود و اخوان. شرایط آن را مخالف منافع ملی اعلام کردند؛ زمینه ساز اتهام وابستگی اخوان المسلمین به غرب شد و شرایط را برای دستگیری و سرکوب آن ها توسط پلیس ناصر، آماده تر ساخت. در حالی که همه می دانیم که جنبش چریکی و مسلحانه بر ضد نیروهای انگلیسی را در کانال سوئز اخوانی ها به رهبری شیخ محمد فرغلی به عهده داشتند... و آن ها هرگز هوادار غرب و حضور نیروهای خارجی در کشور نبودند.

ج: در مقابل، ناصر از پایگاه اجتماعی و وزنه سیاسی اخوان المسلمین کاملاً آگاه بود و لذا به ظاهر پیشنهاد مشارکت آن‌ها را در اداره دولت و قدرت، مطرح ساخت، اما رهبران اخوان از این همکاری سیاسی استقبال نکردند و بلکه معتقد بودند که صاحب اصلی نبرد برای سرنگونی رژیم و مبارزه بر ضد فاروق و استعمار آن‌ها هستند... در حالی که آن‌ها می‌توانستند ضمن شرکت در دولت، به تدریج جریان کل امور را در دست بگیرند... همان کاری که ناصر کرد...

... تنظیم رابطه با دولت و ترسیم حدود تعامل با قدرت هنوز برای اخوانی‌ها به عنوان معضل سازمانی و سیاسی، مطرح است. این معضل از آن‌جا ناشی می‌شود که سازمان اخوان المسلمین به دو اصل متناقض راهبردی و مرحله‌ای یا استراتژیکی - تاکتیکی اعتماد دارد که عبارتند از:

الف: وجوب تغییر دولت فاسد (اصل راهبردی و استراتژیکی)؛

ب: ضرورت همزیستی مسالمت‌آمیز با دولت‌ها (خط مشی مرحله‌ای یا تاکتیکی).

البته اخوانی‌ها بر این باورند که بدون بسیج نیروها و آمادگی کامل، مقابله با دولت‌های استبدادی یک نوع خودکشی است و تجربه تاریخی ثابت کرده است که دولت‌های استبدادی جهان عرب و اسلام! با هرگونه رقابت سیاسی (حتی مسالمت‌آمیز!) مخالف هستند؛ و با آن‌ها تا سرحد سرکوب کامل و قتل عام مردم، مبارزه و مقابله می‌کنند (نمونه‌های: مصر، عراق، سوریه و...). لذا اخوانی‌ها در وضعیت همکاری با دولت‌های مستبد و وضعیت تقابل به عنوان معاوضه غیرقانونی، سردرگم هستند.

چالش اخوانی‌ها در تعامل با حاکمیت دولت‌های مستبد، مشکلات عدیده‌ای را به وجود آورده و عدم موفقیت این جمعیت در مقابله با این چالش، تأثیرات منفی بر روند و حرکت تعاملی این سازمان گذاشته است. دوری و یا جدایی‌های فردی یا انشعاب کوچک، و پیدایش جناح‌های نسل جدید و افزایش مطالبات اصلاح طلبانه، از وجوه و اشکال این تأثیرات است.

طرح حکومت اسلامی در اندیشه امام خمینی و سید قطب - بخش نخست

مقدمه: سال‌ها پیش، برادر عزیز ما جناب آقای دکتر عادل عبدالمهدی از اعضای شناخته شده «حزب الدعوة الاسلامیه» - معاون اول فعلی ریاست جمهوری عراق - به دنبال فشار رژیم بعثی بر حزب و دستگیری اعضا و اعدام گروهی از رهبران آن، مجبور به «هجرت» از عراق گردید و پس از مدتی «آوارگی»، سرانجام در فرانسه - پاریس - رحل اقامت افکند و به ادامه تحصیل در مقطع «دکتری» پرداخت.

عادل عبدالمهدی اما به موازات تحصیل و کار و تلاش برای معاش، در دیار غربت نیز از هدف اصلی خود غافل نماند و با تأسیس یک مرکز اسلامی تحت عنوان: «مرکز الدراسات و التوثیق الاسلامی» در فرانسه به فعالیت‌های فرهنگی خود ادامه داد و نیز فصل‌نامه‌ای به نام «المنتقی» به سه زبان: عربی، فرانسه و انگلیسی را در پاریس منتشر ساخت.

در آن برهه، اینجانب به موازات انجام وظایف نمایندگی سیاسی در سفارت جمهوری اسلامی در واتیکان، یک مرکز فرهنگی تحت عنوان: «مرکز فرهنگی اسلامی اروپا» را در رم - ایتالیا - تأسیس کرده بودم که علاوه بر چاپ ده‌ها کتاب و مجله و نشریه به زبان‌های: عربی، فارسی، ایتالیایی، فرانسه و انگلیسی با مؤسسات و مراکز اسلامی - فرهنگی موجود در اروپا، روابط صمیمانه‌ای برقرار کرده و به «تبادل ثقافی» با آنان می‌پرداخت که مرکز دراسات اسلامی پاریس یکی از آنها بود.

در همین راستا با فصل‌نامه «المنتقی» نیز همکاری فرهنگی و مبادله مطبوعاتی داشتیم. ارسال کتاب‌هایی از امام خمینی، علامه طباطبائی، شهید مطهری، دکتر شریعتی و دیگر اساتید به مراکز فرهنگی اروپا، روابط را با آنها مستحکم‌تر نمود. برادران مسئول در آن مراکز به درج و نشر مقالاتی که ما می‌فرستادیم و یا همکاران آنها با استفاده از منابع ارسالی ما اقدام می‌کردند. از جمله این برادران «راشد الغنوشی»، «حبیب مکنی» و «صالح عوض» بودند.

صالح عوض، نویسنده و پژوهشگر فلسطینی - که اکنون مدیریت «مرکز البشیر الدراسات الحصاریه» را به عهده دارد - متولد سال ۱۹۶۲ میلادی است. از او آثار و کتاب‌های بسیاری در زمینه مسائل سیاسی و اجتماعی دنیای عرب و اسلام منتشر شده است که از آن جمله است: «الثورة الجزائریه»، «الانتفاضة الفلستینیة»، «النظام السیاسی فی الفكر العربی و الاسلامی»، «الامة والتحدی الامر یکی». او صدها مقاله نیز در روزنامه‌های «البشیر» و «الحیات» - فلسطینی - و «الترس العربی» - لندن - و «الشروق» الجزائر منتشر ساخته است. صالح عوض

برای دفاع از آرمان‌های فلسطین، در ده‌ها کنفرانس و سمینار در کشورهای عربی، اسلامی و اروپایی شرکت و سخنرانی کرده است.

بحث امام خمینی و سید قطب، یکی از مباحثی است که توسط او به رشته تحریر درآمده و در فصلنامه «المنتقی» که به عربی و فرانسه در پاریس منتشر می‌شد، درج گردیده است.

یکی از مباحثی که از برادر «صالح عوض» در فصل‌نامه «المنتقی» چاپ پاریس منتشر گردیده، بحث «مشروع الحکومه الاسلامیه فی الفکر الاسلامی المعاصر» - سال پنجم، شماره اول، ۱۴۰۸ هـ صفحه ۳۵ تا ۶۱ - بود که در واقع یک بررسی دقیق از نوع اندیشه و طرح امام خمینی و شهید سید قطب در رابطه با چگونگی حکومت اسلامی است.

این بحث را سالیانی پیش ترجمه کرده بودم که در بین اوراق و جرائد مکتبه حقیق «مفقود» شده بود! و در اثر پیگیری‌های مستمر برادر عزیز آقای محمد رضا کائینی در رابطه با مسائل بیداری اسلامی نهضت‌های اسلامی معاصر به دست آمد و پس از ویرایشی دقیق و تطبیق مجدد با متن عربی، برای نشر در ویژه‌نامه سالگرد ارتحال امام خمینی قدس سره در اختیار روزنامه جوان قرار گرفت.

در پایان بی‌مناسبت نیست اشاره شود که پس از بازگشت به ایران، روابط ما با برادران همچنان از طریق مکاتبه استمرار یافت و نامه‌های برادر ارجمند دکتر عادل عبدالمهدی که از پاریس به آدرس قم فرستاده می‌شد، نشانگر عمق این روابط فرهنگی و «تبادل ثقافی» تواند بود. برای نمونه ترجمه یکی از آن نامه‌ها را که در واقع جنبه تاریخی دارد و مربوط به یک ربع قرن پیش است، در اینجا نقل می‌کنم.

تهران جمعه ۹۰/۲/۳۰ - سیدهادی خسروشاهی

نامه دکتر عبدالمهدی:

۵ رمضان ۱۴۰۷ هـ

حضرت آقای خسروشاهی حفظه الله

مرکز بررسی‌های اسلامی - قم، ایران

السلام علیکم ورحمه الله و برکاته

با مسرت فراوان نامه‌ای را که از لندن فرستاده بودید، دریافت کردیم. ما به‌طور مؤکد، سپاس بسیار خود را در رابطه با توجهات و همکاری‌های شما اعلام می‌داریم. برادر بشیر و همین‌طور برادر محمد صادق به ما گفتند

که شما تلاش ویژه‌ای برای همکاری با «المنتقی» که هم اکنون متأسفانه به علت توسعه و استمرار با مشکلات بسیاری روبرو شده است و تقویت روش آن دارید.

ما این مجله را همچنان به آدرس شما خواهیم فرستاد و در راه خدمت به اسلام و مسلمین، به همکاری بیشتر با شما علاقمندیم. ما علاوه بر مجله، قصد داریم به چاپ و نشر کتاب‌هایی به زبان‌های: عربی، انگلیسی و فرانسه اقدام کنیم و البته با خوش‌بینی می‌کوشیم بر مشکلاتی که با آنها مواجه هستیم، فائق آئیم. البته همکاری شما ما را در ادامه راه تشویق می‌کند و موجب پیشرفت ما می‌گردد.

همکاری شما با ما در هنگامی که در رم بودید، تأثیر بزرگی در استمرار و تکامل فعالیت‌ها در آن برهه داشت و به همین دلیل یک بار دیگر از کوشش‌ها و علاقه شما به همکاری با برادرانتان تشکر می‌کنیم و از خداوند عالی و قادر برای شما خیر و توفیق طلب می‌کنیم.

برادر حسینی به شما سلام می‌رسانند. ایشان به شهر «وان» منتقل شده است. انتظار داشتیم دیداری از فرانسه داشته باشید تا با شما در باره امور بسیاری در تکامل کار و در راستای مصلحت همگان گفتگوهای داشته باشیم و امیدواریم این امر در آینده تحقق یابد.

انتظار داریم که از این پس با ما به آدرس بالا مکاتبه کنید، چون قصد داریم دفتر پاریس را تعطیل کنیم. مجدداً سپاسگزاریم و برای شما آرزوی سلامتی و موفقیت داریم.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

سید مهدی - مدیر مرکز

نگاهی به گذشته

پس از دوران «خلفای راشدین» چندین قرن از تاریخ اسلام، در حالی سپری شد که جدایی و دوری روح شریعت از مسئله انتصاب خلیفه مسلمین، روز به روز ابعاد وسیعتری به خود می‌گرفت. این جدایی به مرور زمان ریشه دارتر گردیده و معیارهای سیاسی تازه‌ای را در مورد حکومت و شیوه‌هایی کاملاً متفاوت با آنچه که اصول سیاسی شرعی اقتضا می‌کرد، مطرح ساخت. رژیم‌های موروثی به وجود آمده از تعصب‌های خانوادگی، قبیله‌ای و یا قومی، در قله هرم سیاسی جا خوش کرده بودند. این نقص تنها مشکل اختلالی نبود که در حرکت «جامعه اسلامی» پیش آمد، بلکه وابسته نمودن ارگان‌های اقتصادی امت به دستگاه سیاسی

حاکم، اختلال دیگری بود که در کنار تلاش‌های فرمانروایان جهت وابسته کردن دایره فتوی و قضاوت به اراده سیاسی حاکم در آن روزگار، به انحراف از خط اسلام راستین، بطور فزاینده‌ای دامن می زد.

با این همه، روحیه جوشان مکتبی برخاسته از درون جامعه، طلایه داران حرکت اسلامی را به تداوم بخشیدن به مبارزه جهت نگهبانی از مکتب در مقابل گزندها و خطرهای برانگیخت و تلاش نیروها را به سوی تأسیس بنیانی متمدن با خلاقیت‌های متنوع، سوق داد.

در زمینه خارجی، این روحیه پرجوش و خروش، سربازان اسلام را واداشت تا به حیات ساختارهای جاهلی باقیمانده از دوران‌های گذشته پایان دهند، ولی در نتیجه فشارهای انحرافی که بر مبانی تئوریک حکومت وارد شد، این روحیه رفته رفته راه افول و سیر نزولی را در پیش گرفت.

در طول این ادوار تاریخی، رخنه مفاهیم جدید به پیدایش واقعیت‌هایی انجامید که به شکل اموری مسلم و قطعی در آمد. از جمله نقش علمای دین به مرور زمان فقط به صدور فتوی و موعظه کردن و در بهترین شرایط پند و اندرز دادن به اولیای امور و یا مخالفت کردن ظاهری با آنان، منحصر و محدود گشت و در واقع علمای دین تنها به ایفای این نقش محدود، که تراکم واقعیت‌های سیاسی آن را بر آنان تحمیل کرده بود، بسنده کردند.

در پی روی دادن «فتنه بزرگ» شکاف‌هایی در صفوف امت ایجاد شد که با هزاران کشته از مسلمانان همراه بود. بسیاری از علمای دین - بنا به مصلحت و پرهیز از خونریزی و نه به عنوان قبول - پیامدهای این فتنه را به عنوان یک واقعیت پذیرفتند. درحالیکه برخی دیگر از علمای دین به پایداری و ایستادگی و قیام علیه این انحراف ادامه دادند و بدین ترتیب شاهدان تاریخی این امر شدند که امت محمد(ص) هرگز این انحراف را نپذیرفته و به آن تن در نخواهند داد.

در قرن‌های اخیر از تاریخ اسلام و جهان، تجاوز غرب صلیبی به سرزمین‌های اسلامی فزونی یافت و در نتیجه قسمت‌هایی از سرزمین «خلافت» سقوط کرد... در این شرایط انتقاد علمای دین از پادشاهان فروکش کرده و تلاش‌ها عمدتاً بر محور برانگیختن مسلمانان برای دفاع از سرحدات و ثغور اسلام متمرکز گردید. تمامی اهتمام علما در چگونگی رفع تجاوز غرب صلیبی دور می زد! هنگامی که خلافت عثمانی بر اثر تجاوز وحشیانه غرب از هم فرو پاشید، مجدداً نقش علمای دین - بطور غیرارادی - در رهبری امت و جهاد و استقامت جایگاه خود را بازیافت. مبارزات «شیخ شامل» در قفقاز و «امیر عبدالقادر» در الجزایر و علمای الازهر در مصر و سپس در مرحله بعدی «عبدالکریم خطابی» در مراکش و «عزالدین قسام» در فلسطین و «ابن

باریس» در الجزایر و «حسن البنا» در مصر و قیام علمای شیعه در ۱۹۲۰ م در عراق و قیام علما و روحانیون ایران در نهضت تنباکو، نموداری از حضور مجدد علمای دین در صحنه را ترسیم می کند.

آنچه شایان ذکر است اینست که علمای اهل سنت و علمای شیعه در روند رویارویی با شبیخون غرب در زمینه‌های جنگی و فرهنگی پیشگام امت شدند... هنگامی که غرب سرسپردگانش را بر مسند قدرت نشانده، علمای امت برای افشای ماهیت الگوهای مطرح شده غرب، آستین‌ها را بالا زدند و این مهم بدست شیخ حسن البنا و آیت‌الله کاشانی و مولانا ابوالاعلی مودودی - در مصر و ایران و پاکستان - به انجام رسید. اما آن مرحله، مرحله رویارویی نهایی نبود، بلکه مرحله ای انتقالی به سوی دورانی متمایزتر و شاخص تر، یعنی مرحله رویارویی مستقیم امام خمینی و سید قطب، مشعلداران جبهه اسلامی از یک سو و دولت‌های لائیک و سکولار وابسته به غرب و همسو با متجاوزان غربی از سوی دیگر و در جبهه مقابل بود!

امام خمینی و سید قطب، شاهدان قرن

پیش از آنکه سید قطب «نشانه‌های راه» حرکت اسلامی و نهضت تمدنی امت اسلامی را در کتاب «معالم فی الطریق» [نشانه‌هایی در راه] به سال ۱۹۶۴ م ترسیم کند، تحولات بزرگی را که امت در طی دوران فروپاشی خلافت و ضایع شدن فلسطین و سرکوب حرکت اسلامی شاهد آن بوده و رخدادهای جنگ‌های جهانی اول و دوم و پیامدهایشان را از سر گذرانده بود، با تمام وجود احساس و لمس کرده بود. او از خاستگاه مکتب اسلام رو در روی این تحولات قد برافراشت. سید قطب با تمام وجود دریافت که چرا و چگونه حملات غربی‌ها به منظور تثبیت دولت‌های غیرمذهبی و گسترش مفاهیم فرهنگی غربی و ارزش‌های آن تداوم پیدا می کند. این در مورد حضور حضور فکری و موضوعی سید قطب.. و اما درباره حضور عینی و شخصی، مبارزه و پیکار علیه شکل‌های مختلف ستمگری‌های محلی و جهانی، او را به سمت کشف شیوه‌های جدید عملکرد و سنت‌های انقلاب رهنمون شد تا اینکه با الهام از قرآن کریم، سید قطب با دیدی روشن و در عین حال استوار، نسبت به چگونگی تحرک اسلامی و ماهیت خط قرآنی، تفسیر پربهای «فی ظلال القرآن» [در سایه قرآن] را تألیف نمود و منتشر ساخت و البته این کار، علاوه بر پژوهش‌های تاریخی - اجتماعی وی بود. پژوهش‌هایی که نقاط ضعف و اختلال در روند حرکت امت را در دیدگاه وی، افشا کرد و این امر به مبانی فکری او نسبت به اولویت‌های مبارزه نظم و ترتیب بخشید.

سید قطب همواره با صدایی رسا و نیرومند، اوضاع و افسوس‌گرای جاهلی - طاغوتی را از بیخ و بن مردود دانست. و با هر نوع روش اصلاح طلبانه یا آشتی ملی! قاطعانه مخالفت نمود و به همین دلیل شهادت وی به حضور تابناکش در صحنه مبارزات اسلامی علیه غرب و دولت وابسته به آن، جلوه ای خاص بخشید. شهادت سید

قطب در تبلور یافتن جریان ایجاد دگرگونی اسلامی در منطقه عربی و سر برآوردن جریان‌های جهادگرای انقلابی، در چندین کشور نقش عمده ای را ایفا کرده است.

در بخش دیگر امت اسلامی - شیعه - امام خمینی شاهدی بی نظیر و بلند همت بود که تحولات جهانی را با تأثر شدید از نزدیک نظاره گر بود: فروپاشی خلافت، از دست رفتن فلسطین، سرکوب مسلمانان و تثبیت رژیم‌های طاغوتی در جهان اسلام به طور اعم و در ایران بطور اخص....

امام در دوران دو جنگ جهانی به سر برده و شاهد پیامدهای مهم این دو واقعه بزرگ بود و اینکه چگونه در این فرایند، سرسپردگان غرب، اختیارات دستگاه حکومت‌ها را در کشورهای اسلامی قبضه کرده، ثروت‌های مسلمانان را بر باد می دادند و مردم مسلمان را با برنامه‌های شرک آلود که سازمان‌های فرهنگی و علمی داخلی مجری آن بودند، به بردگی می کشاندند!

در سال ۱۳۴۲ شمسی امام خمینی به اوج قله اجتهاد و فتوی رسید و این اجتهاد، با درک کامل شرایط تاریخی و حقایق امت اسلامی همراه و در راستای خدمت به قوانین خط قرآنی و سنت‌های اصیل روش اسلامی بود. البته امام خمینی از همان ابتدا اوضاع و احوال واپسگرایی طاغوتی - جاهلی را از بیخ و بن مردود اعلام کرده بود و هر نوع سازشی را غیرممکن می دانست و با ایستادگی در مقابل طاغوت، در عمل نشان می داد که حکومت طاغوت نوعی شرک و نابودی آن یک واجب شرعی است و این گونه حضور امام خمینی در صحنه مبارزات اسلامی علیه غرب و رژیم وابسته و سرسپرده به آن، درخششی خاص پیدا کرد... و همین امر به عنوان محور اصلی جذب مسلمانان ایران، در روند ریشه کن سازی رژیم طاغوتی، جلوه می کند.

درواقع امام خمینی و سید قطب، دو سمبل اسلام روشنایی بخش و آگاهی دهنده این قرن هستند. که با رویارویی با ستمگری‌های جهانی و منطقه ای و طاغوت جهانی و محلی و شرک درونی تبلور یافته در رژیم حاکم بحق شایستگی آن را بوجود آورد که شاهدان قرن حاضر باشند.

اجتهاد امام خمینی و سید قطب

اینکه علمای اسلام به سوی انجام مسئولیت شرعی - رهبری - و برکنار زدن الگوی لائیک از مسند قدرت حرکت کنند، یعنی الگویی که حاکمیت را از آن غیر خدا بداند و به دلخواه، قانونگذاری کند و سپس آنچه را که از پیش خود قانونمندی کرده است بگوید: این شریعت خداوندست! اینچنین اتفاقی، معنایش این است که دین در نزد شیعه و اهل سنت نوگرا! شده و از تراکم‌ها و رسوبات بسیاری که پندارهای بوجود آمده در شرایط دشوار و مرارت بار آن را تحمیل کرده، رهایی یافته است. در اینجا و در آن واحد، حساسیت و عظمت

کار این دو بزرگوار آشکارتر می شود. چه، برای نخستین بار در تاریخ اندیشه سیاسی اسلام، پس از آخرین تلاش عملی فرزندان اسلام برای تصحیح مسیر سیاسی امت (امام زید - امام ابوحنیفه^(۱)) دکتترین حکومت اسلامی و حکومت بر اساس آنچه که خداوند طرح کرده و همانگونه، در دوران پیامبر اکرم(ص) و عصر خلفای راشدین هم بوده، به صورت طرحی عملی از چهارچوب تئوری و دایره فقه خارج شده و در صحنه رویارویی با حاکمیت طاغوت، پا به پیش نهاده است.

با تأمل و ژرف نگری در این «اجتهاد» در گستره واقعیت‌های تاریخی، از دوران حضرت آدم(ع) تا دوران حضرت خاتم - محمد(ص) - نمودهایی از طرز نگرش آن دو بزرگوار نسبت به جوهر اندیشه اسلامی، می‌توان مشاهده نمود.

شیخ حسن البنا با جهاد و اجتهاد بزرگ، خود جریان اجتماعی عظیمی به راه انداخت و اسلام را برای باز پس گیری مشروعیتی که با سقوط خلافت از دست رفته بود، در لباسی جدید مطرح ساخت. اگر این «اجتهاد» توانسته است در درون بینش اسلامی اهل سنت، اندیشه برپایی تشکیلات و سازمان اجتماعی پویا را تثبیت نموده و در نتیجه حرکت اسلامی به صورت واقعیتی فعال در روند بیداری اسلامی ظاهر شده و این اجتهاد به عنوان مشروعیت دینی در جامعه عربی به شمار رفته است... اگر اجتهاد «البنا» توانسته است بخش نخست مأموریتش را انجام دهد، به نظر می‌رسد که بخش دوم از اجتهاد - که در پیرامون حرکت این تشکیلات دور می‌زند - دچار ابهام و سرگستگی گشته است که آیا باید با ابزارهای معروف دموکراتیک پیش برود و یا از راه عملکرد انقلابی؟ استاد راشد الغنوشی معتقد است «البنا تلاش نمود که در یک کشور غوطه ور در استبداد، به صورت دموکراتیک عمل کند... شاید علت این امر متأثر شدن وی از موضع سنتی اهل سنت «پرهیز از فتنه» باشد.^(۲)» اما سرگستگی پس از شهادت شیخ حسن البنا، پیش از بحبوحه کودتای ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ م علیه ملک فاروق و به قدرت رسیدن «سرهنگ‌ها»، مجدداً بازگشت کرده است... در این مرحله، سازمان بیش از پیش از اندیشه بکارگیری راه حل انقلابی در رودرویی با رژیم سکولار و لائیک و طاغوتی، پا پس نهاد.

سپس سید قطب با استفاده از زمینه اجتهاد البنا، دکتترین را تکامل بخشید و نورتاب بیشتری بر چگونگی حرکت این تشکیلات زیربنایی در درون جامعه و در قبال رژیم طاغوت افکند، اعلام: «ربوبیت و حاکمیت خداوند یگانه، بر جهانیان، به معنای انقلاب فراگیر علیه حاکمیت بشری در تمامی نمودها و ساختارها و تشکیلات وابسته.. و قیام و عصیان تام علیه اوضاعی که در سرتاسر کره زمین به نحوی از انحاء، حاکمیت یافته است.» مفهوم این اعلام این بود: «باز پس گرفتن حاکمیت غصب شده الهی و بازگرداندن آن به خداوند و راندن غاصبان این حاکمیت.»^(۳) «اسلام همانگونه که قبلاً نیز گفتیم برنامه و اعلامیه ایست عام برای رهایی

انسان از بندگی بندگان. اسلام از آغاز می خواهد نظام‌ها و دولت‌هایی را که بر مبنای حاکمیت انسان بر انسان و به بند کشیدن انسان توسط انسان است، براندازد.»(۴)

سید قطب راه عملکرد اسلامی را بدین نحو مشخص می کند که اصولاً جهت گیری عملکرد اسلامی به سمت انهدام ساختارهای جاهلیت است: «بنابراین اسلام ضرورتاً جهت زدودن واقعیت‌های مخالف، اعلام عمومی را با گفتار و کردار قرین ساخته است و ضرباتی را بر پیکر نیروهای سیاسی که به جای پرستش خداوند، انسان‌ها را پرستش می کنند، وارد می سازد... پس از انهدام نیروی حاکم، چه سیاسی محض و چه در زیر چتر نژادپرستی و یا طبقاتی در درون یک عنصر واحد استتار گزیده باشد، راه برپایی نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی اسلامی، طوری هموار می شود که حرکت آزادیبخش، قدرت مانور و پویایی را پیدا می کند.»(۵)

سید قطب در جای دیگری از نشانه‌ها می گوید: «بنابراین وظیفه اسلام برکناری جاهلیت از رهبری بشریت است و بدست گرفتن این رهبری بر مبنای خط ویژه و مستقل خود که دارای گونه‌های مستقل و خصیصه‌های ناب است.»(۶)

شهید سید قطب در فصل اول کتاب: «نسل بی همتای قرآنی» می گوید: «اولین وظیفه ما تغییر واقعیت‌های این جامعه است. وظیفه ما تغییر این واقعیت‌های مبتنی بر جاهلیت، بطور بنیادین است. این واقعیت‌ها اصطکاک‌های اساسی با خط مشی الهی و بینش اسلامی دارد و ما را با سرکوب و فشار و ارعاب از زیستن به نحوی که خط الهی آن را معین کرده است، باز می دارد. نخستین گام‌ها در راه ما این است که بر این جامعه واپس‌گرا و ارزش‌ها و پندارهایش برتری جوئیم و بر ارزش‌ها و هدف‌های خود، چه کم و چه زیاد، جرح و تعدیل وارد نکنیم تا در نیمه راه، با این جامعه به سازش نرسیم. نه! هرگز! ما و این جامعه بر سر دوراهی قرار داریم و اگر یک قدم با آن همگام شویم تمامی اصول خود را از دست خواهیم داد و همه گمراه خواهیم شد.»(۷)

در بخش دیگر از پیکره «امت» در نزد مسلمانان شیعه، تشکیلات - از صدها سال پیش - به صورت یک عرف اجتماعی استوار در آمده است. اما این تشکیلات برندگی و قاطعیت سیاسی را از دست داده بود. این امر معلول علل متعددی است که مسئله چگونگی برخورد با ساختار طاغوت را تحت الشعاع قرار داده بود. بطوریکه به جای مقابله با نظام طاغوتی، در اغلب اوقات به امید «انتظار» به واقعیت موجود تن در داده بود. در چنین شرایطی، امام خمینی با حضور در صحنه و با تحرک سیاسی پویا، هدف از برپایی یک نظام اجتماعی

نوین را بیان نمود: ... هدف برقراری یک نظام اسلامی و حکومت کردن بر اساس آنچه که خداوند نازل کرده است و برکناری زمامداران غاصب استبدادگر، از دستگاه حکومت...

(۱) شایان توجه آنکه قیام زید مورد حمایت و پشتیبانی ابوحنیفه قرار گرفته است. ابوحنیفه خروج زید را (مشابه با خروج جد بزرگوارش رسول خدا(ص) در بدر) دانسته است.

(۲) راشد الغنوشی (رهبران حرکت اسلامی) مجله الممتقی شماره ۱۰، ۱۱ ص ۱۸،

(۳) معالم فی الطریق ص ۶۷،

(۴) همان منبع ص ۷۱،

(۵) همان منبع

(۶) همان منبع ص ۱۶۵

(۷) همان منبع ص ۲۲

طرح حکومت اسلامی در اندیشه امام خمینی و سید قطب - بخش دوم

البته علمای ایران و نجف بویژه در نیمه دوم قرن چهاردهم هجری، حضور مبارزاتی چشم گیر و مهمی داشته اند اما همگی آنان در «طرح اندیشه حکومت اسلامی» و چگونگی براندازی نظام‌های واپسگرا، ناکام ماندند.

امام خمینی می گوید: «ما چاره‌ای نداریم جز این که دستگاه‌های حکومتی فاسد و مفسد را از بین ببریم و هیئت‌های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائز را سرنگون کنیم.» (۸) و: «وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند و در این راه که راه سعادت صدها میلیون انسان است، حکومت‌های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی را تشکیل دهند.» (۹)

و: «اگر باید نظام اسلامی برقرار شود و همه افراد برطبقه عادلانه اسلام رفتار کنند و از آن تخطی ننمایند، اگر باید جلوی بدعت‌گذاری و تصویب قوانین ضد اسلامی توسط مجلس‌های قلابی گرفته شود، اگر باید نفوذ بیگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود، ایجاد یک «حکومت» لازم است. این کارها بدون حکومت و تشکیلات دولت، انجام نمی شود.» (۱۰)

و: «شرع و عقل حکم می کند که نباید بگذاریم وضع حکومت‌ها به همین صورت ضد اسلامی و یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح و روشن است. چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنی کنار ماندن نظام سیاسی اسلام است. همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی، نظامی شرک آمیز است - چون حاکمش طاغوت است - و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم.» (۱۱)

بدین ترتیب پیشروی عملی به سوی رهاسازی دستگاه حکومت از یوغ غاصبان و بازگرداندن آن به اسلام راستین، مبنای اجتهاد، سید قطب و امام خمینی را تشکیل می دهد.

اما این اجتهاد با تراکم پندارها در میراث اسلامی ما مواجه شده است. این امر آن دو شخصیت را واداشت تا بر تمام پندارهای قد برافراشته در مقابل این اجتهاد، خط بطلان بکشند. البته در اینجا خصوصیت مکان مطرح می شود. اگر اختلالی که در میدان اندیشه اسلامی در نزد «اهل سنت» بروز کرد، ناشی از پیامدهای تفسیر ناقص امر به معروف و نهی از منکر و «پرهیز از فتنه» می باشد... در مقابل اختلال دیگری نیز در میدان اندیشه اسلامی در نزد «شیعه» بروز کرد که ناشی از پیامدهای دل بستن به آمدن «مهدی موعود» و موکول کردن

اصلاح امور، به ظهور می باشد و درواقع اختلال در اینجا و آنجا، به نتیجه ای واحد انجامید: پذیرش واقعیت امر و دل خوش کردن به امید آینده؟

این دو شخصیت در روند غبارزدایی مبانی فکری اسلام و پی ریزی مبنای نوین بر حسب اولویت‌ها، حرکت کردند. شهید سید قطب در فرایند تصحیح پندارهای عملکرد اسلامی و فقه حرکت اسلامی، در درون بنیان فکری اندیشه سیاسی مسلمانان اهل سنت وارد شد. فصل‌های: «لا اله الا الله خط مشی زندگی» و «بنیان‌گذاری جامعه اسلامی» و «جهاد در راه خدا» در کتاب «نشانه‌هایی در راه»، پاسخ محکمی است به ورشکستگان ترسو و آنهایی که فقط راه حل‌های نیم بند را می پذیرند.

امام خمینی بر اندیشه دل بستن به ظهور حضرت مهدی موعود و پذیرفتن واقعیت‌های موجود، خط بطلان کشید: «هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد. منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.» (۱۲)

در باور امام خمینی برقراری حکومت اسلامی ضرورت دارد برای: «اجرای احکام اقتصادی و احکام راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام و احکام دیات و حدود و قصاص و تحقق وحدت اسلامی و بیرون راندن استعمارگران و سرنگون ساختن رژیم‌های دست نشانده و برای نجات ستم‌دیدگان و محرومان.» (۱۳)

برای درک کافی میزان تأکید امام خمینی بر لزوم برقراری حکومت اسلامی متن ذیل را مرور می‌کنیم:

«ممکن است چند هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت - مهدی عجل - ظهور کند، در طول این مدت مدید، احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟ و هر کس هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن بیست و سه سال زحمت طاقت فرسا کشید، فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خداوند اجرای احکامش را به دو‌یست سال محدود کرد؟ و پس از غیبت صغری، اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟ اعتقاد به چنین مطالبی و یا اظهار آنها، بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است.» (۱۴)

نقطه آغازین اجتهاد

نقطه آغازین این اجتهاد، دو اصطلاح است که آن دو شخصیت، هر کدام با بیانی خاص آن را بکار برده و در واقع هدف و مقصود یکدیگر را تکمیل کرده اند. اصطلاحی که سید قطب بکار برده «نسل بی همتای قرآنی» (۱۵) است و اصطلاحی که امام خمینی بیان فرموده نسل «صدر اسلام» (۱۶) است. مشخص کردن این

دو اصطلاح، بیانگر یک مرحله تاریخی است که انحراف سیاسی دوران‌های خلافت امویان و عباسیان در آن نمودی نداشته است. این مرحله، مرحله رهایی از رسوباتی است که در مورد فروع و یا اصول، بر پیکره دین نشسته و هیچ ربطی هم با دین نداشته است. لذا امام خمینی در پاسخ این سؤال در مورد ماهیت نهضت و حکومت که آیا شیعی و یا سنی است؟ می‌گوید: «ما می‌خواهیم همانگونه که در صدر اسلام بود باشیم در آن زمان نه شیعی بود و نه سنی» (۱۷).

امام خمینی این مرحله تاریخی را منبع اجتهاد خود قرار داده است: «پس از رحلت رسول اکرم (ص) هیچ یک از مسلمانان در این معنی که «حکومت» لازم است، تردید نداشتند و هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم و چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. یعنی در واقع در ضرورت تشکیل حکومت، همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در مقامی بود که عهده دار این امر شود.» (۱۸)

سید قطب در مورد فرقه‌ها و مسالک و فرقه‌هایی که در سرتاسر بلاد مسلمین گسترش یافته بود، همین نظریه را دارد: او به «نسل بی‌همتای قرآنی» به عنوان منبع و الگوی خیزش رجوع می‌کند. یعنی هر دو، در مشخص کردن الگوی اقتدایی، به سرمنشأ تبلور آن الگو اشاره می‌کنند، یعنی به یکی بودن منبع و زلال بودن آن عنایت دارند: «قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود به آن‌ها احتیاج دارد.» (۱۹) و: «سرچشمه ای که نسل بی‌همتا از آن سیراب شد، سرچشمه قرآن بود. فقط قرآن. احادیث رسول خدا (ص) و رهنمودهایش هم نمودی از نمودهای آن سرچشمه اصلی بود.» (۲۰)

و این گونه، آن دو بزرگوار نگاه‌ها را به سوی «منبع اصلی» این دین برگرداندند! این دین از سوی خداوند یکتا و یگانه آمده است و بدین ترتیب، دوباره بار روانی نصوص قرآن را زنده کردند و به اتفاق یکدیگر، به نقطه اوج ایمان یعنی «عرفان» رسیدند، و تمام گونه‌ها و رنگ‌های شرک آلود را رد کرده و هشدار دادند و نهیب زدند که پیروی از قوانین غیر الهی شرک است: «بنده خدای یگانه نیست آن کسی که از قوانین الهی و آنچه که خداوند به وسیله پیامبرش به ما ابلاغ کرده تبعیت نکند: «آیا خدایان باطل مشرکان، بر آنها شرع و احکامی که خدا اجازه نفرموده، جعل کرده اند؟» - ترجمه آیه ۲۱ سوره شوری» - (۲۱)

«در گذشته‌های دور خداوند بر چنین اشخاصی کلمه «مشرک» اطلاق کرده است زیرا حق - حاکمیت اعلی - را به کشیشان بزرگ و پارسایان واگذار کرده بودند. اینان هم خودسرانه قانونگذاری می‌کردند و آنان هم می‌پذیرفتند... امروزه سزاوار است که این قبیل افراد از باب اولی، مشرک و کافر خوانده شوند، چه حق قانونگذاری را به مردمانی که نه کشیش هستند و نه پارسا، واگذارند... همگی آنان از یک قماشند.» (۲۲)

و: «این شرایط اجتماعی که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرک آمیز است، لازمه اش همین فساد است که می بینید.» (۲۳)

افراد نکته سنج با مطالعه تفسیر «فی ظلال القرآن» - در سایه های قرآن - سید قطب و یا با گوش فرا دادن به سخنرانی های امام خمینی و رهنمودهای ایشان، بخوبی در می یابند که هر دو بزرگوار بر دارنده «قدرت مطلق» و «علم مطلق» - خداوند متعال - اتکال و اتکاء داشته اند. لذا تفکر توحیدی را از نو تجدید بنا کرده و غبار قرن ها عقب ماندگی را از پیکره آن زدودند و به روشنی ثابت نمودند که برقراری حکومت اسلامی، دارای اولویت ویژه است و عدم برقراری آن، در حقیقت تجاوز به ویژه ترین خصوصیت های الهی است. این موضوع در فصل: «دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی» در کتاب «حکومت اسلامی» امام خمینی و فصل «لا اله الا الله...» در کتاب: «نشانه هایی در راه» سید قطب، بطور شفاف بیان شده است.

برقراری حکومت اسلامی و برانداختن حکومت طاغوتی وعده دائمی و عمده امام خمینی و سید قطب است، این نوع حکومت از طرح مسائل تفرقه انگیز دینی کاملاً به دور است، زیرا از صدر اسلام الهام می گیرد و از منبع زلال وحی سیراب می گردد. برقراری حکومت اسلامی یک تکلیف شرعی است و چنانچه علمای اسلام به انجام آن همت نگمارند، گناهکار هستند.

امام و سید، آشکارا و از همان آغاز، علیه واگذاری نقش ثانوی و جنبی به اسلام، قاطعانه ایستادند و از پذیرفتن نقشی محدود به زوایای افتاء درباره مثلاً «طهارت» و یا «معارف نظری» و فلسفی، خودداری نمودند. و مبارزه ای سهمگین علیه آخوندهای درباری و اسلامی که غرب کافر و حکومت های واپسگرای سرسپرده اش عرضه کنندگان آن هستند، آغاز کردند: «اشتباه است و آن هم چه اشتباهی! اینکه ایدئولوژی اسلامی به صورت تئوری و تنها در مورد تحقیقات ذهنی و افزایش آگاهی فرهنگی بکار گرفته شود، بلکه این خطر است و آن هم چه خطری!» (۲۴)

و: «آنهایی که امروزه از اسلام می خواهند که تئوری ها و چهارچوب های نظام و قوانین زندگی را قالب ریزی نمایند، در حالی که بر صفحه کره زمین هنوز جامعه ای پیدا نمی شود که عملاً فقط حاکمیت قوانین الهی را پذیرفته و تمامی قوانین دیگر را کنار گذاشته باشد و اینکه اصولاً قدرت اجرایی چنین کاری را پیدا کرده باشد، آنهایی که از اسلام این را می خواهند، نه ماهیت این دین را و نه طرز عملکرد آن در زندگی را - آن گونه که مشیت الهی بر آن تعلق گرفته است - درک نکرده اند.» (۲۵)

و: «بر اهل تبلیغ لازم است که مانور جنگ روانی را افشا کنند و بر آن فائق آیند و مسخرگی مبتذل به اصطلاح «پویا کردن فقه اسلام» در جامعه ای که هنوز به شریعت الهی گردن نهاده را رسوا سازند. بر آنان است که

این سرگرمی را که جایگزین کار مجدانه شده است از خود دور کنند... سرگرمی به وسیله کاشتن بذر در هوا!.. بر آنان است که این نیرنگ خبیثانه را افشا نمایند.» (۲۶)

و: «اگر شما سیاست استعمارگران کاری نداشته باشید و اسلام را همین احکامی که همیشه فقط از آن بحث می کنید، بدانید و هرگز از آن تخطی نکنید، با شما کاری ندارند. شما هرچه می خواهید نماز بخوانید؟ آنها نفت شما را می خواهند، به نماز شما چه کار دارند؟» (۲۷) و: «شما به حوزه های علمیه نگاه کنید. آثار همین تبلیغات و تلقینات استعماری را مشاهده خواهید کرد. افراد مهمل و بیکاره و تنبل و بی همتی را می بینید که فقط «مسئله» فقهی می گویند و دعا می کنند و کاری جز این از آنها ساخته نیست.» (۲۸) و: «این گونه افکار ابلهانه که در ذهن بعضی وجود دارد، به استعمارگران و دولت های جائر کمک می کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین وضع و صورت نگه دارند و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به «مقدسین» معروفند و در حقیقت «مقدس نما» هستند نه مقدس. باید افکار آنها را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آنها روشن سازیم. چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند.» (۲۹) و: «این ها از فقهای اسلام نیستند و بسیاری از اینها را عوامل دولت ایران معمم کرده تا دعاگو باشند... اینها را باید رسوا کرد... اگر اینها در اجتماع ساقط نشوند، امام زمان را ساقط می کنند، اسلام را ساقط می کنند، باید جوان های ما عمامه اینها را بردارند.» (۳۰) و: «امروز جامعه مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی جلو نفوذ اسلام و مسلمین را می گیرند و به اسم اسلام، به اسلام صدمه می زنند. ریشه این جماعت که در جامعه وجود دارد، در حوزه های روحانیت است. در حوزه های نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه ها، افرادی هستند که روحیه مقدس نمایی دارند و از اینجا روحیه و افکار سوء خود را به نام اسلام در جامعه سرایت می دهند. اینها هستند که اگر یک نفر پیدا شود و بگوید بیاید زنده باشید و بیاید نگذاریم ما زیر پرچم دیگران زندگی کنیم، نگذارید انگلیس و آمریکا این قدر بر ما تحمیل کنند، نگذارید اسرائیل این طور مسلمانان را فلج کند، با او مخالفت می کنند. این جماعت را ابتدا باید نصیحت و بیدار کرد، به آنها گفت: مگر خطر را نمی بینید؟ مگر نمی بینید که اسرائیلی ها دارند می زنند و می کشند و از بین می برند و انگلیس و آمریکا هم به آنها کمک می کنند و شما نشسته اید تماشا می کنید. آخر شما باید بیدار شوید، به فکر علاج بدبختی های مردم باشید، مباحثه به تنهایی فایده ندارد. مسئله گفتن به تنهایی دردها را دوا نمی کند. در شرایطی که دارند اسلام را از بین می برند، بساط اسلام را به هم می زنند، خاموش نشینید و مانند مسیحیان که نشستند و در باره روح القدس و تثلیث صحبت کردند، تا آمدند آنها را گرفته از بین بردند. بیدار شوید و به این حقایق و واقعیت ها توجه کنید. به مسائل روز توجه کنید. خودتان را تا این اندازه مهمل بار نیاورید. شما با این اهمال کاری ها می خواهید که ملائکه «اجنحه» خود را زیر پای شما پهن کنند. مگر ملائکه تنبل پرورند؟... برای شما که جز مسئله گفتن تکلیفی ندارید،

خضوع معنی و مورد ندارد. هرگاه بعد از تذکر و ارشاد و نصیحت‌های مکرر، بیدار نشده و به انجام وظیفه برخاستند، معلوم می‌شود قصورشان ناشی از غفلت نیست بلکه درد دیگری دارند. آن وقت حسابشان طور دیگری است.» (۳۱)

عزم و اراده امام خمینی و سید قطب مبنی بر بازگشت به صدر اسلام و برقراری حکومت اسلامی، کوششی پیشگامانه در اندیشه سیاسی اسلام بود که آن بزرگواران از خلال تبلیغ و تشکل به انجام رساندند. اجتهادشان در مرحله ای پا به عرصه مبارزات گذاشت که «امت» در آن روزها دچار تزلزل اراده و سرگستگی در مفاهیم شده و راه حل‌های نیم بند و نفوذ اندیشه‌های غربی مسلمانان را در گرداب پراکندگی و تشتت افکننده بود... ولی با پیدایش این اجتهاد، راه اتحاد نیروهای مسلمان که در شرایط دشواری به سر می‌بردند، هموار گردید. امروزه هر نهب اعتراضی و هر دعوت به جهادی که در کشورهای اسلامی از تهران تا قاهره تا بیت المقدس سر داده می‌شود، عمدتاً از اجتهاد امام خمینی و سید قطب منشأ گرفته است. این دو اسوه تقوی، به شدت بر اوضاع واپس‌گرایی موجود تاختند و اعلام کردند که سر منشأ این اوضاع نابسامان، نبود حکومت اسلامی، تجاوز به ویژه‌ترین خصوصیات الوهیت و به بند کشیدن مردم از طریق تحمیل قوانین وضعی ساخته و پرداخته انسان است. (۳۲) و از همان ابتدا هر نوع سازشی را با جاهلیت حاکم مردود دانستند: «یا حکومت جاهلیت و یا حکومت الله» (۳۳) و خواستار تشکیل حکومتی شدند منبعث از ماهیت خط مشی قرآنی (۳۴) و بینش اعتقادی اسلامی که می‌تواند جوانب متعدد زندگی بشر را تحت پوشش قرار دهد: سیاست، جامعه، اخلاق، هنر، دانش... این گونه آن دو بزرگوار اندیشه سیاسی اسلام را از قید و بند تأویل‌ها و تفسیرهای مبتنی بر حدس و گمان رها ساختند.

امام خمینی و سید قطب: فقه نهضت

پایداری در مقابل قدرت حاکم به شیوه امام خمینی و سید قطب در اندیشه سیاسی اسلام، اجتهادی نو بشمار می‌رود. اما این موضعگیری ارائه فقه نهضت را از آن دو بزرگوار می‌طلبید تا شعار برکناری دولت شرک و برقراری حکومت الله از مرحله تئوری خارج شده و جامه عمل به خود بپوشد. سید قطب ابتدا اعلام کرد که این حکومت و این فرمانروای طاغوتی که به آنچه خداوند نازل کرده است، حکومت نمی‌کند «هبل، هبل! سبیل سبک سری و سرسپردگی و فریب است.» (۳۵) امام خمینی اعلام نمود که این حکومت که احکام خداوند را جاری نمی‌کند یک «حکومت طاغوتی» است. (۳۶)

ولی آیا حکومت اسلامی که مورد نظر آن بزرگواران بود، به یک منطقه جغرافیایی خاصی محدود می‌شد؟ هرگز! آنان تمام تلاش‌های خود را بر پایه برقراری حکومت اسلامی و تداوم گسترش و نشر اسلام در سطح

جهان استوار کرده بودند... تا این دین، بشریت رنجور را از غل و زنجیر قوانین وضعی بشری اسارت بار نجات دهد. امام خمینی و سید قطب از منبع زلال وحی و صدر اسلام الهام گرفته بودند، از منبعی که نقطه نظرهای آنها را در مورد واقعیت‌های جهان امروز و اسلام انقلابی یکجا گردآوری و افکار یکرنگ و بی شائبه شان را تلاقی داده بود. در نخستین صفحات «حکومت اسلامی» و «نشانه‌هایی در راه» آن دو بزرگوار موضع خود را در قبال تمدن غرب و ماهیت آن مشخص کرده‌اند... امام خمینی می گوید: «آنها به کره مریخ هم بروند، به کهکشان‌ها هم بروند، باز از سعادت و فضائل اخلاقی و تعالی روحی و معنوی دورند و قادر نیستند مشکلات اجتماعی خود را حل کنند.» (۳۷) و سید قطب می گوید: «امروزه بشریت به علت ورشکستگی ارزش‌هایی که قاعدتاً حیات انسانی در سایه احترام به آنها می تواند رشدی سالم و پیشرفتی منطقی داشته باشد، در لبه پرتگاه قرار گرفته است.. و این حقیقت برای غربیان کاملاً آشکار شده است، زیرا جهان غرب، دیگر نه تنها ارزش‌هایی جهت عرضه به بشریت در اختیار ندارد، بلکه حتی چیزی را هم ندارد که بتواند در مورد شایستگی برای اظهار وجود، وجدان خود را با آن قانع کند.» (۳۸) و: «رهبری بشریت توسط غربیان به آخر خط رسیده است... نه اینکه تمدن غرب از نظر مادی ورشکست شده و یا از نظر نیروی اقتصادی و نظامی دچار انحطاط گشته، بلکه نقش نظام غرب به پایان رسیده است، زیرا که اندوخته‌های ارزشی آن که به آن تمدن اجازه می داد رهبری را در دست بگیرد، دیگر وجود ندارد.» (۳۹) و: «چنین جوامعی، بی شک جوامع عقب مانده است.» (۴۰)

سپس امام خمینی و سید قطب اندیشه و تفکر اسلامی را به عنوان تنها داروی نجات بخش بشریت از درد و رنج و تسلط محنت بار اندیشه‌های غرب - کمونیسم و سرمایه داری - و عمال سرسپرده اش را مطرح می سازند... امام خمینی می گوید: «چون حل مشکلات اجتماعی و بدبختی‌های آنها محتاج راه حل‌های اعتقادی و اخلاقی است، کسب قدرت مادی یا ثروت و تسخیر طبیعت و فضا از عهده حل آن بر نمی آید.» (۴۱).

و سید قطب می گوید: «بشریت نیاز به یک رهبری جدید دارد... و تنها اسلام است که آن ارزش‌ها و این قدرت را داراست.» (۴۲). امام خمینی موضع خود را در قبال این مسئله به‌طور شفاف بیان می‌دارد و می گوید: «سلطنت و ولایتعهدی - حکومت موروثی - همان چیزی است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده و بساط آن را در صدر اسلام در ایران و رم شرقی و مصر و یمن برچیده است.» (۴۳) و سید قطب موضع خود را درباره این مسئله چنین بیان می‌کند: «اسلام نیامده است که شهوات مردم را که در پندارها و نظام‌ها و اوضاع و آداب و رسوم جاهلی شان نهفته است، تثبیت نماید... بلکه آمده است تا همه اینها را برچیند و منسوخ کند، آمده است که حیات بشری را بر اساس مبانی ارزشی ویژه، بنیان نهد.» (۴۴)

امام خمینی و سید قطب، سپس عدل و دادگری را به عنوان ویژگی اصلی حکومت اسلامی معرفی می کنند. سید قطب می گوید: «سرخوردگی در نظام‌های واپسگرا و ستم کشی افراد و ملت‌ها از سیطره سرمایه، و استثمار و بهره کشی موجود در رژیم‌های سرمایه داری و... تنها، نشانه‌هایی هستند از تجاوز به حاکمیت الهی و انکار کرامتی که خداوند به انسان عطا کرده است. این کرامت فقط در زیر سایه تفکر و مکتب اسلام تحقق می یابد.... زیرا مردم در هر نظامی غیر از نظام اسلامی، همدیگر را - هر یک به گونه ای - پرستش می کنند! ولی در ایدئولوژی اسلامی همه مردم از پرستش یکدیگر فارغ می شوند و به پرستش خداوند یگانه و خضوع در برابر آن روی می آورند.» (۴۵)

امام خمینی می گوید: «حکومت اسلامی مشابه هیچ یک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست. مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد.» (۴۶) و: «حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی سلطه تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد، تابع قانون هستند، همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم بیان شده است.» (۴۷).

و البته اسلام نمی تواند نقش خود را در رهبری جامعه بخوبی ایفا کند، مگر اینکه با حضوری عینی در واقعیتی ملموس، تبلور یابد. یعنی برقراری نظام اسلامی «جامعه اسلامی، حکومت اسلامی» (۴۸) به عبارتی دیگر بایستی بار دیگر به «امت»، «موجودیت» بخشید تا اسلام بتواند دوباره نقش واقعی خود را در رهبری بشریت بازیابد... تا «امت» به «شهود» بازگردد!

در واقع از همان ابتدا، آن دو مجاهد والامقام دریافته بودند که میان آغاز روند بیداری و خیزش تا لحظه به دست گرفتن زمام رهبری، فاصله بسیار است. امام خمینی می گوید: «هیچ عاقلی انتظار ندارد که تبلیغات و تعلیمات ما بزودی به تشکیل حکومت اسلامی منتهی شود. برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی به فعالیت‌های گوناگون و مستمر نیاز داریم. این هدف نیاز به زمان دارد.» و سید قطب می گوید: «من می دانم که فاصله میان آغاز رستاخیز تا به دست گرفتن رهبری، طولانی است، اما چاره ای جز رستاخیز اسلامی نیست. هر قدر هم مسافت میان آغاز رستاخیز تا به دست گرفتن رهبری طولانی باشد،...چه رستاخیز اسلامی نخستین گام است و نمی توان از آن صرف نظر کرد.» (۵۰)

۸) حکومت اسلامی، تألیف امام خمینی (رض)، چاپ قم، قطع جیبی، تاریخ ۱۹۷۱ م ص ۴۱

- (٩) همان منبع ص ٤٤-٤٥
- (١٠) همان منبع ص ٥٠
- (١١) همان منبع ص ٤٠
- (١٢) همان منبع ص ٣١
- (١٣) همان منبع به ص ٣٤ الى ٤٤ رجوع شود.
- (١٤) همان منبع ص ٣٠-٣١
- (١٥) معالم فى الطريق ص ١٤,
- (١٦) حكومت اسلامى ص ١٨٠
- (١٧) مجله الأمان شماره ٥
- (١٨) حكومت اسلامى ص ٣١
- (١٩) همان منبع ص ٣٣
- (٢٠) معالم فى الطريق ص ١٥
- (٢١) همان منبع ص ٩٤
- (٢٢) همان منبع ص ١٠١
- (٢٣) حكومت اسلامى ص ٤٠
- (٢٤) معالم فى الطريق ص ٤٤
- (٢٥) همان منبع ص ٣٩
- (٢٦) همان منبع ص ٥١
- (٢٧) حكومت اسلامى ص ٢٤
- (٢٨) همان منبع ص ١٩٥-١٩٦
- (٢٩) همان منبع ص ١٩٦

- (۳۰) همان منبع ص ۲۰۱-۲۰۲
- (۳۱) همان منبع ص ۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹
- (۳۲) فصل «سر منشأ جامعه اسلامی» از کتاب معالم فی الطریق، و حکومت اسلامی ص ۱۶ به بعد.
- (۳۳) معالم فی الطریق ص ۲۱-۲۲-۱۶۴
- (۳۴) حکومت اسلامی ص ۲۶ به بعد
- (۳۵) از قصیده ای به نام (هبل... هبل) سروده شهید قطب، هبل اشاره دارد به بزرگترین بت قریش.
- (۳۶) حکومت اسلامی ص ۴۰
- (۳۷) همان منبع ص ۲۰
- (۳۸) معالم فی الطریق ص ۵
- (۳۹) همان منبع ص ۶
- (۴۰) همان منبع ص ۱۲۵
- (۴۱) حکومت اسلامی ص ۲۰
- (۴۲) معالم فی الطریق ص ۶
- (۴۳) حکومت اسلامی ص ۱۲-۱۳ (باختصار)
- (۴۴) معالم فی الطریق ص ۱۶۶
- (۴۵) همان منبع ص ۱۱
- (۴۶) حکومت اسلامی ص ۵۲
- (۴۷) همان منبع ص ۵۴
- (۴۸) معالم فی الطریق ص ۸ و حکومت اسلامی ص ۴۵
- (۴۹) معالم فی الطریق ص ۸
- (۵۰) همان منبع ص ۱۱

در مرحله رستاخیز آیا می‌توان سازش کرد؟ آیا سوت و تقیه در مورد اصول دین جایز است؟ امام خمینی می‌فرماید: «فقهای اسلام به خاطر مقام فقهایی که دارند، باید بسیاری از مباحثات را ترک کنند و از آن اعتراض نمایند. فقهای اسلام باید در موردی که برای دیگران «تقیه» است، تقیه نکنند. تقیه برای حفظ اسلام و مذهب بود که اگر تقیه نمی‌کردند، اصل مذهب را باقی نمی‌گذاشتند. تقیه مربوط به فروع استف مثلاً وضو را این طور یا آن طور بگیر، اما وقتی اصول اسلام، حیثیت اسلامی در خطر است، جای تقیه و سکوت نیست.» (۵۱)

و سید قطب می‌گوید: «این جاهلیت چه در گذشته و چه در حال حاضر لجنزار است... این حقیقت باید آن چنان در روح و جان ما ریشه بدواند و شفاف و نیرومند باشد که به هنگام ارائه اسلام به مردم، در گفتن حقیقت دچار لکنت زبان نشویم و مردم را در صحت گفتارمان به شک و تردید نیندازیم... ما با سوء استفاده از اسلام برای خودمان در بین مردم جانی را دست و پا نخواهیم کرد و با شهوات و پندارهای منحرف مدارا نخواهیم کرد... با آنان در نهایت صراحت سخن خواهیم گفت... این جاهلیت که شما در آن غوطه ورید، پاک نیست... این وضعیتی که شما در آن به سر می‌برید پستی است. ذلت و خواری است و خداوند می‌خواهد از باری که بر دوش ما سنگینی می‌کند، بکاهد و بر شما رحمتش را ارزانی داشته خوشبخت سازد... اسلام پندارها و اوضاع و خواست‌های شما را دگرگون خواهد ساخت و شما را به طرف زندگی دیگری سوق خواهد داد، بطوریکه خودتان داوطلبانه از این وضعی که در آن بسر می‌برید، روی گردان شوید.

... اگر شما تاکنون سیمای واقعی زندگی اسلامی را ندیده‌اید، دلیلش این است که دشمنان شما - دشمنان قسم خورده این دین - متحد شده‌اند تا نگذارند سیمای واقعی چنین حیاتی، تجلی یابد، ولی ما به یاری خدا این سیما را از خلال قرآنمان و شریعتمان و تاریخمان و نگرش خلاقمان به آینده روشنی که در دستیابی به آن هیچ تردیدی نداریم، دیده‌ایم... باید به هنگام معرفی اسلام این چنین با مردم سخن بگوییم... زیرا واقعیت امر همین است.» (۵۲) و: «در اسلام چیزی وجود ندارد که از بابت آن شرم داشته باشیم و یا به خاطر دفاع از آن مجبور باشیم خودمان را در بین مردم جا بزنییم و یا در حین بازگو کردن آن برای مردم، به لکنت بیفتیم.» (۵۳)

اما این طلایه داران چگونه با مؤسسه‌های حکومت جائر برخورد خواهند نمود؟ و مردم را در مورد چگونگی برخورد با این مؤسسه‌ها به انجام چه چیزهایی دعوت خواهند کرد... تا مردم بتوانند از این طریق ایمان خود را استوار ساخته و از شرک خود را بیالایند؟ امام خمینی می‌فرماید: «۱- روابط خود را با مؤسسات دولتی آنها قطع کنیم. ۲- با آنها همکاری نکنیم ۳- از هرگونه کاری که کمک به آنها محسوب می‌شود پرهیز کنیم.

۴- مؤسسات قضائی، مالی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جدیدی بوجود آوریم.» (۵۴) و سید قطب می گوید: «اسلام را نمی توان در چهارچوب های تئوری محض محدود نمود... افرادی که به اسلام می گروند و به این آئین ایمان آورده اند ولی تنها به عبادات می پردازند، حضور آنان در متن ساختار عضوی جامعه واپسگرایی موجود نمی تواند حضور عینی اسلام را از حالت «بالقوه» به حالت «بالفعل» درآورد... چه افرادی که از نظر تئوریک مسلمان قلمداد می شوند و در ساختار عضوی جامعه واپسگرا ذوب شده اند، بطور حتم همواره ناچار خواهند بود به خواسته و تمایلات این جامعه تن در دهند.

... بنابراین زیربنای تئوریک اسلام - ایدئولوژی - ناگزیر از همان ابتدا، بایستی در یک تجمع عضوی سازمان یافته، شکل گیرد. این تجمع مجزاً و مستقل، غیر از تجمع عضوی سازمان یافته «واپسگرا» است - هدف اسلام الغای موجودیت تجمع نوع دوم است - محور شکل گیری این تجمع جدید، سنت پیامبر خدا(ص) و پس از آن هر رهبری اسلامی است که هدف آن باز گرداندن مردم به الوهیت و ربوبیت و حاکمیت و شریعت خداوندی می باشد. هر کس به: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» گواهی دهد، باید پیروی و تبعیتش از تجمع سازمان یافته واپسگرا و رهبری آن را در هر شکل و قیافه ای که باشد قطع نماید. خواه به شکل رهبریت دینی پیشگویان، پرده داران بتخانه ها و یا جادوگران و... یا به شکل رهبریت سیاسی و اجتماعی و یا اقتصادی چون رهبریتی که «قریش» دارای آن بود. علاوه بر این، آن فرد بایستی تبعیت خود را منحصراً در تجمع عضوی سازمان یافته اسلامی جدید و رهبریت مسلمان آن، محدود کند.» (۵۵) این افراد مؤمن و بافضیلت - برحسب تعبیر امام خمینی - و طلایه داران مؤمن - برحسب تعبیر سید قطب - باید به راه خود ادامه دهند. «ما اصل موضوع را طرح کردیم و لازم است نسل حاضر و نسل آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند و راه به دست آوردن آن را پیدا کنند.» (۵۶)

بنابراین، ارگان های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی درونی «جامعه واپسگرا» باید به گونه ای متحول شوند که از جامعه مذکور بریده و بنیاد آن را براندازند.

از طرفی تداوم بخشیدن به ارتباط با توده ها و برانگیختن آنان علیه طاغوت و دعوت آنها به راه حق، چه بسا به تحول فراگیر درونی جامعه و روی آوردن آن «بسوی اسلام» منجر گردد.

به هر حال تجمع اسلامی «افراد مؤمن و بافضیلت» هرگاه تشکل یابد، این حق شرعی را دارا خواهد بود که حکومت های ستمگر را با استفاده از تمام وسایل مشروع منهدم کند: «هرجا تجمع اسلامی موجودیت پیدا کند و قوانین الهی امکان تجلی بیابد، خداوند شکوفایی و پیروزی به آن می بخشد تا اینکه زمام قدرت را به دست گیرد.» (۵۷) و: «شرایط اجتماعی که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرک آمیز است لازمه اش همین

فسادی است که می بینید این همان «فساد فی الارض» است که باید از بین برود و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند.» (۵۸) و: «تصور اینکه یک مکتبی با اعلام رهاسازی «انسان»... - نوع انسان بر روی زمین - ... سراسر زمین، بخواهد به وسیله زبان و بیان، با موانع و مشکلات مقابله کند، ساده لوحانه است. این کار - یعنی مقابله به وسیله زبان و بیان - زمانی میسر می شود که شرایط گفتگوی آزادانه با افراد، بدون تحمیل هیچگونه پیش شرط‌هایی، فراهم شده باشد... چون «لا اکره فی الدین» وجود دارد...، اما وقتی که این موانع مادی عرض اندام کنند، لازم است با زور از میان برداشته شود. می توان قلب و عقل انسان رسته از غل و زنجیر را مورد مخاطبه قرار داد.» (۵۹)

پس از برقراری حکومت اسلامی و برپائی جامعه اسلامی به رهبری مسلمانان و با اجرای قوانین اسلامی... باید اسلام به پیشروی خود ادامه دهد، زیرا: «شاید روزی فرا رسد که دشمنان اسلام در آن ترجیح دهند با اسلام به شرط اینکه دخالتی در اعمال ناشایست آنها و به بردگی کشاندن انسان توسط انسان نکنند، مدارا نمایند!... لیکن اسلام اجازه سازش با این دشمنان را نمی دهد! مگر اینکه در برابر قدرتش سر تسلیم فرود آورند.» (۶۰) و: «چه بسا برخی از این دشمنان اسلام را بپذیرند.» (۶۱) و: «ممکن است جامعه واپسگرا به طور کامل به اسلام بپیوندد و ممکن است چنین کاری صورت نپذیرد، همچنین ممکن است جامعه واپسگرا با جامعه جدید اسلامی ترک مخاصمه کند و یا بر ضد آن بجنگد.» (۶۲).

اگر وحدت کشورهای اسلامی عملی شود مآلاً بایستی برای رهایی بشریت از خطوط فاسد و انحرافی اقدامی را صورت داد: «در حقیقت دفاع از «خطه اسلام»، دفاع از باور جامعه و خط مشی حاکم بر آن است. لیکن هدف غایی این نیست. بلکه پیامد دفاع از آن تشکیل مملکت «الله» است... خطه اسلام خاستگاهی است برای رهایی تمام سرزمین‌ها و آزادی تمام انسان‌ها، زیرا نوع انسان، موضوع این دین است و زمین میدان فعالیت آن است.» (۶۳)

بنابراین، کار بدین منوال صورت می گیرد: طلایه دارانی که نیت خود را خالص برای خدا، نموده‌اند و سرنوشت خویش را طوری با سرنوشت اسلام گره زده‌اند که فقط مرگ می تواند این پیوستگی ژرف را بگسلد... گام‌های نخست را بر می دارند: «مسلمان پیش از آنکه جهت جهاد در راه خدا وارد کارزار شود، پیش تر مرحله جهاد اکبر را با نفس خود و با شیطان... با هوی و هوس... با چشمداشت‌ها و تمایلاتش... با منافعش و منافع خانوادگی و قومیش را از سر گذرانده است و هر انگیزه ای، جز بندگی خدا و تحقق سلطه الهی بر روی زمین و برانداختن سلطه طاغوت غاصب را از مخیله اش بیرون ریخته است.» (۶۴).

و: «لازم است خودمان را از لحاظ روحی و از حیث طرز زندگی کامل تر کنیم. باید بیش از پیش پارسا شویم و از حطام دنیوی رو بگردانیم... شما آقایان - خطاب به روحانیون - باید خود را برای حفظ امانت الهی مجهز کنید. امین شوید. دنیا را در نظر خود کوچک بدانید... نفوس خود را تزکیه کنید، متوجه به حق تعالی شوید. باتقوا و پرهیزکار باشید.» (۶۵).

این پیشتازان و طلایه داران - افراد مؤمن و بافضیلت - که به پیش می روند، از نهادها و مؤسسه‌های طاغوت دوری گزیده‌اند و با مردمی که تحت سلطه طاغوت واقع شده‌اند ارتباط برقرار نموده‌اند... به پیش می روند تا مردم را از خواب غفلت بیدار کنند. مفاهیم دین را به مردم معرفی نمایند و فساد طواغیت و جنایت‌هایشان را افشا کنند و در این راه ذره ای از باور و اندیشه خود عدول نمی کنند و ترک مبارزه و سازش با جاهلیت را نمی پذیرند... هرگاه تجمع اسلامی برقرار شد و رشد نمود: «هرگاه به اندازه ای نیرومند شد که از پس فشار جامعه واپس‌گرای قدیمی برآمد، آن موقع با نیروی اعتقاد و قدرت خلاقیت و با خودسازی و تشکل و با سازندگی دسته جمعی، می تواند با فشار جامعه واپس‌گرا رویارویی نموده و بر آن غلبه کند و یا حداقل در مقابل آن پایداری و استقامت کند.» (۶۶). یعنی هرگاه جامعه اسلامی به نقطه موجودیت برجسته و مستقل رسید، بایستی حکومت غضب شده الهی را باز پس گیرد. در فاصله موجود میان نقطه آغاز تا رسیدن به نقطه موجودیت والا و ارزشی، درگیری میان دو جامعه، ابعاد گسترده تری به خود می گیرد و بر مدار و آهنگ این حرکت و درگیرودار نبرد، موقعیت هر فرد در جامعه اسلامی و تکلیف وی، روشن می شود.

پس از اینکه نهضت اسلامی حرکت خود را آغاز کرد و شروع به جذب افراد هوادار و طرفدار نمود و طلایه داران - افراد مؤمن و بافضیلت - تشکل پیدا کرده و در روند رستاخیز اسلامی گام نهاده و با بهره گیری از ابزارهای شرعی مبتنی بر این مقوله شرعی - هر چیزی که، تکلیف تنها با انجام آن تحقق می یابد یک تکلیف است - حکومت اسلامی در یک خطه جغرافیایی پا به عرصه وجود نهاد... در آن زمان، اسلام مآلاً برای برکناری طواغیت از اریکه قدرت و متحد کردن امت حرکت نموده سپس شتابان به سوی رهاسازی همه انسان‌ها به پیش خواهد رفت زیرا اسلام یک اعلام عمومی است: رهاسازی انسان در هر جایی که باشد. پرواضح است این خط مشی از بکارگیری روش کودتای نظامی و یا روش‌هایی از این قبیل پرهیز دارد... مبارزه به وسیله استدلال و بیان و برانگیختن، آغاز می گردد تا رسالت اسلام شناخته شود و آوازه دعوت کنندگان به اسلام، به عنوان الگو و «اسوه» اخلاق و شجاعت در افق بیچد.

... این فقه نهضت است آنگونه که امام خمینی و سید قطب بیان کرده‌اند. امام خمینی علاوه بر طرح مسئله پیشتازی در جهاد و «لزوم برکناری حکومتی که حدود و مقررات الهی را جاری نمی کند و ضرورت

بازگرداندن حاکمیت به الله» گام دیگری را نیز برمی دارد که اهمیت آن از موارد یاد شده دیگر کمتر نیست. این گام مهم در مورد ماهیت خط مشیی که برای رسیدن به حکومت اسلامی، تبعیت از آن از واجبات است. این گفته صحیح است که سید قطب از خطه ای برخاست که به «سنی بودن» معروف است و امام خمینی از خطه ای برخاست که به «شیعی بودن» مشهور است، اما گفتنی است که هر دو بزرگوار، با بینشی ژرف از این محدودیت‌های پیش آمده، به سوی صدر اسلام، روی آوردند و در دامن پیامبر(ص) و با حضور یاران گرامی ایشان، و اهل بیت مطهرشان در کمال ادب نشستند... و در زیر دست ایشان آموزش یافتند و به قرآن کریم گوش فرا دادند. گویی بر قلبشان نازل می شود. پس برای انجام فرامین الهی سر از پا نشناختند. اجتهاد این دو بزرگوار بر حرکت به سوی الله مبتنی بود... اجتهاد این دو بزرگوار هر دو «حسینین» - شهادت و پیروزی - را تحقق بخشید، سید قطب به شهادت رسید و امام خمینی به پیروزی رسید.

همسویی روحی و همفکری عجیبی میان این دو بزرگوار موجود است که اگر بخواهیم به یک یک آنها پردازیم، سخن به درازا خواهد کشید. در اینجا به ذکر نمونه ای از موضع آنها در قبال حکومت طاغوتی در ایران و مصر بسنده می کنیم. هنگامی که شایع کرده بودند که امام خمینی با طاغوت دست داده است، امام ضمن محکوم کردن این شایعه بی اساس، فرمود: چگونه دستم را به سوی فردی دراز کنم که دستش، هفت دریا را نجس می کند؟

همین صحنه به هنگامی که از شهید سید قطب خواسته بودند که تقاضای تخفیف حکم اعدام خود را امضاء کند، تکرار گردید. او با محکوم کردن این عمل گفت: انگشت سبابه ای که در پنج موقع به وحدانیت الله گواهی می دهد، از اقرار یک کلمه در برابر گردنکشان، امتناع می ورزند.

آری، «امام قطب» به شهادت نائل آمد و «امام خمینی» به پیش رفت و تکلیف را انجام داد. لذا بدیهی است که شاگردان سید قطب با انقلاب اسلامی بجوشند و به رهبر آن، همان عشق و علاقه ای را که به معلم شهید خود ابراز می داشتند، ابراز کنند، و در این بین دو مسئله حائز اهمیت است:

۱ - این روزها محور نهضت جهادگرانه در کشورهای عربی، در نبرد و رویارویی با رژیم جاهلیت گراست. این حرکت در مصر و فلسطین و بسیاری از کشورهای عرب منبعت از اندیشه‌های معلم شهید «سید قطب» است.

۲ - مقام دوستانان معلم شهید والاتر از آن است که پیروان راستینش گرد مسائل طایفه ای و سخنان تفرقه برانگیز، بگردند. اینان بیش از سایرین با امام خمینی به عنوان یک عالم مجاهد نوپرداز و رهبر بی مثال، اتفاق نظر دارند.

آری، هنگامی که «عقب ماندگی» و واپسگرایی، حاکم شد، همگان در زیر گستره آن کمر خم کردند... و وقتی که نوید بیداری اسلامی از راه رسید، همگان از خواب غفلت برخاستند.

آری اینک نسلی اسلامی در حال آفریده شدن است که فرهنگ قرن‌های تشرّت را به یک سو نهاده‌اند و از روابط و علائق طایفه ای تنگ نظرانه، اعراض نموده، بر وابستگی خود بر صدر اسلام، همگام با نسل یکتای قرآنی، تأکید می‌ورزد. این وضعیت امروزین نسل رو به رشد انقلاب اسلامی است. که هم اکنون از فعال ترین جریانات حاضر در صحنه به شمار می آید... این یک فرصت تاریخی برای امت ما است، تا خود را هرچه زودتر از ستم رژیم‌ها و بندگی بندگان برهاند... طلایه داران امت نیز باید خود را از روابط بی مبنا و فرهنگ‌های تفرقه انگیز، در هر رنگ و جلوه ای که باشد، منزه و پاک سازند.

«والذین تبؤوا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا و يؤفرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون. والذین جاؤا من بعد هم يقولون ربنا اغفر لنا و لأخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم»: - آنهاییکه مدینه را خانه ایمان قرار دادند، کسانی را که به سوی آنها آمدند دوست می دارند و در سینه خود هیچ چیزی بر ضد آنها نمی یابند و اگر به چیزی نیازمند باشند، باز آنان را در آن چیز بر خود مقدم می دارند و هر کس که خود را از بخل و حرص دور بدارد، آنان در حقیقت رستگارانند. آنان که بعد آمدند، می گویند خدایا ما و آنانی را که پیش از ما ایمان آورده‌اند، مغفرت خود را بفرست و در دل‌های ما هیچگونه کینه ای نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار نده که تو مهربان و بخشاینده‌ای.

۵۱) حکومت اسلامی ص ۱۷۴

۵۲) همان منبع ص ۴۰

۵۳) معالم فی الطریق ص ۱۱

۵۴) حکومت اسلامی ص ۱۸۳

۵۵) معالم فی الطریق ص ۸-۹

۵۶) حکومت اسلامی ص ۲۰۰

۵۷) همان منبع ص ۱۸۲

- ٥٨) معالم فى الطرىق ص ١٦٨
- ٥٩) همان منبع ص ١٧٤
- ٦٠) همان منبع ص ١٢
- ٦١) حكومت اسلامى ص ١٨٥
- ٦٢) همان منبع ص ٢٠٤
- ٦٣) معالم فى الطرىق، كزیده هاىى از ص ٥٥ الى ص ٥٧
- ٦٤) حكومت اسلامى ص ١٧٣
- ٦٥) معالم فى الطرىق ص ١٣٠
- ٦٦) همان منبع ص ١٧٧
- ٦٧) حكومت اسلامى ص ١٧٤
- ٦٨) معالم فى الطرىق ص ٩١
- ٦٩) حكومت اسلامى ص ٤٠
- ٧٠) معالم فى الطرىق ص ٧٤
- ٧١) همان منبع ص ٨٧
- ٧٢) حكومت اسلامى ص ١٩٢
- ٧٣) معالم فى الطرىق ص ٩٧
- ٧٤) همان منبع ص ٨٥
- ٧٥) همان منبع ص ٨٦
- ٧٦) همان منبع ص ٨٧
- ٧٧) حكومت اسلامى ص ٤٤-٤٥

٧٨) مجله الشهيد: چاپ تهران، مقاله: «الامام الخمينى»، شماره ١٨٩، ص ٤٥

٧٩) معالم فى الطرىق ص ٨٤

٨٠) حكومت اسلامى ص ٢٠٣ - ٢٠٤

٨١) معالم فى الطرىق ص ٩٨

سخنی با جناب اردوغان؛ اسلامیزم یا سکولاریزم؟

جناب رجب طیب اردوغان، نخست‌وزیر محترم کنونی ترکیه را برای نخستین بار، در دورانی که او عضو «حزب رفاه» بود و به رهبری «نجم‌الدین اربکان» فعالیت می‌کرد، در دفتر وی دیدم.

اردوغان به دفتر اربکان که او را «خوجام» می‌نامید، آمد و من نیز که «مسافری» از ایران بودم، آنجا بودم، به دیدار وی رفته بودم (در ترکیه «میهمان» را «مسافر» می‌نامند) و شرح آن دیدار را اخیراً به مناسبت درگذشت اربکان نوشتم که در جریده شریفه اطلاعات منتشر شد.

رجب طیب اردوغان که جوان شاداب و متین و مؤدبی بود، مطلبی را با اربکان در میان گذاشت و بعد از بوسیدن دست «خوجام» (که از عادات نیک مردم ترکیه نسبت به بزرگترها - اعم از پدر و مادر و استاد - است) عازم رفتن شد و در آن هنگام، مرحوم اربکان بنده را به‌عنوان «ایرانی مسافر یمز» که «خواستار وحدت اسلامی است و ترکیه را هم کشور خود می‌داند»، به او معرفی کرد.

در این دیدار عبوری و کوتاه و نخستین، من کارتم را که شامل نام و نشانی‌ام در قم بود، به ایشان دادم و «اردوغان افندی‌میز» خداحافظی کرد و رفت.

سالها بعد، در اواخر سال ۱۳۷۴ شمسی که جناب اردوغان شهردار اسلامبول (بلدیه باشباکانی) شده بود، دعوت‌نامه‌ای توسط برادرمان «متین» که با مجله ماهانه اسلام‌گرای «گریشم» همکاری داشت و خود یک مؤسسه نشر را اداره می‌کرد و ناشر کتب اسلامی بود، برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی اقبال لاهوری، به دستم رسید. این کنفرانس توسط شهردار اسلامبول، یعنی جناب اردوغان، با همکاری یک مرکز فرهنگی مستقل، برگزار می‌گردید.

از ایران غیر از بنده، آیت‌الله حاج‌شیخ حسین گوگانی حفظه‌الله (استاد دانشکده الهیات) و جناب دکتر حسین رزمجو (استاد دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد) دعوت شده بودند و در این همایش شرکت داشتند و دهها نفر هم از اساتید و اندیشمندان دیگر کشورهای اسلامی، به اضافه بیش از هزار نفر از مردم مسلمان ترکیه، در جلسات آن حضور یافته بودند.

البته جناب اردوغان در آن زمان نه تنها رئیس شهرداری اسلامبول بود، بلکه همچنان یکی از اعضای برجسته حزب اسلامی «رفاه» به‌شمار می‌رفت که به رهبری مرحوم نجم‌الدین اربکان اداره می‌شد.

به مناسبت این کنفرانس که در «هفته اقبال لاهوری» و تحت عنوان «روزهای اقبال» و به مدت سه روز برگزار شد، عنوان کلی همایش، «جهان و اندیشه اقبال» بود. در جلسه روز نخست آقای اردوغان و آقای انعام‌الحق سفیر پاکستان در ترکیه و آقای جاوید اقبال - فرزند مرحوم اقبال لاهوری - سخنرانی کردند.

سخنرانی آقای اردوغان درباره اندیشه جهانی اقبال بود که از سرچشمه اسلام آبیاری شده است. او از دیدگاه‌های ماورای قومیتی اقبال سخن گفت و هشدار داد که: «غرب آنچه را که دارد، مادی و بیمارگونه است و حقیقت و معنویت در اسلام و زندگی روحانی است» و به نظر می‌آید که اردوغان با قرائت ترجمه ترکی یک رباعی معروف اقبال درباره مشکلات «فرنگ»، سخنان خود را پایان داد و اصل فارسی آن رباعی این بود:

بیا که ساز فرنگ از نوا در افتاد است

درون پرده او نغمه نیست، فریاد است

زمان کهنه بُتان را هزار بار آراست

من از حرم نگذشتم که پُخته بنیاد است

... پس از پایان جلسه نخست، همه حضار در نماز جمعه اسلامبول، در مسجد فاتح، شرکت نمودند. در روزهای دوم و سوم که جلسات همایش ادامه یافت، شخصیت‌ها و اندیشمندان برجسته‌ای از کشورهای ایران، پاکستان، ترکیه، اردن، مصر، لیبی، ایتالیا، انگلستان و آلمان و... سخنرانی کردند که اسامی بعضی از آنها که یادداشت کرده‌ام، به قرار زیر است: جاوید اقبال، بشیر عیوض اوغلو، پرفسور حسین حاتمی، غلامحسین ذوالفقار، دکتر نظیف شاهین اوغلو، دکتر احمد صبحی فرات، دکتر ارکان ترکمان، دکتر محمد ایدین، پرفسور عبدالقادر قره‌خان، رفیع‌الدین هاشمی، دکتر احمد اسرار، دکتر ربکر لچار لقا، دکتر کریستین تایرول، دکتر ابراهیم دوزن، دکتر عارف علی نائف، دکتر صباح خلیفه و...

برگزاری «روزهای اقبال» از سوی حزب رفاه و به دعوت آقای اردوغان، در واقع نمود روشنی از آغاز بازگشت ترکیه به سوی اسلام بود؛ چرا که دوستان به جای برگزاری مراسمی برای بزرگداشت شاعران ملی‌گرا و مداحان مصطفی کمال (آتاتورک) به بزرگداشت خاطره و اندیشه شاعر اسلام‌گرایی چون «اقبال لاهوری» پرداخته بودند و این نشان روشنی از افول عملی اندیشه سکولاریسم و ناسیونالیسم ترکی و آغاز احیای اندیشه اسلامی و جهان‌بینی آن بود.

البته علاوه بر دایره فرهنگی شهرداری اسلامبول با همکاری سازمان مستقل فرهنگی دیگر، برادران اسلامگرای جوان، چون: متین قز، کنعان چامورجو و هارون نیز در برگزاری این همایش نقش ارزنده و قابل تقدیری داشتند.

سخنرانی این جانب، در جلسه دوم، - که ریاست آن را نیز به عهده داشتم - فرازهایی از اندیشه اقبال را در زمینه‌های مختلف شامل می‌شد؛ از جمله: فلسفه خودی (عرفان) وحدت اسلامی، اندیشه سیاسی، شیعه و سنی، موضع‌گیری در قبال غرب و اهل بیت پیامبر(ص)... سخنرانی این جانب به علت آنکه مسائل گوناگونی را مطرح ساخت، مورد توجه حضار قرار گرفت؛ به‌ویژه بخش پایانی‌اش که به ارادت تامه اقبال لاهوری به خاندان نبوت اشاره کرده و اشعار وی را درباره حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها قرائت نمودم که در ضمن آن می‌گوید:

مریم از یک نسبت عیسی، عزیز از سه نسبت، حضرت زهرا عزیز

نور چشم رحمة للعالمین آن امام اولین و آخرین

بانوی آن تاجدار «هل ائی» مرتضی، مشکل‌گشا، شیر خدا

مادر آن مرکز پرگار عشق مادر آن کاروان سالار عشق

در نوای زندگی سوز از حسین اهل حق، حریت آموز از حسین

البته این اشعار طولانی است و من فقط چند بیتش را در اینجا نقل کردم؛ ولی در کنفرانس، همه ابیات را که به فارسی است، خواندم و وقتی به نقل ترجمه ترکی‌اش رسیدم، دیدم که عده‌ای از زنان و مردان شرکت‌کننده اشک می‌ریزند.

جناب اردوغان به چند سخنرانی گوش کرد و ضمن انتقاد از مسئولان اجلاس که «جای کافی برای نشستن همه شرکت‌کنندگان پیش‌بینی نکرده بودند» و مردم مجبور شده بودند که در بیرون از سالن و بطور سرپا و ایستاده به سخنرانی‌ها گوش دهند... و سپس ضمن تشکر از اساتید و سخنرانان، با ما خداحافظی کرد و رفت و این دومین دیدار بود.

جدایی و یا انشعاب اردوغان افندی از حزب مادر «رفاه» - و از مرشد خود اربکان خوجا - موجب تأسف ما در ایران گردید؛ اما خوشحال بودیم که حزب او - عدالت و توسعه - یا «آک پارتی» در همان مسیر قرار داد، و در واقع نسل جوان حزب رفاه هستند و می‌خواهند فعالتر باشند؛ به‌ویژه که مرحوم اربکان از فعالیت سیاسی محروم شده بود و حزب رفاه نیز از سوی دادگاه ژنرال‌های آتاتورکی، منحل و غیر قانونی! اعلام شده بود.

البته دوستان دیگر و یاران اربکان طبق قانون ترکیه، بلافاصله «حزب سعادت» را تشکیل دهند و به فعالیت خود در سراسر ترکیه ادامه دهند؛ اما نظر موافقی با حزب عدالت و توسعه نداشتند و حتی رهبر حزب جدید آقای رجائی کوتان و بعضی دیگر از اعضای معروف آن به انتقاد از خط مشی و برنامه حزب جدید، پرداختند و حتی تأسیس آن را توطئه‌ای علیه وحدت پیروزی اسلام‌گرایان در ترکیه نامیدند و یا در روزنامه ارگان خود، حزب جدید را وابسته به غرب و مجری «اهداف آمریکا» در منطقه با گرایش به «سکولاریسم جدید» معرفی کردند.

ولی شعارهای اسلام‌گرایانه حزب عدالت و توسعه، به اضافه موضع‌گیری‌های خاص رهبری حزب، به‌ویژه شخص آقای اردوغان، باعث گردید که حزب مورد توجه مردم مسلمان ترکیه و مسلمانان اغلب کشورهای اسلامی قرار گیرد و مردم ترکیه، به همین دلیل برای بار دوم به حزب عدالت و توسعه رأی دادند و آقای اردوغان به نخست‌وزیری رسید.

اردوغان به روش اسلام‌گرایانه خود ادامه داد و سال گذشته در روز عاشورا و در میدان بزرگ اسلامبول، و زیر بارانی شدید، یک سخنرانی عمیق تاریخی و بسیار جالب درباره نهضت حسینی ایراد نمود که باعث شد بسیاری از شیعیان و علویان ترکیه نیز به حزب وی رای دهند... و او این روش تقریبی را ادامه داد و در سفری به عراق، به زیارت مرقد شریف حضرت علی علیه السلام در نجف رفت و سپس با آیت الله سیستانی، مرجع تقلید شیعیان ملاقات نمود... و این اقدام باعث تأثیر مثبت بسیاری در جلب انظار و افکار عموم شیعیان بلاد گردید.

علاوه بر این، دفاع شفاف او از ملت فلسطین و به ویژه مردم محاصره شده «غزه» و اعزام کشتی کمک‌های انسان دوستانه «مرمه» به غزه و کشته شدن ۹ نفر از مردم ترکیه به دست دژخیمان صهیونیست و موضع‌گیری بسیار تند و مناسب دولت ترکیه در قبال این جنایت رژیم صهیونیستی، باعث محبوبیت مضاعف اردوغان در جهان عرب و اسلام گردید و امید می‌رفت که در تجدید نظر در قانون اساسی کشور و تنظیم قانون اساسی جدید که آقای اردوغان آن را در تبلیغات انتخاباتی خود وعده می‌داد، مسأله سکولاریسم از آن حذف شود؛ اما ناگهان آقای اردوغان در سفری به کشورهای عربی مصر، تونس و لیبی، به انقلاب‌گران مسلمان

پیشنهاد داد که «رژیم سکولار» آزادی خواه! را برای اداره کشور انتخاب کنند! زیرا که در نظام سکولار: «صاحبان همه ادیان یهودی، مسیحی و مسلمان می‌توانند آزادانه به مذهب خود عمل کنند!»

این پیشنهاد غیر معقول با این استدلال سست و غیرمنطقی، مورد انتقاد و اعتراض شدید سازمانهای اسلام‌گرا، به‌ویژه «اخوان المسلمین» در مصر گردید و متأسفانه آقای اردوغان موقعیت اجتماعی ویژه‌ای را که کسب نموده بود، از دست داد و علی‌رغم استقبال پرشکوه اسلام‌گرایان از وی، در فرودگاه قاهره، او با بدرقه بسیار سرد و بی‌شکوه، آن کشور را ترک کرد.

راستی آقای اردوغان از کدام رژیم آزادیخواه سکولار سخن می‌گوید؟ از همان نظامی که کشور ترکیه توسط مصطفی کمال و به ترغیب غرب صلیبی، دچار آن شده و تا امروز نیز آثار سوء آن گریبانگیر مردم مسلمان ترکیه است که به قول آقای اردوغان ۹۹ درصد این مردم، مسلمان هستند؟ گویا آقای اردوغان فراموش کرده‌است که در سایه همین نظام سکولار آتاتورکی، خط عربی - قرآنی از کشور مسلمان ترکیه رخت بر بست و خط غربی لاتین جایگزین آن شد و رابطه و پیوند مردم مسلمان ترکیه با تاریخ و فرهنگ گذشته خود، قطع گردید و هشتاد سال است که مردم ترکیه از خواندن قرآن به زبان عربی و مطالعه آثار و کتب فرهنگی و تاریخی و مذهبی خود محروم شدند...

آقای اردوغان گویا فراموش کرده است که در سایه همین نظام سکولاریستی، دختران مسلمان ترکیه هنوز حق ندارند با حجاب اسلامی در مراکز فرهنگی و دانشگاهها حضور یابند و شرکت کنند و این امر تا آنجا در جامعه سکولار ترکیه رسوخ پیدا کرده است که آقای اردوغان به گفته خود مجبور شده که دخترش را برای ادامه تحصیل، به آمریکا بفرستد و «همسر محجبه» ایشان هم، همچنان حق ندارد همراه وی در مجالس رسمی دولتی شرکت کند و حضور یابد!

آیا آقای اردوغان بخاطر ندارد که توطئه تغییر تعطیلی روز یکشنبه، به جای روز جمعه و تعویض تاریخ هجری قمری، به تاریخ میلادی از آثار رژیم سکولار آتاتورکی است؟

گویا آقای اردوغان فراموش کرده است که در همین نظام سکولاریستی، نخست وزیر مسلمان ترکیه، مرحوم عدنان مندرس، به علت گرایش‌های مذهبی، ولی به بهانه های واهی و پس از پرونده‌سازی و محاکمه در دادگاه نظامی به دست ژنرالهای سکولار آتاتورکی، اعدام گردید و دولت اسلام‌گرای آقای اربکان هم با کودتای همین ژنرالهای محصول نظام سکولاریستی، سرنگون شد و اگر این بار دوستان غربی به کمک آقای اردوغان نیامده بودند، سرنوشت خود ایشان نیز بهتر از سرنوشت پیشینیانش نمی‌شد و یا حداقل به سرنوشت تورگت اوزال، دچار می‌گردید! و شاید بطور ناگهانی از دنیا می‌رفت!!

آیا آقای اردوغان فراموش کرده که روابط صمیمانه و همکاری همه جانبه با رژیم غاصب صهیونیستی در سرزمین فلسطین، نتیجه نظام سکولار ترکی است؟

بی تردید آقای اردوغان از مصائب و بلاهائی که در سایه سکولاریسم، مردم مسلمان ترکیه از هشتاد سال پیش دچار آن شده‌اند، بیشتر از همه آگاه است و موجب تعجب است که چگونه به خود اجازه می‌دهد که این نوع نظام اجتماعی - حکومتی را به مردم مصر و دیگر بلاد اسلامی در حال شکل‌گیری نظام جدید، پیشنهاد کند؟ در حالیکه خوب می‌داند که مردم مسلمان مصر و تونس و لیبی، رژیم‌های سکولار مشابه رژیم ترکیه را در دوران حسنی مبارک، بن علی و سرهنگ دیوانه قذافی در کشور خود تجربه کرده‌اند و اصولاً دخالت آقای اردوغان در امور داخلی کشورهای دیگر و تعیین تکلیف برای اسلام‌گرایان، در انتخاب نوع حکومت و نظام اجتماعی آینده خود، دور از عقل و منطق و ارزش اسلامی بود.

آقای اردوغان مدعی است در کشور سکولار او صاحبان ادیان می‌توانند در کارهای خود طبق مذهب خود عمل کنند؛ ولی فراموش می‌کند که در نظام اسلامی، صاحبان و پیروان ادیان آسمانی و ابراهیمی حق دارند در کمال آزادی طبق تعلیمات مذهب خود عمل کنند. نمونه برتر این سیستم، نظام کنونی جمهوری اسلامی ایران است که علی‌رغم ادعای آقای اردوغان که فقط سکولاریسم را هوادار آزادی مذاهب اعلام می‌کند، در ایران اسلامی صاحبان ادیان آسمانی مانند: یهودی‌ها، زرتشتی‌ها، مسیحی‌ها و مسلمان‌ها به مذهب خود وفادار و پایبند هستند و صاحبان عقاید و افکار دیگر نیز در انتخاب راه و روش زندگی خود آزاد می‌باشند و حتی نمایندگانی در پارلمان (مجلس شورای اسلامی) دارند.

آقای اردوغان گویا فراموش کرده‌اند که امام خمینی (ره) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، در سخنان خود، در پاریس و تهران، همواره تکرار کردند که همه گروه‌ها و سازمانها و دگراندیشان حتی مارکسیست‌ها، در بیان افکار و عقاید خود آزاد هستند و بر این روش نیز پس از پیروزی انقلاب وفادار و استوار بودند، تا اینکه طرح توطئه و اقدام مسلحانه به دستور امپریالیسم و توسط گروه‌های چپ‌نما آغاز گردید و نظام اسلامی مجبور شد با آن برخورد کند و توطئه دشمنان را خنثی سازد.

آیا نظام سکولاریستی آقای اردوغان - و پیشینیان او - در قبال حرکت‌های ضد نظام و اقدامات مسلحانه گروه‌ها، از جمله پ.ک.ک، ساکت شده و به آنها اجازه داده‌اند که هر کاری را که می‌خواهند انجام دهند و مثلاً کشور ترکیه را تجزیه نمایند؟ یا اینکه با توپ و تانک و هواپیما و نیروهای مسلح، به سرکوب آنها پرداخته‌اند؟

به هر حال سخنان آقای اردوغان در کشور مصر و در مصاحبه با «تلویزیون دریم» به اضافه قبول استقرار سامانه رادارهای موشکی ناتو در خاک کشور اسلامی ترکیه، که بی تردید بر ضد آرامش و امنیت کشورهای اسلامی همجوار است، یک اشتباه بزرگ در زندگی سیاسی نامبرده است که موجب انتقاد شدید اسلامگرایان گردیده و ما امیدواریم آقای اردوغان، با یک بررسی اجمالی و ارزیابی مجدد، این پیشنهاد خود را برای همیشه پس بگیرد و مقر موشک های ناتو را برچیند و یا حداقل به خود اجازه ندهد که در امور داخلی دیگران دخالت کند و به فکر احیای خلافتی از نوع خلافت عثمانی نیفتد که دوران این قبیل سلطنت‌ها، مانند دوران دیکتاتورها به پایان رسیده است.

ما هنوز آرزومندیم که آقای اردوغان همچنان در کنار دیگر مسلمانان باقی بماند و به فکر رهبری جهان اسلام با ارائه تئوری «مکتب ترک» سکولاریسم - مانند مکتب ایرانی مشابه! - نباشد و اگر در فکر احیای خلافتی از نوع خلافت عثمانی است - که هرگز با عصر ما سازگار نیست - باید توجه داشته باشد که سلاطین عثمانی هم زیر لوای اسلام و قرآن داعیه خلافت داشتند، نه زیر پرچم سکولاریسم و پان تورکیسم...

البته رهبران معنوی و مرشدان روحی مردم ترکیه، از «حاج بکتاش ولی» بگیرید تا ملاسعید نوری تا نجم‌الدین اربکان خوجا، همگی و همواره خواستار نظامی اسلامی، وحدت مسلمانان و پیروی از پیامبر اکرم (ص) و رهبری قرآن مجید بوده‌اند که شاعر ترک، نیز این اهداف را در ضمن اشعار خود چنین ترسیم می‌کند:

بیر آغا جین دالاریز بیر بوداغین کولاریز!

بیر یاندا سن، بیر یاندا بن! یاردیم جیمز، حق پیغمبر

قرآنی ایدلیم رهبر بیر یاندان سن، بیر یاندا بن!

- از ریشه و شاخه‌های یک درخت هستیم. / یک طرف تو، یک طرف من. / پیامبر بر حق ما مددکار ماست /

قرآن را رهبر خود قرار دهیم / یک طرف تو، یک طرف من!

Vardimcimz Hak Peygamber Kurani edelim rahber...

Bir yanda sen, bir yanda ben

شاعر دیگر ترکیه درباره قرن بیست و یکم می‌گوید:

ایرمی برنجی یوزیلا نوری له رحمت یاغاجاق

اسلام مْهری وڈرولاجاق ایرمی برنجی یوزیلا

نه ربه گدریسن؟ گل پیغامبرین ایزنه

او دور بزی قورتاراجاق باشقا یولدان یوقدور فایدا

عالم لرین سروری دیر انسانلیقین رهبری دیر

گل پیغامبرین ایزنه

- در قرن بیست و یکم، / نور و رحمت خواهد بارید. مهر اسلام خواهد خورد/ در قرن بیست و یکم. کجا داری می روی؟/ بیا به راه و روش پیامبر. او نجات دهنده ماست / راه دیگر، بی فایده است. او سرور عالمیان است / و رهبر انسانیت / بیا به راه و روش پیامبر.

Virmi birnci yuz yila

Nur ile rahmet yagacak

Islam muhru vurulacak

Vihmi birnci yuzvila

امیدواریم که به گفته شاعر، در قرن بیست و یکم در پناه و سایه نجات دهنده خود، سرور عالمیان و رهبر انسانیت، پیامبر بر حق، بتوانیم در راه خدمت به اسلام و قرآن و خلق خدا و برقراری نظام پاک اسلامی زیر باران نور و رحمت حق تعالی قرار بگیریم.

و انتظار داریم که آقای امید یاردیم (umit yardim) سفیر محترم ترکیه در ایران، این نصیحت ما را به گوش آقای رجب طیب اردوغان افندیمز برساند و با شناختی که از سابقه و روحیه او داریم، امیدواریم که سخن حق را بپذیرد تا نور رحمت حق، بر زندگی همه ما پرتو افکن گردد.

در صفحه ۱۴ روزنامه «اطلاعات» مورخ روز پنجشنبه ۹۰/۸/۱۲، متن سخنرانی برادرم دعایی حفظه الله را که در همایش منشور برادری در حوزه علمیه قم ایراد شده بود، خواندم و بسیار مسرور شدم. و در واقع کمی به حال و هوای اوائل انقلاب و صفای قدیمی و روح معنوی پیشین، بازگشتم! و آرزو کردم که یکبار این روحیه عفو و اغماض و برادری و همدلی از نو بر جامعه ما حکومت کند. و دعوای او و هوای نفسانی، تحت عناوین موهوم، «برای اسلام»، «برای خدا!» و در راه «دفاع از ارزش‌ها» و برای: «انقلاب» بر ما حاکم نشود، چرا که امام خمینی در یک سخنرانی می‌فرماید:

«... دعوای ما دعوی نیست که برای خدا باشد. همه ما از گوشمان بیرون کنیم که دعوی ما برای خدا است، ما برای مصالح اسلامی دعوا می‌کنیم... دعوی من و شما و همه کسانی که دعوا می‌کنند، همه برای خودشان است.» (متن کامل بیانات امام خمینی (ره) در جلد چهاردهم «صحیفه امام» صفحه ۴۷۹ و بعد آمده است. علاقمندان مراجعه کنند).



از راست: مرحوم آیت الله حاج سیدمهدی دروازه ای تبریزی (از علمای مبارز تبریز)، امام خمینی (ره)، استاد خسروشاهی - سال ۱۳۴۲، در منزل استاد خسروشاهی

بهرحال امیدوارم که با عنایت حق تعالی، از این دعواها و عناوین تفرقه‌انگیز: چپ و راست، اصولگرا و محافظه‌کار! اصلاح‌طلب و لیبرال! و امثال اینها، دست برداریم و به برادری و صدق، صفا و مهرورزی واقعی اوائل انقلاب برگردیم!...

آقای دعایی به چند نمونه از ارزش‌های واقعی انقلاب، در گذشت و اغماض و برخوردهای انسانی در اوائل انقلاب اشاره کرده بود و من یکی دو نمونه دیگر را که خاطراتی از امام خمینی قدس سره و تجلی مفاهیم منشور برادری در عملکرد ایشان می‌باشد - اشاره - می‌کنم:

خاطره نخست:

... پس از ماجرای عزل بنی صدر و فرار وی به خارج، جناب اندیشه بزرگ قرن! «ترور در ایران» را نبردی آزادی بخش نامید و هر روز در گفتگوهای خود با رسانه‌های غربی، نظام اسلامی ایران را تحت عنوان «حکومت ملّا تاریا!» مورد اتهام و هجمه قرار می‌داد... در آن ایام، اعلام همبستگی با فرقه نفاق و باصطلاح شورای ملی مقاومت! امر رایجی شده بود و هر کسی که می‌خواست در غرب بماند، به بهانه‌ای به آن ملحق می‌شد! در این میان، یکی از برادران دانشجو که در شهر «جنوا» تحصیل می‌کرد و عضو انجمن اسلامی دانشجویان در ایتالیا بود، نزد من آمد و اطلاع داد که می‌خواهد به پاریس برود و به «مقاومت» ملحق شود و پس از جلب اعتماد سران آن بنی‌صدر را «ترور» کند!... البته او در ضمن از من به عنوان یک روحانی، «مجوز شرعی» می‌خواست و بدنبال موافقت مرکز یا نهاد دیگری نبود... اما من به او گفتم که بنده نه قاضی شرع هستم و نه حاکم دادگاه انقلاب و نه اهل حکم و فتوی در این قبیل امور، و اگر قرار بود در این زمینه‌ها مسئولیتی را بپذیرم، در ایران دعوت شهید آیت‌الله قدوسی را برای سرپرستی یکی از دادگاه‌های انقلاب را قبول می‌کردم اما من نپذیرفتم، چون هر کسی را خداوند برای کاری ساخته است و کار من، کار فرهنگی است و در امور دیگر، دخالتی نداشته‌ام و قصد هم ندارم که دخالت کنم.

اصرار نامبرده بر عملی ساختن تصمیم خود باعث شد که من به او بگویم: برای شرکت در سمینار سفرای ایران در خارج، که هفته آینده در تهران منعقد خواهد شد، عازم ایران هستم و «حکم شرعی» این امر را فقط از «امام خمینی» که شما مقلد ایشان هستید، خواهم پرسید و پاسخ را برای شما خواهم آورد! برادر دانشجو که در خلوص او شکی نبود و بعدها هم جز کادر رسمی وزارت امور خارجه شد، خیلی خوشحال گشت و قرار شد که منتظر پاسخ و نظریه امام خمینی باشد...

... هفته بعد که به ایران آمدم و در دیدار با امام، موضوع را بعنوان یک سؤال شرعی مطرح کردم. امام فرمودند: برای چی این کار را می‌خواهد انجام دهد؟ گفتم آقای بنی صدر در خارج، مصاحبه‌های زیادی علیه حضرت‌تعالی و نظام اسلامی انجام می‌دهد و مقالاتی نیز در روزنامه «انقلاب اسلامی» خود، علیه ولایت فقیه می‌نویسد...

امام فرمود: «مگر کسی را که علیه من حرف می‌زند، می‌توان کشت؟ ولایت فقیه هم که ما به آن معتقدیم یک مسئله فقهی است و آقایان فقهاء هم در باره آن نظرات مختلفی دارند و البته آن آدم، در مقالات خود که جنابعالی برای من فرستاده بودید و من بعضی از آن‌ها را خواندم، به من فحش می‌دهد، و آیا کسی را که به من فحش می‌دهد می‌توان به قتل رساند؟ البته این بیانات امام باصطلاح ما، طلبه‌ها «استفهام استنکاری» بود. یعنی نمی‌شود کسی را با این اتهامات، به قتل رساند... من پس از این بیانات سکوت کردم، ولی امام افزودند: البته من وقت نداشتم همه کتابها و نوشته‌های این آدم را بخوانم. اگر جنابعالی مطالعه کرده‌اید، آیا مطلبی در آنها دارد که منکر ضروریات دین، مثلاً حجاب شده باشد؟ مانند آن خبیث که منکر حکم قطع ید سارق که یک حکم الهی است شد و گفت که او اسلامی را می‌خواهد که در آن قطع ید سارق نباشد، این یعنی انکار یکی از احکام قرآنی... آیا آن آدم هم در نوشتجات خود، چنین نظریاتی ابراز کرده است؟

به امام عرض کردم که بنده اغلب آثار آقای بنی صدر را در گذشته‌ها خوانده‌ام. نامبرده در آن آثاری که من خوانده‌ام، منکر هیچ یک از ضروریات دین نشده و بلکه در مورد مثلاً ضرورت حفظ حجاب، کتاب هم نوشته است!..

امام فرمود اگر اینطور است، پس شما آن فرد را از طرف من نهی کنید و اجازه ندهید که این کار را انجام دهد... و افزودند: من در روزهای آخر که او مغرور شده بود و در سرآشویی سقوط قرار داشت برای نجات او خواستم که نزد من بیاید و قصدم آن بود که در همینجا بنشیند کتاب و مقاله بنویسد و اگر نظری منطقی دارد، بطور معقول عرضه کند تا نظام آن را بررسی کند، ولی او نیامد و به منافقین پناه برد و برای ابد خود را ضایع کرد و من یقین دارم دیر یا زود منافقین هم او را تنها خواهند گذاشت... (البته این پیش بینی امام خیلی زود تحقق یافت و آقای بنی صدر، از طرف سازمان، خود «مطرود» و دخترش نیز «مخلوع» گردید!..)

این نمونه‌ای از روش و منش علوی امام خمینی درباره کسی بود که زشت‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین اهانت‌ها را علیه نظام و رهبری در رسانه‌های خارجی، مطرح می‌ساخت. ولی روش و منش علوی امام، به او اجازه نمی‌داد که حکمی بر مهدور الدم بودن وی صادر کند و حتی در مرحله پایانی هم در فکر نجات او از سقوط بود و می‌خواست که نزد ایشان برود و در ایران بماند و در حوزه فرهنگی کار کند و اگر نظراتی دارد، آنها را بطور منطقی مطرح سازد... و می‌دانیم که امام همین نظریه را در مورد یکی از آقایان قم هم بطور مکتوب ابراز

نمود و خواستار آن شد که ایشان بدون دخالت در امور، به کار تدریس و نظریه‌پردازی علمی بپردازد و حوزه را گرمی ببخشد که همگان از چگونگی آن آگاه هستند.

خاطره دوم:

نمونه دیگری در همین زمینه هست که نقل آن بی مناسبت نخواهد بود... در سفری به الجزائر، برای شرکت در کنفرانس اندیشه اسلامی، همراه آیت‌الله تسخیری دبیرکل مجمع تقریب مذاهب اسلامی و حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای عبدالحسین معزی که اکنون رئیس مرکز اسلامی لندن است، به الجزائر رفتیم... جلسات کنفرانس اندیشه اسلامی طبق معمول با حضور شخصیت‌های برجسته جهان اسلام و عرب و شرکت بیش از هزار نفر از دانشجویان دختر و پسر، به مدت هفت روز برگزار بود... هم آیت‌الله تسخیری و هم بنده در آن سال سخنرانی داشتیم. روزی پس از سخنرانی اینجانب که با توجه به شرایط روز، حال و هوای انقلابی داشت و مورد استقبال جوانان و حضار قرار گرفت، در موقع خروج از سالن کنفرانس و در میان ازدحام جمعیت اساتید و دانشجویان، یک جوان از من خواست در گوشه‌ای به سخن او گوش فرا دهم... به گوشه‌ای رفتیم و او به عنوان یک امر محرمانه و امانت شرعی، مطلبی را با من در میان گذاشت و خواستار پاسخ «شرعی» آن شد. او که «ابوالعلا» نام داشت گویا از اعضاء رهبری یکی از سازمانهای جهادی جوانان مصری بود و برای دیدار با بعضی از اسلام‌گرایان الجزائر، به آن کشور آمده بود. او گفت: همسر شاه - فرح دیبا - که در قاهره اقامت دارد و میهمان انورسادات است، همراه بچه‌هایش هر شب جمعه به «مسجدالرفاعی» می‌آید که جنازه شاه در آنجا دفن شده است و مأمورین پلیس و امنیتی در مقابل درب ورودی مسجد، مراقب بوده و مسئول حفاظت هستند و امکان اینکه ما وارد مسجد بشویم و یا او را در موقع خروج «ترور» کنیم، وجود ندارد، ولی فقط به راحتی می‌توانیم سوار بر موتوری، به هنگام عبور از جلو مسجد - که درب آن همیشه باز است - نارنجکی بسوی او پرتاب کنیم که در این عملیات علاوه بر خود او، بچه‌ها هم کشته خواهند شد؟!... البته من آشنایی قبلی با ابوالعلا بعنوان یک جوان مصری اسلام‌گرا نداشتم ولی طرح او را جدی تلقی کردم و البته او علت اصلی اقدام جماعت اسلامی را گزارش نکرد، بلکه از من «مجوز شرعی» و بقول او «حکم» یا «فتوا» می‌خواست!.. من به آن برادر گفتم که بنده «مفتی» نیستم و در مسائلی از این قبیل نه دخالت می‌کنم و نه نظر می‌دهم... گفت: از شیخ خلخالی بپرسید و جواب او را به ما بگوئید! (آن ایام خلخالی همه جا به عنوان حاکم شرع دادگاه انقلاب معروف شده بود!)... به برادر مصری گفتم که من این مسئله را از امثال آقای خلخالی نمی‌پرسم و با بعضی از کارهای او هم موافق نیستم ولی اگر سفری به ایران بروم، از شخص امام خمینی مسئله شما را به عنوان یک مسئله شرعی و فقهی، می‌پرسم و پاسخ ایشان را به شما اطلاع می‌دهم.

او تلفن تماس مرا در ایتالیا گرفت و گفت پس از مدتی تلفنی پاسخ را از شما می‌پرسم؟ پس از پایان کنفرانس اندیشه اسلامی الجزائر، ما به ایتالیا برگشتیم، دوستان به ایران مراجعت کردند، و من یکی دو هفته دیگر، برای استفاده از مرخصی سالانه، به ایران آمدم و یکی دو هفته بعد نیز برای ارائه گزارش امور در واتیکان به خدمت امام رفتم و پس از ارائه گزارش، این مسئله را هم به عنوان سؤال شرعی یک برادر مسلمان مصری، مطرح کردم. امام یکبار دیگر سؤال را از من پرسیدند؟ پس از توضیح بیشتر، پاسخ ایشان بطور دقیق این بود: «اگر جنابعالی و یا آن آقایان زن شاه را مفسده می‌دانید، تقصیر بچه‌ها چیست؟ حتماً نهیشان کنید و بگوئید که به این کار دست نزنند.».

پس از مراجعت به ایتالیا، روزی «ابوالعلا» با من تماس گرفت و احوالپرسی کرد و به تناسب و در وسط گفتگو پاسخ امام را که قرار بود با یک جمله «یجوز» یا «لایجوز» به ایشان منتقل کنم، بیان کردم و درضمن بیان امام را با عنوان کلی که اگر کسی گناهی مرتکب شده، تقصیر همراهان او چیست؟ «لایجوز» مطلب را به او ابلاغ کردم.

... موضوع منتفی شده بود که یک ماه بعد روزنامه‌های مصری خبر کشته شدن «ابوالعلا» را در یکی از خیابان‌های قاهره منتشر کردند که توسط دو فرد مسلح ترور شده و کیف دستی او هم به سرقت رفته است! ولی بعد روزنامه‌های مصری نوشتند که در کیف او، علاوه بر اسناد، مبلغ ۱۲ هزار دلار نقد هم موجود بوده است و این کشف خبر، نشان داد که ترور او توسط مأمورین امنیتی مصر اجرا شده است و گرنه اگر دزدانی به خاطر کیف پول! او را ترور کرده بودند، خبر کشف پول نقد در کیف، در جراید منتشر نمی‌گردید!... بدین ترتیب سوژه اصلی از بین رفت و دوستان مصری هم این طرح را عملی نکردند. یکی دو ماه بعد، گروهی از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی برای شرکت در کنفرانس بین‌المجالس به ایتالیا آمده بودند تا در آن کنفرانس شرکت کنند و طبق معمول مسافران رسمی، اعضاء مجلس هم یکی دو روز میهمان ما بودند، یک روز بر سر میز نهار موضوع فعالیت‌های اعضای خاندان پهلوی و بنی‌صدر در خارج مطرح شد و بعضی‌ها به شدت به آن‌ها حمله می‌کردند و افسوس می‌خوردند که آنها فرار کردند و اعدام نشدند!

من به تناسب موضوع بحث، نظریه امام را در هر دو مورد نقل کردم که مورد پسند بعضی از دوستان انقلابی اوائل انقلاب! قرار نگرفت و حتی یکی از آنها به شدت اعتراض کرد که این مطلب را نباید از قول امام نقل کنم!...

به آن برادر محترم گفتم که من این مطلب را از شخص امام و بدون واسطه شنیده‌ام و نقل آن در غرب، نشان خواهد داد که نظریه امام خمینی در این قبیل موارد چیست؟ و اتهامات مربوط به مسئله دخالت ایران در

ترورها، بی اثر خواهد شد. و اگر احتمال نقل حدیث غیر واقعی! می‌دهید، جناب آقای دعایی که همراه شما به ایران برمی‌گردد، می‌تواند از شخص امام مسئله را بپرسد تا شک و تردید برادران برطرف شود... و نتیجه را به من هم اطلاع دهند.

یکی از آشنایان قدیمی و روحانی عضو هیأت هم گفت: ما در صحت نقل شما شک نمی‌کنیم ولی نقل آن را در شرایط انقلابی کنونی کشور و خیانت این افراد هم صحیح و صلاح نمی‌دانیم!...

من اضافه کردم که: همه می‌دانیم امام اهل پنهان‌کاری و مصلحت‌گرایی نیست، و اگر مطلبی را فرموده‌اند لابد با نقل آن هم مخالفتی نخواهند داشت...

... جلسه ما ختم شد و دوستان برای شرکت در کنفرانس بین‌المجالس، رفتند ولی پس از مراجعت به ایران هم متأسفانه خبری از پرسش موضوع از امام و پاسخ ایشان، به اینجانب ابلاغ نشد!

... چند ماه گذشت و من باز برای انجام کاری به ایران آمدم و به دیدار امام هم شتافتم. اتفاقاً در آن روز، ساعت ملاقات حقیر با ساعت دیدار آیت‌الله حاج سید موسی شبیری زنجانی (حفظه‌الله) - از مراجع عظام کنونی - یکی شده بود و ایشان هم همراه فرزند فاضلشان برای ملاقات با امام به جماران آمده بودند، لذا در وقت معین شده همراه ایشان به اطاق ملاقات امام رفتیم. پس از سخنانی که آیت‌الله شبیری بیان داشتند و معرفی فرزندشان که ظاهراً تازه «معمم» شده بود؟ نوبت به اینجانب رسید که گزارش خلاصه‌ای از مسائل حوزه مأموریت خود و کارهای فرهنگی را که انجام می‌دهیم، ارائه نمودم و سپس یک سؤال مطرح کردم و پرسیدم:

اگر خاطر شریف باشد در ملاقات چند ماه قبل درباره اقدام بعضی‌ها، در مورد همسر شاه، سؤال شرعی دوستان مصری را مطرح کردم که فرمودید: گناه بچه‌ها چیست؟ من تا این جمله را گفتم، امام حرف مرا قطع کرد و فرمود: «من آن زن را هم اجازه ندادم» و من بلافاصله مطلب را تکمیل کردم و گفتم بلی حضرتعالی فرمودید: اگر از نظر شما و آن آقایان، آن زن مفسده باشد؛ تقصیر بچه‌ها چیست؟ امام فرمودند: بلی این درست است...

گفتم سؤال بنده اکنون این است که آیا من حق دارم این مطلب را از قول حضرتعالی در جلسه‌ای بیان کنم، و یا در جایی بنویسم، یا موضوع خصوصی است و فقط جهت اطلاع دوستان مربوطه بود؟

امام فرمودند: هم می‌توانید نقل کنید و هم می‌توانید بنویسید. و این بود که من پس از مراجعت به ایتالیا، در مصاحبه‌ای این مطلب را از قول امام نقل کردم و منتشر گردید و آقای فهمی هویدی نویسنده معروف مصری

هم آن را در کتاب خود: «ایران من الداخل» - ایران از درون - از قول من نقل کرد که موجب رفع بعضی از سوء تفاهمات گردید ولی چون آن ایام مصادف با نشر اتهام رهبری تروریسم در اروپا توسط بنده بود و روزنامه «ساندی تایمز» گزارش مشروحی به قلم آقای امیر طاهری در این زمینه منتشر ساخته بود...! - و جراید وابسته به امپریالیسم خبری بالاتفاق کشف کرده بودند که گویا رهبری «کامی‌کاز»های اسلامی را در اروپا بنده به عهده دارم! - شاهیان و یاران آقای بنی صدر و شاید خود وی هم بنده را به دلیل اینکه یک مسئله شرعی از امام پرسیده‌ام، به رهبری یا هواداری از تروریسم متهم کردند، در حالیکه من در واقع با اقدام خود، جلو «تروریسم» را گرفته بودم.

در اینجا ضروری است اشاره کنم که پس از شکایت من از روزنامه معروف انگلیسی «ساندی تایمز» و کشیده شدن مدیر آن: «مردوک» صهیونیست به «دادگاه عالی» لندن روزنامه نامبرده در دادگاه محکوم شد و او مجبور گشت که علاوه بر پرداخت هزینه وکیل و دادگاه و ۱۵ هزار پوند بعنوان خسارتی که بر من وارد شده بود! در همان صفحه از روزنامه خود، عذرخواهی رسمی بعمل آورد... و از همه مهمتر آنکه آقای امیر طاهری، نویسنده اصلی مقاله و جاعل و ناشر اتهام را از روزنامه «ساندی تایمز» «اخراج» کردند و او از آن تاریخ به بعد - و تاکنون - دیگر نتوانسته است که در آن روزنامه معروف و دومیلیون تیراژی در روزهای یکشنبه، مقاله یا گزارشی بنویسد و منتشر سازد.

در اینجا لازم می‌دانم که از زحمات کارداران وقت جمهوری اسلامی ایران در لندن، جناب آقای ساداتیان و سپس جناب آقای آخوندزاده، تشکر و قدردانی کنم که در تمام مراحل چند ماهه دادگاه و انتخاب وکیل و پرداخت هزینه‌ها - که البته همه آن‌ها پس از محکوم شدن مردوک توسط وکیل از روزنامه بازپس گرفته شد - در کمال صداقت و مسئولیت‌پذیری ما را یاری کردند و بی تردید پاداش آنان عندالله محفوظ خواهد بود.

... این بود خلاصه‌ای از دو خاطره درباره روش و منش امام خمینی (ره) در برخورد با معاندین و مخالفین، که امیدواریم برای اهل خرد و مسئولان امور عدل و داد کشور سرمشقی باشد!

اشاره: دانشگاه مذاهب اسلامی به دنبال برگزاری همایش علمی بزرگداشت علامه شیخ محمد عبده و علامه شیخ محمدرضا مظفر، همایش بررسی اندیشه‌های علامه سعید نوری، مصلح اجتماعی بزرگ کردتبار ترکیه را برگزار نمود. در این همایش که دهها نفر از شخصیت‌های برجسته داخلی و خارجی شرکت داشتند، به بررسی اندیشه‌های نوری پرداخته شد. آنچه در پی می‌آید، خلاصه‌ای از سخنرانی استاد خسروشاهی است که جهت آشنایی با اندیشه‌های علامه نوری درج می‌گردد.

عوامل انسجام جامعه مسلمین در اندیشه ملا سعید نوری

ملا سعید نوری مصلح اجتماعی و عارف وارسته کردتبار ترکیه، یکی از مشاهیر زعمای اصلاح در عصر جدید است. او به سال ۱۲۹۴ ق ۱۸۷۷م در روستای «نوری» از توابع ولایت «تبلیس» در شرق آناتولی ترکیه در میان یک خانواده مذهبی و کشاورز به دنیا آمد. پدرش میرزا علی، ملقب به صوفی و مادرش دختر «ملا طاهر» و خاندان او، جملگی معروف به تقوا و پاکدامنی بودند و برادر بزرگترش «ملا عبدالله» عالم دینی پرهیزگاری به شمار می‌رفت و مورد احترام عموم بود. خاندان وی از «اشراف» یا «سادات» محسوب می‌شدند. ملا سعید نوری در شرح حال خود که با نام «سیره ذاتیه» و به عنوان «جلد نهم» مجموعه رسائل او که توسط استاد احسان قاسم صالحی تنظیم شده و در قاهره به چاپ رسیده می‌گوید: «من سیدی از اهل بیت هستم. مادرم حسینی و پدرم حسنی است؛ اما پرهیز که مرا سید بخوانی» و در کتاب «سون شاهدلر» چاپ استانبول می‌گوید: «من منسوب به مولایم علی کرم‌الله وجهه هستم و هرچه دارم، از او دارم.» ملا سعید مراتب تحصیلی را به ترتیب در روستای خود، سپس در «تبلیس» و بعد در «شیروان» طی کرده و به درجه بالائی در کسب علوم و معارف اسلامی رسید. و آنگاه به تعلیم و تدریس در مدارس مختلف پرداخت.

وی در دوران نخستین فعالیت‌های خود، به مبارزات سیاسی هم روی آورد که موجب گرفتاری‌اش گردید؛ ولی از همین فرصت استفاده کرد و در دوران تبعید و حصر و زندان به عرفان روی آورد و با تحریر «رسائل نور» به نشر معارف اسلامی پرداخت و پیدایش «جمعیت نورجی‌ها» یا «نور طلبه لری» از همان دوران آغاز شد و بر محور همین تفکر، حرکت فرهنگی - هنری او با استناد به قرآن و حدیث ادامه یافت و در اوج سلطه سکولاریسم و تبلیغ فرهنگ لائیسیم توانست جوانان مسلمانی را تربیت کند که بعدها طلیعه داران پیشگام احزاب و حرکت‌های اسلام‌گرای ترکیه شدند. یکی از مزیت‌های تربیتی نوری، دعوت به اتحاد و انسجام پیروان مذاهب اسلامی بود و در همین راستا او کتاب «سیره ذاتیه» خود را پیرو «جمال الدین حسینی و شیخ محمد

عبد» می‌نامد و خواستار وحدت مسلمانان تحت عنوان «اتحاد محمدی» می‌گردد و در «اللمعات» چاپ استامبول مسلمانان را به تقریب در مذاهب اسلامی دعوت می‌کند و می‌گوید: «ای اهل سنت و جماعت و ای اهل تشیع محبان اهل بیت، از اختلاف و نزاع دور شوید که از آن فقط دشمنان سود می‌برند. شما همگی اهل توحید هستید و رابطه مقدس اخوت، همه شما را به وحدت دعوت می‌کند.» البته وی در رسائل نور خود به آسیب‌شناسی جامعه اسلامی هم می‌پردازد و حاکمیت رذایلی چون: دروغ، کینه ورزی، جهل به روابط معنوی، انحصارطلبی و منفعت‌جویی و استبداد را از علل و عوامل اصلی انحطاط جامعه مسلمین می‌داند.

ملا سعید به موازات آن به بررسی راههای نجات و انسجام و وحدت جامعه اسلامی می‌پردازد. دیدگاه وی در این زمینه مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته است و البته اصول اساسی رهنمودهایش شامل اجرای جنبه‌های سازنده و مثبت در ایجاد وحدت فکری و عملی است. وی در این راستا، خواستار احیای مسئله اجتهاد به مفهوم واقعی کلمه برای کشف حقیقت و وصول به اهداف مشترک در بین پیروان مذاهب اسلامی بوده و معتقد است در دریافت علم و حق، باید به «اندیشه» نگاه کرد نه به افراد؛ یعنی باید نوع نظرات و اندیشه‌ها را ملاک داوری قرار داد، نه اعتبار ظاهری اشخاص و افراد را... و برای تکمیل این مرحله باید به مراعات آداب محاوره و گفتگو ملتزم بود تا تعصب‌های جاهلی و عدم قبول کلمه حق، از روی خود برتر بینی، باعث دور شدن از حقایق نشود.

نکته اساسی دیگری هم که از دیدگاه نوری در تکامل اصلاحات و پذیرش مسائل واقعی نقش اساسی دارد، رعایت شرایط زمان و مکان است و بدون مراعات این شرط اصلی و اساسی، امکان تحقق اهداف مقدور نخواهد بود و باز می‌گوید: تسامح و تساهل و ضبط نفس و رعایت انصاف و عدل از اصول مثبت و ارزشمند در تحقق اهداف خواهد بود و گرنه با خود خواهی نمی‌توان به نتیجه مطلوب رسید.

دو خاطره

۱- من نیم قرن پیش مشترک ماهنامه «هلال» بودم که برادرمان «صالح اوزجان» در ترکیه منتشر می‌کرد. در سفری به آنکارا، دیداری با او داشتم و در ضمن گفتگو، درباره «نورجی»ها پرسیدم، گفت: «اتفاقاً امشب جلسه تفسیر قرآن دارند.» نشانی جلسه را گرفتم و شب به آنجا رفتم. منزل وسیعی بود و سالن بزرگی داشت که مملو از جمعیت بود. پس از اقامه نماز مغرب به جماعت، تفسیر قرآن آغاز شد و من مانند بقیه حضار استفاده کردم. پس از پایان جلسه، با مفسر محترم که «خوجا» می‌نامیدند، گفتگو کردم و از او نشانی گرفتم و نشانی خود را دادم تا تبادل فرهنگی کنیم که چنین هم شد. از آنجا که بیرون آمدم تا به هتل بروم، شخصی جلو آمد و پرسید: «در این منزل چه کار داشتید؟» احتمال دادم که مأمور باشد. گفتم: «من ایرانی هستم. از اینجا عبور

می‌کردم، صدای قرآن شنیدم. غروب بود خیال کردم مسجد است، رفتم نماز بخوانم.» به لهجه غلیظ استانبولی گفت: «این جلسات ممنوع است؛ ولی چون میهمان هستید، بروید. اما دیگر به اینجا نیایید. مسجد آن طرفتر هست.»

من که از مهلکه خلاص شده بودم، دیگر به آن محل برنگشتم و روز بعد به استانبول رفتم؛ ولی روابط فرهنگی‌ام با «نور طلبه‌لری» آغاز شد و پس از مراجعت به ایران، تعدادی کتاب و نشریه به آن نشانی که داده بودند، فرستادم و آنها نیز چندین کتاب و رساله نور برایم فرستادند که به خط عربی بود و هنوز در کتابخانه‌ام محفوظ است و سپس مکاتبه آغاز گردید که یکی از آنها را به این جلسه آورده‌ام و برای شما می‌خوانم که در آن ضمن اعلام وصول، از طرف طلاب نور شهر «اورفه» برادری به نام «عبدالله» نوشته بود که ما کتابها را برای استادمان ملا سعید فرستادیم و او خیلی تشکر و تحسین کرده است:

«... عزیز صدیق قرداشم، خسروشاهی افندی! شش کتاب و مجموعه مبارک ارسالی را دریافت کردم و برای استاد خود بدیع‌الزمان سعیدالنورسی ارسال کردیم. شش نشریه و کتاب فارسی را نزد استادمان حضرت سعیدالنورسی که در اسپارطه اقامت دارد، ارسال کردیم. استادمان بر این کتابها و ناشران این مجموعه در دنیای اسلام آفرین فرستادند و گفتند: بسیار خوب است. بر آنها سلام می‌فرستم و دعا می‌کنم و خواستار دعای آنها هستم. برادر عزیز در اینجا طلبه‌های نور، فارسی نمی‌دانند و به رساله‌های نور مشغولند؛ ولی از اینکه شما رابطه برقرار کرده‌اید، خیلی تشکر می‌کنیم...»

۲- پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در سفری به استانبول به سراغ برادران «نورجی» رفتم که مرکز انتشاراتشان (نشر سوزلر) در نزدیکی کنسولگری جمهوری اسلامی ایران قرار داشت. پس از دیدار با برادر دانشمند جناب احسان قاسم الصالحی که یکی از علاقه‌مندان سعیدالنورسی است و مجموعه آثار و رسائل او را تحت عنوان «کلیات رسائل النور» در ۹ جلد و به عربی ترجمه و منتشر ساخته است، نشانی عبدالله افندی را که پاسخ نامه‌های مرا امضا می‌کرد، گرفتم و روزی همراه برادر ارجمند جناب آقای حجت‌الله جودکی - وابسته فرهنگی ایران اسلامی در استانبول - به منزلش که در محله «آک‌سرای» بود، رفتیم و با او که در منزل خود مشغول تعلیم نوجوانان بود و قرآن و خط عربی را به آنها آموزش می‌داد، دیدار کردیم.

البته می‌دانیم که مصطفی کمال (آتاتورک) طبق برنامه دشمنان غربی مسلمانان، خط عربی - اسلامی را در ترکیه ممنوع اعلام کرد و به جای آن خط لاتین را جایگزین ساخت و آموزش دادن خط اسلامی ممنوع بود و حبس و تبعید به دنبال داشت! هدف نهایی غرب مسیحی - صهیونی از این اقدام، که رضاخان پهلوی نیز پس از سفر به ترکیه می‌خواست آن را در ایران پیاده کند ولی با مخالفت علما و دانشمندان موفق نشد، در

واقع آن بود که ملت مسلمان ترکیه را از فرهنگ دیرینه خود دور سازد و آنان را، همان‌طور که غرب‌زدگانی چون تقی‌زاده در مجله «کاوه» خود نوشته بود: «ظاهراً و باطناً» فرنگی‌مآب سازد؛ اما نورچی‌ها به رغم فشار و اختناق ملی‌گرایان سکولار، با این قانون به طور عملی مخالفت کردند و در حفظ و احیای خط عربی - اسلامی کوشا بودند و تاکنون نیز با تحمل مشکلات، تلاش قابل‌تحسینی در حفظ این خط و تعلیم آن به فرزندان خود، برعهده داشته‌اند.

عبدالله افندی درس را تعطیل کرد و پس از پذیرایی با چایی، من از نامه‌هایش گفتم که البته به خاطر نداشت؛ ولی وقتی نامه‌ها را نشانش دادم، خیلی تعجب کرد و بی‌اندازه خوشحال شد و یکی از جوانان را فرستاد که از آن کپی بردارد. آنگاه سخن از وحدت مسلمین و ضرورت تقریب بین‌مذاهب اسلامی مطرح شد و من خواستار احیای حرکت تقریب در ترکیه و استمرار تبادل فرهنگی در سطح وسیع‌تری بین ایران شیعی و ترکیه سنی شدم.

او پس از آنکه سخنان مرا با دقت گوش داد، گفت: حتماً می‌دانید که استاد ملاسعید النورسی همواره خواستار وحدت مسلمین و به قول خودش «اتحاد محمدی» بود و «رسائل نور» در موارد بسیاری بر این امر تأکید دارد و اصولاً آیا می‌دانید که طلاب نور، به توصیه و رهنمود ملاسعید، همیشه دعای جوشن‌کبیر را که از امام زین‌العابدین (ع) است، می‌خوانند؟ نورچی‌ها سالانه دهها هزار نسخه از این دعا را چاپ و به طور رایگان در میان عامه مردم توزیع می‌کنند؛ چون معتقدند که این دعا به توصیه جناب جبرئیل به حضرت پیامبر (ص) برای حفظ و نگهداری انسان و ارشاد آن به سوی حق و حقیقت نقش تأثیرگذاری دارد. وقتی ما همه روزه دعای جوشن‌کبیر امام زین‌العابدین را می‌خوانیم، یعنی در عمل با شیعه وحدت داریم و گام مثبت در راه تقریب برمی‌داریم.

آنگاه عبدالله افندی که از دیدار ما خیلی مسرور به نظر می‌رسید، از جوانان حاضر در دیدار خواست چند نسخه از آخرین چاپ دعای جوشن‌کبیر را برای ما بیاورند. آنها را همراه چند کتاب جدید، به این جانب و آقای جودکی اهدا کرد که من هنوز نسخه‌ای از آن را دارم.

یادداشتی از استاد خسروشاهی درباره تحلیف رژیم کودتا در مصر

اشاره : این یادداشت قبل از برگزاری مراسم تحلیف ژنرال عبدالفتاح سیسی نوشته شده است.

نمایشنامه انتخاباتی مصر، با صحنه سازی های ویژه ژنرال های حاکم به پایان رسید و گویا آقای ژنرال عبدالفتاح سیسی، بانی کودتای ۲۸ مردادی در مصر، با کسب ۲۳ میلیون رأی، (یا ۹۷٪ آراء!) به ریاست جمهوری مصر انتخاب! گردیده است. گرچه خود او، اعلام کرده بود که ۴۰ میلیون رأی بنام او در صندوق ها جای خواهد گرفت، و او هم مانند ژنرال حسنی مبارک و ژنرال صدام حسین و ژنرال های مشابه در بلاد عربی دیگر - ۹۹٪ آراء را بخود اختصاص داد! اما واقعیت چنین نبود و حتی تعطیلی رسمی کشور و تمدید یک روزه انتخابات برای حضور بیشتر مردم "افاقه" نکرد تا آنجا که آقای حمدین صباحی که در دوره انتخابات قبلی با کسب ۲۳٪ آراء، نفر سوم از گروه دوم شده بود، این بار آراء او حتی از تعداد آراء باطله کمتر بود! و به همین دلیل هم او انتخابات مصر را توهین به شعور مصری ها خوانده ولی امپریالیسم غربی و صهیونیسم بین المللی و به پیروی آن دو ارتجاع عرب، انتخاب ژنرال را تبریک گفتند و گویا فراموش نمودند که به رهبری این ژنرال، نظامیان باقیمانده از دوران حسنی مبارک با یک کودتای نظامی خونین و پس از قتل عام بیش از دو هزار و پانصد نفر در مساجد و خیابان های قاهره و اسکندریه و اسیوط و... توانستند به ظاهر حرکت اسلام گرایان مصری را سرکوب کنند و ۲۱ هزار معلول و مجروح و تحویل جامعه بدهند و ۴۱ هزار زندانی و اسیر از مردم عادی وابسته به اخوان المسلمین، را - علاوه بر اکثریت اعضاء رهبری آن - در پشت میله های زندان های قرون وسطائی باقیمانده از دوران سرهنگ ناصر و انورسادات و حستی مبارک جای دهند!

و اکنون این نوع حکومت! گویا مظهري از دمکراسی غرب پسندی است که تفاله های ارتجاع عرب، به پیروی از آن در صف نخستین تبریک گویان آقای سیسی شده اند و در طلوعه آن ها "بنی سعود" و بعضی از شیخک های اتراق کرده در خلیج فارس قرار دارند که نخست با اهداء میلیاردها دلار، تلاش کرده اند که حکومت نظامیان کودتاچی را بر سر پا نگه دارند و کمک های بیشتری را وعده داده اند.

ژنرال سیسی که قبل از پیروزی!! قتل عام همه اسلام گرایان و سرکوب و ریشه کردن اخوان المسلمین را وعده داده است خود را فردی "سکولار" معرفی می کند، در سالیان نه چندان دور - در سال ۲۰۰۶ میلادی

- در بحثی که برای "دانشکده جنگ ارتش امریکا" فرستاده بود، بطور صریح اعلام داشته است که "دمکراسی در خاورمیانه تنها با ماهیت اسلامی امکان پذیر است" و سپس به طور شفاف درباره خود نوشته است که "چهارچوب فکری وی بر عقاید سیاسی اسلام نشأت گرفته است" و به همین دلیل آقای محمد مرسی، رئیس جمهوری منتخب مردم، او را به عنوان جایگزین پس از ژنرال طنطاوی برای تصدی پست وزارت دفاع انتخاب کرد، و در همین راستا، و به هنگام سوگند در مقابل آقای محمد مرسی - که اینجانب شاهد چگونگی آن بودم - با صدای بلند سوگند یاد کرد که "اقسم بالله العظم..." که به قانون اساسی و دولت قانونی کشور وفادار خواهد ماند.

ولی دیدیم که او با صحنه سازی، زمینه را برای کودتای خود البته با پشتیبانی همه جانبه دشمنان قسم خورده اسلام و ملل اسلامی آماده می کرد و اکنون با اجرای نمایشنامه انتخاباتی، در فکر تثبیت مجدد پایه های حکومت نظامیان در مصر است و در همین راستا "شاه بنی سعود" را "حکیم بزرگ عرب" می نامد و وفاداری به قراردادهای بین المللی امضا شده به ویژه پیمان سازش با رژیم صهیونیستی را به موازات ریشه کن کردن حرکت های اسلامی، وعده می دهد و برای اثبات حقانیت کودتا، گویا مراسم تحلیف! برپا می دارد و از ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آقای دکتر حسن روحانی هم دعوت می کند که در آن مراسم شرکت نماید، درحالی که او چند روز پیش شرط گفتگو با ایران را، عدم دخالت آن در امور کشورهای عربی به ویژه منطقه خلیج فارس اعلام نمود که گویا امنیت آن ها به اصطلاح وی همان امنیت مصر است!! و بدین ترتیب، این دعوت نشان دیگری از نیرنگ بازی ژنرال های حاکم است که هم برای تثبیت نظام کودتائی خود از حضور ایران اسلامی می خواهند بهره مند شوند و هم پیشاپیش شرط و شروط حسنی مبارک را مطرح می سازند. اشاره کردیم که خود شاهد نمونه وفاداری ژنرال را به سوگندی که ادا کرد، بوده ایم و اکنون نیز این تحلیف ساختگی و بی حقیقت، بی تردید برای تحکیم پایه های قدرت میلیتاریستی و تثبیت رژیم حکومت نظامیان و استمرار بخشیدن به راه سرهنگ ها و ژنرال های سابق مصر است که بیش از ۶۰ سال است زمام امور را در مصر به دست گرفته اند.

به نظر اینجانب، به عنوان یک کارشناس ارشدی که حداقل نیم قرن است حوادث مصر را از درون پی گیری کرده ام، نه تنها حضور ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران، بلکه شرکت حتی یکی از دون پایه ترین مقامات مسئول و رسمی کشور ما در این مراسم، با ارزش های نظام اسلامی معتقد به قانون و حقوق مشروع مسلمانان و مدافع مظلومان، در هر زمان و هر مکان، هرگز سازگار نیست، حتی اگر آن ها وعده ارتقاء سطح روابط، بازگشت روابط حسنه کامل داده باشند.. البته "روابط خوب است ولی به چه قیمتی؟.. حضور در

مراسمی که با یک کودتای خونین و قتل عام مردم مسلمان، حتی در مقدس ترین مساجد قاهره - مسجد و میدان رابعه العدویه - آغاز شده است، هرگز و به هیچ عنوان، همگام با عزت و حکمت و مصلحت نیست و ما که سی و پنج سال قطع روابط را پذیرا شده و فتنه ها و همکاری های حاکمان مصری را در جنگ تجاوزکارانه صدام حسین و غیره را دیده ایم، نباید ساده لوحانه با حضور خود در مراسم تحلیف! پایه های این رژیم فاشیستی را تحکیم کنیم که با تردید با واکنش های منفی همه اسلام گرایان، نه تنها در مصر، بلکه در سراسر جهان اسلام روبرو خواهد شد.

البته باید توجه داشته باشیم که کودتای ژنرال در مصر، و یاغی گری ژنرال خفتر در لیبی و وحشی گری های تکفیری های وابسته به "بنی سعود" با سلاح و مال امپریالیسم و ارتجاع عرب، بخشی از توطئه ضد اسلامی دشمنان ما در منطقه و غرب است و ما نباید به خود اجازه دهیم که در توان یابی آن، همکاری کنیم. به ویژه که من پیش بینی می کنم - و یا یقین داریم - که عاقبت کودتاچیان کنونی، بهتر از سران سه دوره حکومت گذشته مصر نخواهد بود و بی تردید، دیر یا زود - و به نظرم زود - سرنوشت یکی از آنان، دامنگیر کودتاچیان خواهد شد و این فتوای محتوم تاریخ و وعده حق الهی است که ستمگران را مهلت چندانی نخواهد داد. درست است که امروزه ژنرال ها حتی برخلاف عرف و قانون مصر و با افزودن یک روز بر مدت رأی گیری و گسیل داشتن مجدد مأموران و سربازان پادگان ها، برای رأی دادن مجدد! بظاهر پیروز شده اند و احکام اعدام های فله ای - ۷۰۰ نفری برای قتل یک مأمور پلیس و ۶۵۰ نفری برای شرکت در تظاهرات مقابل کاخ! - را صادر کرده اند و هنوز هم در خیابان های شهرهای عمده و دانشگاه ها، به کشتار مردم ادامه می دهند و وعده نابودی کامل اخوان المسلمین را می دهند - که البته شاه فاروق و سرهنگ ناصر و سرهنگ سادات و ژنرال حسنی مبارک نتوانستند آن را اجرائی کنند - ولی سرانجام نتیجه چیز دیگری خواهد بود.

"شادی حمید" مؤلف کتاب: "دغدغه های قدرت اسلام گرائی و لیبرال دموکراسی در خاورمیانه" و پژوهشگر مؤسسه "بروکینگر" چندی پیش در مقاله ای تحت عنوان "اخوان بر می گردند" در روزنامه "نیویورک تایمز" نوشته است: "البته سیاسی و نظامیان در شرایط فعلی توانسته اند اخوان را کنار بگذارند - ولی این تصور احمقانه ای است اگر فکر کنند که با زور سرنیزه و ریختن خون مردم می توانند اخوان را از معادلات سیاسی مصر حذف کنند. واقعیت اینست که حاکمان دیکتاتور عرب تصور می کنند که شکست های اخیر نتیجه تلاش های هواداران اسلام است و دلیل آن هم فشار نیاوردن کافی برای سرکوب مخالفان است و به همین دلیل میلیاردها دلار اعراب خلیج فارس هزینه شده است تا اختناق را در مصر پیاده کنند و فضا را برای همه حرکت های اسلامی سراسر منطقه وحشت آلود کنند، درحالی که این فشارها موجب شکست بیشتر حاکمان

دیکتاتور خواهد شد. درسی که بهار عربی به ما داد این بود که احزاب اسلامی، مخالف دمکراسی نیستند و نمی توان آن ها را از معادله کنار زد، بلکه باید منتظر بازگشت آن ها بود!"

البته در اینجا باید یادآور شد که متأسفانه دولت یکساله اخوان المسلمین، به ویژه رفتارهای غیرمنطقی آقای محمد مرسی، چه در ایران و چه در قاهره و چه در اعزام سفیر به سرزمین های اشغالی و چه در حضور در کنفرانس سلفی های تکفیری! در قاهره و ... مورد قبول و رضایت ما نبوده و نیست، و اشتباهاتی مرتکب شدند که قابل گذشت نمی تواند باشد و هزینه های زیادی هم برای اخوان در مصر و در بلاد دیگر، تحمیل کرد، ولی این امر، موجب موافقت با کودتای ۲۸ مردادی ژنرال ها نمی تواند باشد.

و اکنون چه باید کرد؟ اجازه بدهید پاسخ این سؤال را از قول برادر عزیزم جناب آقای دکتر سید صادق خرازی (حفظه الله) نقل کنم: "... بی تردید در فرآیند تحولات داخلی مصر، نخبگان مصری دچار اشتباه محاسبه شدند. تبعیت از قدرت دولتی که از درون وحشت و کودتا پدید آمده است، آینده دهشتناکی را ترسیم و آینده دموکراسی در منطقه را تهدید می کند. حمایت کردن از ظلم آشکار، به نفع آینده ملت بزرگ مصر نیست. نخبگان سکولار امروز مصر، فرآیندی را طی کردند تا دولت کودتا با قطبی کردن جامعه، آینده مبهمی را رقم بزند. اکنون صف بندی های جدید در مصر شروع شده است که تهدید کننده فرآیند مردم سالاری در این کشور شده است و بیم های فراوانی نهضت بیداری در منطقه را فرا گرفته است.

توصیه ای به مسئولان سیاست خارجی دارم، همه می دانیم مصر برای ایران و ایران برای مصری ها فوق العاده دارای اهمیت است. منظور من از مصر، جامعه مدنی، دانشگاه ها و صاحب نظران مصری هستند که به برادران ایرانی خود با عشق و امید می نگرند، اما این به آن مفهوم نیست که دولت و نیروهای نظامی نیز اینگونه بیانیدهند. ایران پس از انقلاب توانست قواعد بازی در منطقه را تغییر دهد. مصر دارای نفوذ منطقه ای بود که بخشی از این نفوذ به ایران انقلابی واگذار شد و ایران توانست با تکیه بر مبانی اعتقادی و سیاسی خود، بسیاری از نقش ها را در منطقه تغییر دهد. درست است که مصر دارای اهمیت برای همه از جمله ایران است، و بالعکس، ولی خوب است تجربه های قبل مورد توجه واقع شود. شتابزدگی، عامل اساسی فرآیندی، ناموفق است و بی نتیجه خواهد ماند. کاری نکنید که دولت مصر دستورالعمل رابطه با ایران را به ما حقنه کند، اگرچه همواره مصر برای ایران مهم است و بالعکس، اما بایست نخست مصر جدید را شناخت و بایست با همه بخش های مصر کار کرد. تعجیل در مناسبات با مصر، شایسته نیست. تنظیم ارتباط با مصر الزامات خود را دارد و مستلزم شناخت و آگاهی بیشتری است..."

الاقدر بلغت، اللهم فاشهد

تهران - ۱۵ خرداد ۱۳۹۳

سید هادی خسروشاهی

مصر ژنرال و فاجعه غزه!

وقتی مسائل فلسطین و غزه مطرح می شود، بعضی ها چشم به راه اقدام «قاهره» و دولت «مصر» می شوند و انتظار دارند که «دولت مصر» در حل مشکلات مردم فلسطین، بویژه غزه، اقدام کند و پیشقدم شود! این تصور بی جا و غلط گرچه در گذشته و در دوران حکومت «سرهنگ ها» - سرهنگ ناصر، سرهنگ سادات و سرهنگ مبارک - هم مطرح بود، ولی در دوران کنونی و با توجه به فجایع و اقدامات ضد بشری و نسل کشی رژیم صهیونیستی، انتظار بعضی ها، برای اقدام مصر بیشتر شده است... اما اگر به ماهیت رژیم کودتائی ژنرال سیسی توجه کنیم، بی تردید غیرمنطقی و اشتباه بودن فرضیه مزبور، کاملاً روشن و آشکار می شود.

... ژنرال سیسی "ته مانده" دوران سلطه سرهنگ ها در مصر، علیرغم توصیه دوستان، متأسفانه توسط آقای دکتر محمد مرسی، رئیس جمهور منتخب مردم مصر، به عنوان فرمانده نیروهای مسلح مصر منصوب گردید و او، در برابر «مرسی» با تعبیر: «اقسم بالله العظیم» سوگند یاد کرد که به «قانون اساسی جدید» کشور پای بند و وفادار خواهد بود، اما چندی نگذشت که او این سوگند را زیر پا گذاشت و نادیده گرفت و در یک کودتای مخالف قانون اساسی و اقدام وحشیانه و خونین و قتل عام بیش از چهار هزار نفر از مردم مسلمان مصر در قاهره و دیگر شهرها، و زخمی و مجروح ساختن هفت هزار نفر دیگر و زندانی کردن بیش از چهل هزار نفر، رئیس جمهور قانونی و منتخب مردم را برکنار نمود و سپس در مصاحبه خود، بطور رسمی و آشکار اعلام کرد که «جمعیت اخوان المسلمین را سرکوب و ریشه کن خواهد نمود!»

کودتای ژنرال سیسی در واقع اجرای یک طرح امپریالیستی امریکا، با همکاری «بنی سعود» و پسر عموی آن «بنی صهیون» و شیوخ نفت خوار برای آغاز سرکوب کامل حرکت های اسلامی در منطقه و خفه نمودن بیداری اسلامی در بلاد عربی بود.

البته باید اشاره کرد که متأسفانه آقای محمد مرسی پس از انتخاب به مقام ریاست جمهوری، بجای همکاری با ایران اسلامی و جبهه مقاومت در منطقه، نخستین سفر خارجی خود را به امید دریافت کمک، از «ریاض» و دیدار با شاه بنی سعود آغاز نمود و با اعزام سفیر به سرزمین اشغالی، همراه نامه «فدایت شوم»! - با تعبیر: «فخامه رئیس السید شمعون پرز رئیس دولت اسرائیل» و تکمیل آن با جمله: «صدیقی و عزیزی المحترم»!

ضمن اقرار و اعتراف کتبی و رسمی به موجودیت «دولت اسرائیل» در واقع به رسمیت شناختن علنی و عملی شرم آور دولت صهیونیستی اقدام کرد. در واقع اشتباه استراتژیک خود را تکمیل نمود و بدین ترتیب با تحقیر مردم مصر و زیر پا گذاشتن اهداف نخستین اخوان المسلمین و مرشد آن شهید حسن البنا، و نشان دادن آمادگی خود برای «تسلیم نهائی» در برابر دشمن و سقوط در انظار و افکار عمومی، زمینه را برای پیروزی و «موفقیت کودتاچیان فراهم ساخت و ژنرال، طبق دستور «بنی سعود» - و پس از اهداء پنج میلیارد دلار به وی - اخوان المسلمین را «گروهی تروریست» نامید و نابودی کامل آن را - که سرهنگ ها نتوانسته بودند عملی سازند - باصطلاح به مردم مصر و در واقع به اربابان خود وعده داد!... و به دنبال آن آقای محمد مرسی را هم که در برابر او سوگند وفاداری به قانون اساسی یاد کرده بود، برخلاف همان قانون اساسی سرنگون ساخت و سپس هم او را با اتهام سفر و ارتباط با ایران و حزب الله و سپاه پاسداران و «جاسوسی برای حماس»! به دادگاه تحویل داد تا حکم اعدام او صادر شود! به اضافه صدور احکام اعدام های جمعی و فله ای مثلاً ۷۰۰ نفری در یک دادگاه! ...

... این ژنرال کودتاچی، پس از سرکوب و قتل عام اعضاء اخوان المسلمین در مصر با هماهنگی عملی با رژیم صهیونیستی، به منهدم ساختن تونل های مرزی با غزه، که با تلاش و زحمت طاقت فرسا آماده شده بود، بزرگترین خدمت را به آدم خواران بنی صهیون ارائه نمود و بدین ترتیب خواست از وصول کمک های مردمی و یا سلاح های دفاعی دوستان مردم غزه، به این شهر محاصره شده، جلوگیری کند و با توافق کامل با امریکا و اسرائیل و ارتجاع عرب و شیوخ نفت خوار که حتی پرداخت هزینه جنگ را تقبل نموده اند، به یکسره کردن کار حماس و جهاد اسلامی در منطقه فلسطین بپردازد، چرا که او وعده ریشه کن کردن اخوان را به اربابان خود داده است و حماس هم که شعبه اخوان در فلسطین است.

امروز، که بیست و هفتمین روز تجاوز بنی صهیون و قتل عام هزاران نفر از مردم بی گناه و بی دفاع غزه سپری می شود، دولت کودتائی ژنرال نه تنها خود هیچ نوع کمک انسانی به مردم محاصره شده غزه انجام نداده، بلکه مجوز ارسال کمک های انسان دوستانه و غذائی و داروئی بلاد اسلامی از جمله ایران و ترکیه را هم صادر نکرده است.

البته در این مدت ژنرال کودتاچی، حتی مرز «رفح» را برای انتقال مجروحان جنگ ضد بشری بنی صهیون که با کمک همه جانبه امپریالیسم آمریکا و سکوت و رضایت ائمه رجال حاکم بر بلاد عربی - بدون هیچ استثنا - نیاز به مداوا و معالجه فوری دارند، خودداری کرد و در باصطلاح «طرح آتش بس»! هم بجای خواست

«رفع حصار» هفت ساله از غزه و آزادسازی چند میلیون فلسطینی مسلمان از زندانی بزرگ بنام «غزه»، خواستار خلع سلاح مقاومت شده اند.

مردم مسلمان جهان همانطور که از شیوخ ارتجاع عرب در جزیره العرب که همزمان با قتل عام ۳۰۰ کودک فلسطینی به برگزاری مراسم «زیباترین بُز!» - پس از مراسم انتخاب شتران و گوسفندان زیبا - مشغول هستند، انتظار همکاری و تعاون و کمک انسانی ندارند، نباید از رژیم کودتائی ژنرال سیسی هم انتظاری داشته باشند چرا که فلسفه وجودی رژیم کودتا در مصر، همین است که ما امروز شاهد آن هستیم: سرکوب اخوان المسلمین و اسلام گرایان واقعی در منطقه...

و اکنون رژیم ژنرال، نه تنها راه را برای ارسال کمک های انسان دوستانه ایران بسته و اجازه ورود مواد غذائی و داروئی مورد نیاز به مردم غزه نمی دهد، حتی از صدور مجوز ویزا برای سفر چند نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی به غزه را هم خودداری کرده است.

روش رژیم کودتا در سیاست داخلی و خارجی، مسئله ای نیست که مورد قبول یک انسان آزاده بشر دوست باشد و فجایعی که این رژیم خود در داخل کشور مرتکب شده است، کمتر از فجایع رژیم بنی صهیون در غزه نیست. و روی همین اصل، علاقه بعضی از دوستان برای ایجاد «روابط حسنه!» و در سطح سفارت با این رژیم بی تردید بر خلاف عزت و حکمت و مصلحت است... و ما این نکته را، قبل از سفر نماینده ای از ایران برای شرکت در مراسم تحلیف ژنرال، که در واقع برای تحکیم و مشروعیت بخشیدن به کودتا بود، بطور صریح و واضح با ذکر دلایل و مدارک یادآور شدیم و هشدار دادیم که نظام اسلامی ما نباید در مشروعیت بخشیدن به این رژیم بدتر از رژیم مبارک، سهیم و شریک باشد.

متأسفانه این هشدار منطقی کارشناسی شده، مورد توجه دوستان عزیز در وزارت متبوع سابق قرار نگرفت و معاونت محترمی در آن مراسم حضور یافت و آنطور که خود من در ماهواره «النیل» دیدار وی را با ژنرال کودتاچی را «رصد» می کردم، بیشترین صحبت های یک جانبه را که برخلاف روش دیگر دیدار کنندگان بود، انجام داد و ژنرال در پایان با دست خود و با نشان دادن «راه عبور!»، نماینده ما را به صف دیگر شرکت کنندگان ملحق ساخت!

ای کاش آقای عبداللهیان، برادر محترم ما، که حتی اجازه ملاقات با وزیر خارجه مصر و دیگر شخصیت های حکومتی را بدست نیاورد، متن کامل مطالبی را که به ژنرال گفت منتشر می ساخت تا روشن می شد که آیا آن مطالب، که با پاسخ مثبتی هم روبرو نشده است، مورد رضایت و قبول مردم ایران بوده یا نه؟

نکته مهمی که باز قابل اشاره است و دوستان به عمد به آن اشاره نکرده اند، موضوع نشر مصاحبه «مریم قجر عضدانلو»! فرمانده! ارتش آزادی فرقه رجویه، با مجله «الاهرام العربی» (مورخ ۲۰۱۴/۶/۱۱) بود که از سوی مؤسسه دولتی الاهرام مصر منتشر می گردد.

همزمانی انتشار این مصاحبه که دارای محتوایی زشت و زننده است با حضور معاونت محترم در مصر و در یک نشریه دولتی، خود می تواند ماهیت و سیاست دولت کنونی مصر را نشان دهد و با این شرایط، آیا اصولاً مصلحت و عزت و حکمت ایجاب می کند که ما باز هم حتی شخصی را به عنوان «حافظ منافع»، به «قاهره» اعزام کنیم؟! راستی این امر در شرایط کنونی چه ضرورتی دارد؟

... «هانی بدرالدین» بقول خود «نخستین مصاحبه مطبوعات مصر، پس از پیروزی ژنرال عبدالفتاح سیسی در انتخابات و سرنگونی حکومت اخوان با رهبر شورای مقاومت ملی و رئیس جمهور منتخب آن»! را انجام داده که در آن «فاشیسم مذهبی» و «جلادان رژیم» و «دیکتاتوری ملائی» تقبیح! شده و پس از «اظهار رضایت از سرکوب اخوان که همکار رژیم ملائی بود»، «ایران عامل اصلی گسترش تروریسم در منطقه» معرفی شده و به «ضرورت دوری مصر و کشورهای خلیج(؟) از رژیم ولایت فقیه و حتی قطع رابطه با آن»، هشدار داده شده و چنین نتیجه گیری به عمل آمده که «مرکز افراطی گری و تروریسم در تهران است که به افراط گرایان سنی و شیعه اسلحه می دهد تا به قتل عام مردم عرب بپردازند» و در پایان گزارش یا مصاحبه هم آمده است که «ایران از اسرائیل اسلحه خریداری می کند و هم پیمان آنست»!

البته مردم ایران با این اکاذیب و اتهامات و ادبیات سازمان منافقین که همواره هر کلمه و جمله آن همراه با سب و لعن و شتم و فحش و دشنام و ناسزا است، آشنائی کامل دارند، ولی نشر آن در یک مجله رسمی دولتی، همزمان با «تحلیف ژنرال» و حضور نماینده ایران در مصر بی تردید ماهیت رژیم کودتا را نشان می دهد و ضرورت تجدید نظر در اصرار بر ایجاد روابط حسنه! با دولت کودتائی ژنرال را هشدار می دهد...

در این میان آنچه موجب تعجب و تأسف است اظهارات معاونت محترم وزارت متبوع سابق است که پس از شرکت در مراسم انتخاب قلابی ژنرال عبدالفتاح سعید خلیل السیسی، فارغ التحصیل دانشکده نظامی انگلیس و امریکا، در قاهره بیان داشت و ضمن یکی دانستن «امنیت مصر و ایران»! و اینکه «... ایران به انتخابات ریاست جمهوری اخیر مصر و نتیجه آن احترام می گذارد و نتیجه آن امنیت و ثبات کل خاورمیانه است»!! آرزو کرد که جناب ژنرال «در باز گرداندن مصر به جایگاه واقعی اش موفق باشد» که البته این آرزوی ایشان هم اکنون تحقق یافته و ژنرال همان روش و سیاست سرهنگ های پیشین را ادامه داده و حتی راه عبور و ارسال دارو و غذا از مرز «رفح» برای مردم مظلوم غزه را بسته است...

در اینجا باید جمله ای را که ماهواره «المیادین» از قول سردار حاج قاسم سلیمانی خطاب به مردم غزه منتشر کرد، نقل کنم که شامل همه نکات قلبی مردم مسلمان ایران است: «... و لعنة الله على كل من اغلق في وجوهكم طرق الامداد!» که در رأس آن ها بی شک آمریکا و ژنرال قرار دارند.

نکته پایانی اینکه بعضی از برادران ایرانی در مصاحبه ها و نامه های خود، اعلام کرده اند که «حتی از زیر سنگ هم شده باشد به غزه اسلحه خواهند رساند» و این نوع بیانات در واقع می تواند استمرار کمک تسلیحاتی امریکا به اسرائیل را به دویست و بیست و پنج میلیون دلار دیگر افزایش دهد...»

البته کسی در وجوب کمک همه جانبه به مردم مسلمان غزه از راه هوا و دریا و زمین و زیر زمین، شک ندارد، ولی اعلام رسمی آن ظاهراً ضرورتی نداشته باشد...

برادر محترم دیگری در مصاحبه با «المیادین» مدعی شد که اگر مرز «رفح» باز شود، «هوایماهای ایرانی سلاح لازم را به غزه خواهند رساند» و این نوع تصور، موجب تعجب می گردد!... درحالی که دولت ژنرال بیست و هفت روز است اجازه نداده که از مرز رفح غذا و دارو به مردم غزه برسد، آیا آن را برای ارسال اسلحه باز خواهد کرد؟! تازه می دانیم که مرز رفح "زمینی" است و هوایما نمی تواند در آن منطقه فرود آید.

بهرحال: ارسال هر نوع کمک به مردم مظلوم غزه یک ضرورت حیاتی و یک واجب دینی است، اما اعلام آن در فضائیات و مطبوعات، هیچ ضرورتی ندارد و بلکه ممکن است «مشکل آفرین» و از همان نوع تهاجمات کلامی باشد که بعضی از مقامات سابق ایران غیرمسئولانه در سخنرانی های خود در سازمان ملل مطرح کردند و «ورق پاره های!» تحریم را بی اثر نامیدند که تبعات و مفسد بعدی آن را همگی شاهد شدیم و هستیم!

و بی مناسبت نیست در پایان اشاره کنم روزی با دکتر خرازی وزیر محترم اسبق خارجه که برای شرکت در کنفرانس دی - ۸ به قاهره آمده بود، به دیدار آقای حسنی مبارک رفتیم... آقای خرازی اصرار داشت که مصر از کمپ دیوید خارج شود! و آقای حسنی مبارک نخست از پاسخ صریح طفره رفت ولی سرانجام در پاسخ تکرار و اصرار آقای خرازی گفت: مصر سه بار بخاطر فلسطین جنگیده و ده ها هزار شهید داده است و من خود در هر سه جنگ شرکت داشتم ولی مصر اکنون آمادگی آغاز جنگ دیگر را ندارد اما: "اذا كان عندكم رجال للقيام بهذا الامر يا الله فليقوموا بالواجب!"

والسلام على من اتبع الهدى

تهران جمعه ۹۳/۵/۱۰

سید هادی خسروشاهی

مصر پس از تبرئه مبارک به کدام سو می رود؟

انقلاب مصر یک انقلاب ناتمام بود؛ زیرا مردم قیام کردند، نزدیک به ۹۰۰ نفر توسط رژیم حسنی مبارک کشته شدند، مدتی ارتش حکومت را در اختیار داشت و سپس محمد مرسی به دنبال برگزاری انتخابات روی کار آمد اما عوامل اصلی رژیم در جای خود باقی ماندند. بالاخص ژنرال هایی که اکنون در مصر موجب تبرئه مبارک شده اند همان ژنرال هایی هستند که از آن زمان باقیمانده اند. این ژنرال ها با کودتا حکومت قانونی و منتخب مردم را سرنگون کردند و خودشان قدرت را در اختیار گرفتند.

این باند وابسته به حسنی مبارک، رییس جمهوری مصر بوده و هستند. بنابراین تبرئه مبارک و عوامل وابسته به وی مانند حبيب العدلی، وزیر امنیت پیشین و مابقی دست اندرکاران رژیم قبلی توسط رژیم کودتایی کنونی قابل پیش بینی بود. در این باره اشتباهات اخوان المسلمین کم نبود و شاید هم شرایط مصر اجازه نمی داد که آنها به طور قاطع عمل کنند. منظورم این نیست که باید ژنرال ها را اعدام می کردند ولی حداقل می توانستند داخل حکومت را از این افراد پاکسازی کنند.

حتی در آن زمان تلویزیون مصر نشان داد که ژنرال السیسی در برابر محمد مرسی سوگند وفاداری خورد ولی کمی بعد همین فرد علیه دولت دست به کوتا می زند. بنابراین مصر پس از تحولات برکناری مبارک در شرایطی بود که عناصر اصلی رژیم سابق در قدرت باقی ماندند و حکومت اخوان المسلمین نیز با برخی اقداماتش زمینه را برای کودتا فراهم کرد. از جمله اشتباهات حکومت مرسی این بود که دیگر احزاب و گروه ها را در ساختار حکومت دخالت نداد.

در مصر احزاب سکولار و ملی بسیاری فعالیت می کنند و پس از انقلاب نیز ده ها حزب دیگر تشکیل شد اما اخوان المسلمین با این گروه ها همکاری نکرد و این تمامیت خواهی باعث شد عناصر سیاسی دیگر که با ژنرال ها نیز مخالف بودند، کنار بکشند و با اخوان نیز همکاری نکنند. اما در تونس اسلامگرایان روش بهتری را در پیش گرفتند هم چنانکه مشاهده کردیم راشد الغنوشی رویه تمامیت خواهی را در پیش نگرفت و با سکولارها همکاری کرد، به همین خاطر در تونس زمینه کودتا فراهم نشد، و اگر در مصر نیز حکومت اسلامگرا این روش را در پیش می گرفت شاید این وقایع حادث نمی شد.

این مسائل، عمده ترین اشتباهات داخلی مرسی است که آن زمان نماینده اخوان در حکومت بود. در صحنه خارجی نیز اخوان المسلمین در عوض آنکه به جبهه مقاومت بپیوندد بلافاصله به ریاض رفت. از نظر اقتصادی هم که وضعیت مصر فلاکت بار است و نزدیک به ۵۰ درصد مردم زیر خط فقر به سر می برند بنابراین مرسی نتوانست گام مؤثری در این زمینه بردارد و آل سعود که وعده دلار به حکومت مصر داده بود حتی یک دلار هم به آنها کمک نکرد. درباره رأی دادگاه سفارشی در تبرئه مبارک و العدلی و دیگران نیز باید توجه داشت که این رأی نشان دهنده آن است که رژیم کودتایی کنونی استمرار همان حکومت حسنی مبارک است.

اتهام اصلی حاکم بر کنار شده مصر و وزیر کشورش کشتار نزدیک به ۸۰۰ نفر بود که در حوادث قیام علیه رژیم به قتل رسیدند. اما ناگهان می بینیم که این متهمان تبرئه می شوند که تبرئه آنها جز توسط ژنرال های وابسته به مبارک توسط هیچ گروه دیگری نمی توانست اتفاق بیفتد. در بنرهایی که در دستان تظاهرکنندگانی که علیه تبرئه مبارک به خیابان ها آمده بودند دیدم نوشته شده بود: «ما خودمان اینها را کشتیم» که منظور از «ما» همان مردم مصر است. این در حالی است که همین رژیم کودتایی خود نزدیک به چهارهزار نفر را در قاهره، اسکندریه و دیگر شهرها قتل عام کرد و بسیاری را نیز مجروح یا بازداشت کرد. دور از انتظار نبود که حاکم چنین رژیمی حکم تبرئه ژنرال های پیشین و همکاران خود را صادر کند و این مسأله از دیدگاه ناظران سیاسی خیلی بعید نبود.

در مقابل مشاهده می کنیم که جمعیت اخوان المسلمین با ۸۵ سال سابقه فعالیت ناگهان توسط عبدالفتاح السیسی یک گروه تروریستی نامیده می شود. السیسی پیش از انتخاب شدنش به عنوان رییس جمهوری مصر نیز اعلام کرده بود: «اخوان المسلمین را نابود خواهم کرد». از طرف دیگر ارتجاع عرب در حوزه خلیج فارس اخوان المسلمین را یک گروه تروریستی می نامند. رهبران اخوان هم که اکنون در بازداشت به سر می برند و در حال محاکمه هستند. قسمت جالب ماجرا اینجاست که محمد مرسی، رییس جمهوری مصر که توسط کودتای ژنرال ها برکنار شد نه تنها خائن شناخته شده است بلکه ادعا کرده اند که او جاسوس حماس است. این اتهام آن قدر بی معناست که به خوبی نشان می دهد رژیم درصدد حذف رهبران این گروه برآمده است. از دیگر اتهامات ادعایی نیز این بود که مرسی اطلاعاتی به ایران داده است، این در حالی است که همگان می دانیم محمد مرسی رویه خوبی در قبال ایران در پیش نگرفته بود. چند سال پیش که او برای شرکت در نشست سران عدم تعهد به ایران آمد با هیچ یک از مقامات مسئول و همچنین رهبر ایران ملاقات نکرد. از دیگر سو قاهره یکی از حاضران کنفرانس سلفی ها بود که علیه تشیع اهانت های وقیحانه ای را مطرح کرد و آنها هیچ

واکنشی نشان ندادند. همچنین مرسی سفیر مصر را در عوض آنکه به ایران بفرستد به اسرائیل فرستاد و در نامه اش نیز شیمون پرز، رییس جمهور سابق اسرائیل را پرز عزیز خطاب کرد.

با این تفاسیر اتفاقاتی که در مصر پیش آمد یک انقلاب بود اما ناقص و امروز نیز همان حکومت ۶۰ ساله سرهنگ ها و ژنرال ها در مصر بر سر کار است. ولی این اقدامات به معنای مهر پایان بر انقلاب مصر نیست بلکه اکنون ملت های عرب به خصوص مردم مصر که سابقه هشیاری و بیداری را تجربه کرده اند، چشمشان باز است و به مبارزه ادامه خواهند داد؛ مبارزه ای که هزینه های بالایی را در بر می گیرد. همچنین نمی توان گفت که این تحولات و کودتای نظامیان، پایان انقلاب در مصر است. زیرا این رویه ژنرال ها در مصر تداوم نخواهد داشت و نظامیان از ابتدا سابقه خوبی در اداره حکومت نداشته اند.

در حال حاضر به دلیل حجم بالای قتل عام مردم توسط حکومت السیسی و ایجاد فضای وحشت و خفقان، مشخص است که مردم فعلاً به خیابان ها نمی آیند و منتظر هستند تا فضا کمی بهتر شود. از دیگر سو اکنون رهبران اخوان المسلمین نیز همگی در بازداشت به سر می برند و نمی توانند حرکت های مردمی را هدایت کنند. در این شرایط کمی زمان لازم است تا مردم دوباره به پا خیزند زیرا از یک سو السیسی به شدت آنها را ترسانده است و از دیگر سو رهبری ندارند که آنها را علیه رژیم متحد کند.

در نهایت تاثیرات منفی تحولات مصر بر دیگر کشورهای عربی را نیز نباید از نظر دور داشت. پیش تر وقتی در مصر به دنبال روی کار آمدن اسلامگرایان جنبه های مثبتی دیده نشد، در لیبی هم اسلامگرایان نتوانستند قدرت را در دست بگیرند. اتفاقات مصر در کشورهای اسلامی دیگر هم تاثیرگذار بود و بعضاً مشاهده می کنیم که برخی حرکت های اسلامی ممنوع فعالیت شده اند. در امارات، اخوان المسلمین متهم به انجام اقدامات تروریستی شد در حالی که این جریان برنامه های تروریستی را در دستور کار خود ندارد. وقتی فضا علیه یک جریان شکل می گیرد هرگونه اتهامی به آن وارد می شود و وقتی اخوان المسلمین نتوانست در مصر به خوبی از عهده اداره حکومت برآید اثرات منفی بر کشورهای دیگر باقی گذاشت.

سخنرانی استاد خسروشاهی در بزرگداشت حجت الاسلام والمسلمین منذر

اشاره: اسفندماه، سالگشت درگذشت پژوهشگر معاصر حجت الاسلام و المسلمین مرحوم دکتر علی ابوالحسنی (منذر) بود... در ادامه متن ویرایش شده سخنرانی استاد سید هادی خسروشاهی درباره ایشان که در سالن اجتماعات حوزه هنری ایراد شده است. این مراسم توسط «موسسه مطالعات تاریخ معاصر» برگزار شده بود و جمعی از اهالی فرهنگ و تاریخ در آن شرکت داشتند و اساتید دیگری نیز در آن به ایراد سخن پرداختند.



بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليكم و رحمة الله و بركاته

این جلسه به عنوان بزرگداشت پژوهشگر سخت کوش و موفق مرحوم حجة الاسلام و المسلمین شیخ علی ابوالحسنی (منذر) برگزار می شود و از این حقیر خواستند که چند کلمه ای درباره آثار ایشان، سخن بگویم. مرحوم منذر حدود پنجاه جلد اثر تألیفی، علاوه بر ده ها مقاله پژوهشی منتشر شده دارد که همگی ارزشمند

و محققانه است؛ ولی یکی از کارهای ماندگار ایشان، تحقیق درباره مسائل عصر مشروطیت است... از جمله تألیف دوازده جلد کتاب درباره آیه الله شهید شیخ فضل الله نوری است که در آن دوران پس از مبارزه ای سخت و شیوع اتهاماتی بی اساس و ناروا علیه ایشان، در دوران سرپرستی پیرم خان ارمنی بر نظمیه، در تهران به دار آویخته شد.

مرحوم ابوالحسنی، درباره اتهامات مربوط به شیخ شهید، تحقیق ویژه ای دارد، ولی پیش از اشاره به آن، بی مناسبت نیست که به مسئله این قصه دراز تهمت زنی و افترا و بهتان که سابقه تاریخی دارد، اشاره ای بشود. به شهادت تاریخ از انبیاء اولی العزم و زمان حضرت نوح - به تعبیر قرآن - بگیریید تا برسید به زمان های بعدی و دوران ائمه اطهار و سپس علماء عظام که همواره و در طول تاریخ این پدیده زشت استمرار داشته و در زمان ما هم همچنان ادامه دارد. در مورد معاصرین، یا علماء دو قرن اخیر، می توان فهرست وار به چند مورد اشاره نمود.

البته نخست باید اشاره کنم که تهمت های شایع به دو بخش تقسیم می گردد. بخشی خاص علماء و مراجع تقلید است که خیلی هم با مسائل سیاسی کار ندارد... که این گروه نوعاً متهم به شذوذ در افکار و انحراف عقیدتی می شوند.

مثلاً مرحوم آیه الله شیخ محمدحسین کاشف الغطاء عالم بزرگ معروف نجف اشرف، در سفری به شبه قاره هند و پاکستان، وقتی دید که ادای شهادت ثالثه در اذان، موجب اختلاف و حتی کشتار شیعیان می گردد، پیشنهاد نمود که آن بخش از اذان که به عنوان تیمن و تبرک نه جزئیت ذکر می شود، حذف گردد که بلافاصله متهم به انحراف عقیدتی شد و ایشان مجبور به ترک آن منطقه گردید.

مرحوم علامه سید محسن امین عاملی وقتی التزیه خود را در حرمت عزاداری های نامشروع منتشر ساخت، باز متهم به انحراف عقیدتی گردید. که علاوه بر تظاهرات و تشکیل اجتماعات بر ضد وی، قصیده ای نیز در قدح و ذم ایشان سروده شد که در مراسم و مجالس عزاداری بطور علنی علیه ایشان خوانده می شد!

مرجع بزرگ آیه الله سید محسن حکیم پس از انتشار کتاب گرانسنگ فقهی: «مستمسک العروه الوثقی» متهم به ارتداد! و خروج از دین شد و حتی رساله ای تحت عنوان «أفتی الحکیم» منتشر گردید، چون مستمسک شامل بعضی از فتاوی جدید و مخالف آراء علماء پیشین بود... این رساله را که در ایران نیز ترجمه و در تبریز چاپ شد، با امضا «هیئت علمی حوزه نجف اشرف» منتشر ساختند.

در حوزه علمیه قم نیز، پس از آغاز نهضت امام خمینی در سال ۴۲، ۷ رساله بر ضد مراجع به ویژه حضرت امام خمینی (ره) منتشر گردید که امضای «مصلحین حوزه علمیه» را داشت و قبل از اتهامات بی شرمانه این جزوه‌ها، می‌دانیم که امام به علت تدریس اسفار و برگزاری جلسات درس اخلاق، مورد هجوم متحجرین واقع گردیده بود - همانطور که خود امام اشاره کردند - بعضی‌ها حتی از لیوان فرزند ایشان که در فیضیه آب خورده بود، استفاده نمی‌کردند!

بعد از ایشان نوبت به علامه بزرگوار سید محمدحسین طباطبائی رسید که باز به علت تدریس اسفار و تألیف تفسیر عظیم المیزان متهم به انکار معاد جسمانی و ارتداد گردید و بعضی‌ها در فکر تکفیر رسمی ایشان بودند که با دخالت بعضی از مراجع وقت، موضوع منتفی گردید و که بنده در خاطرات خود مربوط به ایشان، به داستان آن به تفصیل پرداخته‌ام. این نوعی از اتهامات است درباره علماء و مراجع بزرگوار...

بخش دیگری از اتهامات صرفاً سیاسی است. که متوجه عناصر و شخصیت‌های تأثیرگذار در جامعه می‌گردد. مثلاً: سید جمال الدین حسینی که یا جاسوس روس و انگلیس بوده و فراماسون و یا جاه‌طلب و همگام با شاهان و سلاطین... و یا بی‌دین و ملحد و بی‌نماز ختنه‌نشده!... خود سید در دستخطی، اتهاماتی را که متوجه او شده است، چنین می‌شمارد:

«هو العالم بالسرائر

معلوم خُلان بهتر از جان بوده باشد که طائفه انگریزیه اروسم می‌خوانند و فرقه اسلامیة مجوسم می‌دانند، سنی، رافضی و شیعه، ناصبی، بعضی از اخیار چهار یاریه، وهابیم گمان کرده‌اند و برخی از ابرار امامیه، بابیم پنداشته‌اند. الهیان، دهری و متقیان، فاسق از تقوی بری، عالمان، جاهل نادان و مؤمنان، فاجر بی‌ایمان انگاشته‌اند. نه کافریم به خود می‌خوانند و نه مسلم از خود می‌دانند. از مسجد مطرود و از دیر مردود. حیران شده‌ام که به کدام در آویزم و با کدام به مجادله برخیزم؟... الغریب فی البلدان و الطرید عن الاوطان

جمال‌الدین الحسینی».

بعد از سید جمال الدین نوبت به آیه الله کاشانی می‌رسد که علاوه بر شرکت در مدیریت جنگ مسلحانه علیه نیروهای اشغالگر انگلیس در عراق و محکومیت به اعدام توسط اشغالگران، یعنی پس از عمری مبارزه بر ضد انگلیس، توسط دوستان ملی گرا در ایران!، متهم به انگلیسی بودن می‌شود. (رجوع کنید به جرائد دوران نهضت ملی، مانند: شورش، پرخاش، جبهه و غیره)

قبل از این مرحله هم طبق گزارش‌های موجود دولتی!، ایشان با آلمان هیتلری! در ارتباط بوده است و پس از کودتای ۲۸ مرداد هم باز دوستان با استناد به نوشته یک نویسنده امریکایی درباره عملیات آژاکس - کودتا - مدعی می‌شوند که امریکایی‌ها ده هزار دلار بر ای ایشان فرستاده اند که البته خود نویسنده می‌گوید «معلوم نیست این پول به آیه الله پرداخت شده باشد»، ولی دوستان! در چند ترجمه از آن نوشتار، آن اتهام را همچنان نقل می‌کنند.

باز می‌گردیم به امام خمینی که علاوه بر متحجران حوزوی و اتهامات آنها، رژیم شاه نیز پس از احساس خطر از قیام ایشان به افسانه بافی پرداخت. نخست خود شاه و سپس ژنرال پاکروان، ادعا کردند که گویا عبدالناصر برای امام پول فرستاده است! شاه در سخنرانی خود گفت: چگونه یک شیعه از یک سنی کمک می‌گیرد؟ و تیمسار پاکروان مدعی شد که شخصی را گرفته اند به نام علی الجوجو که از طرف مصر پول آورده است... و روی آن مانور زیادی دادند و در رسانه‌ها وعده محاکمه علنی فرد مزبور را دادند. اما این اتهام را سرتیپ منوچهرهاشمی رئیس اداره ضد جاسوسی ساواک در کتاب خود «داوری» در کارنامه جاسوسی ساواک که به این داستان می‌پردازد، اصل موضوع را رد می‌کند و می‌نویسد که پس از بررسی کامل پرونده، متوجه شدم که قصه از اساس جعلی و دروغ است و چند نفر برای خوشترقصی پس از شکنجه یک جوان لبنانی، از او اعتراف گرفته اند... چون آن جوان برای خرید طلا و جواهرات برای صاحبکار خود در بیروت، پول برای آقای نقره چی در بازار آورده بوده که در فرودگاه دستگیر می‌شود... بعد شرح می‌دهد که موضوع را به تیمسار فردوست گفتم که نپذیرفت.. مجبور شدم که با پاکروان در میان بگذارم... و اسناد را ارائه دادم، او گفت من خود با اعلیحضرت در میان می‌گذارم... و بعد موضوع مسکوت ماند.

از سوی دیگر، فتحی الدیب مأمور امنیتی عبدالناصر، در کتاب خود «عبدالناصر و ثورة ایران»، مدعی می‌شود که ناصر به انقلاب ایران کمک کرده است... و محمدحسین هیکل می‌نویسد که ۱۵۰ هزار دلار توسط سوریه به ایران فرستاده شد که لو رفت، و در فرودگاه (?) طرف را گرفتند!...

البته این قصه نیز از اساس مجعول بود و اینجانب کتابی در این زمینه در موقع اقامت در قاهره نوشته و منتشر ساختم و در آن همه اسناد را درباره جعلی بودن خبر آورده ام. (این کتاب به فارسی هم ترجمه و چاپ شده است)

البته این‌ها نمونه‌هایی از مسئله شیوع اتهامات در قرن اخیر است. اما در عصر مشروطیت هم باز عناصر تأثیرگذار و علماء مورد احترام و قبول مردم، یا خودخواه و متحجر و موقوفه خوار و هوادار استبداد و محمدعلی شاه شدند یا باز مأمور انگلیس.

در این رابطه، شیخ شهید، با اتهامات عجیب و غریبی روبرو می‌شود که مرحوم ابوالحسنی در کتابی مستقلی به آنها می‌پردازد. مرحوم شیخ علی ابوالحسنی (منذر) که اهتمام خاصی به تاریخ معاصر داشت و بیشترین مجلدات آثار پنجاه گانه او درباره مسائل تاریخ معاصر به ویژه مشروطیت و بالأخص شهید شیخ فضل الله نوری است، علاوه بر کتاب «پایداری تا پای دار»، درباره حیات پر بار علمی و اجتماعی و سیاسی شیخ شهید و کتاب و تحلیلی از نقش شیخ در نهضت تحریم تنباکو، در مجموعه دوازده جلدی کتاب خود به شرح ابعاد گونه گون شخصیت شیخ شهید پرداخته است که بنده ۸ جلد آن را دارم و شاید چهار جلد دیگر چاپ نشده و یا جناب حقانی آنها را هنوز لطف نکرده اند!...

یکی از این مجلدات دوازده گانه کالبدشکافی چند شایعه درباره شیخ شهید است و اتهامات گوناگون در آن مطرح و پاسخ داده شده که از آن جمله «فروش مدرسه چال» به بانک استقراضی روسیه است. مدرسه چال در نزدیکی امام زاده «سید ولی»، در منطقه بازار قرار داشت، زمین مخروبه ای بود که انبار طواف‌ها و زغال فروش‌ها شده بود... مدعیان گفتند که شیخ آن زمین مخروبه و یا انباری را به بانک استقراضی روسیه به عنوان حاکم شرع، فروخته است.

یکی دیگر از اتهامات، دریافت ۷ هزار تومان از دربار قاجار برای تقویت سلطنت قجری‌ها بود. مدعیان تاریخ نگاری مانند: احمد کسروی، ادوارد براون، ملک زاده و دولت آبادی، این تهمت را در کتاب‌های خود نقل کرده اند بدون آنکه مدرک و سندی مورد قبول ارائه نمایند.

دریافت رشوه از اتابک برای تقویت وی هم یکی دیگر از اتهاماتی است که باز احمد کسروی و هم پالگی‌هایش آن را با شرح و بسط در کتاب‌های خود نقل کرده اند و حتی کسروی مدعی شده که شیخ شهید به هنگام تحصن در حضرت عبدالعظیم (سال ۱۳۲۵ هـ) از امین السلطان یا اتابک اعظم پول می‌گرفته است! در حالیکه کسروی خود معاصر مشروطیت بود و باید با حقایق آشنا باشد ولی معلوم نیست که چرا بی پروا این اتهام را نقل می‌کند؟ البته مرحوم ابوالحسنی، با اسناد و مدارک، به یکایک این اتهامات پاسخ داده است که قابل تقدیر است، چون برای اولین بار به طول مستقل و مستدل به این موضوع پرداخته شده است.

مرحوم ابوالحسنی، در کتاب ارزشمند دیگر خود که درباره زمانه و کارنامه آیه الله سید محمدکاظم طباطبائی یزدی تألیف نموده، به تناسب بررسی مواضع سید در صدر مشروطه، به مطلبی می‌پردازد که به نحوی اظهار نظر ایشان راجع به مشروطه نقل می‌شود و آن تلگراف مرحوم سید، به علمای آذربایجان، در رابطه با سفر جد مرحوم اینجانب آیه الله حاج سید احمد آقا خسروشاهی به نجف اشرف و گفتگوی ایشان با مراجع درباره مشروطیت و تأسیس عدالت خانه است.

جد بزرگوار حقیر، در آغاز مشروطیت همراه دیگر علماء بلاد از آن استقبال کردند ولی عملکرد مشروطه خواهان سکولار - مانند نقی زاده ها - در تبریز باعث گردید که مانند اغلب علما آن دیار از تأیید مشروطیت خودداری کنند...

در آن دوران ایشان سفری به عتبات عالیات - طبق روش سالانه - می‌کنند که موجب اشاعه اتهام «سفر برای دفاع از استبداد!» بر ضد ایشان می‌گردد...

بنده چند سال قبل که به بررسی اسناد سید جمال الدین در بایگانی راکد وزارت امور خارجه می‌پرداختم به سندی یا گزارشی - مربوط به سال ۱۳۲۵ هـ - برخوردم که گزارشگری از نجف، آن را به مرکز فرستاده و در آن اشاره کرده که حاج سید احمد آقا خسروشاهی گویا برای تثبیت استبداد و بقاء محمدعلی شاه از طرف وی به نجف آمده تا با مراجع مذاکره کند!

کپی این گزارش را بنده برداشتم و به دنبال آن بودم که روزی به تحقیق درباره آن پردازم که اتفاقاً شیخ ابوالحسنی در کتاب خود درباره مرحوم آیه الله سید کاظم یزدی به آن پرداخته و تلگرافی از سید را نقل نموده و اشاره کرده است که تگراف‌های دیگر مراجع نجف در این موضوع در جریده ملی چاپ تبریز به سال ۱۳۲۵ آمده است. و این البته دقت نظر و نکته بینی مرحوم منذر را نشان می‌دهد و البته همین اشاره به این نکته، باعث شد که بنده توسط یکی از دوستان، اصل آن شماره از روزنامه را به دست آورم که خیلی جالب بود.

در واقع یک شماره یا ویژه نامه «جریده ملی» تحت عنوان: رفع تهمت به این موضوع اختصاص یافته که در آن ضمن درج نامه‌های تبریز به نجف، پاسخ مراجع نقل شده است...

و این اشاره مرحوم منذر باعث گردید که در واقع کتابی تحت عنوان «مشروطه مشروعه و علمای تبریز» توسط حقیر تهیه گردد که شامل مسائل مربوط به آن دوران و نقش علما عظام تبریز، به ویژه جد بزرگوار آیه الله حاج سید احمد خسروشاهی است. و در واقع تحقیق و دقت نظر مرحوم منذر، باعث روشن شدن گوشه ای از تاریخ دوران مشروطیت و تنظیم کتاب گردید که امیدوارم به زودی چاپ و منتشر گردد.

و السلام علیکم اولاً و آخراً

کتاب الامام علی (علیه السلام) و آیت الله بروجردی



از راست : دکتر دینانی، استاد خسروشاهی، شهید آیت الله سیدباقر حکیم، حجت الاسلام دکتر احمدی، جرج جرداق، حجج اسلام مهاجری و دعایی

پس از انتشار کتاب یک جلدی "الامام علی صوت العدالة الانسانیة" به زبان عربی و انعکاس وسیع نشر آن در دنیای اسلام، و تقدیر و تشکر علمای بزرگ و مراجع تقلید در ایران و عراق و لبنان از مؤلف محترم، مرحوم آیت الله بروجردی، — مرجع تقلید بزرگ — طی نامه‌ای از شادروان استاد صدر بلاغی می‌خواهند که به ترجمه این کتاب ارزشمند پردازند.

چون ترجمه این کتاب و توقیف تنها نسخه خطی آن توسط رژیم شاه، خود داستانی دارد، بی‌مناسبت نیست که در این یادداشت برای گرامی داشت یاد و خاطره جرج جرداق مؤلف محترم و نخستین مترجم آن، مرحوم استاد سید صدرالدین بلاغی، اشاره به آن داشته باشیم. در این رابطه، نخست نامه مرحوم آیت الله بروجردی را نقل می‌کنیم که خطاب به آقای بلاغی چنین مرقوم فرموده بودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض عالی می‌رساند. مرقوم محترم واصل و از محتویات آن مستحضر شدم. امیدوارم زحماتی که در راه نشر معارف الهیه و تألیف کتب مفیده متحمل شده‌اید مورد استفاده عموم و مقبول صاحب شریعت مقدسه باشد. سابقاً نسخه ای هم از کتب خودتان فرستاده بودید. مقداری از آن را ملاحظه نمودم، گمان می‌کنم برای جوانان از ذکور و اناث مفید باشد. فعلاً نسخه‌ای که از کتاب جرج سجعان جرداق فرستاده بودید خود شخص مرقوم در ماه رمضان گذشته نسخه‌ای از آن کتاب به عنوان هدیه برای حقیر فرستاده و مکتوبی هم که حاوی سبب تألیف کتاب و زحماتی که متحمل شده، نوشته بود. حقیر مقداری که وقت مساعدت می‌کرد و مطالعه کرده‌ام کتابی است مفید و ممکن است گفته شود که در موضوع خود عادم النظیر است. روز عید اضحی جماعتی از تجار طهران به وشنوه آمدند و حقیر این موضوع را مذاکره کردم. جناب عمده‌الاعیان آقای حاج حسین آقا شالچیلار اظهار میل کرد که اگر ترجمه شود این کتاب به فارسی، ما در طبع آن حاضر هستیم. لذا گمان می‌کنم مقتضی است یا خود جناب مستطاب عالی یادگیری را وادار نمایید که ترجمه شود. پس از ترجمه وسائل طبع آن از این طریق و یا غیر این طریق فراهم خواهد شد. امیدوارم خداوند عزّ‌شانه موجبات آسایش جناب مستطاب عالی را فراهم فرماید. مرجو آنکه در مواقع توجه حقیر را فراموش نفرمایید.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته ۱۸ محرم ۱۳۷۶.

حسین الطباطبایی

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم

بعضی از کتب رسیده
مردم محترم و مهربان و محترمانه آن
اسمه دارم زحمتی که در راه نشر معارف الهی و تعلیم
تعمیر شده در مورد استفا ده محرم و قبول در جهت
سابقه نسخه آن کتاب خودن فرستاده بودید مقداری از آن
لا حفظ نمودم همچنان سیکنم برای جوانان که ذکر در آنست
فلا نسخه که در کتاب جرج سبحان جردان نشر
خود شخص مردم در راه و زمان گذشته نسخه آن کتاب بنویسند
برای غیر فرستاده و منتشر بکنم که عادی بابت تعلیم
تعمیر شده نوشته بود غیر معذورانه وقت سالی که در

کردم آن کتاب به دست میخیزد و من آنست گفته شود که در ترجمه خود معارف انظر است
روز عید پنجمی جاتی از تهران گردان برشته آمده و غیر این ترجمه را در آنجا کرده
کردم جنب همه الاعیان و اسرار معانی آنست لاجلار انچه میر کرد که اگر ترجمه شود
این کتاب بنابر ما در طبع آن حاضر استم لذا گمان میکنم تحقیقی است به ترجمه
مستطاب عالی یا دیگر بر او وارد نشده که ترجمه کرد پس از ترجمه و در طبع این
از این طریق یا غیر این طریق فرود خواهد شد . اسمه دارم فراد
حضرتان در مجرب است آسایش غنای مطالعه عالی را در فرود فرمایید ترجمه خود در
تربیت و در روزی نفعی و در اسلام میکنم و در راه و در کتابه ۱۸ خرداد ۱۳۵۵
صدر الطباطبای

متن نامه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در مورد کتاب امام علی علیه السلام

استاد صدر بلاغی در دیداری در تهران به نگارنده گفت من در واقع به دستور آیت الله بروجردی به ترجمه کتاب پرداختم و قسمت عمده آن را هم آماده کرده بودم که رژیم ضد فرهنگ، از آن آگاه شد و روزی مأموری به منزل من آمد و ترجمه کتاب و خود مرا همراه ساواک برد!

البته بهتر است چگونگی ماجرا را بهتر است نخست از زبان همان مأمور رژیم که سرهنگ عیسی پژمان نام دارد و خاطرات خود را چند سال پیش در پاریس منتشر ساخته است، بخوانیم... البته من فتوکپی مطلب مربوط به ایشان را به استاد صدر بلاغی فرستادم. پس از مطالعه، تلفنی به من گفتند: مطالب تقریباً درست است. همانطور که اتفاق افتاده نوشته است، اما به این نکته اشاره نکرده است که کتاب را پس از ترجمه کامل از من گرفتند تا همراه اجازه چاپ! و نشر به من پس بدهند! ولی اصل ترجمه مرا هم پس ندادند. اینک نخست، نوشته سرهنگ پژمان را می آوریم و سپس خلاصه ای از آخرین گفتگوی خود با استاد صدر بلاغی را در این زمینه نقل می کنیم:

نوشته مأمور ساواک

"... در دوران خدمت عادت بر این داشتم که زودتر از وقت معینه در سر خدمت حاضر و دیرتر از همه دست از کار بکشم. خدمت فرمانداری نظامی دو سره از ۸ صبح الی ۱۲ و از ۲ بعد از ظهر الی ساعت ۷ بعدازظهر بود. اغلب به عناوین مختلف: انجام مأموریت، بازجویی از زندانیان در زندانهای فرمانداری نظامی، ملاقات با مأمورین و عوامل نفوذی و غیره، افسران یا اصولاً به اداره نمی آمدند یا وسط کار می رفتند. اکثراً تنها کسی که تا آخرین لحظه در پشت میز نشسته بود، من بودم... روزی رکن ۲ ستاد فرمانداری نظامی خالی از اغیار و خودی بود و ساعت حدود ۷ بعدازظهر موقعی که من خود را جمع و جور می کردم که محل خدمت را ترک کنم، تلفن زنگ زد. خود را معرفی و در انتظار ارجاع امر شدم. طرف مخاطب گفت: پژمان؟ من بختیارم! و بلافاصله گفت: امجدی هست؟ گفتم خیر، هیچ کس نیست، همه رفته اند. گفت فوراً بیا دفتر من.

به فوریت به دفتر آجودانش که آن روز سرگرد باقرزاده بود وارد و گفتم که تیسمار تلفنی من را احضار کرده است. خاطرنشان می سازم که بختیار دو آجودان داشت به نام سرگرد صمصام و دیگری سرگرد باقرزاده که به نوبت یک روز در میان کار می کردند. گاهی هم اتفاق می افتاد که هر دو بودند. باقرزاده اجازه ورود داد. من وارد اطاق سرتیپ بختیار شدم، گفتم: موضوعی است که سابقه را در اختیارت می گذارم. می خواهم از همین ساعت تا هر ساعتی از شب و حتی تا فردا صبح هم طول بکشد، روی آن اقدام بکنی و نتیجه را هم در هر ساعتی از شب به من تلفن کنی. یک برگ کاغذ به من داد که نامه ای بود از یکی از دوستانش که از لبنان برای او فرستاده شده بود.

نامه راجع به موضوع کتابی بود از سخنان علی علیه السلام که نویسنده لبنانی استفاده کرده و جنبه های چپ گرایی و سیستم سوسیالیزم را با آن تطبیق داده بود و تذکر داده بود که یک جلد آن را نویسنده که اسمش را فراموش کرده ام، مستقیماً برای صدر بلاغی فرستاده که به فارسی ترجمه کند و به صورتی منتشر کنند. زیرنامه نوشته بود، مراتب از شرف عرض پیشگاه شاهنشاه گذشت. فرمودند فوراً و دقیقاً تحقیق و نتیجه را به عرض ما برسانید. به تاریخ همان روز. بختیار گفت: متوجه مطلب شدی؟ گفتم: بلی. گفت: به دایره اجرائیات مراجعه کن. بدون ذکر هدف یک جیب در اختیار بگیر. آدرس منزل صدر بلاغی را به هر طریق که هست پیدا کن. او را با کتاب و ترجمه و هرچه مربوط به آن است دستگیر و بازداشت کن. لزومی ندارد به زندان ببری. بیاور اطاق خودتان، دقیقاً بازجویی و نتیجه را به من تلفنی خبر بده.

بختیار یادآور شد به هیچ عنوان نمی خواهم احد دیگری از این موضوع آگاهی پیدا کند. و نام رئیس ستاد و رئیس رکن ۲ را برد.

پسر صدربلاغی را در زمانی که در شیراز بودم، می شناختم. آن وقت مثل اینکه مشغول تحصیل در پزشکی ارتش بود و یکی از دوستان او که در دانشکده افسری بود و در زمان خدمت در شیراز که من رئیس دبیرستان نظام بودم شاگرد من بود. به او تلفن کردم و تلفن پسر صدربلاغی را از او گرفتم. به منزلش تلفن کردم. خود آیت الله صدربلاغی گوشی را برداشت. گفتم فلانی هستم از شیراز نامه ای دارم که می خواهم خدمت برسم! گفتند: مبارک است، اهلا و سهلا.

آدرس دقیق را به من داد و بیش از یک ربع ساعت طول نکشید که در اطاقش که دور تا دور مملو از کتاب و تعدادی هم روی زمین چیده شده بود، او را ملاقات کردم. زیر چشمی دیدم همان کتاب مورد نظر در کنارش باز است و نوشته های او که ترجمه از کتاب بود، در کنار دیگرش! آشنایی خودم را با پسرش بیان کردم. موضوع و مطلب را بدون هیچگونه حشو و زوایدی به او گفتم. جواب داد: در اختیار شما هستم.

کتاب و ترجمه ها را جمع کردم و در کیفی گذاشتم و راه افتادیم. جیب ارتشی را در یکی از کوچه های نزدیک منزلش نگهداشته بودم. به اتفاق به طرف جیب رفته هر دو سوار شدیم و به طرف فرمانداری نظامی رانیدیم. به اطاق هدایتش کردم. با اجازه او پشت میز قرار گرفتم. گفت: استغفرالله!

روحانی قدکوتاه، لاغراندام، با ریش فلفل نمکی، چشمانی سیاه، عمامه ای سیاه نشانه از خانواده سادات بر سر، عبایی قهوه ای خوش رنگ نایینی بر دوش و لباس و یقه پیراهن و جوراب همه تمیز و مرتب بود. خیلی شمرده و با صرف لغات مؤدبانه ای صحبت می کرد. به محض قرار گرفتن در پشت میز اظهار تأسف کرد که اداره تعطیل است و آبدارخانه هم بسته که دستور چای بدهم. گفت: زیاد به چای آن هم از ساعات ۵، ۶ بعدازظهر به بعد علاقه مند نیستم، ولی آیا می توانم سیگار بکشم؟ من هم همان کلمه او را تکرار کردم: استغفرالله. اول به من تعارف کرد. گفتم اصولاً نه چای و نه قهوه می خورم و نه سیگار می کشم، گفت: می گویند کشیدن سیگار آن هم کم، برای رفع غم و غصه بی ضرر نیست! گفتم هر دو زیان بخش است همانطور که گفتید هم سیگار و هم غم و غصه. ولی مگر شما غم و غصه ای هم دارید؟ گفت: زندگی در این جهان برای ما مشقت و رنج و غم و غصه است، زندگی حقیقی و واقعی ما در آن دنیاست. فهمیدم از عرفاست؟! سیگارش تمام شده بود و من هم آماده سؤال و جواب... پس از دو ساعت بازجویی دقیق و حتی ترجمه آیات یا جملاتی که هنوز ترجمه نکرده بود برای من تشریح و در نهایت صداقت همه چیز را بیان داشت.

حدود ساعت ۱۱ شب بود که کارم خاتمه پیدا کرده و اصولاً می باید به زندان می بردم و تحویلش می دادم و مراتب را هم تلفنی به سرتیپ تیمور بختیار گزارش می دادم. این کار را نکردم. تلفن را برداشتم و به منزل بختیار تلفن کردم. بختیار گوشی را برداشت و گفت:ها پژمان چه می کنی؟ جریان را به اطلاعش رساندم.

نظرم را خواست. گفتم: ترخیص و رساندن به منزلش تا فردا صبح به محض ورود شما به دفتر، گزارش آن را تقدیم خواهم کرد. گفت: موافقم. ولی امشب را نگهش دارید تا بینم فردا چه می توانم بکنم. متوجه شدم که باید به عرض برساند و کسب دستور از پادشاه ایران بکند. گفتم: مرد روحانی بسیار محترم و دانشمندی است. نگهداری او را در همین ستاد پیشنهاد می کنم. گفت: آنجا که وسائل خواب ندارد؟ گفتم: موافقت کنید، من ترتیب این کار را می دهم. گفت: بسیار خوب.

به آقای صدر بلاغی گفتم: یادداشتی بنویسید خطاب به خانواده که یک دست رختخواب به حامل ورقه بدهند و اگر لباس خواب، جانماز و هر چیز دیگر که تا فردا مورد نیاز است، بدهند راننده بیاورد و اطمینان بدهید که جای هیچگونه نگرانی نیست و فردا به منزل مراجعت می کنید. توصیه کنید که موضوع به هیچ کس گفته نشود.

به همین طریق عمل کرد. یک میز بزرگ وسط اطاق بود؛ مثل میز کمیسیون. گفتم: روی این میز رختخواب را برای شما پهن خواهند کرد و فکر کنید امشب را در منزل من مهمان و به علت نواقص وسائل و امکانات دچار زحمت شده اید. باز هم تکرار کرد: استغفرالله. من مشقات و ناراحتی های زیادی در طول عمرم کشیدام و به ناراحتی و عذاب خو گرفته ام. جای بسیار خوب و راحتی است و هیچ نگرانی ندارم.

تلفن منزلش را گرفتم. گوشی را به او دادم که با همسرش صحبت کند. خیلی متین و شمرده عین متن نامه ای را که نوشته و داده بود به راننده که ببرد منزلش، به همسرش گفت. یک کلمه بیشتر از آن نگفت. از او خداحافظی کرد و به منزل رفتم و ساعت ۶ صبح برگشتم. گزارش مفصل مرتبی تهیه و آماده کردم. به آجودان بختیار تلفن کردم و گفتم که تیمسار با من کار فوری و ضروری دارند. به محض ورود به دفترشان فوراً به من تلفن بفرمایید.

از همان ساعتی که وارد اطاقم شدم دیدم آیت الله بیدار است و نماز می خواند. تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم. صمصام گفت: فرمودند بیایید! رفتم. پس از ادای احترام، گزارشی که طی چهار صفحه بزرگ بود همه را به دقت خواند. گفت بسیار خوب است. کتاب و ترجمه هم که ضمیمه بود، نگاهی به آنها انداخت و چند سطر از مقدمه را که به عربی بود، خواند. تا آن وقت نمی دانستم، بعداً فهمیدم تحصیلات دوره دوم متوسطه را در لبنان گذرانده و با عربی آشنایی دارد.

بعد گفت: پهلوی خودت نگهشدار تا بعد دستور بدهم. نزدیک یک بعدازظهر بود که تلفن صدا کرد. باز هم صمصام بود. گفت: بیایید خدمتشان! رفتم. مثل اینکه تازه از شرفیابی برگشته بود، زیرا در یک کارتن آبی پرونده ها را زیر و رو می کرد که پرونده آیت الله را پیدا کند. گفت: مرخصش کنید. از او تعهد بگیری که در

طول مدت ترجمه حق ندارد رونوشت به کسی بدهد. بعد از ترجمه کامل به شما خبر بدهد تا دستور بدهم چه باید بکند. پرونده را من خودم نگه می دارم ولی کتاب و ترجمه را ببرید به او تحویل بدهید. به اطاق آمدم. تعهد را به همان صورت گرفتم و بردم به بختیار دادم که روی پرونده بگذارد. آیت الله را سوار جیب کرده و به در منزلش رساندم". (۱)

... من فتوکپی این نوشته را همراه نامه ای خدمت استاد صدر بلاغی فرستادم، تا اگر مطلبی گفتنی داشته باشند، بنویسند و ما آن را در فصلنامه "تاریخ و فرهنگ معاصر"، به عنوان "تصحیح تاریخ" منتشر سازیم، ولی استاد بلاغی، طی نامه ای به اینجانب چنین نوشت:

به نام خدا

دوست دانشمند بسیار عزیز و شریفم جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای خسروشاهی (دام بقائه و عزه) نامه مهرآمیز آن جناب چند روز قبل وصول یافت. از توجه و تفقدی که نسبت به این ارادتمند بذل فرموده اید بسیار سپاسگزارم. اما در خصوص ماجرای کتاب الامام علی (علیه السلام) باید به عرض برسانم که شرائط حال و مزاج بنده آمادگی برای انشاء مطالبی راجع به آن کتاب ندارد، ولی همانطور که در مذاکرات تلفنی معروض داشتم هرگاه سؤالاتی به صورت مصاحبه پیرامون آن کتاب طرح شود، شاید بتوانم اطلاعات خود را در جواب بیان کنم.

ضمناً نامه ای هم که حضرت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره در این باره برای بنده فرستاده اند موجود است، و هرگاه مطالب آن منتشر شود، کمک مؤثری به روشن شدن وضعیت خواهد کرد.

در پایان سلامت و توفیق آن جناب را در نشر حقایق از خدای کریم مسئلت دارم، و به دیدار آن بزرگوار بسیار مشتاقم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ارادتمند صدر بلاغی ۲۰ دیماه ۷۲

نام خدا

درام بنام خدا
 دوست داشتند بسیار عزیز و شریفم جناب آقای امام علی (ع) را در این کتاب
 نامده میزنم آن جناب چند روز قبل وصول یافتند.
 در ترجمه و تفهیمی که نسبت به این امر در دستم بود بسیار بسیار متشکر دارم
 اما در خصوص اجرای کتاب امام علی (ع) باید عرض کنم که
 مشروط حال و مراجع بنده آگاهی برای انشاء مطالبی را در این کتاب مذکور
 روی هم نماند که در مذکور است یعنی معروف است که هرگاه سوالی در مورد
 پیروان آن کتاب طرح شود، شاید بتوانم اطلاعات خود را در جواب بیاورم
 ضمناً اطلاع دارم که حضرت آیت العظمی بروجردی قدس سره
 در این باره برای بنده فرستاده موجود است، و پرتاب مطالب آن منتشر شود
 و کلمه مؤثری برون شدن و مفید خواهد بود.
 در پایان سلامت و توفیق آن جناب را در دست خود بفرستادم
 مسلت دارم، و بیدار آن بزرگوار بسیار شاکم.
 و السلام علیکم و آله و سلم
 ارادتمند صدر بلاغی

متن نامه استاد صدر بلاغی

همین نامه، مرا بر آن داشت که به دیدار استاد صدر بلاغی رفته، تجدید عهدی بکنم و گفتگوی کوتاهی با استاد بلاغی داشته باشم و البته ادامه این گفتگو را به وقت دیگر موکول کردیم که متأسفانه، ادامه آن مقدور نشد و استاد بلاغی درگذشت، اما آنچه که در نخستین گفتگوی کوتاه مطرح شد و ایشان پاسخ دادند، چنین است:

ماجرای ترجمه کتاب از زبان استاد صدر بلاغی

* استاد! چطور شد که شما به فکر ترجمه کتاب امام علی (علیه السلام) افتادید؟

من نسخه‌ای از کتاب را خدمت آیت‌الله بروجردی فرستادم. ایشان خیلی به من لطف داشتند و اظهار محبت و علاقه می فرمودند. از لحن مرقومه های ایشان، میزان لطفشان هم روشن می شود و به هر حال نامه ایشان که رسید، من احساس کردم که علاقه دارند کتاب ترجمه شود و من کار ترجمه را آغاز کردم... بعد از مدتی در بعضی از محافل صحبت از کتاب شد. بعضی انتقاد می کردند که مؤلف، اشتراکی است و افکار کمونیستی

دارد! من دفاع کردم و گفتم که به امر آیت‌الله بروجردی مشغول ترجمه آن هستم و افزودم که این چنین برداشت منطقی و صحیح از دیدگاه‌های اجتماعی - اقتصادی امام علی علیه السلام، توسط یک مسیحی واقعاً موجب افتخار است و کتاب به قول آیت‌الله بروجردی بی نظیر و یا عادم النظیر است... ولی چیزی نگذشت که معلوم شد شیاطین کار خود را کرده‌اند...

البته از سوی دیگر، آنها چون می دانستند که آیه‌الله بروجردی علاقه دارند کتاب ترجمه شود، به یکی از شخصیت های علمی محترم پیشنهاد کردند که برای جلب رضایت آقا، کتاب را ترجمه کند و متأسفانه او هم غافل از توطئه پشت پرده، در دام افتاد و کتاب را ترجمه کرد و بعد اضافاتی مثلاً در صفات ملوک عادل!! بر ترجمه کتاب افزود که هم تحریف حقیقت بود، هم تحریف تاریخ و هم تحریف ماهیت و هدف کتاب!"

* خوب، استاد ماجرای دستگیری شما و توقیف کتاب و تعهدی که از شما گرفتند چگونه بود؟

... در مورد گرفتاری هم، در واقع مطلب همان‌طور است که سرهنگ پژمان نوشته است. روزی یک نفر به من تلفن زد که از دوستان فرزندم بوده و می خواهد مرا ببیند! ما هم گفتیم درب خانه ما باز است اهلاً و سهلاً... وقتی او آمد، خود را سروان یا سرگرد معرفی کرد و ما هم چیزی نگفتیم. او آمد و نشست و مأموریت خود را بیان کرد و گفت که بدون سر و صدا باید برویم! و بعد کتاب و ترجمه را که روی میز من بود، برداشت و در کیف خود جای داد و ما را هم با خود برد، توکل بر خدا کردیم و راه افتادیم. ما را به ساختمانی برد و نشستیم به گفتگو...

البته من نمی دانستم که محل بازجویی من کجاست؟ احترام ظاهر را حفظ کرد و آدم مؤدبی بود، اما معلوم نبود که اگر دستور دیگری از بالا می رسید، وضع چگونه می شد و ادب و احترام کجا می رفت؟

بازجویی که تمام شد، ما را ول نکردند و شب نگه داشتند و همانجا خوابیدم. البته گاهی هم با او شوخی می کردم، مثلاً می گفتم: دماغ شما چگونه؟ چاق است! یامی گفتم: یک سیگاری بکشید بی ضرر نیست!... از این شوخی های عادی خودمان، تا خیال نکند که حالا ما ترسیده‌ایم یا چیز دیگر!

اما اینکه او می گوید ما عارف بودیم... البته ادعایی نداشتیم و خود را هم عارف نمی دانیم، ولی اغلب اینها از بس با خودشان بیگانه‌اند و از رؤسایشان تبختر و پز دیده‌اند، وقتی با یک طلبه‌ی لاقیابی مثل من روبه رو می شوند و دو کلمه هم حرف حق می شنوند، روحشان تکانی می خورد و یاد عارف و عرفان می افتند.

در مورد مطالب آخر، البته من یادم نمی آید که تعهدی سپرده باشم، ولی گفتند که شما ترجمه کتاب را تمام کنید و به ما بدهید تا ما زودتر اجازه نشر آن را از اداره فرهنگ بگیریم چون با جوئی که درباره کتاب درست

شده است، به شما اجازه نشر نخواهند داد، بعد که ترجمه تمام شد، آن را از من گرفتند تا پس از یک هفته تحویل دهند! مدتی گذشت و خبری نشد. سرانجام من زنگ زدم که آقا کتاب چی شد؟ اجازه چطور شد؟ پاسخ دادند که بررسی تمام نشده، هر وقت تمام شد خودمان خبر می دهیم!... و هیچوقت هم البته خبر ندادند و من هم علاقه نداشتم که با اینها تماس بگیرم و به هر حال اصل ترجمه ما از بین رفت و یا اینکه در پرونده من در اسناد ساواک موجود است و اگر زحمتی نیست و مقدورتان هست از این آقایان پرسید، اگر ترجمه آنجا باشد به ما پس بدهند، یک مروری بکنیم و چاپ شود. چون ترجمه به دستور آیت الله بروجردی بود و من هم خیلی دقت کردم که خوب ترجمه شود و توضیحات لازمی را در پاره ای موارد، در پاورقیها به طور مشروح طبق نظر مرحوم آقا، بر آن افزودم. (این موضوع را در نامه دوم اشاره فرمودند که من عین نامه را به شما می دهم) متأسفانه غفلت شد و نسخه ای فتوکپی از کتاب برنداشتیم و به هر حال به ظاهر زحمت ما هدر رفت، اما شما بعداً با ترجمه هر پنج جلد کتاب جرداق، در واقع خدمت را تمام و کمال انجام دادید و من خیلی خوشحال شدم. خداوند به شما پاداش دهد."

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض می رساند مرقوم شریف که حاکی از صحت مزاج عالی بود واصل گردید. شرحی راجع به ترجمه کتاب الامام علی علیه السلام مرقوم داشته بودید مستحضر شدم. موقعی که این کتاب را برای حقیر فرستاده بودند فی الجمله مراجعه کردم و لکن مجال نداشتم که کاملاً آن را مطالعه بنمایم. به جناب مستطاب ثقه الاسلام آقای آقا لطف الله صافی (۲) دادم که به دقت مطالعه نمایند و نتیجه را به حقیر بگویند. ایشان بعد از مطالعه مواردی را یادداشت نموده و به حقیر دادند که سواد آن لفاً ارسال است ملاحظه فرمائید.

و البته خود جنابعالی هم در مطالعه و مراجعه باین موارد و غیر این موارد توجه داشته اید. چنانچه در پاورقی توضیحات کامله راجع به این مطالب داده شود خوب است.

دوام تاییدات جناب مستطاب عالی را مسئلت می نماید. و ملتمس دعا هستم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بیست و چهارم جمادی الثانیه ۱۳۷۶

حسین الطباطبایی

بسم الله الرحمن الرحيم

بروجرودی رسیده مردم شریف که که از محنت زواج ما بود در این روز شریف
 راجع ترجمه کتاب بسم الله الرحمن الرحیم مردم شریف بوده است شرف شریف مردم شریف
 برای حقیر فرستاده بودند و بنام ما را که در این مجال خلاصه شد که ما را از محنت
 بجز خط بیست و سه و چهار تا نطفه آن صفحه و آدم که برقت معانه نامه
 بجز بجز این است که بعد از مطالعه و مرور در این مدت نمود و بجز داده و در
 ارسال است ملاحظه فرمایید و البته خود جناب عالی هم در مطالعه و مرور جمع باین
 و غیر اینها در ترجمه داشته اید چه بجز در پا در ترجمه کتاب را جمع باین
 داده شود خوب است در این بین است جناب مستطاب عالی را اسلست میانه و در
 بسم الله الرحمن الرحیم در ترجمه و در ترجمه که ۲۴ مهر ۱۳۷۵


دست خط آیت الله بروجردی

نامه دوم آیت الله بروجردی، به استاد صدر بلاغی

* به نظر شما چرا چنین کردند؟ آیا واقعاً یک کتاب برای رژیم اینقدر خطرناک بود که خود شاه رسماً در امر آن دخالت کند؟

ببینید رژیم شاه فرهنگ شناس نبود و اصولاً هر نظام استبدادی - سلطنتی، به تعبیر قرآن مجید اهل فساد است نه اهل صلاح و اصلاح. فرض کنیم که محتوای کتاب، گرایش سوسیالیستی هم داشت؟ به نظر من حق آن بود که برای روشن شدن اندیشه‌ها، آن را منتشر سازیم... اینها از این کتاب جلوگیری کردند و نسخه ترجمه مرا دزدیدند، اما کتابهای لنین، مارکس و مائو در خارج چاپ می شد و به طور رایگان در اختیار جوانان ما قرار می گرفت و به هر حال در قرن بیستم و در آستانه تمدن بزرگ! ضبط و توقیف یک کتاب، واقعاً نشان دهنده اوج حماقت و ضد فرهنگ بودن یک رژیم بود...

... بدین ترتیب متأسفانه تنها نسخه ترجمه شده از کتاب یک جلدی الامام علی (علیه السلام)، که با تأیید و توصیه مرحوم آیه‌الله بروجردی انجام یافته بود، و طبق نظریه ایشان، توضیحاتی نیز در موارد لازم، در پاورقیها، بر آن افزوده شده بود، مفقود گردید... اما ترجمه کتاب متوقف نشد و به یاری خدا اینجانب هر پنج جلد الامام علی را، که در واقع متن کامل و مشروح کتاب بود، ترجمه کردم که به ضمیمه توضیحات و پاورقیها، در موارد و مورد نیاز، بارها در قم و تهران چاپ و در سراسر ایران منتشر شده است.

جرج جرداق که ۱۸ سال پیش به ایران آمد، از من تشکر کرد و خواستار چاپ کتاب در دو نوع بود، چاپی با کاغذی معمولی و قیمت ارزان، برای جوانان و دانشجویان و طبقه کارگر و چاپی فاخر و با کاغذ عالی، برای کسانی که خیلی اهل کتاب و مطالعه نیستند ولی اگر کتاب فاخری بدستشان برسد، انگیزه‌ای برای مطالعه ایجاد می‌شود و شاید همین امر، تلنگری برای وجدان آنها باشد و به راه و روش علی (علیه السلام) پیوندند...

پاورقی:

۱. سرهنگ پژمان، اسرار قتل و زندگی شهید تیمور بختیار، چاپ دوم، پاریس ۱۳۷۰، ص ۵۲ - ۵۹.
۲. حضرت آیه‌الله صافی گلپایگانی هم اکنون یکی از مراجع مورد احترام در حوزه علمیه قم می باشند.

اخوان المسلمین و ایران در گذر تاریخ

برای بررسی چگونگی روابط امروزه ایران و اخوان، باید به تبیین روابط گذشته اخوان با حرکت اسلامی ایران اشاره ای داشته باشیم. چراکه رابطه اخوان با حرکت اسلامی ایران، دارای ابعاد تاریخی عمیقی است که به دوران پیش از پیروزی انقلاب اسلامی بر می گردد.

شاید بتوان گفت که پیدایش نهضت اسلام گرائی - ضد استعماری در مصر - و سپس در بلاد عربی دیگر - با رهنمودهای سید جمال الدین حسینی اسدآبادی، معروف به افغانی، در قرن پیشین آغاز شد و با تأسیس

«حزب الوطنی الحرّ» توسط سید حسینی، شکل گرفت و سازماندهی گردید و این اقدام، حتی در اندیشه و عملکرد شیخ حسن البنا تأثیر گزار شد، تا آنجا که شیخ در کتاب خاطرات خود: مذكرات الدعوة والداعية - حرکت خود را استمرار و تداوم راه و روش سید جمال و شیخ محمد عبده نامید.

همه می دانیم که در سال ۱۳۴۵ هجری شمسی، - ۱۹۴۷ میلادی - سازمان یا نهادی تحت عنوان «جماعه التقريب بين المذاهب الاسلاميه» در قاهره اعلام موجودیت نمود که مؤسسين نخستین و اصلی آن، علاوه بر بعضی از شیوخ بزرگوار الازهر الشریف، علامه شیخ محمدتقی قمی و شیخ حسن البنا بودند و این نشان دهنده آغاز همکاری عملی و مشترک بین حرکت اسلامی ایران و اخوان المسلمین در مصر می باشد.

ابعاد این همکاری، فقط در زمینه فکری نبود، بلکه طبق نقل سومین مرشد اخوان المسلمین، مرحوم عمر عبدالفتاح التلمسانی، به اینجانب، در دیداری در لوگانو، شیخ محمدتقی قمی پس از ورود به قاهره، میهمان اخوان المسلمین شد و در ساختمان مرکزی اخوان سکنی گزید و مرحوم دکتر سعید رمضان داماد شیخ البنا در ژنو نقل کرد که به دستور شخص شیخ، در بخش انتشارات اخوان، در اطاقی سکونت یافت و این امر تا استقرار وی در قاهره و اجاره محلی برای زندگی، ادامه یافت.

پس بی تردید شیخ حسن البنا در تأسیس جماعه التقريب که بعدها دارالتقريب نام گرفت، نقش اساسی داشته و از آثار این نهاد، علاوه بر انتشار فصلنامه «رسالة الاسلام» همکاری شیوخ بزرگواری چون شیخ عبدالمجید سلیم، شیخ محمود شلتوت و شیخ عبدالعزیز عیسی با آن بود و سرانجام به نتیجه بسیار ارزشمندی دست یافت و آن صدور فتوای معروف شیخ الازهر، محمود شلتوت، در «جواز تعبد به مذهب شیعه» بود.

علاوه بر این همکاری، در سال ۱۹۴۸ میلادی - ۱۳۴۵ هـ، ملاقات آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، رهبر حرکت اسلامی ایران با شهید شیخ حسن البنا، در مراسم حج، گام دیگری در تحکیم روابط بین ایران و اخوان برداشته شد و طبق تصمیم هر دو رهبر، برگزاری یک کنفرانس بین المللی در راستای ایجاد وحدت اسلامی، در قاهره یا تهران به تصویب رسید که چگونگی اهداف آن، در بیانیه منتشر شده توسط آیت الله کاشانی تبیین شده است و در واقع این دیدار و تصمیم پیوند بین ایران و اخوان را تعمیق بیشتری بخشید، ولی متأسفانه، با ترور شیخ حسن البنا، پس از مراجعت از سفر حج، که طبق اسناد منتشر شده به درخواست سفارت انگلیس و امریکا در قاهره از دربار فاسد شاه فاروق انجام گرفت، موضوع کنفرانس منتفی گردید.

عبدالمتعال جبری، یکی از شخصیت های برجسته اخوان المسلمین و شاگرد شیخ حسن البنا در کتاب خود: لماذا اغتيل حسن البنا - چرا حسن البنا ترور شد؟ - از روبیر جاکسون نقل می کند: «اگر عمر حسن البنا طولانی تر می شد، امکان داشت با اتفاق نظری که میان او و آیت الله کاشانی، رهبر مسلمانان ایران حاصل

شده بود، اختلاف های میان شیعه و سنی برطرف گردد که دستاوردهای فراوانی به نفع کشورهای اسلامی به ثبت می رسد. آن دو در سال ۱۹۴۸ در حجاز با یکدیگر ملاقات کردند، و به نظر می رسد گفت و گوهایشان به نقطه حساسی رسید و به تفاهم اصولی دست یافتند.»

عبدالمتعال جبری سپس اضافه می کند: «واقعاً رویبر جاکسون راست گفت! او با درک سیاسی خود، تلاش های امام حسن البنا را در تقریب بین مذاهب اسلامی درک کرد. اما اگر نقش عظیم او را در این زمینه می دانست، چه می گفت؟»

مؤلف کتاب «التلمسانی الملهم الموهوب» درباره فعالیت های چشم گیر حسن البنا برای اتحاد کلمه مسلمانان چنین نقل می کند: «اصرار حسن البنا برای اتحاد کلمه مسلمین به حدی بود که قصد داشت کنگره ای با شرکت نمایندگان فرق اسلامی برگزار کند تا شاید خداوند آنان را برای اتخاذ موضعی هدایت کند تا از تکفیر یکدیگر دست بکشند. به خصوص که قرآن ما یکی است، دین ما یکی است، پیامبر(ص) ما یکی است و در نهایت خداوند آفریدگار ما یکی است. حسن البنا بدین علت از جناب شیخ محمدتقی قمی، یکی از بزرگان علمای شیعه، در مدت نه چندان کوتاه، در مقر اصلی سازمان اخوان المسلمین پذیرایی کرد.»

راشد الغنوشی، رئیس جنبش نهضت تونس، در بررسی ابعاد انقلاب اسلامی ایران تصریح می کند: «نشانه های پیشرفت، تحول و پیروزی درخشان جنبش اسلامی ایران در تاریخ معاصر فراوان اند. یکی از این نشانه ها روابط صمیمی و مستحکمی است که میان امام شهید حسن البنا و امام آیت الله کاشانی، رهبر سابق حرکت اسلامی ایران، در دهه های ۴۰ و ۵۰ میلادی وجود داشت. آنان با کمک یکدیگر خطوط کلی برنامه های همکاری و هماهنگی را برای برپایی دولت اسلامی در هر کجای سرزمین های اسلامی وضع کردند و برای تأیید و کسب حمایت از آن قول مساعد دادند.» (این مطلب و حقایق ارزشمند دیگری در کتاب «مقالات» چاپ پاریس - دار الکروان از قول شیخ راشد آمده است.)

در اینجا به نکته مهمی باید اشاره کنم که توجه به آن، می تواند عمق پیوند ایران و اخوان را نشان دهد. مرحوم جعفر رائد، مترجم آیت الله کاشانی، در دیداری در لندن، به اینجانب گفت که پس از ترور شیخ حسن البنا، داماد او سعید رمضان به ایران آمد و در پیامی از طرف «مکتب الارشاد اخوان» از آیت الله کاشانی خواست که رهبری اخوان مصر را بر عهده بگیرد که ایشان به علت بُعد مکانی و اقامت در تهران، از پذیرش این امر عذرخواهی نمود. البته این یک نکته تاریخی مهمی است که تنها شاهد آن، آن را به اینجانب نقل کرد و من از وی خواستم آن را مکتوب سازد.. و او در مقاله ای تحت عنوان: «آیت الله کاشانی، آنطور که من شناختم»

آن را شرح داد و من آن را در فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» شماره ۶ سال دوم منتشره از حوزه علمیه قم، منتشر ساختم.

در برهه دیگری از تاریخ ما، دکتر سعید رمضان - دبیر مؤتمر قدس - آیت الله سید محمود طالقانی و آیت الله شیخ خلیل کمره ای را برای شرکت در مؤتمر قدس، که در اردن تشکیل می شد، دعوت نمود و آیت الله طالقانی، همراه آیت الله کمره ای، پس از شرکت در این کنفرانس، باز به دعوت اخوان، به کشور مصر و سپس تونس و مغرب سفر نمودند و دیدارهای آن دو با شیوخ الازهر و رهبران اخوان در این بلاد، تأثیر مثبتی در ایجاد روابط حسنه داشت. البته در مرحله برگزاری کنفرانس قبلی قدس، شهید سید قطب که او دبیر مؤتمر قدس بود، شهید بزرگوار ما سید مجتبی نواب صفوی را برای ایراد سخنرانی در آن مؤتمر، دعوت نمود که آن حضرت در این مؤتمر شرکت نمود و سپس باز به دعوت اخوان مصر، به قاهره رفت و در دانشگاه قاهره سخنرانی شورانگیزی ایراد نمود و از آن جا باز به دعوت اخوان به سوریه، لبنان و عراق رفت که شرح حوادث و نتایج مثبت این سفرها را در رابطه با پیوند اخوان و ایران در کتاب «زندگی و مبارزه نواب صفوی» با اسناد و مدارک آورده ام و چندین بار چاپ شده است.

شیخ عمر تلمسانی درباره روابط اخوان و ایران می گوید: «در دهه چهل امام محمدتقی قمی، یکی از رهبران مسلمین، دیدارهای متعددی از «المركز العام» اخوان المسلمین به عمل آورد و میان او و امام شهید حسن البنا در دفعات متعدد گفت و گوهای طولانی درباره اندیشه تقریب بین مذاهب شش گانه اسلامی صورت گرفت.»
سالم البهنساوی یکی دیگر از شخصیت های اخوان المسلمین در کتاب «السنة المفتری» می نویسد: «از بدو تشکیل انجمن دار التقرب بین مذاهب اسلامی که دو رهبر: امام حسن البنا و شیخ محمدتقی قمی نقش بسزایی در ایجاد آن داشتند، پیوسته همکاری میان اخوان المسلمین و شیعیان ادامه داشته است. این همکاری به دیدار نواب صفوی در سال ۱۹۵۴ از قاهره منجر شد. بی تردید برنامه ها و اصول این دو گروه، نیازمند چنین همکاری بود.»

نشر ادبیات اخوان در ایران

مسئله دیگری که در این رابطه قابل توجه است، اقدام عده ای از افاضل حوزه های علمیه قم و مشهد به ترجمه و نشر آثار و ادبیات اخوانی در ایران است که دارای آثار مثبتی در روشنگری نسل جوان ایران و افغانستان و... داشت و بعضی از آن ها، از جمله آثار شهید سید قطب بیش از پنجاه بار چاپ شده اند که بررسی کامل این موضوع، نیاز به وقت بیشتری دارد ولی باید اشاره کرد که این امر، در واقع چگونگی عمق پیوند فکری این دو جریان اسلام گرا، در ایران و مصر را نشان می دهد.

پیوند و ارتباط رهبری اخوان با ایران، در حوادث سیاسی مصر و ایران، نقش خاصی داشت... آنها از حرکت ضد استعماری ملت ایران به رهبری آیت الله کاشانی، پشتیبانی کامل به عمل آوردند.. و ایران هم بعد، در مسئله ملی شدن کانال سوئز از مصری ها حمایت کرد.. نمونه ای از این تعاون و همکاری در نامه سرگشاده سید قطب به آیت الله کاشانی است که در آن آمده است: «... اما در میان تمام این دشمنی ها و تجاوزها، فریادی مشترک از گوشه و کنار جهان اسلام برخاسته است که خواستار اتحاد مسلمانان و ایجاد حکومت واحد اسلامی است. باید گفت که امروزه تنها «اخوان المسلمین» نیستند که چنین خواسته ای را دنبال می کنند. تنها اندیشمندان، نویسندگان و دعوتگران هم نیستند، بلکه خواسته ای است که از وجدان امت اسلامی برخاسته است.

حکومت پاکستان خواستار برپایی کنفرانس اقتصاد اسلامی برای تنظیم اقتصاد جهان اسلام بر وفق اصول اسلامی است. و این خواسته آیت الله کاشانی رهبر مذهبی ایران است که بر سر «سگ های انگلیسی» فریاد می زند که نه تنها از ایران، بلکه از جهان اسلام بیرون بروند. او پیام تشویق و رهنمودهای خود را برای نخست وزیر مصر می فرستد و در خیابان های ایران راهپیمایی هایی به نفع مصر و آرمان عادلانه آن برپا می دارد. خواسته ای است که «علال الفاسی» و «محمد حسن الوزانی» رهبران مراکش، خواهان آن هستند و می دانیم که فرانسه در سال ۱۹۳۱ وقتی نتوانست مراکش را از پای در بیاورد، به گسیختن شیرازه دینی آن توسط «ظهیر البربری» پرداخت.

این خواسته مسلمانان مالایو در آسیا و سومالی در آفریقا است. آنها به سوی جهان اسلام گرایش دارند. خواسته ای است که «احمد حسین» رهبر حزب سوسیالیست مصر در نامه گرم خود خطاب به آیت الله کاشانی رهبر ایران آن را مطرح می سازد که با خنجر اسلام بر پیکر انحصار نفت ضربه زد و آن را خونین ساخت. خواسته «احمد ابوالفتح» در کتاب «حکایت هایی برای مصر» است که خواستار رهایی با برپایی حکومت اسلام و عدل اسلامی است.

این بیداری است... هدایت است... نور است... وجدان تمامی امت است که بیدار می شود و راه می گشاید و نور می افشاند. این دعوت دیگر یک دعوت و خواسته فردی نیست. دعوت یک هیأت هم نیست. سروش آسمانی است که بار دیگر به زمین می آید. این همان بارقه های امیدی است که علیرغم ابرها و تیرگی در افق ها هویدا شده است...» متن کامل نامه سرگشاده سید قطب در هفته نامه «الرساله» چاپ قاهره آمده است.

سید قطب - قاهره، ذیحجه ۱۳۷۰ هـ

سید قطب در تشویق سوسیالیست ها و ملی گراهای مصر، به علت انتشار نامه احمد حسین رهبر حزب «العمل» خطاب به آیت الله کاشانی می نویسد: «... از کنار رود نیل و از قلب «احمد حسین» نامه ای جوشید و خطاب به آیت الله کاشانی ساحل خلیج فارس نوشته شد که این نامه، با شادی و سرور روبرو گردید. من آن را با مسرت پذیرفتم، زیرا که دلالت آشکاری بر پیدایش و رشد بیداری و آگاهی واقعی دارد و نشان دهنده درک صحیح مشکلات ملی - محلی ما در رابطه با مسائل جهانی است... و بالاتر از آن، چون نامه در واقع نمودار روشنی از تصحیح اشتباهات نیم قرن گذشته ما در حل مشکلات ملی، در میدان بین المللی است.

احمد حسین در نامه خود می نویسد: «ایران شناسائی رسمی اسرائیل را لغو کرد... الله اکبر. مسئله خیلی جدی است و شوخی بردار نیست. مسلمانان در ایران رسالت اسلامی را بخوبی دریافته اند. اینکه مسلمانان همگی امت واحده ای هستند. ایران با این اقدام به فکر منافع خود نبود که فقط در سازش با یهودیان جهان امکان پذیر است! الله اکبر... الله اکبر. فتح و پیروزی. پس امت محمد بیدار می شود. امت محمد به حرکت در می آید.»

در این نامه سید قطب، نام اصلی «خلیج فارس» ذکر شده و در روزنامه معروف «مصر الفتا» - مصر جوان - چاپ قاهره منتشر شده است و البته می دانیم که بعدها، سرهنگ عبدالناصر، برای ایجاد اختلاف بین مسلمانان نام آن را تغییر داد و «خلیج عربی»! نامید...

مسئله شیعه و سنی از دیدگاه اخوان

با توجه به سوابق روابط و اقدامات مشترک بین رهبران شیعه و سنی در ایجاد وحدت و تقریب و نامه ها و اظهارات رهبری اخوان درباره تشیع، باید پذیرفت که رهبری اخوان هرگز به اختلاف بین مسلمانان راضی نبودند و همواره کوشیده اند که ازین فتنه بزرگ جلوگیری بعمل آورند. شیخ حسن البنا در تأسیس جماعت التقریب و فعالیت های بعدی رهبری اخوان همواره بر ضرورت وحدت مسلمین، تأکید داشته اند.

شیخ عمر التلمسانی در خاطرات خود، نظریه شیخ حسن البنا را درباره شیعه، چنین نقل می کند: «وقتی با امام شهید مسئله اختلاف شیعه را مطرح کردیم، ما را از ورود در این قبیل مسائل نهی کرد و گفت سزاوار نیست که مسلمانان وارد این قبیل مسائل بشوند که آرزوی دشمنان را تحقق می بخشد... گفتیم که ما قصد ایجاد اختلاف نداریم بلکه برای آگاهی خودمان مسئله را مطرح می کنیم، امام البنا فرمود: ما، اعم از شیعه و سنی، همه، مسلمان هستیم و کلمه توحید، ما را به دور خود جمع می کند و اختلاف در مسائل فقهی و فروع هم قابل بررسی است و این نیاز به زمان دارد...»



**في هذه الحلقة من مذكرات بعس الاستلا
دعمر التلمساني، قضية الخلاف المذهبي بين
الشيعة والآخرين.. فيقول:**

عد كان الامام الشهيد يزوران الله عليه، شديد العرس على قيام الوحدة الاسلامية، ولا يترك الاخوان المسلمين وسقطون يعلفون للقيام هذه الوحدة سيما لانرا في سبيل هذه المطلب الجليل لان المسلمين امة واحدة بنس القرن: مران هذه امةكم لمة واحدة، وفي الاربعميات على ما اذكر كان السيد القمي - وهو شيعي المذهب - ينزل شيئا عن الاخوان في المركز العام، ووقتها كان الامام الشهيد يحمل جادا على التفرقة بين المذاهب، حتى لا يتخذ اعداء اء سلام الفارقة بين اذاهب منفا يسلمون من حلاله على تحريق الوحدة الاسلامية.

الخلاف السنني الشيعي
وسلطانا يربا من مدي الخلاف بين اصل السنة والشيعة، فنهائنا من الفصول في مثل هذه المسائل المشاكسة، التي لا ياتي بالمسلمين ان يتسلخوا انفسهم بها، والمسلمون على ما ترى من تنابذ يحمل اعداء الاسلام على الشعل نار.

لنا لفصيلة: نحن لا نسال عن هذا للتسبب او ترسعة ليرة الخلاف بين المسلمين، ولكننا نسال للعلم، لان ما

بين السنة والشيعة مذكور في مؤلفات لا حصر لها، وليس لدينا من سعة الوقت ما يمكننا من البحث في تلك المراجع. لذلك يزوران الله عليه: اطعوا ان اهل السنة والشيعة مسلمون تجميعهم كلمة لا الله الا الله وان معده رسول الله، وهذا اصل قطعية، والسنة والشيعة فيه سواء، وعلى اقتناء، اما الخلاف بينهما فهو في امور من الممكن التقريب فيها بينهما قلنا: وما مثل ذلك؟

قال: الشيعة لسرقه تشبه صل التقريب ما بين المذاهب الاربعة عند اهل السنة.

والشيعة الانامية مثلا، ولما ان الامامة لسل لازم في الاسلام ولا به من تحققة، وهم لا يفلتون الا مع اذاهم المتطرف، لان الامام هو الذي يحافظ على التسوية، وقوله لسمل في احكامها، ويحاطة ملزمة على الاطلاق.

وهناك بعض مسوايق من لسكن ازلفتها ككناح المتما، وبعد اقرهجات التسلم وذلك عند بعض افرادهم، وما اذبه تلك ما لا يجب ان نطهه سببا للقطعة بين اهل السنة والشيعة. ولقد قام المشيعان جنبيا الى جنب مشبات السنين فموان يحصل لسلكه بينهما الا في المؤلفات مع العلم بان السنتيم قد التروا لسلك الاسلامي ليرة لا تزال المكشكت تنج بها، وانتهي راي الامام القمي به، ولولا ان المؤلف القوم بين ايران والعراق على ما هو عليه، لتوسعت في هذه المسئلة ولكن من الشير سبنا الا تشتمل باسر يربح هوة لسلك، بين الشيعة والسنة، وهو هدف من اعداء اعداء الاسلام.

فلا يجب التفرس في هذه المسئلة القوم، حتى يصغر الجور، وتوهه الهواه الى مسابروها، وهناك يتسلس كل من القارطين في بيان وجهه نظره، ان شاء وقد اكتفينا بهذا القدر في مناقشة ذلك المسبوع تنبيهنا لسلوب الاسام الشيعي في القضاء على الخلاف بين المسلمين. *

... در دیدار مفصلی که اینجانب با شیخ التلمسانی در لوگانو داشتیم نامبرده خود نیز بر این روش تأکید داشت و تصریح نمود که « هرگونه ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی بی تردید به نفع اسرائیل خواهد بود» شیخ تلمسانی در یادداشتی به خط، خطاب به اینجانب نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

آقای سید هادی خسروشاهی

السلام عليكم و رحمة الله و بركاته. دیدار کریمانه شما مرا خوشحال نمود. خداوند ما و شما را در آنچه که خیر اسلام و مسلمین در آن است، متحد سازد. راستی مسلمانان به تکرار این نوع دیدارهای پاک که به وحدت کلی صف اسلامی منجر می گردد، چقدر نیازمند هستند.

عمر التلمسانی

۱۴۰۵/۹/۱۷ هـ

۱۹۸۵/۶/۵ م

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
السید شادری نیر ناصح
السید علی‌اکبر درویش‌نیر
استغفر الله ربنا عما فعلنا
و ما فعلنا و ما كنا نعمل
من ذنوبنا و ما كنا نعلم
اننا نذنب و ما كنا نعلم
اننا نذنب
السید علی‌اکبر درویش‌نیر
۱۴۰۵/۹/۱۷
۱۹۸۵/۶/۵

نامه مرحوم عمر تلمسانی به آقای خسروشاهی

در همین دیدار، شیخ تلمسانی در پاسخ سؤال من: «آیا اختلاف موجود میان شیعه و اهل سنت آنچنان بنیادین و اساسی است که می تواند بمثابه مانعی در قبال تحقق وحدت اسلامی تلقی شود؟ گفت: این را من همیشه گفته ام و چنانچه عمری باقی باشد، باز تکرار خواهم نمود که اختلافات شیعه و اهل سنت بنیادین و ریشه ای به حساب نمی آید و شامل اصول دین نمی گردد. زیرا (لا اله الا الله و محمد رسول الله) اهل سنت و شیعه را با هم در یکجا گرد می آورد. بنابراین با پذیرفتن مسئله فوق، اشکالی در وجود اختلافات بر سر فروع و جزئیات، مهم نخواهد بود به عبارت دیگر، اختلافات موجود تنها در جزئیات و فروع است و شامل اصول نمی باشد. به عنوان مثال، هیچکس نمی تواند بگوید که مثلاً نماز صبح سه رکعت است یا نماز مغرب چهار رکعت، اصول، اصول است و تغییرناپذیر. به علاوه امتیاز و شاخصه اسلام آن است که به ما آزادی کاملی به منظور به کارگیری عقل در استنباط احکام شرعی از دلیل های موجود، داده است.

خسروشاهی: بنابراین، آیا آنچه که یک مجله عربی چاپ لندن (المجله وابسه به سعودی) از قول شما نوشته که اختلافات موجود بنیادین و اساسی است، نادرست به حساب می آید؟

شیخ تلمسانی: البته که نادرست است و آنچه اکنون پیرامون این مسئله بازگو کردم، در واقع اعتقاد من به این مسئله را تشکیل می دهد و به علاوه من عقیده و نظر خود را به منظور جلب رضایت مردم تغییر نخواهم داد. زیرا من فقط در پی کسب رضایت خداوند متعال هستم.

خسروشاهی: آیا آنهایی که به اختلافات شیعه و اهل سنت در سخنرانی ها و کتاب ها یا در وسایل ارتباط جمعی خود دامن می زنند، در پی تأمین خیر و مصلحت شیعه و سنی می باشند؟

شیخ تلمسانی: من از کسانی که به این مسائل دامن می زنند، دعوت کردم که از این شیوه پرهیز کنند و آن را کنار بگذارند. زیرا فقط «اسرائیل» از این موضوع سود می برد و مسلماً آن که در این باره چیزی نوشته و آن کسی که ضد او چیزی نگاشته شده، نفعی در این کار ندارند. و من به عنوان یک مسلمان، آرزو دارم که جهان اسلام وحدت کلمه داشته باشد و هر که را که به تفرقه و انشعاب و از هم گسستگی مسلمانان دامن می زند، به وحدت دعوت نموده ام.

و در رابطه با ضرورت وحدت بین مسلمین اعم از شیعه و سنی، بقیه رهبران اخوان نیز تأکید دارند و بعنوان نمونه، سطوری از نامه مرشد بعدی اخوان می آوریم:

شیخ مصطفی مشهور، مرشد پنجم اخوان مصر در پاسخ نامه اینجانب، به هنگام اقامت در مصر، چنین می نویسد: «... گفتمان مشهوری نیز همه جا منتشر و به عنوان قاعده طلایی شناخته شده است که «در موارد اتفاق، با یکدیگر باشیم و در موارد اختلاف، یکدیگر را معذور بدانیم». معنی این قاعده واضح است؛ زیرا اتفاق معمولاً در اصول است و اختلاف در فروع.

همت امام شهید حسن البنا رحمه الله علیه در گفتار و کردار، مصروف همین امر بود و من از او تصویری در سال ۱۳۴۵ هجری در گردهمایی دارالتقريب بين المذاهب الاسلاميه قاهره دیدم که در کنار علمای عصر خود از جمله عبدالمجید سلیم شیخ الازهر و شیخ امین الحسینی مفتی فلسطین و محمدتقی قمی و عده ای دیگر دیده می شوند. روابط و علاقه عملی اخوان المسلمین به شیعه در ایران و سایر کشورها از دهه پنجاه این قرن (قرن بیستم میلادی) و بعد از برپایی انقلاب ایران شاهد این معنی است.

بیشترین نیاز مسلمانان این است که صفوف خود را فشرده کنند و همه یک سخن شوند. دیگر، جدایی ها که دشمن را بر آنها مسلط ساخت و نیروهایشان را سست کرد، بس است! اختلاف میان شیعه زیدی یا اثنی

موضع اخوان در قبال انقلاب اسلامی ایران

در دوران نهضت اسلامی ایران علیه استعمار و استبداد، همواره سازمان های وابسته به اخوان در نشریات و اجتماعات خود از نهضت مردم مسلمان ایران پشتیبانی می کردند... و پس از پیروزی هم، سازمان بین المللی اخوان که مرکز آن در لوگانو بود، ضمن هماهنگی با مقامات ایرانی، هیئتی را که مرکب از اعضاء رهبری اردن، مصر، سوریه، کویت، سودان، پاکستان و بعضی دیگر از بلاد بودند، با یک پرواز ویژه به ایران فرستاد که هدف اصلی آن تبریک گویی به رهبری انقلاب حضرت امام خمینی و سپس مردم ایران و سپس اعلام پشتیبانی بود.

شخصیت هایی چون سعید حوی، از رهبری سوریه، عبدالرحمن خلیفه مراقب عام اخوان اردن، جابر رزق از مصر، غالب همت از واحد بین الملل و عبدالله العقیل از اخوان کویت از اعضاء بلندمرتبه هیئت بودند.

برخی از رهبران اخوانی، مانند دکتر عصام العطار، مراقب اخوان سوریه که در آلمان بسر می برد، کتابی در دفاع از انقلاب تحت عنوان «ثوره ایران» منتشر ساخت. مطبوعات اخوان در مصر مانند مجله های: المختار الاسلامی، الدعوة، الاعتصام به نشر اخبار انقلاب اسلامی پرداختند..

در سودان شعبه اخوان مقالات مفصلی در جرائد منتشر نمودند. در تونس، برادرمان شیخ راشد، رهبر حرکت الاتجاه الاسلامی، در مجله المعرفة چندین مقاله در دفاع از انقلاب و ضرورت پشتیبانی از آن را به قلم خود، منتشر نمود که بعدها به شکل کتابی چاپ شد.. تلگراف های تأیید و پشتیبانی از رهبران حرکت های اسلامی دیگر، در آسیا و آفریقا، به امام خمینی (ره) رسید که در میان آنها، تلگراف مولانا ابوالاعلی مودودی مؤسس و امیر جماعت اسلامی پاکستان، بسیار ارزشمند بود و امام شخصاً به آن تلگراف جواب دادند... البته بررسی این موضوع با مستندات، خود به تألیف یک کتاب کامل را نیاز دارد که امید است به آن پرداخته شود.

نقش اخوان در بیداری اسلامی

با توجه به سوابق درخشان و تاریخی اخوان در پرورش نسلی نو و مسلمان و جانبازی ها و فداکاریهای بی امان در این راستا و با توجه به نفوذ معنوی آنان در بین ملت های عرب، علیرغم سرکوب وحشیانه از طرف حاکمیت ها، تردیدی نباید داشت که اخوان المسلمین در پیدایش حرکت های جدید اسلامی در بلاد عربی، بویژه مصر و تونس و لیبی، نقش عمده و اساسی به عهده داشتند و پیروزی های بعدی آنان، نشان دهنده این واقعیت است.

و البته پس از این پیروزی ها، انتظار آن بوده و هست، که اخوان در کنار ایران، در مقابل توطئه ها و دسیسه های امپریالیسم غربی و صهیونیسم بین الملل و ارتجاع عرب و کسانی که به تعبیر قرآن «أشدّ کفراً و نفاقاً» هستند، برای ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی، متحد شوند و گرنه نتایج شوم فتنه ها، دامن همگان را خواهد گرفت.

... در سیزدهمین کنفرانس هرتزلیا در اسرائیل بر ضرورت ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی به عنوان «تنها بستر نیرومند برای حفظ امنیت! اسرائیل» تأکید شده است و.. پس احیاء و نشر اکاذیب هزار ساله بر ضد شیعه و یا سنی، در راستای تحقق هدف اسرائیل است. در کنفرانس هرتزلیا در اسرائیل!، باز مطرح شد که برای ایجاد نقش بین شیعیان و سنی ها، «باید یک محور سنی با شرکت مصر، اردن، ترکیه و شیخ نشین های خلیج فارس ایجاد شود.» تا ضمن همکاری با امریکا و اسرائیل، بتواند در «مقابل محور شیعی به رهبری ایران مقاومت کند»!

در کنفرانس هرتزلیا که با شرکت عناصر غربی و استراتژیست های اروپایی و امریکایی تشکیل شد، اسرائیلی ها تصریح کردند که «تلو آویو تاکنون در این زمینه کار عمده ای انجام نداده در حالیکه بهترین بستر برای مقابله با خطر ایران همین نکته است!» با توجه به این نکته حساس، اکنون باید پرسید که طرح ایران و اخوان، برای مقابله با این توطئه چیست؟ و استراتژیست های ما چگونه می اندیشند؟

سیدجمال، پیشگام وحدت و تقریب (بخش نخست)

پیش درآمد: هنگامی که در ربیع الثانی سال ۱۴۳۱ق همراه چند تن از دوستان فرهیخته و دانشمند حوزوی و دانشگاهی - حضرات آقایان: دکتر مهدی محقق، سید محمدرضا جلالی، رسول جعفریان، رضا مختاری، شیخ محمد حسون - برای شرکت در کنفرانس علمی منعقد در دانشگاه کوفه برای گرامیداشت «علامه سید هبه الدین شهرستانی» به عراق سفر کردیم، توفیقی دست داد و سفری به شهرهای مقدس نجف اشرف، کربلا و کاظمین انجام گرفت. در این سفر از کتابخانه های مشهور این شهرها، یعنی: کتابخانه امام علی (ع)، کتابخانه آیت الله حکیم، کتابخانه علامه امینی، کتابخانه امام محمدحسین آل کاشف الغطاء و کتابخانه شیخ علی آل کاشف الغطاء و کتابخانه آستان مقدس حسینی و آستان مقدس عباسی در کربلا، و کتابخانه جوادین (ع) در کاظمین بازدید به عمل آمد.

در بازدید از «کتابخانه شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء»، نوه آن مرحوم، برادر ارجمند امیر کاشف الغطاء (حفظه الله تعالی) چند نسخه خطی موجود در این کتابخانه را نشان داد که در میان آن ها نسخه ای خطی از تألیفی ارزشمند یا دایره المعارف «الحصون المنیعه فی طبقات الشیعه» تألیف مرحوم آیت الله شیخ علی آل کاشف الغطاء (متوفی به سال ۱۳۵۰ق) وجود داشت که ضمن بررسی کوتاه معلوم شد که در جلد هشتم این تألیف گرانسنگ، شرح حال مفصلی از سیدجمال الدین حسینی اسدآبادی به قلم مؤلف معظم نقل شده که خود معاصر سیدجمال بود و طی دوره اقامت سید در نجف اشرف و کربلا برای تحصیل علوم دینی، به گونه ای هم مباحثه یا همدرس او به شمار می رفته است. شیخ علی کاشف الغطاء متولد سال ۱۲۶۸ق است و در زمان وفات سید (در سال ۱۳۱۴ق) ۴۶سال داشته و براین اساس، از هرکس دیگری نسبت به زندگی و خصوصیات و اوصاف سید جمال الدین آشنایی بیشتری داشته است. از این روی نوشته ایشان در باره سید از ارزش تاریخی خاصی برخوردار است.

شیخ علی آل کاشف الغطاء در این شرح حال، علاوه بر آنچه با استناد به دیده ها و اطلاعات شخصی خود درباره سیدجمال الدین یادآور می شود، گزیده هایی از سخنان برخی شخصیت های معاصر دیگر - مانند جرجی زیدان - را در این زمینه نقل می کند و در پایان نیز خاطرنشان می سازد که در فرصت و مقامی دیگر، بخشی از سخنان وی را مورد نقد و بررسی قرار خواهد داد.

پیشگامان تقریب

... سخن از پیشگامان «تقریب» و اصلاحات، در سده های اخیر، سخن تازه و در عین حال قدیمی است، به ویژه وقتی این شخصیت پیشگام، کسی چون «سیدجمال الدین» باشد که آوازه قیام و فریادش سرتاسر قلمرو جهان اسلام را در نور دیده است. او مصلح بزرگ و فراخوان به «تقریب» و پیشگام وحدت امت اسلامی است که بسیاری - و هریک از بزرگان معاصر وی، طبق دیدگاه و برداشت خود - درباره اش قلمفرسایی کرده اند تا ما را به حقایق تاریخی مهمی رهنمون شوند و در برابرمان چشم اندازی روشن و دریچه تازه ای بگشایند تا وسعت نظر و شخصیت چند بعدی او و ژرف اندیشی اش در برخورد با مسایل جاری در جهان اسلام را آشکار سازد. در این بحث ابعاد گوناگون و متفاوتی از شخصیت برجسته سیدجمال الدین حسینی اسدآبادی را به قلم عالم برجسته و فرهیخته ای چون آیت الله شیخ علی آل کاشف الغطاء مطرح شده است که اطلاع از آن بر اهل تاریخ ضروری است.

بی مناسبت نیست که پیش از پرداختن به آنچه در دائرة المعارف «الحصون المنیعه» پیرامون سیدجمال الدین مطرح شده، نخست گزیده ای از شرح حال نویسنده مقاله را از کتاب گرانسنگ «نقباء البشر» تألیف مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، ترجمه و نقل کنیم و سپس ترجمه متن مخطوط مقاله شیخ را بیاوریم.

شیخ علی آل کاشف الغطاء کیست؟

مرحوم علامه تهرانی می نویسد:

«او شیخ علی بن شیخ محمدرضا بن شیخ موسی بن شیخ جعفر بن شیخ خضر بن یحیی بن سیف الدین مالکی جناحی نجفی، عالم و تاریخدان و رهبر برجسته و مؤلف معروف است که در حدود سال ۱۲۶۸ق در نجف اشرف متولد شد و در خانواده زعامت و فقاہت و شرف و دین، نشو و نما یافت و دروس ابتدایی را در همان بیت آموخت و دروس سطح را نزد فضیلائی خانواده و دیگران فرا گرفت و شیفته ادبیات شد و در آن

دستی یافت و با بزرگان و پیشکسوتان ادب، حشر و نشر پیدا کرد و خیلی زود به سرودن شعر و مناظره و مشاعره با ادیبان و شعرای عصر خود پرداخت. او بسیار باهوش بود و صاحب حافظه نیرومندی بود و همین امتیاز به او برتری بخشیده بود. در سال ۱۲۹۵ق به ایران مسافرت کرد و مدتی را در اصفهان گذراند و در آنجا و شیراز و تهران و خراسان به آمد و شد پرداخت و گشت و گذارش در ایران حدود هفت سال به طول انجامید و سپس در سال ۱۳۰۲ق به عراق بازگشت و در آن مدت و طی مسافرتش به شهرهای گوناگون و تماس هایی که با علما و اعیان داشت، چندین مجموعه دائرةالمعارفی تألیف کرد و نکات و اشعار و متون و شرح مآووق و شنیده ها و گفته ها و داستان ها و مطالب نغز و جالبی را که به آن ها برمی خورد، در آنها نقل نمود و گنجانید و مشغول تنظیم و ترتیب گردآورده های خود شد و در این میان به جمع آوری کتاب و تأسیس کتابخانه نیز پرداخت و شمار زیادی را به آنچه از پدرانش به ارث برده بود، افزود.

با توجه به اینکه خاندان او در میان محافل عراقی و ایرانی و دیگر سرزمین های اسلامی و نیز در میان رجال و سران و بزرگان جایگاه برجسته ای داشت، او و دیگر مردان خاندان، از روابط دوستانه مستحکمی با والیان عثمانی در بغداد و به ویژه سرّی پاشا - که در سال ۱۳۰۶ق به عنوان والی عراق گمارده شده بود - برخوردار بود. «سری پاشا» خود ادیب بود و با علما و ادبای زمانه و از جمله شخصیت مورد نظر ما رابطه خوبی داشت. پس از انتقال والی به دیاربکر، شیخ علی آل کاشف الغطاء - به «آستانه» [مرکز حکومت عثمانی] مسافرت کرد و مدتی را در آنجا سپری نمود؛ سپس به حجاز و از آنجا به سوریه و هند رفت. این مسافرت حدود چهار سال به درازا کشید و سپس با دستاورد هنگفتی از آثار و مطالب و کتب بازگشت. او طی این سفرها و آشنایی با سرزمین ها و علما و بزرگان، چندین مجموعه دائرةالمعارف گونه در فنون و آداب مختلف تدوین و تألیف و کتاب های خطی و چاپی بسیاری خرید و از کتاب ها و آثار و نوشته هایی که پسندیده بود و در کتابخانه های عراق وجود نداشت، نسخه برداری نمود و تمام وقت به تنظیم مجموعه های خود پرداخت و نوشته هایش را مرتب می کرد و در تدوین تاریخ و نوشتن شرح حال ها و گردآوری اشعار و آثار برجسته ادبی، به حداکثر تلاش پرداخت و بیشتر وقت شبانه و روز خود را به این کارها اختصاص می داد و توانست آثار گرانسنگ و تألیفات بسیار گرانبهایی از خود به یادگار بگذارد و در عین حال کوشید تا کتابخانه اش را گسترش بخشد و منابع مهم و کتاب های کمیاب را گردآوری کند. او شمار زیادی کتاب کوچک و بزرگ را به خط خود نسخه برداری کرد و تا زمانی که می توانست و دچار رعشه در دست نگردیده بود، بدین کار ادامه داد. در این میان برخی دست نوشته های او به دلیل ضعف و ناتوانی در به دست گرفتن قلم، آشفته و غیر منسجم شناخته می شود.

من در سال های نخست مهاجرتم به نجف به واسطه فرزندش حجت الاسلام مرحوم شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء - که هر دو هم مباحثه و همدرس محضر استادمان شیخ حسین نوری در درس و نشست های خصوصی در خانه اش بودیم - با او آشنا شدم و به مرور زمان و به ویژه پس از گرایش به این کار و آغاز تألیف کتاب «الذریعه» در سال ۱۳۲۹ق رابطه ام با او مستحکم تر گردید.

من در آن زمان در کتابخانه خصوصی وی به دیدارش می رفتم و او مرا در جریان نسخه های خطی کتابخانه اش، اعم از اینکه به خط خودش استنساخ شده یا دیگر نسخه های خطی، قرار می داد و محل آن ها را نشانم می داد. او در تهیه فهرست کتابخانه هایی که صاحبان آن ها را می شناخت و یا نشان آنان را می دانست، کمکم کرد. من بیش از صد جلد نسخه خطی به خط وی در کتابخانه اش دیدم. او روشی خاص و نیکو داشت که من در میان همگنانم کمتر یافته ام. در امانت دهی کتاب های خطی و اجازه استنساخ آن ها به سادگی تمام، همچون تمامی کسانی که خود را وقف دانش و رضای الهی کرده اند، بسیار گشاده دست بود.

سرانجام زعامت خاندان به او رسید که از علمای برجسته نجف اشرف و بزرگان آن و دارای ارج و اعتباری نزد طبقات مختلف مردم و سران و حاکمان به شمار می رفت. بسیار خوش برخورد و گشاده رو بود و به کوچک و بزرگ احترام می گذاشت و بی هیچ تبعیض و اختلافی میان دور و نزدیک یا عام و خاص، نیاز افراد را برمی آورد و در بهره گیری از نفوذ و نیز بذل مال خود به حاجتمندان دریغ نمی کرد. مرگ فرزندش شیخ احمد تاثیر ناگواری بر روحیه اش گذارد، ولی هرگز از تألیف و کار و تلاش باز نایستاد و تا هنگام رحلت در صبح روز سه شنبه اول محرم الحرام سال ۱۳۵۰ق به کار خود ادامه داد. تشییع جنازه پرشکوهی برای او به عمل آمد و پیکرش را در آرامگاه خانوادگی به خاک سپردند و بسیاری کسان در رثای او شعر سرودند.

شیخ علی از شیخ مهدی کاشف الغطاء و شیخ راضی النجفی و شیخ جعفر التستری و شیخ محمدحسن مامقانی و شیخ محمدجواد محیی الدین اجازه روایت داشت و همچنان که در «الاسناد المصفی الی آل بیت المصطفی» (ص ۳۶) یادآور شده ام، اجازه آن ها را به من هم داد. تألیفات و آثار او فراوان و بسیار پراهمیت اند؛ از جمله: «الحصون المنیعه فی طبقات الشیعه» که علامه سیدعلی خان مدنی شیرازی در کتاب خود (الدرجات الرفیعه فی طبقات الامامیه من الشیعه) به استدراک آنچه در آن کتاب موفق به اتمامش نشده بود، پرداخت. او این کتاب را در دوازده بخش طبقه بندی کرده بود که شامل: ۱- صحابه، ۲- تابعین، ۳- راویان، ۴- فقهاء و علماء، ۵- حکما و متکلمان، ۶- علمای زبان عربی، ۷- سادات صوفی، ۸- شاهان و سلاطین، ۹- امرا، ۱۰- وزراء، ۱۱- شعرا، ۱۲- زنان، می گردد.

متأسفانه وی - که خدایش رحمت کناد - خود همه آن طبقات را به اتمام نرساند و تنها بخش نخست و بخشی از رده چهارم و اندکی از رده یازدهم را آماده نموده و خداوند این نگارنده را توفیق داد و طبقات بسیاری بر آن رده بندی افزود و آن ها را به سی طبقه رساند و به تفصیل درباره آن ها نگاشت و بر طبق حروف «الفا» مرتبشان کرد و کتابش در ده جلد بزرگ پایان یافت و آنچه آن که در «الذریعه» (ج ۷، ص ۲۵) گفته ام، هرکدام بر بیش از پنجاه هزار سطر بالغ گردید. متأسفانه این مقدار از اثر نیز به صورت پیش نویس و نامرتب و ویرایش نشده باقی ماند و در حیات به اندیشه انتشارشان نبود و فرزندش حجت الاسلام محمدحسین نیز متأسفانه پس از وفات پدر و به منظور برجسته کردن آثار و تلاش او و جاودان ساختن نام وی، اقدام به چاپ و انتشار آن ها نکرد و تنها کاری که در این مورد انجام داد، تدوین فهرستی از آن بود که به رغم تکرار و سهوهای زیادی که دارد، آن را به این مجموعه افزود. من بارها و بارها ضرورت انتشار این مجموعه را در جهت استفاده همگان، به آن مرحوم یادآور شدم، ولی او برخی موانع و عذرها را بهانه می کرد و سرانجام وفات یافت.

ایشان جز این مجموعه، مجموعه «سمیر الحاضر و انیس المسافر» را دارد که کشکول گونه ای است در پنج مجلد بزرگ که همه چیز را در خود جای داده، ولی بیشتر به سراغ سرچشمه نبوت و امامت رفته است. او در نهم ربیع الاول سال ۱۳۴۳ق تصنیف آن را به پایان رساند. کتاب دیگرش «النوافح العنبریه فی المأثر السریه» است که تمامی سخنان مدح و ذم درباره دوستش «سری پاشا» را - که در سال ۱۳۰۶ق کارگزاری عراق را برعهده داشت - و نیز آنچه را خود گفته، در آن گنجانده است. او مجموعه بزرگ دیگری تدوین کرده که در آن آنچه را مردم درباره خاندان کاشف الغطا گفته اند، اعم از ستایش و شادباش و مرثیه و تسلیت و تقریظ های کتاب ها و رساله ها و غیره و نیز سروده های شعرای ایشان را در خود جای داده است. سید جعفر الاعرجی نسب شناس معروف، موارد بسیاری از آن را در کتاب خود «الأساس» نقل کرده است. از جمله آنچه در آنجا نقل کرده، اینکه در آن، قصیده هایی در ستایش جدش شیخ جعفر متعلق به سیدصادق بن علی بن شرف الدین - که خود جلد اعلای سیدمحسن بن محسن بن مرتضی بن شرف الدین اعرجی است - وجود دارد. وی اثر دیگری با عنوان «نهج الصواب فی المکاتبه و الکتاب» دارد که آن نیز گرانسنگ و پربهاء است و مجموعه ها و آثار دیگر...» (شیخ آقا بزرگ تهرانی: نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۴۴۱-۱۴۳۷)

قم - سیدهادی خسروشاهی، ۹۱/۱۲/۱۵

اکنون ترجمه آنچه را که آیت الله شیخ علی کاشف الغطاء، از خود و دیگران، درباره سید جمال الدین نوشته و یا نقل کرده و در مجموعه «الحصون المنيعه» آورده است، می آوریم :


۵۷۷

محمد حسن محمد علی الغفاری النبی بوری فی حال من ذی اولاد و اولاد من ذی اولاد
مجلس القدر فقیه عالم زااهد و من فقه ابوالحسن عبد الرزاق بنی نیشابوری
نشریه اسلام

کتابخانه الامام

بنگاه نشر و تالیفات دانشگاه تهران

اصول اسلام - الفقه



مجموعه سید حسین مدینه الاوردی در مقام نصف محض علی العلماء مشط علی السمر فی سبیل الله
کأن علی فصله لا یخالی من حجة المراج و لم یلها کانت من کمال السبیل لا اوفاه من قرا تب
الوکیب عفت کما ان ذکرا فطناً عاد الذین سیر الله خطه کما و یکون محمد
الضام و هیستل سر السیر بر فیهما السیر فی السبیل الله خطه کما و یکون محمد
طلبه فلا یبایع احد من موضوعه الا کما فی ارضه ان ذکرا لا یخالی من قرا تب
مقنماً و کان من ذکرا فیهما السیر بر فیهما السیر فی السبیل الله خطه کما و یکون محمد
لقد مر علی الرجة مننا و محفظ من بعضها شایع کثیراً فی اقل من ثلثه من ذکرا لا یخالی من قرا تب
الذین علیهم حروف هجلاً یومین علومه کان واسع الاطلاع فی العلم العقلی و الثقل
و خصوصاً الفلسفة القديمة و فلسفة تاریخ الاسلام و التمدد الاسلامی فی سیر حال
الاسلام و کان له من اللغات الافغانیه و الکیسیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه
صدراً من الامار الفقهی الا ان فلسفه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه
فی آداب الهم و فلسفته اخلاقیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه
آیا له و اما له یخالی من قرا تب الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه
تعد علمه اما له یخالی من قرا تب الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه
و امد اسلامیه تمت علی الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه
العالم من احله فیه یخالی من قرا تب الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه
ولم یذره من نبات الکفار الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه
فی الواقع مختلفه فیه یخالی من قرا تب الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه
هرکت و حقیقت کلامه فیه یخالی من قرا تب الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه
الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه و الکریمیه

سید جمال الدین اسدآبادی

سید جمال الدین اسدآبادی و سپس همدانی (مشهور به افغانی)، حکیم، فیلسوف، ادیب و خطیب و سیاستمدار بزرگ دنیا بود که در ابتدای کار، طلبه علوم دینی بود که بخشی از دوره تحصیلی خود را در قزوین سپری کرد و سپس به عراق مهاجرت نمود و برهه ای را در کربلا گذراند و در آنجا بخشی از سطوح فقه و اصول را خواند و سپس به رشته حکمت و فلسفه و سپس تحصیل علوم جدید پرداخت و در همه این رشته ها تحصیلات خود را به پایان رساند و سپس تصمیم به سیر و سفر گرفت و به افغانستان و هندوستان و بادیه نجد و یمن و شام و عراق و ایران به گشت و گذار پرداخت و سپس به مصر رفت و در الجامع الازهر در

علوم حکمت و فلسفه کرسی تدریس داشت و جمعی از مردم مصر و جاهای دیگر، از جمله شیخ محمد عبده - مفتی کل دیار مصر - به پای درسش حاضر می شدند.

آنگاه به کمک قلم و اندیشه اش با روزنامه ها و مطبوعات مصر در موضوع های تهذیب اخلاق، بهداشت و بلاغت همکاری کرد و سپس به حکم اخراج قهری - بر اثر سعایت برخی مفسدان - از مصر بیرون شد و به اروپا تبعید گردید و در پاریس رحل اقامت افکند و در آنجا روزنامه ای به دبیری و قلم و گزارش های خود منتشر کرد و آن را «عروء الوثقی» نامید که شامل مطالب جهانی سیاسی و غیرسیاسی بود و صفحه ای نیز به زبان فرانسه داشت. او به شش زبان صحبت می کرد و می نوشت: عربی، فارسی، ترکی، فرانسه، هندی و افغانی [پشتو].

سپس طبق دستورات برخی کشورهای قدرتمند، جلوی انتشار این روزنامه گرفته شد. در پی جلوگیری از انتشار روزنامه، سید رنجیده خاطر شد و تاب نیاورد و از پاریس خارج و رهسپار تهران گردید و در کمال عزت و احترام از سوی شاه و اعیان، مورد استقبال قرار گرفت. در آنجا توقف کرد و سپس به پترزبورگ - پایتخت روسیه تزاری - رفت و در آنجا نیز با احترام و عزت ارباب دولت و تزار روبرو گشت و تولیت برخی امور را به او پیشنهاد نمودند؛ ولی او نپذیرفت و از آنجا خارج شد و به گشت و گذار در کشورهای اروپایی و آسیایی پرداخت.

در جریان سیاحتی که می کرد، به اسلامبول رسید و در آنجا مدتی رحل اقامت افکند و به تدریس حکمت و فلسفه در «مسجد ایاصوفیه» پرداخت و طلاب علوم از این شهر و از شهرهای دیگر به محضرش شتافتند؛ لذا برخی علمای اسلامبول بر او رشک بردند و نزد شیخ الاسلام - که در آن زمان حسن افندی بود - به سعایت پرداختند و خاطر نشان ساختند که او قائل به آن است که نبوت و ولایت نیز صنعتی همچون دیگر صنایع است که هر کس می تواند آن را به دست آورد و پیامبر یا «ولی» گردد! شیخ الاسلام این ادعا و بهتان را پذیرفت و دستور اخراج او را صادر کرد. سید جمال الدین اسدآبادی نیز ناگزیر به خروج شد و مجدداً به اروپا رفت.

بازگشت به ایران

گشت و گذار در اروپا همزمان با سومین سفر ناصرالدین شاه قاجار به فرنگ شد و با او دیدار کرد و از او خواست به تهران برگردد. پس از بازگشت شاه به ایران، سیدجمال الدین نیز به تهران آمد و مورد احترام و عزت و ارجمندی فراوانی از سوی شاه و وزرا قرار گرفت. او در منزل حاج محمدحسن تاجر اصفهانی (امین الضرب) اقامت گزید و تمامی اعیان و اشراف و علما و اهالی - از خرد و کلان - به دیدارش شتافتند. در این

میان گروهی از اعیان و دیوانسالاران ناراضی از دولت قاجار و ستمکاری‌ها و تعدی‌های ایشان نیز با وی دیدار کردند و در گفتگوی با وی کوشیدند تا دولت ایران را نیز چون دولت فرانسه و آمریکا و گروهی از دیگر کشورها، جمهوری کنند و ناصرالدین شاه را از سلطنت عزل نمایند.

شاه این نکته را دریافت و فرمان دستگیری سید را صادر کرد؛ او نیز به شاه عبدالعظیم پناه برد. به لطایف الحیل او را از آنجا بیرون کردند و عریان بر پشت اسبی بستند و تحویل بیست یا چهل تن از سواران قزاق دادند تا به خانقین به خارج از مرز ایران برسانند و خود بازگردند. قزاق‌ها او را در بدترین شرایط و یکسره در حال حرکت و بدون هیچ استراحتی، سرانجام با حالی نزار و بیمار و خسته و فرسوده به کرمانشاه رساندند و چیزی نمانده بود که در راه تلف شود، تا اینکه حسام الملک همدانی - والی کرمانشاهان - او را از دست آنان نجات داد و در آن زمان نزد خودش نگاه داشت تا حالش بهبود یافت و سپس در کمال احترام و عزت راهی بغدادش ساخت.

وقتی به بغداد رسید، در مسجدالوزیر با والی وقت بغداد «سری پاشا» دیدار کرد و در آنجا مناظره‌هایی با هم داشتند که والی را خوش نیامد و ماندنش در بغداد را به صلاح ندانست و دستور به اخراجش از بغداد داد و او را به زور روانه بصره کردند. در آن زمان چیزی از متاع دنیوی همراه نداشت؛ لذا نزد مفتی شهر بصره که در آن هنگام عبدالوهاب افندی حجازی و والی آن هدایت پاشا (مشیر سابق در بغداد) بود، به مدت هفت ماه اقامت گزید و والی از مصاحبت وی خشنود شد و با کمک او و مفتی، برای سفر سید مبلغ هفتاد لیره عثمانی از اعیان بصره گردآوری کردند و بدین ترتیب او با سفر دریایی از راه خلیج فارس راهی لندن شد و در آنجا رحل اقامت افکند.

افشاگری

همچنان در راه‌ها و اماکن مختلف و محل اجتماعات به زبان فرانسه علیه دولت ایران سخن می‌گفت و ستم‌ها و تجاوزات آن‌ها بر رعیت را برملا می‌ساخت و نسبت به ظلم و ستمی که روا می‌داشتند به دادخواهی می‌پرداخت؛ غالباً هم زبانش و سخنانش را می‌فهمیدند. سید در لندن در بیان مفاسد و معایب دولت ایران، روزنامه‌ای منتشر کرد؛ وقتی سلطان عبدالحمیدخان این را شنید و در جریان نوشته‌های سید قرار گرفت و روزنامه‌هایش را برای او خواندند، گویا رگ غیرت اسلامی‌اش به جوش آمد و رسواسازی یکی از کشورهای اسلامی در میان کشورهای نصرانی را با وجود اتحاد دو دولت، تاب نیاورد و دستور داد او را با تشریفات کامل و تشویق فراوان و وعده اقامت در مرکز دربار شاهی، از لندن به اسلامبول آوردند؛ لذا او از راه دریا به راه افتاد و وارد اسلامبول گردید.

دیدار کاشف الغطا با سید

در آن زمان من در این شهر بودم؛ او بر شیخ ابوالهدی الرفاعی وارد شد که میان آن دو، دوستی کامل برقرار بود. الرفاعی همان کسی است که از سوی سلطان مأمور بازگرداندن سید شده بود. سید چند روزی نزد او ماند و سپس درخواست ملاقات کرد و به حضور سلطان رسید. سلطان دستور داد او را به مهمانسرای در محل «نشان تاش» انتقال دهند. او مدتی را در آنجا سپری کرد و برخی مفسده جویان مصری با او دیدار کردند و میانه اش را با شیخ ابوالهدی رفاعی برهم زدند و چنان شد که آن دو از همدیگر بدگویی می نمودند و تکفیر می کردند.

خبر این اختلاف ها به سلطان رسید؛ سلطان خانه ای شایسته و نوساز در محله «نشان تاش» همراه با تمامی وسایل زندگی در اختیارش قرار داد و کالسکه ای چنداسبه به او داد و از مطبخ سلطانی یک وعده ناهار و یک وعده شام برایش می بردند و مبلغ هفتاد و پنج لیره برایش مستمری ماهیانه در نظر گرفتند. او در آنجا در رفاه و نعمت بود و همچنان در چشم سلطان عزیز بود و مردم - از اعیان و وزرا و دیگران - گروه گروه به دیدارش می شتافتند و به او ارادت می ورزیدند؛ از جمله ایشان مؤلف این مختصر (شیخ علی) بود که در هنگام دیدار با گشاده رویی تمام برخورد کرد و الفت و دوستی میان ما برقرار شد و چنان گردید که اغلب روزها با او دیدار می کردم و از هر در سخن می گفتیم. او نهایت احترام را برایم قائل بود. در محضر او ایرانی ها و عراقی ها و مصری ها و شامی ها و ترک ها و فرانسوی ها حضور می یافتند و او با همگان بسیار با احترام و حرمت کامل برخورد می کرد.

شخصیت جمال الدین

این جانب در پی آزمون هایی که از وی به عمل آوردم، او را شخصیتی شجاع و بی باک و گشاده دست و دارای همت عالی یافتم که با مسائل به طور منطقی برخورد می کرد و سخنگوی ماهری بود که وقتی به زبانی سخن می گفت، تو گویی از مردمان اصیل همان زبان است؛ به ویژه در مورد زبان عربی که وقتی صحبت می کرد، گمان می کردی از مردم حجاز یا بادیه نجد است. از کسانی که او را در مصر و اسکندریه دیده بودند، شنیدم که در محافل رسمی دو یا سه ساعت مدام به زبانی رسا و فصیح و بی هیچ تکرار یا تپقی سخنرانی می کرد و در علوم عربی و تاریخی و حدیث و تفسیر تبخّر کامل داشت و در کلام و حکمت و فلسفه، استاد ماهری بود و از برخی علوم غربی از جمله شیمی و جبر و علوم مشابه نیز سررشته داشت.

برای پول هیچ ارزشی قائل نبود و هرچه به دستش می رسید، برای نیازمندان خرج می کرد و حتی همه آن هفتاد و پنج لیره ای را که سلطان به عنوان مستمری ماهیانه برایش در نظر گرفته بود، خرج می کرد و چیزی برای خودش باقی نمی گذارد. او صرفاً موحد بود و از فحوای سخنانش دانستم که بر مذاهب رسمی اهل سنت نیست و با اهل کتاب مراوده داشت و آن ها را نجس نمی دانست و در مدت عمر خود ازدواج نکرد و هر بار که سلطان زنی نزدش می فرستاد تا با او بماند، رد می کرد و نمی پذیرفت و از نوشته ها و آثارش جز یک رساله فارسی در ردّ نیچری ها (طبیعیون) چیزی یافت نشده است. این رساله را در هند نوشت و سپس شاگردش شیخ محمد عبده آن را به زبان عربی ترجمه کرد و در بیروت به چاپ رسید و در آن شرح حالش را نیز نوشت که ما نسخه ای از آن را داریم. سپس این رساله به زبان ترکی در اسلامبول ترجمه شد و آنگاه میانه او و سلطان را برهم زدند و دیگر به حضور سلطان نرسید و هرچه می خواست از اسلامبول خارج شود، اجازه ندادند.

سیدجمال، پیشگام وحدت و تقریب (بخش پایانی)

مریدان فدایی

او عده ای مرید داشت که همچون فدایی های زمان حسن صباح (صاحب قلعه الموت) بودند که یکی از آن ها آقا رضای کرمانی بود که در اسلامبول او را در خانه سید دیده بودم و او همان قاتل ناصرالدین شاه است؛ زیرا از وی شنیدم که می گفت: «اگر یک روز هم از عمرم باقی مانده باشد، باید از ناصرالدین شاه انتقام آنچه را بر سرم آورده، بگیرم.» بالاخره هم این فدایی که خود را وقف انتقام از شاه کرده بود، کارش را کرد. بالجمله اینکه: سید از نوادر زمانه بود و تنها در قرن های متمادی، مادر زمانه یکی چون او را می زاید؛ نمی توان به شرح همه حالت های او پرداخت و به همین اندازه که گفته ایم، بسنده می کنیم.

او مقالات مفیدی نوشته که در روزنامه حبل المتین و دیگر جراید مرتبط با سیاست و غیره چاپ شده است و جملگی گردآوری شده و همچون رساله به چاپ رسیده است و عکس وی را صاحب روزنامه الهلال در مصر و دیگران به چاپ رسانده اند. اندکی پس از آنکه من از وی جدا شدم و به عراق بازگشتم، خبر وفاتش بر اثر بیماری سرطان - یا گفته شده به مرض دیگر - در سال ۱۳۱۴ق رسید. او شصت سال عمر کرد و جنازه اش با احترام تشییع شد و در اسلامبول به خاک سپرده شد.

فاضل و ادیب معاصر جرجی زیدان مصری در کتاب خود (مشاهیر الشرق) سه قطعه عکس از وی به چاپ رسانده که یکی در حالت ساده و دیگری در حال سخنرانی و سومی نیز در حالت بیماری بود و آن ها را در روزنامه الهلال نیز چاپ کرد و مفصلاً به شرح حالش پرداخت که بی مناسبت نیست خلاصه ای از آن را در اینجا بیاوریم و سپس آنچه را از وی دانسته و در جریان قرار گرفته ایم، خاطرنشان سازیم.

سید از زبان جرجی زیدان

سید در سال ۱۲۵۴ق به دنیا آمد و در سال ۱۳۱۴ق وفات یافت. [و پس از ذکر مقدمه ای آن گونه که ما در مورد فقید شرق و فیلسوف و خطیب برجسته سیدجمال الدین حسینی گفته ایم، می گوید:] او به عنوان یکی از قطب های فلسفه پرورش یافت و به سان رکنی از ارکان سیاست، زیست؛ ولی هنگامی که وفات یافت، هیچ کاری را به پایان نرساند و کتابی تألیف نکرد. گو اینکه این وضعیت چیزی از مقام و جایگاهش نمی کاهد، زیرا بزرگترین فیلسوف یونان یعنی سقراط نیز وقتی درگذشت، هیچ چیز از سخنانش تدوین نشده بود،

اما شاگردانش فلسفه او را پاس داشتند و تدوین کردند و نسل های پیاپی یکی پس از دیگری آن را به ارث بردند و ما نیز امیدواریم از این امر محروم نشویم و یکی از مریدان استاد و شاگردان وی چنین کاری را انجام دهد. (۱)

سید جمال الدین فرزند سید صفتر است. [«صفدر» با دال است، به معنای صف شکن] او در سال ۱۲۵۴ق برابر با ۱۸۳۹م در خانواده شرف و علم در روستای اسعدآباد از بخش «کنر» در استان کابل در کشور افغانستان، به دنیا آمد.» (۲)

مؤلف این مختصر [کاشف الغطا] گوید: آنچه ما می دانیم و به آن رسیده ایم و به تواتر برایمان گفته شده، او در «اسدآباد» از توابع همدان در ایران زاده شده و ایرانی عجمی و شیعه اثنی عشری امامی مذهب است و همچنان که گفته، از خاندان شریف و طایفه جلیل القدری در این خطه است. از عموزادگان او نزد ما در نجف می زیستند و برخی از ایشان تا به امروز در روستای یادشده وجود دارند و او نیز در ابتدای کار به عراق آمد و برهه ای را در کربلا گذراند و در دروس سطح فقه امامیه در محضر فضلالی امامیه در شهر مزبور حضور یافت و سپس آنجا را ترک گفت و تصمیم گرفت حکمت و فلسفه بخواند و سیاست شهرها و کشورها را بر اقامت در یک مکان ترجیح داد و هم به دلیل فراوانی سیاحت در سرزمین های اهل سنت و جماعت و تقیه - که از مهمترین اصل در مذهب شیعه به شمار می رود - انتساب به افغان و پیوند با مذهب تسنن را برگزید تا اگر در سیاحت های خود گذارش به افغانستان و بلوچستان و یمن و نجد و حجاز و هندوستان و مصر و ترکمنستان افتاد، با این انتساب بر جان خود امان داشته باشد و به اهداف خود نایل آید. ما برای این ادعا، دلایل و برهان های فراوانی داریم که شرح چگونگی آنها سخن را به درازا می کشاند. تمام هدف و تلاش سید دست یابی به آزادی برای مردم ایران و ایجاد جمهوری در آن بود؛ زیرا ایران وطن اصلی اش به شمار می رفت و شاه ایران این نکته را دریافت و پس از دعوتش به ایران و تمجید و احترام به او، آنچه را این نگارنده گفته، بر سرش آورد و این خود دلیل کافی و بهترین شاهد بر آن چیزی است که ما ذکر کردیم. علاوه بر این، آنچه این حقیر در خصوص کردارها و گفتارهای او در قسطنطنیه جستجو کردم، دال بر همان مطالب پیش گفته است و از نظر قاطبه مردم ایران تردیدی در آن وجود ندارد و به اصطلاح: صاحبان خانه، بهتر از هر کس به احوال خانه آگاهند.

من منکر گفته «جرجی زیدان» درباره آنچه در افغانستان بر سر سید آمده، نیستم. چه بسا این پیشامدها در مدت سیاحت و اقامت وی در آنجا بوده، همچنان که در سایر جاهایی که گذر کرده و با سیاستمداران آنجا

ارتباط داشته نیز اتفاق افتاده است. «جرجی زیدان» در ادامه، نسب او را به سیدعلی ترمذی - محدث مشهور - متصل می کند که شجره نامه اش به امام حسین بن علی [علیهماالسلام] می رسد:

خاندان این طایفه قبیله بزرگی هستند که در خطه «کنر» اقامت دارند و در دل مردم افغان به دلیل حرمتی که نسبشان [اهل بیت(ع)] دارد، منزلت و ارج والایی دارند؛ این خاندان بخشی از سرزمین افغانستان را در مالکیت خود داشتند تا اینکه دوست محمدخان - جد امیر عبدالرحمن - آنجا را از ایشان پس گرفت و دستور داد پدر سید جمال الدین و چند تن از عموهایش به شهر کابل منتقل شوند.

جمال الدین در این زمان هشت سال بیش نداشت. پدرش به پرورش و تربیت او همت گماشت و او به تدریج و در بلاد مختلف اصول علوم اسلامی و تاریخی و علوم شرعی اعم از تفسیر و حدیث و فقه و اصول فقه و کلام و تصوف و علوم عقلی از جمله منطق و حکمت عملی و سیاست و اخلاق و حکمت نظری طبیعی و الهی و علوم ریاضی (یعنی حساب و هندسه و جبر و هیئت و نجوم) و نظریات طب و تشریح را فرا گرفت. از همان اوان کودکی آثار هوش و ذکاوت در وی آشکار بود و در هجده سالگی به کمال رسید.

پس از آن سفری به هند برایش پیش آمد؛ در این سفر که یک سال و چند ماه به طول انجامید، موفق شد نگاهی به برخی علوم ریاضی به شیوه فرنگی جدید بیندازد. سپس برای ادای فریضه حج، راهی سرزمین حجاز شد و یک سال را در آنجا سپری کرد و از شهری به شهر دیگر می رفت و در سال ۱۲۷۳ق وارد مکه مکرمه گردید. در این سیر و سفرها بر بسیاری از عادات و سنن مردمانی که بر آن ها گذر کرده بود، واقف شد.

سپس به کشور خود بازگشت و در سلک مردان حکومتی دوره امیردوست محمدخان، درآمد و هنگامی که این امیر برای فتح هرات و به مالکیت درآوردن آن از دست داماد و پسرعمویش - سلطان احمدشاه - لشکرکشی کرد، سیدجمال با آنان بود و در مدت محاصره، همراهی اش کرد تا اینکه امیر وفات یافت و شهر پس از تحمل مدت دراز محاصره، فتح شد و امارت آن را ولیعهد آنجا شیرعلی خان در سال ۱۲۸۰ق برعهده گرفت و وزیرش محمد رفیق خان به او اشاره کرد که برادران خود را دستگیر و زندانی کند که اگر چنین نکند، در میان مردم به فتنه انگیزی می پردازند و مفسده جویی می کنند و در صدد استبداد در امارت برمی آیند.

در میان لشکریان هرات، سه تن از برادران امیر (یعنی: محمداعظم و محمداسلم و محمدامین) حضور داشتند. سید جمال الدین طرف محمداعظم را گرفت و وقتی آن ها از تدبیر امیر و رایزنی وزیر باخبر شدند، برادران پا به فرار گذاشتند و هر کدام به ولایت خویش - که از سوی پدر بر آنجا گمارده شده بود - رفتند و فتنه ها درگرفت و آتش جنگ های داخلی شعله ور شد و پس از کوشش های سخت، کار محمداعظم و برادرزاده

اش محمد عبدالرحمن به سامان رسید و آن‌ها بر پایتخت مملکت چیره شدند و محمدافضل (پدر عبدالرحمن) را از زندان غزنه نجات دادند و حکمروایی افغانستان را به وی سپردند.

یک سال بعد او وفات یافت و برادرش محمداعظم خان به جای او به امارت رسید و بدین ترتیب سید جمال الدین جایگاه و مقام ویژه‌ای نزد وی یافت و وزیر اول اعتمادش به سید جمال بیشتر شد و در مسائل کوچک و بزرگ از نظر وی سود می‌جست و نزدیک بود که با تدبیر و کاردانی سید جمال الدین، حکومت افغان‌ها تماماً در اختیار محمداعظم قرار بگیرد که بدگمانی امیر - که به احتمال قوی به سعایت خویشانش پیش آمده بود - مانع از این امر شد و او را بر آن داشت تا کارها و مقامات عمده را به فرزندان کوچکش که تجربه و کمترین خردورزی نداشتند، واگذار کند.

بی‌خردی، یکی از آنان را که حاکم قندهار بود، به درگیر شدن با عمویش شیرعلی خان در هرات کشاند. شیرعلی خان تنها بر هرات حکم می‌راند و مرد جوان گمان می‌کرد که در این درگیری پیروز می‌شود و نزد پدر مقام و موقعیت برتری نسبت به دیگر برادران پیدا خواهد کرد. هنگامی که با لشکر عمویش برخورد کرد، شهامت و شجاعتش او را بر آن داشت تا همراه با دویست سرباز به قلب لشکریان عموی خود یورش برده و لرزه بر اندامشان افکند و چیزی نمانده بود که این لشکر شکست بخورد که یعقوب خان - فرمانده شیرعلی خان - متوجه شد که جوان از همراهان خود جدا مانده، لذا دوری زد و او را به اسارت گرفت و با اسارت او، لشکر قندهار فرو پاشید و امید در جبهه شیرعلی قوت گرفت و بر قندهار حمله برد و بر آن چیره شد و جنگ مجدداً شدت یافت و انگلیسی‌ها از شیرعلی حمایت کردند و قطارها طلا به وی دادند که او نیز آن‌ها را میان رؤسا و کارگزاران محمداعظم پخش کرد و امانت‌ها نقض شد و پیمان‌ها گسست و خیانت‌ها شکل گرفت و پس از جنگ‌های سخت و شدید، شیرعلی پیروز شد و محمداعظم و برادرزاده اش عبدالرحمن شکست خوردند و عبدالرحمن به بخارا رفت و محمداعظم رهسپار ایران شد و چند ماه بعد در شهر نیشابور وفات یافت.

سید جمال الدین در کابل ماند و امیر به احترام طایفه اش و بر اثر ترس از قیام عمومی در پشتیبانی از خاندان پیامبر (ص)، کاری به او نداشت؛ ولی هرگز از نیرنگ بازی و انتقام‌کشی از او دست برنداشت، به گونه‌ای که مردم حق و باطل درآمیختند؛ لذا سید جمال الدین بهتر آن دید که افغانستان را ترک گوید و به همین دلیل برای ادای حج اجازه خواست! امیر اجازه داد به شرط اینکه از ایران عبور نکند و با محمداعظم که هنوز نمرده بود، ملاقات نکند.

هند و مصر

سید جمال الدین نیز در سال ۱۲۸۵ق (سه ماه پس از شکست محمداعظم) از طریق هند، افغانستان را ترک گفت و هنگامی که به مرزهای هند رسید، حکومت هند به گرمی از وی استقبال کرد، ولی در عین حال اجازه نداد تا مدت درازی را در آن سرزمین اقامت کند. به علما نیز اجازه ملاقات با او را ندادند، مگر آنکه تحت نظر مأموران خود باشد. به این دلیل سید جمال الدین تنها یک ماه در هند ماند و سپس از سواحل هند او را سوار یکی از کشتی های خود، راهی سوئز کردند. او به مصر رفت و حدود چهل روز در آنجا اقامت گزید و طی این مدت به «جامع الازهر» آمد و شد می کرد و بسیاری از طلبه های اهل سوریه با وی معاشرت نمودند و گرایش زیادی به او پیدا کردند و از وی خواستند «شرح الاظهار» را برایشان تدریس کند و او نیز بخشی از آن را در خانه اش برای آن ها می خواند.

سپس از رفتن به حجاز منصرف شد و با شتاب به پایتخت عثمانی سفر کرد و چند روز پس از رسیدن به آستانه، با صدراعظم عالی پاشا دیدار کرد و او آن چنان ارج و احترامی برایش قائل شد و استقبالی از وی کرد که تا پیش از آن از کسی به عمل نیآورده بود؛ او در این زمان هنوز با لباس رسمی خود یعنی قبا و عبا و عمامه کنگره دار بود. بنا به فضل و بزرگی که داشت، دل امرا و وزرا به سویش جلب شد و به او احترام گذاشتند و به دلیل دانش و ادب و به دلیل غربتی که به لحاظ لباس و زبان و عادات خود داشت، مورد ستایشش قرار دادند.

شورای معارف

هنوز شش ماه از آمدنش نگذشته بود که به عنوان عضو «شورای معارف» تعیین شد و در این مقام دیدگاه های خود را مطرح می ساخت و به راه هایی برای تعمیم معارف اشاره می کرد، ولی رفقا و همکارانش با او موافق نبودند و شیخ الاسلام وقت نیز این اندیشه ها را نمی پسندید؛ زیرا قسمتی از حقوق و مزایای او را نشانه می گرفت، بنابراین او را زیر فشار گذاشت تا سرانجام در ماه رمضان سال ۱۲۸۷ق مدیر دارالفنون از وی درخواست یک سخنرانی کرد تا در آن صنایع را مورد تشویق قرار دهد؛ سید جمال الدین عدم تسلط کامل بر زبان ترکی را بهانه کرد و عذر آورد؛ ولی مدیر اصرار کرد و او نیز متن سخنرانی بلندی را تهیه کرد و پیش از ایراد متن آن را بر نخبه ای از صاحب منصبان عالی مقام عرضه کرد و آنان نیز آن را تحسین کردند. در روز ایراد سخنرانی، مردم به سوی دارالفنون هجوم آوردند و گروه کثیری از بزرگان و اعیان و علما و ارباب جراید در این مراسم شرکت کردند و در این جمع بخش اعظم وزرا نیز حضور به هم رساندند. سید جمال الدین بر فراز منبر خطابه رفت و متنی را که تهیه کرده بود، در نهایت بلاغت و شیوایی قرائت کرد؛ چنان که شنوندگان را به وجد آورد. بزرگان و اساتید علم بخشی از دیدگاه های مطرح شده او را نپسندیدند.

موضوع به سمع شیخ الاسلام رسید و آن چنان که مطلع شدیم، او به خشم آمد و از دولت خواست تا سید را از «آستانه» دور سازد، لذا فرمان ترک آنجا برای چند ماهی، تا افتادن آب ها از آسیاب و برقراری آرامش و برطرف شدن نگرانی ها، صادر شد و با این وعده که اگر خودش خواست، بعد از آن بازگردد. سید آنجا را ترک گفت و برخی از کسانی که همراهش بودند، او را تشویق به رفتن به مصر کردند و او نیز در اول محرم سال ۱۲۸۸ق وارد مصر گردید.

مصر، محرم سال ۱۲۸۸ق

سید جمال الدین گویا به قصد تفرّج و گردش و دیدار از مناظر و اماکن مصر وارد این دیار شد و هرگز قصد اقامت در آنجا را نداشت تا اینکه با ریاض پاشا - مسئول دولت مصر - را ملاقات کرد و او سید را به پذیرش یک مقام دولتی تشویق نمود و حکومت برای او حقوقی معادل ماهیانه هزار قروش مصری در نظر گرفت که این مبلغ تنها برای گرامیداشت - و نه در برابر انجام کار - به وی پرداخت می شد.

پس از اقامت، شمار زیادی از طلاب علوم به سوی او شتافتند و از محضرش بهره گرفتند و او به آن ها بهره علمی رساند. آن ها او را تشویق به تدریس کردند. سید جمال الدین نیز کتاب های گرانسنگی در فنون کلام، حکمت نظری و طبیعی و در علم هیئت و علوم تصوف و علم اصول فقه اسلامی را تدریس کرد. محل درسش خانه اش بود و به تدریج کارش بالا گرفت و طلاب علوم، پی به دانش فراوان وی بردند و از علم و ادب وی شگفت زده شدند و زبان ها به ستایشش گشوده شد و آوازه اش در مصر فراگیر گردید و سپس در پی دور کردن حجاب اوهام و خرافات از برابر انوار خرد، برآمد و در این زمینه به فعالیت پرداخت و شاگردانش را بر آن داشت تا در نوشتن و انشای بخش های ادبی و حکمی و دینی بکوشند و آن ها نیز چنین کردند و در این فعالیت ها کار کشته شدند و به سعی و کوشش او فن نویسندگی در مصر، پیشرفت شایانی کرد و کسانی که در موضوع های مختلف توانایی پیدا کردند، بسیار اندک شمار بودند.

شاگردان سید و مخالفان

از میان شاگردان سید در کشور مصر، نویسندگانی به نبوغ رسیدند که غالباً سن کمی داشتند و هنوز آنچنان سرد و گرم روزگار نچشیده بودند و در عین حال در این زمینه ید طولایی پیدا کردند. آن ها یا به طور مستقیم از او آموخته بودند، یا از یکی شاگردانش بهره گرفته بودند و همین وضع رشک بسیاری را برانگیخت و با نگاهی به برداشتی که از برخی کتاب های فلسفی داشت، او را مورد حمله قرار دادند و نظر گروهی از فقهای متأخر مبنی بر حرمت پژوهش در فلسفه را ملاک قرار دادند و بر او تاختند و سرانجام توانستند برخی نظریات فلسفی این کتاب ها را به این مرد نسبت دهند و آن را در میان القاب و عناوینش گنجانند و در این میان

مردم عوام از مذاهب گوناگون نیز همراهی کردند؛ ولی اینها هیچ کدام در جایگاه و موقعیت وی در دل آگاهان موثر واقع نشد.

فعالیت سیاسی

سید به رغم دانش و فضل فراوانی که از آن برخوردار بود، به سیاست گرایش داشت و به همین دلیل به حال و احوال مصر و عواقب دخالت های بیگانگان در این کشور نظر افکند و به این نتیجه رسید که حتماً باید اوضاع آن را تغییر داد. و به همین دلیل به جمعیت های سیاسی پیوست و در آن پیشرفت نمود و در شمار رؤسای آن ها درآمد و سپس خود «حزب ملی» تأسیس کرد و مریدان خود از علما و بزرگان را به پیوستن به آن فراخواند و بدین ترتیب اعضای آن به حدود سیصد نفر رسیدند.

او - همچنان که درباره هند و در مورد تجاوزات آنان گفتیم - شدیداً از دولت انگلیس نفرت داشت و در این مورد بارها و بارها مطالبی را به چاپ رساند که ترجمه همگی آن ها در جراید انگلیس انعکاس می یافت و به آن ها توجه می کرد تا اینکه گلاستون خود عهده دار جدال در این موضوع شد.

وقتی کار انجمن یا «حزب الوطنی» بالا گرفت، ترس و وحشت کنسول انگلیس را فرا گرفت و به بدگویی وی نزد حکومت مصر پرداخت و رقبای او در محفل را تحریک و تشویق کرد تا نسبت به وی مفسده جوئی کنند و در این میان اوضاع مصر کاملاً آشفته شد و سید جمال الدین مسائلی را بر زبان آورد که ادعای سعایت کنندگان را تقویت می کرد.

در هند

آن زمان خدیو سابق - توفیق پاشا - به کارگزاری مصر رسیده بود. او دستور اخراج سید جمال از مصر را صادر کرد و ابوتراب نیز همراه او مصر را در سال ۱۲۹۶ق ترک گفت و راهی هند شد و در حیدرآباد دکن اقامت گزید و در آنجا رساله خود در رد آیین دهری ها را نگاشت و هنگامی که حوادث عرابی پاشا در مصر پیش آمد، از حیدرآباد به کلکته فراخوانده شد و حکومت هند او را ناگزیر به اقامت در کلکته نمود تا سرانجام اوضاع مصر آرام شد و جنگ انگلیسی خاموشی گرفت. آنگاه به او اجازه دادند به هرکجا که می خواهد، برود. او نیز رفتن اروپا را اختیار کرد و نخستین شهری که در آن اقامت کرد، لندن بود که چند روزی را در آن گذراند و سپس به پاریس رفت و در آنجا دوستش شیخ محمد عبده به وی پیوست.

عروه الوثقی

در مصر انجمنی میهنی وجود داشت که نامش «عروۃ الوثقی» بود. این انجمن به رغم فاصله زیاد پاریس و مصر، از او خواست که روزنامه ای تأسیس کند و در آن مسلمانان را به وحدت اسلامی فراخواند. او نیز روزنامه «العروۃ الوثقی» را تأسیس کرد و دوست مزبورش را به دبیری آن مکلف ساخت. این روزنامه تأثیر بسیار خوبی در جهان اسلام داشت و ۱۸ شماره از آن منتشر شد و سپس موانعی به قطع انتشار آن انجامید: نخست دروازه های هند به روی آن بسته شد و حکومت انگلیس نیز نسبت به خوانندگان این روزنامه بدرفتاری بیشتری به خرج داد.

سیدجمال الدین سه سال در پاریس گذراند و طی این مدت مقالاتی در روزنامه های پاریس منتشر کرد که بیشتر به سیاست اروپا و انگلیس و دولت روسیه و مصر می پرداخت و بسیاری از آن ها در روزنامه های انگلیس ترجمه و منتشر می شدند. به علاوه با فیلسوف فرانسوی [ارنست] رنان در موضوع «علم و اسلام» مباحثاتی به عمل آورد و او به فراوانی دانش و قدرت استدلال سید اذعان کرد و سپس به درخواست لرد چرچیل و لرد سالسری، به لندن رفت تا از وی در مورد مسأله مهدی و ظهور وی در سودان جويا شوند. سپس به فرانسه بازگشت و با شمار زیادی از علما و فلاسفه آنجا آشنا شد و آن ها جایگاه شایسته ای برای وی در نظر گرفتند. سپس عازم نجد شد.

در ایران

پادشاه ایران که در آن زمان ناصرالدین شاه بود، طی تلگرافی او را به سوی خود فراخواند و او نیز به تهران سفر کرد و در اصفهان با ظل السلطان دیدار کرد که احترام و ارج بسیاری به سید گذاشت و وقتی به تهران رسید، شاه استقبال شایسته ای از وی به عمل آورد و بسیار از او ستایش کرد و حتی در دربار خود و در میان فرزندان و خانواده اش او را مورد احترام قرار داد و به مقام «مشاور»ی منصوبش کرد، به این قصد که در آینده ای نزدیک منصب صدارت را به وی محوّل کند!

جمال الدین اخلاق ملل را مطالعه کرده و با تاریخ کشورها آشنا بود و سیاست را در مکان ها و زمان های گوناگون فراگرفته و از آنجا که از قدرت بیان و برهان و بلاغت بسیار خوبی برخوردار بود، امرای ایرانی و علمای آن دیار جایگاه برجسته ای برایش قائل بودند که کمتر کسی از آن برخوردار می شد. بدین ترتیب او قبله گاه بزرگان قوم شد و همگان برای شنیدن سخنانش از یکدیگر پیشی می گرفتند. در چنین وضعی شاه نگران شد و نسبت به سلطنت خود از وی هراس به دل گرفت؛ لذا نظرش نسبت به وی تغییر پیدا کرد. سیدجمال الدین آنچه را در دل شاه می گذشت، درک کرد و به همین دلیل به بهانه تغییر آب و هوا، اجازه سفر خواست. شاه نیز اجازه داد و او رهسپار مسکو گردید.

در روسیه

در آنجا با مردم و بزرگانی که آوازه اش را شنیده بودند، دیدار کرد و سپس راهی پترزبورگ شد و با بزرگان و علما و سیاستمداران آشنا گردید و در روزنامه های آنجا مقالاتی پربار در مورد سیاست افغان ها، ایرانی ها و دولت روس و انگلیس منتشر ساخت که نقش مهمی در فضای سیاسی آن روز ایفا کرد. در این هنگام گشایش نمایشگاهی، به عنوان یک سنت قدیمی صورت می گرفت که سیدجمال الدین نیز برای دیدنش رفت و در آنجا در بازگشت از پاریس، در مونیخ - مرکز ایالت باواریا - با شاه ایران دیدار کرد.

دوباره ایران

شاه نیز او را به همراهی با خود دعوت کرد و او این دعوت را پذیرفت و به ایران آمد. هنوز به تهران نرسیده، مردم به استقبالش شتافتند و خواهان بهره گیری از دانش وی شدند، این بار شاه سراسیمه نشد؛ زیرا سیاحت در اروپا بسیاری از شک و بدبینی های او را از بین برده بود، لذا او را به خود نزدیک ساخت و در حل و فصل بعضی از امور حکومتی از وی کمک گرفت و در تدوین قوانین و از این قبیل کارها به رایزنی با وی پرداخت. این برخوردها بر ذی نفوذان و به ویژه صدر اعظم گران آمد، لذا مخفیانه به اطلاع شاه رساندند که این قوانین هرچند ممکن است سودی برای مملکت داشته باشد، ولی سرانجام به آنجا از نفوذ و قدرت شاه به سود دیگران کاسته خواهد شد.

مخفیانه به اطلاع شاه رساندند که این قوانین هرچند ممکن است سودی برای مملکت داشته باشد، ولی سرانجام به آنجا از نفوذ و قدرت شاه به سود دیگران کاسته خواهد شد. این سخنان بر شاه مؤثر افتاد و ناخشنودی در چهره اش نمایان شد. سید جمال الدین موضوع را دریافت و به «شاه عبدالعظیم» - در ۲۰ کیلومتری تهران - رفت. جمع بزرگی از علما و بزرگان همراهی اش کردند و او در میان آنان به سخنرانی پرداخت و به اصلاح حکومت فراخواند. هنوز هشت ماهی نگذشته بود که شهرتش در همه شهرها و ولایات پیچید و همگان نسبت به عزمش برای اصلاح ایران آگاهی یافتند. ناصرالدین شاه از عاقبت کار بیمناک شد و پانصد سوار به آنجا اعزام کرد تا سید را دستگیر کنند. او را که بیمار بود، از بستر برداشتند و همراه با پنجاه سوار راهی مرزهای حکومت عثمانی ساختند. این کار بر مریدانش گران آمد و شاه نسبت به سقوط خود هراسناک شد.

سید مدتی استراحت کرد تا بهبود یافت. انگلیسی‌ها او را شناختند و به نشست‌ها و مجامع علمی فراخواندند تا سخنانش را گوش دهند. بیشتر صحبت‌های آنان با وی در بیان حال شاه و ایران و اوضاع و احوال این کشور در عهد این شاه بود. آنها هم کوشیدند تا شاه ایران را خلع کنند. در این میان به واسطه رستم پاشا - سفیر دولت عثمانی - نامه‌ای از دربار [عثمانی] رسید و از سید دعوت شد که به آستانه برود. او به دلیل کارهایی که داشت، عذر آورد و سپس نامه دیگری آمد و در آن ضمن ستایش و تجلیل از وی، درخواست مزبور تکرار شد. او به صورت تلگرافی پذیرفت بدین نحو که «به حضور اعلیحضرت سلطان نایل آید و سپس بازگردد»؛ بنابراین در سال ۱۸۹۲ وارد آستانه گردید و به دلیل حسن استقبال سلطان و تجلیل علما و رجال سیاسی از وی، مدتی در آنجا ماند و همچنان مورد احترام و تکریم بود تا اینکه در اواخر سال ۱۸۹۶ به سرطان فک مبتلا شد و سرانجام در نهم مارس سال ۱۸۹۷ وفات یافت و تشییع جنازه باشکوهی از وی به عمل آمد و در قبرستان «شیخ لری» - آرامگاهی در نزدیکی نشان تاش - به خاک سپرده شد.

صفات شخصی سیدجمال

«جرجی زیدان» پس از این شرح حال، صفات خاص سید را نقل می‌کند: سبزه بود و شباهت مردم حجاز می‌برد، چارشانه و با بنیه بود و چشمانی سایه داشت و در موقع خواندن کتاب، آن را به چشم خود نزدیک می‌کرد، ولی از عینک استفاده نمی‌کرد، گونه‌های تکیده و موی لختی داشت و جبّه و شلوار سیاه می‌پوشید که تا قوزک پایش می‌رسید و عمامه سفید کوچکی به سبک علمای آستانه بر سر می‌گذاشت. خوراکش اندک بود و تنها یک وعده روزانه غذا می‌خورد و در وعده‌های دیگر بارها و بارها چای می‌نوشید؛ اندک خوری و امساک در غذا برای کسانی که کارهای فکری می‌کنند، لازم است؛ شکم برآمده‌ای نداشت که هوشش را بکاهد و نوعی سیگار دود می‌کرد و به دلیل علاقه‌ای که به دخانیات داشت و دقتی که در انتخاب سیگارت می‌کرد، برای تهیه اش به هیچ کدام از خادمان دستور نمی‌داد و شخصاً خریداری می‌کرد.

در اواخر عمر در کاخی در «نشان تاش» آستانه اقامت داشت که سلطان عثمانی در اختیارش قرار داده بود و اثاثیه و اسباب لازم در آن وجود داشت و از اسطبل سلطنتی کالسکه‌ای دو اسبه داشت و مستمری به میزان هفتاد و پنج لیره عثمانی در ماه به وی پرداخت می‌شد. او پیش از آخرین بیماری، بخش اعظم روز را در خانه سپری می‌کرد و عصرها برای هواخوری و گردش سوار کالسکه می‌شد و در منطقه خوش آب و هوای «کاغذخانه» در اطراف آستانه گشتی می‌زد و بیشتر روز و شب را بیدار بود و جز سپیده دمان تا پیش از ظهر نمی‌خوابید.

مجلس و سخنانش

ادیبی بود خوش مشرب که بازدیدکنندگان را که از طبقات مختلف مردم بودند، ارج می نهاد و به استقبالشان برمی خاست و برای وداع آن ها تا بیرون همراهی شان می کرد و از بازدید کوچکترین آن ها ابایی نداشت و اگر گمان می برد که بازدید بزرگی، ممکن است ریاکاری و تملق به شمار آید، از این کار امتناع می ورزید. از شیوایی سخن برخوردار بود و جز به زبان فصیح و با عباراتی روشن و واضح سخن نمی گفت و اگر احساس می کرد که شنونده هنوز ابهامی دارد، اقدام به توضیح بیشتر می کرد و ساده تر مراد خویش را بازگو می نمود و چنانچه شنونده در شمار عوام الناس بود، برای سخن گفتن با او به زبان عامیانه متوسل می گردید. خطیبی چیره دست و توانا بود که در شرق، سخندان تر از او وجود داشت. بسیار کم شوخی می کرد و همواره وزین و در عین حال رازدار مردم بود. ممکن بود در روز با ده ها نفر سخن گوید و با هر کدام در موضوع مهمی هم صحبت شود؛ ولی وقتی مخاطبش بیرون می رفت، همراه با آن، موضوع مورد بحث را نیز سربسته نگاه می داشت تا او خود بدان بازگردد.

اخلاق سید

او وجدانی آزاده داشت و راست گفتار بود؛ عزت نفس داشت و بسیار نرمخو بود و به رغم عظمت و جایگاه والایش، با همگان مهربان بود. بسیار خوشرو بود. اگر در معرض توطئه قتل قرار می گرفت، چون شجاعان به دنبال پیروزی بر آن بود و از متاع دنیا چشم برمی گرفت و هیچ مال و ثروتی نمی اندوخت و بیمی از نیازمندی نداشت. ادیب اسحاق نقل کرده وقتی سیدجمال الدین از مصر اخراج شد، هیچ پولی نداشت و چون وارد سوئز شد، نقادی (کنسول ایران) به همراه شماری از تجار عجم به حضورش رسیدند و به عنوان هدیه یا قرض الحسنه، مقداری پول در اختیارش گذاردند؛ ولی او نپذیرفت و به آن ها گفت: «آن را برای خود نگاه دارید که خودتان به آن بیشتر نیاز خواهید داشت و بدانید که شیر وقتی جایی را ترک می گوید، شکارش را نابود نمی کند.» (چیزی به عنوان ذخیره روز مبادا نگاه نمی دارد).

زیاد پیاده روی می کرد و هرگز همنشین خود را بیرون نمی کرد، مگر آنکه همراه او خود بیرون می شد. دیگران را تشویق به پیشرفت می کرد و همگان را به سعی و تلاش در راه رسیدن به این ترقی برمی انگیزت و به رغم فضل و بزرگواری، از تندمزاجی دور نبود و چه بسا همین صفت خود از بزرگترین دلایل سعایت دیگران بود که بر وی وارد گردید.

خرد جمال

او بسیار باهوش و با استعداد بود و ذهن تیز و خلاق داشت و می توانست نهان آدمیان را دریابد و به اسرار مردمان وقوف یابد. در مسائل عقلی، بسیار تیزبین بود و حجتی قوی داشت و بر همگان خود از نفوذ شگرفی

برخوردار بود و هرکس با او به مباحثه می پرداخت، احساس می کرد تسلیم برهان های او شده است. چه بسا خود برهان، قانع کننده نبود، ولی نفوذ او چنین تأثیری در مخاطب به جای می گذارد. حافظه بسیار نیرومندی داشت، به گونه ای که گفته شده توانست زبان فرانسه یا بخش مهمی از آن را همراه با ترجمه از این زبان و حفظ کردن شمار زیادی از واژه هایش را بدون استاد - جز در دو روزی که معلمی آن را به وی آموخت - در کمتر از سه ماه فراگیرد.

دانش سید

او در علوم عقلی و نقلی و به ویژه در فلسفه قدیم و فلسفه تاریخ اسلام و تمدن اسلامی و دیگر مسائل اسلامی اطلاعات و دانش فراوانی داشت و زبان های افغانی [پشتو] و فارسی و عربی و ترکی و فرانسه را خیلی خوب بلد بود و آشنایی خوبی نیز با روسی و انگلیسی داشت. اهل مطالعه بود و هیچ کتابی را که در آداب ملل و فلسفه اخلاق نوشته شده بود، ناخوانده نمی گذاشت و بیشتر کتابخوانی او به دو زبان عربی و فارسی بود.

رؤیایا و کارها

از اوضاع کلی احوال او چنین برداشت می شود که هدفی که برای خود و کارها و فعالیت هایش در نظر گرفته و محوری که آرزوها و امیدهایش بر آن می چرخید، توحید کلمه اسلام و متحد کردن مسلمان پراکنده در نقاط جهان در یک حوزه واحد اسلامی زیر سایه خلافت بود و در این راه تمام تلاش و کوشش خود را به کار برد و به خاطر آن از همه جهان گسست و جز رساله ای در نفی مذهب دهری ها و رساله های پراکنده ای در موضوع های گوناگون - که ذکر آن ها پیش از این رفت - اندیشه های خود را قلمی نکرد، ولی در دل و جان دوستان و مریدانش روح دوستی و عشق برانگیخت و همّت آنان را به حرکت درآورد و قلم هایشان را برنده کرد و شرق از آثار و اعمال آنان بهره برد.

المرزا محمد باقر الكاظمي في بيان غيبية من المتكلمين بالشيعة كان طبعاً عالماً عاملاً بالعلم والدين
 في الامور وفيه المستط في عمليته الجارية من المتكلمين بالشيعة كان طبعاً عالماً عاملاً بالعلم والدين
 الكل في شتمه من الامور

كسبة الامام

بجهد الخبير ان كان فينا من المتكلمين

الجهاد لادب - الترتيب

المرزا محمد باقر الكاظمي في بيان غيبية من المتكلمين بالشيعة كان طبعاً عالماً عاملاً بالعلم والدين
 وكان له اليد الكريمة في وروده لسطوته فتح على ربه وكان استناداً في حركته
 الفنون وخاصة في الطب والصيداء والكتابة الكاطمة في العمليته وله بالفتا
 عديدة من كل الطب على من يقتضيه في مده رسته وارا الفنون وقد كان
 حجة اطباء عصره والسلمة ناصر الفرس في فاعا وفتنه شمس من طرفه
 في حق الامام الكليلان ومن طرفه الامام الكليلين في الفكا بين الامام
 الحسيني والامام الكليلين في بيان غيبية من المتكلمين بالشيعة كان طبعاً عالماً عاملاً بالعلم والدين
 امسا قطعاً سبياً من رجال الدنيا كان في بيده امون من طلبة العلم
 الكسبية حصة حجة منها في قرون من عصره الى المواقف كسب من رسته في الفنون
 وفضله من علوم الفقه والاصول منها يرجع اعتبار الاشغال في الفنون
 ويحفظ الفنون الكسبية في ذلك علم في المختار من علوم الفنون والاشغال
 وصحة رستان وبلوغه في بادية نجد والدين والاسلام والعراق واران
 الهم من علمه في تمام الازهر علوم الحكم والفلسفة وصحة علمه في
 مصر وغيرها وتمام الشرح بعدة معنى ذلك له في المقدم وما شاع في الامور
 التي كظم في القبة من الشرح والاضواء في الفنون والاشغال الكسبية في الفنون
 من يدى لمراد من قهر الالف في بعض منصفه من الفنون الكسبية في الفنون

به پایان آمد آنچه از «مشاهیر الشرق» اثر جرجی زیدان نقل شد؛ ولی نقدهایی نیز به یک رشته از مسائل که در این شرح حال مطرح شد، وجود دارد که طرح آن ها را به مجال دیگری واگذار می کنیم. نجف الشرف، علی کاشف الغطا (الحصون المنيعة في طبقات الشيعة، تأليف شيخ علي آل كاشف الغطاء، ج ۸، ص ۵۲۲ - ۵۱۱. نسخه خطی، کتابخانه عمومی امام محمد حسین آل کاشف الغطاء، نجف)

با توجه به اینکه مطالب فوق به قلم دو نفر از معاصران سیدجمال الدین حسینی (جرجی زیدان و شیخ علی کاشف الغطا) نوشته شده است، به نشر ترجمه آن به مناسبت سالگرد رحلت سیدحسینی اقدام گردید.

قم - سید هادی خسروشاهی

پی نوشتها:

- ۱- «مجموعه کامل آثار» (الاعمال الکامله) سید جمال الدین حسینی به کوشش این جانب در ۹ جلد و ۳۵۰۰ صفحه از قطع بزرگ، در قم و قاهره منتشر شده است. (هادی خسروشاهی)
- ۲- این روایتی است که برادران افغان نقل کرده اند، ولی ما در اینکه سید جمال الدین حسینی متولد «اسدآباد» همدان است، تردیدی نداریم و اسناد زیادی در این زمینه موجود است. (خسروشاهی)

بازنگاهی به مواجهه یک مرجع تقلید با پدیده ترویج نصرانیت

هجوم همه جانبه امپریالیسم غرب به جهان اسلام در کلیت آن شامل همه زمینه های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و نظامی است... یعنی غرب به موازات حمله رسمی و علنی نظامی به کشورهای اسلامی مانند عراق و افغانستان و تحریم اقتصادی ایران، سودان و سوریه... و نشر گسترده مبادی فرهنگ غربی برای تخریب زیرساخت های نظام اجتماعی بلاد اسلامی از طریق ماهواره ها، دانشگاه ها، وسایل ارتباط جمعی، اغفال نسل جوان مسلمان و جذب فرهیختگان به نبردی بی امان بر ضد مبادی، اصول و فرهنگ اسلامی در جوامع اسلامی دست زده است.

شعبه ای از عملیات اسلام هراسی

در این بُعد از جنگ امپریالیستی، علاوه بر سرمایه گذاری وسیع و گسترده چند ده میلیاردی در زمینه تألیف و تنظیم و نوشتن کتاب ها و مقالات و ترسیم کاریکاتورها و ساخت فیلم ها، برای مبارزه با اصول اسلامی و قداست زدایی از راه اهانت به مقدسات مسلمانان، پیشقراولان و طلیعه داران حمله مذهبی آن که پدران روحانی و اربابان کلیسا و در رأس آنها، واتیکان و پاپ اعظم هستند، سخت به تلاش و تکاپو افتاده اند و هم اکنون در سراسر جهان اسلام و در میان اقلیت های مسلمان در دنیای غرب، ضمن ایجاد جو روانی اسلام هراسی به نشر مبادی عقیدتی - تثلیثی خود توسط تنصیرگران رسمی که خود آن را تبشیریان می نامند، با وسایل گوناگون از نشر فیلم، کتاب، پخش سی دی و دعوت به گفت و گوهای حضوری و تشکیل کلیسای خانگی به فعالیت می پردازند و به جذب نیروهای جوان ناآگاه و ناآشنا به مبانی اسلامی اقدام می کنند...

تبلیغات گسترده برای گسترش کلیساهای خانگی

در همین راستا، طبق گزارش رسمی رسانه های ایران، تلاش های سازمان یافته برای گسترش هدفمند کلیساهای خانگی در برخی از شهرهای مذهبی به مرحله حادی رسیده است و به گزارش «عصر ایران» مثلاً طی چند ماه اخیر تأسیس کلیسای خانگی در مشهد گسترش پیدا کرده است و اخبار رسیده از کشف تعداد فراوانی کلیسای خانگی در این شهر حکایت دارد و این امر درحالی اتفاق می افتد که تاکنون اخبار و گزارش های فراوانی از نقاط مختلف کشور مبنی بر حضور گسترده مبلغان مسیحیت و توزیع رایگان کتب آئین مسیحیت، به ویژه کتاب انجیل در رسانه های مختلف اعلام شده است... اما حضور این افراد در شهر مشهد مقدس، حاکی از برنامه ریزی های گسترده عوامل استکبار برای سست کردن اعتقادات جوانان این مرز و بوم است... کلیساهای خانگی، منازل هستند که کشیشان مسیحی یا افراد تازه جذب شده، مالکیت یا اجاره آنها

را در اختیار دارند... این محل ها از سوی سازمان های کلیسایی با مبالغ قابل توجهی اجاره می شوند تا توسط مالک، امور جذب در آنها صورت بگیرد. این مکان ها عمدتاً شاهد مراجعه جوانان تازه جذب شده است.

همچنین برخی از کتاب ها، سی دی ها، جزوات شب نامه ای و وبلاگ های اینترنتی از این اماکن تهیه، توزیع و به روز رسانی می شوند. بیشترین آمار درخصوص کلیساهای خانگی مربوط به شهرهای مشهد، تهران، کرج، رشت و لاهیجان است... و طبق اطلاع موثق از گیلان، فقط در لاهیجان توانسته اند چهل جوان مسلمان را غسل تعمید بدهند و حتی در تهران، پایتخت جمهوری اسلامی ایران در خیابان های اصلی و چهارراه ها و در مقابل دانشگاه ها و مراکز فرهنگی و مدارس به پخش و توزیع رایگان «کتاب مقدس» و رساله ها و جزوه های تبشیری می پردازند که همگان شاهد و ناظر چگونگی آن هستند.

سخنرانی پاپ، آغاز حرکت

این اقدام یا هجمه مذهبی - صلیبی بر ضد دین اسلام پس از سخنرانی چندی پیش پاپ بندیکت دوم، در یک دانشگاه آلمانی بر ضد پیامبر اسلام (ص) و اصول عقاید اسلامی آغاز شد که دامنه آن در اغلب کشورهای اسلامی، به ویژه در مناطق حساس و بحرانی از جمله مصر، ایران، عراق، تاجیکستان، آذربایجان، افغانستان، سودان، ترکیه و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس از شدت و وسعت بیشتری برخوردار بود.

در قبال اجرای این توطئه خطرناک، همگام با اعمال روش هایی که در سقوط اندلس به کار بردند، مسئولان مربوطه وظایفی دارند که امیدواریم به آن عمل کنند... اما وظیفه ما در این راستا نشر حقایق درباره کتاب مقدس آقایان و اندیشه مسیحیت است و باید به طور منطقی و مستدل به شکل کتاب، نشریه، فیلم، سی دی و... در اختیار عموم به ویژه جوانان قرار گیرد...

البته این خطر و هجمه ویژه عصر ما نیست، احبار، رهبان و پدران ارباب کلیساها برای سد راه خدا در طول تاریخ، پس از ظهور اسلام به اجرای روش های غیراخلاقی زیادی دست زده اند و همیشه در حد توان و موقعیت خاص جغرافیایی در این راه فعال بوده و کار کرده اند.

مواجهه یک مرجع تقلید با ترویج مسیحیت

... یک قرن پیش، طبق نوشته آیت الله شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء، این اقدامات در مصر و عراق به اوج خود رسیده بود و معظم له هم به همین دلیل به تألیف و نشر کتابی در دو جزء در تشریح مبانی انجیل و عقیده مسیحیت با استناد به کتاب مقدس مسیحیان پرداخته اند که در مقدمه جزء اول و جزء دوم کتاب، به چگونگی آن اشاراتی دارند.



قاهره، آیت‌اله العظمی حاج شیخ محمد حسین کاشف‌الغطا، در میان تنی چند از علما و متفکران مصر.

جزء اول این کتاب در تاریخ ۱۳۳۲ق، در قاهره تألیف و منتشر شد و جزء دوم آن با تأخیری پانزده ساله به دلایلی که مؤلف معظم در مقدمه جزء دوم به آن اشاره کرده اند، در سال ۱۳۴۶ق، در بغداد به رشته تحریر در آمد و به چاپ رسید... و همانطور که در مقدمه نخست آورده ام، ترجمه خلاصه ای از این کتاب نیم قرن پیش توسط اینجانب در شهر تبریز توسط مؤسسه سروش انتشار یافت... و ترجمه کامل تر آن در سال ۱۳۸۴ق، در حوزه علمیه قم به پایان رسید و چندین بار چاپ و منتشر شد...

در جنگ امپریالیستی، علاوه بر سرمایه گذاری وسیع در زمینه تألیف و تنظیم و نوشتن کتاب ها و مقالات و ترسیم کاریکاتورها و ساخت فیلم ها، برای مبارزه با اصول اسلامی و قداست زدایی از راه اهانت به مقدسات مسلمانان، پیشقراولان و طلیعه داران حمله مذهبی آن که پدران روحانی و اربابان کلیسا و در رأس آنها، واتیکان و پاپ اعظم هستند، سخت به تلاش و تکاپو افتاده اند و هم اکنون در سراسر جهان اسلام و در میان اقلیت های مسلمان در دنیای غرب، ضمن ایجاد جو روانی اسلام هراسی به نشر مبادی عقیدتی - تئلیسی خود توسط تنصیرگران اقدام می کنند

و اینک با توجه به شرایطی که به وجود آمده و به گوشه‌ای از چگونگی آن اشارت رفت، به تجدید چاپ آن کتاب پس از تجدیدنظر و ویرایش جدید اقدام شده است تا در اختیار جوانان مسلمان ایران قرار بگیرد. این اثر نفیس در ماه گذشته توسط بوستان کتاب قم منتشر شده و در اختیار علاقه مندان قرار گرفته است.

در پایان و به دلیل اهمیت موضوع بخش هایی از مقدمه مؤلف معظم بر این اثر نفیس را که تحت عنوان «چرا این حقایق را منتشر می سازیم؟» آورده ایم که پایان بخش این نوشتار قرار می دهیم. امید آنکه مقبول افتد:

«ما مسلمانان در کشور عزیز مصر به گروهی از مردم بی مایه و بیگانه گرفتار شده ایم که میهن مورد علاقه ما را اقامتگاه خود قرار داده اند... البته ما نخست مقدم آنان را گرامی داشتیم و احترام دوستی را به جا آوردیم و لازمه رفاقت را انجام دادیم و منتهای نرمش را درباره آنان روا داشتیم، ولی پاداش و کیفر ما از طرف آنان مانند پاداش سنمار (۱) و کیفر پناه دهنده ام عامر (۲) بود. سرانجام کار به جایی رسید که طغیان و تجاوزشان آشکار و عداوتشان علنی شد، به طوری که دیگر درباره دین ما بی پرده ناسزا می گویند و در مورد پیامبر ما آشکارا دشنام می دهند. آنان این کارها را در آموزشگاه هایی که برای تعلیم باز کرده اند و در مجالسی که برای تبشیر تشکیل می دهند و در محافلی که برای دعوت به مسیحیت برپا می دارند و در بیمارستان هایی که ساخته اند، انجام می دهند و بدین وسایل می خواهند فرزندان مسلمانان را به سوی خود جذب و آنها را گمراه سازند. آنان در داخل کشور ما با ما به جنگ مشغولند و نوباوگان ما را در جلوی چشم ما می ربایند و شب و روزی نیست که گویندگان و پدران روحانی شان در مجالس تبشیری به دین اسلام ناسزا نگویند و به قرآن کریم استهزا نکنند و پیامبر عربی را دشنام ندهند و به حق و حقیقت اهانت ها نکنند. آنها سخنانی می گویند که گویندگان خود بدان سزاوارترند. آنان می گویند که پیامبر اسلام - که از ساحت مقدسش به دور است - بدکار، نیرنگ باز، زناکار، منکر حق، مشروب خوار، ظالم و ستمکار بود... و حرف های دیگری که خودشان با آنها مناسب ترند.

روزی نیست که نشریات و اوراق گمراه کننده آنان در بازارها، خیابان ها، ایستگاه های راه آهن، مدارس و ... در بین مردم توزیع نشود، درحالی که دولت مصر از آن جلوگیری نمی کند. آیا دولت مصر قادر به جلوگیری از این عمل ضد اسلامی نیست؟ (۳)

البته در این میان حکومت اشغالگر بریتانیا هم از شادی می رقصد و برای این آتش بدبینی هیزم کشی می کند و مظلوم را به جای ظالم می گیرد و بی گناه را به جای گناهکار کیفر می دهد.

از طرف دیگر دانشمندان اسلامی مدت هاست که با این گمراه کنندگان اشغالگر با نرمش رفتار می کنند و به معارضه و مبارزه با آنها نمی پردازند و تا حد امکان با نیکی و احترام با آنان برخورد می کنند و عملاً می گویند که این عیسی مسیحی که آنان می پرستند، همان است که قرآن مجید از آن تمجید کرده و پیامبر بزرگ اسلام او را بزرگ شمرده است و کتاب آسمانی ما مقام شامخ او را به مردم شرق و غرب معرفی کرده است... و متأسفانه همین سازش و نرمش موجب شده که این بدسیرتان در طغیان و تجاوز خود پافشاری کنند و در

فحش و دشنام جرئت بیشتری یابند. چنانکه گفته اند: «اگر شخص بزرگواری را نیکی کردی، بنده تو می شود»، در صورتی که نیکی و نیکویی با پست نهادان موجب گردنکشی آنها می شود.

اتفاقاً من در بهار عمر و اوایل جوانی، بسیار مایل بودم که در کتب و ادیان آسمانی مطالعاتی کنم و از این رو به حقایقی دست یافته ام که همگی متکی بر دلایل و اسناد انکارناپذیری است و در این مورد، هیچ دانشمند مسلمانی را ندیده ام که متوجه این حقایق بشود و با اینکه کتاب های بسیاری به شکل مجادله، مناظره، احتجاج و... نوشته اند و زشتی ها و خرافات و مطاعن بی شمار مسیحیت را برشمرده اند، ولی به این نکات اشاره نکرده اند.

من در تمام عمرم از نشر این مطالب خودداری می کردم و علاقه مند بودم آنها همچنان مکتوم بمانند و زندگی مسالمت آمیزمان ادامه یابد و من هم از همان وضعی که مسلمانان از صدر اسلام با مسیحیان داشتند، خارج نشوم...

ولی پس از مدت ها که بدین منوال گذشت و دیدم که وقاحت و بی شرمی آنان اوج گرفته و این بیماری شدت پیدا کرده است و آتش آن زبانه می کشد، به راز این سخن پی بردم که «دفع شر با شر، مقرون به احتیاط است» و فهمیدم که این نظریه بسیار درست است که «بردباری در غیر موردش، دلیل نادانی است».

البته در کتاب خدا و سنت پیامبر نیز شواهدی در این زمینه وجود دارد. خداوند می فرماید: «اگر کسی تجاوزی به شما کرد، به همان میزان از او انتقام بگیرید.» (۴) و معصوم می فرماید: «سنگ را از هر طرفی که به سوی شما آمد، برگردانید که بدی را جز بدی دفع نمی کند.» با در نظر داشتن این سخنان، تصمیم گرفتم که این حقایق آشکار را - که مدت ها با کمال علاقه آن را کتمان می کردم - روشن سازم و سرانجام این زاغ های سیاه و این مبشران شوم و پیام آوران نحس، مرا مجبور به نشر این حقایق کردند و در واقع با دست خود بر صورت خود سیلی زدند و با دست خویش گورشان را کردند.

من یقین دارم این حقایقی که نوشته ام و منتشر خواهم کرد، بر خردمندان مسیحی سخت گران می آید و در نظر آنان بسیار نامطلوب خواهد بود... به ویژه که بسیاری از این حملات زننده و یاهه سرایی های رسوا از طرف فرقه «پروتستانت» متوجه ما شده است (۵)، ولی چون فرقه های دیگر و عقلای آنها در مقابل این حملات خاموش بودند و خاموشی آنها دلیل بر رضایت و خشنودی شان در این کار بود، ناچار به نشر این مطالب شدم.

به جان خودم سوگند که آنان دیگر مجوزی برای سکوت و دلیلی بر حوصله و بردباری باقی نگذاشتند و از این روست که من همه مسلمانان را قبل از دیگران به موارد غفلت و نادانی آنان مطلع می سازم و آنها را مانند روز روشن و آفتاب تابان عیان و آشکار می کنم.»

(۱) جزاء سنمار. سنمار نام مردی رومی بود که برای «نعمان بن امرء القیس» قصر معروفش را ساخت، ولی هنگامی که او از کار ساختمان فارغ شد، نعمان دستور داد که او را از طبقه فوقانی قصر به زمین بیندازند و سنمار جا به جا کشته شد تا نتواند برای دیگران چنین کاخی بسازد. شاعر می گوید: «جزتنا بنو سعد بحسن فعالنا/ جزاء سنمار و ما کان ذا ذنب.» به مجمع الامثال میدانی، ص ۱۵۰ رجوع شود (ط تهران، ۱۳۹۰).

(۲) مجیر ام عامر. گروهی برای شکار به بیابان رفتند. اتفاقاً کفتاری را دیدند و به تعقیب آن پرداختند. کفتار به خیمه یک عرب بیابانی پناه برد. مرد عرب از خیمه بیرون آمد و از شکارچیان پرسید: «چه می خواهید؟» جواب دادند: «شکار ما به اینجا آمده است.» مرد عرب گفت: «به خدا سوگند! مادامی که شمشیر در دست من است شما به آن دست نخواهید یافت.» شکارچیان برگشتند و مرد عرب یک ظرف شیر در جلوی کفتار گذاشت و او را سیراب کرد و خود خوابید. کفتار به وی حمله کرد و شکمش را درید و خونسش را خورد و از آنجا دور شد. پسرعموی مرد عرب به دیدارش آمد و وی را کشته یافت. به جایگاه کفتار نگاه کرد و آن را ندید... ماجرا را فهمید و به سراغ کفتار رفت، آن را پیدا کرد و کشت و همیشه این شعر را که شرح ماجرای فوق است - می خواند: «و من یصنع المعروف مع غیر أهله/ یلاقی الذی لاقی مجیر ام عامر/ أدام لها حین استجارت بقریه/ قراها من البان اللقاح الغزائر/ و أشبمها حتی إذا ما تملأت/ فرته بأنیاب لها و أظافر/ فقل لذوی المعروف: هذا جزاء من/ غدا یصنع المعروف مع غیر شاکر.»

(۳) این کتاب برای اولین بار در مصر چاپ شده است.

(۴) «فَمَنْ اغْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ»، قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۹۴

(۵) در کشور ما ایران، علاوه بر پروتستان ها، کاتولیک ها و ادونتیست ها هم فعالیت های وسیعی را آغاز کرده اند و با وسایلی که در اختیار دارند، به تبشیر مسیحی گری می پردازند...

به بهانه انتشار یک پژوهش درباره زندگی و زمانه شهيد ثقة الاسلام تبریزی تالیف حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی و برای آشنایی بیشتر با این کتاب، در ادامه مقدمه ایشان بر کتاب را می خوانیم:



ورود اسلام به ایران آغازگر دوره جدید و تحول عمیق تاریخی بوده است که ایرانیان آن را با قبول تعالیم الهی اسلام استمرار دادند. از بدو ورود اسلام به ایران تا رسمیت یافتن مذهب تشیع، ایرانیان همواره به اهل بیت(ع) ارادت می ورزیدند. عزیمت امام رضا(ع) به ایران و استقبال تاریخی مردم در مسیر راه از آن حضرت، گواه چگونگی این محبت است. در دوره غیبت امام، علما وظیفه رسیدگی به امور زندگی فردی و اجتماعی مردم را بر عهده دارند. در واقع وظیفه اصلی آنها ترویج شریعت و اجرای احکام الهی و آگاه سازی مردم به وظایف دینی شان است. بر اساس همین وظیفه، علما شرکت و تلاش در عرصه سیاسی و اجتماعی و حفظ حدود و ثغور اسلام و رفاه و آسایش مردم مسلمان را به رغم همه مشکلات پذیرفته اند... البته می دانیم که علما یا نهاد روحانیت شیعه در همه زمینه ها مستقل از حکومت بوده اند و از لحاظ تأمین معیشت و امور مالی به وجوهات شرعی که توسط توده های مردم با ایمان پرداخت می شود تکیه دارند که پشتوانه حفظ استقلال حوزه های علمیه و هزینه های نهاد روحانیت شیعه است. این تعاون و همکاری عملی بین روحانیت و مردم یکی از عواملی است که هر زمان از طرف حکومت ها به حقوق مردم تعرض شود، علما اقدام می کنند و در واقع بیوت علما مهم ترین پایگاه مردم ستمدیده و محروم بوده است.

با افزایش نفوذ قدرت های خارجی در ایران و تلاش مستمر آنان برای سلطه همه جانبه بر ایران و استثمار مردم، علما علاوه بر مبارزات ضد استبدادی برای حفظ کیان اسلامی و نبرد با استعمار وارد میدان مبارزه با بیگانگان شدند. در این باره صدور فتاوی جهادیه در دور دوم جنگ های روسیه تزاری علیه ایران و حتی حضور عده ای از مراجع در میدان نبرد هم بر همین اساس شکل گرفت. پس از آن هم همه حرکت های آزادیخواهانه ای که در تاریخ معاصر ایران روی داده، با حضور و هدایت علما و مراجع بوده است.

در این میان آذربایجان به دلیل موقعیت استراتژیک و همجواری با دو امپراتوری فزون خواه عثمانی و روسیه تزاری و تهاجم های گسترده بیگانگان برای از بین بردن دولت شیعی صفوی، به صحنه رویارویی با سلاطین عثمانی تبدیل شد. آنچه این خط را در حفظ استقلال پابرجا می ساخت، رهنمودهای روحانیون و روحیه دینی و باورهای مذهبی بود و به همین دلیل است که آیین ها و مراسم مذهبی در آذربایجان، گسترده تر و عمیق تر از سایر نقاط کشور برگزار می شده و پر واضح است که وجود چنین روحیه و غیرت دینی نتیجه مساعی علما و مراجع دینی این سامان بوده است. در نهضت مشروطیت همچنان که آذربایجان پیشتاز بود، علمای این سامان هم در تحقق اهداف عالی آن از پیشگامان به حساب می آمدند، به ویژه آنکه تبریز مقر ولیعهد و دارالسلطنه ایران بود، از این رو حرکت و خیزش تبریز در پیشرفت و پسرقت نهضت عدالت خواهی تأثیر عمده ای داشت. علمای آذربایجان از جمله حضرات آیات سید ابوالحسن انگجی، میرزا صادق آقا مجتهد، میرزا حسن مجتهد و سید احمد خسروشاهی (۱) از حامیان اولیه نهضت عدالت خواهی بودند. در میان آنان شهید میرزا علی ثقه الاسلام تبریزی جایگاه ویژه ای دارد.

امام خمینی در یک سخنرانی به سوابق تاریخی آذربایجان اشاره دارند که نقل جملاتی از آن بی مناسبت نخواهد بود:

«آذربایجان همیشه طرفدار اسلام بوده و در هر قضیه ای که پیش آمده پیشقدم بوده است، برای رفع ظلم پیشقدم بوده است. آذربایجانی که در صدر مشروطیت ستارخان و باقرخان اش (۲) آن زحمات را کشید، بعد خیابانی (۳) آن کارها را کرد. در زمان ما از آذربایجان قیام شد بر ضد رضاخان. مرحوم امیرزا صادق آقا (۴) و مرحوم انگجی (۵) و بعضی دیگر از علمای آذربایجان قیام کردند. تبعید شدند. مدت ها تبعید بودند... آذربایجان همیشه در صف اول واقع بوده است برای مخالفت با اشرار و برای پیشبرد اهداف اسلام». (۶)

در واقع باید گفت ثقه الاسلام از جمله نظریه پردازان برجسته مشروطیت است که نظریات و افکار عالمانه او در میان صاحب نظران عصر مشروطه نمونه و قرینی ندارد. از جمله زمانی که مشروطه خواهان افراطی خواهان تقلید کورکورانه از غرب و نشر اندیشه لائیک بودند، وی به بومی سازی نظریه پردازی مشروطه پرداخت.

ثقه الاسلام تبریزی علاوه بر جایگاه علمی و نظری در میان اندیشه ورزان مجتهد، در هدایت مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری مردم تبریز نقش مؤثر و مهمی به عهده داشت. وی به رغم آنکه به نوعی اخباری گری وابسته بود و خاندانش از رؤسای معروف شیخیه محسوب می شدند، ولی در جریان نهضت عدالت خواهی همراهی و نزدیکی ستودنی با علمای اصولی داشت و از ایجاد اختلاف بین مردم و علما به شدت هراسان بود و تلاش می کرد از بروز آن جلوگیری کند. وی اقدامات افراطی و مهار گسیخته بعضی از مشروطه خواهان را برای نهضت و مردم مضر می دانست و با آن مخالف بود و بر همین اساس فرقه سوسیال - دموکرات قاتل شهید سید عبدالله بهبهانی را مأمور ترور وی کرد. (۷)

مبارزات بی امان ثقه الاسلام در ایجاد وحدت بین روحانیت و نیروهای هوادار نهضت عدالت خواهی مشروطیت باعث شده بود که همه نیروها و علما احترام خاصی برای وی قائل شوند و او نیز در عمل فرقی بین علمای اخباری و اصولی قائل نبود و روابط صمیمانه و مخلصانه ای با همه بزرگان و علمای معروف تبریز داشت. ثقه الاسلام علاوه بر تشکیل مجالس تبلیغی و اداره مبارزات ضد استبدادی، مبارزه با نیروهای اشغالگر و تدریس و تبلیغ، به تألیف آثار گرانسنگی نیز پرداخت که هر کدام به نوبه خود دارای ارزش تاریخی خاصی است. از آن جمله کتاب «مرآت الکتب» است که در کتابشناسی شیعه در ردیف «کشف الظنون» حاجی خلیفه قرار دارد.

در سال ۱۳۷۰ در فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر که با مدیریت و مسئولیت اینجانب، در حوزه علمیه قم، مرکز بررسی های اسلامی منتشر می شد، با توجه به کثرت موضوعات تاریخی که به آنها پرداخته نشده بود و یا ضرورت آشنا شدن نسل جوان معاصر با شخصیت های برجسته و فرهیخته در همه زمینه های علمی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تصمیم گرفته شد ویژه نامه هایی درباره عده ای از آنها تهیه، تدوین و چاپ شود... با این هدف نام پنجاه تن از شخصیت های مورد نظر انتخاب و قرار شد ویژه نامه ای درباره هر یک از آنها منتشر شود. در همین راستا سه ویژه نامه درباره پیشروان: مکتب تفکیک (تألیف استاد محمدرضا حکیمی)، امام موسی صدر (شامل مقالات عده ای از شخصیت های داخلی و خارجی)، استاد مهرداد اوستا (شاعر متعهد و ناشناخته) تهیه، منتشر و چاپ شد. برای تکمیل و ادامه هدف، اسناد و مدارک و مقالات بسیاری درباره دیگر شخصیت های مورد نظر آماده شد تا به تدریج برای چاپ آنها اقدام شود.

خوشبختانه همان زمان دو ویژه نامه درباره دو شخصیت برجسته شهید شده در تبریز تنظیم و تقریباً آماده شد که پس از انتشار ۲۴ شماره و ۳ ویژه نامه با تعطیلی غیر اختیاری فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر مصادف شد و مجلدات آماده شده ویژه نامه ها منتشر نشده باقی ماند. از آنجا که کتاب شهید ثقه الاسلام و شهید

محمد خیابانی آماده شده بود به دنبال فرصتی بودیم که به نشر آنها اقدام کنیم، اما کثرت اشتغال و اسفار و دوری از بلاد مانع از این اقدام شد. اکنون که به همت مرکز اسناد انقلاب اسلامی این دو کتاب به دست چاپ سپرده می شود، بر خود لازم می دانم که از دوست گرامی و برادر ارجمند مرحوم حجت الاسلام والمسلمین جناب شیخ داود الهامی که در تنظیم نهایی این کتاب در مرکز بررسی های اسلامی همکاری کرد، یادی کنم که اگر این تعاون نبود، کتاب به این شکل و محتوا آماده چاپ نمی شد.

۱) آیت الله سید احمد خسروشاهی، جد بزرگوار اینجانب در آغاز نهضت مشروطیت همراه دیگر علما هوادار «عدالتخانه» بود و در این باره با شهید ثقه الاسلام نیز روابط صمیمانه ای داشت که در یادداشت های ثقه الاسلام مندرج در مجموعه رسائل سیاسی وی، از آن یاد شده است. اخیراً این مجموعه به کوشش علی اصغر حقدار به چاپ رسیده است.

۲) ستارخان، سردار ملی و باقرخان، سالار ملی دو تن از مبارزان مشهور در عهد مشروطیت به شمار می رفتند.

۳) شخصیت محمد خیابانی از روحانیون مبارز در عهد مشروطیت بود و سرانجام همراه عده دیگری از روحانیون مبارز توسط مستبدین به شهادت رسید.

۴) میرزا صادق آقا، فقیه بزرگ و مرجع تقلید مردم آذربایجان در تبریز سکونت داشت. او به دستور رضاخان به قم تبعید شد و تا پایان عمر در این شهر به سر برد. وی به اتفاق عده دیگری از روحانیون تبریز علیه خودکامگی های رضاخان به مبارزه برخاست.

۵) میرزا ابوالحسن انگجی (۱۲۸۲-۱۳۵۷ ق) از فقها و مراجع تقلید تبریز است. وی نیز به خاطر مخالفت با برنامه های استبدادی رضاخان در سال ۱۳۵۳ ق توقیف و به سنندج و سپس قم تبعید شد. وی در تبریز درگذشت.

۶) قسمتی از سخنرانی امام خمینی در تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۱۱.

۷) یکی از قاتلان سید عبدالله بهبهانی، رجب خال سرایی از مجاهدان سوسیال دموکرات تبریز بود که می گویند به همان شکلی که به دهان بهبهانی گلوله زده بود گلوله به دهانش خورد و کشته شد.

آیت الله سید محمود طالقانی؛ تجسم عینی پرتوی از قرآن

اشاره: آنچه در پی می آید متن سخنرانی استاد محقق حجت الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی است که در کنگره بررسی اندیشه‌های قرآنی و اقتصادی آیت الله طالقانی در دانشگاه مفید قم، ایراد شده است.



۱۳۳۹. جشن مبعث، استاد خسروشاهی در کنار آیت الله طالقانی و استاد محمدابراهیم آیتی

بسم الله الرحمن الرحيم

دوستان برگزارکننده این همایش از بنده خواستند که اینجانب نیز به علت آشنایی دیرینه با آیت الله طالقانی و به تناسب، مطالب یا خاطراتی را بیان کنم... با توجه به اینکه مقاله خاصی درخور شأن این همایش تهیه نکرده‌ام به نقل یکی دو خاطره بسنده می‌کنم.

آشنایی بنده با مرحوم آیت الله طالقانی به سال‌های ۱۳۳۲ به بعد برمی‌گردد. من در سن ۱۵-۱۶ سالگی به قم آمدم و با علمای تهران و قم از نزدیک آشنا شدم و با اینکه سن کمی داشتم، ولی طلبه جست‌وجوگری بودم و به همه جلسات و انجمن‌های اسلامی در قم و تهران و مشهد سر می‌زدم و با بقیه شهرها مانند شیراز، اصفهان، کرمان و... مکاتبه داشتم. در واقع با وجود تمام موانع و مشکلات حوزوی-تجاری! به دنبال یافتن روش جدید و راه فهم و درک مبانی اصیل اسلامی با اتکای به مفاهیم و معانی قرآنی بودم و در همین مسیر در قم با استاد علامه سیدمحمدحسین طباطبایی و در تهران با آیت الله سیدمحمود طالقانی در مسجد هدایت آشنا شدم. البته فعالیت‌های فرهنگی آیت الله طالقانی از سال ۱۳۱۸ و بعد از مراجعت از قم به تهران شروع شده بود... در تهران تشکیل کانون اسلام و نشر مجله دانش‌آموز، سرآغاز این حرکت‌ها بود.

روزی در منزل آیت الله طالقانی در قلعه‌وزیر، ناهار مهمانشان بودم. قبل از آمدن دوستان، در کتابخانه‌شان، کتاب‌ها و نشریات قدیمی را بررسی می‌کردم تا رسیدم به مجله «دانش‌آموز». شماره‌های متعدد آن را با شوق

و ذوق خاصی ورق می‌زد، ایشان وقتی دیدند که من به این نشریه علاقه پیدا کردم، یک دوره از آن را به من هدیه دادند...

در آن برهه در تهران انجمن‌های اسلامی دانشجویان، پزشکان، مهندسان و... به وجود آمده بود که می‌توان گفت مرحله تکاملی کانون اسلام بود. به موازات این انجمن‌ها، جلسات تفسیری ایشان هم که در مسجد هدایت برپا می‌شد، هدایتگر نسل جدیدی بود که به دنبال کشف حقیقت بودند. از میان این نسل می‌توان به دکتر یزدی، دکتر چمران و محمد حنیف‌نژاد اشاره کرد. البته جلسات تفسیری ایشان جلسه یا درس قرآنی به مفهوم مصطلح آن نبود و ایشان خود در مقدمه پرتوی از قرآن به این نکته اشاره می‌کند و می‌نویسد که آنچه پیرامون آیه‌های قرآن نگارش می‌یابد، معنای تفسیر مصطلح را ندارد و به همین جهت آن را «پرتوی از قرآن» می‌نامم، چون به اعتقاد من آنچه در تفاسیر آمده، در واقع برداشت مفسرین از آیات قرآنی است و چون قرآن برای همه مردم در همه زمان‌ها و مکان‌ها است، پس نمی‌توان ژرفای حقایق قرآنی را در ظرف ذهنی افراد در یک زمان یا یک مکان محدود کرد و باید از نو، قرآن را کشف و در پرتوی آن زندگی کرد.

البته آیت‌الله طالقانی روشی را که برای فهم و درک قرآن در نظر دارند، در مقدمه پرتویی از قرآن تبیین کرده و شرح داده‌اند.

نکته‌ای که در اینجا اشاره به آن لازم است، این است که چه انگیزه‌ای بود که ایشان را در به «صحنه» آوردن قرآن در مسجد و مجامع روشنفکری و دانشگاهی تهران وادار کرد؟ همان انگیزه‌ای که در سطح وسیع‌تر و بالاتری، استاد بزرگوار مرحوم علامه طباطبایی را در حوزه علمیه قم به حرکت درآورد؟ در واقع علامه طباطبایی و آیت‌الله طالقانی قرآن را در میان طلاب و توده مردم، محجور دیدند و این بود که مباحث حوزوی و مدرسه‌ای را در قم و تهران کنار گذاشتند و با تحمل و پذیرش فشارها و تهدیدها و اشاعه نظریه بی‌سوادی! پژوهندگان قرآن و مفسران- حتی در محافل حوزوی- سرانجام توانستند تدریس تفسیر قرآن را در حوزه و محافل روشنفکران در تهران گسترش دهند که به تدریج رسمیت پیدا کرد. به فرموده آیت‌الله خویی به شهید استاد مرتضی مطهری علامه طباطبایی در قم، «تضحیه» کردند، یعنی خود را قربانی این هدف مقدس کردند. البته باید بر آن افزود که آیت‌الله طالقانی هم در تهران خود را در این مسیر «فدا» کردند. بررسی روش تبیین مبانی قرآنی و «پرتو» نامیدن آن توسط آیت‌الله طالقانی یا «میزان» بودن روش تفسیری علامه طباطبایی- که تفسیر آیات با آیات بود- نیاز به نشست‌های علمی ویژه دارد. آنچه در اینجا مهم‌تر از هر نکته دیگری است و باید به آن اشاره شود، «میزان» و «پرتو» عینی و مجسم قرآنی بودن آن دو بزرگوار است، چون قرآن را می‌توان خواند و تفسیر هم کرد، ولی عمل به مفاهیم و تعالیم آن اصل است و جدا از درس و تفسیر و جلسه...

و این دو بزرگوار، هر دو توفیق آن را داشتند که تبلور و تجلی عینی قرآن باشند. مرحوم امام(ره) یک بار درباره کسی که کتاب «اخلاق» نوشته بود، فرمودند: «ممکن است کسی کتاب اخلاق بنویسد، ولی خودش اخلاق نداشته باشد!»، ولی این مفاهیم الهی قرآنی به عنوان «پرتو» و «میزان» در زندگی اجتماعی و سیاسی این دو بزرگوار به ثبت رسید، یعنی علامه طباطبایی و آیت‌الله طالقانی هر دو در جامعه، زندگی و علم با پوشیدن لباس تقوای قرآنی... خود پرتوی مجسمی از قرآن بودند.

بی‌مناسبت نیست که در این نشست دوستانه به یکی دو خاطره از مرحوم آیت‌الله طالقانی هم اشاره کنیم:

بنده کسالتی پیدا کرده بودم که آیت‌الله طالقانی از آن مطلع بودند. ایشان به من پیشنهاد کردند برای اینکه کسالتم برطرف شود، مسافرتی به شمال برویم! و به همین دلیل همراه ایشان و مرحوم فخرالدین حجازی چند روزی به شمال رفتیم. البته این مسافرت هم مؤثر واقع نشد و ایشان دو نفر بانی برای معالجه من پیدا کردند- بدون اینکه خودم بدانم- یا کسی مطلع شود و آنها هزینه مسافرت مرا به لندن برای معالجه تقبل کردند و این خود نشان‌دهنده نوع دوستی و انسان‌دوستی ایشان بود و آن سفر و اجرای توصیه‌های پزشکی تا حدود زیادی پس از مراجعت مؤثر واقع شد.

نکته دیگر اینکه در مبارزه رژیم شاه با علما و مراجع و وعاظ، از روش‌ها و شیوه‌های غیراخلاقی و زشتی استفاده می‌شد و توسط ساواک به اجرا درمی‌آمد که قسمتی از آنها در اسناد ساواک مربوط به کتاب شهید جاوید منتشر شده است و نشان می‌دهد که از دیدگاه ساواک، چگونه می‌توان بین علما اختلاف ایجاد کرد.

از جمله شگردهای ساواک در این راستا، نشر اخبار کذب یا پخش عکس‌های مستهجن واقعی یا جعلی از افراد بود. در آن زمان عکس یکی از وعاظ شهیر را به همه اعضای تحریریه مجله مکتب اسلام فرستاده بودند که من هم یکی از آنها بودم. در آن شرایط، برای جبران یا اصلاح یا تکذیب امر، از قم رفتم و در تهران با آن وعاظ شهیر ملاقات و صحبت کردم. ایشان در پاسخ به من گفتند: «قضیه فی واقعه!» من عمل خلاف شرعی انجام نداده‌ام، بلکه با حلیله خودم بوده‌ام و آن کسی که این عکس‌ها را گرفته و انتشار داده، مرتکب خلاف شرع و قانون و اخلاق شده است... بعد از مدتی که آیت‌الله طالقانی از زندان آزاد شدند، من برای دیدار به منزل ایشان رفتم و ایشان در منزل تنها بودند و خودشان در را برایم باز کردند و رفتیم داخل... ایشان به آشپزخانه رفتند تا چای بیاورند و تا وقتی که ایشان هنوز برنگشته بودند، قسمتی از مخطوط کتاب پرتوی از قرآن را که روی میز ایشان بود، نگاه می‌کردم... و در کنار آن، دیدم روی میز نمونه‌ای هم از آن پاکتی که در مکتب اسلام برای ما رسیده بود، هست... وقتی که ایشان برگشتند، عرض کردم: «آقا! این عکس‌های فلانی است؟» ایشان کمی ناراحت شد و فرمود: «شما عکس‌ها را نگاه کردید؟» عرض کردم: «خیر، از این پاکت‌ها

با دست‌خط روی آن، برای تمام اعضای مکتب اسلام ارسال شده بود و من قبلاً آنها را دیده‌ام.» ایشان خوشحال شد و گفت: «من تا این اندازه هم حاضر نبودم به اشاعه فحشا کمک کنم و در منزل من این عکس‌ها دیده شود.» این نمونه‌ای از تقوای ایشان بود که حاضر نبود عکس مستهجن کسی که با او مخالف بود، در منزلشان دیده شود. حال این را با تقوای سیاسی عصر خودمان مقایسه کنید.

دیگر اینکه ایشان در هر مناسبتی به‌ویژه در پایان سخنرانی‌ها، آیاتی از سوره «والفجر» را با لحنی خاص و صوتی پرطنین، قرائت می‌کرد... و در دادگاه نظامی شاه هم پس از آنکه حکم ظالمانه صادره درباره افراد و سران نهضت آزادی قرائت شد و اعضای نظامی دادگاه خواستند بیرون بروند، با صدای بلند آنها را وادار به توقف کرد و سپس آن آیات را قرائت کرد و گفت: از طرف من و دوستان این را به ارباب خود ابلاغ کنید.

سوگند به صبح‌گاه و ده‌گانه شب. سوگند به جفت و فرد. و قسم به شبِ تاریک - تا به روز - روشن بدل شود. آیا اینها - در نزد اهل خرد - سزاوار سوگند نیست. آیا ندیدی که خدای تو - ای پیامبر - با قوم «عاد» چه کرد؟ و با - مردمان شهر - «ارم» که دارای قدرت بودند؟ و مانند آن شهر در هیچ بلدی ساخته نشده بود و «ثمود» که سنگ‌ها - کوه‌ها - را شکافته و برای خود کاخ ساخته بودند و «فرعون» که دارای قدرت و سپاه بسیار بود؟ آنهایی که روی زمین طغیان کردند و فساد را در همه جا گسترده کردند تا آنکه خدای تو تازیانه عذاب را بر آنها فرود آورد - که - خدای تو در کمین‌گاه ستمکاران است.

صدق الله العلی العظی

کتاب امام علی(ع)؛ صدای عدالت انسانی و آیت الله بروجردی به روایت استاد خسروشاهی

پس از انتشار کتاب یک جلدی «الامام علی صوت العدالة الانسانیة» به زبان عربی و انعکاس وسیع نشر آن در دنیای اسلام، و تقدیر و تشکر علمای بزرگ و مراجع تقلید در ایران و عراق و لبنان از مؤلف محترم، مرحوم آیت الله بروجردی، — مرجع تقلید بزرگ —، طی نامه ای از شادروان استاد صدر بلاغی می خواهند که به ترجمه این کتاب ارزشمند بپردازند. چون ترجمه این کتاب و توقیف تنها نسخه خطی آن توسط رژیم شاه، خود داستانی دارد، بی مناسبت نیست که در مقدمه این چاپ از ترجمه، برای گرامی داشت یاد و خاطره نخستین مترجم آن، مرحوم استاد سید صدرالدین بلاغی، اشاره به آن داشته باشیم. در این رابطه، نخست نامه مرحوم آیت الله بروجردی را نقل می کنیم که خطاب به آقای بلاغی چنین می نویسند:

(اصل متن نامه آیت الله بروجردی در فایل pdf ضمیمه مقاله می باشد.)

http://www.khosroshahi.org/uploaded_files/76168/1/name-borojerdi1.pdf

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض عالی می رساند. مرقوم محترم اصل و از محتویات آن مستحضر شدم. امیدوارم زحماتی که در راه نشر معارف الهیه و تألیف کتب مفیده متحمل شده اید مورد استفاده عموم و مقبول صاحب شریعت مقدسه باشد. سابقاً نسخه ای هم از کتب خودتان فرستاده بودید. مقداری از آن را ملاحظه نمودم، گمان می کنم برای جوانان از ذکور و اناث مفید باشد. فعلاً نسخه ای که از کتاب جرج سجعان جرداق فرستاده بودید خود شخص مرقوم در ماه رمضان گذشته نسخه ای از آن کتاب به عنوان هدیه برای حقیر فرستاده و مکتوبی هم که حاوی سبب تألیف کتاب و زحماتی که متحمل شده، نوشته بود.

حقیر مقداری که وقت مساعدت می کرد و مطالعه کرده ام کتابی است مفید و ممکن است گفته شود که در موضوع خود عادم النظر است. روز عید اضحی جماعتی از تجار طهران به وشنوه آمدند و حقیر این موضوع را مذاکره کردم. جناب عمده الاعیان آقای حاج حسین آقا شالچیلار اظهار میل کرد که اگر ترجمه شود این کتاب به فارسی، ما در طبع آن حاضر هستیم. لذا گمان می کنم مقتضی است یا خود جناب مستطاب عالی یادگیری را وادار نمایید که ترجمه شود. پس از ترجمه وسائل طبع آن از این طریق و یا غیر این طریق فراهم خواهد شد. امیدوارم خداوند عزّ شانه موجبات آسایش جناب مستطاب عالی را فراهم فرماید. مرجو آنکه در مواقع توجه حقیر را فراموش نفرمایید. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ۱۸ محرم ۱۳۷۶، حسین الطباطبایی».

... استاد صدر بلاغی به نگارنده می گفت من در واقع به دستور آیت الله بروجردی به ترجمه کتاب پرداختم و قسمت عمده آن را هم آماده کرده بودم که رژیم ضد فرهنگ، از آن آگاه شد و روزی مأموری به منزل من آمد و همراه ترجمه کتاب، ما را با خود برد!

... چگونگی ماجرا را بهتر است نخست از زبان همان مأمور رژیم که سرهنگ عیسی پژمان نام داشت و خاطرات خود را دو سال پیش در پاریس منتشر ساخته است، بخوانیم... البته من فتوکپی مطلب مربوط به ایشان را به استاد صدر بلاغی فرستادم. پس از مطالعه، تلفنی به من گفتند: مطالب تقریباً درست است. همانطور که اتفاق افتاده نوشته است، اما به این نکته اشاره نکرده است که کتاب را پس از ترجمه کامل از من گرفتند تا همراه اجازه چاپ! به من پس بدهند! ولی اصل ترجمه مرا هم پس ندادند. اینک نخست، نوشته سرهنگ پژمان را می آوریم و سپس خلاصه ای از آخرین گفتگوی خود با استاد صدر بلاغی را در این زمینه نقل می کنیم:

بازجویی از آیت الله صدر بلاغی شیرازی

در دوران خدمت عادت بر این داشتم که زودتر از وقت معینه در سر خدمت حاضر و دیرتر از همه دست از کار بکشم. خدمت فرمانداری نظامی دو سره از ۸ صبح الی ۱۲ و از ۲ بعد از ظهر الی ساعت ۷ بعد از ظهر بود. اغلب به عناوین مختلف: انجام مأموریت، بازجویی از زندانیان در زندانهای فرمانداری نظامی، ملاقات با مأمورین و عوامل نفوذی و غیره، افسران یا اصولاً به اداره نمی آمدند یا وسط کار می رفتند. اکثراً تنها کسی که تا آخرین لحظه در پشت میز نشسته بود، من بودم... روزی رکن ۲ ستاد فرمانداری نظامی خالی از اغیار و خودی بود و ساعت حدود ۷ بعد از ظهر موقعی که من خود را جمع و جور می کردم که محل خدمت را ترک کنم، تلفن زنگ زد. خود را معرفی و در انتظار ارجاع امر شدم.

طرف مخاطب گفت: پژمان؟ من بختیارم! و بلافاصله گفت: امجدی هست؟ گفتم خیر، هیچ کس نیست، همه رفته اند. گفت فوراً بیا دفتر من. به فوریت به دفتر آجودانش که آن روز سرگرد باقرزاده بود وارد و گفتم که تیسمار تلفنی من را احضار کرده است. خاطرنشان می سازم که بختیار دو آجودان داشت به نام سرگرد صمصام و دیگری سرگرد باقرزاده که به نوبت یک روز در میان کار می کردند. گاهی هم اتفاق می افتاد که هر دو بودند. باقرزاده اجازه ورود داد. من وارد اطاق سرتیپ بختیار شدم، گفتم: موضوعی است که سابقه را در اختیارت می گذارم. می خواهم از همین ساعت تا هر ساعتی از شب و حتی تا فردا صبح هم طول بکشد، روی آن اقدام بکنی و نتیجه را هم در هر ساعتی از شب به من تلفن کنی. یک برگ کاغذ به من داد که نامه ای بود از یکی از دوستانش که از لبنان برای او فرستاده شده بود.

نامه راجع به موضوع کتابی بود از سخنان علی علیه السلام که نویسنده لبنانی استفاده کرده و جنبه های چپ گرایی و سیستم سوسیالیزم را با آن تطبیق داده بود و تذکر داده بود که یک جلد آن را نویسنده که اسمش را فراموش کرده ام، مستقیماً برای صدر بلاغی فرستاده که به فارسی ترجمه کند و به صورتی منتشر کنند. زیرنامه نوشته بود، مراتب از شرف عرض پیشگاه شاهنشاه گذشت. فرمودند فوراً و دقیقاً تحقیق و نتیجه را به عرض ما برسانید. به تاریخ همان روز.

بختیار گفت: متوجه مطلب شدی؟ گفتم: بلی. گفت: به دایره اجرائیات مراجعه کن. بدون ذکر هدف یک جیب در اختیار بگیر. آدرس منزل صدر بلاغی را به هر طریق که هست پیدا کن. او را با کتاب و ترجمه و هرچه مربوط به آن است دستگیر و بازداشت کن. لزومی ندارد به زندان ببری. بیاور اطاق خودتان، دقیقاً بازجویی و نتیجه را به من تلفنی خبر بده. یادآور شد به هیچ عنوان نمی خواهم احد دیگری از این موضوع آگاهی پیدا کند. و نام رئیس ستاد و رئیس رکن ۲ را برد.

پسر صدر بلاغی را در زمانی که در شیراز بودم، می شناختم. آن وقت مثل اینکه مشغول تحصیل در پزشکی ارتش بود و یکی از دوستان او که در دانشکده افسری بود و در زمان خدمت در شیراز که من رئیس دبیرستان نظام بودم شاگرد من بود. به او تلفن کردم و تلفن پسر صدر بلاغی را از او گرفتم. به منزلش تلفن کردم. خود آیت الله صدر بلاغی گوشی را برداشت. گفتم فلانی هستم از شیراز نامه ای دارم که می خواهم خدمت برسم! گفتند: مبارک است، اهلا و سهلا.

آدرس دقیق را به من داد و بیش از یک ربع ساعت طول نکشید که در اطاقش که دور تا دور مملو از کتاب و تعدادی هم روی زمین چیده شده بود، او را ملاقات کردم. زیر چشمی دیدم همان کتاب مورد نظر در کنارش باز است و نوشته های او که ترجمه از کتاب بود، در کنار دیگرش! آشنایی خودم را با پرسش بیان کردم. موضوع و مطلب را بدون هیچگونه حشو و زوایدی به او گفتم. جواب داد: در اختیار شما هستم.

کتاب و ترجمه ها را جمع کردم و در کیفی گذاشتم و راه افتادیم. جیب ارتشی را در یکی از کوچه های نزدیک منزلش نگهداشته بودم. به اتفاق به طرف جیب رفته هر دو سوار شدیم و به طرف فرمانداری نظامی رانیدیم. به اطاقم هدایتش کردم. با اجازه او پشت میز قرار گرفتیم. گفت: استغفرالله!

روحانی قدکوتاه، لاغر اندام، با ریش فلفل نمکی، چشمانی سیاه، عمامه ای سیاه نشانه از خانواده سادات بر سر، عبایی قهوه ای خوش رنگ نایینی بر دوش و لباس و یقه پیراهن و جوراب همه تمیز و مرتب بود. خیلی شمرده و با صرف لغات مؤدبانه ای صحبت می کرد. به محض قرار گرفتن در پشت میز اظهار تأسف کرد که اداره تعطیل است و آبدارخانه هم بسته که دستور جای بدهم. گفت: زیاد به جای آن هم از ساعات ۵، ۶

بعد از ظهر به بعد علاقه مند نیستم، ولی آیا می توانم سیگار بکشم؟ من هم همان کلمه او را تکرار کردم: استغفرالله. اول به من تعارف کرد. گفتم اصولاً نه چای و نه قهوه می خورم و نه سیگار می کشم، گفت: می گویند کشیدن سیگار آن هم کم، برای رفع غم و غصه بی ضرر نیست! گفتم هر دو زیان بخش است همان طور که گفتید هم سیگار و هم غم و غصه. ولی مگر شما غم و غصه ای هم دارید؟ گفت: زندگی در این جهان برای ما مشقت و رنج و غم و غصه است، زندگی حقیقی و واقعی ما در آن دنیاست. فهمیدم از عرفاست؟! سیگارش تمام شده بود و من هم آماده سؤال و جواب... پس از دو ساعت بازجویی دقیق و حتی ترجمه آیات یا جملاتی که هنوز ترجمه نکرده بود برای من تشریح و در نهایت صداقت همه چیز را بیان داشت.

حدود ساعت ۱۱ شب بود که کارم خاتمه پیدا کرده و اصولاً می باید به زندان می بردم و تحویلش می دادم و مراتب را هم تلفنی به سرتیپ تیمور بختیار گزارش می دادم. این کار را نکردم. تلفن را برداشتم و به منزل بختیار تلفن کردم. بختیار گوشی را برداشت و گفت: ها پژمان چه می کنی؟ جریان را به اطلاعش رساندم. نظرم را خواست. گفتم: ترخیص و رساندن به منزلش تا فردا صبح به محض ورود شما به دفتر، گزارش آن را تقدیم خواهم کرد. گفت: موافقم. ولی امشب را نگهش دارید تا ببینم فردا چه می توانم بکنم. متوجه شدم که باید به عرض برساند و کسب دستور از پادشاه ایران بکند. گفتم: مرد روحانی بسیار محترم و دانشمندی است. نگهداری او را در همین ستاد پیشنهاد می کنم. گفت: آنجا که وسائل خواب ندارد؟ گفتم: موافقت کنید، من ترتیب این کار را می دهم. گفت: بسیار خوب.

به آقای صدر بلاغی گفتم: یادداشتی بنویسید خطاب به خانواده که یک دست رختخواب به حامل ورقه بدهند و اگر لباس خواب، جانماز و هر چیز دیگر که تا فردا مورد نیاز است، بدهند راننده بیاورد و اطمینان بدهید که جای هیچگونه نگرانی نیست و فردا به منزل مراجعت می کنید. توصیه کنید که موضوع به هیچ کس گفته نشود. به همین طریق عمل کرد. یک میز بزرگ وسط اطاق بود؛ مثل میز کمیسیون. گفتم: روی این میز رختخواب را برای شما پهن خواهند کرد و فکر کنید امشب را در منزل من مهمان و به علت نواقص وسائل و امکانات دچار زحمت شده اید. باز هم تکرار کرد: استغفرالله. من مشقات و ناراحتی های زیادی در طول عمرم کشیدم و به ناراحتی و عذاب خو گرفته ام. جای بسیار خوب و راحتی است و هیچ نگرانی ندارم. تلفن منزلش را گرفتم. گوشی را به او دادم که با همسرش صحبت کند. خیلی متین و شمرده عین متن نامه ای را که نوشته و داده بود به راننده که ببرد منزلش، به همسرش گفت. یک کلمه بیشتر از آن نگفت. از او خداحافظی کرد و به منزل رفتم و ساعت ۶ صبح برگشتم.

گزارش مفصل مرتبی تهیه و آماده کردم. به آجودان بختیار تلفن کردم و گفتم که تیمسار با من کار فوری و ضروری دارند. به محض ورود به دفترشان فوراً به من تلفن بفرمایید. از همان ساعتی که وارد اطاقم شدم دیدم آیت الله بیدار است و نماز می خواند. تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم. صمصام گفت: فرمودند بیایید! رفتم. پس از ادای احترام، گزارشی که طی چهار صفحه بزرگ بود همه را به دقت خواند. گفت بسیار خوب است. کتاب و ترجمه هم که ضمیمه بود، نگاهی به آنها انداخت و چند سطر از مقدمه را که به عربی بود، خواند. تا آن وقت نمی دانستم، بعداً فهمیدم تحصیلات دوره دوم متوسطه را در لبنان گذرانده و با عربی آشنایی دارد.

بعد گفت: پهلوی خودت نگهشدار تا بعد دستور بدهم. نزدیک یک بعدازظهر بود که تلفن صدا کرد. باز هم صمصام بود. گفت: بیایید خدمتشان! رفتم. مثل اینکه تازه از شرفیابی برگشته بود، زیرا در یک کارتن آبی پرونده ها را زیر و رو می کرد که پرونده آیت الله را پیدا کند. گفت: مرخصش کنید. از او تعهد بگیرید که در طول مدت ترجمه حق ندارد رونوشت به کسی بدهد. بعد از ترجمه کامل به شما خبر بدهد تا دستور بدهم چه باید بکند. پرونده را من خودم نگه می دارم ولی کتاب و ترجمه را ببرید به او تحویل بدهید. به اطاق آمدم. تعهد را به همان صورت گرفتم و بردم به بختیار دادم که روی پرونده بگذارد. آیت الله را سوار جیب کرده و به در منزلش رساندم»^۱.

... من فتوکی این نوشته را همراه نامه ای خدمت استاد صدریلاهی فرستادم، تا اگر مطلبی گفتنی باشد، بنویسند و ما آن را در فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر»، به عنوان «تصحیح تاریخ» منتشر سازیم، ولی استاد بلاغی، طی نامه ای به اینجانب چنین نوشت:

به نام خدا

دوست دانشمند بسیار عزیز و شریفم جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای خسروشاهی (دام بقائه و عزه) نامه مهرآمیز آن جناب چند روز قبل وصول یافت. از توجه و تفقدی که نسبت به این ارادتمند بذل فرموده اید بسیار سپاسگزارم. اما در خصوص ماجرای کتاب الامام علی (ع) باید به عرض برسانم که شرایط حال و مزاج بنده آمادگی برای انشاء مطالبی راجع به آن کتاب ندارد، ولی همانطور که در مذاکرات تلفنی معروض داشتم هرگاه سؤالاتی به صورت مصاحبه پیرامون آن کتاب طرح شود، شاید بتوانم اطلاعات خود را در جواب بیان کنم.

ضمناً نامه ای هم که حضرت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره در این باره برای بنده فرستاده اند موجود است، و هرگاه مطالب آن منتشر شود، کمک مؤثری به روشن شدن وضعیت خواهد کرد. در پایان سلامت و توفیق آن جناب را در نشر حقایق از خدای کریم مسئلت دارم، و به دیدار آن بزرگوار بسیار مشتاقم. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته - ارادتمند صدر بلاغی ۲۰ دیماه ۷۲

... و همین نامه، مرا واداشت که به دیدار استاد صدر بلاغی بروم و تجدید عهدهی بکنم و گفتگوی کوتاهی با استاد بلاغی داشته باشم و البته ادامه آن را به وقت دیگر موکول کردیم که متأسفانه، ادامه آن مقدور نشد و استاد بلاغی درگذشت... اما آنچه که در نخستین گفتگوی کوتاه مطرح شد و پاسخهای ایشان، چنین است:

ماجرای ترجمه کتاب از زبان استاد صدر بلاغی

استاد چطور شد که شما به فکر ترجمه کتاب امام علی (ع) افتادید؟

«من نسخه ای از کتاب را خدمت آیه الله بروجردی فرستادم. ایشان خیلی به من لطف داشتند و اظهار محبت و علاقه می فرمودند. از لحن مرقومه های ایشان میزان لطفشان هم روشن می شود و به هر حال نامه ایشان که رسید، من احساس کردم که علاقه دارند کتاب ترجمه شود و من کار ترجمه را آغاز کردم... بعد از مدتی در بعضی از محافل صحبت از کتاب شد. بعضی ها انتقاد می کردند که مؤلف یک اشتراکی است و افکار کمونیستی دارد! من دفاع کردم و گفتم که به امر آیه الله بروجردی مشغول ترجمه آن هستم و افزودم که این چنین برداشت منطقی و صحیح از دیدگاههای اجتماعی - اقتصادی امام علی علیه السلام، توسط یک مسیحی واقعاً موجب افتخار است و کتاب به قول آیه الله بروجردی بی نظیر و یا عادم النظر است... ولی چیزی نگذشت که معلوم شد شیاطین کار خود را کرده اند...»

البته از سوی دیگر، آنها چون می دانستند که آیه الله بروجردی علاقه دارند کتاب ترجمه شود، به یکی از شخصیت های علمی محترم پیشنهاد کردند که برای جلب رضایت آقا، کتاب را ترجمه کند و متأسفانه او هم غافل از توطئه پشت پرده، در دام افتاد و کتاب را ترجمه کرد و بعد اضافاتی مثلاً در صفات ملوک عادل!! بر ترجمه کتاب افزود که هم تحریف حقیقت بود، هم تحریف تاریخ و هم تحریف ماهیت و هدف کتاب!!

خوب، استاد ماجرای دستگیری شما و توقیف کتاب و تعهدی که از شما گرفتند چگونه بود؟

«... در مورد گرفتاری هم، درواقع مطلب همان طور است که سرهنگ پژمان نوشته است. روزی یک نفر به من تلفن زد که از دوستان فرزندانم بوده و می خواهد مرا ببیند! ما هم گفتیم درب خانه ما باز است اهلا و سهلا... وقتی او آمد، خود را سروان یا سرگرد معرفی کرد و ما هم چیزی نگفتیم. او آمد و نشست و مأموریت

خود را بیان کرد و گفت که بدون سر و صدا باید برویم! و بعد کتاب و ترجمه را که در روی میز من بود، برداشت و در کیف خود جای داد و ما را هم با خود برد، توکل بر خدا کردیم و راه افتادیم. ما را به ساختمانی برد و نشستیم به گفتگو...

البته من نمی دانستم که محل بازجویی من کجاست؟ احترام ظاهر را حفظ کرد و آدم مؤدبی بود، اما معلوم نبود که اگر دستور دیگری از بالا می رسید، وضع چگونه می شد و ادب و احترام کجا می رفت؟ بازجویی که تمام شد، ما را ول نکردند و شب نگه داشتند و همانجا خوابیدم. البته گاهی هم با او شوخی می کردم، مثلاً می گفتم: دماغ شما چگونه؟ چاق است! یامی گفتم: یک سیگاری بکشید بی ضرر نیست!... از این شوخی های عادی خودمان، تا خیال نکند که حالا ما ترسیده ایم یا چیز دیگر!

اما اینکه او می گوید ما عارف بودیم... البته ادعایی نداشتیم و خود را هم عارف نمی دانیم، ولی اغلب اینها از بس با خودشان بیگانه اند و از رؤسایشان تبختر و پز دیده اند، وقتی با یک طلبه ی لاقیابی مثل من روبه رو می شوند و دو کلمه هم حرف حق می شنوند، روحشان تکانی می خورد و یاد عارف و عرفان می افتند.

در مورد مطالب آخر البته من یادم نمی آید که تعهدی سپرده باشم، ولی گفتند که شما ترجمه کتاب را تمام کنید و به ما بدهید تا ما زودتر اجازه نشر آن را از اداره فرهنگ بگیریم چون با جوئی که درباره کتاب درست شده است، به شما اجازه نشر نخواهند داد، بعد که ترجمه تمام شد، آن را از من گرفتند تا پس از یک هفته تحویل دهند! مدتی گذشت و خبری نشد. سرانجام من زنگ زد که آقا کتاب چی شد؟ اجازه چطور شد؟ پاسخ دادند که بررسی تمام نشده، هر وقت تمام شد خودمان خبر می دهیم!... و هیچوقت هم البته خبر ندادند و من هم علاقه نداشتیم که با اینها تماس بگیرم و به هر حال اصل ترجمه ما از بین رفت و یا اینکه در پرونده من در اسناد ساواک موجود است و اگر زحمتی نیست و مقدورتان هست از این آقایان پرسید، اگر ترجمه آنجا باشد به ما پس بدهند، یک مروری بکنیم و چاپ شود. چون ترجمه به دستور آیه الله بروجردی بود و من هم خیلی دقت کردم که خوب ترجمه شود و توضیحات لازمی را در پاره ای موارد، در پاورقیها به طور مشروح طبق نظر مرحوم آقا، بر آن افزودم. (این موضوع را در نامه دوم اشاره فرمودند که من عین نامه را به شما می دهم) متأسفانه غفلت شد و نسخه ای فتوکپی از کتاب برداشتیم و به هر حال به ظاهر زحمت ما هدر رفت، اما شما بعداً با ترجمه هر پنج جلد کتاب جرداق، در واقع خدمت را تمام و کمال انجام دادید و من خیلی خوشحال شدم. خداوند به شما پاداش دهد.»

نامه دوم آیت الله بروجردی در لزوم توضیحات...

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض می رساند مرقوم شریف که حاکی از صحت مزاج عالی بود واصل گردید. شرحی راجع به ترجمه کتاب الامام علی علیه السلام مرقوم داشته بودید مستحضر شدم. موقعی که این کتاب را برای حقیر فرستاده بودند فی الجمله مراجعه کردم و لکن مجال نداشتم که کاملاً آن را مطالعه بنمایم. به جناب مستطاب ثقه الاسلام آقای آقا لطف الله صافی ۲ دادم که به دقت مطالعه نمایند و نتیجه را به حقیر بگویند. ایشان بعد از مطالعه مواردی را یادداشت نموده و به حقیر دادند که سواد آن لفاً ارسال است ملاحظه فرمائید. و البته خود جنابعالی هم در مطالعه و مراجعه باین موارد و غیر این موارد توجه داشته اید. چنانچه در پاورقی توضیحات کامله راجع به این مطالب داده شود خوب است. دوام تاییدات جناب مستطابعالی را مسئلت می نماید. و ملتسم دعا هستم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۲۴ جمادی الثانیه ۱۳۷۶

(محل مهر) حسین الطباطبایی

به نظر شما چرا چنین کردند؟ آیا واقعاً یک کتاب برای رژیم اینقدر خطرناک بود که خود شاه رسماً در امر آن دخالت کند؟

«ببینید رژیم شاه فرهنگ شناس نبود و اصولاً هر نظام استبدادی - سلطنتی، به تعبیر قرآن مجید اهل فساد است نه اهل صلاح و اصلاح. فرض کنیم که محتوای کتاب، گرایش سوسیالیستی هم داشت؟ به نظر من حق آن بود که برای روشن شدن اندیشه ها، آن را منتشر سازیم... اینها از این کتاب جلوگیری کردند و نسخه ترجمه مرا دزدیدند، اما کتابهای لنین، مارکس و مائو در خارج چاپ می شد و به طور رایگان در اختیار جوانان ما قرار می گرفت و به هر حال در قرن بیستم و در آستانه تمدن بزرگ! ضبط و توقیف یک کتاب، واقعاً نشان دهنده اوج حماقت و ضدفرهنگ بودن یک رژیم بود...»

... بدین ترتیب متأسفانه تنها نسخه ترجمه شده از کتاب یک جلدی الامام علی (ع)، که با تأیید و توصیه مرحوم آیه الله بروجردی انجام یافته بود، و طبق نظریه ایشان، توضیحاتی نیز در موارد لازم، در پاورقیها، بر آن افزوده شده بود، مفقود گردید... اما ترجمه کتاب متوقف نشد و به یاری خدا اینجانب هر پنج جلد الامام علی را، که در واقع متن کامل و مشروح کتاب بود، ترجمه کردم که به ضمیمه توضیحات و پاورقیها، در موارد

و مورد نیاز، بارها در قم و تهران چاپ و در سراسر ایران منتشر شده است. خداوند استاد صدری بلاغی را غریق رحمت سازد و ما را توفیق خدمت عنایت فرماید. سیدهادی خسروشاهی

۱. اسرار قتل و زندگی سپهبد تیمور بختیار / تألیف سرهنگ پژمان، چاپ دوم، پاریس ۱۳۷۰، صفحه ۵۲ تا ۵۹.

۲. حضرت آیه الله صافی گلپایگانی هم اکنون یکی از مراجع مورد احترام در حوزه علمیه قم می باشند.

مقدمه: استاد سیدهادی خسروشاهی در تبریز متولد شد، پس از تحصیلات ابتدایی و گذراندن مقدمات در تبریز به قم عزیمت نمود. سطح و دروس خارج را در حوزه علمیه قم به پایان رساند و از محضر آیات عظام حاج آقا حسین بروجردی، حضرت امام خمینی، علامه طباطبایی و علمای دیگر قم استفاده کرد. نامبرده از سال ۱۳۳۳ فعالیت فرهنگی خود را آغاز و با بسیاری از نشریات مذهبی همکاری نمود. در پی پنج سال تصدی سفارت جمهوری اسلامی ایران در واتیکان، مرکز فرهنگی اسلامی اروپا در رم (ایتالیا) را در سال ۱۳۶۱ پایه گذاری و نشر ۱۵۰ نوع کتاب و نشریه به زبانهای ایتالیائی، فرانسه، انگلیسی و عربی از جمله قرآن مجید و نهج البلاغه را به انجام رسانید. وی مؤسسات مذهبی و پژوهشی دیگری را نیز بنیان گذاری کرده است. از ایشان تاکنون بالغ بر پنجاه اثر اعم از تألیفات و ترجمه به زبان فارسی و عربی به چاپ رسیده که از آن جمله است: تفسیر آیات مشکله (با همکاری استاد جعفر سبحانی)، دو مذهب، نبرد اسلام در آفریقا، قصه الحرب الشیوعی، عبدالله ابن سبا بین الواقع و الخیال، آراء فی الدین و سیاسه، العوده الی قرآن، دفاع از سید جمال الدین حسینی، و همچنین نشریه هفته نامه بعثت (از قم)، فصلنامه پیام انقلاب اسلامی (به زبان ایتالیایی از رم)، ماهنامه برای جهان نو (به زبان ایتالیایی) و سه مجله عربی و انگلیسی در اروپا نیز از کارهای دیگر اوست. (از «کیهان اندیشه» شماره ۲۸ - ویژه نامه قرآن مجید - اسفندماه سال ۱۳۶۸)

تاریخ آغاز ترجمه قرآن

به شهادت تاریخ، ترجمه بخشهایی از قرآن مجید به زبانهای مختلف - غیر عربی - از زمان خود پیامبر اکرم(ص) معمول گردید و طلایع آن هنگامی آغاز شد که بعضی از ایرانیان از «سلمان فارسی» درخواست نمودند که نخستین سوره قرآن - سوره فاتحه - را به زبان فارسی ترجمه کند و پیامبر اکرم(ص) نیز با این امر موافقت فرمود. (۱) البته یکی از پژوهشگران غربی به نام دکتر. ج. پیرسن، مدعی است که «ترجمه ای فارسی از قرآن، در زمان خلفای راشدین به دست سلمان فارسی انجام گرفت. و نیز گفته اند که قرآن کریم در سال ۱۲۷ هـ به زبان بربری، و در سال ۲۷۰ به زبان سندی، ترجمه شده است، ولی هیچ یک از اینها باقی نمانده است» (۲) و مدارکی نیز برای اثبات ادعای خود ارائه می کند. این امر، در واقع نشان می دهد که ترجمه قرآن مجید، از همان نخستین روزها آغاز شده است، ولی ترجمه در آن دوران، با توجه به شرایط و امکانات محدود، مانند عصر ما نمی توانست گسترش داشته باشد، همان طور که حفظ و نگهداری و تکثیر آنها نیز با مشکلاتی رو به رو بوده است. اصولاً با توجه به جهانی بودن رسالت پیامبر اسلام(ص)، انتقال پیام به ملت‌های دیگر،

ضروری می ساخت که یاران پیامبر(ص)، با زبانهای متداول عصر خود آشنایی داشته باشند و آیات یا بخشهایی از قرآن مجید را ترجمه و به ملل غیرعرب ابلاغ کنند. بی شک در غیر این صورت، به علت مقدور نبودن آموزش زبان عربی در سطح وسیع، امکان تفهیم و تبیین پیام قرآن به طور طبیعی از بین می رفت.

در همین رابطه است که می بینیم - به شهادت تاریخ - نامه های پیامبر اکرم(ص) به زمامداران کشورهای دیگر از جمله «نجاشی» پادشاه حبشه و «مقوقس» حاکم مصر و «هرقل» امپراتور روم و «کسری» شاه ایران و... چون متن عربی داشت و بعضی از آنها شامل آیاتی از قرآن مجید هم بود، توسط فرستادگان و سفیران پیامبر(ص) به زبان های آن بلاد، ترجمه می شده است. (۳) البته در مواردی هم ذکر شده است که طرف پیام - مانند امپراتور روم و یا اسقف اعظم آن دیار - از مترجمین خود، برای فهمیدن محتوای نامه و درک حقیقت پیام، استفاده می کرده اند. (۴) به طور کلی سفیران و فرستادگان پیامبر اکرم(ص) با زبانهای عصر خود، از جمله: عبری، سریانی، فارسی و... آشنا بوده اند. (۵) و به طور طبیعی هم قابل تصور نیست که با توجه به کثرت نامه های رسول اکرم(ص) (۱*) به رهبران و بزرگان کشورهای مختلف، فرستادگان پیامبر، با زبانها متداول آشنایی نداشته باشند، به ویژه که در روایاتی نقل شده که پیامبر(ص) اصحاب خود را به آموختن زبانهای ملل دیگر تشویق می کرد مثلاً به «زیدبن ثابت» دستور داد که زبان عبری و سریانی را یاد بگیرد و او هم به سرعت این دو زبان را فرا گرفت. (۶)

در واقع به علت ضرورت دعوت ملل دیگر و یا نیاز مردمی که به اسلام می گرویدند ولی زبان عربی را نمی دانستند، نخست یاران پیامبر و سپس دیگر مسلمانان صدر اسلام، مجبور به ترجمه قرآن مجید و یا بخشها و سوره هایی از آن به زبانهای معروف آن زمان بودند و به علت همین نیاز بود که بعضی از بزرگان فقه اهل سنت - مانند ابوحنیفه - فتوا دادند که به جای متن عربی سوره حمد، ترجمه آن در نماز خوانده شود (۷) اما این فتوا مورد تأیید دیگران قرار نگرفت، تا آنجا که خود «ابوحنیفه» هم بعد مجبور شد که از رأی خود عدول کند. سیوطی در این زمینه می نویسد: «... به طور مطلق، خواندن قرآن به غیر عربی جایز نیست، حال می خواهد کسی عربی را نیکو بداند یا نداند و چه در نماز باشد و چه در خارج از نماز، از ابوحنیفه نقل کرده اند که او به طور مطلق این امر را جایز دانسته است، لیکن در شرح «بزدوی» آمده است که ابوحنیفه از فتوای اول خود برگشت، و خواندن قرآن را به غیرعربی جایز ندانست...» (۸)

جواز یا عدم جواز ترجمه قرآن

در قرون نخستین بحث درباره جواز یا عدم جواز ترجمه قرآن بین فقها و اهل حدیث ادامه یافت و هر کدام طبق تشخیص، نظری ابراز داشتند... ولی این اختلاف نظرها، مانع از ترجمه قرآن مجید به زبانهای دیگر در

قرون اولیه نشد و - قدیمی ترین اثر فارسی، ترجمه تفسیری است منسوب به طبری که به فرمان منصور بن نوح سامانی، پس از استفتاء از علماء، درباره مشروعیت ترجمه قرآن مجید به فارسی - (۹) این کار توسط علمای بلاد! انجام گرفت. ... در قرن اخیر، به ظاهر در مسأله صحت ترجمه قرآن مجید به زبانهای دیگر، میان علمای بزرگ مذاهب اسلامی اختلافی خاص و قابل توجه دیده نمی شود (۲*) اما فتوای جواز قرائت نماز به زبانهای دیگر، که از طرف شیخ الازهر، «شیخ محمد مصطفی المراغی» صادر شد، با مخالفت قاطع علمای دیگر روبه رو گردید. (۱۰) و در مقابل، بعضی از سلاطین عثمانی هم هر نوع ترجمه ای از قرآن مجید را «ممنوع» اعلام نمودند (۳*) ولی با سقوط خلافت عثمانی و آمدن «مصطفی کمال» - آتاتورک - حتی «اذان» هم در مرکز خلافت عثمانی، به ترکی گفته می شد که به تدریج به علت مخالفت علمای اسلامی و عدم استقبال مردم مسلمان ترکیه، این امر منسوخ شد. تذکر این نکته ضروری است که در بین فقهای شیعه هرگز به جواز قرائت سوره یا آیه ای در نماز، به زبان غیرعربی فتوایی صادر نشده است، و در مقابل، شاید هیچ فقیهی در شیعه به «حرمت ترجمه قرآن» به زبانهای دیگر فتوا نداده است.

انگیزه و هدف ترجمه های نخستین

علی رغم آغاز ترجمه قرآن مجید به زبانهای آسیایی، آفریقایی - به طور کامل یا منتخب - در قرون نخستین اسلام، ترجمه قرآن به زبانهای اروپایی، با وجود تماس نزدیک و روابط تجاری یا سیاسی ملل اروپایی با اعراب، به ویژه ارتباط مستقیم آنها در اسپانیا، سیسل، رم، آثار نخستین ترجمه ها به قرن هشتم میلادی برمی گردد که اغلب آنها هم برای توزیع و نشر نبود. در واقع مترجمین آنها نمی خواستند - و یا نمی توانستند - با این اقدام خود، در نشر معارف قرآنی، در میان ملل اروپایی سهمیم باشند، بلکه به طور کلی این ترجمه ها به دستور و نظارت مستقیم پاپها و کشیشها، و عمدتاً برای مقابله و مبارزه با قرآن و اندیشه توحیدی به عمل آمد. تا آنجا که بعضی از نخستین ترجمه های لاتین - زبان علمی و رسمی متداول در آن زمان - مانند ترجمه کشیش ایتالیایی لودمیکو ماراچی **Lodovico Marraccio** همراه با «ردیه» محتوای آن، انجام پذیرفت.

و این کینه توزی و غرض ورزی پدران روحانی! همچنان ادامه یافت، تا آنجا که حتی بعضی از ترجمه های چاپ شده بعدی را علاوه بر ضمیمه داشتن «ردیه» برای آنکه از اهمیت قرآن مجید بکاهند و آن را کتابی غیر الهی قلمداد کنند، با نامهای گوناگون و جعلی مانند: «قرآن محمد»، «قرآن ترکها» و سرانجام «قرآن پیامبر ترکها» منتشر ساختند. مرحوم شیخ ابو عبدالله زنجانی، محقق معروف شیعی در کتاب «تاریخ القرآن» خود در رابطه با ترجمه های قرآن به «زبانهای غربی» می نویسد: «پس از آنکه لغت نامه ها و فرهنگ نامه ها تهیه و منتشر گردید، ترجمه قرآن مجید نیز آغاز شد و شاید نخستین ترجمه قرآن به زبان لاتین بود که - در سال

۱۱۴۳ م. - «روبرت کنت» با همکاری یک روحانی مسیحی اندلسی و یک دانشمند عرب، آن را انجام داد. در واقع قرآن از راه اندلس وارد اروپا شد و هدف از این ترجمه، عرضه آن به پدران روحانی برای رد آن بود. البته می بینیم که قرآن بعدها (۱۵۰۹ م.) به زبان لاتین چاپ شد، ولی هیچ کس حق نداشت که نسخه ای از آن را داشته باشد و یا آن را مطالعه کند، چرا که این چاپ فاقد رد لازم *Vefu tatiun* بود. در سال ۱۵۹۴ م. ترجمه هنکلمان و سپس ترجمه مراچی *Marracci* در سال ۱۵۹۸ م. همراه با ردیه منتشر گردید، که نسخه ای از آن در کتابخانه مبشرین آمریکایی در بیروت موجود بود. (۱۱)

پس در سال ۱۱۴۳ م. نخستین ترجمه قرآن مجید به زبان لاتینی به وسیله رابرت کتونی *Roboert of Ketton* - دانشمند انگلیسی - از مردم کتن *Ketton* انجام شد، این امر، به دستور و هزینه یک کشیش عالی رتبه فرانسوی به نام پطرس جلیل *Peter the Venerable* مسؤول دیرکلونی *Clouny* - شهری در مشرق فرانسه - عملی شد. متأسفانه همان طور که تاریخ نشان می دهد، هدف اصلی این کشیش هم مانند همکاران دیگر او تحقیق و بررسی و شناخت حقیقت مذهب جدید نبود و با توجه به جو حاکم بر اروپا، زیر سایه سیاه و تاریک پدران روحانی قداره بند که جنگهای صلیبی را به راه انداخته بودند، دانشمندان و اهل علم در غرب هم نتوانستند به «اسلام شناسی» حداقل به مفهوم عام آن که بعدها آغاز شد، بپردازند. در واقع چون در این دوران، نبردهایی بین مسلمانان و مسیحیان در مغرب و مشرق در جریان بود، امکان هر گونه کار علمی و تحقیقی از همه سلب شده بود، شاید هم به علت تسلط ترکهای عثمانی بر سرزمین «مجارستان» و ترس سیاستمداران از توسعه سلطه ترکها بر تمامی اروپا، پدران روحانی را وادار کرد که با چاپ و نشر کتابهایی در رد «قرآن» و برضد «پیامبر» مسیحیان را برای مبارزه با «دشمن» آماده سازند!

حتی «لوتر» مؤسس مذهب پروتستان، کتاب مونتکروچه *Montecroce* را که به زبان لاتین در رد قرآن نوشته شده بود، به زبان آلمانی ترجمه کرد. وی در مقدمه آن می نویسد: «من این کتاب را قبلاً خوانده بودم، ولی صحت مطالب آن را باور نداشتم تا آنکه ترجمه ای از قرآن به دستم رسید و با مطالعه آن - در سال ۱۵۴۲ م. - دیدم که آنچه را که مؤلف به اسلام نسبت داده درست است! و به همین دلیل به ترجمه آن پرداختم.» البته لوتر در ضمیمه همان کتاب، توضیح می دهد: «حل اختلاف میان مسلمانان و مسیحیان از راه گفتگو و فرهنگ، امکان ندارد و چون مسلمانان از تورات و انجیل بیزارند و قلبشان سخت شده امکان مسیحی شدن آنان نیز در میان نیست آنها فقط قرآن را قبول دارند و دلیل و برهان نمی پذیرند!» بدین ترتیب روشن می شود که نشر ترجمه قرآن به زبان لاتینی و آلمانی به توصیه یا همکاری لوتر هم برای درک حقیقت و شناخت اسلام و قرآن نبوده، بلکه برای «رد» آن و آماده ساختن مسیحیان، از لحاظ ذهنی و فکری، برای جنگ با مسلمانان بوده است.

در سال ۱۵۴۲ م. دو فرد آلمانی و سویسی که مجموعه ای از کتب و رسائل ترجمه شده از زبان عربی به لاتین را مخفیانه و بدون ردیه! چاپ کرده بودند، گرفتار دادگاه شورای شهر «بازل» شدند. بوخمان که خود را بایلیاندر می نامید به همکاری «هریست» که به نام اپورونیوس معروف شده، اقدام به چاپ ترجمه روبرت کتونی از قرآن مجید به زبان لاتین، نمودند، در حالی که در سال ۱۵۳۶ م. ناشر دیگری که ترجمه قرآن مجید به زبان لاتین را در «بازل» چاپ کرده بود در دادگاه بازل محکوم و کتابهای وی «ممنوعه» اعلام شده بود. پیشرفت مسلمانان ترک تا مجارستان، از نظر حاکمیت سیاسی - مذهبی اروپا یک خطر جدی برای کل اروپا محسوب می شد و به همین دلیل و برای جلوگیری از نشر اندیشه مسلمانان، «شورای شهر بازل» نشر قرآن را غیر قانونی اعلام کرده بود. به هر حال «اپورونیوس» به علت این اقدام غیر قانونی به زندان رفت ولی وی از محافل روشنفکری و از دربار امپراتور کارلوس پنجم درخواست کمک کرد و اعلام داشت که «هدف ما شناساندن عقاید دشمن بود».

و این بهانه مورد پسند گروهی از جمله «لوتر» گردید و لوتر پس از مطالعه همین ترجمه از قرآن و ردیه ای که ضمیمه آن بود، با ترجمه آن به آلمانی همراه مقدمه ای دیگر موافقت کرد، و طی نامه ای به «شورای شهر بازل» اعلام داشت که نشر این کتاب در میان مسیحیان یک امر واجب و ضروری است. سرانجام شورای شهر بازل با استناد به نامه لوتر، اپورونیوس را از زندان آزاد کرد و اجازه چاپ و نشر مجموعه مزبور را صادر نمود به شرط آنکه از فروش آن در بازل خودداری کنند! مجموعه مزبور در ژانویه ۱۵۴۳ م. به نام **Machumetisejsgue. successorum vitae aldoctina ipseque Alcoranus,...** Basel 1543 منتشر گردید، (۴*) ترجمه ای که از قرآن مجید در این مجموعه، به زبان لاتین نقل شده است، همان ترجمه چهارصد سال پیش لاتینی بود که به دستور پطرس مقدس تهیه شده بود، و بایلیاندر آن را همراه رسائلی دیگر منتشر ساخت که علی رغم کاستی و اعمال عرض ها، همواره به عنوان یک منبع مورد استناد درباره اسلام و قرآن در نزد اروپاییان قرار گرفت. (۱۲)

نخستین ترجمه های قرآن به زبانهای اروپایی

الف - لاتین: همان طور که توضیح داده شد، قدیمی ترین و در واقع نخستین ترجمه قرآن به زبانهای اروپایی، همان ترجمه لاتینی بود که در سال ۱۱۴۳ م. انجام گرفت. این ترجمه به وسیله روبرت کتونی، به دستور پطروس مقدس مسئول دیر کلونی به عمل آمد، ولی در اختیار عموم قرار نگرفت، تا آنکه در سال ۱۵۴۳ م. به سفارش و مقدمه لوتر، چاپ شد. (۱۳) نسخه ای از این ترجمه، به خط خود مترجم در کتابخانه قورخانه **Bibliothegue de L'arsenal** در پاریس موجود است. (۱۴) با بررسی این ترجمه و تطبیق آن با

متن عربی، روشن می شود که تفاوت‌های زیادی بین آن دو وجود دارد و در واقع تلخیصی از آیات قرآنی به زبان لاتین است که پدران روحانی مسیحی پنج قرن تمام در مشاجرات بیهوده خود علیه اسلام و قرآن از آن استفاده کرده اند. (۱۵) این کار، چهار سال قبل از دومین جنگ صلیبی انجام گرفت و «بانیان» آن به طور صریح اعلام کردند که هدف آنها از این امر، تبلیغ علیه اسلام بوده است. (۱۶) و البته تا عصر رنسانس نیز همین وضع استمرار داشت.

ب - اسپانیایی: پس از ترجمه لاتین، نخستین ترجمه قرآن مجید به زبان اسپانیایی توسط ابراهام طلیطله ای A.oftoledo به دستور آلفونس دهم به عمل آمد، ولی این هم ترجمه کامل قرآن نبود، بلکه فقط هفتاد سوره از قرآن مجید را شامل می شد و همین ترجمه نیز مأخذ اصلی ترجمه نخستین قرآن به زبان فرانسه بود. اما اولین ترجمه ای که از قرآن مجید، به زبان اسپانیایی، در سال ۱۸۴۴ در مادرید چاپ شد، ترجمه گربروبلس Gerber de Roblee بود.

ج - ایتالیایی: نخستین ترجمه کامل قرآن مجید در زبان اروپایی جدید، ترجمه آندره آ آرپوین Andrea Arrivabne به ایتالیایی بود که در سال ۱۹۴۷ م. به عمل آمد. علی رغم ادعای ترجمه مستقیم از متن عربی، آشکار است که این ترجمه، بازنویسی همان متن تلخیص شده رابرت کتونی است که تعدادی نیز از تاریخ صدر اسلام و زندگی پیامبر اسلام (ص) را شامل است. (۱۷)

د - آلمانی: سولومون شوایگر SoloMon Schweigger واعظ کلیسای شهر «فراونن گیرشه» در نورنبرگ، از روی متن ایتالیایی، به ترجمه آلمانی قرآن پرداخت و به عنوان «قرآن ترکها!» برای بار دوم در سال ۱۶۱۶ م. به چاپ رسید. ولی کشیشان شایع کردند که هرکس دست به چاپ قرآن بزند و یا حتی نیت چاپ آن را داشته باشد، به مرگ جانکاه، پیش از اجل طبیعی خواهد مرد. (۱۸)

ه - هلندی: ترجمه هلندی قرآن مجید، با استناد به ترجمه آلمانی شوایگر در سال ۱۶۴۱ م. در هامبورگ عرضه شد! و بعدها، در سال ۱۶۸۱ م. بدون ذکر نام مترجم، منتشر گردید.

و - فرانسه: در زبان فرانسه، آندره دوریه Andreere duryer که مدتها به عنوان کنسول فرانسه در اسلامبول و مصر به سر برده بود، نخستین ترجمه قرآن مجید را از روی متن عربی عرضه داشت که در سال ۱۶۴۷ م. در پاریس به چاپ رسید. از این ترجمه تا سال ۱۷۷۵ م. چاپهای متعددی عرضه شد و به علت نزدیکی آن با متن اصلی قرآن، مورد استفاده ترجمه های بعدی اروپایی قرار گرفت. لازم به تذکر است که همه چاپهای این ترجمه، شامل مقدمه ای تحت عنوان «چکیده ای از مذهب ترکها!» درباره اسلام می باشد.

ز - انگلیسی: علاوه بر ترجمه منتخب قرآن مجید که در سال ۱۵۱۵ م. در لندن به چاپ رسید، در سال ۱۶۴۸ م. نخستین ترجمه کامل قرآن به زبان انگلیسی توسط الکساندر روس Alexander Ross از روی ترجمه «ریه» به عمل آمد. ولی بعدها جورج سیل Gorge Sale به ترجمه قرآن به طور مستقیم و از روی متن عربی پرداخت، که در سال ۱۷۳۴ م. چاپ اول آن در لندن منتشر گردید و سپس بارها و به طور مکرر در آمریکا و انگلیس به چاپ رسید و مورد استفاده دیگر مترجمان در زبانهای اروپایی قرار گرفت. البته نالینو Nallino اعتقاد دارد که مقدمه معروف سیل، با استفاده از نوشته های «ماراچی» تهیه شده است.

درباره ترجمه کشیش ماراچی

دومین ترجمه لاتین، به طور مستقیم از روی متن عربی، توسط کشیش لودوویکو ماراچی Ludovico Marraci انجام گرفت که در سال ۱۶۹۵ م. برای اولین بار تحت عنوان Alcorani Textus در «پادوا» منتشر شد که ترجمه همراه با متن و به اضافه یادداشتهای زیادی است که نشان می دهد «هدف وسیله را توجیه می کند»، و چون ترجمه برای پدران روحانی تهیه شده، همراه با ردیه است. این ترجمه در سال ۱۶۹۱ م. تحت عنوان: Prodomus ad Refulationem Alcorani در «رم» تجدید چاپ شد. برای شناخت بیشتر ماهیت ترجمه «ماراچی» بی مناسبت نیست که از نظریه آبروی در این رابطه، آگاه شویم، «ماراچی، مترجم ایتالیایی، در سال ۱۶۹۸ م. متن عربی و ترجمه قرآن را به زبان لاتین منتشر کرد. ترجمه وی از منشأ تعصب و غرض سرچشمه می گیرد. او در ترجمه قرآن از کشیشان الهام می گرفت. ماراچی ترجمه خود را در شهر پادوا، در سال ۱۶۹۸ م. انجام داد .

ولتر می گوید که ماراچی هرگز به شرق سفر نکرد. او یکی از کشیشان نزدیک و مقرب دربار پاپ انیوسان بود و اثر خود را به پادشاه مقدس رومی موسوم به «لئوپولد اول» اهداء کرد. ماراچی در مقدمه ترجمه کتاب قرآن خویش، فصل مشبعی از اطلاعات و معلومات خود را در مورد اسلام و محمد(ص) به رشته تحریر درآورد که حکایت از غرض و تعصب و کینه دیرینه وی نسبت به اسلام می نماید. به طوری که جرج سیل با اشاره به این مورد می نویسد: «در قرون متمادی اطلاعاتی که اروپاییان از اسلام و قرآن اخذ کرده بودند، از مجرای متعصبین مسیحی بود که بر مبنای اغراض و کینه توزی و تعصب نهاده شده و پر از بهتان و افترا بوده است که محسنات مسلمانان به کلی در بوته نسیان گذاشته شده و اگر بحثی از معایب آنان به میان می آمد کاهی را به اندازه کوهی با عظمت جلوه می دادند.»(۱۹)

اینها نمونه هایی از ترجمه هایی است که در اروپا، و عمدتاً زیر نظر پاپها و پدران روحانی، برای مبارزه با اسلام انجام گرفته است. بررسی انگیزه های غیر اخلاقی پدران روحانی یا همکاری استشراق با استعمار، که تا عصر ما ادامه یافته از موضوع بحث این مقاله خارج است، ولی این امر به آن معنا نیست که صاحبان زور و زر و تزویر، برای همیشه در کار خود موفق بوده اند. در عصر ما افراد و پژوهشگران بی غرضی نیز یافت شده اند که به دنبال شناخت حقیقت و یا در راه ایجاد تفاهم جهانی و شناساندن ماهیت دعوت پیامبر اکرم (ص) به ترجمه و نشر قرآن به زبانهای اروپایی پرداخته اند.

دکتر محمد حمیدالله حیدرآبادی (۵*) - استاد اسبق دانشگاه های «حیدرآباد» و «سوربن» و «اسلامبول» - در دیداری که نگارنده در سال ۱۳۴۷ شمسی در پاریس با وی داشتم می گفت: «قرآن مجید تاکنون به بیش از صد زبان در سراسر جهان ترجمه شده است و در برخی از زبانها، دهها بار توسط مترجمین متعدد ترجمه گردیده است». برای نمونه می توان گفت که در زبان انگلیسی قرآن مجید بیش از پنجاه بار (۶*) و در زبان لاتین بیش از چهل بار ترجمه شده است و من برای معرفی این ترجمه ها کتابی نوشته ام به نام قرآن در هر زبان *Quran in Every Language* که چندین بار در حیدرآباد چاپ شده است. دکتر حمید الله سپس گفت: «من برای نخستین بار این کتاب را در سال ۱۳۶۴ هجری (۱۹۴۰ م) - نیم قرن پیش - منتشر ساختم که شامل دو موضوع عمده بود.

۱- فهرست ترجمه های قرآن در هر زبان، که تا آن تاریخ منتشر شده بود، با نام مترجم، تاریخ و محل چاپ آنها.

۲- نقل نمونه ای از ترجمه نخستین سوره قرآن - فاتحه - در هر یک از زبانها. البته در این کتاب اصول کلی کتابشناسی توصیفی مراعات شده است».

وی سپس ادامه داد: «من در نخستین چاپ کتاب، شرح ترجمه قرآن به ۲۳ زبان و در چاپ دوم به ۴۳ زبان و در چاپ سوم به ۶۷ زبان از زبانهای دنیا را آورده بودم و اکنون بایلوگرافی *Bibliography* کاملتری را درباره قرآن آماده کرده ام که در آن بیش از صد نوع ترجمه قرآن به بیش از صد زبان را معرفی کرده ام و امیدوارم که این متن تکمیل شده کتاب را به مناسبت چهاردهمین قرن نزول قرآن منتشر سازم». دکتر حمیدالله گفت: «در سال ۱۹۵۹ میلادی موفق شدم که قرآن را به زبان فرانسه ترجمه کنم و نخستین چاپ آن در دوازده هزار جلد منتشر شد که بلافاصله نسخه های آن در عرض دو هفته نایاب گشت و سپس در همان سال در پانزده هزار نسخه تجدید چاپ شد که تا آخر همان سال نسخه های آن نیز تمام شد و هم اکنون این ترجمه

برای بار سوم چاپ می شود. من در این ترجمه مقدمه ای درباره تاریخ تدوین قرآن مجید، و چگونگی محفوظ ماندن آن از هرگونه تحریف و دستبرد در طول قرن‌ها، و همچنین فهرستی از ترجمه های قرآن به زبانهای اروپایی آورده ام» (۲۰).

آخرین تحقیقات ایشان، نشان می دهد که هم اکنون قرآن مجید به بیش از ۱۲۰ زبان در جهان ترجمه شده و از این میان در زبانهای اروپایی بالغ بر ۴۴ زبان و گویش محلی اروپایی ترجمه و چاپ شده است. این تحقیق با شرح لازم در مقدمه آخرین چاپ ترجمه وی از قرآن مجید به زبان فرانسه، آمده است.

۱- المبسوط، سرخسی - شمس الائمہ - چاپ بیروت ۱۹۷۹ م، دارالمعرفه، ج ۱ ص ۳۷، مقاله «تراجم القرآن الکریم الی اللغات الاجنبیه»، دکتر محمد حمید الله حیدرآبادی، المجله العربیة، شماره ۴، ص ۲۵، مورخ ۱۹۷۷ م.

۲- نشریه «تحقیقات اسلامی» سال دوم، شماره ۱، ۱۳۶۶، مقاله «ترجمه های موجود قرآن کریم به زبانهای گوناگون» ج. د. پیرسن، ص ۱.

۳- برای تفصیل مراجعه شود به: الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۳۵۸، الاصابه، العسقلانی، چاپ مصر، ص ۵۶۱، «مجموعه الوثائق السیاسیه للعهد النبوی، و الخلفه الراشده»، دکتر محمد حمیدالله، چاپ بیروت، ص ۸۶ و ۸۷ (این کتاب توسط دکتر مهدوی دامغانی به فارسی ترجمه و تحت عنوان «وثائق» چاپ شده است)

۴- مکاتیب الرسول، استاد علی احمدی میانجی، از محققین حوزه علمیه قم، چاپ سوم ۱۳۶۳ ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۶۹.

۵- به مدارک ذکر شده در شماره ۳ مراجعه شود.

۶- الاصابه، العسقلانی، ص ۵۶۱، مکاتیب الرسول، ج ۱ ص ۲۱.

۷- المبسوط، ج ۱ ص ۳۷، الکشاف، زمخشری، ص ۵ و ۲۴۱.

۸- دائره المعارف قرآن، دکتر محمد جعفر اسلامی ترجمه «الاتقان» جلال الدین سیوطی، ج ۲، ص ۳۶۶، چاپ اول، ۱۳۶۳.

۹- نشریه تحقیقات اسلامی، سال دوم شماره ۱، ص ۲، ۱.

۱۰- ترجمه القرآن و نصوص العلماء شیخ محمود شلتوت، چاپ قاهره، ص ۱۲۳-۱۳۴.

برای آگاهی از دیدگاه موافقان ترجمه، رجوع شود به: بحث «فی ترجمه القرآن الکریم و احکامها» شیخ مصطفی المراغی، «الادله العلمیه فی جواز ترجمه معانی القرآن الی اللغات الاجنبیه»، محمد فرید وجدی. و نیز در مورد آراء مخالفان مراجعه شود به: «ترجمه القرآن الکریم غرض للسیاسه و فتنه فی الدین»، ادیب محمد هیهادی «القول السوید فی حکم ترجمه القرآن المجید»، محمد مصطفی الشاطر. و در زبان فارسی، برای اطلاع از نظرات طرفین، مراجعه شود به کتاب «تاریخ قرآن» شادروان استاد محمود رامیار، چاپ دوم ص ۶۴۸-۶۵۲.

۱۱- تاریخ القرآن، ابو عبدالله زنجانی، چاپ قاهره، ص ۶۹، ۱۳۵۴ هـ ۱۹۳۵ م. (در ترجمه فارسی این کتاب مترجم نام پانزده خاورشناس معروف که قرآن و بعضی از تفاسیر را ترجمه یا چاپ کرده اند، ذکر کرده است. رجوع شود به: تاریخ قرآن ترجمه ابوالقاسم سحاب، چاپ تبریز، ۱۳۴۱، ص ۱۲۳-۱۲۷ این کتاب با مقدمه و شرح زندگی مؤلف و مترجم، به همت محقق عالیقدر، مرحوم واعظ چرندابی چاپ شده است.

۱۲- محمد خاتم پیامبران، ج ۲، صفحه ۲۱۸-۲۲۰، چاپ اول، ۱۳۴۸ مقاله مرحوم مجتبی مینوی (نشریه حسینیّه ارشاد، زیر نظر استاد شهید مرتضی مطهری).

۱۳- مقدمه عربی «بیلوگرافی جهانی» ترجمه های قرآن، دکتر اکمل الدین احسان اوغلو، چاپ استانبول، ترکیه، ص ۲۵، (در متن اصلی کتاب ص ۲۸۵ هم در ذیل معرفی قرآن شماره ۱۰۳۲ به این امر تأکید شده است).

۱۴- تحقیقات اسلامی، سال دوم، شماره ۱، مقاله ج - د پیرسن، ص ۶.

۱۵- در آستانه قرآن، مقدمه رژی بلاشر بر قرآن مجید، ترجمه دکتر محمود رامیار، چاپ دوم ۱۳۶۵، ص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۱۶- تاریخ قرآن، دکتر محمود رامیار، چاپ دوم، ۱۳۶۲، صفحه ۶۵۴.

۱۷- تاریخ قرآن، رامیار، ص ۶۵۵، تحقیقات اسلامی ص ۷، در آستانه قرآن، ص ۲۹۳.

۱۸- دائرة المعارف قرآن کریم، گردآوری شیخ حسن سعید، ج ۱، چاپ تهران ۱۴۰۶ هـ، ص ۲۳، قرآن و ترجمه های آن از محمد یوسف اریکسون و دکتر محمدعلی نجفی.

۱۹- تاریخ سیر ترجمه قرآن در اروپا و آسیا، ترجمه و اقتباس: جواد سلماسی زاده، چاپ تهران، ۱۳۴۲، ص ۸۶ (این کتاب که ظاهراً تنها کتاب به زبان فارسی در این زمینه است، دارای نواقصی است که ای کاش مترجم محترم آن به تکمیل آن می پرداخت و خلأ را پر می کرد).

۲۰- در مصاحبه های دکتر حمیدالله با مطبوعات اسلامی، از جمله هفته نامه «رادیانس» چاپ دهلی نو و ماهنامه «المسلمون» چاپ ژنو، این مطلب آمده است.

۲۱- برای تفصیل رجوع شود به مقدمه دکتر حمیدالله بر ترجمه قرآن مجید به زبان فرانسه LESAINت CORAN چاپ هشتم، بیروت، آنکارا، دارالهلل، ۱۹۷۳ م، ص ۱،

*۱ تعداد نامه های پیامبر(ص) به شاهان و بزرگان اقوام و ملل بالغ بر ۳۱۶ نامه معرفی شده که متن اغلب این نامه ها با شرح لازم و ذکر مصادر، نقل شده است. (مکاتیب الرسول، علی احمدی میانجی مقدمه).

*۲ شاید آخرین شخصیت علمی معروف که ترجمه قرآن را به طور کلی حرام می داند، شیخ عبداللطیف السبکی عضو مجلس اعلاى شئون اسلامى مصر باشد که در کتاب خود ترجمه قرآن را غیر ممکن و در نتیجه اقدام به آن را حرام می داند، (ر.ک. «فی ریاض القرآن» تألیف وی چاپ قاهره ۱۹۶۳ م ص ۱۱۸ - ۱۲۸)

*۳ سلطان عبدالحمید دوم، ترجمه قرآن را به زبان ترکی مطلقاً ممنوع کرده بود، ولی پس از اعلام قانون اساسی ترکیه در سال ۱۹۰۸، بعضی از نویسندگان ترک ترجمه آن را آغاز کردند و اولین ترجمه، از «ابراهیم حلمی» است.

دائرة المعارف قرآن کریم گردآوری از شیخ حسن سعید، ج ۱، ص ۲۸ مقاله محمد یوسف اریکسون و دکتر محمد علی نجفی (از سویس) چاپ تهران، ۱۴۰۶

*۴ مجموعه بایبلیاندر با مقدمه مارتین لوتر، در سه مجلد چاپ شده است. رساله ردیه کاردینال نیکولاس کوسانی، به نام: Cribratio Alcorani نیز ضمیمه همین مجموعه است.

*۵ دکتر حمید الله شخصیت علمی اسلامی برجسته ای است که سالیان دراز در غرب به نشر اندیشه اسلامی پرداخته است. وی که به زبانهای: اردو، هندی، آلمانی، فارسی، انگلیسی، فرانسه و عربی تسلط کامل دارد، دارای آثار محققانه ای است که از آن جمله است: ترجمه کامل قرآن مجید به زبان فرانسه، رسول اکرم(ص) در میدان جنگ - ترجمه مرحوم سید غلامرضا سعیدی -، قرآن در هر زبان، و مجموعه «الوثائق السیاسیه» که به زبان فارسی نیز ترجمه شده است.

*۶ وی در مقدمه چاپ هشتم قرآن مجید به زبان فرانسه، ۸۶ نوع ترجمه به زبان انگلیسی را با مشخصات کامل ذکر می کند، ولی در نامه ای که بعد از آن به اینجانب نوشته اند، این تعداد را هم اکنون بالغ بر یک صد نوع می داند (قرآن مجید به زبان عربی و انگلیسی، چاپ رم، ایتالیا، ۱۹۸۴ م.، مقدمه نگارنده، ص ۳).

«امپریالیسم و تبشیر در خلیج فارس» موضوع سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین سید هادی خسروشاهی در کنفرانس بین‌المللی خلیج فارس بود که در آن به پیشینه مبلغان مسیحی خاصه مبلغان آمریکایی در خلیج فارس پرداخته شده است. خلیج فارس وسعتی معادل ۲۶۰ هزار کیلومتر مربع و ۳۰۰۰ کیلومتر ساحل و مرز دریایی، و منابع سرشار نفتی و اهمیت استراتژیک و سوق الجیشی، از نخستین روزهای تاریخ خود همواره مورد توجه و علاقه قدرت‌های سلطه‌گر بوده است. با صرف نظر از تاریخ دیرین و دور، به بررسی اجمالی تاریخ نفوذ سلطه‌استعماری اروپایی - آمریکایی در چند قرن گذشته و به ویژه نقش مبلغان مسیحی در توسعه «فرهنگ» استعماری می‌پردازیم. (۲۹ آبان - اول آذر ۱۳۶۸)

پرتغالی‌ها

به دنبال کشف راه آبی دماغه امید نیک توسط پرتغالی‌ها در سال ۱۴۹۸ م، و راه یابی آنان به کرانه‌های هندوستان، پرتغالی‌ها نخستین استعمارگران اروپایی بودند که راهی منطقه دریای عمان و خلیج فارس شدند و با توجه به موقعیت استراتژیک و تجاری خلیج فارس، آنها بندرها و جاهای متعددی را در خلیج فارس اشغال کردند. خرابه‌هایی که از آثار پرتغالیان در منطقه باقی مانده، از جمله دو قلعه و یک کلیسای بزرگ در «مسقط» - که تا سال ۱۵۶۰ م در آنجا بودند - و همچنین ویرانه‌های باقیمانده از ساختمانهای اداری آنان در «بندر عباس» نشان می‌دهد که پرتغالیان آمده بودند که برای همیشه! بمانند. ولی در سال ۱۶۲۲ میلادی نیروهای استعماری انگلیس آخرین سربازان پرتغالی را از «قشم» بیرون راند. و سپس شهر هرموز با همکاری نیروهای ایرانی، از وجود سربازان پرتغالی پاک شد و سرانجام آنها مجبور شدند که با «شاه عباس» یک پیمان عدم تعرض امضا کنند.

در تمام این مدت، پدران روحانی - مسیحی، به بهانه «تبشیر پیام صلح و دوستی مسیح!» در کنار نیروهای مسلح اشغالگر پرتغال‌ها قرار داشتند و به ظاهر به تبشیر مسیحی گری و در واقع به تحکیم پایه‌های قدرت و سلطه نیروهای اشغالگر مشغول بودند. پیر دو بریزوئلا - Pierre de Brizuella - کشیش پرتغالی، در یک تحقیق تاریخی که به آکادمی تاریخ «مادرید» عرضه داشته، تصویر روشنی از همکاری مشترک پدران روحانی با نیروهای اشغالگر پرتغالی را ترسیم می‌کند. و اصولاً در آن دوران دستور مستقیم پاپ «الکساندر ششم» این بود که مردم همه سرزمین‌هایی که توسط نیروهای پرتغالی - یا دیگران - کشف و فتح می‌شوند، باید به «مسیحیت» بپیوندند! و به دنبال آن، به دستور «کاردینال خیمنز» میسیونرهای مسیحی، پیشاپیش سربازان

متجاوز حرکت می کردند و ضمن تقویت روحیه سربازان بیگانه، با نشر اندیشه های تسلیم طلبانه در میان مردم بومی، به تحکیم پایه های قدرت استعمار می پرداختند.

هلندی ها

وقتی هلندی ها اجازه باز کردن دفتر بازرگانی در منطقه «هرموز» را به دست آوردند، بلافاصله دفتر «کمپانی هند شرقی هلند» با نام اختصاری «V.O.C» را در سال ۱۶۲۳ میلادی در «بندر عباس» باز کردند و پدران روحانی را نیز همراه داشتند که باز ظاهراً برای تبشیر مسیحیت در میان مردم بومی منطقه آمده بودند، به ویژه که قرارداد تجاری هلند با شاه عباس، نوعی حقوق «کاپیتولاسیون» برای آنها قائل شده بود و طبق آن، «حق ساختن کلیسا و مراکز مذهبی به مردم هلند در ایران» داده شده بود که در واقع برای تبلیغ «تسلیم مردم مسلمان» منطقه بود. و جالب آنکه، طبق ماده ۱۳ این قرارداد، «اگر یکی از اتباع هلند مسلمان می شد، فرمانده هلندیهای مقیم ایران حق داشت او را دستگیر و اموالش را مصادره نماید. و او را از ایران طرد نماید.» البته این امر می تواند نشان دهنده نخسیتن نمونه های آزادی های دمکراتیک غربی! تلقی شود (۱).

فرانسوی ها

استعمار فرانسه نیز از نیروهای پدران روحانی، برای تبشیر در همه مناطق اشغالی در سراسر دنیا استفاده می کرد. در واقع پدران روحانی فرانسه، سربازان بی مزد و مواجب ارتش استعماری فرانسه بودند. گروه های تبشیری فرانسوی، در دوران صفویه از راه خلیج فارس به ایران اعزام شدند. دستورالعمل «لوئی دهی» که توسط «لوئی سیزدهم» به ایران اعزام شد، با این جملات آغاز می شود: «موضوع حقیقی که آقای دهی برای آن اعزام می شود برقراری مذهب کاتولیک در ایران و به دست آوردن تجارت و تفوق فرانسه در این سرزمین است.» (۲) و این نکته، نشان دهنده ارتباط تنگاتنگ و همبستگی کامل بورژوازی و سرمایه داری غرب با پدران روحانی مسیحی است. این روش در دوران شاه عباس دوم هم ادامه یافت و «انجمن مسیح» - Society of Jesus که توسط پدر «الکساندر رودس» تشکیل شده بود، فعالیت وسیعی را در ایران، به ویژه «اصفهان» به عهده داشت... تاسیس دفتر بازرگانی در «بوشهر» و تاسیس مدرسه فرانسوی به سرپرستی پدران روحانی در این شهر، - به سال ۱۹۰۱ م - نشان دهنده نوع همکاری تجاری - ارتجاعی نیروهای استعماری است... البته از نقش پدران روحانی فرانسوی، در به استعمار کشیده شدن کشورهای مغرب عربی: - تونس - الجزایر - مراکش و دیگر سرزمین های آفریقایی مستعمره فرانسه، آگاه هستیم ولی چون بحث ما درباره امپریالیسم و تبشیر در خلیج فارس است، به آنها اشاره ای نمی کنیم.

روسیه تزاری نیز در شیوه استعماری خود از مسیحیت استفاده می کرد و چون خود را متولی و مدافع مسیحیان «ارتودوکس» می دانست، به بهانه دفاع و حمایت از مسیحیان ارتودوکس در سرزمینهای زیر سلطه خلافت عثمانی به اعزام مبشر! مشغول بود. اصولاً در دوره حکومت تزارها، شاه رئیس کلیسای ارتودوکس بود، بنابراین کلیسای ارتودوکس، کلیسای دولتی و رسمی بود و بخشی از حکومت را تشکیل می داد. و در همین رابطه کلیسا «اعتراف» را وسیله جاسوسی قرار داده بود و به همین دلیل، روشنفکران روسی کلیسا را عامل تزاریسم و پدران روحانی را ژاندارمهایی در لباس کشیشی معرفی می کردند. تزارها در اواخر قرن نوزدهم میلادی و اوائل ۱۹۰۱ م. با باز نمودن کنسولگری در بوشهر و دفتر بازرگانی در مناطق خلیج فارس به فعالیت پرداختند. اعزام دکتر «شوانوکی» به بوشهر که به کار پزشکی می پرداخت و بیماران بومی را به طور رایگان معالجه می کرد و با آنها از «اخلاق مسیحیت» سخن می گفت، نشان دهنده آغاز تبشیر توسط روس ها در منطقه بود. ولی این دوران شکوفایی نداشت و به درازا نکشید و آرزوی روس ها برای دست یافتن به آب های گرم خلیج فارس بر باد رفت و با تسلط کامل انگلیس ها بر منطقه، فعالیت روس ها تعطیل شد.

آلمانی ها - بلژیکی ها و...

آلمانی ها و بلژیکی ها نیز به بهانه امور بازرگانی در اواخر قرن ۱۹ میلادی، در منطقه حضور یافتند. اتریشی ها و سوئدی ها و ایتالیایی ها نیز قصد حضور در خلیج فارس را داشتند که انحصارطلبی انگلیسی ها در استعمار، فرصت لازم را به این کشورهای اروپایی برای بسط سلطه خود نداد و به طور طبیعی کشیشان وابسته به آنها هم وقتی دیدند که منافع کشورهایشان تأمین نمی شود از حضور در صحنه خودداری کردند. و از نشر اندیشه مسیح و نجات گوسفندان خدا منصرف شدند، زیرا که نجات بشریت! وقتی «تکلیف» تواند بود که نفعی هم برای کشورهای امپریالیستی داشته باشد.

انگلیسی ها

از سال ۱۵۸۱، که کمپانی انگلیسی لوان **Levant** - کشورهای خاوری مدیترانه - تأسیس شد، پای انگلیس ها به منطقه باز شد. هدف نخستین آنها دست یافتن به هندوستان بود، ولی بعدها که متوجه اهمیت موقعیت خلیج فارس شدند به جنگ رسمی برضد پرتغالی ها پرداختند و پس از شکست دادن رقیب، جایگزین آنها شدند. و بدین ترتیب هم هندوستان را داشتند و هم سرزمین های حوزه خلیج فارس را. رقابت هلندی ها و دیگر اروپاییان، از نفوذ و سلطه انگلیسی ها نکاست. «بصره» و «بندر بوشهر» از نخستین قرارگاه های آنان بود. به موزات کار تجاری، امور بهداشتی بنادر خلیج فارس را هم انگلیسی ها عهده دار شدند.

کم کم کل منطقه به عنوان مستعمره رسمی، زیر سلطه انگلیسی ها قرار گرفت و دویست سال دوران سیاه تبهکاری های استعماری انگلیس در منطقه ادامه یافت و ما هنوز شاهد آثار شوم آن هستیم. البته میسیون های تبشیری پروتستانیسم از قرن هفدهم فعالیت خود را آغاز کرده بودند و پدران روحانی فرقه پروتستان نیز، همگام لشگریان انگلیس، و یا پیشاپیش آنان، در همه جا حضور داشتند و خلیج فارس، یکی از این سرزمین ها بود. تبشیر گران انگلیسی، از دیگر مبشران مسیحیت فعالتر بودند، چرا که استعمار انگلیس از نقش کلیدی مذهب در پیشبرد اهداف امپریالیستی و وادار ساختن مردم به تسلیم آگاه بود و به همین دلیل ده ها گروه تبشیری مانند:

مجمع میسیونری بابتیست ها، انجمن میسیونری لندن، سازمان میسیونری اسکاتلند، انجمن تبشیری گلاسکو، سازمان تبلیغی کلیسا، و بالاخره انجمن کتب مقدسه برای بریتانیا و خارج « **British and Foreign Bibl Society** » از سال ۱۷۹۲ م. تا سال ۱۸۰۴ م. تأسیس و به فعالیت در سراسر جهان، از جمله خلیج فارس پرداختند و در واقع به طور آشکار و روشن به بازوی نیرومند امپریالیسم بدل شدند.

«هنری مارتین» از فعالترین و معروف ترین کشیشان وابسته و حقوق بگیر انگلیس است که با کمک بورژوازی و سرمایه داری انگلیس، به نشر انجیل به زبان فارسی و عربی و تبشیر مسیحیت پرداخت. مارتین علاوه بر فعالیت در ایران و سرزمین های عربی حوزه خلیج فارس، و نشر انجیل به زبان فارسی و عربی، در ترجمه و نشر انجیل به زبان های ایتالیایی، یونانی، فرانسه و هندی نیز سهم عمده ای به عهده داشت. «جان ملکم» نماینده کمپانی هند شرقی انگلیس، مسئول اصلی اعزام وی به منطقه بود و در واقع هدایت فعالیت های تبشیری مارتین، به عهده کمپانی انگلیسی هند شرقی بود. هنری مارتین توصیه نامه ای از «جان ملکم» برای «سرگوراو زالی» سفیر وقت انگلیس در ایران داشت که با او همکاری لازم را به عمل آورد، و البته «اوزالی» خود پیشاپیش مأموریت داشت که ایران را در زمینه های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حتی مذهبی، به انگلیس وابسته سازد و اکنون همکار جدیدی برای او از راه می رسید.

در بیوگرافی مارتین که در لندن چاپ شده، به وضوح از همکاری وی با مزدوران استعمار با نظارت سفیر انگلیس سخن به میان آمده و حتی می نویسند که یادداشت های خود مارتین گواهی می دهد که وی با شبکه جاسوسی موجود در ایران ارتباط رسمی داشته است... مارتین پس از تکمیل ترجمه انجیل به فارسی و عربی، به هند رفت و از آنجا به انگلستان برگشت ولی راه او را، همکاران دیگری که از کلیسای به اصطلاح متدیست و نوگرای انگلیس، به منطقه اعزام شده بودند، ادامه دادند که البته از لحاظ مذهبی هیچکدام تأثیری در میان

مردم مسلمان ایران نداشتند، ولی در تثبیت نفوذ و سلطه سیاسی استعمار انگلیس برای سالیان دراز و با نفوذ آنان در میان خاندان های شاهی، نقش به سزایی را ایفا کردند.

پدران روحانی انگلیسی، تبشیرگران صلح مسیحیت!، تنها در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس چنین نبودند. آنها در همه جا پیشتازان ارتش استعماری به شمار می رفته اند. «جواهر لعل نهرو»، در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» می گوید: «به نظر چینی ها مبشران مسیحی برای تبلیغ مذهب به چین نیامده بودند و مبشر حسن نیت نبودند، بلکه آنها عمال امپریالیسم به شمار می رفتند و به طوری که یک نویسنده انگلیسی اعتراف می کند در نظر چینی ها، ابتدا مبلغان مذهبی و به دنبال آن کشتی های جنگی می آیند و بعد هم تصرف سرزمین ها آغاز می گردد.» (۳)

آمریکایی ها

آمریکا و انگلیس دو مرکز عمده مسیحیت پروتستانیسم در جهان بودند و نوع همکاری مبشران آنها در کنفرانس جهانی تبشیر ادنبرگ در ۱۹۱۰، مورد بررسی قرار گرفت و به اتفاق آرا ضرورت وحدت عمل تبشیری را در جهان اسلام، یادآور شدند. (سند این موضوع، در بحث دیگری چاپ خواهد شد). دولت انگلیس در حقیقت خواستار بسط نفوذ از طریق مبشران پروتستان فقط برای بریتانیای کبیر! بود، و علاقه ای به اظهار وجود مبشران آمریکایی نداشت و مایل نبود که شریکی برای خود در منطقه داشته باشد، به ویژه که تبشیر برای استعمار وسیله است نه هدف!

ولی به هر حال نخستین گروه از کشیشان آمریکایی به سرپرستی «دکتر لانسنج» راهی خلیج فارس شده بودند. آنها نام خود را در سال ۱۸۸۹ م. تحت عنوان «گروه تبشیری عربی!» به ثبت دادند تا بتوانند در میان مردم مسلمان عرب بیشتر نفوذ کنند. آنها تا آمدن نخستین کنسول آمریکایی به بصره، همچنان فعالیت خود را زیر نظر نیروهای انگلیسی حاکم بر منطقه ادامه می دادند و با آمدن کنسول آمریکایی به منطقه، او عهده دار حفظ امنیت! شهروندان آمریکایی - اعم از بازرگان و روحانی - گردید. ولی این ظاهر داستان بود و در حقیقت آمریکا هم می خواست که از این طریق استقلال عمل خود را در کسب نیروهای بومی، به دست آورد و گزارش ها را به طور مستقیم در اختیار گیرد.

البته همین نکته به خوبی نشان می دهد که مبشران آمریکایی نیز مانند دیگر پدران روحانی وابسته به کشورهای اروپایی، در واقع عمال سیاست امپریالیستی غرب بوده اند نه مبشران واقعی پیام مسیح. خانم «فایکرک پ» راهبه آمریکایی در خلیج فارس صریحاً می گوید: «ما ممکن است که در بعضی از کارهای سیاسی به نفع کشورمان وارد عمل شویم، ولی همیشه سعی کرده ایم که با مردم عرب (!) همکاری صمیمانه داشته باشیم و

برای خدمت به انسانیت (؟) در خدمت خدا باشیم». و یک نامه رسمی از سرکنسول آمریکا در «مسقط» به سلطان مسقط که در تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۰۹ ارسال شده است، به خوبی نشان می دهد که امپریالیسم آمریکا، مبشران آمریکایی را زیر چتر خود داشته است.

سرکنسول می نویسد: «طبق قوانین بین المللی در رابطه با حمایت از مبشران مسیحی آمریکایی که عازم کشورهای محمدی (!) یا بت پرست می شوند، آنها از هر گونه مصونیتی برای ادامه کارهای تبشیری خود باید برخوردار باشند». (۴) با گسترش نفوذ امپریالیسم آمریکا و وابستگی روز افزون سران ارتجاع عرب در منطقه با نفت خواران و بانکداران و به طور کلی سرمایه داری آمریکا، فعالیت مبشران آمریکایی در اشکال گوناگون در خلیج فارس گسترش یافت که تفصیل آن از موضوع این بحث خارج است.

در این جا فقط به تاریخ اعزام نخستین گروه از مسیون های آمریکایی به ایران و نقش آنان در تحقق اهداف استعماری آمریکا در ایران، اشاره کوتاهی می کنیم:

در سال ۱۸۳۲ میلادی، مرکزیت میسیونرها در آمریکا، پس از دریافت گزارش هیأت اعزامی به منطقه خاورمیانه، در رابطه با این مسأله که «امکان نفوذ در میان مسلمانان خیلی کمتر از آن است که در غرب تصور می شود»، تصمیم گرفت که میسیونرها و گروه های تبشیری خود را برای جذب مسیحیان محلی اعزام دارد و به همین دلیل به جای اعزام گروه های تبشیری از طریق خلیج فارس به ایران، به اعزام میسیونرها از طریق سوریه و ارمنستان، به «ارومیه» پرداخت و «جوستین پرکنیز» به همراهی دکتر «گرافت»، در سال ۱۸۳۳ م. به ارومیه آمده و پس از فراگرفتن زبان آشوری، به تبلیغ در میان آشوریان ایران به ویژه در منطقه آذربایجان پرداختند.

در این رابطه دکتر «جان آلدن» در کتاب «تاریخ مسیون آمریکایی در ایران»، ضمن تکذیب هر نوع کمک مالی دولت آمریکا به هیأت اعزامی می نویسد: «... چون گزارش رسیده بود که فعالیت میسیونرهای مذهبی در میان مسلمانان شرق نزدیک غیر ممکن است، در نتیجه تصمیم گرفته شد که هیأت های مبلغ برای ارشاد مسیحیان آشوری ایران به میان آنها فرستاده شود. زیرا «الی اسمیت» در اثر مشاهده استقبال گرم آشوریان ارومیه و وعده مساعدت سران آنها، در گزارش خود با اشاره به اینکه هیچکس را در ایران مثل آشوری ها مشتاق پذیرش مفاهیم انجیل ندیده، نوشته بود که در این جا سرزمین بسیار مستعد و آماده برای برداشت محصول وجود دارد!» (۵).

روی همین اصل، هیأت اعزامی آمریکا به سرپرستی «پرکنیز» به تأسیس چاپخانه و آموزشگاه در «ارومیه» پرداخت که ضمن آموزش زبان انگلیسی، آشوری های ایران را به پروتستانیسیم دعوت می کرد. آنها سپس به

تأسیس آموزشگاه های روستایی پرداختند و سپس نخستین بیمارستان را در ارومیه بنیاد گذاشتند و با ارائه خدمات پزشکی در جلب مردم می کوشیدند. تبشیرگران آمریکایی سرانجام با ایجاد تفرقه و اختلاف در میان آشوری ها و «کلیسای نستوری» ارومیه، نخستین مجمع پروتستانت را در سال ۱۸۵۵ م. تشکیل دادند و سپس در سال ۱۸۶۲ م. اولین «کلیسای پروتستانت» را در ایران به وجود آوردند.

در سال ۱۸۷۰ م. فعالیت میسیون در تهران آغاز شد و با آمدن «جیمز باست»، کشیش اعزامی از آمریکا، ساختن کلیسای انجیلی تهران و آغاز فعالیت تبشیری در «همدان» مورد بررسی قرار گرفت و چهار سال بعد یعنی در سال ۱۸۷۴ کلیسای انجیلی تهران آغاز به کار کرد. به موازات تأسیس کلیسا آموزشگاه های دخترانه و پسرانه آمریکایی در تهران نیز آغاز به کار کرده و به جذب فرزندان خاندان های اشرافی حاکم و آموزش آنها پرداخت تا آنکه در سال ۱۹۰۳ به دستور «مظفر الدین شاه»، رفتن دختران مسلمان به این آموزشگاه ها «به علت بدآموزی های اخلاقی» ممنوع شد، ولی خدمات پزشکی و فرهنگی میسیون آمریکا در تهران و همدان همچنان ادامه داشت تا آنکه با آمدن خانم «الیستون» و دوشیزه «ماری جوت» به تبریز، میسیون و کلیسای انجیلی تبریز نیز پایه گذاری شد.

با توجه به اینکه آمریکایی ها در همه زمینه ها روش های منافقانه ای دارند، در مورد تبشیر نیز از این روش استفاده کردند. آنها برای ارشاد آشوری ها آمدند ولی به تبشیر افکار خود در میان مسلمانان پرداختند. آنها به جای آمدن به بوشهر و هرموز و بندرعباس، از راه آذربایجان وارد ایران شدند تا کمتر جلب توجه کنند، ولی در عمل دیدیم که علاوه بر ارومیه و تبریز و تهران و همدان، به تدریج در جنوب و قزوین و رشت و حتی «مشهد» نیز به ساختن مراکز به اصطلاح فرهنگی و بهداشتی پرداختند و با کمک به مردم فقیر مسلمان در جذب آنها کوشیدند. البته بی مناسبت نیست اشاره کنیم که مأموریت رسمی میسیونرهای آمریکایی در ایران به سال ۱۸۳۴ میلادی یعنی حدود نیم قرن قبل از ایجاد روابط رسمی دیپلماتیک بین ایران و آمریکا آغاز شده است.

میسیونرهای آمریکایی که عمدتاً به ترویج مذهب پروتستان و کارهای آموزشی و پزشکی مشغول بودند، در زمینه ترویج مذهب خود در بین مسلمانان، موفقیتی به دست نیاوردند، ولی فعالیت آنها در زمینه های آموزشی - فرهنگی و بهداشتی با استقبال خاصی روبرو شده بود. به روی کار آمدن «رضاخان پهلوی»، و مبارزه بعدی وی با اسلام، میدان فعالیت همه میسیونرهای خارجی را در ایران وسیع تر کرد، ولی مقاومت و عکس العمل منفی روحانیون و مردم، با توجه به نفرتی که از رژیم داشتند بیشتر شد. کشیش «آرتور جورسون براون» در

کتاب «یکصد سال» که تاریخ صد سال فعالیت میسیونرهای آمریکایی را در تهران بررسی می کند، در مورد رضاخان می نویسد:

«او نشان داد که زمامدار نیرومندی است که می کوشد آنچه را که موسولینی برای مردم ایتالیا انجام داد، در ایران انجام دهد» و «جان آلدِر» مبشر آمریکایی از «تغییرات امیدوار کننده دوران رژیم جدید» سخن می گوید. و «دونالدسون»، که خود سال ها در ایران به شغل کشیشی مشغول بود، می نویسد که «در ایران پادشاه جدید، خود و ملتش را متعهد به اجرای برنامه پیشرفت سریع کرده است!» هواداری رضاخان از مدارس نوع مدارس میسیون های آمریکایی، میسیونرها را در ترویج هرچه بیشتر اندیشه های خودشان در پناه رژیم دیکتاتوری جدید، راغب کرد و آنها با چاپلوسی و تجلیل از رژیم جدید نه تنها خود را گول زدند، بلکه باعث شدند که محافل سیاسی آمریکا نیز در رابطه با دیدگاه مردم در قبال رژیم پهلوی دچار اشتباه بشوند و این اشتباه تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران ادامه داشت.

با پیروزی کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد در ایران، میسیونرهای آمریکایی خوشحال تر از گذشته به تأسیس «رادیو صدای انجیل» و نشر مجله فارسی «نور عالم» و «رازگاه»، برقراری «دروس مکاتبه ای» و تشکیل جلسات رسمی در کلیسای انجیل تهران، - و دیگر شهرها - برای مسلمانان، و ترجمه و چاپ ده ها نوع کتاب به فعالیت های خود توسعه دادند. آنها در گزارش های خود به محافل کلیسای آمریکایی که بی شک نسخه ای هم به محافل سیاسی داده می شد، چنین وانمود کردند که گویا «مردم مسلمان ایران، علاقه ای به اسلام ندارند و خواستار پیوستن به جرگه گوسفندان خدا!» و تبعیت از کشیشان و پیروی از اناجیل؟ هستند.

دکتر «ساموئل، ام، جردن»، رئیس کالج «البرز» و معلم ارشد کلیسای انجیلی در ایران، در یک سخنرانی در دوره پس از کودتا با بی شرمی تمام می گوید: «دانشجویان افکار آزادی خواهانه را پذیرفته و مشتاق ایجاد اصلاحات هستند؛ آنها همراه با وطن پرستان شرقی سعی دارند نظام قرون وسطایی را به دمکراسی مدرن امروزی بدل سازند. ایرانیان مجذوب ایده آل آمریکایی از دمکراسی شده اند. مدارس آمریکایی در ایران مورد حمایت برجسته مملکت است. شاهزادگان خاندان سلطنتی و فرزندان نخست وزیران و وزرای کابینه، اعضای مجلس، استانداران و دیگر مردان ذی نفوذ کشور، که به طور طبیعی طبقه حاکمه آینده کشور را تشکیل خواهند داد، در جرگه دانش آموزان این مدارس هستند و شاید در هیچ کجای دنیا این تعداد از فرزندان مقامات رهبری یک کشور در مدارس ما ثبت نام نکرده اند...» (۶).

این افتخار جناب کشیش دوامی نداشت و سرانجام در اثر خشم و نفرت توده های مردم، اهداف مدارس تبشیری آمریکایی و انگلیسی و فرانسوی همراه سران همان رژیمی که فرزندان آنها در مدارس بیگانگان

تربیت می شدند به کشورهای ایده آل خود پناه بردند! البته اکثریت اعضای کلیسای انجیلی در تهران که مشاغل خاصی در سازمان های جاسوسی آمریکا داشتند، بازوان امپریالیسم فرهنگی در کشور ما بودند که با پیروزی انقلاب اسلامی به ایالات متحده نقل مکان کردند تا یک بار دیگر عملکرد یکصد و پنجاه ساله خود را مورد ارزیابی مجدد قرار دهند.

آنها که امروز مدعی هستند هیچگونه ارتباطی با محافل سیاسی آمریکا نداشتند، اعتراف مجله «نور عالم» ارگان رسمی کلیسای انجیلی تهران در دوران شاه را فراموش کرده اند که همکاری رسمی محافل کلیسایی با امپریالیسم را پیشاپیش اعلام داشته است. این مجله چاپ تهران، در ضمن مقاله مشروحی می نویسد: «استعمار غربی مسیحیت را نیز چون پاره ای دیگر از جنبه های تمدن غربی، در این کشورها گسترش داده است. در طول سه قرن گذشته مسیحیت دوش به دوش لشگریان غربی، در کشورهای آسیا گسترش یافت و پای مروجان غربی مسیحیت به دور افتاده ترین روستاهای این سرزمینها گشوده شد» (۷). در پایان این بحث کوتاه اشاره به نقش واتیکان در ایران نیز بی مناسبت نخواهد بود.

پس از برقراری روابط سیاسی رسمی و علنی با واتیکان، آن هم پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد و افتتاح سفارت واتیکان در تهران، کشیشان کاتولیک و رسولان پاپ اعظم به ایران سرازیر شدند. آنها با تبشیر مسیحیت کاتولیک در ایران، با استفاده از همان روش هایی که دیگر میسیونرها آنها را به کار می بردند، در فکر نفوذ در مجامع مسلمانان ایران بودند. تجربه های دیگر میسیونرها، گویا برای آنها کافی نبود، به ویژه که از مقر سفارت و مصونیت سیاسی و دیگر مزایا هم برخوردار بودند. به هر حال با صرف نظر از بررسی عملکرد واتیکان در دوران برقراری روابط سیاسی با ایران، باید اشاره کنیم که متأسفانه برخورد کلی واتیکان با انقلاب اسلامی ایران و دیگر مسلمانان جهان، هرگز صادقانه، دوستانه و رضایت بخش نبوده است. و با ادعاهای حضوری مسئولان آن، در علاقه مندی به «دیالوگ» و همکاری، در تضاد آشکار است.

آخرین نمونه ها، تحریک مردم تیمور شرقی در «اندونزی» برای تجزیه و به اصطلاح کسب استقلال از سوی شخص پاپ در سفر اخیر و همزمان یاهو سرایی های اخیر نماینده رسمی پاپ در سازمان ملل در رابطه با به اصطلاح وجود تبعیض نژادی در اسلام! و سپس دخالت رسمی واتیکان در پشتیبانی از جنگ صلیبی مارونی های فاشیست لبنان برضد مسلمانان، و از همه رسواتر، دعوت منسنیور «سرگیوسه باستینی» سفیر جناب پاپ در آنکارا، به لزوم پیروی کشورهای اسلامی از سکولاریسم یا لائیسزم، به مثابه یک ایدئولوژی (۸) نشان دهنده روش های غیر دوستانه، بلکه دشمنانه مقامات واتیکان با کلیت اسلام است. وگرنه به سفیر واتیکان در ترکیه اسلامی چه ارتباطی دارد که مردم آن را به پیروی از لائیسزم دعوت کند؟

سفیر واتیکان در ترکیه در مصاحبه با روزنامه جمهوریت، علاوه بر افاضات فوق! با دخالت در معقولات (!)، بیان حکم الهی درباره سلمان رشدی از طرف حضرت امام (قدس سره) را امری غیر مقبول می‌شمارد (!) و فراموش می‌کند که بیان حکم الهی با اعمال غیر انسانی حضرات در قرون وسطی فرق بسیار دارد. البته ما مصاحبه جناب سفیر را با روش «نگاه عاقل اندر سفیه» به کنار نهادیم، ولی امیدواریم که آقایان با این موضع گیری های خصمانه، ما را وادار به افشای روابط صمیمانه شان با سیا و دیگر محافل جاسوسی غربی برضد ملل مسلمان و مستضعف جهان ن سازند!

آنچه که تا اینجا گفتیم در واقع اشاره فهرست گونه به نقش و عملکرد میسیونرهای غربی در ایران بود. بحث دیگر ما در توضیح چگونگی نقش آنان در دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس از جمله جزیره العرب، عراق، کویت، بحرین، عمان، امارات متحده و غیره به علت ضیق وقت ارائه نمی‌شود که امیدواریم همراه اسناد و مدارک روشنگر توسط «دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی» چاپ و در اختیار علاقه مندان قرار گیرد.

۱- زندگی شاه عباس اول، تألیف نصرالله فلسفی

۲- روابط معنوی و سیاسی ایران و فرانسه، تألیف سیف الدین قائم مقامی، ج ۱، چاپ تهران

۳- نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، ترجمه فارسی، ج ۱

۴- التبشیر فی منطقه الخلیج، دکتر عبدالمالک التمیمی، چاپ کویت

۵- تاریخ میسیون آمریکا در ایران، دکتر جان آلدن، ترجمه سهیل آذری، چاپ تهران، ۱۳۳۴

۶- فصل نامه «سیاست خارجی»، نشریه مطالعات سیاسی و بین المللی، سال دوم، شماره ۴

۷- مجله ماهانه «نور عالم»، سال چهاردهم، شماره ۸، چاپ تهران

۸- روزنامه جمهوریت، چاپ ترکیه، اکتبر ۱۹۸۹

سخنرانی استاد خسروشاهی درباره علامه هبه‌الدین شهرستانی

بسم الله الرحمن الرحيم

حضار محترم علما و اساتید معظم!

ما امروز به مناسبت بزرگداشت یاد و خاطره علامه بزرگوار آیت‌الله سید هبه‌الدین حسینی شهرستانی جمع شده‌ایم و همه می‌دانیم که آیت‌الله شهرستانی یکی از بزرگان علمای معاصر و از ستارگان درخشان فرهنگی در جهان اسلام است.

درباره زندگی و چگونگی فعالیت‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و آثار و تألیفات علمی وی، مقاله‌ها، رساله‌ها و کتاب‌هایی از سوی عده‌ای از فضلا و پژوهشگران نوشته شده و منتشر گشته است که از آن جمله‌اند: دکتر محمدباقر احمد الهادلی مؤلف کتاب «هبه‌الدین شهرستانی آثاره الفکریه و مواقفه السياسیه» و دکتر اسماعیل طه الجابری صاحب کتاب «هبه‌الدین شهرستانی و منهجه فی الاصلاح والتجدید و کتابه التاریخ» و استاد سید عبدالستار الحسینی که اخیراً کتابی تحت عنوان «السید هبه‌الدین الحسینی شهرستانی فی حیاة و نشاطه العلمی و الاجتماعی» تألیف نموده‌اند که به همت مؤسسه «تراث الشیعه» در قم منتشر شده است.

من در این فرصت کوتاه قصد ورود به شرح همه ابعاد و مسائل زندگی علامه شهرستانی در زمینه‌های علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و غیره را ندارم؛ ولی قبل از پرداختن به موضوع اصلی که معرفی کتاب «الهیئه و الاسلام» و ترجمه‌های متعدد آن و همچنین اشاره به آخرین اکتشافات بشری در زمینه علم الفلك یا گیتاشناسی است، بی‌مناسبت نمی‌دانم که به یکی دو بُعد چندان شناخته نشده در زندگی علامه شهرستانی، اشاره‌ای بکنم: یکی از این دو بعد که قابل بررسی و تحقیق است، مسئله دیدگاه «تقریبی» علامه شهرستانی است که با توجه به ضرورت‌های زمان، از یک قرن پیش به آن پرداخته است:

در میدان تقریب بین مذاهب اسلامی

در واقع مرحوم علامه شهرستانی از پیشقراولان اندیشه تقریب بین مذاهب اسلامی بود. او علاوه بر همکاری با «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» قاهره و نوشتن مقالاتی در مجله «رساله الاسلام»، روابط صمیمانه و دوستانه‌ای با بسیاری از علمای اهل سنت در بلاد عربی داشت و مکاتباتشان با آنها، نشان‌دهنده روشن‌بینی و دوراندیشی علامه شهرستانی در ضرورت همکاری و تعاون بین علمای اسلامی است.

بخشی از مکاتبات علامه شهرستانی با شخصیت‌های برجسته و علمای مذاهب و اندیشمندان و مستشرقان و دگراندیشان در کتاب «هبة‌الدین الشهرستانی منهجه فی الاصلاح والتجدید و کتابه التاریخ» چاپ بغداد، دارالشئون الثقافیه به سال ۱۴۲۹ هجری، نقل شده که در بخش اسناد کتابخانه عمومی علامه شهرستانی در صحن کاظمین - مکتبه‌الجوادین العامه - نگهداری می‌شود و همچنین متن نامه‌های شخصیت‌هایی چون شیخ طنطاوی جوهر (از الازهر) و شیخ محمد مصطفی المراغی (مفسر معروف و امام جماعت مسجد بزرگ الازهر) و استاد امام یحیی (رهبر زیدیه در یمن) ناجی السویدی، زکی صفوت، عباس محمود العقاد (از مصر) محمد شکری الالوسی از علمای معروف عراق و دعوت وی برای دیدار رفع سوء تفاهم‌ها: با شیخ محمدرشید رضا (صاحب تفسیر المنار) و دیگران... در همان مرکز موجود است که امید می‌رود پس از تشکیل نخستین کنفرانس علمی بزرگداشت علامه شهرستانی، همراه مجموعه کامل آثار ایشان، چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

روش اصولی علامه شهرستانی در راستای اهداف تقریب بین مذاهب اسلامی، علاوه بر نوشتن و نشر مقالاتی در مجله «رسالة الاسلام» چاپ قاهره و نشریات اسلامی دیگر، در بلاد عربی و ایران، تألیف و نشر کتاب‌ها و رساله‌هایی بود که در ریشه‌زدایی از مبانی فکری فتنه‌ها و ایجاد اختلاف‌ها در بین علما و یا پیروان مذاهب اسلامی نقش اساسی داشته است و در واقع محتوای معتدل این آثار عوامل و انگیزه‌های اختلاف بین شیعه و اهل سنت را از میان برمی‌داشت؛ و مراجعه به فهرست رساله‌ها و مقالات منتشر شده علامه شهرستانی، در این زمینه به خوبی نشان می‌دهد که او در راستای برقراری روابط حسنه استوار با برادران اهل سنت، از طریق رفع شبهات و دفع اتهامات، کوشا و پویا بوده است.

به‌عنوان نمونه می‌توان اشاره کرد که علامه شهرستانی با توجه به مسائل خلافی مانند بحث خلافت و مسئله حلول و اتحاد و موضوع تحریف قرآن، و مسئله نماز جمعه و یا نقل جنائز و غلو در مورد اهل بیت علیهم‌السلام و یا شبیه‌سازی در مراسم عزاداری‌های حسینی و امثال این‌ها، مقالات و رساله‌های زیر را یک قرن پیش تألیف و منتشر ساخته است: توحید اهل التوحید، تنزیه‌التنزیل او تنزیه‌المصحف الشریف من النقص والنسخ والتحریف، الخلاف فی الخلافه، وجوب صلوه الجمعة، خیر جواب فی الرد علی فصل الخطاب، فتح الباری فی جواز تقبیل الایدی والاعتاب، الغالیه فی رد المغالیه، شبهات وحلول، تحریم نقل الجنائز، اجتهاد الصحابه حول المتعه، التنبه فی تحریم التشبه و... علاوه بر اینها، در میان مجموعه ۳۵۰ اثر و رساله‌ای که از علامه شهرستانی باقی مانده است، شاید دهها اثر دیگر، در مورد شبهات و رفع اشکالات و توضیح نظریات شیعه است که این اقدام، در واقع راهگشای علمی و منطقی در مسیر تقریب بین مذاهب اسلامی است.

به نوشته دکتر اسماعیل طه الجابری، علامه شهرستانی در همین راستا در یکی از مجلدات مجموعه سیزده‌گانه «الدلائل والمسائل»، بحثی را تحت عنوان فضل الشیخین مطرح ساخته و در آن به بررسی مقام و موقعیت دو خلیفه نخست در تاریخ اسلام پرداخته و نقش آنها را در پیشرفت سریع اسلام و تأسیس دولت عربی - اسلامی، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) روشن ساخته و به زندگی ساده آنان اشاره نموده و چگونگی همکاری مشورتی امام علی علیه‌السلام را در این دوران تبیین نموده است. (رجوع کنید به کتاب: «هبة‌الدین شهرستانی، منهجه فی الاصلاح و التجدید و کتابه‌التاریخ» تألیف دکتر اسماعیل طه الجابری، چاپ وزارت الثقافه بغداد، ۲۰۰۸ م، ص ۲۲۵). دومین بعد کمتر شناخته شده زندگی علامه شهرستانی شرکت او در جهاد مقدس بر ضد اشغالگران خارجی، همزمان با نهضت و قیام علماء عراق است که به «انقلاب بیستم» (ثوره العشرین) معروف است.

در میدان جهاد

علامه شهرستانی در سال‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ م در قیام علما و مردم عراق علیه نیروهای اشغالگر انگلیسی یکی از رهبران اصلی جهاد و در نبرد «الشعبیه» بود و فرماندهی نیروهای مسلح مردمی، علیه اشغالگران را به‌عهده داشت. بیانیه‌ها، اعلامیه‌ها و فتوای‌های علامه شهرستانی در دعوت عموم مردم به ادامه جهاد برای بیرون راندن همه نیروهای دشمن، نقش بسیار تأثیرگذاری داشته و ارتباط و همکاری او با عشائر عراقی - اعم از سنی و شیعه - برای نبرد مشترک علیه دشمن مشترک، در اسناد باقی مانده از آن دوران نشان‌دهنده اهمیت و ارزش موضع جهادگرانه علامه شهرستانی است.

ترجمه خلاصه یکی از فتاوی جهادیه ایشان برای دفاع از بصره که در آن به احکام شرعی دفاع نیز اشاره شده و با عنوان: «سیوف‌الدین و شیوخ‌العشائر والابطال‌المحترمین حفظ‌الله بکم ثغور‌المسلمین» منتشر گشته، چنین است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم/ همه شما از گرفتاری‌هایی که برای مردم عراق و ایران، به علت غفلت‌ها در قبال دفاع از هجوم کفار بر سرزمین‌های ما وارد شده، آگاه هستید. در این میان وظیفه الهی شما آن است که پیر و جوان، مرد و زن برای دفاع از میهن در برابر کفار قیام کنید و به وعده‌های فریبنده و دروغ دشمن توجه ننمائید و به‌طور متحد علیه کفار جهاد کنید و اگر کسی توان جسمانی ندارد، با مال و سلاح مجاهدان را یاری دهد که همان پاداش مجاهد را عندالله دارد. برادران! فرصت را از دست ندهید. در این نبرد یکی از دو نیکی در انتظار ماست: پیروزی یا شهادت.

مسلمانان! مانند شیران خشمگین به پا خیزید و همه نیروهای مسلمان باید متحد شوند که دستور قرآن است و بدین‌وسیله، کفار را از میهن پاک خود بیرون کنید که بی‌تردید در نزد خداوند و رسول اکرم و ائمه اطهار

سلام الله عليهم، سربلند و با افتخار خواهید بود. نجف اشرف. خادم الشرع المبین السید الشهرستانی هبه‌الدین». علاوه بر دهها اعلامیه و نامه و پیام، در یک تلگراف به فرمانده کل نیروهای عثمانی که در عراق علیه نیروهای انگلیسی می‌جنگیدند، با امضای علمای معروف در مورد سلاحهای موجود در نجف، می‌فرستد که متن آن چنین است: «بسمه تعالی - عالیجناب فرمانده کل، مؤید باشد.

تلگراف شما رسید. از اخبار انضباط و پیروزی سربازهای اسلامی مسرور شدیم. به نام اسلام از کوشش‌های اسلامی و همت شما تشکر می‌کنیم و از خداوند برای خود و شما پیروزی بر کفار را خواستاریم در مورد تجهیزات نجفی‌ها پرسیده بودید در حضور فرماندار، موضوع روشن است. تفصیل را از او بخواهید، به شما اطلاع خواهد داد. شیخ‌الشریعه، مصطفی کاشانی، کلیددار روضه حیدری، بحرالعلوم زاده محمدعلی، جواد صاحب جواهر، مهدی الخراسانی، هبه‌الدین الشهرستانی، عبدالکریم الجزائری، آیت‌الله زاده الرشتی اسحاق». آیت‌الله علامه شهرستانی که خود شخصاً همراه مجاهدان در جنگ با اشغالگران انگلیسی شرکت داشت، طی یادداشت‌هایی اسرار نبرد شعبیه را توضیح می‌دهد که خوشبختانه این یادداشت تحت عنوان «معركة الشعبیه» در سال ۱۴۲۹ق/ ۲۰۰۸ م از طرف «دارالضیاء» در نجف اشرف به چاپ رسیده است.

در جنگ معروف «ثوره العشرین» که به رهبری مراجع عظام نجف و علمای کربلا و کاظمین علیه اشغالگران انگلیسی آغاز شد، علامه شهرستانی اسامی بعضی از آنها را که در سطح مرجعیت و اجتهاد قطعی بودند، چنین ذکر کرده است: شیخ فتح‌الله اصفهانی، شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء، سیدمحمدکاظم طباطبائی، شیخ محمدرضا شیرازی، میرزامهدی خراسانی، سیدابوالقاسم کاشانی، شیخ محمدجواد جواهری، سیدمحمد سعیدحبوبی، شیخ عبدالکریم الجزائری، شیخ اسحاق رشتی، شیخ جعفر کاظمی، شیخ عبدالرزاق الحلوه... البته علامه شهرستانی در کتاب «معركة الشعبیه» اسرار و اسناد بسیاری در توضیح نبرد در این منطقه را نقل کرده است.

آثار فکری و علمی

در مورد بعد برجسته زندگی علامه شهرستانی که همان بعد فکری - علمی و تألیف و نشر کتاب‌ها و آثار بی‌شمار است، همان‌طور که اشاره کردم، پژوهشگران عرب معاصر تحلیل‌ها و بررسی‌ها و کتاب‌هایی نوشته‌اند و انتشار یافته است و من در اینجا فقط به نکته‌ای که مرحوم علامه آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی در «دائرة المعارف» ارزشمند خود - «نقباء البشر» - آورده است، اشاره می‌کنم.

علامه آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد: «شهرستانی آثار پربهای بسیاری دارد. او درباره بسیاری از علوم اسلامی و در زمینه‌های مختلف، آثاری به نظم و نثر، از خود به‌یادگار گذاشته است...» علامه تهرانی در موسوعه پراج

دیگر خود «الذریعه الی تصانیف الشیعه» به نقل از فهرستی که خود علامه شهرستانی برای وی فرستاده است، اسامی دهها کتاب و رساله و بحث علمی - تاریخی، فرهنگی را ذکر نموده است که بخشی از آنها به زبان عربی منتشر شده و تعدادی از آنها به زبانهای مختلف، از جمله: فارسی، انگلیسی، هندی، اردو و ترکی و غیره ترجمه و انتشار یافته است. از جمله کتابهایی که به زبان فارسی ترجمه گشته و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است، کتاب‌ها و رساله‌های زیر است: «معجزه‌های جاودان»، «معارف»، «نهضت حسین (ع)»، «وجوب نماز جمعه»، «ذوالقرنین و سد یاجوج و ماجوج»، «نهج البلاغه چیست»، «اسلام و هیئت»، و ... رساله‌های دیگر.

بعضی از کتاب‌های فوق را چند نفر ترجمه و منتشر ساخته‌اند؛ مثلاً کتاب‌المعارف را نخست مرحوم مهدی حاج سراج انصاری از شاگردان برجسته علامه شهرستانی ترجمه نمود و سپس آقای غلامرضا خلیقی به برگردان آن پرداخت که در قم چاپ شد و «ماهونهج البلاغه» را نخست شیخ ضیاءالدین در عراق ترجمه نمود و بعدها مرحوم سید عیسی اهری در قم... و همچنین کتاب «الهیة و الاسلام» را چند نفر ترجمه کرده‌اند که در عراق و ایران انتشار یافته است. اجازه می‌خواهم که نخست به اهمیت این کتاب در یک قرن پیش، اشاره کنم. علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب معروف الذریعه، درباره این کتاب می‌نویسد: «سید هبه‌الدین در این کتاب خود به استخراج مبانی هیئت جدید از ظواهر قرآن و حدیث اقدام نموده و در سال ۱۳۲۷ هـ تالیف آن را به پایان رسانید و در ۱۳۲۸ هـ به چاپ رسید و به علت نیاز زمان، به سرعت مورد استقبال و توجه قرار گرفت. علامه شهرستانی در این کتاب نخست مسائل فلکی را از دیدگاه دانشمندان پیشین و سپس از نظر هیئت بطلمیوسی و سرانجام از منظر علم هیئت جدید مورد بحث قرار داده و دیدگاه اسلام را، با استفاده از کتاب و سنت - قرآن و حدیث - بیان داشته است.»

در واقع می‌توان گفت که نام سید هب؟ الدین شهرستانی با نام کتاب «اسلام و هیئت» قرین شده و هنگامی که اسم هب؟ الدین شهرستانی را می‌آوریم، به طور طبیعی نام کتاب اسلام و هیئت به ذهن تبادر می‌کند که در آن، همانطور که علامه تهرانی اشاره نموده است در ارائه توافق علم جدید با استدلال به آیات و احادیث در مسئله گیتاشناسی و دلالت اکتشافات علمی جدید در مسئله اسرار جهان هستی و کائنات آسمانی، موفق بوده است. این کتاب به محض انتشار، در سراسر جهان اسلام با استقبال عمیق و گسترده‌ای روبرو گردید و دفتر علامه شهرستانی ده‌ها نامه و شعر و تقریظ درباره اهمیت این کتاب، از دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان، شرقی و غربی، عرب و عجم، دریافت نمود. جلد اول این کتاب در سال ۱۳۲۸ هـ (یک صد و پنج سال قبل) در

چاپخانه «الآداب» بغداد به طبع رسید که در روی جلد آن، شعری در ماده تاریخ چاپ کتاب از استاد «محمد السماوی» آمده است که می‌گوید:

ریاض فضل ظلّها غمام و هیئه یجلی بها الظلام

شید فیها هیب؟ الدین لما أسسه آباؤه الاعلام

فلیشکر الاسلام و الیورخوا «هذبت الهیئه و الاسلام»

که مصرع آخر با محاسبه حروف ابجد، مساوی با سال تالیف کتاب، ۱۳۲۷ق است. این کتاب چندین بار و به قلم شخصیت‌های معروفی چون: محمدباقر میرزا خسروی - فرماندار غرب ایران - (در سال ۱۳۲۹ق)، استاد دکتر محمود شهابی (در سال ۱۳۴۰ق) و استاد اسماعیل فردوس فراهانی (در سال ۱۳۵۶ق) به فارسی ترجمه شده و بعضی از آن ترجمه‌ها در همان شصت - هفتاد سال پیش، چاپ و منتشر شده‌اند؛ اما ترجمه جدیدی که اخیراً صورت گرفته و حداقل اضافاتی به مقدار نصف مجموع مطالب چاپ اول را دارد، از روی آخرین متن عربی کتاب به عمل آمده و ده‌ها پاورقی مبسوط و مشروح در توضیح مطالب مؤلف محترم و با توجه به آخرین اکتشافات علمی در زمینه نجوم و آسمان‌شناسی، همراه عکس‌های جدیدی توسط ما به آن افزوده شده، که در مجموع، ترجمه و اصل کتاب به کلی متفاوت از ترجمه‌ها و چاپ‌های پیشین شده و شکل کامل‌تر و جدیدتری به خود گرفته است.

البته این کتاب که در زمان خود، یکی از مهمترین کتاب‌ها محسوب می‌شد - امروزه باید به عنوان عرضه «بخشی از تاریخ علم هیئت» از دیدگاه یک عالم بزرگوار اسلامی، به علاقه‌مندان علم هیئت محسوب گردد. مراجعه به پاورقی‌ها و توضیحات ما در بعضی از مسائل مطرح شده در کتاب و دقت در چگونگی و شگفت‌انگیز بودن این اطلاعات و داده‌های جدید، به خوبی روشن می‌سازد که در عصر ما، برای بررسی علم هیئت از دیدگاه اسلام، تألیف کتاب جدیدی، با همکاری دانشمندان علوم اسلامی و پژوهشگران دانش‌های گونه‌گون، لازم و ضروری است ... و آنچه ما در این ترجمه تقدیم می‌کنیم، فقط نشان‌دهنده گوشه‌ای از تاریخ قدیمی و اطلاعات پیشین مربوط به این علم، و دیدگاه‌های خاص یک عالم صاحب‌نظر، در یک قرن پیش است و بس!

البته ترجمه جدید این کتاب و نشر آن - برای ششمین بار - هرگز به این معنا نیست که مترجم در همه مسائل مطرح شده، با مؤلف محترم همفکر است و یا همه آرا و نظریات وی را، به طور مطلق می‌پذیرد، بلکه هدف، تشویق «طلاب حوزه‌های علمیه» به بحث و فحص در علم نجوم و هیئت با استناد به آخرین کشفیات درباره

پدیده‌های عظیم و عجیب آسمانی است. که متأسفانه گویا برخلاف حوزه‌های علمیه پیشین، در عصر ما توجه خاصی به آن مبذول نمی‌شود و حداقل جزء برنامه‌های رسمی درسی نیست. به نظر من اگر در روایات ما آمده است که خداوند را «هزار هزار عالم و هزار هزار آدم» - غیر از «آدم» ما بوده است - باید با استناد به همین روایات، در کشف چگونگی این هزار هزار آدم و عالم کوشید. بی‌تردید نسل‌های آینده هم تحقیقات کنونی دانشمندان جهان را به مثابه «گوشه‌ای از تاریخ علم هیئت» خواهند پذیرفت، و آگاهی‌های آنها، بسیار فراتر از آن خواهد بود که ما اکنون می‌توانیم آن را تصور کنیم!

در اینجا برای پی بردن به عظمت جهان هستی، کرات آسمانی و کهکشان‌ها و یک اشاره اجمالی با داده های علمی جدید، بی‌تناسب نخواهد بود: علم امروز می‌گوید جهان هستی در نتیجه یک انفجار بزرگ پدید گشت و «ماده» از آن به وجود آمد؛ ولی این پرسش مطرح می‌شود: ماده‌ای که به وجود آمد و پخش گردید، آیا در «زمان» و «مکان»، هستی یافت؟ و پاسخ مثبت می‌دهند که در زمان و مکان پدیدار گشت! انیشتین در اینجا «بعد چهارم» را که «زمان» باشد، مطرح می‌کند. دانشمندان می‌گویند انسان وقتی به آسمان نگاه می‌کند، با چشم غیر مسلح می‌تواند سه هزار ستاره را ببیند که به دور خورشید می‌چرخند و مانند خورشید و ماه قابل رؤیت هستند. پیشینیان از این کوکب‌ها به هراس افتادند و آنان را «خدایان» نامیدند! و به پرستش آنها پرداختند تا اینکه پیامبران آمدند و آنان را به راه راست رهنمون شدند.

دانشمندان عمر جهان هستی را سیزده میلیارد سال می‌دانند که از انبوه توده‌های ستارگان بزرگ تشکیل شده است و صدها هزار میلیون خورشید و ماه در آن وجود دارد؛ ولی عقل این فرضیه را نمی‌تواند بپذیرد؛ چرا که اگر برای هر ستاره‌ای اسم خاصی بگذاریم، چه مقدار دقت لازم خواهد بود که نام ستارگان این کهکشان‌ها را بشماریم؟: دو هزار سال تمام برای شمارش نام آنان وقت لازم خواهیم داشت: و از اینجا اهمیتی که قرآن به عظمت آن‌ها داده روشن می‌شود: «فلا اقسام بمواقع النجوم. و انه لقسم لو تعلمون عظیم». فاصله بین این ستارگان بزرگ و کهکشان‌ها بسیار زیاد است. تندروترین موشکی که انسان تاکنون توانسته است بسازد و به فضا بفرستد، می‌تواند بیست کیلومتر در ثانیه حرکت کند. و با توجه به فاصله کهکشان‌ها با زمین، هر موشکی که بخواهیم به سوی آنها پرتاب کنیم - منهای خورشید - صد هزار سال زمان لازم خواهیم داشت تا به مقصد برسد!

نزدیک‌ترین کهکشان، دارای صد هزار میلیون خورشید یعنی یک صد میلیون مجموعه شمسی است. و خورشید ما که مستقر و ثابت است، اگر حرارتش بیشتر شود، کره زمین با فاجعه‌ای روبه‌رو خواهد شد. در کهکشان «عقرب» ستاره یا خورشیدی وجود دارد که ۲۷ میلیون بار، بزرگتر از خورشید ماست! هر نور کم

سویی هم که ما در آسمان می بینیم، پرتوی از یک جهان است و دانشمندان مدعی هستند که در جهان هستی بزرگ، هزار هزار میلیون کهکشان وجود دارد پس جایگاه کره ما و انسانها در قبال این جهان هستی چه می تواند باشد؟ (أنتم أشد خلقاً أم السماء بناها). پس نباید اصولاً فکر کنیم که کره زمین، حجم قابل اعتنایی در برابر کرات، ستاره ها، خورشیدها و کهکشانها دارد! نور با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه در حرکت است، یعنی نور هفت بار و نیم در هر ثانیه به دور کره زمین می چرخد! یعنی نوری که امروز ما در آسمان رؤیت می کنیم، در واقع قبل از یک میلیون سال نوری، از آن ستاره یا خورشید ساطع شده تا به ما رسیده است! خود ماه نوری ندارد و سرد است و به دور کره زمین می چرخد و کره زمین، دنباله رو خورشید است. ستارگان دیگر، هر کدام قمرهای ویژه خود را دارند؛ ولی کره زمین فقط یک قمر (ماه) دارد که در هر ۲۹ روز و نیم در ماه، به دور آن گردش می کند! کره زمین پنجاه برابر بزرگتر از ماه است و خورشید یک میلیون بار از زمین بزرگتر است...

این اشاره ای به اکتشافات و نتیجه بررسی های دانشمندان علوم نجوم و هیئت و آسمان است که با استفاده از محاسبات دقیق علمی و پس از مراجعه به نتایج به دست آمده از عسکبرداری ها و اکتشافات عجیب دستگاه هایی چون «هابل» و یا ماهواره های فضایی و موشک های فضاپیما و هزاران وسیله علمی دیگر، به این نتایج رسیده اند. این نتایج، بی تردید همه دانستنی ها درباره جهان هستی بزرگ نیست... پس آنچه در گذشته به آنها اشاره شد و در لسان قرآن و احادیث آمده در واقع، برای تقریب ذهن افراد و متناسب با درک و فهم انسان عصر نزول قرآن و صدور روایات می باشد و فقط به عنوان اشاره به عظمت خلقت و هستی است، و گرنه میدان و بستر گسترده تر برای ارزیابی و یافت و درک حقایق فزون تر، همواره باز بوده است. همان طور که نظریات امروزه دانشمندان، در واقع اشاره به گوشه هایی از دانسته های آنان درباره جهان بزرگ هستی و پیدایش خلقت و انسان و آسمانها و کهکشانها است: *لله ملك السماوات والارض والله على كل شى قدير* ان فى خلق السماوات والارض و اختلاف الليل و النهار لآيات لاولى الالباب.

با توجه به این نکته ها، فضلا و علمای ما در حوزه های علمیه باید با مراجعه تحقیقی دقیق تر و علمی تر به آیات و روایات درباره کرات آسمانی و کهکشانها و ستاره ها و کره زمین و «الف الف عالم و الف الف آدم» به نتایج درخشان تری در مورد پیشگویی ها و تبیان های آیات و احادیث برسند و این نکته را فراموش نکنند که آنچه در زبان علوم نجوم و هیئت با استناد به آیات و روایات، مطرح شده همگی برای «تقریب ذهن انسانها و متناسب با عصر و زمان بوده است نه همه واقعیتها... یک بار دیگر باید گفت: «فلا اقسام بمواقع النجوم. و انه لقسم لو تعلمون عظیم»^۱

۱. آخرین کشف علمی در زمینه گیتا شناسی چنین است: ستاره‌شناسان انگلیسی با کمک تلسکوپ «آپکس» کهکشان جدیدی را کشف کرده‌اند که قادر است در هر سال ۲۵۰ خورشید تولید کند. به گزارش خبرگزاری مهر، محققان دانشگاه دورهام انگلیس با کمک تلسکوپ «آپکس» واقع در کوه‌های آند و ارتفاع ۵۰۰۰ متری از سطح دریا موفق شدند این کهکشان جدید را که ۲۱۳۵ J SMM — ۰۱۰۲ نام دارد کشف کنند. این کهکشان آنچنان دور است که وقایعی که اکنون در آن مشاهده می‌شوند ۱۰ میلیارد سال قبل رخ داده‌اند. به این دلیل این ستاره‌شناسان موفق شده‌اند برای اولین بار اندازه‌گیری مستقیمی از ابعاد و نور مناطق تشکیل ستارگان در جهان نخستین (فقط حدود ۴ میلیارد سال پس از بیگ‌بنگ) به دست آورند. این دانشمندان در این خصوص اظهار داشتند: «ما دریافتیم که ۲۱۳۵ J SMM — ۰۱۰۲ در حال تولید ستارگان با یک ریتم برابر با حدود ۲۵۰ خورشید در هر سال است»

بر اساس گزارش نیچر، این کهکشان جدید به دلیل جرم بسیار زیادی که دارد حتی از فاصله ۱۰ میلیارد سال نوری نیز بسیار درخشان دیده می‌شود. بزرگنمایی ۳۲ برابر تلسکوپ «آپکس»، جزئیات بی‌سابقه‌ای را از ابعاد و جرم این کهکشان ارائه کرده است. نتایج این رصدها حاکی از آن است که این «کارخانه‌های ستاره‌سازی» از نظر ابعاد بسیار شبیه به ابرهای تشکیل دهنده ستارگان در کهکشان راه شیری هستند، اما ۱۰۰ برابر درخشان‌تر از ابرهای حاضر در کهکشان راه شیری به نظر می‌رسند. این کشف نشان می‌دهد که تشکیل ستارگان در اولین قاره‌های زندگی کهکشان‌ها فرآیندی بسیار نیرومند بوده است. (اطلاعات ضمیمه، ص ۷ مورخ ۸۹/۱/۱۵).

شرط اصلی تحول یک جامعه و عامل محرک تاریخ از دیدگاه سید جمال الدین حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

جامعه شناسان معتقدند که «اصول کار» هر مصلح اجتماعی را می توان در دو امر تبیین کرد: ۱- شناخت و نقد وضع موجود، ۲- ارائه برنامه و طرح برای ایجاد وضع مطلوب. و روی همین اصل یک مصلح اجتماعی باید وضع موجود را بدون کلی گویی نقد و تحلیل کند و علل انحطاط جامعه را در مقایسه با پیشرفت جامعه های دیگر، مورد بررسی قرار دهد.

۱- زیرا که اصولاً کلی گویی و تکیه بر مسائل ذهنی و انتزاعی مشکل جامعه را حل نمی کند و به همین دلیل مصلح اجتماعی در بررسی انحطاط وضع موجود، باید دست روی «آسیب شناسی اجتماعی» *social pathology* و عوامل انحطاط به صورت ریز بگذارد و تأثیر آنها را در انحطاط جامعه و راه برون رفت از آن ها را توضیح دهد. البته ضروری است که یک شخصیت مصلح، علاوه بر آشنائی لازم با علوم مورد نیاز، به طور مشخص باید از تاریخ، جامعه شناسی، فلسفه اجتماعی و فلسفه تاریخ، بهره کافی داشته باشد.

۲- در رابطه با وضع مطلوب و آینده بهتر، نیز، باید به طور کامل و دقیق برنامه و طرح آینده را ترسیم کند و عامل محرک جامعه و تاریخ را از منبع معرفتی خود، تبیین و تعیین نماید و روشن سازد که آینده جامعه، باید به کدام سمت و سو برود و چگونه باید باشد تا به هدف مطلوب برسد. این مشخصات از ویژگیهای ضروری برای همه مصلحان اجتماعی است که توانسته اند به نوعی تحول تاریخ و جامعه را سامان ببخشند.

سید جمال الدین حسینی - اسدآبادی - بدون تردید دارای این ویژگی ها بود و درباره شرایط تحول جوامع شرقی و مسلمان به طور علمی، دقیق، آگاهانه و سیستماتیک سخن گفته است. او، از یک طرف انحطاط جامعه های اسلامی را ملاحظه و بررسی نمود و در مقایسه آنها با جوامع پیشرفته، علل و عوامل انحطاط جامعه را به طور دقیق، ترسیم کرده و آن ها را در آثار خود چنین معرفی نموده است:

حاکمیت جهل و خرافات

عدم آگاهی عمومی و غفلت از سرنوشت

جبر محوری و تقدیر گرایی مطلق

اختلاف قومی و مذهبی

عدم آشنایی با علوم زمان

عدم شناخت تاریخ عمومی و تاریخ اسلام

فقدان شخصیت ذاتی و بحران هویت اجتماعی

تسلط استبداد سیاسی و دینی

سلطه استعمار در همه زمینه های: نظامی، فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

گسترش بدبینی و عدم اعتماد در میان افراد یک جامعه

مسئولیت نپذیری افراد و فرار عملی از انجام وظایفی که به عهده دارند.

عدم تحرک و سستی و خمود در میان فرهیختگان و دانشمندان

البته علاوه بر این علل و عوامل انحطاط و سقوط، مسائل دیگری هم هست که دوستان بی تردید در این زمینه ها اطلاعاتی کافی دارند و خود با چگونگی افکار و اندیشه های این مصلح بزرگ قرن ۱۴-۱۳ در این راستا آشنا هستند. اما آنچه به نظر می رسد که در برنامه های اصلاحی سید حائز اهمیت است، نقطه اتکاء، آینده نگری و تعیین عامل محرک تاریخ، در اندیشه او است. این مسأله را یک تحلیلگر اجتماعی معاصر - مرحوم دکتر حمید عنایت - در کتاب سیری در اندیشه سیاسی عرب، چنین تبیین می کند:

«برای همگان این سؤال پیش می آید که اگر آنچنان که سید مدعی است، اسلام، همه شروط و لوازم سعادت انسان را، دست کم از لحاظ نظری دارا است، پس چرا مسلمانان در جهان امروزی چنین ناتوان و درمانده اند؟! سید، در پاسخ این سؤال به این آیه قرآن استناد می جوید و در آخرین سطر کتابش - ناتورالیسم یا «رد» بر نیچریه» آمده است: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»^۱ خداوند سرنوشت هیچ قومی را دگرگون نمی کند، مگر آن زمانی که افراد آن قوم، آنچه که در درون و نفس خود دارند، دگرگون نمایند. بدین ترتیب سید به پرسش اصلی مشکل اصلی مردم و جامعه پاسخ می دهد و عامل محرک تاریخ را در «فلسفه اجتماعی» خود معین می سازد.

تغییر تاریخ و جامعه

البته مارکس درباره فلسفه تاریخ معتقد بود که: کار فیلسوف شناخت جهان هستی است، و ما باید تغییر و دگرگونی جهان را دنبال کنیم و با همین تصور تئوری خود را در ماتریالیسم تاریخی، اقتصاد دانست و آن را محرک تاریخ شناخت. ولی سید جمال الدین عامل محرک تاریخ را در فلسفه اجتماعی خود، با تکیه بر اندیشه مستند به منبع معرفتی خود، «اراده ملتها و تحوّل درونی» را عامل محرک تاریخ معرفی می کند.

البته، فیلسوفان اجتماعی دیگر هم، هر کدام از خاستگاه ایدئولوژی و منبع معرفتی خود عامل خاصی را محرک تاریخ دانسته اند و سیر تحولات جامعه ها را بر مبنای محوریت آن عامل، ممکن دانسته اند. به چندین عامل از دیدگان برخی از مصلحان و جامعه شناسان معروف اشاره می کنیم:

عامل اقتصاد - کارل مارکس

نژاد و ملی گرایی - گوینو

روح کلی - هگل

جغرافیا - منتسکیو

قهرمان - کارلایل

عامل جنسی - فروید

نخبگان - پاره تو ۲

چنانچه ملاحظه می کنید، در این عوامل، هیچ یک از دانشمندان نقش انسان ها را به عنوان اصل بنیادی جامعه، به حساب نیاورده اند، بلکه بیشتر از دیدگاه وی به مسئله پرداخته اند و تنها بعضی از آن ها برای عده ای معین مانند: قهرمانان و نخبگان، نقش قائل شده اند.

در میان مصلحان قرن ما کسی که به طور روشن نقش انسان ها و اراده آنها را به عنوان عامل محرک تاریخ مطرح می کند، سید جمال الدین حسینی اسدآبادی است که با استفاده از آموزه قرآنی و سنت های تاریخی، آن را تئوریزه ساخته است. سید، در موارد متعددی از مقالات و رساله های خود، به این مسأله می پردازد که از آن جمله است:

۱- مقاله «سنن الله فی الامم و تطبیقها علی المسلمین» در العروه الوثقی

۲- مقاله «القضاء والقدر» در العروه الوثقی

۳- رساله حقیقت مذهب نیچری یا ناتورالیسم.

سید، این تئوری واقع بینانه را نه فقط از موضع یک عالم اسلامی و مسلمان تبیین می کند، بلکه با استفاده از علوم انسانی از قبیل: جامعه شناسی، تاریخ و علم کلام دلایل و شواهدی می آورد و تئوری خود را مستدل می سازد.

سید می گوید: برای تغییر جامعه، باید انسان ها از موضع آگاهی به نقش خود و خودسازی و تحول ذاتی، جامعه را تغییر دهند و در واقع از دیدگاه سید، مردم تحول یافته در تحولات اجتماعی، نقش اول را به عهده دارند. البته در این آگاهی بخش، طبقه عالمان و فرهیختگان نقش رهبری و مهمی دارند. برای اثبات این مطلب سطوری از مقالات سید را نقل می کنیم:

۱- سنت های خدا در جامعه

سید، در مقاله: «سنن الله فی الامم» نخست از عظمت مسلمین صدر اول یاد می کند که چگونه از دریاها گذشتند، حکمرانان مستبد را به تسلیم واداشتند: به اقصی نقاط جهان رسیدند، پیام هدایت بخش قرآن را به گوش دیگران رساندند، بنیانگذاران تمدنی بزرگ شدند و در عرصه های علم و اندیشه و هنر، پیشتاز بودند.

اما، امروز (قرن ۱۳) با اینکه مسلمانان چهارصد میلیون از جمعیت در دنیا هستند^۳ سرزمین های اسلامی، از اقیانوس اطلس تا دروازه های چین در اختیار آنها است، با اینکه دارای اراضی مزروعی بکر، منابع طبیعی، ثروت های خدادادی فراوان در اختیار دارند اما، متأسفانه، همه آن ثروت ها به صورت ویرانه درآمده و یا غارت شده و خود آن ها نیز، زیر سلطه بیگانگان زندگی می کنند و تفرقه و اختلاف میانشان حاکم است و کشورها، قطعه قطعه گشته و هر گوشه ای، به دست بیگانه ای افتاده. شخصیت ها سرکوب و هویت ها معکوس شده اند. این ها همگی خسارت و بلایای جوامع اسلامی می باشد.

پس از این اشاره کلی و کوتاه، سید جمال الدین علت سقوط جامعه های مسلمان را مطابق سنت الهی و قانونمندی تاریخ، معرفی می کند: «خداوند، بارها و بارها، در خلال آیات محکم قرآن، ارشاد و راهنمایی کرده است که: ملت ها، هرگز از عرش عزت و کرامت، سقوط نمی کنند هستی و شخصیت خود را از دست نمی دهند، مگر اینکه از سنت های الهی که بر اساس حکمت، تنظیم شده اند، سرپیچی نمایند:

خداوند، هیچ جامعه ای و قومی را از اوج عزت و قدرت و از موضع رفاه و امنیت و سکونت و آرامش، پایین نمی آورد و وضع آنان را تغییر نمی دهد، مگر اینکه آن جامعه، نور عقل و حکمت، درستی اندیشه و راستی رأی و عبرت گیری از سرگذشت گذشتگان را از دست بدهد و خود را محروم سازد و از تاریخ درس نیاموزد

و تاریخ سرنوشت ملت هایی را که از صراط مستقیم خداوند انحراف یافته اند، نخواند و نداند و درباره عاقبت سرنوشت و ناباوری آنان، نیاندیشد.

درواقع این سقوط و انحطاط، به این جهت بوده است که آنها از سنت عدالت و راست کرداری، عدول کرده و راه بصیرت و حکمت را به روی خود بستند. آنان، استقامت در اندیشه و رأی را از دست داده، راستی گفتار، صفای دل ها، دوری از شهوات و هوس ها را از دست دادند.

از حق و حقیقت، حمایت و دفاع نکردند و به نصرت و یاری مظلومان نشتافتند، عدل را کوبیدند و همت و اراده خود را برای پاسداری کلمه حق و عدل، بسیج نساختند. دنبال هواهای باطل رفتند و به خاطر لذت های زودگذر و شهوات فانی، همه راستی ها را منکر شدند و آنچه‌ها را منکرات و پستی های بزرگ پرداختند که انسان از شنیدن آنها وحشت زده شد. حق کشی کردند، سوزاندند و پایمال کردند که آدمی از تصور آن بر خود می لرزد. اراده آنان سست شد و برای حفظ سنت های عدل و قسط، ذره ای غیرت نداشتند، حیات در راه باطل را بر مرگ در راه پیروزی حق، ترجیح دادند. اینست که خداوند کیفر کارهای آنان را داد. عزتشان را از دستشان گرفت و آنان را در معرض عبرت تاریخ قرار داد. ۴»

شواهد تاریخی

پیش از آنکه شواهد تاریخی را از رساله «نیچریه» سید نقل کنیم، باید به یک نکته اساسی اشاره شود و آن، این که سید جمال الدین علاوه بر تسلط بر فلسفه اسلامی و غربی و بخشی از علوم زمان، به وضوح به علم تاریخ و فلسفه تاریخ تسلط کامل داشته است. او، شواهدی از تاریخ ملت ها را نقل می کند که سلطه او را بر این رشته، روشن می سازد.

اساساً، هر انسانی که از تاریخ کشور خود و تاریخ دنیا، اطلاع کافی نداشته باشد، هرگز نمی تواند تحلیل درست و جامعی، از اوضاع اجتماعی - سیاسی داشته باشد. سید، به عنوان یک مصلح اجتماعی، جامعه خود را کالبدشکافی می نماید و در تحلیل و تبیین تئوری رهائی بخش خود، از علم تاریخ، آن هم قانونمندی آن، استفاده می کند.

او، در رساله نیچریه یا ناتورالیسم عوامل سقوط جامعه ها را مبتنی بر: «عدم تغییر اراده و روان ها» می داند. او به وضوح استدلال می کند که «ضعف اراده یک قوم و تحقیر کرامت انسانی و ضعف ناباوری و دینداری یک جامعه»، چگونه عزت و کرامت آنها را تهدید کرده و جامعه شان را نابود ساخته است.

سید، با مقایسه آراء مادی گرایان و خداباوران، در مورد تفسیر تکاملی از انسان، ادعا می کند که انسان، دارای کرامت ذاتی است و اراده و آزادی دارد. این اندیشه، هرگز با تفسیر حیوان گونه بودن انسان که به تعبیر ماده گرایان (انسان یک میمون برهنه است) **man is a brane monkey** کاملاً تفاوت دارد. انسان در نظر مادی ها، در واقع فاقد همه گونه صفات و کرامت انسانی بوده و فاقد ارزش ذاتی است. اما، بر حسب تفسیر ادیان ابراهیمی بویژه اسلام، او، مقام بس والایی دارد. ۵

سید می نویسد: «انسان ها را از دیرزمان، به سبب ادیان، سه اعتقاد و سه خصلت حاصل شده است، که هر یک از آنها، رکنی است رکنی از برای قوام ملل و پایداری هیأت اجتماعی...»

۱- نخستین آن عقاید، این است که انسان، فرشته ای زمینی است و او، اشرف مخلوقات است.

۲- یقین به اینکه امت او، اشرف امت ها است.

۳- اینکه انسان، در این عالم آمده است که برای تحصیل کمالات شایسته، تلاش نماید و به عالم افضل و اعلی، منتقل گردد. ۶

سید علاوه بر سه اعتقاد فوق، به سه خصلت نیز اشاره دارد:

اینکه انسان، نباید مثل حیوانات زندگی کند. امت اسلامی، در رقابت با دیگر امت ها، در کسب فضایل به تلاش پردازد. انسان، در این جهان بر «نهج ضرورت و لزوم» در «تزیین و تنویر عقل خود» در اخذ معارف حقه و علوم، بکوشد. ۷ در دیدگاه سید، در نتیجه این سه اعتقاد، سه صفت پدید می آیند: ۱- حیاء ۲- امانت ۳- صداقت. وقتی ملت ها با این صفات و ویژگی ها، آراسته شدند، قطعاً به کمال مطلوب و جامعه شایسته، نائل می شوند.

شواهد تاریخی

آنگاه، سید، به نقل شواهد تاریخی می پردازد و وضع ملت های جهان باستان و دنیای اسلام را در فراز و نشیب حیات اجتماعی خود، مورد مطالعه قرار می دهد:

۱- یونانیان

یونانیان که زمانی به جهت عقاید سه گانه و خصال سه گانه، حاکم بلامعارض منطقه بزرگی از جهان بودند، بر اثر نفوذ عقاید مادی گرا، بازار علم و حکمت نزدشان، کاسته شد و خودپرستی بر نهاد مردم چیره گشت. از این رو، سلطنت و عزت شان بر باد رفت و به دست رومی ها، یعنی جنس لاتین اسیر افتادند» ۸

ایرانیان، قومی بودند که در اصول سته سعادت، به درجه اعلی، رسیده بودند و امانت و صداقت، اول تعلیمات دینی آن قوم بود. حتی اگر محتاج می شدند، اقدام بر (گرفتن) قرض نمی کردند، مبادا اینکه، دروغی بگویند. تا اینکه در زمان قباد، مزدک نیچری (مادی) ظهور کرد و جامعه ایرانی، به تباهی افتاد. ۹

مورخ فرانسوی: فرانسیس لونورمان می گوید: ایران در دوره دارا(ی) بزرگ، ۲۱ ایالت بود. که از جمله آنها مصر، بلوچستان، سند و... بودند. وقتی در قدرت سیاسی خود، احساس ضعف می کردند، فوراً این خصلت ها و صفات شایسته خود را تمرین می کردند و به برکت چنین هویت بازیافته، دوباره عظمت خود را به دست می آوردند. ۱۰ تا اینکه مزدک ظهور کرد و در اثر تأثیر مادی گری و کم رنگ شدن دینداری کشور بزرگ ایران به ضعف و تجزیه گرایید و سرانجام سقوط کرد.

۳- جهان اسلام

بر امت مسلمان نیز، همین ماجرا گذشت. زیرا مسلمانان، تا زمانی که در پرتو دیانت حقه خود، به آن عقاید و خصال آراسته بودند، بر ملت های دیگر، برتری داشتند. تا جایی که در ظرف یک قرن، از کوه های آلپ تا دیوار چین را به تصرف خود در آوردند و دماغ کسرها و قیصرها را به خاک مذلت مالیدند. تا آنکه در قرن چهارم، باطنیه، آشکار شد و برای نشر آراء خود، طریق «تدلیس و تدریج» را در پیش گرفتند و اساس تعالیم خود را بر این قرار دادند که تشکیک کنند، مسلمانان را در عقاید خود، و پس از تشکیک، عهد و پیمان را از آنان گرفتند و جهان اسلام، رو به فساد نهاد. و از این راه، هجوم صلیبیان و سپس ترک و مغول، برای شکست مسلمانان، هموار گشت. ۱۱ عثمانیان نیز، به سبب عقاید فاسده مادیین (نیچریان) دچار انحطاط شدند و خانه شرف چندین ساله آنان بر باد رفت. ۱۲

۴- اروپای جدید

فرانسویان هم، پس از رومیان در اروپا، پیشروان دانش و کاردانی و تمدن بودند. تا اینکه در قرن هیجدهم، ولتر و روسو به اسم «رافع الخرافات» و «منور العقول» ظهور کردند و این دو شخص، قبر اپیکور کلیبی را نبش کرده و عظام بالیه (استخوان های پوسیده) را احیاء نمودند و تکالیف خود را برانداختند و تخم بی دینی و نیهلیسم ریختند. حتی ولتر چندین کتاب در تخطئه و مسخره انبیاء تألیف کرد و ملت فرانسه، سقوط نمود. ناپلئون اول، کوشید تا مسیحیت را اعاده کند ولیکن اثر تعلیمات این کسان، در میان مردم فرانسه از میان نرفت و سرانجام، فرانسه از آلمان شکست خورد. ۱۳

تحلیل سید

در واقع سید، با اشاره به شواهد تاریخی، از دنیای باستان تا عصر حاضر، اثبات می کند که عامل تحوّل و تغییر ملت ها تنها از راه «اراده ملت ها و تحوّل روحی و معنوی آنها» صورت می گیرد. البته، سید جمال، این تحوّل درونی را در اثر آگاهی اجتماعی، عبرت از تاریخ، خودسازی درونی در پرتو تعالیم ادیان الهی میسور می داند و این دقیقاً با علمی بودن تئوری عامل «تغییر و اراده ملت ها» در تحولات جامعه و تاریخ سازگار است.

تصحیح یک اعتقاد

سید، در تکمیل دیدگاه اصولی مطرح شده، در یکی از مقالات خود، در «العروه الوثقی» درباره عقیده قضاء و قدر، نیز توضیح می دهد که این عقیده ظاهراً به غلط در ذهن مسلمانان بویژه در صدر اول جا افتاده است که آن را نوعی «فاتالیسم fatalism» و جبری گرایی، تفسیر می کنند و آن سبب انحطاط می باشد.

اما، تفسیر درست و دقیق عقیده «قضاء و قدر» در نظر سید این است که جهان مرهون روند علل و عوامل، دقیق و منظم، حساب شده و با برنامه ریزی صحیح، تنظیم شده است و ظهور و سقوط ملت ها و تمدن ها، در اثر عوامل گوناگون می باشد. و به همین دلیل یکی از عوامل مؤثر در تحولات اجتماعی، عامل اراده انسان ها را باید به حساب آورد.

اعتقاد به «قضا و قدر» نه جبرگرایی و فاتالیسم، ترس و واهمه را در آدمی می خشکاند. البته بعضی عوام جاهل، این عقیده را با اعتقاد به جبر، مخلوط ساخته اند. پس، بر عالمان راستین اسلام است که با تلاش های عالمانه خود، معنی صحیح قضاء و قدر را از بدعت ها و عوارض منفی آن، باز شناسانند و به مردم عوام یادآور شوند که آنچه بزرگان ما گفته اند، امثال امام محمد غزالی آنچه شارع از توکل و اعتماد به قضاء و قدر می گوید، شریعت آن را در مقام عمل از ما، می خواهد نه در موضع کسالت و تبلی. خداوند، امر کرده است که ما، وظایف خود را عمل نماییم و هرگز اجازه نداده است، به بهانه «توکل به خدا» سهل انگاری و اهمال بورزیم که این، برهان «مارتین درباره دین حق» است. ۱۴

سپس سید، از تاریخ یاد می کند: پیروزی های کوروش فارس، اسکندر یونانی، حتی چنگیزخان مغولی و ناپلئون اول را در پرتو این عقیده سرنوشت ساز، تفسیر می نماید ۱۵ و انسان به طور طبیعی تعبیر اقبال لاهوری را به یاد می آورد که می گوید:

خدا، آن ملتی را سروری داد
تقدیرش به دست خویش بنوشت

به آن ملت، سروکاری ندارد
دهقانش برای دیگری کشت!

نقش قهرمان

اگر سید جمال الدین را یک مصلح برجسته اجتماعی و یک قهرمان جهان اسلام بدانیم، که توانست یک امت خواب آلوده و بی حرکت را با تزریق شجاعت، اعتماد به نفس، خودآگاهی، جامعه شناسی، به خودسازی و آگاهی اجتماعی دارد و توانست از موضع آگاهی و تحول درونی، جامعه و تاریخ را تغییر دهد و استقلال و آزادی ملت های مشرق زمین و مسلمان، به ارمغان بیاورد، سخن گزافی نگفته ایم.

البته می دانیم که اغلب شخصیت ها و مصلحان اجتماعی دو قرن اخیر و معاصر، در نهضت های اصلاحی و حرکت های اجتماعی خود، از آموزه ها و جهت گیری های سید جمال الدین، متأثر بوده اند که با تحکیم وحدت صفوف ملت های خود، با استعمار جنگیدند و شاهد استقلال را به آغوش کشیدند و استبداد داخلی را سرنگون کردند و این رمز و راز تأثیر عامل محرک تاریخ: «تغییر درونی و اراده ملت ها» در تحول جوامع بشری است. والسلام

۱. سوره رعد / ۱۱

۲. برای اطلاع بیشتر به کتاب «علم تحولات جامعه» نوشته حمید حمید، مراجعه شود.

۳. در عصر ما، تعداد مسلمانان در سراسر دنیا بالغ بر یک میلیارد و پانصد میلیون شده است.

۴. سید جمال، العروه الوثقی، الآثار الکامله، ج ۱، صفحه ۲۱۳، دارالشروق، الدولیه - قاهره.

۵. اخیراً دانشمندان غربی با تشریح و تحلیل یک اسکلت باقیمانده از موجودی دویا که در آفریقا به دست آمده و مربوط به بیش از سه میلیون سال قبل است، تئوری داروین را به کلی رد نموده اند.

۶. سید جمال الدین، حقیقت مذهب نیچری، صفحه ۱۹،

۷. همان، صفحه ۲۱-۱۹،

٨. همان، صفحه ٣٢،

٩. همان، صفحه ٣٣،

١٠. نیچریه یا ناتورالیسم.

١١. همان، صفحه ٣٦،

١٢. همان، صفحه ٣٧،

١٣. همان، صفحه ٣٨،

١٤. العروه الوثقی: مقاله: قضاء و قدر، المجموعه الكامله، ج ١، صفحه ٧-١٤٦،

١٥. العروه الوثقی: مقاله: قضاء و قدر، صفحه ١٤٦.

می توان حلقه های ارتباط ایرانیان و اعراب را بر اساس دوایر ذیل ترسیم نمود: (۱)

۱ - دایره تمدنی که گستره وسیعی از تجربه هایی را می پوشاند که دو طرف ایرانی و عربی بر آن گرد آمده رو سوی هدف مشترکی دارند که جهت گیری های آنان حکایت از تلاش این مجموعه برای تحقق چنین هدفی می کند.

۲ - دایره باورداشت های اسلامی که برای رقم زدن امت واحده ای ترسیم گردیده برغم وجود مشرب ها و مسلک های متفاوت دلالت بر تحقق چنین هدفی دارد.

۳ - دایره بین الملل و علاقمندی های رقم خورده در این گستره که طرفین بر اساس تکیه بر داشته های مشترکی آن را شکل داده اند.

در حیطه دایره تمدنی، ابزارهای مشترک فراوانی رقم خورده است که طرفین با بهره گرفتن از آن ها دیدگاه ها و اقدامات همسویی را در عرصه های منطقه ای و بین المللی پی ریزی می نمایند. می توان گفت برخی از ساختارهای منطقه ای و بین المللی بر مبنای چنین سازوکارهایی پی ریزی شده موضعگیری های معینی را در قبال مسائل و موضوعات مشخصی تحقق بخشیده است که برجسته ترین نماد آن را در مسأله فلسطین می توان یافت. یکی دیگر از ساختارهایی که می تواند به عنوان نماد معینی برای همکاری های بین المللی و منطقه ای ایرانی - عربی مورد استناد قرار گیرد و بر اساس آن به مفهوم همکاری اشاره نمود و هویت اسلامی را بر مبنای آن رقم زد و براساس داده های چنین ساختاری در قبال مسائل اسلامی و بین المللی موضعگیری نمود، همانا سازمان کنفرانس اسلامی است.

این سازمان به منظور رویارویی با اقداماتی که یکی از اماکن مقدسه مسلمانان را مورد تهاجم پلیدی قرار داده بود بر مبنای درک مشترک کشورهای اسلامی پایه گذاری گشت تا آگاهی مشترکی را به منظور رهایی نخستین قبله و سومین حرم مقدس مسلمانان که طی سال ۱۹۶۹ توسط صهیونیست ها به آتش کشیده شده بود پایه گذاری نماید. در آن زمان خشم مسلمانان چنان برانگیخته شده که بازتاب آن جهانی را به خود کشید و زمینه ساز شکل پذیری سازمان کنفرانس اسلامی شد تا کشورهای اسلامی اقدام به موضعگیری مناسبی در قبال رویداد غم انگیزی از این دست بنمایند. اعراب و ایرانیان و دیگر اقوام مسلمان بر اساس این چارچوب رسمی برخوردار از انگیزه دفاع از فلسطین گشتند.

هرچند دولت ایران در زمان تأسیس سازمان مزبور موضعی نفاق آمیز را در قبال مسأله فلسطین اتخاذ می نمود مردم و موضعگیری های مردمی در برابر موضوع مزبور همسوی و هماهنگ با مردم ستمدیده فلسطین بوده زیر فشار اعمال شده علیه آنان قرار داشت. در این عرصه موضعگیری های امام خمینی (ره) را در دوران مبارزه منفی وی با دولت ایران نباید از یاد برد و به دست فراموشی سپرد زیرا رویکرد وی تنها نجات یاران نبود که عنایت به مسأله فلسطین در اندیشه وی همسان با رهایی ایران بود. اظهارات امام خطاب به مردم ایران هم سمت و سوی خیزش علیه ستم پهلوی و هم قیام برای رهایی فلسطین را در بر داشت. همه از این نکته آگاهند و نیاز به تفصیل من ندارد.

نکته ای که در اینجا باید بدان اشاره نمایم این است که ترس و واهمه چیره شده بر محافل رسمی عرب از انقلاب اسلامی ایران دیگر به خواست خداوند پایان یافته است و افق های همکاری میان ایران و کشورهای همجوار آن با گسترش روابط این یک و همسایگان نزدیکش آغاز شده ضمن تعمیق چنین پیوندهایی با دیگر کشورها، توسعه یافته است. این گستره کشورهایی را در بر می گیرد که از سواحل جنوبی خلیج فارس آغاز و به سرزمین های واقع در مغرب عربی پایان می یابد.

آنچه ما را فرا می خواند تا بدنه های نوینی را به منظور هماهنگ شدن با توسعه روزافزون روابط و مواجهه با تمامی تهدیدهای رقم خورده در جهان اسلام پی ریزی نماییم، لزوم برخورداری از توانمندی هایی استراتژیکی است که بتواند پاسخگوی گره خوردگی های اقتصادی باشد تا بتوان در سایه چنین توسعه ای برای آینده برنامه ریزی نمود و امکان برخورداری از سرنوشت مشترکی را در خوشی ها و ناخوشی ها فراهم آورد و جهان اسلامی را پایه ریزی نمود که در محاسبات جهانی، ثقل آن لحاظ گردد و بر اساس آن بتوان با دشمن مشترکی درآویخت که بدخواه امت است. چنین خواسته ای آن سان که برخی می اندیشند ساخته و پرداخته خیالپردازی نیست بلکه واقعیت آن در تار و پود تعلق به جهان اسلام شکل گرفته داده های چنین خواستی را واقعیت موجود در منافع مشترک برخاسته از وابستگی های سرزمینی و تعلق به گستره جغرافیایی مشترکی رقم می زند.

بر مبنای چنین نگرشی بود که ایران پیشنهاد اختصاص کرسی دائمی شورای امنیت سازمان ملل را برای جهان اسلام ارائه نمود. بدیهی است جهان عرب جزء لاینفک منظومه جهان اسلام به شمار می آید. برغم پاسخ منفی دبیرکل سازمان ملل به پیشنهاد مزبور به بهانه اینکه تخصیص کرسی های شورای امنیت بر مبنای تعلقات دینی مذهبی صورت نمی گیرد می توان خلأ و کمبودی از این دست را در رساندن صدای ایران و اسلام و دیگر مسلمانان از چنین جایگاهی به خوبی احساس نمود و این حق را محفوظ نگاه داشت تا فریادرسی

مسلمانان در گستره بین الملل جایگاه خود را بیابد. اگر سازمان ملل در حال حاضر پاسخ مثبتی به این خواست نداده است چنانچه صدای حق خواهی کشورهای اسلامی بلند گردد آینده نمی تواند فارغ از چنین اراده ای گردد و هر آینه سازمان کنفرانس اسلامی زمام چنین امری را به دست گیرد تحقق آن دشوار نخواهد بود. دایره باورداشت های دینی و مذهبی که از آن به شمشیر دودم تعبیر می گردد و می توان آن را ابزاری ویرانگر شمرد و یا وسیله ای برای سازندگی و تکامل دانست.

غفلت از شرایط موجود وضعیتی بود که اکثر کشورها با آن مواجه بودند اما با این وجود بسیاری از علما و دانشمندان شیعه و سنی برای خروج از چنین شرایطی به پا خواستند و زمینه های بیداری را پایه گذاری نموده تأثیر مثبتی را بر سرنوشت و تاریخ امت اسلامی گذاشتند. از آن جمله می توان به تأسیس «دار التقریب» در قاهره طی سال ۱۳۶۵ هجری قمری به پیشنهاد و ابتکار علمای بزرگ شیعه چون آیت الله بروجردی و نماینده ایشان در کشور مصر مرحوم حاج شیخ محمدتقی قمی و مشارکت علمای اهل سنت نظیر مرحوم علامه عبدالمجید سلیم مفتی الأزهر و مرحوم علامه شیخ محمود شلتوت و بزرگان دیگری چون شیخ المدنی و عبدالعزیز عیسی و شهید حسن البناء علامه شیخ محمد غزالی و در سایه همین اقدام علامه شیخ محمود شلتوت فتوای بسیار مهمی را بیان داشته اعلام نمودند که می توان بر اساس مذهب شیعه پنجمین همچون دیگر فرقه های اسلامی دینمداری نمود که چنین اقدامی بسیار پراهمیت می نمود.

بیست سال پیش یعنی پس از درگذشت علامه قمی و شیخ شلتوت، که اقدامات معمول شده متوقف گردیده بود تهران اقدام به تأسیس مجمع جهانی همگرایی و تقریب مذاهب اسلامی نمود که دبیرکل آن برادر گرامی شیخ محمد علی تسخیری است که این بدنه در زمینه مورد بحث نقش آفرینی می کند. نظر به اینکه من اکنون مقیم قاهره هستم اقدام به انجام وظیفه نموده در یک گروه آیی که توسط شیخ طنطاوی و شیخ فرید و دیگرانی چون دکتر حمدی زقزوق رئیس اوقاف مصر و دکتر عمرهاشم رئیس دانشگاه الازهر و حضور شیخ فرحات از لبنان و افرادی از عمان و ایران چون شیخ واعظ زاده، و شیخ تسخیری برگزار شده بود شرکت نموده برای فعال ساختن دوباره دارالتقریب مصر به منظور همگرایی با دارالتقریب ایران با هدف تحقق خواست های گرانقدری تلاش نمودیم.

دایره بین الملل نیاز به بحث مستقلی دارد که آن را موکول به زمان دیگری کرده تنها برایم اصل انگشت می گذارم که می توان در سطح بین المللی همگرایی ها و همکاری هایی را رقم زد که اجلاس جمعیت قاهره و اجلاس زنان پکن شاهد آن بودیم. مسأله فلسطین نیز یکی دیگر از عرصه های جهانی است که می توان اظهار

داشت آگاهی های رقم خورده در چنین گستره ای برخاسته از همگرایی مسلمانان در مبارزه با صهیونیسم است.

ادبیات رقم خورده در پهنه انقلاب اسلامی بیانگر نگاه اکثرین به این مبارزه است که بر مبنای رویکردهای رقم خورده در عرصه های اعراب و ایرانیان مبارزه ای سرنوشت ساز در مواجهه با استعمار صلیبی و صهیونیسم شمرده می شود که همگرایی این دو رویکرد غرب تنها با هدف اشغال فلسطین صورت پذیرفته که هدف از آن ریشه دواندن در تمامی سرزمین های اسلامی است. بنابراین اگر بپذیریم که جهان غرب صلیب صهیونی در باطل خود همگرایی را تجربه می کند چرا ما برای دست یافتن به حق خویش اتحاد و یکپارچگی را تجربه نماییم؟ بی شک اگر از فرصتی که پیش رویمان قرار گرفته است بهره برداری نماییم تاریخ و آینده فرصت دیگری را ارزانیمان نخواهد داشت.

و اما مشکلات ویژه ما، چه در عرصه مرزها و چه غیر از آن، باید تا زمان و وقت دیگری نادیده انگاشته شوند زیرا این مشکلات همانند مسائلی است که در یک خانواده مطرح می باشند که می توانند در زمان مناسبی بر مبنای سعه صدر و بلندنظری مورد بررسی و تصمیم گیری قرار گیرند که اکنون ضرورت های دیگری پیش روی ما قرار دارد که گفتمان ایرانی عربی پایداری می تواند آن را تبیین نماید و سیاستمداران و نخبگان دو جهان ایرانی عربی بر اساس همگرایی باید آن را پی ریزی کنند و نمادهایی چون اسلام، منافع مشترک و فلسطین را وجهه همت خویش سازند. (۲)

۱. در نشست «توسعه روابط ایران و عرب»، بهمن ماه ۱۳۸۰، تهران: دفتر مطالعه سیاسی وزارت امور خارجه با همکاری: مرکز دراسات الوحده العربیه - بیروت

۲. توسعه روابط ایران و عرب - مجموعه بحث های نشست اندیشمندان ایران و عرب، گردآوری: عبدالهادی بروجردی، چاپ تهران، دفتر مطالعات، ۱۳۸۶، صفحه ۴۷۱ - ۴۷۴.

یادداشتی بر این بحث ۱: ... به دنبال نشر کتاب «مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت» که در چند سال اخیر ۲ به طور مکرر از سوی مؤسسه اطلاعات چاپ شده است، به بحثی از استاد ابوالاعلی مودودی، (از علمای بزرگ اهل سنت و مؤسس و نخستین امیر جماعت اسلامی پاکستان) در کتاب: «موجز تاریخ تجدید الدین و احیائه» چاپ دمشق، صص ۲۵ - ۴۰، برخوردی که در آن به بررسی مسئله مهدی موعود می پردازد و آن حضرت را به عنوان یک احیاگر - جهانی - معرفی می کند، ولی در پاره ای از احادیث تردید روا می دارد و دیدگاه ویژه ای را اظهار می کند...

این برداشت و اظهار نظر، در همان شبه قاره هند - پاکستان، مورد سؤال قرار می گیرد، و ایشان به پاسخ و توضیح می پردازد که این پرسش ها و پاسخ ها نخست در پنجاه سال پیش - نوامبر ۱۹۴۶م - در مجله «ترجمان القرآن» به زبان اردو درج می گردد و سپس در سال ۱۹۹۱م - (جمادی الاخر ۱۴۱۲ هـ. ق) در مجله «المنصورة» ارگان جماعت اسلامی، صفحه ۳۷-۴۷، چاپ لاهور پاکستان، به زبان عربی منتشر می شود که ترجمه فارسی هر دو بحث برای نشر در «ویژه نامه» ستاد بزرگداشت مراسم نیمه شعبان «مسجد انگجی» تبریز، تقدم شد و در «کعبه مقصود» نشریه ویژه نیمه شعبان (چاپ تبریز) درج گردید و اینک برای آن که استفاده از آن برای همگان مقدور گردد، در ضمن این کتاب: «مصلح جهانی» نقل می شود. ۳

در اینجا اشاره به این نکته هم ضروری است که ترجمه عربی این بحث، توسط برادر بسیار عزیز ما، استاد شیخ خلیل الحامدی، مسئول بخش عربی جماعت اسلامی پاکستان، ترجمه شده و توسط وی نیز به اینجانب ارسال شده است که متأسفانه سال پیش، پس از بازدید از بوسنی و سپس ایران و مراجعت به پاکستان، در حادثه ای ناگوار به رحمت حق پیوست...

روابط و مکاتبات ما با ایشان و مرحوم مودودی، شاید به نیم قرن پیش برمی گردد که نقل داستان آن، فرصت دیگری می طلبد، به هر حال استاد خلیل حامدی، مانند مولانا مودودی، از شخصیت های برجسته برادران اهل سنت ما در پاکستان بود که از انقلاب اسلامی ایران دفاع کرد و در عقاید خود، خود را به اهل بیت نزدیک می یافت. خداوند ایشان را غریق رحمت خود سازد و از تقصیرات همه ما بگذرد. فانه لعفو غفور. سیدهادی خسروشاهی، قم - حوزه علمیه

جایگاه احیاگر کامل

با نگاهی به تاریخ اسلام در می یابیم که تاکنون در میان امت اسلامی یک مجدد و احیاگر کامل ظهور نکرده است. اگر چه خلیفه عمر بن عبدالعزیز نزدیک بود به این جایگاه والا دست یابد، ولی اجل بهوی مهلت نداد تا به این مقصود برسد! احیاگرانی که پس از وی آمدند هر کدام تنها در رشته یا رشته های ویژه ای به تجدید پرداختند، از این رو جایگاه «احیاگر کامل» و جامع شرایط، همچنان خالی است، ولی عقل و طبیعت و گردش روزگار جملگی این را طلب می کند که چنین «رهبر»ی ظهور کند تا تمام جوانب و رشته های دین و زندگی را تجدید و احیاء نماید، خواه ظهور وی در این زمان باشد، یا پس از هزار سال دیگر. این رهبر همان امام مهدی است که در «حدیث نبوی» پیش گویی های روشنی درباره وی آمده است.^۴

مردمان این عصر، وقتی نام این مرد منتظر را می شنوند، از سر ناآگاهی و جهل دچار شگفتی و نابوری می شوند و گله می کنند که مسلمانان نادان، به خاطر انتظار ظهور این مرد کامل، دچار سستی و ناتوانی گشته اند؟! آنان می گویند حقیقتی که افراد ناآگاه آن را درست نمی فهمند و در نتیجه از تلاش و کوشش باز می مانند، اصولاً روا نیست حقیقت به شمار آید! سپس می گویند: اعتقاد به ظهور مردی از جهان غیب که به طور کلی در میان امت های متدین رایج است، نوعی توهم و خیالبافی است!

ولی باید توجه کرد که: اگر پیامبران پیشین، در این زمینه به امت های خود نوید داده اند، همان گونه که خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) به امت خود نوید داده است، که اسلام قبل از پایان حیات نوع بشر، تمام جهان را در برمی گیرد و انسان پس از اینکه شکست نظام های وضعی را بیازماید و از عواقب وخیم آن رنج ببرد، سرانجام ناچار خواهد شد به نظامی که خدای متعال برای زندگی بشری وضع نموده است روی بیاورد، انسان در سایه «رهبری بزرگوار» به این نعمت نائل خواهد آمد.

رهبری که پیامبرگونه رفتار خواهد کرد و اسلام را به صورت اصلی به طور کامل اجرا خواهد کرد. اگر پیامبران چنین مژده ای به امت های خویش داده اند، چرا جای تعجب ندارد و چرا این امر از توهم و خیالبافی به دور است. آیا امکان ندارد که این سخن پیامبران به سایر امت های کره زمین رسیده باشد و بعضی از این امت ها از روی ناآگاهی، محتوای اصلی آن را تغییر داده و جامه ای گشاده، از توهمات و خرافات بر آن پوشانده باشند؟

البته باید گفت: گروهی از مسلمانان که به ظهور امام مهدی قائلند، در این کژ فهمی خود از نوگرایانی که منکر ظهور وی شده اند دست کمی ندارند! آنان گمان می کنند که امام مهدی مردی خواهد بود همانند مشایخ و صوفیان قدیمی! و همین که مردم بشنوند که او از یک مدرسه قدیمی یا از گوشه اعتکاف بیرون آمده و تسبیح به دست! وردگویان به خلائق اعلام می نماید:

«ای مردم! من مهدی هستم!»

ناگهان علما و مشایخ، کتاب به دست به سویش می شتابند! و از روی علائم و نشانه هایی که از او دارند او را شناسایی می کنند. سپس بیعت عمومی خواهد بود و در پی آن اعلام جهاد، آنگاه همه درویشان معتکف در خلوت کده ها و مشایخ بزرگ به یاری اش می شتابند و زیر پرچم او گرد می آیند!!

... و چون جنگ و نبرد آغاز شود، شمشیر برای خیر و برکت به کار می رود و رفتارهای معنوی و روحی در کارزار، کارساز می شود! و پیروزی به وسیله ورد و دعا میسر می گردد! تا آنجا که اگر مجاهدان به کافری نگاه کنند، به حالت اغما می افتد و همین که دست به دعا علیه دشمنان برمی دارند، دشمنان، سست و زبون می شوند و موریانه تانک ها و هواپیماهایشان را سوراخ سوراخ می کند!

متأسفانه اغلب مسلمانان درباره ظهور مهدی چنین تصوّراتی دارند، ولی آنچه من در این باره درمی یابم این است که واقعیت کاملاً برعکس است. یعنی برداشت و تصوّر من این است که امام موعود، «رهبری» خواهد بود که از دیگر رهبران نوگراتر و به دانش های جدید با نگاه مجتهد آگاه بابسیرت، می نگرد. مسائل زندگی را به خوبی درک می کند، و به جهانیان ثابت می کند که در عقل و اندیشه و تفکر سیاسی، بر همگان برتری دارد و در فنون جنگ دارای تبخّر کامل است و در پیشرفت و ترقی سرآمد همه نوگرایان معاصر خویش است.

و البتّه من بیم آن دارم که حضرات مشایخ و روحانیون! خود نخستین کسانی باشند که نسبت به رویکرد وی به وسایل امروزی و روش های اصلاحی نوین، زبان به اعتراض بگشایند! از سوی دیگر اعتقاد دارم که شکل و شمایل ظاهری آن حضرت، از عموم مردم متفاوت نخواهد بود؛ به طوری که مردم با علائم و نشانه های خاصی او را بشناسند! همچنین پیش بینی می کنم که او ظهور کند و کارهای مهمی را انجام دهد و خلق خدا پس از رحلت وی (!؟) تازه دریابند که همو جانشین به حقّ خطّ مشی نبوت است که در روایات به آن بشارت داده شده است، زیرا - چنان که اشاره شد - جز پیامبر، هیچ کس نمی تواند با ادّعای انتصاب، کار خود را آغاز

کند و جز پیامبر، از روی یقین نمی داند که خدا چه وظیفه ای در این دنیا بر عهده او گذارده است؟ منصب مهدی چیزی نیست که با ادعا قبول شود، بلکه جزو اموری است که انسان پس از تحمّل وظایف آن، شایستگی عهده داری آن را به اثبات می رساند. به نظر من هر کس بی جهت چنین ادعاهایی بکند و هر کس آن را باور نماید، بضاعت علمی اندک و ذهن عقب مانده ای دارد!

... پس آنچه از کیفیت کار امام مهدی در ذهنم می گذرد با آنچه در اذهان مردم وجود دارد، کاملاً متفاوت است، زیرا من در کار او، زمینه ای برای امور خارق العاده، مکاشفه، الهام و ریاضت معنوی و جهاد با نفس می بینم و بر این باورم که او ناچار است مراحل پیکار و مبارزه و تلاش شدید را همانند هر رهبر انقلابی، از سر بگذراند. مهدی روش جدیدی در اندیشه و تفکر برپا خواهد کرد که بر مبانی اسلام ناب استوار است و تفکر مردم را دگرگون کرده و به طور همزمان یک حرکت نیرومند فرهنگی و سیاسی بهوجود می آورد. و آن گاه «جاهلیت نوین» با تمام نیروها و امکانات در برابر او بپا خواهد خاست و با دعوت او مخالفت ورزیده و در برابر حرکت او مقاومت خواهد کرد.

ولی او سرانجام بر قدرت آن چیره گشته و یک دولت اسلامی استوار بپا خواهد کرد که از یک سو، روح اسلام ناب در رگ های آن جریان دارد و از سوی دیگر، ترقی و پیشرفت آن در علوم تجربی و طبیعی، به اوج تکامل می رسد تا حدیث شریف مصداق واقعی یابد: «... ساکنان زمین و آسمان از آن خشنود می شوند، آسمان از بارش باران تا آخرین قطره دریغ نمی ورزد و زمین هر آنچه که از گیاه و برکت در دل دارد بیرون می ریزد».

اگر امیدواریم که زمانی فرا خواهد رسید که اسلام بر اندیشه های جهان حاکم گشته و تمدن و سیاست آن بدون تردید فائق خواهد آمد، پس حتماً ظهور این رهبر بزرگ که این دگرگونی و انقلاب جز با رهبری فراگیر و خردمندانه او میسر نمی شود، قطعی است. بنابراین چرا بعضی ها از اندیشه ظهور امام هدایت و رستگاری در این جهان، اظهار شگفتی می نمایند؟ در حالی که در همین جهان چون هیتلر و لنین، سرکردگان کفر و ضلالت ظاهر می شوند و دگرگونی هایی ایجاد می کنند!

نشانه های مهدی و جایگاه او در دین

پرسش: ما در بخشی از آنچه در کتاب «موجز تاریخ تجدیدالدین و احیائه» درباره مهدی مرقوم داشته اید، با شما اختلاف نظر داریم. شما اعتقاد ندارید که مهدی موعود ویژگی هایی دارد که در بین دیگر افراد، غیر پیامبران، منحصر به فرد است؟ در حالی که در احادیث نبوی نشانه هایی آمده است که چگونگی شخصیت

مهدی را به طور روشن متمایز می سازد. شما بر چه اساس از روایت های مندرج در این خصوص، چشم پوشی می کنید؟

پاسخ: روایت های مذکور در کتب حدیث درباره ظهور مهدی از سوی بزرگان علم حدیث به شدت مورد انتقاد قرار گرفته، تا آنجا که حتی برخی نیز منکر ظهور مهدی شده اند. از کتاب های اهل رجال چنین برمی آید که روایان این احادیث اکثراً از اهل سنت نیستند. همچنین از نظر تاریخی روشن است که فرقه های گوناگون در تاریخ اسلام برای مقاصد سیاسی و فرقه ای خود، از این احادیث استفاده کرده و کوشیده اند نشانه های مذکور در آنها را بر یکی از مردان خود منطبق سازند. از خلال آنچه بیان کرده ام، من به این نتیجه رسیده ام که این روایات تا مرز خبر در ظهور مهدی صحیح است. ولی آنچه در نشانه های تفصیلی مهدی آمده است، به گمان من اغلب صحت ندارد. شاید افرادی که در این کار منافی داشته اند بعدها آنها را به سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) افزوده اند. از این رو، اگر کتاب های مدعیان مهدویت در دوران های گوناگون را بررسی کنیم، خواهیم فهمید که این روایت های ضعیف دست مایه عمده فتنه ها و بدعت هایی را که بر ضد اسلام برانگیخته اند، در اختیار آنان گذارده است.

من پس از تأمل طولانی در کلیه پیش گویی های پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این مطلب رسیده ام که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آنها درباره اتفاقاتی که در آینده روی می دهد، نشانه های مفصّلی آنگونه که در احادیث ظهور مهدی بیان شده است، بیان نمی کنند. ایشان نشانه های اصلی را بیان می نمودند و روش کار ایشان آن گونه نبود که به جزئیات امر پردازند.

پرسش: در تألیف خود «موجز تاریخ تجدیدالدین و احیائه» ضرورت قیام مهدی را می پذیرید، ولی مأموریت مهدی چیست که به خاطر تحقق آن، ایشان مبعوث می شوند؟ شما تلاش کرده اید آن را با واژه های جدید بیان کنید بی آنکه از آنچه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این باره آمده است، آن را اثبات نمایند؟ بنابراین پسندیده است که در پرتو احادیث تمام اینها را تبیین کنید، از این بالاتر اینکه شما در کتاب مذکور، از ذکر چیزی درباره جایگاه مهدی و ویژگی های متمایز او سر باز زده اید، همچنین نگفته اید که آیا اطاعت از او بر مسلمانان واجب است یا خیر؟ بلکه او را در شمار عموم احیاگران قرار داده اید! همچنین تردیدی نیست - همان گونه که در کتاب شما بخش المجددین (احیاگران) به کسی که کامل است و کسی که کامل نیست، اشاره شده است، که واژه «احیاگر» نه به عنوان اصطلاح، بلکه به عنوان لغت (به گمان قوی) به کار رفته است، ولی مادام که احیاگر، معصوم از خطا نیست و لازم است مهدی معصوم از خطا باشد، چگونه می توان مهدی موعود را در شمار عموم احیاگران قلمداد کرد؟

پاسخ: لازم است ابتدا درباره خود واژه «مهدی» که در حدیث آمده است بیاندیشیم. پیامبر(صلی الله علیه وآله) واژه «هاد» را به کار نبرده، بلکه واژه «مهدی» را، یعنی کسی که خدا او را به حق هدایت کرده، به کار برده است. بنابراین جایز است این واژه بر هر امام یا رهبری یا امیری هم، اگر بر صراط مستقیم باشند، اطلاق شود. ولی «المهدی» (با الف و لام) اطلاق نمی شود، مگر بر کسی که ویژگی خاصی داشته باشد که او را از دیگران متمایز می سازد، تا این ویژگی او نشان داده شود که این مطلب در سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) راجع به آن موعود منتظر آمده است: «زمین را پر از قسط و عدل می کند همچنان که از ظلم و ستم لبریز شد و هفت سال حکمرانی می کند».

پس برای برجسته کردن ویژگی او، مهدی موعود با تعریف به (الف و لام)، «المهدی» خوانده شده ولی نمی توانیم بگوییم که منصبی در دین وجود دارد به نام «مهدویت» که مسلمان باید آن را بشناسد و او امام معصوم است. در واقع این اندیشه - اندیشه عصمت غیر پیامبران - یک اندیشه شیعی محض است که ما به آن اعتراف نداریم! ۵

۱. این بحث نخست در ماه شعبان ۱۴۱۷ هـ. ق - ۱۳۷۵ ش - در نشریه «کعبه مقصود» در تبریز درج گردید و سپس در روزنامه «اطلاعات» و «همشهری» و بعد در «اطلاعات هفتگی» منتشر شد و اخیراً نیز در کتاب «برترین های فرهنگ مهدویت در مطبوعات» ج اول، ص ۲۹۹ - ۳۱۴ نقل شد.

۲. سال های ۴ - ۱۳۷۳

۳. گر چه بسیاری از این احادیث در کتاب های مسلم، ترمذی، ابن ماجه و المستدرک آمده است، ولی در اینجا بی فایده نیست که به روایتی اشاره کنیم که الشاطبی در المرافقات و شیخ اسماعیل شهید در منصب الامامه آن را نقل کرده اند. سرآغاز دین شما نبوت و رحمت است و (این دوره) به گونه ای که خواست خداوند است، خواهد بود. سپس، خدای متعال آن را از میان برمی دارد. آنگاه (دوره) خلافت به روش نبوت، آن گونه که اراده خداوند است، خواهد بود. سپس خداوند آن دوران را به پایان می برد. بعد دوران «خلافت موروثی» فرامی رسد و سپس خدای متعال آن دوران را از میان برمی دارد، آنگاه اداره امور به شکل «ملوکیت استبدادی» خواهد بود، تا دوران آن نیز به پایان برسد. بعد، دوران خلافت به روش نبوت پیش خواهد آمد که بر اساس سنت پیامبر در بین مردم رفتار خواهد شد و اسلام در روی زمین سایه خواهد گستراند، که ساکنان زمین و آسمان از آن خشنود می شوند. آسمان از بارش باران تا آخرین قطره دریغ نمی ورزد و زمین هر آنچه از گیاه و برکت در دل دارد، بیرون می ریزد. البته نمی توانم قضاوت کنم که این روایت از نظر سند تا چه

حد معتبر است ولی تردیدی نیست که مفهوم آن، با هر آنچه از این قبیل در کتب حدیث آمده، مطابقت دارد. در این روایت به پنج دوره تاریخ اشاره شده است، سه دوره آن تاکنون سپری شده است و دوره چهارم را در این هنگام می گذرانیم. اما دوره پنجم که در این روایت پیش بینی شده است، تمام شواهد نشان می دهد که زمان و تاریخ همچنان به سوی آن می شتابد. چرا که بشریت تمام نظام های وضعی انسان را آزموده است و آن را مصیبت بار و بی ثمر یافته و اکنون پس از سال ها سرگردانی و آشفتگی، از بازگشت به اسلام ناب گریزی نیست. (مؤلف)

۴. مولانا مودودی، موجز، تاریخ تجدیدالدین و احیائه، ص ۲۵، ۴۰، چاپ دمشق.

۵. ما مطالب استاد مودودی را به عنوان یک عالم سنی معروف که ظهور حضرت مهدی را می پذیرد و اصل و صحت آن را باور دارد، ترجمه می کنیم و بی شک معنای این، قبول همه ادعاهای وی نیست.

شما باید به خوبی درک کنید که خدا بیان مسائلی را که کفر و اسلام بر محور آن می چرخد و نجات انسان به آن بستگی دارد، خود بر عهده گرفته است و این امور جملگی در قرآن ذکر شده، نه با ابهام و کنایه، بلکه به کاملترین و روشن ترین وجه بیان گردیده است. خدای متعال می فرماید: «ان علینا للهدی»^۱.

بنابراین لازم است موضوعی به این اهمیت و کیفیت در نظام دین، در قرآن آمده باشد، اما حدیث به تنهایی نمی تواند موضوعی را که کفر و ایمان بر محور آن می چرخد اثبات کند. زیرا احادیث تنها از طریق زبان از مردم به مردم نقل شده است و در نهایت چیزی که از آن مستفاد می شود، گمان به صحت است نه علم یقین! در واقع خدای متعال هرگز دوست نمی دارد که بندگان را در معرض این خطر قرار دهد که مسائلی دینی به غایت مهم که ممکن است اختلاف نظر اساسی میان انسان ها به وجود بیاورد و ایمان و کفر مسلمان به خدا، به آن بستگی داشته باشد را بر احادیث آحاد واگذارد، بلکه اهمیت این مسائل مهم به خودی خود اقتضا می کند که خداوند متعال در کتاب خود به طور روشن و بی ابهام، آن را بیان فرماید و پیامبر (صلی الله علیه وآله) به طور عمومی آن را تبلیغ نماید و آن را جوهر اصلی وظیفه رسالت خود بشمارد، تا بدون هیچ شائبه ای به یکایک مسلمانان گوشزد شود.^۲

مسئله مهدی (عج)

پرسش: گروهی از علماء که در دیانت و اخلاص آنان تردیدی نیست، نسبت به آنچه درباره امام مهدی موعود مرقوم داشته اید، با استناد به روایاتی در کتب حدیث از خروج امام مهدی آمده است، در چند مورد اعتراض نموده اند. اینک به انگیزه احساس به اینکه پای بندی به شریعت برای هر مبلغی که به تبلیغ و اقامه دین می پردازد واجب است، اعتراضات آنان را با شما در میان می گذاریم. زیرا لازم است هر آنچه مرقوم می دارید با احکام شریعت کاملا هماهنگ باشد، و البته اگر از شما عملی برخلاف حق سر بزند و دیگران تذکر دهند، در بازگشت به حق در خود تردید روا مدارید.

۱- بخشی از مطالبی که در کتاب خود: «موجز تاریخ تجدیدالدین و احیائه» مرقوم داشته اید، به نظر ما با آنچه که در احادیث آمده است، مخالفت دارد. در این خصوص من روایاتی را که در «جامع ترمذی» و «سنن ابی داود» آمده است بررسی کرده ام و بر این اساس می گویم که «رجال» پاره ای از این روایات بی تردید از ما نیستند! ولی در جامع ترمذی، سنن ابی داود و سنن ابن ماجه، روایات صحیح دیگری وجود دارد که «رجال»

از ثقات راست گویند و در آنها مطالبی وجود دارد که نظر شما را تأیید نمی کند. از «ام سلمه» همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده که پیامبر فرمود: به هنگام مرگ خلیفه اختلاف پدید می آید. مردی از اهل مدینه به مکه فرار می کند، مردمی از اهل مکه نزد او می آیند و به اکراه او را خارج می سازند و بین رکن و مقام با او بیعت می کنند. ۳

اگر به اسناد این روایت نگاه کنید درمی یابید که همه راویان آن از ثقات راستگوی حدیث اند. «بیهقی» با سند خود از «ثوبان» آورده است: «اگر پرچم های سیاه را دیدید که از سوی خراسان آمده است، به سوی آن بشتابید که در میانه آن خلیفه خدا مهدی است» آیا این روایت ها، نظر شما را مبنی بر اینکه امام مهدی خود نمی داند که مهدی موعود است، نفی می کند؟

مخصوصاً واژه های زیر که در یکی از روایات آمده است، شایان توجه است: «یاری یا اجابت او بر هر مؤمن واجب است» و در روایت ترمذی: مردی نزد او می آید می گوید: یا مهدی! بر من عطا کن، (مهدی) جامه او را به اندازه ای که بتواند حمل کند، پر می کند.

۲- مرقوم داشته اید: مهدی موعود «رهبری امروزمین» خواهد بود!... این جمله پرداززی و عبارت شما از لحاظ احادیث ارزش ندارد، اگر دارد متشکر می شویم که ما را به آن ها ارجاع دهید! کسانی که با نظر شما مخالف اند از واقعیت های تاریخ دلیل می آورند که هر احیاءگری که در این امت آمده است، اغلب اوقات از «صوفیه» بوده اند.

۳- این عبارات شما که «امام موعود رهبری از جدیدترین نوع زمانه خود خواهد بود». بعضی مردم را به این شک انداخته است که شاید شما خود به زودی ادعای مهدویت خواهید کرد؟!...

۴- در کتاب «نشانه های آخرت» نوشته «شاه رفیع الدین» فرزند امام «شاه ولی الله دهلوی» چندین روایت درباره خروج امام مهدی به نقل از بخاری و مسلم وجود دارد، ولی من در «صحیحین» چنین روایت هایی را ندیدم - با آنکه در جستجوی آن بسیار تلاش کردم - همچنین در کتاب مذکور روایت دیگری وجود دارد و در آن آمده است وقتی مردم با مهدی بیعت می کنند سروش آسمانی به آنها ندا می دهد: «این خلیفه خدا مهدی است سخن او را بشنوید و فرمان برید». ۴ نظر شما راجع به این روایت چیست؟ این بود خلاصه پرسش ها:

پاسخ: قبلاً خلاصه تحقیقات خود را درباره روایات مندرج در کتاب های گوناگون حدیث، پیرامون خروج امام مهدی بیان نموده ام و نیازی به تکرار آن نمی بینم. در اینجا به این گفته بسنده می کنم: کسانی که در

احتجاج خود به روایتی درباره خروج مهدی اکتفا می کنند که در یکی از کتب حدیث ذکر شده است، یا پس از بحث و تحقیق، سرانجام به سخن یکی از راویان ثقات یا غیر ثقات اکتفا می کنند، ایرادی بر آنان نیست اگر جز به آنچه در احادیث و آثار یافته اند، اعتقاد نیابند.

اما کسانی که تمام این روایات را جمع آوری کرده و تحقیق تطبیقی انجام می دهند و به موارد بی شماری از تعارض و اختلاف می رسند، - و نه تنها این، بلکه روایت تاریخ را درباره بنی فاطمه و بنی امیه و ستیز خشن و پیوسته آنها را از نظر دور نمی دارند و بدون تردید و ابهام، مشاهده می کنند که در کتب حدیث، روایات متعددی وجود دارد که هر یک از طرف های این کشمکش را تأیید می نماید - به دشواری می توانند تمام جزئیات و رویدادهای جزئی مندرج در این روایات را صحیح بدانند، حتی روایت هایی که شما در مطالب خود ذکر کرده اید از «پرچم های سیاه» سخن به میان آمده است و در تاریخ معلوم است که همچنان تلاش هایی به عمل می آید تا ثابت کند که مهدی (یکی از خلفای بنی عباس) همان امام مهدی موعود! بوده است که علت آن، اختلاف روایات است که به دروغ و تقلب آن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت داده اند. اگر کسی باشد که به رغم تمام اینها، اصرار دارد بر صحت استدلال به این روایات دارد، بگذار احتجاج کند و ایرادی ندارد اگر به نظر من درباره چگونگی ظهور امام مهدی که در کتابم «موجز تاریخ الدین و احیائه» اظهار نموده ام، مخالفت بورزد.

البته لازم نیست نظر من در هر مسئله تاریخی یا علمی یا فقهی، صحیح و مورد قبول همه مردم باشد، ولی در عین حال صحیح نیست اگر کسی نظر مرا درباره مسئله ای از مسائل نپسندند، از همکاری با من در «اقامه دین» امتناع ورزد! زیرا اختلاف علما در مسائل مندرج در احادیث، تفسیر و فقه و دیگر علوم مشابه، تازگی ندارد.

۲- بله! به نظر من امام مهدی رهبری از جدیدترین نوع رهبران زمانه خود خواهد بود، ولی این بدان معنا نیست که او ریشش را بتراشد! و لباس فرنگی بپوشد و از آخرین مد روز پیروی کند! منظور من این است که او از علوم زمانه، شرایط و پیچیدگی های آن کاملاً واقف خواهد بود و طبق آنچه این شرایط و نیازها اقتضا می کند، تدبیرهای لازم را اتخاذ خواهد کرد و او برای انجام مأموریتش، از تمام وسایل و ابزارهایی که در زمانه خود به وسیله کاوش های علمی کشف شده است، مورد بهره برداری قرار خواهد داد.

این، یک امر عقلایی و روشن است که برای اثبات آن به سند یا گواهی از دلایل شرعی نیازی نداریم، اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) از جدیدترین روش ها و تدبیرهای زمانه خود استفاده می کند - چون حفر خندق و منجنیق - بر چه اساسی می توان گفت که شخصی در یکی از زمان های آینده اگر به بهترین وجه به وظیفه

امر خلافت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بپردازد، از تانک و هواپیما و اطلاعات علمی مدرن بی نیاز می باشد؟ و نسبت به شرایط و اوضاع و پیچیدگی ها و رفتارهای زمانه خود بی توجه می گردد؟

هرگز! تنها راه فطری برای هر گروهی که بخواهد به هدف خود برسد، یا حرکتی که تعالی و پیروزی را مد نظر دارد، باید از تازه ترین ابزارها و وسایل علمی بهره جوید و از جدیدترین علوم و فنون و روش های کاربردی زمانه خود، استفاده کند.

۳- اینکه گفته اید برخی از مردم درباره من به شک افتاده اند و می گویند که من به زودی دعوی «مهدویت» خواهم کرد! در قبال این سخن، تنها به این پاسخ اکتفا می کنم که این قبیل شبهه ها و وسوسه ها از کسی سر نمی زند که از خدا می ترسد و به حساب روز واپسین می اندیشد و سخن خدا در قرآن کریم را به یاد می آورد که فرمود: (اجتنبوا كثيراً من الظن، انّ بعض الظن اثم). ۵ «از بسیاری گمان ها بپرهیزید که پاره ای از گمان ها گناهند».

من در مورد کسانی که چنین تردیدهایی را برمی انگیزند تا مردم را از همکاری با «جماعت اسلامی» در دعوت به حق باز دارند، تصمیم گرفته ام که به شدت مبارزه کنم که به هیچ ترفندی نتوانند از آن نجات یابند و آن اینکه در روز قیامت به خواست خدا به دور از هرگونه دعوی در پیشگاه الهی، حاضر شوم تا ببینم چگونه این افراد، خود را از گناه جعل تردیدها و شبهه ها و انتساب آن به من و پخش آن بین مردم، جدا می سازند؟! ۶

۴- درباره روایت مندرج در کتاب «نشانه های روز واپسین» نمی توانم به نفی یا اثبات، مطلبی را عنوان کنم. اگر این روایت صحیح باشد و واقعاً خداوند به پیامبر(صلی الله علیه وآله) خبر داده است که وقتی مردم با مهدی بیعت می کنند، سروش از آسمان ندا می دهد: «این خلیفه خدا مهدی است، به سخنش گوش فرا دهید و فرمان برید».

در این صورت نظر من که در کتابم «موجز تاریخ تجدیدالدین و احیائه» اظهار نموده ام، بی تردید باطل است. ولی من یقین ندارم که به پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین خبری رسیده باشد، زیرا ما طی مطالعه و بررسی قرآن می دانیم که مردم به هنگام بعثت پیامبری از پیامبران خدا، چنین ندایی را نشنیدند، و حتی هنگام بعثت محمد(صلی الله علیه وآله) که آخرین پیامبر خداست و بشریت از آن پس فرصت دیگری نمی یافت تا روز قیامت، کفر را از ایمان تمییز دهد، چنین ندایی شنیده نشده است.

مشرکان مکه، همچنان از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواستند که فرشته ای همراه داشته باشد! که خبر دهد او فرستاده خداست، یا دلیل روشنی بیاورد که به طور یقین بدانند او فرستاده خداست، ولی خدای متعال تمام این درخواست ها را رد کرد و در بسیاری از آیات قرآن دلیل رد آن را بیان فرمود و آن اینکه پرده برداری از چهره حقیقت به طوری که دیگر فرصتی برای آزمودن مردم نماند، از نظر عقلی با حکمت متعالی الهی، سازگاری ندارد، پس چگونه اعتقاد داریم، بلکه چگونه با این همه، روا می داریم که خدا این سنت خویش را در مورد مهدی دگرگون خواهد کرد و سروش از آسمان ندا خواهد داد: «این خلیفه خدا مهدی است، پس سخن او را بشنوید و فرمان برید»؟^۷

پژوهشی پیرامون حدیث دجال

پرسش: یکی از خوانندگان مجله «ترجمان القرآن» پرسش زیر را مطرح کرده است: «چنان که روشن است «دجال» کور در مکانی زندانی است، این مکان کجاست؟ زیرا هیچ نقطه ای از زمین باقی نمانده که انسان در این عصر آن را زیر و رو نکرده باشد؟ پس چرا تاکنون اثری از دجال کور به دست نیامده است؟» شما به پرسش او پاسخ دادید که: «این دجال کور داستانی بیش نیست و جایی در شریعت ندارد». ولی موضوع دجال - تا آنجا که من می دانم - تقریباً در سی روایت ذکر شده است و برای حصول اطمینان می توانید به صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داود و ترمذی و شرح السنه مراجعه کنید، بنابراین شما در ادعای خود به چه دلیلی استناد می کنید؟

پاسخ: آنچه در پاسخ قبلی: «داستانی بیش نیست...» اظهار داشته ام، اشاره به این گفته است که «دجال در مکانی زندانی است» نه اصل موضوع. اما اینکه یک دروغگوی فتنه گر - دجال - در زمین ظاهر خواهد شد، من به بسیاری از احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآله) که درباره او آمده است، ایمان دارم و همواره در نماز - علاوه بر دعاهای دیگر - این دعای مشهور را می خوانم: اللهم أعوذ بک من فتنه المسيح الدجال؛ «خدایا به تو پناه می برم از فتنه مسیح دجال»

اگر به طور جامع به تمام آنچه از احادیث پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره دجال روایت شده است نگاه کنیم، به طور روشن بر ما معلوم می شود که علمی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این خصوص دریافت کرده، به این محدود بود، که دجالی بزرگ در زمین ظاهر خواهد شد و دارای ویژگی های این چنینی خواهد بود. ولی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) خبر داده نشده که او چه وقت و در کجا ظاهر خواهد شد؟! و آیا اینکه او عملاً در دوران پیامبر (صلی الله علیه وآله) زاده شده؟ یا پس از وفات ایشان در دوران های واپسین زاده می شود؟

احادیثی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این خصوص روایت شده، ضد و نقیض اند که این امر دلالت می کند که این اخبار بر اساس وحی بیان نشده، بلکه بر مبنای گمان و قیاس آمده است که از نحوه سخن منسوب به ایشان در این خصوص نیز این مطلب مستفاد می شود. گاهی آمده است: «دجال از سرزمینی در شرق به نام خراسان ظاهر می شود» و زمانی نیز نقل شده است: «او در منطقه ای میان شام و عراق خارج می گردد» و گاهی نیز گفته شده است: «هفتاد هزار از یهودیان اصفهان از دجال پیروی می کنند!»^۸

و گاهی در مورد یک نوجوان یهودی به نام «ابن صیاد» اظهار شبهه نموده است که در سال دوم یا سوم هجری در مدینه زاده شده که شاید او دجال باشد و در آخرین روایت آمده است که، «تمیم داری» از راهبان مسیحی، نزد ایشان آمد و در سال نهم هجری اسلام آورد. از جمله مطالبی که او نقل می کند این است که به همراه سی مرد، سوار کشتی ای شد (در بحر روم یا دریای عرب) و دست خوش طوفان شدند تا اینکه وارد جزیره ای در آن دریا شدند! و در آن بزرگ ترین و عظیم ترین انسانی را دیدند که عجیب تر از او هرگز ندیده بودند که دست و پای او با زنجیر آهنی بسته شده بود!، راجع به امور فراوانی از آنان سوال کرد و سرانجام به آنها گفت:

«من درباره خودم به شما خبر می دهم، من مسیح دجالم و به زودی به من اجازه خروج داده می شود و خارج می شوم!»^۹ و گویا پیامبر این سخن را تکذیب نکرده، بلکه اظهار شبهه نموده و گفت: «ولی او در دریای شام یا دریای یمن است، بلکه او از سوی مشرق است» و با دست به شرق اشاره نمود.

هر کس کمترین آشنایی با علم حدیث و اصول دین داشته باشد، اگر نگاهی فراگیر به این روایات گوناگون بیاندازد، به آسانی می تواند درک کند که سخنان پیامبر(صلی الله علیه وآله) در این باب به دو بخش قابل تقسیم است.

نخست: دجال خروج خواهد کرد و دارای صفاتی چنین و چنان است و اتفاقاتی چنین و چنان خواهد افتاد. در این اخبار جملگی، یقین وجود دارد و پیامبر(صلی الله علیه وآله) راجع به آن خبر داده است و در این روایات، روایتی وجود ندارد که از روایت دیگر متفاوت باشد.

دوم: چه وقت و کجا دجال خروج خواهد کرد و چه کسی خواهد بود؟ روایات در این مورد نه تنها متفاوت است، بلکه الفاظی در آنها وجود دارد که بر شبهه و شک و گمان دلالت دارد، مانند این گفته پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عمر، وقتی از او اجازه خواست ابن صیاد را بکشد: «اگر او (همان دجال) باشد تو همراه او نیستی، بلکه همراه او عیسی بن مریم است و اگر چنین نبود، روا نیست مردی از اهل پیمان را بکشی».^{۱۰}

یا مانند این گفته پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حدیثی دیگر: «اگر او وقتی که من در بین شما هستم، خارج شود، من به تنهایی با او احتجاج می کنم و اگر وقتی من در بین شما نباشم، قیام کند، هرکس حجت خود است و خدا جانشین من بر هر مسلمان است» ۱۱.

ظاهراً این بخش دوّم از نظر وجهه دینی و به اعتبار اصول، هم سنگ بخش اول در دین نیست. هر کس تمام این جزئیات مذکور، حتی در این بخش را جزو اعتقادهای اسلام قلمداد کند، در اشتباه است، بلکه دعوی او صحیح نیست اگر ادعا کند که هر یک از بخش های آن صحّت دارد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره «ابن صیاد» اظهار شبهه نمود و حتی «عمر» سوگند یاد کرد که او دجال است، ولی او بعدها اسلام آورد و در حرمین زندگی کرد و بر دین اسلام وفات یافت و مسلمانان بر او نماز گزاردند. پس از این، اکنون چه مجالی می ماند تا مردم همچنان نسبت به ابن صیاد و دجال بودن او اظهار شبهه نمایند؟!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) «تمیم داری» را تصدیق کرد یا دست کم در بیان خود، او را تکذیب نکرد، و آیا عدم ظهور چنین شخصی که «تمیم داری» او را در جزیره زندانی دیده است - تا به امروز!- دلیل کافی بر این نیست که آن مرد در خبر دادن به تمیم داری، به اینکه او دجال است! راستگو نبوده است؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیم آن را داشت که دجال در زمان وی یا در زمانی نزدیک به وی ظاهر شود، ولی آیا این واقعیت ندارد که امروز سیزده و نیم قرن از زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) سپری شده و هنوز دجال ظاهر نشده است؟

به نظر می رسد که نقل تمام این مسائل، آن هم به عنوان اعتقادات اسلامی، عرضه و معرفی صحیح اسلام نیست و نمی توان گفت که مفهوم حدیث به درستی درک شده است. چنان که قبلاً نیز گفتم، واقعیت این است که اگر چنین فردی طبق قیاس یا گمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) ظاهر نشود، نه بر منصب نبوت خدشه ای وارد می شود و نه در اعتقاد به عصمت پیامبران و اصولاً در شریعت نیز به ما تکلیف نشده که حتماً باید به این چنین اموری ایمان بیاوریم! این واقعیت اساسی را پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) خود در حدیث «نحل» آن را بیان فرموده است.

۱. سوره لیل، آیه ۱۲،

۲. در ذیل همین گفتار استاد، باید پرسید: آیا مسئله «خلافت» پس از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که یکی از مهمترین مسائل حیاتی اسلام بود، در قرآن مجید آیه خاصی دارد یا نه؟ اگر دارد که استمرار آن در «ائمه

هدی» (علیه السلام) و اگر ندارد و از احادیث، چگونگی آن را باید به دست آورد، این امر، در موضوع مهدی موعود هم می تواند صادق باشد... البته ما در اینجا قصد نقد و بررسی و تفصیل مسائل عقیدتی و کلامی اختلافی را نداریم و گرنه سخن برای گفتن بسیار است. (مترجم)

۳. مجلسی هم در «بحارالانوار»، ج ۵۱، ص ۸۸، این حدیث را نقل کرده است. (مترجم)

۴. در منابع شیعی رجوع شود به: نعمان، الغیبه، ص ۲۵۳،

۵. سوره حجرات، آیه ۱۲،

۶. استاد مودودی در ۳۱ سپتامبر ۱۹۷۹ م، یعنی ۳۸ سال پس از تأسیس جماعت به لقاء الله شتافت و هیچ گونه ادعایی که بعضی مردم بهوی نسبت می دادند، نکرد. این افراد روز قیامت پیرامون ترویج ادعاهای جعلی و باز داشتن مردم از تلاش در راه برقرار دین خدا، چه پاسخی خواهند داشت؟ (خلیل حامدی)

۷. این استدلال استاد مودودی نیز قابل بحث و بررسی است... اگر در دوران نبوت ها، بعضی از امور به دلایلی خاص تحقق نیافته است؛ این امر، الزاماً به این معنا نمی تواند باشد که در آخرالزمان نیز هیچ امر جدیدی اتفاق نیافتد و یا حادثه فوق العاده ای رخ ندهد؟ اشکال استاد مودودی فقط در یک امر نهفته است و آن اینکه متأسفانه ایشان در پذیرش حدیث، فقط به راویان اهل سنت اعتماد می ورزد و از مکتب اهل بیت که نزدیک ترین افراد به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بودند، دور می شود... ولی این نکته را او خود یادآور می شود که اگر صحت حدیثی ثابت گردد، حتماً کلام او باطل است... و این که همه گفته ها و آراء و اجتهادهای وی ضرورتی ندارد که مطابق با حق باشد!... و این اعتراف، تا حدودی می تواند ما را در قبال اشتباه های غیر عمد وی قانع سازد! (مترجم)

۸. ابوبعلی موصلی، مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۳۱۷،

۹. حسام الدین هندی، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۸۹ - ۲۹۱،

۱۰. در منابع شیعی مراجعه شود به علی کورانی، معجم الاحادیث الامام المهدی، ج ۲، ص ۱۱۹،

۱۱. همان، ص ۱۳.

مشکاة المصابیح تقریرات درسی شیخ مرتضی انصاری

نام کتاب: مشکاة المصابیح فی التعادل و التراجیح.

تألیف: آیت الله العظمی سید محمد خسروشاهی (رضوان الله علیه).

تاریخ تألیف: ۱۲۶۹ ه. ق .

چاپ اول نجف: ۱۳۱۰ ه. ق.

قطع: رحلی. تعداد صفحات: ۳۹۵ صفحه.

رساله‌های ضمیمه: ۱۵۷ صفحه .

مؤلف کتاب مرحوم آیت الله آقا سید محمد حسینی تبریزی معروف به « مجتهد خسروشاهی » از علمای بزرگ شیعه و از شاگردان بنام و بزرگ استاد استادان و نابغه دوران، مرحوم شیخ مرتضی انصاری است.

مؤلف بزرگوار در سال ۱۲۲۹ هجری قمری در شهر مقدس کربلا، در یک خانواده علم و تقوا، دیده به جهان گشود و دوران کودکی و مراحل ابتدایی و مقداری از مراحل عالیّه تحصیل را در همان شهر گذراند و سپس در خدمت پدرش آیت الله آقا سید علی حسینی خسروشاهی که از اجلّه علمای آن عصر بود، به نجف انتقال یافت و مشغول ادامه تحصیلات عالیّه در حوزه علمیه نجف گردید. ۱.

در آن زمان که مرحوم مؤلف در حوزه علمیه نجف به تحصیلات خود ادامه می‌داد، حوزه علمیه نجف در اوج شکوفایی بود و اقامت شخصیت برجسته علمی، همچون استاد اعظم شیخ انصاری در نجف به حوزه علمیه نجف رونق فراوان بخشیده بود و مغزها و استعدادها از کشورها و شهرهای مختلف اسلامی به سوی نجف سرازیر شده بودند و شاید آیت الله آقا سید محمد خسروشاهی هم به خاطر استفاده از درس شیخ انصاری، حوزه کربلا را ترک گفت و در نجف رحل اقامت افکند. معظم له در درس استاد بزرگ شرکت نمود و از محضر او بهره‌ها برد و در سایه فکر موج و استعداد سرشار و تلاش و کوشش فراوانش چنان به سرعت پیش رفت که در اوایل اقامتش در نجف به مرحله اجتهاد رسید و به نوشتن تقریرات درس استاد خود موفق گردید و سپس به تدریس پرداخت.

مؤلف به فقاہت و أعلمیت استاد اعظم شیخ انصاری اعتقاد کامل داشت و تا شیخ زنده بود محضر وی را مغتنم می‌شمرد و در اوایل کتاب « مشکاة المصابیح » استاد خود را چنین توصیف می‌کند: « ... والحیر الافضل

البحر الخضم والطود الاشتم، قدوة الانام و فريد الايام، نخبة الاعلام و المولى القمقام، حجة الاسلام و مصباح الضلام، صدرالمحققين و بدرالمدققين، كاشف اسرار رموزات الدلائل و شمس فقهاء الاواخر و الاوائل، ازهد عبادةالابرار و أعبد زهادالاخيار، أعلم فقهاء الاعصار و أفقه علماء الامصار، شيخنا الاستاذ و ملاذ العباد، مصطفى المصطفى و مرتضى المرتضى، علم الهداية والتقى، أعنى: جناب الشيخ المرتضى - أدام الله توفيقه و مدّ عمره و تأييده - ولا زالت رياض علمه ممتورة و أعلام فضله مرفوعة...» ۲. سپس به جریان تألیف خود « مشکاة المصابيح » اشاره کرده می‌گوید: ثمره‌ای از ثمرات باغ علمش را چیدم و درهایی از دریای علمش را استخراج نمودم و آنچه هم به ذهن قاصر خودم رسید بر آن افزودم... و در آن مهمات مسائل اصول را که در ابواب اصول درج نشده بود، درج کردم و آن را مطابق ترتیب درس استاد تنظیم نمودم نه به ترتیب کتابش، زیرا آن موقع هنوز خود شیخ « تعادل و تراجیح » را ننوشته بود. ۳

آری کتاب « مشکاة المصابيح » از جمله آثار علمی آن مرحوم در اصول فقه درباره تعادل و تراجیح است که به سال ۱۲۶۹ هـ از تألیف آن فارغ شده و در سال ۱۳۱۰ در حال حیاتش در ۳۳۴ صفحه در قطع بزرگ با حاشیه فرزند برومندش آیت‌الله سید احمد خسروشاهی در نجف چاپ شده است.

علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره « مشکاة المصابيح » می‌نویسد: مشکاة المصابيح در اصول فقه درباره تعادل و تراجیح است و آن را علامه حاج سید محمدبن علی بن ابی الحسن الحسینی خسروشاهی تبریزی (متوفی در حدود ۱۳۱۲) نوشته و عنوان تفصیلی آن « التعادل والتراجیح » می‌باشد و به سال ۱۲۶۹ از تألیف آن فارغ شده، و در سال ۱۳۱۰ در حال حیات مؤلف در نجف به طبع رسیده است و این کتاب را برای پسرش آقا سید احمد مرقوم داشته و تقریض هایی هم بر آن نوشته شده است. ۴

مرحوم علامه امین در کتاب « أعيان الشيعة » در دو جا از آیت‌الله آقا سید محمد اسم برده و تصریح کرده است که وی از شاگردان شیخ انصاری بوده و کتاب « مشکاة المصابيح فى التعادل والتراجیح » و رساله‌ای در وضع الفاظ از تألیفات اوست. ۵

مؤلف تقریض دو تن از شخصیت‌های بزرگ علمی آن عصر را در آخر کتابش آورده است. از جمله یکی از مؤلفان که همانم خود مؤلف است و در میان دوستانش به « ابن داود » معروف بوده، در ضمن تقریضی بر کتاب « مشکاة المصابيح » نوشته است: « ... ولعمري كتابك لأصول الأحكام كالعمود للخيام و قد استحسنته أحاسن القوم مادحةً إياكم فى كل ليلة و يوم استفتيت فيه بنخبة العقل عن نقل النقل... » ۶ « به جانم سوگند کتاب تو در اصول احكام مانند ستون خیمه است و آن را احاسن قوم (شیخ انصاری) نیکو شمرده‌اند... »

در تقریض دیگر که آن را جناب شیخ مهدی بن شیخ علی بن شیخ جعفر مرقوم داشته، پس از حمد و ثنا و درود بر پیامبر اکرم (ص) نوشته است: «... ولقد سرحت بكر الفكر في هذا التحقيق الأنيق وأطلقت عنان النظر في مسرح هذا التدقيق الرشيق الذي سمحت به فكرة جامع المعقول والمنقول و مستنبط الفروع من الأصول قطب دائرة الإجتهد و الكمال و منبع الفضل و الأفضال، من إليه انتهى فضل علماء زمانه و منه انبعث تحقیقات فضلاء أوانه المرتضع من ثدى التحقيق و المتربى في حجر التدقيق، فوجدته بحمد الله تعالى جامعاً لمحاسن التحقیقات الأنيقة التدقیقات الرشيقه منبئاً عن طول باع مؤلفه...».

سرانجام نویسنده این تقریض، مقام علمی مرحوم آیت الله آقا سید محمد خسروشاهی را ستوده و کتاب «مشکاة المصابیح» را بهترین کتاب در موضوع خود معرفی کرده است، تا آنجا که گفته: «فهو الحرى بأن يرسم بالتبر لا بالمداد و الحبر و أن يكتب بالنور على و جنات الحور...»^۷ و آن سزاور است با آب طلا ترسیم شود نه با مرکب، و با نور روی پرهای فرشتگان نوشته شود.

مؤلف در آخر کتاب، خود و موقعیت علمی پدرش را این چنین توصیف می کند: «... هذا غاية ما قصدنا بيانه. أنا الحقير محمد بن علي أبي الحسن الحسيني الحائري مولداً، والغروي مسكناً، التبريزي أباً، الشهير بالخسروشاهی جداً... و قد وقع الفراغ من تأليف هذا الكتاب الذي عُنت بجمعه و تهذيبه و تأليفه و ترصيفه... أعنى «مشکاة المصابیح» في التعادل و التراجيح في سنة ١٢٦٩ هـ لقرتني عيني أحمد و أبي الحسن و ذلك بعد أن أتممت من العمر الثلاثين و دخلت في عشرين أربعين...»

درباره والد ماجدش می نویسد: «... ثم إنَّ المرجوَّ من أعزِّ الناس عليَّ و أكرمهم لديّ، أعنى جناب الوالد الماجد، جامع المعقول و المنقول، حاوی الفروع و الأصول مشيد مباني مسائل الحلال و الحرام ممهد قواعد الشرائع و الأحكام، معلّم معالم أصول الحقائق، مفسر مقاصد رموز الدقائق، زبد العلماء و المحققين، عمدة الفقهاء والمدققين، السيد المعزى إليه الأعظم - السيد علي الحسيني التبريزي الخسروشاهی - أن يصلح مايجد من الخلل و النقصان و الخطأ و النسيان...»^۸

چنانکه ملاحظه می فرمایید مرحوم مؤلف، کتاب «مشکاة المصابیح» را برای فرزند و نور چشم خود آقا سید احمد نوشته و این زمانی بود که مؤلف سه دهه (۳۰سال) از عمر خود را سپری کرده و داخل در دهه چهارم شده بود.

سپس از پدرش درخواست نموده اگر در این کتاب نقص و عیبی مشاهده نماید با لطف و بزرگواری خود اصلاح فرماید. و این نهایت خضوع و خشوع او را در مقابل پدر نشان می دهد.

و پس از نوشتن همین کتاب بود که آوازه شهرت علمی مؤلف در مجامع علمی پیچید و زبانزد علما و فضلا واقع گردید و لذا گفته‌اند مقام علمی وی در حوزه، آنچنان بود که بعد از استادش از مراجع دینی به شمار می‌رفت و در حوزه درسش جمع کثیری از فضلا و طلاب شرکت می‌نمودند. ۹

علامه بزرگوار، شیخ آقا بزرگ تهرانی، در مجلد چاپ نشده «نقاء البشر فی القرن الرابع عشر» در این زمینه چنین اشاره می‌نماید: «السید العالم الورع التقیّ الجلیل، الحاج سید محمد بن علی بن ابی الحسن الحسینی الخسروشاهی تبریزی، من العلماء الأعلام و المراجع العامّة... صاحب التعادل و التراجیح المطبوع، الموسوم بمشکاة المصابیح الذی ألفه ۱۲۶۹، والرسالة الباقریّة الذی ألفه ۱۲۷۶ و رسالته فی الحقیقه الشرعیّه، فرغ منها ۱۲۶۸، کلّها طبعت سنه ۱۳۱۰ و علیه تقاریض کثیره...» ۱۰

مؤلف کتاب «زندگی و شخصیت شیخ انصاری» ضمن برشمردن شاگردان مرحوم شیخ انصاری در ردیف ۲۰۲، درباره مرحوم آیت‌الله سید محمد خسروشاهی این چنین نوشته است: «فرزند سید علی بن ابوالحسن حسینی خسروشاهی تبریزی از علمای امامیه، زاهد، متقی، و از شاگردان شیخ بوده و کتاب «مشکاة المصابیح» از تألیفات ایشان می‌باشد و در تبریز دارفانی را وداع گفته و جنازه‌اش در رواق مطهر حضرت امیرالمؤمنین به خاک سپرده شد. فرزندش بنام سید احمد نیز از اجله اهل علم و در سفر حج به سال ۱۳۲۶ هـ وفات نمود و در بقیع مدفون گردید» ۱۱

بهرحال: کتاب «مشکاة المصابیح» یکی از غنی‌ترین و مشروح‌ترین کتب اصول، درباره «تعادل و تراجیح» است که شامل تقریرات درس استاد اعظم شیخ انصاری (قدس سره) و نظریات خود مؤلف، مرحوم آیت‌الله سید محمد خسروشاهی است... و با توجه به این نکته که بحث استاد اعظم، شیخ انصاری در این موضوع، و در کتاب گرانسنگ «رسائل» صفحاتی بیش نیست، ولی این کتاب در ۳۶۵ صفحه در قطع بزرگ چاپ شده است، اهمیت آن بر اهل علم کاملاً روشن می‌گردد. امید آن که توفیق تجدید چاپ آن نصیب گردد تا اساتید و فضلاء معاصر از مباحث پرمایه و ارزشمند آن بهره‌مند شوند.

در اینجا اشاره به این نکته بی‌مناسبت نیست که به ضمیمه کتاب «مشکاة المصابیح» چند رساله علمی در فقه و اصول نیز از همان مؤلف عالیقدر چاپ شده است که به اجمال به معرفی آنها نیز اقدام می‌شود که بی‌شک از بحر مواج علوم استاد اعظم، در تألیف و تصنیف آنها استفاده شده است:

۱- رساله فی التقیه: این رساله در موضوع « تقیه » است و از آثار فقهی مؤلف می‌باشد. رساله در ۲۸ صفحه بزرگ به ضمیمه کتاب « مشکاه المصابیح » در سال ۱۳۱۰ هـ.ق. در نجف چاپ شده است و این رساله از صفحه ۳۳۴ با این مجله آغاز شده: « ثم انه لما كانت مسألة التقیه من المسائل المهمه الكثيره الجدوی و عامه البلوی و الأخبار فی خصوصها متظافره بل متواتره... » و تا صفحه ۳۶۲ ادامه دارد.

۲- الرساله الباقریه فی المسائل الفقهیه: این رساله نیز درباره بعضی مسائل فقهی است و در آخر کتاب « مشکاه المصابیح » در ۴۰ صفحه بزرگ به همراه حواشی فرزند مؤلف با امضای « ابن المصنّف » (آقا سید احمد) چاپ شده است.

علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره این رساله می‌نویسد: الرساله الباقریه تألیف سید محمد بن علی بن ابی الحسن الخسروشاهی تبریزی در رابطه با بعضی از مسائل خیرات است و آن را در سال ۱۲۷۶ تألیف کرده. و در سال ۱۳۱۰ هـ در حال حیات مؤلف به ضمیمه « مشکاه المصابیح » در نجف چاپ شده است. مؤلف در این رساله به نظرات یکی از اساتید و مشایخ خود - شیخ میرزا باقر بن احمد، امام جمعه تبریز (متوفی رجب ۱۲۸۶) - در رابطه با بعضی مسائل خیرات اعتراض کرده است... ۱۲ و به همین لحاظ اسم این رساله را « رساله باقریه » نامیده است.

۳- رساله فی بیان وضع الألفاظ و الحقیقه الشرعیه: این رساله در موضوع وعظ الفاظ و حقیقت شرعی است که مؤلف آن را در سال ۱۲۶۸ - ه.ق. تألیف کرده و در سال ۱۳۱۰ در آخر کتاب « مشکاه المصابیح » در نجف چاپ شده است و این رساله از صفحه ۴۰ آغاز تا صفحه ۱۵۷ ادامه دارد. ۱۳ بنابراین کتاب « مشکاه المصابیح » که به ضمیمه سه رساله دیگر در یک مجموعه چاپ شده است، بالغ بر ۴۲۰ صفحه می‌باشد همه این کتاب به خط: محمد خیابانی است. مؤلف کتابهای خطی دیگری هم داشته که ظاهراً همه آنها از بین رفته است. ۱۴ مرحوم آیت‌الله سید محمد مدت کوتاهی پس از طبع این کتاب وفات کرد.

وی در اواخر عمر، به زادگاه نیاکانش، تبریز مراجعت نمود و در همان شهر دعوت حق را لبیک گفت و جنازه‌اش را فرزند برومندش آیت‌الله آقا سید احمد به نجف اشرف انتقال داد و در حرم مطهر مولای متقیان علی (ع) به خاک سپرده شد. ۱۵ - نور الله مضجعه بأنوار رحمته -

اصل این خانواده که گروهی از علما و فقهای بزرگ تبریز را تشکیل داده‌اند، از آذربایجان بوده و جدّ اعلای آنان، مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن حسینی خسروشاهی است که از « خسروشاه » بوده و بعداً به تبریز آمده و در آنجا ساکن شده است و از آن به بعد، خاندان وی به « خسروشاهی » ۱۶ معروف شده‌اند. خاندان خسروشاهی تبریز، بیش از سه قرن سابقه در روحانیت و فقاہت دارند. از جدّ اعلای این خاندان « ابوالحسن خسروشاهی » تا به امروز، چندین نسل بلاانقطاع از علما و پیشوایان دینی بوده و برخی از آنان به مقام عالی اجتهاد و مرجعیت نائل آمده‌اند... به نوشته صاحب « آثار الحجّة »: « تمامی اسلاف این خاندان به تقوا و پرهیزکاری طهارت و پاکی و ایثار و بذل در راه دعوت به خدا و ارشاد مردم به تعالیم اسلامی معروفند. و چرا چنین نباشد؟ در حالیکه از خاندان اهل بیت (ع) هستند نسب آنان به ۲۶ واسطه به امام حسین بن علی بن ابیطالب (ع) می‌رسد... » ۱۷

-
- ۱- مقدمه کتاب « نثرات الكواكب علی خيارات المكاسب » تألیف آیت‌الله سید مرتضی خسروشاهی چاپ قم، ص ۱۱،
 - ۲- مشکاة المصابیح، چاپ نجف: ۳،
 - ۳- همان مدرک: ۳،
 - ۴- الذریعة ۲۱: ۶۱، شماره ۳۹۵۵،
 - ۵- أعیان الشیعة ۹: ۲۷۳، ۴۲۷،
 - ۶- مشکاة المصابیح: ۳۶۲،
 - ۷- مشکاة المصابیح: ۳۶۳،
 - ۸- مشکاة المصابیح: ۳۶۱ - ۳۶۲،
 - ۹- مقدمه « نثرات الكواكب ... »: ۱۱،
 - ۱۰- نباء البشر فی القرن الرابع عشر، مجلّد خطّی، از حرف « میم » تا « ی »، صفحه ۵۳،

۱۱- زندگی و شخصیت شیخ انصاری، آیت‌الله شیخ مرتضیٰ انصاری (سبط‌الشیخ)، چاپ سوم، تهران، صفحه ۳۰۵،

۱۲- الذریعۃ ۱۱: ۱۲۶،

۱۳- الذریعۃ ۲: ۴۷، چاپ تهران.

۱۴- مقدمه «نثارات الکواکب»: ۱۱،

۱۵- الذریعۃ ۱۱: ۱۲۶.

۱۶- خسروشاه: قصبه‌ای است در ۲۰ کیلومتری تبریز.

۱۷- «آثار الحجۃ» ۲: ۲۳۳، تألیف شیخ محمد رازی، چاپ قم، ۱۳۲۲.

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از بیانات گرم و شیرین حاج آقا دعایی، صحبت کردن شاید خیلی گیرا و جذاب نباشد. ولی ما هم به عنوان بخشی از حرکت اسلامی آن زمان در داخل کشور، خاطرات و مسائلی داریم که شاید نقل بعضی از آنها بی تناسب نباشد. دوستان برگزارکننده این بزرگداشت، از اینجانب خواسته‌اند که درباره امام موسی صدر و مصلحان سده اخیر مسائلی را به طور تطبیقی و مقایسه‌ای، برای شما مطرح کنم، ولی باید اشاره کرد که ظاهراً حتی بیان فهرست اسامی مصلحان معاصر و اندیشه‌های آنان سی دقیقه وقت بسیار کم است و کافی نخواهد بود. بنابراین فقط به یک مورد بسنده می‌کنم و آن مقایسه مشابهاً یا همگونی‌های امام موسی صدر با مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی است، که به قول مرحوم مرتضی مطهری سلسله جنبان حرکات اسلامی معاصر بود.

به نظر من از جهات عدیده‌ای، منهای زمان و مکان، می‌توان همگونی‌ها و شباهت‌هایی بین این دو شخصیت و دو مصلح بزرگ مشاهده کرد؛ هر دو سید متولد ایران هر دو تحصیل کرده در حوزه علمیه ایران و نجف. هر دو مجتهد و آشنا با مبانی علوم اسلامی. هر دو آشنا با علوم روز و زبان‌های مختلف، هر دو در سیر و سفر دائم در راه هدف، هر دو فکر رها کردن مردم عقب‌مانده شرق، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، از یوغ قدرت‌های ظالم، هر دو در اندیشه مبارزه با استعمار خارجی و استبداد داخلی، هر دو در فکر طرد خرافات و روشن ساختن اذهان و اندیشه‌ها و پیرایش بینش‌های عوام و خاص! هر دو در ارتباط با حکومت‌ها و دولت‌ها برای اصلاح آنها و جوامع انسانی تحت حکومت آنها. هر دو هوادار گفتگو و قول کین در مقابل حاکمان و رؤسای دولت‌ها. هر دو اهل قلم و کتابت و تألیف و تدریس. هر دو اهل خطابه و سخنرانی در هر مکانی، هر دو در ارتباط با علما و اندیشمندان و روشنفکران بلاد دیگر عصر خود. هر دو دارای تسامح در قبال صاحبان اندیشه‌های گوناگون. هر دو آماده همکاری با صاحبان ادیان ابراهیمی در راه خیر و صلاح بشر. هر دو نترس و شجاع. هر دو بی‌اعتنا به اموال و زخارف دنیا.

هر دو کوشا و پویا در احیاء اندیشه‌های دینی. هر دو مجاهد فی سبیل الله و هر دو آماده نبرد و رزم مسلحانه در صورت اقتضا و ضرورت. و به عنوان آخرین راه حل، در صورت شکست نهایی، طرق و راه‌های مبارزاتی دیگر. و سرانجام شهادت و غیبت مظلومانه هر دو؛ یکی به دست سلطان عثمانی و دیگری به وسیله سلطان لیبیایی. این فهرست که عرض کردم بخشی از وجوه تشابه بین این دو سید بزرگوار است. بازگشایی و بررسی

علمی و مقایسه‌ای این همگونی‌ها و شمردن وجوه تشابه دیگر به نظرم نیازمند فرصت بیشتر است، که متأسفانه نداریم. تنها یک نکته را در این جا ذکر می‌کنم که نکته بسیار مهمی است، و آن اینکه علاوه بر وجوه تشابه بسیار، تفاوت و روش‌هایی هم میان این دو مصلح بزرگ وجود داشت. مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی در آخرین نامه‌ای که از زندان سلطان عبدالحمید به دوستان ایرانی خود نوشته است، اظهار تأسف می‌کند که بذر آثار فکری و اندیشه‌های اسلامی خود را به جای زمین‌های حاصلخیز توده‌ها و مردم، در شوره‌زارهای شاهان و فرمانروایان کاشته، که به نتیجه مطلوب نرسیده است.

اما امام موسی صدر ضمن استفاده از همه طرق و وسایلی که مرحوم سید جمال‌الدین استفاده می‌کرد، یعنی سخنرانی، نوشتن، مقاله، روزنامه، سینما، کنفرانس و ارتباط با شخصیت‌ها و روشنفکران و حاکمان و شاهان و حتی شخصیت‌های مخالف از لحاظ فکری و تماس با سفرای کشورهای مختلف و شخصیت‌های سیاسی کشورهای مختلف، همزمان با این اقداماتی که انجام می‌داد، در راه تحقق اهداف اسلامی و جهانی خود به نشر اندیشه در میان مردم و کاشتن بذر بیداری و حرکت در لبنان یک ویژگی برتری داشت و آن تشکیل بخشی خاص به عنوان بازوی نظامی و مسلح این حرکت و نهضت خود بود، و در واقع بستر پیدایش حرکت‌های مسلحانه جهادی در لبنان و بقیه جهان عرب، به اعتقاد من همین بخش از حرکت امام موسی صدر بود. این امر یعنی توجه به پایگاه اصلی و بدنه هر حرکت که توده‌های مردم‌اند، نه روشنفکران و طبقه مرفه در برنامه اصلی کار امام موسی صدر قرار داشت. این توجه عمیق امام موسی صدر، نشان می‌دهد که آن اشتباه عمده‌ای که از این روش‌ها و نیروها استفاده کرد، که هنوز آثار آن باقی است و دوستانی که لبنان رفته‌اند، به طور عینی شاهد آثار آن هستند.

اگر ما بخواهیم به بررسی وجوه تشابه امام موسی صدر و عملکردهای اسلامی - تربیتی - سیاسی شخصیت‌هایی چون شیخ محمد عبده و یا عبدالرحمن کواکبی و ابوالاعلا مودودی و دیگران (هر کدام در منطقه خودشان) پردازیم. به نظرم باید همایش مستقلی داشته باشیم. به همین دلیل وارد این مقوله نمی‌شویم و در این فرصت کوتاه به نقل چند خاطره از ایشان می‌پردازیم و سپس به دو نکته ضروری و مهم اشاره می‌کنم.

هنگامی که بنده نوجوانی بیش نبودم، برای تحصیل به قم آمدم و از همان سال در «جریان روشنفکری حوزه» قرار گرفتم و از آغاز انتشار مجله مکتب اسلام در کنار ایشان و دیگر استادان محترم، آیات بزرگوار ناصر مکارم شیرازی، شیخ جعفر سبحانی، حسین نوری همدانی و... به همکاری پرداختم. چون آن دوران رسم نبود که هم استادان در یک مجله مقاله بنویسند و هم شاگردانشان، لذا دوستان بزرگوار «هیئت فرعی» برای ما،

عمید زنجانی، محمد مجتهد شبستری، علی حجّتی کرمانی، زین‌العابدین قربانی، رضا گلسرخی، حسین حقانی و اینجانب، تشکیل دادند. الحمدلله دیگر این چیزها نیست. البته این اصلی و فرعی و طبقه‌بندی به هیچ وجه برای امام موسی صدر مطرح نبود و من یادم هست که در چاپخانه حکمت که در طبقه دوم تیمچه معروف بازار بود، گاهی من برای غلط‌گیری مقالات مجله به آنجا می‌رفتم. ساعت ۳ یا ۴ بعدازظهر، در آن هوای گرم قم امام موسی صدر، خود، به آنجا می‌آمدند تا مقالات را شخصاً بررسی کنند، تا سرمقاله یا مقالات دیگرشان غلط که با امضای مستعار «مصدر» می‌نوشتند، غلط نداشته باشد.

در اینجا اجازه بدهید نخست به آن دو نکته اساسی در زندگی سیاسی امام موسی اشاره کنم که قابل بررسی ودقت است، و سپس به نقل چند خاطره دیگر پردازم. آن دو مسئله اساسی عبارت‌اند از: یکی درباره ارتباط امام موسی با حکومت شاه که متأسفانه یکی از اتهاماتی است که بدون تحقیق و بررسی تاریخ و کاملاً غیر منصفانه مطرح می‌شود و دیگری مسئله ربودن ایشان در لیبی و سکوت ۲۰ ساله مجامع اسلامی است. خوب در این خصوص من اسناد محرمانه وزارت خارجه را دیروز دیده‌ام و متأسفانه این اسناد هنوز از لحاظ قانونی مجاز به نشر نیست و ظاهراً حدود ۳۰ سال باید بگذرد تا بتوانیم این اسناد را منتشر کنیم. ولی نقل بعضی از مطالب آنها بدون اشاره به شماره و تاریخ می‌تواند مفید واقع بشود. قبل از توضیح درباره این نکته اساسی، اجازه بدهید مطلب دیگری از امام موسی صدر، که نشان‌دهنده ابعاد گوناگون و جامع‌الاطراف بودن شخصیت امام موسی صدر است. نقل کنم و سپس به موضوع فوق پردازم. البته من خاطرات زیادی از امام موسی صدر دارم که بعضی از آنها در کتابی به نام ویژه‌نامه امام موسی صدر نوشته‌ام، که ضمیمه مجله تاریخ و فرهنگ معاصر چاپ شده است. فصلنامه‌ای که از حوزه علمیه قم زیر نظر بنده منتشر می‌شد. ۵۰۰ الی ۶۰۰ صفحه جلد اول این ویژه‌نامه چاپ شده است و حاوی خاطرات رجال و علما و بزرگان ایرانی است. جلد دوم هم ۵۰۰ صفحه است که بیشتر شخصیت‌های غیرایرانی در مورد امام موسی صدر سخن گفته‌اند.

در یکی از سفرهایی که به لبنان داشتم، در بیروت به منطقه حازمیه و محل مجلس اعلای شیعیان رفته بودم. صبح زود و بدون تعیین وقت قبلی خواستم خدمت ایشان برسم. ایشان با کمال لطف و محبت از طبقه دوم که محل سکونتشان بود، به قسمت ملاقات‌های خصوصی تشریف آوردند و بعد از پذیرایی کوتاهی گفتند: بعدازظهر در صیدا میهمان هستیم. اگر جنابعالی هم تشریف بیاورید، خیلی خوب خواهد بود؟! البته من هم با کمال اشتیاق پذیرفتم، به ویژه اینکه می‌دانستم روز بعد در صور مردم لبنان و گروه‌های مختلف برای دفاع از فلسطینی‌ها میتینگی ترتیب می‌دهند و مصطفی چمران هم آنجاست. ایشان به من گفتند: امشب به صیدا می‌رویم و میهمان یک خانواده شیعه هستیم، که با توجه به گسترش سلطه فرهنگ استعمار فرانسه از لحاظ حجاب آن طور نیستند که شما می‌خواهید. اگر برایتان اشکال دارد، نیاید و اگر تحمل می‌کنید که یک خانواده

شیعه بی حجاب پیش شما باشند، بیایید. من گفتم: هر جا که شما تشریف می برید، من هم می آیم. البته ایشان گفتند که اینها در واقع هم جدیدالاسلام هستند و هم جدیدالتشیع. چون قبل از این نه چیزی از اسلام می دانستند و نه چیزی از تشیع. عصر همراه ایشان به صیدا رفتیم.

خانم‌های مسن‌تر یک روسری سرشان داشتند. ولی کوچک‌ترها به هیچ وجه حجاب نداشتند و امام موسی صدر با معرفی بنده که ایشان از علمای جوان قم هستند، در واقع می‌خواست آنان را به این وسیله تشویق کند تا بلکه پوشش مختصری داشته باشند... اما خبری نشد! البته قبل از سر زدن به صیدا ایشان در دانشکده ادبیات دانشگاه بیروت سخنرانی داشتند. باز هم ایشان فرمودند که می‌آیید یا نه؟ عده‌ای از آنان مسیحی و بی‌حجابند. خوب ما هم گفتیم اهل کتاب که اشکالی ندارد. ما می‌آییم و از سخنرانی شما استفاده می‌کنیم. وقتی به دانشکده ادبیات رفتیم. در تالار سخنرانی، نزدیک به ۲۰۰۰ نفر از خانم‌ها و دختران بی‌حجاب و آرایش کرده حضور داشتند، که امام موسی صدر رفتند و برایشان سخنرانی کردند. چون عکس‌برداری و فیلم‌برداری می‌شد، من ترجیح دادم گوشه‌ای پنهان شوم که مبادا آن عکس‌ها به تهران و قم برسد، و بعضی‌ها بگویند: آقا شما آنجا چه کار می‌کردید؟!

مانند همین وضع را من در همایش‌های اندیشه اسلامی در الجزایر هم دیده بودم. من تا آن وقت چهار بار به الجزایر رفته بودم و تحقیقاً ۸۰٪ دخترانی که در برنامه‌های همایش آنجا شرکت می‌کردند بی‌حجاب بودند. امام موسی در آنجا هم که هشتاد درصدشان بی‌حجاب بودند، سخنرانی می‌کرد. جلسات دیگری نیز برایشان می‌گذاشتند. شب‌ها می‌رفتند و سخنرانی می‌کردند. روزی من به ایشان گفتم که آقا شما چرا در این جلسات شرکت می‌کنید؟ اینها که دیگر مسیحی نیستند! ایشان گفتند: پس آقای خسروشاهی اگر ما برای اینها صحبت نکنیم، چه کسی صحبت کند؟ مبشرین غرب! خوب ما باید به اینها بگوییم که اسلام و حجاب چیست. اگر ما به علت ظاهرشان نگوییم، و در جلسات آنان شرکت نکنیم، برای همیشه بی‌حجاب خواهند ماند و اولادشان هم بی‌حجاب خواهند شد.

البته من بعد از انقلاب هم به الجزایر رفتم، تحقیقاً موضوع عکس شده بود. بر اثر حرکت‌های اسلامی در الجزایر و آثار انقلاب اسلامی ایران تحقیقاً هشتاد درصد دخترها با حجاب بودند. و حتی جوان‌های دانشجو هم عمامه‌های سیاه سرشان بود. که من خیال کردم از قبایل الجزایر هستند. اما وقتی از آنان سؤال کردم گفتند: «نحن الخمیونیون.» چون عمامه امام سیاه بود، آنان هم عمامه سیاه بسته بودند. در واقع انقلاب اسلامی تا این حد بر جوانهای دختر و پسر تأثیر گذاشته بود.

به هر حال بعد از مهمانی شب در صیدا به صور رفتیم و میهمان شهید چمران بودیم. در همان مدرسه‌ی المهنی که محل اجتماع بزرگ فردا بود. صبح هنوز نماز نخوانده بودیم که صدای انفجار مهیبی آمد و همه بیدار شدند. آمدیم به سالن و نماز جماعت را با امام موسی صدر خواندیم. بعد ایشان به من گفتند که اسرائیل روستایی را در اطراف صور بمباران کرده و ما با آقای چمران به آنجا می‌رویم. ظاهراً شما استراحت کنید، بهتر است گویا عده‌ای شهید و زخمی شده بودند و احساس کردند که من آمادگی روحی ندارم که بروم و آن مناظر را ببینم. خود امام موسی با دوستان و همراهانشان رفتند و پس از چند ساعت برگشتند. معلوم شد که چند نفر شهید و عده‌ای هم زخمی شده‌اند. در روز میتینگ و تظاهرات علاوه بر شخصیت‌های غربی، اروپایی و آمریکایی که در آن اجتماع بزرگ، در دفاع از حقوق فلسطینی‌ها، سخنرانی کردند، امام موسی در کنفرانس اندیشه‌ی اسلامی شرکت می‌کرد، به عنوان «نجم المؤتمر» شناخته می‌شد. طبق نوشته‌ی روزنامه‌ها که من بعضی از آنها را هنوز دارم، در بین شخصیت‌هایی مانند محمد ابوزهره، محمد غزالی، دکتر عبدالعزیز کامل، دکتر بیصار، زینب الغزالی، شیخ حبیب المستاوی، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر صبحی صالح و دهها شخصیت علمی دیگر از جهان اسلام که آقایان حتماً آثارشان را دیده و یا اسم‌هایشان را شنیده‌اند. امام موسی در آن محافل «نجم المؤتمر» بود. از هر موضوعی سخن می‌گفت. یک روز کنار من نشستند، بعد از چند پرسش و پاسخ، آهسته به من گفتند که آقای خسروشاهی فکر نکن که من می‌خواهم اینجا پُر بدهم. من می‌خواهم به اینها بگویم که یک طلبه‌ی قم و نجف هم چیزهایی می‌داند. در صورتی که این طلبه‌ی قم و نجف خیلی بیشتر و بهتر از آنان می‌دانست.

خاطره‌ی دیگری از صور دارم. هنگامی که از تظاهرات صور به بیروت برمی‌گشتیم، خوب بنده میهمان ایشان بودم. سوار ماشین شدیم. از دور دیدم که آقای بی‌آزار شیرازی که آن وقت طلبه‌ای بود که از نجف آمده بود، دنبال اتوبوس می‌گردد تا به بیروت برود. ما هم در راه بیروت بودیم. امام موسی او را از دور دید. به راننده گفت: برگردید و این آقا را هم سوار کنید. ایشان محافظی داشتند که جلو نشسته بودند. بنده و ایشان هم عقب نشسته بودیم. گفتم: جای شما تنگ می‌شود. آقای صدر گفت: نه ایشان طلبه است و ما هم طلبه هستیم و می‌سازیم. جلوی آقای بی‌آزار ایستادند. ایشان را هم سوار کردیم و به بیروت رفتیم. این نشان‌دهنده‌ی اوج فروتنی و اخلاق انسانی امام موسی بود که حاضر شد از صور تا بیروت راحتی خود را فدای یک طلبه کند.

یک روز صبح باز در بیروت رفتم به دفتر امام موسی صدر در حازمیه. ولی چون رفت و آمد زیاد بود، نتوانستم خودمانی صحبت کنم و ایشان هم مایل بود اخبار حوزه‌ی قم را بشنوند. گفتند بعد از ظهر بیایید تا به عالیه در اطراف بیروت برویم و در آنجا فارغ از شلوغی شهر کمی درددل کنیم. بعد از ظهر که با تاکسی به حازمیه می‌رفتم، همه‌ی خیابانها پر از افراد مسلح بود. همه‌ی ماشین‌ها را می‌گشتند. ولی چون من معمم بودم، مسلحین

هر جناحی که مرا می‌دیدند، زود اجازه عبور می‌دادند و ماشین را بازرسی نمی‌کردند. به حازمیه رسیدیم. دیدم آنجا بچه‌های امل دور تا دور ساختمانی را گرفته‌اند و مسلسل‌ها آماده شلیک است. به درون ساختمان رفتم و دیدم که امام موسی سخت مشغول است و با شخصیت‌های برجسته لبنانی، از جمله امین جمیل، کمال جنبلاط، ابوعمار و دیگران با تلفن صحبت می‌کند. تلفن‌ها که تمام شد، و میهمان‌ها که رفتند، گفتند: آقای خسروشاهی به نظرم یک درگیری داخلی در لبنان آغاز می‌شود و اگر نتوانیم جلوی آن را بگیریم مدت‌ها طول خواهد کشید. داستان را پرسیدم. گفتند: صبح در عین الرمانه مسیحی‌ها اتوبوسی را گرفته و سرنشینان فلسطینی آن را قتل عام کرده‌اند و الان فلسطینی‌ها می‌خواهند انتقام بگیرند. اگر این اتفاق بیفتد لبنانی باقی نخواهد ماند.

به هر حال جنگ آغاز شد. من هم در هتل بودم. روز بعد نمی‌شد از هتل بیرون آمد. بیرون از هتل شلیک موشک بود. مسلسل بود. میلیشیاها هر چه دستشان می‌آمد، می‌زدند. دقیقاً یادم هست صبح صاحب هتل گفت: نان نداریم. خودم آمدم بیرون که نان بخرم، ۵۰ قدم رفته بودم که سه جنازه دیدم. چند فالانژ هم بالای ساختمان هتلی، مسلسل به دست آماده شلیک بودند. نه راه برگشتن داشتیم، نه راه رفتن، البته برگشتن موجب سوءظن و شلیک آنان می‌شد. ولی به هر حال رفتم و نان را خریدم. هنگامی که برگشتم به دربان گفتم: اینجا فالانژها چند نفر را کشته‌اند. شما ما را کجا فرستادی. با لبخند گفت: با دوستان امام کاری ندارند. البته من نگفته بودم که از دوستان امام هستیم، ولی از لباس و عمامه‌ام فهمیده بود. احترامی را که امام موسی در لبنان داشتند واقعاً هیچ شخصیت اسلامی، نه تنها در لبنان، بلکه در هیچ جای دنیا نداشت. مورد قبول فرق مختلف و مذاهب گوناگون بود.

دو سه روز آنجا ماندم؛ زیر باران مسلسل و نارنجک، موشک. بعد امام موسی خود تلفن کردند و گفتند: چه می‌کنید؟ گفتم: در محله هتل‌ها زیر باران موشک و رگبار مسلسل. گفتند: اگر می‌خواهید بروید. امروز پرواز هواپیمای ایرانی ایران‌ایر هست بیایند شما را ببرند؟ گفتم: بله مانند در هتل چه فایده دارد؟ گفتند: صبر کنید چند نفر بفرستیم تا شما را به فرودگاه برسانند... گفتم: همین حالا بروم فرودگاه امن‌تر است. یکی دو ساعت بعد یک جیب ارتشی با یک افسر و دو سه سرباز ما را از معرکه خلاص کردند و به فرودگاه بیروت بردند. وقتی هواپیما بلند شد تقریباً از همه جای بیروت دود بلند می‌شد البته آن ارتشی‌ها هم از مریدان امام بودند. از این خاطرات هم می‌گذریم و می‌رسیم به مسئله ملاقات ایشان با شاه و ارتباط ایشان با حکومت، که یک مسئله مهمی است و بعضی‌ها از آن انتقاد می‌کنند البته ما همه از اول ضد رژیم شاه بودیم. هیچ تردیدی نیست که هر مسلمانی که حاکم ظالم است، آن حکومت را قبول نمی‌کند و به رسمیت نمی‌شناسد. این احتیاج به

بیان و توضیح ندارد. ولی ملاقات با سلاطین و یا ارتباط با آنان از زمان مرحوم علامه مجلسی تا امروز، یک امر طبیعی بوده است. مرحوم آیت‌الله کاشانی از کسانی است که در هیئت رئیسه آن جلسه چند نفری قرار دارند که رضاخان را برای سلطنت انتخاب کردند. هم عکس ایشان هست، هم امضای ایشان. ولی باید دید که آیت‌الله کاشانی کدام رضاخان را انتخاب کردند؛ رضاخان قلدر جلاد بی‌دین لامذهب لائیک آتاتورک ایران، یا رضاخانی که با سر و روی گل مالیده در جلوی هیئت عزاداری امام حسین راه می‌رفت؟ خوب خیلی فرق می‌کند.

مرحوم آیت‌الله بروجردی هم با شاه ملاقات داشت و او را نصیحت می‌کرد. شهید نواب صفوی به ملاقات شاه رفته است. چرا؟ برای نجات جان مردی که محکوم به اعدام شده بود. همچنین در آذربایجان برای یک امر دیگر. دوبار ایشان به ملاقات شاه رفتند.

از همه اینها مهم‌تر یا برای شما تعجب‌آورتر، اینکه حضرت امام خمینی (ره) هم دوباره به ملاقات شاه رفتند. این را مرحوم حاج احمد آقا در مصاحبه‌شان با مجله حضور (که مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام چاپ می‌کند) گفته است. سید جمال‌الدین در نامه‌ای به ناصرالدین شاه نوشته است: «به سده سنیه عالیه... اعلیحضرت ناصرالدین شاه» و او را دعوت به اصلاحات و برقراری حکومت قانون می‌کند. بعد که می‌بیند نه! درست شدنی نیست، به میرزا رضا کرمانی که در استامبول از ظلم شاه گله می‌کند و می‌گیرد، می‌گوید: تو چرا مثل زن‌ها گریه می‌کنی. برو و بساطش را بر هم بزن. حضرت امام خمینی می‌بیند که نه! محمدرضا پهلوی آدم بشو نیست، می‌گویند: «باید برود.» در حالی که یک زمان صلاح دیده بودند به ملاقات همین آدم بروند... و یا در مدرسه فیضیه، در سخنرانی معروف خود، وی را نصیحت بکند و بگوید کاری نکند که بیرونش کنند.

امام موسی صدر بعد از ملاقات با شاه که به قم آمدند، خیلی مورد هجومه قرار گرفتند. اینجانب همراه مرحوم علی حجتی کرمانی به ملاقات ایشان رفتیم. وقتی موضوع مطرح شد ایشان خندید و گفت آقایان در ایران به ما اصرار کردند که شما برای شفاعت چند تا جوان مسلمان محکوم به اعدام پیش شاه بروید. ما هم رفتیم و موضوع را مطرح کردیم. و با این وساطت خیلی هم به شاه برخورد و اصلاً خوشش نیامد. اما حالا که بیرون آمده‌ایم، چنین می‌گویند.

یک بار هم من در الجزایر از ایشان درباره ملاقات دیگرشان با شاه سؤال کردم. ایشان گفتند: ایران می‌خواست برای ساختن بیمارستانی در لبنان ۳ میلیون دلار کمک کند که ما هم پذیرفتیم. مسیحیان لبنان و یا لبنانی‌های مقیم اروپا و آفریقا هم می‌خواهند کمک کنند و ما هم می‌پذیریم. ما از هر کسی کمک می‌گیریم تا بیمارستانی مجهز برای شیعیان محروم بسازیم. ملاقات برای این بود. شاه هم به من وعده داد. بعد هم سرهنگ قدر گفت:

ما این پول را به شرطی می‌دهیم که شما بالای بیمارستان بنویسید، به امر اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر این بیمارستان تأسیس شده است. ما هم نپذیرفتیم و آنها هم پول را ندادند. به هر حال این ملاقاتی نبود که برای تحکیم حکومت شاه باشد، بلکه در راه تحقق اهداف اسلام بود و به هیچ وجه هم فکر نمی‌کنم اشکال داشته باشد.

ارتش صهیونیست در منطقه بود و رژیم شاه و مزدوران آن به بهانه‌های مختلف با امام موسی صدر مخالفت می‌کردند. در کنفرانسی خبری ایشان گفته بود: «الدول الخلیج العربیة» که دشمنان و مغرضان یا نفهمیدند و یا عربی نمی‌دانستند، و یا قصد ادامه تخریب داشتند و می‌خواستند غوغا به پا کنند. گفتند که ایشان خلیج فارس را خلیج عربی نامیده است. در صورتی که این «العربیة» صفت «الدول» بوده نه صفت خلیج. خلیج که مؤنث نیست تا گفته شود «الخلیج العربیة». اینها نفهمیدند و یا مغرضانه به شاه گزارش دادند. شاه در زیر نامه‌ای به وزیر خارجه وقت نوشت که اقدام کند. او هم به روزنامه‌ها اطلاع داد: امر از شرف عرض پیشگاه مبارک و ملوکانه گذشت و مقرر فرمودند که روزنامه‌های ایرانی و عربی هوادار حساب موسی صدر را برسند. تاریخ آن هم ۱۳۳۵/۱۱/۲۵ بود. روزنامه‌های ایران هم شروع کردند، حساب امام موسی را برسند: کیهان، اطلاعات، آیندگان و راه امروز. همه اینها نوشتند: موسی صدر در خدمت استعمار... و فحش‌هایی دادند که خودشان لایق آنها بودند.

کیهان نوشت: «اسرار تازه فعالیت بختیار فاش شد! موسی صدر بیست میلیون ریال از عراق گرفته است. این خائن را ترک کنید.» من خیلی عذر می‌خواهم این عبارات را نقل می‌کنم. البته این عبارات در روزنامه‌های بیست سال پیش چاپ شده است. آیندگان نوشته بود: «اسرار تازه ارتباط بختیار با موسی صدر... موسی صدر مشتتس باز شد.» بعد هم او را «بلندگوی استعمار» نامیدند. گزارش‌های آنها هم موجود است که نشان‌دهنده کینه‌ای است که رژیم شاه به امام موسی صدر داشت. آخرین اقدام هم تلگراف و بخشنامه‌ای است به همه سفارتخانه‌های ایران که موسی صدر در سال ۱۳۴۴ تابعیت دولت لبنان را پذیرفته است. اگر سال ۴۴ ایشان به دلیل مصالح محلی و منطقه‌ای و سفرهایی که می‌کردند یک پاسپورت لبنانی گرفتند تا بتوانند از لحاظ قانونی رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان را عهده‌دار شوند، دیگر تابعیت ایرانی ندارند. یعنی رژیم از ایشان سلب تابعیت می‌کند و بعد هم پاسپورت ایرانی وی را که برای تمدید به سفارت ایران در لبنان فرستاده بودند، به مرکز می‌فرستند. هم‌اکنون این پاسپورت در بخش کنسول وزارت امور خارجه موجود است.

این چگونگی و علل و حقیقت مسئله ارتباط امام موسی صدر با شاه بود. اما همین مسئله متأسفانه باعث شده که کتاب الجالوس المعمم را در بیروت با همکاری ساواک منتشر کنند و بعضی از دوستان خودمان هم در

«زویای تاریک» خاطرات خود چیزهایی را نوشتند که بنده حتی نمی توانم نقل کنم. ولی آقای دعایی که از نزدیک شاهد عینی بود، به خوبی می دانند که این تهمت‌ها چقدر ناروا و ناجوانمردانه است.

مسئله آخر هم درباره پیگیری قضیه ایشان است. پیام مقام معظم رهبری دیروز اینجا قرائت شد و در آخر این پیام آمده «متأسفانه عکس‌العمل مناسبی در مورد مفقود شدن ایشان از مدعیان طرفدار حقوق بشر نشده» و اظهار امیدواری می‌کنند که «بی‌خبری‌ها در این قضیه با همت صاحبان همت پایان یابد». خوب همه می‌دانیم که امام موسی صدر به علت مسئله فلسطینی‌ها و برای حضور در «جشن فاتح» به دعوت شخص سرهنگ قذافی و با اصرار جناب بومدین، رئیس جمهور فقید الجزایر، به لیبی سفر کردند و هرگز از آنجا برنگشتند. باز هم می‌دانیم که قذافی پس از پیروزی انقلاب اسلامی می‌خواست به ایران بیاید، ولی امام اجازه ندادند و فرمودند: «هنوز تکلیف آقای صدر روشن نشده است و من می‌روم قم و فعلاً وقت ملاقات ندارم.»

بله امام موسی به دعوت و اصرار قذافی رفتند لیبی و برنگشتند و بعد سرهنگ حاکم آنجا مدعی شد که ایشان به ایتالیا رفته است. من قبل از سفر به ایتالیا خدمت امام رسیدم و عرض کردم که من عازم واتیکان هستم. آیا اجازه دارم از قول حضرت عالی به پاپ سلام برسانم. چون اگر می‌خواستم سلامشان را به پاپ ابلاغ کنم وظیفه‌ام بود که کسب اجازه کنم. ایشان فرمود: هم سلام برسانید و هم پیام... بعد هم فرمودند که در مورد آقای صدر با پاپ صحبت کنم. من در ملاقات با پاپ ضمن ابلاغ سلام و پیام امام، درباره موضوع امام موسی صدر هم صحبت کردم. پاپ گفت: اینها را به طور رسمی بنویسید و برای من بفرستید تا اقدام کنم. من در نامه رسمی سفارت ایران در واتیکان، نامه‌ای در این باره نوشتم و برای پاپ فرستادم. پس از مدتی تقریباً غیرمعمول جوابی فرستادند که من جواب را به حضرت امام و وزارت خارجه فرستادم که جزو اسناد محرمانه است. در آن نامه آمده: «امام موسی صدر مطلقاً وارد ایتالیا نشده‌اند و در این باره ما نامه دوستانه‌ای به لیبی دادیم.» پس دولت لیبی همچنان مسئولیت مفقود شدن ایشان را دارد. اکنون که آیت‌الله خامنه‌ای فرمودند که این چیزها به همت‌های عالی حل شود، من معتقدم که در رأس همت‌های عالی در درجه اول ایشان قرار دارند و در درجه بعد ریاست محترم جمهور، آقای خاتمی. امیدوارم که در قطعنامه صادره به این مسئله حتماً اشاره بشود و این بیست سال سکوت و مجامله با قذافی پایان یابد که این بی‌همتی واقعاً شرم دارد. من معتقدم که از مقام معظم رهبری بخواهیم و خود ایشان در مسئله رهنمود لازم را بدهند و دولت محترم وظیفه‌شان را انجام دهد. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته.

اشاره: همایش بین‌المللی سیدجمال‌الدین اسدآبادی روز یک‌شنبه ۸۶/۱۲/۱۹ به همت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دوحه --- پایتخت قطر --- برگزار شد. آنچه در پی می‌آید، متن ترجمه فارسی سخنرانی استاد خسروشاهی است که در این همایش ایراد شد.

بدون شک، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، سرسلسله منادیان آزادی‌خواهی و بیدارگران مشرق زمین است. اگر در مفهوم «بیداری» و «بیدارگری» لحظه‌ای تأمل و درنگ نماییم، مهمترین انگیزه و خدمت سید را بازشناسی کرده و نقش او را در پیدایش نهضت‌های آزادی‌خواهی مشرق زمین درک خواهیم کرد. «آزادی» و «بیداری» یا خودآگاهی، یک حالت روانی و آگاهی اجتماعی است که مصلح اجتماعی را در تشخیص بیماریها و آسیبها و عقب‌ماندگی‌های جامعه خود، رهبری و هدایت می‌کند؛ چرا که جامعه به سان یک ارگانیسم زیستی، با آسیب‌های گوناگونی روبرو می‌شود. برای تشخیص این آسیب یک مصلح اجتماعی ابتدا باید درد را تشخیص دهد و سپس به علاج آن پردازد.

البته اگر یک بدن سالم و ارگانیسم زیستی، آسیب داشته باشد، حتماً دیگر اندامها و اعضای او نیز احساس درد خواهند کرد؛ اما مهم این است کدام درد، در کدام زمان، مهمترین و اصلی‌ترین درد اجتماعی است، درونی یا درد بیرونی؟ بی‌سوادی و جهل که اجتماعی است، فقدان بهداشت عمومی، آسیب زیستی است. استبداد و دیکتاتوری که نفسها را بگیرد و خفقان به وجود بیاورد، آسیب درونی است. استعمار و اشغال سرزمینهای مسلمان به وسیله بیگانگان آسیب بیانی است. پراکندگی و عدم وحدت مسلمانان، گرچه در کل نسبت به جامعه اسلامی که آسیب درونی است؛ اما در نسبت کشورها به همدیگر یک آسیب بیرونی است. کدام مسائل از این آسیبها، أم‌المصائب است؟ این مسأله اساسی در خود آگاهی اجتماعی است که یک فرد مصلح و روشنفکر اجتماعی، از میان مجموعه آسیبها و دردهای اجتماعی آن را تشخیص می‌دهد.

به نظر سیدجمال‌الدین حسینی (معروف به افغانی) جهل و حاکمیت خرافات و ناآگاهی از علوم عصری که دنیای امروز را تغییر داده است، مهمترین مسأله واقعی، و نفوذ بیگانه و سلطه اجانب و اشغال سرزمینهای اسلامی، مهمترین درد و أم‌المصائب جامعه اسلامی است که به وسیله بیگانگان به وجود آمده است.

سیدجمال در مجموعه مقالاتی که درباره ضرورت خودآگاهی و بیداری کشورهای اسلامی به فارسی نگاشته و توسط خواهرزاده‌اش لطف‌الله جمالی جمع‌آوری و منتشر شده است، در مقاله‌ای با عنوان «چرا اسلام

ضعیف شد؟» می‌نویسد: «اکنون به احوال حالیه مسلمانان نظری کنیم و با اوضاع سابقه مقابله نماییم و ترقی و تنزلشان را معلوم کنیم. امروز جمعیت مسلمانان در تمام عالم زیاده از ششصد کرور است؛ یعنی دو هزار برابر جمعیتی که مسلمانان در زمان فتح ممالک عالم داشتند. مملکتشان از کنار دریای اطلس تا قلب مملکت چین، هم اراضی مستقل و آباد، بهترین نقاط کره زمین، صاحب طبیعی و آب و هوای پاکیزه و تربت طیبه و دارای انواع و اقسام نعمت‌های خداداد

... با این حال بلاد مسلمانان، امروزه منهوب است و اموالشان مسلوب، مملکتشان را اجانب تصرف کنند و ثروتشان را دیگران تصاحب نمایند. یا للمصیبه! یا للزریه! این چه حالت است؟ این چه فلاکت است؟ مصر و سودان و شبه‌جزیره بزرگ هندوستان را که قسمت بزرگی از ممالک اسلامی است، انگلستان تصرف کرده؛ مراکش و تونس و الجزایر را فرانسه تصاحب نموده؛ جاوه و جزایر بحر محیط را هلند مالک الرقاب گشته؛ ترکستان غربی و بلاد و سمیه ماوراءالنهر و قفقاز و داغستان را روس به حیظه تسخیر آورده، ترکستان شرقی را چین متصرف شده و از ممالک اسلامی جز معدودی بر حالت استقلال نمانده، اینها نیز در خوف و خطر عظیم‌اند. شب را از ترس اروپاییان خواب ندارند و روز را از وحشت و دهشت مغربیان آرام نیستند. نفوذ اجانب چنان در عروقشان سرایت کرده که از شنیدن نام روس و انگلیس بر خود می‌لرزند و از هول کلمه فرانسه و آلمان مدهوش می‌شوند.»^۱

سیدجمال‌الدین، مهمترین مسأله و آسیب اجتماعی جهان اسلام را استعمار می‌داند با خصلت‌های اجتماعی و روانی آن: سلب اعتماد به نفس از ملت استعمارزده، تحقیر شخصیت، غارت و یغمای ثروت‌های ملی آنها و از همه مهمتر خودباختگی و عدم باور به اصالت فرهنگی و هویت اجتماعی خود.

علاج این آسیب

بی تردید هر مصلح اجتماعی که بخواهد این درد و آسیب اجتماعی را اصلاح نماید، باید جامعه و مسلمانان را ابتدا به خود آگاهی اجتماعی و پی بردن به درد و آسیب و سپس چگونگی علاج و درمان آن آشنا سازد. به همین جهت، نخستین عاملی که سید در بیداری و خودآگاهی اجتماعی مسلمین ضروری می‌دانست، آگاه ساختن آنان به تعیین سرنوشت خود و دخالت و نفوذ فلسفه اجتماع و تاریخ در ذهنیت مخاطبان و امت اسلامی بود. از آنجایی که مسلمانان با فرهنگ اسلامی آشنایی دارند، سید دو مسأله عمده را از نظر فرهنگی برای مسلمانان توضیح داده و بازسازی می‌نماید: ۲. مسأله سرنوشت ۳. عامل حرکت تاریخ.

سید می‌نویسد: «تاریخ را علمی وجود دارد مخصوص آن، بالاتر از روایتهای (تاریخی) که دانشمندان هر ملتی از آن بحث کرده‌اند. و آن علمی است که در رابطه سیر و تحول ملتها بحث می‌کند که چگونه ارتقا یافته و چگونه انحطاط پیدا کرده‌اند؟ و طبیعت و ویژگیهای حوادث بزرگ چیست و از چه عواملی تغییر و تبدیل در عادات و اخلاق و اندیشه‌های ملتی پدید می‌آید و نه فقط در عادات و اخلاق، بلکه حتی در احساس درونی و وجدان ملتها؟ و تأثیر این تغییر و تبدیل در پیدایی ملتها، تکوین دولتها و یا نابودی آنها چیست؟ این رشته علمی یکی از مهمترین رشته‌ها و محکمترین آنها بحث و بررسی اعتقاد به سرنوشت و «قضا و قدر» است. اذعان به اینکه همه نیروها به دست مدبر کائنات و خالق عالم است، چرا که اگر انسان خود به تنهایی در سرنوشت دخالت داشت، هرگز، بلندمرتبه‌ای، به انحطاط نمی‌رفت و انسانی قوی و نیرومند، ضعیف نمی‌شد؛ نه عظمتی نابود می‌گشت و نه سلطانی تغییر می‌یافت.»^۴

سید ادامه می‌دهد: «اعتقاد به قضا و قدر اگر مجرد از جبرگرایی باشد (و آن را فاتالیسم تفسیر نمایم) خود عامل جرات و شجاعت است و در آدمی و در ملت، تهور و شجاعت ایجاد می‌کند و سبب می‌گردد که به میدان حوادث بزرگ برود که حتی شیران درنده هم از آن واهمه داشته باشند... این اعتقاد انسانها و دلها را به ثبات و استقامت وامی‌دارد که سختی‌ها را تحمل نمایند و با دلهره‌ها به نبرد برخیزند و در عوض با جود و سخاوت و ایثار و فداکاری و بزرگواری، آراسته گردند. البته همه این فداکاریها تنها در راه حق و اعتقاد به تحقق آن میسور است و بس.

کسی که اعتقاد دارد اجل محتوم و محدّد است و رزق و روزی را خدا کفیل است و کارها به دست توانای خداوند است که تدبیر جهان به دست او است، او دیگر از مرگ نمی‌ترسد و در راه امت و اعلاّی کلمه حق و اصالت ملت به جنگ و دفاع می‌پردازد و به مسئولیتهای خود عمل می‌کند. او چگونه از فقر و ناداری می‌ترسد و آن را تحمل نمی‌نماید و بر حسب دستورات خداوند و اصول اجتماعی بشری در راه احقاق حق و تحکیم عظمت انفاق نکند و بذل موجود ننماید؟»^۵

خداوند مسلمانان را به خاطر باور این عقیده حرکت‌انگیز و فضیلت آن مدح می‌کند: «الذین قال لهم الناس: ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم، فزادهم ايماناً و قالوا: حسبنا الله و نعم الوكيل. فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظيم.» (آل عمران ۵، ۱۷۴) همین انگیزه و اعتقاد بوده است که مسلمانان را در صدر اول اسلام تحریک کرده که به کارهای باورنکردنی اقدام کرده و دولتها را شکست داده و ملتها را مغلوب ساخته‌اند. با اینکه تعدادشان اندک بود و بر هواهای نفسانی خود تسلط داشتند. و دولتی تشکیل دادند که از مرزهای اندلس تا دیوار چین امتداد داشت.^۶

تجدید حیات اجتماعی و اعتماد به نفس

سید در ادامه به عنوان یک بیدارگر و مصلح اجتماعی، پس از تشخیص بیماری و آثار روانی‌اش، به اصلاح آن می‌پردازد و با تشویق و بازشماری عامل اثباتی مسلمانان، آثار و تیرگیهای حقارت نفس و عدم اعتماد به خود را می‌زداید. او با قلم حماسی خود و روح سلحشور و اراده‌ای قوی، مسلمانان را چنین مخاطب می‌کند:

«اشک و گریه من بر گذشتگان و عشق و محبتم به پیشاهنگان و پشتنازان مسلمانان باد! کجایید این گروه رحمت و اولیای محبت؟ کجایید ای اقلام و سمل‌های مروت و کوههای استواری و قوت؟ کجایید ای پیروان خدمت و حمیت و خاندان غیرت؟ پناهگاه بی‌پناهان در روز مشقت. کجایید ای بهترین امت که پیشوا و شاهد دیگر امم‌اید؟ آنها که امر به معروف می‌کنند و نهی از منکر می‌نمایند. کجایید ای سلحشوران با عظمت؟ به پا دارندگان قسط و عدالت، گویندگان حکمت و پیروان فضیلت، بنیانگذاران بنای امت. آیا از خلال گورهای خود به زبونی اخلاف و پسینیان نمی‌نگرند که چه مصیبتی به آنان رسیده و چگونه در بلا گرفتار آمده‌اند؟ آیا راستی این قوم عقب‌مانده، همان نوادگان شمایند؟ نه، اینها از روش و سنت گذشتگان انحراف یافتند و از جاده سراسر شما منحرف شدند و راه را گم کردند و دسته و دسته شده و پراکنده گشتند، تا آنجا که از ضعف و ناتوانی و سستی و فتور به حالی رسیدند که چشمها باید بر آنها اشک بریزد و دلها به حالشان از اندوه بسوزد.

اینان، اکنون شکار ملت‌های بیگانه شده‌اند که نمی‌توانند از حریم استقلال خود دفاع نمایند. آیا احدی از شما از آن قبرها و گورهای برزخی خود، صیحه نمی‌کشد و ندا نمی‌دهد که ای غافلان آگاه شوید و ای خفتگان بیدار گردید؟ و گمراهان را به راه راست هدایت نماید که: انالله و انالیه راجعون؟» و این چنین است که سید ندای بیداری سر می‌دهد و بانگ هشیاری می‌زند که: ای امت اسلامی، بیدار شوید و از خواب گران برخیزید!

فلسفه تاریخ

سید به خوبی می‌داند که هرگاه ملتی بخواهد به یک نهضت اجتماعی بپردازد، باید آرمان داشته باشد و با فلسفه تاریخ که حیات عقلانی ---- اجتماعی --- تاریخی را تفسیر می‌کند، آشنا باشد و به روشنی بداند که کدام عامل حرکت تاریخ را به وجود می‌آورد؛ عاملی که بتواند واقع‌بینانه امتی را بسیج کند و حرکت آنها

را جهت دهد. آیا این عامل، عامل نژادی یا اقتصادی است؟ آیا این عامل یک قهرمان است؟ یا عامل ناتالیسم و جبر الهی است؟ و بالاخره عامل اصلی ملت گرایی و ناسیونالیسم است؟...

اصالت و تأثیر هر یکی از این عوامل در مکاتب اجتماعی بشری، طرفدارانی دارد و رهبرانی که مدتها درباره آن داد سخن داده و مخاطبانی را به سوی خود جذب کرده‌اند؛ اما عامل حرکت تاریخ در فرهنگ عمیق اسلامی که در حیات اجتماعی مسلمین دخالت دارد و آن را در عمق وجودشان حس می‌کنند، عامل اراده ملتها و تغییر ذاتی --- درونی آنان است. آری، سید این آموزه قرآن کریم را حرکت اجتماعی - مکتب نواندیش دینی خود مورد توجه کامل قرار می‌دهد: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم . ذلک بان الله لم یک مغیراً نعمه انعمتها علی قوم حتی ینقضوا ما بانفسهم (روم، ۱۹؛ رعد، ۱۷). به تعبیر اقبال لاهوری:

خدا آن ملتی را سروری داد

که تقدیرش به دست خویش بنوشت

به آن ملت سر و کاری ندارد

که دهقانش برای دیگری کشت!

عمق خباثت انگلیسیان

سید علاوه بر مشکلات داخلی و درونی جوامع اسلامی و شرقی، به دشمن برونی نیز توجه کامل دارد و به افشای اهداف استعماری و ضد بشری آن، به هر وسیله‌ای، می‌پردازد. سید جمال در ضمن تحریر مقالات «العروه الوثقی» و طرح مسائل عالم اسلامی، همواره از استعمار انگلیس سخن می‌گوید و هیچ قومی را به مانند آنها استعمارگر و حقه‌باز و حيله‌گر نمی‌داند. او در مجموعه مقالات «العروه الوثقی» (در چاپ اخیر آن تقریباً ۴۷۰ صفحه است). بیشترین مقاله‌ها را درباره انگلیس، خباثت، حيله‌گری و استعمارگری آن نوشته است. او در جمع ۴۰ مقاله را به انگلیس و افشای سیاستهای استعماری آن اختصاص داده است. ما اگر بخواهیم عمق خباثت و ظلم و تحقیر انگلیسیان را درباره ملتهای شرق به دست آوریم، متن مذاکره‌ای را که به وسیله شیخ محمد عبده --- شاگرد سید --- که به نمایندگی از مجله «عروه الوثقی» از فرانسه به انگلستان رفته و با وزیر جنگ و دفاع انگلیس، مستر لرد هرتنگتون، به عمل آورده است، می‌آوریم تا نشان دهیم که این جماعت آبی چشم جزیره‌نشین، ملتها را چگونه تلقی می‌کنند و چه نظری و برداشتی از آنها دارند! سید جمال متن این مذاکره را در «العروه الوثقی» زیر عنوان «هؤلاء رجال الانجلیز و هذه افکارهم»

(صفحه ۴۱۹) آورده است، (این مذاکره در مجله The Truth و روزنامه Times به قلم مسترلاپوشیز هم نقل شده است).

لرد هرتنگتون وزیر جنگ انگلیس می پرسد: آیا مصریها نمی خواهند و راضی نیستند در امنیت و رفاه و راحتی تحت حکومت انگلیس به سر ببرند؟ آیا مصریها، حکومت ما را بهتر از حکومت ترکها (عثمانی) و فلان پاشاه و فلان پاشا نمی دانند؟

محمد عبده: نه، هرگز! مصریها عرب هستند و همه شان به جز اندکی، مسلمان اند. در میان آنان (مصریان) مانند انگلیسیان، افراد زیادی وجود دارند که وطنشان را دوست دارند. هرگز به خاطر احدی از مصریان خطور نمی کند که به سلطه کسانی که در دین و نژاد آنها با هم اختلاف دارند، خاضع شوند و تسلیم گردند. جناب لرد هرتنگتون شایسته نیست که بدون شناخت طبیعت ملتها، این گونه درباره مصریان تصور داشته باشد! هرتنگتون: آیا شما منکر این امر هستید که جهالت و بی سوادی در همه اقطار مصر شایع است و عمومیت دارد؟ و آیا اساساً مصریان میان حاکم بیگانه و حاکم ملی فرق می گذارند؟! آنچه از نفرت و انزجار از سلطه بیگانگان یاد می کنی (مصریان هم چنین اند) این ویژگی مخصوص ملت‌های تربیت یافته و پیشرو است نه مصریان جاهل و بی سواد!

محمد عبده با تندی و برافروختگی و ناراحتی می گوید: اولاً نفرت و انزجار از حکومت بیگانه و طرد سلطه اجنبی، از چیزهایی است که خداوند در فطرت و نهاد هر انسان به ودیعه گذارده است! و هیچ احتیاجی به درس و آموزش و مطالعه ندارد. حتی وحشی ترین ملت‌ها به مانند قبایل زولو (در جنوب سودان) آنها هم در دفاع از وطن و کشورشان کاملاً آمادگی دارند!

ثانیاً مسلمانان هر کجا و به هر درجه از جهل و بی سوادی باشند که جناب وزیر تصور می کنند، خود دارای فرهنگ پیشرفته‌ای هستند. و به همین دلیل حتی بی سوادان مصریان و مسلمانان و آنهایی که نه می توانند بخوانند و نه می توانند بنویسند، کاملاً با ضرورت‌های دین خود (اسلام) آگاه هستند. و از بزرگترین و آشکارترین مظاهر این آگاهی از اسلام، این است که مسلمانان به دین مخالفان دین خود نگریده‌اند.

به علاوه مسلمانان هر هفته، از خطبه‌های جمعه و مواعظ و اعظان که در مساجد ایراد می شود، معلومات زیادی دریافت می کنند که جایگزین علوم ابتدائی مغرب زمین است و همه نصایح دینی و آموزشهای اسلامی، مسلمانان را از خضوع در برابر بیگانه و پذیرش سلطه آنها، پرهیز می دهد و احساسات شریف انسانی را در ضمیرشان پرورش می دهند که از دیگر ملت‌ها هیچ گونه تفاوت و عقب ماندگی ندارند، به ویژه مصریان که به

زبان عربی حرف می‌زنند و دقایق و ریزه‌کاریهای این زبان را می‌فهمند و عربی زبان قرآن، کتاب آسمانی آنهاست.

سوم: سرزمین مصر از زمان محمد علی پاشا، علوم و ادبیات جدید، در آن توسعه یافته به آن تعدادی که می‌تواند با کشورهای اروپایی مقایسه نماید و هر مصری به اندازه توان و شایستگی خود، از علوم جدید، بهره‌مند است. هیچ روستا و قریه‌ای در کشور مصر وجود ندارد که در آنجا عده زیادی باسواد وجود نداشته باشد و اخبار عمومی روزنامه‌های عربی به آنها نرسد! حتی کسانی که روزنامه نخوانند، اخبار را از خوانندگان روزنامه‌ها دریافت می‌کنند و به دست می‌آورند، در نتیجه به فهم عمومی، شعور اجتماعی و طبیعی آنها افزوده می‌شود و حتماً به وطن و میهن خود، عشق می‌ورزند و تهذیب و بهداشت اجتماعی آنها، توسعه می‌یابد. فکر نمی‌کنم مصریان در این موارد از دیگر ملتها تفاوت و اختلاف داشته باشند! <5

از متن این گفتگو عمق تحقیر و خباثت انگلیسیان فهمیده می‌شود که چگونه دیگر ملتها را وحشی و نادان تلقی کرده، سرزمین آنها را اشغال نموده، ثروت‌هایشان را غارت می‌کنند... با توجه به این نوع تفکر استعمارگران، آیا ضروری نیست که مسلمانان به خویش برگردند و استقلال خود را بازیابند و از حیثیت و کرامت خود دفاع کنند؟!>

عوامل اصلی برای مبارزه با استعمار

اکنون باید دید که راه عملی مبارزه با دشمن چیست و چگونه باید توطئه‌های ضد بشری آن را خنثی نمود؟ سید جمال، دو عامل را در مبارزه با استعمار انگلیس بسیار مهم می‌داند و آن دو را به طور ضروری به مسلمانان توصیه می‌نمایند:

۱. وحدت اجتماعی ۲. آموزش علوم جدید. سید در یکی از سرمقاله‌های مجله «العروه الوثقی» زیر عنوان «الوحده والسیاسه» چنین می‌نویسد: «دو مسأله اساسی است که گاهی ضرورت آنها را ایجاب می‌کند و زمانی دین به آنها اشاره دارد. البته تربیت و ممارست آداب و فرهنگ، آن دو را الزام می‌کند و آن دو همواره لازم و ملزوم یکدیگرند و به هم پیوند دارند و از هم جدا ناپذیرند و هر ملتی در راه اعتلا و عزت و عظمت خود به آن دو سخت نیازمندند: ۱- میل به وحدت اجتماعی و ۲- تکلیف سیادت و استقلال. اگر خداوند بخواهد ملتی باقی بماند و حیات داشته باشد، این دو صفت (وحدت و سیادت) را در ضمائر آنها بیدار می‌سازد. پس یک انسان و ملت کاملی می‌آفریند و به هر تعداد که آنها از شایستگی این دو صفت برخوردار باشند، به آنها حیات می‌دهد!»

هر ملتی که بازویش ناتوان باشد که در دفاع از خود، از تجاوز دیگران جلوگیری کند و اصالت خود را استحکام بخشد و بنای حیات اجتماعی و استقلال خود را تحکیم نماید، لابد هر روزی که می‌گذرد، ناتوان‌تر می‌شود، خرد می‌گردد، پایمال می‌شود و آثارش از روی زمین محو می‌گردد! پیروزی درملتها به مانند تغذیه به حیات فردی است. اگر بدن انسان چند روزی غذا نخورد، از حرکت بازمی‌ایستد، رو به لاغری و ضعف می‌گذارد و سرانجام می‌میرد و نابود می‌شود! برای هیچ ملتی ممکن نیست که قوام خود را حفظ نماید و بر رقیبش هجوم برد، تا توان بقای خود را استحکام بخشد، مگر اینکه به آنچه نظام اجتماعی به آن نیاز دارد، به طور متحد و دسته‌جمعی دست یابد.

اگر احساس کردید که ملتی به وحدت و اتحاد تمایل دارد، مزده دهید که خداوند آنچه از سیادت و آقائی را به آنها وعده داده است، محقق خواهد ساخت. اگر تاریخ هر نژاد و قومی را بررسی کرده، مطالعه کنیم و از احوالات ملت‌ها و اقوام و بقا و فنای آنها باخبر باشیم، حتماً به سنت خداوندی در میان جمعیت‌های گونه‌گون بشر، دست می‌یابیم و می‌فهمیم که سهم و بهره هر ملتی در بقای خود، به مقدار وحدت و اتحاد آنهاست و تعداد و اندازه عظمت آنها، به تعداد نیرومندی و دفاع آنها و به دست آوردن پیروزی، بستگی دارد.

هر ملت هر چقدر اتحاد و وحدت خود را از دست دهد، به همان مقدار از شأن و عظمت آن کاسته می‌شود و آن وقتی است که سرمایه‌هایشان را که در دست دارند، مهمل گذارند و به دون همتی و روزمرگی، قناعت ورزند. در کنار دروازه‌های دیار و کشور خود بایستند، رهروان خود را با بدبینی و سوءنیت نظاره کنند! خداوند هیچ قوم و ملتی را هلاک نساخت، مگر اینکه به درد و آسیب افتراق و تفرقه‌گرفتار شدند و بدبینی و پراکندگی میان آنها حاکم شد. سرنوشت حتمی این قوم و جمعیت، ذلت و خواری طولانی و عذاب دردناک و سرانجام مرگ و نابودی است. ^۷ آری ضامن بقای یک ملت، اتحاد ملی و انسجام اسلامی آنها است: ولا تنازعا و فتشلا و یذهب ریحکم.

۲: دومین عامل در احیای حیات اجتماعی و عظمت یک ملت در عصر حاضر، آگاهی به اوضاع زمان و مجهز بودن به سلاح علم و آشنائی با علوم عصر جدید است. در دوران ما، از این رهگذر است که ملت‌های اروپائی به توسعه دست یافتند و سلطه خود را بر دیگر ملت‌ها فاقد تکنیک و علوم طبیعی تحمیل کرده و گسترش دادند. سیدجمال‌الدین این نکته اساسی را دقیقاً در آغاز هشدار در مورد غفلت جهان اسلام، یادآور شده است.

بعضی از مغرب‌زمینیان، سیدجمال‌الدین را مردی عمل‌گرا و پیرو مکتب «پراگماتیسم» دانسته‌اند! البته اگر منظور «اصالت عمل» و یا به تعبیر سارتر «اولویت عمل» باشد، در این صورت می‌توان سیدجمال را پیرو

این مکتب دانست؛ اما اگر منظور، استفاده از عمل و آن هم به معنای نفع شخصی باشد، هرگز سید پیرو این مکتب نبوده است. سید مردی آرمان‌خواه است و جامعه ایده‌آلی را برای مسلمانان در نظر گرفته است. در واقع این آرمان است که اولویت دارد نه عمل‌گرایی.

مصلحان اجتماعی، برای تحقق آرمانهای خود از هر زمینه و عملی استفاده می‌کنند. از این جهت همه چیز برای سید، وسیله تلقی می‌شود: ارتباط با دولت و بیگانه ملاقات با پادشاهان و روسای دولتها، روشنفکران غرب و شرق، حتی سرکشی به احزاب، گروهها و یا محفل فراماسونری فرانسوی و ایتالیایی در مصر --- آن بخش که ضد انگلیس است --- تنها از این منظر مطرح است و بس.

هدف نهایی سید، پیشرفت و تعالی مردم مسلمان و بازگرداندن حیثیت سیاسی به آنها و کوتاه کردن دست غرب مهاجم از کیان هستی جهان اسلامی است. چنین کاری به نظر او ممکن نیست مگر اینکه مسلمانان و ملل مشرق زمین بیدار شوند و با علوم و صنایع جدید و قوانین مدنی و اجتماعی، آشنا گردند و به این طریق: آزادی و حریت خود را به دست آورند. به نظر او دین اسلام هرگز مانع پیشرفت نیست، بلکه برای آموزش و مجهز شدن به سلاح علم را برای مسلمانان، ضروری می‌داند و حتی اگر آنها در دورترین نقطه دنیا (چین) پیدا نمایند!

سیدجمال در مقاله «لکچر در تعلیم و تعلم» از لزوم آموزش فلسفه سخن می‌گوید. او آگاه است که ما با یک علم روبرو نیستیم و بلکه با علوم مختلف سروکار داریم. و عقیده دارد که علوم به یکدیگر نیاز دارند. و این نیاز از خود علوم فهمیده نمی‌شود، و اگر علم منفرد تلقی شود، ترقی نمی‌کند و پایدار نمی‌ماند. او می‌گوید: آن علمی که به منزله روح جامع و به پایه حافظه و علت مبقیه است، آن علم فلسفه و حکمت است.

او عقیده دارد اگر فلسفه در امتی از امم نبوده باشد و همه آحاد آن امت عالم بوده باشند به آن علمی که موضوعات آنها خاص است، ممکن نیست که آن علوم در میان آن امت یک قرن (صد سال) بماند. سیدجمال اوضاع فرهنگی دولت عثمانی و خدیویت مصر را شاهد می‌آورد که علوم جدید در آن کشورها حضور دارد، اما نتوانسته‌اند آن را در جایگاه ویژه خود به کار ببرند؛ چرا که تعلیم فلسفه در آن مدارس وجود ندارد. به عقیده سید: فلسفه است که انسان را بر انسان می‌فهماند و شرف انسان را بیان می‌کند و طرق لائحه را به او نشان می‌دهد. هر امتی که روی به تنزل نهاده است، اول نقصی که در آنها حاصل شده است، در روح فلسفی حاصل شده است، پس از آن نقص در سائر علوم و آداب و معاشرت آنها سرایت کرده است. ۷. سیدجمال می‌گوید: «فلسفه خروج از مضیق مدارک حیوانیت است به سوی فضای واسع مشاعر انسانیت و ازاله اوهام بهیمیه است.»

البته سیدجمال از حاکمیت فلسفه ارسطویی و فقدان روش استقرایی که علم را در اختیار انسان می‌گذارد و بر طبیعت و هموار ساختن زندگی و رفع موانع از آن مجهز می‌کند، انتقاد می‌کند و می‌گوید: مسلمانان آن علمی را که به ارسطو منسوب است، به غایت رسانده‌اند اما اگر سخن از گالیله، نیوتون، کپلر نسبت داده می‌شود آن را کفر می‌انگارند! پدر و مادر علم برهان است و دلیل، نه ارسطو و نه گالیله. ۸

سید وجود ادبیات عرب و یا علوم اسلامی از قبیل نحو، صرف، معانی، بیان، فقه، اصول، در میان مسلمین را می‌ستاید؛ اما همه آنها در نهایت عقیم می‌داند؛ زیرا که مدرسین ما، آنها را به طوری که بتواند دانشجویان از جمیع خرافات و موهومات، نجات دهند، تدریس نمی‌کنند و این دانشجویان نمی‌توانند از خود سؤال کنند که: «ما کیستیم؟ و چیستیم و ما را چه باید و چه شاید و هیچ‌گاه از اسرار تار برقیها (الکتریسیته) و «کشتی بخاری» و «ریل کارها (راه آهن) سؤال نمی‌کنند. ۹

باز می‌نویسد: عجیب‌تر آن است که یک لمپی در پیش خود نهاده، از اول شب تا صبح، شمس البارعه را مطالعه می‌کند و یک بار در این معنی فکر نمی‌کند که چرا شیشه او را (لمپ را) برداریم، دود بسیار از آن حاصل می‌شود و چون شیشه را بگذاریم هیچ دودی از آن پیدا نمی‌شود؟ ۱۰

البته به نظر بعضی از پژوهشگران، منظور سید از فلسفه، فلسفه یونانی --- ارسطویی نیست، بلکه در واقع سید از سنت ارسطویی فلسفه انتقاد می‌کند که توجهی به علوم استقرایی جدید نمی‌شود. بلکه منظور او از فلسفه، فلسفه تحصیلی مسلک غرب است که آن را عنوان کرده‌اند. ۱۱

به نظر آنها همچنین اقبال لاهوری در دوره‌های بعدی، توجه به علوم استقرایی دارد که مورد توجه قرآن کریم است و مسلمانان را به آموزش آنها تشویق می‌کند. قطعاً سیدجمال‌الدین از موضع یک عالم اسلامی، تشویق به یادگیری علوم عصری می‌نماید و نشان می‌دهد که این علوم پایه‌ای و جزئی از «عالم کبیر» است که چیزی به جز کتاب آسمانی آنها نیست و از این جهت با میرزافتحعلی آخوندزاده که اسلام را به مانند هر دین و شریعت، مانع توجه به تحصیلی دارد، تفاوت ذاتی دارد و همینطور با ملک‌خان که صرفاً به علل سیاسی و حفظ مقام اجتماعی خود، دم از اسلام می‌زند و هرگز از تزلزل ایمان مسلمانان، نگرانی ندارد، تفاوت می‌کند.

سید در واقع عظمت اسلام را می‌خواهد با مجهز شدن به علوم عصری و زدودن خرافات از چهره تابناک اسلام تا عزت و عظمت مسلمانان را تجدید نماید و با پیر استعمارگر انگلیس، از راه تقویت علمی و اجتماعی --- سیاسی مسلمانان مبارزه کند و نیروهای اشغالگر و استعماری را از بلاد اسلامی بیرون براند. در اینجا با نقل اشعاری از اقبال لاهوری که همفکر و یا شاگرد معنوی سید است و توانسته است با تلقین فلسفه خودی

و نفی تقلید از غرب، احیای هویت اسلامی -- اجتماعی مسلمین را به عهده بگیرد، و راه سیدجمال‌الدین را در بیداری مشرق زمین و مسلمانان ادامه دهد، به پایان می‌بریم:

شرق را از خود برد تقلید غرب

باید این اقوام را تنقید غرب

حکمت مغرب نه از چنگ و رباب

نی ز رقص دختران بی حجاب

نی ز سحر ساحران لاله روست

نه ز عریان ساق و نی از قطع موس

حکمتی او را نه از لادینی است

نی فروغش از خط لاتینی است

حکمت افرنگ از علم و فن است

از همین آتش، چراغش روشن است

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ

مغز می‌باید، نه ملبوس فرنگ!

حکمت از قطع و برید جامه نیست

مانع از علم و هنر، عمامه نیست

اندرین ره جز نگه مطلوب نیست

این کُله یا آن کُله، مطلوب نیست

فکر چالاکی اگر داری، بس است

طبع دراکی اگر داری، بس است

۱- متن کامل این مقاله، در ضمن مقالات سید، در مجموعه آثار وی که در قم و قاهره و در ۹ جلد چاپ نشده، درج گردیده است.

۲- العروه الوثقی: صفحه ۴۲۱ - ۱۶۳ - همان چاپ

۳- مجموعه آثار: العروه الوثقی صفحه ۱۴۳ -- مکتبه الشروق الدولیه - القاهره - ۲ - ۲

۴- همان، ص ۱۴۴

۵- همان

۶- العروه الوثقی - صفحه ۱۶۴-۱۶۳

۷- مقالات جمالیه - (مندرج در مجموعه آثار).

۸- همان

۹- همان

۱۰- همان

۱۱- سید جمال‌الدین و تفکر جدید - مجموعه پژوهش‌های تاریخی - نشر تاریخ ایران - ج ۱ - ۱۳۶۲

نگاهی به مجموعه آثار علامه طباطبایی احیاگر نفوس

درباره علامه سید محمد حسین طباطبایی اسوه علم و تقوی، دانشمندان و فرهیختگان کشور، مقاله ها و یادنامه هایی منتشر ساخته اند، اما به قول استاد سید جلال الدین آشتیانی، ابعاد گونه گونه شخصیت علامه طباطبائی، آنچنان گسترده و دامنه دار است که شاید در عصر ما، نتوان به بررسی کامل آن رسید، بلکه باید سالها بگذرد تا پژوهشگران عرصه فلسفه و عرفان و تفسیر و اخلاق و... بتوانند این ابعاد گونه گونه را کشف و برای همگان عرضه کنند. روی همین اصل، برای شناخت ابعاد علمی، فرهنگی و معنوی استاد بزرگوار و نقش سازنده ای که ایشان در تحول حوزه علمیه قم و... به عهده داشت، باید دانشمندان و اندیشمندان حوزه های علمیه و اساتید دانشگاه ها، در حد توان و امکانات و در همایش های تخصصی و صرفاً علمی، به بحث و بررسی بپردازند، و گرنه عظمت جامع الاطراف این شخصیت بزرگ در آنچنان اوجی قرار دارد که استاد شهید مرتضی مطهری در بحث ((احیای تفکر اسلامی)) درباره او می گوید: ((...یک نمونه از مردان بزرگ و با عظمت، علامه طباطبائی است. این مرد بسیار بزرگ و ارزنده، مردی است که صد سال دیگر تازه باید بنشینند و افکار او را تجزیه و تحلیل کنند و به ارزش این مرد پی ببرند...)) و بنابراین، نمی توان بدون بررسی و تحقیق و ارزیابی دقیق و عمیق از چگونگی برکات و جودی علامه طباطبائی در عصر ما، از عمق اندیشه قرآنی و تفکر فلسفی آن بزرگوار آگاه شد ...

... اصولاً اغلب شخصیت های بزرگ تاریخ، در دوران زندگی و حیات خود، آنطور که لازم است، شناخته نمی شوند و به قول معروف ((حجاب معاصرت)) پوشش هم عصر بودن! _ مانع از آن می شود که انسان بتواند ابعاد گوناگون علمی، فرهنگی و معنوی شخصیت مورد نظر را بشناسد و مورد ارزیابی قرار دهد. البته این امر تنها در مورد استاد علامه طباطبائی صدق نمی کند، بلکه بسیاری از کسانی که در عصر ما به سر می برند و اکنون به ابدیت پیوسته اند _ یا همچنان زنده اند _ در میان خواص هم آنطور که شایسته مقام والای آنهاست شناخته نشده اند، تا چه برسد به محافل عام و توده مردم ... این چنین شخصیت هایی، با توجه به نقشی که در سازندگی جامعه دارند، در اصطلاح قرآن مجید "یک امت" نامیده می شوند، چرا که منشاء حرکت ها، نهضت ها، کارها و کوشش های بزرگی شده اند و جامعه ای را دگرگون و متحول ساخته اند: ((ابراهیم کان امه قانتالله حنیفا)) پس حضرت ابراهیم علیه السلام خود "یک امت" حنیف الهی بود و طبیعی خواهد بود

کسانی که در مسیر "انبیاء ابراهیمی" گام بردارند و در ساختن معنویت جوامع بشری سهم عمده ای را به عهده داشته باشند، خود نیز "یک امت" محسوب شوند و دارای مقام والایی باشند.

خوشبختانه جامعیت فرهنگی علامه طباطبایی در مرز جغرافیایی خاصی محدود نماند و اساتید و دانشمندان غرب نیز به سراغ ایشان آمدند و شاگردان ایشان، شاهد دیدارهای مکرر علمی شخصیت های فرهنگی و اساتید دانشگاه های دنیا امثال پرفسور هانری کربن با استاد و بهره گیری آنها از منبع فیض و علوم و فرهنگ غنی استاد بودند.

از سوی دیگر، در جایی که از دیدگاه قرآن ((احیاء نفس واحده)) به مثابه ((احیاء جمیع الناس)) تلقی می شود، باید ارزیابی کرد که مقام و موقعیت یک شخصیت فرهیخته انسان سازی مانند علامه طباطبائی که ((محيی النفوس)) است، چگونه بوده و در چه مرتبه ای از اوج قرار دارد؟ و روی همین اصل، اگرما علامه طباطبائی را باتوجه به تحول فکری - معنوی که در حوزه های علمیه و در تربیت گروهی از نخبگان به وجود آورد، یکی از مصادیق بارز "یک امت" "محيی النفوس" در عصر خود بدانیم و بنامیم، سخن گزافی نگفته ایم. البته مقام علمی و معنوی استاد بزرگوار در آن چنان مرتبه ای از علو و برتری قرار دارد که سخن گفتن شاگرد کوچک آن بزرگوار در این زمینه، هرگز نمی تواند حتی گوشه ای از شخصیت والا و جامع الاطراف او را روشن سازد، ولی اشاره ای کوتاه به چگونگی بعد فرهنگی شخصیت استاد، باتوجه به تهیه و تنظیم مجموعه کامل آثار فارسی ایشان در ۱۲ جلد، توسط اینجانب، بی مناسب نخواهد بود.

تواضع و فروتنی استاد در بیان مسائل علمی در آن چنان اوجی قرار داشت که انسان وقتی در محضر ایشان می نشست و سکوت مطلق شان را می دید، در مرحله نخست فکر می کرد که با عالمی معمولی و عادی روبه روست! ولی وقتی پرسشی در یکی از زمینه های علمی، فلسفی، قرآنی، عرفانی و غیره مطرح می شد، دریای بی کران علوم قرآنی و فرهنگ موج اسلامی، آن چنان به حرکت درمی آمد که موجب شگفتی حضار می شد و تشنگان محضرش را سیراب می کرد، و این نشان دهنده بخشی از ویژگی های فرهنگی استاد می تواند باشد. به نظر راقم این سطور، در میان شخصیت های تربیت یافته در حوزه های علمیه قم و نجف، کمتر شخصیتی دیده می شود که مانند علامه بزرگوار، جامع همه علوم و فنون، به معنی واقعی کلمه باشد.

البته ممکن است که شخصیت هایی، در رشته ای خاص، برجستگی و تفوق ویژه ای داشته باشند، ولی مهم "جامع الاطراف" بودن است که عملی شدن آن فقط در افراد نادری چون ایشان و یا امام خمینی (ره) تحقق یافته است. مطالعه تفسیر ((المیزان)) می تواند تبحر و جامعیت استاد را در زمینه های گوناگون علوم قدیم و جدید، نشان دهد. این تفسیر همان طور که همگان می دانند شامل مباحث: علمی، فلسفی، فقهی،

اصولی، اخلاقی، ریاضی، عرفانی، حدیثی، تاریخی، ادبی، اجتماعی، سیاسی و مفاهیم دیگر علوم قرآنی و فرهنگی اسلامی است.

پس به طور کلی می توان گفت که ((جامعیت در آشنایی با علوم و فنون مختلف)) یکی از عمده ترین ویژگی های مفتاح جاودانه فرهنگی قرآن مرحوم استاد علامه طباطبائی بود و بسیار طبیعی خواهد بود که چنین شخصیت والایی، درحوزه علمیه قم، مرکز علم و دانش شیعی، بتواند منشاء خدمات علمی - فرهنگی ارزنده و ماندگار و پربهایی بشود، ولی برای بررسی و درک چگونگی ایجاد تحول و دگرگونی بنیادی در حوزه علمیه قم، باید به سالیان پیش برگردیم و تاریخ پیدایش حوزه و علوم رایج آن عصر را مورد بررسی قرار دهیم تا به اهمیت نقش سازنده استاد پی ببریم. خود استاد بزرگوار - علامه طباطبائی - یک بار در میان جمعی از علاقمندان و شاگردان خود در این رابطه فرمود: ((من به هنگامی که به قم آمدم و برنامه های رایج دروس حوزه را بررسی کردم، متوجه شدم که این برنامه ها همگام با نیازهای جامعه و آینده نیست و کمبودهایی دارد و عمده ترین این کمبودها را در فقدان بحث تفسیری و علوم عقلی درحوزه دیدم و برخلاف خواست ظاهری حوزه که لزوم تدریس فقه و اصول را مطرح می ساخت و آن را برای حل همه مشکلات کافی می دانست، من درس تفسیر و فلسفه را آغاز کردم. البته با توجه به شرایط موجود، آغاز این نوع دروس، به نوعی دوری از مقام علمی! تلقی شد که برای من مهم نبود، چون فکر کردم که در نزد حق سبحانه و تعالی، عذر قابل قبولی نخواهم داشت که یک جنبه ضروری را به خاطر مسائل ظاهری خاصی ترک کنم....))

البته علاوه بر تفسیر، که تا آن زمان اصولاً جزء دورس رسمی حوزه ها محسوب شد، تدریس فلسفه هم در آن ایام با ذوق و نظر ((اکثریت)) سازگار نبود و به همین دلیل اشکال تراشی ها و تهمت های ناجوانمردانه علیه مرحوم استاد به راه افتاد و حتی در این رابطه از ((حربه تکفیر!)) نیز علیه ایشان استفاده کردند (۱) ولی استاد با خلوص نیت و بینش الهی که داشت عقب نشینی نکرد، چرا که او هدف خاصی را پیگیری می کرد و به دنبال ظار سازی و یا جلب ((عوام)) نبود همین اقدام و استقامت به ظاهر کوچک و در واقع بزرگ و عمیق استاد را می توان سرآغاز یک تحرک علمی، فرهنگی درحوزه علمیه تلقی کرد که خود سرآغاز یک تحول و تکامل بنیادین در فعالیت های آینده اجتماعی می توانست باشد. به اعتقاد من، مرحوم استاد علامه طباطبائی با آغاز این نوع کار فرهنگی، و تربیت بدون تظاهر شاگردان برجسته ای چون: شهید مطهری، شهید بهشتی شهید مفتح، شهید باهنر، شهید قدوسی و دهها نفر دیگر از نخبگان معاصر، زمینه را برای تحول دگرگونی اجتماعی - سیاسی جامعه که با پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) به وقوع پیوست، آماده ساخت و البته جالب است بدانیم که اغلب و یا همه این افراد، شاگردان حضرت امام هم بودند و در

واقع تاثیر مستقیم هردو استاد را در تکوین شخصیت علمی _معنوی این شاگردان نمی توان نادیده گرفت . و بی تردید اگر انقلاب اسلامی زمینه فرهنگی استواری نداشت ، نمی توانست به پیروزی نهایی برسد، همان طور که اگر رهبری آگاه وهوشیار نداشت به نتیجه مطلوب نمی رسید.

به عبارت دیگر : درواقع کار قرآنی _ فرهنگی مرحوم استاد علامه طباطبائی در حوزه علمیه قم ، که به طور طبیعی در همه حوزه های ایران به وسیله شاگردانش گسترش می یافت ، برای ساختن یک جامعه اسلامی، یک کار زیر بنایی و اصولی بود وبی شک در پیدایش وتداوم انقلاب اسلامی هم نقش اساسی وعمده ای را داشت ، چون اگر یک جامعه اسلامی به وجود آید ولی از فرهنگ قرآنی بی بهره باشد ، طبعاً نمی تواند استمرار یابد ویا دربلاد دیگر تاثیر گذار ونقش آفرین گردد. بدیهی است که دریک جامعه اسلامی، فرهنگی اسلامی_ ناشی از قرآن وسنت _ جز با کوشش عقل ونیروی خرد وقدرت اندیشه واجتهاد پویا وفراگیر به ثمر نمی رسد ومرحوم علامه طباطبائی دقیقاً دراین زمینه کارکرد ودر رشد وتکامل و بارور شدن اندیشه ها ، بذرافشانی وسرمایه گذاری نمود وبا این که در مراحل نخستین ، از سوی بعضی از قشری گرایان ومتحجران، کار ایشان غیر منطقی ! یاکم عمق! وغیر عملی ! تلقی شد ، ولی در نهایت همگان شاهد بودند که تا چه حدی این کار منطقی ، عمیق، علمی وبنیادی بوده است .

از طرف دیگر ، اهمیت کار قرآنی _ فرهنگی استاد علامه وقتی بیشتر روشن می شود که ما جو فرهنگی غرب زده حاکم بر اندیشه های روشنفکر نمایان را هم در نظر بگیریم و بدانیم که چگونه به اصطلاح بزرگان ((فرهنگی ! طبقه حاکمه، رسماً خواستار فرنگی مآب شدن ظاهری وباطنی ایرانی !)) جماعت بودند ودراین راه از هیچ تلاش وكوششی دریغ نداشتند وپشتوانه ای هم چون استعمارغرب ! در پشت سرشان وجود داشت(۲) . مرحوم علامه طباطبائی ، درست در چنین شرایطی ، که از طرفی فرهنگ مادی وارده از غرب واز طرف دیگر فلسفه واندیشه ماتریالیستی صادره از شرق، در جامعه ما ترویج وتبلیغ می شد ومی رفت که جامعه مسلمان ایرانی را از خویشتن خویش جدا سازد، به کار نشر وتعمیق مفاهیم قرآنی وفلسفه وفرهنگ اسلامی پرداخت وتوانست آن را در سطح خواص وسپس از طریق شاگردان نخبه حوزوی خود ، در سطح روشنفکران وکل جامعه مطرح سازد وبه تدریج فرهنگی صادراتی بیگانه از روح و روان این ملت را از اندیشه های جوانان دور سازد .

خوشبختانه جامعیت فرهنگی استاد ، در مرزجغرافیایی خاصی محدود نماند وعلاوه بر ایران وجهان اسلام ، حتی بعضی از اساتید ودانشمندان غرب نیز به سراغ ایشان آمدند وشاگردان ایشان، شاهد دیدارهای مکرر علمی شخصیت های فرهنگی واساتید دانشگاههای دنیا امثال پرفسور هانری کرین با استاد و بهره گیری آنها

از منبع فیض و علوم و فرهنگ غنی استاد بودند (۳) که نتیجه بخشی از این دیدارها و مذاکرات علمی - فرهنگی ، در مجموعه های خاصی جمع آوری شده است که از آن جمله می توان کتاب ((شيعه)) را نام برد که با ((توضیحات)) آیت الله میرزا علی واحمدی میانجی و اینجانب، نخست در ۵۰۰ صفحه منتشر گردید و جلد دوم آن تحت عنوان ((رسالت تشیع در دنیای امروز)) به علت گرفتاری ها و اشتغالات راقم این سطور، با تأخیری زیاد منتشر و نسخه اصل و کامل متن آن ، با توضیحات ما در معرض استفاده علاقمندان قرار گرفت (۴). جامعیت در آشنایی با علوم و فنون مختلف از عمده ترین ویژگی های مفتاح جاودانه فرهنگی قرآن استاد علامه طباطبایی بوده و بسیار طبیعی خواهد بود که چنین شخصیت والایی ، در حوزه علمیه قم بتواند منشاء خدمات علمی - فرهنگی ارزنده و ماندگار و پر بهایی بشود.

علاوه بر این دو کتاب، که محصول مذاکرات و تبادل فرهنگی - فکری استاد با کربن بود ، تألیف دو کتاب پرارزش ((قرآن در اسلام)) و ((شيعه در اسلام)) نیز در همین رابطه و به درخواست بعضی از اساتید دانشگاه های غربی صورت گرفت که خوشبختانه علاوه بر متن فارسی، ترجمه عربی و انگلیسی آنها نیز در خارج منتشر گردید و در بعضی از دانشگاه های غربی، بخش علوم انسانی و فلسفه و یا رشته ادیان و اسلام شناسی، تدریس میشود (۵).

.... بررسی و تحقیق درباره آثار ((چهل گانه)) چاپ شده و یا خطی استاد علامه، نیازمند فرصت جداگانه ای است. ولی اشاره به یک مجموعه گران بهای دیگر از آثار استاد بی مناسبت نیست و آن مجموعه ی مقالات، پرسشها و پاسخها، تحت عنوان: ((بررسیهای اسلامی)) است که به کوشش اینجانب نخست در سه جلد و ۹۰۰ صفحه، تنظیم و انتشار یافت و اکنون تکمیل شده آن، در ضمن این مجموعه جدید انتشار می یابد.

بخشی از این مجموعه شامل مقامات چاپ شده استاد در مجله ها، فصلنامه ها، سالنامه ها و نشریات گوناگون داخلی است که جمع آوری آنها توسط استاد به اینجانب واگذار گردید . بخش دیگر، شامل پاسخ های استاد به پرسش های گوناگونی است که از ایران یا کشورهای دیگر از جمله: پاکستان، سوریه، انگلستان و آمریکا به عمل آمده است . البته پاسخ هایی که توسط استاد تهیه و به ((سوال کننده ها)) ارسال می شده است، بی تردید خیلی بیشتر از آن مقداری است که در این مجموعه گرد آمده است و می توان گفت که بخشی از آنها هم به علت مرور زمان و عدم امکان شناسایی افراد، در اختیار ما قرار نگرفته است و متأسفانه هنگامی که به استاد بزرگوار پیشنهاد کردم که رونوشتی از مقالات یا پاسخ های سوالات را در اختیار ما قرار دهند تا در کنار مجموعه ای که جمع آوری شده، در مجموعه ای چاپ شود.... امامتأسفانه گویا دیر شده بود و مرحوم علامه طباطبایی

فرمودند: ((من نسخه دوم از اغلب مکاتبات و پاسخ های ارسالی گذشته را ندارم.)) پس آنچه که در این مجموعه گرد آمده، در واقع بخشی از این نوع پاسخ ها و مکاتبات علمی استاد است .

بخش سوم این مجموعه_ بررسی های اسلامی_ در چاپ قبلی شامل چندین رساله از استاد بود که به علت اهمیت آنها و یا به دلیل کم حجم بودن_ با این که مستقلاً هم چاپ شده بودند_ ما در جلد سوم این مجموعه نقل کرده بودیم تا استفاده اهل فضل و دانش از آنها، آسان تر و عملی تر گردد، ولی در چاپ جدید، با توجه به افزودن رساله های دیگر استاد_ که ترجمه بعضی از اساتید محترم و معظم است_ این بخش خود در دو مجلد و تحت عنوان ((مجموعه رسائل)) منتشر می شود که بی تردید مورد توجه علاقمندان قرار خواهد گرفت . در این مجموعه علاوه بر رسائل عرفانی و فلسفی که ملاحظه خواهید نمود رساله های علمی _ اجتماعی استاد نیز نقل شده که حائز اهمیت است.

در میان این رساله ها مثلاً می توان به رساله ((ولایت و زعامت در اسلام)) اشاره کرد که نشان دهنده بینش وسیع استاد و پیشگامی ایشان در طرح اندیشه ایجاد حکومت اسلامی و بررسی نوع و شکل آن، می تواند باشد و همچنین در همین زمینه می توان از رساله روابط اجتماعی در اسلام هم نام برد که یک بحث قرآنی در همین زمینه است و توسط برادر عزیزم حجت الاسلام والمسلمین جناب محمد جواد حجتی کرمانی (حفظه الله) ترجمه شده و با تقدیر نامه استاد ، در این مجموعه نقل شده است که البته این رساله، می تواند روشنگر مساله روابط اجتماعی، از دیدگاه فرهنگ قرآنی باشد . علاوه بر این مجموعه سه جلدی ارزشمند که پس از تصحیح و تنقیح اینجانب و نظارت کلی ایشان، با اجازه خود استاد، یکی دوبار در زمان حیات ایشان چاپ شده است، کتاب دیگری نیز که مجموعه کامل مقالات استاد درباره " اصول فلسفه " است، در ضمن این مجموعه جدید آثار استاد منتشر می شود که شامل متن اصلی مقالات چهارده گانه فلسفی استاد . منهای توضیحات شهید مطهری است. در این مجموعه باز چهار بحث عمده: "قول و فعل ، قدم و حدوث، وحدت و کثرتو مهیت، جوهر، عرض برای نخستین بار نقل شده است که برای اهل تحقیق و فلسفه بسیار ارزنده خواهد بود. (البته این چهار بحث بعدها با توضیحات شهید استاد مرتضی مطهری هم ضمن مجموعه پنج جلدی اصول فلسفه و روش رئالیسم منتشر گردید) تعالیم اسلام از جمله آثار دیگر استاد علامه است که در ضمن مجموعه فعلی قرار دارد و نخست به شکل چند رساله مستقل در ۴۰ سال قبل برای آشنایی نسل جوان و دانشجویان با تعالیم اسلام منتشر گردیده بود و سپس با ویرایش و تبویب جدید توسط اینجانب و محقق و مورخ ناشناخته، مرحوم شیخ داود الهامی. همکار ما در مجله مکتب اسلام و فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر و صاحب آثار ارزشمند منتشره از قم . و پس از نظارت و اشراف خود علامه یک بار به طور مستقل چاپ شده است .

کتاب ارزشمند دیگری که برای نخستین بار در این مجموعه پس از کسب اجازه از برادر عزیزم، حجت الاسلام والمسلمین جناب شیخ هادی فقهی (دام بقائه) . از شاگردان خاص استاد علامه در اختیار علاقمندان قرار می گیرد، ترجمه متن اصلی کتاب سنن النبی (ص) است که استاد علامه آن را در سال ۱۳۵۰ ه.ق در نجف اشرف تألیف نموده و در سال ۱۳۹۴ ه.ق / ۱۳۵۳ ش، جناب فقهی آن را ترجمه نموده و با ملحقاتی که در واقع مکمل کتاب استاد است، به دست نشر سپرده که بارها توسط کتاب فروشی اسلامیة تجدید چاپ شده است...

متأسفانه بعضی از دوستان محترم، بدون کسب اجازه از ایشان، به ترجمه مجدد و کامل آن با ملحقات اقدام و موجب رنجش خاطر ایشان شده اند، در حالی که هر مترجم "سنن النبی(ص)" باید نخست خود عامل این سنت ها باشد و سپس به ترجمه آن بپردازد تا از تأثیر مطلوب در نزد خوانندگان برخوردار شود. کسب اجازه از جناب فقهی، برای هر نوع استفاده از آن کتاب، ابتدایی ترین حق اخلاقی است که هر مترجم جدیدی به عهده دارد!

به هر حال ما با اجازه برادر عزیز، فقط به نقل ترجمه متن اصلی و قدیمی کتاب مرحوم استاد علامه طباطبائی می پردازیم (۶) و علاقه مندان به استفاده از ملحقات مکمل کتاب را به مراجعه به آن توصیه می کنیم .

مجلد پایانی این مجموعه آثار شامل: اشعار، تقریض ها، نامه ها و اسناد و عکس ها است که در واقع پایان بخش مجموعه ای خواهد بود که با کوشش پی گیر و خستگی ناپذیر اینجانب در طول نیم قرن گذشته، جمع آوری، تنقیح، تبویب، با اشراف عام مرحوم استاد علامه، آماه نشر شده است در اینجا باید اشاره کرد که هدف اصلی ما در این امر، نخست ادای دین در قبال استادی است که حق بزرگی بر ما دارند. و قلم و زبان عاجز از بیان چگونگی آن است . و سپس جمع آوری مجموعه کاملی از آثار فارسی استاد علامه است که خود به فارسی نوشته اند و یا اساتید معظم و محترم آنها را به فارسی برگردانده اند ...

البته بعضی از این آثار هم، توسط بعضی از اساتید محترم ، همراه با شرح و تحقیق و اضافاتی . متأسفانه گاهی در متن !. ترجمه شده است که به نظر ما این امر روش صحیحی در احیاء میراث علمی . فرهنگی استاد علامه نیست ... بلکه باید نخست مجموعه اصلی آثار استاد را ، آن طور که هست، عرضه کنیم و بعد دوستان و اساتید محترم ، هر شرح و تفسیر و توضیحی را که مایل هستند، به طور جداگانه . نه در داخل متن . برای استفاده عموم، منتشر سازند... تأسف ما وقتی بیشتر می شود که می بینیم بعضی از دوستان با استفاده از آثار متعدد ایشان، بحث هایی را انتخاب و یا ادغام کرده و سپس آن را به عنوان تألیف؟! مرحوم استاد علامه و با نام جدید انتخابی خود! منتشر ساخته اند و این امر، بی تردید دوزخ اخلاق و روش علمی و آکادمیک است... باید هر مطلبی را که از استاد نقل می کنیم ، به طور مشخص با تعیین منبع و مرجع اصلی آن نقل شود و درج مطالب

و یا نقل آنها به صورت پرسش و پاسخ و یا به هر شکل دیگری که از خود استاد نیست، در واقع به ایجاد نوعی هرج و مرج در شناخت اندیشه های استاد، منجر می گردد...

البته تردیدی در حسن نیت و قصد خدمت این دوستان محترم نیست، ولی روش تحقیقی، علمی باید در این زمینه حتماً مراعات شود تا خدای ناکرده بعضی از عناصر فرصت طلب با سوءاستفاده از نام و آثار علامه، کتاب یا مطلبی را عرضه نکنند که از ایشان نیست بلکه اقتباسی ناقص، همراه با نظریات گرد آورنده یا حتی ناشر است ... امیدوارم که این تذکار برادرانه مورد توجه کسانی قرار گیرد که قصدی جز خدمت به استاد و نشر اندیشه های قرآنی ایشان ندارند که خداوند در قرآن می فرماید: "وذكر فان الذكري تنفع المومنين."

یادآوری این نکته هم ضروری است که اولاً ما در مقدمه خاص اغلب این آثار به تناسب موضوع کتاب، مطالبی آورده ایم که می تواند در معرض این آثار، مفید باشد و ثانیاً در یکی دو مورد، مقدمه ما به طور تکراری نقل شده است (مقدمه شیعه و رسالت تشیع) که ضرورت آن از فاصله طولانی نشر این دو کتاب ارزشمند، تقریباً ۲۵ سال، نشأت گرفته است و با توجه به محتوای کتاب، و برای دعوت به تقریب و وحدت اسلامی، نشر آن مقدمه، در هر دو کتاب ضروری به نظر رسید... در پایان باید تکرار نمود که بی تردید بررسی و ارزیابی آثار استاد نیازمند توفیق و فرصت و همکاری شاگردان اندیشمند مرحوم استاد علامه است و با توجه به جامعیت استاد در علوم و فنون مختلف، بررسی فردی این آثار، نمی تواند حق مطلب را ادا کند و به اعتقاد نویسنده این سطور، علاوه بر ضرورت کار جمعی در تحقیق و بررسی آثار علمی استاد، "یک اقدام جمعی" نیز در رابطه با ترجمه و نشر این آثار به زبان های زنده دنیا، در راستای صدور فرهنگی، علمی و فلسفی اندیشه والای قرآنی ایشان نقش ارزنده ای را می تواند ایفا کند. به عبارت دیگر: بی شک این اقدام می تواند زمینه ساز حرکت های ویژه ای در شناخت و شناسایی مفاهیم قرآنی و فرهنگ اسلامی، در سطح جهانی گردد. و این وظیفه، به عهده نخبگان حوزه علمیه قم و همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی خواهد بود که در این راه گام های بلند وجدی و مشترکی را بردارند که مقام شایسته و والای استاد، این را ایجاب می کند.

... برای شناخت مقام والای معنوی استاد، اشاره به این نکته هم شاید کافی باشد که مرحوم استاد مطهری - شهید بزرگوار - هر وقت نام علامه طباطبایی را به زبان می آورد، جمله روحی فداه را هم بر آن می افزود و این گویای این حقیقت است که، گوهر شناس می باید گوهر بشناسد...

... از سروران گرامی و اساتید محترم و شاگردان فرهیخته مرحوم علامه طباطبایی و نخبگان علم و فلسفه در حوزه های علمیه و دیگر مراکز علمی. فرهنگی کشور انتظار داریم که هر گونه دست خط و نامه، یا بحث و رساله چاپ نشده از استاد دارند و یا پیشنهاد و نظریه اصلاحی و یا نقد و بررسی خاصی آماه کرده اند، آن را،

برای تکمیل این مجموعه و استفاده در یک جلد خاص ویا ضمیمه ، در چاپهای بعدی، به آدرس ما ارسال نمایند که بی تردید مورد رضای حق تعالی بوده ومورد استفاده عموم قرار خواهد گرفت .

سید هادی خسروشاهی - مدیر مرکز بررسیهای اسلامی

قم . رمضان المبارک ۱۴۲۷ ه.ق / مهرماه ۱۳۸۵ ش

پی نویس ها:

۱- متأسفانه مسئله تا آنجا ادامه یافت که یکی از شاگردان برجسته استاد علامه، رساله ای تحت عنوان حول المیزان د رقم منتشر ساخت که در آن ضمن بررسی ناقص مسائلی از تفسیر المیزان ونوشته های استاد در باره فلسفه صدرایی، استاد را تکفیر کرد!.... والبتہ استاد علامه با سعه صدر کاملی که داشت، اجازه پاسخگویی به نامبرده را نداد .

۲- سید حسن تقی زاده که طراح اصلی این تز غرب گرایانه در مجله کاوه چاپ برلن بود . در اواخر عمر خود به طور رسمی به اشتباه بزرگی که در این زمینه مرتکب شده است اعتراف نمود.

۳- پرفسور هانری کربن ، استاد معروف فلسفه در فرانسه با سفرهای تابستانی به ایران وحضور در خدمت استاد در تهران، در کنار دانشمندانی چون : استاد مرتضی مطهری ، مهندس بازرگان، دکتر حسین نصر، دکتر جزائری و دیگران ، بیشتر از دیگر مستشرقین بهره برد ومحصول این جلسات را در اروپا منتشر ساخت .

دکتر حسین نصر که خود مترجم علمی این جلسات بود در این باره می گوید : علامه مرد بسیار بزرگی بودند که در کنار استعداد های فلسفی، در ادبیات هم دستی تمام داشتند. به عربی وفارسی شعر می سرودند ، خوب می نوشتند ود رهر دو ساحت فلسفه وتفسیر قرآن میدان دار بود . ایشان فیلسوفی دست اول بودند وزهنی فوق العاده فلسفی داشتند که این نکته در مباحث میان ایشان وهانری کربن پیدا بود ؛ مباحثی که چنان که گفتم کار اصلی ترجمه آنها پس از سپهبدی بیشتر بامن بود .

بنابراین بار اصلی ترجمه سال ها بر دوش من بود در حالی که در سال های آخر شایگان هم در این کار کمک می کرد ، کاری که کربن می کرد این بود که در سپتامبر که همواره به ایران می آمد ، داغ ترین مباحث فلسفی وکلامی آن زمان فرانسه را به خود به ایران می آورد . کربن این موضوعات را در قالب پرسش هایی از علامه طباطبائی مطرح می کرد وایشان پاسخ هایی ارایه می کردندوبحث ادامه می یافت . چنان که گفتم بعدها پای

بسیاری دیگر به این جلسات باز شد که اکنون از علمای سرشناس ایران هستند از جمله مکارم شیرازی، خسروشاهی، و دیگران که مهمترین آنها مطهری بود که همواره حضور داشت (مراجعه شود به کتاب : در جستجوی امر قدسی، گفتگو با سید حسین نصر، ص ۱۳۱، ۱۳۲، چاپ تهران، ۱۳۸۵).

بی مناسب نیست اشاره شود که مرحوم استاد هانری کربن علاوه بر نشر آثاری از علامه طباطبائی در اروپا، با همکاری مرحوم استاد سید جلال الدین آشتیانی مجموعه گران بهایی، را در چندین مجلد، تحت عنوان منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران منتشر ساخت و میراث جاودانه ای از خود به یادگار گذاشت. کربن استاد آشتیانی را ملاصدرا معاصر می نامید. و افسوس که پس از فوت وی سه مجلد از منتخب به زیور طبع آراسته نشد.

۴- به مقاله این دو کتاب مراجعه شود.

۵- استاد کنتر گراگ، مدیر مسئول بخش مطالعه ادیان در دانشگاه کولگیت در سفری به ایران، همراه دکتر نصر خدمت استاد علامه طباطبائی می رسند و وی به ایشان اطلاع می دهد که در غرب هیچ منبع معتبری درباره تشیع وجود ندارد و طبعاً دانشگاه ها در تدریس عقائد شیعه در بخش ادیان، به منابع غیر شیعی مراجع می کنند استاد وقتی از اهمیت موضوع مطلع می شوند به تألیف قرآن در اسلام و شیعه در اسلام می پردازند که هر دو کتاب به انگلیسی ترجمه شده و در دانشگاه های معتبر دنیا تدریس می شود. طبق نوشته دکتر نصر این مجموعه جلد سوم هم داشت که شامل گزیده ای از احادیث ائمه شیعه است که متن را علامه طباطبائی انتخاب می کند و پیام چیتک آن را با مقدمه ای از دکتر نصر، به انگلیسی بر می گرداند (در جستجوی امر قدسی، صفحه ۱۲۸، چاپ تهران، نشرنی، ۱۳۸۵)

۶- به مقدمه کتاب سنن النبی (ص) در این مجموعه، مراجعه شود.

اسلام ستیزی غرب : استشراق و مستشرقین

تعریف استشراق

موضوع بحث این نشست، اسلام ستیزی در غرب است و با توجه به اینکه این عنوان خیلی عام و کلی است و باید تقسیم بندی های لازم در مورد مسائل بحث بعمل آید، اینجانب به بخشی از آن که استشراق و عملکرد مستشرقین است فهرست وار اشاره ای می کنم و بی تردید بررسی موضوع نیازمند فرصت بیشتر، نشستی دیگر و حتی تألیف چندین جلد کتاب است.

با اینکه مسئله استشراق به عنوان یک پدیده سیاسی - علمی با تاریخی نه چندان کوتاه، مطرح است، ولی تا کنون تعریف جامع و مانعی از آن به عمل نیامده است. بعضی ها استشراق را بررسی یک سلسله مفاهیم و مسائل متداخل می دانند که در واقع نوعی «علم» است و موضوع آن تحقیق درباره جوامع شرقی از سوی دانشمندان غربی است. بعضی ها آن را یک روش علمی برای شناخت نوع اندیشه ها، ایدئولوژی، حتی نژادها و قومیت های شرقی دانسته اند... و سرانجام گفته اند که استشراق یعنی «شرق شناسی» به مفهوم عام... و مستشرقین هم افرادی هستند غربی، که درباره اندیشه و تمدن و تاریخ اسلامی و شرقی به تحقیق می پردازند. ولی ((ادوارد سعید)) اندیشمند فلسطینی الاصل امریکایی المسکن! استشراق رانوعی ((ابزار برای شناخت شرق توسط غرب ، برای ادامه و استمرار سلطه استعمار و استکبار غربی)) معرفی کرده است.

از این تعریف، می توان چنین استنتاج کرد که استشراق یا شرق شناسی، یعنی اهتمام و توجه خاص به اوضاع شرق و کشف نظرها و اندیشه های ملل و بررسی اسرار و شرایط اقتصادی - اجتماعی و منابع طبیعی و ثروتی آن، و آگاهی از فرهنگ و تمدن قدیم و وضع فعلی و کشف نقاط قوت و ضعف ، در راستای آماده سازی و مقدمه چینی برای سلطه استعمار غربی و حملات مذهبی تحت عنوان تبشیر مسیحیگری است... در واقع این نوع شرق شناسی که همواره مورد اهتمام همه و یا اکثریت قاطع مستشرقین بوده، زمینه ساز اصلی

برای سلطه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی نیروهای غربی بر کشورهای شرقی - به ویژه اسلامی بوده است.

پس با توجه به روش کلی مستشرقین و هدف استشراق، نمی توان آن را علمی از «علوم انسانی» شمرد چون فاقد شرایط اساسی برای تحقق یافتن «صفت علمی» بودن است. با بررسی چگونگی پیدایش و تحول و تکامل مراحل استشراق و با توجه به تعدد اهداف مستشرقین - و در هر مرحله ای - و یا اقدام افرادی مختلف در این زمینه، نمی توان آن را نوعی علم در راستای اهداف انسانی بشریت دانست.

ما اگر به تنوع افرادی که در گذشته در زمینه شرق شناسی فعالیت داشته اند توجه کنیم، خواهیم دید که آنها در تخصص ها و اهدافی که در هر مرحله ای پیگیر آن بوده اند، گونه گون و متفاوت از یکدیگر بوده اند. یعنی از روزگاران پیشین افراد گردشگر یا سیاح، مبشرین مسیحی، رجال سیاسی سلطه استکباری، باستانشناسان، مورخین، و نمایندگان شرکت های اقتصادی و سازمان های نظامی و امنیتی و جاسوسی و بالاخره افراد شاغل به عنوان «دیپلمات»! در مراحل مختلف، و هرکدام برای اهداف خاص خود، پیگیر مسئله شرق شناسی بوده اند و روی همین اصل، بعضی از اسلامگرایان آگاه، همه مستشرقین را ((جاسوس و مزدور)) غرب معرفی کرده اند که پژوهش های آنها فقط جنبه استعماری داشته است ... و از سوی دیگر، بعضی از روشنفکران جهان اسلام هم «خدمات» آنان را در پژوهش های تاریخی و شناخت و شناسایی تمدن و فرهنگ شرق بویژه جهان اسلام، ستوده اند.

گروه اول می گویند که هدف نهائی مستشرقین از باصلاح پژوهش های خود، جز ضربه زدن به اسلام و ایجاد شک و تردید در بین مسلمانان و جلوگیری از گرایش صاحبان عقاید و مذاهب دیگر - بویژه مسیحیان - به اسلام چیز دیگری نبوده است و در همین راستا می بینیم که انگیزه های سیاسی، اقتصادی، مذهبی و بالاخره استعماری این مستشرقین که در واقع مزدوران استعمار و دشمنان اسلام و مسلمانان هستند، ایجاد شبهه در اصالت نبوت پیامبر اسلام، متهم ساختن حضرت ایشان به خشونت و خونریزی است و سپس ایجاد تردید در آسمانی بودن قرآن مجید و اینکه ساخته و پرداخته خود حضرت محمد(ص) و یارانش بوده و احکام آن اقتباسی از احکام یهودیگری و مسیحیگری است و حتی داستان های انبیاء هم که در قرآن آمده، در کتاب مقدس - تورات و انجیل - هم آمده است... و همچنین «سنت» نبوی و احکام فقهی هم باز مقتبس از عادات و آداب و رسوم عرب جاهلی است و اصالت و استمراریتی برای همه زمان ها و مکان ها ندارد احادیث منقول از به حضرت محمد(ص) و یاران و اهل بیت او هم نوعی نیرنگ! برای پوشش دادن به باندبازی های سیاسی قبایل و سران اشراف عرب است... این نمونه هائی از اتهامات است و علاوه بر اینها

اتهامات بی شمار دیگری از این قماش نیز در اغلب کتاب های مستشرقین و مبشرین آمده است و متأسفانه نمونه آخر آن هم سخنرانی شرم آور جناب ((بندیکت شانزدهم)) پاپ فعلی مسیحیان است که گویا رهبر تبشیر اخلاق! مسیحیگری است، اما در واقع سخنگوی امپریالیسم غربی شده است که با نقل اهانت های امپراطور بیزانس در قرون وسطی، دشمنی خود و سازمان واتیکان را در قبال اسلام و مسلمانان نشان داد و متأسفانه علیرغم اعتراض همه کشورهای اسلامی و مسلمانان سراسر جهان، حاضر به عذرخواهی از مسلمانان نشد و حتی در دیدار با سفرای کشورهای اسلامی مقیم واتیکان هم فقط از لزوم «گفتگو با مسلمانان» سخن به میان آورد و گویا افسانه معصومیت پاپ - برخلاف نصوص کتاب مقدس که حتی برای انبیا هم خطا و اشتباه و انجام توبه نقل می کند- این اجازه را نداد که وی از مسلمانان عذرخواهی کند... همانطور که پاپ ژان پل دوم هم پس از عذرخواهی از یهودیان در مسئله اتهام قتل حضرت مسیح توسط آنها، و تبرئه آنها از خون مسیح(ع)، علیرغم درخواست مسلمانان - از جمله اینجانب که در آن زمان در واتیکان بودم - حاضر به عذرخواهی از مسلمانان در مورد قتل عام های مسلمانان در جنگ های صلیبی که به فتوای پاپ ها انجام شد، نگردید.

بهر حال عده ای از اندیشمندان و علمای اسلامی از چگونگی روش های تحقیق و پژوهش مستشرقین در مسائل اسلامی - به ویژه تاریخ اسلام - به شدت انتقاد کرده و آن را استمرار عداوت و بغضاء و دشمنی ((احبار و رهبان)) و صهیونیسم مسیحی، برای نابودی اسلام نامیده اند. مثلاً دکتر ((محمد البهی)) همه پژوهش ها و آثار استشراقی را نوعی «ردیه نویسی عملی بر اسلام و برای برگرداندن مسلمانان از دین خود» می داند و حتی انسیمکلوپدی اسلامی را که مستشرقین آن را نوشته اند و در اروپا، بارها چاپ شده است، ((خطرناکترین اثر برای انحراف مسلمانان)) می نامد و می گوید که این موسوعه یا دائرة المعارف، مرجع و مأخذ بسیاری از مسلمانان شده است که متأسفانه همه تحریف ها و اشکالاتی که بطور عمد در مقالات آن هست، مورد استفاده پژوهشگران مسلمان قرار می گیرد و البته می دانیم که گروهی از مبشرین هم پس از آنکه از تبشیر مسلمانان و اثربخشی آن در جهان اسلام، مایوس شدند، با همکاری مستشرقین به مقاله نویسی در دائرة المعارف ها و نشر اکاذیب و تحریف حقایق و چاپ هزاران کتاب و رساله و جزوه، در رد اسلام، به اسلام ستیزی پرداخته اند.

البته ((استشراق)) را در مورد ((مستشرقین)) هر کشور اروپایی و غربی و اهداف و انگیزه های آن یا توجه به اهداف سیاسی کشور خود، باید مورد ارزیابی و بررسی قرار داد، ولی برای نمونه می توان اشاره کرد که جناب «لوئی ماسینیون» همواره در خدمت استعمار فرانسه قرار داشته و مانند یک لژیون یا افسر اطلاعاتی

فرانسه، کار کرده است و یا مستشرق آمریکایی «برنارد لويس» برای مبارزه با اسلام خود را وقف اهداف صهیونیسم نمود و مدافع سرسخت ایجاد کشوری به نام اسرائیل در سرزمین فلسطینی ها بود.

مراحل استشراق

بهرحال: بعضی از پژوهشگران برای استشراق چهار مرحله ترسیم کرده اند:

۱. مرحله استشراق مذهبی و رابطه آن با تبشیر

۲. مرحله نظامی و آثار جنگ های صلیبی بر استشراق

۳. مرحله سیاسی - استعماری برای استشراق

۴. و مرحله چهارم، پدیده استشراق علمی و آکادمیک؟!.

مرحله اول پس از کشف ثروت عظیم علمی مسلمانان در قرن ۱۲ میلادی، در «اندلس» از سوی اروپائیان آغاز شد که همین آگاهی، باعث یورش مستشرقین به اندلس بویژه ((قرطبه)) و ((اشبیلیه)) گردید که به سرعت فرضیه ها و افکار و آثار علمی را از مسلمانان دریافتند و حتی به ترجمه قرآن به زبان های اروپایی پرداختند و سپس به بررسی احوال و اوضاع کشورهای اسلامی و مسلمانان اقدام نمودند و همین شناخت، انگیزه ای شد که مبشران هم مستقیماً به میدان آیند و با همکاری مستشرقی به فتنه انگیزی در بین مسلمانان پردازند و در واقع آنها برای انتقام گیری از فتوحات مسلمانان، با هرگونه وسیله ای حتی غیر انسانی و ضداخلاقی، به اسلام ستیزی پرداختند و همین امر مقدمه آغاز((جنگ های صلیبی)) بود.

مرحله دوم که استشراق نظامی بود با جنگ های صلیبی شروع می شود که در این مرحله تبشیر نیز نقش اساسی داشت و چون سرانجام از راه استمرار جنگ نتیجه ای را پیش بینی نمی کردند به دستور پاپ انوست چهارم در ۱۲۴۸ م کرسی ((بررسی های عربی - اسلامی)) در دانشگاه ((پاریس)) تأسیس شد و سپس مجلس عالی مبشرین در ۱۲۵۰ م ((مدرسه عالی آموزش زبان عربی و اسلام شناسی)) را پی نهاد که گروهی از مستشرقین و مبشرین را برای مأموریت های ویژه آموزش داد و تربیت کرد.

در این دوران ضمن از بین بردن و آتش زدن کتاب های خطی و آثار اسلامی در اسپانیا، به جمع آوری بعضی از آثار علمی اسلامی نیز اقدام نمودند تا از آنها استفاده کنند، ولی همچنان در سرکوب مسلمانان، به هر نحوی که مقدور بود کوشا بودند و در واقع در این مرحله همکاری همه جانبه نیروهای نظامی با گروه های تبشیری نقش ویژه ای در سلطه تدریجی استعمار غربی بر پلا د اسلامی آفریقا و گسترش اسلام ستیزی داشت.

در مرحله سوم و پس از قتل عام های مسلمانان در ((اندلس)) و ((جنگ های صلیبی))، استشراق سیاسی آغاز می شود... در این دوران مستشرقین و مبشرین منابع اصیل و معتبری در اختیار داشتند و با ترجمه آنها ضمن پیشبرد هدف های علمی خود، به تأسیس جمعیت ها و سازمان های وسیع سیاسی و جاسوسی در اروپا اقدام کردند که نتیجه این مرحله، نفوذ تدریجی سیاسی - نظامی در بلاد آفریقا و آسیا بود... .

متأسفانه پدران روحانی! و سازمان های کلیسایی، در این مرحله نیز در بست در اختیار حاکمیت های غربی بودند و تا توان داشتند به اسلام ستیزی همه جانبه دامن زدند. «لورانس براون» مبشر معروف در یک سخنرانی هدف نهائی تبشیر را برای اروپائیان چنین تشریح می کند: «اگر مسلمانان بتوانند در یک امپراطوری عربی - اسلامی متحد شوند، لعنتی! برای دنیا و خطری برای همه ما خواهند بود، اما اگر ما آنها را متفرق سازیم، در آن صورت دیگر تاثیر و ارزشی نخواهند داشت...»

از این جا می توان علت پیدایش دولت های کوچک اسلامی و شرقی مستعمره شده اروپائی ها: فرانسه، ایتالیا، انگلیس، پرتغال، آلمان و دیگران را به دست آورد. در این دوره باز تبشیر در خدمت استعمار است و به قول «جواهر لعل نهرو» - شخصیت فقید هندی - در کتاب «تاریخ جهان» نخست پدران روحانی یا کتاب مقدس وارد شدند و سپس نیروهای نظامی غربی سرازیر گشتند. در مرحله چهارم که ((استشراق علمی)) یا ((اسلام پژوهی))؟ شروع می شود، باز نمی توان گفت که همه مستشرقین در پژوهش های خود هدف تحقیق علمی - تاریخی داشته اند، ولی می توان پذیرفت که بعضی از آنها در بیان حقیقت صادق بوده اند و اگر دچار اشتباهی شده اند ناشی از جهل و عدم شناخت کامل از اسلام و مسلمانان و ندانستن زبان ملت های شرقی و اسلامی بوده است. پس بطور کلی می توان گفت که از یک قرن پیش، استشراق علمی در همه کشورهای غربی از جمله: فرانسه، ایتالیا، انگلستان، آلمان، اتریش، اسپانیا، هلند، روسیه و آمریکا آغاز شد و در این مرحله مستشرقین علاوه بر بررسی اوضاع گونه گون بلاد شرقی، به تحقیق و بررسی کتاب های خطی جمع آوری شده از جهان اسلام و شرق نیز پرداختند... و بعضی از آن کتاب ها را با تحقیق ستودنی منتشر ساختند و بقیه را هم نوعاً فهرست نویسی کرده و به کتابخانه های اروپائی سپردند... و بی شک به نوبه خود در معرفی اسلام و شرق گام های مثبتی برداشتند.

همانطور که اشاره شد گروهی از اینها در جمع آوری و نگهداری مخطوطات و آثار تمدن اسلامی و سپس تحقیق و بررسی و نشر آنها کمال دقت و همت را به کار برده اند و حتی در مورد قرآن مجید هم نخستین فهرست الفاظ قرآن یا به اصطلاح ما «معجم المفهرس» برای قرآن و حتی سنت نبوی را، بعضی از اینها ((ژول

لابوم فرانسوی)) انجام داده اند و بعداً - یعنی در قرن ما - عده ای از علمای اسلامی - عمدتاً مصری - به این امر همت گماشته اند.

البته این بحث را مرحوم «مالک بن نبی» در «انتاج المستشرقین و اثره فی الفكر الاسلامی الحدیث» و دکتر (میشل جحا) در «الدراسات العربیه و الاسلامیه فی اروپا» و دیگران، بطور مشروح، مورد بحث قرار داده اند.

البته فراموش نمی کنیم که مستشرقی به نام «هانری کربن» را که صادقانه به شناخت اسلام و تشیع پرداخت و در این راستا به کوشش های بی نظیری دست زد و بارها و بارها در ایران به محضر اساتیدی چون علامه طباطبایی و استاد مطهری و استاد سید جلال آشتیانی رسید و دهها کتاب فلسفی - عرفانی شیعه را به فرانسه ترجمه نمود و چاپ کرد و به قول مرحوم استاد علامه طباطبائی، «سرانجام هم مثل یک شیعه راستین از دنیا رفت»...)

یا مستشرق دیگری - امریکائی به نام «ریچارد میشل» - برای تحقیق درباره پدیده «اخوان المسلمین» به مصر آمد و پنج سال تمام در این زمینه و از نزدیک و درون، تحقیق کرد و محصول پژوهش خود را تحت عنوان «الاخوان المسلمون» منتشر ساخت که واقعا محققانه و کاملاً منصفانه است و خوشبختانه این کتاب را من چند سال پیش ترجمه کردم که اخیراً پس از بازبینی و ویرایش، در دو جلد و ۸۰۰ صفحه آماده چاپ شده است. و یا خانم «آنا ماریاشمیل» آلمانی، که دهها کتاب و مقاله درباره پیامبر اکرم و اسلام نوشت و منتشر ساخت و در واقع عاشق پیامبر اکرم و عرفان اسلامی بود...

بهرحال می توان پس از اشاره، فهرست گونه به مراحل سه گانه استشراق که در همه مراحل هم با اسلام ستیزی و مسلمان کشی همراه بوده است، به این نکته هم اشاره کرد که اسلام ستیزی غرب در مرحله چهارم نیز علیرغم عنوان استشراق علمی، با شدت بیشتر و شکلی دیگر، همچنان ادامه یافت و دارد...

آخرین نمونه های آن را در فشار بر مسلمانان در همه کشورهای اروپائی و منع آنها حتی از پوشش اسلامی و یا تزیین حقوق قانونی و انسانی آنها می توان دید که بی تردید همه دوستان از کم و کیف آن آگاه هستند. و مهمتر از همه مسئله اسلام جنگ مقدس صلیبی «جرج بوش» یا رهبری صهیونیسم مسیحی بود که دو سال پیش آن را مطرح ساخت و بعضی ها ساده لوحانه گفتند که اشتباه لفظی بوده است و بعد هم یا انگ مذهبی و سخنرانی «پاپ بندیکت»، استمرار یافت و عجیب آنکه به خاطر همین سخنرانی پاپ اخیراً، «مدال افتخار»! هم از دانشگاه آلمان دریافت کرد!!! البته قتل عام های مسلمانان صومالی، سودان، افغانستان، عراق، لبنان و فلسطین هم از همین طرح اسلام ستیزی غرب سرچشمه می گیرد.

در پایان پیشنهاد می‌کنم که «مجمع علمی قم» حتماً دو موضوع را بطور مستقل مورد تحقیق و بررسی کامل قرار دهد. یکی «استشراق و مستشرقین» و دیگری «تبشیر مسیحیگری» است، به ویژه در ایران و از زمان قاجار تاکنون... و لابد می‌دانید که فعالیت علنی آنها حتی در خیابان‌های تهران، یا پخش مجانی جزوه‌ها و رساله‌ها و انجیل، هم اکنون آغاز شده است... البته دانشمندان عرب زبان کتاب‌های زیادی در این زمینه‌ها نوشته‌اند ولی متأسفانه به زبان فارسی من کتاب مستقل و محققانه و یا اثر ماندگاری ندیده‌ام. برای نمونه در مورد آثار منتشر شده به زبان عربی، می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد: - الظاهره الاستشراقیه و اثرها علی الدراسات الاسلامیه: دکتر سالم الحاج، چاپ «جزیره مالت» ۱۹۹۱ م

- موسوعه المستشرقین: عبدالرحمن بدوی، بیروت ۱۹۸۴ م

- الاستشراق: ادوارد سعید بیروت ۱۹۸۴ م

- المستشرقون نجیب العقیقی: در ۳ جلد، دارالمعارف مصر ۱۹۶۴ م

- مکافحه - الاستعمار ضد الاسلام: شیخ محمد محمود الصواف، بغداد ۱۹۶۰ م - مناهج المستشرقین: نقره التهامی - یک جلد از این مجموعه درباره ((القرآن و المستشرقون)) است.

- المستشرقون و ترجمه القرآن: محمد صالح البنداق ۱۹۸۰ م

- الاستشراق و التبشیر: ساسی سالم الحاج، دانشگاه فاتح، لیبی ۱۹۸۵ م

- التبشیر و الاستعمار، مصطفی خالد و عمر فروخ، بیروت ۱۹۵۷ م

با تشکر از جناب آقای دکتر محمد جواد صاحبی مدیریت محترم ((مجمع علمی قم)) و دوستان و همکاران ایشان در مجمع علمی! که به اینجانب فرصت دادند این بحث را فقط بعنوان ((اشاره ای به فهرست موضوع)) مطرح سازم... البته پیگیری اصل دو موضوع پیشنهادی بسته به نظر دوستان خواهد بود.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

سخن پایانی

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیار خوشحالم که بعد از منتشر کردن خاطرات استاد سید هادی خسروشاهی حالا مجموعه مقالات ایشان را منتشر کرده ام . امیدوارم که دوستان و محققان عزیز استفاده لازم را از این مجموعه ببرند . و در آخر لازم به ذکر است این مقالات استاد تا تاریخ ۱۳۹۴/۰۴/۲۳ است که در پایگاه شخصی ایشان قرار گرفته است دوستان برای دسترسی به مقالات جدید می توانند به سایت ایشان مراجعه بفرمایند .

www.khosroshahi.org

امیر قربانی

بیست و هفتم رمضان المبارک یکهزار و چهارصد و سی و شش

بیست و سوم تیرماه یکهزار و سیصد و نود و چهار